

مجموعه آثار جلد هشتم

مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۳

به نام خدا

فهرست مطالب

- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران - سایت فارسی بی بی سی 27 فروردین ۸۳
آمریکا در برابر ایران کوتاه نخواهد آمد - نصیر پوشهر، ۱۳۸۳/۱/۲۹
متن شکایت از شورای نگهبان - ۱۳۸۳/۲/۱۳
حرکت مطبوعات بر پلی باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر - مصاحبه با ایسنا ۱۳۸۳/۲/۲۰
جرم سیاسی، زندانی سیاسی و قوانین موجود - روزنامه شرق ۱۳۸۳/۲/۱۵
نقد نامه سرگشاده خاتمی پاسخ به ملت ایران - روزنامه توسعه ۱۳۸۳/۲/۱۹
ضرورت ادامه نهضت برای آزادی و آینده جمهوری اسلامی - سخنرانی در مراسم چهل و
سومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران ۱۳۸۳/۲/۲۵
مهمترین چالش اصلاح طلبان، سازماندهی نیروهای مردمی است. اکنون توپ در زمین محافظه‌کاران
است و همه چیز در دست آنهاست. مصاحبه با ایلنا ۱۳۸۳/۳/۳
پانزده خرداد و نقش آن در مبارزات آزادیخواهان - ایلنا - ۱۳۸۳/۳/۱۵
بحران‌های محتمل و ضرورت سازماندهی مردم - ماهنامه آفتاب، ۲۳ خرداد ۱۳۸۳
چمران در لبنان - روزنامه شرق، ۱۳۸۳/۳/۳۱
حکومت حاکمان بریده از ملت - مصاحبه ماهنامه اشاره (مستقل دانشجویی / سیاسی، اجتماعی،
فرهنگی) / سال دوم / شماره هفتم / خرداد ۸۳
جهانشمولی حقوق بشر؛ هویت‌ها و تفاوت‌ها - همایش دانشگاه مفید خرداد ۱۳۸۳
از گوادلوپ تا جمهوری اسلامی - نشریه نامه، شماره ۳۰، خرداد و تیر ۱۳۸۳
جایگاه مهم «گریز از عقلانیت» در سیاست خارجی ایران - سایت رویداد ۱۳۸۳/۴/۱۳ و بخشی از
آن در روزنامه شرق ۱۳۸۳/۴/۱۵

آپارتاید جدید در فلسطین - در روزنامه جمهوری ۱۳۸۳/۴/۲۲

محاکمه عقیده - روزنامه شرق ۱۳۸۳/۴/۲۵

تحقق حقوق بشر؛ تامین پیش‌نیازهای مردم‌سالاری- روزنامه جمهوری مورخ ۸۳/۴/۲۶

آرایش سیاسی جدید گروه‌های سیاسی-ناتوانی اصلاح‌طلبان در تبدیل رای مردم به نیروی فعال سیاسی حامی خود 26 تیر ماه ۱۳۸۳

اصلاح طلبان و تشکیل جبهه فراگیر دموکراسی خواهی- ۸۳/۰۵/۰۳

روشنفکری ایرانی و دموکراسی ایرانی-سخنرانی در گردهمایی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم دانشگاه تهران و مجله جرس ۱۳۸۳/۵/۱۴

دموکراسی دینی و لائیک نداریم ، سوژه اصلی مردم هستند. ایلنا ۱۳۸۳/۵/۱۴

روزنامه‌نگاران همچنان مسیر طولانی‌ای را در پیش دارند- سایت بامداد ۱۳۸۳/۵/۱۷

جنبش مشروطیت به پایان نرسیده است. ایسنا ۱۳۸۳/۵/۱۸

نگاه «کن فیکونی» به سیاست- ایرنا ۱۳۸۳/۵/۱۹

انتخابات ریاست جمهوری- ایلنا ۱۳۸۳/۵/۲۰

ضرورت جبهه دموکراسی‌خواهی- مصاحبه خانم نگار سایه ، باشگاه خبرنگاران جوان، ۸۳/۵/۲۵

تنظیم روابط با آمریکا باید بر اساس منافع ملی باشد-سایت رویداد ۸۳/۵/۲۸

سخنرانی در اردوی تابستانی انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز- ۱۳۸۳/۵/۲۸

توضیحی در باره روشنفکران لائیک - شرق ۸۳/۵/۳۰

جریان راست و الگویی ژاپن-اردوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز- ایلنا ۱۳۸۳/۵/۳۱

انتخابات آزادو آزادی زندانیان سیاسی -شرایط داخلی و بین المللی . ایلنا ۸۳/۶/۳

کنفرانس مطبوعاتی ابراهیم یزدی برگزار شد. ایلنا ۸۳/۶/۱۰

ثبات سیاسی باعث حاکمیت دموکراسی و رشد همه جانبه می‌شود. سخنرانی در اردوی سالانه

انجمن اسلامی دانشگاه تبریز، ایسنا ۱۳۸۳/۶/۱۱

در دادگاه غیرقانونی حاضر نمی‌شوم - کنفرانس مطبوعاتی، ایلنا ۸۳/۶/۱۴

نسل امروزو فردای ایران- مصاحبه آقای میثم محمدی از روزنامه وقایع‌اتفاقیه

انتخابات آمریکا و ایران - روزنامه شرق - مورخ ۱۳۸۳/۶/۲۱

آیاحادثه ۱۱ سپتامبر برنامه ریزی شده بود؟ مصاحبه آقای آزادی، روزنامه اعتماد ۱۳۸۳/۶/۱۸

جلسه دادگاه ابراهیم یزدی، شهریور ماه برگزار می‌شود. ایلنا ۱۳۸۳/۶/۲۴
بقای جمهوری اسلامی منوط به رعایت حقوق بشر است- مصاحبه پیمان پاک مهر، تبریز نیوز
۸۳/۶/۲۴

بقای نظام ها منوط به رعایت حقوق بشر است هفته نامه آمل (تبریز) . ۱۳۸۳/۶/۲۵
چمران مورد احترام همه بود- کتاب هفته - شماره ۱۹۵-۱۳۸۳/۶/۲۸

اجرای سیاست‌های هسته‌ای به افرادی ارجاع می‌شود که دارای شرایط لازم نیستند
ایلنا ۱۳۸۳/۷/۴

دادگاه ابراهیم یزدی برگزار نشد - دادخواه: دادگاه پرونده موکلم را جهت مطالعه در اختیارم
نگذاشت - ایلنا ۱۳۸۳/۷/۱۱

اتحادیه اروپا و فعالیت هسته ای ایران- نشریه نامه، ۸۳/۷/۱۲

در میان فعالیت های جمعی، کارسیاسی از همه مشکل تر است. سخنرانی در مراسم ۲۵ سالگرد
تاسیس جنبش مسلمانان مبارز- جنبش مبارزه ۸۳/۷/۲۴

در نظام‌های دموکراتیک تمام نیروهای سیاسی در فرآیند تصمیم‌گیری حضور دارند. اگر پرونده ایران
به شورای امنیت برود با تحریم اقتصادی روبرو می‌شویم. سخنرانی در اردوی سالانه دفتر تحکیم
وحدت - ایلنا ۱۳۸۳/۷/۲۵

آرمان‌های انقلاب اسلامی همچنان زنده و قابل پیگیری است- تاکید بر حق تعیین سرنوشت مردم از
جانب کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری ضروری است. ایسنا ۱۳۸۳/۷/۲۵

تغییر آرایش منطقه‌ی سیاسی - جغرافیایی خاورمیانه و منافع آمریکا ایسنا ۱۳۸۳/۷/۲۶

هنوز عصر بیداری ایرانیان ادامه دارد- گفت و گوی عرفان قانعی فرد. بخش نخست ۸۳/۷/۲۸
یادی از اسوه لطف و مقاومت سید علی اکبر ابوترابی- مصاحبه آقای قبادی ۱۳۸۳/۷/۲۹

انتخابات آزاد، بدون تحقق حقوق انسانی اولیه قابل اجرا نیست- سخنرانی در تحصن اعتراض آمیز
روزنامه نگاران ۸۳/۷/۳۰

بازبینی یک پرونده؛ انرژی هسته‌ای- نشریه نامه، مهر و آبان ۱۳۸۳

دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای خاصیت بازدارندگی نخواهد داشت. در میزگرد انتخابات آمریکا و
تاثیر آن بر تحولات ایران- ایلنا ۸۳/۸/۱۲

۱۳ آبان ۱۳۵۸ به روایت وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت- مصاحبه ایسنا ۱۳۸۳/۸/۱۲
نمی‌توان انتخاباتی را که پیش‌شرط‌های اساسی آزادی در آن وجود ندارد آزاد تصور کرد. سخنرانی
در دانشگاه علم و صنعت، ایسنا ۱۳۸۳/۸/۱۳

آنچه که در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ رخ داد خلاف منافع ملی بود-سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی ایلنا ۱۳۸۳/۸/۱۳

شکایت از روزنامه همشهری ۱۳۸۳/۸/۱۴

شورای نگهبان و ضرورت پاسخگویی - شرق ۱۳۸۳/۸/۱۷ (متن کامل بدون ویرایش سردبیر)
عرفات سیاست واقع بینانه را دنبال می‌کرد- دوست و دشمن بر تأثیر عرفات بر مقاومت فلسطینیان تأکید دارند - ایلنا ۱۳۸۳/۸/۲۵

ارزیابی کارنامه مجلس ششم- مقدمه‌ای برای کتاب آقای کیوان مهرگان - آبان ۱۳۸۳

سبزاندیشی- علوی اندیشی- خلاصه سخنرانی در نشست دانشگاه علم و صنعت، سبز اندیشان شماره ششم آبان ماه ۱۳۸۸

۱۶ آذر فریادی در ظلمت - ماهنامه حافظ ، شماره نهم ، آذر ۱۳۸۳

هویت دینی انجمن های اسلامی . دفاع از حقوق تمام گرایشات - بابک مهدیزاده - روز نامه کارگزاران ۱۳۸۵/۹/۱۸

فعالیت‌های هسته‌ای ایران- مصاحبه نصیر بوشهر ۱۳۸۳/۹/۲۱

فدرالیزم و مطالبات کرد ها- مصاحبه آقای رحمان قهرمانی ۸۳/۹/۲۴

جدایی دین از سیاست و دغدغه های روشنفکر دینی - سخنرانی در نشست ماهنامه اعضای نهضت آزادی ایران ، ایلنا ۱۳۸۳/۹/۲۶

ابراهیم یزدی در چهلم عرفات سخنرانی می‌کند- تهران- خبرگزاری کار ایران- ۸۳/۹/۳۰

رابطه‌ی دین با سیاست و حکومت- سخنرانی در نشست ماهانه اعضای نهضت آزادی ایران ، ایسنا ۱۳۸۳/۱۰/۲

خدمات عرفات به جنبش مردم فلسطین- گزارش سخنرانی در جامعه زنان انقلاب اسلامی ایران - ایلنا ۸۳/۱۰/۳

انتخابات ریاست جمهوری-سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان، دانشگاه‌های شیراز و علوم پزشکی مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۵

آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و آزادی زندانیان سیاسی، پیش شرط‌های برگزاری يك انتخاب آزاد است- ایلنا، ۱۳۸۳/۱۰/۲۲

تفکیک دین از دولت و سیاست در میان ملت‌های دین باور- دردهمین سالگرد مهندس بازرگان سخنرانی در اصفهان- ایلنا ۱۳۸۳/۱۰/۲۷

روشنفکری دینی و سکولاریسم- سخنرانی در همایش دهمین سالگرد مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی بازرگان، حسینیه ارشاد- ۱۳۸۳/۱۰/۳۰

بازرگان و اخلاق معطوف به ایمان- دی ماه ۱۳۸۳

بازرگان و پارادوکس ایران- سخنرانی در سالگرد مهندس بازرگان- در مقبره بیات قم بهمن ۸۳

تهدیدات نظامی آمریکا علیه ایران- خانم مریم انصاری رادیو دیوچه وله آلمان، ۱۳۸۳/۱۱/۱

جبهه ملی و ۱۵ خرداد- گفتگوی روزنامه اعتماد ۸۳/۱۱/۱۱

انتخابات را تحریم نمی کنیم، مردم را به شرکت تشویق می کنیم. خبرگزاری مهر ۱۳۸۳/۱۱/۱۷

پاسخ به اظهارات نادرست اخیر ناطق نوری - پیام آزادی ۱۳۸۳

نواندیشان دینی و انقلاب اسلامی، اصحاب چهارشنبه و اصحاب پنج شنبه-گفتگوی عبدالرضا تاجیک، روزنامه شرق ویژه نامه انقلاب، ۱۳۸۳/۱۱/۱۹

نواندیشان دینی و انقلاب اسلامی - تفکیک دولت موقت و شورای انقلاب اشتباه بود - گفتگوی عبدالرضا تاجیک، روزنامه شرق ویژه نامه انقلاب، ۸۳/۱۱/۲۰

اگر ایران با اروپا کنار بیاید آمریکا خلع سلاح می شود؛ پس از عراق باید منتظر موج جدید دموکراسی خواهی در سایر کشورهای عربی بود - ایلنا ۱۳۸۳/۱۱/۲۱

در صورت تحقق شروطمان در انتخابات شرکت کرده و کاندیدا معرفی خواهیم کرد- ایسنا ۸۳/۱۱/۲۱

سخنرانی در دانشگاه شهید چمران اهواز ۸۳/۱۱/۲۶

حمله به ایران ؛ شکاف میان بریتانیا و آمریکا- گزارشگر : تهمنه بهرامعلیان آفتاب ۱۳۸۳/۱۱/۲۱

پیامد های پیروزی دموکراسی در عراق - سرویس دیپلماتیک خبرگزاری ایلنا ۸۳/۱۱/۳۰

اصلاح طلبان تا شهادت ریسک نداشته باشند، سیاست را یاد خواهند گرفت. گفتگوی داود خدابخش از صدای آلمان ۸۳/۱۲/۱

انواع خشونت و ریشه های آن و خشونت در کربلا* - سخنرانی در روز عاشورای ۱۴۲۶ هـ. ق برابر با ۳ اسفند ۱۳۸۳، منزل آقای مهندس هاشم صباغیان

در صورت تحقق شروطمان در انتخابات شرکت کرده و کاندیدا معرفی خواهیم کرد- ایسنا ۱۳۸۳/۱۲/۴

گل‌های رسی و پیدایش حیات - همایش گفتگوی علم و دین، مفهوم حیات انسان و مباحث
کاربردی ۱۳۸۳/۱۲/۵

نگاه به درون و برون و نسبت و رابطه این دو با یکدیگر- مجله نامه شماره ۳۶ ، ۸۳/۱۲/۶
پارادوکس ایران - نیلی زمانی-شرق ۸۳/۱۲/۸

نهمین انتخابات ریاست جمهوری و ضرورت تشکیل جبهه دموکراسی‌خواهی-سخنرانی در دانشگاه
چمران اهواز ۱۳۸۳/۱۲/۸

نامزدی مشروط برای انتخابات ریاست جمهوری- عبدالرضا تاجیک ۸۳/۱۲/۱۸

این انتخابات فرصتی طلایی و سرنوشت‌ساز است- آفتاب - مهرا ن قاسمی ۸۳/۱۲/۱۸

دو روی سکه مشارکت- رضا خجسته رحیمی ۸۳/۱۲/۱۸

ناگفته‌های کردستان از زبان وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت- ناشتی اولین روزنامه کوردی - فارسی
ایران- ۲۴ اسفند ۱۳۸۳

«جمهوری خواهی و مشروطه‌خواهی»: مصدق، بازرگان و مشروطه خواهی. ویژه‌نامه شرق
۱۳۸۳/۱۲/۲۵

جنبش ملی شدن صنعت نفت اقدامی اساسی علیه سلطه دولتی خارجی بر سرنوشت کشورمان بود
و هرگز در آرمانهایش شکست نخورد. ایلنا ۸۳/۱۲/۲۶
ردصلاحیت دکتر یزدی اقدامی خلاف مشارکت حداکثری است- مصطفی تاج زاده . ایلنا ۸۳/۱۲/۲۶
نگاه به درون، نگاه به بیرون؛ اندر حسرت فهم درست. میزگردی با حضور: ابراهیم یزدی، سعید
حجاریان، خشایار دیهیمی، مرتضی مردی ها. مجله نامه ۸۳/۱۲/۲۶

منافع و امنیت ملی و فهم تحولات جهان بیرون - مخره‌ای بر کتاب «انتخاب - رهبری جهانی یا
سلطه بر جهان»، زیگنیو برژینسکی، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه ۱۳۸۳، صص ۲۷۶-
۲۵۳

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سایت فارسی BBC 27 فروردین ۸۳،

چرا انقلاب سال ۱۳۵۷ که به ایجاد حکومتی اسلامی در ایران منجر شد؛ در عرصه سیاست خارجی نیز مانند سایر عرصه ها، تحولی ریشه ای به همراه آورد. اساس سیاست خارجی و هویت انقلاب ایران بر شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» استوار شد و مقرر شد که همین شعار مبنای تعریف سیاست خارجی قرار گیرد اگرچه تحولاتی که بعدها رخ داد، از دید برخی ناظران راه را برای تاثیرگذاری قدرت های خارجی در ایران باز کرد.

در بخش نخست این مقاله، به بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در زمان حیات آیت الله خمینی، پرداختیم و در این بخش نگاهی خواهیم داشت به سیاست خارجی ایران پس از مرگ آیت الله خمینی.

بر اساس تقسیم بندی استراتژیک دو محوری، مبتنی بر آرمان گرایی و عملگرایی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از درگذشت آیت الله خمینی و پایان جنگ وارد مرحله ای شد که سعی داشت از روند دشمن تراشی های قبلی فاصله بگیرد.

پروفسور انوشیروان احتشامی، استاد علوم سیاسی در دانشگاه دارام در بریتانیا، معتقد است که علت این تحول، در گذار از یک روند طلبکارانه به روند واقع بینانه تر مربوط بود.

آقای احتشامی می گوید: "سالها خواسته های جمهوری اسلامی خیلی ماکسیمالیست (حداکثرطلب) بود. شعار نه شرقی، نه غربی؛ این معنی را در خود داشت که ایران یک قطب جدید باشد برای آرایش نیروهای جهان سوم، یا جهان اسلام. این حالت البته هزینه زیادی داشت. برای همین در طول زمان و کم کم، روند ماکسیمالیسم کوتاه شد؛ ولی جوری کوتاه شد که ایران هربار صدمه خورد. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۲، نه تنها عراق تمام شرایط ایران برای صلح را قبول کرده بود، بلکه کویت و عربستان سعودی حتی حاضر شده بودند که ضامن صلح باشند و خرج بازسازی ایران را بدهند. (ایران این پیشنهاد را نپذیرفت) جنگ و فاجعه شش سال بعد ادامه یافت."

با وجودی که پس از جنگ و درگذشت آیت الله خمینی روند عملگرایی و واقع بینی تا اندازه زیادی به نسبت دوران قبل در دستور کار قرار گرفته بود؛ اما هنوز هم طرز تفکر آیت الله خمینی از سوی بخش محافظه کار سیستم در سطوح مختلف حفظ می شد و سیاست خارجی نیز از این روند مستثنی نبود.

عمادالدین باقی می گوید این روند به گونه ایی افراطی قابل مشاهده بود که هر آنچه رهبر جمهوری اسلامی حتی به صورت کلی مطرح می کرد توسط لایه های دیگر به قانون تبدیل می شد.

آقای باقی می گوید: "در واقع ایشان (آیت الله خمینی) به لحاظ فیزیکی حضور نداشت، اما اندیشه و روحش بر دستگاه حکومتی و سیاست خارجی حاکم بود. لذا بعضی از مواضعی که وی مطرح کرد مثل مخالفت با رابطه با آمریکا همچنان بقوت خود باقی ماند. اما از آن طرف اتفاقات دیگری هم افتاد که خیلی مهم است. به عنوان مثال فرض کنید که امام در زمان جنگ می گوید که ما اگر از صدام بگذریم از فهد (پادشاه عربستان سعودی) نمی گذریم، ولی بعد از ایشان دولت جمهوری اسلامی با عربستان سعودی روابط حسنه برقرار می کند و پیمان امنیتی منعقد می کند. یا اینکه یک روز گفتند رژیم صهیونیستی مصر و رژیم صهیونیستی مبارک، عامل کمپ دیوید. اما امروز شما می بینید که با دولت مصر روابط دوستانه برقرار می شود و حتی نام خیابان خالد اسلامبولی هم توسط شورای شهر مرتبط با جناح محافظه کار تغییر می کند.

فتوایی که بایگانی شد

با وجودی که تحولاتی مانند بایگانی شدن فتوای مرگ سلمان رشدی (نویسنده انگلیسی رمان "آیات شیطانی")، صادره توسط آیت الله خمینی بیش از دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی اتفاق افتاد؛ اما دولت او نیز از جهات مختلفی همان تنگناها و محدودیت های سابق در سیاست خارجی را احساس می کرد. به عنوان مثال هرگاه در جهت بهبود روابط با آمریکا گام هایی برداشته می شد، لایه های محافظه کار، تندرو و انقلابی در مقابل سیاست های وی سد می شدند.

به نظر دکتر ابراهیم متقی، استاد دانشگاه و عضو محقق در مرکز اسناد انقلاب اسلامی علت مهم ناکارآمدی استراتژی های مبتنی بر عملگرایی آن بود که اصل "سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است"، در جمهوری اسلامی مورد "بی مهری" قرار داشته است.

وی می گوید: "روندهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان می دهد که در فضاهای مختلف تلاش لازم را برای هماهنگ سازی سیاست ها با یک سری ضرورت های داخلی و همچنین هنجارهای بین المللی را به انجام رسانده است، اما این روند به گونه ای ناقص شکل گرفته است. وقتی به عرصه سیاست خارجی نگاه می کنیم شاهد این هستیم که سیاست خارجی در مقایسه با سیاست داخلی از انعطاف پذیری محدودتری برخوردار بوده است. در حالیکه در فضای بین المللی تغییرات گسترده ای انجام شده است. در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی اگرچه اهداف سیاست خارجی ایران گسترش پیدا می کند، اما ابزارهای سیاست خارجی ایران (بجای گسترش) کاهش پیدا می کنند."

تنش زدایی در روابط خارجی

در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی پس از روی کار آمدن وی در سال ۱۳۷۶، سیاست خارجی دولت وی ابتدا با تحولاتی انفجاری آغاز شد. مصاحبه آقای خاتمی با شبکه تلویزیونی سی ان ان آمریکا و سخنرانی وی در سازمان ملل که بیل کلینتون رییس جمهوری دموکرات ایالات متحده در صف نخست شنوندگان حضور داشت و نیز سفرهای آقای خاتمی به اروپا و اعمال سیاست تنش زدایی جدی با اعراب، همگی از جمله چنین تحولاتی بودند. اما ابتکارات محمد خاتمی در ارائه پیشنهاد "گفتگوی تمدنها" و نیز سیاست تنش زدایی خارجی وی، به سرعت با دو مانع درونی و بیرونی برخورد کرد.

فشارهاي شديد محافظه کاران بر سياست هاي داخلي محمد خاتمي و اصلاح طلبان همواره تاثيرات منفي خود بر سياست خارجي دو دولت وي را نيز به خوبي نشان داده است و باعث شده که آقاي خاتمي هرگز نتواند از اين سياست (تنش زدائي) براي ايجاد تحولات بنيادين در سياست خارجي جمهوري اسلامي استفاده کند. بهبود روابط با آمريکا به همان وضعيت قبل بازگردانده و محدود شد و روابط با اتحاديه اروپا نيز همواره در معرض چالش هاي ناشي از اوضاع داخلي ايران و سياست هاي منطقه اي جمهوري اسلامي در قضيه فلسطين و اسراييل و برنامه اتمي ايران قرار داشته است. عوامل اخير ميزان تاثيرگذاري فشارهاي بيروني بر سياست خارجي دولت محمد خاتمي را به شدت افزايش داده است، تا آنجا که دولتمردان جمهوري اسلامي در قضيه امضاي پروتکل الحاقی پيمان منع توليد و گسترش سلاح هاي اتمي تا مرز بحران جدي پيش رفتند.

دکتر ابراهيم يزدي، وزير خارجه نظام جمهوري اسلامي در دولت موقت پس از انقلاب معتقد است که اين اوضاع ناشي از فقر شناخت در نگاه استراتژیک حاکمان جمهوري اسلامي بوده و هست.

وي مي گوید: "به نظر من تصميم گیرندگان سياست خارجي در ايران به برخي از نکات کلیدی و تغييرات و تحولاتي که در بيست سال گذشته در مناسبات جهاني رخ داده يا بي اطلاع يا بي توجهند. پايان جنگ سرد به اين معناست که حداقل براي کشوري مثل ايران، موقعيت استراتژیک آن پس از شايد بيست سال از يكصد و پنجاه سال تغيير پيدا کرده است. بنظر مي رسد که برخي از تصميم گیرندگان ايران هنوز بر اين تصورند که ما در دوران جنگ سرد زندگي مي کنيم و بنا بر اين (آنان) مي توانند با نزديک شدن مثلاً به روسيه دل آمريکايي ها را خالي بکنند يا بتوانند با نزديک شدن به اين قدرت از یک قدرت ديگري امتياز بگيرند."

دکتر يزدي معتقد است که عامل استراتژیک ديگر آسيب زننده به سياست گذاري در حوزه سياست خارجي در ۲۵ سال گذشته، اختلال عملکرد دستگاههاي متعدد تاثيرگذار در ميدان سياست خارجي هم بايد مد نظر قرار داده شوند. وي مي افزايد: "در همه کشورهاي جهان، بخصوص در کشورهايي که حتي دموکراتيک هم هستند، نهادهاي مختلف در تنظيم سياست ها دخالت مي کنند و نمي شود وجود آنها را نادیده گرفت. اما جهان کنوني بر اثر تجربه، نهادهايي را بوجود مي آورد که در آن نهادها اندیشه ها و نظريات متفاوت عرضه شده و آن نهاد تصميم گيري مي کند. مشکل ايران اين است که ما هنوز یک چنين نهادهايي نداريم."

آقاي يزدي مي گوید: "مشکل اين است که ايران نتوانسته است سقف انتظارات و مطالبات خودش از جهان بيرون را، از جمله در مورد آمريکا، تعريف کند."

با تمام اين تفصيل، کمتر کارشناس و تحليلگري را مي توان يافت که حرکت سياست خارجي جمهوري اسلامي در طول ۲۵ سال گذشته را یک حرکت ارتجاعي و رو به عقب تصوير کند. گري سيک معتقد است سياست خارجي جمهوري اسلامي با سال هاي گذشته بسيار متفاوت است. وي مي گوید: "سير حرکتی سياست خارجي ايران پس از انقلاب، روند کاملاً پيوسته و پويائي بوده است. شروعي با تندروي افراطي در دهه ۱۹۸۰ ميلادي و بتدریج حرکت بسمت اعتدال گرایی با مشاهده

بي فايدگي سياست هاي قبلي از طريق همکاري مثبت با همسايگان و ديگر کشورها و حضور موثر در سازمان ملل متحد. پس از انقلاب، جمهوري اسلامي اعلام کرد که با سازمان ملل کاري ندارد؛ چون اين سازمان را تحت نفوذ و سلطه غرب مي دانست. اما آنها مي دانستند که اين سياست بر عليه خود ايران است. لذا جمهوري اسلامي اکنون در سازمان ملل متحد بسيار فعال است."

اولويت هاي سياست خارجي ايران چيست؟

جستجو در بطن تحولات در سياست خارجي جمهوري اسلامي بار ديگر به اين پرسش ختم مي شود که جمع بندي اساسي در نگاه حاکمان جمهوري اسلامي از اولويت بنديهاي سياست خارجي چگونه بوده است؟ دکتر هوشنگ امير احمدي از کارشناسان برجسته در حوزه سياست خارجي جمهوري اسلامي، اولويت بندي مورد بحث را چنين خلاصه مي کند: "جمهوري اسلامي در اوائل زندگي اش يک اولويت بندي براي سياست خارجي خود تدوين نمود. در اين فرايند اولويت اول را کشورهاي اسلامي داده شد، يعني هم کشورهاي اسلامي و هم حرکت هاي اسلامي. اولويت دوم به کشورهاي همسايه داده شد، يعني کشورهايي که هم مرز با ايران هستند. اولويت سوم کشورهاي منطقه، کشورهايي که ورای همسايگي هستند. منطقه در اينجا وسيع تر از مثلا خليج فارس است و کل خاورميانه و آسيايي مرکزي و قفقاز را در بر مي گيرد و حتي بخشي از اروپا و آفريقا را در بر مي گيرد. اولويت چهارم را هم دادند به کشورهاي ورای منطقه، که منظور اروپاي غربي است و بويژه آمريکا. به همين دليل اولويت رابطه با آمريکا و حل مشکلات ايران با ايالات متحده در اولويت آخر بود."

اما به اعتقاد دکتر امير احمدي اين اولويت بندي در طول ۲۵ سال گذشته مشمول يک چرخش ۱۸۰ درجه اي شده است.

وي مي گويد: "اولويت ها دارند تصادفا عکس اولويت بندي اوليه حرکت مي کنند، يعني اولويت رابطه با آمريکا دارد به اولويت اول جمهوري اسلامي تبديل مي شود، رابطه با اروپا دارد عمده تر مي شود، سپس همسايگان و در آخر اسلامي ها در اولويت قرار مي گيرند. اين يک نوع اولويت بندي است که از دور به نزديک مي آيد. شاه (محمد رضا پهلوي) هم از آمريکا و اروپا سياست خارجي اش را آغاز مي کرد و سپس به کشورهاي اسلامي مي رسيد."

اما در اين ميان موج عظيمي که حمله تروريستي يازدهم سپتامبر به خاک آمريکا ايجاد کرد، بر سياست خارجي جمهوري اسلامي نيز فشار زيادي وارد آورده است. زنجيره تغيير رژيم ها در افغانستان و عراق، قرار گرفتن جمهوري اسلامي در فهرست محور شرارت در کنار کره شمالي و عراق و افزايش کم سابقه فشار بر حاکمان تهران از پيامدهاي فوري اين حادثه بوده است. اين فشارها سياست خارجي جمهوري اسلامي را بيشتتر واکنشي و کمتر ابتکاري کرده است. ابوالحسن بني صدر، رييس جمهوري سابق ايران مي گويد که اکنون عامل ترس بر سياست خارجي جمهوري اسلامي سايه بزرگتري افکنده است.

آقاي بني صدر مي گويد: "سياست خارجي ايران نه تنها واکنشي است، بلکه از حمله سپتامبر (حملاتي که به ساختمان هاي مرکز تجارت جهاني و پنتاگون صورت گرفت) به بعد مقداري ترس و

تهدید هم بدان اضافه شده است. ولی در طول این مدت (۲۵ سال)، محرک سیاستها نیاز است و بابت این نوع نیاز به خارج است که نوع رابطه را معین می کنند مثلاً با روسیه، اروپا و یا با خود آمریکا، با انگلستان و دنیای عرب."

همسایه جدید ایران

اما سقوط طالبان و صدام در افغانستان و عراق و از بین رفتن میدان مانور سازمان مجاهدین خلق مستقر در عراق، البته جوانب مثبتی را هم برای امنیت استراتژیک جمهوری اسلامی ایجاد کرده است. در این میان تحولات اساسی که در سایه چنین تغییرات مهمی ایجاد شده آن است که به قول گری سیک به همسایه شدن ایران و ایالات متحده آمریکا و پیامدهای آن مربوط می شود.

آقای گری سیک می گوید: "البته ایران مجبور شده تا با این حقیقت کنار بیاید که آمریکا به دو کشور همسایه ایران حمله کرد و در این فرایند دو نظام، یکی طالبان و یکی صدام را که دشمنان انقلاب اسلامی بودند از بین برد. بنابراین از این زاویه، آمریکا خدمات بزرگی در حق ایران انجام داد و البته جمهوری اسلامی از این بابت ممنون آمریکا نیست؛ چون آمریکا این کارها را برای نفع جمهوری اسلامی انجام نداد و نفع خودش را در نظر داشت. اما ایران جنبه مثبت قضایا را درک کرد و درک خود را از طریق همکاری سازنده با آمریکا نشان داد. نخست در افغانستان از طریق کمک به ایجاد حکومت جدید به ریاست حامد کرزی و سپس در عراق، از طریق اتخاذ سیاست مناسب در قبال شیعیان بروش مسالمت جویانه که طی آن از تحریک شیعیان عراق برای دردرس درست کردن در سر راه نیروهای اشغال کننده عراق اجتناب کرد."

وی می گوید: "ایران بروشی عملگرایانه و عاقلانه با تحولات جدید در منطقه برخورد کرده است. از طرفی این را هم باید در نظر داشت که دولتمردان جمهوری اسلامی نمی توانند در مقابل این واقعیت بایستند که آنها اکنون توسط آمریکا محاصره شده اند و آمریکا برای مدتی طولانی همسایه ایران شده است. در واکنش به این حقیقت، دولتمردان جمهوری اسلامی درجه مخاصمه طلبی نسبت به آمریکا در گذشته را به حداقل کاهش داده و از در همکاری وارد میدان شده اند. با این فکر و امید که این سیاست به منافع بلندمدت ایران خدمت خواهد کرد."

در جمع بندی نهایی از ارزیابی عملکرد ۲۵ ساله سیاست خارجی در دوران حیات جمهوری اسلامی می توان گفت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در سالهای اولیه و بویژه پس از قضیه گروگانگیری در سفارت آمریکا، صورتی تهاجمی و ایدئولوژیک بخود گرفت که پس از جنگ با عراق بسمت عملگرایی تغییر مسیر جدی داد

آمریکا در برابر ایران کوتاه نخواهد آمد

نصیر پوشهر، ۱۳۸۳/۱/۲۹

شرایط جدید سیاسی در عراق و پیامدهای آن تنها به مرزهای آن کشور محدود نشده و بسیاری از کشورهای منطقه به ویژه کشورهای همسایه این کشور را تحت تاثیر قرار داده است. این تحولات به ویژه بار دیگر ایران و آمریکا را ناچار به تعامل با یکدیگر کرده است و منافع مستقیمی که هر دو کشور در عراق دارند، شرایط بسیار حساسی را بر حرکات سیاسی آنها نسبت به یکدیگر حاکم کرده است.

هاشمی رفسنجانی اخیراً در خطبه‌های نماز جمعه اعلام کرده بود که ضعف مطلق آمریکا در عراق ممکن است باعث شود که ایران با آمریکا به تسویه حساب بپردازد. اما منظور آقای رفسنجانی چه بوده و ایران چگونه می‌تواند با آمریکا تسویه حساب کند؟

در این زمینه گفت‌وگویی داشتیم با دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه پیشین ایران

● آقای دکتر یزدی اخیراً آقای رفسنجانی اعلام داشته که ممکن است ایران بخواهد با آمریکا تسویه حساب کند. این سخنان برای شما غیرمنتظره نبود؟

منظور سخنان آقای رفسنجانی در مورد تسویه حساب با آمریکا برای بنده خیلی روشن نبود و خود ایشان باید این را توضیح دهند.

● با توجه به تضعیف موقعیت آمریکا در عراق، شما فکر می‌کنید ایران واقعا می‌تواند فشاری به آمریکا وارد کند؟

مشکلاتی که آمریکا در عراق با آن مواجه شده است، در واقع شرایط مساعدی ایجاد کرده است که ایران مسائل و مشکلاتش را از طریق دیپلماتیک حل و فصل کند؛ نه این که به فکر تقابل باشد، بلکه به این معنا که اگر آمریکا در عراق در موضع ضعف است و به کمک ایران برای حل مشکلاتش نیازمند است. ایران بایستی برای بهبود روابط وارد مذاکره شود و طبعاً در قبال کمک به بهبود شرایط در عراق، امتیازات زیادی هم خواهد گرفت.

● به لحاظ عملی اگر ایران حسن نیت نشان دهد و اعتراض بکند، بهترین اقدام چه خواهد بود؟
آن چه آقای خرازی گفته است ایران مکاتبات مستمر و فراوانی از طریق دفتر حفظ منافع آمریکا در تهران با این کشور داشته است. بنابراین کانال‌های ارتباطی کاملاً باز است و تنها باید اراده مصممی برای حل مشکلات وجود داشته باشد ولی اگر بخواهند از شرایط عراق برای تحریک آمریکا استفاده نمایند، قطعاً نتیجه منفی به بار خواهد آمد.

● بحث دیگر رویارویی مستقیم آمریکا با ایران است که قضیه پرونده هسته‌ای ایران می‌تواند شرایط این رویارویی را فراهم نماید. با توجه به مشکلات فراوانی که آمریکا در عراق با آنها مواجه شده، فکر می‌کنید هنوز هم آمریکا قادر باشد جبهه جدیدی علیه ایران بگشاید؟

در مساله پرونده هسته‌ای ایران، سیاست آمریکا کاملاً روشن است و هیچ گاه هم این سیاست دچار خلل نشده است. اما حرکت ایران بسیار مهم و سرنوشت ساز است. ایران همواره باید به گونه‌ای رفتار کند که اروپایی‌ها به آمریکا نپیوندند. اگر ایران نتواند اروپایی‌ها را قانع کند و پرونده ایران به شورای امنیت برود، احتمال به تصویب رسیدن آن فراوان است؛ ولی اگر اروپایی‌ها با آمریکا نباشند و با این فشارها موافق باشند، حتی اگر این پرونده به شورای امنیت برود، با وتو فرانسه، روسیه و چین مواجه خواهد شد. بنابراین ایران باید همواره موافقت و همراهی اروپایی‌ها را داشته باشد.

• منظور این بود که شاید مقامات ایرانی بر این باور باشند که مشکلات آمریکا در عراق می‌تواند برای فعالیت‌های ایران یک حاشیه امنی ایجاد کند و آمریکا دیگر مثل سابق نتواند به ایران فشار وارد کند؟

نه. بنده اعتقاد دارم که چنین چیزی وجود ندارد. بلکه برعکس است. اگر چنانچه ناآرامی‌های عراق ادامه یابد و شیعیانی که در گذشته با ایران ارتباط داشته‌اند، در این ناآرامی‌ها دست داشته باشند، به نوعی زمینه را برای محکومیت ایران بهتر فراهم می‌کنند بلکه امکانات آمریکا در سطح جهانی به گونه‌ای است که موجب شدت فشارها علیه ایران خواهد شد. به عبارت روشن‌تر آمریکا از گستره قدرت و امکانات فراوانی برخوردار است و اگر در یک نقطه با مشکلاتی روبرو شود، هرگز بدین معنا نیست که در نقاط دیگر هم کاملاً از مواضع قبلی‌اش عقب‌نشینی خواهد کرد و مطمئناً آمریکا تحت شرایط کنونی و با وجود فشارهایی که بر او وارد است، در برابر ایران کوتاه نخواهد آمد.

متن شکایت از شورای نگهبان

۱۳۸۳/۲/۱۳

۱- اینجانب براساس حق قانونی هر شهروند ایرانی در تاریخ ۱۳۸۲/۹/۲۷ به عنوان داوطلب نمایندگی از حوزه‌ی انتخابیه تهران در فرمانداری تهران حاضر و ثبت نام نمودم.

۲- معاون استاندار و فرماندار مرکز حوزه‌ی انتخابیه تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر، در تاریخ ۸۲/۱۰/۲۱، طی نامه شماره ۷/م/۱۱۹۶ به اینجانب اطلاع داد که: «هیات مرکزی نظارت بر انتخابات نظر هیات اجرایی این مرکز حوزه انتخابیه دایر بر تأیید صلاحیت شما را تأیید نکرده است و صلاحیت جنابعالی را مستند به بندهای ۱، ۳ و ۵ ماده ۲۸ و بندهای ۳ و ۵ ماده ۳۰ قانون انتخابات رد کرده است. (کپی نامه پیوست است).

۳- اینجانب طی نامه‌ای به تاریخ ۸۲/۱۰/۲۲، از فرمانداری تهران درخواست نمودم بر طبق تبصره ماده ۵۰ قانون انتخابات مدارک و اسناد معتبر ردصلاحیت‌ام را به اینجانب اطلاع دهند. تبصره ماده ۵۰ قانون انتخابات مقرر داشته است که: «ردصلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی باید مستند به قانون و براساس مدارک و اسناد معتبر باشد و هیات اجرایی به موجب قانون موظف است دلایل و مدارک ردصلاحیت را به اطلاع برساند.» بر طبق این قانون درخواستی برای فرمانداری تهران ارسال نموده‌ام. فرمانداری تهران و هیات نظارت شورای نگهبان به این درخواست پاسخی ندادند. مستندات هیات مرکزی نظارت برای ردصلاحیت اینجانب تماماً بی‌اساس، خلاف قانون و خلاف مبانی روشن دینی است.

۴- اینجانب در همان تاریخ (۱۳۸۲/۱۰/۲۲) طی نامه جداگانه‌ای خطاب به شورای نگهبان اعتراض و شکایت نموده و درخواست رسیدگی و حضور در شورای نگهبان را نمودم. شورای نگهبان نیز هیچ‌گاه به این نامه جوابی نداد.

۵ - شوراي نگهبان در ردصلاحيت اينجانب به بندهاي ۱، ۳ و ۵ ماده ۲۸ و بندهاي ۱ و ۵ ماده ۳۰ استناد نموده است. بندهاي ۳ ماده ۲۸ و ۳ ماده ۳۰ محل احتجاج و اختلاف نظر مي باشد. استناد به آنها، اگر چه نادرست و خلاف قانون و از مصاديق موضع گيري سياسي است اما مصداق تهمت و افترا نمي باشد. در صورتي که بندهاي ۱ و ۵ ماده ۲۸ و بند ۵ ماده ۳۰، به شرح زير از مصاديق بارز تهمت و افترا محسوب مي شوند.

بند ۱ - ماده ۲۸ : عدم اعتقاد و التزام به دين اسلام

بند ۵ ماده ۲۸ : سوء شهرت در حوزه ي انتخاباتيه تهران

بند ۵ ماده ۳۰ : محکوميت به ارتداد در محاکم قضايي

۵/۱ - **بند ۱ ماده ۲۸** ناظر بر اعتقاد و التزام عملي به اسلام و نظام جمهوري اسلامي است. اولاً - اعتقاد يك امر قلبي و شخصي و خصوصي است و پرسش درباره آن مصداق تفتيش عقايد و برخلاف اصل ۲۳ قانون اساسي است. ثانياً - هيات مركزي نظارت به موجب کدام قانون و با چه مجوزي مرا و صدها داوطلب ديگر را به عدم اعتقاد و التزام عملي به دين اسلام متهم ساخته است؟ در آيه ۹۴ **سوره نسا** آمده است که: «و لاتقولوا لمن القى اليكم السلام لست مومنا تبتغون عرض الحيوه الدنيا فعندالله مغانم كثيره و آن كسي که بر شما سلام گويد - اظهار مسلماني نمايد - نگوئيد که مومن نيستي. شما برخورداري از زندگي دنيا را مي جوئيد و حال آن که غنيمت هاي بسيار نزد خدا است.» اکثر کتب معتبر، تاريخ و شان نزول اين آيه را حادثه اي بعد از جنگ خيبر مي دانند که **اسامه بن زيد**، مردی را که اهل و عيال خود را جمع کرده و شهادتین را علني و با صدای بلند اعلام کرده بود، کشت و مورد سرزنش شديد پيامبر قرار گرفت.

۵/۲ - **بند ۳ ماده ۲۸**، که مربوط است به ابراز وفاداري به قانون اساسي و اصل مترقي ولايت مطلقه فقيه. شرط اعتقاد به قانون اساسي جمهوري اسلامي بار حقوقي ندارد و بلاموضوع است. مراجعه و مرور اجمالي به مشروح مذاکرات مجلس بررسي و پيش نويس قانون اساسي، (مجلس خبرگان) نشان مي دهد که کمتر اصلي از اصول قانون اساسي به اتفاق آراء تصويب شده است. کسانی که به اصولي از قانون اساسي راي نداده اند، قطعاً به دليل عدم اعتقادشان بوده است. به عنوان مثال در آن مجلس، هشت نفر از جمله **مرحوم آيت الله طالقاني** به اصل ۱۱۰ راي مخالف دادند. اما وقتي اصلي با اکثريت آراء تصويب شد، همه از جمله آنها که راي مخالف داده اند بايد به قانون التزام داشته باشند. **التزام يك** واژه مدني - حقوقي است و مترادف است با تعهد و تعهد کردن - در **قانون مجازات عمومي** و **آيين دادرسي مدني التزام**، تعهد تامين خسارت در صورت عدم انجام تعهد است. التزام يك معنا و مفهوم حقوقي مهم ديگري هم دارد و آن لزوم التزام به تعهدات دو جانبه ميان ملت و دولت (حکومت) است. به اصطلاح علوم عقلي التزام عبارت از نحوه وجود دو امر است که تصور وجود هر يك بدون تصور وجود ديگري امکان نداشته باشد. اين را اصطلاحاً «**قضيه لزوميه**» گفته اند. قضيه اي است که ميان مقدم و تالي و شرط و شروط آن لزوم و التزام عقلي باشد. اگر يك طرف قضيه شرط و يا شرطي را زير پا بگذارد، الزام و التزام طرف ديگري بلاموضوع مي گردد. مفهوم حقوقي «**بيعت**» به عنوان يك سنت ريشه دار اسلامي که همراه با شرايط و تعهدات طرفين، يعني بيعت کنندگان يا بيعت شونده مي باشد، در واژه التزام نهفته است. در حالي که وفاداري فاقد چنين تعهدات و شروط و معاني است و تنها يك مفهوم اخلاقي است. در قانون مدني تنها در موارد

خاصی، اصطلاح وفا به معنای وفاء دین، یعنی پرداخت طلب بستانکار، به کار رفته که با «وفاداری» به کلی متفاوت است. به این ترتیب معنا و مفهوم حقوقی التزام به مراتب وسیع‌تر از وفاداری است.

۵/۳ - بند ۵ ماده ۲۸ مربوط است به داشتن سوء شهرت در حوزه انتخابیه. هیات نظارت مرکزی بر انتخابات در ردصلاحیت اینجانب به این بند استناد کرده است. اولاً «سوء شهرت» یعنی چه؟ در کجا و در کدام قانون این واژه تعریف شده است؟ سوء شهرت معمولاً در مورد رفتارهای اخلاقی و اقتصادی است. هیات نظارت با چه مکانیزمی کم و کیف سوء شهرت داوطلبان از جمله اینجانب را، در حوزه انتخابیه بزرگی، نظیر تهران، اندازه‌گیری کرده است؟

دادگاه محترم از هیات نظارت و شورایی نگرهبان بخواهد که با صراحت کیفیت سوء شهرت اینجانب و اسناد و مدارک آن را در اختیار دادگاه قرار بدهد.

۵/۴ - بند ۵ ماده ۳۰ در مورد عدم صلاحیت محکومین به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی است. هیات نظارت بر انتخابات در ردصلاحیت اینجانب به این بند نیز استناد کرده است. اینجانب تا کنون در هیچ دادگاهی به اتهام ارتداد!! محاکمه و محکوم نشده‌ام. هیات نظارت به موجب قانون انتخابات موظف بوده است اسناد و مدارک ارتداد و محکومیت اینجانب را ارایه دهد. چنین سندی وجود خارجی ندارد و هیات نظارت قانوناً و شرعاً نیز مرتکب فعل خلاف و حرام شده است. در ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی آمده است: «هر کس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه‌ها و جراید یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگری به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آنها را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید، جز در مواردی که موجب حد است، به یک ماه تا یک سال حبس و تا (۷۴) ضربه شلاق یا یکی از آنها، برحسب مورد، محکوم خواهد شد.»

با عنایت به این‌که استناد به مواد فوق جهت ردصلاحیت نامزدهای نمایندگی، به دلیل اهمیت موضوع، نیازمند ارایه دلایل و مستندات کافی و وافی می‌باشد، و این‌که اصل ۳۷ قانون اساسی اصل بر برائت است و اصل برائت خود ناشی از یک اصل مهم‌تر اسلامی است به نام اصل صحت. به موجب این اصل کلیه امور حمل بر صحت می‌شود مگر آن‌که خلاف آن به وسیله ادله و بینه شرعی در دادگاه صالحه احراز شده باشد. انتظار می‌رفت تا هیات مرکزی بر انتخابات توجه و عنایت بیشتری در خصوص استنادات خویش روا می‌داشتند.

بر این باورم که شورایی مرکزی نظارت بر انتخابات هرگز خود را به عنوان محکمه قضایی نمی‌شناسد تا نسبت به صدور حکم ارتداد اقدام نماید. بند ۵ ماده ۳۰ قانون انتخابات «محکومیت به ارتداد در محاکم قضایی» را به عنوان عاملی در ردصلاحیت نامزدهای انتخاباتی می‌داند اما همانطور که در بند مذکور آمده است چنین محکومیتی می‌بایست از طرف مراجع قضایی صورت پذیرد تا بتوان در این مقام بدان استناد کرد. با عنایت به این‌که عنوان محکومیت به ارتداد از نظر شرعی و قانونی تبعات و آثار عدیده‌ای را به دنبال دارد بنابراین استناد به چنین بندهای از مصادیق بارز جرم نشر اکاذیب و افترا می‌باشد.

در قانون اساسی کشور ما اصول متعددی بر لزوم رعایت حقوق افراد و حفظ حیثیت آنان به چشم می‌خورد. در اصل ۲۲ قانون اساسی می‌خوانیم: «حیثیت، جان، مال، حقوق ... اشخاص از تعرض مصون است.» و در اصل ۳۹ آمده است حتی هتک حرکت و حیثیت کسانی که به حکم قانون دستگیر و بازداشت و زندانی شده‌اند نیز ممنوع و موجب مجازات است.

بر این مبادی انتساب عدم اعتقاد و التزام به دین اسلام ارتداد و ... خلاف قانون اساسی است. من یک ایرانی مسلمانم و سالیان دراز همکاری و همگامی در راه مبارزه با استبداد و استقرار عدالت، کارنامه روشنی برای من ساخته که قضاوت آن، وجدان مردمان صالح و هوشمند و بی‌نظر است. از آنرو که منابع حقوق در نظام ما قانون، عرف و رویه قضایی است به جا می‌بینم که نگرشی از دیدگاه فقهی بر این عمل شورایی نگهبان داشته باشم. می‌دانیم که اعتبار مسلمان را با اعتبار کعبه هم‌سنگ دانسته‌اند و توهین به مسلمان را توهین به کعبه قلمداد نموده‌اند و در آداب رعایت زبان و دوری از افترا و هتک حیثیت اشخاص در رساله حقوق امام سجاد ص ۷۸ می‌خوانیم:

«از علی(ع) نقل شده، که: رسول خدا فرمودند: در قیامت زبان دچار عذابی می‌شود که هیچ یک از اعضای بدن آنچنان عذابی نمی‌بیند، پس زبان می‌گوید: پروردگار من: مرا چنان عذاب کردی، که هیچ عضوی چنین عذابی ندیده است؟ پس به او گفته می‌شود: کلمه‌ای از تو بیرون آمده، در شرق و غرب عالم به افراد مختلف رسید. پس تحت تاثیر همان کلمه، خون انسان محترمی ریخته شد، و مال انسانی که خدا مالش را محترم شمرده، به حرام گرفته شد، و عورت و ناموس محترم انسانی هتک شد، پس به عزتم سوگند، هر آینه، حتما، ترا آنچنان عذاب می‌کنم که هیچ یک از اعضا و اندام‌ها را چنان عذابی نکنم.» **ثقه الاسلام کلینی** در اصول کافی، (کتاب ایمان و کفر - جلد سوم صفحه ۱۷۶) از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که: «زبان را نگهدار. زیرا نگهداری زبان صدقه است که به خود دهی. هیچ بنده‌ای حقیقت ایمان را نشناسد تا برخی از زبانش را نگهدارد.»

در **نهج البلاغه امام علی (ع)** سلیم اللسان نبودن، یعنی زبان را به تهمت، غیبت و سخن‌چینی، جاسوسی، تملق و چاپلوسی آلوده کردن، گناه محسوب شده است. در بسیاری از منابع موثق دینی تهمت از کبائر (گناهان کبیره و بزرگ) دانسته شده است. **مفضل بن عمر** از **امام صادق (ع)** نقل کرده است که فرمود: «کسی که سخنی علیه مومنی روایت کند که بخواهد با آن ننگینش سازد و شخصیت او را فرو ریزد تا از چشم مردم بیفتد خداوند از دایره دوستی خود بیرونش می‌کند و به دوستی شیطان واردش می‌نماید. پس آن گاه شیطان هم او را پذیرا نیست.» **ابوحمره ثمالی** از **امام صادق (ع)** نقل کرده است که: «هرگاه مومنی برادرش را تهمت زند، ایمان در دل او حل می‌شود، همان گونه که نمک در آب.»

عبدالمومن انصاری از **ابی‌الحسن موسی (ع)**: «ملعون است، ملعون است کسی که به برادرش تهمت زند.»

بر این مبنا از دادستان عمومی تهران استدعا دارم با عنایت به موارد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات نسبت به تعقیب و مجازات شورایی نگهبان و هیات مرکزی نظارت بر انتخابات و کلیه اعضای آن اقدام شایسته قانونی به عمل آورید. العاقبه للمتقین. با تجدید احترام.

دکتر ابراهیم یزدی- ۱۳۸۳/۲/۱۳

جرم سياسي و زنداني سياسي قوانين موجود

روزنامه شرق ۱۳۸۳/۲/۱۵

۱- چندي پيش رسانه‌هاي خبري از رئيس جمهور نقل کردند که «زنداني سياسي و مطبوعاتي در کشور نداريم» و اما رئيس جمهور در جلسه‌اي که با جوانان داشتند در پاسخ به سوال جوانان در اين مورد، خدا را به شهادت گرفتند که چنين سخني را نگفته‌اند و تاکيد کردند که در ايران ما «زنداني سياسي نداريم».

۲- رئيس قوه قضاييه، در واکنش به اظهارات اخير رياست جمهوري اظهار داشتند: «ما زنداني سياسي نداريم. زيرا هنوز مجلس چنين چيزي را تصويب نکرده و در اين باره قانون مصوبي وجود ندارد. بنا بر اين دادگاه هم نمي‌تواند بر اساس مباني حقيقي حکم کند.»

۳- آيت‌الله موسوي اردبيلي، رئيس اسبق قوه قضاييه، نيز در اين مورد اظهار داشت که: «اسلام جرم را به سياسي و غيرسياسي تقسيم نکرده است. جرم سياسي وارداتي است. مي‌گويند شما برخلاف وظيف سياسي عمل کرده‌ايد، اگر حرام است براي همه است. جرايم سياسي که در دنيا مشهور و مشخص است در اسلام جرم سياسي نداريم. البته چون همه به قانون اساسي راي داده‌اند بايد به آن عمل کرد.»

۴- اصل ۱۶۸ قانون اساسي تصريح کرده است که: «رسيدگي به جرايم سياسي و مطبوعاتي علني است و با حضور هيأت منصفه در محاکم دادگستري صورت مي‌گيرد. نحوه انتخاب، شرايط و اختيارات هيأت منصفه و تعريف جرم سياسي را قانون براساس موازين اسلامي معين مي‌کند.»

اين اصل سه محور کلیدی دارد: ۱- به رسميت شناختن جرايم سياسي و مطبوعاتي، ۲- علني بودن محاکمه و ۳- حضور هيأت منصفه.

در هنگام طرح و بحث و بررسي اين اصل در مجلس «بررسي پيش نویس قانون اساسي» که بعدها به «مجلس خبرگان» معروف شد، و اکثريت اعضاي آن را، روحانيان تشکيل مي‌دادند، اولاً هيچ يك از آنان، عنوان نکردند که در اسلام جرم سياسي وجود ندارد. بلکه آنچه عنوان و تصويب شد، ضرورت تعريف جرم سياسي بود. مرحوم دکتر بهشتي در پاسخ به اين ايراد، توضيح داد که:

جرائم باید در قوانین کیفری گروه‌بندی شود و آنجا باید تعریف قانونی پیدا کند. ثانیاً یکی از نمایندگان (آیت‌الله خامنه‌ای) در مخالفت با هیات منصفه اظهار داشت که: «هیات منصفه در اینجا کار خبره را نمی‌کنند و تازه اگر بکنند، یک موجوداتی هستند که ضعیف اظهار نظر می‌کنند». در موافقت با حضور هیات منصفه یک نفر از نمایندگان (تهرانی) اظهار داشت که: «هیات منصفه سابقه اسلامی دارد» یک نماینده دیگر (مکارم شیرازی) به عنوان موافق و در پاسخ به نظر مخالف گفت: «فرمودند در اسلام هیات منصفه نداریم. این کلمه را نداریم ولی محتوایش در فقه ما آمده است. ثانیاً مسأله‌ای است مترقی و تعجب می‌کنم چرا در آن تردید دارند. بنابراین هم مصلحت اجتماعی دارد و هم کمک به احیای عدل می‌کند و هم موافق موازین اسلامی است».

در مورد ضرورت علنی بودن محاکمات سیاسی و مطبوعاتی نیز، دکتر بهشتی در پاسخ به اشکال و ایراد یکی از نمایندگان گفت: «این که جرم سیاسی و جرم مطبوعاتی علناً محاکمه بشود، این جلوی بسیاری از مفاسد و مزیقه‌ها و دیکتاتوری‌ها را می‌گیرد».

اصل ۱۶۸ قانون اساسی در پایان مذاکرات در نهایت با ۵۷ رای موافق، ۲ رای مخالف و ۲ رای ممتنع تصویب شد.

۵- ضرورت رسیدگی به جرائم سیاسی به طور علنی در حضور هیات منصفه، در انقلاب مشروطه نیز، مطرح بوده است و در اصل ۷۶ متمم قانون اساسی مشروطه نیز تصریح شده بود که رسیدگی به جرائم سیاسی می‌بایستی با حضور هیات منصفه و در دادگاه علنی انجام گیرد. اما در دوران استبداد سلطنتی این اصل هرگز اجرا نشد و هیچ جرمی را سیاسی ندانستند و در واکنش به اعتراضات ملی و جهانی، مرتب تکرار می‌کردند که در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد.

۶- اصل ۱۶۸، تعریف جرم سیاسی را به تدوین قانون موکول کرده است. اما آیا در متون حقوقی، تعریفی برای جرم سیاسی وجود دارد یا خیر؟ کتاب ارزشمند «ترمینولوژی حقوقی» تالیف دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، که از منابع و ماخذ معتبر حقوقی است تعریف روشنی از جرم سیاسی ارائه داده است: «جرم سیاسی: (جزا) - الف - جرم ناشی از فکر سیاسی و یا از یک موسسه و دستگاه سیاسی را گویند، ب - به معنای اخص جرمی است که مخالف نظم سیاسی خارجی و یا داخلی کشور باشد. مانند توطئه برای تغییر شکل حکومت».

جالب این است که در این ماخذ، در طبقه‌بندی جرائم، در برابر جرم سیاسی، جرم عادی قرار داده شده و آمده است که: «هر جرمی که عنوان جرم سیاسی را نداشته باشد جرم عادی است».

۷ - برخی از دانشمندان برجسته و پژوهشگران معاصر (از جمله مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی و دکتر فیض) «بغی» را همان جرم سیاسی قلمداد کرده‌اند. بغی عبارت است از خروج و طغیان در برابر امام عادل(ع). علی(ع)، در نهج‌البلاغه، خطاب به اهل بغی می‌فرماید، تا زمانی که آنها مخالفت با امام یا توهین و تعریض و انتقاد به امام را به مرحله جنگ نکشانند و دست به اسلحه نبرند حقوق سیاسی، اجتماعی آنان را رعایت خواهد کرد.

۸ - در جمهوری اسلامی، اگر چه اصل ۱۶۸ قانون اساسی، تعریف جرم سیاسی را به عهده قانون گذارده است و قانونی تحت این نام هنوز تصویب نشده است، اما در قوانین متعددی که به تصویب نهادهای صلاحیت‌دار رسیده‌اند، مکرر جرم سیاسی تعریف شده است، که عبارتند از:

۸/۱ - قانون رفع آثار محکومیت‌های سیاسی، مصوب ۱۳۵۸/۱/۷ شورای انقلاب اسلامی: «ماده واحده - محکومیت کسانی که به عنوان اتهام اقدام علیه امنیت کشور و اهانت به مقام سلطنت و ضدیت با سلطنت مشروطه و اتهامات سیاسی دیگر، تا تاریخ ۵۷/۱۱/۲۶ به حکم قطعی محکوم شده‌اند کان لمیکن و ملغی‌الاثار تلقی می‌شود و کلیه آثار محکومیت‌های مزبور موقوف‌الاجرا خواهد بود.»

به طوری که ملاحظه می‌شود «اقدام علیه امنیت کشور» و «اهانت به مقامات سیاسی کشور» از جمله جرایم سیاسی محسوب شده‌اند.

۸/۲ - قانون احتساب سابقه محکومان سیاسی، مصوب ۱۳۵۸/۹/۶ شورای انقلاب اسلامی.

۸/۳ - قانون بازسازی نیروی انسانی موسسات دولتی و وابسته به دولت، مصوب ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی، در ماده ۱۵ این قانون، جرایم سیاسی و نظامی را به دو دسته جرایم قبل و بعد از انقلاب تقسیم کرده و مصادیقی از آنها ذکر شده است. از جمله «قیام علیه جمهوری اسلامی به هر نحو، ارتکاب اعمال مغایر با مصالح نظام جمهوری اسلامی، از قبیل شایعه‌پراکنی، کارشکنی، کم‌کاری به کار بردن قلم و بیان و هر گونه تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی». اعتبار این قانون اگر چه ممکن است از نظر برخی از حقوقدانان منقضی شده باشد اما در متن آن تعریف، مصادیقی از جرایم سیاسی آمده که بسیار گویا می‌باشد، است.

۸/۴ - قانون فعالیت احزاب سیاسی، مصوب شهریور ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی. در این قانون هر سه عنصر اصلی تصریح شده در اصل ۱۶۸ قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است. ماده ۱۶ این قانون با ذکر موارد تخلفات، تعریف خود را از جرایم سیاسی ارایه داده است و سپس چگونگی برخورد و ضرورت رسیدگی به آنها را، بر طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی مقرر کرده است. ماده ۱۹ قانون احزاب، در جهت تأمین عنصر دیگر اصل ۱۶۸، یعنی نحوه انتخاب شرایط اختیارات هیات منصفه در محاکم دادگستری تهیه لایحه‌ای را به عهده قوه قضاییه واگذار نموده است که با رعایت اصل ۷۴ قانون اساسی، در ظرف مدت یک ماه بعد از تصویب قانون احزاب (شهریور ۱۳۶۰) به مجلس شورای اسلامی تقدیم نماید.

۸/۵ - قانون اعطای تسهیلات مربوط به آزادگان به آن دسته از افرادی که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی محکومیت سیاسی داشته‌اند، مصوب ۱۳۷۷/۲/۳۰ مجلس شورای اسلامی.

۸/۶ - لایحه جرم سیاسی - پیش نویس لایحه جرم سیاسی و نحوه رسیدگی به آن، که به مجلس شورای اسلامی ارایه شده بود، در جلسه مورخ ۱۳۸۰/۳/۱۸ مجلس شورای اسلامی، در ۲۳ ماده و ۱۴ تبصره تصویب شد. اما شورای نگهبان در مجموع ۱۳ مورد آن را خلاف شرع و ۳۴ مورد آن را خلاف قانون اساسی دانست. بحث در مواضع شورای نگهبان نسبت به این مصوبه اگر چه ضروری است اما بیرون از ظرفیت این نوشته است. اما اولاً - قوانین مصوب گذشته درباره جرم سیاسی همچنان به قوت و اعتبار خود باقی هستند و ثانیاً - توجه به تعریف جرم سیاسی در این مصوبه، که به هر حال تأیید اکثریت نمایندگان ملت را داشته است، قابل توجه می‌باشد: «ماده ۱- فعل یا ترک فعلی که مطابق قوانین موضوعه قابل مجازات است، هر گاه به انگیزه سیاسی، علیه نظام سیاسی مستقر یا حاکمیت دولت یا مدیریت سیاسی کشور یا مصالح جمهوری اسلامی یا حقوق

اجتماعی سیاسی فرهنگی شهروندان و آزادی‌های قانونی ارتکاب یابد، جرم سیاسی محسوب می‌شود». در ماده ۲ این مصوبه به مجلس شورای اسلامی، برخی از جرایم سیاسی ذکر شده‌اند نظیر: «- تشکیل یا اداره دسته یا جمعیت یا شبه جمعیت با هدف بر هم زدن امنیت سیاسی کشور و یا عضویت در هر یک از آنها؛ - اجتماع و تبانی به منظور ارتکاب جرایمی بر ضد امنیت داخلی یا خارجی کشور و یا فراهم کردن ارتکاب آنها ...؛ - فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به نفع سازمان‌های مخالف نظام؛ - کلیه جرایم انتخاباتی؛ - جرایم مندرج در قانون فعالیت احزاب»

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که بر طبق قوانین مصوب بعد از انقلاب و داورى اکثریت نمایندگان مجلس ششم، می‌توان گفت که: «مجرم سیاسی کسی است که در مقام مخالفت با نظم عمومی سیاسی حکومت برآمده و ساختار کلی کشور را هدف قرار دهد - البته این تعریف تا جایی مصداق دارد که فعالیت‌ها همراه با اقدامات خشونت‌آمیز و عملیات فیزیکی و مادی نظیر استفاده از سلاح و رفتارهای ناهنجار فیزیکی نباشد».

۹ - استمرار سیطره یک نگرش سیاسی اقتدارگرا - متأسفانه یک اراده قاهره مصمم بر آن است که هیچ نوع مخالفت سیاسی با سیاست‌ها و برنامه‌ها و عملکردهایش را برنتابد. بنابراین **اولاً: قوه قضاییه** برغم گذشت ۲۳ سال از تصویب قانون احزاب نه تنها وظیفه قانونی خود را انجام نداده است، بلکه مسئولان و سخنگوی این قوه با صراحت اعلام می‌کنند که «تعریف جرم سیاسی» را یک ضرورت اجتماعی نمی‌دانند. یعنی علاقه‌ای به اجرای قانون ندارند.

قوه قضاییه به موجب اصل ۱۵۶ قانون اساسی «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از قبیل اجرای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع و نظارت بر حسن اجرای قوانین است».

وظیفه‌ای که در ماده ۱۹ قانون احزاب - مصوب ۱۳۶۰ - به عهده قوه قضاییه گذاشته شده است، در راستای وظایف و مسئولیت‌های این قوه در اصل ۱۵۶ قانون اساسی است. در نظام جمهوری اسلامی ایران روشن نیست که اگر یکی از قوا، در انجام وظایف قانونی خود اهمال نماید چه کسی مسئول است و باید پاسخگو باشد، آیا نهادهای مسئول و ناظر بر قوه قضاییه نباید از مسئولان این قوه سؤال کنند که چرا بعد از گذشت ۲۳ سال از تصویب قانون احزاب، هنوز هم به وظیفه قانونی خود عمل نکرده و نمی‌کنند؟ عدم اجرای این وظیفه توسط قوه قضاییه، نه تنها موجب سوء استفاده‌هایی شده است، بلکه از بین رفتن حقوق و آزادی‌های اولیه ملت را سبب شده است. به عنوان نمونه تبصره ۲ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب - مصوب سال ۱۳۷۳ مجلس شورای اسلامی صراحت دارد که: «رسیدگی به مواردی که به حکم قانون به مرجع دیگری واگذار شده، از دایره مشمول این قانون خارج است».

با وجود این نه فقط قضات برخی از دادگاه‌های انقلاب، بلکه سایر دادگاه‌ها، مدعی شده‌اند که تا زمانی که به موجب قانون اساسی جرم سیاسی تعریف نشود، هیچ جرمی را نمی‌توان جرم سیاسی تلقی کرد». بنابراین کلیه اتهاماتی که علی‌الطلاق از مصادیق جرم سیاسی هستند، برخلاف اصل ۱۶۸ قوانین در دادگاه‌های انقلاب رسیدگی می‌شوند.

این که جرم سیاسی تعریف نشده است و قانونی وجود ندارد يك ادعای نادرستی است. همان طور که در بندهای بالا توضیح داده شده است جرم سیاسی در قوانین متعدد تعریف شده است، یا حداقل مصادیقی از آن آمده است. تنها در مورد هیات منصفه است که به دلیل عدم انجام وظیفه قانونی قوه قضاییه، هنوز صورت نگرفته است.

چگونه است که مشاوران قوه قضاییه برای اعمال نظرات خود از قانون مصوب سال ۱۳۳۹ زمان شاه، که صرفاً برای مقابله با جنایتکاران حرفه‌ای است، جهت سرکوب مطبوعات و احزاب سیاسی استفاده کرده‌اند، اما حاضر به رعایت قوانین موضوعه بعد از انقلاب نمی‌باشند.

ثانیاً وظیفه‌ای را که به‌رحال دولت با تهیه لایحه و ارسال آن به مجلس در راستای تهیه مقدمات قانونی برای اجرای اصل ۱۶۸ قانون اساسی در صدد انجام آن بود و به تصویب مجلس رسیده بود، با مخالفت شورای نگهبان همچنان بی‌نتیجه مانده است.

۱۰ - اکنون سوال عموم مردم این است که بعد از ۲۵ سال آیا زمان آن فرا نرسیده است که جریان‌های انحصارطلب، اقتدارگرای مخالف مردم‌سالاری، از اقدامات تخریبی خود علیه نظام جمهوری اسلامی دست بردارند و به آنچه مردم ما برای آن انقلاب کرده‌اند و در قانون اساسی - به عنوان يك میثاق ملی - آمده است تن در دهند؟

نگویید مجرم سیاسی و زندانی سیاسی نداریم. برای مسئولان جمهوری اسلامی ایران زشت است که بعد از ۲۵ سال هنوز هم احساس تزلزل و خطر بنمایند و همان ادعاهای حکومت سرنگون شده سلطنتی را تکرار نمایند. و کسانی را که با انگیزه اصلاح امور ملت و دولت، رفتارها و سیاست‌های حاکمان را نقد می‌کنند و به انجام اصل دینی و قانونی خود، امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به زمامداران اقدام می‌نمایند، به بهانه‌های مختلف روانه زندان نمایند و سپس مدعی شوند که ما زندانی سیاسی نداریم. در ادبیات سیاسی امروز جهان تمام کسانی که به جرم فعالیت‌های مطبوعاتی یا سیاسی در احزاب و گروه‌ها، یا به طور مستقل در دانشگاه‌ها، در پاسخ به ندای وجدان خود و خدمت به مردم حرکت می‌کنند و به زندان دچار می‌شوند، زندانی وجدان خویش می‌باشند. چه تعریف برای جرم سیاسی پذیرفته شده باشد یا نشده باشد، کرامت و شرافت زندانی وجدان شایسته‌ی احترام و سپاس است.

نقد نامه سرگشاده خاتمی پاسخ به ملت ایران

روزنامه توسعه ۱۳۸۳/۲/۱۹

انتشار نامه سرگشاده محمد خاتمی، رئیس جمهوری خطاب به ملت ایران طی روزهای اخیر موجی از واکنش‌های متفاوت را از سوی کارشناسان و احزاب سیاسی به دنبال داشته است.

در حالی که شخصیت‌های وابسته به محافظه‌کاران از بخش‌هایی از نامه خاتمی نظیر مرزبندی با اپوزیسیون، مبارزه با تورم و ... به شدت دفاع می‌کنند، اما از سوی دیگر بر این اعتقادند که این نامه فقط در بخش نخبگان سیاسی جامعه می‌تواند دنبال مخاطب باشد. زیرا مردم دردها و مشکلاتی فراتر از مباحثی که رئیس جمهوری مطرح کرده است، دارند. از جانب دیگر اما چهره‌های اصلاح‌طلب نیز انتقادات جدی نسبت به محتوای این نامه دارند. در همین رابطه با دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران به گفت‌وگو نشستیم.

● همان طور که می‌دانید بالاخره پس از مدت‌ها انتظار نامه محمدخاتمی؛ رئیس جمهوری خطاب به ملت ایران منتشر شد. تحلیل کلی شما از این نامه چیست و اساساً چه نکات جدیدی در آن مطرح شده بود؟

من شخصاً نکته تازه‌ای در نامه ایشان مشاهده نکردم. به طور کلی آقای خاتمی در نامه خود بیان داشته است به دنبال تغییر ساختار حقوقی نیست و بیشتر به تغییر ساختار حقیقی حاکمیت نظر دارد. اما اگر ایشان واقعا در پی چنین اقدامی مبادرت ورزد و با حرف و نصیحت کاری پیش نخواهد رفت. رئیس جمهوری در نامه خود مجموعه‌ای از آرمان‌ها و آرزوهایش را مطرح کرده است اما هیچ راه‌کاری برای دستیابی به آنها عرضه نکرده است. به عنوان نمونه ایشان در بخشی از نامه خود عملکرد دکتر مصدق را هنرمندانه ارزیابی کرده است. حال پرسشی که در این میان از آقای خاتمی وجود دارد آن است که دکتر مصدق چگونه در مجلسی که اکثریت آن وابسته به دربار، زمین‌داران و استعمار انگلیس بود، توانست قانون ملی شدن نفت را به تصویب برساند. اما ایشان حتی با وجود رای ۲۲ میلیونی ملت ایران و مجلس هنوز نتوانسته برنامه‌های خود را پیش ببرد.

● برخی تحلیل‌گران سیاسی بر این باورند خاتمی با نگارش چنین نامه‌ای درصدد توجیه ناتوانی‌های خود در ماه‌های پایانی ریاست جمهوری خویش است و به این وسیله قصد دارد قضاوت آیندگان را درباره عملکرد ۸ ساله‌اش تغییر دهد. تحلیل شما در این باره چیست و اساساً فکر می‌کنید چه نکاتی در این نامه مغفول مانده است؟

مشکل عمده‌ای که در نامه خاتمی وجود دارد آن است که ایشان به مصادیق مشخصی اشاره نکرده است. مثلاً هنگامی که وی از استبداد سخن می‌گوید، به مصداق‌های آن در حال حاضر اشاره نمی‌کند. اگر دقت کنیم، وی در جمله‌های خود بیشتر از ماضی مطلق استفاده کرده است و همواره تکرار می‌کند ما با این شیوه‌ها و روش‌ها موافق نبودیم.

در حقیقت بیشتر سعی دارد موضوع‌های موجود را به گذشته‌های دور نسبت دهد. اما از جانب دیگر مرتب تکرار می‌کند به آرمان‌های خود معتقد هستم. من چندان مایل نیستم واژه توجیه را برای این اقدام آقای خاتمی به کار ببرم. اما پرسش‌های جدی درباره این نامه برایم ایجاد شده است. به عنوان نمونه ایشان به رسوبات فرهنگ استبدادی در ذهن و ضمیر جامعه ایران اشاره کرده است. اما باید گفت فرهنگ استبدادی يك موضوع است و سلطه‌پذیری و تمکین از قدرت فائقه موضوع دیگری است. به باور من آقای خاتمی باید به موانع اساسی می‌پرداخت که با وجود ۲۲ میلیون رای همچنان در برابر روند اصلاحات مقاومت می‌کند. از جانب دیگر ضروری بود برای اقدام‌هایی که از سرناچاری انجام داده است، استدلال‌های مناسبی مطرح می‌ساخت. مثلاً به نظر می‌رسد رئیس جمهوری می‌توانست پس از آن ردصلاحیت‌های گسترده‌ای که در انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی صورت گرفت، صریحاً اعلام کند این ردصلاحیت‌ها را قبول ندارد و اسامی کسانی را که به ناحق ردصلاحیت شده‌اند، در فهرست کاندیداها خواهد گذاشت. اما آقای خاتمی چنین کاری را انجام ندادند. به عنوان نمونه دیگر، ایشان هنگامی که لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهوری و

اصلاح قانون انتخابات را به مجلس عرضه کرد، در مصاحبه‌ای اعلام داشت در صورتی که این دو لایحه با بن‌بست مواجه شود، استعفا خواهد داد. اما همان طور که مشاهده کردید، وی چنین اقدامی را انجام نداد. امروز وقت آن است که ببینیم خاتمی چه استدلالی برای این امر داشته است. مثلاً عنوان می‌کرد در صورت دست زدن به چنین اقدامی شیرازه جامعه از هم پاشیده می‌شد. من می‌خواهم بگویم باید حداقل استدلال هر چند منطقی را عنوان کرد. این سخنانی که خاتمی در نامه خود مطرح کرده است، مردم هر روز با پوست و گوشت و استخوان خویش درک می‌کنند.

● **خاتمی در بخش‌هایی از نامه خود به برخی مسایلی که در سال‌های نخست انقلاب و سختگیری‌هایی که بعضاً در آن دوران صورت می‌گرفت، اشاره کرده و علت اصلی آن را موقعیت جنگی کشور عنوان کرده است، و سپس بیان داشته که برخی تصور می‌کنند آن سختگیری‌ها به عنوان قاعده امروز نیز باید ادامه پیدا کند به باور شما آیا آن مسایلی که در سال‌های نخست انقلاب رخ داد فقط به علت جنگ بود یا عوامل دیگری نیز در آن دخیل بودند؟**

به عقیده من هم ساختار حقیقی و هم هیجان انقلابی و جنگ در ایجاد آن وضعیت دخیل بودند. ما در انقلاب‌های مختلف مشاهده کردیم انقلابیون اصطلاحاً دچار فانتزی انقلابی (نوعی حالت روانی شاد تحریک شده) می‌شوند. ما در انقلاب‌های مختلف از جمله در انقلاب روسیه و انقلاب کبیر فرانسه نیز شاهد چنین وضعیتی بودیم. به عنوان نمونه پس از انقلاب کبیر فرانسه، انقلابیون در خیابان به کف دست مردم نگاه می‌کردند و اگر دست کسی خشک و خشن نبود، به عنوان بورژوا به دادگاه منتقل می‌شد.

در سال‌های نخست انقلاب ایران نیز عده‌ای بر این اعتقاد بودند باید انقلاب خود را به همه کشورهای استعمارزده صادر کنیم و در سیاست‌های داخلی نیز چنین روش‌های تند را اتخاذ شد. البته عده‌ای نیز هنرمندانه بر امواج سوار شدند.

ما در آن هنگام نیز با هر گونه اخلاق معطوف به قدرت مخالف بودیم و نهایتاً نیز کناره‌گیری کردیم. به هر حال در این سخن خاتمی بی‌تردید رگه‌هایی از واقعیت وجود دارد.

● **آقای خاتمی در نامه خود همچنان از قانون اساسی دفاع کرده است ارزیابی شما از این موضوع چیست؟**

نکته‌ای که شما مطرح می‌کنید، هم اکنون پرسش اصلی در میان اصلاح‌طلبان است و این پرسش عبارت از آن است که آیا ما برای ادامه اصلاحات باید از قانون اساسی عبور کنیم یا در چارچوب همین قانون اساسی به پیگیری اصلاحات بپردازیم. جنبش اصلاح‌طلبی در حال حاضر نه به دنبال اصلاح ساختار حقوقی بلکه در پی اصلاح ساختار حقیقی است. حرف خاتمی هم در این نامه همین است. اما همان طور که پیش از این اشاره کردم، باید از ایشان پرسید برای اصلاح همین ساختار حقیقی چه اقدام قابل توجهی انجام داده‌اند؟

● **به باور شما انتشار این نامه در شرایط کنونی چه تاثیری در فضای سیاسی کشور به دنبال خواهد داشت؟**

انتشار این نامه پیامدهای مثبتی در پی دارد و حداقل این فرصت را در اختیار رسانه‌ها و کارشناسان سیاسی قرار می‌دهد که با نقد و بررسی مطالب آن، افق‌های جدیدی در آینده سیاسی کشور جست‌وجو کنند. نکته مثبتی نیز که در نامه خاتمی به چشم می‌خورد و آن پرهیز دادن از دچار شدن به کیش شخصیت است او به صراحت به مردم می‌گوید به دنبال قهرمان نباشید.

پیامد دیگر نامه‌ای برای فردا اتمام حجت با اقتدارگرایان است اگر این تعبیر شادروان مهندس بازرگان را بپذیریم که درباره نهضت آزادی ایران اظهار داشت که مبارزه ما مبارزه قدرت نیست بلکه مبارزه حجت است، خاتمی در مبارزه حجت پیروز شده است. در واقع خاتمی با نامه خود به تاریخ می‌گوید که من حجت را تمام کردم. اقتدارگرایان در برابر رفتاری که با خاتمی کردند هیچ جوابی به تاریخ ندارند. در واقع خاتمی يك مائده الهی برای اقتدارگرایان بود و آنان می‌توانستند از این فرصت تاریخی برای اصلاحات اجتناب‌ناپذیر در ساختار سیاسی استفاده کنند.

در پایان باید گفت که خاتمی در مبارزه حجت پیروز شده است اگر چه در معادلات قدرت نتوانسته است به طور شایسته و آنچنان که مورد نظر مردم بود عمل کند.

بحران‌های محتمل و ضرورت سازماندهی مردم

ماهنامه آفتاب، شماره ۳۵، خرداد ۱۳۸۳

س ۱ - مرحله اول اصلاحات - تا انتخابات مجلس هفتم - را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظر جنابعالی، نقاط ضعف و قوت آن، چه بوده است؟

ج : انتخابات مجلس هفتم، بی‌تردید نقطه گردش مهم و سرنوشت ساز، نه فقط برای اصلاحات، بلکه برای کل نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

برای ارزیابی مرحله اول اصلاحات، توجه به اهداف آن ضروری است. ابتدا باید اهداف را شناسایی و تعریف کرد و سپس بر آن اساس توفیق یا عدم موفقیت اصلاح‌طلبی را ارزیابی نمود و آنگاه، در ریشه‌یابی‌ها، به نقاط ضعف یا قوت آن پرداخت. در این بررسی توجه به چند نکته مهم است.

نکته اول این که جنبش اصلاح‌طلبی، علی‌الاصول این معنا را بیان می‌کند که انقلاب اسلامی ایران از اهداف اصلی و اولیه مورد نظر مردم، به طور نسبی یا کامل منحرف شده یا ناکام مانده است.

اما برای درمان آن، انقلاب دیگری نه ضروری است و نه میسر. صلاح ملت و مملکت در اصلاح تدریجی انحرافات و یا ناکامی‌ها می‌باشد.

نکته دوم - این که حرکت اصلاح‌گري - يا رفورم - تابع مقررات و قانون‌مندی خاص خود مي-باشد. که از آن جمله مي‌توان گفت که **اولا** فرایند اصلاح‌گري بسیار کند، زمان‌بر و نفس‌گیر است. هیچ چیز را زود و با زور نباید خواست و نمی‌توان به دست آورد. **ثانیا** - هر حرکتی مي‌بایستی در چارچوب قوانین رسمي و شناخته شده صورت پذیرد، خواه قانون مورد اعتقاد کنشگران باشد و خواه نباشد. **ثالثا** حرکت از نوع مسالمت‌آمیز و به دور از خشونت است. مي‌توان مطالبات و خواست‌ها را جدی، قاطع، انعطاف‌ناپذیر مطرح و پیگیری کرد. اما با زبان قانون و نه خشونت و قهر.

نکته سوم - پیش فرض جنبش اصلاح‌طلبی این است که مي‌کوشد در چارچوب ساختارهای حقوقی یعنی بدون تغییر در ساختارهای مصرح در قانون اساسی، در ساختارهای حقیقی، یعنی رفتار حاکمان مقتدر و صاحب قدرت، به نفع حاکمیت ملت تغییرات ایجاد نماید.

نکته چهارم - همان طور که پدیده انقلاب، بدون حضور میلیونی مردم موفق نمی‌شد، جنبش اصلاح طلبی نیز تنها با حمایت گسترده مردمی مي‌تواند ادامه پیدا کند و به اهداف خود برسد. در حالی که در انقلاب، احساس سیاسی، هیجانات موج آفرین و خشونت محور کارساز بوده است. در جنبش اصلاح‌طلبی، آگاهی و خردورزی و صبوری مردم، نقش اساسی دارد، بنابراین در انقلاب، گفتمان سیاسی به زبانی است و در جنبش اصلاح‌طلبی به زبان دیگری است.

حال به این سؤال می‌پردازیم که آیا جنبش اصلاح طلبی توانست مردم را در ابعاد دوران انقلاب، در حرکت اصلاح‌طلبی به میدان بیاورد یا خیر؟

این سؤال را در دو بخش مطرح می‌سازیم: بخش اول این است که برای بسیج مردم به مشارکت در فرایند اصلاح‌طلبی، آگاه ساختن توده‌های مردم، بیش از دوران انقلاب ضروری است. حضور و مشارکت مردم در جنبش اصلاح طلبی وابسته به میزان درک و آگاهی آنها از اهداف اصلاح‌طلبی است. جنبش اصلاح طلبی در این محور، به نظر می‌رسد موفق بوده است. مردم ما امروز، بیش از هر زمان به گره‌های کور نظام و تناقضات و کاستی‌ها و تعارضات حقوقی و حقیقی آگاهی پیدا کرده‌اند. آنچه را که از همان سال‌های اول بعد از انقلاب، توسط جریان‌های سیاسی هوادار مردم‌سالاری، نظیر نهضت آزادی ایران در سطوحی، محدود، مطرح می‌شد - امروز همه جانبه و مطالبات پیرامون آنها فراگیر است. این را می‌توان دستاورد حرکت اصلاحی ۶-۷ سال اخیر دانست. و همین فراگیری مطالبات دموکراسی خواهی مردم است که محافظه‌کاران را به تفکر و تأمل در بازی قدرت، خصوصاً پس از انتخابات مجلس هفتم واداشته است. علاوه بر این، اما مردم باید بر این نکته نیز آگاهی پیدا کنند که شتاب انقلاب، به خصوص در مرحله سلبی آن یعنی تخریب بنیان‌های نظام استبداد سلطنتی بسیار زیاد و سریع بوده است. اما در حرکت اصلاحی، که اصل بر آفرینندگی و واجد مراحل ایجابی است، شتاب حرکت کند و زمان‌بر است. عمر نوح و صبر ایوب می‌خواهد. راه میان-بر وجود ندارد. جنبش اصلاح طلبی، این آگاهی را به مردم نداده است یا مردم هنوز به این امر باور پیدا نکرده‌اند.

اما نقطه ضعف حرکت اصلاحی عدم توفیق در حفظ حضور نیروهای مردمی در صحنه می-باشد. در انتخابات دوم خرداد ۷۶، بیش از ۹۰ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند. چنین حضوری در صحنه، شاید به مراتب بیش از حضور در دوران انقلاب بوده است. اما جنبش اصلاح‌طلبی نتوانست این حضور را **اولا** استمرار بخشد و **ثانیا** آن را به تناسب شرایط يك حرکت

اصلاحی، سازمان دهی نماید. در نتیجه امروز، مردم ما به رغم آگاهی‌های سیاسی سطح بالا، از امکان موفقیت حرکت اصلاح‌طلبی در درون ساختارهای حقوقی فعلی مایوس شده‌اند. هنگامی که مردم به این نقطه از یاس و اخوردگی سیاسی می‌رسند، تحریک آنها و به صحنه آوردنشان بسیار مشکل خواهد بود.

نکته چهارم - این که پیروزی انقلاب مرهون همکاری و حضور و مشارکت جدی و عملی تمامی نیروها در فرایند انقلاب بود. در جنبش اصلاح طلبی نیز، حضور گسترده تمامی نیروها، صرف نظر از هر باور یا گرایش سیاسی یا ایدئولوژیک، در چارچوب مطالبات مشترک ضروری و کارساز است. شاید به مراتب ضروری‌تر از دوران انقلاب. اما حرکت اصلاحی نتوانست زمینه‌ها و شرایط لازم برای بهم پیوستگی این نیروها را به وجود آورد. اصلاح‌طلبان، ابتدا به دو گروه بیرون و درون حاکمیت تقسیم شدند. سپس مقوله خودی و غیرخودی با مرزبندی‌های رازآلود مطرح گردید. به طوری که نه تنها احزاب سیاسی متعلق و وابسته به حرکت اصلاحی از همکاری و تعامل جدی و معنا دار و راهبردی با اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت امتناع کردند یا در ماه‌های آخر، با تردید گام‌هایی برداشتند، بلکه رئیس‌جمهور منتخب، که به هر حال رئیس‌جمهوری ایران محسوب می‌شود، با تمام گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی راست و اصلاح‌طلب درون حاکمیت به گفتگو پرداخت، اما از راه نشستن و گفتگو کردن با گروه‌های سیاسی اصلاح طلب بیرون از حاکمیت - متعمدانه امتناع ورزید.

س ۲- ویژگی‌های نظری و عملی اصلاح‌طلبان در این مرحله چه بود؟ چه طیف‌هایی را در صف اصلاح‌طلبان قرار می‌دهید؟ جایگاه مردم چگونه بود؟

ج : اصلاح طلبان، اعم از آنها که در داخل قدرت و حکومت بودند، یا آنها که بیرون از حاکمیت قرار داشتند، در برخی از مواضع نظری و عملی اشتراک داشتند و دارند. عموماً بر این باور بودند که **اولاً** اصلاح رفتارهای حقیقی حاکمان و محدود و مقید کردن آنان در چارچوب‌های قانونی امکان‌پذیر است. **ثانیاً** بدون اصلاحات سیاسی و کاهش بحران سیاسی، توسعه اقتصادی و تامین مطالبات مردم یا امکان‌پذیر نیست یا بسیار مشکل است. **ثالثاً** حل تنش‌های موجود میان ایران با کشورهای خارجی، یا تنش‌زدایی در روابط بین‌المللی را ضروری می‌دانستند و می‌دانند. **رابعاً** با دست زدن به خشونت مخالف بودند. **خامساً** - بسیاری از افراد و نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، اصالت حاکمیت ملت و چگونگی اعمال آن، باور داشتند.

اما همه افراد و نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب که در درون حاکمیت قرار داشتند، تمام این نظرات را باور نداشتند، و انگیزه آنان از اصلاح‌طلبی، تحقق آرمان‌های ملت در انقلاب ۱۳۵۷ و حقوق اسای نادیده گرفته شده مردم نبود. سوداهای دیگری در سر داشتند.

جایگاه مردم نیز در میان همه اصلاح‌طلبان یکسان نبود. این که اصلاح‌طلبان نتوانستند رابطه تنگاتنگ با مردم برقرار سازند، و از اهرم نیروی بالفعل مردم در پیشبرد اهداف استفاده کنند، شاید به علت همین بی‌توجهی به جایگاه مردم باشد.

س ۳- نقاط ضعف و قوت محافظه‌کاران در این مرحله چه بود؟ در میان آنان کدام گروه خردورزان و یا افراطی - دست بالا را داشتند و دستاوردهای آنها چه بود؟

ج : محافظه کاران عموماً و اکثراً جایگاه تاریخی خود را در يك جامعه در حال انتقال درك نکرده‌اند. جامعه ایران تمام ویژگی‌های يك جامعه در حال انتقال تاریخی را دارد. در چنین جامعه‌ای، جناح محافظه‌کار می‌تواند نقش کلیدی و مهمی در تعامل اجتماعی - فرهنگی و سیاسی ایفا نماید. محافظه‌کاران علی‌الاصول به دنبال حفظ سنت‌ها و آداب و رسوم شکل گرفته هستند. حضور فعال آنان در يك جامعه در حال تغییر می‌تواند بر فرایند تغییرات اثرات مثبت متعادل کننده داشته باشد. اما به شرطی که **اولاً** آنان وضعیت جامعه در حال تغییر را درك کنند **ثانیاً** فعالیت‌ها را در چارچوب قوانین و مقررات بازی مدنی محدود سازند.

نقطه ضعف بسیاری از محافظه‌کاران عدم درك این رسالت تاریخی می‌باشد. شاید به همین دلیل باشد که رفتار محافظه‌کاران، علیرغم بهره‌مند از قدرت فراوان، اثر معکوس و مخرب در فرایند تغییرات و تحولات اجتماعی - فرهنگی جامعه ما داشته است. به طوری که نسل جوان و جدید به شدت از سنت‌ها، به خصوص سنن دینی گریزان است. دین‌گریزی یا دین ستیزی بخشی از جوانان محصول روش‌های نادرست محافظه‌کاران است.

در میان محافظه‌کاران، کسانی یا جریان‌هایی وجود دارند که خردگریز هستند و با اعمال نابخردانه و دور از فرزاندگی، هزینه‌های زیادی را به محافظه‌کاران خردگرا تحمیل کرده‌اند. متأسفانه، این جریان، جو غالب، در میان محافظه‌کاران را تشکیل داده‌اند.

اما محافظه‌کاران، بهر حال، از انسجام فراوانی برخوردارند و در کار سازماندهی نیروهای خود، به مراتب از اصلاح طلبان موفق‌تر بوده‌اند، و این هر دو به علت ترکیب نیروهای محافظه‌کار است. محافظه‌کاران از دو نیروی عمده تشکیل شده‌اند: **اول** فقهای سنتی **دوم** سرمایه‌داری تجاری - (معتمداً در اینجا از واژه بازار استفاده نمی‌شود، زیرا از بازار سنتی گذشته، که نقش کلیدی در مبارزات سیاسی مردم سالارانه داشته است، چیزی باقی نمانده است). هر دو نیرو در روش‌ها و منش و مواضع فکری - فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به شدت نزدیک به هم و منسجم هستند. انسجامی که در نیروهای اصلاح طلب کمتر دیده می‌شود. رمز قدرت محافظه‌کاران در همین ترکیب و مواضع منسجم است. اما مواضع فکری - فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آنان **اولاً** در تعارض کلیدی با مقتضیات جامعه پیچیده کنونی است و **ثانیاً چشم‌اسفندیار یا پاشنل آشیل** حیات آنان است. دستاورد و انسجام نیروهای محافظه‌کار تصاحب مراکز قدرت است. اما همزمان پایگاه‌های مردمی خود را یا از دست داده‌اند یا به میزان وسیعی کاهش پیدا کرده است. و این خود تضاد اصلی و ذاتی جریان محافظه‌کاری را تشکیل می‌دهد. چرا که در جامعه در حال تحول، بسیاری از مردم، که نگران تغییرات و تحولات هستند، از محافظه‌کاران حمایت می‌کنند. اما هنگامی که جریان محافظه‌کار، به علت سلطه گروه خردگریزان، پایگاه‌های مردمی خود را از دست می‌دهد، با يك هشدار اساسی و سرنوشت ساز روبرو می‌گردد. رفتارهای اخیر محافظه‌کاران، در جریان انتخابات مجلس هفتم، نشان داد که آنان خود به موقعیت شکننده خود پی برده‌اند.

س ۴ - چیدمان صحنه سیاسی ایران پس از انتخابات مجلس هفتم چگونه است؟ این وضعیت پایدار است یا ناپایدار؟ چرا؟

ج : چیدمان یا آرایش نیروهای سیاسی ایران از آغاز **جمهوری دوم**، یعنی از زمان پایان جنگ و سپس درگذشت رهبر فقید انقلاب در تغییر و تحول مستمر است و هنوز به نقطه ثبات و تعادل نرسیده

است و با انتخابات مجلس هفتم، این تغییرات ادامه خواهد یافت. در **جمهوری اول**، کاریزم‌های شخص بنیانگذار جمهوری اسلامی آن چنان بود که بخش اعظم نیروهای سیاسی فعال در انقلاب، اعم از چپ و یا راست، پس از حذف بازرگان و یارانش، در کنار یکدیگر باقی ماندند. پایان جنگ، برگشت رزمندگان از جبهه‌ها، درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی، رفتارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی جانشینان، آن چنان بود که جابه‌جایی و جدایی نیروهای سیاسی را موجب گردید و فرایندی به وجود آمد که در نهایت در خرداد ۷۶ به صف‌بندی‌های جدید و شفاف میان نیروها منجر گردید. **انتخابات مجلس هفتم** و رفتار جدید محافظه‌کاران اقتدارگرا، و موضع‌گیری‌های برخی از جریان‌های وابسته به اصلاح‌طلبان درون حاکمیت، تغییرات جدید در آرایش نیروهای اصلاح‌طلب را موجب گردید، که هم چنان ادامه پیدا خواهد کرد. همان‌طور که ضرورت‌های سیاسی موجب نزدیکی برخی از نیروهای اصلاح‌طلب درون حاکمیت با اصلاح‌طلبان بیرون حاکمیت گردید، شرایط بعد از انتخابات مجلس هفتم موجب ادامه و احتمالاً تشدید این روند خواهد شد. کسب اکثریت کرسی‌های مجلس هفتم توسط محافظه‌کاران، نیز تغییراتی در آرایش نیروهای سیاسی محافظه‌کاران به وجود خواهد آورد. باید توجه داشت که محافظه‌کاران در مجلس چهارم و پنجم نیز اکثریت را داشتند. اما وضعیت و شرایط سیاسی و اقتصادی کنونی جامعه با آن دوران، تفاوت‌های جدی پیدا کرده است. همین وضعیت جدید موجب رفتارهای بی‌سابقه‌ی شورای نگهبان در نوع نظارت استصوابی‌اش شده است و نگرانی از همین‌جور سیاسی و وضعیت موجود است که برخی از محافظه‌کاران را به فکر اقدامات پیشگیرانه نظیر استمرار نظارت شورای نگهبان بر رفتار نمایندگان، تغییر در آیین‌نامه داخلی مجلس، در جهت محدود کردن فرصت نمایندگان برای اظهار نظر و ... واداشته است.

محافظه‌کاران با دو چالش جدید، روبرو هستند: **بحران اقتصادی و بحران مدیریت**. هر نوع تلاش اساسی برای حل یا کاهش این بحران‌ها، موجب تلاطم و درگیری در میان محافظه‌کاران و ریزش نیروهایشان خواهد شد.

بنابراین تغییر در آرایش نیروهای سیاسی، هم محافظه‌کاران و هم اصلاح‌طلبان، ادامه پیدا خواهد کرد.

س ۵ - راهبردها و راهکارهای پیش روی دو جناح اصلاح‌طلب و اقتدارگرا چه خواهد بود و مردم و انجمن‌های صنفی و نهادهای مدنی، چه نقشی در آن ایفا خواهند کرد؟

ج : اکنون که محافظه‌کاران قدرت کامل قوه مقننه را در دست گرفته‌اند و به زودی قوه مجریه را هم، به طور کامل به دست خواهند گرفت، با چالش‌های جدیدی روبرو خواهند شد. عمده این چالش‌ها عبارتند از مشکلات و مسایل اقتصادی و مطالبات و انتظارات مردم. و چالش دوم بحران ناشی از مدیریت دوگانه است. قبل از دوم خرداد ۷۶ مدیریت دوگانه یا نبود یا بسیار کم‌رنگ و غیر محسوس بود. اما در دوره ریاست جمهوری خاتمی، و شفاف شدن مرزهای سیاسی میان دو جریان اصلاح-طلب (در قوای مجریه و مقننه) و محافظه‌کاران (در قوه قضاییه و سایر نیروها و نهادهای انتصابی) مدیریت دوگانه، به شکل بی‌سابقه‌ای رشد کرد. اکنون که بار دیگر محافظه‌کاران تمامی قوا را به دست می‌گیرند لاجرم باید به هر دو چالش جواب بدهند. تنها دو احتمال وجود دارد: ۱- محافظه‌کاران خواهند توانست چالش‌های دوگانه اقتصادی و مدیریت را حل کنند؛ ۲- محافظه‌کاران در حل هر دو چالش ناموفق خواهند بود. هر یک از این دو احتمال پیامدهای خاص خود را خواهد داشت: اگر گزینه

یا احتمال اول صورت پذیرد، ادامه اصلاح‌طلبی در چارچوب ساختارهای حقوقی قانون اساسی فعلی، هم چنان امکان پذیر خواهد بود. ولی اگر گزینه و احتمال دوم صورت گیرد، خطر فروپاشی جغرافیایی و اجتماعی به شدت بالا خواهد رفت در آن صورت امکان حل بحران‌ها از درون نظام و در چارچوب ساختارهای کنونی یا غیرممکن و یا بسیار مشکل خواهد شد.

وقوع هر یک از این دو گزینه محتمل یاد شده در بالا، اصلاح‌طلبان را با چالش‌های خاصی روبرو می‌سازد. اما در هر دو حالت یک راهکار راهبردی ثابت پیش روی اصلاح‌طلبان قرار خواهد داشت و آن ضرورت سازمان‌دهی نیروهای مردمی است. اگر محافظه‌کاران در حل بحران یاد شده موفق شوند، صحنه سیاسی و اقتصادی ایران تغییر پیدا خواهد کرد. فارغ از این که آیا محافظه‌کاران قادر به حل این بحران‌ها باشند یا نه، اگر فرض بر این باشد که احتمالاً خواهند توانست، در آن صورت اصلاح‌طلبان باید آماده برای تاثیرگذاری بر فرایندهای تغییرات، با اهرم نیروهای مردمی باشند. اگر هم احتمال دوم به وقوع بپیوندد، و بر دامنه بحران‌ها بسی افزوده می‌شود، بحران‌هایی که پیامد آن تنها گریبانگیر محافظه‌کاران نخواهد شد، بلکه حیات ملی را در معرض خطرات جدی قرار می‌دهد. هیچ ایرانی علاقمند به سرنوشت ملت و مملکت نمی‌تواند در برابر خطرات احتمالی بی‌تفاوت بماند و لاجرم باید آمادگی لازم برای مقابله با بحران‌های ناشی از شکست محافظه‌کاران را که با بن‌بست نظام جمهوری اسلامی همراه خواهد بود، فراهم آورد.

س: ۵ - نقش بازیگران و کنشگران خارجی در تحولات آینده ، اصلی خواهد بود یا فرعی و راستای آن چیست؟

ج - در دوران ما بعد جنگ سرد، مفاهیمی چون «حاکمیت ملی» تغییر پیدا کرده‌اند. جهانی شدن، و نه جهانی سازی، فرایندی است محصول انقلاب الکترونیک و توسعه وسایل ارتباط جمعی. همان طور که اختراع ماشین بخار و انقلاب صنعتی مسیر جهان را تغییر داد، انقلاب الکترونیک نیز جهان را تغییر داد، فاصله‌ها را از بین برده است، هیچ کشوری قادر نیست خود را از عواقب و عوارض فرایند جهانی شدن محفوظ نگهدارد. در دهکده جهانی، سرنوشت همه اعضای آن به هم پیوند خورده است.

شرایط جهانی، تغییرات و تحولات در بازیگران و کنشگران خارجی بر فرایندهای ایران اثر گذار است. مهمترین مسئله کلیدی، رابطه اعتبار حاکمیت ملی در مناسبات جهانی با تحقق حاکمیت ملت در سطح ملی می‌باشد. همان طور که رفتار سیاسی مردم در خرداد ۷۶، موجب اعتبار جدیدی برای نظام جمهوری اسلامی در سطح ملی و جهانی شد، انتخابات مجلس هفتم به همان اندازه زیان‌بار بوده است. بنابراین نمی‌توان نه منکر و نه مانع تاثیر وضعیت جهانی بر تحولات داخلی ایران شد. اما محتوا و مسیر تحولات و نتایج آن، بی هیچ تردیدی، به شرایط داخلی ایران و عملکرد نیروهای سیاسی اعم از محافظه‌کاران و یا اصلاح‌طلبان بستگی تام دارد. به عبارت دیگر تاثیر کنشگران خارجی فرع بر تحولات آینده داخل ایران می‌باشد.

حرکت مطبوعات بر پلی باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر

دبیرکل گروه موسوم به «نهضت آزادی ایران» گفت: «حرکت مطبوعات ما مانند حرکت روی پل «صراط» است که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است».

ابراهیم یزدی روز یکشنبه در حاشیه یازدهمین نمایشگاه مطبوعات در گفت و گو با ایرنا افزود: انسانی که بخواهد از پل صراط بگذرد، هر لحظه ممکن است، از آن سقوط کند.

وی گفت: هم اکنون مطبوعات در شرایط بسیار بدی بسر می برند و نمی توانند وظیفه اصلی خود را به عنوان یک رسانه انجام دهند و حتی هنگامی که خبری به نقل از یک نماینده مجلس منتشر می شود، مسوولان نشریه نیز به دلیل انتشار گفته های این نماینده متهم می شوند.

وی تصریح کرد: نشریه یک نهاد اقتصادی است و نمی توان نشریه ای را که به فرض خطا کرده و محکوم شده است، توقیف کرد.

دبیرکل گروه موسوم به نهضت آزادی ایران خاطرنشان کرد: این کار مانند این است که وزیری در مجلس استیضاح و عزل شود و سپس نمایندگان، وزارتخانه را نیز منحل کنند.

یزدی گفت: چگونه است هنگامی که یک وزیر استیضاح و عزل می شود، وزارتخانه فعالیت خود را ادامه می دهد، اما روزنامه که یک نهاد مردمی و اقتصادی است، با کوچکترین مساله توقیف می شود.

وی افزود: صدها نفر از طریق یک روزنامه درحال امرار معاش هستند و نهادهای نظارتی حق ندارند، روزنامه را تعطیل کنند.

یزدی اظهار داشت: می توان مدیرمسوول را مورد بازخواست قرار داد، اما نمی توان روزنامه را توقیف و تعطیل و عده ای را بیکار کرد.

ضرورت ادامه نهضت برای آزادی و آینده جمهوری اسلامی

سخنرانی در مراسم چهل و سومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران ۱۳۸۳/۲/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر پیامبران برگزیده حق، خصوصاً آخرین آنها، محمد بن عبدالله (ص) و خاندان و اصحاب و پیروان راستین و صدیق او و با سلام و درود به موسسین و پایه گذاران سخت کوش نهضت آزادی ایران؛ و با سلام به شما عزیزان - خاتم ها و آقایان، از این که دعوت ما را برای

شرکت در فرخنده روز چهل و سومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران پذیرفته اید از طرف خود و شورای مرکزی صمیمانه تشکر می‌نمایم.

صحبت امروز من قرار است بر حول سه محور زیر باشد:

الف - نهضت آزادی ایران: گذشته، حال و آینده

ب - جمهوری اسلامی ایران: به کجا می‌رویم؟

ج - خاورمیانه: عراق / فلسطین

اما به خاطر وقت کمی که داریم، فعلاً دو محور اول را مورد بررسی می‌دهیم. در فرصتی دیگر به محور سوم می‌پردازیم.

بخش اول - نهضت آزادی ایران: گذشته، حال و آینده

در بیست و پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰، جمعی از کسانی که در طی مدت ۸ سال پس از کودتای نظامی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ پرچم مبارزه و مقاومت در برابر نظام استبدادی - استعماری ادامه داده بودند، با استفاده از فرصت مناسبی که پدید آمده بود. تأسیس نهضت آزادی ایران را اعلام داشتند.

چرا نهضت آزادی ایران تأسیس شد و تأسیس آن پاسخ به کدام ضرورت بود؟ و آیا آن ضرورت ها همچنان باقی است؟ به عبارت دیگر، آیا ضرورتی برای ادامه حیات و فعالیت نهضت آزادی ایران وجود دارد؟

این که تأسیس نهضت آزادی ایران پاسخ به کدام ضرورت ها بود، به سه نکته محوری توجه می‌دهیم:

نکته اول - ضرورت مبارزه برای رهایی از استبداد و تحقق آزادی های اساسی ملت است. در اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران می‌خوانیم که: «مردم نگران امنیت هستند، خسته از استبداد و اختناق هشت ساله، رنجور از سختی معیشت و شرمسار از ننگ دزدی و خیانت هیأت حاکمه ای که

متأسفانه نام ایران و ایرانی را آلوده ساخته است، خواهان سرنوشت بهتر، رهایی از ننگ و نکبت و استقرار یک حکومت ملی سازنده ایران پاک، آباد و آزاد است.

امر مسلم این است که:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

به اقتضای شرایط حاضر،

در این پیچ مهم تاریخ ایران با استعانت از پروردگار جهان با امید به مردانگی و همکاری هموطنان تأسیس نهضت آزادی ایران اعلام می گردد.»

شادروان آیت الله طالقانی، یکی از موسسین نهضت آزادی ایران در بیانیه ای به همین مناسبت می نویسد:

«برادران و هموطنان عزیز

شما به چشم خویشتن وضع نکبت بار این سرزمین تاریخی و این کشور اسلامی را می نگرید. می بینید که در اثر سلطه غارتگران چگونه فقر اخلاقی و مادی گریبانگیر اکثر مردم گشته و بدبینی و بداندیشی و پراکندگی چگونه بر سراسر مملکت سایه گسترده است. کسانی که برای شنیدن هر ندای حقی (کر) و برای دیدن پرتو هر حقیقتی (کور) هستند، نه به خود رحم می کنند، نه به مردم، تا جایی که مملکت را در معرض طوفان حوادث و بر لب پرتگاه مخوفی قرار داده اند.»

ضرورت تأسیس نهضت آزادی ایران که در چهل و سه سال پیش بیان شده بنابراین انگیزه و است کسب آزادی، به معنای رهایی از استبداد و تأمین حق حاکمیت ملت، می باشد.

نکته دوم - ضرورت کار سیاسی گروهی است. تأسیس نهضت آزادی ایران پاسخ عملی به یک ضرورت دیگر، یعنی کار دسته جمعی سیاسی، نیز بود. این ضرورت از آنجا ناشی می شود که در حالی که تحقق آرمان های ملت بدون همکاری جمعی میسر نیست، مردم ما عموماً از تحزب گریزانند. شادروان مهندس بازرگان در سخنان خود در مراسم اعلام تأسیس به این ویژگی منفی ایرانیان اشاره می کند که:

«اکثریت ایرانی ها از حزب و جمعیت اکراه و امتناع دارند.»

اما چرا ایرانی ها از احزاب گریزانند؟

مهندس بازرگان علت را چنین ذکر می کند:

اولاً - احزاب و دسته ها و شرکت ها و به طور کلی اجتماعات در ایران غالباً و مخصوصاً در گذشته امتحان بدی داده اند. مردم سرخورده اند - چه بسا احزاب و انجمن ها که برای اغراض شخصی زودگذر مانند وکیل و رئیس شدن تشکیل و بلافاصله پس از توفیق تعطیل گردیده است، در شرکت ها کلاه سر مردم گذاشته اند. در جمعیت ها غرض های خصوصی، جاه طلبی ها، جار و جنجال ها، دسته بندی ها پیش آمده و بی اساس و بی ثباتی و بی انضباطی حکمرانی می کرده است. مجموعه ی این جریان ها وقتی توأم با بدبینی ها شده، خاطرات تلخی در اذهان به یادگار گذارده است.

ثانیاً - دلیل اساسی و مهم تر موضوعی است که مربوط به خصلت نژادی و ساختمان فکری و روحی خودمان می باشد.

خاصیت انفرادی بودن ایرانی و فقدان یا ضعف روحیه اجتماعی این ضعف عمیق و وسیع، خود ناشی از عوامل قوی و آثار ریشه داری است که باید در پهنای مکان جغرافیایی ایران و اعماق زمانی تاریخ خودمان جستجو نماییم.

بازرگان بعد از توضیحات پیرامون علل جغرافیایی و تاریخی این روحيات جمع بندی کرده است که:

«ما چه در تقابل زورگویان داخلی و هیأت های حاکمه فاسد که بر سرمان می کوبند، و چه در تقابل قوای متشکل نیرومند مرتبط خارج ناچاریم (اگر می خواهیم زندگی کنیم و زنده بمانیم) متحد و متشکل و اجتماعی بشویم و مسلماً ثمر خواهد داشت.»

در برابر سختی ها و دشمنی ها چاره ای جز پایداری و ارتباط اجتماعی و دفع مفاسد نیست.

بازرگان سپس به این آیه شریف استناد می کند که:

«یا ایها الدین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون. (آل عمران - ۲۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید صبر و پایداری داشته باشید، با یکدیگر ارتباط بگیرید و از جدایی بپرهیزید، امید است پیروز شوید.»

ما بر این باوریم که بعد از ۴۳ سال این ضرورت‌ها همچنان معتبر و پابرجا هستند، تجربه شکست **حکومت ملی دکتر مصدق** در برابر توطئه‌های ضد ملی به علت نبود احزاب و سازمان سیاسی فراگیر را پشت سر گذاشته ایم، در جنبش اصلاح طلبی اخیر ایران، اعتقاد عمومی بر این است **فقدان احزاب فراگیر** یکی از علل شکست اصلاح طلبان بوده است. به طوری که به رغم حمایت مردم از رئیس جمهور اصلاح طلب، نیروی عظیم مردم همچنان بالقوه باقی ماند و به یک نیروی بالفعل موثر و کارساز تبدیل نشد.

نکته سوم - ضرورت تشکیل یک حزب سیاسی با ماهیت و هویت ملی - اسلامی و ارائه یک الگو و نمونه.

هویت ما ایرانیان دو رکن است: ملیت و دیانت یا ایرانیت و اسلامیت. احزاب و شخصیت‌های برجسته‌ی خدمتگزار در تاریخ معاصر ایران عموماً از این دو ویژگی برخوردار بوده‌اند. شادروان مرحوم **مهندس بازرگان** در سخنان خود به مناسبت اعلام تأسیس در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ ویژگی‌های نهضت آزادی ایران را چنین معرفی کرد: «**ما مسلمان، ایرانی و مصدقی هستیم.**»

ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی من باب وظیفه و فریضه دینی بوده، دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره امور ملت را عبادت می‌شماریم.»

به عبارت دیگر، تأسیس نهضت آزادی ایران با الهام از این آیه شریفه بود که:

«ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم

المفلحون» (آل عمران ۱۰۴)

از طرف دیگر، با توجه به سوابق ذهنی نامطلوب مردم از فعالیت های حزبی، ویژگی های حزب و چگونگی عملکردها، ضرورتی مهم تر از تشکیل حزب تشخیص داده شد بر این اساس، نهضت آزادی ایران، از همان ابتدا هدف فعالیت جمعی خود را ایجاد الگوی وسط و شاهد با تبعیت از پیامبر خدا (ص) - بر اساس آیه ی شریفه زیر قرار داد که:

«و كذلك جعلناكم امة و سطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا» (بقره

۱۴۳)

نهضت آزادی ایران با چنین انگیزه ها، برنامه هایی قدم به عرصه ی سیاست ایران گذاشت. و پس از فراز و نشیب های فراوان، سرکوب ها و بازداشت ها، محاکمه ها، زندانی شدن ها، چه در نظام استبداد سلطنتی، و چه در نظام جمهوری اسلامی و ترور شخصیت ها، اکنون، وارد چهل و سومین سال تأسیس خود شده است.

حال ما با دو سوال اساسی روبرو هستیم: سوال اول این است که نهضت آزادی ایران تا چه حد توانسته اند وظیفه و رسالت خود را به عنوان یک جریان واسط و شاهد اداء نمایند؟ شاید پاسخ ما به عنوان نهضت آزادی به این سوال مثبت باشد. اما پاسخ ما به تنهایی کافی و قانع کننده نیست. بررسی و قضاوت درباره کارنامه چهل و سه ساله نهضت آزادی ایران بر عهده صاحب نظران بی غرض و پوهشگران حق پذیر است. اما اگر اعتبار ملی و بین المللی و رویکرد و علاقه جوانان به یک سازمان سیاسی معیار قابل توجه ای محسوب گردد، چنین به نظر می رسد که نهضت آزادی ایران توانسته است با حرکت در مدار میانه روی - پرهیز از افراط و تفریط در مواضع و عملکردها و یا غالی و تالی بودن و حفظ ویژگی های «امت وسط» نقش الگو و شاهد بودن را ایفا کرده باشد.

در کشوری که کارهای دسته جمعی، اعم از ورزشی، اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی، بسیار دشوار و نفس گیر است، و احزاب و گروه های سیاسی در گذشته عموماً، به علت رفتارهای معطوف به فرهنگ استبدادی به انشعاب و فروپاشی از درون دچار شده اند، استمرار فعالیت مستمر

نهضت آزادی ایران، به رغم همه فشارها و سرکوب‌ها خود نشانه‌ای است از درستی عملکرد موسسین و فعالان نهضت آزادی ایران و موفقیت سیاست «واسط» و «شاهد بودن».

سوال دوم، این که آیا ادامه فعالیت نهضت آزادی ایران بعد از ۴۳ سال هنوز هم موضوعیت دارد؟ یا ضرورت وجودی خود را از دست داده است؟

اجازه بدهید باز هم فراری از اعلامیه افتتاحیه تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ را بخوانیم.

«اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیر اوست و شرط سپاس ایزدی تحصیل آزادی برای به کار بستن آن از طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نایل شویم.»

مهندس بازرگان در سخنرانی خود، به مناسبت بیست و دومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران در ۱۳۶۲/۲/۲۵ می گوید:

«اما چرا نهضت آزادی بیش از سایر احزاب و شخصیت‌ها به استبداد توجه کرد، و مبارزه با آن را در سطح بالا و مقدم بر مبارزه با استعمار یا استیلای خارجی گرفته است؟ مسئله باز مسئله آزادی است، که از دید قرآنی و در مشیت ازلی الهی امر اساسی انسان محسوب می‌شود. استبداد یعنی از بین برنده آزادی و مصداق زنده طاغوت.»

«از بین بردن آزادی، خواسته همیشگی و اسباب دست استبداد و استیلای خارجی می‌باشد و نتیجه اختناق و انحصار از یک طرف طرد و تفرقه عناصر خودی و نیروهای داخلی و ملی یا ایجاد ضد انقلاب است و از طرف دیگر محیط امن و شرایط مساعدی برای خط و خلاف متصدیان و حکام و سوء استفاده از قدرت و احیاناً امکان زد و بند با بیگانگان را فراهم آورد. حاکمیت ملی و شورای امت را، که وجهه‌ای از حکومت الله است، تبدیل به حاکمیت طاغوت می‌نماید.»

ایدئولوژی **نهضت آزادی ایران** جهان‌بینی توحیدی است که در آن آزادی به عنوان یکی از ارکان آفرینش و تکامل و تقرب شناخته شده است؛ در این جهان‌بینی هر گونه حاکمیت استبداد و

طاغوت از هر طریق و به هر نام که اعمال گردد مطرود است، خواه استبداد سیاسی یا استبداد دینی باشد، خواه استیلای خارجی، یا استعلای گروهی، سیطره مالی، استثمار شغلی، انحصار طبقاتی، و هر نوع دیگری از حاکمیت طاغوتی.

به نظر **نهضت آزادی ایران** اگر آزادی در جامعه ای از میان برود جای آن چیزی جز استبداد و دیکتاتوری یا اختناق و اسارت و هلاکت و نابودی نخواهد گرفت.

حافظ و ضامن آزادی نیز تنها خود مردم هستند. **حاکمیت ملی** تنها از طریق انتخابات آزاد و مراقبت مستمر مردم یا امر به معروف و نهی از منکر تحقق می یابد. در غیر این صورت، همان طور که اما همام علی (ع) فرمود، اشرار بر جامعه مسلط خواهند شد و دعاها حبس می گردند و مستجاب نمی شوند. این خواسته ملت ایران و انگیزه فعالیت نهضت آزادی ایران، که ۴۳ سال است برای تحقق آن ایستاده است، نه کهنه، نه قدیمی و نه بیات شده است، بلکه همچنان معتبر است. اگر یک ضبط صوتی در بالای آسمان ایران گذاشته شود که آزاد از ترس، سرکوب و سانسور، صداها و ناله های مردم ما را بشنود و ضبط کند، جز رهایی از استبداد و کسب آزادی و استقرار حاکمیت ملت چیز دیگری در آن نخواهد بود؟ مگر موضوع اصلی دعوا و اختلاف امروز محافظه کاران و اصلاح طلبان بر سر چیست؟

آقای **خاتمی** اخیراً در «نامه ای برای فردا» نوشته اند:

«هیچ قومی نمی تواند فارغ از آن چه بر او گذشته است، آینده خود را برگزیند و آینده هر

قومی نیز در گرو آگاهی، اختیار، انتخاب در اعمال اراده او است.

گذشته ما، گذشته ی استبداد زده است. استبداد زدگی درد مزمن و مشترک جامعه ما است. عدم

تأمل در این درد تاریخی همه ما را به بی راهه خواهد برد.

آقای **خاتمی**، «نامه ای برای فردا» را چنین پایان داده اند:

«نیاز جدی امروز ما، تأمل و بازاندیشی همگانی در احوال خویش برای عبور از کلیشه ها و قالب های استبداد زده ناکارآمد و گشودن راه گفت و گوی همدلانه انتقادی در همه سطوح و لایه های اجتماعی است.»

به این ترتیب بدون هیچ شک و شبهه ای ملاحظه می شود که علت وجودی نهضت آزادی ایران هم چنان معتبر و پابرجاست. موسسین نهضت آزادی ایران حق داشته اند که این نام را در زمان استبداد سیاسی سلطنتی برای خود برگزینند و بعد از انقلاب هم تا امروز تحت همین نام ادامه دهند. زیرا هنوز هم مسئله اساسی و ضروری کشورمان تأمین حقوق و آزادی اساسی مردم، از جمله حق حاکمیت ملت و آزادی امنیت مردم در قیام به امر به معروف و نهی از منکر در برابر دولت و حاکمان است.

اما نکته سوم، در تأسیس نهضت آزادی ایران، ضرورت کار جمعی است. فعالیت فردی راحت تر و آسان تر از کار گروهی است. ما برای تحقق مردم سالاری، ما چاره ای نداریم جز آن که پیش نیازهای آن را هم بپذیریم و در یک همت جمعی، علیه روحیه تفرد و جمع گریزی مبارزه کنیم و کار گروهی و حزبی را با تمام مشکلات و هزینه هایش بپذیریم. این ضرورت نه تنها منتفی نشده است، بلکه بیش از پیش مطرح می باشد.

در خاتمه این بخش از عرایض مایلم تأکید کنم که تأسیس نهضت آزادی ایران کلمه طیبیه ای، مصداق این آیه شریفه است که:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَادِنٍ رَبَّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (آیات ۲۴ و ۲۵ - ابراهیم)

بخش دوم - آینده ایران بعد از انتخابات مجلس هفتم

۱- انتخابات مجلس هفتم، از جهات متعدد، نقطه چرخشی در سرگذشت و سرنوشت جمهوری اسلامی ایران محسوب می گردد. تأثیرات گسترده این انتخابات تا بدان حد است که آینده ایران بعد از انتخابات مجلس هفتم محور بسیاری از همایش ها و گردهمایی ها و تحلیل ها و تفسیرها می باشد.

۲- انتخابات مجلس هفتم، گامی بزرگ در راستای تحقق سلطه و سیطره کامل و گسترده جریان راست و محافظه کار ایران است. از همان آغاز پیروزی انقلاب یک جریان به شدت سنتی در میان روحانیان و غیر روحانیان با رکن جمهوریت نظام مخالف و خواهان استقرار حکومت اسلامی، از نوع خلافت، در قرائت تاریخی آن، بود. جمعی از اینان در مبارزات ضد استبدادی، به خصوص بعد از خرداد ۱۳۴۰ و در فرآیند انقلاب سال ۱۳۵۷ شرکت داشتند. اما عده ای که در دوران قبل از پیروزی انقلاب مخالف هر نوع فعالیت سیاسی و مبارزه نظام استبداد سلطنتی بودند و نقشی هم در انقلاب نداشتند، بعد از انقلاب گروه اول پیوستند، و ضمن مخالفت جدی و عملی با حاکمیت مردم و رکن جمهوریت، درصدد آن بر آمدند که گام به گام و به تدریج «خاکریزهای قدرت» را، به قول یکی از آنان، یکی پس از دیگری، تصاحب کنند. اما آنچه را که در طی جمهوری اول مطرح می کردند، به دلیل نقش انکارناپذیر بنیانگذار جمهوری اسلامی، قادر به کسب آن نبودند. از جمهوری دوم به بعد، فضا را به گونه ای مساعد دیدند که اهداف خود را به طور جدی پیگیری کردند و تغییراتی در ساختارهای حقوقی قدرت و رفتارهای حقیقی در نفی جمهوریت و تثبیت حکومت فردی به وجود آوردند. تا آنجا که در اردیبهشت سال ۱۳۷۶ یک گروه سیاسی فعال و موثر در این جریان رسماً و کتباً به مجمع تشخیص مصلحت پیشنهاد تغییر نام جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی را داد. اما چون با مخالفت شدید و گسترده ای روبرو شد آن را پیگیری نکرد ولی به جای تغییر نام، تغییر محتوا پیگیری شد و صورت گرفت. در نهایت در انتخابات مجلس هفتم آن را به نقطه چرخش تاریخی یعنی جمهوری اسلامی بدون جمهوریت رسانیدند.

انتخابات برگزار شد اما کاملاً نمایشی، مهار شده از نوع مرسوم و شناخته شده آن در کشورهای سوسیالیستی سابق بود. مجلسی که از شخصیت های سابقه دار در مبارزات قبل از انقلاب

و فعالان بعد از انقلاب، حتی از محافظه کاران با کارنامه شناخته شده، کسی در آن حضور ندارد. نهادی یا مجلسی مشورتی، که کاملاً مطیع و سر به راه و گوش به فرمان است.

روند حوادث و شرایط کنونی حاکی از آن است که در انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز، قوه مجریه از آن همین جریان برنده خواهد شد. و به این ترتیب برنامه و انتظار این است که قوای سه گانه، هماهنگ با رأس هرم قدرت عمل نمایند.

۳- اکنون سوال جدی این است که آیا همان طور که اشاره شد عملکرد مجموعه جریان راست سنتی و محافظه کاران و انتخابات مجلس هفتم به راستی، سرآغاز حکومتی به مفهوم خلافت از نوع تاریخی آن و پایان «جمهوریت» می باشد یا ممکن است سرآغاز تحولات تازه ای به سود «جمهوریت» باشد؟

یافتن پاسخ به این سوال از جهت تعیین و تدوین سیاست های راهبردی برای هر دو جریان، یعنی هم برای جریان دموکراسی خواهی و معتقدین به مردم سالاری و هم برای جریان سنت گرا و محافظه کار مردم ستیز برنده به جا، اهمیت اساسی دارد و ضرورتی است.

۴- جامعه کنونی ایران، ویژگی های یک جامعه در حال انتقال تاریخی را پیدا کرده است. بسیاری از هنجارها و رفتارها و مناسبات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران در حال دگردیی اساسی است. تغییرات در جامعه کنونی ایران، در جهاتی قابل مقایسه با تغییرات در جامعه ایران بعد از شکست ساسانیان و ورود اسلام به ایران می باشد.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، تنها منجر به سقوط نظام پادشاهی نشد: بلکه موجب شروع تغییراتی شده است که ابعاد آن به مراتب عمیق تر و گسترده تر از تغییر در شکل نظام سیاسی است.

بحث این مسایل نیاز به وقت بیشتری دارد. آنچه باید به آن توجه کرد این است که مناسبات و ویژگی های جامعه کنونی ایران، نه قابل مقایسه با کشورهای مشابه است و نه قابل مقایسه با صد و یا

پنجاه سال و حتی بیست و پنج سال پیش است. پیش بینی آینده ایران بدون در نظر گرفتن این تغییرات تاریخی و روندهای رو به رشد آن امکان پذیر نیست.

۵- **جامعه جهانی**، در دوران ما بعد جنگ سرد و در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات به یک **دهکده جهانی** تبدیل شده است. «**جهانی شدن**» فرآیندی است، محسو توسعه و گسترش بی سابقه تکنولوژی ارتباطات جمعی، همان طور که که **انقلاب صنعتی** موجب تغییرات اجتناب ناپذیری در مناسبات سیاسی و اقتصادی گردید **انقلاب الکترونیک** نیز صفحه جدیدی در تاریخ بشر باز کرده است که اولین بروز و ظهور آن «**فرآیند جهانی شدن**» است. این فرآیند مناسبات جهانی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است. هر یک از قدرت ها، به تناسب امکانات خود سعی بر این دارند که مسیر تغییرات را به سود خود هدایت کنند. در چنین دورانی حاکمیت ملی، به مفهوم گذشته آن نه معتبر است و نه کارساز. برای استقلال و حاکمیت ملی، حتی در مورد کشورهای قدرتمند جهان نیز تعریف های تازه شده و می شود. اهداف و برنامه های ملی، به خصوص در قلمرو اقتصادی، به شدت به مناسبات جهانی وابسته شده است. دولت ها و ملت هایی می توانند در دهکده جهانی، پیگیر اهداف و برنامه های ملی باشند که خود را با شرایط کنونی جهان تطبیق داده و هنر بهره مندی از وضعیت جدید را، به نفع منافع و امنیت ملی داشته باشند.

۶- اکنون که محافظه کاران قدرت را یکپارچه در اختیار گرفته اند، لاجرم با واقعیت های انکارناپذیر جامعه پیچیده ایران و همچنین با شرایط و وضعیت جهانی به طور مستقیم روبرو می شوند. از آنجا که جهان بینی و نگاه غالب در میان محافظه کاران با واقعیات های جامعه ملی و جهانی در تعارض اساسی است. دو نوع واکنش قابل پیش بینی است. **واکنش اول** از جانب آن کسانی خواهد بود که چشم بر واقعیات می بندند و در برج های عاج تصورات و ذهنیات بیگانه با جهان واقعی خود اسیر می مانند و به عمل بر اساس آن ذهنیات گذشته نگر اصرار می ورزند. در آن صورت موجب بروز تعارضات و تقابل های جدی هم میان نیروهای خودشان و هم تشدید تقابل با جامعه ی جهانی و کاهش بیش از پیش مشروعیت نظام و هزینه های ناشی از آن خواهند شد.

اما همه محافظه کاران را نباید این چنین خردگریز و واپس گرا دانست. در میان آنان کسانی هم هستند که قادر به فهم و درک شرایط جدید هستند و احتمالاً خواهند کوشید با ترمیم مواضع غیرواقع بینانه و تطبیق نسبی سیاست ها با شرایط جدید و توجه به تامین مطالبات مردم و حل یا کاهش بحران ها و چالش ها رو به رو، اقتدار به دست آمده را حفظ کنند.

۷- چالش های اساسی محافظه کاران: جمهوری اسلامی ایران با ۵ بحران مستمر روبرو است: بحران سیاسی، بحران اقتصادی، بحران مدیریت، بحران ایدئولوژیک و بحران فرهنگی، اما جریان راست و محافظه کار بعد از کسب پایگاه های قدرت جدید حداقل با دو چالش اساسی اقتصادی و مدیریت روبرو است.

۷/۱ - چالش اقتصادی: برخی از ویژگی های اصلی بحران اقتصادی کنونی ایران عبارتند از:

- فقدان برنامه راهبردی خرد محور،

- فقدان مدیریت کارآمد،

- وابستگی به درآمد نفت - اقتصاد تک محوصلی،

- رشد بی در و پیکر سرمایه داری تجاری و تسلط آن بر روابط اقتصادی و گسترش رانت

خواری محافل و نهادهای قدرت،

- ضعف روزافزون سرمایه داری صنعتی،

- تعارض ساختارهای سیاسی و مدیریت کلان و خرد با مبانی و پیش نیازهای توسعه اقتصادی،

- مشکل بی کاری نسل جدید و جوان جویای کار، ایجاد ۸۰۰ هزار شغل جدید در سال،

ضروری است (تحصیل کردهای ایران در سال ۱۳۴۵ حدود ۴٪ بیکاری بودند. در سال ۱۳۸۰ این

رقم به ۲۱ درصد، ۴۸۱ هزار نفر، افزایش یافته است).

در حالی که آمار سال ۱۳۸۰ نشان می دهد که درصد جمعیت جوان کشور (در سنین ۱۵ تا

۲۵ سالگی) به شدت بالا رفته است، میزان بیکاری و ناامیدی از آینده در میان جوانان به سطح

هشداردهنده ای افزایش پیدا کرده است. در حالی که ایران جوان ترین کشور جهان است بنا به گزارش واحد پژوهش انسیتیوی روانپزشکی ایران، در بررسی ریشه های مشکلات جوانان: «... برنامه منسجمی برای جوانان وجود ندارد. یکی از مشکلات جامعه طی سه دهه ی گذشته رو به رو بودن آن با پدیده انقلاب، جنگ و بحران های سیاسی است ... مواجه بودن جامع با ناپایداری و نبود برنامه طولانی مدت از دیگر مشکلات بوده است. هیچ زمان نتوانسته ایم مشخص کنیم که در چند سال آینده می خواهیم به کجا برسیم. هیچ جدول زمانی برای کارهای مان نداریم و فقط بحران های فعلی را حل می کنیم و منتظر می مانیم که ببینیم در آینده چه پیش خواهد آمد».

- شکاف عظیم درآمدها و هزینه ها،

آیا محافظه کاران قادر به تعدیل بحران اقتصادی می باشند؟

برای پاسخ به این سوال باید توجه کرد که طی ۲۵ سال گذشته بخش قابل توجهی از اقتصاد ایران، در تمام ابعاد آن اعم از تولید و خدمات، در دست محافظه کاران قرار داشته و دراد. یک نگاه اجمالی به بنیادها و نهادهایی که تحت مدیریت این جریان قرار دارد و نقش آنها در اقتصاد و عملکرد، آنها در طی دو دهه گذشته می تواند به یافتن پاسخ کمک نماید:

1. بنیاد شهید،
2. امور مهاجران جنگ
3. کمیته امداد امام خمینی
4. بنیاد تبلیغات اسلامی
5. بنیاد سینمایی فارابی
6. بنیاد رسالت
7. بنیاد مسکن
8. بنیاد مستضعفان و جانبازان

بنیاد کوثر 9.

بنیاد ۱۵ خرداد 10.

ستاد پیگیری فرمان ۸ ماده ای امام 11.

بنیاد ایثارگران 12.

شرکت ها و تأسیساتی که یا به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران تعلق دارند یا تحت کنترل آنان می باشند. 13.

کمیته های انقلاب اسلامی 14.

موقوفات فراوان در سراسر ایران، از جمله مهم ترین آنها: 15.

- آستان قدس رضوی

- آستان حضرت معصومه قم

- آستان شاه چراغ شیراز و ...

برآورد سرمایه این نهادها و تأسیسات، حجم عظیم فعالیت های اقتصادی، صنعتی و تجاری آنها در شرایط کنونی، که حتی مجلس نمایندگان ملت اجازه و امکان بررسی و تحقیق آنها را نداشته است، شاید مشکل باشد. اما برخی از اطلاعات حاکی است که **بنیاد مستضعفان** به عنوان نمونه، بعد از **شرکت نفت**، بزرگ ترین بازیگر غیر دولتی اقتصاد ایران محسوب می شود. در آستانه انقلاب، سرمایه بنیاد پهلوی که به این بنیاد منتقل شد، بالغ بر ۳/۲ میلیارد دلار گزارش شده است در حال حاضر، سرمایه بنیاد بین ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده شده است. تعداد کارمندان بنیاد ۹۴۰۰ نفر تعداد شرکت های این بنیاد را بین ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ موسسه و کارمندان و کارگران زیر مجموعه های آن را ۴۰۰ تا ۷۰۰ هزار نوشته اند. موسسات تولیدی بنیاد شامل هفت سازمان اقتصادی، فعال در کشاورزی، تجارت، ساخت و ساز، گردشگری، حمل و نقل، صنعت، بانکداری، گنجینه های هنری، و غیره می باشد. حضور بنیاد در برخی فعالیت های صنعتی چشمگیر است: به عنوان نمونه

در صنایع نساجی ۲۰ درصد، نوشابه های غیرالکلی ۴۰ درصد در صنایع شیشه ۶۵ درصد در کنترل این بنیاد است. علاوه بر این بنیاد در بیرون مرزها نیز فعال است. بودجه سالیانه بنیاد ۱۱۰۰۰ میلیارد ریال برآورد شده است که ۱۲۱۴ میلیارد ریال آن از بودجه دولت پرداخت می گردد. بنیادها و موسسات یاد شده در بالا، نه تنها به دولت مالیات نمی دهند بلکه همه ساله کمک های قابل توجهی از صندوق دولت دریافت می کنند. این نهادها و موسسات ملزم به پیروی از قوانین و مقررات دولت نیستند و معاف از حسابرسی های مرسوم دولتی می باشند.

هر کسی که کمترین آشنایی با اقتصاد و عوامل موثر و تعیین کننده در شد و توسعه آن داشته باشد می داند که سازمان ها و موسسات و نهادهایی که حجم عظیمی از چرخه های اقتصاد یک کشور را در مهار خود دارند، می توانند، هم به صورت منفی و هم مثبت بر فرآیندها اقتصاد کلان و خرد اثرگذار باشند. به عبارت دیگر اگر در جریان راست و محافظه کار، در بالاترین سطوح برنامه ریزی و تصمیم گیری، اراده ای جدی برای اصلاح چالش های اقتصادی وجود داشته باشد. بدون نیاز به دست گرفتن قوه مجریه و مقننه می توانست به چالش های اقتصادی به طور مثبت پاسخ بدهد. جریان راست محافظه کار، در طول دو دوره ریاست جمهوری خاتمی، بزرگترین منتقد عملکرد اقتصادی این دولت بوده است. اما ریشه های اصل ینابسامانی ها، با نگاه از زاویه دیگر، در عملکرد اقتصادی جریان راست و محافظه کاران نهفته است. فعالیت اسکله های غیررسمی، حجم عظیم قاچاق کالاها و رشد روزافزون آن، توسط نهادها و گروه های فشار و رانت خواریان وابسته یا مورد حمایت این جریان صورت می گیرد. به موجب گزارش کمیته کشوری کنترل دخانیات سالانه ۳ هزار میلیارد تومان سیگار در ایران مصرف می شود، که دو سوم آن سیگار خارجی است که به صورت قاچاق وارد می شود!! کسیت که نداند چه جریانی انحصار قاچاق سیگار را در دست دارد؟! - به موجب گزارش مجلس، قاچاق چای در یک سال ۱۲ میلیارد تومان سود برای مافیای قاچاق چای در بر داشته است. هر ساله هزاران سواری خارجی به طور قاچاق وارد کشور می شود. لایحه پول شویی تصویب نمی شود. گزارش رسیدگی به وضع خودروسازان با مخالفت های شدیدی روبرو می شود.

از طرف دیگر اما محافظه کاران، که با استفاده از امکانات در قوه قضاییه و سایر نهادها، بزرگترین فشارهای سیاسی را بر جنبش اصلاح طلبی ایران وارد ساخته اند، با تمرکز بر نابسامانی های اقتصادی در نقد دولت خاتمی، سطح مطالبات اقتصادی مردم را بالا برده اند.

اکنون آنها، چاره ای ندارند جز آن که کاشته های خود را درو کنند و به توقعات و انتظارات اقتصادی مردم پاسخ بدهند.

آیا می توانند؟

۷/۲ - چالش دوم محافظه کاران، در مدیریت کلان و خرد است. جمهوری اسلامی از حکومت دوگانه، یک کشور دو سیستم، از ثنویت در قدرت، بیمار و رنجور است. صرفنظر از بحث های نظری، کلامی، و حقوقی و قانونی در مورد قلمرو اختیارات نهادهای انتخابی و انتصابی، حضور فعال و موثر دو سیستم مدیریت، با دو منشاء متفاوت و جداگانه، با دو نوع نگرش مدیریت کشور را فلج ساخته است. سازمان های موازی در محورها و سطوح متعدد امنیتی، دیپلماسی، و ... پدیده یک شهر و چهل کلانتر اول انقلاب را تداعی می کند. رفتار حاکمان، هنجار ناسالم و پارادکسیکال بیماری که الیاف عصبی هماهنگ کننده قسمت های راست و چپ مخ او را قطع کرده اند نشان می دهد. به عنوان مثلا، یک نهاد - قوه مجریه - فرودگاه جدید را - با هزینه های سرسام آور، بیش از یک میلیارد تومان، افتتاح می کند، نهاد دیگری - زیر مجموعه ی بیرون از دولت و قوه مجریه ها یا مقننه، با اعمال قوه قهریه و پرواز هواپیماهای نظامی و استقرار نیروهای مسلح در فرودگاه، مانع فعالیت فرودگاه و فرود هواپیماها می شود.

اکنون که هر سه قوه می رود در اختیار یک نهاد قرار بگیرد. آیا از این پس باز هم جریان مدیریت دوگانه، یک کشور دو سیستم هم چنان ادامه خواهد یافت. اگر چه ریشه تقابل ها و تعارض ها و فعالیت های اقتصادی و اداری دوگانه و موازی در تفاوت دیدگاه ها است. اما قدرت نفوذ رانت خواران، قوی تر از ملاحظات فکری و سیاسی است. آیا جریان راست و محافظه کار قادر خواهد بود که به این چالش جواب بدهد و بر رفتارهای قانون گریز قایق آید و در نظام مدیریت کشور

هماهنگی و یکپارچگی به وجود بیاورد؟

۸ - رفتار احتمالی جریان راست و محافظه کار اقتدارگر گزینه های زیر قابل بحث می باشند:

۸/۱ - احتمال اول - عدم توفیق در حل بحران های مدیریت و اقتصاد و در نتیجه ادامه وضعیت کنونی است.

عوارض و عواقب - ادامه بحران کنونی، احتمالاً زوال تدریجی اقتدار دولت و از هم گسیختگی اجتماعی و جغرافیایی خواهد بود.

۲/۸ - احتمال دوم - توفیق در حل چالش ها، یعنی ادغام و یکپارچگی مدیریت، انجام اصلاحات اقتصادی و کاهش بحران ها. این احتمال اما بدون تمکین از پیش نیازهای اصلاحات اقتصادی و ضرورت پذیرفتن اصول مدیریت علمی و قبول پیامدهای آن ممکن نیست. احتمال وقوع کدام یک از این دو بیشتر است. به نظر می رسد احتمال وقوع اول به مراتب بیشتر است اما احتمال دوم را هم به هر حال نمی توان رد کرد.

اگر چه وقوع احتمال دوم، بسیار ضعیف است، اما چرا نباید آن را نادیده گرفت؟ اول این که رفتار و حرکت اخیر جریان راست و محافظه کاران نظام جمهوری اسلامی ایران را به یک نقطه چرخش تاریخی نزدیک کرده است. اما پیامدهای چیزی نیست که فقط گریبانگیر جریان راست و محافظه کاران بشود. بلکه ضربات سهمگین و مهلکی برای کل کشور در پی خواهد داشت. بنابراین هر ایرانی وطن دوست و علاقمند به منافع کلان ملی دوست دارد و باید امیدوار باشد که چنین نشود. دوم این که، تغییرات و تحولات بعد از انقلاب، به تدریج جامعه ما را و توزیع قدرت و مناسبات در روابط سیاسی آن را به نقطه ای رسانیده است که جز پذیرش راه حل های دموکراتیکی و گردن نهادن به حقوق و آزادی های اساسی مردم چاره ای در پیش رو نیست. برخی از محافظه کاران خردگرا نیز ظاهراً به این ضرورت توجه کرده اند و پی برده اند که تصاحب قدرت به خودی خود نمی تواند کافی نیست و باید تغییراتی در روش ها و منش ها و دیدگاه ها بدهند.

۹- پیش شرط ها و زمینه های عینی دموکراسی.

۱۰- چالش های فراروی جنبش اصلاح طلبی. جنبش برای مردم سالاری، صرفنظر از این که پیامد سلطه و سیطره کامل جریان راست و محافظه کاران چه باشد و کدام یک از دو احتمال بالا شکل بگیرد، در معرض یک آزمون تاریخی بزرگی قرار دارد و در هر دو حال باید بتواند خود را برای ایفای رسالت آماده سازد.

تأثیر گذاری جنبش اصلاح طلبی بر فرآیند تحولات در این دوره به طور کامل به آمادگی سازمانی و نظری آن بستگی دارد:

۱۰/۱- جنبش اصلاح طلبی نیازمند بازسازی نظری و تشکیلاتی می باشد. دعوت به کار جمعی و قبول تحزب باید به یک فراخوان عمومی ملی تبدیل گردد. آن چه را که جنبش اصلاح طلبی در طی ۷ سال گذشته از آن غفلت کرده است باید جبران شود. جنبش مردم سالاری بدون احزاب سیاسی منسجم کننده اراده و آرای مردم به جایی نخواهد رسید.

۱۰/۲- پیشبرد اهداف اصلاح طلبانه از عهده یک یا چند گروه و حزب سیاسی، بر نمی آید. با تمام نیروهای اصلاح طلب، باید دست به دست هم بدهند. به عبارت دیگر جنبش اصلاح طلبی نیازمند جبهه گسترده با مشارکت کلیه گروه ها و سازمان های سیاسی است.

۱۰/۳- اگر محافظه کاران بتوانند بحران های یاد شده را - اقتصادی و مدیریت را مهار کنند و امید به آینده را در جوانان زنده سازند، جنبش اصلاح طلبی برای نهادینه کردن دموکراسی باید خود را آماده نماید. در صورتی که این احتمال - اگر چه بعید صورت پذیرد، ادامه - حرکت اصلاحی در چارچوب همین قانون اساسی و ساختارهای حقوقی قابل تصور است.

۱۲/۴- اما اگر همان طور که گفته شد، محافظه کاران نتوانند بحران های مدیریت و اقتصادی را مهار کنند و اقتدار حاکمان لاجرم و تدریجاً به سمت و سوی زوال حرکت کند، نه تنها بحران اقتصادی و مدیریت، بلکه بحران سیاسی و فرهنگی تشدید خواهد شد. و در آن صورت دیگر بحث اصلاح انحرافات از درون همین ساختارها - بحثی بلاموضوع خواهد بود. و جنبش اصلاح طلبی با محور مردم سالاری جز آن که سیاست کلان خود را از تغییر در ساختار حقیقی به سمت و سوی تغییر در ساختار حقوقی معطوف سازد، چاره ای نخواهد داشت و اگر چنین شود.

سوال اساسی این خواهد بود که جایگزین ساختارهای حقوقی فعلی چه باید باشد؟ خصوصاً که جریان روشنفکری دینی با دو چالش از جانب دو جناح روبرو است، هم از جانب روشنفکران سکولار، که در سال های اخیر مورد توجه بیشتر جوانان، به خصوص دانشجویان، قرار گرفته اند روبرو است با شکست محافظه کاران، گروه دوم موقعیت بهتری پیدا خواهد کرد. جنبش اصلاح طلبی نمی تواند چالش های احتمالی پیش رو را نادیده بگیرد.

۱۰/۵ - و بالاخره نکته آخر این که اگر اصلاح طلبان بتوانند با درک شرایط ملی و جهانی و حرکت واقع بینانه، هم در سطح سازماندهی در هر گروه و هم در سطح تشکیل جبهه فراگیر توفیق به دست آورند و با اراده و آمادگی حرکت کنند، چه محافظه کاران در پاسخ به چالش ها توفیقی به دست بیاورند و چه نیاورند، شرایط ملی و جهانی به نفع توسعه دموکراسی اثرگذار خواهد بود.

۱۱ - نهضت آزادی ایران با توجه به آنچه گفته شد و با این باور که تامین مطالبات مردم و پیش برد جنبش دموکراسی خواهی تنها از عهده یک گروه بر نمی آید، و با اعتقاد به این که ضروری است تمام گروه های سیاسی معتقد به مردم سالاری در یک جبهه فراگیر به دور هم جمع شوند، آمادگی با تشکر خود را برای تشکیل و پیوستن به یک چنین جبهه ای اعلام می دارد.

**مهمترین چالش اصلاح طلبان، سازماندهی نیروهای مردمی است
اکنون توپ در زمین محافظه کاران است و همه چیز در دست آنهاست
مصاحبه با ایلنا ۱۳۸۳/۳/۳**

دبیرکل نهضت آزادی ایران گفت: مهمترین چالش پیش روی اصلاح طلبان رفع نواقص و کمبودهای گذشته به معنای سازماندهی نیروهای توده‌وار مردم و بسیج توده‌هاست.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار "ایلنا"، عناصر اصلی جریان دوم خرداد ۷۶ و پیروزی غیر مترقبه خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری را نشانه رای عدم کفایت مردم به مسوولان قبلی اداره کشور و ابراز وفاداری مجدد به انقلاب اسلامی عنوان کرد و گفت: در دوم خرداد ۷۶ مردم ابراز تمایل کردند که همچنان در قالب نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی، انحراف‌های

صورت گرفته در نظام را اصلاح کنند اما امروز در هفتمین سالگرد آن پیروزی، مردم نسبت به اصلاح طلبان درون حاکمیت و امکانات آنان برای پیشبرد اصلاح طلبی مردد هستند.

وی افزود: اکنون مردم با صراحت به مجموعه حاکمان اعم از اصلاح طلب و محافظه‌کار می‌گویند که آنها از "اصلاح از درون نظام" ناامید شده‌اند.

یزدی تصریح کرد: اگر این فرض را بپذیریم که بخش عظیمی از مردم از امکان اصلاح در داخل چارچوب‌های قانون اساسی و نظام ناامید شده‌اند و به جای "عبور از خاتمی"، "عبور از نظام" را برگزیده‌اند، این امر شکستی است نه تنها برای اصلاح طلبان بلکه برای محافظه‌کاران و همه نظام. دبیرکل نهضت آزادی ایران، چالش اصلی همه گروه‌ها اعم از اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران را پاسخ که سؤال "چه می‌توان کرد؟" دانست و خود پاسخ آن را به رفتار محافظه‌کاران در آینده نسبت داد. یزدی گفت: باید دید آیا محافظه‌کاران حاضرند با یک واقع بینی، در رفتار خود چرخش ایجاد کنند؟ آیا اکنون که قوه مقننه را در دست گرفته‌اند و می‌روند که قوه مجریه را نیز به دست آورند، الگوی چینی را در جامعه پیاده خواهند کرد یا الگوی ژاپن را؟

وی افزود: الگوی چینی معادل سرکوب سیاسی، آزادی اجتماعی و رشد اقتصادی است و الگوی ژاپنی معادل پذیرفتن پیش نیازهای اجتناب ناپذیر آن است یعنی، قدرت از آسمانها به زمین می‌آید، امپراطور دیگر آفتاب تابان نیست بلکه یک شهروند عادی و تابع قانون است و همه نیروهای سیاسی، حتی مخالفین نیز (مانند حزب کمونیست ژاپن که پنج نماینده در مجلس دارد) در فرایند تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان حضور دارند.

یزدی تصریح کرد: اکنون توپ در زمین محافظه‌کاران است و آنها هستند که می‌توانند با اتخاذ یکی از دو گزینه یاد شده، فرایندها را به سوی "عبور از نظام" یا "اصلاح از درون نظام" هدایت کنند.

دبیرکل نهضت آزادی ایران در ادامه با تاکید بر ضرورت ایجاد جبهه فراگیر دموکراتیک در ایران گفت: جنبش اصلاح طلبی ایران برای اینکه بتواند در رفتار حقیقی "قدرت واقعی در ایران" تغییر ایجاد کند، نیاز به بسیج و سازماندهی نیروهای توده‌وار مردم دارد و از این پس باید دو اصل تحزب و حرکت جبهه‌ای را در دستور کار خود قرار دهد.

وی افزود: در فاز اول ایجاد جبهه فراگیر دموکراتیک، همه گروه‌های اصلاح طلب مردم‌گرا، باید به سمت سازماندهی حزبی، تشکیلاتی و گسترش پایگاه مردمی خود بپردازند و در فاز دوم، ضرورت اصل جبهه‌ای را بپذیرند و در چارچوب روابط و اهداف تعریف شده، متمرکز شوند.

یزدی تصریح کرد: اگر محافظه‌کاران موفق شوند که به مطالبات سیاسی و اقتصادی مردم پاسخ دهند، در آن صورت اصلاح طلبان برای بازگشت مجدد به قدرت نیازمند سازماندهی تشکیلاتی خود

هستند اما اگر محافظه کاران خردگریز بر محافظه کاران معتدل غالب شوند، آنها توانایی پاسخگویی به مطالبات مردم را نخواهند داشت که نتیجه آن ایجاد بحران‌های سیاسی در جامعه خواهد بود.

وی افزود: در این صورت فرایند عبور از نظام تعمیق بیشتری خواهد یافت که حل این معضل نیز ضرورت تجمع، تحزب و تشکیل جبهه فراگیر دموکراتیک را بیشتر خواهد کرد، بنابراین اصلاح طلبان در هر حالتی نیازمند تشکیل جبهه فراگیر دموکراتیک هستند.

وزیر امور خارجه دولت موقت با بیان اینکه محافظه کاران پیروز دو انتخاب اخیر، با دو چالش بزرگ روبرو هستند، گفت: محافظه کاران امروز باید به مطالبات اقتصادی مردم که خود در چند سال گذشته در تقابل با رئیس جمهوری به آن دامن زده‌اند، پاسخ بدهند.

وی با طرح این سؤال که آیا آنها خواهند توانست به شعارهای اقتصادی خود جامعه عمل ببوشانند؟ گفت: دیدگاه بدبینانه در این رابطه این است که تجربه ۲۰ سال گذشته ثابت کرده است که آنها برنامه اقتصادی موفقی ندارند و معتقدم که توانایی پاسخگویی به مطالبات اقتصادی مردم را ندارند.

یزدی چالش دوم پیش روی محافظه کاران را "دوگانگی در مدیریت" دانست و گفت: طی ۷ سال گذشته شاهد تقابل نهادهای انتخابی با نهادهای انتصابی بوده‌ایم و این حاکمیت دوگانه از نظر محافظه کاران، تا زمانی که اصلاح طلبان قوه مقننه و مجریه را در دست داشتند قابل توجیه بود اما اکنون که آنها موفق شده‌اند قوه مقننه را تصاحب کنند و می‌روند که قوه مجریه را نیز به دست آورند، با مدیریت دوگانه و نهادهای اطلاعاتی موازی چه خواهند کرد؟

وی افزود: برجسته‌ترین بروز نهادهای موازی مدیریتی در افتتاح فرودگاه امام (ره) به چشم خورد و باید منتظر بود و دید که آیا نهادهای موازی منحل خواهند شد یا خیر.

چمران در لبنان

روزنامه شرق شماره ۲۱۹ ، ۱۳۸۳/۳/۳۱

آنچه در پی می‌آید بخشی از خاطرات دکتر ابراهیم یزدی درباره دکتر مصطفی چمران است که قرار است در کتابی با عنوان «همسفر صدق و صفا» انتشار یابد.

سفر های مکرر و حضور دائم چمران در لبنان و ارتباط با امام موسی صدر، موجب شد که آرام آرام جنبش اسلامی ایران در يك سطح دیگری، که تا آن زمان سابقه نداشت، بر جنبش شیعیان لبنان اثر بگذارد. دکتر چمران در مدرسه فنی جبل العامل در شهر صور، نه تنها به دانش آموزان مدرسه علوم فنی و حرفه ای درس می داد، بلکه برای آنها درس معارف دینی و علوم سیاسی و آموزش رزمی را نیز همراه کرده بود. دانش آموزان مدرس جبل العامل برای گذراندن يك دوره دو ساله به صور می آمدند. آنها در مدرسه شبانه روزی زندگی می کردند. این دانش آموزان طبق برنامه ویژه ای در دهات شیعه نشین سرتاسر لبنان از هر ده حداقل، دو نفر انتخاب شده بودند. بعد از گذراندن دوره دو

ساله، این دانش آموزان به محل روستای خود برمی گشتند و در حالی که به عنوان يك تكنسین برق، مکانیک ماشین، بسیاری از کار های فنی، تعمیرات وسایل برقی، ماشین و غیره را انجام می دادند، به عناصر فعال در جنبش جدید تبدیل شده بودند.

امام موسی صدر کتاب های شریعتی را با دقت و علاقه می خواند و در سخنرانی هایش از آنها استفاده می کرد و خود او بانی ترجمه بعضی از آنها به عربی شده بود. امام موسی صدر، بعد از استقرار در لبنان در مرحله اول با تلاش فراوان خود توانست مجلس اعلی شیعیان را تاسیس کند. تا آن زمان شیعیان فاقد يك سازمان رسمی بودند. کشوری که بافت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن، طائفی یعنی براساس دین و مذهب (مسیحیان، سنی ها و شیعیان دروزی ها) بود، شیعیان بدون يك مجلس طائفی که مدافع حقوق آنان باشد، مورد ظلم و ستم دائم بودند. در حالی که تعداد شیعیان لبنان از مسیحیان و سنی ها بیشتر بود، اما از قدرت سیاسی و اقتصادی در پایین ترین سطح قرار داشتند. امام موسی صدر این رابطه را بر هم زد. در مرحله بعد، او حرکت المحرومین را نه فقط برای شیعیان، بلکه برای همه محرومین لبنان، صرفنظر از دین و مذهب، تشکیل داد. شخصیت نافذ و کاریزماتیک امام موسی صدر، تدبیر و تیزهوشی و دانش گسترده او چنان بود که در دهه ۱۹۷۰ او به يك شخصیت برجسته طراز اول لبنان و شاید خاورمیانه تبدیل شده بود. در سازماندهی حرکت محرومین، دکتر چمران آرام و بی صدا، نقش برجسته ای داشت. او به طور فعال در انتشار مجله محرومین و تهیه و تنظیم مقالات آن شرکت داشت. چمران مرد هنر نیز بود.

آرم حرکت المحرومین را که بر بالای تمام نشریات آنها آمده بود، او طراحی کرده بود. این آرم روح بلند و آرمانی او را متجلی ساخته است. نقاشی های تقویم حرکت المحرومین در سال ۱۳۵۶ توسط خود او ترسیم شده بودند. او در کارگاه مدرسه با مفتول ها و سیم های بی جان، مجسمه های زیبایی ساخته بود. در کلاس های درس آموزش عقیدتی و معارف حرکت المحرومین، که در مدرسه جبل العامل تشکیل می شد، چمران خود تدریس می کرد. يك تابستان هم خود من به اصرار او در آن کلاس ها درس دادم. بسیاری از قهرمانان امل در نبرد با اسرائیلی های متجاوز به جنوب لبنان شاگردان مستقیم چمران در همین مدرسه و کلاس های حرکت المحرومین بودند. فکر تاسیس يك شاخه نظامی مرکب از داوطلبان حرکت المحرومین از دکتر چمران بود. امام موسی صدر نام آن را امواج المقاومة اللبنانية یا امل گذاشت.

سازمان امل ابتدا مخفی و زیر زمینی بود، اما انفجار در یکی از پایگاه های آموزش نظامی در نزدیک بعلبک به هنگام آموزش مواد انفجاری (تیر ۱۳۵۴)، آن را علنی ساخت. تعداد قابل توجهی از داوطلبان امل در این انفجار کشته شدند. جریان تشکیل پایگاه آموزش نظامی جوانان امل را از زبان ابویحیی، از شاگردان چمران می خوانیم: در سال ۱۹۷۳ که آموزش نظامی جوانان شیعه را آغاز کردیم هیچ کس از قضیه خبر نداشت. در روستایی به نام یمونه، که در میان کوه های سر به فلک کشیده و دوردست بقاع واقع شده بود دوره های آموزشی نظامی سری خود را برپا کردیم. مدیریت این دوره ها با دکتر مصطفی چمران (ره) بود. در سال ۱۹۷۴ نیز دوره هایی در روستای یمونه برگزار کردیم.

...من از همان زمان، مسئولیت امور لجستیک و تجهیز این مجموعه را بر عهده گرفتم. البته یکی از برادران به نام استاد محمد شرایف، که خود از اهالی روستای یمونه بود ما را در این امر یاری

می کرد. او لیسانس فیزیک داشت و در دبیرستان یمونه تدریس می کرد... امام موسی صدر می گفت دولت آمادگی مقابله با تجاوزات اسرائیل را ندارد، بنابراین بر خود ماست که به مقابله با آن اقدام کنیم... باید مردم را آموزش دهیم، مسلح و آماده کنیم تا در برابر اسرائیل مقاومت کنند. بالاخره سال ۱۹۷۵ فرا رسید. در این سال دایره فعالیت را وسیع تر کردیم. یک سلسله پادگان آموزشی در سلسله کوه های شرق لبنان و در مجاورت مرز سوریه احداث کردیم. محل تمرکز ما در منطقه ای به نام عین البنیه بود... برنامه ها ادامه داشتند. تا اینکه در ماه ششم سال ۱۹۷۵ حادثه دردناکی در یکی از دوره های آموزشی به وقوع پیوست.

مین ضدتانکی منفجر شد که در اثر آن ۲۸ نفر شهید و ۴۵ نفر مجروح شدند. یکی از این مجروحین نجیب سید علی خلف بود که در سن نوجوانی به حرکت المحرومین و ستاد دکتر چمران پیوست. او داستان انفجار را چنین می گوید: «در روز سوم دوره آموزشی بود که یک مین ضدتانک منفجر شد. در همان لحظه اول ۱۵ نفر به شهادت رسیدند. عده زیادی مجروح شدند که من هم یکی از آنان بودم. از ناحیه چشم و دست و پا به شدت مجروح شده بودم... هیچ امیدی به زنده ماندن نداشتم... یقین داشتم که به شهادت خواهم رسید. در همان لحظه ناامیدی و به اصطلاح احتضار، متوجه تکه مقوایی شدم که در کنارم افتاده بود. به طور خلق الساعه به ذهنم خطور کرد که جمله ای برای بازماندگانم بنویسم. با همان دست خونین و شکسته، بدون اینکه حسی داشته باشم، بر روی مقوا چنین نوشتم: «کونوا مومنین _ نجیب» ابوهشام (سید حسین موسوی)، آن را توطئه فلسطینیان علیه امام موسی صدر می داند.» و درباره نقش چمران در حرکت محرومین چنین می نویسد: «به جرات می توانم بگویم که شهید چمران (ره) رئیس ستاد حرکت امام موسی صدر در لبنان بود. او نیز دارای شخصیتی مناسب و شایستگی کامل برای عهده دار شدن این مسئولیت بود. شهید چمران واقعاً مکمل نقش امام در لبنان بود.»

سید ابوذر عاملی این رابطه را چنین بیان کرده است:

«دکتر چمران بازوی اجرایی امام موسی صدر بود. امام موسی صدر رؤس، سیاست ها، و خطوط کلی برنامه را مشخص می کرد. اجرای برنامه با دکتر چمران بود... دکتر چمران مقید بود که در طول هفته چند بار به بیروت آمده و ضمن گزارش، هماهنگی لازم را با امام انجام دهد. البته دکتر از سوی امام اختیار تام داشت.» دکتر چمران هم گزارشی برای ما فرستاد، که در ماهنامه پیام مجاهد (۱۳۴۵) چاپ شد.

در سازمان امل، دکتر چمران مسئولیت اصلی و کلیدی داشت. دفتر سیاسی زیر نظر حسین الحسینی، نبیه بری و احمد اسماعیلی... بود، اما مسئولیت مهم تشکیلات و امور نظامی با دکتر چمران بود. به قول ابوذر عاملی: «دکتر چمران، بعد از امام موسی صدر، دومین نفر در حرکت امل بود.» همکاری نزدیک امام موسی صدر با دکتر چمران موجب حسادت و انگیزه کارشکنی های بسیاری شده بود. سید ابوذر عاملی در این رابطه می نویسد: «... یادم هست هر وقت ساعت های آخر شب به اتاق دکتر چمران می رفتم، می دیدم که ایشان دارد گریه می کند. این برنامه هر شب تکرار می شد. مثلاً وقتی نیمه شب از روستاهای جنوب به موسسه جبل العامل برمی گشتم، می دیدم که دکتر چمران در داخل ماشین گریه می کند! یک بار از ایشان سؤال کردم که چرا این طور گریه می کنید. جواب ایشان چنین بود: استاد من نمی توانم همه چیزهایی را که در دل دارم برای شما بازگو کنم. اما چون ممکن

است در آینده به شهادت برسم، لازم است برخی چیزها را به شما بگویم، شما باید مشکلات ما را بدانید، تا اگر خواستید به این راه ادامه دهید، انتخاباتان آگاهانه باشد:

«... من هیچ امیدی در این دنیا ندارم. نه می‌خواهم و نه می‌توانم به نزد خانواده ام در آمریکا بازگردم! به ایران هم نمی‌توانم بروم. مصائب هر روز اینجا را هم خودتان می‌دانید که چقدر هست، می‌بینید که مخالفان امام موسی صدر چگونه به ایشان حمله می‌کنند!

من دیگر نمی‌توانم تحمل کنم! اگر گریه نکنم حتماً منفجر خواهم شد! قدرت ندارم که بیشتر از این را تحمل کنم. ۱» بسیاری از فرماندهان و رهبران برجسته جنبش مقاومت جنوب لبنان از شاگردان مستقیم چمران بودند: ابوهشام (سیدحسین موسوی)، ابویحیی (زکریا حمزه)، سیدابوالفضل کاسترو (عباس موسوی)، ابوذر عاملی، نعیم قاسم، ابومصطفی (سیدعلی حسین)، نجیب سیدعلی خلف، ادیب حیدر و... نقش چمران در شکل‌گیری و پایه‌ریزی جنبش مقاومت جنوب نیاز به یک مطالعه و بررسی مستقل و جداگانه ای دارد که از حوصله این مجموعه خارج است.

پی‌نوشت:

۱- عزت شیعه، محسن کمالیان و علی اکبر رنجبر کرمانی (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) ۱۳۷۷. ص ۵۲

پانزده خرداد و نقش آن در مبارزات آزادیخواهانه

ایلنا - ۱۳۸۳/۳/۱۵

دبیرکل نهضت آزادی ایران، مقطع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را فصلی نوین در تاریخ روحانیت دانست که با پیوستن مراجع اصلی زمان به جنبش ضد استبدادی، جنبش را از پایگاه گسترده‌ای در میان توده‌های مردم برخوردار ساخت.

ابراهیم یزدی در گفتگویی تفصیلی با ایلنا در رابطه با جایگاه نهضت ۱۵ خرداد در تاریخ جنبش ضد استبدادی ایران افزود: پیش از آن روشنفکران دینی و غیردینی به لحاظ کمی و نیز ارتباط با مردم ضعف‌هایی داشتند که مانع از تاثیرگذاری عمیق جنبش و پیوستن توده‌ها به آن می‌شد. به خصوص که نظام استبدادی شاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد توانسته بود همه را سرکوب کند و تنها مسجد و شبکه گسترده روحانیون بودند که در سراسر کشور خارج از اراده رژیم می‌توانستند جنبش را از آن وضعیت خارج کنند.

وي با اظهار این که در آن سال‌ها علیرغم فعالیت جبهه ملی دوم و احزاب و نهضت آزادی، رهبران آنها در زندان‌های رژیم شاه بودند، ادامه داد: بنابراین وقتی درگیری روحانیان برجسته با شاه به نقاط حساس رسید، باعث شد تا جنبش ضد استبدادی وارد مرحله حساس و نوینی شود.

وي در رابطه با دلایل مخالفت روحانیون و مردم با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که واقعه ۱۵ خرداد را به دنبال داشت گفت: اول این که از طریق رفراندوم از مردم می‌خواستند به شش سوال يك پاسخ مثبت یا منفی بدهند. در حالی که برخی ممکن بود با اصلاحات ارضی موافق باشند ولی با موارد دیگری مخالف باشند.

يزدي افزود: اما آنچه که مورد اعتراض جدی روحانیون بود به اصلاحات ارضی و حق انتخاب شدن زنان برای پارلمان بود و در درگیری بین شاه و روحانیت به تدریج شکاف بین آنها عمیق‌تر شد و شاه به جای آن که با توجه به سوابق تاریخی در هنگام اختلاف با روحانیون به ترمیم این اختلاف بپردازد، با نخوت و خودبزرگ‌بینی به قم رفت و بعد روحانیون را به ارتجاع سیاه متهم کرد و این مسئله امکان بهبود روابط بین شاه و روحانیون را از بین برد.

وي تصریح کرد: از آن تاریخ روحانیون ایرانی به جنبش ضد استبدادی پیوستند. به این معنا که با توسل به کودتای ۲۸ مرداد و استیلاي استبداد داخلی و استعمار خارجی، کسانی بودند که در قالب‌هایی مثل نهضت مقاومت ملی و روشنفکران علیه استبداد مبارزه می‌کردند.

وي با اشاره به حضور روحانیون برجسته‌ای که در نهضت مقاومت ملی حضور داشتند، گفت: روحانیون بزرگی مثل آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی، آیت‌الله میرسیدعلی قمی رضوی، مرحوم آیت‌الله توسلی از بزرگان حوزه عملیه تهران و همچنی آیت‌الله حاج سید جوادی نماینده قزوین در مجلس دهم، آیت‌الله انگجی نماینده تبریز در مجلس هفدهم، آیت‌الله جلالی موسوی نماینده دماوند در آن مجلس، آیت‌الله غروی از تبریز و آیت‌الله طالقانی از تهران و .. همه اینها در نهضت مقاومت ملی فعال بودند و در جنبش ضد استبداد مشارکت داشتند، ولی در بین مراجع برجسته قم، در این زمینه فعالیتی نبود.

دبیرکل نهضت آزادی گفت: ۱۵ خرداد موجب شد که روحانیون برجسته و در واقع مراجع اصلی به جنبش ضد استبداد بپیوندند.

وي در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را مقطع تغییر مسیر مبارزاتی از راه اصلاح‌طلبی به سوی حرکت انقلابی توصیف کرد یا خیر، اظهار داشت: ۱۵ خرداد ۴۲ تأثیر کمی و کیفی در مسیر مبارزات سیاسی ایران به وجود آورد. به این معنا که در این حادثه‌ای که پیش آمد و سرکوب شدید مردم و تظاهر کنندگان، افکار عمومی فعالان سیاسی را به طور طبیعی به این نتیجه رساند که با دشمن سرتا پا مسلح، تنها با اعتراضات مسالمت‌آمیز نمی‌توان مبارزه کرد و یا به مبارزات کلاسیک پارلمانی بسنده کرد. بلکه ضرورت دارد که مبارزان سیاسی مسیر دیگری که نام آن مبارزه مسلحانه بود را پی گیرند.

وزير خارجه دولت موقت تأکید کرد: بدین ترتیب ۱۵ خرداد در جمع‌بندی فعالان سیاسی در این نتیجه‌گیری نقش کلیدی داشت.

وي با اشاره به اين كه پيش از آن مقطع هم ضرورت مبارزات مسلحانه با رژيم شاه مطرح شده بود، افزود: جامعه مبارزاتي ايران، چه روشنفكران ديني و چه روشنفكران غيرديني و چه سنت گرايان، همه ناگهان به طور طبيعي پس از واقعه ۱۵ خرداد اين فكر را پذيرفتند كه براي سرنگوني شاه هيچ راهي جز مبارزه مسلحانه وجود ندارد.

يزدي گفت: به همين دليل بود كه پس از ۱۵ خرداد، جرياناتي از گروههاي چپ ماركسيست براي ديدن دورههاي جنگ مسلحانه به چين رفتند و يا به كوبا و ويتنام مراجعه كردند. از ميان گروههاي اسلامي نيز جمعي از نيروهاي نهضت آزادي ايران در خارج از كشور به الجزاير و مصر رفتند تا آموزشهاي لازم براي مبارزات زيرزميني مسلحانه را فراگيرند.

وي با اشاره به انقلابهاي ديگري كه همزمان در نقاط ديگري از جهان، شكل گرفته بود، افزود: قطعا ۱۵ خرداد يك عامل عمد داخلي براي نتيجهگيري جديد مبارزان بود ولي تنها عامل نبود. نبايد فراموش كنيم كه در آغاز دهه ۴۰ با پيروزي انقلاب آزادي بخش مردم الجزاير و انقلاب رمانتيك كاسترو در كوبا مواجهيم و نيز نبردهاي ويتنام كه ابتدا عليه فرانسويها و سپس آمريكاييها بود، همه اينها همزمان با اين تحولات داخل بود و اينها هم تاثير بسزايي در روحيه ستيز مسلحانه جوانان ايراني گذاشت.

ديبركل نهضت آزادي ايران با اشاره به نقش ويژه امام خميني (ره) در جريان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گفت: ترديدي نيست كه در ميان مراجع تقليد، آيتالله خميني از همان ابتدا، اگر چه با ساير مراجع اعلاميههاي مشترك ميدادند و گر چه در اين اعلاميهها به تناسب زمان نخست وزير و شاه را مورد خطاب قرار ميدادند، اما ايشان به عنوان شخص خودشان و به عنوان يك مرجع، از همان آغاز، پس از آن چند اعلاميه اوليه، لبه تيز تبغ انتقادات خودشان را متوجه شخص شاه و استبداد و دربار سلطنتي كردند و به اين ترتيب ويژگي خاصي براي ايشان پيدا شد.

وي با اشاره به بيانيههاي امام خميني در آن زمان، اظهار داشت: ايشان در بيانيههاي خودشان به درستي با استيلاي خارجيها و خصوصا آمريكا در قالب كاپيتولاسيون مخالفت كردند و به اين ترتيب بود كه ايشان جايشان خاصي پيدا كردند.

يزدي افزود: سپس هنگامي كه در سالهاي ۴۲ به بعد، رهبران و نيروهاي ارشد جبهه ملي و نهضت آزادي ايران و احزاب سياسي ديگر به زندان افتادند و امام خميني را هم به تركيه تبعيد كردند، در آن زمان و وقتي كه ايشان در سال ۴۶ به نجف منتقل شدند، آرام آرام به دليل اين كه در خارج از كشور و عراق بودند، توانستند با موضعگيريهاي شفاف و روشن عليه استبداد سياسي سلطنتي، جايشان ويژه را به عنوان رهبر انقلاب پيدا كنند. مسالههاي كه امكانش براي مبارزان و رهبران داخل كشور فراهم نبود.

وي با اشاره به درگيريهاي داخلي بين مبارزان در سال ۱۳۵۴، گفت: به هنگام اختلافات شديد بين اعضاي سازمان مجاهدين اوليه و درگيريهاي كه در زندانها بين مبارزان مسلمان با گروههاي ديگر پيش آمد و ساير اختلافات داخلي، نوعي سردرگمي و ابهام و عدم شفافيت را پديد آورد كه وجود آيتالله خميني در نجف و ارتباطات گستردهاي كه با مبارزان خارج از كشور مثل انجمنهاي اسلامي دانشجويان در اروپا و آمريكا و نهضت آزادي ايران آزادي داشتند، به تدريج ايشان به عنوان

سخنگوی کل جنبش انقلابی ایران بر ضد استبداد مطرح شدند و به این ترتیب ایشان نقش خود را ایفا کردند.

وی با اشاره به سفر تاریخی امام خمینی به پاریس گفت: با این سفر انقلاب، موقعیتی جهانی و بین‌المللی پیدا کرد.

یزدی در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را مقطعی ویژه و فصلی نوین در تاریخ روحانیت شیعه دانست، گفت: قطعاً ۱۵ خرداد و به عبارت دیگر ورود مراجع به مبارزات سیاسی که تا آن زمان در آن ابعاد بی‌سابقه بود و درگیری با استبداد سلطنتی، می‌تواند تاریخ جدیدی در تاریخ روحانیت شیعه ایران محسوب شود.

وی تصریح کرد: به خصوص که این مشارکت و حضور با پیروزی انقلاب به پایان نرسید و حضور روحانیون در جریان‌های سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران و موقعیتی که روحانیون در این نظام پیدا کردند، به فصل نوین تاریخ روحانیت شیعه، رنگ و بوی دیگری بخشید.

حکومت حاکمان بریده از ملت

مصاحبه ماهنامه اشاره (مستقل دانشجویی / سیاسی، اجتماعی، فرهنگی) / سال دوم / شماره هفتم / خرداد ۸۳

س - اوضاع داخلی ایران را از نظر اجتماعی و سیاسی در ۲۵ سال اخیر تشریح کنید.

ج - اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران از ۲۵ سال گذشته را می‌توان، در سه دوره: جمهوری اول، از بدو پیروزی تا درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۶۸ و جمهوری دوم، از خرداد ۱۳۶۸ تا خرداد ۱۳۷۶، انتخاب آقای خاتمی و جمهوری سوم را از انتخاب خاتمی تا به امروز مورد بررسی قرار داد.

هر یک از این سه دوره ویژگی خاص خود را دارند. اما ویژگی مشترک هر سه دوره عبارت است از بی‌اعتنایی تدریجی و آرام به قانون اساسی، بخصوص اصول مصرح در فصل‌های سوم و پنجم و هفتم قانون اساسی در مورد حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، چگونگی اعمال حق حاکمیت ملت و تشکیل شوراها آمده است، می‌باشد.

س - اهداف انقلاب ۵۷ چه بود؟

ج - اهداف انقلاب سال ۱۳۵۷ سه محور داشت: آزادی، به معنای رهایی از ظلم و ستم و فقر و بیعدالتی میان فکر و اندیشه، کار و فعالیت سیاسی، دوم نفی سلطه بیگانگان، یعنی استقلال، سوم جمهوریت، به معنای تحقق حاکمیت ملت. در قالب «جمهوری اسلامی» به تعریف قانون اساسی اول. متأسفانه رکن «جمهوریت» نظام به تدریج رنگ باخته است. و قرائت‌های واپس‌گرایانه، متصلب و خشونت‌گرا به عنوان رکن اسلامیت، بی‌اعتنا و بی‌اعتقاد به جمهوریت حاکم گشته است.

س - و حالا چقدر از این اهداف تبدیل به دستاورد شده‌اند؟

ج - همان طور که در پاسخ سوال قبلی اشاره کرده‌ام با اهداف اصلی و زیربنایی انقلاب اسلامی هنوز فاصله زیادی داریم. بسیاری از حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، که در فصل سوم قانون اساسی، بر آنها تصریح شده است، مرتبا نادیده گرفته می‌شوند. به عنوان مثال، اصل ۲۴ قانون اساسی، تفتیش عقاید را علی‌الاطلاق ممنوع ساخته است. اما تفتیش عقاید يك رویه جاری می‌باشد. در حالی که آزادی عقیده و بیان در قانون اساسی تعیین شده است. کسانی به خاطر ابراز شفاهی یا کتبی عقیده خود، در زندان هستند. حاکمیت ملت، جای خود را به حاکمیت طبقه و قشر روحانی داده است.

نفي سلطه خارجي و استقلال کشور، یکی از اهداف انقلاب بود، که خوشبختانه از این نعمت برخورداریم. اما ادامه حکومت حاکمان بریده از ملت ممکن است موجب سلطه قدرت‌های بیگانه، در شکل‌های جدیدی بشود.

س - آیا در این مدت مسئله پیش‌بینی نشده‌ای روی داده است؟

ج - بعد از پیروزی انقلاب مسایل پیش‌بینی نشده فراوانی روی داده است. غیر از مسئله گروگان‌گیری و جنگ تحمیلی، که تأثیرات عظیمی بر توازن نیروهای داخلی و موقعیت جهانی ایران بر جای گذاشته است، تحمیل تدریجی حکومت يك قشر و طبقه خاص، چیزی نبود که مردم انتظار آن را داشتند، مردم جمهوری اسلامی می‌خواستند نه حکومت و قیمومیت روحانیت را.

س - برای اصلاح وضعیت موجود چه حرکتی باید انجام داد؟

ج - اصلاح وضعیت کنونی به جز مشارکت همگانی مردم به صورت سازمان یافته، در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی و همکاری مشترک بین نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه و پیگیری جدی و مستمر حقوق و آزادی‌های اساسی راهی در پیش رو نیست.

س - به نظر شما آیا شرایط موجود پتانسیل تغییر در جهت مثبت و رسیدن به اهداف را دارد؟

ج - باید «شرایط موجود» را تعریف کرد و سپس به بررسی آن پرداخت که آیا پتانسیل تغییرات مثبت وجود دارد یا خیر. به نظر می‌رسد تغییرات عمیق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که بعد از پیروزی انقلاب در جامعه ایرانی رخ داده است و نسل جدید و جوانی که در جو بعد از انقلاب به دنیا آمده یا به بلوغ رسیده است، نقش زنان ایرانی در انقلاب و پس از آن، همه از عواملی هستند که تغییرات مثبت به نفع جمهوریت و مردم‌سالاری را امکان‌پذیر می‌سازند.

س - چه چیزهایی باید تغییر کند تا وضعیت موجود تبدیل به وضعیت ایده‌آل شود؟

ج - تغییر از وضع موجود به وضع مطلوب، يك فرایند تدریجی، گام به گام و زمان‌گیر و مهم‌تر از آن نفس‌گیر و طولانی است.

در چنین فرآیندی مهم سمت و سوی تغییرات است نه شتاب آن مهم‌ترین مسئله این است که اولاً مردم نباید ناامید شوند. هیچ کس حق ندارد ناامید شود و میدان را ترک کند. ثانياً همه چیز را زود و با زور نخواهیم. ثالثاً - بپذیریم و یقین کنیم که تا ما عوض نشویم هیچ چیز عوض نمی‌شود. هر نوع

تغییری در این محورها، هم ضروری است و هم در راستای تغییر وضع موجود به وضع مطلوب است.

س - انقلاب یعنی چه؟

ج - انقلاب يك دگرگوني و چرخش اساسي است. اگر چه در ادبیات سیاسی معاصر به عنوان يك پدیده مثبت ارزیابی می‌شود، اما هر دگرگوني و چرخشی، مثبت و زیربنایی نیست. زیرا چرخش ممکن است به گذشته و حرکت به قهقرا باشد. در ادبیات قرآنی توبه معادل تغییرات و تحولات مثبت در فرد و جامعه به کار رفته است. اما در هر حال، در گفتمان سیاسی جدید انقلاب عموماً با بار معنایی مثبت، یعنی تغییرات و دگرگوني های اساسی و زیربنایی به کار برده می‌شود.

س - شرایط وقوع انقلاب چیست؟

ج - انقلاب متغییری تابع شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه می‌باشد. مکاتب سیاسی، برحسب دیدگاه‌های خود شرایط انقلاب و راهکارهای آن را تعریف و توصیف نموده‌اند.

س - با توجه به وضعیت کلی ایران که هیچ نوع گردش قدرتی را اجازه نمی‌دهد آیا وقوع يك انقلاب محتمل است یا نه؟ این انقلاب چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟

ج - عصر انقلابات تمام شده است. به نظر نمی‌رسد يك انقلاب دیگری در پیش رو باشد. صورتی که حاکمان اقتدارگرا، نخواهند یا نتوانند به مطالبات مردم در چارچوب ساختار حقوقی فعلی قانون اساسی پاسخ بدهند، اصلاحات متوقف نمی‌شود، بلکه مطالبات در محور تغییر در ساختار حقوقی و نوع راهکارها تغییر پیدا خواهد کرد. محتوای روابط و مناسبات سیاسی در جامعه کنونی ایران به گونه‌ای است که این تغییرات اجتناب‌ناپذیر و میسر می‌سازد. اگر چه ممکن است مسیر تحولات بالاجبار از گردنه‌های طوفانی با هزینه‌های بالا عبور نماید.

جهانشمولی حقوق بشر؛ هویت‌ها و تفاوت‌ها

همایش دانشگاه مفید خرداد ۱۳۸۳

متن زیر چکیده مقاله ای است که برای ارائه در همایش حقوق بشر در دانشگاه مفید قم بنا به دعوتی که شده بود تهیه و ارسال شد. اما بنا به دلایلی ناگفته حضور در همایش میسر نشد.

۱- انسان کما هو انسان، دارای «حقوق طبیعی» (Natural Rights)، نه به مفهوم قضایی کلمه، که می‌تواند مورد چالش قرار گیرد، بلکه به معنای «نیازهای طبیعی»، می‌باشد. انسان، اگرچه نظیر سایر موجودات زنده، برای ادامه حیات خود، نیاز به آب و هوا و غذا دارد. اما برخلاف حیوانات، براساس ویژگی‌های وجودی (Existential Characteristics) به مفهوم سرشت و طبیعت، نیازهای دیگری هم دارد. انسان آزاد، مختار و متفکر و خودآگاه است. بقای هویت انسانی انسان به امکان تفکر، انتخاب آزادانه و ابراز عقیده وابسته است. همان طور که محرومیت انسان از

هوا و آب و غذا دیر یا زود به نابودی وی منجر خواهد شد، انسان مصلوب الاختیار، محروم و ممنوع از تفکر و انتخاب آزاد و بیان عقاید، ویژگی انسانی خود را از دست می‌دهد. و به مقام حیوانات یا کمتر از آن تنزل و سقوط خواهد کرد.

۲ - حقوق طبیعی انسان جهانشمول یا فراملی، فرافرهنگی و فرانژادی است. همه انسان‌ها واجد این ویژگی وجودی و نیازمند تامین و تحقق آنها می‌باشند. تفاوت‌های نژاد، ملیت، جنسیت، قومیت و رنگ تاثیری در این حقوق ندارد.

۳- فرهنگ پدیده‌ای است انسانی و عامل شکل‌گیری هویت ملی و قومی. در قلمرو حیوانات فرهنگ وجود ندارد. این انسان است که برای اشیاء در جهان درون و بیرون خود، نام‌هایی را برگزیده و زبان و قلم را آفریده و آموخته است و محصولات ذهن خود را به هم عصران خود و یا نسل‌های آینده منتقل می‌سازد.

انسان با این ویژگی‌ها در همکنشی با طبیعت پیرامونی خود و سایر انسان‌ها فرآورده‌ای آفریده است به نام فرهنگ که از یک طرف تجلی و بروز ساختارهای ذاتی و ویژه انسان است اما از جانب دیگر متأثر از شرایط اقلیمی و موقعیت جغرافیایی است. تاثیرات عوامل و شرایط نوع دوم موجب تنوع فرهنگ‌های بشری گردیده است. تعامل جوامع بشری از یک طرف و مسری بودن فرهنگ‌ها از جانب دیگر سبب آن شده است که برخی از فرهنگ‌ها در اثر همکنشی، با سایر فرهنگ‌ها رشد و توسعه پیدا کنند و برخی دیگر به علت وضعیت جغرافیایی در اثر انزوا به صورت ابتدایی باقی بمانند.

شاید به علت تاثیر عوامل جغرافیایی و اقلیمی مشرق زمین جایگاه پیدایش تمامی مذاهب بزرگ جهان، و مغرب جایگاه ظهور فلسفه می‌باشد.

اگر فرهنگ تجلی و بروز ویژگی‌های انسانی است، فرهنگ و تاریخ عامل شکل‌گیری هویت متمایز گروه‌های انسانی است. هر یک از اقوام و ملت‌ها در بستر تاریخی مشخص و متمایز از یکدیگر هویت جمعی ملی و قومی ویژه خود را پیدا کرده اند. همان طور که فرهنگ در دو سطح ملی و جهانی تعریف می‌شود، هویت و ویژگی گروه‌های انسانی نیز دو بعد ملی و جهانی پیدا کرده است.

۴ - حقوق بشر در دو سطح قابل بحث و بررسی است. در یک سطح جهان شمول و فراملی است. این همان حقوق بشری است که ابتدا در مقدمه قانون اساسی فرانسه، و سپس در نیمه قرن بیستم در بیانیه جهانی حقوق بشر آمده است.

در سطح دیگر، حقوق بشر در رابطه با فرهنگ‌ها و هویت‌های متنوع ملت‌ها و اقوام مورد توجه قرار می‌گیرد. این همان ضرورتی است که در ماده ۱۸ حقوق سیاسی و اجتماعی سازمان ملل به آن تصریح شده است. اما رعایت ماده ۱۸- یعنی رعایت تفاوت‌های فرهنگی تا چه میزان و تا کجا می‌تواند بهانه‌ای برای نادیده گرفتن اصول جهان شمول حقوق بشر گردد؟ برخی از آداب و رسوم رایج در فرهنگ‌های قومی و ملی یا دینی، با برخی از اصول حقوق بشر جهانشمول در تعارض است. این تعارض‌ها یا تمسک به آنها در حکومت‌های استبدادی، مانع بزرگی بر سر تحقق و تامین حقوق بشر شده است. نادیده گرفتن حقوق بشر در برخی از کشورها به آن حد است که نظم و ثبات

اجتماعي را مختل مي‌سازد. انسان‌هاي محروم از حقوق طبيعي، نمي‌توانند کارکرد انساني مطلوب داشته باشند. در کشورهاي استبدادزده آسیب‌ها و عصیان‌هاي اجتماعي (اعتیاد، جنایت، انحرافات اخلاقي و فساد و ...) گسترده ثبات اجتماعي را بر هم مي‌زنند. بي‌ثباتي‌هاي محلي و منطقه‌اي به نوبه خود بر آرامش دهکده جهاني اثر مي‌گذارد. بنابراین جامعه جهاني نمي‌تواند نقض حقوق بشر را نادیده بگیرد. بي‌دلیل نیست که امروز حقوق بشر در دستور کار جدي جامعه جهاني قرار گرفته است.

۵ - حل مشکل ياد شده در بند ۴ از دو راه قابل حل است. از يك طرف تعديل رفتار حکومت‌هاي استبدادي و ملزم ساختن آنان به رعایت حقوق بشر توسط جامعه جهاني از طرف ديگر آگاه ساختن مردم به حقوق و آزادي‌هاي اساسي، با استفاده از امکانات حاصل از انقلاب الکترونيک. گردش سريع حجم عظيمي از اطلاعات بر دیدگاه‌هاي فرهنگي، آداب و رسوم جامعه ملي و قومي اثر مي‌گذارد، آنها را تعديل مي‌نمايد بدون آن که لزوماً ویژگی‌هاي ذاتي و طبيعي انسان‌ها را تغيير بدهد. انسان امروز، از حیث ویژگی‌هاي ذاتي تفاوتی با اجدادش ندارد. و کما هو انسان، انسان باقی مانده است. يعني این که در يك جامعه باز سياسي، که اصول جهانشمول حقوق بشر تحقق یافته باشد، تغيير در آداب و رسوم موجب تغيير يا خدشه در هويت ملي نمي‌گردد.

پاسخ به دعوت دانشگاه مفید:

دعوت دانشگاه مفید قم - خرداد ۱۳۸۳

به نام خدا

جناب آقای احمد شکیبا،

دبیر محترم شورا و معاون مرکز مطالعات حقوق بشر

دانشگاه مفید،

با سلام، با آرزوي توفيق جلب رضایت حق و خدمت به خلق. نامه ۲/۱۳۵۸/م مورخ ۱۳۸۳/۳/۱۶ و برگ فراخوان پیوست آن دریافت شد. از جنابعالی و آقای صبوري که محبت کردند حضوري برنامه را توضیح دادند، تشکر مي‌نمایم. به پیوست خلاصه‌اي از متن مقاله تهیه شده را ارسال مي‌نمایم. موفق و موید باشید. دکتر ابراهیم یزدي تهران ۸۳/۴/۱۵

از گوآدلوپ تا جمهوری اسلامي

نشریه نامه، شماره ۳۰، خرداد و تیر ۱۳۸۳

"گوادلوپ" برای آگاهان سیاسی - به ویژه در ایران - يك اسم خاص است. در بررسی تاریخ سیاسی معاصر و تحولات معطوف به انقلاب اسلامی، بي‌شك کنفرانس گوادلوپ جایگاه خاص خود را دارد که هر چند در مورد اهمیت و تاثیر آن، ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد اما تحلیل آن را به سهولت نمی‌توان فرو گذاشت. پس از نشست سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان (کارتر، کالاهان، ژیسکاردستن و اشمیت) در نیمه نخست دي ماه ۱۳۵۷ در گوادلوپ بود که یونایتدپرس نوشت: "آمریکا به خاطر مخالفت‌های روزافزون و همه جانبه مردم ایران، نمی‌تواند از شاه حمایت کند". جیمی کارتر می‌گوید: "همگی گفتند، شاه هر چه زودتر باید برود" و شاه در خاطراتش می‌نویسد: "در کنفرانس گوادلوپ، با اخراج من موافقت کردند."

دکتر ابراهیم یزدي از معدود صاحب‌نظران سیاسی ایران و استراتژیست‌هایی است که به علت حضور فعالش در بطن تحولات انقلاب و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، اطلاعات و خاطرات منحصر به فردی - به ویژه در همراهی‌اش با رهبر فقید انقلاب - دارد.

● قبل از کنفرانس گوادلوپ- با توجه به منابع منتشرشده- گویا رهبر فقید انقلاب از این قضیه خبر داشتند و با پاریس هم علی‌الظاهر در ارتباط بودند، با توجه به اشاره‌ای که شما در کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها به قطب‌زاده داشتید و تهیه تحلیلی توسط وی؛ اما آیا آیت‌الله‌خميني و هیأت همراه ایشان در پاریس از موضع ایلات متحده خبری داشتند یا نه؟

نه؛ ما هیچ اطلاعی نداشتیم. شاید مشکل اینجا بود که دانش و اطلاعات آمریکایی‌ها، یا به طور مشخص و حداقل وزارت امور خارجه آمریکا، از مسائل ایران بسیار ابتدایی و ناقص بود. در ژانویه ۱۹۷۹ تلویزیون ملي سراسری آمریکا (PBS) از من برای مناظره‌ای با شرکت هنري کسینجر درباره ایران دعوت کرد. ولي کسینجر نیامد و به جای خود معاونش آقای جوزف سیسکو را فرستاد. قبل از انجام این مناظره، مسئول این برنامه از من پرسیده که آیا می‌خواهی با مسئول میز ایران در وزارت امور خارج آمریکا دیداری داشته‌باشید یا نه؟ من قبل از این که به این سفر بروم، مسئله دعوت به مناظره را با آقای خميني مطرح کردم، و نظر ایشان را، هم در مورد مناظره و هم احتمال این که ممکن است از طرف دولت آمریکا بخواهند با من صحبت کنند، جویا شدم. ایشان نظر خود مرا پرسیدند که نظر مثبت دادم. به ایشان گفتم که ما نباید از گفتگو با دشمن بترسیم؛ چون در نشستن و صحبت کردن با این‌ها اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در غیر این صورت نداریم. ایشان قبول کرد. من به واشنگتن رفتم؛ بعد انجام از مصاحبه تلویزیونی و قبل از رفتن به يك رستوران برای شام، مسئول مصاحبه گفت که از آقای هنري پرشت مسئول میز ایران دعوت کرده است که در این شام باشد و گفتگویی داشته باشیم. من تا آن موقع این شخص را ندیده‌بودم و نمی‌شناختم. جالبترین مسئله برای من در این گفتگو میزان بی‌اطلاعی آنها از ایران بود، به طوری که وقتی راجع به ریشه‌های اعتراضات در ایران برایش صحبت کردم و از جریان روشنفکری دینی و متفکرین آن، از جمله از شریعتی و نقشی که او داشته‌است صحبت کردم اظهار نمود که برای اولین بار است که اسم شریعتی را می‌شنید. یا حداقل به من این طور می‌گفت. بعد از انقلاب در اسنادی که دانشجویان خط امام منتشر کردند، خواندم. که او در گزارش خود نوشته که فلانی (من) نگرانی تعطیلی مدارس مختلط دختر و پسر بوده‌است، در حالی که در آن جا اصلاً چنین موضوعی عنوان نشده بود که من بگویم که با مدارس مختلط موافقم یا نه. در آن گفتگو من درباره اطلاعات سطحی آنها از ایران و بی‌اطلاعی آنها به او گفتم که شما آمریکایی‌ها در حالی که شدیداً منافعتان با کشوری مثل ایران و عربستان و برخی دیگر از کشورهای اسلامی پیوند خورده است، اما اطلاعاتتان درباره این کشورها بسیار سطحی است. اطلاعات شما آمریکایی‌ها راجع به سوسك‌های خانگی بیشتر از وضعیت فرهنگی و

فكري در كشورهاي اسلامي و مسلمان‌هاست. برايش هم چند مثال زد. در اینجا بود که بحث شریعتی مطرح شد که اظهار داشت راجع به شریعتی چیزی ننشیده و نخوانده است. و این برای من تعجب‌آور بود.

• این دیدار چند وقت قبل از گوادلوپ بود؟

شاید یکی دو هفته قبل از گوادلوپ بود چون من اواخر دسامبر بود که به آمریکا رفتم و گوادلوپ ۴ ژانویه بود. در هر حال من توضیحاتی می‌دادم این بود که شما اطلاعات کافی درباره ایران، ندارید. برای همین هم دائماً خطا می‌کنید و حمایت‌هایی شما از شاه این ایرادات را دارد. او از من پرسید که آیا امکان سازش میان انقلاب و شاه وجود دارد، جواب منفی قاطعی به او دادم و شعری که در مهدکودک‌ها در آمریکا بچه‌ها می‌خوانند برایش خواندم، با این مضمون:

هامتی دامت (استعاره از تخم‌مرغ و هر آدم کوتاه و بی‌فواره)، بالای دیوار نشست. هامتی دامت سقوط بزرگی کرد. نمی‌تواند خودش را نگاه دارد، قل می‌خورد و می‌افتد پایین و خورد می‌شود. تمام مردان شاه و تمام سربازانش هم نمی‌توانند تکه‌هایی او جمع و جور کنند و به هم بچسبانند. استنباطم از این دیدار این بود که آمریکایی‌ها دچار یک نوع سردرگمی و ابهام و بی‌اطلاعی و جهل در رابطه با اوضاع ایران هستند. به نظر من، آنها تا آخرین لحظه به دنبال این بودند که شاه بماند؛ و هر تغییری و اصلاحی با بودن وی انجام شود. اما دیپلمات‌های انگلیسی و اسرائیلی که به مسایل ایران آگاهی بیشتر و عمیق‌تر داشتند به شاه توصیه کرده بودند که به نفع پسرش کناره‌گیری کند. بسیاری از دیپلمات‌های سابقه‌دار آمریکایی که با ایران و اوضاع آن آشنایی داشتند، نیز مشکل ایران را خود شاه می‌دانستند. در سال ۱۳۵۶ خانم فیتزجرالد، نویسنده معروف آمریکایی و کسی که به خاطر نوشتن کتاب جالبی درباره ویتنام (آتش در خلیج) برنده جایزه پولیتزر شده بود، مقاله‌ای مفصل در مجله معروف هارپر راجع به ایران نوشت که خیلی انتقادی بود و در آن از شاه به عنوان مشکلات ایران یاد شده بود. در همان زمان شاه با روزنامه‌ی گاردین انگلیس مصاحبه‌ای کرد و گفت که: «بله، من حاضرم به نفع پسرم کنار بروم؛ پدرم جمهوری را سعی کرد ولی موفق نشد و فایده نداشت». وقتی شاه می‌گوید: «به نفع پدرم کنار می‌روم و تغییر نظام به جمهوری فایده ندارد»، آیا در پشت پرده مسائلی مطرح است که شاه این جواب‌ها را می‌دهد؟ به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها در مقابل تغییرات و تحولات اجتناب‌ناپذیر مقاومت می‌کردند، و حداقل تا ژانویه ۱۹۷۹ اصرار داشتند که این تغییرات را خود شاه انجام دهد. (من این مسائل را در مقاله‌ای تحت عنوان «هیاهوی بسیار برای هیچ» که در نشریه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نوشتم تبیین کرده‌ام.)

• آقای دکتر، ولی زنده‌یاد سرهنگ نجاتی در کتابش می‌نویسد که پیش از گوادلوپ و در اواخر دسامبر و ۳ ژانویه کمیته مخصوص هماهنگی شورای امنیت ملی کاخ سفید، تصمیم دولت آمریکا را در مورد لزوم خارج شدن از ایران به وسیله‌ی سفیرش به تهران و شاه منتقل کرده‌است. احسان نراقی هم نوشته‌است که در نیمه اول دسامبر ۱۹۷۸ برای اولین بار کارتر تردید خود را نسبت به توانایی شاه در حفظ قدرت آشکار کرد. البته در ۱۹ مهر (۱۱ اکتبر) کارتر طی یک مصاحبه مطبوعاتی اطمینان مجدد خود را نسبت به شاه ابراز می‌کند. جنابعالی، نظر و توضیح‌تان چیست؟

در گزارشی که جورج بال مشاور آقای کارتر، برای او تهیه کرد، او وضعیت شاه را بررسی و چند گزینه احتمالی پیش‌رو را مطرح می‌سازد. اولین گزینه این بود که خود شاه این تغییرات را رهبری

کند؛ دوم این که شاه اختیارانش را به پسرش واگذار کند، سوم این که جنبش انقلاب اسلامی بیاید. تا اواخر سال ۱۹۷۸ آمریکایی‌ها می‌خواستند که شاه بماند و اصلاحات را خود شاه انجام دهد (گزارش جورج بال را به طور کامل در کتابم آورده‌ام و دلایل موضع‌گیری آمریکا را هم تحلیل کرده‌ام). پایگاه اصلی آمریکایی‌ها در ایران ارتش بود، در میان سایر اقشار نتوانسته بودند پایگاه و نفوذ داشته باشند؛ در حالی که پایگاه انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها در میان غیرنظامیان بود. به خصوص در سال‌های آخر حکومت شاه. انگلیس و اسرائیل که به اوضاع ایران واقع‌بینانه‌تر نگاه می‌کردند اصرار داشتند که شاه برود. حتی وقتی که فرح به آمریکا سفر کرد، تجلیل بزرگی از جانب برخی از جناح‌های قدرت و در حد رئیس یک کشور از او به عمل آمد که احتمالاً حاکی از آن بود که ممکن است شاه برود و فرح نایب‌السلطنه شود و یک چند سالی آزادی‌هایی بدهند و او مملکت را اداره کند تا تب و تاب انقلاب فروکش کند. اما نظامیان آمریکا با این برنامه مخالف بودند، چون در این صورت پایگاه قدرت خود را از دست می‌دادند. انگلیسی‌ها، البته موافق طرح بودند چون اگر قرار بود یک دوره انتقال دمکراتیک پیش بیاید، این انگلیسی‌ها بودند که پایگاهی را که در بین غیر نظامیان داشتند حفظ می‌کردند. اما از اواخر دسامبر ۱۹۷۸ آمریکایی‌ها آرام آرام به این نقطه رسیدند که پافشاری بر ابقای شاه فایده‌ای ندارد و تغییر مسیر دادند. از طرف دیگر جنگ سرد در اوج خود بود؛ افغانستان در اشغال ارتش روسیه بود، آمریکایی‌ها نگران بودند که اگر شاه برود، خلایی که در ایران ایجاد می‌شود چگونه خواهد شد. بنابراین، موافقت کردند که شاه برود، بختیار بیاید و ارتش با انقلاب همکاری کند تا ارتش احتمالاً بتواند در انقلاب جایگاهی پیدا کند. از جانب دیگر نظریه برژینسکی این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است. استدلال او این بود که روحانیون علی‌الاصول ضد کمونیسم هستند و قدرت بسیج توده‌های مردم را هم دارند. نظامیان هم منسجم‌اند؛ ارتش ۴۰۰/۰۰۰ نفری شاه آموزش‌های ضد کمونیستی و ضد شورش دیده‌بودند؛ ائتلاف میان نظامیان و روحانیون می‌تواند خطر کمونیسم را بعد از شاه از بین ببرد. سفر هایزر به ایران برای این نبود که ارتش کودتا کنند، بلکه او آمد که مبدا نظامیان بعد از رفتن شاه دست به کارهایی بزنند که موقعیت ارتش را در نزد مردم از بین ببرد. آمریکایی‌ها معتقد بودند اگر ارتش در دوران انقلاب انسجام خودش را حفظ کند، و با انقلاب همراهی نماید پس از پیروزی انقلاب و بعد از آن که احساسات عمومی فروکش کرد، آن وقت ارتش می‌تواند به راحتی و به عنوان بخشی از انقلاب، ادعای سهم داشته‌باشد. این همان کاری است که آمریکایی‌ها بعداً در فیلیپین انجام دادند؛ وقتی که مارکوس انتخابات قلابی ریاست جمهوری را برگزار و ادعا کرد که برنده شده است، ارتش وارد عمل شد و اعلام کرد مارکوس رئیس جمهور نیست و خانم اگینو برنده شده است، و مارکوس را بیرون کردند. به این ترتیب ارتش شد بخشی از انقلاب فیلیپین.

● پس مطابق طرح برژینسکی (ایجاد ائتلاف ارتش و روحانیت)، واشنگتن به روحانیت به عنوان یک آلترناتیو نگاه می‌کرده است؟

بله، به عنوان نیرویی که می‌تواند خلاء بعد از شاه خلاء قدرت سیاسی را پر کنند و مانع تصاحب قدرت از طرف کمونیست‌ها شوند.

● آیا می‌توان گفت که ایالات متحده حاکمیت را در ایران، در جهت منافع خودش ارزیابی می‌کرده است؟

در جهت منافع خودش نه؛ بگذارید این جور بگویم که آمریکا، حاکمیت روحانیت و همکاری با ارتش را در راستای دفع خطر کمونیسم لازم می‌دید. مهم‌ترین مسئله آمریکایی‌ها در آن مقطع

تاریخی به خصوص با عنایت به رویدادهای افغانستان این بود که چگونه با رفتن شاه، ایران به دامن کمونیسم نیفتد.

● **و در این چارچوب منافع خودش را تأمین می‌کرده‌است؟**
اهدافشان را در چارچوب تقابل دو بلوک شرق و غرب و جنگ سرد تأمین می‌کرد.

● **آقای دکتر، آیا این درست است که آیت‌الله خمینی در اوج ناآرامی‌ها انقلاب گفته‌بودند که ما جریان نفت را به غرب قطع نمی‌کنیم؟**

بله؛ در نوشته‌هایی که من به مرحوم سرهنگ نجاتی دادم و در کتاب ایشان در ج شده‌است، این نکات منعکس است. بلافاصله بعد از کنفرانس گوادولوپ، کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا توسط رئیس‌کاردرستن پیامی برای آقای خمینی فرستاد و سپس وزارت امور خارجه آمریکا تماس گرفت و پیام‌هایی با آیت‌الله خمینی مبادله شد. من پیام‌ها را برای آقای خمینی ترجمه می‌کردم و آقای خمینی هم جوابشان را می‌دادند و من هم ترجمه آنها را به نماینده سفارت آمریکا در پاریس می‌دادم. در یکی از آخرین پیغام‌هایی که رد و بدل شد. آمریکایی‌ها از قطع صادرات نفت ایران اظهار نگرانی کرده بودند. آقای خمینی هم جواب دادند که نمی‌خواهیم صدور نفت را قطع کنیم، ولی پول آن را خرج خرید اسلحه نمی‌کنیم بلکه پول نفت را خرج تهیه وسایل مورد نیاز برای کشاورزی و عمران و آبادی کشور خواهم کرد.

● **با این توضیحاتی که فرمودید، آیا قبل از نشست گوادولوپ آقای خمینی در رابطه با موضع واشنگتن دل‌نگران بود یا نه؟**

خیر؛ ایشان تشویشی نداشتند. حداقل من چیزی نمی‌دیدم که تشویش حساب شود

● **یعنی نسبت به آن اتفاقی که قرار بود در سطح بین‌المللی انجام شود و تأثیرش بر تحولات داخلی ایران هم بود، ایشان هیچ دل‌نگرانی نداشتند؟**

نه؛ انقلاب اسلامی ایران از یک جهت ویژگی خاص خودش را داشت؛ در مقایسه با بقیه انقلاب‌ها در مقایسه با هند - گاندي، کوبا - کاسترو و آقای خمینی چندان آشنا و پیگیر مسایل جهانی نبود، این که گوادولوپ کجاست، حالا سران این کشورها جمع می‌شوند چي می‌شود و صحبت نمی‌کردند؛ اگر هم چیزهایی بود، ما می‌گفتیم و پیگیر می‌شدیم.

● **ولی بالاخره ایشان در جریان بودند که قطب‌زاده پیش از گوادولوپ گزارشی تحلیلی از تحولات ایران را برای دولت فرانسه تهیه کرده‌است.**

بله؛ این را ما به اطلاع ایشان رسانده بودیم.

● **یعنی شما هیچ حساسیتی برای ایشان به وجود نیاوردید؟ برای شما هم هیچ حساسیتی نداشت؟**

ببینید می‌دانستم که امریکایی‌ها مخالف هستند؛ و قطعاً ما نمی‌توانستیم با نظر آمریکا که می‌گفت شاه بماند و اصلاحات را انجام دهد موافق باشیم. فکر می‌کردیم که دیگر زمانش گذشته‌است امکان ندارد؛ اما ما در وضعیتی نبودیم که بتوانیم در تصمیمات گوادولوپ مؤثر واقع شویم، بنابراین هنگامی که رئیس‌جمهور فرانسه از طریق وزارت امور خارجه، پیغام داد که شما يك گزارشی، که نقطه نظرات این طرف را به ما بدهد، تهیه کنید؛ آقای خمینی ضرورت آن را تایید کردند و صادق قطب‌زاده هم آن گزارش را نوشت و به نماینده وزارت امور خارجه تحویل داد.

• بارها گفته شده که صادق قطبزاده آن تحلیل را تهیه کرده است ولی از مضمون آن چیزی گفته نشده است....

بله؛ متأسفانه ما هیچ کپی‌ای از آن گزارش نداریم. علتش هم این است که وقتی قطبزاده پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد، لوازم و کتاب‌ها و اسناد منزل خودش را در پاریس، که مرکز فعالیت‌هایش بود، جمع نکرد و به ایران نیاورد. بعد هم او را گرفتند و اعدامش کردند!! آپارتمانش در اختیار وکیلی بود که در فرانسه با او کار می‌کرد و ما نتوانستیم به آن مدارک دست پیدا کنیم و از سرنوشت آنها بی‌اطلاع.

• آن گزارشی را که او به مقامات فرانسوی داد، شما مطالعه نکردید؟ کمیته سیاسی در نوفل‌لوشاتو چه کسانی بودند؟

ببینید ما وقت بسیار کمی داشتیم؛ فرصت نبود که بنشینیم و گزارش را با هم بخوانیم و نهایی کنیم، با هم صحبت کردیم و بحث کردیم؛ محتوای گزارش شفاف و روشن بود. مسائل ما این بود بگوییم که چرا با بودن شاه هیچ مسئله‌ای حل نمی‌شود و با رفتن شاه است که مشکلات کشور و وضع فعلی اصلاح می‌شود. فرانسوی‌ها هم این را پذیرفته بودند.

• خب، این نظر شما بود. قطبزاده از تحولات داخلی ایران چه شاخص‌هایی را در گزارش خود برجسته کرده بود، که مورد توجه فرانسه قرار گرفت؟

احتیاجی نبود که ما این شاخص‌ها را برجسته و معین کنیم؛ مشکل ایران، با هر علت و ریشه‌ای، در حادثه‌ترین شکل سیاسی‌اش بروز کرده بود. تظاهرات میلیونی عظیم در خیابان‌ها صورت می‌گرفت تا آنجا که شاه هم گفت من صدای انقلاب شما را شنیدم - شاه و سلطنت محور اصلی بحران سیاسی بود و نیاز به شاخص‌های دیگری نبود که ما بخواهیم درباره آنها بحث کنیم. کاملاً روشن بود. چیزی که آن‌ها می‌خواستند بدانند نقطه نظرات رهبری انقلاب در مورد مسائل کلیدی از جمله روابط با غرب - بود که آن هم تبیین شد؛ که ما با غرب دعوا نداریم و استقلال خودمان را می‌خواهیم؛ حاضریم نفت را بفروشیم و به جایش مواد و وسایل مورد نیاز کشور - و نه اسلحه - بخریم. مسائل روشن بود؛ از آنجا طبیعت انقلاب ایران اسلامی و ضد کمونیستی بود آن‌ها آن نگرانی از این بابت نداشتند؛ بلکه می‌خواستند بدانند که آیا رژیم‌ها می‌آید توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه.

• ولی شما در کتابتان نوشته‌اید که گزارش قطبزاده، پاریس را تحت‌تأثیر قرار داد. پس این گزارش باید واجد یک سری خصوصیات بوده باشد؟

بله؛ ولی من متأسفانه الان حضور ذهن ندارم. آن گزارش هم تا آن جا که من به یاد می‌آورم کل گزارش را نخواندم بلکه مطالبش را مرور کردیم و صادق قطبزاده یادداشت و آن را تنظیم کرد. البته وقتی که آن گزارش را به دولت فرانسه داد، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه از ما تشکر کرد، به دیدن ما آمد و گفت که فرانسه به شدت تحت‌تأثیر این گزارش قرار گرفته است.

• آقای صادق طباطبایی سال گذشته و هنگام بیان خاطراتش از تلویزیون (در دهه فجر) گفت که یک گزارشی را برای نشست گوادلوپ برده است و یک گزارش هم از گوادلوپ آورده است....
نه؛ تا آن جا که من می‌دانم چیزی وجود نداشت و کسی به گوادلوپ نرفت.

• یعنی هیچ پیغامی از طرف آیت‌الله خمینی برای نشست سران فرستاده نشد؟
نه؛ فقط همان گزارش قطبزاده به دولت فرانسه بود.

• آن وقت صادق طباطبایی چه نقشی داشت؟

دکتر صادق طباطبایی هم در پاریس حضور داشت و احتمالاً مورد مشورت قرار گرفته بود. البته من حضور ذهن ندارم که آیا آقای دکتر صادق طباطبایی هم در آن جلسه بود یا نه؛ ولی بعید نمی‌دانم، چون برادر خانم احمد آقا بود و می‌آمد و می‌رفت، و از نظر خانوادگی به آن‌ها نزدیک‌تر بود.

• این که گزارشی به گوادلوپ برده‌باشد، چطور؟

نه؛ چنین چیزی نبوده‌است؛ تا آنجا که من اطلاع دارم از طرف ایران کسی به گوادلوپ نرفت و نماینده وزارت امور خارجه یا رئیس جمهور فرانسه آمد و آن گزارش را گرفت.

• یعنی با محوریت گوادلوپ هیچ ارتباطی بین رهبری انقلاب و ستاد مستقر در نوفل‌لوشاتو با دول خارجی تا بعد از نشست گوادلوپ وجود نداشت؟

نه؛ هیچ ارتباطی وجود نداشت؛ بعد از آن بود که نماینده ژیسکاردستن به دیدن امام آمد و گفت که آقای کارتر پیغامی به آقای خمینی داده‌است و متن کتبی پیغام را خواند. این متن جواب آقای خمینی را در کتابم آورده‌ام؛ این موقعی بود که هنوز آقای بختیار نیامده‌بود و شاه نرفته‌بود. در پیغام کارتر آمده‌بود که شاه ایران را به زودی ترک می‌کند و شما از بختیار حمایت کنید و گرنه ارتش کودتا می‌کند. آقای خمینی هم پاسخ قطعی داد و به کارتر و توصیه کردند نمایندگان آمریکا در ایران که با ارتش در ارتباط هستند مانع کشتار مردم شوند. به نظر من مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران داشته‌است. در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است. یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر سحابی با سولیوان بود کانال سوم ارتباط و مذاکرات مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمپل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکره دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است. من در مناظره‌ای که در اردوی تابستانی سال ۱۳۷۸ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با آقای مهندس عباس عیدی داشتم به او گفتم که سفارت آمریکا را گرفتید، خب اسناد مذاکرات بهشتی با آمریکایی‌ها کجاست؟ آن جا آقای عیدی جواب روشنی به این پرسش نداد ولی بعدها در جای دیگری جواب داده و گفته است: آن چه فلانی می‌گوید درست است؛ ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را بدست آوردیم، ولی آنها را به آقای خمینی ارایه دادیم. آقای خمینی به آنها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آن‌ها را پخش کنید. این مهم است که ببینیم مضمون آن گفت‌وگوها چه بوده و چه چیزی در آن سندهاست. بالاخره بعد از بیست و چند سال، آقایان باید بیایند و بگویند که محتوای آن مذاکرات چه بوده‌است؟ ضمناً مذاکراتی که دکتر بهشتی با سالیوان داشت بدون اطلاع شورای انقلاب بود و مهندس بازرگان و آیت‌الله موسوی اردبیلی، از این مذاکره اطلاعی نداشتند.

یک نکته دیگر را هم لازم به ذکر می‌دانم؛ آقای دکتر بهشتی چند ماه قبل سفر من به نجف و بعد به پاریس، به آمریکا آمد. مدتی هم پیش من - در هوستون - بود و بعد از آن جا یک ماهی به واشنگتن (و نیویورک) رفت. ایشان در جلسات ایرانی‌ها در واشنگتن و نیویورک حضور نیافتند و خبر نداریم که آقای بهشتی آن یک ماهی که در واشنگتن یا نیویورک بود، چه کار می‌کرده است. آیا در آنجا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه. این هم یک سؤال کلیدی و اساسی است.

• آنچه می‌گویید آیا در ذیل مذاکرات با سولیوان اهمیت می‌یابد؟

به نظر من این مهم است که همزمان با مذاکره شورایی انقلاب با سولیوان، دکتر بهشتی هم جداگانه با سولیوان مذاکره می‌کرده است؛ این نیاز به یک مقدار تحقیقات بیشتر دارد. همچنان که مشخص نیست هایزر که به ایران آمد آیا با آقای بهشتی دیدار داشته‌است یا نه؟ نکته مهم دیگر این است که خاطراتی از حسین فردوست منتشر شده است. مهمتر از آنچه در کتاب فردوست آمده است مطالب «ننوشته» اش می‌باشد؛ بخشی از پاسخ سؤالات آنجاست. فردوست در کتاب خودش شرح می‌دهد که برخوردار از چه موقعیتی در سازمان انیملیجس سرویس انگلیس یا MI6 بوده‌است؛ او می‌گوید خیلی از رجال انگلیس هم نمی‌دانند که ساختان MI6 کجاست، معذالک، می‌گوید وی آنجا آموزش دیده‌است. یک سؤال اساسی که در کتاب فردوست نیامده این است که آیا مسئولان MI6 به آقای فردوست گفتند بمان ایران یا خودش مانده‌است، با چه هدفی و برنامه‌ای او در ایران ماند و ایران را ترک نکرد؟

• به این کتاب که نمی‌شود خیلی تکیه و استناد کرد.

بله؛ برای همین هم می‌گویم که باید روی «چیزهای ننوشته» اش کار کرد و آن‌ها را باید خواند. من این نظر را نمی‌پذیرم که انقلاب ایران را امریکایی‌ها یا انگلیسی‌ها راه انداختند. این اعتقاد را ندارم. بلکه انقلاب اسلامی ایران را اصیل و مردمی و تاریخی می‌دانم. اما در عین حال نمی‌توانم بپذیرم که امریکا و انگلیس و اسرائیل - که آن اندازه در ایران نفوذ داشتند - در شرایطی که انقلاب در حال پیروزی بود، کاری به روند انقلاب نداشتند آنها را به حال خود رها کردند و رفتند. بنابراین، باید برگردیم بررسی کنیم که وقتی انقلاب، اجتناب‌ناپذیر شد آن‌ها چه واکنش‌هایی از خود نشان دادند و چکار کردند.

• آقای دکتر، اگر اجازه بدهید این بحث را جمع کنیم؛ آیا شما با این نظر موافقید که گوادلوپ تیر خلاص نظام پهلوی بود؟

تیر خلاص به این معنا که کار خروج شاه از ایران قطعی شد. انگلیسی‌ها قبلاً با خروج شاه از ایران موافق بودند؛ آن‌ها زودتر از امریکایی‌ها فهمیده بودند که شاه دیگر یار شاطر نیست، بلکه بار خاطر است. امریکایی‌ها دیرتر و خیلی دیرتر از انگلیس‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که هیچ چاره‌ای نیست جز این که شاه برود و برنامه‌ریزی کردند برای ایران بعد از شاه...

• آقای دکتر، یک تحلیلی هم وجود دارد که آن را به دیدگاه‌های برژینسکی معطوف می‌کند. این که آن‌ها می‌کوشیدند که نیروهای ملی و نیروهای چپ را به تدریج حذف کنند و راست‌ترین جریان بیاید و حکومت را در دست بگیرد، چرا که بیشتر، تأمین‌کننده منافع غرب است. نظر شما در مورد این تحلیل چیست؟

در اوج انقلاب و هنگام پیروزی آن، نیروهای غیرروحانی، روشنفکران چند گروه بودند؛ غرب قطعاً نمی‌توانست با هیچ‌یک از جریان‌های مارکسیستی و سنتی یعنی حزب توده، چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق هیچ نوع همسویی یا اشتراک نظر داشته‌باشد. با نیروهای معتدل و میانه‌رو مثل جبهه ملی و نهضت آزادی هم نه زبان مشترک داشتند و نه امکان همگرایی. اولاً این نیروها، چه نهضت آزادی و چه جبهه ملی نسبت به دول غربی (انگلستان و امریکا) به علت دخالت آن‌ها در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق، حساسیت داشتند. آنها هم نسبت به این نیروها موضع داشتند. ثانیاً هنوز جنگ سرد ادامه داشت. در دوران جنگ سرد، امریکایی‌ها هیچ‌گاه از یک جنبش یا حکومت ملی حمایت کامل نمی‌کردند یا اگر می‌کردند تا حدی که در مبارزه علیه کمونیسم مفید باشند، به نظر امریکا، جنبش‌های ملی توانایی کنترل موثر اوضاع سیاسی را نداشتند و مملکت را به کمونیست‌ها

واگذار می‌کردند. حرفشان به نظر بنده - از منظر تاریخی، یعنی در شرایط جنگ سرد- درست بود. واقعیت این است که نیروهای ملی توانایی این که مملکت را به تنهایی اداره کنند- که دست کمونیست‌ها نیفتند- نداشتند به خصوص که محور اصلی مبارزه ملی در ایران علیه استعمار انگلیس بود و عوامل انگلیسی در جنبش چپ مارکسیستی نفوذ کرده بودند و از آن برای تضعیف دولت ملی به شدت سود می‌جستند. برای جبران این وضع، لازم بود، جنبش ملی. با روحانیون ائتلاف می‌کرد. خب، در جریان انقلاب ائتلاف شد و انقلاب پیروز گردید، اما این مانع نگرانی آمریکا در مورد کمونیست‌ها که خلأ قدرت بعد از شاه را پر نکنند، نبود. بنابراین وقتی سیر مبارزات ملی به نقطه‌ای رسید که شاه باید برود و هزینه سلطنت او برای غرب بسیار بالا شده بود، تنها راه محتمل برای پیش‌گیری خطر کمونیسم، ائتلاف و همکاری میان ارتش و روحانیان بود. من ذکر این نکته را لازم می‌دانم که در ابتدای انقلاب روحانیون از روشنفکران انعطاف بیشتری از خود نشان دادند؛ پس از پیروزی انقلاب احزاب ملی- من به یاد ندارم- که روز کارگر را جدی گرفته باشند. جریان‌های روشنفکری چپ سنتی البته بیانیه دادند- اما نکته جالب، بیانیه حزب جمهوری اسلامی و دعوت آنها به تظاهرات اول ماه می بود؛ آن‌ها آمدند و روی موج چپ‌ترین شعارها سوار شدند. روحانیت این استعداد را هم دارد؛ انعطاف‌پذیری‌شان از ما بیشتر بود.

بله؛ خیلی‌ها در این دام افتادند و نفهمیدند که چرا باید همدیگر را این قدر بکوبند.

● آقای دکتر این گزینه‌هایی را که مطرح کردید به جای خود محفوظ؛ اما گزینه ارتش چطور مطرح نشد؟ چرا وا‌اشنگتن نیامد و به طور مشخص روی ارتش زوم نکرد؟ چرا غرب با یک خشونت شدید موافقت نکرد؟

چرا، زوم کرد من در کتاب خود استاد برنامه ارتش برای کودتا را آورده‌ام. اما خیلی موفق نبود زیرا اگر می‌خواست روی ارتش برای اعمال خشونت علیه انقلاب فشار بیاورد، ارتش متلاشی می‌شد. برزیسنکی موافق با اعمال خشونت و سرکوب بود. او در توصیه‌های خود به شاه توضیح می‌دهد که در قرن نوزدهم، پادشاهانی که در برابر موج اعتراض‌ها، از سرکوب استفاده کردند، باقی مانده‌اند. اما آنها که مماشات کردند از بین رفتند. وقتی در ۱۷ شهریور آن کشتار در میدان ژاله اتفاق افتاد، برزیسنکی به شاه تبریک گفت. بنابراین می‌خواستند از ارتش علیه انقلاب استفاده کنند، اردشیر زاهدی در ماه‌های آخر قبل از انقلاب به ایران آمد و سعی کرد تا کودتایی از نوع کودتای ۲۸ مرداد تدارک ببیند اما کودتا به چند دلیل امکان‌پذیر نبود. اول این که خود شاه بیمار بود و به علت مصرف دارو‌هایی که برایش تجویز شده بود و عوارض جانبی آنها، قادر به تصمیم‌گیری نبود. و هر چه زمان جلوتر می‌رفت، وضع جسمی و روحی وی بحرانی‌تر می‌شد. شاه سال ۱۳۵۷ به هیچوجه قابل مقایسه با شاه سال ۱۳۳۲ نبود. دوم این که شاه به ارتش و خارجی‌ها، از جمله آمریکایی‌ها، اعتماد نداشت. بنابراین در مدیریت ارتش، به گونه‌ای عمل کرده بود که فرماندهان عالی رتبه ارتش عموماً با هم در جنگ و جدال و رقابت بودند تا امکان کودتا علیه او را نداشته باشند. سوم این که بدنه اصلی ارتش، متأثر از جو عمومی جامعه بود و توسعه و گسترش مبارزات سیاسی بر روحیه بدنه ارتش ۴۰۰ هزار نفری شاه اثر گذاشته بود. چهارم این که، از یک زمانی؛ از اواسط سال ۱۳۶۵، نوعی جنگ سیاسی - روانی علیه ارتش شروع شد. در تیرماه ۱۳۵۶، بعد از انجام مراسم دفن شریعتی در شام، من به عراق و نجف رفتم. درباره بسیاری از مسائل از جمله درباره روند رو به رشد مبارزات و این که در نهایت این جنبش با ارتش روبرو است با آقای خمینی صحبت کردم. بحث من این بود که حرکت انقلابی، در نهایت با ارتش روبرو خواهد شد. ارزیابی من این بود که در تقابل مسلحانه،

جنبش شکست می خورد. بنابراین ما باید با یک جنگ سیاسی - روانی ارتش را از درون فلج سازیم و راه آن این است که در بیانیه‌ها بدنه ارتش به نافرمانی دعوت شود. آقای خمینی این را پذیرفت و از تیر ماه سال ۱۳۵۶ به بعد در کمتر بیانیه‌ای است که ارتشیان و خانواده‌هایشان مورد خطاب قرار نگرفته باشند.

اما وقتی آمریکایی‌ها هم به این جمع‌بندی رسیدند که شاه دیگر قابل استفاده نیست، همان طور که اشاره کردم - به جای کودتای علیه انقلاب، برنامه ارتش را همکاری و همگامی با انقلاب تغییر دادند. هایزر به ایران آمد که به ارتش بگوید وقتی شاه می‌رود شما دست به خشونت نزنید. بعضی‌ها می‌گویند، هایزر آمد که ارتش جلوی انقلاب نایستد و انقلاب پیروز شود. در حالی که به نظر من این گونه نبود؛ هایزر آمد و گفت که اگر ارتش جلوی انقلاب بایستد و با انقلاب درگیر شود متلاشی می‌شود. این تحلیلی از دید واقع‌گرایان بود و نه یک موضع سیاسی.

● در تغییر نظام سیاسی و تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری اسلامی، آیا این جابجایی - از نظر شما هم به عنوان روشنگری می‌گوید بحث‌های انقلاب بود و هم یک چهره‌ی مؤثر در پیروزی آن - تنها گزینه‌ی ممکن بود؟ یا جمهوری اسلامی تنها جایگزین نظام سلطنتی بود؟ به علت‌هایی این اتفاق خود به خود رخ داد؛ نظر شما چیست؟ آیا بحث جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری خالص، این‌ها ذیل و سایه آن فرمان اصلی رهبر فقید انقلاب، امکان طرح و تحقیق نداشت؟

به نظر من یک رابطه و هم‌کنشی متقابل وجود داشت. شعار آزادی، استقلال حکومت اسلامی را مردم دادند. اولین بار هم در تظاهرات محرم، تاسوعا - عاشورای آن سال، این شعار مطرح شد؛ شعار از بیرون نیامده بود. این از آقای خمینی نیامده بود. آقای خمینی در بیانیه‌هایش گفته بود که مردم سلطنت را نمی‌خواهند و خیلی مبهم و کلی گفته بود که مردم حکومت اسلامی می‌خواهند، ولی دقیق معلوم نبود که چه می‌خواهند. مردم ابتدا گفتند آزادی، استقلال حکومت اسلامی. بعد در فرآیند تحولات از یک زمان به بعد شعار آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی مطرح می‌شد. هیچ‌کس و هیچ حزب و گروهی هم نگفت چرا جمهوری اسلامی و چرا جمهوری خالص، نه. اسناد آن سال‌ها را نگاه کنید؛ هیچ گروهی و حزبی نمی‌گفت جمهوری خالص و ناب می‌خواهیم. وقتی مردم گفتند جمهوری اسلامی، طبیعی است که آقای خمینی هم گفت، جمهوری اسلامی.

● از جهت مضمون نظام چطور؟

هیچ کس نمی‌دانست یا نمی‌گفت که محتوای جمهوری اسلامی چیست؟ اگر گفته می‌شد جمهوری خالص، باز کسی نمی‌دانست محتوای آن چیست. تنها چیزی که ملت می‌خواست و همه گروه‌ها در آن اتفاق نظر داشتند، حذف سلطنت از قانون اساسی بود. بنابراین تنها راه همان بود که در برنامه سیاسی برای رهبر فقید انقلاب نوشته بودم و آن تدوین قانون اساسی جدید بود. بنابراین تنها راه تعریف مفهوم و مضمون نظام آینده، یا جمهوریت، چه اسلامی چه بدون اسلامی برمی‌گشت به تدوین قانون اساسی. خب، در پاریس، همه سؤال می‌کردند این جمهوری اسلامی که شما می‌خواهید، چیست؟ از آقای خمینی سؤال کردند، ایشان گفت، جمهوری مورد نظر ما همین است که شما در فرانسه دارید، ولی مال ما اسلامی است. خب این کافی نبود. برای پاسخ به این سؤال دو آلت‌رناتیو داشتیم؛ یک گزینه این بود که سمیناری ترتیب دهیم که در پاریس یا تهران برگزار شود و همه‌ی صاحب‌نظران بیانید و بگویند جمهوری خالص یا جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری اسلامی یعنی چه. این راه حل مطرح شد، اما ما دیدیم که با اتخاذ چنین راه‌حلی وارد یک باتلاق می‌شویم؛ من

با يك دید پراگماتیستی نظر دادم که ، ما يك قانون اساسي جديد مي‌نویسیم که خود تعريف جمهوری اسلامي خواهد بود، هر کس این قانون اساسي را قبول کند يعني جمهوری اسلامي را تعريف کرده‌است. مضمون نظري هر نظامي را قانون اساسي آن نظام تعيين مي‌کند. آقای خميني از این پیشنهاد به شدت استقبال کرد. از همان پاریس قرار شد کار شروع شود؛ آقای حبیبی را صدا کردیم. دکتر حبیبی شروع کرد به جمع‌آوری منابع و نوشتن، ولي تمام نشد، خیلی هم پیش نرفت؛ دکتر حبیبی توي این جور کارها خیلی شتابزده و سریع نیست. تا آمدیم به ایران. وقتی آمدیم ایران تدوین قانون اساسي، که حالا جزء وظایف دولت موقت هم تعیین شده بود، زیر نظر دکتر سبحانی، که وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب بود، ادامه یافت. آقایان دکتر کاتوزیان و دکتر صدر حاج‌سید جوادى، مرحوم فتح‌الله بنی‌صدر و چند نفر دیگر، پیش‌نویس را نوشتند. پیش‌نویس در دولت مطرح و تصویب شد و به شوراي انقلاب رفت و خیلی هم تغییر نکرد. محتوي و مضمون آن نیز کاملاً دمکراتیک و واقع‌بینانه بود.

● که بعد اتفاقات بعدي رخ مي‌دهد و قانون اساسي به شکل دیگری تصویب مي‌شود. بله، بعد اتفاقات دیگری به وقوع پیوست و تغییرات اساسي ساختاري در آن قانون داده شد.

● در آسیب‌شناسي آن اتفاقاتي که رخ داد- تا آن جا که من اطلاع دارم-جناب‌عالی دو نقد را وارد مي‌دانید، یکی این که انقلاب سریع به پیروزي رسید و دیگر این که جایگزین طراحی‌شده و دقیقی برای نظام قبلی وجود نداشت؛ درست است؟

بله؛ الآن که به گذشته نگاه مي‌کنم نخستین نقدي که به نظرم مي‌رسد این است که ما (همه کسانی که در انقلاب فعال بودند) پیرامون آن چیزی که نمی‌خواستیم متحد بودیم. از روشنفکران چپ گرفته تا مسلمانان سنتي همه اصل را بر سقوط شاه گذاشته بودند. همه عاشق سقوط شاه يعني استبداد، بودیم. سال‌های سال علیه استبداد مبارزه کردیم. برای همین خیلی چیزها را که باید مي‌دیدیم، ندیدیم. برای همین است که من به نسل جدید جوان مي‌گویم شما حواستان جمع باشد اول چیزی را که مي‌خواهید تعريف کنید و بر سر آن توافق کنید نه چیزی را که نمی‌خواهید. نقد دوم هم این است که انقلاب زود پیروز شد. نپخته و خام بود. يك بچه سه‌ماهه ناقص بود که روي صاحبانش، ملت ماند؛ تنها کسی که مي‌گفت زود و نرسیده است مرحوم بازرگان بود. از همه دوستان حتي يك نفر هم نبود که بگوید، آقا چرا این قدر عجله؟ چرا اینقدر زود؟ آقا صبر کنید!

● همه برای بیعت آمدند، حتي آقای سنجابی آن اعلامیه سه‌ماده‌اي را داد و ... بله؛ ولي بازرگان مي‌گفت نه. وقتي ایشان آمد به نوفل لوشاتو، و بعد از ۱۷ سال همدیگر را مي‌دیدیم ما ساعت‌ها با هم صحبت کردیم....

● مي‌گفت نه، يعني چه؟

مي‌گفت، زود است، آمادگی نداریم. مي‌گفت، چه کسی مي‌خواهد این مملکت را اداره کند؟ با کدام امکانات؟ چرا مي‌خواهیم خودمان و ملت را گول بزنیم؟

مرحوم بازرگان در اواخر سال ۵۶ نامه‌اي برای آقای خميني به نجف فرستاد- کپی این نامه را هم برای من فرستاد، که آن را بعد از انقلاب به مرحوم نجاتي دادم و او هم نامه را در کتابش چاپ کرد- بازرگان در این نامه چهار مرحله را برای مبارزات تا نیل به هدف توضیح مي‌دهد، و این که باید مرحله به مرحله حرکت کنیم و پیش برویم. در آخرین مرحله بگوئیم جمهوری اسلامي. اما در مرحله

اول می‌گفت حالا که این‌ها می‌گویند آزادی می‌دهیم و انتخابات آزاد برگزار می‌کنیم از این فضای باز استفاده کنیم در انتخابات شرکت کنیم و کمی خودمان را آماده کنیم و بعد به سراغ مراحل دیگر برویم. بازرگان علاوه بر نامه‌ای که قبلاً فرستاده بود در دیدار با آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو به صراحت این حرف‌ها را زد. اما آقای خمینی نپذیرفت و گفت، اگر احساسات مردم فروکش کند چگونه می‌خواهید آن‌ها را دوباره به صحنه بیاورید. که البته این نکته قابل تأملی بود.

واقعیت این است که حوادثی در انقلاب رخ داد و خیلی چیزها را به همی رهبران انقلاب تحمیل کرد.

یک نکته دیگر را هم قابل ذکر می‌دانم، هرچند آقای خمینی در پاریس مطلب غیرشفافی نگفت و آنچه را در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها بیان داشت مورد قبول همگان بود. ولی در مقام مقایسه می‌توان گفت «آقای خمینی دوره مکه» با «آقای خمینی دوران مدینه» متفاوت شد.

• آقای دکتر، نگرانی‌های شما در مورد سرنوشت انقلاب از چه هنگام جدی و عمیق شد؟

از همان اوایل. حتی در همان نوفل‌لوشاتو مشاهده برخی رفتارها، اعم از روحانیان یا غیرروحانیان نگران‌کننده بود. بعد از تشکیل دولت موقت حوادث و موضع‌گیری‌ها نگرانی‌هایم را افزود. تضاد در دیدگاه‌ها شدید بود. به عنوان مثال مرحوم دکتر بهشتی بحث دیکتاتوری صلیحا را مطرح کرد. من در سال ۵۸ که مسئول کیهان بودم در یکی از یادداشت‌های سردبیر تحت عنوان "در دفاع از قانون اساسی" آن نظر را نقد کردم و گفتم که این واژه پارادوکسیکال است. هیچ دیکتاتوری صالح نیست و هیچ صالحی دیکتاتور نیست.

به نظر من نمی‌توانیم حوادث انقلاب را بدون نقد اساسی روشنفکران تحلیل کنیم. من باید به صراحت بگویم که روشنفکران ایران نتوانستند جایگاه تاریخی و رسالت اصلی خودشان را در آن مقطع حساس تشخیص دهند. بعضی‌ها آن چنان حرف‌هایی زدند که "سرود یاد مستان" دادند. این باعث تأسف است که کاندیدای حزب توده برای انتخابات ریاست جمهوری آقای شیخ صادق خلخالی بود. انقلابی پیروز شده است و علی‌الاصول در قواعد روشنفکری- حتی چپ‌ترین آن‌ها- باید به مهندس بازرگان نزدیک‌تر باشند تا آقای خلخالی. ولی واقعیت چیز دیگری است.

ما در پاریس بودیم، برادر عزیزی از مبارزان ملی و اسلامی برای آیت‌الله خمینی نامه‌ای نوشته بود در پانزده صفحه A5 ضمن تجلیل از رهبری قاطع امام و به شدت از مهندس بازرگان نه فقط انتقاد کرده بود بلکه اتهامات بسیار بدی به او وارد ساخته بود. بعد از انقلاب می‌بینیم مدیرعامل صدا و سیما یک نوع رفتار می‌کند، وزیر دیگری یک جور دیگر، و وزیر دیگر به گونه‌ای دیگر، همه در تقابل با بازرگان. (آقای خمینی روی یکی از وزرا حساس شده بود و به مهندس بازرگان اصرار می‌کرد که باید استعفا بدهد. مهندس بازرگان مقاومت می‌کرد. اما آقای خمینی گفت اگر استعفا ندهد دستور می‌دهم او را به وزارتخانه راه ندهند. آن وزیر محترم، پس از قبول استعفای اجباری، طی نامه‌ای سرکشاده به رهبر انقلاب با مضمون اعتراض به دولت موقت استعفا داد!)....

در هر حال از جانب دیگر، ما آرام آرام دیدیم که آقایان روحانیان عضو شورای انقلاب هم، سازهای دیگری می‌زنند.

در جلسه بزرگی در قم که همه بودند (آقایان طالقانی، بازرگان، سحابی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای و ...) آقایان می‌گفتند که ما می‌خواهیم همان قانون اساسی را که دولت موقت امضا کرده‌است به فراندوم بگذاریم.

● کدام آقایان؟

اعضای حزب جمهوری اسلامی. البته بعضی از دوستان غیرروحانی هم (بنی‌صدر و مهندس سحابی) می‌گفتند همین را به فراندوم بگذاریم. ولی ما (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، آیت‌الله طالقانی، و بنده) می‌گفتیم نه باید پیش‌نویس به مجلس مؤسسان برود. اما چرا ما زیر بار نمی‌رفتیم دلایلی داشتیم. اما در وسط گفتگو بود که آقای بهشتی گفت " آقا شما چرا این قدر جوش می‌زنید؟ حال چه کسی می‌خواهد این قانون اساسی را اجرا کند. ما باید بیست سال مملکت را اداره کنیم تا مردم آمادگی پیدا کنند. يك قانون اساسی نیم‌بند خیلی راحت‌تر کنار گذاشته می‌شود. قانون اساسی فعلی، که توسط مجلس خبرگان، که اکثریت در دست روحانیان بود، و هر تغییری خواستند در آن پیش‌نویس تهیه شده توسط دولت موقت دادند، امروز به راحتی نقض می‌گردد. اگر آن پیش‌نویس به فراندوم گذاشته می‌شد، امروز بعد از ۲۰ سال، به بهانه این که پیش‌نویس توسط لیبرال‌ها تهیه شده است به کلی نادیده گرفته می‌شد. خصوصاً این که در جریان انقلاب سفید شاه، یکی از دلایل مخالفت با فراندوم شاه این بود که برای ۶ اصل يك جواب آری یا نه می‌خواست. درحالی که ممکن بود مردم به بعضی از اصول آن رای موافق بدهند با اصول دیگر مخالف باشند. حالا بعد از انقلاب آقایان می‌خواستند ۷۶ اصل را با يك آری یا نه رای بگیرند!! ما متوجه منظور آقایان شدیم. علاوه بر اینها آقای بهشتی صریحاً می‌گفت ما در اسلام شورا نداریم، شور داریم.

می‌دانید که شورا يك نهاد است ولی شور يك روند. آقای بهشتی صریح می‌گفت، آقای خمینی امیرالمؤمنین است؛ با يك عده‌ای مشورت می‌کند، نظرشان را می‌گیرد، با هر کس که صلاح بداند مشورت می‌کند، نظرات آنان را اگر خواست اجرا می‌کند، نخواست هم، کار خودش را می‌کند. برخی هم به صراحت گفتند که ما در اسلام انتخابات، پارلمان نداریم. ما حکومت اسلامی می‌خواستیم، امام رهبر انقلاب و امیرالمؤمنین است، وزیر و والی تعیین کند و هر کس خوب کار کرد بماند و هر کس بد کار کرد معزول گردد. قانون اساسی، انتخابات، مجلس را شماها مطرح کردید و روی دست ما گذاشته‌اید.

البته می‌بینیم که اکنون و بعد از ۲۵ سال در جریان انتخابات مجلس هفتم همان چیزی را که می‌خواستند انجام دادند.

● یعنی شما از سال ۵۸ متوجه شدید که جریانی که دمکرات نیست دارد خودش را نمایان می‌کند؟ بله؛ تقابل دو جریان از همان روزهای اول بعد از پیروزی آغاز شد. شیخ صادق خلخالی در خاطرات خود از آنچه در همان روز اول اتفاق افتاد، به کودتای تعبیر کرده است. در خرداد ۵۸ مرحوم مهندس بازرگان نامه‌ای را از طرف دولت موقت برای آقای خمینی فرستاد که در آن ضمن انتقاد از وضع موجود و بیان اختلاف‌نظر میان دولت موقت و شورای انقلاب نوشت این آقایان (روحانیان) در همه کارها دخالت می‌کنند. ما می‌گوییم این که نمی‌شود. یا بگذارید دولت موقت کارش را بکند یا بیاید و خود شما دولت بشوید. آقایان هاشمی و خامنه‌ای پذیرفتند که بیاید و در دولت موقت فعالیت کنند. اما آقای بهشتی مخالف بود و می‌گفت نه؛ ما نباید به دولت برویم. اما چون

رهبري انقلاب با آقاي خميني است دولت و قدرت را ما بايد در دست داشته باشيم- با همين لفظ- گفتيم، اگر قدرت را مي خواهيد بايد کشور را هم اداره كنيد. گفت، نه، ما نبايد مسئوليت بپذيريم. گفت كه ما بايد عدهاي جوان فداكار را بياوريم و در رأس كارها بگذاريم و اداره اشان كنيم (همين كاري كه الآن هم آقايمان دارند انجام مي دهند و مجلس هماني شد كه مي خواستند). به ايشان گفتم، آقاي دكتر بهشتي هيچ آدم باارزشي نمي آيد خودش را در اين رابطه با شما قرار دهد. شما، سه گروه را جذب مي كنيد، يا آدمهاي ساده و صادق ولي ناتوان از انجام كار، يا آدمهاي هفتخط و سوءاستفاده گر كه براي منافع خودشان دنبال شما راه مي افتند و يا عناصر نفوذی. اين خرداد ۵۸ بود.

• از آن جا، منجر به استعفای دولت موقت شد؟

بله، منجر به اين شد كه آرام آرام فهميديم نمي توانيم با آن ها كار كنيم و بايد كنار برويم. ما كاره اي نبوديم. قدرت دست آقاي خميني بود و آنها هم مجري نظرات. اين را بايد بفهميم.

البته، جريان هايي هم بودند كه مي خواستند نظام جديد پا نگیرد، اقتدار حاکمان را برهم بزنند و حکومت را دچار تشتت کنند. اين را به خصوص در جريان دو اشغال سفارت آمريکا و روند تحولات بعدي شاهد هستيم.

ببينيد فرديست در كتاب خود وجود شبكهاي را توضيح مي دهد كه شخصي به نام سرهنگ ماهوتيان مسئول آن بوده است و ميليون ها دلار پول نقد و مقادير زيادي طلا و اسلحه در اختيار داشته است. به اين منظور كه اگر روزي روس ها به شمال کشور حمله كردند و دولت مركزي نتوانست مقاومت كند اين شبكه نيروي مردم را در پشت جبهه بسيج و در برابر روس ها بيايستد. انقلاب پيروز شد. شاه رفت. اما من مي گويم اين شبكه كجا رفت؟ و چه شد؟

گروگان گيري برخي مي خواستند كار را از دست نه فقط دولت موقت بلكه همه خارج كنند. برداشت من اين بود كه جرياني مي خواست از درون، دولت و قدرت را تصاحب كنند، نه اين كه بگويند آقاي خميني شما اين ها را معزول كنيد. وگرنه عزل دولت كاري نداشت؛ شوراي انقلاب وجود داشت و به آقاي خميني مي گفتند خصوصاً كه آقاي مهندس بازرگان چندين بار استعفا داده بود، اما نپذيرفتند.

• در واقع شما دگرديسي نظام جمهوري اسلامي و در واقع روند كه منجر به وقايع بعدي شد را از سال ۶۰ نمي دانيد بلكه از سال ۵۸ تحليل مي كنيد؟

بله؛ من تكوين وضع جديد را از اوایل سال ۵۸ مي بينم. به همين دليل هم، رفتيم و گفتيم كه ما نمي توانيم. البته ما هم خطاهايي داشته ايم اگر قرار به انتقاد باشد، برنامه سياسي آقاي خميني را من خودم نوشتم، به خط من است. ايشان هم اصلاحات كردند؛ هنوز هم اصلش پيش من است. اين كه ما دو نهاد در نظر گرفتيم، شوراي انقلاب و دولت موقت. اشتباهي استراتژيك بود يعني ما نبايد مي پذيرفتيم يك شوراي انقلاب وجود داشته باشد و يك دولت موقت.

ما آمديم شوراي انقلاب درست كرديم و گفتيم، شوراي انقلاب قوه مقننه موقت باشد. اما رهبران حزب جمهوري اسلامي كه اكثريت را در شوراي انقلاب كسب کرده بودند. قبول نداشتند كه فقط مجلس يا قوه مقننه باشند. در حالي كه ما طبق قانوني كه تصويب کرده بوديم عمل مي كرديم آنها عمل نمي كردند. علاوه بر آن چه گفته شد در همهي كارها دخالت مي كردند. اختلاف نظرهاي جدي ديگري هم وجود داشت مثلاً همان اوایل مرحوم بهشتي گفت- طي همين مباحث شوراي انقلاب - كه چرا شما

دائم می‌گویید ما نیرو نداریم، آدم نداریم. این آقای کیانوری آمده بود پیش من و داستانی را تعریف کرد، که اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک رفتند پیش **لنین** - بعد از انقلاب - و گفتند، می‌خواهیم برای بانک مرکزی، یکی را بگذاریم اما کسی را نداریم. **لنین** گفت، کسی را نداریم یعنی چه؟ سپس شخصی را که در آبدارخانه کار می‌کرد، صدا زد حکم به او داد که برو بانک مرکزی. آن وقت این را آقای بهشتی به نقل از کیانوری تعریف کرد اما بهشتی زنده نماند ببیند که وضع چه شد و این رویکرد چه نتایج درازمدتی داشت.

● متأسفانه روشنفکران بسیار عزیزی هم این را گفتند، حتی زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی می‌گفت اگر من باشم، پاسبان را در سمت رئیس شهربانی می‌گذارم.
چپ‌روی، چپ‌روی؛ همین‌هاست که می‌گویم باید نقد کنیم. روشنفکران ما باید خودشان را نقد کنند.

ببینید، در میان همه‌ی شخصیت‌های سیاسی که من در نیم قرن گذشته با آن‌ها ارتباط داشتم، آقای خمینی از همه زیرک‌تر بود. حالا آقای خمینی در قم نشسته‌است و می‌بیند که فلان وزیر که قرار بود به فلان دلیلی استعفا بدهد به بهانه دیگری استعفا می‌دهد. وزیر دیگر جوری دیگر می‌گوید، آقای ... در سرمقاله روزنامه خود دیکتاتوری را لازم می‌داند. وقتی مرحوم مهندس بازرگان در میزان مقاله‌ای نوشت که **مگر اختناق شاخ و دم دارد**، جواب می‌دهند، بله بعد از پیروزی انقلاب دیکتاتوری ضروری است و جنگ علیه لیبرالیسم را راه می‌اندازند.

حالا آن رهبر تیزهوش و کاریزما پیش خود می‌گوید من مملکت را بدهم به دست این روشنفکرانی که احترام دوستی‌های ۴۰ ساله با همدیگر را هم ندارند؟ آقای خمینی می‌خواهد انقلاب را حفظ کند. مشروع یا غیرمشروع - این طرف روشنفکرانی هستند که با هم این دعوای را دارند و همدیگر را تکه‌تکه می‌کنند. از آن طرف در تهران تنها سه هزار تا مسجد وجود دارد. مسجد يك آخوند دارد و اگر قرار باشد مردم به خیابان بیایند، هر آخوند اگر با ۵۰ تا بچه محل و مریدهایش راه بیفتند، می‌شود ۱۵۰ هزار نفر. حالا روشنفکران چند نفر را می‌توانستند بیاورند؟ آقای خمینی با خود می‌گوید، پس باید رعایت حال روحانیان ولو مرتجع، را کرد. اشتباهات از ما روشنفکران هم زیاد بوده است.

● آقای دکتر به نظر می‌رسد که شما اگرچه بر اصالت انقلاب تأکید می‌کنید اما معتقد به نقد از درون هستید و در عین حال - هم‌زمان - بر " توطئه " خارجی هم تأکید می‌ورزید.
بله؛ من انقلاب ایران را اصیل می‌دانم ولی این باور به این معنی نیست که آن‌ها (خارجی‌ها) موش خودشان را ندانند.

من به تنوری توطئه اعتقاد ندارم. اما در عین حال نمی‌توانم ساده‌لوحی کنم و " بگویم ان‌شاءالله گریه "

است. من معتقدم هنگامی که امریکایی‌ها اسرائیلی‌ها و انگلیسی‌ها دیدند که در جریان انقلاب باخته‌اند، تلاش کردند که همه چیز را از دست ندهند و لذا برنامه ریختند که از درون تأثیر گذاشتند. همین آقای فردوست که اشاره کردم، بعد از انقلاب کجا بود و چه می‌کرد؟ يك چنین شخصیت برجسته‌ای با ما در تماس نبود، با دولت موقت در تماس نبود. پس بعد از انقلاب کجا بود و با چه کسانی تماس داشته‌است و برای انجام چه برنامه‌ای؟

اتفاقاتی در جریان انقلاب و تکوین نظام به وقوع پیوست که ما را به فکر وامی‌دارد. این اتفاقات گاهی بسیار معنادار است و شائبه دخالت و توطئه خارجی را تقویت می‌کند من يك نمونه را ذکر می‌کنم.

چند روز بعد از گروگانگیری در تهران، یاسر عرفات از بیروت اعلام کرد اگر دولت آمریکا از وی بخواهد، او برای حل گروگانگیری و میانجی‌گری بین ایران و آمریکا به تهران سفر خواهد کرد. روابط یاسر عرفات با رهبری انقلاب بسیار حسنه و نزدیک بود. او از این موفقیت می‌خواست استفاده کند تا آمریکا ساف را به رسمیت بشناسد. اما در کمتر از ۲۴ ساعت بعد از این سخنان یاسر عرفات در بیروت، بیانیه‌ای به نام دفتر امام علیه عرفات منتشر شد که حاوی بدترین حملات به یاسر عرفات بود. انتشار این بیانیه غیرمنتظره بود. زیرا به فرض این که ایران مایل نبود ساف در این کار دخالت کند. می‌توانست کمی صبر کند. اگر کارتر ساف را به رسمیت می‌شناخت و از یاسر عرفات درخواست مداخله و وساطت می‌کرد و اگر یاسر عرفات به تهران می‌آمد، نظر مخالف خود را به او ابلاغ می‌کرد. در این صورت فلسطینی‌ها یک امتیاز از آمریکا گرفته بودند. اگر چه معلوم نبود که دولت کارتر حاضر به چنین اقدامی و دادن امتیازی به فلسطینی‌ها بود، صدور این بیانیه، در هر حال دخالت فلسطینی‌ها را بلاموضوع کرد. اما اگر کارتر، به هر دلیلی و با هر انگیزه‌ای، بخصوص در سال انتخابات ریاست، برای حل مشکل گروگانگیری این امتیاز به فلسطینی‌ها می‌داد، چه کسی از آن زیان می‌برد؟ ایران؟ آمریکا یا اسرائیل؟ مثال دیگر ماجرای سفر مک‌فارلین و خرید اسلحه از آمریکا، و افشا شدن و لو رفتن آن می‌باشد. آیا اسرائیلی‌ها در افشای سفر مک‌فارلین به ایران دخالت نداشتند، آیا آن‌ها منفعی در خطر افتاده داشتند؟ بررسی منابع تاریخی- و از جمله گزارش کمیسیون تاور (در سنای ایالات متحده)- ما را در چنین مواردی آگاه‌تر می‌کند. البته ما نیاز به زمان داریم تا امکان طرح همه زوایای تاریک و مکتوم تاریخ معاصر، و تحلیل صحیح تحولات انقلاب و بعد از آن فراهم آید. انقلابی که- به گمان من- روند سامان یافتن و تبدیل آن به یک نظام از سال ۵۸ متفاوت شد و شکلی معنادار و متفاوتی به خود گرفت.

جایگاه مهم «گریز از عقلانیت» در سیاست خارجی ایران

پس از جنگ سرد و سیاست خارجی ایدئولوژیک

سایت رویداد ۱۳۸۳/۴/۱۳ و بخشی از آن در روزنامه شرق ۱۳۸۳/۴/۱۵

ارزیابی وزیر خارجه دولت موقت از ایدئولوژیک شدن سیاست خارجی، غنی‌سازی دوباره اورانیوم و ماجرای ملوانان انگلیسی.

در پی اظهارات اخیر «علی لاریجانی» نماینده مقام رهبری در شورای عالی امنیت ملی مبنی بر اینکه سیاست خارجی ایران باید به سمت ایدئولوژیک شدن پیش برود، خبرنگار «رویداد» درگفت‌وگویی با دکتر «ابراهیم یزدی» دبیر کل نهضت آزادی و وزیر خارجه دولت موقت این موضوع را مورد بحث قرار داد.

● آقای لاریجانی در کنگره جامعه مهندسين اعلام کرد که سياست خارجي ايران بايد كاملا ايدئولوژيك باشد، و البته اين بحث را براساس فلسفه سياسي اسلام تئوريزه کرد و گفت ما در عراق ايدئولوژيك عمل کردیم و موفق بودیم ولي در مسائل هسته‌اي در برابر غرب کوتاه آمدیم و بدون اين که سودي بگيريم امتيازاتي نيز داده‌ايم. آیا به نظر شما در فضاي کنوني بين‌الملل در پيش گرفتن سياست ايدئولوژيك کاري عقلاني است و همچنين بفرماييد منظور او از سياست ايدئولوژيك چیست؟

اولا از ايشان بايد پرسيد که منظور از سياست خارجي ايدئولوژيك چیست؟ اگر منظور اين باشد که در سياست خارجي براساس موازين ديني عمل شود، دچار تناقض‌ها و تعارضات فراوان خواهيم شد. زيرا بر اساس موازين ديني، «اهل کتاب» به ما مسلمان‌ها نزديک‌ترند تا ملحدين و کسانی که منکر خدا هستند و هيچ ديني را قبول ندارد و تقسيم‌بندي دولت‌هاي خارجي و تنظيم روابط بر اين اساس بايد صورت مي‌گرفت. به عبارت ديگر، برخي از دولت‌هاي اسلامي - عربي، اگر چه موازين و ارزش‌هاي ديني را زير پا گذارده‌اند و بعضا از نظر اخلاقي نيز فاسد هستند، اما در چارچوب مقررات فقهي چون هنوز مسلمان هستند نه زنانشان بر آنان حرام مي‌گردند و نه مسلمانان با آنها بايد رفتاري مشابه کفار داشته باشند. اما دولت‌هايي که ايدئولوژي آنها رسماً الحادي است - نظير کمونيست‌ها و بعثي‌ها، بيرون از قلمرو ديني قرار مي‌گيرند، به همين ترتيب دولت‌هايي که مسيحي يا يهودي هستند، اگر چه با ما دشمني هم مي‌نمايند اما رفتار و روابط با آنها در چارچوب ايدئولوژيك تابع مقررات ديگري است.

اما سياست خارجي ايران در طي ۲۵ سال گذشته هيچ گاه چنين نبوده است. وقتي رهبر دولت شوروي سابق درگذشت، از طرف ايران شخصيت‌اي برجسته‌اي، از جمله آقای لاریجانی به مسکو رفتند و در مراسم تشييع جنازه او شرکت کردند. از ديد ايدئولوژيك اين عمل چه توجیهي داشت؟

مشکل ديگر سياست خارجي مبتني بر ايدئولوژي وجود قرائت‌هاي مختلف از دين و اسلام است. سياست خارجي ايدئولوژيك براساس کدام قرائت از دين بايد تنظيم گردد؟ قرائت مرحوم آيت‌الله خميني؟ قرائت آيت‌الله سيستاني و مرحوم آيت‌الله خويي و يا قرائت فقهاي شوراي نگهبان و رئيس مجلس خبرگان رهبري ... (که مدعي ارتباط با امام زمان و اطلاع از برنامه روزانه ايشان مي‌باشند)؟ کدام قرائت؟ سياست خارجي کشورها نه براساس ايدئولوژي که بايد براساس منافع و امنيت ملي باشد. بر اساس منافع تشخيص داده شده بود که ايران با شوروي سابق و روسيه کنوني روابط بسيار نزديک داشته باشد و دارد، يا با يك دولت بعثي عربي (سوريه) روابط حسنه داشته باشدو با دولت بعثي ديگر (عراق صدام حسين) روابط خصمانه داشته است. اما نقش و تاثير ايدئولوژي يا ارزش‌هاي ديني در سياست خارجي غيرمستقيم است. يعني اگر سياست خارجي را ادامه سياست‌هاي کلان داخلي و در راستاي آن بدانيم و آن را در خدمت تحقق اهداف و برنامه‌هاي ملي تعريف کنيم، در آن صورت تاثير ارزش‌هاي ايدئولوژيك، درحوزه تعريف منابع ملي و برنامه‌ها و اهداف ملي خواهد بود نه مستقيماً در حوزه سياست خارجي.

اما مسايل سياسي، نظامي و اجتماعي عراق در رابطه با ايران با مسئله فعاليت‌هاي هسته‌اي ايران اولاً به کلي متفاوت است. ثانياً هنوز روشن نيست که ايران در عراق چه توفیقي به دست آورده است. ارزشيابي توفيق ايران در عراق در مقايسه و سنجش با اهداف و برنامه‌هاي از قبل تعيين شده امکان‌پذير است. اهداف و برنامه‌هاي ايران در عراق چه بوده است که عملکرد ايران را موفق

ارزیابی می‌نمایند؟ یکسان گرفتن وضعیت عراق با مسئله انرژی هسته‌ای و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فاقد عناصر منطقی قابل قبول است؟ مسائل عراق اگرچه پیچیدگی‌های ویژه خود را دارد. اما طبیعت این ویژگی‌ها، ترکیب جمعیت، و گروه‌های مذهبی و قومی، مرز مشترک بسیار طولانی، رابطه بسیار عمیق عاطفی ایرانیان با مراکز مذهبی در عراق امکاناتی در اختیار قرار می‌دهد که با فرزانگی سیاسی قابل بهره‌برداری در راستای منافع و امنیت ملی ایران می‌باشد. اما فن آوری هسته-ای، چنین نیست. ایران برای کسب دانش و فن آوری هسته‌ای به همکاری کشورهای دیگر، از جمله کشورهای غربی، نیاز دارد. بنابراین محدودیت‌های فراوان دارد.

● برخی از تحلیل‌گران جناح راست اخیراً پیشنهاد کردند که ایران در قبال فشارهای خارجی می‌تواند سیاست ناعقلانی‌گری عقلانی را در پیش بگیرد، منظور از اتخاذ چنین سیاستی چیست؟ آیا در عرصه بین‌الملل اتخاذ چنین سیاستی مورد اجماع عمومی است؟

اتحاد «سیاست ناعقلانی‌گری عقلانی» پیشنهاد تازه‌ای نیست. سال‌ها است روابط خارجی ایران براساس ناعقلانی‌گری می‌باشد. ادعای اصلی در این پیشنهاد این است که ایران متعمداً و براساس محاسبات عقلانی سیاست گریز از عقلانیت و رفتارهای غیرعقلانی را پیشه نماید. به طوری که طرف‌های مقابل - یعنی جامعه جهانی، نتواند در قالب عقلانیت غربی آن را بفهمد با گنجی، و دچار تردید در تصمیمات علیه ایران بشود. پیشنهاد دهندگان این سیاست، اگر بخواهند نمونه‌های زنده‌ای از این نوع رفتار بدهند، عملکرد سیاست خارجی ایران در رابطه با فعالیت‌های هسته‌ای و تعامل با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و یا حادثه توقیف ناو انگلیسی در رودخانه اروندرود یا آغاز به کار فرودگاه بین‌المللی جدید نمونه‌هایی از این نوع عملکردها است.

اعمال سیاست خارجی بر اساس این نوع نگرش، نظیر گروگان‌گیری و یا ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر در نهایت موجب زیان‌ها و ضررهای فراوان و بعضاً غیرقابل جبران به منافع و امنیت ملی ایران خواهد شد.

● به نظر شما اقدامات اخیر که در سیاست خارجی ایران رخ داده به مانند سازماندهی نیروهای استشهادی، بازداشت ملوانان انگلیسی و از سرگیری غنی‌سازی اورانیوم در مثابه ایجاد تحولاتی در این عرصه نیست؟

حوادث و رفتارهایی که عنوان کردید، نمونه‌هایی از عدم خردورزی در روابط خارجی ایران محسوب می‌گردد. سازماندهی نیروهای استشهادی برای عملیات انتحاری در عراق، آن هم در نماز جمعه و از جانب نهادهای رسمی، به معنای دخالت صریح و مستقیم ایران در امور داخلی عراق محسوب می‌شود. اگر قرار باشد اصل عدم دخالت قدرت‌ها در امور داخلی کشورها نادیده گرفته شوند، این امر قطعاً به نفع قدرت‌های بزرگی است که حفظ منافعشان بعضاً دخالت مستقیم در امور سایر کشورها را ضروری می‌سازد. اگر ما با دخالت آمریکا و انگلیس در عراق مخالفیم، نباید اصل عدم مداخله را مخدوش سازیم. معمولاً نقض اصل عدم مداخله از جانب قدرت‌هایی صورت می‌گیرد که به اصل زورمداری در روابط خارجی اعتقاد دارند و عمل می‌کنند. عمل به اصل زورمداری، به نفع قدرت‌های برتر نظامی و اقتصادی است.

رویدادهای عراق با منافع و امنیت ملی ایران پیوندهای عمیقی دارد. ایران به حق نمی‌تواند آنچه را که در عراق می‌گذرد نادیده بگیرد. اما حفظ منافع و امنیت ملی ایران در رابطه با عراق، در اتخاذ سیاست‌های خردگرایانه، در همکاری با سازمان ملل در انتقال هر چه سریعتر قدرت به مردم عراق

و پایان اشغال نظامی می‌باشد. توقیف ناو انگلیسی و بازداشت ملوانان آن، و رفتار موهن با آنان (بستن چشم و به صف کردن و فیلم برداری و نمایش آن) نه با مقررات و معاهدات جهانی تطبیق می‌کند و نه خردگرایی در سیاست خارجی. بلکه ناعقلانی‌گری با هدف «روکم کردن» است.

فعالیت‌های هسته‌ای صلح آمیز و تعامل با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ویژگی‌های خاص خود را دارد. ایران حق دارد، نظیر هر کشور دیگری به فعالیت هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز دست بزند. معاهده بین‌المللی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) دوحور دارد. محور اول توافق و تعهد بر سر منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای است و محور دوم تعهد کشورهای دارنده دانش هسته‌ای در انتقال دانش و فن آوری هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز به کشورهای دیگر می‌باشد. در راستای انجام این تعهدات کشورهای عضو ان.پی.تی. از جمله ایران قرارداد پادمان، که ناظر بر ایمنی فعالیت‌های هسته‌ای است، را امضا کرده‌اند. پروتکل الحاقی، تکمیل مقررات پادمان است.

اگر ایران در ادامه برنامه‌های هسته‌ای خود با آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به توافق رسیده باشد، قاعدتا نباید مسایل بعدی به وجود بیاید. زیرا در «برنامه‌های هسته‌ای، که یک کل است تمامی نیازمندی‌ها و فعالیت‌ها، یعنی تاسیسات، وسایل، مواد ... از جمله تغلیظ اورانیوم، سانتریفوژها و ... در نظر گرفته شده می‌شود. اگر ایران در چارچوب این برنامه‌های توافق شده فعالیت‌های خود را به طور کامل به آژانس گزارش کرده باشد، محلی برای ایراد گیری وجود نخواهد داشت.

ولی مشکل این است که ایران برخی از فعالیت‌ها، مراکز و تاسیسات و لوازم و ... در ابتدا، به آژانس گزارش نداده است. اما آژانس بنابر شواهد و دلایل از تمامی این فعالیت‌ها یا بخش قابل توجهی از آن، با خبر است، و وقتی ایران در گزارش خود برخی از این فعالیت را ذکر نمی‌کند، ولی آژانس مطلع است، این امر به درجه اعتماد جامعه جهانی به فعالیت‌ها و مقاصد هسته‌ای ایران لطمه می‌زند. سیاست آژانس در برابر ایران این نیست که تمام اطلاعات خود از فعالیت‌های هسته‌ای ایران را در اختیار ایران بگذارد. بلکه از ایران می‌خواهد که کلیه فعالیت‌های خود را گزارش دهد. اگر گزارش ایران فاقد تمام این اطلاعات باشد، آژانس برخی از آنها نه همه را نظیر خرید یا ساخت سانتریفوژهای پی ۲ به ایران گوشزد می‌کند، ایران در واکنش به اطلاعاتی که آژانس دارد و نمی‌تواند آنها را انکار کند سعی می‌کند آنها را توجیه نماید و متأسفانه توضیحات مسئولان ایران نه تنها شفاف نیست بلکه متناقض و ابهام برانگیز است. مثال‌های متعددی در این راستا می‌توان ارایه داد. این نوع رفتارها اما مغایر منافع ایران است و در عمل موجب شده است شکافی که میان سیاست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا در مورد ایران به وجود آمده بود، از میان برداشته شود. در حالی که آمریکا (و اسرائیل) با کلیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران مخالف هستند و به دنبال تعطیلی کامل آن می‌باشند، اتحادیه اروپا حق ایران در فعالیت هسته‌ای برای مقاصد صلح آمیز را تأیید می‌کند. اما ایران اعتماد اتحادیه اروپا را به برنامه‌ها و مقاصد هسته‌ای خود از دست داده است. به طوری که امروزه اروپا، آمریکا و حتی روسیه، در آستانه اجماع نظر در مورد ایران قرار گرفته‌اند و زمینه برای ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد و احتمالاً تصویب قطعنامه علیه ایران فراهم آمده است. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت ادعای ایران مبنی بر این که سه کشور اروپایی - آلمان، فرانسه و انگلیس - به تعهدات خود در چارچوب بیانیه تهران و بعداً استکهلم پایبند نبوده و عمل نکرده‌اند. بنابراین ایران هم غنی‌سازی اورانیوم را، که متعهد شده بود متوقف سازد، از سر می‌گیرد. در این سخن ایران یک ابهام اساسی وجود دارد. آیا کشورهای اروپایی متعهد شده بودند که پرونده

ایران را ببندند حتی اگر اطلاعات جدید به آژانس مبنی بر برخی فعالیت‌های هسته‌ای، غیرقابل قبول از نظر آژانس، به دست آنها برسد و این فعالیت‌ها، در چارچوب برنامه‌های هسته‌ای تعریف و توافق شده با ایران، قابل توجیه نباشد؟

● در نهایت بفرمایید آیا ایران در شرایط فعلی می‌تواند با اتخاذ سیاست خارجی ایدئولوژیک جایگاه مناسبی را در عرصه بین‌الملل کسب کند؟

خیر. این روش‌ها و سیاست‌ها، در شرایط حاکم بر روابط بین‌المللی در دوره جنگ سرد ممکن بود بازدهی داشته باشد اما در دوران ما بعد جنگ سرد، فاقد کارایی و زیانبار است. تنها راه برای ایران، یا هر کشور دیگری، اولاً شناخت وضعیت و مناسبات بین‌المللی در دهکده جهانی، و تعریف دقیق در منافع و امنیت ملی در این شرایط نوین و اتخاذ راه کارهای مناسب می‌باشد.

تحقق حقوق بشر؛ تامین پیش‌نیازهای مردم‌سالاری

روزنامه جمهوری‌ت مورخ ۸۳/۴/۲۶

● اندیشه حقوق بشر از تقابل آزادی فرد و حاکمیت دولت سرچشمه گرفته است و مباحثی چون قرارداد اجتماعی، قانون، قدرت و دولت از مباحث مهم در نضج، رشد و بسط این اندیشه به شمار می‌آید. ابتدا از جناب‌عالی می‌خواهیم که پیرامون چگونگی رابطه فرد با دولت در شرایط کنونی جهان و معیارهای جهانشمول و متعارف بین‌المللی (از جمله پایبندی به حقوق بشر) نظرات خود را بفرمایید.

توجه به چند نکته ضروری است: **نکته اول** - در شرایط کنونی جهان، کمتر کشوری است که فاقد یک میثاق ملی یا قرارداد اجتماعی به نام قانون اساسی باشد. مردم‌سالاری در عصر حاضر، نه از نوع دموکراسی لیبرال و نه نوع دموکراسی رادیکال می‌باشد بلکه مردم‌سالاری مشروطه یا دموکراسی براساس قانون اساسی Constitutional Democracy تعریف و تدوین شده است. در قانون اساسی معمولاً ابتدا آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم تعریف و توافق شده است و سپس براساس آن چگونگی اعمال حق حاکمیت مردم و شکل‌گیری قدرت سیاسی و در مرحله سوم حدود اختیارات دولت و در نهایت چگونگی تغییر حاکمان آمده است.

نکته دوم - میان مردم‌سالاری و جهان‌بینی، یک رابطه تنگاتنگ وجود دارد. براساس یک بینش و جهان‌بینی، انسان واجد «حقوق طبیعی» است. انسان، کما هو انسان، دارای ویژگی‌هایی است که تعریف‌کننده انسان بودن او است. حقوق و آزادی‌های اساسی انسان یا آنچه به نام حقوق بشر شناخته شده براساس حقوق طبیعی انسان تدوین و تنظیم شده است.

مهمترین بخش حقوق طبیعی انسان، آزادی و اختیار اوست. انسان مختار و آزاد خلق شده است. آزاد بودن انسان به دو معنا است: در یک بعد، «آزادی از» به معنای «رهايي» است. رهایی از هر آن چه

اراده انسان را، بدون رضایت او و انتخاب خودش، سلب یا محدود سازد؛ آزادی به معنای رهایی از ظلم و ستم، اعم از ظلم و ستم اقتصادی یا سیاسی یا اجتماعی. بعد دیگر آزادی انسان «آزاد بودن برای» اعمال کلیه حقوق طبیعی وی؛ «آزاد برای» فکر کردن، ابراز عقیده، انتخاب سرنوشت خود. این بعد از آزادی انسان اگر چه معادل حق برخورداری از حقوق طبیعی تلقی شده است، اما واژه «حق» در اینجا نه به معنای حقوقی آن، بلکه به مفهوم زیست‌شناختی آن به کار می‌رود، که معادل و برابر با نیازهای زیستی انسان است.

به این معنا که انسان برای ادامه حیات زیست‌شناختی خود نیازمند آب و هوا و غذا است. اگر انسان از تنفس در هوا یا از استفاده از آب یا غذا محروم گردد، وجودش تحلیل می‌رود، بیمار می‌شود و در نهایت از بین می‌رود. بنابراین حق تنفس، آشامیدن، خوردن و یا ارضای غرایز در انسان، بیان نیازهای ابتدایی و زیستی انسان برای زیستن است. اما نیازهای زیستی انسان، برخلاف حیوانات، محدود و منحصر به آب و هوا و غذا و ... یا به اصطلاح نیازهای جسمانی نمی‌باشد.

انسان مختار و آزاد و متفکر، به فکر کردن و بیان تفکرات خود و انتخاب آزادانه روش زندگی خود نیازمند است. و اگر انسان از این نیازها - نه حقوق، محروم گردد، دچار بیماری‌های روانی - اجتماعی ویژه‌ای می‌گردد، که زندگی بهینه را برای او غیرممکن و یا بسیار مشکل می‌سازد.

نکته سوم این که در قرون گذشته نیز قرارداد اجتماعی برای تعریف روابط و اختیارات وجود داشته است. اما همگانی و جدی شدن آن پدیده‌ای است جدید با عمری حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال، اگرچه در بعضی از کشورها قدیمی‌تر و در بعضی جدیدتر. اما علت جدی و همگانی شدن اداره جامعه براساس یک قرارداد اجتماعی یا قانون اساسی، این است که برخی از کشورها به تجربه دریافته‌اند که برای آرام زندگی کردن، پرهیز از جنگ و تنش، لاجرم باید **اولاً** حقوق یکدیگر را به رسمیت بشناسند، **ثانیاً** برای با هم زیستن نیازمند یک قرارداد اجتماعی، تعیین کننده روابط آنها با یکدیگر، می‌باشند. به عبارت دیگر به رسمیت شناختن حقوق و آزادی‌های اساسی انسان و تدوین و تنظیم قانون اساسی محصول جامعه جدید است. اما جهان جدید علاوه بر آرامش و ثبات در سطح ملی، به آرامش در سطح بین‌المللی نیز احتیاج دارد. توسعه روابط بین‌المللی و وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر، به گونه‌ای شده است که هر گونه تلاطمی در داخل مرزهای ملی، بر وضعیت بین‌المللی نیز اثر می‌گذارد. بنابراین بیش از هر زمان اعمال و اجرای معیارهای جهان مشمول و مقررات و معاهدات بین‌المللی در دو بعد یا دو سطح اهمیت پیدا کرده است: **بعد اول** تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی، در قالب **بیانیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و سایر معاهدات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی**، است، که بسیاری از اصول مصرحه در آنها، در قانون اساسی کشورهای مختلف از جمله قانون اساسی کشورمان، به صورت‌های گوناگون آمده است. تحقق **حاکمیت ملت** به معنای حل مناقشات ریشه‌دار میان ملت و دولت بدون اعمال خشونت و در نتیجه ثبات سیاسی نهادینه شده و راهبردی است. از بعد دیگر تدوین معاهدات بین‌المللی و ملزم ساختن دولت‌ها به رعایت مفاد آنها، از جمله حقوق بشر به عنوان پیش نیاز مردم‌سالاری می‌باشد.

نکته چهارم - این که توسعه امکانات کنترل مرم و تجهیزات سرکوب، تناسب و تعادل میان قدرت فرد و دولت را در جامعه جدید به شدت بر هم زده است به طوری که دولت به یک قدرت مقتدر لایزال همه جا حاضر و قادر به هر کاری، تبدیل شده است. مردم در برابر قدرت گسترده دولت

احساس بی‌قدرتی می‌نمایند. این امر به نوبه خود بر روابط دولت - ملت اثر می‌گذارد و موجب بروز یا عمیق شدن شکاف ملت - دولت و تزلزل و بی‌ثباتی سیاسی درازمدت و مستمر و مزمن می‌گردد. جامعه جهانی در این عصر نمی‌تواند در برابر این وضعیت بی‌تفاوت باشد.

• **آیا حق حاکمیت ملی می‌تواند توجیهی برای نقض حقوق اتباع داخلی کشورها به شمار آید؟**
در جهان کنونی، به خصوص بعد از پایان جنگ سرد، اعتبار حاکمیت ملی در مناسبات بین‌المللی به **تحقق حاکمیت ملت** است. تا اوایل ۱۹۹۰، شرایط جنگ سرد و روابط بین‌المللی متأثر از آن، آنچنان بود که حاکمیت ملی، اصل حاکم در روابط بین‌المللی بود. هیچ دولت یا نهاد بین‌المللی حق دخالت در امور داخلی کشورها را نداشت. اما با پایان گرفتن جنگ سرد و افزایش سرعت جهانی شدن و شکل‌گیری «دهکده جهانی» مفهوم **حاکمیت ملی** تغییر پیدا کرده است. و شرایط به گونه‌ای شده است که جامعه جهانی اجازه نمی‌دهد دولت‌های توتالیتر و غیرمردمی به بهانه حاکمیت ملی حقوق اساسی شهروندان خود را نقض کنند، زیرا این وضعیت ناپایدار است و این ناپایداری بر وضعیت سایر کشورها نیز اثر گذار است. ثبات سیاسی درازمدت مهم‌ترین مسئله در روابط بین‌المللی است و ثبات سیاسی در این عصر مترادف است با دمکراتیزه شدن نظام‌های سیاسی.

• **مشکلات تحقق حقوق بشر را از منظر داخلی و بین‌المللی چه عواملی می‌دانید؟**
مشکلات و موانع تحقق حقوق بشر، در جهان امروز، چه در بعد ملی و چه در بعد بین‌المللی متنوع و متفاوت است. در سطح ملی، در بسیاری از کشورهای جهان سوم، از جمله کشورهای اسلامی **اولا** تعارض فرهنگی وجود دارد. به رغم برخی از دینداران، مبانی حقوق بشر غربی - با باورهای دینی یا فرهنگی آنان در تعارض و تضاد است. این امر بر تحقق اصولی و بنیادین حقوق بشر در این کشورها اثر گذار است تا زمانی که این تعارض ذهنی حل نشود، مشکل همچنان باقی می‌ماند. **ثانیا-** حکومت‌های این کشورها، عموماً و اکثراً استبدادی و تمامیت خواه هستند. تحقق حقوق بشر در این کشورها به معنای توسعه سیاسی و به دنبال آن تغییر در ساختارهای حقوقی و حقیقی قدرت حاکم می‌باشد. قدرت‌های حاکم این را بر نمی‌تابند. بنابراین **به بهانه «حاکمیت ملی» مانع حاکمیت ملت** می‌شوند. در واقع مانع اصلی بر سر راه تحقق حقوق بشر تعارض میان قدرت بلامنازع حاکمان با حقوق و مطالبات مردم است. مانع عمده اما در بعد بین‌المللی، عمکرد قدرت‌های بزرگی است که خود را مدافع «حقوق بشر» معرفی می‌کنند. رفتار این دولت‌ها، حاکی از سلطه معیارهای دوگانه است. به عنوان مثال، در حالی که دولت آمریکا به وضعیت حقوق بشر در کشورهای مثل ایران اعتراض می‌کند، عملکرد این دولت در آمریکا و یا حمایت‌اش از اسرائیل برخی دیگر از حکومت‌های همسو با آمریکا، با کلیه موازین حقوق بشر در بیانیه‌ها و معاهدات بین‌المللی در تعارض آشکار است. از آنجا که منشاء معاهدات مربوط به حقوق بشر از غرب می‌باشد، دوگانگی در رفتار دولت‌های غربی در مورد حقوق بشر، موجب تسری بی‌اعتباری این دولت‌ها به موضوع حقوق بشر در کشورهای جهان سوم نیز شده است. بسیاری از حکومت‌های استبدادی کشورهای جهان سوم، رفتارهای دوگانه دولت‌های غربی را بهانه‌ای برای نادیده گرفتن حقوق شهروندان خود قرار داده‌اند.

• **با توجه به تحولات اخیر در جهان، چشم انداز حقوق بشر در ایران و جهان را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟**

بنا به دلایلی که اجمالاً اشاره شد، جامعه جهانی در حال حاضر، بیش از هر زمان نسبت به حقوق بشر، به درستی، حساسیت نشان می‌دهد. و ایران هم از این امر مستثنی نمی‌باشد. ایران نمی‌تواند

خود را از جامعه جهانی بیرون بکشد و راه انزوا در پیش گیرد. شرایط جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی ایران چنین اجازه‌ای را به دولت ایران نمی‌دهد. همکنشی ایران با جامعه جهانی و داشتن ارتباط سالم و بهداشتی با جامعه بین‌المللی، مستلزم قبول حداقل شرایط يك جامعه باز سیاسی، از جمله به رسمیت شناختن حقوق بشر و تحقق حاکمیت ملت است. حتی اگر ایران بخواهد در برابر فشارهای جامعه جهانی در مورد برخی از مواد مصرح در بیانیه‌ها و معاهدات بین‌المللی مقاومت کند، چاره‌ای ندارد جز آن که حاکمیت ملت را صادقانه به رسمیت بشناسد شرایط مصرح در قانون اساسی برای تحقق حاکمیت ملت را بپذیرد و به الزامات آن تن دهد.

بالاخره این که با توجه به رشد و آگاهی سیاسی مردم و مطالبات و انتظارات مردم، تردیدی نباید داشت که ایران در راستای تحقق حاکمیت ملت پیش خواهد رفت و در سطح جهانی و روابط بین‌المللی نیز، این امر اجتناب‌ناپذیر است. در دهکده جهانی تنها با قبول اعمال حقوق بشر می‌توان ادامه حیات داد.

• برای تحقق حقوق بشر در ایران چه الزاماتی برای دولت، افراد و جریانات سیاسی طرفدار دموکراسی وجود دارد؟

برای تحقق حقوق بشر در ایران دولت - یعنی حاکمیت - در دو بعد متعهد است و نمی‌تواند در درازمدت آنها را نادیده بگیرد. در **بعد اول**، بسیاری از حقوق و آزادی‌های اساسی مردم در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده است. مشروعیت نظام حاکم و بقای اقتدار آن در گرو احترام و اجرای این حقوق می‌باشد. قدرت سیاسی در ایران اما دارای يك سوء پیشینه ریشه‌دار استبدادی است. قدرت سیاسی همیشه متمایل به عبور از حقوق ملت و نقض یا نادیده گرفتن آنها بوده است. این رفتار حاکمان شکاف میان دولت - ملت را عمیق‌تر نموده و به تدریج موجب محور و زوال مشروعیت و اقتدار نظام و در نهایت سقوط آن شده است. به عنوان مثال، در چارچوب قانون اساسی مشروطه، **شاه باید سلطنت می‌کرد نه حکومت**. و اگر شاه قانون اساسی را نادیده نمی‌گرفت و به سلطنت اکتفا می‌کرد و به حقوق ملت تجاوز نمی‌نمود، موجبی برای انقلاب ملت و سقوط او به وجود نمی‌آمد. اما هر دو پهلوی‌ها حاضر به قبول این امر نشدند. و شد آنچه شد. البته این سرنوشت انحصاری شاه نبود. هر حکومتی که بر اساس «**حق قدرت**» رفتار نماید و از **اخلاق معطوف به قدرت** (ماکیاولیزم) پیروی کند لاجرم به همان سرنوشت دچار خواهد شد. رعایت حقوق بشر در ایران، چه براساس اصول مصرح در قانون اساسی و چه بیانیه‌ها و معاهدات بین‌المللی موجب تحکیم مبانی نظام و کاهش شکاف میان دولت - ملت خواهد شد.

اما برای افراد و جریان‌های سیاسی طرفدار دموکراسی، تحقق حقوق بشر به منزله تامین پیش-نیازهای الزام آور مردم‌سالاری است. تحقق حقوق بشر، یعنی شکل‌گیری جامعه باز سیاسی. تنها در يك جامعه باز سیاسی، انتخابات آزاد امکان‌پذیر است.

در قانون اساسی ایران، ابتدا حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، در **فصل سوم**، شناخته و تصریح شده است و سپس چگونگی اعمال حق حاکمیت ملت، در **فصل پنجم** برشمرده شده است. این امر یعنی شناسایی این واقعیت که بدون تامین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، انتخابات آزاد و رقابتی و تحقق حاکمیت ملت سخن بیهوده و گزافه‌ای بیش نیست.

از طرف دیگر دموکراسی یک فرایند یا پویای سیاسی یادگیری است. در جامعه استبداد زده ایران، دموکراسی، بدون منش دموکراتیک و تن دادن به تمامی الزامات آن پدید نمی‌آید. منش دموکراتیک نیاز به تمرین و ممارست دارد. افراد و جریان‌های سیاسی طرفدار دموکراسی، بیش از هر گروهی وظیفه و رسالت نهادینه شدن رفتار و منش دموکراسی را بر دوش دارند. اگر این گروه‌ها نتوانند با تغییر در رفتارها، زمینه‌ساز رشد جنبش دموکراسی‌خواهی بشوند، از نیروهای مخالف دموکراسی نباید انتظار داشت. آیا در منش و رفتار افراد و جریان‌های سیاسی طرفدار دموکراسی علایمی از تغییر اساسی دیده می‌شود یا خیر؟

آپارتاید جدید در فلسطین

در روزنامه جمهوری ۱۳۸۳/۴/۲۲

۱- دادگاه بین‌المللی لاهه، بنای دیوار حائل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین توسط دولت اسرائیل را غیرقانونی دانست و به برجیده شده آن و پرداخت خسارت به فلسطینیان رای داد. اسرائیل، رای این دادگاه بین‌المللی را نظیر تمامی قطعنامه‌های سازمان ملل و سایر نهادهای بین‌المللی در مورد فلسطین نپذیرفته و رد کرده است. تغییر در وضعیت سرزمین‌های اشغالی توسط یک ارتش اشغالگر به موجب معاهدات بین‌المللی، ممنوع است. آیا جامعه جهانی توانایی مقابله با تجاوز اسرائیل را دارد یا همچنان به نظاره‌گری تجاوزات اسرائیل و ظلم و ستم به مردم بی‌دفاع فلسطین، ادامه خواهد داد؟

۲ - اسرائیل برای حل مشکلی که خود آن را مشکل امنیتی می‌داند به کشیدن دیوار حائل به طول ۱۸۰ کیلومتر در سرزمین فلسطین، که در نهایت طول آن به ۷۵۰ کیلومتر خواهد رسید و از میان مزارع، باغ‌ها و مناطق مسکونی فلسطینیان می‌گذرد و شهرک‌های یهودی‌نشین را از فلسطینیان جدا می‌سازد دست زده است. دولت شارون علیرغم مخالفت افکار عمومی مردم جهان و جامعه جهانی، با برخورداری از حمایت بی‌قید و شرط آمریکا، حاضر به رها ساختن این برنامه نیست. اما اسرائیل با یک بن‌بست تاریخی روبرو است. نه می‌خواهد از سرزمین‌های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ بیرون برود و نه حاضر است آنها را با کل جمعیت فلسطینی ساکن آن به خاک اسرائیل منضم نماید. انضمام این سرزمین با مردم آن به اسرائیل ترکیب جمعیت عرب و غیریهود را به ضرر یهودیان تغییر می‌دهد. اما قبول دولت مستقل فلسطینی در سرزمین‌های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ نیز برای اسرائیل قابل قبول نیست. زیرا صلح در درازمدت به ضرر موجودیت اسرائیل است. هنگامی که احمد قریح قبول یکی از دو راه حل بالا را توسط دبیرکل مطرح نمود، اسرائیل به شدت با آن مخالفت کرد. اما اسرائیل راه حل ثالثی را انتخاب کرده است و آن اولاً کاهش جمعیت فلسطینی‌ها در این اراضی و تبدیل آنان به نیروی کارگر بسیار ارزان و مطیع می‌باشد. اعمال فشار و خشونت علیه فلسطینیان از جمله دیوارکشی، اقداماتی است در این راستا. اما آیا اسرائیل موفق خواهد شد؟

جداسازی مناطق فلسطینی از یکدیگر و حصارکشی نظامی - امنیتی به دور آنان، اقتباس از برنامه شکست خورده تشکیل «بانتوستان» در **آفریقای جنوبی** در دوران حکومت نژادپرستان می‌باشد.

۳- در انتخابات سال ۱۹۴۸ آفریقای جنوبی، در رقابت میان دو حزب ملی به رهبری **دکتر دانیل مالان** و حزب متحد به رهبری ژنرال **یان اسمیتس**، حزب ملی برنده شد.

اعتقادات مالان و حزب ملی شباهت زیادی با اندیشه‌های صهیونیسم داشت. دکتر دانیل مالان کشیش کلیسای اصلاح‌طلب هلند و روزنامه‌نگار، معتقد بود که سفیدپوستان انسان برگزیده خدا هستند و سیاهان گونه‌ای پست و مادون بشر می‌باشند.

برنامه سیاسی مالان و حزب ملی مبتنی بر **آپارتاید** به معنای جدایی کامل بود و شعارش در انتخابات این بود: «سیاه سر جای خود بنشیند» و «کولی‌ها (هندي‌ها) از کشور خارج شوند»

جداسازی نژادها و محروم ساختن آفریقای‌ها از زمین‌های‌شان و نفي حقوق آنان، قرن‌ها از زمان ورود استعمار انگلیس رواج داشت. اما برنامه حزب ملی اجرای منظم و سیستماتیک این جدایی در شرایط جدید در آفریقای جنوبی بود.

پیروزی حزب ملی، با مرام: «مردم خودمان - سرزمین خودمان - زبان خودمان» که خود را نه انگلیسی، بلکه آفریکنر می‌دانست به سلطه دولت انگلیس بر آفریقای جنوبی پایان داد. نظریه‌پردازان حزب ملی پیروزی خود را شبیه به سفر قوم بني‌اسرائیل به سرزمین موعود و تحقق یافتن وعده‌های خداوند تبلیغ کردند و از آن برای تحقق این نظر که «آفریقای جنوبی باید برای همیشه کشوری متعلق به سفیدپوستان باقی بماند.» استفاده کردند.

مالان بعد از پیروزی رسماً اعلام کرد که «یک بار دیگر آفریقای جنوبی به ما تعلق می‌گیرد». وی با تصویب قوانین جدیدی به سرعت برنامه‌های جداسازی را آغاز کرد: «قانون نمایندگی جداگانه رای دهندگان»، که رنگین پوستان را از نمایندگی در پارلمان ملی محروم می‌کرد؛ **قانون منع ازدواج‌های مختلط؛ قانون فساد** که هر نوع روابط جنسی میان دو نژاد غیرقانونی اعلام شده بود؛ **قانون ثبت احوال** که مردم آفریقای جنوبی برحسب نژاد آنها دسته‌بندی شده بودند، **قانون اسکان گروهی** که به موجب آن هر یک از گروه‌های نژادی در مناطق کاملاً مجزا از هم اسکان داده می‌شدند. این قوانین خمیر مایه اصلی آپارتاید و شیوه‌ای در مرحله اول برای تصاحب زمین‌های سیاه پوستان بود. قانون اسکان گروهی آغاز جابه‌جایی اجباری، همراه با زور و خشونت سیاه پوستان و بیرون بردن آنان از شهرک‌های سفید پوستان بود.

در طی این دوره، کافی بود چند سفید پوست، که چشم طمع به سرزمین‌های سیاه پوستان داشتند، آنجا را منطقه یا شهرک سفید پوستان اعلام کنند و به تصرف خود درآورند.

بر اساس قانون اسکان گروهی، سیاه پوستان در مناطقی که به نام **بانتوستان** خوانده می‌شود، در واحدهایی به کلی جدا از هم و جدا از نژادهای دیگر اسکان داده می‌شدند. توزیع جغرافیایی مناطق آفریقای بسیار درهم، ناقص و بی‌تناسب بود. آفریقای‌ها حق نداشتند پای خود را از این بانتوستان بیرون بگذارند و در آنجا نیز باید مطابق با برنامه‌ای که برای آنها تعیین شده بود رفتار نمایند. «**مقامات بانتو**» توسط دولت سفید پوست منصوب می‌شدند. در مرحله دوم - هدف جابجایی و

حصارکشی به دور سیاهان از بین بردن توان اقتصادی سیاهان و تبدیل آنان به نیروی کار ارزان برای کار در معادن الماس و ... تبدیل بود.

به این ترتیب سه میلیون سفید پوست ۸۷ درصد زمین‌ها را تصاحب کردند و ۸ میلیون آفریقایی در ۱۳ درصد باقی‌مانده که از بدترین زمین‌ها بود، متراکم شدند. بافت اقتصادی آنان به کلی از هم فروپاشید.

اما به دنبال این تمهیدات مقاومت و مبارزه رنگین پوستان گسترش پیدا کرد. جمع قابل توجهی از سفید پوستان آپارتاید را شرم‌آور توصیف کردند و به سیاهان پیوستند. همزمان اعتراض جهانی بالا گرفت. رژیم نژادپرست آفریقایی جنوبی روز به روز تنهاتر و منزوی‌تر گردید و در نهایت برنامه جداسازی نژادها که از سال ۱۹۵۰ به طور سیستماتیک شروع شده بود در ۱۹۸۸ با پیروزی کامل دموکراسی در آفریقایی جنوبی پایان پذیرفت.

۴ - دیوار حائل اسرائیل در مناطق اشغالی تنها شهرک‌های یهودی‌نشین را از مناطق فلسطینی جدا نمی‌سازد، بلکه مناطق فلسطینی را نیز، نظیر بانتوستان‌های رژیم آپارتاید از هم جدا می‌سازد. بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فلسطینیان را به کلی متلاشی می‌نماید و به اسرائیل امکان می‌دهد تا از نیروی ارزان فلسطینی‌ها با حداقل هزینه‌های امنیتی استفاده نماید. در طی سالیان دراز اشغال این اراضی، فلسطینی‌ها برای امرار معاش به مراکز صنعتی و کشاورزی اسرائیل می‌رفتند. بعد از امضای تفاهم‌نامه میان ساف و اسرائیل و استقرار سازمان‌های فلسطینی در غرب کرانه رود اردن و غزه، اسرائیل با عدم پایبندی به تعهدات خود در این تفاهم‌نامه و ممانعت از تشکیل دولت مستقل فلسطینی با مبارزه جدیدی از مردم روبرو شد و همزمان رفت و آمد کارگران به مراکز کار در اسرائیل با خطرات بالایی امنیتی روبرو شد. اسرائیل مجبور شد از ورود کارگران فلسطینی به مناطق و مراکز کاری جلوگیری نماید. این عمل از یک طرف موجب تشدید بی‌کاری در میان فلسطینی‌ها و همزمان تشدید اعتراضات مردمی، و از طرف دیگر موجب کاهش تولید در اسرائیل گردید. بنابراین اسرائیل با دیوار حائل، در صدد آن است که هم به کارگر ارزان فلسطینی دسترسی داشته باشد و هم کمترین هزینه سیاسی و امنیتی را بپردازد. اما اقدام اسرائیل در جداسازی همان اندازه موثر خواهد بود تشکیل بانتوستان در آفریقایی جنوبی.

۵ - سقوط نظام آپارتاید در آفریقایی جنوبی هنگامی میسر شد که سیاه پوستان از نظر اولیه خود، مبنی بر اخراج سفیدپوستان از تمامی سرزمین‌های خود عدول کردند و اصل بقای سفیدپوستان در آفریقایی جنوبی و حق آنان در مشارکت سیاسی، و انتخابات سرتاسری براساس هر شهروند یک رای را، پذیرفتند، این نظریه‌ای بود که **نلسون ماندلا** در دوران زندان طولانی خود به آن اعتقاد پیدا کرد و علیرغم مخالفت گروه‌های افراطی به عنوان سیاست محوری سیاه پوستان آن را مطرح کرد و در نهایت مورد قبول همگان قرار گرفت. واقع‌گرایی سیاه پوستان، موجب شد که آنها بتوانند حمایت‌های همه جانبه مردم جهان و سازمان‌های بین‌المللی، و از همه مهمتر، بخش قابل توجهی از سفیدپوستان را نیز به خود جلب نمایند و در نهایت دموکراسی پیروز گردد.

۶ - توافقنامه ساف و اسرائیل در اسلو و انتقال مرکزیت جنبش آزادی‌بخش فلسطین از کشورهای عربی به سرزمین‌های اشغالی در غرب رودخانه اردن و نوار غزه، آغاز دوره جدیدی در فرایند دردناک و طولانی صلح در خاورمیانه و تشکیل دولت فلسطینی محسوب می‌شود.

در این توافقنامه، ابهامات چندی وجود دارد از جمله این که تکلیف تمامی مطالبات فلسطینی‌ها تشکیل (پایتخت در قدس شرقی و حق بازگشت آوارگان و پرداخت خسارت به آنان) به طور شفاف معین نشده است. اما فلسطینی‌ها با قبول این قرارداد، **اولا** حق تشکیل يك دولت مستقل فلسطینی را به دست آوردند. **ثانیا** مرکز فرماندهی خود را از کشورهای عربی به داخل سرزمین اشغالی منتقل ساختند. تا قبل از آن، فلسطینی‌ها به دست ارتش‌های عربی سرکوب می‌شدند. هزینه این سرکوب را اعراب می‌پرداختند، اما نفع آن برای اسرائیل بود. با انتقال سازمان‌های فلسطینی به سرزمین‌های اشغالی هزینه سرکوب فلسطینی‌ها به پای اسرائیل نوشته می‌شود. **ثالثا** تعادل نیروهای جهانی به نفع فلسطینی‌ها تغییر پیدا کرد. به طوری که امروزه جز آمریکا، هیچ کشوری از اسرائیل حمایت نمی‌کند. اسرائیل بیش از هر زمان منزوی و تنها شده و با بن‌بست روبرو است.

۷ - بعد از جنگ ۶ روزه جون ۱۹۶۷ و شکست ارتش‌های عربی برای اولین بار فلسطینیان با قطع امید از دولت‌های عربی، خود به مقابله مسلحانه با ارتش اسرائیل پرداختند و حماسه نبرد کرامه را - در مرزهای اردن با اسرائیل - آفریدند و فصل جدید در تاریخ مردم فلسطین گشودند، اکنون زمان آن فرا رسیده است که مبارزان فلسطینی، از شیوه‌های مسالمت‌آمیز اعتراضات آرام گروهی، نظیر آنچه در اردوگاه **رفع** جهان شاهد آن بود، استفاده نمایند. در رفع - نوار غزه - زنان، مردان، پیر و جوان و نوجوان ... همه با هم و به طور مسالمت‌آمیز و آرام در برابر نیروهای نظامی اشغالگر به اعتراض پرداختند. اگر چه نظامیان اسرائیلی آنان را به گلوله بستند، اما همین امر موجب تشدید اعتراض گسترده مردم جهان و نهادهای بین‌المللی علیه اسرائیل شد. به طوری که حتی آمریکا نتوانست قطعنامه علیه اسرائیل را وتو نماید و مجبور شد رای ممتنع بدهد. تظاهرات آرام مردم رفع و واکنش خشونت بار نظامیان اسرائیل، بیش از هر نو عملیات انتحاری به نفع مطالبات فلسطینیان و به ضرر سیاست‌های اسرائیل تمام شد.

به کار گیری شیوه اعتراضات آرام مردمی - از نوع رفع، تاثیر اساسی به نفع مطالبات مردم فلسطین در پی خواهد داشت.

در دیدار اخیر نمایندگان نهضت آزادی ایران با سفیر فلسطین در تهران - آقای زواوی، هنگامی که تاثیر غیرقابل انکار تظاهرات اعتراض آمیز مردم رفع مطرح گردید، ایشان در تایید این امر از **يك اصطلاح عربی استفاده کردند: قدرت حق و حق قدرت.**

در شرایطی که قدرت دو نیروی درگیر با هم مساوی و برابر نباشد، استراتژی مبتنی بر «حق قدرت» همیشه به نفع قدرت برتر خواهد بود. اما در تقابل میان دو نیرو اگر حق به جانب نیروی ضعیف باشد، و گفتار و کردار نیروی قوی‌تر ناحق و باطل باشد، به کارگیری شیوه‌های مقابله مبتنی بر «قدرت حق» به نفع طرف ضعیف خواهد بود.

قدرت مردم فلسطین از حق طبیعی و انسانی آنان سرچشمه می‌گیرد. اسرائیل در تمام طول تاریخ حیات خود از زور و حق ناشی از قدرت استفاده کرده است. شرایط جهانی، منطقه و وضعیت مردم فلسطینی و هم چنین مناسبات اجتماعی - سیاسی در میان یهودیان ساکن در اسرائیل به گونه‌ای است که فلسطینیان باید هنر استفاده از **قدرت حق** در برابر دشمنی که چون قدرت دارد، به خود اجازه می‌دهد، دست بهر کاری بزند، را پیدا کنند. هر نوع اشتباه استراتژیک یا تاکتیکی و تسلیم شدن به

احساسات یا با تحریکات دشمن، نقض غرض خواهد بود. به نظر می‌رسد، مبارزات مردم فلسطین وارد مرحله سرنوشت‌ساز جدید و مهمی شده است. خدا یار و یاورشان باد.

محاكمه عقیده

محاكمه عقیده

روزنامه شرق ۱۳۸۳/۴/۲۵

۱- روز شنبه ۸۳/۴/۲۰ ، آخرین روز محاکمه آقای **دکتر هاشم آغاجری** استاد تاریخ دانشگاه در شعبه ۱۰۸۳ دادگاه عمومی انقلاب در مجتمع شهید بهشتی برگزار شد. بعد از رد و لغو اتهام‌های دادگاه همدان علیه وی، و انتقال پرونده به تهران، اتهامات جدیدی علیه ایشان مطرح گردیده که در این شعبه دادگاه تحت رسیدگی قرار گرفته است.

۲- برگزاری علنی جلسات دادگاه با حضور خانواده، خبرنگاران و علاقه‌مندان، را باید گامی مثبت تلقی کرد و از دادستان تهران و مقامات مسئول قوه قضاییه برای برگزاری علنی ای دادگاه قدردانی نمود. به سهم خود از این که توانستم همراه با تنی چند از فعالان سیاسی تماشاچی این دادگاه باشم تشکر می‌نمایم. اما تذکر چند نکته را هم ضروری می‌دانم:

اول : محل تشکیل دادگاه در يك اطاق بسیار كوچك و نامناسب با این محاکمه بود. وقتی دادستان و قاضی محترم اصل علنی بودن دادرسی را پذیرفته‌اند، چرا آن را در محل بزرگتری با گنجایش بیشتر برگزار نکردند؟ ممکن است بگویند، راضی به علنی بودن جلسه دادگاه نبودند و بالاجبار تحت شرایط و فشارها تن در داند. اگر چنین هم باشد، باز به نفع دادگاه و دادستان بود که در فضای بزرگتری محاکمه برگزار می‌شد.

دوم - متهم در دادگاه اظهار داشت که از تشکیل این جلسه دادگاه تا ساعت ۸ صبح آن روز بی‌اطلاع بوده است و چون شب قبل دچار بی‌خوابی شده بود آمادگی برای حضور در دادگاه را نداشته است. ظاهراً دو روز جلوتر، دادگاه زمان تشکیل جلسه را به وکیل متهم اطلاع داده بود، اما وکیل متهم نتوانسته بود خبر آن را به متهم، در زندان اطلاع دهد. در چنین مواردی، قاضی بی‌طرف علی‌الاصول جانب متهم را می‌گیرد و به نفع متهم رای می‌دهد. بعد از پایان مدافعات متهم، وکیل متهم در مقام دفاع، به استناد قانون از دادگاه درخواست ادامه محاکمه به روز دیگر موکول گردد. اما قاضی با این درخواست وکیل متهم موافقت ننمود. و این سوال در ذهن بسیاری باقی ماند که آیا رسیدگی عادلانه و منصفانه به این پرونده، که اهمیت ملی و جهانی پیدا کرده است، با این سرعت و عجله میسر است یا خیر؟ راستی چه توجیهی برای این سرعت وجود دارد! اگر قرار است پرونده هر چه سریع‌تر بسته شود و از پرداخت هزینه‌های بیشتر جلوگیری گردد، هر حکمی که بخواهند صادر کنند، مفیدتر و موثرتر آن بود که به متهم و وکیل محترم وی و فرصت بیشتری داده می‌شد.

سوم - حضور جمعی از مخالفین آغاجری در جلوی ساختمان مجتمع قضایی و تظاهرات آنان علیه متهم و سپس ورودشان به داخل ساختمان و تظاهرات شدید همراه با فحاشی‌ها به هنگام ورود متهم، به هیچ وجه با شئون قوه قضاییه هماهنگی نداشت. **اولاً** آیا این گروه اجازه گرفته بود در برابر ساختمان گردهم آیند و تظاهرات کنند؟ **ثانیاً** وقتی وارد ساختمان قوه قضاییه شدند، آیا اجازه داشتند که بهنگام ورود متهم در حضور مامورین و خانواده متهم، به خصوص مادر و خواهر وی، انواع تهمت‌ها و توهین‌ها را بنمایند؟ **اصل بیست و دوم** قانون اساسی تصریح دارد که: «حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند». آیا به نظر مقامات محترم دادستانی، تجمع این اشخاص در راهروها و اعلام اتهامات و توهین‌ها با متهم به فریادهای رسا، هتک حرکت و حیثیت کسی که تنها مظنون به ارتکاب خلاف است و هنوز هیچ جرمی علیه وی به اثبات نرسیده است، کار درستی بوده است؟ این در حالی است که **اصل سی و نهم** قانون اساسی تصریح دارد که: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت،

زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است». مامورین دادستانی، چرا اقدامی برای جلوگیری از این امر ننمودند؟ آیا از عاملین و محرکین این افراد کسی را هم دستگیر نموده‌اند؟ اگر نه چرا؟ من به عنوان یک ایرانی، از چنین رفتارهایی با یک متهم، آن هم در حضور خبرنگاران خارجی، احساس بسیار بدی پیدا کردم.

سوم - جوانان پرشور مخالف آجاری، فریاد مرگ بر منافق سر می‌دادند. به نظر می‌رسد سن و سال بعضی از آن جوانان اجازه نمی‌داد که جنگ را به یاد داشته باشند. آجاری معلول جنگی است. پای خود را در راه دفاع از کیان این مملکت از دست داده است. چنین کسی منافق نیست. منافق کسی است که میان گفتار و کردار او تعارض و فاصله باشد. یعنی به زبان چیزی بگوید که در قلبش نیست و رفتاری متفاوت با گفتارش داشته باشد. کسی که با صراحت عقاید خود را در سخنرانی عمومی و علنی ابراز داشته است و در دادگاه با اتهامات دفاع می‌کند، این منافق نیست. ممکن است کسی که نظرات او را قبول نداشته باشد و او را منحرف و یا کج اندیش بداند و بخواند، اما چنین فردی منافق محسوب نمی‌شود. منافقین مصداق آیه شریفه هستند که فرمود: «لم تقولون ما لا تفعلون» یا: اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم.

۳- اما محاکمه آجاری، به آنچه به نام «اتهامات» در ادعانامه دادستان علیه متهم آمده است دو اشکال اساسی دارد: اول آن که تقریباً و بدون استثنا همه‌ی آنچه را که به متهم نسبت داده شده است، نظراتی است که متهم در سخنرانی‌های خود در مواقع مختلف ابراز نموده است. صرف نظر از درست‌ی یا نادرستی نظرات ابراز شده، بازداشت و محاکمه متهم برخلاف اصل بیست و سوم قانون اساسی است: به موجب این اصل: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد اعتراض و مواخذه قرار داد». به موجب این اصل به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، احادی را نمی‌توان به علت داشتن و ابراز نظر و عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد. تا چه رسد به زندان و غیره.

دوم این که، هر یک از اتهامات مطرح شده در ادعانامه به موجب قانون جرم محسوب نمی‌شود. به عنوان مثال، در کجای قانون اظهار نظر و یا رد اندیشه‌های واپس‌گرایانه‌ی برخی از روحانیان مصداق اهانت به مقدسات و جرم محسوب شده است. برای اطلاع دادگاه و متهم و مردم بی‌نظر و حق‌پرست، دادستانی را که از چندین منبع ذکر شده است یاد آور می‌شوم، به این مضمون که در جلسه‌ای که مقامات مسئول طراز اول کشور در حضور رهبر فقید انقلاب تشکیل داده بودند، بعضی از آقایان عنوان می‌کنند که نهضت آزادی ایران فعالیت‌های مخرب دارد و باید متوقف شود و برای توجیه مقصود خود می‌گویند، اینها با روحانیت مخالف هستند. رهبر فقید انقلاب، ضمن مخالفت با نظر حضرات می‌گویند اینها با روحانیت مخالف نیستند با شما مخالفند. از حاضرین گوینده‌ای جواب می‌دهد که نهضتی‌ها با شما هم مخالفند، جواب می‌شنوند که مخالف باشند، مگر من جز اصول یا فروع دین هستم که اگر کسی مخالف من بود باید حذف شود.

حال چه شده است که اگر یک استاد تاریخ در یک سخنرانی تحلیلی خود انتقادی از دیدگاه‌های واپس‌گرایانه یک روحانی بنماید، توهین به مقدسات تلقی می‌گردد و به زندان انداخته می‌شود! در کجای قانون آمده است انتقاد از شورای نگهبان تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. آیا به نظر دادستان محترم اعضای شورای نگهبان معصوم هستند؟ و اگر آنها مرتکب کار خلافی بشوند،

از جمله به افراد اتهامات بی‌اساس وارد کنند (نظیر عدم اعتقاد و التزام به دین اسلام، سوء شهرت در حوزه انتخابیه و ارتداد) حق دارند، و مصون از نقد و یا رسیدگی می‌باشند؟

(به شکایت اینجانب از شورای نگهبان هنوز رسیدگی نشده است).

سوم اگر ابراز این نوع نظریات و عقاید، از نظر دادستان محترم جرم محسوب می‌شود، مشمول اصل ۱۶۸ قانون اساسی خواهد بود و محاکمه باید با حضور هیات منصفه صورت گیرد.

۴ - متهم در هنگام دفاع خود، نقل قول‌هایی را، که در ادعانامه، آمده و به متهم نسبت داده شده است می‌خواند و ضمن انکار انتساب آنها به خود، از نماینده دادستان و قاضی درخواست کرد که اصل ماخذ آنچه را که به او نسبت داده شده و براساس آن ادعانامه صادر شده است را ارایه دهند. ظاهراً ادعاهای دادستان، به استناد مجموعه‌ای از بریده جرایم بود که نه قاضی و نه نماینده محترم دادستان با مرور در آنها نتوانستند آنچه را که به متهم نسبت داده شده است ارایه دهند. در مواردی هم، مطالبی به نقل از این بریده جرایم به متهم نسبت داده شده بود که وی صحت انتساب آنها را به خود انکار و رد می‌کرد و به متن پیاده شده از نوار سخنرانی‌های خود استناد می‌کرد که با آنچه در ادعانامه آمده بود هماهنگی نداشت. به نظر می‌رسد که دادستان محترم می‌بایستی قبل از صدور ادعانامه، صحت و درستی انتساب مطالب چاپ شده در روزنامه‌ها را مورد بررسی دقیق قرار می‌داد و آنها را در مرحله بازپرسی با متهم مطرح و سپس ادعانامه خود را به استناد اسناد معتبر مورد قبول و تایید متهم ارایه می‌داد. قاضی محترم در چندین نوبت هنگامی که با انکار متهم در مورد آنچه در ادعانامه به او نسبت داده شده است روبرو می‌شد، صرفاً اظهار می‌داشت که «بسیار خوب شما این جمله را انکار می‌کنید». در چنین مواردی قاضی محترم، که علی‌القاعده می‌بایستی در قضاوت میان مدعی و متهم بی‌طرف باشد، ادعانامه را برای تکمیل اسناد و ارایه مدارک معتبر به دادستانی برگشت می‌داد. استناد به نوشته روزنامه‌ها به تنهایی کافی برای صدور ادعانامه علیه افراد نیست. و این استدلال قاضی هم که اگر آن نوشته‌ها مورد قبول متهم نبوده است بایستی به آنها جواب می‌داده است، اعتبار حقوقی ندارد. این وظیفه دادستانی است که براساس اصل «البینه علی‌المدعی» مستندات معتبر خود را جمع‌آوری و به دادگاه ارایه دهد. نه هر آنچه را که روزنامه‌ها نوشته باشند.

۵ - حق و عدالت و توقع و انتظار عمومی این است که دادگاه با درخواست وکیل مدافع متهم موافقت نماید و با تبدیل قرار، متهم آزاد گردد. خصوصاً که مجازات اتهامات مطرح شده در ادعانامه، در صورت اثبات و قطعی شدن حکم، هفده ماه است در حالی که متهم ۲۳ ماه است که در بازداشت به سر می‌برد!!

آرایش سیاسی جدید گروه‌های سیاسی-ناتوانی اصلاح‌طلبان در تبدیل رای مردم

به نیروی فعال سیاسی حامی خود

26 تیر ماه ۱۳۸۳

س - از نظر جنابعالی اکنون در جغرافیای سیاسی ایران، چه طیف‌هایی با چه ویژگی‌هایی وجود دارند؟

ج - طیف‌های سیاسی در شرایط کنونی، در مرحله اول به دو جناح یا جریان عمده تقسیم می‌شوند که عبارتند از محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان. در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی محافظه‌کاران علی‌الاطلاق سنت‌گرا هستند و خود را نگهبان سنت‌های ریشه‌دار جامعه می‌دانند. تغییر و تحول سریع و پرشتاب از ویژگی‌های جامعه جدید است. انقلاب الکترونیک تحولات تغییرات را به طور بی‌سابقه‌ای در تاریخ بشر، پرشتاب و متنوع کرده است. در اثر انقلاب الکترونیک، تغییرات ابعاد جهانی پیدا کرده است و فرهنگ‌های ملی و بومی و محلی در سرتاسر جهان را در معرض تهدیدهای جدی قرار داده است و موجب شده است در کشورهای نظیر ایران شکاف نسل جدید و جوان با نسل گذشته عمیق‌تر شده و آسیب‌های اجتماعی فراوان به بار آورد. سرعت، موضوعات، کیفیت و ابعاد این تغییرات بخصوص در قلمرو فرهنگ، باورها و رفتارها آن چنان است که نگرانی بسیاری را برمی‌انگیزاند. زیرا جامعه بریده از سنت‌های گذشته در معرض از دست دادن هویت خود و خشکی ریشه‌ها و نابودی قرار دارد. محافظه‌کاری پدیده‌ای است در واکنش به این وضعیت. محافظه‌کاران کلاسیک با احساس این خطر سعی بر آن دارند که سنت‌ها را حفظ کنند. در جامعه جدید، اما محافظه‌کاران ضمن کوشش برای حفظ سنت‌ها به شرایط ویژه جامعه و ضرورت تغییرات و تحولات توجه دارند و با آن همراهی می‌کنند و تحولات را الزاماً نفي سنت‌ها نمی‌دانند. یکی از عللی که در انتخابات سرتاسری دوره گذشته فرانسه باعث پیروزی محافظه‌کاران شد، ترس و نگرانی جامعه فرانسه از تأثیرات سوء فیلم‌های آمریکایی، که از طریق ماهواره‌ها نمایش داده می‌شوند، بر فرهنگ فرانسوی بود. فرانسوی‌ها احساس می‌کنند که فرهنگ آمریکایی با نفوذ خود، موجب تضعیف فرهنگ ملی‌شان شده است. واکنش به این امر، یکی از دلایل رویکرد مردم فرانسه به محافظه‌کاران بود.

واژه محافظه‌کار - کنسراتیو - اولین بار در ۱۷۹۵ در قانون اساسی فرانسه به کار گرفته شد. البته بعدها در انگلیس و سایر کشورها نیز به کار رفت. اگر چه امروزه برخی از محافظه‌کاران به دخالت دولت در بعضی از فعالیت‌های اقتصادی اعتقاد دارند اما یکی از ویژگی‌های عام و اولیه محافظه‌کاران مخالفت با هر مقررات دولتی مهار کننده اقتصاد می‌باشد.

اما در ایران محافظه‌کاران این ویژگی‌ها را ندارند. بلکه عموماً و اکثراً واپس‌گرا و گذشته‌نگر هستند. نه شرایط کنونی جهان و نه پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه جدید را می‌فهمند و درک می‌کنند.

محافظه‌کاران ایران، از موضع قدرتی که به چنگ آورده‌اند، بر حفظ وضعیت موجود یا Statue Quo اصرار می‌ورزند و با هر نوع تغییری در وضع موجود جامعه و رشد و ترقی مخالفند. اگر چه گفته می‌شود که اصول‌گرا هستند، اما برای حفظ قدرت خود، نشان داده‌اند که اصول را، چه دینی و چه قانونی زیر پا می‌گذارند. در بعد اقتصادی محافظه‌کاران کلاسیک به اقتصاد آزاد و نفی دخالت دولت اعتقاد دارند.

نفی دخالت دولت در اقتصاد نزد محافظه‌کاران کلاسیک بر اساس نظریه‌ای است که به موجب آن رشد و توسعه اقتصادی را در گرو اقتصاد آزاد و لیبرالیسم سیاسی می‌داند. اما محافظه‌کاران ایران چنین نگرش‌هایی را ندارند. نهادها و سازمان‌های اقتصادی قدرتمندی، که نه دولتی و نه خصوصی هستند ولی بخش عظیمی از تولید ناخالص ملی ایران را در دست دارند، توسط محافظه‌کاران ایران کنترل می‌شوند.

علاوه بر این محافظه‌کاران ایران به نقش و مهار هر چه بیشتر دولت در تمام امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی معتقدند از این نظر به دولت‌های ایدئولوژیک اروپای شرقی و شوروی سابق نزدیک‌تر هستند تا محافظه‌کاران کلاسیک.

محافظه‌کاران ایران از نظر شیوه و روش‌های عمل سیاسی و اجتماعی به دو گروه تقسیم می‌شوند، محافظه‌کاران خردگرا و محافظه‌کاران خردگریز. مشکل اساسی محافظه‌کاران ایران با هم نوعان خردگریز خودشان می‌باشد که دائماً هزینه‌های بسیاری را بر آنان تحمیل می‌کنند.

اما اصلاح‌طلبان نیز طیف وسیعی از گروه‌های سیاسی را تشکیل می‌دهند. جنبش اصلاح‌طلبی ایران نظیر سایر نقاط جهان یک محور اساسی دارد که عبارت است تکیه بر تغییر ساختارهای حقیقی - یا کارکردها و رفتارها - به جای ساختارهای حقوقی. ویژگی جنبش اصلاح‌طلبی پذیرفتن و تن در دادن به تغییرات تدریجی و گام به گام است.

اصلاح‌طلبان ایران، ضرورت تغییر و تحول تدریجی در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را پذیرفته‌اند. وضع موجود را نامطلوب می‌دانند و درصدد تغییر آن می‌باشند. اصلاح‌طلبان ایران نیز، به جای تغییر در ساختارهای حقوقی، درصدد تغییر در رفتارها یا ساختارهای حقیقی هستند. اصلاح‌طلبان در مورد روابط دولت و امور اقتصادی به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروه‌هایی که به حاکمیت و تصدی دولت در تمام امور اقتصادی، تولید، توزیع، خدمات اعتقاد دارند. گروه‌هایی که به حاکمیت و نه تصدی کامل دولت در امور اقتصادی باور دارند.

تنوع گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب، براساس سوابق تاریخی، ویژگی‌های ملی، ملی - اسلامی، میزان اعتقاد به حاکمیت و تصدی دولت در امور اقتصادی، موضع نسبت سرمایه‌داری صنعتی و میزان و محدوده نقش دین در سیاست و دولت، بیش از گروه‌های سیاسی محافظه‌کار می‌باشد.

س - به لحاظ تاریخی نقطه آغاز شکل‌گیری این طیف‌های جدید، به کجا می‌رسد؟

ج - طیف‌های سیاسی عموماً معرّف جریان‌های فکری، سیاسی و اقتصادی جامعه و محصول شرایط اجتماعی می‌باشند. جنبش اصلاح‌طلبی و محافظه‌کاری، هر دو بروز و تجلی نوعی هماهنگی فلسفی آنتاگونیستی میان ثبات از یک طرف و رشد و توسعه و تغییر و از طرف دیگر است. در فرایند تغییر و توسعه حفظ ثبات اجتماعی و پایداری هویت ضروری است. محافظه‌کاری در واقع وظیفه حفظ ثبات را برعهده دارد و نماینده پذیرش ارزش‌های آشنای گذشته و تجربه شده و قابل اتکاء است. بدون محافظه‌کاری نهادهای اجتماعی باقی نمی‌مانند. اما سلطه محافظه‌کاری و حفظ وضع موجود و جلوگیری از تغییر و تحول موجب می‌شود که نهادهای اجتماعی کارکرد خود را از دست بدهند و در نهایت به پوسیدگی برسند و متلاشی شوند.

با توجه به این که جامعه ایرانی، برای قرن‌ها - حداقل در تمام یا بخش عظیمی از دوره سلطنت قاجار، راکد و ایستا و بدون تغییر محسوس بوده است، و موج تغییر و تحول در جامعه ایرانی از اواخر دوران قاجار - ناصرالدین شاه - آغاز شده است، محافظه‌کاران ایران، سابقه‌ای به مراتب طولانی‌تر از اصلاح‌طلبان دارند.

محافظه‌کاران ایران از دو بخش عمده تشکیل شده‌اند که عبارتند از فقهای سنتی و سرمایه‌داری تجاری.

در طول تاریخ ایران چه قبل و چه بعد از اسلام، قدرت حاکم عموماً دو رکن داشته است: پادشاه و روحانی. پادشاه بندرت بدون حمایت روحانی حکومت می‌کرده است. اگر پادشاه مظهر استبداد سیاسی بوده است، روحانی در کنار پادشاه و استبداد سیاسی، مظهر استبداد دینی بوده است. بنابراین حضور روحانیان در قدرت سیاسی که متأثر و نماد قدرت اجتماعی آنان بوده است سابقه‌ای طولانی دارد.

علاوه بر این مسجد به عنوان یک نهاد فرهنگی و اجتماعی توسط یک روحانی اداره می‌شود. در جریان انقلاب مشروطه و بعد از آن و سپس در دهه ۱۳۴۰، روحانیان به صحنه تقابل سیاسی با سلطنت و حکومت پادشاه کشانیده شدند.

اما جناح دیگر جنبش محافظه‌کاری ایران، سرمایه‌داری تجاری است، که از منظر تاریخی ریشه در بازار، که سابقه‌ای طولانی در فعالیت‌های سیاسی ایران داشته است، دارد. اما قدرت کنونی هر دو بخش محافظه‌کاران، محصول تحولات بعد از انقلاب است.

جریان اصلاح طلب امروزی نیز ریشه در انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت دارد. آن چه امروز اما به عنوان جریان سیاسی اصلاح طلبی شناخته شده است، بخشی از آن بعد از انقلاب و استعفای دولت موقت آغاز گردید، که نماد آن فعالیت‌های محدود و مقید شده نهضت آزادی ایران است. بعد از انقلاب و مشاهده انحرافات و کاستی‌ها، نهضت آزادی ایران ضمن تأکید بر مواضع فکری و سیاسی خود سیاست راهبردی تغییرات تدریجی و مسالمت‌آمیز در ساختارهای حقیقی، و نه حقوقی را اتخاذ نمود. بخش دیگر جریان اصلاح‌طلبی، که بعد از پیروزی انقلاب اگر چه در کنار محافظه‌کاران قرار داشت اما با آنها، بخصوص در مسایل اقتصادی، مرزبندی داشت.

در جمهوری اول، رهبر فقید انقلاب، که نظر خوشی نسبت به جناح راست و محافظه‌کاران و سنت‌گرایان نداشت با دخالت‌های مستقیم خود تعادل میان این دو گروه را که چپ و راست خوانده می‌شوند، را حفظ می‌کرد. بعد از پایان جنگ و سپس درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی و آغاز

جمهوری دوم تغییراتی در آرایش نیروهای سیاسی صورت گرفت. نیروهای قابل توجهی از قدرت حاکم جدا شدند. محافظه‌کاران با تفسیرهای جدیدی، از قانون اساسی بر طبق برنامه‌ها و اهداف سیاسی خود، این گروه از اصلاح‌طلبان را از مجلس و به تدریج از سایر نهادها بیرون راندند. از خرداد ۷۶ اما با انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری و سپس مجلس ششم، دوره جدیدی از فعالیت‌های این گروه از اصلاح‌طلبان آغاز شد.

اما گروه‌های سیاسی اصلاح طلب شناخته شده، اعم از آنها که در درون حاکمیت بودند، یا بیرون از حاکمیت، عموماً و اکثراً از بعد فکری به جریان روشنفکری دینی تعلق دارند. روشنفکری دینی، ادامه منطقی و بهداشتی نهضت بیدارگری، جریان اصلاح‌گری نواندیشی دینی است. جریان روشنفکری دینی گروه‌های معروف به ملی - مذهبی، از جمله نهضت آزادی ایران، سابقه طولانی‌تری از انقلاب و سایر گروه‌ها دارند.

س - هر کدام از طیف‌های سیاسی دارای چه پایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند؟

ج - پایگاه سیاسی جریان راست و محافظه‌کاران به طور عمده در میان سرمایه‌داری تجاری و فقهای سنتی است، که از طریق نهادهای مذهبی با قشرهای خاصی از مردم در تماس هستند. مردم عادی و عامی عموماً در پیروی از سنت‌ها احساس آرامش می‌نمایند. در نزد این قشر از مردم احساس دینی و مذهبی بسیار قوی است. این احساس مذهبی، که ریشه در ذات وجود انسان دارد، برای توسعه به درک و آگاهی یا بینش دینی، یا آنچه قرآن از آن به بصیرت یاد می‌کند نیازمند است. در حالی که سنت‌گرایان صرفاً به احساس دینی مردم تکیه و از آن بهره‌بردار می‌کنند، روشنفکران دینی درصد پرداختن به بینش دینی مردم می‌باشند. آنها از مردم «تعبد و پیروی کورکورانه و مقلدانه» را می‌طلبند و اینان مردم را به استقلال فکری و آگاهی هوشمندانه دعوت می‌کنند.

بنابراین جریان محافظه‌کار در میان قشرهایی از مردم عامی و عادی، از طریق مساجد و نهادهای سنتی مذهبی پایگاه دارد. اما در طی دو دهه حکومت به نام خدا و دین، و عملکردهای اقتصادی و اجتماعی نه چندان موفق، حتی مردم عادی نیز از این جریان روی برگردانده‌اند. اما داور دربار پایگاه واقعی این جریان در میان مردم بسی مشکل است. ولی میتوان گفت که این جریان پایگاه تاریخی خود را در میان مردم از دست داده است. واگر آمارهای منتشر شده انتخابات ملاک و معیاری برای سنجش پایگاه این جریان در میان مردم باشد، شاید ۱۰ تا ۱۵ درصد آرای مردم را داشته باشند.

اما پایگاه اصلاح‌طلبان، به طور عمده در میان روشنفکران، تحصیلکرده‌ها و از طریق آنان در میان بخشی از مردم عادی می‌باشد.

متأسفانه اصلاح‌طلبان ایران نتوانسته‌اند تا کنون موضع و رابطه خود را با گروه‌های اقتصادی جامعه روشن کنند. روشنفکران چپ سنتی با محور قرار دادن مبارزه با استثمار، کوشیدند تا پایگاه خود را در میان محرومان جامعه، کارگران و زحمتکش‌شان قرار بدهند. روشنفکران غیر مذهبی - لائیک، و نیز روشنفکران دینی نیز، هیچ‌گاه مواضع و سیاست‌های راهبردی خود را در رابطه با گروه‌های اقتصادی، نظیر سرمایه‌داری صنعتی - یا به تعبیری بورژوازی ملی به طور شفاف بیان نکردند.

طی دو دهه قبل از انقلاب، بخش خصوصی در صنعت بتدریج شکل تازه‌ای به خود گرفته بود و تا آنجا پیش رفته بود که بتواند در فرایندهای توسعه، ولو ناچیز، اثر گذار باشد. اما بعد از انقلاب اصلاح طلبان، در کنار محافظه‌کاران، تحت تاثیر جو انقلاب، همان بخش ضعیف صنعت خصوصی را هم از بین بردند. برخی از روشنفکران دینی نیز با این روند همراهی کردند. حتی در جمهوری دوم، که سیاست محوری دولت، خصوصی سازی بود، توفیق چندانی برای احیای سرمایه‌داری صنعتی به دست نیاورد. در جمهوری سوم، که اصلاح طلبان قوای مجریه و مقننه را هم به دست گرفته بودند، حرکت چشمگیری در راستای حمایت از سرمایه‌داری صنعتی مشاهده نشد. بنابراین جنبش اصلاح‌طلبی، هنوز هم موضع شفاف در رابطه با گروه‌های اقتصادی و در نتیجه تبیین پایگاه اقتصادی خود ندارند. و این یک ضعف اساسی و عمده برای اصلاح طلبان است.

پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان معمولاً قشر متوسط شهری و روشنفکران و تحصیلکرده‌ها است. اما بنا به دلایل و علل مختلف، جنبش اصلاح طلبی، که در دو انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ششم حمایت اکثریت قابل توجهی از مردم را که از محافظه‌کاران و حاکمان دو دهه بریده بودند، کسب کرده بود، نتوانست آن را به یک نیروی فعال سیاسی حامی خود تاثیرگذار تبدیل نماید.

از آنجا که ویژگی اصلاح طلبی، پذیرش تغییر و تحول است، در میان اصلاح طلبان پیرامون تعریف موضوعات و دامنه تغییرات اختلافات اساسی وجود دارد. برخلاف محافظه‌کاران، که چون پاسداران سنت‌های رایج و شناخته شده فکری، اجتماعی و اقتصادی هستند و مواضع متحدی دارند، اصلاح طلبان دچار عدم توافق در مورد مسایل کلیدی می‌باشند.

س - علیرغم این که در جامعه ایران به دلایل تاریخی حزب و طبقه به مفهوم دقیق آن شکل نگرفته است، طیف‌های جدید چه نسبتی با بدنه اجتماعی دارند، یا می‌توانند برقرار کنند؟

ج - رابطه گروه‌های سیاسی را با بدنه اجتماعی به طور مختصر اشاره کردم. اما آنچه محافظه‌کاران می‌توانند انجام دهند، فاصله گرفتن خردگرایان از خردگريزان و پرهیز از پرداخت هزینه‌های بالا برای حرکت‌های نسنجیده و غیر لازم از یک طرف و فعالیت در چارچوب مقررات همکنشی‌های سیاسی با سایر گروه‌ها از طرف دیگر می‌باشد. اگر محافظه‌کاران بخواهند، هم چون محافظه‌کاران کلاسیک نقش مثبت و مفیدی در فرایند تحول و تغییر داشته باشند لاجرم باید شیوه‌های عمل را تغییر بدهند. اما اصلاح طلبان به نظر می‌رسد نیازمند آن هستند که راهکارهای عملی برای ایجاد رابطه ارگانیک با گروه‌های اجتماعی با توان حمایت از اصلاحات را مورد نظر قرار دهند. به عنوان مثال، جنبش دانشجویی در تمام ادوار تاریخی در کنار، مبارزات اصلاح طلبانه یا انقلابی مردم قرار داشته است. در دوره اخیر نیز، جنبش دانشجویی نقش کلیدی در جنبش اصلاح طلبی داشته است. اما روابط گروه‌های سیاسی اصلاح طلب با جنبش دانشجویی در سال‌های اخیر دچار نوسانات و اختلالاتی شده است که نیاز به توجه مبرم همه‌جانبه دارد.

س - نقش نهضت آزادی ایران در آرایش جدید سیاسی چیست و جایگاه آن کجاست؟

ج - نهضت آزادی ایران بر اساس مرامنامه، مواضع و قطعنامه‌های کنگره‌های گذشته و خط مشی سیاسی خود، یک گروه اصلاح طلب محسوب می‌شود. در جلسه پیش کنگره هفتم، در اسفند ۱۳۶۳، که با دعوت و حضور بسیاری از فعالان سیاسی برگزار شد، طی یک سخنرانی دو ساعته، به عنوان

رئیس دفتر سیاسی، سیاست راهبردی نهضت آزادی ایران را در مبارزه مسالمت‌آمیز قانونی و علل عدم اعتقاد به براندازی را توضیح داده‌ام. آنچه امروز در سطح کلان جامعه به گفتمان غالب سیاسی تبدیل شده است، بخش عمده‌ای از مواضع نهضت آزادی ایران می‌باشد.

نهضت آزادی ایران قدیمی‌ترین حزب سیاسی ملی - اسلامی فعال است و اگر چه به علت اعمال محدودیت‌ها و فشارهای سیاسی مستمر، فعالیت محدودی دارد، نتوانسته است رابطه‌ای ارگانیک گسترده‌ای با مردم برقرار سازد، و اما از یک اعتبار ملی و بین‌المللی برخوردار است. اگر چه عملکرد جریان راست تمامیت خواه در ۶-۷ سال گذشته و انتخابات مجلس هفتم، امکان پیشبرد اصلاحات را در چارچوب ساختارهای حقوق فعلی به شدت مخدوش ساخته است، نهضت آزادی همچنان به استراتژی مبارزه مسالمت‌آمیز برای اصلاح ساختارها معتقد است و در آرایش جدید سیاسی، بدون تردید در طیف اصلاح طلبان قرار دارد.

س - با در نظر گرفتن فضای سیاسی آینده و با این پیش فرض که دولت بعدی در اختیار محافظه‌کاران قرار خواهد گرفت، امکان فعالیت برای طیفی که در موضع اپوزیسیون قرار می‌گیرد، چگونه خواهد بود؟

ج - هنوز به درستی روشن نیست که وضعیت فعالیت اپوزیسیون بعد از سیطره کامل محافظه‌کاران چگونه خواهد بود. در میان محافظه‌کاران، جریان‌هایی هستند که می‌کوشند تا با استفاده از امکانات جدیدی که بهر حال به دست آورده اند، گروه‌های سیاسی مخالف را تا سر حد امکان فلج سازند - اما محافظه‌کاران هم هستند که برخلاف گروه اول بر این باورند که از موضع قدرتی که به دست آورده‌اند، با مخالفین با تساهل و تسامح برخورد کنند. کدام یک از این دو موفق می‌شوند هنوز به درستی روشن نیست.

از طرف دیگر محافظه‌کاران اگر چه قدرت کامل را تصاحب کرده‌اند، اما بهر حال با دو چالش بزرگ روبرو هستند. چالش برخاسته از بحران اقتصادی و چالش منتج از سازمان‌های موازی در مدیریت کلان. رفتار سیاسی محافظه‌کاران با مخالفین در آینده به میزان وسیعی به موفقیت یا شکست محافظه‌کاران در پاسخ به این دو چالش بستگی دارد.

اصلاح طلبان و تشکیل جبهه فراگیر دموکراسی خواهی

۸۳/۰۵/۰۳

ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران، در حاشیه مراسم اختتامیه کنگره جبهه مشارکت به سوال‌های خبرنگاران پاسخ داد

وی در پاسخ به سؤالی درباره انتخابات آینده ریاست جمهوری و احتمال نامزدی "میر حسین موسوی" در این انتخابات گفت: مشکل انتخابات ریاست جمهوری این نیست که چه کسانی در آن شرکت کنند، این انتخابات باید آزاد برگزار شود تا همه کسانی که خودشان را واجد صلاحیت می

دانند در آن شرکت نمایند.

وی در مورد شرایط برگزاری انتخابات ریاست جمهوری گفت: اگر شیوه عملکرد محافظه کاران در انتخابات مجلس هفتم در انتخابات ریاست جمهوری نیز تکرار شود، جمهوری اسلامی ایران با بن بست مواجه خواهد شد.

دبیرکل نهضت آزادی، با بیان این که جنبش اصلاح طلبی به دنبال تغییر ساختارهای حقیقی است و نه حقوقی و می خواهد رفتارها را عوض کند، گفت: جنبش اصلاح طلبی نیاز دارد که خود را منسجم کند؛ به همین دلیل باید یک جبهه فراگیر دموکراسی خواهی به وجود آید و همه احزاب و گروه هایی که معتقد به دموکراسی هستند، در آن متمرکز شوند.

وی در مورد روند تشکیل این جبهه مشترک گفت: پس از این حادثه بزرگی که اتفاق افتاده است، گروه های سیاسی اصلاح طلب نیاز دارند تا درون خودشان انسجام بیشتری به دست آورند و مسایل را شفاف کنند و سپس در فاز بعد با هم به تعامل و مبادله فکر و اندیشه بپردازند.

وی در مورد اختلافات گروه های سیاسی اصلاح طلب و تاثیر آن بر تشکیل جبهه مشترک دموکراسی خواهی گفت: ما نمی خواهیم یکسان سازی کنیم، بلکه می خواهیم بگوییم که گروه های سیاسی مختلف در جبهه اصلاح طلبی ایران می توانند، برنامه ها و اهداف مشترکی را طرح کنند و سپس حول آن با هم همکاری نمایند."

وی افزود: ما به جامعه تک صدایی اعتقاد نداریم و بر آن نیستیم که احزاب یکی شوند، بلکه همه احزاب می توانند بر شیوه های عمل توافق نمایند و سپس روابط خود را در یک جبهه مشترک، به طور شفاف تعریف کرده، در این جبهه با هم همکاری کنند و این ضرورتی پیش روی همه اصلاح طلبان است.

یزدی در خاتمه با بیان این که وفاق امری است یادگرفتنی، گفت: سال ۷۶ که خاتمی آمد، برخی از دوستان بحث خودی و غیر خودی را مطرح می کردند که امروز این بحث بلا موضوع است.

دینی و لائیک نداریم ، سوژه اصلی مردم هستند

ایلنا ۱۳۸۳/۵/۱۴

هویت ما ،یک هویت ملی به معنای ایرانی و اسلامی است و نمی توان آن را از فرهنگ ملی جدا کرد

ابراهیم یزدی ، گفت : سنت گرایان دموکراسی را نفهمیده اند که امروز با آن دارند می جنگند ، همان گونه که لائیک ها دین را نفهمیده اند که به مقابله با آن می پردازند .

ابراهیم یزدی؛ دبیر کل نهضت آزادی طی سخنانی در آخرین سری از سلسله جلسات سیاسی مقدماتی نشریه دانشجویی جرس که با همکاری انجمن اسلامی دانشکده علوم دانشگاه تهران، برگزار شده بود با اشاره به سالروز صدور فرمان مشروطیت، گفت: انقلاب مشروطه يك انقلاب بزرگ تاریخی است و سرفصل مهم در تاریخ کشور ماست که هنوز به سرانجام نهایی خود نرسیده است.

وی تصریح کرد: قرن بیستم را قرن مردم نامگذاری کرده اند، زیرا تحولات و انقلاب‌های زیادی در این قرن صورت گرفته است، اولین انقلاب و آخرین انقلاب در این قرن در ایران وجود آمده است.

یزدی خاطر نشان کرد: روشنفکران ما امروز به این ضرورت پی برده‌اند که يك نگاه نفاذانه به یکصد سال اخیر داشته باشیم و بررسی کنیم چرا انقلاب مشروطه به سر و سامان نهایی نرسیده است.

وی ضمن اشاره به خصوصیات يك فرد روشنفکر، گفت: روشنفکر کسی است که نسبت به جامعه، محیط و کشور خود احساس تعلق می‌کند و بی تفاوت نیست. روشنفکر، منتقد وضع موجود است و وضع موجود را هر چه باشد، وضع مطلوب نمی‌داند و در آرزوی يك جامعه آرمانی است.

دبیرکل نهضت آزادی تصریح کرد: در جوامع عقب مانده، مردم درك کل‌نگر از ملیت خود ندارند، هر کس دنیای خود را در محیط خود می‌بیند، اما روشنفکر نگاهش فراتر از ده شهر و روستا است، نگاه فراگیر ملی و احساس ایرانی دارد، دغدغه‌هایی او دغدغه‌های ملی است نه گروهی و قومی، روشنفکر می‌خواهد فراتر از احساس، بینشی جدید به مسائل پیدا کند.

وی عنوان کرد: بعضی روشنفکران به مناسبات فرهنگی انتقاد دارند و بعضی به ساختارهای سیاسی و اقتصادی، نقد دارند، هر چند براساس نظریه سیستم‌ها این اجزاء با هم روابط درونی دارند.

یزدی افزود: يك روشنفکر به نقد ساختارها و روابط نمی‌پردازد، بلکه دغدغه تغییر هم دارد. او باید تصویر روشن، نسبی و تعریف شده از چیزی که می‌خواهد ایجاد کند، داشته باشد. روشنفکر يك آناشیت نیست، او وضع موجود را تعریف و نقد می‌کند و بعد می‌گوید، وضع مطلوب من چیست. بعد وضع موجود را تغییر می‌دهد. وی با طرح این مطلب که روشنفکر مقلد در گفت‌وگوهای سیاسی نیست، تأکید کرد: روشنفکر فرزند محیط خودش است و با نگاهی ملی، موانع را تعریف می‌کند و راه حل ارائه می‌دهد.

وی تصریح کرد: ما از فرهنگ، يك تعریف ملی و يك تعریف فراملی داریم، ما برای تغییر يك فرهنگ باید درك درستی از فرهنگی که با آن تعلق داریم، داشته باشیم. ما می‌توانیم از تجربیات دیگران در این خصوص استفاده کنیم، ولی حق تقلید محض را نداریم. هویت ما يك هویت ملی به معنای ایرانی و اسلامی است و نمی‌توان آن را از فرهنگ ملی جدا کرد.

وی با اشاره به اینکه روشنفکران اروپا برای مبارزه با سلطه بی‌چون و چرا، طرح جدایی دین از نهاد و دولت را ارائه کردند، گفت: این محصول تجربه تاریخی اروپا است که در مشروطه هم آرام

آرام داشت ، مطرح می‌شد ، ولی همین روشنفکران از همان ابتدا حتی آنهایی که لائیک بودند ، خود را موظف می‌کردند به سراغ بخشی از روحانیت بروند که قبول کننده این اندیشه‌ها است . نهاد و موقعیت دین در ایران با نهاد و موقعیت دین در اروپا متفاوت است و این تفاوت در سرشت دین است.

یزدی تصریح کرد : قبل از اسلام ، ساختار قدرت در ایران دو رکن داشت ؛ رکن روحانیت و رکن پادشاه . این دو رکن همیشه در کنار هم بوده‌اند و هر کجا بین این دو تعارض بود ، همیشه پادشاه شکست خورده است . روحانیون ایران رابطه عمیق با توده مردم داشتند و این رمز قدرت‌شان بود . در مشروطه روشنفکران به این نکته پی برده بودند که اگر می‌خواهند با استبداد و استعمار مقابله کنند ، بدون حمایت روحانیون نمی‌توانند این کار را بکنند .

دبیرکل نهضت آزادی ، خاطر نشان کرد : در صد سال گذشته ، سنت گرایان در برابر هر آنچه که از خارج آمده ، موضع داشتند و روشنفکران غیردینی هم دین را می‌خواستند کنار بگذارند و امروز هم این مسایل در کشور ما حل نشده است ، اما روشنفکر دینی کاری که می‌کنند این است که با برخوردی منطقی و با استناد از متون دینی با آنها مقابله می‌کند و تا حالا هم موفق بوده است . وی افزود : روشنفکران دینی که دین‌باور بودند و تعارض با مبانی کلیدی دین نداشتند ، راه را برای ما باز کرده‌اند . دبیر کل نهضت آزادی با اشاره به اینکه موضوع اصلی مردم ایران در حال حاضر دموکراسی است ، گفت : بعضی اعتقاد دارند دموکراسی با دین هیچ نسبتی ندارد و در این موضوع سنت گرایان ولایک‌ها باهم همصدا هستند ، ما دموکراسی دینی ولایک نداریم ، بلکه سوژه اصلی مردم هستند . دموکراسی باید در میان ملت‌هایی پیاده شود که هویت انسانی و ملی دارند ، دموکراسی بدون رابطه با فرهنگ امکان ندارد بوجد آید .

یزدی تأکید کرد : دموکراسی بدون قانون اساسی وجود ندارد ، دموکراسی‌ها با قانونمندی‌های ویژه تعریف می‌شوند ، در ایران دموکراسی ایرانی پیروز خواهد شد ، اما این دموکراسی نه دینی است و نه لائیک ، روشنفکر لائیک هیچ راهی ندارد و روشنفکر دینی جریان حقیقی ، واقعی و یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و یک رسالتی دارد که روشنفکر لائیک نمی‌تواند آن را انجام دهد .

یزدی تصریح کرد: روشنفکر لائیک اگر نمی‌خواهد از زوایه باور دینی به این قضیه بپردازد، باید از زوایه فرهنگ ملی برخورد کند ، در غیر این صورت در جامعه منزوی خواهد شد. وی عنوان کرد : روشنفکر دینی خود را متولی دین نمی‌داند ، اما دغدغه این را دارد ، من معتقد به جدایی دین از سیاست نیستیم و اعتقاد دارم این دو قابل تفکیک نیست ، اما معتقدم نهاد دین و نهاد دولت باید از هم جدا شوند و رابطه دین و دولت را مردم تعیین کنند .

یزدی خاطر نشان کرد : دموکراسی یادگرفتنی است و یادگرفتن یک پروسه است . اگر آمادگی نداشته باشیم موازین دموکراسی را رعایت کنیم ، دموکراسی ایجاد نمی‌شود . ما گفتمان دموکراتیک داریم اما رفتار دموکراتیک نداریم ، با موعظه نمی‌توان تغییر رفتار داد ، ما باید کاری کنیم که با ایجاد قدرت سیاسی هر کسی که در بالا قرار می‌گیرد ، نتواند خلاف کند .

روشنفکری ایرانی و دموکراسی ایرانی

سخنرانی در گردهمایی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم دانشگاه تهران و مجله جرس
۱۳۸۳/۵/۱۴

«مقدمه روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۵/۱۵ به نقل از سخنان من در دانشکده علوم نوشته بود که:

این بخش کوچک و ناقص و نادرست از آن صحبت می‌باشد متن کامل به شرح زیر است:

۱- امروز ۱۴ مرداد، نود و هشتمین سالروز صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه می‌باشد. انقلاب مشروط ایران يك جنبش و تکان شدید و بزرگ در تاریخ ملت ما می‌باشد. قرن بیستم، به مناسبت انقلاب‌های بزرگی که در آن اتفاق افتاده است «قرن مردم People's Century» نامیده شده است. از شگفتی‌های جامعه‌شناختی این که اولین انقلاب قرن بیستم، انقلاب مشروطه (۱۴ مرداد ۱۲۸۵ هـ. ش) و آخرین انقلاب قرن بیستم نیز، انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) در ایران صورت گرفته است.

اما شگفت‌تر و سوال برانگیزتر این است که چرا ملت ایران بعد از صد سال مبارز هنوز به آرمان‌ها و خواست‌های خود دست پیدا نکرده است.

انقلاب مشروطه را قطعاً می‌توان از ابعاد و زوایای گوناگون مورد بحث و بررسی و نقد و حلای قرار داد. اما در هر صورت به این سؤال باید پرداخته شود که چرا به سرانجام مطلوب نرسیده است و ما هنوز اندر خم يك كوچه‌ایم.

۲- تغییرات و تحولات بزرگ کمی و کیفی در وضعیت و ساختارهای سیاسی و اجتماعی (و بعضاً اقتصادی) معمولاً نتیجه تغییرات تدریجی کمی و کیفی درونی اجتماع می‌باشد. در واقع زمینه‌های عینی در جامعه، در روابط میان طبقات، در افکار و اندیشه‌ها، آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی، به وجود می‌آیند و به نیروهای فشار برای تغییر تبدیل می‌شوند و سپس در يك موقعیت مناسب بروز و ظهور پیدا می‌کنند. بی‌تردید زمینه‌های داخلی برای چنین تحوли وجود داشته است.

جنگ ایران و روس و شکست تاریخی ایران از روسیه، از دست رفتن بخش‌های استراتژیک بسیار مهم کشورمان، در بیداری برخی از زمامداران این دوره تأثیر عمیقی بر جای گذاشت و آنان را به عمق عقب ماندگی مژمن ایران، به طور عینی و ملموس آگاه ساخت. آنان را به چاره اندیشی وادار ساخت. این در حالی بود که اکثریت مردم نه امنیت داشتند، نه آزادی و نه برخوردار از حداقل امکانات زندگی.

رفتار حاکمان با مردم، حتی از رفتار با حیوانات، بدتر بود. معدودی از متفکران و دلسوزان جامعه نیز، که بحران‌ها و خطر‌ها را درک کرده بودند، توان تأثیرگذاری را نداشتند.

در حالی که ایران گرفتار استبداد، نادانی، بی‌خبری، ظلم و ستم بود، تغییرات و تحولات چشمگیری در اروپا شکل گرفته بود. دامنه و ابعاد این تغییرات بر مناسبات کشورهای اروپا با آسیا و

افریقا تاثیر گذارده بود. ایرانیان از دو سو با این تغییرات آشنا شده بودند. از يك سو نخبگان کشور، عمدتاً شاهدگان، اعیان و اشراف، تجار، مالکین بزرگ، خوانین که به اروپا سفر می‌کردند و از سوی دیگر مردم عادی و عالی که خسته و رنجور از ظلم و بی‌پناهی و تنگی معیشت. به دنبال کار و تامین زندگی یا فرار از ظلم و ستم حکمرانان جلاي وطن نموده و در کشورهای همسایه دور و نزدیک، نظیر هند، قفقاز، عثمانی مهاجرت کرده بودند.

مردم عادی با احساس درونی انسانی خود، که فطرتاً ظلم ستیز است راه نجات می‌جستند. انسان آزاد خلق شده است. طلب و نیاز انسان به آزادی، يك امر ذاتی و وجودی است. مقاومت و مخالفت انسان با هر عاملی، اعم از سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی که این طلب یا نیاز وجودی انسان را محدود و یا نادیده بگیرد امری فطری و درونی است. این نیاز وجودی انسان به آزادی است که او را به واکنش، در اشکال گوناگون سلبي (قهر، طغیان‌های اجتماعی، مواد مخدر...) و یا ایجابی (مبارزه برای کسب آزادی) وادار می‌سازد. ویژگی اصلی این واکنش ظلم ستیزی (ظلم به معنای وسیع کلمه)، و جهت عمده آن طغیان و اعتراض علیه وضع موجود می‌باشد. این واکنش، نوعی از «احساس سیاسی» است. اما بینش سیاسی تعیین کننده و شکل‌دهنده جهت و سمت و سوی این حرکت می‌باشد.

رسالت اصلی روشنفکران توسعه احساس سیاسی ذاتی و وجودی مردم ناراضی و جان به لب رسیده با دادن جهت و تعیین و سمت و سوی حرکت سیاسی - یا بینش سیاسی می‌باشد.

اگر منشاء احساس سیاسی انسان‌ها درونی و وجودی است، منشاء پیدایش روشنفکران، که شکل‌دهنده بینش سیاسی مردم هستند، از کجا است؟

و ویژگی‌های عام این گروه اجتماعی کدامند؟

۳- نهضت بیداری ایرانیان، از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اولا ریشه در اوضاع به هم ریخته داخلی و زمینه‌های مساعد اجتماعی داشته است ثانياً متأثر از عوامل مردمی به خصوص تغییرات در اروپا بوده است. از این زمان و در این مرحله است که روشنفکر ایرانی پدیدار می‌گردد. بیداری، اما فاز یا مرحله اول از حرکت اجتماعی - سیاسی است. مرحله دوم، اشراف و آگاهی بر وضعیت موجود، علل و اسباب آن و سپس اراده اصلاح و تغییر و تحول با مرحله جنبش اصلاح‌گری. در مراحل بعد از بیداری یعنی در تبیین و تعریف علل و اسباب عقب‌ماندگی و همچنین ماهیت تغییر و تحول و اصلاح است که اختلاف نظرها پدید می‌آیند و روشنفکرانی با دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد بروز و ظهور می‌یابند.

۴- ویژگی‌های عام و مشترك روشنفکران

۴/۱ - روشنفکران به طور عام، با هر نوع گرایش فکری و فرهنگی، «وضع موجود» را نامطلوب می‌بینند و منتقد آن هستند. اما «وضع موجود» در هر جامعه‌ای و در هر مرحله‌ای می‌تواند یکی از ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی - یا مجموعه همه آنها باشد. بی‌تردید در هر فرصتی، ارتباط تنگاتنگی میان ساختارهای چهارگانه وجود دارد. اما روشنفکران، براساس نگاه‌های فلسفی و جهان‌بینی خود و اولویت‌های برخاسته از نوع جهان‌بینی، یکی از این ساختارها را اصلی بدانند و به نقد آن پردازند.

۴/۲ - روشنفکر علی‌الاصول پیگیر تغییر و تحول در وضع نامطلوب موجود است. روشنفکر کسی نیست که فقط به نقد ساختارها و روابط بپردازد بلکه او به دنبال تغییر و تحول در آنها است. بنابراین هر تحلیل‌گر سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی، روشنفکر محسوب نمی‌شود. بلکه آن تحلیل‌گر و انتقادکننده‌ای روشنفکر است که احساس رسالت برای تغییر وضع نامطلوب موجود را داشته باشد و در این راه گام بردارد. اما همین امر مستلزم آن است که روشنفکر، در ذهن خود، براساس جهان بینی مورد اعتقادش، تصویری از وضعیت مطلوب داشته باشد. روشنفکر آنارشیست نیست که صرفاً به دنبال بر هم زدن نظم موجود باشد بلکه او در طلب تحقق وضع مطلوب ذهنی خود می‌باشد و نقد وضع موجود و کوشش برای تغییر آن، قبل از آن که سلبی باشد، ایجابی است و به عبارت دیگر برای روشنفکر لازمه تحقق وضع مطلوب ذهنی‌اش بر هم زدن وضع نامطلوب موجود است.

افتراق روشنفکران از این مراحل آغاز شده است. برخی از روشنفکران صدر مشروطه و دوران‌های بعد از آن، علت عقب ماندگی را زبان و خط دانستند و برای تغییر خط و پالایش زبان از کلمات غیر فارسی به ارائه برنامه‌ها و راه‌کارهای عملی پرداختند. برخی استثمار کارگران و زحمتکشان، برخی استیلاي خارجی، استعمار و امپریالیسم و برخی استبداد داخلی و ... را عامل اصلی معرفی کردند. اما در شورش تنباکو، و پس از آن، در انقلاب مشروطه، به ترتیب مبارزه علیه استعمار و استیلاي خارجی و استبداد سلطنتی محور اصلی بود که همه درباره آن اتفاق نظر داشتند.

۴/۳ - سومین ویژگی عام روشنفکران دوران مشروطه احساس تعلق ملی و مسئولیت درباره جامعه، مردم و کشور بوده است. به این معنا که دید ملی داشتند، نه روستایی، قبايلي و عشایری یا قومی. نقد آنها از وضع موجود، نگرانی و دغدغه آنها برای محدود به يك قوم نبود، روشنفکران صدر مشروطه، برخاسته از میان اقوام متعدد ایرانی، پارس، کرد، آذری و ترک بودند، اما دیدگاه ملی و فراقومی داشتند، حل مطالبات و مشکلات قومی را، در حل مسائل ملی می‌دیدند، به همین علت، اگر چه نیروهای مشروطه طلب در برخی از استان‌ها، نظیر آذربایجان، بسیار قوی بودند، اما هیچ‌گاه مطالبات قومی نداشتند. در دوره استبداد صغیر، که محمدعلی شاه توانست با گلوله باران کردن مجلس را منحل کند و آزادی‌خواهان در تهران شکست خوردند، در تبریز مشروطه‌طلبان بر نیروهای استبداد طلب غلبه کردند و آنها را از بین بردند. اما آنها از مرزهای استان آذربایجان نماندند، هیچ‌خواستار قومی مطرح نکردند، بلکه برای کمک به مشروطه طلبان تهران به سوی پایتخت حرکت کردند و حکومت محمدعلی شاه را واژگون نمودند.

۵ - همکنشی روشنفکران و روحانیان در انقلاب مشروطه، بخش عمده و قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران مشروطه خواه، تحت تاثیر ادبیات سیاسی اروپا قرار داشتند.

و براساس تجربه اروپا با کلیسا و دین، به نهادهای دینی (روحانیان) و مسئله دین (اسلام) در ایران، نگاه می‌کردند. اما آنان به سرعت دریافته‌اند که تعمیم تجربه اروپا به ایران نادرست است. در اروپا، جنبش روشنفکری و آزادی‌خواهی بر سه محور علم‌گرایی، ملی‌گرایی و جدایی کلیسا و دولت در تقابل با کلیسا و روحانیت مسیحی شکل گرفت. اما در ایران آرایش نیروهای سیاسی - اجتماعی با اروپا متفاوت بود. به طوری که همین روشنفکران لازم دیدند با روحانیت یا جناحی از آن متحد شده در برابر استبداد سیاسی بایستند. این ضرورت از بافت جمعیتی و ساختارهای خاص ایران سرچشمه گرفته بود. در ایران طبقه جدید که منافع اقتصادی ویژه با موقعیت سیاسی و اجتماعی داشته باشند،

؟؟ و تضاد با گروه‌های حاکم باشد، به وجود نیامده بود. در اروپا تغییرات از هنگامی جدی شد که طبقه جدید - بورژواها - در مراکز جدیدی - بورگ‌ها - با اندیشه‌ها و آرمان‌های جدید به وجود آمد. روشنفکران اروپایی در تلاش خود برای تغییر وضع نامطلوب یک پایگاه اجتماعی پیدا کرده و به آن اتکا نمودند.

اما در ایران نه شورش تنباکو و نه انقلاب مشروطه، محصول پیدایش طبقه جدیدی نبود، روشنفکران صدر مشروطه در حالی که برای تحقق اهداف خود، نیازمند حمایت مردمی بودند، فاقد ابزارها و امکانات برای ارتباط با توده‌های مردم بودند.

اما در عوض، روشنفکران مشروطه با جایگاه، قدرت و نفوذ نهادینه شده روحانیت و رابطه دوگانه و دو سویه آنان با مردم عامی و عادی از یک طرف و با سلطنت استبدادی مطلقه از طرف دیگر روبرو شدند و خود را به واکنش و همکنشی ناچار دیدند.

در جریان شورش تنباکو، محور اصلی مبارزه و مقاومت در برابر ورود و نفوذ استعمار بریتانیا بود. در این شورش، توان بالقوه روحانیت شیعه ایران و عمق نفوذ را این قشر در میان عموم طبقات به نمایش گذاشته شد. نه روحانیت خود از این نیرو بالقوه آگاهی داشت، نه پادشاه و دربار و نه قدرت‌های خارجی کنش‌گر در ایران.

آگاهی بر نقش دین (اسلام) و قشر روحانیت شیعه در ایران موجب پیدایش سه واکنش گردید: واکنش اول تعمیم تجربه اروپا به ایران و نفی دین و مقابله با روحانیت؛ واکنش دوم - برخورد و تعامل عملگرایانه با روحانیت و استفاده از آن برای بسیج مردم در جنبش ضد استبدادی و واکنش سوم - توجه به تفاوت‌های اساسی در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی ایران و اروپا و از آن جمله روحانیت شیعه، و در محتوای اسلام و مسیحیت، و درک ضرورت و توجه به، بومی کردن یا ایرانی - اسلامی کردن مفاهیم، و تعامل با روحانیان با هدف تأثیر گذاری بر دیدگاه‌های آنان و تغییر در روش‌ها و منش‌ها.

از این پس روشنفکران ایرانی براساس دیدگاه‌ها و مواضع درباره دین اسلام و نهاد روحانیت، ابتدا به دو گروه اساسی تقسیم شدند و به تدریج در درون هر گروه گرایش‌های متفاوت و متمایزی شکل گرفتند. به عنوان مثال، در میان روشنفکران لائیک، برخی به کلی ضد دین و مذهب شدند و سنتز با آن را بخشی از فرایندهای تغییرات و تحولات ضروری دانستند، برخی دیگر اما به مذهب به عنوان فرهنگ ملی نگاه می‌کردند که باید در تعامل با توده‌ها از آن بهره‌مند شد، اگر چه خود معتقد به دین نبودند. همزمان روشنفکرانی هم بودند و هستند که مومن و معتقد به دین هستند اما آنرا تنها در قلمرو حوزه شخصی افراد می‌بینند و می‌خواهند و به نقش و نفوذ و تأثیر آن در قلمرو اجتماعی اعتقادی ندارند. از طرف دیگر روشنفکران دینی بر این نکته تأکید دارند، که اولاً تجربه اروپا با مذهب کلیسا قابل تعمیم به ایران نیست، اگر چه می‌تواند آموزنده باشد. ثانیاً مقولات جدید زیربنایی مدرنیته، چه در قلمرو سیاست، نظیر حقوق بشر، حاکمیت مردم و دموکراسی، مشروعیت قدرت و ... و چه در قلمرو فرهنگ و روابط اجتماعی، هنگامی در جامعه جا می‌افتند و مورد پذیرش عمومی قرار خواهند گرفت و نهادینه خواهند شد که در فرهنگ ملی که ایرانی اسلامی است گوارده شوند و در ارکان و اجزاء ذهنی، فکری و عملی ما ایرانیان ادغام گردند.

در حالی که برخی از روشنفکران لائیک ضد دین یا غیردینی رفتارهای دینی دینداران، اعم از مردم عادی و عامی و یا روحانیان را عین اسلام تلقی می‌کردند و براساس آن واکنش نشان می‌دادند، روشنفکران دینی به نوسازی و بازسازی اندیشه دینی و تفکیک آداب و رسوم رایج دینی با آموزه‌های اصلی دینی اعتقاد داشتند.

۶- واکنش‌ها به امواجه تغییرات و آرای جدید، با توجه به آن چه اجمالا بیان شد، سه واکنش نسبت به آرای جدید و تغییرات اجتناب‌ناپذیر بروز و ظهور پیدا کرد.

الف - واکنش سنت‌گرایان - محافظه‌کاران. هنگامی که تغییرات در ابعاد مختلف در جامعه‌ای بروز پیدا می‌کنند، سنت‌های رایج شکل‌گرفته در طی قرون مورد تهدید قرار می‌گیرند: در چنین وضعیتی، سنت‌گرایان، نقش محافظه‌کاران را، حفظ سنت‌ها را بر خود واجب می‌بینند، برعهده می‌گیرند و هر نوع تغییری را تهدید وضع موجود دانسته و در برابر آن می‌ایستند.

بخشی از این افکار و نفی آرای جدید و مقاومت در برابر تغییرات نتیجه اعلام اطلاع درست از ماهیت آرای جدید و تغییرات است و بخشی ناشی از ترس از دست رفتن قدرت است. در جامعه‌ای سنتی، قشرها و نیروهای حاکم، با تکیه بر سنت‌های رایج قدرت خود را توجیه می‌کنند. تغییر در این سنت‌ها، مناسبات قدرت را بر هم می‌زند. این ترس و نگرانی، چه واقعی باشد و چه موهوم موجب آن می‌گردد که سنت‌گرایان با هر آنچه جدید است، خواه در قلمرو مسایل سیاسی باشد یا اجتماعی یا تکنولوژی به مقابله برخیزند.

در عصر مشروطه که مطالبات مردم موضوعات اصلی جنبش مشروطه حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و حاکمیت ملت بود، سنت‌گرایان، آنها را رد می‌کردند؛ آزادی را کلمه‌ای زشت (قبیحه) می‌دانستند، تقنین، برابر شهروندان در برابر قانون را خلاف اسلام معرفی می‌کردند، موضوعاتی که هنوز هم محور اصلی اختلاف محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان امروزی است.

هنگامی که مدارس جدید در شهرهای مختلف تأسیس یافتند، سنت‌گرایان به مخالفت با مدارس جدید و تدوین علوم جدید پرداختند.

در سال‌های بعد، رابطه مخالفت‌ها به دوش و خزینه، میکروفون و بلندگو، در مساجد و اماکن عمومی، استفاده از رادیو و تلویزیون و سینما و موسیقی ... مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تسری پیدا کرد.

روزنامه‌نگاران هم‌چنان مسیر طولانی‌ای را در پیش دارند

سایت بامداد ۱۳۸۳/۵/۱۷

«ابراهیم یزدی» با اعلام حمایت از انجمن دفاع از آزادی مطبوعات و انجمن صنفی و اعلام اعتراض نسبت به توقیف مطبوعات، گفت: شکست قلم‌ها، بریدن زبان‌ها و دوختن دهان‌ها در تاریخ ۱۵۰ ساله‌ی مطبوعات ایران، بارها و بارها تکرار شده و تلفاتی را به دنبال داشته است.

وي جرم روزنامه‌نگاري دكتور «حسين فاطمي» را بيش از جرم وزارت او دانست و افزود: شايد اگر او روزنامه‌نگار نبود و قلمش اعماق وجود شاه و حاميانش را نمي‌لرزاند، اعدام نمي‌شد.

يزدي علاوه بر اعتراض نسبت به روند توقيف مطبوعات سراسري، نسبت به گسترش آن به شهرستان‌ها اظهار تاسف كرد.

وي با اشاره به نامه‌اي كه به مهاجراني در زمان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي نوشته بود، يادآور شد: در آن نامه به هفت خان رستم مسير انتشار يك كتاب و صدور مجوز چاپ آن اعتراض كردم، در حالي كه زماني در تگزاس به سادگي مطبوعه‌اي با عنوان Voice OF Islam را منتشر مي‌كرديم.

يزدي پرسيد: چگونه مي‌توان با زبان‌هاي بسته با تهاجم فرهنگي مقابله كرد؟

به اعتقاد وي؛ معنای توقيف متعدد و پياپي مطبوعات، تعطيل كردن اين صنف است، مگر آنكه مشروط بر آنچه كه آنان مي‌خواهند بنويسند.

وي به انحلال حزب توده به عنوان اولين حزب منحل اشاره كرد و گفت: اين انحلال به تايبيد نمايندگان مجلس آن زمان رسيد ولي امروزه يك حزب چهل و چند ساله به حكم يك دادگاه، منحل مي‌شود. آيا بدون الزامات يك انتخابات آزاد و مستقل كه همانا آزادي مطبوعات و اجتماعات است، مي‌توان چنين انتخاباتي را برگزار كرد؟

يزدي در عين حال كه توقيف مطبوعات را مصداق تخلف آشكار از قانون اساسي خواند، متذكر شد: از آنجا كه حرمت امامزاده، به متولي آن است، حفظ حرمت قانون و نظام در گرو عمل كردن به آن است.

وي علي‌رغم كساني كه آنها را دلزده، نااميد و قائل به مرگ اصلاح‌طلبي خواند، گفت: اينكه همچنان مطبوعات را توقيف كرده و برخي را به زندان مي‌افكنند به منزله‌ي زنده بودن اصلاح‌طلبي است. آنها نتوانستند و نمي‌توانند صداهاي اصلاح‌طلبي را خاموش كنند.

وي در پاسخ به اين كه چه بايد كرد؟، پيشنهاد داد كه انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با استفاده از امكانات صنفی وزارت كار، به تبیین حقوق صنفی روزنامه‌نگاران پرداخته و بخشي از اين انجمن را تبديل به موزه‌ي مطبوعات كند و تصاويري از ملك المتكلمين، محمد مسعودها، سيد حسين فاطمي و ... در آن قرار دهد تا هر كه وارد مي‌شود بداند به كجا گام نهاده.

يزدي با تاكيد و حفظ حقوق روزنامه‌نگاران از سوي انجمن صنفی، به راه طولاني‌اي كه از سوي روزنامه‌نگاران طی شده است، اشاره كرد و افزود: روزنامه‌نگاران همچنان مسير طولاني‌اي را در پيش دارند. اين مسير پر سنگلاخ و پر دردرس است و بايد آماده بود كه اين راه با صبر و آرامش طی شود.

وي در پايان به آنچه را مقاومت روزنامه‌نگاران مي‌خواند ارج نهاد.

جنبش مشروطيت به پايان نرسیده است

ايسنا ۱۳۸۳/۵/۱۸

«ابراهیم یزدی» درباره‌ی علل ایجاد انقلاب مشروطه گفت: خستگی مردم از ظلم و ستم، آرزوی ایجاد یک عدالت‌خانه و ورود اندیشه‌های نو از غرب به داخل کشور از جمله عوامل ایجاد انقلاب مشروطه است.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، وی طی سخنانی در سمینار «درس‌های مشروطه» در دفتر مطالعات دفتر تحکیم وحدت (طیف علامه) اظهار داشت: در بررسی جریان‌های مشروطه ما با دو سوال عمده روبرو هستیم، اول این که آیا در آن زمان آنچه که موجب شد در دنیای غرب شرایط جدیدی به وجود آید در ایران نیز به وجود آمده بود؟ آیا در ایران طبقه‌ی جدید اجتماعی متمایزی از گروه‌های دیگر و در تعارض با طبقه‌ی حاکم به وجود آمده بود؟

یزدی ادامه داد: اگر نگاهی عمیق داشته باشیم متوجه می‌شویم که جواب این دو سوال منفی است، در آن زمان عده‌ای از جوانان به خارج رفته بودند و با مفاهیم جدید اندیشه‌های سیاسی در غرب آشنا شده بودند، آنها می‌خواستند مفاهیمی که با آنها آشنا شده‌اند را در کشور اجرا کنند ولی شرایط تحقق آن آرمان‌ها در کشور ما وجود نداشت. در هنگامی که مشروطه‌طلبان نیز پیروز شدند هنوز ابهاماتی اساسی و کلیدی نسبت به مفاهیم مشروطه از جمله قانون آزادی، دین، دولت وجود داشت، این مفاهیم در بین مشروطه خواهان مورد مناقشه بود چون درک درستی از آنها نداشتند.

وی افزود: بسیاری از مقولاتی که در آن بین روشنفکران و مشروطه‌خواهان مورد اختلاف بود همچنان مورد اختلاف است، تعارض سیاسی بین جریان‌های سیاسی در مورد دموکراسی، ناشی از همان تعارضات در زمان مشروطه است، سنت‌گرا بیان می‌کنند که بین دین و دموکراسی ارتباطی وجود ندارد و جریان لایبیک نیز بیان می‌کند که بین دین و دموکراسی رابطه‌ی چندانی وجود ندارد.

وی با بیان اینکه مشروطیت ابزارهای لازم را در درون کشور برای توسعه نداشت، گفت: اکنون نیز ضعف بزرگ اصلاح‌طلبان فقدان سازماندهی متناسب است، رییس‌جمهور منتخب مردم ابزارهای لازم را برای سازماندهی نیروهای مردمی ندارد.

وی اظهار داشت: جنبش مشروطیت به پایان خود نرسیده است و آن آرمان‌ها همچنان وجود دارد، این آرمان‌ها هدف‌های آینده را به ما نشان می‌دهد و ما باید لاجرم با توجه به شرایط کشور برنامه‌ریزی کنیم.

یزدی در پایان گفت: تنها راه باقیمانده هم برای اصلاح‌طلبان و هم محافظه‌کاران پیگیری اصلاحات تدریجی است و این امر به درایت، فرزاندگی، صبر و تکاپو نیاز دارد. تغییرات ایجادشده در کشور را ما باید ادامه دهیم و مایوس نشویم. اکنون در کشور تغییراتی ایجاد شده و ظرفیت‌ها بالا رفته، چه کسی در پنج سال پیش فکر می‌کرد که من ابراهیم یزدی به دعوت دفتر تحکیم وحدت در دفتر تحکیم وحدت درباره‌ی مشروطه سخن بگویم؟ اینها بیانگر تغییرات است.

نگاه «کن فیکونی» به سیاست

ایرنا ۱۳۸۳/۵/۱۹

ایرنا: «ابراهیم یزدی» دبیر کل نهضت آزادی ایران در دومین و آخرین روز همایش «درس های انقلاب مشروطه» که از سوی واحد مطالعات، تحقیقات و آموزش دفتر تحکیم وحدت از دلایل ناکامی آرمان های انقلاب مشروطه و سایر نهضت های مشابه در ایران را نگاه «کن فیکونی» در روحیه ایرانیان دانست. وی در این باره گفت: «انتظار ما ایرانیان از تحولات سیاسی و اجتماعی این است که وقتی به مرحله تنظیم قانون اساسی مشروطه رسیدیم و یا انقلاب کردیم، ظرف يك هفته همه چیز درست شود، در حالی که این امر حتی در تحولات فیزیکی و جهان مادی هم امکان پذیر نیست.» وی توضیح داد: «نگاه «کن فیکونی» محصول ۲۵۰۰ سال استبداد است. چرا که در نظام استبدادی همه چیز مطلق است و هیچ حد وسطی وجود ندارد. در چنین نظامی مردم تمامیت خواه می شوند به این معنا که همه چیز را با زور یا به زور می خواهند.»

فارس: «ابراهیم یزدی» دبیر کل نهضت آزادی نیز اعلام کرد که این تشکل برای حمایت از موسوی در انتظار ارائه برنامه اوست. در این حال «رسول منتجب نیا» عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در خصوص حمایت احتمالی نهضت آزادی و دیگر نیروهای اپوزیسیون قانونی از کاندیداتوری میرحسین موسوی گفت که این جریانات هنگامی که مشاهده می کنند چهره ای دارای مقبولیت عمومی است، خلاف سیاست حاکم حرکت نخواهند کرد و آنها هم از او حمایت می کنند و با بقیه گروه های همراه با موسوی، همراه می شوند.

انتخابات ریاست جمهوری

ایلنا ۱۳۸۳/۵/۲۰

دبیر کل نهضت آزادی ایران ، گفت : شوراي نگهبان براي گرم کردن تنور رقابت در انتخابات ریاست جمهوری ، مهندس موسوي را رد صلاحیت نخواهد کرد .

ابراهیم یزدی در گفت وگو با خبر نگار سیاسی " ایلنا" با تاکید بر ارائه برنامه از سوی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ، گفت : رئیس جمهور باید ابتدا برنامه های خود را ارائه دهد و الویت های خود را در این برنامه مشخص نماید و بگوید که چگونه می خواهد آنها را اجرایی نماید.

وی در خصوص احتمال کاندیداتوری مهندس موسوي در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ، مدعی شد : ممکن است شوراي نگهبان ایشان را رد صلاحیت کند ، اما اگر بخواهند تنور رقابت انتخابات را گرم کنند و ایشان را تأیید کنند ، مطمئناً نمی گذارند وی رأی بیاورد و انتخاب شود.

وی افزود : به جهت سابقه ای که آقای موسوي دارد ، نمی تواند بیشتر از خاتمی با جریان راست کنار بیاید.

يزدي تصريح كرد : جرياني مي‌خواهد ، سيستم يکپارچه در حاکميت ايجاد کند ، اصلاح طلبان بايد راهکار ديگري را به‌پيش ببرند . ما هم ديگر نمي‌توانيم مردم را قانع کنيم که اصلاحات در چارچوب اين سيستم امکان پذير است.

ضرورت جبهه دموکراسي خواهي

مصاحبه خانم نگار سايه ، باشگاه خبرنگاران جوان ، ۸۳/۵/۲۵

۱- علت لزوم تشکيل جبهه دموکراسي خواهي

تشکيل جبهه دموکراسي خواهي يك ضرورت برخاسته از شرايط کنوني ايران مي‌باشد. اگر توسعه را به مفهوم عام توسعه انساني در نظر بگيريم، توسعه سياسي و توسعه اقتصادي دو بعد، اصلي آن خواهد بود. از آنجا که يك رابطه تنگاتنگي بين توسعه سياسي و توسعه اقتصادي وجود دارد، ورود به هر يك از اين دو قلمرو، موجب ورود به قلمرو ديگر مي‌گردد. يا به عبارتي توسعه سياسي، به توسعه انساني منجر نمي‌گردد، اگر صرفاً در بعد سياسي حرکت کند و برعکس توسعه اقتصادي هنگامی موجب توسعه انساني خواهد شد که توسعه سياسي را به همراه خود بياورد. در شرايط کنوني ايران، جناح محافظه‌کاران و جريان‌هاي وابسته به آن هدف يا ادعای اصلي خود را توسعه اقتصادي قرار داده‌اند. صرف نظر از اين که با توجه به ويژگي‌ها فکري و اولويت‌هاي اقتصادي اين گروه، آیا توان انجام اين امر را دارند يا خير، بايد اميدوار بود، حتي به آنها کمک کرد که در اين امر يعني توسعه اقتصادي موفق شوند. اما از آنجا که اين جناح بهاي لازم را به توسعه سياسي به عنوان پيش شرط يا پيامد توسعه اقتصادي نمي‌دهد، گروه‌هاي سياسي اصلاح‌طلب، براي جبران اين کمبود يا نقص لاجرم بايد محور اصلي فعاليت خود را در اين راستا متمرکز سازند.

موضع اصلي در توسعه سياسي، تحقق و تامين حقوق و آزادي‌هاي سياسي مردم و در نهايت نهادينه شدن حاکميت ملت است. بنا بر اين احزاب و گروه‌هايي که اين امر را باور دارند، با تشکيل يك جبهه دموکراسي خواهي مي‌توانند نقش مهمي را در توسعه انساني ايفا نمايند.

۲- فوايد مقطعي و طولاني مدت، تشکيل اين جبهه

اصلاح طلبان در طی هشت سال گذشته، نتوانستند حمايت‌هاي مردمی از اين جنبش را، که در خرداد ۷۶، توان خود را نشان داد، حفظ کنند. بخشي از اين عدم توفيق، مربوط است به کارشکني‌هاي حريف، اما بخش ديگري معلول ناهماهنگي‌هاي بين گروه‌هاي سياسي اصلاح‌طلب مي‌باشد. تشکيل

جبهه دموکراسی‌خواهی در واقع تلاش برای ایجاد هماهنگی‌های ضروری در سیاست‌ها و موضع‌گیری و عملکردهای سیاسی میان گروه‌های اصلاح طلب می‌باشد.

اما درباره مدت این جبهه نمی‌توان از هم اکنون سخنی به میان آورد. در صورتی که چنین جبهه‌ای تشکیل شود، تا زمانی که ادامه فعالیت‌هایش ضروری باشد، ادامه خواهد یافت.

۳ - گروه‌ها و اپوزیسیون‌ها داخل این جبهه

تمام گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌های سیاسی که به مردم‌سالاری و پیش‌نیازهای آن، تامین و تحقق حقوق و آزادی‌های مردم معتقد باشند و آماده برای تعامل و همکاری مدنی تعریف و توافق شده با سایر گروه‌ها باشند می‌توانند به این جبهه بپیوندند.

۴ - چرا با وجودی که بارها توسط گروه‌های مختلف، التزام تشکیل این جبهه مطرح شده است. عملاً شاهد اقدام جدی طیفی خاص برای تشکیل جبهه نبوده‌ایم؟

تشکیل جبهه دموکراسی‌خواهی با مشارکت احزاب و گروه‌های سیاسی امری است که اولاً نیروهای سیاسی معتقد به مردم‌سالاری باید ضرورت را در داخل سازمان خود به بحث بگذارند و آن را بپذیرند. ثانیاً محورهای اصلی منشوری که باید با هم توافق کنند، تدوین و در هر گروه و حزب به تصویب برسد ثالثاً باید چگونگی تعامل و همکاری اعضای این جبهه با یکدیگر و فرایندهای تصمیم‌گیری به طور شفاف تعریف و تصویب گردد و همه اینها نیاز به زمان دارد.

۵ - می‌توان انتظار داشت تا قبل از انتخابات خرداد ۸۴ این جبهه شکل گیرد؟

باید امیدوار بود.

۶ - اهداف و برنامه‌های این جبهه

اهداف و برنامه‌ها را باید احزاب و گروه‌هایی که تشکیل چنین جبهه‌ای را ضروری می‌دانند و آماده برای پیوستن به آن هستند، تدوین نمایند.

تنظیم روابط با آمریکا باید بر اساس منافع ملی باشد

سایت رویداد ۸۳/۵/۲۸

«ابراهیم یزدی» وزیر خارجه دولت موقت در این باره گفت «روابط هیچ دو کشوری نیست که باری همیشه به طور مطلق خوب و دوستانه و یا برای همیشه خصمانه باقی بماند.»
وی افزود: «مناسبات جهانی هر روز در تغییر و تحول دائم است و این تغییر و تحولات بر اساس منافع ملی تعریف می‌شود و راهکارهای جدیدی برای تحقق اهداف ملی تعیین می‌شود.»
به عقیده دبیرکل نهضت آزادی، «بعد از فروپاشی نظام شوروی وضع جهان تغییر کرده است. نظام سیاسی ایران نیز تغییر پیدا کرده است و شرایط به گونه‌ای است که ایران می‌تواند با تعریف جامع از منافع ملی روابط خود را با سایر کشورها از جمله آمریکا عادی و تنش‌ها را کاهش بدهد.»

سخنرانی در اردوی تابستانی انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز

۱۳۸۳/۵/۲۸

دکتر ابراهیم یزدی در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۸۳ به دعوت انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز در مراسمی تحت عنوان سیاست خارجی ایران بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در تالار ابن سینای دانشکده پزشکی دانشگاه تهران برگزار شده بود، به سخنرانی پرداختند.

دکتر یزدی در مورد روابط خارجی ایران ابراز داشتند آن سیاستی که ما بیست سال پیش در دوران جنگ سرد با دنیا داشت اکنون نمی‌تواند با دنیای امروزی به کار گیرد. لاجرم باید سیاست‌هایی را، در چارچوب منافع و امنیت ملی اتخاذ کند که متناسب با شرایط دنیای کنونی باشد.

دکتر یزدی همچنین بعد از سخنرانی در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان که اغلب با محوریت مسائل انرژی اتمی ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، آینده روابط ایران و آمریکا، حقوق بشر و بحران عراق بود به سوالات حضار پاسخ دادند.

پیش از آغاز سخنرانی وی در نشست صمیمانه از خاطرات خویش از دوران مجلس اول صحبت کردند.

توضیحی در باره روشنفکران لائیک

شرق ۸۳/۵/۳۰

توضیحی درباره روشنفکران لائیک

شرق: «ابراهیم یزدی» با ارسال توضیحی به روزنامه شرق آنچه در مورد دموکراسی و روشنفکران لائیک از وی روز پنج‌شنبه هفته گذشته در شرق نقل شده بود را ناقص و نادرست خواند. در توضیح وی آمده است: روشنفکران لائیک مورد نظر من آن دسته از روشنفکرانی هستند که دخالت دینداران را در سیاست مخل و مضر برای دموکراسی می‌دانند و راه حل را جلوگیری از فعالیت سیاسی دینداران می‌دانند و یا آن کسانی که روشنفکری دینی را پدیده مرده ای می‌دانند که درصددند نقش آن را از زمین بردارند و به خاک بسپارند، این افکار و این آرا نمی‌توانند به جنبش دموکراسی خواهی در ایران کمک نمایند، بلکه مخرب و مضر هستند.

جریان راست و الگویی ژاپن

اردوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز: ایلنا ۱۳۸۳/۵/۳۱

ابراهیم یزدی گفت: جریان راست تاکنون ۱۸ نهاد اقتصادی کشور را در دست داشته است و می‌توانسته مشکلات اقتصادی را حل کند، در حالی که این اتفاق نیفتاده و پس از این هم نمی‌تواند این مشکلات را رفع کند.

به گزارش خبرنگار ایلنا، ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در اردوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز که در دانشگاه تهران برگزار شد، گفت: ویژگی الگویی چینی از نظر سیاسی سرکوب است و من معتقدم جریان راست ایران در سرکوب اگر ماهرتر از چین نباشد، دست کمی از آنها ندارد. ضمن اینکه آزادی‌های سیاسی در ایران واکنش منفی طرفداران راست را دربر دارد، چنانچه برخی گروه‌های شبه نظامی با این آزادی‌ها مقابله می‌کنند.

وی افزود: جریان راست که دو قوه را در دست دارد و قوه سوم را هم می‌خواهد دست بگیرد با دو بحران اقتصادی و مدیریت به شکل جدی روبروست، از یک سو مناسبات اقتصادی کشور ما قابل دوام نیست، به عنوان مثال در حالی که ۲۵ سال از انقلاب گذشته هنوز نمی‌دانیم ساختارهای کلیدی اقتصاد ما باید چگونه باشد. جریان راست تاکنون ۱۸ نهاد اقتصادی کشور را در دست داشته است و می‌توانسته مشکلات اقتصادی را حل کند پس از این به بعد هم نمی‌تواند این مشکلات را رفع کند.

وی با اشاره به اینکه مدیران ما همواره بر اساس روابط و نه ضوابط انتخاب شده‌اند، گفت: این مدیران توان پیش بردن کارها و حل معضلات اقتصادی را ندارند.

یزدی در خصوص بحران مدیریتی در کشور گفت: بحران مدیریت به معنای دو نوع مدیریت است؛ مثلاً ما دو نهاد اطلاعاتی داریم در واقع در یک کشور دو سیستم مدیریتی داریم که یکی انتخابی و دیگری انتصابی است، در این شرایط جریان راست به دنبال یکدست کردن سیستم است.

وی تصریح کرد: در پی دوگانگی سیستم، رانت‌خواری‌های عظیمی در کشور به وجود آمده و قطعاً در روند یکدست کردن سیستم، کسانی که اسکله‌ها و منافع عظیم آن را دارند حاضر نخواهد بود از این منافع دست بردارند.

دبیرکل نهضت آزادی ایران خاطر نشان کرد: جریان راستی که به سوی یکدستی حاکمیت پیش می‌رود خودش هم یکدست نیست؛ در واقع محافظه‌کاران خود به دو دسته خردگرا و خردگریز قابل تقسیم‌بندی هستند و این عدم اتفاق نظر در میان جریان راست در مورد الگویی چینی هم وجود دارد.

وی با اشاره به طرح الگویی ژاپنی گفت: بخشی از جریان راست اراده عملی کردن الگویی ژاپنی را دارد. چرا که آغاز این الگو در ژاپن نیز توسط محافظه‌کاران بود. اما محافظه‌کاران ژاپنی عقلانیت

دین ابراهیمی خود را در آن به کار گرفتند، چون اصلاً برای حفظ سنت‌هایشان به این الگو روی آورده

وی تاکید کرد: در میان محافظه‌کاران کسانی هستند، که اراده‌ای برای ایجاد برخی تغییرات دارند اما بخشی از همین جریان با ایجاد تغییرات مخالف است. مجموعه جریان راست به خاطر اختلافات داخلی این جریان هنوز نتوانسته‌اند شکل واقعی خود را پیدا کند.

وی در ادامه تصریح کرد: سیاست خارجی ما با فعالیت مجلس هفتم تغییر اساسی پیدا نخواهد کرد، چرا که سیاست خارجی از سیاست کلان داخلی نشأت می‌گیرد.

وی با اشاره به اینکه هیچ فرد و ملتی نمی‌تواند بدون ارتباط با محیط بیرون خود به حیات ادامه دهد افزود: هر چه به پیش می‌رویم وابستگی ملت‌ها به یکدیگر بیشتر می‌شود و هیچ ملتی نمی‌تواند دور خود حصاری بکشد و بگوید، با دنیای خارج کاری ندارم؛ چرا که در عصر ارتباطات الکترونیک هیچ آسمان بسته‌ای وجود ندارد، همانطور که انقلاب الکترونیک دیوار آهنین شوروی سابق و دیوار برلین را فرو ریخت.

دبیرکل نهضت آزادی ایران با اشاره به وجود مناطق سفید، قرمز و سبز میان کشورها گفت: اگر کشورها وارد مناطق قرمز شوند جنگ اتفاق می‌افتد اما در ناحیه سفید هیچ برخوردی به وجود نمی‌آید و در منطقه سبز کشورها می‌توانند منافع خود را پیدا کنند. بر این اساس باید منافع کلی هر کشوری تعریف شده و مشخص باشد تا براساس آن مناطق سفید، قرمز و سبز راه خود را تشخیص دهد.

وی افزود: ما می‌توانیم روابط و مناطق خود را با ژاپن تعریف کنیم، اما نمی‌توان با ترکیه این مناطق را تعریف کرد، چون ترکیه در حال تغییر است. کشورهای دیگر هم تغییراتی پیدا می‌کنند و روابط ما با آنها ثابت نیست. این تغییرات در سیاست خارجی همه کشورها اتفاق می‌افتد. همچنانکه سیاست خارجی و موقعیت استراتژیک ایران عوض شده است، دیگر نمی‌توان بین دو ابرقدرت شرق و غرب در حرکت بود، اصلاً پس از پایان جنگ سرد امکان‌پذیر نیست. پس از جنگ سرد اولویت‌های اقتصادی تعیین کننده هستند نه اولویت‌های سیاسی.

وی با بیان این مطلب که موانع اساسی تحقق دموکراسی در ایران در حال حاضر موانع بیرونی نیستند، تاکید کرد: امروز موانع بر سر راه دموکراسی موانع درونی هستند.

یزدی در بخشی از سخنان خود اظهار داشت: روابط اقتصادی کوتاه‌مدت میان دو کشور بدترین نوع روابط اقتصادی است چون به ضرر کشور ضعیف است.

وی با اشاره به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری قطب‌بندی جدیدی در جهان، با اشاره به رابطه حاکمیت ملی و حاکمیت ملت گفت: اعتبار حاکمیت ملی به حاکمیت ملت است. در شرایط کنونی کشوری نمی‌تواند هر کاری که می‌خواهد بکند و به دیگر کشورها اجازه دخالت در مسائل خود را ندهد. هیچ کشوری نمی‌تواند خبرنگاری را در کشورش بکشد یا استاد دانشگاهی را زندانی کند و در مقابل جهان پاسخگو نباشد.

وي در پاسخ به سئوالي در خصوص اغتشاشات عراق و تاثير آن بر ايران گفت: اغتشاشات عراق تاثير منفي بر وضعيت کشور ما دارد و برقراري آرامش در عراق به نفع کشور ماست. براي ما بهتر است که نيروهاي اشغالگر هم از آنجا خارج شوند. اين اغتشاشات را در چارچوب امنيت ملي ايران نمي دانم

يزدي در پاسخ به سئوالي ديگر در خصوص مسائل هسته‌اي ايران اظهار داشت: ايران بايد سياست کلان خود را در مورد انرژی هسته‌اي مشخص کند. به عقیده من کشوري مثل ايران اصلاً نبايد به دنبال سلاح‌هاي هسته‌اي برود موشکي که از در جنگ نیمه‌شب از ايران به بغداد پرتاب مي‌شود هيچ توجیه دینی ندارد و اين خبري است که ما در زمان جنگ هم مطرح مي‌کردیم.

دبيرکل نهضت آزادي ايران در ادامه خاطر نشان کرد: ايران بايد اعتماد جهاني را جلب کند، ايران عضو NPT است و اين به معنای آن است که مي‌خواهد از فن‌آوري‌هاي صلح‌آمیز هسته‌اي استفاده کند و جهان نمي‌تواند نسبت به اين فن‌آوري بي‌تفاوت باشد. ضمن اينکه ايران "پادمان" يعني قرارداد اجتماعي را در مورد اين سلاح‌ها و فن‌آوري‌ها امضاء کرده است.

يزدي تاکيد کرد: استفاده از سلاح‌هاي اتمي نه به نفع امنيت ملي ماست و نه با اخلاق اسلامي ما سازگار است.

وي با بيان اينکه بين اروپا و آمريکا در مورد برخورد با ايران اختلاف وجود دارد، گفت: ايران بايد تلاش کند مواضع اروپا و آمريکا واحد نشود، چون اگر با هم همراه شوند پرونده ايران به شوراي امنيت خواهد رفت.

وي در پاسخ به سؤال يکي از دانشجويان اظهار داشت: قطع رابطه بين کشورها به معنای قدرت آنها نيست؛ بلکه علامت ضعف دولت‌هاست و هرگز به نفع آنها نيست ما حتي در دوران جنگ با عراق هم با اين کشور روابط ديپلماتيك داشتيم و اين بسيار مثبت است، اما برقراري روابط با کشوري مثل آمريکا به معنای اين نيست که هر چه آنها بگويند ما بپذيريم بلکه بايد به شکلي روابط برقرار شود که ضامن منافع طرفين باشد.

**گام اول براي برگزاري انتخابات آزاد، آزادي زندانيان سياسي است
شرابط داخلي و بين‌المللي با آنچه در دهه‌هاي گذشته بود، متفاوت است**

ايلنا ۸۳/۶/۳

دبير کل نهضت آزادي ايران، گفت: گام اول براي برگزاري انتخابات آزاد و رقابتي، آزادي تمامي زندانيان سياسي، آزادي مطبوعات و لغو اعمال فشار بر احزاب دگراندیش است.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار "ایلنا"، تحقق حاکمیت ملت را در گرو برگزاری انتخابات آزاد دانست و تصریح کرد: حقوقی که در قانون اساسی، بیانیه جهانی حقوق بشر و معاهدات حقوقی و فرهنگی لحاظ شده و به امضای ایران رسیده است، باید تحقق یابد.

وی با تأکید بر اینکه "آزادی اجتماعات، آزادی بیان و آزادی فعالیت احزاب، از جمله حقوقی هستند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پذیرفته شده اند"، تصریح کرد: برگزاری يك انتخابات آزاد که بتوان آن را مصداق حاکمیت ملت دانست، بدون تحقق این حقوق امکان پذیر نیست.

وزیر امور خارجه دولت موقت برگزاری انتخابات در شرایط آزاد را سبب بالا رفتن اعتبار ملی و بین المللی ایران دانست و اظهار داشت: برگزاری انتخابات بدون حضور گسترده مردم، موجب کاهش بی سابقه اعتبار بین المللی ایران خواهد شد.

ابراهیم یزدی در بخش دیگری از این گفت و گو با بیان این مطلب که "کسانی که قصد دارند در انتخابات آینده ریاست جمهوری نامزد شوند، باید برنامه خود را ارائه دهند"، اظهار داشت: شرایط داخلی و بین المللی با آنچه در دهه های گذشته بوده متفاوت است.

وی در ادامه افزود: با دیدگاه های دهه اول و دوم انقلاب نمی توان با مشکلات کنونی کشور برخورد کرد و معضلات پیچیده و مزمنی که در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وجود دارد را حل کرد.

دبیرکل نهضت آزادی ایران با بیان اینکه "تجربه هفت ساله دولت خاتمی نشان داد صرفاً با داشتن دیدگاه های مترقی و ارائه برنامه های توسعه محور، امکان کار مناسب در ساختار کنونی وجود ندارد"، تصریح کرد: نامزدها باید برای مردم توضیح دهند که چگونه می خواهند برنامه های خود را در ساختار کنونی کشور اجرا کنند.

کنفرانس مطبوعاتی ابراهیم یزدی برگزار شد

ایلنا ۸۳/۶/۱۰

ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، در کنفرانس مطبوعاتی که به دلیل تعیین وقت محاکمه وی با حضور وکلایش و نمایندگان رسانه ها برگزار شد به سئوالان خبرنگاران پاسخ داد. به گزارش خبرنگار سیاسی ایلنا، ابراهیم یزدی در این کنفرانس با بیان اینکه ۵۲ بار مورد بازجویی قرار گرفته است، اظهار داشت: با وجود جلسات متعدد و ساعات ها بازجویی، هنوز کیفرخواستی درباره پرونده من صادر نشده است و هنوز من و وکلایم نمی دانیم با توجه به اتهاماتی که از ابتدا در مورد پرونده بیان شد، دادگاه چه کیفرخواستی را صادر کرده است، این مساله هنوز به من ابلاغ نشده است.

وي با بيان اينکه در بخش‌هاي مختلفي از مجموعه قانون اساسي به آزادي‌هاي اساسي اشاره شده است، تفتيش عقايد و شنود تلفن‌ها ممنوع اعلام شده است و فعاليت احزاب سياسي آزاد اعلام شده است، تصريح کرد: اصل ۱۶۸ قانون اساسي، صراحت دارد که اتهامات مطبوعاتي و سياسي بايد در دادگاه‌ها علني و با حضور هيأت منصفه برگزار شود.

وي افزود: قانون احزاب صراحت دارد که تخلفات احزاب سياسي، با درخواست کميسيون ماده ۱۰ احزاب در يك دادگاه علني و با حضور هيأت منصفه رسيدگي شود، متاسفانه در مورد پرونده نهضت آزادي ايران، هيچکدام از اين مقررات رعايت نشده است.

دبيرکل نهضت آزادي ايران با تاکيد بر اينکه تنها در دادگاهي حاضر مي‌شوم که به طور علني و در چارچوب مقررات مصرح در قانون اساسي تشکيل شود، اظهار داشت: در دادگاهي که يك فرد در آن هم بازپرس است، هم بازجو و هم قاضي شرکت نمي‌کنم. تنها در دادگاه صالح و قانوني شرکت مي‌کنم.

ابراهيم يزدي در ادامه کنفرانس به سئوالات خبرنگاران پاسخ داد: وي در پاسخ به اين سئوال که احکامي که در مورد وي و نهضت آزادي ايران صادر شده است، چه تاثيري بر فعاليت سياسي اين حزب مي‌گذارد، اظهار داشت: ما خود را قانوني مي‌دانيم و به قانون التزام داريم. نهضت آزادي ايران، تشکلي است که در چارچوب قانون اساسي فعاليت مي‌کند و از اين قانون تبعيت مي‌کند. وي با بيان اينکه رفتار دادگاه انقلاب را که احکام مربوط به اعضاي نهضت آزادي را نه اجرا مي‌کند و نه ابلاغ، قانوني نمي‌داند، اظهار داشت: از آنجا که نهضت آزادي ايران خود را قانوني مي‌داند، در چارچوب وظائف و مسئوليت‌هاي ملي و اسلاميش هر آنچه را که لازم باشد عمل مي‌کند و اين احکام تاثيري در فعاليت سياسي ما ندارد.

ابراهيم يزدي با بيان اينکه متاسفيم که حزبي که در رژيم استبداد سلطنتي تحمل نمي‌شده است، بعد از پيروزي انقلاب هم اجازه فعاليت نداشته است، بيان کرد: نبايد شرايط طوري شود که گفته شود در جمهوري اسلامي، کار به جايي رسيده است که حتي حزبي مانند نهضت آزادي ايران، حق فعاليت ندارد.

وي افزود: به همين دليل از لحاظ سياسي براي اعتبار ملي و بين‌المللي ايران، متاسفم. ابراهيم يزدي دبيرکل نهضت آزادي ايران درباره تعريف جرم سياسي در قانون اساسي، گفت: بعد از پيروزي انقلاب، شوراي انقلاب به عنوان مجلس مقننه موقت، براي احقاق حقوق زندانيان سياسي که در دوران استبداد رژيم گذشته، به زندان افتادند، قوانيني را وضع کرده است. وي افزود: در اين قوانين براي جرم سياسي تعريفی آمده است و مشخص شده است چه کساني را زنداني سياسي مي‌ناميم.

وي با بيان اينکه در اين قانون کساني که بر عليه رژيم گذشته اقدام کرده بودند، مجرم سياسي تعريف شدند، تصريح کرد: براي آنها به عنوان زنداني سياسي حقوق سياسي و مدني در نظر گرفته

شد.

دبیرکل نهضت آزادی با بیان اینکه در قانون بازسازی ادارات و استخدام، جرم سیاسی تعریف شد، اظهار داشت: شورای انقلاب که حکم قوه مقننه موقت را داشته است و بسیاری از مصوباتش هنوز به عنوان قانون مطرح می‌شود، جرم سیاسی را تعریف کرده است.

وی افزود: بنابراین چنین بهانه‌ای (عدم تعریف جرم سیاسی) از نظر حقیقی اعتبار ندارد.

ابراهیم یزدی با اشاره به تصویب قانون فعالیت احزاب سیاسی در مجلس شورای اسلامی اول در سال ۶۰ تصریح کرد بر طبق ماده ۱۸ این قانون قوه قضائیه مکلف شده است که ظرف مدت یک ماه مقررات چگونگی تشکیل دادگاه برای رسیدگی به جرایم احزاب سیاسی را تدوین و به قوه مقننه تقدیم کند.

وی افزود: اگر قوه قضائیه پس از گذشت ۲۳ سال از تدوین قانون احزاب، هنوز برای تعریف جرم سیاسی، گامی بر نداشته است، من متهم چه گناهی کرده‌ام، این غفلت و قصوری است که دستگاه قضایی انجام داده است و باید جبران کند.

وی با انتقاد از کسانی که بعد از گذشت ۲۶ سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گویند، جرم سیاسی تعریف نشده است، اظهار داشت: آنها باید پاسخ دهند اصل ۱۶۸ قانون اساسی چه معنایی دارد. دبیرکل نهضت آزادی در مورد شکایت از شورای نگهبان به دلیل رد صلاحیت وی در مجلس هفتم، اظهار داشت: شورای نگهبان در دلایل رد صلاحیت سه اتهام به من نسبت داد، عدم اعتقاد و التزام به دین، سوء شهرت و محکوم شدن به ارتداد در دادگاه صالحه.

وی افزود: بنده از شورای نگهبان رسماً سنوال کردم که در کدام دادگاه به ارتداد محکوم شده‌ام و سوء شهرت من در حوزه انتخابیه به چه دلیل است، و براساس چه معیاری اعتقاد به دین ندارم. ابراهیم یزدی در ادامه علت شکایت خود از شورای نگهبان را پاسخ ندادن به دلایل رد صلاحیت وی اعلام کرد.

وی با بیان اینکه اگر اعلام می‌کنم که تنها در دادگاه علنی حضور پیدا می‌کنم به این معنا نیست که از محاکمه خود بیم دارم، اظهار داشت: ۵۰ سال در راه اعتلای میهنم و خدمت به مردم تلاش کرده‌ام و از هر آنچه که انجام داده‌ام دفاع می‌کنم.

وی افزود: از شرکت در دادگاه علنی که بتوانم در آن صدایم را به مردم برسانم قصور نمی‌کنم، در دادگاه علنی حضور می‌یابم و امیدوارم کسانی که خود را بیش از ما وفادار و معتقد به نظام می‌دانند، پایبند به اجرای قانون باشند.

ابراهیم یزدی در پاسخ به این مطلب که با توجه به محکومیت در دادگاه بدوی، تشکیل دادگاه کنونی به دلیل تیرئه وی است، اظهار داشت: اگر بخواهند مرا تیرئه کنند، نیازی به محاکمه نیست، دادستان می‌تواند بگوید اتهامات گذشته، مورد قبول نیست و پرونده را مختومه اعلام کند.

وی افزود: تصور نمی‌کنم دادگاهی که ۲۸ شهریورماه تشکیل می‌شود، مرا تیرئه کند. اعتبار نظام

بیش از این است که بخواهد مرا محاکمه کند و بعد تبرئه نماید.

یزدی در پاسخ به سنوالی که اتهامات آقاجری را با وی مقایسه می‌کرد، بیان کرد: ماهیت اتهامات من با آقاجری متفاوت است، او متهم شده بود که برخی ضرورت‌ها و اصول دین را انکار کرده است، در صورتی‌که اتهاماتی که به من تفهیم شده است، مرا به براندازی خاموش و قانونی محکوم کرده است.

ابراهیم یزدی در واکنش به اتهام تشویش اذهان عمومی از طریق انتشار بیانیتهای نهضت آزادی اظهار داشت: من در نامه‌ای به رئیس شورای عالی امنیت ملی و رئیس جمهور اعلام کردم آیا انتقاداتی که ما در چارچوب قانون اساسی می‌کنیم، تشویش اذهان عمومی است یا برخی از کارهایی که در این کشور انجام می‌شود.

وی افزود: وقتی وزیری فرودگاهی را با هزینه یک میلیارد افتتاح می‌کند و ارگان دیگری آن فرودگاه را تعطیل می‌کند، آیا این اقدام تشویش افکار عمومی نیست.

وی در واکنش به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر را از حقوق مصرح در قانون اساسی دانست و بیان کرد: حضرت علی (ع) می‌فرماید از حقوق والی بر رعیت این است که او را هدایت و نصیحت کند، بنابراین ما از باب نصیحت، این سخنان را می‌گوئیم نه برای تبلیغ علیه نظام.

برنده جایزه صلح نوبل گفت: موکلم در دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه به اتهاماتش پاسخ خواهد گفت؛

به گزارش خبرنگار سیاسی ایلنا، شیرین عبادی وکیل ابراهیم یزدی، در کنفرانس مطبوعاتی وی گفت: نهضت آزادی چون دادگاه را قانونی نمی‌داند حاضر به شرکت در محکمه غیر قانونی نیست، بدیهی است در صورتی‌که دادگاهی مطابق با مقررات و قانون اساسی جمهوری اسلامی تشکیل شود موکلم در دادگاه حاضر خواهد شد.

وی افزود: در دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه موکلم به اتهامات خود به صورت علنی پاسخ خواهد داد در غیر این صورت از حضور در دادگاه خودداری خواهد کرد.

وی در پاسخ به سؤال مبنی بر اینکه آیا پذیرفتن این وکالت موجب فشار بیشتر بر علیه شما نخواهد شد؟ تصریح کرد: من دینی به دانشکده حقوق دانشگاه تهران دارم، درس خوانده‌ام تا اجرای درست قانون و اجرای عدالت کمک کنم طبیعی است راهی که انتخاب کرده‌ام راه همواری در ایران و سایر کشورها نیست.

عبادی ادامه داد: مدافعین حقوق بشر در اکثر کشورها در معرض انواع آزارها و تهدیدات هستند اگر قرار شد به خاطر تهدید و یا بیم از زندان، کار نکنم فکر می‌کنم به میز و صندلی دانشکده حقوق خیانت کرده‌ام. من وظیفه‌ام این است تا جایی که نفس دارم برای اجرای قانون به شیوه‌های درست و

برای تحقق عدالت تلاش کنم.

وی با اشاره به این موضوع که سالیان مدیدی است از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی گذشته است، عنوان کرد: در قانون اساسی آمده، رسیدگی به جرائم سیاسی به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه باید برگزار شود و همچنین می‌افزاید جرم سیاسی را قانون تعریف می‌کند. با وجود اینکه در دوره ۷ قانون‌گذاری هستیم جرم سیاسی در قوانین تعریف شده است.

وی افزود: بسیاری از جرائم می‌تواند سیاسی باشد مثل اقدام علیه امنیت کشور، تشویق اذهان عمومی به قصد براندازی و لیکن هیچ یک از این جرائم طبق قانون اساسی رسیدگی نشده است؛ اگر قوایی از این حکومت یا دستگاه‌هایی در اجرای وظایف خود کوتاهی کرده‌اند آیا تاوان را ملت باید پس بدهند. چرا ما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را به مرحله اجرا در نیاورده‌ایم. آیا مردم مقصرند؟ عبادی خاطر نشان کرد: با احترام به قانون اساسی ما خواستار تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه‌های سیاسی هستیم. من اعلام می‌کنم کلیه جرائم سیاسی و کلیه اتهامات سیاسی که بدون حضور هیأت منصفه در ایران رسیدگی شده است و هر حکمی که صادر شده ولو حکم تبرئه خلاف قانون اساسی است.

وی با بیان این مطلب که صحیح‌ترین شیوه در تدوین قوانین استفاده از متخصصین و کارشناسان در سطح مختلف است ابراز داشت: یکی از علل نواقصی که در قوانین‌ها دیده می‌شود این است که از وجود متخصصین در تدوین قوانین بهره‌گیری نشده است.

عبادی در ادامه افزود: امیدواریم به تذکرات و کلا و سمینارهایی که در ارتباط با این موضوع تشکیل شده و مقالاتی که نوشته شده توجه کنند و از بین نویسندگان و متخصصین فن چند نفر را دعوت کند. وی با بیان این مطلب که ایران مدتی است در معرض این اتهام قرار گرفته است که نقض حقوق بشر می‌کند تصریح کرد: قبل از اینکه به اعلام دادگاه بیان‌دیشیم به نتیجه دادگاه فکر می‌کنم و امیدوارم نتیجه دادگاه همانی باشد که قانون اساسی می‌گوید تا به این وسیله قوه قضائیه پایبندی خود را به قانون اساسی و استقلال رای اعلام کند. در این شرایط حساس اعلام پایبندی به قوانین برای ایران اهمیت دارد.

وی در پاسخ به سئوالی مبنی بر اینکه شما در برابر حکمی که دادگاه خواهد داد چه عکس‌العملی نشان خواهید داد بیان کرد: طبیعی است واکنش براساس کنش منطقی است ما وکلا عادت نداریم زودتر از موعد حرف بزنیم.

شیرین عبادی تصریح کرد: موکل من وقتی تصمیمی در زمینه حاضر نشدن در دادگاه گرفته و آن تصمیم مبتنی بر موازین حقوقی مندرج در قانون اساسی می‌باشد، من حق ندارم بر خلاف نظر موکل و بر خلاف قانون عملی انجام دهم.

وکیل ابراهیم یزدی:

موکلم در دادگاهی که قانونی نمی‌داند حاضر نمی‌شود
با احترام به قانون اساسی تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه‌ها طبق اصل ۱۶۸ قانون را خواستاریم

خبرگزاری دانشجویان ایران - تهران

سرویس فقه و حقوق - حقوق سیاسی

وکیل مدافع ابراهیم یزدی اظهار داشت که موکلش در یک دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه حاضر خواهد شد.

به گزارش خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، شیرین عبادی که در یک کنفرانس مطبوعاتی درباره‌ی محاکمه‌ی ابراهیم یزدی به همراه دیگر وکیل وی حضور یافته بود، با انتقاد از روند محاکمه ملی-مذهبی‌ها و برخی از اعضای نهضت آزادی اظهار داشت: موکل من به دلیل این که دادگاه را قانونی نمی‌داند از حضور در آن خودداری خواهد کرد و بدیهی است در صورتی که دادگاهی مطابق با مقررات و اصل ۱۶۸ قانون اساسی یعنی به صورت علنی و با حضور هیات منصفه برگزار شود، موکلم در آن شرکت خواهد کرد.

عبادی در ادامه گفت: من درس خوانده‌ام برای این که به اجرای عدالت و اجرای صحیح قانون کمک کنم. طبیعی است، راهی که انتخاب کرده‌ام، نه در ایران و نه در سایر کشورها، راه همواری نیست، به همین دلیل نیز مدافعان حقوق بشر در اکثر کشورها در معرض انواع تهدیدات قرار دارند.

وی افزود: اگر قرار باشد به خاطر تهدید یا بیم از زندان کار نکنم، در آن صورت به میز و صندلی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران خیانت کرده‌ام. وظیفه‌ی من این است که تا جایی که نفس دارم، برای اجرای قانون به شیوه‌ی درست و همچنین تحقق عدالت تلاش کنم.

عبادی در پاسخ به سوال دیگری در خصوص حذف تعریف جرم سیاسی از برنامه‌ی چهارم توسعه خاطر نشان کرد: سالیان مدیدی است که از تصویب قانون اساسی می‌گذرد که اصل ۱۶۸ این قانون رسیدگی به جرایم سیاسی را به صورت علنی و با حضور هیات منصفه اعلام کرده است و در انتهای این اصل تصریح شده است که جرم سیاسی را قانون تعریف می‌کند، اما متأسفانه با وجود این که الان در دوره‌ی هفتم قانون‌گذاری هستیم، هنوز جرم سیاسی در قوانین تعریف نشده است.

وی تأکید کرد: اگر قوای حکومتی در اجرای وظایف خود کوتاهی کرده‌اند، آیا باید مردم تاوان آن را پس دهند؟ چرا تا کنون این بخش از قانون اساسی جمهوری اسلامی به مرحله اجرا درنیامده است.

عبادی افزود: ما با احترام به قانون اساسی تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه‌های سیاسی بر طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی را خواستاریم و در همین ارتباط اعلام می‌کنم کلیه‌ی جرایم سیاسی که بدون

حضور هیات منصفه و به صورت غیر علنی رسیدگی شده است، خلاف قانون اساسی است ولو این که در نتیجه‌ی این دادگاه‌ها متهمان سیاسی تبرئه شده باشند.

وی در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران مبنی بر این که با توجه به اعلام آمادگی رییس قوه قضاییه مبنی بر تعریف جرم سیاسی از سوی این قوه، جامعه و کلا چه همکاری‌هایی در این خصوص با قوه‌ی قضاییه خواهد داشت؟ اظهار داشت: بدیهی است صحیح‌ترین شیوه در تدوین قوانین استفاده از نظر متخصصان در سطوح مختلف است و شاید یکی از علل نواقصی که در قوانین ما دیده می‌شود، عدم استفاده از وجود متخصصان در تدوین قوانین به میزان کافی باشد. به هر حال امیدوارم در تعریف جرم سیاسی از کتب و مقالات نوشته شده در این زمینه و نیز نظرات نویسندگان و متخصصان استفاده شود.

عبادی همچنین گفت: من قبل از این که به برگزاری این دادگاه بیان‌دیشم، به نتیجه‌ی آن فکر می‌کنم و امیدوارم نتیجه‌ی دادگاه آن باشد که قانون اساسی می‌گوید و قوه‌ی قضاییه با حکمی که صادر می‌کند، پایبندی خود را به قانون اساسی و استقلال این قوه نشان دهد، چرا که در این شرایط، اعلام پایبندی به قوانین برای ایران اهمیت بسیاری دارد.

وی در پایان افزود: وقتی موکلم تصمیم به عدم حضور در دادگاه گرفته است و آن تصمیم مبنی بر موازین حقوقی مندرج در قانون اساسی است، من نمی‌توانم و حق ندارم بر خلاف نظر موکلم و قانون اساسی عملی انجام دهم.

به گزارش خبرنگار ایسنا محمدعلی دادخواه، دیگر موکل ابراهیم یزدی در ادامه این کنفرانس مطبوعاتی با اشاره به تاکید و صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی به برگزاری دادگاه‌های سیاسی به صورت علنی و با حضور هیات منصفه گفت: عدم تعریف جرم سیاسی، یعنی حذف قسمتی از حقوق مسلم آحاد جامعه که به موجب قانون اساسی برای افراد پیش‌بینی شده است، چرا که مجرم سیاسی با انگیزه غیرمنفعت‌طلبانه دست به اقداماتی می‌زند و به همین دلیل قانون اساسی حقوقی را برای این افراد در نظر گرفته است.

وی ادامه داد: دادگستری باید تابع قانون باشد و در یک نظام قانون‌مند سلیق و گرایش‌های سیاسی نباید دخالت داشته باشد. قوه‌ی قضاییه یک قوه‌ی مستقل است و باید فارغ از نگرش‌های سیاسی، مبادرت به رسیدگی به جرایم سیاسی و صدور حکم کند.

دادخواه ابراز امیدواری کرد که در پی ایراد عدم صلاحیت ابراهیم یزدی و وکلایش به دادگاه انقلاب، این دادگاه نیز به عدم صلاحیت خود و شایستگی محاکم عمومی رای دهد.

در ادامه، ابراهیم یزدی با بیان این که تا کنون در ۵۲ جلسه از او بازجویی به عمل آمده است، اظهار داشت: هنوز کیفرخواستی برای من صادر نشده و من نمی‌دانم نظر دادگاه درباره‌ی اتهاماتی که روز اول به من تفهیم شد، چیست و چه کیفرخواستی برایم صادر خواهد شد.

وي با بيان اينكه قانون اساسي يك مجموعه است و در صورت نادیده گرفتن بخشي از آن، در واقع كل قانون اساسي نادیده گرفته شده است، به اصل ۱۶۸ قانون اساسي و همچنين قانون احزاب مصوب سال ۶۰ و صراحت اين قوانين بر برگزاري دادگاههاي سياسي به صورت علني و با حضور هيأت منصفه اشاره كرد و مدعي شد كه درباره ي پرونده ي نهضت آزادي هيچ يك از مقررات رعايت نشده است بنابراین من تنها در دادگاهي حاضر مي شوم كه به صورت علني و در چارچوب مقررات اصل ۱۶۸ قانون اساسي تشكيل شود و از شركت در دادگاه در بسته خودداري مي كنم.

يزدي در ادامه با بيان اين كه شوراي انقلاب به عنوان مجلس مقننه موقت چندين بار جرم سياسي را تعريف کرده است، خاطر نشان كرد: قوه ي قضاييه به موجب ماده ۱۸ قانون احزاب، موظف شده بود، ظرف مدت يك ماه مقررات انتخاب هيأت منصفه را براي تشكيل محاكم سياسي و اجرا شدن اصل ۱۶۸ قانون اساسي تدوين و تقديم مجلس كند. اگر هم اينك پس از ۲۳ سال كه از تاريخ تصويب اين قانون مي گذرد، براي تدوين اين قانون گامي برنداشته است، من به عنوان متهم چه گناهي کرده ام؟

وي افزود: عده اي كه مي گویند چون جرم سياسي تعريف نشده، پس ما مجرم سياسي نداريم، بايد پاسخ دهند كه اصل ۱۶۸ قانون اساسي و صراحت آن به برگزاري دادگاههاي سياسي به صورت علني چه معنای دارد.

يزدي تصريح كرد: چون ما خود را قانوني مي دانيم، در چارچوب قانون اساسي نيز فعاليت مي كنيم و هر آنچه را به نفع کشور بدانيم، به آن عمل مي كنيم و از فعاليت خود دست برنمي داريم.

وي در پاسخ به سوالي درباره ي پرونده ي شكايتي وي از شوراي نگهبان اظهار داشت: من از شوراي نگهبان شكايت كردم چون آن ها در استناد عدم صلاحيت من، به عدم اعتقاد من به دين و سوء شهرتم در حوزه ي انتخابيه و همچنين محكوم شدنم در دادگاهي به ارتداد اشاره کرده اند كه من رسماً از شوراي نگهبان سوال كردم كه بگویند من در کدام دادگاه محاکمه شده ام و بر اساس چه معياري مي گویند كه التزام به دين ندارم.

يزدي ادامه داد: اگر من اعلام کرده ام تنها در يك دادگاه علني و با حضور هيأت منصفه حضور خواهم يافت، به اين معنا نيست كه از محاکمه ي خود بيم دارم، بلكه از هر آنچه انجام داده ام با سر بلندي دفاع مي كنم و از رسيدگي به فعاليت هاي به صورت علني دفاع خواهم كرد.

وي عناوين اتهامي مطرح شده در پرونده خود را براندازي خاموش و قانوني و تبليغ عليه نظام عنوان كرد و افزود: ما از باب نصيحت ملوك انتقاد کرده ايم، نه تبليغ عليه نظام.
انتهای پیام

ثبات سياسي باعث حاکمیت دموکراسي و رشد همه جانبه مي‌شود

سخنراني در اردوي سالانه انجمن اسلامي دانشگاه تبريز، ايسنا ۱۳۸۳/۶/۱۱

ابراهيم يزدي گفت: اگر ايران درصدد حفظ احترام خود در صحنه‌ي سياست خارجي و بين‌المللي است بايد در راستاي امنيت و منافع ملي به تعريف درست منافع ملي بپردازد.

به گزارش خبرنگار خبرگزاري دانشجويان ايران (ايسنا)، ابراهيم يزدي طي سخناني در اردوي سالانه‌ي انجمن اسلامي دانشگاه تبريز - که در دانشکده‌ي بهداشت دانشگاه تهران برگزار شد - ابراز عقیده کرد که علي‌رغم تلاش رييس‌جمهور براي تنش‌زدائي در عرصه‌ي سياست خارجي، مجلس ششم نتوانست تغيير قابل توجهي را در سياست خارجي ايجاد کند و افزود: هيچ ملتي بدون ارتباط با بيرون نمي‌تواند به تنهائي و در داخل زندگي کند.

وي در ادامه خاطر نشان کرد که هرچند کشورها در ارتباط با هم يك سلسله اختلافاتي را دارند اما مي‌توانند محيط قرمزي را ايجاد و بدون برخورد ارتباط برقرار کنند، سرزمين سفيد و منطقه‌ي سبز هم شامل منافع دو کشور است.

اين فعال سياسي تصريح کرد: ديپلماسي موفق موقعيت خود را با کشورها در رابطه با اين مناطق مشخص و با جوامع يك ارتباط متعارف برقرار مي‌کند. در نهايت به دليل تغيير و تحول دائمي جهان، نحوه‌ي ارتباط برقرار کردن با کشورها نیز منغير است و ارتباط دولت‌ها بستگي به اين تغييرات دارد.

يزدي در بخشي از سخنان خود انگيزه‌ي قوي و عامل تعيين ارتباط کشورها را پس از جنگ سرد مناسبات اقتصادي دانست و گفت: البته برقراري ارتباط اقتصادي کوتاه مدت بدترين نوع اين روابط است، زيرا به ضرر کشورهای ضعيف است.

وي خاطر نشان کرد: براي رشد اقتصادي بايد با کشورها مناسبات راهبردي اقتصادي داشت که اين امر منوط به ثبات سياسي است و ثبات سياسي باعث حاکمیت دموکراسي و رشد همه جانبه مي‌شود. وي با بيان اين که حقوق بشر يك موضوع لوکس نيست تاکيد کرد: هيچ حاکميتي حق تضييع و زير پا گذاشتن اين اصل مهم دموکراسي را ندارد، زيرا سبب برهم خوردن نظم جهاني مي‌شود و در اين راستا اعتبار حاکمیت ملي به حاکمیت ملت است.

يزدي با اشاره به مساله‌ي هسته‌يي ايران با اعتقاد به اين که ايران بايد در اين مورد با شفافيت پاسخگو باشد، خاطر نشان کرد: اين امر مشخص است که ايران با توجه به موقعيتش و معادلات موجود بين‌الملل، و دارا بودن منابع غني گاز و نفت، نيازي به توليد انرژي اتمي ندارد و ايران بايد در اين زمينه اعتمادسازي کند تا بتواند به ساير فعاليت‌هاي صلح‌آمیز هسته‌يي بپردازد.

در دادگاه غیرقانونی حاضر نمی‌شوم

کنفرانس مطبوعاتی، ایلنا ۸۳/۶/۱۴

ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، در کنفرانس مطبوعاتی که به دلیل تعیین وقت محاکمه وی با حضور وکلایش و نمایندگان رسانه‌ها برگزار شد به سئوالان خبرنگاران پاسخ داد.

به گزارش خبرنگار سیاسی ایلنا، ابراهیم یزدی در این کنفرانس با بیان اینکه ۵۲ بار مورد بازجویی قرار گرفته است، اظهار داشت: با وجود جلسات متعدد و ساعات‌ها بازجویی، هنوز کیفرخواستی درباره پرونده من صادر نشده است و هنوز من و وکلایم نم‌دانیم با توجه به اتهاماتی که از ابتدا در مورد پرونده بیان شد، دادگاه چه کیفرخواستی را صادر کرده است، این مساله هنوز به من ابلاغ نشده است.

وی با بیان اینکه در بخش‌های مختلفی از مجموعه قانون اساسی به آزادی‌های اساسی اشاره شده است، تفتیش عقاید و شنود تلفن‌ها ممنوع اعلام شده است و فعالیت احزاب سیاسی آزاد اعلام شده است، تصریح کرد: اصل ۱۶۸ قانون اساسی، صراحت دارد که اتهامات مطبوعاتی و سیاسی باید در دادگاه‌ها علنی و با حضور هیات منصفه برگزار شود.

وی افزود: قانون احزاب صراحت دارد که تخلفات احزاب سیاسی، با درخواست کمیسیون ماده ۱۰ احزاب در يك دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه رسیدگی شود، متأسفانه در مورد پرونده نهضت آزادی ایران، هیچکدام از این مقررات رعایت نشده است.

دبیرکل نهضت آزادی ایران با تأکید بر اینکه تنها در دادگاهی حاضر می‌شوم که به طور علنی و در چارچوب مقررات مصرح در قانون اساسی تشکیل شود، اظهار داشت: در دادگاهی که يك فرد در آن هم بازپرس است، هم بازجو و هم قاضی شرکت نمی‌کنم. تنها در دادگاه صالح و قانونی شرکت می‌کنم.

ابراهیم یزدی در ادامه کنفرانس به سئوالات خبرنگاران پاسخ داد: وی در پاسخ به این سئوال که احکامی که در مورد وی و نهضت آزادی ایران صادر شده است، چه تأثیری بر فعالیت سیاسی این حزب می‌گذارد، اظهار داشت: ما خود را قانونی می‌دانیم و به قانون التزام داریم. نهضت آزادی ایران، تشکلی است که در چارچوب قانون اساسی فعالیت می‌کند و از این قانون تبعیت می‌کند.

وی با بیان اینکه رفتار دادگاه انقلاب را که احکام مربوط به اعضای نهضت آزادی را نه اجرا می‌کند و نه ابلاغ، قانونی نمی‌داند، اظهار داشت: از آنجا که نهضت آزادی ایران خود را قانونی می‌داند، در چارچوب وظایف و مسئولیت‌های ملی و اسلامی هر آنچه را که لازم باشد عمل می‌کند و این احکام تأثیری در فعالیت سیاسی ما ندارد.

ابراهیم یزدی با بیان اینکه متأسفیم که حزبی که در رژیم استبداد سلطنتی تحمل نمی‌شده است، بعد از پیروزی انقلاب هم اجازه فعالیت نداشته است، بیان کرد: نباید شرایط طوری شود که گفته شود در جمهوری اسلامی، کار

به جایی رسیده است که حتی حزبی مانند نهضت آزادی ایران، حق فعالیت ندارد.

وی افزود: به همین دلیل از لحاظ سیاسی برای اعتبار ملی و بین‌المللی ایران، متاسفم. ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران درباره تعریف جرم سیاسی در قانون اساسی، گفت: بعد از پیروزی انقلاب، شورای انقلاب به عنوان مجلس موقت، برای احقاق حقوق زندانیان سیاسی که در دوران استبداد رژیم گذشته، به زندان افتادند، قوانینی را وضع کرده است.

وی افزود: در این قوانین برای جرم سیاسی تعریفی آمده است و مشخص شده است چه کسانی را زندانی سیاسی می‌نامیم.

وی با بیان اینکه در این قانون کسانی که بر علیه رژیم گذشته اقدام کرده بودند، مجرم سیاسی تعریف شدند، تصریح کرد: برای آنها به عنوان زندانی سیاسی حقوق سیاسی و مدنی در نظر گرفته شد.

دبیرکل نهضت آزادی با بیان اینکه در قانون بازسازی ادارات و استخدام، جرم سیاسی تعریف شد، اظهار داشت: شورای انقلاب که حکم قوه مقننه موقت را داشته است و بسیاری از مصوباتش هنوز به عنوان قانون مطرح می‌شود، جرم سیاسی را تعریف کرده است.

وی افزود: بنابراین چنین بهانه‌ای (عدم تعریف جرم سیاسی) از نظر حقیقی اعتبار ندارد.

ابراهیم یزدی با اشاره به تصویب قانون فعالیت احزاب سیاسی در مجلس شورای اسلامی اول در سال ۶۰ تصریح کرد بر طبق ماده ۱۸ این قانون قوه قضائیه مکلف شده است که ظرف مدت یک ماه مقررات چگونگی تشکیل دادگاه برای رسیدگی به جرایم احزاب سیاسی را تدوین و به قوه مقننه تقدیم کند.

وی افزود: اگر قوه قضائیه پس از گذشت ۲۳ سال از تدوین قانون احزاب، هنوز برای تعریف جرم سیاسی، گامی بر نداشته است، من متهم چه گناهی کرده‌ام، این غفلت و قصوری است که دستگاه قضایی انجام داده است و باید جبران کند.

وی با انتقاد از کسانی که بعد از گذشت ۲۶ سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گویند، جرم سیاسی تعریف نشده است، اظهار داشت: آنها باید پاسخ دهند اصل ۱۶۸ قانون اساسی چه معنایی دارد.

دبیرکل نهضت آزادی در مورد شکایت از شورای نگهبان به دلیل رد صلاحیت وی در مجلس هفتم، اظهار داشت: شورای نگهبان در دلایل رد صلاحیت سه اتهام به من نسبت داد، عدم اعتقاد و التزام به دین، سوء شهرت و محکوم شدن به ارتداد در دادگاه صالحه.

وی افزود: بنده از شورای نگهبان رسماً سؤال کردم که در کدام دادگاه به ارتداد محکوم شده‌ام و سوء شهرت من در حوزه انتخابیه به چه دلیل است، و براساس چه معیاری اعتقاد به دین ندارم.

ابراهیم یزدی در ادامه علت شکایت خود از شورای نگهبان را پاسخ ندادن به دلایل رد صلاحیت وی اعلام کرد.

وی با بیان اینکه اگر اعلام می‌کنم که تنها در دادگاه علنی حضور پیدا می‌کنم به این معنا نیست که از محاکمه خود بیم دارم، اظهار داشت: ۵۰ سال در راه اعتلای میهنم و خدمت به مردم تلاش کرده‌ام و از هر آنچه که انجام داده‌ام دفاع می‌کنم.

وی افزود: از شرکت در دادگاه علنی که بتوانم در آن صدایم را به مردم برسانم قصور نمی‌کنم، در دادگاه علنی حضور می‌یابم و امیدوارم کسانی که خود را بیش از ما وفادار و معتقد به نظام می‌دانند، پایبند به اجرای قانون باشند.

ابراهیم یزدی در پاسخ به این مطلب که با توجه به محکومیت در دادگاه بدوی، تشکیل دادگاه کنونی به دلیل تبریئه وی است، اظهار داشت: اگر بخواهند مرا تبرئه کنند، نیازی به محاکمه نیست، دادستان می‌تواند بگوید اتهامات گذشته، مورد قبول نیست و پرونده را مختومه اعلام کند. وی افزود: تصور نمی‌کنم دادگاهی که ۲۸ شهریورماه تشکیل می‌شود، مرا تبرئه کند. اعتبار نظام بیش از این است که بخواهد مرا محاکمه کند و بعد تبرئه نماید.

یزدی در پاسخ به سئوالی که اتهامات آقاجری را با وی مقایسه می‌کرد، بیان کرد: ماهیت اتهامات من با آقاجری متفاوت است، او متهم شده بود که برخی ضرورت‌ها و اصول دین را انکار کرده است، در صورتی که اتهاماتی که به من تفهیم شده است، مرا به براندازی خاموش و قانونی محکوم کرده است.

ابراهیم یزدی در واکنش به اتهام تشویش اذهان عمومی از طریق انتشار بیانیه‌های نهضت آزادی اظهار داشت: من در نامه‌ای به رئیس شورای عالی امنیت ملی و رئیس جمهور اعلام کردم آیا انتقاداتی که ما در چارچوب قانون اساسی می‌کنیم، تشویش اذهان عمومی است یا برخی از کارهایی که در این کشور انجام می‌شود.

وی افزود: وقتی وزیری فرودگاهی را با هزینه یک میلیارد افتتاح می‌کند و ارگان دیگری آن فرودگاه را تعطیل می‌کند، آیا این اقدام تشویش افکار عمومی نیست.

وی در واکنش به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر را از حقوق مصرح در قانون اساسی دانست و بیان کرد: حضرت علی (ع) می‌فرماید از حقوق والی بر رعیت این است که او را هدایت و نصیحت کند، بنابراین ما از باب نصیحت، این سخنان را می‌گوئیم نه برای تبلیغ علیه نظام.

برنده جایزه صلح نوبل گفت: موکلم در دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه به اتهاماتش پاسخ خواهد گفت؛

به گزارش خبرنگار سیاسی ایلنا، شیرین عبادی وکیل ابراهیم یزدی، در کنفرانس مطبوعاتی وی گفت: نهضت آزادی چون دادگاه را قانونی نمی‌داند حاضر به شرکت در محکمه غیر قانونی نیست، بدیهی است در صورتی که دادگاهی مطابق با مقررات و قانون اساسی جمهوری اسلامی تشکیل شود موکلم در دادگاه حاضر خواهد شد.

وی افزود: در دادگاه علنی و با حضور هیات منصفه موکلم به اتهامات خود به صورت علنی پاسخ خواهد داد در غیر این صورت از حضور در دادگاه خودداری خواهد کرد.

وی در پاسخ به سؤال مبنی بر اینکه آیا پذیرفتن این وکالت موجب فشار بیشتر بر علیه شما خواهد شد؟ تصریح کرد: من دینی به دانشکده حقوق دانشگاه تهران دارم، درس خوانده‌ام تا اجرای درست قانون و اجرای عدالت کمک کنم طبیعی است راهی که انتخاب کرده‌ام راه همواری در ایران و سایر کشورها نیست.

عبادی ادامه داد: مدافعین حقوق بشر در اکثر کشورها در معرض انواع آزارها و تهدیدات هستند اگر قرار شد به خاطر تهدید و یا بیم از زندان، کار نکنم فکر می‌کنم به میز و صندلی دانشکده حقوق خیانت کرده‌ام. من وظیفه‌ام این است تا جایی که نفس دارم برای اجرای قانون به شیوه‌های درست و برای تحقق عدالت تلاش کنم.

وی با اشاره به این موضوع که سالیان مدیدی است از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی گذشته است، عنوان کرد: در قانون اساسی آمده، رسیدگی به جرائم سیاسی به صورت علنی و با حضور هیات منصفه باید برگزار شود و همچنین می‌افزاید جرم سیاسی را قانون تعریف می‌کند. با وجود اینکه در دوره ۷ قانون‌گذاری هستیم جرم سیاسی در قوانین تعریف شده است.

وی افزود: بسیاری از جرائم می‌تواند سیاسی باشد مثل اقدام علیه امنیت کشور، تشویق اذهان عمومی به قصد براندازی و لیکن هیچ یک از این جرائم طبق قانون اساسی رسیدگی نشده است؛ اگر قوایی از این حکومت یا دستگاه‌هایی در اجرای وظایف خود کوتاهی کرده‌اند آیا توان را ملت باید پس بدهند. چرا ما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را به مرحله اجرا در نیاورده‌ایم. آیا مردم مقصرند؟

عبادی خاطر نشان کرد: با احترام به قانون اساسی ما خواستار تعریف جرم سیاسی و تشکیل دادگاه‌های سیاسی هستیم. من اعلام می‌کنم کلیه جرائم سیاسی و کلیه اتهامات سیاسی که بدون حضور هیات منصفه در ایران رسیدگی شده است و هر حکمی که صادر شده ولو حکم تبرئه خلاف قانون اساسی است.

وی با بیان این مطلب که صحیح‌ترین شیوه در تدوین قوانین استفاده از متخصصین و کارشناسان در سطح مختلف است ابراز داشت: یکی از علل نواقصی که در قوانین‌ها دیده می‌شود این است که از وجود متخصصین در تدوین قوانین بهره‌گیری نشده است.

عبادی در ادامه افزود: امیدواریم به تذکرات وکلا و سمینارهایی که در ارتباط با این موضوع تشکیل شده و مقالاتی که نوشته شده توجه کنند و از بین نویسندگان و متخصصین فن چند نفر را دعوت کند.

وی با بیان این مطلب که ایران مدتی است در معرض این اتهام قرار گرفته است که نقض حقوق بشر می‌کند تصریح کرد: قبل از اینکه به اعلام دادگاه بیان‌دیشیم به نتیجه دادگاه فکر می‌کنم و امیدوارم نتیجه دادگاه همانی باشد که قانون اساسی می‌گوید تا به این وسیله قوه قضائیه پایبندی خود را به قانون اساسی و استقلال رای اعلام کند. در این شرایط حساس اعلام پایبندی به قوانین برای ایران اهمیت دارد.

وی در پاسخ به سئوالی مبنی بر اینکه شما در برابر حکمی که دادگاه خواهد داد چه عکس‌العملی نشان خواهید داد بیان کرد: طبیعی است واکنش براساس کنش منطقی است ما وکلا عادت نداریم زودتر از موعد حرف بزنیم.

شیرین عبادی تصریح کرد: موکل من وقتی تصمیمی در زمینه حاضر نشدن در دادگاه گرفته و آن تصمیم مبتنی بر موازین حقوقی مندرج در قانون اساسی می‌باشد، من حق ندارم بر خلاف نظر موکل و بر خلاف قانون عملی انجام دهم.

نسل امروز فردای ایران

مصاحبه آقای میثم محمدی از روزنامه وقایع اتفاقیه

۱- آینده و فردای ایران را در سه بستر ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی برای نسل امروز چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

آینده ایران و فردای نسل امروز را به رغم تمام تیرگی‌ها، نامهربانی‌ها و فشارها و انحرافات در رفتار حاکمان اقتدارگرا علی‌الاطلاق روشن، امیدوارکننده و مثبت می‌بینم. اما ویژگی‌های این آینده به میزان زیادی به چگونگی شکل‌گیری تغییرات و تحولات نه در سه بستری که بدان اشاره کرده‌اید، بلکه در بسترهای پنجگانه ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بستگی پیدا کرده است.

باید توجه کرد که جامعه امروز ایران، تمامی ویژگی‌های، نه فقط یک جامعه در حال انتقال (Transitional Society)، بلکه در حال دگردیی Transformation را دارد. جامعه کنونی ایران در حال پوست انداختن و دگردیی و شکل‌گیری جدید تاریخی است. این تغییرات و تحولات از جهاتی تنها قابل مقایسه با جامعه ایران بعد از سقوط ساسانیان و فروپاشی نظام پادشاهی و معرفی اسلام به ایرانیان می‌باشد. با سقوط حکومت ساسانیان و ورود اعراب به ایران، ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه به کلی دگرگون شد. نظام پادشاهی، با سابقه‌ای بیش از هزار سال همراه با نظم اجتماعی - طبقاتی و فرهنگی شکل گرفته و جا افتاده آن، از هم فروپاشید.

ایران نزدیک دو قرن است که در تعامل و تقابل با فرهنگ و تمدن غرب قرار گرفته است. ارزش‌ها، آداب و رسوم اجتماعی، دینی - فرهنگی که قرن‌ها به صورت یکنواختی پذیرش همگانی پیدا کرده و هنجارهای فردی و جمعی ما را شکل داده بود، به تدریج و آرام آرام دچار دگرگونی شده‌اند. پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، بر تقابل و رویارویی سنت و مدرنیته، به نفع برخی از مقولات کلیدی مدرنیته اثر گذاشته است. تجربه دوده حکومت به نام خدا، دین و مقدسات، با کارنامه‌ای نه چندان قابل قبول، از یک طرف و تغییر در ترکیب و توزیع جمعیت شهری و روستایی، جوان شدن بی‌سابقه جمعیت، افزایش چشمگیر تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، بالارفتن نرخ سوادآموزی، از طرف دیگر، بر روحيات و باورها، گرایش‌های فرهنگی و فکری و رفتارهای فردی و اجتماعی مردم، به خصوص نسل جوان و جدید اثر گذاشته است. این دو عامل به اضافه انقلاب الکترونیکی و انفجار

اطلاعات و دسترسی جوانان به منابع الکترونیکی اطلاعات و آرام آرام جامعه را به مراحل بحرانی اجتناب‌ناپذیر و سرنوشت‌ساز تاریخی وارد نموده است.

اگر چه پیش بینی آینده این نسل و فردای ایران، در بسترهای یاد شده هنوز مشکل است، اما توجه به گذشته تاریخی و فرایندهای روبه رشد و گزینه‌های ممکن و محتمل ما را به آینده امیدوار می‌سازد. یک نگاه اجمالی به گذشته نشان می‌دهد که ایران اولاً: به دلیل جایگاه جغرافیایی خود همیشه در معرض تهاجم نیروهای بیگانه و تقابل و تعامل یا همکنشی با فرهنگ‌های خارجی قرار داشته است. ثانیاً: همین موقعیت جغرافیایی ایران و تقابل مستمر ایران با فرهنگ‌های خارجی، موجب عمق و غنای فرهنگ ملی ما شده است. در طول تاریخ، ایرانیان توانسته‌اند با جذب عناصر مثبت فرهنگ‌های بیرونی و ادغام آنها در فرهنگ ملی ضمن حفظ هویت اصلی خود بر غنای فرهنگی ملی بیفزایند. بنابراین در دوران سرنوشت‌ساز کنونی نیز به اصالت، ژرفا و توان فرهنگ ملی خود ایمان داشته باشیم. و بمانیم و بپذیریم که اگر جامعه آزاد باشد، در همکنشی با فرهنگ و تمدن غرب، آن چه به وجود خواهد آمد، اگر چه ممکن است با ویژگی‌های بسترهای گذشته متفاوت و بعضاً متضاد باشد، اما ارزش‌ها و ویژگی‌های اصلی و تعیین کننده هویت فرهنگی ما همچنان باقی خواهند ماند. اما اگر محافظه‌کاران سنت‌گرا و واپس‌گرا به بهانه‌ی نگرانی‌هایی که دارند بخواهند با اعمال زور و قدرت، با این تغییرات برخورد نمایند و رفتارها را مهار کنند، با یک جامعه بیمار و رفتارهایی بیمارگونه‌ای روبرو خواهیم شد که عوارض و پیامدهای آن بسیار سنگین خواهد بود.

۲- نسل جوان امروز ایران بدون یک ایدئولوژی مشخص سیاسی، مذهبی، رها شده در پرهوت نظریات، تئوری‌ها و آدم‌ها و داستان‌هایی است که هر یک به تشویش ذهنی وی دست آلوده‌اند: ایران فردا برای این نسل چگونه خواهد بود؟

سرگردانی یا به قول شما، رها بودن نسل جوان امروز، بی‌تردید موجب تشویش‌های ذهنی بسیاری شده است. شاید واژه پرهوت انتخاب خوبی برای این وضعیت نباشد. بهر حال این سرگردانی یا تحیر جوانان از دو ناحیه سرچشمه می‌گیرد. از یک طرف محصول وضعیت جامعه در حال انتقال است که در آن هنجارهای فردی و اجتماعی گذشته یا از بین رفته‌اند یا در حال خروج از صحنه می‌باشند. اما هنوز هیچ نورم یا هنجاری که با ارزش‌های زیربنایی هویت ملی همخوانی داشته باشد شکل نگرفته است و به هنجارهای غالب و فراگیر تبدیل نشده است. در چنین وضعیتی نسل جوان در حال آموختن در صحنه عمل می‌باشد. تحیر، ویژگی طبیعی نسل جوان در این چنین جامعه‌ای است. منشاء دیگر این تحیر، رفتار استبدادی و تمامیت‌خواه حاکمان اقتدارگرا است. این حاکمیت هم علت این تحیر جوانان است و هم مشوق آن. سنت‌گرایان با اعمال زور و مهار رفتارها و اصرار بر حفظ هنجارهای سنتی، که بسیاری از آنها، ارزش کارکردی خود را از دست داده‌اند، موجب انفعال و سرگردانی جوانان شده‌اند. از طرف دیگر این حاکمان وجود و حضور فعال نسل جوان آرمان‌گرا و مصمم و متعهد را، که در خدمت قدرت آنان نباشد، بر نمی‌تابند. زیرا این نوع جوانان موجب دردسر هستند. بنابراین هر قدر میزان سردرگمی تحیر و تردید جوانان نسبت به هویت فرهنگی ایرانی - اسلامی خویشتن و آرمان‌گریزی آنان بیشتر باشد و در برابر وظایف ملی و مردمی احساس مسئولیت کمتری بنمایند، مورد توجه و استقبال صاحبان قدرت مطلقه قرار می‌گیرند.

اما درباره چگونگی این نسل در ایران فردا باید روشن ساخت منظور از «ایران فردا» کدام فردا است، ۲۵ سال یا ۵۰ سال بعد؟ همان طور که در ابتدا عرض کردم، بی‌تردید آینده ایران به مراتب

بهتر از امروز خواهد بود و دوران انتقال تاریخی چندان طولانی نخواهد بود. اگر دوران انتقال در ایران بعد از فروپاشی ساسانیان ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال طول کشید دوران انتقال، در این عصر و زمانه، با سرعت گردش اطلاعات، انقلاب الکترونیک، ارتباطات برق‌آسا، بیش از عمر یک یا دو نسل خواهد بود. در طی این دوره، همکنشی‌های اساسی میان مبانی و ارزش‌های زیربنایی و کلیدی فرهنگ ملی، که آمیزه‌ای از فرهنگ ایرانی و اسلامی است، با فرهنگ و تمدن غربی به جمع‌بندی مطلوبی در بسترهای یاد شده می‌رسد. اگر چه بالاجبار هزینه‌های بالایی پرداخت خواهد شد.

۳- تصور می‌کنید حاکمیت سیاسی آینده ایران چگونه به مدل موردنظر و خواست نسل امروز بدل خواهد شد؟

مدیریت کشور و بسترهای گوناگون یاد شده در بالا، طی ده سال یا ۲۰ سال آینده به نسل جوان امروزی منتقل خواهد شد، در حالی که ممکن است دوران انتقال هنوز بسر نیامده باشد.

بنابراین در فاز اول، در مراحل اول ممکن است شکاف میان دو نسل دیروز و امروز در بسترهای یاد شده بیشتر و عمیق‌تر گردد. اما در فاز دوم، و در مراحل بعدی، تغییرات دوران انتقال به جمع‌بندی نهایی برسند و ساختارهای حقوقی و حقیقی در سطح کلان و رفتارهای فردی و جمعی شکل قابل قبول پیدا کنند. حاکمیت سیاسی نیز از این فرایند مستثنی نمی‌باشد. اما چگونگی تبدیل حاکمیت سیاسی فعلی به مدل مورد نظر و خواست نسل امروز، قبل از هر چیز به ویژگی‌های مدل مورد نظر بستگی دارد. اگر چه انتخاب نوع حکومت و نظام سیاسی حق طبیعی هر نسلی می‌باشد اما، به نظر می‌رسد نظام سیاسی آینده، بی‌تردید، دموکراتیک یا مردم‌سالار باشد. البته با توجه به اینکه ویژگی‌های مردم‌سالاری، در هر سرزمینی، از ویژگی‌های فکری - فرهنگی و معرفتی مردم همان سرزمین سرچشمه می‌گیرد. دموکراسی از یک طرف ویژگی‌های عام دارد که در تمام دموکراسی‌ها مشترک است و وجه تمیز آن با نظام‌های غیردموکراتیک است. اما دموکراسی‌ها ویژگی‌های خاصی نیز دارند، که آنها را از هم متمایز می‌سازد. به عنوان مثال، نظام‌های سیاسی در کشورمان انگلستان، آلمان، فرانسه، آمریکا و ژاپن همه دموکراتیک می‌باشند، یعنی و ویژگی‌های عام مردم‌سالاری را دارند. اما تفاوت‌های جدی میان هر یک از این دموکراسی‌ها مشاهده می‌گردد که انعکاس دهنده ویژگی‌های متفاوت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هر یک از این جوامع است.

نظام سیاسی آینده مورد نظر نسل جدید، به خصوص اگر قرار است دموکراتیک باشد و نهادینه هم بشود، نمی‌تواند اقتباسی از الگوهای نهادینه شدن سایر ملت‌ها باشد، بلکه ضروری است که ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ملت‌مان را منعکس سازد. به همان علتی که در یکی از سئوال‌های قبلی خودتان آورده‌اید، نسل جوان امروز تا حدودی دچار تحیر است و به نظر نمی‌رسد که در مورد ویژگی‌های نظام سیاسی آینده، که دموکراتیک خواهد بود، به یک جمع‌بندی فراگیری رسیده باشد. شاید به همین علت باشد که چگونگی تبدیل حاکمیت سیاسی فعلی به مدل مورد نظر و خواست نسل امروز، در هاله‌ای از ابهام پوشیده شده و غیرقابل پیش‌بینی است.

۴- باورهای ذهنی نوجوانان ایرانی که مردان ایران فردا این نسبت به فرهنگ ملی و عقیده مذهبی چیست و در آینده با تدوام وضعیت فعلی چه خواهد بود؟

تداوم وضعیت فعلی، بیش از پیش بر باورهای ذهنی نوجوانان و جوانان ایران، نه تنها در قلمرو عقاید دینی، بلکه تعلقات ملی نیز اثرات منفی بر جای می‌گذارد و موجب تشدید از هم گسیختگی ذهنیات و نوعی نفی «خویش‌ن خویش» و از «خودبیگانگی» می‌گردد. احساس پوچی و از

خودبیگانگی، از علل اساسی برخی از رفتارهای نابهنجار اجتماعی، نظیر اعتیاد به مواد مخدر، عصبانیت‌های اخلاقی و اجتماع‌گریزی یا اجتماع‌ستیزی می‌باشد. این نوع حالات ذهنی و رفتارهای فردی و اجتماعی به نوبه خود فرایند عبور سالم و بهداشتی جامعه در دوران انتقال را مختل می‌سازد. و این خودخطر کمی نیست.

۵- نسبت جوانان ایران فردا را با اسلام، با حاکمیت، با مسجد، با موسیقی، با جنس مخالف، با آمریکا، با مدل پوشش سنتی ایران و با نحوه تکلم فارسی چگونه ارزیابی می‌کنید؟
در این سوال چند مورد مطرح شده است که هر یک پاسخ جداگانه خود را می‌طلبد:

۵/۱ - در مورد نسبت جوانان با اسلام، اگر بخواهم خوش‌بینانه سخن بگویم به رغم برخی دین-گریزی‌ها و دین‌ستیزی‌ها، جوان ایران فردا را مومن و معتقد به باورهای فرهنگی (ایرانی - اسلامی) می‌بینم. اگر چه درک و باور نسل فردا از مقولات و ارزش‌های فرهنگی، به خصوص دینی، به طور بارزی با درک و فهم نسل کنونی متفاوت خواهد بود. باید بپذیریم که فهم انسان از مقولات و مفاهیم فرهنگی - دینی، در تعامل و هم‌کنشی با جامعه و تغییر و تحولات آن، دچار تغییر و تحول می‌گردد. بنابراین نباید انتظار داشت فهم مردمان از مقولات دینی در نسل‌های متفاوت، یکسان باشد. همان طور که فهم نسل هم سن و سال من از مقولات دینی و یا حتی ملی، با نسل قبل از ما متفاوت است، فهم نسل آینده نیز با فهم ما متفاوت خواهد بود. اما این به معنای جدایی از ارزش‌های دینی نیست. تنها سنت‌گرایان گذشته‌نگر، فهم خود را از دین مطلق کرده و می‌کنند و هیچ‌گونه تغییر و تحوّل را برنمی‌تابند و لذا نسل ما و نسل جدیدتر و جوانتر از ما را به بی‌دینی متهم ساخته و می‌سازند.

۵/۲ - در مورد نسبت جوانان با حاکمیت، بار دیگر تکرار می‌کنیم که نسل جدید و جوان، مصمم‌تر از نسل قبل، نظام تمامیت خواه و مطلق بین، مطلق‌نگر و مطلق‌خواه را برنمی‌تابد.

تضاد ریشه‌ای و اصلی میان آرمان‌های انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و رکن جمهوریت نظام برخاسته از آن، با رفتارهای اقتدارگرایانه‌ای که متضمن نفی جمهوریت است، در نهایت به نفع جمهوریت حل خواهد شد. و این هم خواست و هم رسالت نسل جدید است.

۵/۳ - اما نسبت جوانان با مسجد، مسجد یک نهاد اجتماعی - دینی و فرهنگی با ریشه‌های بسیار عمیق در جامعه ما است. در هر کوچه پس کوچه شهرهای کوچک و بزرگ و در هر روستای دور و نزدیک، مسجد به عنوان یک نهاد مدنی طبیعی وجود دارد. جوان ایران امروز یا فردا، اگر رابطه‌اش را با متن جامعه خود قطع نکند و یا نکرده باشد و یا بخواهد به متن جامعه بپیوندد، لاجرم باید رابطه‌اش را با مسجد به عنوان یک نهاد مدنی - فرهنگی حفظ کند، حتی اگر به روحانی مسجد و یا به کل روحانیت اعتقاد و اعتماد نداشته باشد و یا نهادهای مدنی جدید، نظیر انجمن‌های صنفی، فرهنگی، مدنی و اجتماعی فراوان به وجود آمده باشند، باز هم نمی‌توان تأثیر این نهاد مدنی را در تحولات آینده نادیده گرفت. البته باید پذیرفت که نسل جدید، بخصوص تحصیلکرده شهری، رابطه‌اش با مسجد یا ضعیف یا بریده شده است.

۵/۴ - اما در مورد رابطه نسل جدید و موسیقی باید به این نکته توجه کرد که ذوق سرشار از هنر ایرانی هرگز خالی از موسیقی نبوده است. در میان توده‌های مردم، حتی در میان ایلات و روستائیان، کمتر فعالیت جمعی، اعم از دینی یا اجتماعی دیده می‌شود که موسیقی‌های شیرین و دلچسب محلی

نقش زنده نداشته باشند. ایران واجد یکی از اصیل‌ترین مکتب‌های موسیقی جهان است. البته موسیقی هم در فرایند تعامل فرهنگ‌ها، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در عصر انقلاب الکترونیک این تأثیرات متقابل شدیدتر است. اما موسیقی اصیل ایرانی ضمن اثرپذیری از موسیقی سایر فرهنگ‌ها، ویژگی‌های خود را حفظ می‌کند. ذهن و ذوق خلاق جوان ایرانی، که به هر حال در آب و هوای فرهنگ ریشه‌دار و عمیق این سرزمین شکل می‌گیرد و رشد می‌کند، همچنان به موسیقی ایرانی وفادار و مجذوب باقی می‌ماند. زیرا بخشی از هویت اوست.

۵/۵ - نسبت جوان ایرانی امروز و فردا، با جنس مخالف، اگر چه همچنان متأثر از ساختارهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی است اما دیدگاه‌ها هم در حال دگرگونی و هم همراه انواع با تنش‌هاست. در جامعه سنتی مردسالار رابطه مردان با زنان متأثر از دو عامل فرهنگی - اجتماعی است. عامل اول، تأثیرات فرهنگی و اجتماعی نظام استبدادی است. نظام استبدادی را نباید تنها در مناسبات سیاسی آن تعریف کرد، بلکه باید توجه داشت که استبداد مناسبات فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی متناسب با ساختارهای سیاسی خود را دارد. قرن‌ها سیطره استبداد بر کشورمان موجب سلطه فرهنگ استبدادی بر چگونگی رفتارهای ما با یکدیگر، از جمله رفتارهای مردان با زنان شده است. تا آنجا که در درون هر یک از ما ایرانی‌ها یک «شاه کوچک» نشسته است و هر زمان میدان و امکان و فرصت پیدا کند، فعال می‌شود. و بر بسیاری از رفتارهای فردی و اجتماعی ما اثر تعیین‌کننده می‌گذارد. به طوری که روابط مدیران با زیردستان، در هر کجا، معلم با شاگرد، استاد با دانشجو، دولت با ملت همه رابطه‌ای یک طرفه، استبدادی و «دل‌بخواهانه» است. حتی رفتگر کوچه ما اگر «دلش بخواد» زباله‌ها را می‌برد و اگر «نخواهد» نمی‌برد. پست‌چی محل، اگر «خواست» نامه‌ها را به صاحبانشان می‌رساند و اگر نه، خیر.

در جامعه مردسالار، این طرز سلوک مردان، هم به عنوان شوهر با زنان و هم پدر با فرزندان رایج بوده است و هنوز هم به میزان وسیعی وجود دارد.

در جامعه استبداد زده، زورمداری محور رفتارهای همگانی است. در این جامعه مردم عموماً به دو دسته سلطه‌گر و سلطه‌پذیر تقسیم می‌شوند. در جامعه مردسالار استبداد زده، مردان عموماً سلطه‌گر و زنان سلطه‌پذیرند.

عامل دوم که در روابط این دو جنس اثر گذار است باورها و گرایش‌های سنتی برخی از دینداران است. که نگاه آنان را به «زن» تا حد یک «جنس دوم» تنزل می‌دهد. در بسیاری از جوامع انسانی، چه آسیایی و چه اروپایی، مردان عموماً دارای معیارهای دوگانه هستند. معیاری ناظر بر رفتارهای خودشان و معیاری برای رفتارهای زنان. در قلمرو اخلاق جنسی این دوگانگی معیارها بسیار قوی و نافذ و مشکل‌آفرین است.

در جامعه در حال انتقال تأثیرات هر دو عامل در حال کاهش است و متأثر از این تغییرات، مناسبات و دیدگاه‌های هر دو جنس به سمت و سوی روابطی منصفانه و واقع‌بینانه در حال تغییر است.

۵/۶ - اما نسبت جوانان ایران فردا با آمریکا تابعی است از متغیرهای سیاسی در داخل ایران و روابط بین‌المللی. رفتار حاکمان فعلی با مردم، بخصوص با جوانان و دانشجویان به گونه‌ای است که فشارهای خارجی بر حاکمان ایران با استقبال روبرو می‌شود. هنگامی که حکومت طالبان در

افغانستان و صدام حسین در عراق با دخالت نیروهای مسلح خارجی سقوط کردند، مردم بسیاری ابراز خوشحالی کردند. در این میان جمعی از جوانان با خوشبینی خاصی امیدوار به دخالت خارجی و سقوط حاکمان کنونی شدند، اگر چه بر اثر حوادث بعدی، بخصوص در عراق و اخیراً با علنی شدن رسوایی رفتار سربازان آمریکایی با اسیران عراقی در زندان ابوغریب از آن خوشبینی اثر چندانی برجای نمانده است. طبیعی است که اگر رفتار خصمانه و خشونت‌آمیز با جوانان و دانشجویان و دگراندیشان تغییر پیدا کند و حقوق و آزادی‌های سیاسی ملت که در فصل سوم قانون اساسی تصریح شده است رعایت گردد، نگاه جوانان به بیرون نیز تغییر پیدا خواهد کرد. و اگر سیاست خارجی ایران نیز، به جای تشنج‌آفرینی و بالفعل کردن دشمنان و مخالفان ساکت به تنش‌زدایی تغییر پیدا کند، و روابط ایران با جامعه جهانی، بر اساس منافع و امنیت ملی ایران و منافع متقابل شکل‌گیرد، مورد استقبال مردم و به خصوص جوانان قرار خواهد گرفت. نسل جدید و جوان امروز شیفتگی خاصی نسبت به آمریکا ندارد. آنچه باعث نگاه مشتاق برخی از جوانان به آمریکا شده است یاس و ناامیدی از بهبود وضعیت در ایران و کاهش امید به آینده می‌باشد.

۵/۷ - اما درباره نسبت جوانان به نحوه تکلم زبان فارسی باید توجه کرد که زبان نیز از جمله موضوعاتی است که در تغییر و تحول دایم است و این منحصر به فارسی نیست در سایر زبان‌ها هم دیده می‌شود.

ادبیات انگلیسی در عصر حاضر با دوره شکسپیر به کلی متفاوت است. همانطوری که متون فارسی دوران گذشته نه چندان دور، به عنوان مثال عصر مشروطه، با متون کنونی متفاوت است. نباید از نگاه جوانان به زبان فارسی و یا بیان نثری یا شعری نسل حاضر که احتمالاً با گذشته متفاوت است و نوعی نوآوری محسوب می‌شود، احساس نگرانی کرد. بنابراین جوانان ایران فردا، همچنان به فارسی - یا سایر زبان‌های قومی کشورمان - سخن خواهند گفت، از حافظ، سعدی، فردوسی، مثنوی و یا حیدربابای شهریار شاعر لذت خواهند برد، به همین زبان‌ها شعر خواهند سرود، و آواز خواهند خواند. اما ساختار زبانی و گزینش کلمات و بار معنایی واژه‌ها تفاوت خواهد داشت.

۶- برای نسل فردا: ارزش بهتر است یا اقتصاد؟ ازدواج مهمتر است تا مجرد؟ دینداری مهمتر است یا الحاد؟ پایبندی به قوانین رسمی بیشتر است یا آناشسی و ضد قانون‌گرایی؟

در این سوال نیز چندین موضوع همزمان مطرح شده است، که پاسخ هر کدام لازم است جداگانه، ولو به اختصار داده شود.

۶/۱ - آیا برای نسل فردا ارزش از اقتصاد بهتر خواهد بود؟ مگر اقتصاد ارزش نیست؟ که بگوییم کدام بهتر است. ممکن است گفته شود در مقایسه با نسل دیروز که نسلی آرمان‌گرا، و در تکاپوی تحقق ارزش‌های خاصی در قلمرو حقوق سیاسی بود و به توسعه اقتصادی، چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی، بی‌توجه بود، و بخصوص نسل انقلاب که به نوعی ساده‌زیستی و زندگی درویشی روی کرده بود، نسل کنونی، آرمانگرا نیست و برای تأمین معیشت و حل مسایل اقتصادی فردی خود اولویت قایل است. این ارزیابی ممکن است درست و واقع‌بینانه باشد. این توجه شاید به این دلیل باشد

که نسل دیروز - نسل دوران انقلاب، از امکانات اقتصادی و شغلی و حرفه‌ای بیشتر و بهتری برخوردار بوده است تا نسل امروز.

غیرسیاسی شدن و انفعال نسل جدید را نباید به عنوان یک پویش عام برای کل نسل فردا پیش‌بینی کرد. نسل امروز و فردا ممکن است نظیر نسل دیروز آرمان‌گرا نباشد و به دنبال تغییرات رادیکال نرود فرد محور باشد، اما نسبت به سرنوشت خود جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، بی‌تفاوت نخواهد بود. نسل فردا بیش از نسل دیروز آمادگی همگرایی، اما در مورد مسایل و موضوعات ملموس‌تر، را دارد. شاید به همین دلیل باشد که نسل جدید، از تشکیل انجمن‌های مدنی غیردولتی، NGOها، نظیر گروه‌های کاری، هنری، اجتماعی، خیریه، و ... استقبال می‌کند. این تمایل و گرایش ممکن است علامت این باشد که اگر چه نسل جدید به دنبال آرمان‌های بزرگ و غیرقابل حصول نمی‌رود و برای خاطر آنها حاضر نیست هزینه بپردازد، اما بی‌تفاوت نسبت به جامعه نیست. و در برنامه‌هایی با اهداف کوتاه‌مدت‌تر و نتایج ملموس‌تر مشارکت و همکاری می‌نماید.

۶/۲ - آیا برای نسل فردا مجرد بهتر است یا ازدواج؟ اصلی که در مورد نسل جدید نیز، همچنان جاری خواهد بود این است که جوانان در سن مقتضی ازدواج کنند. اما به دلایل اقتصادی و جامعه‌شناختی، هم سن ازدواج و هم چگونگی تاسیس نهاد خانواده دچار تغییر و تحول شده است. در جامعه سنتی، هم سن ازدواج و هم چگونگی تاسیس خانواده یک هنجار شکل گرفته بود. ازدواج‌ها معمولاً در سنین پایین، در اولین سال‌های بلوغ، به صورت تنظیم شده توسط خانواده‌ها صورت می‌گرفت. خانواده جدید تحت حمایت اقتصادی و معنوی خانواده بزرگتر قرار داشت و در هنگام بروز مشکلات اقتصادی یا خانوادگی، خانواده بزرگتر احساس مسئولیت می‌کرد و با دخالت و حمایت خود دوام ازدواج و انسجام خانواده را تأمین می‌کرد. اما در جامعه جدید، شیوه زندگی به کلی دگرگون شده است. تاسیس خانواده، به سبک سنتی، یا از بین رفته یا در حال از بین رفتن است. اگر چه هنوز یک شیوه قابل قبول فراگیری شکل نگرفته است. در محیط‌های کاری یا درسی، که دختران و پسران جوان، امکان دیدار و گفتگوی بیشتری دارند، گزینش همسر عموماً توسط خود آنان صورت می‌گیرد. در مواردی این گزینش با حضور و سرپرستی خانواده‌ها، شکل رسمی و قانونی پیدا می‌کند و در مواردی هم بدون حضور و دخالت پدر و مادرها. خانواده بزرگتر در اکثر موارد غایب است یا امکان اعمال حضور ندارد. بنابراین زوج‌های جدید و جوان از حمایت‌های مادی و معنوی خانواده بزرگ، به هنگام بروز بحران، محرومند و این خود یکی از موجبات بالارفتن آمار طلاق می‌باشد.

سختی معیشت، بیکاری، نداشتن امنیت شغلی، ترس و یاس از آینده همه دست به دست هم داده و سن ازدواج را بالا برده‌اند. بالا رفتن سن ازدواج با پیامدهای اجتماعی و اخلاقی همراه می‌باشد. از آن جمله است روابط جنسی قبل از ازدواج. بالا رفتن سن ازدواج در برخی از موارد موجب آن شده است که زن یا مرد بعد از مدتی تنهایی و مجرد احساس امنیت و آزادی بیشتری پیدا کند و به راحتی تن به قیود زندگی مشترک ندهد.

اما در هر حال به نظر نمی‌رسد مجرد برای نسل فردا ارزشی بیشتر از ازدواج داشته باشد. ازدواج و تاسیس خانواده، هنوز هم در جوامع بشری از مهمترین و پابرجاترین نهادهای انسانی است و نسل فردای ایران هم از این امر مستثنی نخواهد بود.

۶/۳ - اما درباره این که آیا برای نسل فردا دینداری بهتر است یا الحاد؟

وضعیت کنونی و و اکنش جوانان به این دین یک عارضه است نه یک هنجار بهداشتی و طبیعی.

اگر وضعیت سیاسی، اقتصادی کشور و حاکمیت اقتدار و سلطه جریان راست سنت‌گرا به همین صورت که هست باقی بماند، ضربه به مبانی اعتقادی جوانان عمیق‌تر و گسترده‌تر خواهد شد.

اما اگر فرض بر این باشد که حاکمیت سیاسی، به‌رحال اصلاح خواهد شد و شرایط به تدریج به همان صورت که کلیات آن در پاسخ به سوال‌های قبل آمده است، فراهم گردد و جامعه در مجموع وارد مرحله توسعه انسانی، شامل توسعه سیاسی، و اقتصادی گردد، پاسخ متفاوت خواهد بود.

در شرایط مناسب و مساعد، نسل فردا، از جهانی متدین‌تر از نسل دیروز و ماقبل آن خواهد بود. البته این بستگی دارد به نگاه یا فهم فرد از ارزش‌ها و معیارهای دینی. فردی ممکن است تمام واجبات دینی خود را (نماز، روزه، ...) را انجام بدهد، اما در عین حال دروغ هم بگوید، ریاکار هم باشد، و سر مردم هم کلاه بگذارد، ... در واقع برخی از دینداران دچار تناقض و تعارض در رفتار هستند. شدت و میزان ریاکاری در جامعه کنونی ایران، شاید بی‌سابقه باشد. خود از پیامدهای سلطه و اقتدار جریان‌های مذهبی قشری و سطحی‌نگر است. هر کس با اشعار حافظ سر و کار داشته باشد می‌داند که شمشیر شعر حافظ چگونه و چرا بر سر ریاکاران افراشته است. شعر حافظ انعکاس دوران «زندگی» او و در عصر اقتدار حاکمیت سنت‌گرای قشری بوده است. وضعیتی که در «کوی رندان» (زرین‌کوب) به زیبایی ترسیم شده است.

تحت تأثیر چنین شرایطی، بخشی از نسل جوان ما، تا حدودی دین‌گریز و یا دین‌ستیز شده است. اما اکثریت نسل فردا، اینچنین نخواهد ماند. زیرا اولاً احساس مذهبی یک امر وجودی (Existential) در نهاد انسان است. بنابراین نمی‌توان بدون «دین» زندگی کرد. حتی آن کس که مدعی «بی‌دینی» است در عمق وجودش «دینی» دارد. ثانیاً نسل جوان امروز، بیش از نسل‌های گذشته با جهان علمی و دستاوردهای دانش جدید سر و کار یا اعتقاد دارد. قرن بیستم با ستیز میان دین و علم شروع شد. تا آنجا که قبول علم مترادف بود با نفي دین، خدا و معنویت. و دین‌داری معادل با نفي و انکار علم و دستاوردهای علمی بود. اما از اواخر قرن بیستم، علم نگاه تازه‌ای به دین انداخته است. جهان امروز، قرن بیست و یکم را با بازگشت به معنویت و دین و آشتی میان علم و دین آغاز کرده است.

دین‌داری، خداپرستی، معنویت جایگاه جدیدی پیدا کرده است. نسل فردای ایران، که لاجرم نسل آشنا به علم و پیگیر دستاوردهای آن است، تحت تأثیر فضای غالب در ادبیات علمی جهان قرار می‌گیرد. بنابراین نسل فردا، نسلی دیندار خواهد بود، اما دین خالص و بدون پیرایه‌های سنتی و خرافات توجه کردن به تجربه‌ای در میان ایرانیان مقیم آمریکا جالب و آموزنده باشد. بعد از انقلاب، ایرانیان بسیاری کشور را ترک کردند و رنج مهاجرت به آمریکا را بر ماندن در وطن ترجیح دادند. از آن پس سه جریان فکری - سیاسی، فرهنگی به تدریج و پی‌درپی میان ایرانیان بروز کرده است. **جریان اول** مربوط به همان سال‌های اول بعد از انقلاب است، که آکنده از شعارها و آرمان‌ها و خواست‌ها و مطالبات سیاسی معطوف به گذشته بود. اما این جریان به تدریج شتاب اولیه خود را از دست داد. از بین نرفته است اما دیگر جریان غالب در میان ایرانیان نیست. **جریان دومی** که آغاز شدف ماهیت ادبی - فرهنگی داشت. گردهمایی‌هایی برای شعرخوانی که در آن اشعار مولوی - حافظ، سعدی، فردوسی ... با آداب و رسوم ویژه، از جمله سپیدپوشی، رایج شد. این جریان به نوبه خود به حفظ هویت فرهنگی - ایرانی، مهاجران به خصوص فرزندان این ایرانیان، که در آمریکا و دور از محیط

ایران بزرگ شده بودند، کمک مؤثري کرد. اما جریان سومي که اينک در ميان ايرانيان مهاجر به خصوص جوانانشان در آمريکا گسترده شده است گردهمايي هاي ديني (اسلامي) است. محتوای اين گردهمايي ها توجه به معرفت ديني است که از جهات مختلف با آنچه در بسياري از محافل ديني سنتي ايران جاري مي باشد به شدت متفاوت است. اما بهر حال ديني است. بنابراین تصور نمي شود که نسل فردي ايران الحاد را به دينداري ترجيح بدهد. اگر چه «الحاد» خود نيز نوعي دين محسوب مي گردد.

۶/۴ - اما در مورد پايبندي به قوانين، جوانان امروز از قربانيان بي قانوني هستند. در طی ۶-۷ سال گذشته، نسل جديد و جوان بيشتري حمايت را از جنبش اصلاح طلبي ايران کرده است. محور اصلي اصلاح طلبي - قانونداري و قانون گرايي است. گريز از قانون، يا تفسيرهاي معطوف به قدرت از قانون، سياست راهبردي سنت گرايان اقتدارگرا است. تمايل اساسي مردم عموماً و نسل جوان خصوصاً، اين است که اگر حاکمان، رعايت قانون را بنمايند، آنان نيز مطمئناً رعايت مي کنند. اصل: الناس علي دين ملوکهم ساري و جاري است. اگر چه کنشگران اصلاح طلب درون حاکميت، چه در قوه مجريه و چه در قوه مقننه، نتوانستند به مطالبات اين نسل جواب کامل بدهند، اما اين نسل کماکان اصلاح طلب است.

اگر اين نظريه پذيرفته شود که به هر حال اصلاحات در حاکميت سياسي، به لحاظ ساختار و رفتار، اجتناب ناپذير و حتمي است، به نظر مي رسد نسل فردا، علاقمندي اصلي اش به قانونمدي و قانون-گرايي باشد نه گريز از قانون.

۷- تصور مي کنيد نسبت ايران فردا با ايران ديروز، همان نسبت ايران امروز با ايران عهد فجر مي باشد؟

خير - چنين تصوري را نادرست مي دانم. در مقايسه ايران امروز با عصر فجر ممکن است وجوه مشترکي قابل تشخيص باشند. به عنوان مثال در عصر قاجار حاکمان و دستگاه حکومت احساس مسئوليت در خدمت رسانی به مردم نمي نمود. امروز هم حاکمان خود را مسئول خدمت به مردم و حفظ حقوق آنان نمي دانند. علاوه بر اين در آن دوران مردم رعايي پادشاهان بودند. نه شهروندان صاحب حق. در اين دوران نيز، از نظر برخي از حاکمان مردم نه شهروند بالغ هستند، بلکه «رعايت» محسوب مي شوند، که نيازمند «چوپان» هستند، صاحب حقي نيستند، فقط تکليف دارند. تکليفي که روحانيان براي آنها تعيين مي کنند. با وجود اين، قانون اساسي بسياري از حقوق و آزادي هاي اساسي مردم را به رسميت شناخته است و عليرغم سلطه و سيطره جريان راست اقتدارگرا و گذشته نگر، که حاضر نيست اين حقوق را به رسميت بشناسد، اما چاره اي جز تمکين از آنها، در بسياري موارد ندارد.

اما عهده فجر را عصر بي خبري خوانده اند. نه فقط مردم عادي و عامي بلکه پادشاه و رهبران و نخبگان مملکت، نه تنها جز اندکي از آنچه در جهان پيراموني ايران مي گذشت بي خبر بودند، بلکه حتي از آنچه در ايران هم مي گذشت خبري نداشتند. نه به آن چه مي گذشت اهميت مي دادند و نه اهميت آن را درک مي کردند. اما ايران امروز چنين نيست. جز اندکي از خواص و نخبگان، نه تنها با سوادها و تحصيل کرده ها، بلکه بسياري از مردم عامي و بي سواد کوچک و خيابان نيز از آنچه مي گذرد خبر دارند و مسايل را مي فهمند و درک مي کنند.

خشونت استبداد می‌تواند مردم را وادار کند، نبینند، نشنوند و زبان نکشایند، اما نمی‌تواند آنان را وادار کند که «نفهمند». آگاهی مردم خود از عناصر بسیار مهم در تغییرات اجتماعی محسوب می‌گردد.

آیاحادثه ۱۱ سپتامبر برنامه ریزی شده بود؟

مصاحبه آقای آزادی، روزنامه اعتماد ۱۳۸۳/۶/۱۸

دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت یکی از معدود کارشناسانی است که نظراتش در حوزه سیاست خارجی صائب است. او اگر چه به واسطه هدایت تشکل متبوعش، نهضت آزادی ایران، همواره مورد غضب جناح راست سنتی بوده اما این باعث نمی‌شود که نسبت به آگاهی او از اوضاع جهان بی تفاوت بود. سالگرد فاجعه تروریستی ۱۱ سپتامبر بهانه‌ی بود که نظرات این کارشناس سیاست خارجی را درباره تبعات این حادثه در امریکا، اروپا و خاورمیانه به خصوص جهان اسلام جویا شویم. البته بحث به سیاست خارجی ایران هم کشید که از انتشار آنها به دلایل عدیده خودداری می‌کنیم.

● برخی تحلیلگران سیاسی بر این باورند که حادثه ۱۱ سپتامبر اجتناب ناپذیر بود اما اگر امریکا می‌خواست در سیاست خارجی خود به اهداف بلند مدت خود برسد نیازمند خلق چنین حادثه‌ی بود. پرسش این است که آیا پیشگیری از حادثه ۱۱ سپتامبر (با توجه به گزارش کمیته تحقیق) امکان پذیر نبود؟

من می‌خواهم پرسش را اینگونه تبیین کنم که بین حادثه ۱۱ سپتامبر و سیاست‌های استراتژیک امریکا در دنیا از جمله خاورمیانه ارتباطی وجود دارد یا خیر؟ هنوز چنین ارتباطی مستند نشده است. کسانی هستند، بخصوص میان مسلمانان که بر این باورند که در حادثه ۱۱ سپتامبر یهودیان نقش داشته‌اند. شواهدی هم ارائه می‌کنند. اما هنوز چنین چیزی مستند نشده است، که با صراحت بگوییم حادثه ۱۱ سپتامبر برنامه‌ریزی شده اتفاق افتاده است برای اینکه امریکاییها بتوانند برنامه‌های خود را در خاورمیانه اجرا کنند. من شخصا چنین اعتقادی ندارم اما حادثه ۱۱ سپتامبر مبین چه چیزی است و چه اهمیتی دارد یا چه چیزی را نشان می‌دهد پرسش‌هایی است که مطرح است. ما می‌دانیم امروز بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، بزرگترین، مهمترین و عمده‌ترین مساله اساسی که در روابط بین‌المللی وجود دارد روابط نیم کره شمالی، یعنی تمام کشورهای صنعتی با جهان اسلام است. به دلیل اینکه جهان اسلام ویژگی‌هایی دارد. اول اینکه، بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان در این دنیا زندگی می‌کنند، کشورهای اسلامی نظیر یک کمر بند از اقیانوس اطلس تا

اقیانوس آرام کشیده شده‌اند. از نظر سوق‌الجیشی میان نیمکره شمالی و جنوبی قرار دارند، بالاترین ذخایر طبیعی نفت و گاز جهان در این منطقه واقع شده است. دارای یک جمعیت بسیار جوان است. وارد عصر بیداری شده، ملت‌های مسلمان در کشورهای اسلامی یک جنب و جوش جدیدی دارند، مهمتر از همه دو حادثه بر کشورهای اسلامی اثرات زیادی گذاشته است. حادثه اول: انقلاب اسلامی ایران است. انقلاب اسلامی ایران، منشا پیدایش حرکت‌های سیاسی در دنیای اسلام نشده است، اما موجب شده است که همه حرکت‌های اسلامی را سیاسی بکند! حادثه دوم، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیروهای چپ یا همان مارکسیست‌های کلاسیک که در کشورهای اسلامی تحت تاثیر شوروی قرار داشتند امروز آن موقعیت خود را از دست داده‌اند و در بعضی از کشورهای اسلامی با نگاه مجدد به وضعیت اجتماعی‌شان، نگاه به درون پیدا کرده‌اند و در این نگاه به درون برخی از این جنبش‌ها شروع کرده‌اند به همکاری کردن با جنبش‌های اسلامی، چون درست است که شوروی متلاشی شده است، ولی ضرورت «عدالت‌خواهی» اینان همچنان سر جایی خود است.

• این حرکت‌های اسلامی چه ویژگی‌هایی دارد؟

اول اینکه ضدغربی است. به دلیل اینکه استعمار غربی چه اروپایی و چه امریکایی یک تاریخ طولانی در کشورهای اسلامی دارد بنابراین، هنگامی که توده‌های مسلمان بیدار می‌شوند به جهت سیاسی همه در فاز اول ضدغربی هستند. این درحالی است که جهان غرب یک روابط بسیار عمیقی با کشورهای اسلامی دارد. همانگونه که عرض کردم، منابع طبیعی بسیار عظیمی در این کشورها وجود دارد. دنیای غرب یا نیمکره شمالی روی این منابع سرمایه‌گذاری کرده‌اند و نیاز به این منابع دارند. بنابراین اروپایی‌ها و امریکایی‌ها نمی‌توانند اسلام را نادیده بگیرند. علاوه بر این یک زمانی اگر از یک امریکایی درباره اسلام می‌پرسیدی هیچی نمی‌دانست، اما امروز اسلام در داخل خانه خود اینهاست. در امریکا هفت میلیون مسلمان و در اروپا بیش از ۲۵ میلیون مسلمان زندگی می‌کنند. پس دولت‌های غربی نمی‌توانند اسلام را نادیده بگیرند، امروز در امریکا اسلام دومین مذهب بعد از مسیحیت است. همین مسائل موجب شده که در مناسبات جهانی، روابط نیمکره شمالی با مسلمانان یکنفش اساسی و کلیدی داشته باشد. به دلیل آن سوابقی که عرض کردم (روابط غرب با جهان اسلام) مسلمانان بشدت ضد غربی هستند در این میان مسلمانان بیدار شده‌اند، آگاهی و اشراف بر دینشان پیدا کرده‌اند اما بخش قابل توجهش «سنت‌گرایان» هستند که بسیار افراطی هستند و نمی‌توانند شرایط کنونی جهان را درک کنند و هنگامی که اولین موج سیاسی‌شدن در کشورهای اسلامی رخ می‌دهد، سنت‌گرایان دست‌بالا را دارند.

• شما اشاره کردید که سنت‌گرایان قادر به درک شرایط کنونی دنیا نیستند، این درک شرایط کنونی به چه معناست؟

به این معنا که ما می‌توانیم حرف خودمان را بزنیم، اندیشه‌های خودمان را بیان کنیم اما با زبان روز بیان کنیم. اما کسانی هستند که همین اندیشه‌ها را با زبان هزار سال پیش می‌گویند حالا قادر به درک شرایط کنونی دنیایند، اما وجود دارند و قوی هم هستند. مردم هم در فاز اول از اینان حمایت می‌کنند. ولی این حمایت امری گذرا است. چون زمانی که قدرت را در دست می‌گیرند بر سنت‌ها تکیه می‌کنند و نمی‌توانند به انتظارات مردم جواب بدهند، مردم کوچ و خیابان درعین اینکه احساس دینی دارند، اما انگیزه‌های اقتصادی دارند. نیازهای دیگری هم دارند و سنت‌گرایان چون عالم به علم زمان نیستند، اقتصاد پیچیده کنونی را نمی‌فهمند. اگر چه قدرت را به دست

می‌گیرند اما قادر به پاسخگویی به نیازهای جامعه خودشان نیستند به همین دلیل شما در اکثر کشورهای مسلمان می‌بینید که در فاز اول سنت‌گرایان قدرت را به‌دست می‌گیرند اما چون نمی‌توانند، مسیر دیگری را پیدا می‌کنند. این مقدمه برای بیان این مساله است که در دنیای اسلام چنین جریاناتی وجود دارد و از طرف دیگر در عصر انقلاب الکترونیک و اطلاع‌رسانی گردش اطلاعات در میان مسلمانان بسیار گسترده است. نتیجه این گسترش گردش اطلاعات، احساس همبستگی و نزدیکی میان مسلمانان است. که بهترین و برجسته‌ترین اشکال این همبستگی را شما در جنگ افغانستان علیه روس‌ها می‌بینید. هنگامی که ارتش روس‌ها وارد افغانستان شد مسلمانان زیادی از کشورهای عربی و غیرعربی رفتند به افغانستان برای اینکه با روس‌ها بجنگند و به عرب‌های افغانی مشهور شدند. برجسته‌ترین فرد این عرب‌های افغانی «بن‌لادن» بوده است. او تمام امکاناتش را با انگیزه‌های دینی، به آنجا برده در آن دوره در افغانستان هم آمریکا از این گروه‌ها استفاده کرده است. در اسناد و مدارک وجود دارد که بن‌لادن را امریکایی‌ها تربیت کرده‌اند، به او آموزش داده‌اند، فیلم‌هایی نشان داده شده است که رییس سیا به افغانستان رفته است و با بن‌لادن و در همان دوران دیدار داشته است که همه اینها در راستای مبارزه با شوروی بوده است. پس بخشی از مسلمانان این احساس همبستگی را دارند، این احساس ضد شوروی را داشته‌اند و یک شبکه عظیم را به وجود آورده‌اند، القاعده فقط آن چند نفر ساکن افغانستان نبود. اینها در سرتاسر جهان توانسته‌اند شبکه ایجاد کنند با پول‌هایی که داشته‌اند از جمله خود بن‌لادن ۳۰۰ میلیون دلار ارضیه‌ای که به او رسیده بود را برای این مساله به کار انداخت.

● **بعد از اینکه روسها شکست خوردند چه اتفاقاتی افتاد؟ سرنوشت آن شبکه‌ها چه شد؟**

پس از شکست روسها، دولتی با دیدگاه‌های سنتی روی کار آمد اما به دلیل اختلافات قومی تثبیت نشد و طالبان روی کار آمد. به دلیل برخوردهایی که بین دنیای اسلام و غرب بوده القاعده جهت‌گیری سیاسی خود را از شوروی به طرف آمریکا تغییر داد. در افغانستان مساله روسها بود، اما برای مسلمانها مساله فلسطین هم مطرح است. به همان ترتیب که روسها در افغانستان مجرم بودند و مسلمانان رفتند جنگیدند، با همان نگاه، مسلمانان امریکایی‌ها را مسوول می‌دانند در حمایت بی‌دریغ از اسرائیل. اسرائیل تنها کشوری است که هیچ یک از قطعنامه‌های سازمان ملل را درباره اراضی کشورهای اشغالی نپذیرفته است و نمی‌پذیرد. آمریکا، هر قطعنامه‌یی که خواسته علیه اسرائیل تصویب شود را «وتو» کرده است. به همین دلیل از نگاه بسیاری از مسلمانان آمریکا شریک جرم است.

● **آیا کمک آمریکا به مجاهدین افغان، فقط کمک تسلیحاتی بود یا نه امکانات دیگری هم در اختیار آنها قرار می‌داد؟**

در زمانی که مجاهدین در افغانستان و بر علیه روسها می‌جنگیدند، مسلمانان سنی مذهب که به آمریکا مهاجرت کرده بودند در مساجد آمریکا برای مبارزین افغانی کمک جمع‌آوری می‌کردند و سازمان‌های امنیتی آمریکا هم مزاحم اینها نبودند. در این دوره بود که سخنرانان برای مجاهدین تبلیغ می‌کردند، کمک جمع می‌کردند و همین باعث شد که القاعده و عرب‌های افغانی یک پایگاه گسترده در خود آمریکا داشته باشند که بعداً وقتی دستور کارشان از روسیه به آمریکا تغییر پیدا کرد، توانستند در داخل خود آمریکا سازمان و شبکه‌های زیرزمینی درست کنند.

● **و به این ترتیب جنگ را علیه آمریکا راه‌اندازی کردند، اما چرا اینان به جای جنگ در فلسطین، به داخل آمریکا جنگ را کشاندند؟**

برای اینکه ساختار اجتماعی و سیاسی آمریکا به گونه‌یی است که برای عملیات تروریستی آسیب‌پذیر است، یک جامعه باز است، خرید و فروش اسلحه در آنجا آزاد است، هر کس می‌تواند آموزش خلبانی ببیند. بنابراین عرب‌های مسلمانی که در آمریکا بودند و این اندیشه در آنها شکل گرفت از این امکانات

استفاده کردند و با فراگیری خلبانی و امکانات دیگر توانستند به برجهای دوقلو که نماد قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا بود حمله کنند و بعید هم می‌دانم یک مساله از پیش برنامه‌ریزی شده توسط خود امریکایی‌ها باشد چون امریکایی‌ها انسان‌های ملی‌گرای هستند.

شاید هم یهودیان اطلاعاتی داشته‌اند و از برخی تحرکات خبر داشته‌اند شاید نخواسته‌اند به کسی اطلاع بدهند یا فکر کرده‌اند مهم نیست ولی در حال یک برنامه دقیق بوده است، اما نه از سوی امریکایی‌ها. کسانی که این برنامه را اجرا کرده‌اند با ساختارهای داخلی آمریکا آشنا بوده‌اند حتی نوع ساختمانی که ساخته شده را می‌دانسته‌اند به همین دلیل از هواپیما استفاده کرده‌اند. قدرت اشتعال بنزین هواپیما بسیار بالاست. وقتی به ساختمان زدند این بنزین هواپیما ریخته توی ساختمان و مشتعل شده. ستون‌های اصلی را ذوب کرده و به جای برگشتن ساختمان، روی خودش فرود آمده است. این نشان می‌دهد که از مسائل فنی ساختمان خبر داشته‌اند.

• ماجرای خروج یهودیان از مرکز تجارت جهانی را چگونه تحلیل می‌کنید؟

اینها شواهد و قراینی است که در سایتها آمده و بعضا از سوی مسلمانان ارایه می‌شود، حتی گفته می‌شود شارون هم قصد سخنرانی داشته است که نرفته است. شما می‌دانید همان هفته‌های اول چند نفر از یهودیان را دستگیر کردند چون به آنها مظنون بودند، البته علت دیگری هم داشت. چون بزرگترین بورس طلای دنیا در همان ساختمان بوده است، هنوز هم هیچ گزارشی منتشر نشده که موجودی طلایی که در آن ساختمان بود چه شده است؟ آیا شمش‌های طلا در اثر آن آتش‌سوزی ذوب شده و از بین رفته است؟ معلوم نیست. اگر چنانچه بعد از این حمله به ساختمان که در آنجا انجام می‌شد، خاک‌ها را الک می‌کردند تا هم به هویت اجساد پی ببرند و هم اینکه دریابند ذخیره این طلا کجا رفته است؟ که عمدتاً دست یهودی بوده، این قراینی است که وجود دارد اما نمی‌توانم اظهار نظر کنم.

• آیا این اولین باری بود که آمریکا اینچنین مورد حمله قرار می‌گیرد؟

آنچه می‌خواستم در ادامه به آن اشاره کنم همین مساله است که حمله ۱۱ سپتامبر قابل مقایسه است با حمله ژاپنی‌ها به بندر پل هاربر در سال ۱۹۴۵. بندری در مرزهای آمریکا. این اولین حمله به مرزهای اصلی آمریکا بوده است. حمله ژاپنی‌ها به این بندر باعث شد که امریکاییها استراتژی کلان خودشان را که تا آن زمان «انزوا» بود تغییر دهند. از آن تاریخ به بعد آمریکا وارد صحنه جهانی شد. به جنگ جهانی پیوست، علیه ژاپن و آلمان و ایتالیا وارد جنگ شد، و این حادثه پل هاربر موجب شد سیاست خارجی آمریکا یک دگرگونی اساسی پیدا کرد که از آن تاریخ به بعد آن سیاست همچنان ادامه دارد. حمله به برجهای دوقلو در شهرهای نیویورک و واشنگتن از این نظر مشابه آن واقعه حمله ژاپنی‌هاست. یعنی حمله به درون سرزمین امریکا با تفاوت‌های خاص خودش که موجبات تغییرات اساسی در سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا شد. این تغییرات چه بود؟

پس از حمله ۱۱ سپتامبر برای اولین بار «وزارت امنیت داخلی» در آمریکا به وجود آمد با اختیارات گسترده‌یی که حقوق مدنی شهروندان را می‌تواند نادیده بگیرد. آمریکا که به جهت آزادی‌های فردی در دنیا شناخته شده بود ناگهان تبدیل به یک دولت سرکوبگر در داخل شد. فریاد بسیاری از انجمن‌های حقوق بشر در آمریکا درآمد. دومین تاثیر حادثه ۱۱ سپتامبر نشان دادن آسیب‌پذیر بودن امریکا با این مسائل و بخاطر تامین امنیت اضطراری اختلالات گسترده‌یی در جابجایی جمعیت در آمریکا رخ داد. قبل از این تاریخ اگر کسی می‌خواست در آمریکا سفر کند نیم ساعته به فرودگاه می‌رسید و

می‌توانست کارهایش را انجام بدهد اما میلیون‌ها امریکایی ناگهان با وضعیتی مواجه شدند که اگر می‌خواهند سفر کنند باید ساعتها در فرودگاه منتظر بمانند تا بازرسی‌های امنیتی انجام شود. همه اینها یعنی اخلاص در امر مسافرت در امریکا و این مساله لطمات زیادی به اقتصاد امریکا می‌زند. چون بخش عمده‌یی از این سفرها اقتصادی و بازرگانی بوده است. تاثیر دیگر این مساله به حالات روحی و روانی مردم امریکاست که چگونه این ابرقدرت با همه امکاناتش در برابر يك گروه كوچك آسیب‌پذیر است. در سطح بین‌المللی هم خواه‌ناخواه موضعی ضداسلام گرفتند حرکتی که به نام اسلام در ۱۱ سپتامبر شد معادل گرفتند با اسلام.

در حالی که مسلمانان امریکا این مساله را محکوم کردند، کتابفروشیهای امریکا پر شد از کتابهایی که درباره اسلام نوشته شد. برای اولین بار مراسمی که به یاد قربانیان این جنایت برگزار می‌شد مسلمانان در کنار یهودیان و مسیحیان به انجام مراسم دعا پرداختند. این از يك جهت مثبت و موثر بود برای اینکه به نوعی به رسمیت شناختن عمومی و اجتماعی اسلام بود. شاید به همین دلیل است که جریانات قدرتمند مسیحی و یهودی در امریکا شروع کردند به تغییر دادن و راه انداختن موجی علیه اسلام، يك جنگ نانوشته و اعلام نشده‌یی میان مسیحیان و یهودیان از يك طرف و مسلمانان از طرف دیگر آغاز شد. آنها فیلم‌هایی نشان می‌دادند که چگونه مسلمانان همدیگر را به جهاد علیه کفار دعوت می‌کردند حتی از نوارهایی که مربوط به جهادگران جنگ افغانستان بود، به گونه‌یی مونتاژ کرده بودند که اینگونه وانمود می‌شد که در مساجد امریکا هم اکنون در حال تبلیغ علیه کفار هستند. این اثرات منفی در افکار عمومی گذاشت از آن سو مسلمانان امریکایی، فیلم‌هایی در مقابل این تبلیغات می‌ساختند و پخش می‌کردند. از جمله فیلم ملکم ایکس.

به هر حال این حادثه هم تاثیرات کوتاه مدت داشت و هم تاثیرات بلندمدت دارد اما مسلمانان فهمیده بودند برای اینکه در امریکا تاثیرگذار باشند باید وارد ساختار شوند و درست مانند یهودیان لابی درست کنند. همانگونه که یهودیان به سناتورها و نمایندگان سنا و کنگره کمک می‌کردند، مسلمانان هم کمک می‌کردند، به محص اینکه این مسائل بر ملا شد یهودیان، بسیاری از سازمان‌های غیرانتفاعی مسلمانان که وظیفه جمع‌آوری کمک را به عهده داشته‌اند به اتهام ارتباط با حماس تعطیل کردند.

اینان کمک می‌کردند اما کمک‌ها برای خانواده‌ها بوده است که دامنه این تعارضات گسترده شد و هنوز هم ادامه دارد. در سطح جهانی هم می‌بینیم که یهودیان از این واقعه استفاده کردند و آن را تبدیل کردند به جنگی میان اسلام و غرب. آن چه هانتینگتون تحت عنوان رویارویی تمدنها آورده است موجب شد مرتجع‌ترین گروهها در امریکا قدرت بگیرند و این همه در سیاست داخلی امریکا اثر گذاشته و هم در سیاست خارجی امریکا.

● من‌معتقدابه تاثیرات حادثه ۱۱ سپتامبر در حوزه داخلی اشاراتی کردید، از نظر استراتژیک چه تاثیراتی بر سیاست‌های خارجی امریکا داشت؟

این گروهی که بر سر کار آمدند بشدت مذهبی هستند و بر اساس اندیشه‌های ایدئولوژیک این کارها را انجام می‌دهند، آن اندیشه ایدئولوژیک معتقد است طبق روایات مسیحی یهودی، شش یا هفت ماه پس از آنکه اسراییل با همسایگانش جنگید و آنها را مغلوب کرد و سرزمین‌های آنها را اشغال کرد عیسی مسیح ظهور می‌کند. بنابراین دولت امریکا باید به اسراییل کمک کند، از نیل تا فرات این منطقه را بگیرند، اعراب را شکست بدهند تا مسیح ظهور کند. در واقع يك توجیه ایدئولوژیک و ارتجاعی از دین

پیدا کرده‌اند، غیر از این با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امریکا به عنوان تنها قدرت نظامی برتر جهان باقی مانده است. حادثه ۱۱ سپتامبر موجب شد آن گروهی در امریکا که معتقدند، دولت امریکا به اتکای قدرت نظامی خودش باید درباره سیاست‌های خودش به تنهایی تصمیم بگیرد، منتظر متحدانش نماند. در سال ۱۹۹۱ زمانی که امریکا خواست به عراق حمله کند امریکاییان خود را مجبور می‌دیدند که با اروپایی‌ها، سازمان ملل و کشورهای عربی هماهنگ کنند اما پس از ۱۱ سپتامبر و در جنگ اخیر امریکا علیه عراق، امریکایی‌ها یک طرفه عمل کردند، نه اعتنایی به نظرات اروپاییان کردند و نه از هیچ کشور عربی مشورت گرفتند که می‌خواهیم حمله کنیم، پس می‌توان گفت حادثه ۱۱ سپتامبر سیاست عمل یک‌جانبه امریکا را توجیه می‌کند. از تأثیرات دیگر این حادثه تحت‌تأثیر قرار گرفتن مناسبات امریکا با مسلمانان و جهان اسلام است. در زمان اتحاد جماهیر شوروی از مسلمانان جهت مهار کمونیسم استفاده می‌کردند اما حالا مسلمانان را سرکوب می‌کنند چون دیگر کمونیستی وجود ندارد و از ناحیه مسلمانان احساس خطر می‌کنند. چون اسلام تنها نیروی بالنده در دنیا است چه به جهت جمعیت، چه به جهت منابع که عرض کردم. حالا روابط امریکا را با کشورهای عربی که بطور سنتی مؤتلف امریکا بودند در هم زده است، اینکه رهبران و پایه‌گذاران القاعده، اتباع عربستان سعودی بوده و هستند موجب شد در جهت گیرهای سیاسی بشدت ضد عربستان سعودی هم باشد. در این حادثه یهودیان نقش کلیدی داشتند. بطوری که روابط امریکا و عربستان به سردترین سطح رسیده است و امریکایی‌ها در نقشه خاورمیانه بزرگی که دارند، یکی از عواملش تغییر دولت‌هاست که همان نیازمند بحث مستقلی است. از آنجایی که اروپاییان آن مشکلات امریکایی‌ها را ندارند سیاست اروپایی‌ها با کشورهای اسلامی متفاوت است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مشکلاتی که بر سر اتحادیه اروپا وجود داشت از بین رفت و از دهه ۱۹۹۰ بسرعت اروپا حرکت کرده به سمت ایالات متحده، مشکلات داخلی‌شان را حل کرده‌اند و یک قدرت بزرگ اقتصادی سیاسی به‌وجود آوردند با ۴۵۰ میلیون جمعیت و با اقتصادی پرتحرک. همه شواهد حاکی از آن است که روسیه هم دیر یا زود به اینها خواهد پیوست اما اولویت‌های سیاست خارجی اروپا با امریکا متفاوت است. اروپایی‌ها قدرت نظامی برتر نیستند. ناتو را حفظ کرده‌اند درحالی که اختلافات شدیدی بین اروپاییان و امریکایی‌ها در ناتو وجود دارد. امریکا خواستار اختصاص بودجه نظامی بیشتر از سوی اروپاییان است اما اروپایی‌ها حاضر به تن دادن به این مساله نیستند از طرف دیگر اروپایی‌ها به منطقه خاورمیانه نزدیک‌تر هستند تا امریکایی‌ها، اروپایی‌ها بر این باور هستند که منافع درازمدتشان ایجاب می‌کند که با کشورهای اسلامی، کشورهای خاورمیانه روابط نزدیک‌تری داشته باشند. سهم اروپایی‌ها از منطقه واقع‌بینانه‌تر از امریکایی‌هاست. بنابراین آنچه که برای اتحادیه اروپا اولویت دارد، حقوق بشر است درحالی که برای امریکایی‌ها سلاح‌های هسته‌ای و روند صلح خاورمیانه است. در مورد خاورمیانه یک دیدگاه کاملاً متفاوتی اروپایی‌ها با امریکایی‌ها دارند، درحالی که امریکایی‌ها قطعنامه را وتو می‌کنند، اروپایی‌ها به برجسته شدن دیوار حایل رای دادند، ولی امریکا نتوانست وتو کند، رای ممتنع داد. پس حادثه ۱۱ سپتامبر بر مناسبات اروپا و امریکا تأثیراتی داشته است. اروپاییان به نفت خاورمیانه نیاز دارند، شرکت‌های نفت امریکایی کنترل نفت خاورمیانه را در دست دارند، اما مصرف‌کننده اصلی آن اروپایی‌ها هستند با ژاپن و چین. بنابراین دیدگاه این دو در مورد خاورمیانه متفاوت است.

درباره ایران چه اتفاقاتی افتاده است؟

در مورد ایران هم حکومتي که بر سر کار است، جمهوري اسلامي است، زمامدارانش به نام خدا و دين دارند حکومت مي‌کنند، نگاه كاملا ايدئولوژيك دارند، حکام ايران اسلامي فکر مي‌کنند و سنت‌گرا هستند، بنا به دلايل تاريخي مانند همه مسلمانان، احساسات ضد غربي دارند. اين احساسات به مراتب قوي‌تر است يا حداقل در دستگاه‌هاي تبليغاتي قوي‌تر است. پس از ۱۱ سپتامبر درحالي که ايران و امريکايي‌ها در چندين نقطه اشتراك منافع پيدا کردند ايران کمک‌هاي بسيار مهمي کرد که مشکل افغانستان حل شود. اگر کمک‌هاي ايران نبود، کابل سقوط نمي‌کرد. سپس در نشست بن نقش ايران کليدي بود که گروه‌هاي مختلف به يك اجماع برسند و يك دولت انتقالي شکل بگيرد و عمل کند اما متاسفانه نه دولت ايران توانست از اين فرصت بهره‌مند شود و نه دولت امريکا حاضر شد امتيازي به ايران بدهد.

سقوط طالبان و حمله امريکا به افغانستان چه فرصتي را در اختيار ايران گذاشت که از آن استفاده نکرد؟

دولت طالبان به جهت فکر، اندیشه و مذهب، دشمن ايران بود. طالبان همان اندیشه‌هاي وهابي را داشتند و بشدت ضد مذهب شيعه هستند و ضد ايران هستند، امنيت ايران در خطر بوده است. بنا بر اين ما هميشه در معرض خطرات نظامي سياسي از ناحيه شرقي‌مان بوده‌ايم. اما ايران چه منفعي مي‌توانست ببرد. اولاً آن همکاري‌ها را مبنا قرار بدهد که مسائلش را با امريکا حل و فصل کند. بالاخره اگر ايران بخواهد مسائلش را با امريکا حل کند و اراديهي براي بهبود روابطش وجود داشته باشد، بايد از اين فرصت‌ها استفاده کند اگر ايران درست عمل مي‌کرد يا اگر امريکايي‌ها مي‌خواستند که اين مساله حل شود، آن وقت مي‌توانستند بهره‌برداري کنند، که امريکايي‌ها نشان دادند هيچ تمايلي به بهبود روابط ندارند.

انتخابات امريکا و ايران

روزنامه شرق - مورخ ۱۳۸۳/۶/۲۱

۱- انتخابات رياست جمهوري امريکا به زودي برگزار مي‌شود. آمارهاي منتشر شده از موقعيت هر يك از دو کاندیداها، بوش و کري، حاكي از آن است که آرا بسيار به هم نزديک، شانه به شانه، مي‌باشد و اين پيش‌بيني نتيجه انتخابات را مشکل ساخته است. البته اوضاع متلاطم خاورميانه، اسرائيل و عراق، و همچنين افغانستان به گونه‌اي است که حوادثي از نوع بازداشت بن‌لادن، همکاران صدام و يا انفجارات گسترده در عراق يا افغانستان، يا قطعنامه‌اي در شوراي امنيت سازمان ملل متحد عليه ايران، مي‌تواند بر گرايش سياسي راي‌دهندگان امريکا و نتيجه نهايي انتخابات اثر گذار باشد.

۲- انتخابات رياست جمهوري امريکا در ادوار مختلف تاريخي، معمولاً تحت تاثير ملاحظات داخلي و مناسبات جهاني، به خصوص از بعد از جنگ جهاني دوم، قرار دارد. جنگ دوم جهاني،

سیاست خارجی آمریکا را به کلی دگرگون کرد. سیاست انزوا و پرهیز از درگیر شدن در مسایل بیرون از قاره آمریکا (آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی) کنار گذاشته شده و آمریکا رسماً و صریحاً وارد معادلات جهانی شد. سیاستی که تا به امروز همچنان ادامه یافته است. اما پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، که همزمان بود با تجزیه جغرافیایی امپراتوری روسیه، مناسبات جهانی را وارد عصر تازه‌ای کرده است. اولویت‌های سیاسی در روابط بین‌المللی جای خود را به اولویت‌های اقتصادی داده‌اند. به طوری که بعد از پایان جنگ سرد سیاست‌های راهبردی بسیاری از کشورهای جهان، از جمله آمریکا و اروپا، تغییرات و تحولات اساسی پیدا کرده است.

در تنظیم کنندگان سیاست خارجی آمریکا، دو نوع نگرش راهبردی در سیاست خارجی و در روابط جهانی شکل گرفته است، که در تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات آمریکا و نامزدهای انتخاباتی آنها منعکس است. اگر چه هر دو حزب تعریف مشترک یا مشابهی از منافع ملی آمریکا دارند، اما راهکارهای اساسی آنان متفاوت است. **حزب جمهوری‌خواه** و بوش بر این امر تکیه می‌کنند که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد آمریکا قدرت نظامی و اقتصادی بلامنازع در دنیا می‌باشد. و بر این اساس می‌بایستی سیاست‌ها و برنامه‌های خود را یک طرفه به اجرا بگذارد. هم پیمانان آمریکا، اتحادیه اروپا و سایرین، اگر به همراه آمریکا آمدند، چه بهتر و اگر نیامدند، آمریکا باید برنامه‌های خود را، یک طرفه به اجرا بگذارد و سایرین را به دنبال خود بکشاند. نمونه بارز این سیاست رفتار آمریکا در حمله به عراق می‌باشد.

حزب دموکرات و جان کری، از طرف دیگر بر این باورند که آمریکا می‌بایستی همکاری هم پیمانان خود را در اروپا و آسیای دور و روسیه جلب نماید و آنها را در تصمیمات راهبردی مشارکت دهند. نظریه پرداز اصلی سیاسی خارجی حزب دموکرات، برژینسکی، در کتاب معروف خود به نام «گزینه» (The Choice) ویژگی‌ها و تفاوت‌های این دو نگرش را تحت عنوان «**سلطه جهانی**» (Global Dominates) و «**رهبری جهانی**» (Global Leadership). مورد بحث و بررسی قرار داده است.

سیاست خارجی حزب جمهوری‌خواه و دولت بوش، بر محور تصمیمات و اقدامات یک جانبه (Unilateral) و **سلطه جهانی آمریکا** و حزب دموکرات و جان کری بر محور تصمیمات و اقدامات چند جانبه (Multilateral) «**رهبری جهانی آمریکا**» قرار دارد.

جان کری در سخنرانی خود، در کنگره حزب دموکرات به هنگام پذیرش نامزدی خود، «گزینه رهبری جهان» را مطرح و از آن دفاع نمود.

ایراد و انتقاد اصلی جان کری و برجسته‌گان حزب دموکرات به سیاست‌های بوش در مسئله‌ای مثل عراق، علاوه بر بی اساس بودن ادعای بوش (و تونی بلر) در مورد سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، یک جانبه عمل کردن و نادیده گرفتن نظر اتحادیه اروپا و هم پیمانان آمریکا در آسیای دور می‌باشد.

پیامدهای انتخابات بوش یا جان کری به ریاست جمهوری آمریکا را در رابطه با اتحادیه اروپا، ایران و خاورمیانه، باید در چارچوب پیامدهای این دو سیاست با دو نگاه راهبردی مورد بررسی قرار داد.

۳- پیروزی بوش در انتخابات به معنای ادامه سیاست‌های يك جانبه آمریکا در مسایل جهانی، از جمله ادامه فاصله میان آمریکا و اتحادیه اروپا چین، ژاپن و روسیه خواهد بود.

اتحادیه اروپا، روسیه، چین و ژاپن در پاره‌ای از مسایل کلیدی جهانی، به خصوص خاورمیانه و ایران با نظرات و سیاست‌های آمریکا موافق نیستند. اعمال سیاست‌های يك جانبه آمریکا فاصله میان آمریکا با این کشورها را عمیق‌تر خواهد ساخت. ادامه این وضعیت بر روند تحولات خاورمیانه، بخصوص ایران اثر گذار می‌باشد. از آنجا که معمولاً رئیس جمهوری که برای بار دوم انتخاب می‌شود، با توجه به این که نمی‌تواند بار سوم کاندیدا شود، در اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های خود، صریح‌تر و جدی‌تر و در مورد بوش خشن‌تر عمل می‌نماید.

۳/۱- در مورد صلح خاورمیانه: یهودیان آمریکا، علیرغم درصد پایین جمعیت آنان نسبت به کل جمعیت آمریکا، از امکانات فراوانی برخوردارند و در انتخابات آمریکا تاثیرگذار می‌باشند. دولت‌های آمریکا، چه دموکرات و چه جمهوریخواه از سیاست‌ها و برنامه‌ها و اقدامات دولت اسرائیل بی‌چون و چرا حمایت می‌کنند.

بنابراین انتخاب بوش یا جان کری، به طور مستقیم تاثیری در وضعیت فلسطین نخواهد داشت. اما دیدگاه بوش و دولت وی در مورد اسرائیل و فلسطین به شدت ایدئولوژیک و متأثر از باورهای ارتجاعی مسیحی - یهودی است. براساس این باورهای عتیقه، ظهور عیسی مسیح چند ماه بعد از آن پیش‌بینی شده است که اسرائیل بر همسایگان خود غلبه پیدا کرد، و قلمرو دولت اسرائیل را از نیل تا فرات گسترده نماید. این موضع نیوکان‌ها یا محافظه‌کاران جدید قدرتمند و یهودیان ارتدکس آمریکا می‌باشد. بوش پسر يك «مسیحی تازه متولد» است و تمام تعصبات دینی این نوع افراد را دارد. بوش پسر زمانی به شدت معتاد به الکل شده بود، که به همت پدرش و زحمات مبلغ معروف مسیحی بیلی گراهام، ترك اعتیاد کرد و به «مسیح» برگشت. از آن تاریخ به عنوان يك مسیحی تازه زاده شده متعصبانه و سطحی‌نگرانه، رفتار می‌نماید. تکیه و تمرکز بوش پسر بر موضوعات و مقولات دینی در مبارزات انتخاباتی‌اش کاملاً روشن و چشمگیر است. بنابراین دولت بوش از برنامه و اقدامات جنگ محور دولت اسرائیل حمایت می‌کند.

انتخاب مجدد بوش موجب استمرار وضعیت کنونی سرزمین فلسطین و چه بسا وخیم‌تر شدن آن می‌گردد. اما نباید فراموش کرد که به رغم حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا در اسرائیل، مسئله فلسطین و اسرائیل به نقطه عطف تاریخی خود یعنی تشکیل يك دولت مستقل فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی جنگ ۱۹۶۷، در غرب رودخانه اردن و نوار عزه و به رسمیت شناختن آن توسط اسرائیل از يك طرف و به رسمیت شناختن اسرائیل توسط اعراب نزدیک شده است. هیچ راه دیگری برای صلح در خاورمیانه وجود ندارد.

جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی در این مورد به اجماع رسیده‌اند. اتحادیه اروپا به رغم نفوذ تاریخی یهودیان در کشورهای اروپایی، نظریه صلح به ازای زمین و تشکیل دولت مستقل فلسطینی را پذیرفته‌اند و در برابر اقدامات سرکوبگرانه و خشونت‌بار احداث دیوار حایل موضع مشترك و قاطع دارند.

بنابراین انتخاب بوش و ادامه سیاست تصمیمات يك طرفه و نگاه سلطه جهانی موجب استمرار شکاف اروپا و آمریکا در مورد فلسطین و اسرائیل خواهد شد.

اگرچه مواضع جان کری در مورد اسرائیل، تفاوت اساسی با بوش ندارد اما لازمه اجرای سیاست‌های راهبردی کری بر محور تصمیم‌گیری‌های مشترک چند جانبه و رهبری جهان به جای سیطره بر آن، لاجرم اروپا و آمریکا را به هم نزدیک خواهد ساخت و این احتمال وجود دارد که فشارهای جهانی به اسرائیل برای تن در دادن به صلح و به رسمیت شناختن دولت مستقل فلسطینی و در نهایت پایان دادن به وضعیت نابهنجار فلسطینیان منجر گردد.

۲-۳ - ایران - دولت‌های غربی خاورمیانه آستن تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی خود می‌باشند. اجرای طرح راهبردی **خاورمیانه بزرگ**، در هر حال اجتناب‌ناپذیر است. اما بر سر راه اجرای طرح استراتژیک خاورمیانه بزرگ سه مانع اساسی وجود داشته و دارد: **عراق**، **مشکل فلسطین و اسرائیل و ایران**. با اقدامات يك جانبه آمریکا (و انگلیس) در عراق و سقوط صدام، زمینه‌های عینی برای حرکت به سوی اهداف فراهم شده است. مشکل فلسطین و اسرائیل، به همان ترتیب که گفته شد، به مراحل نهایی خود نزدیک می‌شود. اسرائیل جز پذیرفتن دولت مستقل فلسطینی هیچ راهی در پیش رو ندارد. راه‌حلی که دیر یا زود مجبور به قبول آن خواهد شد. اما موقعیت استراتژیک ایران در منطقه به گونه‌ای است که هیچ طرح استراتژیک منطقه‌ای بدون حضور و مشارکت و همکاری ایران قابل اجرا و ارایه نمی‌باشد. به همین دلیل مسئله ایران از نقاط تمرکز و توجه هر دو حزب در آمریکا می‌باشد. گزارش «**شورای روابط خارجی**» آمریکا در مورد ایران و تفسیرها و توضیحات بعدی همه حاکی از درک جایگاه ایران و توجه به اهمیت ویژه آن در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی می‌باشد.

اما جمهوری اسلامی ایران در جامعه جهانی (اتحادیه اروپا و آمریکا) متهم است به: ۱- تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی از جمله سلاح‌های هسته‌ای، ۲- نقض مستمر و آشکار حقوق بشر، ۳- حمایت از تروریسم، ۴- مخالفت با صلح خاورمیانه و کارشکنی در آن. اگر چه رفتار اتحادیه اروپا با ایران با سیاست آمریکا متفاوت است اما مسئولان سیاست خارجی اتحادیه اروپا بارها تأکید کرده‌اند که ایرادهای آنان به ایران همان‌هایی است که آمریکا نیز بر آن پا می‌فشارد. با وجود این درجه اهمیت و اولویت اتحادیه اروپا و آمریکا به این چهار مسئله و میزان حساسیت‌شان به آنها، یکسان نیست.

به عنوان مثال، **اتحادیه اروپا** در مورد اتهام **نقض حقوق بشر** در ایران به مراتب از آمریکا حساس‌تر و جدی‌تر است. در حالی که آمریکا به دلیل ضرورت حمایت از رژیم‌هایی که به شدت متهم به نقض حقوق بشر هستند (نظیر اسرائیل ...) نمی‌تواند یا نمی‌خواهد موضع‌گیری جدی نماید. در مورد فعالیت‌های هسته‌ای صلح آمیز اتحادیه اروپا آمادگی دارد تا در صورتی که ایران مقررات آن بپی.تی و قراردادهای دامن و پروتکل الحاقی را امضا و رعایت کند، با این کشور همکاری نماید. در حالی که دولت بوش با هر نوع فعالیت هسته‌ای ایران مخالف است. موضع رقیب انتخاباتی وی جان کری، به موضع اتحادیه اروپا نزدیک تر است. بنابراین اگر ایران نتواند اعتماد اتحادیه اروپا و آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای را جلب نماید و پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد برود، قطعنامه علیه ایران سخت و تند خواهد بود. در چنین شرایطی اگر بوش برنده شود، فشار بر

ایران افزایش پیدا خواهد کرد. و چون در هر حال بوش بار سوم نمی‌تواند انتخاب شود، در اعمال سیاست‌های تند و خشن خود علیه ایران درنگ و تردید نخواهد نمود.

اما اگر قطعنامه علیه ایران به تصویب شورای امنیت سازمان ملل برسد ولی جان کری برنده انتخابات ریاست جمهوری بشود، فشار بر ایران همچنان ادامه پیدا خواهد کرد. زیرا زمانی پرونده ایران به شورای امنیت ارجاع خواهد شد که اتحادیه اروپا هم با آن موافقت کرده باشد. در چنین شرایطی، با توجه به محور اصلی سیاست راهبردی جان کری، مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا در بسیاری از مسائل، از جمله ایران به هم نزدیک خواهد شد.

اما اگر ایران بتواند با تغییر در رفتارهای خود اعتماد جامعه جهانی، به خصوص اتحادیه اروپا را به اهداف و برنامه‌های هسته‌ای خود جلب نماید، احتمال ارجاع پرونده ایران، به رغم فشار آمریکا، بسیار ضعیف خواهد بود، و اگر هم برود، احتمال تصویب آن بسیار کم خواهد بود. در چنین شرایطی اگر بوش برنده شود تغییری در روابط آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای با ایران و اتحادیه اروپا رخ نخواهد داد و بوش نخواهد توانست به استناد قطعنامه شورای امنیت برنامه‌های خود را علیه ایران به اجرا بگذارد. ولی اگر بوش شکست بخورد و کری برنده شود، با توجه به سیاست‌های اعلام شده کری همگرایی میان سیاست‌های راهبردی آمریکا و اتحادیه اروپا و حتی ژاپن و چین و روسیه در مورد مسایل جهانی، از جمله ایران بیشتر می‌گردد و در آن صورت ایران می‌تواند امیدوار باشد که فعالیت‌های هسته‌ای صلح آمیزش نهادینه شود. اما این که برنامه‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران در برگیرنده چه نوع فعالیت‌هایی است و این برنامه‌ها تا چه میزان با منافع و امنیت ملی ایران همخوانی دارد بحث دیگری است.

اما در مورد اتهام نقض مستمر حقوق بشر در ایران، اگر ایران نتواند تغییری در رفتارهای خود بدهد و با اقدامات چشمگیری تعهدات خود را به پیمان‌های بین‌المللی حقوق بشر نشان بدهد، پیروزی هر یک از دو کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا، تشدید فشارها بر ایران را در پی خواهند داشت: دولت بوش بر اساس سیاست‌های راهبردی یک جانبه و جان کری بر اساس سیاست‌های همکاری چند جانبه با اتحادیه اروپا.

به این ترتیب در جمع بندی باید پذیرفت که پیروزی بوش یا جان کری در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، بر موقعیت ایران در روابط جهانی اثر گذارند اما فارغ از این که نتیجه انتخابات چگونه باشد، برای ایران ضروری است ابتدا سیاست‌های کلان راهبردی برای توسعه انسانی (اعم از سیاسی و اقتصادی) را تدوین نماید و سپس تغییرات اساسی را که پیش نیاز اصلاحات سیاسی و اقتصادی هستند بپذیرد و آنها را به طور جدی اعمال نماید. در آن صورت چه بوش برنده شود و چه کری، روابط جهانی به نفع ایران رقم خواهد خورد.

جلسه دادگاه ابراهیم یزدی، شهریور ماه برگزار می‌شود

ایلنا ۱۳۸۳/۶/۲۴



وکیل ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران اعلام کرد: جلسه محاکمه موکلم ۲۸ شهریور ماه در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران برگزار می‌شود.

محمدعلی دادخواه در گفت‌وگو با خبرنگار حقوقی "ایلنا" با اعلام این خبر ضمن اشاره به اینکه شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران صلاحیت رسیدگی به این پرونده را ندارد، گفت: این شعبه نه صلاحیت نسبی دارد و نه صلاحیت ذاتی، زیرا با عنایت به اصل ۱۶۸ قانون اساسی تمام محاکمات سیاسی باید به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه برگزار شود، در حالی که محاکمات در دادگاه انقلاب به صورت غیر علنی برگزار می‌شود.

دادخواه اظهار امیدواری کرد: دستگاه قضایی با توجه به اینکه نهضت آزادی يك حزب است و بیش از ۴۰ سال است که در عرصه سیاسی کشور فعالیت دارد و اعضای آن از مصلحان جامعه ایران هستند، به این جلسه با يك نگرش سیاسی نگاه کرده و جلسه ابراهیم یزدی را به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه برگزار کنند.

به گفته وی؛ موارد اتهامی دبیر کل نهضت آزادی ایران اقدام علیه امنیت کشور، داشتن اسلحه و تشویش اذهان عمومی و شاکي وی نیز مدعی‌العموم عنوان شده است.

گفتنی است، دیگر وکیل ابراهیم یزدی در این پرونده، شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل می‌باشد.

بقای جمهوری اسلامی را منوط به رعایت حقوق بشر است

مصاحبه پیمان پاک مهر - تیریز نیوز ۸۳/۶/۲۴

سرویس سیاسی: دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران که به مناسبت بعثت پیامبر اکرم (ص) در جمع علاقمندان و در منزل خصوصی در تبریز سخنرانی می‌کرد پس از ارزیابی تحلیلی در خصوص این روز به سوالات حاضرین پاسخ گفت.

حقوق بشر و فیلترینگ سایت‌ها

دکتر یزدی در پاسخ به سوال خبرنگار تبریز نیوز در خصوص این که روند حقوق بشر در ایران را چگونه می‌بینید و دلایل بستن و فیلترینگ سایت‌های اصلاح طلب و دستگیری گردانندگان آن چیست و آیا این مسیر همچنان ادامه خواهد یافت گفت: در درون جامعه ما یک سری پتانسیل‌هایی وجود دارد که هیچ کس نمی‌تواند آنرا انکار کرده و نادیده بگیرد. یک انقلاب عظیم تاریخی اتفاق افتاده است با محور "آزادی" و "استقلال"، آزادی که مردم می‌خواستند آزادی از ظلم و اجبار بود چرا که می‌خواستند حرف خود را آزادانه بیان کنند چون آزادی احزاب و روزنامه‌ها و رسانه‌ها. آن چیزیکه مردم به خاطر آن انقلاب کردند و می‌خواستند تا این مطالبات همچنان در کشور ما ریشه دار و عمیق است آینده ایران به این سمت وسو می‌رود اگرچه بعضی‌ها را خوششان نمی‌آید.

یزدی افزود: این حقوقی که به عنوان حقوق بشر شناخته شده دو بخش دارد. بخشی که مربوط است به بیانیه حقوق بشر که ایران آن را امضا کرده است. اما بخش مهم‌تر همین قانون اساسی در فصل سوم اصولی را ذکر می‌کند که اگر بخواهد جمهوری اسلامی ایران دوام بیاورد و ادامه یابد بایستی حقوق بشر اجرا شود در غیر این صورت موقعیت ایران همچون میز دو پایه ای خواهد بود که سقوط خواهد کرد

وي گفت : در قانون اساسي فصل سوم حقوق ملت را بيان مي کند و فصل پنجم حاکميت ملت را به عبارتي ديگر انتخابات آزاد اين نيست که در فصل انتخابات به کسانیکه آن ها مي گویند راي بدهيد . روند حقوق بشر در ايران طوري است که نمي شود یک شبه پديد آيد تغييرات بنيادين معمولاً آهسته صورت مي گيرد . اگر ايران مشروطه و يا ايران ۱۵ سال قبل را با شرايط فعلي مقايسه کنيد تغييرات مشهود است

دبير کل نهضت آزادي ايران در خصوص بستن و فیلترینگ سايت هاي اصلاح طلب و دستگيري گردانندگان آن گفت: اين روند ادامه پيدا مي کند ولي ۲ قدم به جلوس ۳ قدم به عقب . چرا که نمي تواند استمرار دايمي داشته باشد روزنامه يا سايتي که بسته مي شود ديگري باز مي شود.

انتخابات رياست جمهوري

دکتر يزدي در پاسخ به سوال دانشجویي در خصوص انتخابات آینده رياست جمهوري گفت : اکنون در خصوص شرکت يا عدم شرکت بحثي نداريم کاندیداهايي که مي خواهند وارد رقابت انتخاباتي شوند بايد برنامه خود را شفاف اعلام کرده و با توجه به تجربه دولت آقای خاتمي بگويد در چنين ساختاري از قدرت اگر راي آورد چگونه خواهد توانست قانون را اجرا کند . برنامه ها و حرف هاي خاتمي خوب بود و همه قبول داشتند اما نتوانستند به تعهداتي که داده بودند عمل کنند .

فروپاشي اجتماعي

همچنين دکتر يزدي در پاسخ به سوالي در خصوص منشور وفاق نهضت آزادي ايران گفت : ما در اين منشور مسائلي را پيش بيني کرد و هشدار داده بوديم ، که بحث فروپاشي اجتماعي را دنبال مي کرد . اکنون مشکل فحشا و اعتياد به جايي رسيده که شوراي عالي امنيت ملي از آن به عنوان دو پديده تهديد کننده امنيت ملي از وزارت اطلاعات خواسته است اين مسيله را در دستور کار قرار داده و پيرامون آن بررسي و راه هاي مقابله با تهديدات امنيت ملي را بررسي نمايد

فن آوري هسته اي

دبير کل نهضت آزادي ايران ، در پاسخي در مورد فن آوري هسته اي خاطر نشان ساخت : ايران بايد برخوردار از فن آوري هسته اي براي مقاصد علمي و صلح آميز باشد ، ولي با ساخت و توليد راکتورهاي اتمي مخالفيم چرا که ايران رتبه دومي ذخيره گاز و ارزان ترين نوع انرژي را دارد همچنين با برخورداري از امکانات توليد سلاح هسته اي مخالفيم و آن را خلاف موازين ديني و اخلاقي مي دانيم .

فدراليزم و فروپاشي

در ادامه پرسش و پاسخ دکتر يزدي در مورد فدراليزم و فروپاشي گفت : فدراليزم پيش شرط دموکراسي نيست و در برخي کشورها منتهي به فروپاشي مي شود . ما به عنوان گروهي ملي با هرگونه گرايشي که بخواهد به یک پارچگي ايران لطمه بزند مخالفيم . اکنون عراق چاره اي جز اين ندارد که فدراليزم را بپذيرد ، چون نه شيعيان ۶۰ درصدی (اکثريت) ، توانايي دارند نه اقليت هاي سني . چون هر دو شکننده هستند.

وي افزود : در دوران عثماني ، شيعيان تحت فشار و سرکوب بودند و بعد از اينکه دولت عثماني فرو پاشيد و انگليسي ها آن جا را به دست گرفتند اقليت کل عرب حاکم شد کردها خودشان را عرب نمي دانند اگر چه خودشان را ايراني مي دانند . ملا مصطفي بارزاني گفته هرکدي که خود را ايراني نداند کرد نيست . کردها خودشان را نه ترک مي دانند نه عرب و لي ايراني مي دانند .

يزدي خاطر نشان ساخت : در منطقه تحت حکومت شيعيان اگر به صورت فدرالي اداره شود معلوم نيست دموکراتيک باشد ، چون پيش شرط هاي سياسي ، اجتماعي ، اقتصادي با ساختارها و چگونگي شکل گيري آن براي دموکراسي لازم است .

دکتر یزدی بقای نظام ها را منوط به رعایت حقوق بشر دانست

. هفته نامه آمال (تبریز) . ۱۳۸۳/۶/۲۵

گروه سیاسی: دکتر ابراهیم یزدی، که به مناسبت بعثت پیامبر اکرم «ص» در تبریز سخنرانی می کرد پس از ارائه تحلیلی در خصوص این روز به سوالات حاضرین پاسخ گفت.

وی در پاسخ به سوال خبرنگار تبریز نیوز در خصوص اینکه روند حقوق بشر در ایران را چگونه می بینید و دلایل بستن و فیلترینگ سایت های اصلاح طلب چیست و آیا همچنان این مسیر ادامه خواهد یافت. گفت: در درون جامعه ما یک سری پتانسیل هایی وجود دارد که هیچ کس نمی تواند انتخابات مجلس هفتم را انکار کرده و نادیده بگیرد. یک انقلاب عظیم تاریخی اتفاق افتاده است با محور آزادی و استقلال، آزادی که مردم می خواستند آزادی از ظلم و اجبار بود چرا که می خواستند حرف خود را آزادانه بیان کنند چون آزادی احزاب و روزنامه ها و رسانه ها و ... آن چیزی که مردم به خاطر آن انقلاب کردند و می خواستند تا این مطالبات هم چنان در کشور ما ریشه دار و عمیق است آینده ایران به این سمت و سو می رود اگر چه بعضی ها را خوششان نمی آید.

یزدی افزود این حقوقی که به عنوان حقوق بشر شناخته شده دو بخش دارد: بخشی که مربوط است به بیانیه حقوق بشر که ایران آن را امضا کرده است. اما بخش مهم تر همین قانون اساسی در فصل سوم اصولی را ذکر می کند که اگر بخواهد جمهوری اسلامی ایران دوام بیاورد و ادامه یابد بایستی حقوق بشر اجرا نشود در غیر این صورت موقعیت ایران همچون میز دو پایه ای خواهد بود که سقوط خواهد کرد.

وی ادامه داد: در قانون اساسی فصل سوم حقوق ملت را بیان می کند و فصل پنجم حاکمیت ملت را. به عبارتی دیگر انتخابات آزاد این نیست که در فصل انتخابات به کسانی که آنها می گویند رأی بدهید.

روند حقوق بشر در ایران طوری است که نمی شود یک شبه پدید آید. تغییرات بنیادین معمولاً آهسته صورت می گیرد. اگر ایران مشروطه و یا ایران ۱۵ سال قبل را با شرایط فعلی مقایسه کنید تغییرات مشهود است.

یزدی در خصوص بستن و فیلترینگ سایت های اصلاح طلب و دستگیری گردانندگان آن گفت: این روند ادامه پیدا می کند ولی دو قدم به جلوست و سه قدم به عقب. چرا که نمی تواند استمرار دائمی داشته باشد. روزنامه یا سایتی که بسته می شود دیگری باز می شود.

انتخابات ریاست جمهوری

دکتر یزدی در پاسخ به سوال دانشجویی در خصوص انتخابات آینده ریاست جمهوری گفت: اکنون در خصوص شرکت یا عدم شرکت بحثی نداریم. کاندیداهایی که می خواهند وارد رقابت انتخابات شوند، باید برنامه خود را شفاف اعلام کرده و با توجه به تجربه دولت آقای خاتمی بگویند در چنین ساختاری از قدرت اگر رأی آورد چگونه خواهد توانست قانون را اجرا کند. برنامه ها و حرف های خاتمی خوب بود و همه قبول داشتند اما نتوانستند به تعهداتی که داده بودند عمل کنند. وی در پاسخ به سوالی در خصوص منشور وفاق نهضت آزادی ایران گفت: ما در این منشور مسائلی پیش بینی کرده و هشدار داده بودیم.

گروه سیاسی: دکتر ابراهیم یزدی، که به مناسبت بعثت پیامبر اکرم «ص» در تبریز سخنرانی می کرد پس از ارائه تحلیلی در خصوص این روز به سوالات حاضرین پاسخ گفت.

وی در پاسخ به سوال خبرنگار تبریز نیوز در خصوص اینکه روند حقوق بشر در ایران را چگونه می بینید و دلایل بستن و فیلترینگ سایت های اصلاح طلب چیست و آیا همچنان این مسیر ادامه خواهد یافت. گفت: در درون جامعه ما یک سری پتانسیل هایی وجود دارد که هیچ کس نمی تواند انتخابات مجلس هفتم را انکار کرده و نادیده بگیرد. یک انقلاب عظیم تاریخی اتفاق افتاده است با محور آزادی و استقلال، آزادی که مردم می خواستند آزادی از ظلم و اجبار بود چرا که می خواستند حرف خود را آزادانه بیان کنند چون آزادی احزاب و روزنامه ها و رسانه ها و ... آن چیزی که

مردم به خاطر آن انقلاب کردند و می خواستند تا این مطالبات هم چنان در کشور ما ریشه دار و عمیق است آینده ایران به این سمت و سو می رود اگر چه بعضی ها را خوششان نمی آید.

یزدی افزود این حقوقی که به عنوان حقوق بشر شناخته شده دو بخش دارد: بخشی که مربوط است به بیانیه حقوق بشر که ایارن آن را امضا کرده است. اما بخش مهم تر همین قانون اساسی در فصل سوم اصولی را ذکر می کند که اگر بخواهد جمهوری اسلامی ایران دوام بیاورد و ادامه یابد بایستی حقوق بشر اجرا نشود در غیر این صورت موقعیت ایران همچون میز دو پایه ای خواهد بود که سقوط خواهد کرد.

وی ادامه داد: در قانون اساسی فصل سوم حقوق ملت را بیان می کند و فصل پنجم حاکمیت ملت را. به عبارتی دیگر انتخابات آزاد این نیست که در فصل انتخابات به کسانی که آنها می گویند رأی بدهید.

روند حقوق بشر در ایارن طوری است که نمی شود یک شبه پدید آید. تغییرات بنیادین معمولاً آهسته صورت می گیرد. اگر ایران مشروطه و یا ایران ۱۵ سال قبل را با شرایط فعلی مقایسه کنید تغییرات مشهود است.

یزدی در خصوص بستن و فیلترینگ سایت های اصلاح طلب و دستگیری گردانندگان آن گفت: این روند ادامه پیدا می کند ولی دو قدم به جلوست و سه قدم به عقب. چرا که نمی تواند استمرار دائمی داشته باشد. روزنامه یا سایتی که بسته می شود دیگری باز می شود.

انتخابات ریاست جمهوری

دکتر یزدی در پاسخ به سوال دانشجویی در خصوص انتخابات آینده ریاست جمهوری گفت:

اکنون در خصوص شرکت یا عدم شرکت بحثی نداریم. کاندیداهایی که می خواهند وارد رقابت انتخابات شوند، باید برنامه خود را شفاف اعلام کرده و با توجه به تجربه دولت آقای خاتمی بگویند در چنین ساختاری از قدرت اگر رأی آورد چگونه خواهد توانست قانون را اجرا کند. برنامه ها و حرف های خاتمی خوب بود و همه قبول داشتند اما نتوانستند به تعهداتی که داده بودند عمل کنند.

وی در پاسخ به سوالی در خصوص منشور وفاق نهضت آزادی ایران گفت: ما در این منشور مسائلی پیش بینی کرده و هشدار داده بودیم.

دکتر یزدی بقای نظام ها را منوط به رعایت حقوق بشر دانست

. هفته نامه آمال (تبریز) . ۱۳۸۳/۶/۲۵

گروه سیاسی: دکتر ابراهیم یزدی، که به مناسبت بعثت پیامبر اکرم «ص» در تبریز سخنرانی می کرد پس از ارائه تحلیلی در خصوص این روز به سوالات حاضرین پاسخ گفت.

وی در پاسخ به سوال خبرنگار تبریز نیوز در خصوص اینکه روند حقوق بشر در ایران را چگونه می بینید و دلایل بستن و فیلترینگ سایت های اصلاح طلب چیست و آیا همچنان این مسیر ادامه خواهد یافت. گفت: در درون جامعه ما یک سری پتانسیل هایی وجود دارد که هیچ کس نمی تواند انتخابات مجلس هفتم را انکار کرده و نادیده بگیرد. یک انقلاب عظیم تاریخی اتفاق افتاده است با محور آزادی و استقلال، آزادی که مردم می خواستند آزادی از ظلم و اجبار بود چرا که می خواستند حرف خود را آزادانه بیان کنند چون آزادی احزاب و روزنامه ها و رسانه ها و ... آن چیزی که مردم به خاطر آن انقلاب کردند و می خواستند تا این مطالبات هم چنان در کشور ما ریشه دار و عمیق است آینده ایران به این سمت و سو می رود اگر چه بعضی ها را خوششان نمی آید.

یزدی افزود این حقوقی که به عنوان حقوق بشر شناخته شده دو بخش دارد: بخشی که مربوط است به بیانیه حقوق بشر که ایارن آن را امضا کرده است. اما بخش مهم تر همین قانون اساسی در فصل سوم اصولی را ذکر می کند که اگر بخواهد جمهوری اسلامی ایران دوام بیاورد و ادامه یابد بایستی حقوق بشر اجرا نشود در غیر این صورت موقعیت ایران همچون میز دو پایه ای خواهد بود که سقوط خواهد کرد.

وی ادامه داد: در قانون اساسی فصل سوم حقوق ملت را بیان می کند و فصل پنجم حاکمیت ملت را. به عبارتی دیگر انتخابات آزاد این نیست که در فصل انتخابات به کسانی که آنها می گویند رأی بدهید.

روند حقوق بشر در ایران طوری است که نمی شود یک شبه پدید آید. تغییرات بنیادین معمولاً آهسته صورت می گیرد. اگر ایران مشروطه و یا ایران ۱۵ سال قبل را با شرایط فعلی مقایسه کنید تغییرات مشهود است.

یزدی در خصوص بستن و فیلترینگ سایت های اصلاح طلب و دستگیری گردانندگان آن گفت: این روند ادامه پیدا می کند ولی دو قدم به جلوست و سه قدم به عقب. چرا که نمی تواند استمرار دائمی داشته باشد. روزنامه یا سایتی که بسته می شود دیگری باز می شود.

انتخابات ریاست جمهوری

دکتر یزدی در پاسخ به سوال دانشجویی در خصوص انتخابات آینده ریاست جمهوری گفت: اکنون در خصوص شرکت یا عدم شرکت بحثی نداریم. کاندیداهایی که می خواهند وارد رقابت انتخابات شوند، باید برنامه خود را شفاف اعلام کرده و با توجه به تجربه دولت آقای خاتمی بگویند در چنین ساختاری از قدرت اگر رأی آورد چگونه خواهد توانست قانون را اجرا کند. برنامه ها و حرف های خاتمی خوب بود و همه قبول داشتند اما نتوانستند به تعهداتی که داده بودند عمل کنند. وی در پاسخ به سوالی در خصوص منشور وفاق نهضت آزادی ایران گفت: ما در این منشور مسائلی پیش بینی کرده و هشدار داده بودیم.

چمران مورد احترام همه بود

کتاب هفته - شماره ۱۹۵-۱۳۸۳/۶/۲۸

گزارشی از يك گفت گو با دکتر ابراهیم یزدی

بسمه تعالی

« شهادت دکتر چمران بسیار دردناک و ناگوار بود.» این حرف دکتر ابراهیم یزدی است. این حرف دکتر ابراهیم یزدی است. ابراهیم یزدی همسفر و همراه دکتر چمران بود که حالا پس از گذشت ۲۳ سال از شهادت دکتر چمران با گردآوری نامه ها و آثار او یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران را تدوین کرده است.

یادنامه چمران در شش بخش زندگینامه، پیام‌هایی به مناسبت شهادت چمران، خاطرات دوستان، گزیده آثار، نامه‌ها و تصاویر توسط انتشارات قلم منتشر شده است. وی در مقدمه کتاب درباره انگیزه جمع‌آوری یادنامه آورده است: «انگیزه این کار، از یک طرف ادای دینی است به همسفری ثابت قدم در سفرهای بسیار؛ اما از طرف دیگر، مهمتر و بالاتر، معرفی یک الگو از صداقت و فداکاری و ایثار به نسل جدید و جوان می‌باشد.»

در جای دیگر مقدمه نوشته است: «برای نسلی که سوخته زر و زور و تزویر است، نسلی که از ریا بیزار و جوینده صداقت است، نسلی که حیرت‌زده، مبهوت و سردرگم است، از زور بی‌منطق خسته و ناتوان به دنبال آزادی است و می‌خواهد و می‌کوشد تا خود را بیابد و خودش باشد، برای این نسل بودن کافی نیست، بلکه در جست و جوی چگونگی شدن است، برای چنین جست‌وجوگرانی الگوها مهم هستند. چمران می‌تواند یک الگو باشد.»

دکتر یزدی درباره اینکه نامه‌ها و مطالب خیلی وقت پیش گردآوری شده و چرا بعد از این همه سال این یادنامه منتشر شده است می‌گوید: اینکه، این کتاب را بنویسم فکر قدیمی بود. سال اولی که چمران شهید شد، نهضت آزادی یادنامه‌ای برای او منتشر کرد که خودم آن را تهیه کردم. ولی آن را برای معرفی چمران به نسل جوان و جدید کافی ندیدم. چمران این ویژگی را داشته و دارد که در راه میهنش شهید شد. هیچ ایرانی چه پاینده به دین باشد و چه نباشد، نمی‌تواند نسبت به تمامیت ارضی کشورمان بی‌تفاوت باشد. او چنین دینی را ادا کرده است. اگر چمران نبود، جنگ میهنی و ارتش مردمی پا نمی‌گرفت، کسی نبود که اینها را بلد باشد؛ نمی‌توانستم در برابر ارتش متجاوز عراق بایستم. این چمران بود که جنگ‌های نامنظم مردمی را پایه‌ریزی کرد. اینها چیزهایی بود که در ذهن داشتم و فکر می‌کردم دینی است که به او دارم. احساسم این بود که هیچ کسی غیر از من نیست که بتواند چنین کاری بکند. افراد دیگر با چمران چنین تماس‌های مستمری نداشتند. کسانی هم که درباره چمران نوشته‌اند از زاویه دشمنی است. بنابراین احساس کردم باید این را بنویسم کار جمع‌آوری را از خیلی وقت پیش شروع کردم مهمترین انگیزه‌ام انتشار نامه‌هایش بود. چون نامه‌ها را در آن زمان نوشته بود و آن زمان را منعکس می‌کند. البته این همه کار نیست. یک سری مواد خام است که مورخان باید آن را تجزیه و تحلیل کنند، در واقع این اسناد و مدارک را گردآوری کردم تا دیگران آن را مورد بررسی قرار دهند.

لازم اما ناکافی

البته مطالب و آثار دیگری از چمران هست که در دسترس نبود، متأسفانه وقتی چمران از صور به ایران آمد، مجموعه کتاب‌ها، یادداشت‌ها، خاطرات و نامه‌هایش در آنجا ماند که احتمالاً در اختیار خانواده آقا موسی صدر است. او در آنجا آثار قلمی و هنری هم دارد. اما دیدم اگر این مطالب که آماده است، منتشر نشود، از بین می‌رود. کما اینکه متأسفانه وقتی نبودم به منزل یورش بردند و مدارک و کتاب‌ها را بردند، اصل نامه‌های چمران در منزل بود که دادگاه هیچ وقت به من برنگرداند در حالی که مایل بودم اصل بعضی نامه‌ها را چاپ کنم ولی خوشبختانه تایپ شده اسناد و مطالب در دسترس آنها که حمله کردند، نبود. در هر حال مجموعه این شرایط موجب شد این کتاب را سریعتر منتشر کنم، علی‌رغم اینکه نواقصی دارد. ما که در آن مجموعه در خارج از کشور فعالیت می‌کردیم، اسامی مستعار و جدولی داشتیم که در ایران نیست. من خیلی از مدارک و مطالبی را که در خارج

داشتیم نیلوردم. فکر می‌کنم از افراد دیگر آن مجموعه هم باید یاد می‌شود، چون زحمت کشیدند، معرفی اسامی اصلی آنها ضرورت دارد تا نسل جوان و جدید بدانند اگر انقلاب به اینجا رسیده کار یکی دو نفر نبوده است. اگر ما در جنگ علیه صدام پیروز شدیم و او را بیرون راندیم به خاطر همین زحمات بوده، اگر امروز حزب‌الله لبنان در برابر اسرائیل ایستاده و توانسته آن را با زور نظامی یعنی همان زبانی که خود اسرائیل به کار می‌برد، بیرون کند، زحمت کسانی است که پایه‌گذار این فعالیت‌ها بودند. چمران پایه‌گذار، مبتکر و نظریه‌پرداز اولیه بوده است.

قبل و بعد از انقلاب

در این دو دهه ما بیشتر درباره دکتر چمران بعد از انقلاب اسامی شنیدیم؛ اینکه چمران در جبهه می‌جنگید و به شهادت رسید بی‌شک بسیار ارزشمند است، ولی او پیش از انقلاب اسلامی مبارزات طولانی و دشواری در خارج از کشور داشته که در پیروزی انقلاب نیز بسیار مؤثر بوده اما این فعالیت‌ها پنهان و ناگفته مانده است.

یزدی می‌گوید: چمران روغن ریخته چراغ را نذر امامزاده نکرد. خیلی‌ها به لبنان آمده بودند، اما آدم‌های بیکار و عاطل و باطلی بودن که دستشان به جایی بند نبود. اما چمران از بزرگترین و معتبرترین دانشگاه آمریکا با بهترین نمره‌ها درجه‌ی دکترای خود را در الکترونیک گرفت و در یکی از پیشرفته‌ترین مراکز علمی دنیا با حقوق بسیار بالایی کار می‌کرد، اما وقتی ما به مصر رفتیم، احساس مسؤلیت و تکلیف کرد و گفت شما را تنها نمی‌گذارم. به مصر آمد و همه آنچه داشت را پشت سر گذاشت. صدها هزار جوان سرتاسر دنیا به غلط یا درست آرزو دارند بتوانند به آمریکا بروند و هزاران نفر خواب این را می‌بینند که در چنین مؤسساتی در آمریکا کار کنند. اما چمران همه اینها را داشت و رها کرد. این ارزشمند است و من خواستم این ارزش را به جوانان منتقل کنم. نسل سوخته‌ای که ما امروز با آن سر و کار داریم.

دو همسفر

دکتر ابراهیم یزدی و دکتر چمران حدود ۲۰ سال در مقطع حساسی از تاریخ ایران همراه و همسفر هم بودند. آنها در آمریکا فعالیت‌های مختلفی علیه شاه انجام دادند. فعالیت در نهضت مقاومت ملی، راه‌اندازی نهضت آزادی ایران در خارج، تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان و برپایی تظاهرات از آن جمله بود. بعد هم در جنوب لبنان در کنار امام موسی صدر بودند. یزدی می‌گوید: از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۵۷ که به ایران برگشتم کمتر فعالیتی بوده که با هم نباشیم. علاوه بر اینکه در این فعالیت‌ها با هم بودیم. نوعی علاقه عمیق فردی هم به یکدیگر داشتیم.

مورد قبول همه

یزدی درباره ویژگی‌های این یادنامه و سایر آثاری که درباره شهید چمران منتشر شده است می‌گوید: کتابی درباره چمران به روایت اسناد ساواک است که بعضی اسناد در آن حذف شده‌اند. بنابراین و با دیدگاه سیاسی خاصی این اسناد در آن حذف شده‌اند که نمی‌تواند معرف همه فعالیت‌های او باشد. افرادی هم از روحانیون به لبنان رفتند و تحت تأثیر فعالیت‌های چمران قرار گرفتند و کتاب‌هایی نوشتند که جامع نیست. من در اینجا سعی کردم که دیدگاه‌های افراد را صرفنظر از اینکه از نظر سیاسی با من موافقت یا نه بیاورم. به نظر من باید با تاریخ صادق باشیم. هر چه هست

بنویسیم. به هر حال چمران شخصیتی است که آقای خمینی، مهندس بازرگان، یاسر عرفات و همزمانش مطالبی درباره‌اش گفته‌اند و من سعی کردم تمام این دیدگاه‌ها و قضاوت‌ها را بیاورم و نشان دهم که چمران مورد قبول و احترام همه آنها بوده و رمز آن این است که چمران از تمامیت ارضی دفاع کرده است. هیچکس نیست با هر عقیده‌ای که بگوید چمران بد کاری کرد به جبهه رفت. البته ممکن است بعضی نسبت به فعالیت‌های چمران در پاوه انتقاد داشته باشند.

معرف شخصیت چمران

چند سال پیش به آمریکا رفتم، من و چمران یک دوست قدیمی در سانفرانسیسکو داشتیم که رستوران دارد. به او گفتم قصد دارم این یادنامه را تدوین کنم و اگر سندی یا عکسی دارد در اختیارم بگذارد. او خیلی تند برخورد کرد و گفت: باور نمی‌کردم چمران برود کردستان و مردم را بکشد. بنابراین عده‌ای هستند که می‌گویند چرا چمران به پاوه رفت. البته من این را نمی‌گوییم چون عده‌ای می‌خواستند تمامیت ارضی کشورمان را جدا کنند. اما در مورد جنگ با عراق هیچکس این حرف را نمی‌زند. به هر حال سعی کردم نشان دهم این شخصیت مورد احترام همه است. در واقع من درصدد اینک مجموعه آثار چمران را بیاورم نبودم. نامه‌های چمران در شرایط ویژه‌ای نوشته شده و ضرورت فعالیت‌هایی بود که وجود داشت، اینها اسناد تاریخ است اما همه آن نیست. این همه آثار و اسناد نیست اما معرف شخصیت چمران هست.

دو موضوع مهم

یزدی در طول گفت و گو موضوع را بارها تکرار می‌کند. یکی ترس از این که اسناد و مدارک از بین برود و دوباره به تاراج رود. او می‌گوید: اسناد و جزوهای دیگری از چمران وجود دارد مثل جزوهای که او پس از مرگ جهان پهلوان تختی نوشت که می‌توانستم آنها را پیدا کنم و جمع‌آوری کنم اما ترسیدم اسناد و مطالبی که جمع‌آوری شده، دوباره به بلیه گرفتار شود، بنابراین ترجیح دادم هر چه موجود است منتشر شود.

موضوع دیگری که یزدی مدام بیان می‌کند، بی‌مهری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و تهمت‌ها نسبت به دکتر چمران است: درد بدتر این بود که چمران با وجود اینکه در جبهه علیه صدام می‌جنگید اما بدترین رفتارها را با او داشتند و این خیلی دردناک بود. به طوری که همانگونه که در این کتاب یادآور شدم یک بار به آقای خمینی گفتم، ما در تهران هستیم و درگیر مسائل سیاسی اما او که در جبهه با صدام می‌جنگد، چرا او را اذیت می‌کنند. خیلی سعی کردم پوستری را که چاپ کرده بودند و در آن از مرحوم بازرگان، چمران و من به عنوان جاسوس موساد و آمریکا اسم برده بودند که باید اعدام شوند پیدا کنم و در کتاب بیاورم اما متأسفانه پیدا نکردم. در حالی که چمران در جبهه می‌جنگید او را متهم می‌کردند که جاسوس موساد است و باید اعدام شود، در کتاب هم نوشته‌ام آخرین حرفی که چمران به من گفت این بود که به جبهه می‌روم یا کشته می‌شوم یا اگر صدام را شکست دادم از همان طرف به لبنان می‌روم و دیگر به تهران بر نمی‌گردم. این به خاطر رفتارهایی بود که با چمران می‌شد او می‌گفت حتی به ما بنزین نمی‌دهند تا بچه‌ها را با ماشین به جبهه بفرستیم، او را کلافه کرده بودند.

کتاب‌شناسی دکتر ابراهیم یزدی

سه جمهوری (مجموعه مقالات در روزنامه‌های جامعه، نشاط و...)؛ جنگ بی‌پایان (نوشته مایکل کلر ترجمه دکتر ابراهیم یزدی)؛ شورشگری و ضد شورشگری (قوانین جنگ‌های چریکی)؛ آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (تحلیل از وقایع انقلاب)؛ مبانی ژنتیک مولکولی؛ تغییرات جهشی در ماده ژنتیک؛ خدا در ناخداآگاه (نوشته ویکتور فرانکل - ترجمه)؛ بیماری‌های قلب آدمی (تکمیل سخنرانی در کنگره بین‌المللی انجمن‌های اسلامی پزشکان در آمریکا و کانادا)؛ خطی در دریا؛ خاک‌های رسی و پیدایش حیات؛ جهان‌شگفت انگیز مغز؛ مجموعه خاطرات و یادداشت‌های مرحوم رادینیا؛ جنبش دانشجویی در دو دهه: ۱۳۴۰-۱۳۲۰ (در حال انتشار)؛ دکترین امنیت ملی (آماده چاپ).

نقدی بر مصاحبه ی آقای دعاگو

شرق ۱۳۸۳/۷/۳

- روزنامه شرق در شماره ۲۹۶-چهارشنبه ۸۳/۷/۱ در مصاحبه ای از آقای محسن دعاگر، امام جمعه شمیرانات تحت عنوان «جزئیات یک کودتا» به چاپ رسانیده است که حاوی مطالبی نادرست می باشد.

۱- آقای دعاگو گفته است:

«طرح آمریکا و صهیونیست ها در ایران این بود که توسط نهضت آزادی براندازی از طریق افکار عمومی را سازمان دهی کنند و با کودتای سیاسی و به تعبیر دیگر کودتای نامریی، جمهوری اسلامی را ساقط کنند. ولی با اراده خدا، تدبیر رهبری و حمایت ملت انقلابی کودتای سیاسی خنثی شد.»

آقای دعاگو توضیح نمی دهد که منبع اطلاعات ایشان از کجاست؟ به کدام نهاد اطلاعاتی وابسته هستند که چنین اطلاعاتی را بدست آورده اند و با این صلابت سخن گفته اند. بخصوص که خبرنگار از ایشان پرسیده است که: «اگر اعتقاد شما بر این اصل است که شکل گیری جریانات دوم خرداد طی سال های گذشته، طرحی از سوی آمریکا و با عمل نهضت آزادی در ایران بوده، نقش دستگاه های امنیت در این میان چه بوده است؟»

۲- ایشان جواب می دهد: «حاکمیت از نظر اطلاعات سیاسی و امنیتی در مرحله ای نبود که ماهیت اهداف این جریان سیاسی را شناخته و شکل گیری توطئه را دریافته باشد.»

پس بنابراین سؤال جدی و اساسی این است که اگر وزارت اطلاعات کشور با تمام امکانات وسیع و سابقه تجربی نتوانسته است این کودتا را بفهمد و دریابد وقتی بعد از یورش دادگاه های انقلاب به نیروهای فعال سیاسی از جمله نهضت آزادی ایران، رسماً اعلام نمود که این نهضت آزادی برانداز نیست، آقای دعاگو از کدام منبع این اطلاعات را بدست آورده اند.

۳- گفته است: " مصدق را یک ملی نمی دانم و ارادتی به او ندارم. زیرا مصدق به برکت تلاش و ایثار دینداران با بهره گیری از فضای سیاسی که مسلمانان ایجاد کرده بودند، به قدرت رسید ولی برابر گرایش های دینی و اصلاحات متکی بر آیین مدنی ایستاد.

۴- لیبرالیسم در مبانی فکری و سیکولاریزم بستر پیدایش فاشیسم است. لیبرال ها، سکولارها دین ستیزند. نکته گرایی فرهنگی (پلورالیسم) و تعرض به مبانی دین گرایی لازمه وفاداری به سکولاریسم است و ملی گرایی سمعک ملی نمایان بیگانه گرا برای پیشبرد لیبرالیسم ریختن سکولاریسم و حاکمیت فاشیسم بر کشورهای اسلامی است.

-لیبرالیسم آزادی خواهی نامحدود مرزی است. نتیجه گسترش لیبرالیسم پیدایش آنارشیسم و پیامد قهری آنارشیسم رفتاری جامعه در کام فاشیسم است.

متن ناقص است

اجرای سیاست های هسته ای به افرادی ارجاع می شود که دارای شرایط لازم نیستند ایلنا ۱۳۸۳/۷/۴

دبیر کل نهضت آزادی ایران گفت: اگر ایران در مواضع هسته ای خود شفاف عمل نکند سرنوشت لیبی در انتظارمان خواهد بود.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار سرویس دیپلماتیک ایلنا گفت: آژانس بین المللی انرژی اتمی با توجه به امکانات و فناوری هایی که دارد از طریق ماهواره و دیگر وسایل و امکانات خود از تمام فعالیت های هسته ای ایران اطلاع دارد.

وی افزود: آژانس همه این اطلاعات را افشا نمی کند تا در گزارش که ایران به آژانس می دهد صحت و سقم مواضع ایران مشخص شود و به همین دلیل است که هر گاه ایران گزارش می دهد معلوم می شود که بعضی از اطلاعات را نداده است و مورد سرزنش قرار می گیرد.

یزدی با اشاره به قطعنامه اخیر شورای حکام گفت: این قطعنامه بی تردید زبانی جدی تر و تندتر از گذشته داشت.

وی اظهار داشت: دو نکته مهم در این قطعنامه وجود داشت که اولین نکته وجود ضرب الاجل تا ماه نوامبر برای پذیرش شرایط آژانس است و دومین نکته وجود نوعی اجماع در بین اعضا شورای حکام و در نهایت اروپایی ها بر ضد ایران است.

وزیر امور خارجه دولت موقت با اشاره به اختلاف نظری که بین مسوولان و سیاستمداران ایرانی در ارتباط با پرونده هسته ای به وجود آمده است، تصریح کرد: در تمام کشورهای دنیا نهادهایی است که در ارتباط با مسایل مهمی مانند برنامه های هسته ای به اجماع می رسند و هنگامی که تصمیمی گرفته می شود، وزارت خارجه مسوول پی گیری آن است.

وی ادامه داد: در ایران نیز شورای عالی امنیت ملی که متشکل از نمایندگان همه نهادهاست این وظیفه را به عهده دارد اما متأسفانه شاهد هستیم که چنین چیزی صورت نمی گیرد و اجرای سیاست ها به افرادی ارجاع می شود که دارای شرایط لازم نیستند و به همین دلیل می بینیم که هر يك از مسوولان موضع خاص خود را دارند.

يزدي با رد احتمال وجود هماهنگي بين سياست‌هاي شوراي عالي امنيت ملي و مجلس در يك سياست كلي به نام سياست چماق و هويچ، گفت: اين سياست قانونمندی خاص خود را دارد و زماني مؤثر است که هدف‌هاي مشخص و واحدي وجود داشته باشد؛ در حالي که هم‌اکنون اختلاف نظرها بين مسوولان کاملاً واضح است.

وي اظهار داشت: ايران با توجه به اینکه قرار داد پادمان را امضا کرده است به نظر مي‌رسد باید پروتکل را تصویب کند.

دبير کل نهضت آزادي ايران افزود: هر کشوري که پروتکل را امضا مي‌کند مي‌تواند شرایط خود را براي امضاي آن مشخص کند و ايران نیز مي‌تواند از اين بند در هنگام تصویب پروتکل الحاقی استفاده کند.

دادگاه ابراهيم يزدي برگزار نشد دادخواه: دادگاه پرونده موکلم را جهت مطالعه در اختيارم نگذاشت

ایلنا ۱۳۸۳/۷/۱۱

جلسه دادگاه ابراهيم يزدي که قرار بود صبح امروز در شعبه ۶ دادگاه انقلاب برگزار شود، تشکیل نشد.

محمد علي دادخواه؛ وکیل ابراهيم يزدي با بیان این مطلب پيرامون عدم تشکیل جلسه دادگاه گفت: دادگاه در اخطاریه‌ها کفالت را با وکالت درهم آمیخته بود و علي‌رغم ماده ۱۸۵ قانون آئین دادرسي کيفري، تصورش این بود که مکلف هستیم که با موکل در جلسه دادگاه حضور یابیم و حتي در ورقه اي که به نام خانم شیرين عبادي بود این مطلب دوباره اعلام شده بود.

وي افزود: این در حالي است که در قانون ما چنین قيدي وجود ندارد، آقای يزدي نیز معتقد است که؛ این دادگاه صالح به رسیدگی نیست، لذا باید در دادگاه عمومي و با حضور هیات منصفه محاکمه شود، در دادگاه حضور نیافت.

دادخواه با اشاره به این که دادگاه پرونده موکلم را جهت مطالعه در اختيارم نگذاشت، اظهار داشت: باتوجه به این که هر تشخیصی نیاز به تحقیق دارد؛ بدیهی است در صورتی که بنده تحقیق نکنم؛ نمی‌توانم بایدها و نبایدهای پرونده را تشخیص دهم.

وکیل ابراهيم يزدي تصریح کرد: رسالت وکیل؛ آگاه نمودن دادگاه از مواضع قانون و منش و روش و حقوق قانوني موکلش است، بنابراین با عدم دریافت پرونده هیچ کدام از این موارد محقق نخواهد شد

اتحادیه اروپا و فعالیت هسته ای ایران

نشریه نامه، ۸۳/۷/۱۲

● با توجه به موازین NPT، به نظر شما چرا کشورهای اروپایی هم اصرار دارند که خارج از مفاد NPT ایران را مجبور به توقف غنی‌سازی و هدر رفتن سرمایه‌گذاری سنگین انجام شده برای ایجاد تاسیسات گوناگون مانند، آب سنگین اراک، معدن ساغند و تاسیسات نطنز و اصفهان کنند؟ در رژیم حقوقی کنونی در چارچوب مقررات NPT، غنی‌سازی اورانیوم، جداسازی ایزوتوپ‌ها، بازفرآوری، (Reprocessing) و استخراج پلوتونیوم از پس مانده یا زباله سوخت اتمی در نیروگاه هسته‌ای ممنوع نمی‌باشد.

اما فن‌آوری هسته‌ای در هر سطحی، ماهیت کاربردی دوگانه دارد. یعنی هر کشوری که به فن‌آوری تلغیظ اورانیوم و استخراج پلوتونیوم دسترسی پیدا کند، قادر به ساخت سلاح‌های هسته‌ای نیز خواهد بود.

از جهت فنی اورانیوم با درجه تلغیظ کمتر معمولاً در راکتورهای اتمی و اورانیوم بیشتر تلغیظ شده در راکتورهای پژوهشی استفاده می‌شود. پلوتونیوم، که محصول جانبی فعل و انفعالات درون راکتور هسته‌ای است، بخصوص قابل استفاده در بمب‌های هسته‌ای سبک‌تر و کوچک‌تر، از جمله به عنوان کلاهک هسته‌ای در موشک‌هایی با برد کوتاه یا بلند می‌باشد.

۱/۲ - هدف اصلی از تاسیس NPT، همان‌طور که از اسم آن مستفاد می‌شود، جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای است. البته این معاهده بیش از سی سال قدمت دارد و بی‌تردید نواقص فراوان در آن موجود است. جهان در طی سی سال گذشته تغییرات عظیمی را شاهد بوده است. این پیمان در اوج جنگ سرد تدوین و تصویب شد. انگیزه اصلی توافق قدرت‌های بزرگ بر سر این پیمان دو چیز بود.

اول آن که بعد از جنگ جهانی دوم جهان در چند نوبت (از جمله در تقابل میان آمریکا و چین بر سر تایوان در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور و بحران نصب موشک‌های قاره‌پیمای مجهز به کلاهک اتمی شوروی در جزیره کوبا در زمان کندی)، خود را با خطر عظیم جنگ هسته‌ای همه‌جانبه روبرو دید. جنگی که هیچ طرف برنده‌ای نداشت، برای مهاجم و مدافع، برنده یا بازنده، جهانی سوخته و بلااستفاده باقی می‌ماند.

بنابراین لازم بود، قدرت‌های بزرگ دارنده سلاح‌های مخرب هسته‌ای، علیرغم اختلافاتشان، برای مهار استفاده از سلاح‌های هسته‌ای گام‌هایی بردارند. مذاکرات معروف به سالت میان آمریکا و شوروی بخشی از این برنامه بود. علاوه بر این خطر گسترش سلاح‌های هسته‌ای نیز تهدید کننده بود.

بنابراین پنج کشور بزرگ برخوردار از سلاح‌های هسته‌ای بر سر چنین پیمانی با هم توافق کردند. اما انگیزه دوم پیشگیری خطر توسعه سلاح‌های هسته‌ای از طریق کشورهای دارنده فن‌آوری هسته‌ای به کشورهای اقماری بود.

گسترش ساخت سلاح‌های هسته‌ای در کشورهای جهان سوم (بیرون از دو ابرقدرت)، که در بسیاری از نقاط جهان با ناآرامی‌ها و تقابلهای محلی و منطقه‌ای روبرو بودند، سبب می‌شد که ضریب حل مسالمت‌آمیز بحران‌ها کاهش یابد و امکان و احتمال استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در کشمکش‌های محلی و منطقه‌ای افزایش پیدا کند. به عنوان مثال، دولت اسرائیل، که حاضر به قبول عضویت در NPT نشده است و مجهز به سلاح‌های هسته‌ای است، در جنگ ۱۹۷۳ با اعراب، ۱۳ بمب اتمی ۲۰ هزار تنی را برای استفاده علیه مصر و سوریه، در صورت شکست حتمی خود، آماده کرده بود. به دستور لوی اشکول، نخست وزیر وقت اسرائیل، این بمب‌ها همگی «مسلح» یعنی آماده برای پرتاب شده بودند. این که چرا اسرائیل در جنگ رمضان نتوانست از این سلاح‌ها استفاده نماید، و مجبور به عقب‌نشینی شد، مسئله قابل بررسی جداگانه‌ای است (بخصوص برای آنها که می‌پندارند اگر ایران مجهز به سلاح هسته‌ای باشد موجب بازدارندگی جنگ علیه ایران خواهد شد).

بنابراین با توجه به کارکرد دوگانه فعالیت‌های هسته‌ای، کافی نیست که گفته شود چون مقررات NPT فعالیت‌های هسته‌ای تغلیط اورانیوم و استخراج پلونیوم را منع نمی‌کند. پس می‌توان انجام داد. قراردادهای پادمان یا Safeguards برای جلوگیری از تولید سلاح‌های هسته‌ای از فرایند غنی‌سازی اورانیوم تصویب شده است و اعضای پیمان متعهد و موظف به تبعیت از آن می‌باشند. ایران، هم NPT و هم قرارداد پادمان را امضا کرده و متعهد شده است. از طرف دیگر تنوع فرآوری در تسلیحات هسته‌ای اعمال نظارت و کنترل بر فعالیت‌های هسته‌ای و خرید و فروش تجهیزات را روزبروز دشوارتر کرده است. مشاهده این واقعیت سبب شده است که پروتکل الحاقی (پادمان) تدوین و تصویب شود که به موجب آن اختیارات وسیع‌تری در اختیار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار می‌دهد.

اما پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در واقع، گام اول در جهت هدف بزرگ‌تری است و آن تهی کردن جهان از سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد.

تا زمانی که زرادخانه‌های اتمی به کار تولید سلاح‌های هسته‌ای مشغول هستند، خطر جنگ اتمی تمام عیار جهانیان را تهدید می‌کند. پیامدهای یک جنگ هسته‌ای محلی و منطقه‌ای تنها کشورهای متخاصم را نابود نمی‌سازد، بلکه منطقه وسیعی را آلوده و بیمار می‌سازد. هنگامی که فاجعه نیروگاه اتمی چرنوبیل رخ داد، غبارهای رادیواکتیو منطقه وسیعی از اروپای شرقی را آلوده ساخت.

نفس وجود سلاح‌های هسته‌ای که تعدادشان در سال ۲۰۰۰، حدود سی هزار کلاهک هسته‌ای برآورد شده بود، جهان را در معرض خطر استفاده از این سلاح‌ها قرار داده است. علاوه بر این با گذشت زمان و فرسودگی‌های فن‌آوری خطر انفجارهای خودبخودی این سلاح‌ها نیز وجود دارد.

بنابراین، بعد از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و تصویب مقررات پادمان و پروتکل الحاقی، گام دوم در جهت ایجاد جهان بدون سلاح هسته‌ای، مقررات منع آزمایشات اتمی، در سال ۱۹۹۶ تصویب شد.

اما این پیمان‌ها، به علل و دلایل گوناگون کارآیی لازم را ندارند. اولاً تمامی کشورها به این پیمان‌ها نپیوسته‌اند. هند، پاکستان و اسرائیل سه کشور دارنده سلاح‌های هسته‌ای هستند، که عضو NPT نمی‌باشند. ثانیاً نظام حاکم بر NPT به اصطلاح نامتقارن است. به این معنا که پنج کشور آمریکا، چین، روسیه، انگلیس و فرانسه حق برخورداری از سلاح‌های هسته‌ای را دارند. اما سایر اعضای پیمان از چنین حقی محروم هستند. ثالثاً برای کشورهای NPT را امضا نکرده‌اند، اما به هر حال سلاح‌های هسته‌ای دارند، (نظیر اسرائیل، هند و پاکستان) هیچ نوع مقررات مهارکننده‌ای وجود ندارد. رابعاً نظام نامتقارن کنونی مبتنی بر جلوگیری از توسعه سلاح‌های هسته‌ای یا قدرت بازدارندگی هسته‌ای است نه بر اساس امنیت جمعی. به عنوان مثال هند، به پیمان NPT نپیوسته است و نظام حاکم مبتنی بر بازدارندگی هسته‌ای نتوانسته است، فعالیت‌های هسته‌ای هند را مهار کند. بنابراین پاکستان، که امنیت خود را در معرض خطر می‌بیند، به خود اجازه داده است متقابلاً دست به تولید سلاح‌های هسته‌ای بزند. به همین ترتیب وقتی اسرائیل دارای سلاح‌های هسته‌ای است، کشورهای عربی و ایران به خود حق تولید سلاح‌های هسته‌ای را می‌دهند.

بنابراین گسترش مهار سلاح‌های هسته‌ای در نظام نامتقارن کنونی با مشکل روبرو است. برای رفع چنین مشکل کلیدی حرکتی در سطح جهان آغاز شده است که شرایطی فراهم شود تا گام سوم یعنی از بین بردن تمامی سلاح‌های هسته‌ای، در راستای جهانی بدون سلاح‌های هسته‌ای برداشته شود.

اما تا آن زمان، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی موظف است بر اساس مقررات NPT، پادمان و پروتکل الحاقی، تمامی تلاش‌های خود را برای جلوگیری از استفاده نظامی از فن‌آوری هسته‌ای به کار گیرد.

۱/۳ - ایران به عنوان یکی از اعضای NPT و پادمان نمی‌تواند خلاف تعهدات خود در چارچوب این پیمان‌ها، عمل کند.

ایران اما با یک پارادوکس روبرو است: از یک طرف حق فعالیت هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز و حق تلغیظ اورانیوم و استخراج پلوتونیوم را دارد. اما از طرف دیگر رفتارها و گفتارهایش موجب سلب اعتماد جامعه جهانی از مقاصد و اهدافش شده است.

ایران دشمنی خود را با آمریکا و کشورهای هم‌پیمانش، از جمله هدف خود را از نابودی اسرائیل پنهان نمی‌نماید. رهبران ایران به کرات به این هدف تأکید کرده‌اند. فرماندهان نظامی مطالبی در همین زمینه و استفاده از موشک دور برد ساخت ایران بیان کرده‌اند. در رژه‌های نظامی، موشک دور برد ایران با «هدف انهدام اسرائیل از روی زمین»، که بر روی آنها حک شده، به نمایش گذارده شده است، اسرائیل و نهادهای قدرتمند وابسته به صهیونیسم در آمریکا و اروپا از این گفتارها و نمایش‌ها بهره‌های فراوان برده‌اند و با بزرگنمایی‌های غیرواقع‌بینانه بر خطر ایران مجهز به سلاح‌های هسته‌ای و ضرورت عملیات پیشگیرانه اصرار می‌ورزند. اگر چه رئیس جمهوری و مسئولان استفاده از فن‌آوری هسته‌ای به منظور تولید سلاح‌های هسته‌ای را نفی می‌کنند. اما برخی دیگر از مقامات ذی‌نفوذ ایران از ضرورت مسلح شده ایران به سلاح‌های هسته‌ای سخن گفته‌اند.

این که بعضی‌ها بگویند آمریکا به عراق حمله کرد چون بمب اتم نداشت و به کره شمالی حمله نکرده است چون بمب اتمی دارد قیاس مع‌الفارق و نادرست است. کره شمالی، برخلاف ایران هیچ کشوری

را در همسایگی خود تهدید مستقیم نکرده است. کره شمالی فاقد اقتصاد و زمین‌ها و پیش‌نیازهای اولیه برای یک جنگ عادی، تا چه رسد، جنگ اتمی، می‌باشد. کره شمالی درآمد فراوان نفتی ندارد تا هم هزینه‌های عظیم و فعالیت‌های هسته‌ای را تأمین کند و هم از محل درآمد نفت زندگی روزمره مردم را تأمین نماید. هر سال هزاران کودک کره‌ای از گرسنگی می‌میرند. کشوری که مردمش گرفتار فقر و قحطی و گرسنگی است و یا یک نظام سرکوبگر بریده از مردم و ملت می‌باشد، در هیچ جنگی پشت جبهه خوبی ندارد قادر به مقاومت یا ادامه جنگ نیست. علاوه بر این کره جنوبی، یک هم‌پیمان مقتدر آمریکا در آسیای دور، مخالف فشار آمریکا بر کره شمالی است. ناسیونالیسم کره که بسیار قوی هم هست، به دنبال وحدت دو کره می‌باشد. کشورهای ژاپن و چین نیز از این سیاست کره جنوبی حمایت می‌کنند. کره جنوبی و ژاپن و چین از بوش به خاطر بردن نام کره شمالی بعنوان محور شرارت اعتراض کردند. بنابراین موقعیت کره شمالی قابل مقایسه با ایران نمی‌باشد.

۱/۴ - توقف دائم غنی‌سازی اورانیوم ایران بی‌تردید موجب زیان و ضرر فراوان و هدر رفتن سرمایه‌گذاری سنگین انجام شده می‌گردد. در مرحله اول این پرسش وجود دارد که آیا چنین برنامه‌ای به تصویب کدام مقام و نهاد قانونی رسیده است؟ ما می‌دانیم این مسئله در هیچ یک از ادوار مجلس شورای اسلامی، مطرح و تصویب نشده است.

در مرحله دوم ایران می‌تواند با توقف غنی‌سازی، به بازسازی اعتماد جامعه جهانی نسبت به مقاصد فعالیت‌های هسته‌ای خود بپردازد. و لازمه این کار ادامه سیاست «تنش‌زدایی» در روابط خارجی با اتحادیه اروپا و سایر کشورها می‌باشد. در غیر این صورت هزینه‌هایی که بر ایران تحمیل خواهد شد به مراتب سنگین‌تر از هزینه‌های انجام شده برای غنی‌سازی اورانیوم و تولید آب سنگین خواهد بود.

● این که مقامات کشور اصرار دارند که توقف غنی‌سازی را داوطلبانه می‌پذیرند ولی به عنوان ماده‌ای از قطعنامه شورای حکام نمی‌پذیرند، برای چیست؟

توقف داوطلبانه، فاقد عنصر تعهد است. آقای رئیس‌جمهور در سخنانی (خرداد ۸۳) گفتند که ما برنامه غنی‌سازی اورانیوم را داوطلبانه به حال تعلیق درآوردیم و همچنین پروتکل الحاقی را برای انجام بازرسی‌های نابهنگام و سرزده از مراکز و تجهیزات اتمی خود امضا کرده‌ایم پس می‌توانیم هر گاه که بخواهیم به آن پایان دهیم.

معنای توافق داوطلبانه یعنی همین. تعهدی داده نمی‌شود. بنابراین به محض این که فشار سازمان‌های بین‌المللی کاسته شود، و یا شرایط خارجی مناسب گردد، این فعالیت‌ها از سر گرفته خواهد شد.

چنین مواضعی موجب جلب اعتماد جامعه جهانی نمی‌گردد و نمی‌تواند مورد قبول آژانس قرار گیرد. امضای پروتکل الحاقی هم هنگامی قابل قبول است که به موجب مقررات پروتکل به تصویب قوه مقننه هر کشوری - در مورد ایران مجلس شورای اسلامی - برسد.

علت این که ایران اصرار دارد که توقف غنی‌سازی را داوطلبانه بپذیرد این است که از یک طرف به موجب NPT این فعالیت‌ها منع نشده است و آژانس نمی‌تواند ایران را مجبور کند. اما از طرف دیگر همان طور که اشاره کردم فعالیت‌های هسته‌ای کارکردی دوگانه دارند. اگر چه ایران به عنوان عضو این سازمان حق استفاده از فن‌آوری هسته‌ای برای مقاصد نظامی - سلاح‌های هسته‌ای - را

ندارد. و چنین برنامه‌ای را انکار می‌کند، اما رفتارها و ادعاهایش بر شرحی که گذشت به هر حال موجب سلب اعتماد جامعه جهانی شده است.

● به نظر شما احتمال ارجاع یا عدم ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت در پایان مهلت تعیین شده از سوی حکام (نوامبر) تا چه حد است؟ تبلیغات و پیامدهای هر یک از دو شق احتمالی را از جهات مختلف سیاسی، اقتصادی و ... در سطح داخلی و بین‌المللی چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنید؟

ارجاع یا عدم ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد به این بستگی دارد که آیا ایران شرایط معین شده در قطعنامه شورای حکام را می‌پذیرد یا خیر. اگر بپذیرد، پرونده به شورای امنیت ارجاع نمی‌گردد. و فشار بین‌المللی بر ایران کاهش می‌یابد؛ اتحادیه اروپا از این حرکت ایران استقبال خواهد نمود و روابط ایران و اروپا وارد مرحله تازه‌ای خواهد شد؛ ایران خواهد توانست فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز خود را ادامه دهد. اگرچه مجبور خواهد شد که چرخه سوخت اتمی خود را از شوروی بخرد و زباله آن را نیز به آنها تحویل بدهد. از طرف دیگر چون وضعیت مناسبات جهانی در تغییر و تحول است، اگر ایران بتواند در راستای تنش‌زدایی در روابط خارجی، مناسبات خود را با اتحادیه اروپا و سایر کشورها، بهبود بخشد، امکان تجدید فعالیت غنی‌سازی اورانیوم در آینده وجود خواهد داشت.

اما اگر ایران قطعنامه را نپذیرد. احتمال ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت بسیار بالا خواهد بود. و اگر چنین شود، تصویب قطعنامه‌ای علیه ایران قطعی می‌باشد. احتمال وتوی چنین قطعنامه‌ای توسط روسیه، چین یا فرانسه در شرایط کنونی بسیار ضعیف است. منافع کلان چین و روسیه آن چنان در همکاری با آمریکا گره خورده است که آنها حاضر نخواهند شد با وتوی خود این منافع را به خطر بیاندازند. فرانسه می‌تواند و می‌خواهد مستقل از آمریکا حرکت کند، اما به شرطی که رفتار ایران برای فرانسه قابل قبول باشد. در حالی که چنین نیست. فرانسه، نه برای دنباله‌روی از آمریکا بلکه در چارچوب سیاست‌های خود قطعنامه را وتو خواهد کرد. این کشورها ممکن است رای ممتنع بدهند یا در جلسه حضور پیدا نکنند. پیامدهای قطعنامه اما برای ایران به مفاد آن بستگی خواهد داشت و آن هم تابع چندین متغیر است از جمله نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و وضعیت و سرنوشت بحران عراق و تحولات سیاسی داخل کشور. ظاهراً با همین ملاحظات است که آژانس مهلتی که به ایران داده است تا اواخر نوامبر است. یعنی بعد از اتمام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا. اگر بوش انتخاب شود، چون برای بار دوم انتخاب می‌شود، و امید بار سوم وجود ندارد بنابراین با قاطعیت بیشتری در راستای برنامه‌ها و تفکراتش عمل خواهد کرد. در آن صورت اگر ایران نتواند نظر آژانس را تأمین کند و قطعنامه به شورای امنیت برود، به نظر می‌رسد مفاد و محتوای آن، بسیار تندتر و سخت‌تر خواهد بود. دو نوع مجازات علیه ایران مطرح است: مجازات اقتصادی و نظامی. اگر چه مقامات اسرائیلی از حمله به تاسیسات اتمی ایران در هر کجا مه باشد، صحبت می‌کنند اما انجام آن هم بستگی به شرایط جهانی و انتخابات آمریکا دارد. به هر حال به نظر نمی‌رسد، برخورد نظامی از نوع عراق، علیه ایران مطرح باشد، بلکه مجازات اقتصادی، تحریم صادرات نفت و یا واردات کالا، همراه با استفاده از قدرت نظامی مورد نظر می‌باشد. ایران از اوایل دهه ۱۳۶۰، از زمان ریاست جمهوری کارتر در محاصره اقتصادی آمریکا قرار دارد. اما این محاصره تأثیری در وضعیت اقتصادی ایران نداشته است. زیرا تصمیمی یک جانبه از طرف دولت آمریکا بود. به همین دلیل چندان کارایی نداشت. اما محاصره اقتصادی بر اساس قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل

متحد، یعنی اجماع جامعه جهانی و همکاری دولتها از جمله، اتحادیه اروپا، چین، روسیه و ژاپن بنابراین به مراتب موثرتر خواهد بود. احتمال استفاده از نیروهای نظامی برای اجرای محاصره اقتصادی با بستن تنگه هرمز از دریای عمان نیز وجود دارد.

در بحران کوبا، در اوایل دهه ۱۹۶۰، هنگامی که شوروی سابق موشک‌های قاره‌پیما با کلاهک‌های هسته‌ای خود را در جزیره کوبا نصب کرد و به سمت آمریکا نشانه گرفت، یک بحران بین‌المللی جدی بروز کرد و احتمال وقوع جنگ وحشتناک هسته‌ای بالا گرفت. دولت آمریکا جزیره کوبا را با ناوهای جنگی خود محاصره کرد و اجازه ورود یا خروج هیچ کشتی، حتی متعلق به شوروی را به جزیره کوبا نداد. در چنان شرایطی دولت شوروی سابق مجبور به عقب‌نشینی شد. به همین دلیل بسیاری از محافل صلح دوست جهان، خروشچف را به خاطر واقع‌بینی‌اش و جلوگیری از یک جنگ هسته‌ای تمجید کردند.

این احتمال وجود دارد که این بار نیز آمریکا از نیروی نظامی خود تحت مدیریت سازمان ملل برای اجرای قطعنامه شورای امنیت علیه ایران استفاده نماید.

اما اگر جان کری انتخاب شود چطور؟ سیاست بوش و کری در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران یکسان است. با این تفاوت که بوش حق فعالیت‌های هسته‌ای را برای ایران به طور مطلق رد می‌کند. اما کری در صورت تمکین ایران از شرایط آژانس، با ادامه فعالیت‌های هسته‌ای ایران موافق است. بنابراین موضع وی به موضع اروپا، روسیه، چین و ژاپن نزدیک است. اما در هر حال انتخاب جان کری در صورتی به نفع ایران خواهد بود که ایران بتواند با اتخاذ مواضع جدید اعتماد اروپا، را به خود جلب نماید.

هر دو گزینه، چه ایران شرایط را بپذیرد و چه نپذیرد در مناسبات داخلی اثر گذار خواهد بود. اگر ایران شرایط را بپذیرد، به احتمال زیاد میان جریان‌های محافظه‌کار هوادار حاکمیت مشکلاتی بروز خواهد کرد. برخی از گروه‌های راست‌گرا به شدت با پذیرش شرایط قطعنامه مخالف هستند. اگر هم ایران شرایط را نپذیرد و پرونده ایران به شورای امنیت ارجاع گردد، با تشدید فشارهای بین‌المللی و محاصره اقتصادی، از جمله قطع صادرات نفت، بحران اقتصادی ابعاد جدیدی پیدا خواهد کرد. ایران دوستان خوبی در میان همسایگان خود ندارد که در وقت سختی، علیرغم فشار جهانی به ایران کمک نمایند. تشدید بحران اقتصادی به به احتمال زیاد مناسبات قدرت و رفتارها را تغییر خواهد داد محافظه‌کاران خردگریز، که هنوز ابتکار عمل را در بسیاری از صحنه‌ها در دست دارند ممکن است به بهانه تهدیدهای خارجی، فشارهای سیاسی بیافزایند. پیش‌بینی پیامدهای نهایی این وضعیت بسیار سخت و دشوار است. آنچه می‌توان با قاطعیت گفت این است که استفاده از حق فعالیت هسته‌ای هر کشوری، در چهارچوب NPT، فرع برحق حاکمیت ملی همان کشور، در چهارچوب منشور سازمان ملل متحد است. اما در عصر ما بعد جنگ سرد و در دهکده جهانی اعتبار حاکمیت ملی مستقیماً با میزان تحقق حاکمیت ملت در کشور مربوطه پیوند خورده است. تحقق حاکمیت ملت، فرع بر بهره‌مندی مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی مصرح در بیانیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و معاهدات بین‌المللی حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و علاوه بر اینها، در مورد ایران، حقوق مردم به شرح اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی کشورمان می‌باشد. به عبارت دیگر عبور سالم از بحران کنونی هسته‌ای در چهارچوب منافع ملی، بیش از هر زمان و هر عامل

خارجي به رابطه دولت-ملت بستگي پيدا کرده است. اگر حاکمان مقتدر ايران، تغيير روش و رفتار بدهند و امانت مردم را به خود آنان برگردانند، اعتماد و اطمینان اکثریت مردم را به اهداف، مقاصد و برنامه‌هایشان جلب نمایند، قادر خواهند بود در برابر فشارهاي خارجي بايستند و مقاومت کنند حتي اگر پرونده هسته‌اي ايران به شوراي امنيت سازمان ملل متحد هم برود و عليه ايران قطع نامه هم صادر بشود در برابر اراده يك ملت کارساز نخواهد بود.

بنابر اين سؤال اساسي اين است که آیا در حاکمان قدرتمند ايران اراده توبه و اصلاح، تغيير و تحول در رفتارها و تمکين از اراده صاحبان اصلي اين مرز و بوم وجود دارد يا خير؟

در میان فعالیت های جمعی، کارسیاسی از همه مشکل تر است
سخنرانی در مراسم ۲۵ سالگرد تاسیس جنبش مسلمانان مبارز
جنبش مبارزه ۸۳/۷/۲۴

ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران روز جمعه ۸۳/۷/۲۴ در مراسم بیست و پنجمین سالگرد تاسیس جنبش مسلمانان مبارز در سخنانش بر متشکل شدن نیروهای سیاسی و نهادینه شدن کار جمعی تاکید کرد و گفت: یکی از دلایل شکست نهضت ملی ایران و جنبش اصلاحات این بود که نتوانستیم پشتیبانی توده وار مردم را به پشتیبانی سازمان یافته تبدیل کنیم.

یزدی در ادامه با اشاره به اینکه این مسئله باعث می شود که مردم در زمان بحران سردر گمی شوند و نتوانند تشخیص دهند که انجام چه عملی به مصلحت است، گفت: در میان فعالیت های جمعی، کارسیاسی از همه مشکل تر است و در میان همه کشورهای دنیا فعالیت جمعی سیاسی در ایران با مشکلات متعددی مواجه است.

وي در عين حال بر افزایش تحمل یکدیگر و مخالفان و از خود گذشتگی برای فعالیت جمعی و سیاسی تاکید کرد.

ابراهیم یزدی بخش دیگری از سخنانش را به تبیین دیدگاه هایش درباره جامعه مدنی اختصاص داد و گفت: جامعه مدنی یعنی صاحبان همه اندیشه ها و دیدگاه ها بتوانند فعالیت کنند و ما با مخالفان مان هم باید تبادل افکار داشته باشیم.

وي در ادامه افزود: جامعه مدنی مورد نظر من این نیست که فقط نیروهای ملی_ مذهبی یا اصلاح طلب در آن فعالیت کنند، بلکه حتی نیروهای محافظه کار هم باید امکان فعالیت داشته باشند.

ابراهیم یزدی بر جلوگیری از نا امید شدن نسل جوان تاکید کرد و اظهار داشت: این ملت در طول يك صد سال اخير که برای دموکراسی مبارزه می کند، فراز و نشیب های زیادی را دیده است از این رو نباید به دلیل مسائل موجود از ادامه راه ناامید شد.

يکي از اصول نظام‌هاي ديمقراطيک حضور تمام نيروهاي سياسي موجود در جامعه در فرآيند
تصميم‌گيري است
اگر پرونده ايران به شوراي امنيت برود با تحريم اقتصادي روبرو مي‌شويم
سخنرانی در اردوي سالانه دفتر تحکيم وحدت - ايلنا ۱۳۸۳/۷/۲۵

تهران- خبرگزاری کار ايران



ابراهيم يزدي ، گفت : حرکت بر اساس منافع ملي نیازمند درک ما از جهان
بيرون است تا بر اساس آن ديپلماسي خود را تعريف كنيم .

به گزارش خبرنگار "ايلنا" ، ابراهيم يزدي ؛ دبیر کل نهضت آزادي ايران
در اردوي سالانه دفتر تحکيم وحدت که در مجتمع آموزش تحقيقاتي عصر
انقلاب وزارت علوم تحقيقات و فن‌آوري با بيان اين مطلب که در سياست
خارجي ، ما نمي‌توانيم ايدئولوژيک فکر کنیم و عمل نماييم ، گفت : ما
ناگزيريم که بر اساس منافع و امنيت خود عمل کنیم که در چنين چارچوبي ،
دوستي و دشمني تا ابد معنا ندارد .

وي با اشاره به اين موضوع که بعد از جنگ سرد مناسبات جهاني بر حول محور اولويت‌هاي
اقتصادي در حال شکل‌گيري است ، تصريح کرد : اين اولويت‌ها پيش شرط‌هايي دارد که با
اولويت‌هاي سياسي متفاوت است و آن ثبات سياسي است .

دبیر کل نهضت آزادي با بيان اين که ثبات سياسي به مفهوم دموکراتيزه شدن مطرح است ، گفت :
طبيعت مناسبات اقتصادي نیاز به حرکت دراز مدت دارد و کشورهاي بزرگ جهان ترجيح مي‌دهند
يك روابط اقتصادي راهبردي تعريف شده با ما داشته باشند .

يزدي با بيان اين مطلب که در نظام‌هاي دموکراسي دو چيز اصل و معيار است ، معتقد است : يکي
از اين اصول ؛ حضور تمام نيروهاي سياسي موجود در جامعه در فرآيند تصميم‌گيري است و به

همین دلیل در کشورهای که دموکراسی نهادینه شده ، انتخابات حزبی است و حقوق سیاسی اقلیت هم به رسمیت شناخته می‌شود .

دبیر کل نهضت آزادی ادامه داد : اصل دوم مربوط به طبیعت جامعه انسانی است که مدام در حال تغییر و تحول است و بر اساس این نظام ، جابه‌جایی قدرت به صورت نهادینه و آرام صورت می‌گیرد .

وی با بیان این مطلب که دیپلماسی در کشور ایران بر اساس سه منطقه ؛ سفید ، قرمز و سبز ارزیابی می‌شود ، افزود : منطقه سفید ؛ هیچ نقشی در منافع‌مان ندارد و منطقه قرمز ؛ خطوط قرمز در مناسبت‌مان را تشکیل می‌دهد و منطقه سبز ؛ بر این معناست که با هر نوع نظامی در دنیا در چارچوب منافع ملی خود می‌توانیم مذاکره کنیم .

یزدی ضمن اشاره به اینکه حقوق بشر ، تروریسم ، مخالفت با صلح خاورمیانه و فعالیت‌های هسته‌ای ؛ چهار مسأله عمده ایران است ، یادآور شد : ایران مانع صلح در خاورمیانه نیست ، بلکه اسرائیل است که نمی‌خواهد صلح ایجاد شود و تنها کشوری است که قطعنامه‌های سازمان ملل را نادیده می‌گیرد .

وی ادامه داد : فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران کارکردهای دو گانه دارد و می‌تواند برای مصارف نظامی و غیرنظامی به‌کار رود ، اما متأسفانه ایران به گونه‌ای عمل کرده است که اعتماد جهانی از ما سلب شده به همین دلیل دنیا در برابر فعالیت‌های ما می‌ایستد .

یزدی تصریح کرد : اگر پرونده ایران به شورای امنیت برود با تحریم اقتصادی و عدم فروش نفت روبرو می‌شویم ، آنها به راحتی می‌توانند تنگه هرگز را ببندند و این یک خطر جدی برای ایران است . پذیرش قطعنامه از سوی ایران احتمال رفتن پرونده به شورای امنیت را کاهش خواهد داد .

یزدی با بیان اینکه جمهوری خواهان در آمریکا معتقدند قدرت کشورشان در دنیا بلامنازع است ، اظهار داشت : دموکرات‌ها معتقدند آمریکا باید در راستای رهبری جهان و نه سیطره به جهان ، با هم‌پیمانان خود همراهی کند .

وی گفت : به هر حال پیامد انتخاب "بوش" یا "کری" در انتخابات آمریکا به سیاست‌های اتخاذ شده توسط سیاستمداران ما برمی‌گردد . اگر دولتمردان بخواهند در برابر کشورهای خارجی بایستند ، باید با ملت خود آشتی کنند و تمام زندانیان سیاسی و دانشجویان بازداشتی را آزاد کرده و روزنامه‌های توقیف شده را آزاد کند .

آرمان‌های انقلاب اسلامی همچنان زنده و قابل پیگیری است

تاکید بر حق تعیین سرنوشت مردم از جانب کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری ضروری است

ایسنا ۱۳۸۳/۷/۲۵



به اعتقاد ابراهیم یزدی پیش از هر گونه بحثی در خصوص کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری، باید متوجه شرایط برگزاری انتخاباتی آزاد، عادلانه و منصفانه بود.

وی در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، خاطرنشان کرد که برخی برخوردهای صورت گرفته با روزنامه‌نگاران، دانشجویان و فعالان سیاسی طی یکسال گذشته تردیدهایی را نسبت به برگزاری انتخابات آزاد ایجاد کرده است که رفع این تردیدها در گرو اقدامی جدی از سوی مسوولان به ویژه در زمینه رفع توقیف روزنامه‌ها و آزادی برخی زندانیان است.

وی با تأکید بر این که تاکنون در جمع همفکرانش بحثی در خصوص کاندیداتوری شخص خاصی برای انتخابات ریاست جمهوری نداشته‌اند، گفت: امتناع مهندس موسوی از حضور در عرصه کاندیداتوری پس از دعوت جمع کثیری از گروه‌های سیاسی، تحول خاصی را در فضا و آرایش‌های سیاسی گروه‌ها ایجاد نمی‌کند، چرا که موسوی هرگز اعلام نکرده بود که در صحنه حاضر می‌شود، در حال حاضر نیز هر یک از این گروه‌ها باید در خصوص کاندیدای دیگری به بررسی بپردازند.

وی در بیان احتمال اجماع گروه‌های سیاسی در مورد دیگر کاندیداهای مطرح این اجماع را منوط به ویژگی‌های کاندیداها دانست و از بحث بیشتر در این زمینه امتناع کرد.

یزدی همچنین با تأکید بر این که آرمان‌های انقلاب اسلامی همچنان زنده و قابل پیگیری است، بر لزوم پیگیری این آرمان‌ها و تأکید بر مردم‌سالاری و حق تعیین سرنوشت مردم از جانب کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری آینده پافشاری کرد.

آمریکا ممکن است برای تامین منافع خود، درصد تغییر آرایش منطقه‌ی خاورمیانه برآید

ایسنا ۱۳۸۳/۷/۲۶

ابراهیم یزدی با بیان این که در عرصه‌ی تصمیمات بین‌المللی هر کشوری به دنبال منافع خود است، گفت: آمریکا نیز به دنبال تامین منافع خود ممکن است درصد تغییر آرایش منطقه‌ی خاورمیانه برآید.

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ابراهیم یزدی طی سخنانی با موضوع «سیاست خارجی و چالش‌های پیش‌رو» در دومین روز از اردوی دو روزه‌ی دفتر تحکیم وحدت (طیف علامه) که روز جمعه با عنوان «گذار به دموکراسی» برگزار شد، افزود: متأسفانه برخی سیاستمداران ما در حال و هوای جنگ سرد به سر می‌برند و هنوز درک درستی از واقعیات جهان ندارند، همین درک نادرست در مواقعی باعث اتخاذ سیاست‌هایی نه چندان درست شده و در دسرساز نیز خواهد شد.

وي با بيان اينکه هر کشوري در سياست خارجي با سه قلمرو سفيد، قرمز و سبز روبرو است، گفت: کشورها نسبت به يکديگر متفاوتند؛ منطقي قرمز مکاني است که کشورها با يکديگر تضاد دارند و در اثر اين تضاد با يکديگر درگير هستند، در قلمرو سبز هر کشوري مي تواند با ديپلماسي و گفتگو در چارچوب منافع خود با ديگر کشورها ارتباط برقرار کند. دستگاه ديپلماسي يك کشور بايد آنقدر قوي باشد که دشمنان بالفعل را به بالقوه و در صورت امکان تبديل به دوست کند و ممکن است در اثر سياست خارجي نادرست، يك کشور دوستان خود را تبديل به دشمن کند.

وي درخصوص انتخابات آمريکا گفت: جمهوري خواهان اعتقاد دارند که با بيان اهدافشان، خود را در سطح جهان به پيش ببرند و احساس مي کنند احتياجي به همکاري با همپيمانان خود ندارند. در صورتي که دموکراتها بر اين باورند که براي پيشبرد منافع با همپيمانان خود وحدت کنند، البته اگر بوش انتخاب شود به علت رويه‌ي محافظه‌کارانه‌ي خود و اينکه ديگر نمي تواند براي بار سوم کاندیدا شود، برخورد قاطعانه‌تري با ايران خواهد داشت. البته اين احتمال نيز وجود دارد که محافظه‌کاران با محافظه‌کاران در ايران کنار بيابند. چون هر دو زبان يکديگر را به خوبي درک مي کنند و در صورت آمدن کري و نپذيرفتن شروط شوراي حکام از سوي ايران پرونده‌ي ايران به شوراي امنيت مي رود.

يزدي با تصريح بر اين که اگر ايران مي خواهد در مقابل کشورهای خارجي ايستادگي کند بايد زمينه‌ي آشتي ملي را در کشور فراهم کند، آزادي کساني که زندانيان سياسي و دانشجويان دربند مي خوانند و نيز رفع توقيف مطبوعات توقيف شده را خواهان شد

وي در مورد حقوق بشر در ايران گفت: آمريکا به دليل نقض حقوق بشر نمي تواند با استفاده از اين مقوله به ايران فشار وارد کند، ولي اتحادي‌ه‌ي اروپا تفاوت زيادي از اين بابت با آمريکا دارد و از اين مقوله براي فشار عليه ايران استفاده مي کند.

هنوز عصر بيداري ايرانيان ادامه دارد گفت و گوي عرفان قانعي فرد بخش نخست ۸۳/۷/۲۸

حسب حال: هدف از انتشار مصاحبه هايم با شخصيت‌هاي سياسي، بر خلاف رسم معمول بعضي از ايراني ها که عشق به "خروس بازي" است، در اين گفت و گو ها هم به آتش "شر- افروزي" و تحريک يا تهديد و داشتن رفتار و برخوردی - مانند توده اي هاي دهه ۳۰ و ۴۰ نپرداخته ام ! - هم خوشبختانه به بيماري مطرح شدن در کنار نام بزرگان مبتلا نشده ام و خداوند را گواه مي گيرم که آرمان و مقصود قلبي من ، به عنوان یک محقق دانشگاهي و جوان ايراني، چيزي جز آگاه کردن هم-

نسلانم از عقاید و میراث نسل قبل نبوده است و در رسالت حرفه ای ام ، هیچگاه در برابر شدید ترین نقدها و تلخ ترین برخوردها سرتسلیم خم نکرده ام ،چه بسیار دغل کارانی سیه کار و حسودان طعنه گو که از ۱۰ سال پیش تاکنون به هزار تهمت و بهتان ناروا و برچسب دروغ و انواع تبلیغهای ویرانگر و هوئت سازی به قصد تخریب ، چماق تکفیر و سانسور بر من نواختند ، اما به رندی و مستی و ایمان به سه داور بی رحم "زمان، مردم و صدق حقیقت" همچنان بر عهد و میثاقم با هم نسلانم، استوار و آزاد مانده ام و به این راه ادامه می دهم.

این گفت و گوی ۴ ساعته در عصر روز ۲۳ اسفند ۱۳۸۲ در منزل دکتر ابراهیم یزدی در ایران انجام شده است . لازم به ذکر است که آقای یزدی قبل از انتشار این مصاحبه در کتاب "اندیشه در گذار ترجمه" خواهان بازبینی و افزودن مطالب جا افتاده بودند، اما تا زمان انتشار آن کتاب در زمستان امسال ، ۴ کاست ضبط شده آن گفت و گوی تاریخی و پر از نکات و عقاید شخصی ایشان ، بدون سانسور و بطور سریالی و تنظیم شده در ۳ قسمت، منحصر در سایت اخبار روز منتشر می شود.

قانونی فرد : در نهضت مقاومت ملی ، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، کمیته های دانشگاه شروع شد که فعالیت نظامی را دنبال می کردند و این افراد که در بعضی از مآخذ و Reference ها به او اشاره شد ، حضور فعال داشتند، از جمله در کمیته انتشارات و تبلیغات و عضو پیوسته آنجا بوده و در کتابهای... هم به این مسایل اشاره شده ، می خواستم بدانم با وجود بعضی از این افراد - مثل آقای چمران آقای سبحانی و...- با چه هدفی ساختار تشکیلات نهضت شکل گرفت ؟

یزدی : من بازم به عنوان رفرنس می گویم که کتابی را که انتشارات قلم دارد چاپ می کند، تحت عنوان جنبش دانشجویی دهه ۲۰ و ۳۰، ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ که هم خاطراتم است و هم تحقیق تاریخی است و هم انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و ریشه های آن را بیان کرده ام ، نهضت خدایرستان سوسیالیست را کمتر ، اما جنبش دانشجویی روبریتر .

بعد از سال ۳۲ بخشی است مربوط به فعالیت ها در نهضت مقاومت ملی کمیته دانشگاه ،

- چه جوری بود؟

- بعد نشریه های کمیته های دانشجویی شما میدانید در ۲۸ مرداد سال ۳۲ کودتا شد بلافاصله نهضت مقاومت ملی در دو هفته بعد ، در اوسط شهریور ماه تشکیل و اعلام موجودیت کرد. نام آن نهضت مقاومت ملی، بیان مقاومت در مقابل رژیم کودتا بود.

- چه کسانی که تشکیل دادند؟

- اسناد " نهضت مقاومت ملی" در سال های ۱۳۳۲-۱۳۳۹ در ۵ جلد جمع آوری و تدوین شدند. در یورش به دفتر نهضت آزادی ایران برخی از این اسناد به یغما رفت. اما سه جلد آن توسط نهضت آزادی ایران چاپ و منتشر شده است. در کتاب جنبش دانشجویی برخی از اسناد و مدارک مربوط به فعالیت های کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران، را آورده ام. می توانید به آن ها رجوع کنید. آقای وحید میرزا زاده از مجله ایران فردا با بعضی از افرادی که در نهضت فعال بودند، از جمله آقای شاه حسینی و آقای سبحانی و خود من هم مجموعه ای را تحت عنوان "مقاومت در اختناق" چاپ کرد. در هر حال ، بطور خلاصه کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ دوهدف داشت : ۱- هدف زودرس . ۲- هدف دوررس .

هدف زودرس این بود که شاه برگردد و آمد، دکتر مصدق را سرنگون کنند، شد. شرکت های نفتی آمریکا و انگلیس ، کنسرسیوم منابع نفتی کشورمان را به دست بگیرد و صادرات نفت از سرگرفته شود، شد. ایران به پیمان نظامی بغداد (بعد ها شد پیمان مرکزی) به پیوندد، پیوست. این ها اهداف زودرس بود. اما هدف درازمدت عبارت از این بود که حرکت ملی و آگاهی جدید ملی را که در میان مردم به وجود آمده بود از بین ببرند. این را نتوانستند. شما می دانید که کودتای ۱۲۹۹ رضاشاه دوهدف داشت. یک هدف این بود که به دنبال انقلاب بلشویکی در شوروی و خلاء حضور روس ها در ایران ، انگلیس ها بتوانند سیطره و استیلای خود را بر کشورمان یکسره کنند. با کودتا این هدف تامین شد. اما یک هدف درازمدت هم داشتند که آن شور و هیجانی که در انقلاب مشروطیت در مردم به

وجود آمده و رو به گسترش بود، و به دنبال آن قیام های پراکنده در گیلان توسط میرزا کوچک خان و در تبریز شیخ محمد خیابانی و در جنوب چاکوتی ها ، تنگستانی ها را شکل گرفته بود از بین ببرند و ساختار اجتماعی ایران را عوض کنند.

ساختار اجتماعی ایران را در آن تاریخ سه بخش داشت : شهرنشین ها، روستا ها و قبایل. روستا ثیان نقشی در سیاست ایران نداشتند. ایلات ایران با یک ساختار نیمه نظامی در سیاست ایران نقش بسیار مهم و تعیین کننده داشتند. این ایلات همیشه در برابر پادشاهان گردن کشتی می کردند. در جامعه ای که نیروهای ملی و تشکل های سیاسی فراگیر وجود نداشتند ، قبایل همیشه محل استبداد داخلی بودند و نمی گذاشتند یک تازی کنند. در حکومت رضا شاه این سیستم قبیله ای را در ایران یا بسیار تضعیف کردند یا از بین بردند. در زمان رضاشاه ایران بزرگترین جنگهای داخلی با همین اقوام و قبایل بود. با نیروی ارتش جدید همه راسرکوب و مهار کردند. با سرکوب فعالان سیاسی در شهر ها و اعمال روش های پلیسی بقایای جنبش مشروطه از بین برده شد.

یکی از اهداف کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خاموش کردن جنبش ملی و از بین بردن آگاهی ملی بود. این را موفق نشدند. تشکیل و فعالیت نهضت مقاومت ملی یکی از موجبات این ناکامی کودتا بود. اگرچه بعد از ۳-۴ سال فعالیت نهضت کاهش پیدا کرد و خیلی هیجان و گستردگی نداشت، اما همان نهضت مقاومت ملی و همان فعالیتها مانع از این شد که دستاوردهای دوران ملی شدن صنعت نفت به جهت سیاسی اجتماعی از بین برود. انگلیسی ها دوباره برگشتند آن دستاوردهای که ما نفت را ملی کردیم و انگلیسی ها را بیرون کردیم ، از ما پس گرفتند . اما آن تحرک ها و آگاهی سیاسی که در میان مردم بود، علی رغم سرکوب ، تیرباران و تبعید از بین نرفت و پابرجا ماند. یکی از کارهایی که در نهضت آزادی انجام دادیم جمع آوری اسناد فعالیت های نهضت مقاومت ملی در پنج جلد بود. سه جلد آن منتشر شده و ۲ جلد دیگر متأسفانه در تجاوزات به دفتر نهضت آزادی از بین رفت . بعد از اینکه ما توانستیم دفتر را پس بگیریم و اسناد را بررسي کردیم، چیزهایی ناقص باقی مانده که احتمالاً ممکن است چاپ کنیم . ولی در جلد اول، سوم و پنجم ، اگر مراجعه کنید بیانیه نهضت مقاومت ملی و هدفهایش کاملاً شرح داده می شود و شما می توانید مستند کنید به آن و بگوئید آنجا اینها این حرفها رازده اند .

قانونی فرد : بعضی افراد- مثل آقای دکتر بنی صدر- معتقدند که در طی صدسال اخیر، ایرانی ها سه انقلاب داشته اند انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و سال ۵۷، آیا شما ملی شدن صنعت نفت را یک انقلاب می دانید ؟

یزدی : مانمی گوئیم انقلاب ، می گوئیم سه فراز بزرگ تحرکات ملی است . مشروطه انقلاب بود اما باز هم در محدوده خودش بیشتر استبداد داخلی بود و به همین دلیل شکل خیلی شدید تری داشت اما در ملی شدن صنعت نفت انقلاب به آن معنا نبود یک جنبش ضد استعماری بود بیشتر هدفش بیرونی بود نه درونی، بنابراین به اون معنای انقلاب اجتماعی یا انقلاب ملی محسوب نمی شود. می گوئیم سه فراز بزرگ از تاریخی مبارزات ملت ایران در راستای آزادی و استقلال. البته آزادی و استقلال ، دوروی سکه هستند. آزادی آن علیه استبداد بود. در جنبش مشروطه خواهی مستقیماً محور اصلی مبارزات ما علیه استبداد داخلی بوده است .

اماد ملی شدن صنعت نفت ، محور اصلی قیام علیه سلطه بیگانگان بود . در انقلاب بهمن ۵۷ علیه استبداد و استیلای خارجی بود. به دلیل اینکه آزادی و استقلال، دو روی یک سکه هستند . استبداد و استعمار خارجی در ایران هم همیشه دوروی یک سکه بوده اند، همیشه حضور استبداد موجب حضور استعمار شده است و استعمار از استبداد داخلی حمایت کرده است . تاریخ معاصر ما که هنوز به پایان نرسیده و مانهوز نمی توانیم بگوئیم که این چند سال به جایی رسیده و نوعی جمع بندی نهایی یا Turnover , turning point داشته ایم.

این تاریخ از شورش تنباکو شروع شد... یعنی ، این عصر بیداری ایرانیان که هنوز ادامه دارد از شورش تنباکو شروع شد. شورش تنباکو یک شورش بود علیه سلطه بیگانه ، علیه امتیاز تنباکوی

که انگلیس ها گرفته بودند، اما چون دربار ناصرالدین شاه این امتیاز داده بود، آگاهی ملی که در اثر مبارزات مردم علیه امتیاز دخانیات بوجود آمده بود، ادامه پیدا کرد علیه استبداد ناصری. به طور ناخودآگاه جمعی جامعه متوجه شد تا این استبداد از بین نرود دوباره اینها به خارجی ها امتیاز می دهند و دوباره این بساط تکرار می شود. در جنبش ملی شدن نفت بود مبارزات ما علیه سلطه انگلیس ها بود، اما کودتای ۱۳۳۲ و مبارزات بعد از آن نشان داد که باز هم استبداد داخلی اصل است، بنابراین مجدداً مبارزات ما رفت به سوی قیامی علیه استبداد محمدرضا پهلوی. بنابراین این سه واقعه بزرگ تاریخی فرازمینی است از مبارزات ملت ایران برای آزادی و استقلال.

قانعی فرد: شما فرمودید که هنوز عصر بیداری ایرانیان ادامه دارد، در کدام جهت؟ وانگهی، چه پیش بینی هایی برای این عصر بیداری دارید؟

یزدی: عصر بیداری ایرانیان ادامه دارد، از این بابت است که هنوزان هدف هایی که پدرانمان در شورش تنباکو و جنبش مشروطه خواهی دنبال آن بودند، تامین نشده است. مرتب رفتیم بالا و آمدیم پایین. هر چند دستاوردهایی داریم ولی هنوز نهادینه نشده و به همین دلیل آسیب پذیر است. حالا همین وضعیتی که ما داریم، وضعیت نهادینه شده ای نیست. با ترور یک فرد، بامرگ یک فرد، باحمله و.. ممکن است همه چیز دوباره بهم بریزد. به همین دلیل می گویم آن چیزی که پدران ما از شورش تنباکو شروع کردند، هنوز ادامه دارد و هنوز به یک پاگرد یا **turning point** نرسیده، منظور من از اینکه می گویم به پایان نرسیده این است که هنوز نهادینه یا **institutionalize** نشده است. هنوز تمام نیروهای موثر اجتماعی بر سر مبنای آزادی و استقلال با هم به اتفاق نظر نرسیده اند. دعوایی که در دوران مشروطیت بود، هنوز هم مطرح است. ببینید در مشروطه شیخ فضل اله نوری چی می گفت؟ می گفت معنی ندارد که عوام بنشینند قانون تعیین کنند، ما هم که خواص هستیم باید تبعیت کنیم.... به آزادی می گفتند کلمه منحوسه آزادی می گفتند رای اکثریت در اسلام نداریم، قوه تقنین نداریم، اسلام همه قوانین را آورده است.

یعنی، درک درستی از عملکرد مجلس شورا نداشتند، امروز هم مصباح یزدی همان حرف هراتکرار می کند. امروز هم جنتی همان حرف ها را تکرار میکند. بنابراین دعوایی که الان هست همان دعوایی است که در مشروطه هم وجود داشت. هنوز در عمق جامعه ما، میان همه نیروها به یک اتفاق نظر نرسیده ایم که در واقع، جز این چاره ای نیست. به همین دلیل دائم با هم در تعارض هستیم، گاهی پیروزی می شویم آنها پایین می افتند گاهی مازورمان کم می شود و آنها می آیند. الان ببینید ما داریم می رویم به چه سمت و سویی؟

انتخابات مجلس هفتم نشان داد که ما دوباره برگشتیم به حکومت تک فردی. جالبه که اخیراً سرودی درست کرده اند، همین اخیراً که آقای خامنه ای بعضی از بچه هارا دیده بود بعد از صحبتها این سرود را گذاشتند من هم تا حالا نشنیده بودم اسمش "ای سایه خدا" بود. در واقع، کیش شخصیت باتمام معانی آن. دوباره برگشتیم به همان جای قبلی. نه اینکه برگشتیم به انجایی که ناصرالدین شاه بود. نه معنای آن این است که جنبش دمکراتیک در ایران یک مقداری عقب نشینی کرده یا ضربه خورده است و پیاده شده و آنها آمدند سرکار و حالا آنها دارند چهار تخت می روند به سمتی که این حکومت فردی را تثبیت کنند، اما آیا می توانند یا نه؟ به نظر من نمی توانند. پس این که من می گویم تمام نشده است از این بابت است که هنوز این اهداف و دستاوردهایی را که یک زمان ما برایش انقلاب کرده ایم، در فرازهای مختلف بودیم، نسل کنونی مثل بنده، نسلی را که بعد از نسل دوم انقلاب داریم، و این نسل باز هم با این مسایل آمده، نسل اول و نسل انقلاب و شما نسلهای دوم انقلاب... و حالا نسل سوم هستند..... اما هنوز به آن اهداف نرسیده ایم.

قانعی فرد: اما یک سؤال مطرح می شود، ما احتمالاً در طی این سه انقلاب، به آرمانها ایمان پایدار و پایبند نبودیم و یا دیرمتوجه شدیم و گرنه یک انقلاب کافی بود و نیازی به تکرار تجربه نبود؟

یزدی: هیچکدامش نیست! مایه آرمان هایمان پایبند بودیم. انهایی که آرمان گرا بودند، امیرای اینها این جنبش نهادینه (**institutionalize**) شود نمی توانیم اختلافاتمان را با زور حل کنیم. در انقلاب

مشروطیت مشروطه خواهان پیرو شدند و مستبدین شکست خوردند. اما مستبدین از بین نرفتند ، اگر از بین رفته بودند قانون اساسی مشروطه در بطن خودش تعارض نداشت . اگر قانون اساسی مشروطه را مطالعه کنید اصولی هست که خیلی دوپهلو است، مثل اصل ۴۸. چون نیروهای مشروطه خواهان اون نه آن اندازه قوی بودند که به کلی پادشاه را بنشانند سر جایش و پادشاه هم ببیند که هیچ چاره ای ندارد ، بلکه باید بپذیرد که این تنها راه حل است. و نه مستبدین هم آن اندازه زور داشتند که مشروطه خواهان رابه کلی نابود کنند! بنا بر این آمدند این وسط یه جایی باهم دیگر سازش یا " کامپرومایز " کردند و بنا بر این قانون اساسی مشروطه به گونه ای نوشته شده است که هم پادشاه را و هم مشروطه خواهان را راضی کرد. اما بعدها همان اصل ۴۸ موجب شد که رضاشاه بگوید که نه من باید اینهار امعین کنم و معین هم می کرد و دعوا شد بین مشروطه خواهان و مستبدین جدید. که شاه سلطنت کند نه حکومت او... او می گفت من آریامهر هستم و همه کارها را باید بکنم .

الان دارم مقاله ای می نویسم در رابطه با الگوی ژاپن . آقای حداد عادل گفتند می خواهیم ایران را ژاپن اسلامی کنیم . مؤتلفه الگوی چین را مطرح کرده بود. در مقاله ای الگوی چین و ناسازگاری آن را با ساختار های سیاسی و فرهنگی ایران تحلیل کرده بودم. در باره الگوی ژاپن و انطباق آن در ایران خواهم نوشت. در زمان امپراطور میجی در ژاپن هم این نوع دعاها بود . اما بالاخره ژاپنی ها ، مجموعه نیروها - اعم از ملت گرایانی که دعوا دار امپراطور به عنوان خدایگان بودند و هم بقیه - به این جمع بندی رسیدند که باید این تغییرات را بپذیرند. جالب این است که در ژاپن سنتگرایان آغاز کننده تغییرات جدید بودند. مادر ایران سنت گرایان هنوز به این جمع بندی نرسیده اند.

قانعی فرد : دلش این نیست که در نوعی مدار بسته مانده ایم ؟

یزدی : یعنی چی مدار بسته ؟

قانعی فرد : یعنی مدار بسته ، نوعی انحصارگرایی هست از استبداد و عدم ارتباط برون و درون مرزها و... که زبان ما هم بجای اینکه هدف آزادی باشد ، هدفمان قدرت است . یعنی همه قدرت محورند ؟

یزدی : ایرادی ندارد! من ایرادی نمی بینم مگر در کشورهای دیگری که دموکراسی مسلط شده است بازیگران و واکنش گران دنبال قدرت نیستند ؟ چرا دنبال قدرتند ... خوب در ایران هم دنبال قدرت هستند. مهم این نیست. من چه می دانم در دل آن ها یا در دل شما چه می گذرد. شما هم نمی دانید در دل من چی هست ؟... مهم این نیست که در دل شما و من چه می گذرد. مهم این است که ساختار قدرت و مناسبات قدرت به گونه ای باشد که بر صندلی قدرت نشستگان نتوانند هر کاری که دلش خواست بکنند، نه اینکه نخواهند. حتی اگر هم قانون به او اجازه می دهد نتواند. ملکه انگلستان قانوناً حق دارد مجلس را منحل کند. اما شرایط سیاسی اجتماعی به او اجازه نمی دهد که از آن قدرتی که دارد استفاده کند. اگر بخواد انحلال مجلس را مطرح کند، بایک نشست و برخاست و رأی گیری ، سلطنت را منقرض می کنند . پادشاهی رابه عنوان سمبل سنت های گذشته نگه داشته اند. مثل امپراطور در ژاپن. اما امپراطور دیگر خدا نیست. امپراطور هم به این جمع بندی رسیده است که منافع ژاپن در این است که دیگر خدا نباشد. چند سال پیش با دعوت مرکز بین المللی اولاف پالمر سوئد به استکهلم رفتم و صحبت کردم . یک روز دیدم روزنامه ها به ملکه به خاطر سخنی که در باره مسائل خیریه گفته بود، حمله کرده اند. می دانید در سوئد، قدیمی ترین کشور سوسیال دموکرات دنیا. نظام پادشاهی است. حزب سوسیال دموکرات بیش از ۷۰ سال است که حاکم است ولی هنوز پادشاه دارند. ملکه سخنی در باره امور خیریه گفته بود که در پاسخش نوشته بودند که به شما چه مربوط ؟! تعجب کردم. از آقای هانس بکمن، که خیلی به ایران علاقه مند بود و کمیته روابط ایران و سوئد را درست کرده بود و مهماندارم بود پرسیدم هانس اینها چه می گویند؟ ملکه حرف بدی نزده است. گفت : بله، درست است. اما الان راجع به امور خیریه صحبت می کند ، اگر جلوی نایستیم، فردا راجع به چیزهای دیگری صحبت می کند. باید بگوئیم به توجه مربوط استر بنشین سر جای! کاخ سلطنتی را به من نشان داد و گفت این فقط برای مهمانی ها و مراسم رسمی است . اما شاه و ملکه مثل مردم در یک آپارتمان زندگی می کنند و بادوچرخه می آیند می روند.

پس ببیند نمی توانیم بگوئیم که چون ما دنبال قدرت و تشنه قدرت هستیم ، نتوانسته ایم. من هم می توانم تشنه قدرت باشم. اما چیزی که در ما ایرانیها هنوز هست و به نظر من مانع فرهنگی است برای نهادینه شدن دموکراسی است ابتلای ما به فرهنگ استبدادی است. استبداد را نباید فقط در روابط سیاسی آن تعریف کنیم. استبداد بین نظام یا یک سیستم است و اجزاء متناسب با هم را دارد. به تناسب روابط سیاسی، روابط فرهنگی دارد. ویژگی های استبداد و فرهنگ استبدادی مطلق بینی و مطلق خواهی و مطلق نگری است. من حق مطلق هستم همه چیز را هم سیاه و سفید می بینم... این مطلق بینی و مطلق خواهی است که مانع اصلی شده است. اگر من مطلق بین و مطلق خواه نباشم، می گوئیم خوب بله من باید قدرتم را حفظ بکنم ، و برای اینکه حفظ کنم باید سایرین هم باشند و حق حیات داشته باشند. اما مطلق نگری خواهان و پیرو قانون همه یا هیچ اسنت. درحالیکه در جامعه و کشورهای دموکراسی امور نسبی است. در عالم واقع سیاه و سفید مطلق نداریم همه چیز خاکستری است . نه من حق مطلق هستم نه شما باطل مطلق یا بر عکس. اما ما ایرانیها به دلیل ابتلا به یک نوع فرهنگ بیمارگونه ناشی از ۲۵۰۰ سال سلطنت استبدادی ، این روحیه و ذهنیت مطلق خواهی و مطلق بینی را داریم. و در تمام ساختارهای سیاسی و اجتماعی ما هست .

روابط پدرها و روابط استاد با دانشجو را می بینیم، این آقای ناشر کتاب رامی ببرد به وزارت ارشاد برای مجوز. ان آقای مسئول کاری به قانون ندارد که ، می گوید ، من این کلمات رانمی پسندم بروو آنها را عوض کن هرچه می گویند بابا آخر چیست مگر دو تا کلمه ؟... همین نگاه استبدادی ، مشکل اساسی ما است.... وراثتی یا ژنتیک نیست تغییر پیدا می کند اما باید بدانیم که ما چنین ویژگی هایی داریم ، اگر این آقا را بردارند شما را بگذارند همان جور عمل می کنیم

قانونی فرد : بعد از کودتای مرداد در سال ۳۹ جبهه ملی را دکتر علی شایگان از یاران دکتر مصدق در آمریکا تأسیس کرد . اولین کنگره هم در سال ۴۱ در شهر نیویورک تأسیس شد در کنگره های بعدی در سال ۶۶ تا ۶۷ برگزار شد . در آن وقت هم شما عضو شورای برگزیده آن بودید این یک نوع اپوزیسیون در خارج از کشور به شمار می رفت . آیا به نظر شما در هر انقلاب یاهر جنبش نقش اپوزیسیون در خارج از کشور چگونه می تواند باشد ؟

یزدی : من اول اصلاح می کنم جبهه ملی آمریکا را دکتر شایگان تأسیس نکرد .

قانونی فرد : من بنابه استناد حرف آقای سرهنگ نجاتی می گویم

یزدی : هنگامی که در شهریور سال ۳۹ به آمریکا رفتم با دوستان ملی، دکتر شایگان، دکتر نخشب ، صادق قطب زاده و دکتر چمران تماس گرفتم و ضرورت تشکیل جبهه ملی آمریکا را مطرح کردم. قبل از اینکه بروم به آمریکا ، همانطوری که شما اشاره کردید، در کمیته های مختلف نهضت مقاومت ملی بودم. در سال های آخر هم عضو کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی بودم ، درست است که فعالیتها خیلی نبود ، اما ما هر دوشنبه جلسه های کمیته مرکزی و کمیته اجرایی را داشتیم. مهندس بازرگان بود ، نصرت الله امینی بود، رحیم عطایی بود ، حسن نزیه ، مهندس روافیان که بعد شد امیرانتظام بود. - ما مسائل سیاسی را بررسی می کردیم و صحبت می کردیم ، گاهی هم چیزهایی را می نوشتیم و ارایه می دادیم. در سال ۳۸ مطالعات سیاسی نشان داد که آمریکائی ها شاه را تحت فشار قرار داده اند که تغییراتی را بپذیرد و فضای سیاسی را باز کند. ما احساس کردیم که زمان آن فرا رسیده است که مبارزه سیاسی زیرزمینی را به یک مبارزه سیاسی رو زمینی که گسترده تر باشد تبدیل کنیم. بنابراین طرحی تهیه کردیم که یک جبهه فراگیر از شخصیت های موجه ملی تشکیل شود. تیم های دوفره و سه نفره از اعضای نهضت مقاومت تشکیل دادیم. هر یک از این تیم ها با مامور شدند و با چند نفر از رجال ملی مثل معظمی، صالح ، کاظمی و.... صحبت کردند. دکتر شایگان در ایران نبود و بقیه در ایران بودند. و این تحلیلیمان را ارائه دادیم... همه پذیرفتند که الان وضع برای ایجاد یک جبهه وسیع مناسب است. اسامی ۱۲۰ تا ۱۳۰ نفر را تهیه کردیم و از آن ها برای یک نشست دعوت کردیم. از درون این حرکت ، جبهه ملی بوجود آمد. اولین فعالیت سیاسی خارج از مجموعه ها به طور علنی در انتخابات مجلس بود که به عنوان اعتراض رفتیم جلوی وزارت

کشور که در میدان ارگ بود - اتابکی وزیرکشور بود رفتیم انجا . آقایان مهندس بازرگان، دکتر کشاورز صدر- نصرت اله امینی، دکتر صدیقی و یک نفر دیگر از میان جمع انتخاب شدند و رفتند با وزیر صحبت کردند.... جبهه ملی از آنجا شروع شد. چند ماه بعد، در شهریور سال ۳۹ که باری یک دوره علمی عازم آمریکا بوم ، پیغام هایی از طرف مهندس بازرگان و آقای کاظمی مبنی بر لزوم فعالیت هماهنگ با ایران ، برای دکتر شایگان بردم. در همان هفته اول ورودم به نیویورک در دیداری که با ایشان داشتم ، وضعیت ایران و ضرورت تشکیل جبهه ملی در آمریکا را توضیح و سپس پیشنهاد دادم که جبهه ملی آمریکا را اعلام کنیم. او هم استقبال کرد و باهم نشستیم و با افراد صحبت کردیم دعوت افراد به تشکیل شورای جبهه ملی آمریکا با خط من است و در اسناد دارم که دعوت کردیم و یک شورا تشکیل شد... شایگان بود ، مرحوم دکتر سیف پور فاطمی، که در دولت دکتر مصدق سفیر ایران در سازمان ملل بود و بعد از کودتا استعفا داد و نپذیرفت که ادامه دهد، عضو شورا شد. دو پسرش ، فرامرز و فریبرز فاطمی، دکتر محمد نخشب، دکتر صحت، صادق قطب زاده بود، چمران بود ، شاهین فاطمی ، علی محمد برادرزاده مرحوم دکتر فاطمی - که بعد ها جزء سلطنت طلبان شده است و بعد ها دکتر خسرو پارسا هم آمد جبهه ملی را تأسیس کردیم و اساسنامه ای تنظیم کردیم .

رئیس شورای مرکزی دکتر شایگان بود. و یک هیئت اجرایی را تعیین کردیم که مرحوم نخشب بود و شاهین فاطمی بود چمران بود و من و یک آقای دیگر به این ترتیب جبهه ملی درست شد . و هر سال هم ما کنگره داشتیم در سرتاسر آمریکا افرادی هم دعوت به همکاری شدند و آمدند و تا سال ۴۳ و ۴۴ جبهه ملی در آمریکا بود. اما با سرکوب مبارزان داخل ایران و بازداشت سران جبهه، و کشتار ۱۵ خرداد سال ۴۲، فعالیت جبهه ملی متوقف شد. به تبع آن جبهه ملی آمریکا نیز به تدریج غیر فعال شد.

اما سؤال شما قسمت دوم ؛ اصولاً نقش ایرانیان خارج از کشور، من پیشنهاد می کنم شما این را تحت این عنوان مطرح کنید نقش ایرانیان خارج از کشور در جنبش ها و خیزش های ملی کشور دخیل بودند و در جنبش های داخلی نقش داشتند. چه ایرانیان که در صدر مشروطه به خارج رفتند، در هند تحریکات هندی ها را علیه انگلیسی ها دیدند و متأثر از آن آمدند در ایران مسائلی را مطرح کردند. شما اگر تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی را بخوانید توضیح می دهد وقتی دور هم جمع می شدیم چرا نگران بودیم ... دقیقاً می گوید همان کاری که انگلیسی ها در هند کردند شرکت هند شرقی رفت آنجا و باعث سلطه انگلیسی ها شد. در ایران کمپانی انگلیسی رژی با گرفتن امتیاز دخانیات همان کاررایی خواست بکنند. توضیحات ناظم الاسلام کاملاً نشان میدهد که فعالان سیاسی آن موقع از آنچه که در هند بوده با خبر بودند.

بسیاری از ایرانیانی تبعید شدند به عثمانی ، از رویداد ای آنجا تاثیر گرفتند. فعالیت آنان در شکل گیری انقلاب مشروطه موثر بود. ایرانیانی که در قفقاز بودند در انقلاب مشروطه نقش داشتند. اگر بخواهیم این بررسی را ادامه بدهیم ایرانیان مهاجر را باید طبقه بندی کنیم... ایرانیان مهاجر، یک طبقه افراد عادی بودند که برای کار رفتند. نظیر اکثریت مهاجران ایرانی به قفقاز. در دوران های بعدی می رفتند به کشورهای عربی مثل کویت ، دبی ، که کارگران معمولی بودند یا کسانی بودند که می رفتند در نجف و کربلا مجاور می شدند... سطح اطلاعات سیاسی این افراد پائین بود و وابستگی طبقاتی شان در سطح پائینی بود. گرایش سیاسی هم نداشتند. ایرانیان مهاجر به قفقاز متأثر از انقلاب روسیه، در جنبش های مردمی در آذربایجان و گیلان اثر گذار بودند.

گروه دیگری از ایرانیان خارج از کشور کسانی بودند که برای تحصیل یا ادامه تحصیل به خارج رفتند. اینها در جنبش های مردمی داخل ایران در دوران های مختلف مؤثر بوده اند . در دورانی که شما الان پرسیدید، یعنی سال ۳۹ تا ۴۰ جبهه ملی شعبه آمریکا ، جبهه ملی شعبه اروپا ، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا ، اتحادیه دانشجویان ایران در اروپا ، و بعدها کنفدراسیون دانشجویان ایرانی ، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا،

نهضت آزادي ايران در خارج از کشور، همه اينها، هرکدام به یک صورت، در جنبش داخلي ايران نقش داشتند

هنگاميکه مبارزات مردم ايران در ۱۵ خرداد سرکوب شد، تظاهرات ما عليه شاه مؤثرتر بود. هنگامي که در سال ۴۳ شاه آمد به آمريکا، ما آن چنان تدارکي براي تظاهرات عليه شاه گرفته بوديم که آقاي باهر سرکنسول ايران در نيويورک سعيد زنجاني پسر آيت الله زنجاني را فرستاد پيش چمران و من و پيغام آورد که سفير ايران در واشنگتن مي گويد عليه شاه تظاهرات نکنيد، هرکاري شما بگوئيد ما مي کنيم، بازرگان، طالقاني و... را آزاد مي کنيم.

من و چمران نشستيم بحث کرديم. پيغام داديم که برويد با بازرگان و طالقاني در زندان مذاکره کنيد آنها هر دستوري دادند ما انجام مي دهيم. تظاهرات بسيار گسترده اي را انجام داديم. در تمام دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، و به خصوص از سال ۳۹ و ۴۰ به بعد در واقع فعاليت های اعتراضی دانشجویان خارج از کشور بسيار مؤثر بوده است. در اوایل شهر يور سال ۳۹، من هنوز به آمريکا نرفته بودم، ۱۷ دانشجو ايراني رفتند جلوي سازمان ملل تظاهرات کردند و اين نقطه آغاز جنبش دانشجویی ايران در خارج اس کشور عليه شاه بود. تا آن زمان سازمان دانشجویان ايراني در آمريکا را سفارت ايران در آمريکا اداره می کرد. در آن سال کنگره سالانه سازمان به دعوت و با حمايت مالی سفارت در شهر اپسيلنسی، ايالت ميشيگان تشکيل شد. در اين کنگره دانشجویان ملی و مخلف شاه شرکت کردند. اردشير زاهدي، سفير شاه در واشنگتن هم آمده بود. در سخنان خود به دانشجویانی که در برابر کاخ سازمان مل تظاهرات کرده بودند به شدت حمله می کند که با واکنش و اعتراض دانشجویان روبرو می شود. و کنگره را ترک می کند. در اين کنگره هيئت دبيران جديد، - صادق قطب زاده، سيروس پرتوي، مجيد تهراينيان و شاهين فاطمي انتخاب می شوند. و به اين ترتيب سازمان دانشجویان از کنترل سفارت بيرون می آيد. همزمان با تشکيل جبهه ملی در آمريکا، جبهه ملي اروپا تهيم تشکيل شد که از دوستان ما علي شريعتي و پرويز امين هم بودند. روزنامه ايران آزاد ماهانه چاپ مي شد که شريعتي سردبير آن بود. همه ی اين ها در جنبش درون ايران اثر گذار بودند. يکي از مؤثرترين آن اقدامات، دفاع از زندانيان سياسی بود.

بخش دوم

تدارک مبارزه مسلحانه عليه رژيم شاه !

● نقش کنفدراسيون چي بود ؟

کنفدراسيون بسيار مؤثر بود، امکانات بيشتري داشت. البته کنفدراسيون خود مرحلي را طي کرده است: در مرحله اول مليون در آن اکثريت بيشتري داشتند. مليون، يعني همه آنهایی که به اصطلاح توده‌اي نبودند، اعم از دانشجویان مسلمان و غيرمسلمان همه بودند. در کنگره دوم کنفدراسيون که در لوزان (سوئيس) تشکيل شد آقاي مهندس محمد توسلي به عنوان نماينده سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که از اعضاي انجمن اسلامي دانشجویان دانشگاه تهران و عضو نهضت آزادي ايران بود شرکت داشت. دکتر چمران عضو مادام العمر شوراي سازمان دانشجویان ايراني در آمريکا انتخاب شده بود. از سال ۴۲ به بعد تغييراتي به وجود آمد. دانشجویان مسلمان عمدتاً از کنفدراسيون و جبهه ملي بيرون رفتند و ما که خود در جبهه ملي بوديم از برخي از کسانی که در کنفدراسيون فعال بودند، رفتيم به یک سفر محرمانه به مصر، دنبال برنامه ديگري. چپي‌ها اکثريت را در دست گرفتند بهر حال کنفدراسيون در تمام دوران فعاليتش نقش بسيار کلیدی در مبارزات ايرانيان خارج از کشور عليه شاه داشت.

امروزه چي؟ آيا امروز اپوزيسيون خارج از کشور مي تواند براي ايران تأثيرگذار باشد؟

امروز، نه. از نظر تاریخی، ایرانیان خارج از کشور هنگامی در مبارزات ملی داخل ایران مؤثر بوده‌اند که در ایران یک جنبش فعال و پرتلاش وجود داشته باشد. ایرانیان خارج از کشور نمی‌توانند به وجود آورنده جنبش در داخل ایران باشند. تحلیل آنها از وقایع بعضاً ذهنی است و چون در بیرون از ایران هستند دستی از دور بر آتش دارند و بعضاً دچار افراطی‌گری‌هایی می‌شوند. به عنوان مثال قبل از انقلاب در آمریکا تظاهراتی نبوده که در آن مرگ بر شاه گفته نشود. شاه به آمریکا می‌آمد، از دست ما در امان نبود هر کجا می‌رفت یک عده به دنبال او افشاگری می‌کردند. داد می‌زدند و مرگ بر شاه می‌گفتند. چون آنجا فضا باز بود و می‌توانستیم آن طور عمل کنیم. اما همه اینها وقتی مؤثر بود که جنبش ضداستبداد در داخل ایران زنده و فعال بود و ایرانیان خارج از کشور خود را با آن هماهنگ می‌کردند. اما حالا این طور نیست. آنهایی که در خارج از کشور هستند، حرف‌هایی می‌زنند و راه‌حلهایی ارائه می‌دهند که برای ایران ذهنی‌گرایانه است. بنابراین ایرانیان خارج از کشور: ۱- در جنبش داخلی ایران مؤثر بوده و هستند و می‌توانند باشند. ۲- اما شرایط آن، این است که در داخل ایران جنبشی باشد که آنها بر روی آن مؤثر باشند.

از طرف دیگر، قبل از انقلاب شاه، نسبت به قضاوت افکار عمومی مردم در اروپا و آمریکا درباره حکومتش حساس بود. میلیونها دلار به مطبوعات غربی برای تبلیغ خود و ارایه تصویر مثبتی از حکومتش می‌پرداخت. اما حاکمان کنونی ایرانی، اهمیت چندانی به افکار عمومی مردم جهان نمی‌دهند. انقلاب الکترونیک تغییرات بسیار جدي و عمیقی در جهان بوجود آورده است، بطوری که "جامعه بسته" که از ویژگی‌های حکومت‌های استبدادی است، عملاً غیر ممکن شده است. در اثر انقلاب الکترونیک گردش اطلاعات بسیار گسترده و سریع شده است. از این زاویه، ایرانیان خارج از کشور می‌توانند نقش مثبت و مهمی ایفا کنند.

● می‌شد پذیرفت که رهبری جنبش در داخل کشور باشد، اما آیا رهبری جنبش می‌تواند خارج از کشور باشد؟

معمولاً رهبری مؤثر جنبش باید در داخل جامعه باشد. اما موارد بسیار نادر حضور رهبری در خارج از کشور مؤثر بوده است. مثلاً در جنگ اول جهانی وقتی استبداد صغیر پیروز شد، مدرس و عده زیادی از ایران مهاجرت کردند و رفتند به استانبول و دولت موقت در تبعید را درست کردند، اما عمر آن خیلی کوتاه بود و خیلی هم نقش مؤثری نداشت. رهبری جنبش معمولاً باید در داخل باشد. باز هم مثال بزنم. اگر در ایران مقاومتی و مبارزه‌ای نباشد و کسی را به زندان نیندازند، خارج از کشور چه می‌تواند بگوید. قبل از انقلاب وقتی فعالان را به زندان می‌انداختند، رهبران و فعالان جبهه ملی، نهضت آزادی یا روحانیان و دانشجویان را به زندان انداختند، ما سوژه و انگیزه عینی داشتیم که برویم مبارزه کنیم و به همه جا شکایت کنیم و داد بزنیم. اما اگر آنها را به زندان نمی‌انداختند، ما چه می‌توانستیم بگوییم. ۱۵ خرداد که شد ما واکنش نشان دادیم. مبارزات مجاهدین و درگیری‌های مسلحانه شروع شد. جمعی را می‌گرفتند، سوژه برای مبارزه پیدا شد آن وقت ما به سازمان‌های بین‌المللی شکایت کریم. ناظرین بین‌المللی را به ایران فرستادیم. البته هزینه سفرهایش را می‌دادیم. آنها عاشق چشم و ابروی ایرانی‌ها نبودند یا بخاطر عیسی مسیح این کارها را نمی‌کردند. در آمریکا رفتم سراغ شورای جهانی کلیساها و اوضاع ایران را بازگو کردم آنها پذیرفتند که یک نماینده بفرستند و بلیط رفت و برگشت را ما تهیه می‌کردیم و هزینه هتل در داخل را آقای صدر حاج سید جوادی در ایران می‌پرداخت. اما برای خودشان چیزی دریافت نکردند. بشر دوستانه می‌آمدند. اما کار

ما دنباله کاری بود که در ایران صورت می‌گرفت. اگر در ایران هیچ کاری صورت نمی‌گرفت، آنها هم هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند. شاید بتوانند کارهایی انجام دهند ولی چندان مؤثر نیست. در انقلاب اسلامی ایران، وجود آقای خمینی در خارج از کشور توانست مؤثر باشد و در نهایت رهبری جنبش را بدست بگیرد و از خارج آنرا رهبری کند. اما شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً برای این رهبری مناسب و آماده بود.

گویا فکر ایجاد نهضت آزادی اولین بار در خارج از کشور توسط دکتر شریعتی صورت گرفت، کاری به این موضوع نداریم، وقتی ایشان می‌خواست زیر چتر حمایت جبهه ملی باشد و خود شما در مصاحبه‌ای گفتید که در سال ۴۱ هم نهضت می‌خواست به طور علنی در پاریس فعالیت نکند اما چرا بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ شیوه مبارزه به نبرد مسلحانه تغییر پیدا کرد؟

تشکیل نهضت آزادی ایران در خارج از کشور و ضرورت آن بین چند نفری که از جهت فکری و سیاسی با هم نزدیک بودیم مورد بحث قرار گرفت. شریعتی، من، چمران، صادق قطب زاده و پرویز امین، کسانی بودیم که در انجمن‌های اسلامی دانشگاه تهران در ایران با هم از نزدیک کار می‌کردیم. در نهضت مقاومت ملی در داخل ایران فعال بودیم. مرحوم شریعتی در مشهد بود. چمران در همان دوران عضو کمیته نهضت مقاومت ملی در دانشکده فنی بود. پرویز امین از فعالان نهضت مقاومت ملی در اراک و از منسوبین نصرت‌الله‌امینی بود. بنابراین وقتی تاسیس نهضت آزادی در ایران اعلام شد. ما روی سوابق همکاری که با طالقانی، بازرگان و سحابی داشتیم خودمان را نهضتی دانستیم. تشکیل نهضت آزادی تصمیم جمعی بود. در شرق آمریکا ما سه نفر، صادق، چمران و من با هم از نزدیک در تماس بودیم. در پاریس پرویز امین و علی شریعتی با هم بودند. بنابراین نهضت آزادی ایران در خارج از کشور را در سال ۱۳۴۱ همانطور که شما اشاره کردید، تشکیل دادیم. پیمانی نوشتیم و امضاء کردیم اما فعالیت خود را بنا به دلایلی علنی نکردیم. زیرا تشکیل نهضت آزادی در داخل ایران پاسخ به یک ضرورت ایدئولوژیک و یک ضرورت سیاسی بود. در ایران جبهه ملی همانطور که مرحوم مهندس طی‌نامه‌ای برای من نوشت، حاضر نبود خیلی به شاه حمله کند یا دکتر مصدق را مطرح کند. اما جبهه ملی خارج از کشور در مورد حمله به شاه مسئله نداشت و بشدت هم از دکتر مصدق حمایت می‌کرد و هم در مقابل شاه جبهه گرفته بود. بنابراین ما از جهت سیاسی ضروری نمی‌دیدیم که نهضت آزادی را اعلام کنیم. چون می‌دیدیم جبهه ملی همین شعارها را می‌دهد ضرورتی نداشت که بگوییم نهضت آزادی را تشکیل دادیم. باید علیه شاه تظاهرات کند که می‌کرد، باید علیه شاه موضع می‌گرفت و از مصدق حمایت می‌کرد و اینها را انجام می‌داد. بنابراین ما بیشتر به ضرورت سازمان‌دهی نیروهای اسلامی توجه داشتیم. ما به همکاری میان نیروهای سیاسی با گرایشات و باورهای متفاوت اعتقاد داشتیم اما در ضمن معتقد بودیم که نیروهای مسلمان ابتدا باید سازمان مستقل خود را تشکیل بدهند و سپس به تعامل با سایر نیروها بپردازند. اما ضرورتی نمی‌دیدیم که کارمان را علنی کنیم. اگر می‌خواستیم علنی کنیم درگیر یک سری مسائلی می‌شدیم که وقت همه را می‌گرفت و نفعی هم برای هیچ فرد یا گروهی نداشت. بخصوص که ما قصد تظاهر نداشتیم. اما نکته دوم که به آن توجه داشتیم این بود که درست است که ما بخاطر ایدئولوژی یعنی مبارزه سیاسی با همان انگیزه‌ای که نهضت آزادی در ایران اعلام کرده بود و با یک توجیه عقلانی سیاسی نهضت آزادی در خارج از کشور را تشکیل دادیم، اما هدفمان و توجهمان به این بود که طرح نو در اندازیم و کار ما صرفاً در حد ادامه کارهای سیاسی مرسوم نباشد. توضیح آن که در سالهای

۴۱ و ۴۲ سه حادثه در سطح جهان و ایران در سُمَت‌گیری بسیاری از فعالان سیاسی ایران موثر بود، که عبارتند از:

۱- پیروزی انقلاب الجزایر. ۲- پیروزی کاسترو در کوبا. ۳- قیام ۱۵ خرداد در ایران.

پیروزی کوبا برای نسل جوان انقلابی آن موقع یک حماسه رمانتیک بود. کاسترو جزو دانشجویان فعال در دانشکده حقوق دانشگاه هاوانا بود. وقتی باتیستا کودتا کرد کاسترو به عنوان دانشجوی حقوق علیه باتیستا به دادگاه شکایت کرد. که وی قانون اساسی را زیر پا گذاشته است. دادگاه درخواست کاسترو را رد کرد و گفت هر انقلابی قانون خودش را دارد؛ انقلاب شده است و آقای باتیستا هم بر اساس قانون انقلاب عمل می‌کند. کاسترو گفت پس من هم می‌روم انقلاب می‌کنم. دست به کار شد. بار اول شکست خورد و به زندان افتاد، وقتی آزاد شد، دوستانش را جمع کرد و رفتند به مکزیک و توسط یکی از افسران فعال انقلاب اسپانیا علیه فرانکو، آموزش جنگ‌های چریکی دیدند. سپس با یک کشتی و با سر و صدای زیاد، خیلی هنرمندانه و جذاب در جزیره پیاده شدند. بعد از یک درگیری با نظامیان توانستند محاصره را بشکنند و خود را به ارتفاعات کوه‌های سیراماسترا برسانند و از آنجا جنبش انقلابی علیه باتیستا را ادامه بدهند و به پیروزی برسانند. اولین کتابی که از انقلاب کوبا منتشر شد من و چمران آنرا تهیه کردیم و با دقت خواندیم. همزمان انقلاب الجزایر هم، که به جهت دینی به ما نزدیک بود، پیروز شده بود.

بین‌بلا به عنوان رئیس جمهور مستقل دولت الجزایر آمد به سازمان ملل. خوب، برای ما بسیار جذاب بود. سومین حادثه موثر شکست قیام ۱۵ خرداد و سرکوب مردم بی‌سلاح بود که موجب شد بسیاری از فعالان، از جمله جوانان مسلمان به آن جمع‌بندی برسند که با دست خالی و با شیوه‌های مرسوم نمی‌توان با رژیم سرتاپا مسلح شاه روبرو شد. زبان گلوله را باید با گلوله پاسخ داد. همه به این فکر افتادند که اگر مردم کوبا و الجزایر توانستند، پس ما هم می‌توانیم. پرویز امین و شریعتی در پاریس، چمران و من در آمریکا شروع کردیم هر چه کتاب درباره رهبران انقلابی و انقلاب‌ها بود، خواندیم. از لورنس عربیا گرفته تا ژنرال جی‌آپ ویتنام و آثار مائو در چین، قبرس و یونان، برمه، اسپانیا و... همه را خواندیم. اولین چیزی که فهمیدیم این بود که اول باید آموزش ببینیم، چیزهایی هست بخصوص در سازمان‌دهی مخفی که ما نمی‌دانیم. در سال ۱۳۴۴ از آمریکا بیرون آمدیم. کادرهای اصلی ما، مبارزات علنی جبهه ملی را تعطیل کردند و فعالیت‌های زیرزمینی را شروع کردند برای اینکه سازمان نظامی درست کنند. تا سال ۴۶ ما در خاورمیانه بودیم فعالیت‌هایی کردیم. در این فاصله سازمان مجاهدین خلق اولیه در ایران تشکیل شد ما با آنها در ارتباط بودیم جزوه‌ها و مدارکی که از آموزش‌های دریافت شده تهیه کرده بودیم به آنها منتقل کردیم. مهندس توسلی به ایران برگشت. چنگیز حاج باشی، رئیس طوسی و خیلی از بچه‌هایی که آموزش دیده بودند برگشتند به ایران.

• با توجه به اینکه شما، چمران و شریعتی که جزء دانشجویان فعال بودید به جنگ چریکی و قیام مسلحانه روی آوردید آیا جزء تاکتیک شما بوده یا جزء اعتقاد شما بود؟

سرنگون کردن نظام استبدادی یک اعتقاد راهبردی بود. شاه، بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تمامی مشروعیت خود را از دست داده بود. شاه با اعمال سیاست‌های سرکوب‌گرانه خود، امکان هر نوع رامحل مسالمت‌آمیز قانونی را از بین برد. وقتی ما سرگذشت تمام انقلابات را خواندیم به این نتیجه رسیدیم که باید راه دیگری را انتخاب کرد. بنابراین با دولت جدید الجزایر مذاکراتی کردیم و

در نهایت به مصر رفتیم. عده‌ای از چپی‌ها همزمان، یا بعد از ما رفتند به کوبا و چین. سیروس پرتوی به کوبا رفت. خان بابا تهرانی و عده‌ای رفتند به چین. که باعث اختلاف در حزب توده شد و عده‌ای به نام سازمان انقلابی و عده‌ای از حزب توده جدا شدند، عده‌ای از این چپی‌ها رفتند به ویتنام. تمام فعالانی که در داخل ایران مبارزه می‌کردند و کادرهای یا در خارج از کشور بودند، همه در این مقطع تاریخی و به دلیل این تجارب، به این جمع بندی رسیدند که با مبارزه سیاسی علنی نمی‌شود رژیم استبدادی را سرنگون کرد. این که می‌گویم همه، یعنی فقط جوان‌ها نبودند شما دفاعیات مهندس بازرگان را در دادگاه نظامی بخوانید. وی در آخرین دفاعیات خود می‌گوید، ما آخرین گروهی هستیم که به زبان قانون و بطور مسالمت‌آمیز با شما حرف می‌زنیم بعد از این کسی دیگر با شما با این زبان حرف نخواهد زد. این جمع بندی حاصل همین مشاهدات سیاسی بود، حالا موفق شدیم یا نه یا اینکه چپی‌ها به کجا رسیدند، بحثی است جداگانه. اما در آن زمان همه به این جمع بندی رسیدند که ایران در نقطه‌ای قرار گرفته که جز این راهی ندارد. بنابراین مبارزه مسلحانه برای ما هم اعتقادی بود و هم استراتژی برای سرنگون ساختن یک نظام فاسد استبدادی و وابسته به بیگانگان.

● آیا موفقیت هر انقلابی به قیام مسلحانه و مبارزه قهرآمیز بستگی دارد؟
نه لزوماً. تجربه مبارزات آزادیخواهانه هند، یا حتی سالهای آخر انقلاب اسلامی ایران نشان داد که در مواردی بدون مبارزه قهرآمیز و مسلحانه هم می‌توان پیروز شد. ما در آن مقطع به این جمع بندی رسیده بودیم که جز آن راهی نیست.

● درباره شریعتی می‌خواهم بدانم علت بزرگنمایی بیش از حد شریعتی چیست؟ جمال عبدالناصر به خاطر همکاری شریعتی با روزنامه المجاهد مصر موافقت کرد که اعضای نهضت به مصر بروند و آموزش ببینند؟

اینها واقعیت ندارد. عبدالناصر به دلیل همکاری شریعتی با روزنامه المجاهد نبود که ما را پذیرفت. شریعتی با نشریه المجاهد ارگان نهضت آزادی بخش الجزایر همکاری می‌کرد، برایشان مقاله و خبر می‌داد. در آن کتابی که در مورد شریعتی نوشته‌ام، شرح داده‌ام که در پاریس پلیس فرانسه او را به قصد کشت زد بطوری که دستش شکست و مدتی در بیمارستان بستری شد. اما همکاری شریعتی با روزنامه المجاهد مخفی بود، حتی ایرانی‌ها نمی‌دانستند و مصری‌ها هم از آن بی‌اطلاع بودند. دعوت ما به مصر زمانی آغاز شد که ما بعد از یک راهپیمایی ۱۳۰ کیلومتری معترضانه، از مرکز شهر بالتیمور به مرکز شهر واشنگتن، به مرکز اسلامی واشنگتن رفتیم. کاردار سفارت مصر، که در عین حال عضو هیأت مدیره مرکز اسلامی واشنگتن بود، من و چمران را به دفترش، در مسجد، دعوت و خصوصی با ما صحبت کرد. وی پرسید آیا شما نمی‌خواهید یک سفر به مصر بروید. ما گفتیم برای گردش نه ولی برای کارهای دیگر چرا. گفت شاید بتوانید کارهای دیگری هم بکنید. بعد از مدتی با ما تماس گرفت و گفت که ما را معرفی کرده است به سفیرشان در سوئیس، سپس به سوئیس دعوت شدیم و با سفیر آنها در برن دیدار و مذاکره کردیم، مکاتباتی کردیم و ما را پذیرفتند. بنابراین طبیعی است که ما را به نام نهضت آزادی ایران پذیرفتند. معرفی‌نامه‌ها و مدارک از ارتباطمان با طالقانی و دیگران را ارائه دادیم. اما بعدها متوجه شدیم که مصری‌ها می‌خواستند ما برویم آنجا علیه شاه رادیو راه بیندازیم و آنها استفاده تبلیغاتی بکنند. بعد از استقرار ما در مصر، اطلاع پیدا کردیم که مصری‌ها می‌خواهند ما رادیو را شروع کنیم. ولی ما نپذیرفتیم. هم بر اثر این موضوع و هم بر سر سیاست آنها درباره خلیج فارس و ایرانیان میان ما اختلاف بروز کرد و ما از مصر بیرون آمدیم.

• آیا می‌شود پذیرفت که به همین سادگی شما رفته‌اید یا یک برنامه از پیش تعیین شده بوده که شما را به آنجا کشانده‌اند؟

کسی ما را به آنجا نکشاند. ما خودمان برنامه داشتیم و رفتیم. ممکن است مصری‌ها هم برنامه از پیش تعیین شده‌ای داشتند، اما ما دنبال برنامه‌های خودمان بودیم. قبل از ما هم کسان دیگری بودند که تماس گرفته بودند ولی موفق نشده بودند مثل آقای جلال فارسی. به علی شریفیان هم که رفته بود جوابی نداده بودند. علی شریفیان بعد با ما تماس گرفت و به همراه تیم ما به مصر آمد. علی شریعتی، صادق قطب زاده، پرویز امین و... همه در این حرکت فعال شدند و تیمی به مصر رفت. خوب آنها از سابقه ما در نهضت مقاومت ملی مطلع بودند. در ۱۳۳۶ که انگلیس، فرانسه و اسرئیل به مصر حمله کردند، نهضت مقاومت ملی طی بیانیه‌ای این حمله را محکوم کرد. موقعی که به دنبال مقاومت مردم مصر در پورت انگلیس‌ها مجبور به ترک مصر شدند نهضت مقاومت ملی این پیروزی را تبریک گفت و هدیه‌ای برای مردم پورت سعید تهیه کرد. مرحوم حاج محمد تقی آقا انوری زاده اصفهانی، از تجار ملی بازار یک قالیچه ابریشمی که در آن عبارت «هدیه نهضت مقاومت ملی ایران به شهر قهرمان پورت سعید»، بافته شده بود، همراه با عکس بزرگی از دکتر مصدق و نامه‌ای از دکتر به نام مردم قهرمان پورت سعید، به آقای زین الدین (یا الزین)، که وزیر مختار مصر در ایران بود، داده شد و او آنها را همراه خود به مصر برد. اولین گروهی که در ایران کتاب انقلاب دره نیل را به فارسی ترجمه کرد نهضت مقاومت ملی بود. هنگامی که دو کشور مصر و سوریه با هم متحد شدند و یک فدراسیون درست کردند نهضت مقاومت ملی این اتحاد را تبریک گفت. بنابراین مصری‌ها می‌دانستند که ما چه فعالیت‌هایی داشته‌ایم. بعدها وقتی ما به مصر رفتیم، این قالیچه و عکس و نامه دکتر مصدق را در موزه شهر پورت سعید گذاشته شده بودند.

• اما چرا شریعتی به مصر نیامد و به ایران آمد؟

شریعتی در جریان تمام مذاکرات و فعالیت‌های ما بود. اما بر این باور بود که باید به ایران بیاید. چون آدمی مثل او نمی‌توانست در سازمان زیرزمینی کار کند. به دلیل رشته تخصصی‌اش به عنوان کنش‌گر برنامه‌های رادیویی، اگر برنامه رادیویی را شروع می‌کردیم، می‌توانست به مصر بیاید. اما او فکر می‌کرد اگر به مصر بیاید شاید دیگر نتواند به ایران بازگردد.

• این سؤال در مورد شریعتی از این لحاظ بود که من در انگلیس هیچ مطلب قابل توجهی در مورد شریعتی پیدا نکردم در حالیکه در بعضی از کتابها خیلی با اغراق در مورد او صحبت می‌کنند؟ نه، منظورتان چیست؟ (اینکه در انگلیس مطلبی قابل توج در مورد شریعتی هست، یا اینکه کتابهایی که در مورد او اغراق کرده باشند، نیست)

• آیا ساواک در جریان آموزش نظامی شما بود؟ یا از شما غافل بود؟ آیا سازمان نظامی خاصی از شما حمایت می‌کرد؟

ساواک هیچ اطلاعی از حرکت ما نداشت. سازمان ما مخفی بود و تمام مقررات سازماندهی مخفی را با وسواس رعایت می‌کردیم. هر کدام چند اسم مستعار و چند گذرنامه مختلف داشتیم، من گذرنامه مصری داشتم. بعضی از گذرنامه‌ها را ما خودمان درست کرده بودیم. در زمانی که در مصر بودیم کسی حق نداشت از آنجا با بیرون از مصر به فارسی مکاتبه کند. نامه‌هایی که برای ما از خانواده‌ها می‌آمد توسط یک مسئولی که در فرانکفورت داشتیم، با پست دیپلماتیک به قاهره فرستاده می‌شد. حتی فعالیت‌های ما اسم مستعار داشت. در هیچ‌کدام از مکاتباتمان نمی‌گفتیم ایران، جبهه ملی، مصر و....

بلکه از اسامی مستعار استفاده می‌کردیم. در کتاب **یادنامه چمران**، بیش از ۱۲۰ نامه از چمران آورده‌ام. در بسیاری از آن مکاتبات اسامی بکار رفته تماماً مستعار است و جدولی را در پایان کتاب داده‌ام که برخی از این اسامی را تعریف کرده است.

همانطور که گفتیم ما به بررسی انقلابات جهان پرداختیم. در نهایت بعد از همه مطالعات به این جمع بندی رسیدیم که یکی از اشکالات ما در مبارزه در داخل ایران این است که از فن مبارزه مخفی هیچ اطلاعی نداریم. می‌خواهیم مبارزه کنیم ولی ساواک قوی است و ما هیچ آموزشی ندیده‌ام که چطوری می‌توان با پلیس سیاسی قوی، نظیر ساواک، مبارزه کرد.

• مسائل دیگری که در این دوره بود اگر دوست دارید مطرح کنید؟

وقتی رفتیم مصر، من و چمران از جمله اولین کسانی بودیم که آموزش دیدیم، بعد از دیدن این دوره جمع بندی کردیم که سازماندهی و ارتباطات مخفی با ارزش‌ترین آموزش مورد نیاز جنبش در ایران است. تا آن موقع بلد نبودیم، یعنی خیلی چیزها را نمی‌دانستیم. نه تنها ما، بلکه اکثر قریب باتفاق فعالان سیاسی نمی‌دانستند. به عنوان مثال در سال ۱۳۴۰ جلسه‌ای در منزل مرحوم شمس الدین امیرعلایی با حضور باقر کاظمی و الهیار صالح و ۲ یا ۳ نفر دیگر تشکیل و پیرامون فعالیت جبهه ملی مذاکره شد. وقتی جلسه تمام می‌شود و هر کس به منزل خود برمی‌گردد، رئیس ساواک زنگ می‌زند به آقای کاظمی که، آقای کاظمی فلان تصمیم شما در فلان مورد نادرست است. با این تلفن ساواک يك جنگ روانی میان آنان ایجاد کرد. همه به هم مشکوک می‌شوند. که چه کسی این اطلاعات را به ساواک داده است؟ ساواک از کجا فهمیده بود؟ در ذهن افراد سؤال ایجاد کرد بود. یکی از دوستان فعال ما در ایران طی نامه‌ای مطلب را برای ما نوشت. ما هم نمی‌دانستیم چرا و چگونه؟ وقتی آموزش دیدیم فهمیدیم که ساواک احتمالاً با نصب یک میکروفن و فرستنده کوچک زیر میز در منزل صاحب خانه در غیاب وی توانسته است تمام مذاکرات را ضبط نماید. و از آن بهره‌برداری نماید. ما رمز نویسی، عکس برداری مخفی، ارتباطات مخفی و... همه را آموزش دیدیم. تمام کسانی که دوره دیدند درسها را بصورت جزوه نوشتند و به مسئول کلاس دادند. ما هم آنها را جمع کردیم و نشریه کاملی درست کردیم و برای مجاهدین اولیه به ایران فرستادیم. آنها اولین خانه امن را در نارمک، مطابق ضوابط و اصول سازماندهی مخفی، تشکیل دادند. بله همانطور که شما گفتید ما در مصر دوره دیدیم. دوره فعالیت های مخفی، ارتباطات مخفی، عملیات نظامی، کار با اسلحه، کار با مواد منفجره، رمز نویسی اما هیچ سازمان نظامی خاصی از ما حمایت نکرد. مصری‌ها ما را به سوئیس دعوت کردند. در برن سفیر آنان سرهنگی بود به نام **فتحي الديب**. او با ما صحبت کرد و ما را به قاهره دعوت کرد. به قاهره رفتیم با **كمال الدين رفعت** معاون رئیس جمهور عبدالناصر جلساتی داشتیم که منجر به توافقات و استقرار در قاهره و تشکیل کلاسها و انتقال داوطلبان از ایران به آلمان و سپس به مصر و برگشت به ایران پس از اتمام دوره آموزش، گردید.

• آیا این آموزش ها تحت نظارت دولت مصر بود؟

بله. زیر نظر معاون عبدالناصر، کمال‌الدین رفعت که در عین حال دبیر وحدت سوسیالیست حاکم مصر هم بود. کلاس‌های عادی در منزلی در قاهره برگزار می‌شد. اما آموزش‌های رزمی، کار با اسلحه، مواد منفجره، و نظایر آنها در پادگانی به نام الخاص در خارج از قاهره صورت می‌گرفت. مصری‌ها در ابتدا از ما پرسیدند که ما چه می‌خواهیم. ما هم مشکلاتمان را گفتیم و آنها این کلاسها را گذاشتند.

● آیا رابطه رئیس جمهور یا پادشاه مصر در آن زمان با ایران خوب بود؟
در آن زمان در مصر پادشاهی نبود. بعد از قیام افسران آزاد مصر، به رهبری نجیب و ناصر علیه فاروق، پادشاهی در مصر از بین رفت. جمال عبدالناصر رئیس جمهور شد و روابط ناصر با شاه بسیار بد بود.

● آیا جمال عبدالناصر در جریان بود که عده‌ای از ایرانی‌ها در آنجا آموزش می‌بینند؟
بله. ما ملاقات داشتیم، در بالاترین سطح با آنها دیدار داشتیم. مذاکره کردیم و توافق نامه امضاء کرده بودیم. آقای سید احمد صدر حاج سید جوادی رابط ما در تهران برای اِگرام داوطلب بود. هنوز سازمان مجاهدین خلق کارشان را شروع نکرده بودند. مرحوم مهندس بازرگان، در جریان امر قرار گرفته بود. ضمن تأیید حرکت ما نوشت که در ایران شما آن طور آدمها را که در کوبا و الجزایر هستند، پیدا نمی‌کنید که داوطلب بشوند و برای آموزش به آنجا بیایند. ایشان به ما توصیه کرد که اول رادیو را راه بیان‌دازیم، اما ما مخالف بودیم.

● غیر از مصر با کشورهای دیگر در ارتباط نبودید؟
همانطور که گفتم پرویز امین به الجزایر اعزام شد. برای استقرار در الجزایر ما حتی با بعضی از پزشکان ایرانی مقیم آمریکا، که با ما همکاری داشتند صحبت کردیم که به الجزایر بروند، هم با کار طبابت خود به مردم آنجا خدمت کنند و هم از این طریق ما بتوانیم آنجا یک پایگاه داشته باشیم. ولی مسئولان جدید در الجزایر به ما گفتند چون تازه استقلال پیدا کرده‌اند در شرایطی نیستند که بتوانند به ما کمکی کنند. الجزایر بعد از سالها جنگ با فرانسه تازه استقلال پیدا کرده بود. اما وضعیتشان آشفته بود. همزمان سفر پرویز امین به الجزایر با مصری‌ها ارتباط ما برقرار شد. هنگامیکه مصری‌ها به ما پاسخ مثبت دادند ما الجزایر را رها کردیم. چون امکانات دولت مصر برای کمک به ما از الجزایر بهتر بود.

● از سال ۱۳۵۰ که فعالیت نهضت آزادی ایران توسعه پیدا کرد و هر چند ماه شما به لبنان می‌رفتید و در عراق با آقای خمینی هم ملاقات می‌کردید، سوال این است که چگونه زمینه آشنایی شما با آقای خمینی فراهم شد؟

ما آقای خمینی را به اسم از سال ۱۳۴۰ در جریان درگیری میان روحانیان و شاه می‌شناختیم. یکبار هم مهندس بازرگان و دکتر سبحانی با ایشان دیدار کرده بودند. موقعی که ایشان را به ترکیه تبعید کردند ما به دلیل علایقی که به جنبش ضد استبدادی داشتیم، نمی‌توانستیم نسبت به این قضیه بی‌تفاوت باشیم، تلاش‌های زیادی کردیم، که با ایشان در بورس تماس بگیریم ولی نتوانستیم. اما مخالفت‌های فراوانی با دولت ترکیه کردیم و این که شما حق ندارید یک شهروند ایرانی را به درخواست شاه در کشورتان زندانی کنید. در سال ۱۳۴۴ که ما سازمان‌دهی را شروع کردیم، چمران در قاهره، من در بیروت و محمد توسلی در بغداد و پرویز امین در بصره با نام‌های مستعار مستقر شده بودیم و در یک شبکه زیرزمینی فعالیت و ارتباطات ایجاد کرده بودیم. هدف این بود که شبکه محلی ایجاد کنیم. پرویز امین در بصره مسئول این بود که امکان رفت و آمد قاچاق افراد به ایران را فراهم کند. که افراد از آن طریق بتوانند به ایران بیایند و بروند. در بصره ایرانی زیاد بود. محمد توسلی در بغداد مستقر شده و توانسته بود شبکه خوبی ایجاد کند. بلافاصله بعد از اینکه آقای خمینی را از ترکیه به بغداد بردند، محمد توسلی با خبر شد و به من در بیروت تلگراف زد. من هم در قاهره به چمران خبر

دادم. من و چمران با آقای توسلی رفتیم به نجف و با آقای خمینی دیدار کردیم. این اولین دیدار مستقیم ما با آقای خمینی بود. مشروح این دیدار و مذاکرات را من در یادنامه چمران آورده‌ام.

بعداً گاه به گاهی به نجف می‌رفتیم و دیداری می‌کردیم. قبل از انتقال آقای خمینی به نجف، من سالی دو بار نجف می‌رفتم و با آیت الله خویی و آیت الله سید محمد باقر صدر دیداری کردم و هدفمان این بود که با این افراد ارتباط برقرار کنیم. بعد از منتقل شدن آقای خمینی به نجف، مرتب با ایشان در ارتباط بودیم. در سال ۱۳۴۶ ما از خاورمیانه خارج شدیم. ترتیبی دادیم تمام کادرهایمان به ایران بروند. سازمان دستور داد که سه نفر نمی‌توانند به ایران بروند. من، چمران و صادق قطب زاده، به دلیل اطلاعات زیادی که داشتیم. تا این زمان ساواک اطلاعاتی از فعالیت‌های زیرزمینی ما نداشت. اما در جریان شورش قشقای‌ها در فارس، عده‌ای از قشقای‌ها توسط ناصرخان قشقای که در مونیخ آلمان بود به ما، ملحق شدند و در مصر دوره دیدند. چمران مسئول تعلیمات در مصر بود و آنها کسی جز چمران را نمی‌شناختند. خسرو قشقای به دلیل بی‌توجهی، اسم اصلی چمران را به آنها داده بود. هنگامی که یکی از همان قشقای‌ها آمد ایران و گیر افتاد چمران را لو داد و گفت که او مسئول آموزش و کلاسها بود. و گر نه ساواک هیچ اطلاعاتی نداشت. در زمانی که مجاهدین اولیه کارشان علنی شد، و از سال ۴۹-۱۳۵۰ درگیری شروع شد، ارتباطمان را با آقای خمینی بیشتر کردیم. در این زمان چمران به خاورمیانه برگشته بود و در جنوب لبنان مستقر شده بود. وی در آنجا امکاناتی فراهم کرده بود که بتوانیم افراد را آنجا آموزش‌های نظامی بدهیم و به ایران بفرستیم. با علنی شدن مبارزات مجاهدین و ارتباط آنها با چمران چون خود مجاهدین در بغداد واحدی داشتند (حسین روحانی مسئول بود) اینها با چمران - در بیروت - در تماس بودند. چمران مشکلات آنها را از طریق آقای موسی صدر حل و فصل می‌کرد. من هم می‌رفتم نجف تا هم با آقای خمینی دیدار داشته باشم. و هم روی برنامه‌ها هماهنگی ایجاد کنم.

● **انجمن اسلامی دانشجویان از سال ۴۸ به بعد جدی‌تر شد. چرا تا آن حد عملیات ایدئولوژی - چریکی و گرایش چپ مطرح بود ؟**

ما در آن دوره معتقد بودیم که مبارزه مؤثر باید سه بعدی باشد: بعد ایدئولوژی، بعد سیاسی و بعد نظامی. مبارزه سیاسی مؤثر باید بر اساس اعتقاد و ایدئولوژی باشد. ما معتقد بودیم که مشکل اصلی جبهه ملی این است که یک سازمان سیاسی تک بعدی بود. جبهه ملی ایران نتوانست به تناسب قدرت ملی و پایگاه اجتماعی که پیدا کرده بود و افشار مختلفی که به آن پیوسته بودند با فرهنگ ملی که یک بعد آن اسلامی بود رابطه برقرار کند و یک بعدی باقی ماند. همان ایرادی که ناسیونالیسم عرب و ناصر به آن مبتلا بود. به نظر من علت شکست ناصر یک بعدی بودن ناسیونالیسم عرب بود. ناسیونالیسم عرب نتوانست با اسلام به عنوان بخشی از هویت و فرهنگ مردم عرب رابطه برقرار کند. نه تنها نتوانست رابطه برقرار کند بلکه با **اخوان المسلمین** درگیر شد. ناسیونالیسم عرب رشد عظیمی کرد. اما رشدی که به صورت خطی باقی ماند و مبارزه خطی بالاخره در جایی گسسته می‌شود. مهم نیست که شما مبارزه را از بعد ایدئولوژی شروع کنید یا از بعد سیاسی. مهم این است که در فرآیند رشد و توسعه خود دو بعدی شود. مسلمان معتقد اگر کار سیاسی نکند فقط یک مسلمان خوب است اما هیچ نقش اثرگذاری در جنبش نخواهد داشت. و آنهایی که مبارزه سیاسی می‌کنند اگر مجهز به ایدئولوژی نباشند و یا ایدئولوژی آنها با فرهنگ و هویت مردم پیوند نداشته باشد، موفق نمی‌شوند. در آن مقطع زمانی جنبش ضداستبدادی در بعد سیاسی گسترش پیدا کرده و در بعد

ایدئولوژی نیز کم و بیش رشد کرده بود، اما معتقد بودیم برای مبارزه با شاه باید به بعد نظامی هم ارتقاء پیدا کند. و تا زمانی ایدئولوژی - سیاسی نباشد نمی‌تواند وارد بعد نظامی شود، در غیر این صورت مبارزه انقلابی تبدیل به تروریسم می‌شود. خوب، ما برای خودمان تعاریفی داشتیم. و در آن چارچوب حرکت می‌کردیم.

بخش پایانی

دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۳ - ۸ نوامبر ۲۰۰۴

• انقلاب یک امر اجتناب ناپذیر بود و شاه هم مقصر اصلی آن بود که مملکت را به اینجا کشانید. می‌توانست اینگونه عمل نکند.

• من آینده سیاسی ایران را در مردم سالاری می‌بینم و هیچ راه‌گریزی هم وجود ندارد. امری است محتوم و محتوم به آن. دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. هیچ امکان ندارد غیر از این باشد.

• سپاه را من تشکیل دادم و اساسنامه‌اش را آقای مهندس محمد توسلی نوشت. اسمش را هم ما انتخاب کردم و همه این جوانهایی که در خیابانها در تظاهرات بودند در آن قالب و ساختار ریختیم. توجه فرمودید! نیرویی که بی شکل و بی دروپیکر بوده، در قالبی ریختیم و به آن سازمان دادیم، خوب این چه اشکالی دارد؟

نکته: در این مصاحبه با آقای دکتر ابراهیم یزدی، توجه به سه امر اساسی و هدف واقعی، ضروری به نظر می‌آید:

۱. به‌ارایه بدون سانسور و حذف اعتقاد دارم، بالاخره ادعای دموکراسی و آزادی بیان باید در عمل هم اثبات شود، هر چند شاید موجب سوء برداشتی ناخواسته باشد و شرمنده بعضی دوستان، اما به‌رحال نمی‌خواهم به عنوان یک مصاحبه ساده و شخصی، موجب دل‌آزرده‌گی کسی شوم و یا با سوء قصد و نظر منفی، باعث ایجاد جنجال و شر ساختن و لوث کردن چهره‌ها باشم، آنهم اشخاصی که هر کدام به گونه‌ای در تاریخ معاصر ایران تاثیر و حضور داشته‌اند و زحماتشان در راه عقیده و مرام شان ماجور و مشکور، اما به قول دکتر سروش: "بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد". هر چندکه البته، مطالعه این نظریات شخصی، مشروط به رعایت اخلاق مبنی بر اعتماد و صداقت و انصاف، هم موجب ایجاد شک و شبهه نمی‌شود و هم زیبایی تنوع طرز تفکر ها و خطوط فکری را آشکار می‌کند و از ارزش بزرگان نمی‌کاهد.

۲. در این مجموعه گفتار های سریالی، قصد صادقانه و قلبی من، آگاه کردن هم‌نسلانم از طرز تفکر و رفتار الگو های تاریخ معاصر ماست که در سلسله مذکور - که انتشار منظم آنها فعلا در سایت های اینترنتی و نشریات داخل کشور ادامه دارند - اصولاً اعتقاد ندارم که به خاطر ماخوذ به حیا شدن امروز، به‌این نکته در آینده محکوم شوم که در مصاحبه با فلان شخص در فلان سال، چرا دچار فلان خبط و خطا شده‌ام و فلان جمله را تغییر یا حذف کرده‌ام، به قول نبوی طنز نویس، به اندازه کافی در شهر بدنامم به‌انواع اتهام ها و بر شمردن موارد دروغ! و لاجرم سال ها باید، تا در گذار زمان، تاوان این جرم و جنایت‌های فرضی را که مرتکب شده‌ام، بازپس بدهم! و مکافات ببینم، پس در این چند روز جوانی و عمر فانی، وقت و فرصت سوزاندن عمر و استعداد، در این

خروس بازی ها را ندارم، هرچند برخورد ناجوانمردانه و ناآگاهانه و قضاوت منفی و دور از انصاف بعضی از هم وطنان عجول و نا آشنا هم سرانجام در گذشت زمان رنگ خواهد باخت.

دوستی نازنین برایم نوشت: " این حرفه بی پیر که تنها خطرش این نیست که به زندان بیفتی. بعضی خطر زندان افتادن را کمترین می دانند. از جمله گرفتاری هایش روبرو شدن با آدم های خودمحورست که همه دنیا را در حال توطئه کردن برای خود می بینند و خود را مرکز عالم گرفته اند و بهترین موقع هر واکنش و هر رخداد کاری است که او کرده. بهترین راهها راهی است که او رفته. بهترین آدم ها کسانی هستند که او را تائید می کنند. بقیه دنیا موظفند که با اندازه های او عالم را اندازه بزنند.... من در شبانه روز آن قدر محبت از مردم تحویل می گیرم که از سرم زیادی است و قابل آن نیستم و آن قدر هم احمق نیستم که تصور کنم در مقابل آن دریای محبت قطره های لجن هم به من نمی رسد. نخیر می رسد و بیش از این هم باید برسد. که گفته اند هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد."

۳. بنا به وفای به عهد روز اول شروع این پروژه علمی، مجموعه بحث های سریالی "گفتارهای آینده رهبری ایران" و "نگاهی به اوضاع و احوال فعلی ایران"، با همه نوار کاست ها و ویدئو ها و یادداشت ها، بزودی در اختیار یکی از کتابخانه های "گروه تاریخ شفاهی ایران" در خارج از کشور و "کتابخانه ملی ایران" در داخل کشور، قرار خواهد گرفت، تا جهت تحقیق و تفحص، این گفت و گو های تاریخی و پر از نکات و عقاید شخصی افراد، در دسترس همگان باشد، چون متعلق به همه هم نسلان من است و در انحصار و مالکیت کسی نیست. با سپاس: قانعی فرد

قانعی فرد: ماجرای دیدار با سالیون را چه افرادی در آن زمان دنبال کردند؟

در ایران هم آقایان مهندس بازرگان و آیت الله موسوی اردبیلی از طرف شورای انقلاب با سالیون - سفیر وقت آمریکا در ایران - دیدار و مذاکره می کردند. و هم مرحوم آیت الله بهشتی بدون اطلاع شورای انقلاب مستقیماً با سالیون مذاکره می کرده است. بعد از این که پرزیدنت کارتر توسط ژیکاردستین رئیس جمهور وقت فرانسه به امام خمینی پیام داد، از وزارت امور خارجه آمریکا با نوفل لوشاتو تماس گرفته شده و گفتند، شخصی بنام زیمرمن از سفارت آمریکا در پاریس می آید و پیغامی از طرف کارتر برای آقای خمینی دارد. موقعیت من طوری بود که آقای خمینی بدون حضور من با کسی حرف نمی زد. آقای خمینی نظر مرا جویا شد و من هم نظر مثبت دادم و ایشان هم پذیرفت. وی آمد و پیام را داد و من ترجمه آنرا به آقای خمینی دادم و ایشان هم جواب داد و من ترجمه جواب را به او دادم. چهار یا پنج پیام مبادله شد. من متن کامل تمام این پیامها را در اختیار مرحوم سرهنگ نجاتی قرار دادم و او در کتاب "تاریخ ۲۵ ساله، از کودتا تا انقلاب" آورده است.

قانعی فرد: چرا شما از زیمرمن خواستید که از کودتا جلوگیری شود؟ وقتی که آن خشونت علیه آمریکا در ایران تقویت شد؟

من نخواستم، آقای خمینی خواست. آقای خمینی در جواب کارتر که پیغام داده بود که اگر از بختیار حمایت نکنید ارتش کودتا می کند، گفته بود که اگر ارتش کودتا بکند، مسئول آن آمریکا است که ارتش ایران را کنترل می کند.

قانعی فرد: خوب چرا گفته بود: خشونت علیه آمریکا در ایران تقویت می شود؟

این نوعی جنگ روانی بود. کارتر در پیام خود گفته بود که شاه ایران را ترک خواهد کرد. و برای حفظ آرامش و بهبود اوضاع شما از بختیار حمایت کنید. در غیر این صورت ارتش کودتا خواهد کرد. آقای خمینی هم جواب می دهد اگر ارتش کودتا کند مردم این را از چشم شما می بینند. تظاهرات ضد آمریکایی وسعت پیدا می کند. به نظر من پاسخ دیپلماتیک خوبی بود.

قانعی فرد: با وجود اعلام آمادگی بختیار برای نخست وزیری چرا شما دولت او را غیر قانونی دانستید؟ به خاطر سفر هایزر بود یا نه؟ و خوب اگر بختیار می ماند چه اتفاقی می افتاد؟

بختیار توسط شاه منصوب شده بود. بر طبق قانون اساسی شاه در عزل و نصب نخست وزیر و وزرا اصلاً اختیاری نداشت. علاوه بر این شاه مشروعیت خود را بکلی از دست داده بود و مردم دیگر او را نمیخواستند. کتاب **یک رنگی** بختیار را بخوانید. بختیار پایگاهی نداشت. نیرو و قدرتی نداشت. نه ارتش و نه جبهه ملی، از او حمایت نمی کردند. جبهه ملی او را اخراج کرد. مشروعیت قانونی هم که نداشت. او با چه نیرو و قدرتی میخواست بماند. فردی که جایگاه قانونی ندارد، حمایت مردمی ندارد و ارتش از او حمایت نمی کند چگونه باید سرکار بماند.

قانعی فرد: شما تصور نمی کنید که دولت آمریکا یکی از بانیان و حمایت کننده های این انقلاب بوده؟

نه! ابداً.

قانعی فرد: چون وقتی انقلاب شد کسانی سعی می کردند که شاید به گونه ای ارتباط پنهان آمریکا با ایران را قطع کنند. مثلاً سفارت آمریکا اشغال شد... یعنی جلوه بدهند به ضرر آمریکاست تا نفع آن.

اولاً ارتباط آمریکا با شاه و بختیار و ارتش پنهان نبود. ثانیاً کسانی بودند، چه در ایران و چه در خارج که تلاش می کردند دولت جدید انقلاب به رسمیت شناخته نشود و با دنیا درگیر شود. ثالثاً چه کسی گفته است که اشغال سفارت آمریکا به ضرر آمریکا بود؟ انقلاب ایران یک انقلاب اصیل، کلاسیک، تاریخی و مردمی بود. اما اینکه ما تصور کنیم که کشورهای بزرگی مثل انگلیس و آمریکا و یا اسرائیل، که در ایران پایگاه داشتند انقلاب را پذیرفتند و تسلیم شدند، اشتباه است. آنها شکست خوردند. اما انقلاب را به حال خودرها نکردند. انقلاب مستقل و اصیل بود. اما در خلاء حرکت نمی کرد. من مثال می زنم. من در ماشینم نشسته ام و در حال رانندگی هستم. مستقل از هر چیز. اما من تنها راننده در این بزرگراه نیستم. راننده های اطراف من هم بیطرف نیستند و مواظب رانندگی من هستند. هر يك از راننده ها سعی می کنند با مانورهای خود، بر رانندگی من اثر بگذارند، ممکن است جلوی من ویراژ بدهند که بروم ته دره. انقلاب ما مستقل از خواست و اراده ابرقدرتها پیروز شد ولی آنها در فرآیند انقلاب ما اثر گذاشتند و فتنه های خود را به انجام رساندند و در خود انقلاب و در تحولات بعد از انقلاب در جاهایی جلوی ماشین انقلاب ویراژ دادند. و بر مسیر حرکت آن تاثیر گذاشتند. مثلاً در تمام اسناد ذکر شده است که آمریکائیه می دانستند که با سفر شاه به آمریکا در ایران گروگانگیری می شود. پس چرا شاه را بردند؟

قانعی فرد: در تمام اسناد هم ذکر شده که چرا گروگانگیری دقیقاً در زمان قسم خوردن رئیس جمهور جدید باید صورت گیرد؟

گروگانها بلافاصله بعد از سوگند خوردن ریگان، رئیس جمهوری جدید و خروج کارتر از کاخ سفید آزاد شدند. اما این ربطی به زمان گروگانگیری ندارد. گروگانها در زمان کارتر آزاد نشدند تا کارتر در انتخابات پیروز نشود. اما آنها می‌دانستند که ایرانی‌ها بشدت از شاه متنفرند. می‌دانستند اگر شاه را به آنجا ببرند، چه اتفاقی در ایران می‌افتد، سالیون در گزارش‌های خود آنرا نوشته است. اما سؤال مهم و اساسی این است که چرا شاه را بردند؛ برای اینکه چند بانک آمریکایی، به رهبری بانک چیس مانهاتان را کفلر ۴ میلیارد دلار قبل از انقلاب به ایران وام داده بودند. در یکی از سخنرانی‌هایم همه اسناد آن را ارائه کرده‌ام. این وام به تصویب مجلس آن موقع نرسیده بوده ولی بانک مرکزی آن را امضا کرده بود. پس از پیروزی انقلاب **روزنامه وال استریت**، مقاله‌ای دارد در اسفند ۵۷، که گروه را کفلر به دنبال وصول این وام است. یک حقوق دان ایرانی به مشاوران حقوقی بانک چیس مانهاتان می‌گوید شما نمی‌توانید این وام را وصول کنید چون به تصویب مجلس نرسیده است. درست است که بانک مرکزی آن را امضا کرده است، ولی چون به تصویب مجلس وقت نرسیده است بدهی دولت ایران محسوب نمی‌شود و دولت جدید ایران می‌تواند آنرا ندهد. آقای را کفلر با چنین وضعی روبرو بود. کتاب **"رباخواران"** توضیح مفصلی دارد راجع به این قضیه. نیکسون و کسینجر، کارتر را تحت فشار قرار داد تا با سفر شاه به آمریکا موافقت کردند. در حالیکه می‌دانستند که با ورود شاه به آمریکا گروگانگیری می‌شود. ولی این کار را کردند تا گروگانگیری بشود که را کفلر بتواند آن پول را وصول کند. اموال دولت‌های خارجی در آمریکا طبق قانون مصونیت دارند، یعنی نمی‌توان آنها را، حتی به حکم دادگاه توقیف کرد. فقط یک ماده یا قانون استثنایی به رئیس جمهور آمریکا اجازه میدهد در شرایط فوق‌العاده، دستور توقیف اموال یک دولت خارجی را صادر کند. و این کار شد. آنها فشار آوردند کارتر شاه را ببیزد و پذیرفت، واکنش در ایران گروگانگیری بود. و پیامد آن توقیف اموال و دارایی‌های ایران در آمریکا بود و باز پس گرفتن چهار میلیارد دلار وام پرداخت شده به گروهی از ایرانیان.

آقای بنی‌صدر هم یک اشتباه کرد و در پیش خطبه نماز جمعه گفت ما سرمایه‌های خودمان را که در بانک‌های آمریکا است از آنجا خارج می‌کنیم. البته دولت موقت این برنامه را داشت. سرمایه ایران، شامل طلا، اوراق وام به قدرال رزرو و بانک‌های آمریکا حدود ۱۴ میلیارد دلار بود. اما امکان نداشت که یکدفعه بتوانیم همه آنها را بیرون بکشیم. دولت موقت خواست آنها را به تدریج خارج کند. دولت موقت تصمیم گرفت تمام پول نفت را به دلار نگیرد. در ژاپن یک حساب بین باز شد. با ژاپنی‌ها پول نفت به دلار حساب می‌شد ولی به بین در بانک ژاپن سپرده می‌شد تا هم تمام درآمد نفت به دلار در بانک‌های آمریکا نماند و هم برای خرید از ژاپن نیاز نباشد دلار را تبدیل کنند. کالاهایی را که از ژاپن می‌خریدیم بین به آنها می‌دادیم. آرام آرام می‌خواستیم پولها را از بانک‌های آمریکا خارج کنیم و مونوپولی را برداریم. می‌دانستیم سیستم بانکی آمریکا چگونه است. بعد از صحبت آقای بنی‌صدر، ساعت ۴/۵ صبح کارتر را بیدار کردند و گفتند رئیس جمهور منتخب ایران می‌خواهد پولها را خارج کند. به دستور کارتر ۸/۵ صبح سپرده‌های ایران در بانک‌های آمریکا بلک‌اوت شد. یک حرف دیگر هم آقای بنی‌صدر زده بود، اعلام کرد پولهایی را که خارجی‌ها در زمان شاه در ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند، نمی‌دهیم. هم ناراحت شدم و هم تعجب کردم. هنگامی که وزیر امور خارجه بودم، عضو شورای سرمایه‌گذاری ایران هم بودم. کشورهای خارجی جمعاً ۸ میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند ولی ایران ۵۰ میلیارد دلار در کشورهای خارجی سرمایه‌گذاری کرده بود. به آقای خمینی گفتیم این حرفها چیست که اینها می‌زنند. گفتیم مثل این است که

من به شما ۸ تومان بدهی دارم ولی ۵۰ تومان من هم پیش شما است. من گردن کلفتی می‌کنم و می‌گویم که ۸ تومان را نمی‌دهم. شما هم می‌گویید خوب نده. بهرحال بعد از امضای بیانیه‌های الجزایر و آزادی گروگانها، اولین پولی را که از حساب ایران برداشتند همان ۴ میلیارد دلار را کفتر بود. حتی اگر ایران وام را می‌پذیرفت، بهره آن ۴٪ بود در حالیکه بهره وامها در بازار آمریکا در آن زمان ۱۸ تا ۱۹٪ بود. پس قبول آن وام به نفع ایران بود.

قانعی فرد: آیا در آن ماجرا می‌توان "بهبزاد نبوی" را جزء متهمین ردیف اول شناخت؟

ایشان هم باید پاسخگو باشد. اما پرسش شما این بود که چطور شد که گروگانگیری شد.

قانعی فرد: اما گاهی مساله به پیوند رابطه صوری آقایان خمینی و ریگان مرتبط می‌شود.

چرا و به چه دلیل؟ این مساله مربوط به قبل از انقلاب نیست... این تفکر که به علت برخی از رویدادهای بعد از انقلاب و با توجه به آنها جمع‌بندی شود که انقلاب را آمریکایی‌ها راه اندازی کردند غلط است و علمی نیست. برخی از ایرادها درست است، ولی این جمع بندی که انقلاب را آمریکا کرد، غلط است.

اینکه گروگانها آزاد نشدند تا وقتی ریگان وارد کاخ سفید شد، مربوط به روابط ریگان و آقای خمینی نیست. بلکه به يك نگرش دیگری مربوط می‌شود و آن این است که احمد آقا گفت. خمینی گفت که "شاه باید برود، کارتر باید برود، صدام هم باید برود، شاه رفته است کارتر هم باید برود". اما برای اینکه کارتر برود، باید گروگانها را آزاد نکنند، تا کارتر در انتخابات شکست بخورد. کتاب **اکتبر سورپرایز**، نوشته گاری سیگ همین مساله را گفته که آقای کروی می‌رود اسپانیا... با نماینده سازمان سیا که از جمهوری خواهان بود مذاکره و موافقت می‌کنند برای اینکه ریگان برنده شود، گروگانها را آزاد نشوند... محمد منتظری در مجلس گفت سگ کارتر از ریگان بهتر است، این چه کارهایی است که شما می‌کنید...*

شما به عنوان یک محقق جوان، باید فراتر از این مسائل بروید... بله آمریکایی‌ها با مقامات ایرانی تماس گرفتند، خوب این سؤال پیش می‌آید که مک فارلن برای چه به ایران آمد؟ چرا سید مهدی هاشمی را کشتند؟ چرا در مکه آن کشتار صورت گرفت؟ همه زیر سر اسرائیل بود. چون آنچه ایران از بازار آزاد اسلحه می‌خرید سلاح هایی بود که توسط دلال‌های اسلحه فروخته می‌شد. گزارش کمیسیون تاور را بخوانید. هر چی موشک های قدیمی و از رده خارج شده تاو بود و در انبارها داشتند به ایران فروختند. وقتی موجودی انبارهای خودشان تمام شد، آنها را از آمریکا، هر موشک ۲۰۰۰ دلار می‌خریدند و ۱۱۵۰۰ دلار به ایران می‌فروختند و بجای آنها موشکهای پیشرفته آمریکا را می‌گرفتند. آمریکایی فهمیدند که اسرائیل موشک‌های تاو را به ایران می‌فروشد. تصمیم گرفتند خودشان آنها را به ایران بفروشند و یک رابطه مستقیم هم ایجاد کردند. اسرائیل عصبانی شد. سرهنگ قربانی فر مطلب را لو داد. من از آیت الله منتظری پرسیدم، که آیا خیرسفر مک فارلن به ایران را مهدی هاشمی به ایشان داده است یا کس دیگری. ایشان گفت: قربانی فر نامه‌ای را برای او فرستاده و مطلب را توضیح داد، که در دفتر خاطراتش هم آمده است. سید مهدی مطلب را از طریق برادرش سید هادی هاشمی می‌فهمد و می‌دهد به روزنامه الشراع لبنان و مطلب پخش می‌شود.

درست نیست که بگوئیم انقلاب آمریکایی است. آمریکائیه‌ها می‌فهمند که در ایران هم بازی‌های سیاسی هست بنابراین هم کار بهره‌برداری خودشان را می‌کنند.

قانعی فرد: در آن زمان آقای بنی صدر، رئیس جمهور شد و شما به عنوان وزیر امور خارجه آن موقع... آقای بازرگان مخالف این گفته بود اما به آقای بنی صدر رأی داد، آن عدم اتحاد، چرا به وجود آمد؟... یعنی امثال آقای بازرگان چرا موجب ایجاد زمینه‌ای برای عملکرد سوء استفاده کنندگان شد؟ در حالی که می‌شد بجای نفاق و بی باوری، شما در کنار هم متحد می‌شدید.

مرحوم مهندس بازرگان در اولین انتخابات ریاست جمهوری به آقای بنی صدر رای نداد. ایشان

* دانشجویان خط امام اعلام کردند که بعد ۲ یا سه روز سفارت را ترک خواهند کرد اما چرا گروگانگیری ۴۴ روز ادامه پیدا کرد تا کارتر انتخاب نشود. با خواندن کتاب کارتر: "فلسطین: صلح نه آپارتاید" پاسخ این پرسش را می‌توان دریافت.

از تصمیم شورای مرکزی نهضت آزادی ایران تبعیت کرد و به آقای حبیبی رای داد. اما وقتی بنی صدر انتخاب شد، بازرگان و دوستانش، در اختلافاتی که بروز کرد از رئیس جمهور منتخب مردم حمایت کردند. بعد از تشکیل دولت موقت، آقای خمینی مرتب به آقای مهندس بازرگان فشار می‌آورد که به آقای بنی صدر کاری را ارجاع بدهید تا ساکت بشود... آقای بازرگان گفت این آقا، یک مدرسه را هم نمی‌تواند اداره کند، خود شما یک کاری را به ایشان واگذار کنید.. زمانی که مد شد همه به دولت موقت فحش بدهند، آقای بنی صدر هم شروع به مخالفت و حمله کردن به دولت موقت کرد. اما بنی صدر با برنامه و تیم فعالی به ایران آمد. اعضای تیم افرادی با پشتکار بودند و پرکار، طبق برنامه تمام روحانیون را دیدند و نظر آنها را به ایشان جلب کردند. بنابراین بنی صدر منتخب طبقه روحانیون ایران بود. ایشان قبل از انقلاب به آن حد شناخته نشده بود که موجب انتخاب وی بشود. حزب جمهوری اسلامی آقای جلال الدین فارسی را نامزد انتخابات ریاست جمهوری کرد. اما چون افغانی الاصل بود آقای خمینی با کاندیداتوری ایشان مخالفت کرد و زیرآب ایشان زده شد. حزب جمهوری هم در انتخابات نتوانست کاری کند. در آن موقع اکثریت شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در دست آقای مهندس سحابی و دوستانشان بود. آنها هم یک خطای تاریخی کردند... و با کاندیداتوری مهندس بازرگان مخالفت کردند، که با یک یا دو رأی اختلاف، آنها برنده شدند و آقای حسن حبیبی را کاندیدا کردند، که پانصد هزار رأی هم بیشتر نیاورد. اگر بازرگان کاندیدا می‌شد، به احتمال زیاد حزب جمهوری اسلامی هم از ایشان حمایت کرد. بهرحال بنی صدر منتخب روحانیون بود... در حالی ایشان فکر کرد ۱۱ میلیون رأی به خاطر خود ایشان بوده است... این اشتباه بود... حالا می‌پرسید که این رأی را چطور به دست آورد؟... من برای شما یک مثال می‌زنم ایشان رفت یزد و در سخنرانی خود در مسجد که آیت الله صدوقی هم حضور داشت، حمله کرد به آقای بازرگان و گفت این آقای بازرگان که در تلویزیون قرآن درس می‌دهد بفرمایند در کدام حوزه علمیه درس خوانده است؟

قانعی فرد: ببینید آقای یزدی، من می گویم که فرض بر صحت و تایید حرف شما، اما هر کسی راه و منش و شگرد خاص خودش را دارد و لاجرم هیچ انسانی بدون اشتباه نیست و خود آقای بنی صدر هم در "خیانت به امید" منکر اشتباه در عملکردش نیست و اتفاقاً نظر شخصی من بر این نکته است که خیلی هم صادقانه گزارش می دهد....

من نمی گویم ایشان صادقانه از خود انتقاد نکرده است. اما شما می پرسید که چرا شما نتوانستید در کنار هم متحد بمانید. من به این پرسش شما پاسخ می دهم. عملکردها بسیار بد بود. به عنوان مثال وقتی می خواست برای مراسم تحلیف بیاید مجلس، پیغام داد که من می آیم و باید همه به پا خیزید و بلند شوید... من به آقای احمد سلامتیان گفتم که این چه حرفی است که می زنید؟ وقتی این حرف را می زنید، عده ای لج می کنند و پا نمی شوند.... چرا این توقع را دارید؟ اگر نمی گفت و به عنوان رئیس جمهور می آمد مجلس، عده ای پا می شدند. یک عده مثلاً بنا به رودر بایستی پا می شدند، اما اینکه بگویند وقتی من می آیم همه نماینده ها قیام کنند، درست نیست... جو انقلاب بود رئیس جمهور شده اید بسیار خوب، ولی برخورد خوبی نبود. وقتی در ۷ اسفند ما در امجدیه برنامه داشتیم عده ای آمدند و شلوغ کردند. من چون تجربه تظاهرات زمان دکتر مصدق را داشتم... از بلند گو اعلام کردم که مردم اینهایی که شلوغ می کنند دورشان را خلوت کنید؛ وقتی در تظاهراتی کسی شلوغ می کند، اگر دورش را خلوت کنند، خودش می رود کنار. ما در آن برنامه موفق شدیم و آشوب گران از صحنه بیرون رفتند. اما بنی صدر گفت که شما بلد نیستید، من آخوندها را می شناسم مثل موش ترسو هستند، از سوراخ که بیرون می آیند اگر با یک چوب حمله کنید فرار می کنند و به سوراخ می زنند؛ من در ۱۴ اسفند به همه نشان می دهم. بدترین برنامه در ۱۴ اسفند بود. رئیس جمهور رفته است سخنرانی. عده ای جوان هم آمدند و شلوغ کردند، حالا تحریک یا هر چیز دیگری، رئیس جمهوری می توانست خیلی متین بگوید مردم اینها نمی گذارند رئیس جمهورتان صحبت کنند، من پیام خود را بعداً از رسانه ها به شما می رسانم و می آمد بیرون و شان خود را حفظ می کرد. حزب الهی ها و مجاهدین که آمد بودند. به هم می پریدند، زد و خورد می شد. اما رئیس جمهور متهم نمی شد. در شأن رئیس جمهور نبود بیاید و بگوید این کارت مال فلان نهاد و این یکی مال سپاه و غیره.

قانعی فرد: آقای یزدی، این نوع بر خوردها، به اخلاق و ذهنیت انسان ها باز می گردد و ذکر آن پاسخ سوال من نیست، شما به یک سری راه و روش آقای بنی صدر معترضید و عکس قضیه هم ممکن است، اما با عرض معذرت هر دو بی اهمیت در برابر سخن و قضاوت تاریخ و شعور جامعه... خوب مثلاً از یکی از حرف های ایشان، هنوز هم در ابراز عقاید مختلف استقبال می شود، که گفت سپاه پاسداران در آینده ایران ستون استبداد می شود، که شد!... و ایشان ممکن است "نوستر آداموس" باشند و کلیه پیش بینی هایشان درست!...

اگر این گونه که شما می فرمایید آقای بنی صدر فکر می کرد آیا در همان زمان این سخن را گفت، پس چرا در شورای انقلاب گفتند سپاه را بسپارید دست من. در آن موقع ایشان هنوز رئیس جمهور نشده بود.

قانعی فرد: آقای یزدی نبش قبر نکنیم!.. که برداشت منفی از مناظره کرد

نه!... من نبش قبر نمی کنم. شما مسایل گذشته را مطرح می کنید و من توضیح می دهم! در دولت موقت ما سپاه را تشکیل دادیم پس از اینکه ارتش شکست خورد. بعد از انقلاب، توان هیچ کاری را

نداشت، کلانتری ها سقوط کرده بودند... شهر شلوغ و ناامن بود... ما باید نیرویی داشتیم که امنیت شهرها را حفظ کند... بله سپاه را تشکیل دادیم و اساسنامه‌اش را نوشتیم... اسمش را هم ما انتخاب کردیم... و همه این جوانهایی که در خیابانها در تظاهرات بودند در آن قالب و ساختار ریختیم... توجه فرمودید!... نیرویی که بی شکل و بی دروپیکر بوده، در قالبی ریختیم و به آن سازمان دادیم، خوب این چه اشکالی دارد؟... اما وقتی این سپاه تشکیل شد از همان اول همه به آن چشم طمع پیدا کردند... می‌گویید: نه!... ابو شریف و محمد منتظری را تحریک کرده بودند که یزدی، سپاه را تشکیل داده و می‌خواهد کودتا کند. ابو شریف می‌گفت شما می‌خواهید بوسیله سپاه کارگران را سرکوب کنید. اما بنی‌صدر تحریک می‌کرد که یزدی می‌خواهد فیدل کاسترویی ایران بشود. روحانیان شورایی انقلاب و مرحوم بهشتی از من می‌خواستند که محمد منتظری را فرمانده سپاه کنم.

قانعی فرد: آقای یزدی، علت این همه اختلاف نظر و تک محوری در آغاز چه بود، مگر همه شما با هم، هم دوره نبودید؟ جهت مبارزاتان مگر یکی نبود؟ یا باید بگویید برای منافع شخصی بود و قدرت و یا آزادی و ایران؟

البته هم دوره بودن دلیل نمی‌شود.

قانعی فرد: یعنی نمی‌شد شما، نهضت آزادی، جبهه ملی، آقای بنی‌صدر و... نقش ارشادی و همکاری و تفاهم را باهم داشته باشید؟ یعنی در یک زمانی سیاست مداران ما بگویند: ما " همه چیز را در خود خلاصه نکنند، برای یک بار در تاریخ ایران، یکی کسی را قبول داشته باشد و حرف مخالفش را بشنود.

ببینید، اختلاف در خصلت و منش و تفاوت در روش وجود داشت.

قانعی فرد: درباره این بحث شخصی و عقاید به جایی نمی‌رسیم، اجازه بفرمایید، موضوع را عوض می‌کنم... به عنوان یک نسل جوان، یک سؤال دارم، و آن این که ما نسل جوان چه کنیم، چه کاری از ما برای امروز و آینده ایران برمی‌آید؟.. امروزی که نسل من، از شما ایران فعلی را به ارث برد؟

اولاً بحث شخصی نیست. ثانیاً من برای اینکه شما جواب سؤال قبلی خودتان را بگیرید برایتان توضیح می‌دهم. به عنوان يك تحقيق بروید و آرشیو روزنامه انقلاب اسلامی را بخوانید. آنجا چیزهایی را نوشته شده است که امروز دیگر خودشان هم آنها را قبول ندارند و انکار می‌کنند. آقای بنی‌صدر از گروگانگیری حمایت کرد و رفت در آنجا سخنرانی کرد.

قانعی فرد: اما من خواننده دایمی آقای بنی‌صدرم و دوستانم می‌دانند، و گاهی فکر می‌کنند سنگ ایشان را به سینه می‌زنم، که البته اینگونه نیست، اما از آقای بنی‌صدر، در انقلاب اسلامی فعلی، چنین چیزی ندیدم، اما در باره " گروگان ها " آقای بازرگان هم ناراحت بود؟

اولاً من نگفتم روزنامه انقلاب اسلامی فعلی، گفتم روزنامه انقلاب اسلامی در آن زمان و اگر علاقه‌مند بودید و خواستید نشانی‌ها را می‌دهم. ثانیاً بله آقای مهندس بازرگان ناراحت بود و آنرا خلاف مصالح ملی ایران می‌دانست و اگر چه قبلاً بحث استعفا را مطرح کرده بود، اما با

گروگانگيري استعفا داد زيرا دولت، هر دولتي، نمي‌تواند بر عملي که خلاف پيمانهاي بين‌المللي است صحه بگذارد.

قانعی فرد: من در پاریس، ۴ جلسه با آقای بنی صدر، برای تحقیق مصاحبه داشته‌ام، و خیلی هم گاهی تحت تاثیر بعضی آموخته‌های ایشان هستم و معتقدم صادق است و ایشان به نوعی در این تاریخ سیاسی پر ماجرای معاصر، مظلوم واقع شده‌اند و در آن زمان هم ایشان بنا بر اکثر مدارک و کتابها، حرفشان حرف آزادی بود نه قدرت.

شما با آقای احمد سلامتیان صحبت کرده‌اید؟

قانعی فرد: خیر!

با ایشان هم صحبت کنید.

قانعی فرد: از دور ایشان را یک بار دیدم در پاریس، ولی مصاحبه نکرده‌ام، اما دورادور برداشت شخصی من این است که آقای احمد سلامتیان، طبعاً احترام برای آقای بنی صدر قائل است و یا شاید نمی‌خواهد حرفی را بزند که بعداً بتوان به عنوان سند یا مدرک تاریخی از آن استفاده کرد... گفتیم که شناختی رودر رو ندارم... آقای بازرگان را هم که بنده ندیدم...

ببینید وقتی من می‌گویم که بنی صدر اشتباه داشته، معنی اش این نیست که حزب جمهوری در مخالفت با ایشان اشتباه نداشته است، حزب جمهوری اسلامی هم اشتباهاتی داشته است، دعوی حزب جمهوری با بنی صدر این بود که ما باید رئیس جمهور و نخست وزیر را معین کنیم.

قانعی فرد: ماجرا تسویه حساب شخصی نشود، ولی همه گروه شما، یک اتهام مشترک دارید، چرا شما هر کاری کردید تا پروید کنار و عملاً روحانیت در ایران قدرت را به دست بگیرد و چنین بر شما خارج رفته‌های تحصیل کرده، مستولی بشود و امروز همه شما و نسل ما به چنین روزگاری کشیده بشویم؟

خوب سلطه و سیطره روحانیان دلایل زیادی دارد. اما بهتر است فرافکنی نکنیم و تمام تفصیرات را به گردن روحانیان نگذاریم. ما روشنفکران هم می‌بایستی از خود انتقاد کنیم. شما بایستی روشنفکران ایران را در آن ۲-۳ سال اول نقد کنید. نه فقط روشنفکران دینی را بلکه همه روشنفکران را. چپی‌ها کجا بودند، حزب توده کجا بود و چریک‌ها کجا بودند و چه کار می‌کردند. وقتی انقلاب پیروز شد، روحانیون بودند. نهضت آزادی و روشنفکران هم بودند. آیا جریانات چپ به روشنفکران دینی نزدیکتر بودند یا به روحانیون. بالاخره در یک جامعه دموکراتیک، جریانات چپ که به مسائل دینی اعتقادی نداشتند قاعدتاً باید به روشنفکران دینی نزدیکتر باشند تا به روحانیون سنت‌گرا و بعضاً ارتجاعی. اما کاندیدای حزب توده برای ریاست جمهوری خلخالی بود. شما این معما را چگونه می‌خواهید حل کنید. حزب توده گفته بود که ما در خط امام هستیم اما آقای بازرگان و نهضت آزادی نیست.

قانعی فرد: آقای یزدی، دوباره بحث منحرف شد، و معذرت باز هم می‌گویم، نظریات شخص‌ها، در برابر سخن و قضاوت تاریخ و شعور جامعه، در حد یک نظر شخصی است... باید بالاخره دنبال

واقعیت بود و انحراف مبارزان یا فرزندان انقلاب... و اینکه واقعیت را چطوری باید در تاریخ معرفی کرد؟ تا نسل من دیگر اشتباه‌ها و تجربه‌های نسل شما را تکرار نکند.

واقعیت را شما باید دریابید که محقق هستید... فردا استاد دانشگاه شدید، باید سر کلاس بگویید... و درست می‌گویید که تاریخ باید مشخص کند... حق با شماست. آنچه، اول انقلاب اتفاق افتاده تاریخ و آینده باید مشخص کند.

قانعی فرد: البته نباید فراموش کرد که دوباره همه شما در برابر تاریخ، باید رو در رو قرار بگیرید؟ و تاریخ هم حالا مثلاً آن زمان نیست که امثال جلال آل احمد از هاشمی پرسید باید نسل جوان ۱۰۰ سال بایستد و بعد در مورد شما قضاوت کنند؟

بله!.... نه هیچ اجباری ندارند...

قانعی فرد: آقای یزدی، سؤال نسل جوان!

آها!... نسل جوان باید شعور سیاسی پیدا کند. دانش و آگاهی پیدا کند و خودش بررسی و قضاوت کند و تصمیم بگیرد.

قانعی فرد: نظرتان راجع به آینده سیاسی ایران چیست؟

من آینده سیاسی ایران را در مردم سالاری می‌بینم و هیچ راه‌گزینی هم وجود ندارد. امری است حتمی. دیر یا زود دارد... ولی هیچ امکان ندارد غیر از این باشد... شرایط اقتصادی، شرایط سیاسی و شرایط تاریخی.. همه این را به ما می‌گوید.

قانعی فرد: آخر در یک تغییر حکومت یا رفومی که صورت می‌گیرد، مثلاً کتاب رایش سوم را نگاه می‌کنیم، آنها **shadow cabinet** داشته‌اند. ولی حالا ماهیچ کسی را نداریم، یعنی از طرفی اعتقاد به انقلابی دیگر در این روزگار کودکانه به نظر می‌رسد و از طرفی کسی و سیستمی برای جانشینی مطرح نیست و مقبول همگان.

وقایع آلمان را نباید با ایران مقایسه کرد.

قانعی فرد: نه!.. مثال می‌زنم، مقایسه نکردم.

بسیار خوب هیچ راهی جز تسلیم شدن به مردم سالاری پیش روی ایران نیست. شرایط اجتماعی ما این نکته را دیکته می‌کند، راست محافظه‌کار هم بیاید هیچ کاری غیر از این نمی‌تواند بکند. بنابراین تا آنجایی که مربوط به من می‌شود، من آینده ایران را دموکراسی می‌بینم و تردیدی هم ندارم... منتهی فرآیند یادگیری دموکراسی این است که جریان راست هم بیاید و این کارها را بکند تا عملاً ببیند فایده ندارد... دو سال پیش در دانشگاه تربیت مدرس خطاب به دانشجویان همین حرف را زدم... دموکراسی یاد گرفتنی و به قول شما آموختنی است... جریان راست و محافظه‌کار هم باید یاد بگیرد. اگر جریان راست می‌خواهد یاد بگیرد و هزینه یاد گرفتنش این است که من بروم زندان، این کار را بکنند تا بفهمند فایده ندارد. بنابراین اوضاع این طوری خواهد شد.

قانعی فرد: آیا شما فکرمی کنید که نهضت آزادی عملکردش در طی این برهه درست بوده؟
مخصوصاً ۲۵ سال اخیر.

بطور نسبی بله. من بطور مطلق نمی بینم. ما بایستی الگوهایی داشته باشیم که ببینیم مثلاً نهضت اگر بد عمل کرده است در مقایسه با الگوهای دیگری می توانسته خوب عمل کند. نهضت آزادی ایران به عنوان یک حزب سیاسی بهترین کار ممکن را در طی این ۲۰ سال گذشته با توجه به شرایط حاکم انجام داده است. معنایش این نیست که نقص نداشته است، نه. ما بطور نسبی داریم صحبت می کنیم بطور نسبی نهضت آزادی ایران بهترین کار ممکن را کرده است. موقعی که، به قول کدیور، بزرگان دید لازم است بیاید آمد و موقعی که دید نباید بماند از صحنه بیرون رفت. اما ساکت و آرام هم ننشستیم در اوج قدرت آقای خمینی حرفهایمان را در مورد ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر و یا تخلفات در قانون اساسی زدیم، گفتیم با ولایت فقیه یا ولایت مطلقه مخالفیم و نشریه مفصلی دادیم. تمام اسناد سیاسی چهل و چند ساله نهضت آزادی، از جمله ۲۷ سال گذشته در سایت نهضت آزادی بطور کامل آمده است. این اسناد گواه صحت مواضع نهضت است.

قانعی فرد: در خلال این گفتگوهای سریالی، بعضی از مخالفان شما، حتی در بعضی از روزنامه‌ها، مقاله‌ها و...، شما را متهم به آمریکایی بودن می کنند نظر خود شما چیست؟

من نباید نظر بدهم.... مدعی باید ثابت کند.... باید از او بخواهید، چرا این حرف را می زند. دلایل و اسنادش را به شما ارائه بدهد، منتشر کند.

قانعی فرد: آخر آنها هم با توجه به یک سری اسناد این نکته را می گویند؟

کدام اسناد، خوب همین اسناد را منتشر کنند و شما به من بگویند تا جواب دهم. شما آنها را دیده‌اید؟

قانعی فرد: نه، واقعاً نظر شخصی شما را می خواهم، برای تحقیق.

نه، شما به عنوان یک پژوهشگر نباید این طوری سؤال کنید، باید بگویند آنها بنابه این سند و مدرک ادعا می کنند شما آمریکایی هستید. تا من هم بگویم آن سند و مدرک قلابی است.

قانعی فرد: حتی یکی از آنها، درجایی داشت سخنرانی می کرد و می گفت سفارت آمریکا که در ایران تعطیل است، ولی آقای یزدی که در ایران است!

از شما می محقق این حرف بسیار عجیب است. کسی که نامش را نمی گویند در يك سخنرانی در جایی که نمی گویند کجا، چنان و چنین گفته است، بدون آنکه سند و مدرکی ارائه دهد یا شما مطالبه کنید آنرا تکرار می نمایند. این ترور شخصیت است، به قول شما دانشگاهی‌ها، فحاشی سیاسی است. در شأن من هم نیست به اینها جواب دهم.

قانعی فرد: اسم نویسنده یادم نیست، ولی در یک روزنامه در سوئد، این مطلب چاپ شده بود که آقای یزدی به ایران بازگشته و به محض ورود به ایران گفته است "من پیام خاصی را از طرف دولت آمریکا برای ایران ندارم"... خوب اصلاً ضرورت و علت این حرف چه بود؟

بی خود گفته!

قانعی فرد: آخر چاپ شده... در ایران هم روزنامه‌ها نوشتند، در آرشیو دارم .

مگر هر چه در هر روزنامه‌ای چاپ شود سند و قابل اعتنا است. سخن من در پاسخ سئوالی بود که از من شد. در دیدار با آقای آقای کروی رئیس مجلس شورای اسلامی، پرسیدند آیا از آنجا که آمدی پیغام خاصی برای کسی نیاوردی، که من هم در پاسخ دادم خیر، اینها همه شایعه و دروغ است اما اضافه کردم که یا بوش را بی عقل تصور کرده‌اید، که ممکن است باشد، یا من را خیلی بی عقل . بفرمائید در این مملکت کی، چیکاره است که برای شان پیغام بیاورم. برای آقای خاتمی بیاورم؟... به اندازه کافی عقل دارم که زیر بار این حرفها نروم.... شما به عنوان پژوهشگر باید منطق و دیدگاه تان را عوض کنید وگرنه فحاشی برجسب زدن همیشه بوده است. من نمی‌گویم چرا می‌پرسید، بپرسید اما مستند و منطقی، که در شان يك محقق باشد. من یک گناه بیشتر ندارم و آن شرکت موثر در انقلاب اسلامی ایران است . و این که با آقای خمینی رفتم پاریس. سفر به پاریس در این انقلاب تعیین کننده بود و همه می دانند من در پاریس نقش کلیدی داشتم. و در آنجا هم نقش موثری داشتم. گناه دیگر من هم این است که با بازرگان بودم و ماندم و به راهش وفادارم و ادامه می‌دهم.

قانعی فرد: آیا امروز شما از فعالیت تان در انقلاب ایران، پشیمان نیستید؟

اصلاً!

قانعی فرد: یعنی اگر حالا تاریخ برگردد، عیناً همان دفاع را از آقای خمینی و انقلاب می کنید؟

ببینید من از انقلاب دفاع می‌کنم نه از عملکرد فرد یا افراد خاص. استراتژی سیاسی این است. من از نقش و خدمتی که در انقلاب داشتم هرگز پشیمان نیستیم. بله یک جاهایی می بایست من کارهایی می کردم و یک جاهایی نمی‌بایست برخی کارها را می‌کردم. اما این از تاکتیک ها بوده است. این که می‌گویم تاکتیک هایم عوض می‌شد یعنی به گونه دیگری عمل می کردم. مثلاً ممکن است به دولت نمی‌رفتم، من ۱۸ سال تمام در آمریکا با جوانان کار کردم. به ندرت می توانید بروید جایی و از آن دانشجویانی که در آمریکا بودند و با ما همکاری می‌کردند نبینید. شاید بهتر بود به جای رفتن به دولت، به کار سازماندهی آنان می‌پرداختم. بله خیلی چیزها هست که من الان اگر بخواهم بررسی کنم. می‌گویم در پاریس آن کار را نمی‌کردم، این کار را می‌کردم. در پاریس، اگر من به آقای خمینی می‌گفتم به این شرط می‌مانم و همکاری می‌کنم، می‌پذیرفت. اما من نمی‌پذیرم که انقلاب اشتباه بوده است یا مشارکت من در انقلاب یا سفر من به پاریس اشتباه بوده است. همه آنها را برای آرمان انقلاب انجام داده‌ام و از آنها پشیمان نیستم. پیغمبر خدا، حضرت ابراهیم، خانه خدا را ساخت یا تعمیر کرد که در آنجا خدا پرستیده شود. اما بتکده شد. کسی بر او ایراد نگرفته و نمی گیرد که کارش غلط بوده است. شما باید اینها را از هم تفکیک کنید. انقلاب ایران انقلاب مردمی و اصیلی بوده است. هیچ چیزی که مشارکت را شرمنده کند نبوده است. اما اضافه کنم هنوز انقلاب ایران به پایان نرسیده است، هیچ کس هم نمی تواند انقلاب ایران را جمع بندی و رای نهایی درباره آن صادر کند، کسی نمی‌تواند بگوید چون انقلاب ایران تمام شده است. پس جمع بندی کنیم. خیلی چیزها بر اثر انقلاب ایران در جامعه ما رخ داده است، که اثرات عمیق آن هنوز می‌جوشد و به نقطه نهایی و تعیین‌کننده نرسیده است.

قانعی فرد: آیا موافقتی که شاه در محاسباتش اشتباه کرد؟

بله. حتماً. بازرگان هم جواب شما را داده است در همان ابتدای انقلاب گفت این انقلاب به جهت منفی تنها يك رهبر داشته و آن شخص شاه بود. شاهی که اگر کمترین انعطافی در مقابل خواسته‌های مردم نشان می‌داد... چنین نمی‌شد.... همزمان با انقلاب ایران پادشاه مالزی تغییر سیاست داد. تمام زندانیان سیاسی را آزاد کرد و از آنها برای توسعه کشور کمک گرفت. شاه ایران این کار را نکرد... یک نماینده واقعی مردم، مرحوم الهیار صالح از کاشان، انتخاب شد، شاه حتی او را نتوانست تحمل کند و مجلس بیستم را منحل کرد. که همان یک نفر هم در مجلس نباشد. شاه به این معنا رهبر انقلاب بود و کار را به جایی رسانید که غیر از آن چه اتفاق افتاد امکان نداشت... اما اگر شما جوانها بپرسید در انقلاب اسلامی ایران اشتباه کجا بود که به اینجا رسیدیم، می‌گویم ۲ چیز بود: اول اینکه ما در مورد آنچه که نمی‌خواستیم وحدت کرده بودیم، نه آنچه که می‌خواستیم. برخی از گروه‌ها رفتاری که پرسش اساسی آن نفی جمهوری اسلامی است، به عنوان راحل مطرح کرده‌اند. اما رفتاری که شیوهی برای نظرسنجی از مردم در مورد شکل و ساختار حکومت است اما کافی نیست. این اشتباه را نکنید. نگوئید چی نمی‌خواهید، بگوئید چی می‌خواهید، تعریف آنچه که می‌خواهید این نیست که بگوئید ما رفتاری که می‌خواهیم. مثلاً باید دقیقاً بدانید رابطه دین و دولت چه می‌شود. آیا شما می‌توانید در کشوری مثل ایران بگوئید دین رسمی اسلام نباشد، یا مجلس آزاد باشد، هر قانونی که می‌خواهد بدون در نظر گرفتن باورهای مردم تصویب کند.

پس ایراد اول این بود. ما راجع به آنچه نمی‌خواستیم (حکومت شاه) اتحاد کردیم. درباره آنچه خواستیم در میان فعالان سیاسی وحدت نظر کافی وجود نداشت. شاید روحانیان می‌دانستند چه می‌خواهند، اما روشنفکران بطور قطع اتفاق نظر نداشتند. وحدت در آرمان آزادی و استقلال برای دوران انقلاب لازم بود، اما برای مدیریت جامعه کافی نبود. دوم اینکه انقلاب اسلامی ایران زود بود. شتاب انقلاب، فراتر از توان و آمادگی مجموعه بود. اما هیچکس این را قبول نداشت. ضرورت سقوط شاه آن چنان جذاب بود، که همه را مسحور کرده بود و مشکلات بعد از آن را نمی‌دیدند. مرحوم مهندس بازرگان تنها کسی بود که به ما گفت حالا زود است. آمد پاریس ساعت‌ها با هم بحث کردیم او می‌گفت ما آمادگی نداریم، هماهنگی میان نیروها نیست، باید همین که می‌گویند آزادی انتخابات آتراً، بپذیریم. بعد مردم را دعوت کنیم که در انتخابات شرکت کنند؛ از این طریق خودمان هم یاد بگیریم با هم کار کنیم و به تفاهات اساسی برسیم: اما هیچکس حرف بازرگان را نفهمید و نپذیرفت نه آقای خمینی نه حتی دوستان خود ما. این جو غالب برکل انقلاب بود. بنابراین بخاطر همین است که من به این جوان‌ها می‌گویم که شما اشتباه ما را تکرار نکنید. در میزگردی که با آقایان حجاریان و امیر ارجمند داشتیم گفتیم تغییر در ساختار حقوقی جواب نمی‌دهد. ما نظام سلطنتی را عوض کردیم. خوب جواب داد؟ باید ساختارهای حقیقی یا رفتارها عوض شوند. ایرادی که به خاتمی می‌گیرم این است که نتوانست از ۲۲ میلیون رأی استفاده کند. ساختار حقیقی را عوض کند. ساختار حقیقی را چگونه می‌توان عوض کرد؟ با نیروی اجتماعی و مردم. ملکه انگلستان اختیار انحلال مجلس را دارد اما نمی‌تواند، شرایط به او اجازه نمی‌دهد. ما می‌بایست مناسبات سیاسی و اجتماعی را به جایی ببریم که هر کاری که می‌خواهند بکنند، نتوانند. يك مثال بزنم. در فروردین ۱۳۸۱ بعد از پایان گرفتن درمان بیماری‌ام به ایران برگشتم، مامورینی در فرودگاه می‌خواستند مرا بازداشت کنند. اما مامورین دیگری آمده بودند که مانع بازداشت من بشوند این دو با هم درگیر بودند. یک ساعت پاسداران

می‌گفتند ما حکم داریم از عزیزاده که او را بگیریم، گروه دیگر می‌گفت شورای عالی امنیت تصویب کرده است که این خلاف منافع ملی است، نباید بگیرید. پسر من همراه من بود. به او گفتم که پسر جان مرا می‌برند زندان. آماده زندان رفتن بودم. اما این که چرا نگرفتند، مربوط می‌شود به اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد. آنها از من دعوت کردند که بروم به ژنو، اما نرفتم. به آنها اطلاع دادم که در این تاریخ می‌روم ایران. شما تصمیمتان را راجع به قطعنامه بگذارید بعد از اینکه من رفتم ایران. اگر مرا بازداشت کنند، قطعنامه تصویب خواهد شد. اما اگر ایران نمی‌خواهد قطعنامه تصویب شود، پس نباید مرا بگیرند و نگرفتند. بنابراین در سطح کلان هم می‌توان و می‌بایست نیروی ملی و مردمی آن چنان فعال بشود که با حضور خود ساختارهای حقیقی اصلاح شوند.

● قانعی فرد: آیا شما نقدي به کارهاي مهندس بازرگان نداشتيد و نداريد؟

چرا ندارم. هم داشتم و هم دارم. من برغم عشق و علاقه و اعتقاد عمیقی که به بازرگان دارم، اما او را مطلق نمی‌کنم و کارهایش را هم بی‌عیب و نقص نمی‌دانم. مثلاً من به مهندس بازرگان این انتقاد و ایراد را داشتم که چرا مهندس بازرگان از امکاناتی که برای تماس مستقیم با مردم دارد استفاده نمی‌کند. بازرگان هر وقت می‌خواست به مردم گزارش کار بدهد از تلویزیون بعنوان رسانه‌ای فراگیر استفاده می‌کرد. اما صادق قطب زاده بنا به دلایلی علیه مهندس شده بود، بازی درمی‌آورد. تلویزیون عملاً علیه دولت موقت بود. من به مهندس بازرگان گفتم که شما چرا این کارها را می‌کنید. آقای طالقانی امام جمعه است، هر دو هفته یک بار بروید نماز جمعه و از آنجا به مردم گزارش بدهید. وقتی می‌روید آنجا مردم که نمی‌دانند که آن پشت و بالا، چه خبر است تا شما می‌روید آنجا بلند می‌شوند و می‌گویند بازرگان بازرگان حمایتت می‌کنیم. شما گزارش خود را می‌دهید. تلویزیون که نمی‌تواند پخش نکند. تلویزیون هم که پخشش می‌کند آقای خمینی نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

قانعی فرد: پس چرا الان تلویزیون نشان می‌دهد؟

آن موقع هم تلویزیون نماز جمعه را پخش می‌کرد. اما بازرگان بطور مرتب از تریبون نماز جمعه برای گزارش به مردم استفاده نمی‌کرد. بهر حال انقلاب یک امر اجتناب ناپذیر بود و شاه هم مقصر اصلی آن بود که مملکت را به اینجا کشانید. می‌توانست اینگونه عمل نکند.

قانعی فرد: ببخشید آقای دکتر چرا آن موقع شما روشنفکران به شاه کمک نکردید که با عث تغییر ساختار شوید؟

امکان نداشت. شاه آن چنان سرمست قدرت و خود شیفته بود که حتی توصیه‌های مشفقانه اطرافیان خود را هم نمی‌پذیرفت. علاوه بر این بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه آخرین بقایای مشروعیتش را از دست داد و جو غالب سیاسی ایران، بخصوص بعد از کودتا و کشتارها و سرکوب‌ها به گونه‌ای بود که کسی از میان فعالان سیاسی، نمی‌توانست حتی آنرا مطرح کند. مرحوم خلیل ملکی تحلیل‌گر سیاسی - اجتماعی بسیار قدیمی بود، اما در یکی از تحلیل‌هایش در مجله "علم و زندگی" بعد از ۲۸ مرداد، مطرح می‌کند که هیئت حاکمه ایران دو بخش یا دو جناح دارد. جناحی بدون حسن نیت و نوکر بیگانه، و جناح دیگر با حسن نیت و علاقمند به کشور، او مطرح کرده بود که جنبش ملی با جناح حسن نیت‌دار هیات حاکمه کنار بیاید و به نوعی همکاری کند. این تحلیل او با واکنش‌های منفی فعالان سیاسی روبرو شد. بنابراین امکان همکاری و نزدیکی وجود نداشت.

قانعی فرد: به هر حال خیلی ممنون و متشکریم که وقتتان رو به ما دادید و انشاءالله پایدار باشید و ما جوانها از گفتار های شما یاد بگیریم.

این گفت و گوی ۴ ساعته در عصر روز ۲۳ اسفند ۱۳۸۲ در منزل دکتر ابراهیم یزدی در ایران انجام شده است. لازم به ذکر است که آقای یزدی قبل از انتشار این مصاحبه در کتاب " اندیشه در گذار ترجمه " خواهان بازبینی و افزودن مطالب جا افتاده بودند، اما تا زمان انتشار آن کتاب در زمستان امسال، ۴ کاست ضبط شده آن گفت و گوی تاریخی و پر از نکات و عقاید شخصی ایشان، بدون سانسور و بطور سریالی و تنظیم شد و در ۳ قسمت، منحصرأ در سایت اخبار روز منتشر شد. و دوستان در سایت "نهضت آزادی" هم کپی آن را خواهند دید.

این توضیح آقای قانعی فرد است. اما توضیح من این است که ایشان بدون بازبینی من آن را در سایت ها منتشر کردند. در سایت نهضت آزادی هم گذاشته نشد. متن آمده در این مجموعه بازخوانی شده متن منتشر شده ایشان است.

یادی از اسوه لطف و مقاومت سید علی اکبر ابوترابی

مصاحبه آقای قبادی ۱۳۸۳/۷/۲۹

• بسم الله الرحمن الرحيم، امروز چهارشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۸۳ در خدمت جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی هستیم جهت شنیدن خاطرات ایشان از مرحوم سید علی اکبر ابوترابی فرد ... خانواده ابوترابی در قزوین بسیار قدیمی و ریشه دار است. این رابطه، خیلی جلوتر از ازدواج سید علی ابوترابی با خواهرزاده من شروع شده بود. در خانواده آنها علمای بزرگی بوده اند و نسب آنها به آیت الله ابوترابی می رسد. اما خانواده ابوترابی نسل اندر نسل روحانی بودند. جد اعلی آنها از علمای نزدیک به شیخ انصاری بود که در سفر حج با ایشان همراه بود. ایشان یا در قزوین ساکن بود و یا در مدرسه قزوینهای نجف مشغول تدریس و تحصیل بود.

این نکته هم جالب است که وقتی مرحوم حاج سید عباس ابوترابی تصمیم می گیرد که روحانی شود و درس حوزوی را بخواند با مخالفت شدید پدرش آیت الله سید ابوتراب ابوترابی که از علمای نجف بود به قزوین آمده بود روبرو می شود. ایشان دلیل مخالفت خود را سنگینی بار مسئولیت عالمان دینی ذکر کرده بود. مرحوم حاج سید عباس ابوترابی، به منزل پدر ما، حاج محمد صادق یزدی در تهران می آید و ایشان و پدرشان را، که با پدرشان، آیت الله ابوتراب ابوترابی نزدیک بودند واسطه قرار می دهد. تا رضایت پدر را جهت رفتن به قم و روحانی شدن جلب نماید. با وساطت پدر و پدر بزرگ ما، بالاخره مرحوم سید ابوتراب رضایت می دهد بعدها مرحوم حاج سید عباس ابوترابی نیز

مخالف روحانی شدن پسرش سید علی اکبر ابوترابی بود. در سال ۱۳۴۴ هنگامی که خانواده ابوترابی از نوه حاج صادق یزدی. خواهرزاده من خاستگاری کردند آیت الله ابوتراب، پدر یزرگ سید علی اکبر ابوترابی از این وصلت استقبال می‌کند و می‌گویند اگر این وصلت صورت بگیرد من یک سکه طلا می‌دهم. این سخن گویای رضایت عمیق مرحوم آیت الله سید ابوتراب ابوترابی از این وصلت بود. آن مرحوم، اگر چه شخصیت عملی - روحانی برجسته‌ای بود، اما امرار معاش خود را از طریق کشاورزی تأمین می‌کرد و در مسایل مالی بسیار دقیق و سخت گیر بود. این دقت و سخت گیری، همراه با صداقت و امانت باعث شده بود که مردم بسیاری او را امین خود در فعالیت‌های اقتصادی کرده بودند. در مراسم عروسی سید علی اکبر ابوترابی، مرحوم آیت الله سید ابوتراب، که از زمان به طلبگی پسرش سید عباس ابوترابی، برغم موافقتی که با وساطت پدر و پدر یزرگ کرده بود، از خانواده پسرش فاصله می‌گرفت. اما به هنگام این وصلت نه تنها در مراسم حضور پیدا کرد و یک سکه طلا، که وعده داده بود هدیه داد، بلکه از آن زمان روابط خود را با خانواده پسرش، نزدیک‌تر و صمیمانه‌تر ساخت. او در عمل مشاهده کرده بود که پسرش، در لباس و کسوت روحانیت، با وسواس خاصی به مسئولیت‌های خود توجه دارد. همه نشانه‌های پدر در پسر بارز بود. اما رابطه خانواده ابوترابی با خانواده ما خیلی جلوتر از ازدواج سید علی ابوترابی با خواهرزاده‌ام شروع شده بود. این ارتباط در واقع از ازدواج مرحوم حاج سید حسین ابوترابی، برادر مرحوم آیت الله سید عباس ابوترابی با یکی از عمه‌های ما شروع می‌شود، مرحوم سید حسین ابوترابی که در قزوین به کار تجارت و کسب و پیشه مشغول بود، آدم بسیار منزه، افتاده، متقی و زاهدی بود. از طریق او بود که ما با خانواده ابوترابی و مرحوم آیت الله آقای سید عباس ابوترابی آشنا شدیم. مرحوم اولاً مرد بسیار ملامی بود و در حوزه فلسفه و عرفان اسلامی درس می‌داد. ثانیاً فوق العاده افتاده، متواضع و به قول امروزی‌ها خاکی بود. بر خلاف برخی از روحانیون دچار استعلا نبود. آیت الله مهدوی کنی در دوره ریاست جمهوری بنی صدر نخست وزیر بود. در جلسه‌ای، در اثبات همکاری‌اش با رئیس جمهوری می‌گفت می‌دانید ما علما یک روحیه استعلا داریم اما با وجود این من به عنوان نخست وزیر همیشه یک قدم عقب تر از آقای رئیس جمهور راه می‌رفتم. مرحوم آیت الله سید عباس ابوترابی این استعلا را نداشت و آدم بسیار خیری بود و منبع و منشأ بسیاری از خدمات اجتماعی در قزوین بود، یتیم‌خانه داشت و دخترهای یتیم و زنان بی سرپرست را جمع کرده بودند، ماشین‌های خیاطی و غیره تهیه و برایشان، کار ایجاد کرده بود. هنگامی که من از طرف رهبر فقید انقلاب مأمور شدم که موسسه کیهان را سرپرستی کنم یادم نیست به چه مناسبتی تعدادی چرخها یا ماشین‌های کتب‌بافت در اختیار موسسه کیهان قرار داده شده بود ولی در کیهان کاربردی نداشتند و من آنها را به مؤسسه خیریه‌ای در قزوین که زیر نظر آیت الله سید عباس ابوترابی بود، هدیه کردم. می‌خواهم این را عرض کنم که مرحوم آیت الله ابوترابی در امور خیریه هم بسیار فعال بود مردم به ایشان اعتماد و اعتقاد داشتند. می‌دانید در جوامع پیچیده کنونی مردم خیر به دلایل مختلف نمی‌توانند خودشان مستقیماً در کارهای خیریه و مدیریت آن شرکت کنند اما میل به نیکی و خدمت در همه آنهاست. بنابراین نیاز هست که افرادی باشند امین مردم، که این نوع امور را از جانب آنها انجام دهند. مرحوم ابوترابی پدر، از آن آدمهایی بود که به قول قزوینی‌ها که می‌گویند «یک نفر داریم درملّمان (محلّه‌مان) مدارگذار همه‌مان»، مورد اعتماد و وثوق بود. واقعاً مدارگذار مردم قزوین بود. به دلیل وابستگی خانوادگی و هم دوستی نزدیک و ارتباط طولانی‌ایی که هر دو برادر، هم مرحوم سید حسین و هم مرحوم سید عباس، با پدرم داشتند، روابط ما با خانواده ابوترابی و علمای

قزوین گسترده شد. بطوریکه آنان با کل خانواده ما بسیار نزدیک و صمیمی بودند. بعد از انقلاب، حوزه علمیه قزوین چندین بار مرا به قزوین دعوت کرد و برنامه های بسیار سنگینی، از جمله در مسجد النبی (مسجد شاه سابق) برای من گذاشتند. در انتخابات دوره اول مجلس مرحوم ابوترابی پدر و علمای حوزه علمیه قزوین اصرار داشتند که من از قزوین کاندیدا بشوم. اما دوستان نهضت آزادی مرا از تهران کاندیدا کردند. بنابراین از قزوین آقای دکتر سید احمد صدر حاج سیدجوادی و آیت الله سید عباس ابوترابی به اصرار مردم و علمای قزوین کاندیدا و انتخاب شدند. بعد از استعفای دولت موقت و قبل از انتخابات دوره اول مجلس به خاطر وضعیت و موقعیتی که داشتم آقای خمینی از من خواست و اصرار داشت که مسئولیتی بپذیرم. اما من به هیچ وجه مایل نبودم در دولت و قدرت بمانم. برای اینکه روابط را خیلی بهداشتی نمی‌دیدم با توجه به روحیه آرمانگرایی که داشتم از همان ابتدا برخی از رفتارها را درست نمی‌دانستم و حاضر به ادامه همکاری در دولت و شورای انقلاب نشدم. ولی براساس رابط خاصی که بین من و آقای خمینی بود، ایشان از من خواستند که برای حل و فصل بعضی از مشکلات استانها و شهرستانها به عنوان نماینده ویژه ایشان دخالت کنم. قبول کردم و بر همین اساس چندین مأموریت انجام دادم. در بندر لنگه زد و خوردهای شدیدی میان سنی‌ها و شیعیان رخ داد که رفتم و شهر را آرام کردم. هنگامی که درگیری‌های شدیدی در زاهدان بین گروه‌های سیستانی‌ها (شیعه)، بلوچ‌ها (سنی)، در گرفت که بیش از ۸۰ کشته بر جای گذاشت رفتم و بعد از مذاکرات و اقدامات فراوان استان را آرام کردم. و همچنین به دعوت بسیاری از شخصیت‌های برجسته قزوین، از جمله مرحوم ابوترابی و مرحوم سامت برای حل پاره‌ای از مشکلات همراه هیئتی به قزوین رفتم. در حالی که در دوران انقلاب همه علمای قزوین همراه سایر قشرها و روشنفکران فعال بودند بعد از انقلاب میان آنان اختلاف‌های جدی پدید آمد. امام جمعه جدیدی منصوب شد، برخی از روحانیان، کنترل کمیته انقلاب اسلامی قزوین را بدست گرفتند. رفتاری که بعضی از آقایان انجام می‌دادند، به نام رئیس کمیته یا امام جمعه یا غیره، رفتاری نبود که قابل قبول باشد، نظیر زندانی کردن و شکنجه دادن مردم و مصادره خودسرانه اموال. شکایات فراوانی به دفتر امام رسیده بود عده‌ای به تهران آمدند و به رهبر انقلاب شکایت کردند. افرادی که در دفتر رهبر فقید انقلاب بودند، با توجه به روابطی که با بعضی از افراد خاطی در قزوین داشتند، وقت ملاقات علمای قزوین با رهبر انقلاب را نمی‌دادند. آنها لاجرم از طریق من موفق به دریافت وقت ملاقات شدند. آقای خمینی همه شکایات را به من ارجاع دادند و خواستند که من بروم به قزوین و در نهایت رسیدگی کنم. در قزوین جلسات متعددی تشکیل شد و هیأت اعزامی نظرات و شکایات قزوینی‌ها را استماع و بررسی کرد و در نهایت گزارش خودم و راهکارهای حل مشکلات را به رهبر فقید انقلاب دادم. متأسفانه کسانی که تخلف می‌کردند مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی و بعضی از افراد با نفوذ در دفتر امام بودند و این امور ادامه پیدا کرد. در انتخابات مجلس اول از تهران با اکثریت مطلق در دور اول انتخاب شدم. آقای ابوترابی پدر هم از قزوین انتخاب شد. بعد از شروع کار مجلس، خصوصاً از اوایل سال ۱۳۶۰ ایشان هم این احساس را پیدا کرد که روابط سیاسی چندان بهداشتی نیست، روابطی نیست که انسان بتواند احساس کند با ماندن در قدرت می‌تواند خدمت کند. بهمین دلیل مرحوم ابوترابی مرا ملامت می‌کرد که اگر پذیرفته بودم از قزوین کاندیدا شوم او مجبور نمی‌شد که کاندیدا شود و بارها می‌گفت از این که نمایندگی را پذیرفته و به مجلس آمده است به شدت ناراحت و پشیمان است. در شنیدن بعضی مسایل و دیدن برخی روابط احساس گناه به انسان دست می‌داد. و از طرف دیگر به دلیل برخی از درگیری‌ها و جوی که

بوجود آمده بود ایشان مایل نبود استعفاء بدهد می‌گفت اگر استعفاء بدهم حمل بر کارشکنی یا چیزهای دیگری می‌شود. بنابراین آرام آرام سطح فعالیت خود را در مجلس کاهش داد و به تدریج برگشت به فعالیت‌های خیریه و اجتماعی و مسجدی که در قزوین داشت و توسعه آن فعالیت‌ها. ایشان از مدرسین برجسته قم بود و فلسفه و عرفان درس می‌داد. اما برخورد خصمانه‌ای که جناح تندرو با ایشان و علمای حوزه علمیه قزوین داشت و کارهای خلافی که ادامه داشت، جو قزوین طوری برای این خانواده تنگ شد که مرحوم آقا سید عباس آقا مرکز ثقل خودش را آرام آرام از قزوین به قم منتقل کرد. در حالیکه هنوز در مجلس اول بود و شرکت می‌کرد. از علمای قزوین مرحوم آیت الله سامت هم آرام آرام خودش را از فعالیت‌ها کنار کشید. مرحوم شهیدی قبل از انقلاب امام جمعه قزوین و از خانواده بسیار قدیمی و ریشه‌دار امینی‌ها بود. حسینیه امینی‌ها در قزوین معروف و یک سابقه صد ساله دارد. آیت الله شهیدی، از اعیان شهید ثالث (یکی از علمای قزوین) بود، که او را در حال نماز کشتند. مزار آن شهید در شاهزاده حسین قزوین در ابتدای خیابان اصلی ورودی به صحن امامزاده، دست راست هنوز هم هست. مرحوم آیت الله شهیدی هم در اثر همین فشارها و رفتارهای نامناسب نتوانست در قزوین بماند و به قم نقل مکان کرد. مرحوم آیت الله سید عباس ابوترابی هم همین کار را کرد. رفت و آمدش به قزوین بیشتر برای دیدن خانواده و ادامه برخی فعالیت‌ها بود.

اما حجت الاسلام و المسلمین شادروان سید علی اکبر ابوترابی، فرزند ارشد مرحوم آیت الله سید عباس ابوترابی داماد خواهر ما بود. شوهر خواهر ما نیز از خانواده‌های قدیمی و شناخته شده قزوین هستند. مرحوم رجایی نیز با همین خانواده وصلت کرده بود. آشنایی سال‌های دراز خانواده‌های یزدی و ابوترابی یکی از موجبات پیوند میان این دو خانواده بود. هنگام این ازدواج من در ایران نبودم. پس از ازدواج، مرحوم آقا سید علی مدتی به نجف رفت و در نجف درس خواند، بعضاً با هم مکاتباتی داشتیم. شادروان سید علی ابوترابی، روحانی وارسته، بسیار پرتحرک و عابد بود. از آن نوع آدم‌هایی بود که جاذبه‌اش بر دافعه‌اش می‌چربید. کمتر کسی بود که با او آشنا شود ولی جذبش نشود. در دوران انقلاب، سخت فعال بود. یکی از علل سفرش به نجف و اقامت در آنجا، به خاطر همین فعالیت‌ها بود. ظاهراً با شهید اندرزگو همکاری می‌کرد. پس از انقلاب در فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی قزوین نقش کلیدی پیدا کرد. در اولین انتخابات شوراها، که در زمان دولت موقت برگزار شد، ابوترابی پسر، از طرف مردم قزوین به عضویت در شورای شهر انتخاب و سپس رئیس شورای شهر شد. اما همان‌جا ناسالمی که برخی ایجاد کرده بودند، فضا را برای او سخت تنگ کرده بود. او با روحیه‌ای که داشت، درگیری و تخاصم را به نفع مردم نمی‌دانست و به دنبال راه‌حلی می‌گشت. هنگامی که ارتش عراق به ایران حمله کرد، و شهید چمران براساس دانش و تجربه جنگ‌های نامنظم مردمی، ستاد جنگ‌های نامنظم را برای تقابل با ارتش متجاوز عراق بوجود آورد، ابوترابی به جایی ماندن در قزوین و صرف وقت و انرژی در تقابل با حسودان بیمار دل، راهی جبهه شد. مرحوم سید علی ابوترابی مورد توجه مردم بود. من نمی‌دانم شما از نزدیک آن مرحوم را دیده بودید یا نه. مرحوم ابوترابی پسر این روحیه را از پدرش، گرفته بود. فوق العاده خاکی و ملایم بود از آن افراد نادری بود که جاذبه‌اش به مراتب بیش از دافعه‌اش بود آن چیزی که مرحوم مطهری در کتاب جاذبه و دافعه علی می‌نویسند. بعضی از افراد در جامعه ما دافعه فراوانی دارند درحالی که هم مرحوم سید عباس ابوترابی پدر و برادرش سید حسین ابوترابی و هم سید علی هر سه اینها جاذبه بسیاری داشتند. کمتر آدمی بود که با اینها برخورد کند و تحت تأثیر جاذبه شخصیتی اینها قرار نگیرد، برخوردهای خیلی نافذی داشتند. و مردم را جذب کرده بودند. یک

چنین شخصیتی در قزوین نمی‌توانست مورد حسادت قرار نگیرد. رقبای ایشان بیش از هر چیز دافعه داشتند. بخصوص با آن روحیه‌ای که در اوایل انقلاب حاکم بود؛ روحیه به اصطلاح انقلابی‌گری بی‌معنا. هر قدر هم شعارهای تند می‌دادند و حرکات پرخاش‌جویانه می‌کردند دافعه آنها بیشتر می‌شد و مردم از اطرافشان پراکنده می‌شدند. و در مقابل این بزرگواران با آن روحیه خاص خود به مشکلات مردم بیشتر می‌رسیدند و در نتیجه، مردم بیشتر به آنها توجه می‌کردند. روابط میان حضرات حوزه علمیه قزوین با آقایانی که مسئولیتهایی پیدا کرده بودند و به حزب جمهوری اسلامی یا بیت و دفتر رهبر فقید انقلاب پیوند داشتند، تیره‌تر و خصمانه‌تر می‌شد. در چنین وضعیت و فضایی بود که ابوترابی پسر آمد پیش من و گفتم که دیگر نمی‌خواهد در قزوین بماند یعنی مصلحت نمی‌داند. گفتم اگر بمانم می‌بایستی با اینها در بیفتم که در شأن من نیست و اعتقاد ندارم که به اختلاف‌های موجود دامن زده شود. مردم از من توقع دارند، من رئیس شورای شهر هستم در حالی که امکانات ندارم و اینها هم نمی‌گذارند من کار بکنم. و از من خواست که به مرحوم دکتر چمران در جنوب معرفی شود، اما شرط کرده نام واقعی و حرفه اش را به دکتر چمران نگویم گفتم با لباس عادی به عنوان یک رزمنده داوطلب با یک اسم دیگری می‌روم. مرحوم سید علی اکبر ابوترابی به دورادور با چمران آشنا بود. اندرزگو، در سفری به لبنان، جهت تهیه اسلحه، در جنوب لبنان با مرحوم دکتر چمران و خصوصیات ویژه او آشنا می‌شود. و در بازگشت مشاهدات خود را برای ابوترابی شرح می‌دهد. بهرحال سید علی ابوترابی با شرایطی که گفتم، به جبهه رفت اما رفتار او به زودی چمران را متوجه کرد که او یک رزمنده معمولی نیست. شما می‌توانید اسم مستعار برای خودتان انتخاب کنید، لباستان را تغییر بدهید حتی قیافه تان را عوض بکنید، اما تغییر شخصیت، شاید کار غیرممکنی باشد، با خون اندرون شد و با جان به در برود. چند هفته‌ای از سفرش به جنوب و جبهه نگذشته بود که مرحوم دکتر چمران وقتی آمد تهران، به من گفتم این آقای که معرفی کرد کیست؟ شخصیت نافذ، جاذب مرحوم آقا سید علی آقا آنچنان بود که چمرانی که خود یک عارف عمل‌گرا بود به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود، مرحوم چمران شرح داد که وی بسیار آرام و ساکت است، کمتر شبی هست که تا صبح بیدار نباشد یا در جبهه و عملیات است یا در حال نماز و نیایش؛ شیر غرنده در جنگ و عابد سجاده نشین در شب. چمران فوق‌العاده تحت تأثیر شخصیت مرحوم ابوترابی قرار گرفته بود با اصرار از من خواست که او را معرفی کنم. می‌گفتم او در هر عملیاتی اولین داوطلب هست، سخت‌ترین مأموریتها را می‌پذیرد؛ در عملیات دریایی شناگر ماهری هست. همه فن حریف است؛ در عملیات آموزش دفاع شخصی وقتی می‌خواستیم کشتی بگیریم، دیدم بدن بسیار نرم و پر تحرکی دارد. مثل این که همیشه در این نوع برنامه‌ها و تمرین‌ها بوده است؛ هم استعداد و هم ورزیدگی بدنی داشت و هم سرعت انتقال ذهنی. همه اینها دست به دست هم داده و از او شخصیتی ساخته که حتی در جبهه جنگ همه را تحت تأثیر خودش قرار داده است چمران گفتم تو یک چیزی را از من پنهان کرده‌ای. باید او را معرفی کنی. ناچار شدم با اطلاع و موافقت ابوترابی او را به چمران معرفی کنم. اما باید اضافه کنم که مرحوم چمران بعد از جریان (شهادت) و اسارت سید علی اکبر ابوترابی به موقعیت فکری - اجتماعی او پی برد. مرحوم ابوترابی در جبهه هم که بود ارتباطش را با من حفظ کرده بود. و هر وقت به تهران می‌آمد با هم دیدار داشتیم. وی هیچ وجه مایل نبود خیلی سفره دلش را، دردهایی که برخی از هم کسوتهایش در قزوین برایش ایجاد کرده بودند و می‌کردند و حرفهای بی‌ربطی که می‌زدند پیش هرکس باز کند. می‌گفتم باید کار مثبت کرد و آنها را به خدا رها کرد، خیلی مثبت فکر می‌کرد، می‌آمد و می‌رفت تا وقتی خبردار

شدیم که در یکی از مأموریت‌های نظامی کشته شده است. بلافاصله با مرحوم چمران تماس گرفتم، گفت در عملیاتی برای کشف موقعیت سنگرهای دشمن و وضعیت تجهیزاته‌اش، نیاز به یک گروه تجسس داشتیم، عملیات بسیار خطرناکی بود پیشقراول یا گروه تحقیق باید می‌توانست تا نزدیکترین سنگرهای دشمن پیش برود. وقتی من این را در جمع رزمندگان مطرح کردم، سید علی آقا اولین کسی بود که داوطلب شد. چمران گفت اما من قلباً مایل نبودم. او به‌این سفر برود، حیف می‌آمد او یک شخصیت بسیار برجسته و یک فرمانده معنوی و نظامی خوبی بود. اما وی اصرار کرد که باید برود. لاجرم پذیرفتم؛ او رفت و من از دور با دوربین نظاره می‌کردم هنگامی که به نزدیک سنگرهای عراقی‌ها رسید، درگیری شروع شد و باران گلوله بر سر گروه تحقیق فروریخت، که به احتمال ۹۹ درصد وی در هم آنجا شهید شده است؛ در آن شرایط امکان زنده بودنشان بسیار کم هست. وقتی چمران این خبرها را به من داد لاجرم موضوع را با خواهرم و با خواهرزاده‌ام و خانواده ابوترابی مطرح کردم. مراسم باشکوهی در قزوین برگزار شد و من هم در آن مراسم شرکت و سخنرانی کردم. در مراسم، اربعین او مرحوم چمران آمد به تهران و در مراسم یادبود صحبت کرد و مطالبی هم در مورد سید علی آقا نوشت داد به من. بعدها من یادداشت او را در کتاب **یادنامه شهید چمران** (شرکت قلم ۱۳۸۴) آوردم. از عجایب روزگار این که هنگامی که همه ما تصور می‌کردیم سید علی آقا در جبهه شهید شده است، چمران مرثیه‌ای برایش نوشت. بعد معلوم شد که الحمدلله به فضل الهی او از آن عملیات جان سالم بدر برده اما اسیر شده و در زندانهای عراق است. اخباری از فعالیت‌هایش در زندان‌های عراق برای ما می‌رسید. پنج ماه بعد در خرداد ۱۳۶۰ دکتر چمران در عملیات منطقه تپه الله اکبر را رهبری کرد و طی آن توانست دو جبهه سراسری دشمن را که از حد فاصل شمال تا مرز جنوب غربی اردن متصل بود شکاف ایجاد کند و آنرا بشکند. اما او خود در این عملیات شهید شد. خرمشهر فتح شد، جنگ ۶ سال دیگر ادامه یافت. با پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸، جنگ متوقف شد. بعد از آتش‌بس و مذاکرات فراوان، اسیران جنگی مبادله شدند. اسیران سرفراز، آزادگان، به‌ایران بازگشتند. از جمله آقای ابوترابی نیز آزاد شد و برگشت. در حالی که چمران در میان ما نبود. این بار ابوترابی پسر، به درخواست من مقاله‌ای برای یادنامه چمران نوشت. اما وقتی کتاب از چاپ درآمد، ابوترابی، هم پدر و هم پسر، در یک حادثه به رحمت ایزدی پیوسته بودند. خدا رحمتشان کند.

● چطور شد که شما از زنده بودنش آگاه شدید؟

بعد از مدتی، برخی از رزمندگان اسیر که به هر دلیل آزاد شده و به ایران آمده بودند اطلاع دادند سید علی آقا زنده است، چنین فردی را با این مشخصات در زندانهای عراق دیده‌اند این هم یکی از عجایب روزگار است. خواهرزاده من و همسرش، سید علی آقا، یک ارتباط عمیق عاطفی با هم داشتند. ازدواجشان کلاسیک و سنتی بود اما سید علی آقا آنچنان روحیه و شخصیت جذابی داشت که خواهرزاده‌ام را کامل جذب و شیفته خود کرده و ذوب در خودش کرده بود. در میان چنین افرادی، معمولاً نوعی از ارتباط‌های از راه دور، یا به اصطلاح تله‌پاتی، صورت می‌گیرد. این ارتباط گاه در عالم خواب و رویاست و گاه در بیداری. وقتی خبرش آمد که سید علی آقا در جبهه شهید شده است اگر چه مراسم متعددی برگزار شد، اما خواهرزاده‌ام شهادت او را باور نکرد. آمد پیش من و گفت دایی جان خواب دیدم که سید علی آقا زنده است؛ حاضر نشد سیاه بپوشد؛ حاضر نشد او را به عنوان شهید تلقی بکند. مرتب می‌گفت دایی جان مطمئن هستم سید علی آقا زنده هستند او در خواب آمد به دیدنم و خودش به من گفت که زنده است. وقتی چمران به تهران آمد از او پرسیدم تو مطمئن هستی که او شهید شده است گفت آنجایی که او مورد اصابت قرار گرفت هیچ امکانی ندارد و به احتمال ۹۹

درصد کشته شده است. اما بعد اخبارش آمد که اینطور نبوده و سرنوشت چیز دیگری را مقدر کرده است.

• بعد از اسارت ابوترابی به طرق مختلف مشخص شد که او زنده است و اسیر. یکی از این طرق تلفن (یا هر چیزی ممکن دیگری) بود که آیت الله مرعشی نجفی واسطه آن بود و در این میان همسر حضرتعالی اطلاعات کاملتر از موضوع دارند. سپاسگزارم که اگر چنین موضوعی مورد تأیید ایشان است. خاطراتشان را بیان بفرمایند.

فکر می‌کنم بیان ماجرای تماس آیت الله مرعشی جالب باشد. در دوران اسارت مرحوم ابوترابی، انگشت شمار بودند کسانی که خانواده او را تنها نگذاشتند و مرتب در قم با آنها دیدار می‌کردند. از افراد غیر خانواده، تنها کسانی را که بیاد دارم که دیدار می‌کردند مرحوم مهندس بازرگان و محسن رضایی فرمانده وقت سپاه بود. از یکی از دیدارهایمان همسر من همراه خانواده رفته بود قم، منزل ابوترابی. در آن زمان هنوز شرایط گواه بر شهادت ابوترابی بود. صبح از منزل حاج آقا مرعشی، میرزای ایشان به منزل ابوترابی مراجعه می‌کند و پیغام می‌دهد که حاج آقای مرعشی فرموده‌اند که حاج آقا سید عباس ابوترابی و خانواده سید علی اکبر ابوترابی تشریف بیاورند منزل ما. منزل حاج آقا مرعشی یک کوچه با منزل ابوترابی فاصله داشت. شناخت حاج آقا مرعشی از خانواده ابوترابی بیشتر از طریق آیت الله علوی خانواده همسر حاج سید عباس ابوترابی بود. مرحوم حاج سید عباس ابوترابی، همسر ایشان و همسر سید علی اکبر ابوترابی و همسر من که مهمان آنها بود، به منزل حاج آقا مرعشی می‌روند. بعد از سلام و احوال‌پرسی حاج آقای مرعشی وقتی همسر من را به ایشان معرفی می‌کنند و می‌فهمد که ایشان آذری هستند، شروع می‌کنند به ترکی با هم صحبت کردن. هنگامی که آقای مرعشی متوجه می‌شود که همسر من، دختر مرحوم میرزا باقر طلیعه می‌باشد، شرحی از روابط و دوستی خود با آن مرحوم و از خاطرات خود در نجف می‌گوید و اینکه مرحوم طلیعه در نجف به ایشان درس می‌داده است. سپس آقای مرعشی می‌گوید که دیشب در نیمه‌های شب تلفن منزل ما زنگ می‌زند و خانواده ما تلفن را برمی‌دارد. خانمی پشت خط بوده است و می‌گوید که با آقا کار دارم. اصرار زیاد می‌کند خانواده به اتاق بنده می‌آید و می‌گوید که خانمی پشت خط است و اصرار دارد که با شخص شما صحبت کند. بنده با این خانم صحبت کردم ایشان گفت که به خانواده حاج آقای ابوترابی بگویید که فرزندشان در عراق است و زنده می‌باشد. اصرار کردم که شما کی هستید و چگونه به حرف شما اطمینان کنم آن خانم می‌گوید من فاطمه هستم و از خارج با شما تماس می‌گیرم. سپس حاج آقا مرعشی می‌گوید کلام این خانم به من آرامش داد و مطمئن شدم که ارتباطی که برقرار شده است درست است و پیغام هم درست می‌باشد. از آن به بعد حاج آقا مرعشی از طریق حاج آقا شهیدی (امام جمعه سابق قزوین) که به قم رفته بود مرتب جویای احوال بود و بر صحت خبری که داده شده بود تأکید می‌کرد. تا زمانی که خبر رسمی اسارت آقای ابوترابی تأیید شد، در همین جا این خاطره را هم به نقل از خانواده ایشان بگویم که در ۲۹ مرداد ماه سال ۶۹، که اسراء برمی‌گشتند حاج آقا مرعشی به خانواده پیغام داد که حسینیه من آماده استقبال از ابوترابی است و دوست دارم ایشان اول به اینجا وارد شوند. آقای مرعشی در حرم حضرت معصومه (س) به آزادگان یک قرآن کوچک هدیه می‌کرد. و از هر یک از آنها جویای احوال ابوترابی بود. اما دیدارشان قسمت نبود و دو هفته قبل از آزادی حاج آقا ابوترابی، آیت الله مرعشی به رحمت ایزدی پیوست.

بهرحال این بار رسالت ابوترابی در اسارت رقم خورده بود. درباره داستانهایی از ایشان در زندانهای صدام لابد خوانده‌اید. نقش او در میان رزمندگان اسیر در عراق بسیار برجسته بود. بهمین دلیل

عراقي‌ها با او كينه خاصي داشتند. و با او برخوردهاي بسيار سختي مي‌كردند. با روحيه‌اي كه همچوقت خودش در هيچ جا شايد نگفته باشد كه چه شكنجه‌هاي سختي در عراق به او مي‌دادند. او ايل نمي‌دانستند كه او كيست، نمي‌دانستند كه روحاني است، نمي‌دانستند چه شخصيتي است. فقط مي‌ديدند كه ايراني‌هاي زنداني نسبت به او احترام خاصي دارند و او روي آنها نفوذ دارد؛ مي‌ديدند كه زنداني‌ها حرف او را مي‌پذيرند؛ هر كجا در زندان مشكلي پيش مي‌آمد ابوتراي بود كه حل مي‌كرد؛ او براي من شرح داد كه افسران عراقي به شدت او را شكنجه مي‌دادند؛ يك بار با چوب تيزي به قدري بر سر و روي من كوبيدند كه از حال رفتم؛ اكراه داشت كه اين شكنجه‌ها را در حضور همسرش يا در حضور پدرش بازگو كند. مي‌گفت گاهي آن قدر به پايش مي‌زدند، به سر و كوش مي‌كوبيدند آنجا كه از حال مي‌رفت. اما هيچگاه نتوانستند او را وادار كنند كه لب به سخن باز بزند يا خشمناك شود. حتي بعد از شكنجه هم با آنها به مهرباني سخن مي‌گفت. خوب الحمد لله بعد از يك مدتي آزاد شد به عنوان آزاده سرفراز به كشورش باز گشت. برگشتنش هم به نظر من نعمتي بود براي بسياري؛ و مشكلي براي برخي ديگر! او از روند كارها خيلي گله داشت اما از يك چيز خيلي ابراز ناراحتي مي‌كرد و مي‌گفت اعضايي از مجاهدين در عراق به همكاري عراقي‌ها مي‌آمدند در اردوگاه اسراي ايراني و براي آنها سخنراني مي‌كردند برخي از اين اسيران، تحت تأثير تلقينات آنها و عراقي‌ها قرار گرفته بودند و همكاري مي‌كردند. موقعي كه قرار شد اسيران جنگي آزاد شوند اين افراد دو دل بودند كه آيا به ايران بيايند يا بمانند و به مجاهدين بپيوندند. سيد علي آقا مي‌گفت من به آنها قول دادم و تضمين كردم كه اگر به ايران بيايند از آنها دفاع خواهم كرد. ابوتراي اين را به نفع كشورمان مي‌دانست. آنها هم به تضمين ايشان به ايران آمدند. اما از اين كه برخي نهادها تضمين او را ناپديده گرفتند، بسيار ناراحت شده بود مي‌گفت من به اينها وعده دادم، قول دادم كه اگر بازجويي شوند، محكوميت و مزاحمتي براي آنها فراهم نكنند. بالاخره در آن شرايط سخت زندان هر كسي يك جور عمل کرده است. ما بايد شرايط را بفهميم، از اين كه بعضاً برخوردهاي نادرستي با آنها شده بود ناراحت بود مي‌گفت من احساس بدبي پيدا مي‌كنم؛ من به آنها قول داده بودم اگر قول نمي‌دادم چه بسا آنها نمي‌آمدند چه بسا مي‌ماندند و مفاسد بيشتري ايجاد مي‌شد. نکته ديگري كه مي‌گفت عدم تمايل اش به حضور در فعاليت‌هاي سياسي بود. او فضاي سياسي حاكم بر جامعه را هم چنان غير بهداشتي مي‌دانست. و آمادگي براي حضور و مشاركت نداشت. ولي مي‌گفت من تكليف وظيفه‌اي در قبال آزادگان دارم. من بايد كمك كنم زندگي اينها رو به راه شود. وقت فراوان، يعني تقريباً تمام وقتش را گذاشته بود براي اين كه آزادگاني كه از زندانهاي عراقي برگشته بودند زندگي‌شان به جهت اقتصادي و اجتماعي به حالت عادي برگردد. آزادگان مشكلات فراواني از همه نوع داشتند. به عنوان نمونه جواني به جبهه رفته بود و در جبهه گفتند شهيد شده است. هيچ خبري هم از اسارتش براي خانواده‌اش نيامده بود. همسر جوان او با برادر شوهرش، كه شايد هم جوانتر از شوهرش بود، ازدواج کرده بود، با اين تصور كه شوهرش در جبهه كشته يا مفقودالامر شده است. بعد از آزادي اسراي جنگي، ناگهان او برگشته و با وضعي روبرو شده است كه قابل تحمل نيست. مشكل رواني پيدا کرده، و هم همسرش و هم برادرش كه با همسرش ازدواج کرده و هم كل خانواده‌ها دچار ناراحتي شده بودند. يك چنين مسائلي مشكلات بسيار جدي و شديد انساني بوجود مي‌آورد. سيد علي آقا احساس مسئوليت مي‌كرد كه اينها را حل و فصل كند. خيلي زحمت كشيد، پروژه‌هاي اقتصادي بسيار خوبي داشت، او مايل بود كاري بكد كه آزادگان در فعاليت‌هاي اقتصادي، خودكفا باشند نه وابسته به كمكهاي بنيادهاي مختلف، كه به ندرت هم اين كمكها به موقع مي‌رسيد، به عنوان نمونه پروژه‌اي را با من بحث كرد كه از كاه

حاصل از دروي جو و گندم، مقوا و کاغذ درست کنند. من با يکي از دوستان مهندس که در صنعت کاغذسازي و مقواسازي در بخش خصوصي صاحب تجربه بود، صحبت و ايشان را معرفي کردم. ابوترابي از کارخانه آنها دیدار کرد. با هم جلساتي تشکیل دادند بالاخره ظاهراً يکي از اين کارخانجات را راه انداختند. وي تمام وقتش را تقريباً وقف اين نوع کارها کرده بود. وي ميگفت من ارتباطي که با بعضي از منابع، مقامها و نهادها دارم فقط براي اين است که بتوانم مشکلات و مسائل آزادگان را بدور از جنجالهاي سياسي و دستبنديها حل کنم. گاهي خصوصي گله ميکرد که حتي در کار رسيدگي به مسائل آزادگان هم بعضيها او را آزار ميدهند. کارشکني ميکنند. روحيه ابوترابي طوري نبود که داعيهاي داشته باشد يا بخواهد با کسي رقابتي بکند. روحية لطيف و قلب سليم او طوري بود که با همه مي توانست راحت کار کند اما بعضيها نمي توانستند او را تحمل کنند. قسمت عمده مشکلي که با بعضي از افراد داشت اين بود که آنها نمي توانستند کاريزما جاذبه سيد علي آقا را در روابط انساني، تحمل کنند، حسادت مي کردند. گاه حرفهاي بي ربط مي زدند و برخوردهاي غير معقول داشتند. نکته ديگر در زندگي اش، بعد از آزادگي و برگشت به ايران، برنامه زيارت عاشورا در مرز عراق و سفر پياده به مشهد و قم بود. ميگفت در زندان صدام که بودم، با خدای خود عهد کردم اگر آزاد شدم اولاً در هر عاشورا و تاسوعا به زيارت امام حسين (ع) بيايم و اگر سفر به کربلا ميسر نباشد به نزديکترين فاصله مرزي در عراق بيايم و در آنجا زيارت عاشورا را بخوانم. تعهد ديگرم اين که پياده به مشهد و قم براي زيارت امام رضا (ع)، و حضرت معصومه بروم. هر سه را هم انجام مي داد. بطوریکه هر سال جمعاً ۲۰ روز پياده روي داشت: ۱۲ روز پياده روي از تهران به مشهد، ۲ روز پياده روي از تهران به قم، ۳ روز پياده روي از تنگه مرصاد تا مرز خسروي، همان جايي که در سال ۱۳۶۹ اسراي ايراني آزاد شدند. پياده روي قم در ايام فاطميه اول يا دوم صورت مي گرفت. پياده روي مشهد معمولاً در اول خرداد روز آزادي اسراي جنگ و همزمان با برنامه تعطيل تابستاني مجلس بود. اولين سفری که پياده به سوي مشهد حرکت کرد شايد ۲-۳ نفر بيشتتر همراهش نبودند. با چند تن از آزادگان پياده از تهران به مشهد رفتند. در اولين سفر پياده به مشهد، عليه او سمپاشي شد که ابوترابي به آزادگان گفته است در راستاي اعتراض به عملکرد نامطلوب مديران کشور از شهر خارج مي شويم و گله آنرا نزد آقا امام رضا (ع) مي بريم. اين برنامه هر سال انجام مي گرفت. آرام آرام بر تعداد همراهان اضافه شد. در سال آخر، قبل از درگذشتش، حدود ۷۰۰ - ۸۰۰ نفر او را همراهي مي کردند. برنامه زيارت عاشورا هم در عرفه همين طور بود. اولين سفری که رفت موانع زيادي برايش ايجاد کردند، برخي از مقامات مسئول در کرمانشاه به بهانه اينکه او مي خواهد فعاليت سياسي - تبليغاتي براي انتخابات رياست جمهوري انجام بدهد اجازه اجراي آنرا نمي دادند و نمي خواستند برود. سال دوم مراسم عرفه در مرز ايلام و دوکوهه برگزار شد. سال اولي که رفت نسبتاً بي سروصدا بود. جاده کرمانشاه - قصر شيرين هنوز ناامن بود و رفت و آمد بسيار کم صورت مي گرفت همه نوع خطر در کمين آنها بود. ولي آرام آرام خبرش در منطقه پيچيد تا جايي که هر موقع سيد علي آقا از کرمانشاه به سمت مرز پياده راه مي افتاد هزاران نفر از مردم عادي از، شهرها و روستاهاي اطراف، که خبر را مي شنيدند پياده يا با ماشين، يا با وسايل ديگر حرکت مي کردند و به آنها ملحق مي شدند. بعضي از مقامات از يك چنين حرکتی در آنجا نگران شده بود، در حالي که او از اين حرکت هيچ هدفی جز يك حرکت معنوي، ادای تعهد و خواندن دعای عرفه را نداشت. علیرغم تمايل و روحيه اش نمايندگي مجلس را پذيرفت. اما در مجلس که بود و در مناسباتي که با نهادها و مقامات داشت از گفتارها و عملکردها چندان راضي نبود، ولي همانطور که گفتم، بخاطر اين که بتواند

خدمات به آزادگان را ادامه بدهد، این ارتباطات را حفظ کرده بود. پس از برگشت سید علی آقا از اسارت و حضور فعال در میان مردم، آرام آرام جوی که علیه او در قزوین ایجاد شده بود عوض شد کسانی که آن کارها را می‌کردند، ایزوله شده بودند. کسانی که آن برنامه‌ها را در قزوین پیاده می‌کردند احساس کردند که باید تغییر روش بدهند. با تغییر جو قزوین ابوترابی پدر نیز فعالیتهای خود را دوباره در قزوین متمرکز کرد. کارهای خیریه گسترش پیدا کرد. فعالیت‌های مسجدی دوباره روبه‌راه شد. این بار اقبال مردم، حتی بیش از سالهای قبل از انقلاب بود. همانطور که گفتیم آقای ابوترابی و آقای سامت هر دو از علمای برجسته قزوین و مورد توجه مردم بودند. اما فعالیت سیاسی نمی‌کردند در فعالیتهای دینی و مسجدی‌شان هم جانب داری سیاسی نداشتند. شاید بهمین دلیل به شدت مورد حمایت مردم قرار گرفتند. ظاهراً مردم از سیاسی و دولتی شدن روحانیان به معنا و مفهوم حضور در قدرت، چندان راضی به نظر نمی‌رسیدند. اگر چه بعضاً برخی از مردم بخصوص جوانان، به خاطر کارنامه نه چندان مطلوب حضور روحانیان در قدرت، نسبت به دین و ارزش‌های دینی، بی‌تفاوت شده‌اند و یا نظر منفی پیدا کرده‌اند، اما اکثریت مردم، هنوز به شدت به دین و باورهای دینی خود مقید هستند. واکنش آنها به سوءاستفاه قدرت از دین، و دولتی شدن دین و روحانیان، حمایت از آن دسته از روحانیان است که نه داعیه سیاسی دارند و نه سهمی یا ارتباطی در قدرت. فعالیت‌های دینی آنان هم، صرفاً دینی و بدون شائبه‌ای از اهداف یا نظرگاه‌های سیاسی است. شاید بهمین دلیل باشد که در دورانی که مرحوم آیت الله ابوترابی، مجدداً فعالیت‌های خود را در قزوین متمرکز ساخت، استقبال مردم از ایشان چه از جهت حضور در برنامه‌های دینی، اعم از مسجدی یا خیریه و کمک‌های اقتصادی ابعاد بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. این پدیده‌ای است در خور توجه و نیازمند به تحلیل و احتمالاً تجربه‌اندوژی. در اینجا یادی از مادرم بکنم. مادر من سید طباطبایی بود، کل خانواده ما با خانواده ابوترابی هم خیلی نزدیک و صمیمی بود. مرحوم مادرم به من، با همان لهجه شیرین قزوینی می‌گفت، بیم حالا که تو می‌خواستی این کارها را بکنی، می‌رفتی آخوند می‌شدی که اگر یک روزی با اینها اختلاف پیدا کردی نظیر سید عباس آقا اقلاً وجوهات بیشتری به تو بدهند. وقتی ابوترابی پدر برگشت به قزوین، آنقدر مورد حمایت بی‌دریغ مردم قرار گرفت و به قدری وجوهات به او می‌دادند که توانست امکانات بیشتری را برای ارائه خدمات به مردم، فراهم سازد. استقبال مردم قزوین از برنامه‌های سید عباس آقا آنقدر بود که در مراسمی که به مناسبت‌ها در مسجد او برگزار می‌شد شاید شلوغ‌ترین اجتماع در شهر بود. شما می‌دانید در قزوین حسینیه امینی‌ها سابقه یک صد ساله دارد و امروز یکی از آثار باستانی فرهنگی محسوب می‌شود. عموی مرحوم من از طرف خانواده امینی‌ها (و شهیدی‌ها)، عضو هیئت امنای حسینیه امینی‌ها بود دوران قبل از انقلاب حسینیه امینی‌ها یکی از بزرگترین مراکز تجمعات دینی و برگزاری مراسم، بخصوص در دهه اول محرم بود. در طی ده روز اول محرم، در تمام ساعات شب و روز، حسینیه مملوء از مردم بود. مردم صبحانه را آنجا می‌خوردند و نهار و شام داده می‌شد. اما الان اگر شما به حسینیه امینی‌ها تشریف ببرید آن آشپزخانه‌های قدیمی را می‌بینید و آن دیگ‌های بزرگی به زنجیر بسته شده که آن جمعیت عظیم را غذا بدهد. در تمام روز برنامه‌های مذهبی بود، حسینیه لحظه‌ای از جمعیت خالی نبود. بعد از انقلاب مدیریت حسینیه را گرفتند و دادند به یک فرد دیگری. حسینیه امینی‌ها به نماد قدرت روحانیان دولتی تبدیل شد. آرام آرام مردم از آنجا فاصله گرفتند و حسینیه امینی‌ها موقعیت اجتماعی - دینی‌اش را از دست داد. عموی من، که عضو هیئت امنا بود، هر محرم می‌رفت قزوین و در مراسم حسینیه حضور پیدا می‌کرد. تعریف می‌کرد که در عاشورا و تاسوعا در اوج برنامه‌ها، آن

حسینیة امینی‌ها که آن سابقه را داشت، در ظهر عاشورا تعداد حاضرین حداکثر چهل نفر بودند. در حالی که در حسینیة ابوترابی‌ها و مسجد جامع، جمعیت مملو بود و موج می‌زد گویی مردم به جای حسینیة امینی‌ها می‌رفتند به حسینیة ابوترابی‌ها و مراسم را آنجا برگزار می‌کردند. مرحوم حاج رحیم آقا، عمو می‌گفت واعظ روز عاشورا در حسینیة امینی‌ها از این که جمعیتی نیامده و استقبالی نشده به شدت ناراحت و عصبانی شده بود و در واکنش به مراسم عاشورا در مسجد آقای عباس ابوترابی حمله کرده و با عصبانیت گفت: شما ۱۰ روز است در آنجا برنامه دارید و در طی این ۱۰ روز يك بار اسم امام، اسم رهبر را نیاورده‌اید. شاید رمز استقبال مردم از مراسم عاشورای مسجد ابوترابی در همین نکته نهفته بوده است. مراسم مسجد آیت الله ابوترابی غیرسیاسی بود و مردم هم این را می‌پسندیدند. مردم ترجیح می‌دهند که به نام دینشان سوءاستفاده سیاسی نشود. مردم علاقه به سرنوشت سیاسی خودشان دارند ولی دوست ندارند که کسی به نام دین و با استفاده از دین بخواهد کار سیاسی بکند. مرحوم آقا سید عباس آقا در هیچ يك از برنامه‌های مذهبی‌اش در قزوین بحث سیاسی نمی‌کرد، برای کسی دعا نمی‌کرد؛ کسی را لعنت نمی‌کرد. همین نکته باعث شده بود که چنان استقبالی در قزوین از آیت الله سید عباس ابوترابی شود. نمی‌دانم در چه سالی بود که آیت الله ابوترابی امامت مسجد امام حسین (ع) در میدان امام حسین (ع) در تهران را پذیرفت.

• آیت ا... حقی بودند ...

بله، ...

• جزو نمایندگان مجلس خبرگان بودند دیگر سن و سالی از ایشان گذشته بود که دیگر رفتند قم يك سال بعدش هم فوت شد ...

بله. تا آنجا که من می‌دانم، این مسجد را یکی از سادات اخوی در سال ۱۳۴۴ درست کرد و در وقف نامه نوشت که امامت مسجد و اداره آن با يك عالم سید باشد. اما موقوفه زیر نظر آیت الله شریعتمدار قرار داشت. بعد از انقلاب تا مدتی امامت مسجد با مرحوم آیت الله رضا صدر بود دقیق بعد از ایشان به آیت الله حقی واگذار شد. بعد از درگذشت آیت الله حقی، آیت الله بشیری زنجانی، در این کار دخالت و اصرار کرد که باید امامت مسجد به يك مجتهد مسلم از سادات واگذار شود. ابتدا پیشنهاد شد که این مسئولیت به مرحوم سید علی اکبر ابوترابی واگذار شود. اما او نپذیرفت و با درخواست او پدرش مرحوم سید عباس ابوترابی آنرا پذیرفت.

• آقای دکتر دو تا مطلب در ذهن من هست یکی این که اصلاً فعالیت آقا سید علی آقا حالا یا آقا سید عباس آقا در مرتبه بالاتر قبل از انقلاب، برای چی بود ظاهراً یکی از دلایل آن اختلاف در قزوین این بود که آقا سید علی آقا مثلاً حتی در سالهای اواخر حکومت پهلوی همچنان با سازمان مجاهدین در ارتباط بود ولی آیا فعالیت به این شکل بود و اگر بود به چه شکلی بود واقعاً در چه مرتبه‌ای ...

مخالفان ابوترابی‌ها، پسر و پدر، همکاری با مجاهدین و یا حمایت از بنی‌صدر را بهانه‌ای برای مخالفت با آنها بکار بردند. در هر دو مورد توضیحاتی می‌دهم. کسانی که در مورد رابطه شادروان سید علی ابوترابی با سازمان مجاهدین خلق اولیه این حرفها را می‌زنند بعضاً یا بی‌اطلاعت و یا سوء نیت دارند. تاریخ سازمان مجاهدین خلق را ما معمولاً به سه دوره تقسیم می‌کنیم. دوره اول از ۱۳۴۴ آغاز و در شهریور ۱۳۵۴ تمام می‌شود. من نمی‌دانم شما با این سوابق آشنا هستید یا نه. می‌دانید که هسته‌های اولیه سازمان مجاهدین خلق در اواسط سال ۱۳۴۴ شکل گرفت. سازمان مجاهدین از نهضت آزادی ایران جدا شدند، و سازمان را پایه‌گذاری کردند. این عمل آنها البته از

روي اعتراض به بازرگان و طالقاني نبود. بلکه آنها، بخصوص بعد از سرکوب مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اين جمع‌بندي رسيدند که با يك نظام سراپا مسلح، جز با اسلحه نمي‌شود روبرو شد.

• درخاطرات و اسناد نهضت آزادي ايران آمده است که مرحوم بازرگان گفتند که اين تقريباً آخرين

...
بله در مدافعاتش در دادگاه نظامي بود که در آخرين فرازش مي‌گويد ما آخرين گروهی هستيم که با شما با زبان ملايم صحبت مي‌کنيم. نسل بعدي با شما چنين سخن نخواهند گفت. ما هم، که در آن تاريخ در خارج از کشور فعاليت مي‌کرديم همين جمع‌بندي را پيدا کرديم و اولين گروهی بوديم که رفتيم به مصر و آن دوره‌ها راديديم. هم زمان در ايران هم جوانها به فکر ايجاد سازمان سياسي - نظامي افتادند. اولين کتابهاي آموزشي را ما براي آن گروه به ايران فرستاديم. ما از فعاليت آنها، به طور مفصل اطلاع داشتيم. علاوه بر فعالان سياسي از ميان روشنفکران ديني، فعالان چپ مارکسيستي نيز به جمع‌بندي مشابهي رسيدند. بطوري چريکهاي فدائي خلق هم به موازات مجاهدين، فعاليت خود را شروع کردند. چريکها ابتدا دو گروه بودند. معروف به گروه کوه و گروه شهر، اسمشان هم چريک فدائي نبود، بلکه اسمشان را گذاشته بودند گروه شهر و گروه کوه. علت اين بود که در مورد استراتژي نبرد مسلحانه دو گروه مزبور ديده‌گاههاي متفاوت داشتند. برخي از نيروها در آن زمان معتقد بودند سرنوشت مبارزات سياسي در ايران در شهرها تعيين مي‌شود. تاريخ به ما مي‌گويد هر زمان که مبارزين با انقلابيون کنترل شهرها را بدست گرفتند دولت سقوط کرده است. در انقلاب مشروطه اينطور بود. روستائيان ما در حرکتهاي سياسي خيلي دخالت و تأثير نداشتند. ايل‌ها دخالت موثر داشتند، ولي روستائيان ما اصلاً نقشي نداشتند. ما هم مطالعات خودمان به همين نتيجه رسيده بوديم. برخي از گروههاي چپ هم در مطالعات خودشان به همين نتيجه رسيده بودند. بنا بر اين عده‌اي از آنها بنام گروه شهر معروف شدند. اما گروه کوه تحت تأثير، تجربه کوبا قرار داشتند. کاي سيلوا يکي از تحليل‌گران معروف مارکسيست با بررسي انقلاب کوبا تئوري کانوني انقلاب را مطرح کرد. در اين جا يك حاشيه‌اي بزنم. نظريه پردازان چپ مارکسيست انقلابات جهان را بر اساس شوروي، چين و کوبا تئوريزه و آنها را به سه گروه تقسيم مي‌کنند. بر اساس تجربه انقلاب شوروي تئوري خيزش لنيني عنوان شده است. مصطفي شعايعان در کتاب "انقلاب" مفصل درباره اين تئوري توضيح مي‌دهد. خلاصه آن اين است که حزب کمونيست انقلاب نمي‌کند بلکه شرايط سياسي و اجتماعي به گونه‌اي مي‌شود که حاکمان نمي‌توانند حکومت بکنند و مردم هم زير بار حکومت نمي‌روند. حزب کمونيست بايد در نهادهاي نظامي و شوراهاي مردمی نفوذ بکند. و در فرصت مناسبی با يك جهش يا يك خيزش قدرت را در دست مي‌گيرد. مائوتسه تونگ نظريه جنگ دراز مدت فرسايشي را مطرح کرد. انقلاب چين بر اين اساس بود. و انقلاب ويتنام بر اساس همين نظريه شروع شد و مبارزات مسلحانه طولاني مدت فرسايشي تا مرحله پيروزي. اما در کوبا فرآيند انقلاب طور ديگري بود. در کوبا بعد از کودتاي باتيستا، کاسترو، که دانشجوي سال آخر دانشکده حقوق و از فعالان دانشجويي بود، در اعتراض به کودتا دست به عملياتي نظامي زد که ناموفق بود و دستگير و زنداني شد. وقتي کاسترو از زندان آزاد شد به همراه يارانش به مکزیکو رفت و تحت نظر يکي از افسران جنگ داخلي اسپانيا، که به مکزیک فرار کرده بود، اردويي تشکيل داد و به آموزش جنگ‌هاي چريکي به افرادش پرداخت. سپس با يك کشتي بسوي کوبا رفت و در ساحل پياده شد و از آنجا به کوهستان رفت و در ارتفاعات مستقر شد. به اين ترتيب کانون مقاومت در

ارتفاعات سیراماسترا بوجود آمد که ارتش باتیستا نتوانست به آن نقاط نفوذ پیدا کند. کاسترو و یارانش خودشان را حفظ کردند و آرام آرام با مردم بومی و محلی رابطه برقرار کردند، برای دهقانها کارگاه‌های کوچک کفاشی، پیراهن‌دوزی، صنایع کوچک درست کردند. چریک‌ها بطور مداوم توسعه پیدا کردند تا جایی که آنقدر قوی شدند که توانستند به شهرها حمله و دولت را ساقط کنند. اساس تئوری کانونی تجربه کوبا است. در ایران گروهی از چریک‌های چپ مارکسیست، براساس الگوی کوبا به ارتفاعات سیاهکل رفتند. اما آن‌ها اطلاعات درستی از روحیه روستائیان مازندران نداشتند. به طوری که اولین عملیاتی که صورت گرفت. روستائیان با ژاندارمری هماهنگی و همکاری کردند و افراد گروه سیاهکل تماماً دستگیر شدند. وقتی جریان سیاهکل اتفاق افتاد رهبری مجاهدین فکر کرد که باید عملیاتی را شروع بکنند تا فشار را از روی گروه دستگیر شده کاسته شود. اما عملیاتشان زودرس بود و سازمان هنوز آمادگی نداشت و خودشان هم می‌دانستند که کارشان از نظر استراتژیک غلط بود. در جنگ چریکی شما باید هنگامی شروع بکنید که مطمئن باشید که می‌توانید ضربه بزنید. در جایی که ضعیف هستید بهیچ وجه نباید شروع بکنید. بهر حال در سال ۵۰ عینی شد که سازمان مجاهدین خلق تشکیل شده است. هیچ نیروی مسلمانی در ایران نبود که از آنها حمایت نکنند حتی روحانیان نیز از آنها حمایت می‌کردند. به عنوان مثال آقای هاشمی رفسنجانی از این طرف و آن طرف از مردم پول می‌گرفت و به مجاهدین کمک می‌کرد. بنابراین ایرادی که به سید علی آقا می‌گرفتند با مجاهدین همکاری می‌کرده است درست است اما با مجاهدین اولیه. علاوه بر مجاهدین گروه‌های اسلامی دیگری هم به مبارزه مسلحانه علیه شاه رو آورده بودند از جمله این که سید علی آقا با شهید اندرزگو همکاری می‌کرد. البته در مورد خود اندرزگو تاریخ باید قضاوت بکند من نمی‌خواهم در این جا چیزی بگویم. سید علی آقا با این سازمان‌های زیرزمینی همکاری می‌کرد و در همین رابطه رفت نجف. در نجف با حلقه اصلی اطراف آقای خمینی ارتباطات نزدیکی برقرار کرد. در نجف از اطرافیان آقای خمینی خیلی‌ها با مجاهدین همکاری می‌کردند. به عنوان مثال آقای دعایی از نزدیک با مجاهدین همکاری می‌کرد. آقای دعایی در یک مرحله حتی روابط خودش را با آقای خمینی تیره کرد به خاطر مجاهدین. از طرف مجاهدین حسین روحانی و دادار جهرمی که نمایندگان مجاهدین در عراق بودند با آقای خمینی جلسات متعددی داشتند. آقای خمینی در چند مورد اشاره کرده است که اینها آمدند پیش من حرف‌هایی زدند که مرا بیشتر به آنان مشکوک کرد. آقای خمینی حاضر نشد از اینها حمایت کند. آقای دعایی به شدت متأثر و ناراحت شده بود که چرا آقای خمینی از اینها حمایت نکرده است. اگر چه آقای خمینی از آنها حمایت نکرد اما بسیاری از روحانیون از مجاهدین اولیه حمایت و با آنها همکاری می‌کردند. تا اواسط سال ۵۴ سازمان مجاهدین خلق مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق نیروهای اسلامی بود. اما عدم حمایت آقای خمینی از مجاهدین دلایل دیگری هم داشت. ایشان علی‌الاصول به کار مسلحانه اعتقاد نداشت و می‌گفت اگر ما به جنگ مسلحانه رو بیاوریم گروه‌هایی که سازماندهی‌شان از ما بهتر است دست بالا را پیدا می‌کنند و ما نمی‌توانیم آنها را کنترل بکنیم. ایشان معتقد بود مبارزه را ما باید طوری ادامه بدهیم که بتوانیم خودمان اداره‌اش بکنیم. بهر حال مطلب اصلی این است که ایراد به سید علی ابوترابی وارد نیست. اما دوره دوم در تاریخ سازمان مجاهدین خلق در هنگامی شروع می‌شود که در شهریور سال ۱۳۵۴ مرکزیت سازمان مجاهدین خلق طی اعلامیه‌ای، اعلام کرد که تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده‌اند.

● تغییر ایدئولوژی از اسلام به مارکسیسم؟

بله. مرکزیت سازمان با انتشار يك جزوة مفصلي، ضمن اعلام تغيير كامل ايدئولوژي از اسلام به مارکسیست تعرض‌هاي بسيار زيادي به اسلام و مبارزين مسلمان نمود. نه تنها مرکزیت سازمان مارکسیست شد بلکه آن دسته از اعضاي سازمان که به تغيير ايدئولوژي نبودند و اعلام کردند که مسلمان باقي مي‌مانند؛ کشتند و از سر راه برداشتند، مثل **صمدیه لباف** و **مجید شریف واقفي**. در خارج از کشور هم در میان اعضاي مسلمان و معتقد به سازمان که حاضر نشدند به دستور مرکزیت سازمان مارکسیست شوند درگیریهایی صورت گرفت. لابد داستان ربودن پسر آیت الله طالقانی را بعد از انقلاب بخاطر داريد يا خوانده‌ايد. ربایندگان کسانی بودند که معتقد بودند خانم رفعت افرا را سازمان کشته است. رفعت افرا از اعضاي مجاهدین خلق و مستقر در يمن بود، و در آنجا فوت کرد. سازمان مدعي شد که در اثر بیماری فوت کرده است. اما برخی از اعضا يا هواداران سازمان معتقد بودند که وي برخلاف ادعای سازمان بر اثر بیماری فوت نکرده است بلکه او را کشته‌اند و پسر طالقانی در قتل او دست داشته است. از هنگامی که سازمان مجاهدین دچار انحرافات ايدئولوژیک شد بسیاری از کسانی که از سازمان حمایت مي‌کردند، از جمله سيد علي آقا، رابطه‌شان را با سازمان قطع کردند. آقاي دعایی هم رابطه را قطع کرد، ما هم در **نهضت آزادي ايران** در خارج از کشور که با سازمان مجاهدین خلق اوليه در ارتباطات سازمانی - تشکیلاتی بودیم و از آنها حمایت مي‌کردیم، علیه سازمان و انحراف آن ایستادیم و مخالفت کردیم، که در **پیام مجاهد**، ارگان نهضت آزادي ايران خارج از کشور منعکس است. از اوایل سال ۵۲ آرام آرام اطلاعاتی از درون سازمان بدست ما مي‌رسید که نشان مي‌داد سازمان در حال يك پوست انداختن و دگرديسي دروني است و چیزی در حال اتفاق افتادن است. در فرایند تغيير ايدئولوژیک اول آیه بالایی آرام سازمان را برداشتند بعد کم‌کم تغييرات دیگری دادند تا این که در شهریور ۵۴ آن بیانیه را منتشر کردند. ابتدا، سعی کردیم از طریق فشارهاي دروني به سازمان مانع شکاف و انحراف بشویم. موفق نشدیم. طرز رفتار و حرکت آنها به شدت مشکوک بنظر مي‌رسید. اعتراض اصلي ما به آنها این بود که تغيير ايدئولوژیک شما اتفاق بی‌سابقه‌اي نیست. بودند مسلمان‌هایی که به اصطلاح مرتد شدند. این در تاریخ چیز تازه‌اي نیست. خیلی از مارکسیست‌ها هم بودند که تغيير ايدئولوژي دادند و مسلمانان شدند. اما حداقل صداقت انقلابی در این تغيير ايدئولوژیک این هست که کسانی که مارکسیست شده‌اند سازمان مجاهدین را رها کنند. آنها حق ندارند به سازمان خیانت کنند مي‌توانند از سازمان بیرون بروند و به يك گروه مارکسیستی بپیوندند. اما حق ندارند سازمان مجاهدین را تغيير بدهد، البته این را هم اضافه کنم که در خارج از کشور ما نشریات ايدئولوژیک، سازمان مجاهدین خلق اوليه را که براي ما فرستاده بودند، نظیر جزوه شناخت، را چاپ نکردیم. نسخه خطی و اصلي این جزوه را در اختیار ما قرار دادند. در آن موقع چمران در لبنان بود و من هم به لبنان رفته بودم. دادار جهرمی که با سازمان همکاری مي‌کرد و در عراق بود آمد لبنان و نشریه را آورد. من همانجا خواندم و انتقاداتم را حضوري مطرح کردم. دادار از من خواست انتقاداتم را بنویسم، تا او براي مرکزیت سازمان بفرستد. در نسخه اوليه این جزوه، که ظاهراً توسط مجاهدین اوليه نوشته شده بود، پاورقی‌هایی سرشار از آیات و احادیث در تایید مطالب نوشته آمده بود. علاوه بر آن مقدمه‌اي داشت که در آن با صراحت با مارکسیست خطکشی شده بود. اما اشکال اصلي این نشریه الگوي ماتریالیسم دیالکتیک بود. در نقدي که بر آن نوشتم و فرستادم. آورده‌ام که شما يك پارچه بسیار خوب محکم و زیبایی را برداشته‌ايد و روي يك الگوي انداخته و بریده‌ايد. این الگو به تن شما يا تنگ يا بسیار گشاد هست. پارچه قشنگ و زیباییتان همین آیات قرآنی و نهج‌البلاغه است. اما آنها

روي الگوي ماترياليسم ديالکتیک انداخته‌اند پيراهني که دوخته‌ايد نامناسب هست از دور داد مي‌زند. بخاطر همين ايرادات بود که آن جزوه را چاپ نکرديم اما اين به آن معني اين نيست که موسسين سازمان از اول مارکسيست بوده‌اند چنين نيست. البته آنها خود به ضعف ايدئولوژیک اعتراف داشتند. حاشيه رفته عذر مي‌خواهم. من مي‌خواهم در دفاع از مرحوم ابوترابي پسر بگويم که انتقادي که مطرح کرده‌اند بي‌اساس هست. اين را هم بايد بگويم مرحوم حاج سيد علي اکبر ابوترابي، عليرغم مخالفتش با سازمان مجاهدين خلق در دوره دوم و سوم، هيچ گاه حاضر به بدگويي و دشنام‌دهي به آنان نشد. اين امر شايد براي کساني که هر دشنامي و هر تهمت و افترايي را به مخالفين خود مباح و مجاز مي‌دانند، قابل قبول نبوده و موجب شائبه بي‌اساس حمايت او از مجاهدين شده باشد. در دوره دوم تاريخ مجاهدين خلق، از شهريور ۱۳۵۴ به بعد هيچ يك از فعالان سياسي و يا گروه هاي اسلامي با آنها همکاري نکردند. البته بعضي از جوانان متدين و مسلمان در خارج از کشور، معتقد بودند که چون براي آنها، انقلاب اصل است، همکاري خود را ادامه مي‌دهند. اگر چه آنها هم بعدها به اين اشتباهات خود پي بردند. در اينجا مي‌خواهم، بخصوص از شادوران حسين نواب صفوي، که خدائش او را رحمت کند، ياد کنم وي مسلمان صادق و معتقدي بود. **مجيد شريف** هم آدم پاک و با ايماني بود. در سالهاي قبل از انقلاب اينها خارج کشور در **انجمن اسلامي دانشجويان در آمريکا و کانادا** حوزه لس‌آنجلس فعال بودند و به همکاري خود با سازمان ادامه دادند. **دوره سوم در تاريخ سازمان مجاهدين خلق از اوایل سال ۵۷ شروع مي‌شود.** موقعی که زندانيان سياسي آرام آرام آزاد شدند. از فشارهاي سياسي کاسته شد، از اولين پايه‌گزاران يا اولين موسسين سازمان مجاهدين اوليه هنوز چند تن باقي مانده بودند. **نظير لطف‌الله ميثمي، مسعود و رجوي.** بعضي از افراد ديگري هم که در دوره دوم بکلي از سازمان جدا شده بودند. **نظير رضا رئيسي طوسي، رفيعي و نوحی.** اينها آرام آرام از اواسط سال ۵۷ جنبش **مجاهدين خلق** را راه‌اندازي کردند اما به دلایل کيش شخصيتي که رجوي به شدت به آن مبتلا بود در داخل سازمان اختلافاتي بروز کرد. مهندس لطف‌الله... ميثمي ابتدا و سپس دکتر رضا رئيسي طوسي، دکتر نوحی و دکتر رفيعي جدا شدند. در دوره سوم هم من تا آنجايي که مي‌دانم هيچ يك از روحانيون برجسته از جمله سيد علي آقا با سازمان هيچ نوع همکاري و رابطه نداشت. ما هم در نهضت آزادي ايران نه تنها هيچ نوع همکاري و رابطه نداشتيم و حمايت نمي‌کرديم بلکه برعکس انتقاد هم داشتيم.

● **يك مطلب ديگر هم هست در رابط با (ببخشيد) در رابطه با تعامل و در واقع ارتباط اين روحانيت سنتي حالا بشود اسمش را گذاشت که در رأس آن هينت علميه قزوین بودند با بني‌صدر تا يك حدودي خوب حمايت مي‌کردند بني‌صدر را حالا دلایل قانوني خاص خودش را دارد، دلایل منطقي حالا خاص خودش را دارد آنها، مي‌خواهم ببينم اين ارتباط با بني‌صدر به چه شکلي بود اين حمايت به چه شکل بود و گذشته از آن وقتي چهلمين روز شهادت آقا سيد علي آقا پيش مي‌آيد بني‌صدر مي‌آيد قزوین. من سؤالم اين هست که جاگاه سيد علي اکبر ابوترابي در آن حدي بود که بني‌صدر به عنوان رئيس جمهور پاشود بياید قزوین. اين واقعاً به خاطر آن موقعيت اجتماعي خانوادگي اينها بود يا واقعاً دلایل سياسي خاص خودش را داشت...**

شما بايد به اين نکته توجه کنيد که وقتي بني‌صدر به ايران آمد تشکيلات سياسي نداشت؛ او با هيچ گره سياسي در ايران همکاري نمي‌کرد. سوال اين است که وي چگونه و با چه زمينه‌هايي رئيس جمهور شد؟ بايد اين را پذيرفت که بني‌صدر از همان ابتدا خود را براي رياست جمهوري آماده کرده بود. مسئوليتي در دولت موقت نپذيرفت و با استفاده از برنامه‌ريزي‌هاي صحيح توانست با روحانيت صاحب نفوذ در ايران روابط نزديکي برقرار سازد و بهره بگيرد. بسياري از روحانيان

برجسته نظیر مرحوم صدوقی در یزد مرحوم مدنی در تبریز از وی حمایت کردند. بنابراین فقط حوزه علمیه قزوین نبود که از وی حمایت کرد. در اولین انتخابات ریاست جمهوری چه کسانی کاندیدا بودند؟ حزب جمهوری اسلامی ایران نتوانست کاندیدای قوی مشخصی معرفی کند. جلال فارسی را مطرح کردند که به علت افغانی بودنش رد صلاحیت شد. مرحوم بهشتی خیلی علاقه داشت کاندیدا شود اما آقای خمینی مخالفت کرد. تیمسار مدنی بود، اما بسیاری از روحانیان حاضر به حمایت از او نشدند. مهندس بازرگان موجه‌ترین و مناسب‌ترین کاندیدا بود. اما بعضی از دوستان خوب ما در شورای مرکزی نهضت آزادی ایران با کاندیداتوری وی مخالفت کردند. و در عوض حبیبی را کاندیدا نمودند. در چنین شرایطی بسیاری از روحانیون از بنی‌صدر حمایت کردند تنها رقیب جدی او مدنی بود. تیمسار مدنی اگر چه نظامی بود، اما پدرش از روحانیون شناخته شده کرمان بود و به خاطر پدرش خیلی‌ها به او احترام می‌گذاشتند، اما آنچنان نبود که بتواند مورد حمایت وسیع روحانیون قرار بگیرد. پدر بنی‌صدر هم یک روحانی برجسته در همدان بود اگر چه با دربار شاه نزدیک بود ولی یک روحانی شناخته شده‌ای بود. بهر حال نه فقط حوزه علمیه قزوین بلکه روحانیون کثیری از بنی‌صدر حمایت کردند. بدنه اصلی جامعه و توده‌های مردم با روحانیت رابط نزدیکی داشتند و به هر کس که آنها می‌گفتند مردم رای می‌دادند. در واقع بنی‌صدر را روحانیون انتخاب کردند. اما آمدن بنی‌صدر به قزوین در چهل‌ام ابوترابی و حضور در منزل آیت الله حاج سید عباس ابوترابی برای آن بود که بنی‌صدر جانشین فرمانده کل قوا بود. آقای خمینی به عنوان فرمانده کل قوا اختیارات خود را به او تفویض کرده بود. بنی‌صدر جنگ را اداره می‌کرد و ابوترابی به عنوان یکی از رزمندگان با شخصیت بالا در جبهه شهید شده بود. بنابراین خیلی طبیعی بود که رئیس جمهور و جانشین فرمانده کل قوا بیاید و در مراسم چهلم او حضور پیدا بکند. این امری غیر عادی نبود. ظاهراً مرحوم آیت الله لاهوتی که با بنی‌صدر روابط دوستانه خوبی داشت و با حاج آقا سید علی اکبر ابوترابی هم رابطه قدیمی صمیمانه‌ای داشت بانی سفر بنی‌صدر به قزوین و دیدار با خانواده ابوترابی بود. فیلم حضور بنی‌صدر در منزل حاج آقا ابوترابی پدر در قزوین، بدست استخبارات عراق رسیده بود. شاید همین امر موجب آن شد که عراقی‌ها وی را اعدام نکنند و مقدمات ملاقاتش را با نمایندگان صلیب سرخ فراهم سازند. البته آنها در تشخیص مواضع ابوترابی سخت اشتباه کرده بودند.

این را هم اضافه کنم که بعد از حوادث خرداد ۶۰ که بنی‌صدر حذف شد و درگیری‌های داخلی شدت گرفت. گروه‌هایی که با ابوترابی‌ها و سامت‌ها مخالف بودند به عنوان این که اینها هوادار بنی‌صدر بودند شروع کردند به تحریکات علیه آنها. در حالی که افراد سرشناس زیادی از میان روحانیون از بنی‌صدر حمایت کرده بودند. نکته قابل توجه این است که رهبر فقید انقلاب آقای صفایی را به عنوان نماینده خود در ارتش منصوب کرده بود. ایشان هم آقای سید محمد ابوترابی، برادر کوچکتر سید علی اکبر ابوترابی را به عنوان نماینده رهبری در وزارت دفاع معرفی کرد. در وزارت دفاع، سید محمد ابوترابی با بنی‌صدر تماس‌های گسترده‌ای داشت و لاجرم می‌بایستی از وی حمایت می‌کرده است.

● آقای دکتر اگر اجازه بدهید به عنوان آخرین سوال هم این که جایگاه، من احساسم بر این هست به نظر من حالا شاید اشتباه کنم جایگاه سیاسی سید علی‌اکبر قبل از اسارت و بعد از اسارت یک مقداری متفاوت می‌شود چون بعد از اسارت خوب به هر حال حمایت‌هایی که از جانب یک سری جناح‌های سیاسی خاص می‌شد خیلی متفاوت بود از آن، یعنی در واقع می‌شد گفت شاید بشود

این طور گفت که يك گوشه‌اي از این جناح سياسي‌اي را که ابوترابي را بعد از اسارت حمايت مي‌کرد همانهايي بودند که مخالف ابوترابي بودند اول انقلاب در اوایل، قبل از اسارتش حالا، آيا واقعاً همین طوري بود اصلاً اگر این طوري بود این چه عکس‌العملی بود که ابوترابي انجام داد چرا به سمت آن جناح سياسي خاص کشیده شد...

به اجمال اشاره کردم که مناسبات سياسي در قزوین بهداشتی نبود و مخالفت با ابوترابي‌ها در اکثر موارد شخصي و کینه توزانه بود. در دست‌بندی‌ها، و در مناسبات سياسي حب و بغض‌هاي فراواني حاکم بود. ابوترابي شخصیت مستقلی داشت و با توجه به سلامت وجدانش حاضر نبود در برخي از اعمال نادرست و خلاف شرع و منافع مردم شریک شود. تا با آنها همراهی کند. کسانی که با بیت مقام رهبري بسیار نزدیک بودند محبوبیت و موقعیت مردمی ابوترابي را برنمی‌تابیدند. ابوترابي شخصیت جاذبی داشت. مثلاً آن است که خود ببوید نه آن که عطار بگوید، مرحوم چمران هم همین خاصیت را داشت. بهمین علت بعضی‌ها از بزرگان به شدت با چمران درگیر بودند. اما ابوترابي و چمران با فداکاری و ایثار شخصیت خود را به همه تحمیل کردند. آنها طوعاً و کرهاً مجبور شدند که بپذیرند. آنهایی که سایه ابوترابي و چمران را با تیر می‌زدند قرص تلخ را بلعیدند. سیدعلی‌آقا موقعیت خود را و امدار هیچ‌کس نبود، خودش آنرا بدست آورده بود. امانه برای این که می‌خواست آن را بدست بیاورد. این نوع شخصیت‌ها اصلاً دنبال این حرف‌ها نبودند. این حسن یوسف بود که زلیخا را اسیر کرده بود، یوسف گناهی نداشت. خیلی‌ها از رزمندگان در جنگ که دستگیر و اسیر شدند. قبل از این که حتی خود ابوترابي آزاد بشود به دلایل بیماری یا غیره آزاد می‌شدند. وقتی به دیدن آنها می‌رفتیم و از وضعیت و سلامتی سیدعلی‌آقا سوال می‌کردیم، هیچ آزاده‌ای نبود که از او تعریف و تجلیل نکند. بدون استثنا همه می‌گفتند که ابوترابي تیرک چادر مقاومت اسیران ایرانی در عراق و روحیه دهنده به آنها بود. شادروان سید علی‌ابوترابي بین خود و خدای خود آنچه را که به آنها معتقد بود عمل می‌کرد. آن کارها را انجام نمی‌داد، که از او تجلیل کنند و برایش صلوات بفرستند. خودش بود صاف و صادق و شفاف. بعدها مراسمی بنام "کنگره شعر اسارت"، از طرف جمعی از شاعران کشورمان به پاس فداکاری اسیران جنگی ایران برپا شد. ابتدا قرار بود این مراسم به یاد ابوترابي بنام "یوسف‌ترین ستاره" برگزار گردد. اما بنا به دلایلی بنام "فصل صبوري" برگزار شد. در این مراسم قرار بود یاسر ابوترابي شعری را که در وصف پدر سروده بود بخواند. اما محتوای شعر مقبول طبع مسئولان کنگره قرار نگرفت و بدون خواندن شعر، به او جایزه دادند. یاسر آنرا **جایزه سکوت**، خواند. دو بیت از اشعار او گویای درک این پسر از وضعیت پدر و هم چنین علت عدم موافقت با قرائت شعرش بود:

می‌نشینم تا بگویم گفتنش آخر ندارد شهره شهر است اما مدعی باور ندارد.

می‌نشینم از برایش، از گذشته تا به حال صورت عشق است اما مدعی باور ندارد.

روزی که آزاد و وارد ایران شد من نتوانستم بروم مرز، اما خانواده‌اش رفتند. فیلم استقبال را دیدم به تعبیر من برادران یوسف او را به چاه انداختند، اما یوسف ما از صدارت مصر سر در آورد. سید علی‌آقا از حسادت‌ها و کج سلیقگی‌ها و تنگ‌نظری‌ها و کارشکنی‌ها و چیزهای دیگر قزوین را ترک کرد و رفت به جایی که فقط خدمت بی‌شائبه کند. اما او از زندان‌های عراق، سر در آورد و سرافراز بازگشت. حضرت امیرعلی(ع) می‌فرمایند: «فی تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ عِلْمَتِ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ جَوْهَرَةٌ - آدمها در تحولات زندگی آشکار می‌شود»

مرحوم ابوترابي و پدر بندرت مواضع و مسائل و مشکلات سياسي را به داخل خانواده و در روابط خانوادگي وارد مي‌کردند. مرحوم ابوترابي پسر، با ما در مواردی اختلاف سلیقه سياسي داشت. هر دو این را مي‌دانستیم اما این اختلاف مانع از همکشی‌های بهداشتی و مبادله رای و تجربه نشده بود.

غاش سعید - مات سعید.

در چنین شرایطی ابوترابي پسر به کشورش بازگشت. موقعیتی داشت. که می‌توانست پست‌های خوبی را از آن خود کند اما او دنبال استفاده از موقعیت به نفع خودش نبود، دشمنانش هم در شرایطی نبودند که بتوانند آن برنامه‌هایی را که در قزوین در اوایل انقلاب داشتند، بار دیگر پیگیری کنند. اما او به‌رحال مجبور بود با گروه‌هایی کار بکند. تا آنجایی که من می‌دانم، نه پدرش به اینها اعتقادی داشت نه خودش. اما با این حال رسالتی برای خود قائل بود و آن خدمت به آزادگان بود. می‌گفت اگر با این گروه‌ها نزدیک نباشد نمی‌تواند کاری انجام بدهد. حق هم داشت، اما از خیلی چیزها به شدت ناراحت بود و رنج می‌برد. هنگامیکه قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاد او نماینده مجلس بود. وقتی از آنچه اتفاق افتاده بود، و شکنجه‌هایی که به بعضی‌ها داده بودند، باخبر شد، چون خودش طعم شکنجه را چشیده بود، به شدت منقلب شد. می‌خواست بدانند حکم این قتلها چه کسی امضاء کرده است. می‌گفت تا آخر خط می‌روم و تا ته و توی این را در نیاورم ول نمی‌کنم. این سخن بزرگی بود. گفت من تا آخر خط می‌روم. فوق‌العاده ناراحت بود. می‌گفت اصلاً برای من قابل تصور نیست که در جمهوری اسلامی زندانیان را شکنجه بدهند. اخیراً آقای هاشمی‌فسنجانی گفته است: که این بچه‌ها را می‌اندازند زندان و شکنجه می‌دهند. لابد خودشان زندان نبوده‌اند و نمی‌دانند یعنی چی!» کاری به این نداریم که آقای هاشمی‌چقدر در بیان این مطلب جدي هستند ایشان هنگامی که رئیس جمهور بودند دوستان ما را در سال ۱۳۶۹ گرفتند و بدترین شکنجه‌ها را هم دادند.

شکنجه‌هایی را که به مرحوم دکتر داوران یا دکتر بهبهانی دادند و بلاهایی که بر سر دوستان ما آوردند با هیچ معیاری قابل قبول نبود. آقای دکتر رضا صدر هنوز بیمار است او يك مجتهد و ملاست، که با مرحوم آقا سید مصطفی خمینی، شیخ صادق خلخالی و مهدوي کني در قم هم مباحثه بوده‌است.

• منظور آیت الله سیدرضا صدر است که در مسجد اما حسن نماز می‌خواند.

نه نه، آیت الله سیدرضا برادر آقای موسی صدر است.

• آیت‌الله سیدرضا صدر فوت کردند....

بله آقای دکتر رضا صدر اهل کاشان و با آنها مناسبتی ندارد.

هنوز هم بخاطر شکنجه‌ها حالش بد است. یادی از داوود کریمی هم بکنم. داوود کریمی را چه بلایی بسرش آوردند. خدا رحمتش کند. ببینید سید علی‌ابوترابي وقتی اینها را می‌شنید و می‌دید فوق‌العاده منقلب می‌شد. او می‌دانست شکنجه اسیر یا زندانی یعنی چه؟ شکنجه‌هایی را که در عراق به او داده بودند نمی‌توانست جلوی پدرش یا همسرش بگوید. وقتی شنید در زندان‌های ما هم این کارها را می‌کنند اصلاً نمی‌توانست باور کند که چنین چیزهایی در جمهوری اسلامی حکومت عدل علی اتفاق بیفتد، می‌گفت من باید تا آخرش بروم. روش خاص خود را داشت. خیلی آرام و بی‌صدا و با لیاقت و

بی‌جنجال، اما مصمم بود گفت من باور نمی‌کنم. شاید خیلی‌ها هنوز از او خوششان نمی‌آمد اما در عین حال که چاره‌ای نداشتند که او را تحمل می‌کردند. اما می‌دانستند او چگونه فکر می‌کند.

● آقای دکتر یزدی می‌دانم زبان روزه هستید و من شرمنده هستم، اما می‌خواهم یک سؤال دیگر هم از شما بکنم در رابطه با عکس‌العمل مرحوم ابوترابی در مورد کنفرانس برلین، نمی‌دانم آیا صحبتی با هم کردید یا خیر. یکی هم در مورد قانون شوراها و اصلاح مطبوعات، چون ظاهراً آقای ابوترابی هم یکی از کسانی بود که لایحه قانون اصلاح مطبوعات را امضاء کرد... در مورد قانون شوراها صحبت‌هایی با هم داشتیم. در اوایل سال ۷۹ که حاج ابوالقاسم صدیقی عموی همسر ایشان و همسر مرحوم رجایی فوت کرده بود و گردهمایی‌های خانوادگی در مورد قانون شوراها و مطبوعات صحبت‌هایی داشتیم و ایشان پرسیدند که آیا از شما هم دعوت رسمی به مشارکت در انتخابات شده است یا نه و چرا شرکت نکرده بودید. که من علل شرکت نهضت آزادی و حوادث مربوط به آن را توضیح دادم. اما در مورد کنفرانس برلین یاد ندارم که با هم صحبت کرده باشیم. علتش این بود که من در آذر سال ۷۹ به دنبال دعوتی که از دانشگاه‌های آمریکا برای ایراد سخنرانی به مناسبت سالگرد گروگانگیری داشتم به آمریکا رفتم. برنامه‌ام این بود که یک ماهه بروم و اول ماه رمضان ایران باشم. اما در آنجا بعد از آزمایشات پزشکی بیماری‌ام تشخیص داده شد و مجبور شدم برای درمان بیماری‌ام بمانم بعد از تمام شدن دوره درمان در فروردین ۸۱ به ایران بازگشتم. بنابراین دیگر فرصتی نبود راجع به آن مسائل با هم صحبتی بکنیم.

● تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در روزها و ماه‌های اول انقلاب و نقش شما در این نهاد. در روزهای پر آشوب قبل از پیروزی انقلاب ضرورت تشکیل یک نیروی مسلح مستقل کاملاً احساس می‌شد. و موضوع چندین بار در جلسات شورای انقلاب مورد بحث قرار گرفت. مرحوم بهشتی پیشنهادی مبنی بر تشکیل "گارد ملی" را داد. با پیروزی انقلاب این ضرورت جدی‌تر شد. زیرا در جریان انقلاب، کلانتری‌ها سقوط کردند و به نیروهای مردمی تسلیم شدند. بطوری که نیروی انتظامی، عملاً قادر به انجام وظیفه حفظ امنیت نبود. ارتش که در برابر ملت قرار گرفته و شکست خورده بود، با بیانیه شورای فرماندهان ارتش به داخل پادگان‌ها عقب‌نشینی کرد. استفاده از ارتش برای حفظ امنیت نه امکان‌پذیر بود نه مصلحت. بنابراین دولت موقت برای حفظ امنیت شهرها فاقد امکانات نظامی و انتظامی بود. هر روز خبرهای ناراحت‌کننده‌ای از حوادث شهری به نخست وزیر می‌رسید. تلاش فراوانی برای بازسازی شهربانی و فعال کردن کلانتری‌ها صورت گرفت. اما کافی و جوابگو نبود.

نیروهای مسلح مردمی، که در روزهای آخر قبل از پیروزی انقلاب، به طور خودجوش یا به ابتکار سازمانهای سیاسی - نظامی فعال در دوران انقلاب، در قالب کمیته‌های انقلاب در مساجد شکل گرفته بودند، نظم شهرها را بطور نسبی تأمین می‌کردند. اما این وضعیت خود برای دولت بحران ساز بود. اولاً: بسیاری از این افراد مسلح، آموزش لازم برای استفاده از سلاح را ندیده بودند، و عدم آشنایی با سلاح‌های سبک دستی در مواردی، در منازل یا در کمیته‌ها و خیابان‌ها موجب زخمی شدن یا قتل افراد، حتی اعضای خانواده شده بود. ثانیاً: کمیته‌های مساجد در تمام امور دخالت می‌کردند و فاقد نظم خاص لازم بودند. ثالثاً: افراد گروه‌های سیاسی - نظامی و یا وابسته به گروه‌های چپ و حتی عوامل ساواک، در این کمیته‌ها نفوذ کرده بودند و در مواردی علیه دولت جدید توطئه می‌کردند. در چنین شرایطی دولت تصمیم گرفت، نیروهای مسلح مردمی را در سازمان واحدی سامان

دهی کند. لذا، من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب به جای گارد ملی طرح تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تهیه و بعد از تصویب دولت اجرایی آن را آغاز کردم. آقای مهندس توسلی که هنوز به سمت شهردار تهران منصوب نشده بود، به درخواست من اساسنامه سپاه را تهیه کرد. به موجب این اساسنامه یک شورای ۵ نفری مرکب از نمایندگان دولت، وزارت کشور، ستاد مشترک ارتش، دادستان کل، مقام رهبری فرماندهی سپاه را برعهده داشت. به درخواست من، مرحوم آیت الله لاهوتی از جانب رهبر انقلاب منصوب شد. نماینده وزارت کشور، یکی از افسران نیروهای انتظامی بود که در تدوین اساسنامه با مهندس توسلی همکاری می کرد. از آنجا که سپاه در مواردی لازم بود در امور انتظامی - امنیتی دخالت کند. نماینده دادستان در شورای فرماندهی، در چارچوب قانون، مجوزهای لازم را صادر می کرد و مأمورین سپاه، به عنوان ضابطین دادگستری عمل می کردند. نماینده ستاد مشترک، امکانات و تسهیلات لازم برای آموزش داوطلبان، تامین نیازهای اولیه شامل، لباس، کفش، اسلحه و غیره را فراهم و در اختیار سپاه قرار می داد. یکی از اولین مراکز آموزش داوطلبان در پادگان حر (باغشاه سابق) آغاز بکار کرد.

مرحوم لاهوتی در آن روزها، در پادگان و (باغشاه سابق) مستقر شده بود و نیروهای مخصوص - کله سبزهها داوطلبان را آموزش می دادند.

زیر نظر شورای فرماندهی واحدهای مختلف شکل گرفت. یکی از آن ها واحد تحقیق بود. افراد داوطلب عضویت در سپاه، فرمهایی را پر می کردند و واحد تحقیق به بررسی سوابق آنها می پرداخت و در صورت تصویب، کارت عضویت و محل خدمت معین می شد. برای انجام عملیات اداری، آموزشی از ساختمانهای دولتی استفاده می شد. یکی از این مراکز قسمت های اداری کاخ سعد آباد بود. در بخشی از این کاخ، میدانی برای آموزش تیراندازی وجود داشت که مورد استفاده واحد آموزش قرار گرفت. علاوه بر این، در زیرزمین های ساختمان نخست وزیری، در خیابان پاستور نیز تجهیزاتی برای آموزش و تمرین تیراندازی وجود داشت که مورد استفاده قرار گرفت. برای سپاه دو نوع عضو پیش بینی شده بود. عضو فعال و موظف و عضو غیرموظف. اعضای غیرموظف کسانی بودند که در نهادهای مختلف اجتماعی، تجاری و دانشگاهی ... درخواست حمل اسلحه و همکاری با دولت را داشتند. برای این افراد بعد از طی مقدمات، و در صورت لزوم، دادن آموزش، جواز حمل اسلحه کمری صادر می شد.

به ابتکار و دعوت فرماندهی سپاه نمایندگان تمامی کمیته های انقلاب اسلامی مساجد تهران در پادگان عباس آباد تهران (خیابان شهید بهشتی) جمع شدند و اقداماتی در جهت تعریف وظایف و هماهنگی میان آنان و دولت و هم چنین با رای نمایندگان کمیته ها، یک کمیته مرکزی، که بر کار تمامی کمیته های انقلاب در مساجد اشراف داشته باشد انتخاب شد. بعد از شکل گیری سپاه در تهران، با حکم اینجانب افراد شناخته شده ای در شهرستانها، نظیر تبریز، شیراز و رشت، مأمور شدند تا سپاه را در این مناطق تشکیل بدهند. همزمان با تشکیل سپاه پاسداران، دولت موقت برای نظم دهی به کار رسیدگی به پرونده ایادی نظام سابق، که بدست مردم دستگیر و به مدرسه رفاه آورده می شدند، دادگاه انقلاب شکل گرفت. بعد از مذاکره با رهبر انقلاب و جلب موافقت ایشان، اساسنامه دادگاه انقلاب تدوین و به تصویب رسید. در تدوین اساسنامه از حقوقدانان برجسته استفاده شد. به موجب اولین اساسنامه، دادگاه انقلاب دو بخش داشت: دادستانی و دادگاه - دادستان توسط رئیس دولت منصوب می شد و رئیس دادگاه، حاکم شرع، توسط رهبر انقلاب. سپاه به عنوان ضابطین دادگاه انقلاب عمل

می‌کرد. پس از تشکیل سپاه روحانیان عضو شورای انقلاب که رهبران حزب جمهوری اسلامی هم بودند، ابتدا سعی کردند که تا نظر مرا در انتصاب افراد مورد نظرشان به فرماندهی سپاه جلب و قانع سازند. من نسبت به هیچ فردی نظر خاص نداشتم. اما کسانی را که آنها، بخصوص از میان روحانیان، معرفی کرده بودند، فاقد صلاحیت برای فرماندهی در سپاه بودند. حتی حاضر شدم این افراد را به سمت فرمانده در بخش هایی از سپاه منصوب کنم تا اگر خوب عمل کردند، آنها را به سمت های بالاتر و حساس تر منصوب نمایم. اما آنها زیر بار نرفتند. و در نهایت، از طریق شورای انقلاب، که نقش مجلس قانونگذاری موقت را، در برابر دولت، به عنوان قوه مجریه، داشت، طی مصوبه ای کل سپاه را از دولت منفک کردند و آنرا به زیرمجموعه شورای انقلاب تبدیل نمودند. این البته با اساسنامه شورای انقلاب در تعارض بود. زیرا شورای انقلاب نمی بایستی در امور اجرایی دخالت می کرد. اما دوستان روحانی عضو شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی را بازوی سیاسی خود می دانستند و هنگامی که دیدند سپاه شکل گرفته است، کنترل آنرا به عنوان بازوی نظامی بدست گرفتند. و یکی از روحانیان عضو شورای انقلاب، به سمت مسئول سپاه معین شد.

به این ترتیب دولت موقت بار دیگر نیروی مسلحی که بتواند وظیفه حفظ امنیت را انجام دهد از دست داد. در حالی که چه از نظر قانونی و چه در افکار عمومی دولت مسئول امنیت جامعه بود.

سیستم دادگاه انقلاب در چارچوب اساسنامه تصویب شده نیز، به سرعت در همان روزهای اول، بهم خورد. بعد از تصویب اساسنامه دادگاه انقلاب، **مهندس بازرگان**، نخست وزیر، بعد از مشورت با حقوقدانان، اولین دادستان دادگاه انقلاب را منصوب نمود. اما دو روز بعد، هنوز دادستان کار خود را شروع نکرده بود که آقای خمینی، مستقیماً آقای **هادوی** را به سمت دادستان دادگاه انقلاب منصوب نمود. دو نفر به عنوان حاکم شرع، از طرف آقای خمینی منصوب شدند: **شیخ صادق خلخالی** و **آیت الله ربانی شیرازی**. اما ربانی شیرازی در پذیرش آن، به علت حضور خلخالی، امتناع ورزید. سپس آقایان **جنّتی** و **انواری** معرفی شدند و معرفی شدند و مدتی با خلخالی همکاری کردند. اما خلخالی به کسی میدان نمی داد. آنها هم همکاری خود را متوقف کردند. به موجب اساسنامه دادگاه انقلاب، تشکیل پرونده باید توسط دادستان صورت گیرد و دادستان پرونده را به دادگاه ارجاع دهد. دادگاه تنها به پرونده هایی رسیدگی کند که دادستان ارجاع می دهد. اما خلخالی به این مقررات اعتقادی نداشت و رعایت نمی کرد. با صراحت می گفت: در اسلام دادستان نداریم و علم قاضی کافی است. درگیری های شدیدی میان دادستان (هادوی) و حاکم شرع (خلخالی) بروز کرد، و دادستانی بکلی نقش خود را از دست داد.

اما آنچه دادگاه های انقلاب انجام می دادند، در افکار عمومی چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی، دولت مسئول بود و مواخذه می شد.

● **به گفته خاطرات، ابوترابی در راس جمعی از بچه های قزوین و محافظت کاخ سعد آباد را برعهده داشت. چه کسی دستور محافظت از کاخ را به او داده بود و سرانجام این محافظت چه شد ظاهراً با تشکیل سپاه ابوترابی و جمعش از کاخ رفتند.**

در مورد محافظت از کاخ سعدآباد توسط مرحوم ابوترابی، تا آنجا که بخاطر دارم، چنین نبوده است. کاخ سعد آباد و دفتر مخصوص شاه توسط کمیته انقلاب اسلامی تجریش که زیر نظر آیت الله ملکی قرار داشت؛ حفاظت می شد.

در آن روزهاي اول انقلاب، مرحوم ابوترابي بيشتتر وقت خود را در قزوین مي گذرانيد. همانطور که قبلاً هم اشاره کردم، قزوین با مسایل و مشکلات خاص خود دست به گريبان بود. به عنوان نمونه، فرمانده لشکر ۱۸ قزوین، که در روزهاي انقلاب رفتارهاي خشن و سرکوبگرانه اي با مردم قزوین داشت، از ترس انتقام مردم پنهان شد و از ابوترابي کمک خواست. مرحوم ابوترابي او را به تهران و نزد من آورد. نظر وي اين بود که اگر فرمانده لشکر در سر پست خود حاضر نشود، لشکر از هم مي پاشد. نظر ما در آن موقع اين بود که نبايد ارتش منحل گردد و لشکر قزوین هم نبايد از هم بپاشد. بنا بر اين به توصيه من سرلشکر معتمدي، فرمانده لشکر به سر کار خود حاضر شد. همزمان از سرلشکر قرني خواستم که هر چه زودتر فرمانده جديدي براي لشکر قزوین منصوب کند چون ادامه کار معتمدي نیز نه صلاح بود و نه امکان پذير. بعد از برکناري وي از فرماندهي، دادگاه انقلاب قزوین او را محاکمه و تيرباران کرد. در حالي که ابوترابي به او امان داده بود.

● خيلي متشکرم از اين که وقتتان را در اختيار بنده گذاشتيد خيلي سپاسگزارم ...

انتخابات آزاد، بدون تحقق حقوق انساني اوليه قابل اجرا نيست سخنرانی در تحصن اعتراض آمیز روزنامه نگاران ۸۳/۷/۳۰

دبير کل نهضت آزادي گفت: کسي بايد مورد تاييد قرار گيرد که برنامه و نظر خود را نسبت به بازداشت ها، ظلمها و اجحاف ها صريحا اعلام کند.

ابراهيم يزدي در تحصن اعتراض آمیز روزنامه نگاران که بعد از ظهر دبيروز در محل انجمن صنفی روز نامه نگاران بر گزار شده بود، گفت: بسياري از کساني که مرتکب اين رفتارها مي شوند، کساني هستند که سقوط نظام شاهنشاهي را شاهد بوده اند و امروز نمي خواهند عبرت بگيرند. وي سقوط محمدرضا شاه را يك داستان نوشته شده در تاريخ و مايه ي عبرت دانست و اظهار اميدواري کرد که همهي تصميم گيران، عقل دور انديش داشته باشند.

وي در ادامه افزود: اميدوارم خداوند به تصميم گيرندگان کشور ما عقل دوراندیش اعطا فرمايد. وي با اشاره به اين که ما در آستانه انتخابات رياست جمهوري هستيم، تصريح کرد: کسي بايد مورد تاييد قرار گيرد که برنامه و نظر خود را نسبت به بازداشت ها، ظلمها و اجحاف ها صريحا اعلام کند.

يزدي خاطر نشان کرد: انتخابات آزاد، بدون تحقق حقوق انساني اوليه قابل اجرا نيست و براي اين کار بايد زندانيان سياسي دانشجويان و روزنامه نگاران آزاد شده و به فشارها خاتمه داده شود. وي آزادي روزنامه نگاران و فعالان سياسي را پيش شرط برگزاري يك انتخابات آزاد و عادلانه دانست.

وي با تاکيد بر اينکه براي اينکه دنيا قبول کند انتخابات عادلانه و منصفانه است بايد اين کار صورت گيرند، گفت: در غير اين صورت، صرف نظر از وجود هر کانديدايي؛ هيچ کس قبول نخواهد کرد که اين انتخابات آزاد است.

ابراهيم يزدي طی سخنانی از حاضرین خواست تا علاوه بر وکالتنامه، وصيت نامه هاي خود را هم بنويسند و مدعي شد که هيچ چيز بعيد نيست.

بازبینی یک پرونده؛ انرژی هسته‌ای

نشریه نامه، مهر و آبان ۱۳۸۳

اشاره: ورود سرزده ایران به باشگاه فن آوران هسته‌ای، سروصدای زیادی به پا کرده است. ایالات متحده آمریکا، به عنوان کهنه‌کارترین و اثرگذارترین بازیگر این میدان، خواستار برخورد شدید با مهمان ناخوانده و تازه است. اتحادیه اروپا تاکنون تلاش کرده است ضمن در پیش گرفتن روش گفت و گو با عضو خود خوانده جدید، میدان‌داری کند. قطعنامه ۱۳ سپتامبر شورای احکام، اما زمان تصمیم‌گیری را برای همه طرف‌های درگیر مسأله تا جلسه بعدی شورا، یعنی اواخر ماه نوامبر تعیین کرده است.

به نظر می‌رسد در جلسه آینده شورای حکام، تصمیم نهایی برای نوع برخورد با بازیگر جدیدی که از همه می‌خواهد به او اعتماد کنند، اتخاذ خواهد شد.

سرانجام‌های احتمالی پرونده گشوده شده برای مسأله انرژی هسته‌ای ایران در مجامع بین‌المللی و تأثیرات داخلی و بیرونی آن، موضوع «پرونده ویژه» این شماره «نامه» است.*

قطعنامه‌ای که اخیراً در شورای حکام در رابطه با فعالیت‌های هسته‌ای ایران به تصویب رسیده است با مصوبات قبلی متفاوت است. اولین چیزی که در این قطعنامه به چشم می‌آید، این است که لحن قطعنامه بسیار تند است و نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران موضع جدی‌تر و قاطع‌تر و شفاف‌تری گرفته‌اند که در قطعنامه‌های قبلی چنین نبوده است. در این قطعنامه حداقل در دو یا سه مورد، با صراحت و رسماً اعلام می‌شود که جامعه جهانی، آژانس انرژی اتمی و شورای حکام نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران بسیار نگرانند و از ایران خواسته شده است که به طور جدی به توصیه‌های شورای حکام و رییس آژانس توجه کند. به ایران هم تا اواخر نوامبر، دوماه وقت داده شده است که به درخواست آژانس مبنی بر توقف کامل تغلیظ اورانیوم و تولید سوخت هسته‌ای پاسخ مثبت دهد. نکته‌ای که در این مهلت وجود دارد این که تا اواخر نوامبر، نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نیز روشن شده است. بنابراین، شورای حکام و اعضای آن بهتر می‌توانند تصمیم بگیرند. اگرچه ظاهراً به نظر می‌رسد برای ایران تفاوت چندان نادارد که کوهی بیاید یا بوش، اما با وجود این

تفاوت‌های خیلی دقیقی وجود دارد که می‌تواند در روابط ایران با آمریکا و اتحادیه اروپا و چین و ژاپن و روسیه مؤثر باشد. نتیجه این انتخابات در وضعیت ایران مؤثر خواهد بود.

آن چه باعث شد تا این قطعنامه علیه ایران صادر شود، این است که رفتار ایران در مسأله فعالیت‌های هسته‌ای، به گونه‌ای بوده که نتوانسته است اعتماد جامعه جهانی را جلب بکند. همه شواهد و ظواهر امر حکایت از آن می‌کند که آمریکا و به تبع آن شورایی حکام، از فعالیت‌های هسته‌ای ایران اطلاعات خیلی دقیقی دارند؛ اما با ایران بازی موش و گربه می‌کنند. آنها همه اطلاعاتشان را در اختیار ایران قرار نمی‌دهند؛ از اول نمی‌گویند که ما همه اینها را می‌دانیم، آن را وسیله قرار می‌دهند تا ببینند ایران در رفتار خود با آژانس بین‌المللی و گزارش‌هایی که ارائه می‌دهد تا چه اندازه صادقانه عمل می‌کند. در مورد این که گفتیم آنها اطلاع دارند؛ چند مثال می‌زنم. خانم خبرنگاری به نام **الین شلینو** که دبیر بخش بین‌الملل روزنامه نیویورک تایمز بود، حدود ۵-۶ سال پیش به ایران آمد و با من مصاحبه هم کرد. از او پرسیدم که چرا آمریکا ایران را متهم می‌کند که به دنبال بمب اتمی است؟ من به عنوان یکی از فعالان اپوزیسیون در ایران مایل هستم بدانم با چه استنادی آمریکا این حرف را می‌زند؟ به اصطلاح می‌خواستم او را تحریک کنم و ببینم چه اطلاعاتی دارد؛ چون کسی که دبیر بخش روابط بین‌الملل روزنامه‌های مثل نیویورک تایمز است، حتماً اطلاعاتی دارد. او پاسخ داد: وقتی که می‌خواستم به ایران بیایم، با CIA تماس گرفتم تا به قول خودشان ما را توجیه کنند. از آنها پرسیدم که چرا می‌گویید ایران دارای سلاح هسته‌ای است؟ چه مدارکی دارید؟ آنها گفتند؛ هر نوع وسیله‌ای که ایران برای فعالیت‌های هسته‌ای اش خریده است، ما لیست آن را داریم و بر اساس آن می‌دانیم که دارد چه می‌کند. تهیه این وسایل و تجهیزات نشان می‌دهد که برنامه برای تدارک و تولید سلاح‌های هسته‌ای است. نکته دیگر این که سال‌ها قبل از انقلاب، کتابی در آمریکا چاپ شد از طرف آقای **مایکل کالر** که همان زمان با همکاری عده‌ای از دوستان آن را ترجمه کردیم؛ تحت عنوان «جنگ بی پایان؛ آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر». در این کتاب اطلاعات بسیار گران‌قیمتی وجود دارد. **جنرال فود**، یکی از کمپانی‌ها بزرگ تولید مواد غذایی در آمریکاست. این شرکت برای این که مزه و بوی غذاهایی که تولید می‌کند ثابت بماند، به جای استفاده از حس بویایی انسانی، سنسورهای درست کرده است که بو و مزه را تبدیل به رقم و کدهایی می‌کند و به کامپیوتر منتقل می‌کند. این برای این است که طعم و بوی غذایی تولید شده را ثابت نگه دارند. در دوران جنگ ویتنام، آمریکایی‌ها با **جنرال فود** قراردادی بستند و آن شرکت، سنسورها را برای مقاصد نظامی مورد نظر تکمیل کرد. این سنسورها روی هلیکوپتر نصب می‌شد و در دوران جنگ ویتنام، هنگامی که هلیکوپتر از بالای جنگل‌ها پرواز می‌کرد، از بویی که از زیر درختان جنگل برمی‌خاست و سنسورها آن را دریافت و ثبت می‌کردند، تشخیص داده می‌شد که بوی حیوان است یا یک انسان و اگر بوی انسان بود، آن نقطه را به رگبار مسلسل می‌بستند. شما می‌دانید که از طریق ماهواره‌ها از همه معادن دنیا عکس برداری می‌کنند. با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارند، تشخیص می‌دهند که معدن مس است یا آهن یا آلومینیوم و ... و نقشه‌کافی جهان را ترسیم کرده‌اند. چهل و چند سال پیش، سال ۱۹۶۲ برای این که نشان دهند ماهواره‌ها چه قدرتی دارند، در یک برنامه تلویزیونی عکس‌هایی را که ماهواره برداشته بود، نشان می‌دادند. در این برنامه، ابتدا عکسی از کره زمین نشان داده شد، بعد دوربین جلوتر آمد و زوم کرد روی منطقه خاورمیانه. سپس دره نیل را نشان داد و در کنار رود نیل، در یک جاده خاکی که کامیونی عبور می‌کرد و دو نفر عرب داخل کامیون

نشسته بودند. باز هم نشان داده شد که یک نفر از آنها در دستش یک ساندویچ است و دیگری مشغول خوردن ساندویچ خود است، حتی شماره ماشین را هم نشان دادند و ...

من در پژوهش‌های علمی‌ام، قبل از انقلاب در آمریکا، درباره تومورهای سرطانی و فهم تغییرات اساسی در ژن‌های سرطانی با مواد رادیواکتیو نظیر کربن، ازت، یدروژن و فسفر کار می‌کردم. علاوه بر رعایت ایمنی کار با مواد رادیواکتیو، هنگامی که کارمان را تمام می‌کردیم، برای این که کنترل کنیم که محیط آلوده نمانده باشد، از دستگاهی به نام **گایگر** استفاده می‌کردیم که به مواد رادیواکتیو حساس است. اگر در سر کار، لباس یا وسایل آلوده به مواد رادیواکتیو باشد، دستگاه بوق می‌زند و حضور مواد رادیواکتیو را اعلام می‌کند. سنسورهایی به مراتب قوی‌تر و حساس‌تر می‌توان ساخت و در ماهواره نصب کرد و در هر جا که مواد رادیواکتیو باشد، علامت می‌دهد. یعنی اگر ایران در معادن اورانیوم نزدیک یزد، فعالیت‌هایی داشته باشد و در مراکز اورانیوم را تغلیظ کند، سنسورها می‌توانند این فعالیت‌ها را ثبت نمایند. به نظر می‌رسد آنها به این ترتیب پی برده‌اند که ما در **نطنز**، در **اراک** و **لویزان** و چه داریم ... عکس هوایی این تأسیسات را هم نشان می‌دهند. اینها این امکانات را دارند ولی از اول نمی‌گویند.

داستان از دو سال پیش و از هنگام طرح پروتکل الحاقی شروع شد. ایران که عضو **NPT** یا سازمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای است و مقررات پادمان را هم امضا کرده است، بایستی پروتکل الحاقی را امضا کند. به موجب **NPT** همه کشورهای دارنده فن‌آوری هسته‌ای تعهد کرده‌اند که به کشورهایی که فاقد این فن‌آوری هستند، دانش هسته‌ای را منتقل نکنند. بنابراین، این گونه نیست که کشوری مثل ایران بگوید چرا با من همکاری نمی‌کنید؟ همکاری متقابل وجود دارد و باید باشد. بعد از **NPT** مقررات دیگری هم وضع کردند، به نام **Safeguards** که به فارسی پادمان یا مقررات ایمنی ترجمه شده است. مقررات پادمان می‌گوید که چگونه باید مواد رادیواکتیو را جمع‌آوری کرد، چگونه باید زباله‌ها را نگه‌داری کرد، چگونه باید جابه‌جا کرد و نیز کشورهای عضو **NPT** برای جلوگیری از تولید سلاح‌های هسته‌ای چه وظایف و چه مسؤولیت‌هایی دارند و چه انتظاراتی باید از جامعه جهانی و آژانس بین‌المللی داشته باشند. پروتکل الحاقی مقررات جدید و سختی است که به مقررات است پادمان اضافه شده است. مقررات پروتکل الحاقی، قدرت و اختیارات آژانس بین‌المللی را برای کنترل تولید فن‌آوری هسته‌ای و استفاده از آن بسیار بیشتر و وسیع‌تر نموده است. اما پروتکل الحاقی به صورت قراردادی است میان آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای با هر یک کشورهایایی که دارای فعالیت‌های هسته‌ای می‌باشند. بر همین اساس، در پروتکل الحاقی دو مطلب کلیدی و مهم وجود دارد و آن این است که به موجب این قرارداد، هر کشوری که بخواهد این پروتکل را امضا کند، حق دارد شرایط خود را با آژانس در میان بگذارد، یعنی بگوید که من امضا می‌کنم به این شرط. بنابراین، اگر ایران برای امضای پروتکل الحاقی نظر و شرطی داشته است، می‌توانسته است در همان ابتدا شرایط خود را بگوید. این شرایط در شورای حکام بررسی و سپس در مورد آن تصمیم‌گیری می‌شود. همین‌طور باید الحاق به پروتکل، در قوه مقننه هر کشور به تصویب برسد تا ضامن اجرایی داشته باشد.

در رژیم حقوقی کنونی و در چارچوب مقررات **NPT**، غنی‌سازی اورانیوم، جداسازی ایزوتوپ‌ها، بازفرآوری، (**Reprocessing**) و استخراج پلوتونیوم از پس مانده یا زباله سوخت اتمی در نیروگاه هسته‌ای ممنوع نیست.

اما فن آوری هسته‌ای در هر سطحی، ماهیت کاربردی دوگانه دارد. یعنی هر کشوری که به فن آوری تغلیظ اورانیوم و استخراج پلوتونیوم دست رسی پیدا کند، قادر به ساخت سلاح‌های هسته‌ای نیز خواهد بود.

از جهت فنی، اورانیوم با درجه تغلیظ کم تر معمولاً در رآکتورهای اتمی و اورانیوم بیشتر تغلیظ شده در رآکتورهای پژوهشی استفاده می‌شود. پلوتونیوم، که محصول جانبی فعل و انفعالات درون رآکتور هسته‌ای است، به ویژه در بمب‌های هسته‌ای سبک‌تر و کوچک‌تر، از جمله به عنوان کلاهک هسته‌ای در موشک‌هایی با برد کوتاه یا بلند، قابل استفاده است.

هدف اصلی از تاسیس NPT، همانطور که از اسم آن مستفاد می‌شود، جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای است. البته این معاهده بیش از سی سال قدمت دارد و بی‌تردید نواقص فراوان در آن موجود است. جهان در طی سی سال گذشته تغییرات عظیمی را شاهد بوده است. این پیمان در اوج جنگ سرد تدوین و تصویب شد. انگیزه اصلی توافق قدرت‌های بزرگ بر سر این پیمان دو چیز بود؛ اول آن که بعد از جنگ جهانی دوم، جهان در چند نوبت از جمله در تقابل میان آمریکا و چین بر سر تایوان در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور و بحران نصب موشک‌های قاره پیمای مجهز به کلاهک اتمی شوروی در جزیره کوبا در زمان کندی، خود را با خطر عظیم جنگ هسته‌ای همه جانبه روبه رو دید. جنگی که هیچ طرف برنده‌ای نداشت و برای مهاجم و مدافع، برنده یا بازنده، جهانی سوخته و بلااستفاده باقی می‌ماند.

بنابراین لازم بود، قدرت‌های بزرگ دارنده سلاح‌های مخرب هسته‌ای، باوجود اختلافاتشان، برای مهار استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، گام‌هایی بردارند. مذاکرات معروف به **سالت**، میان آمریکا و شوروی، بخشی از این برنامه بود. علاوه بر این، خطر گسترش سلاح‌های هسته‌ای نیز تهدید کننده بود. بنابراین پنج کشور بزرگ برخوردار از سلاح‌های هسته‌ای، بر سر چنین پیمانی با هم توافق کردند. اما انگیزه دوم پیش‌گیری خطر توسعه سلاح‌های هسته‌ای از طریق کشورهای دارنده فن آوری هسته‌ای به کشورهای اقماری بود.

گسترش ساخت سلاح‌های هسته‌ای در کشورهای جهان سوم، بیرون از حوزه دو ابرقدرت، که در بسیاری از نقاط جهان با ناآرامی‌ها و تقابل‌های محلی و منطقه‌ای رو به رو بودند، سبب می‌شد که ضریب حل مسالمت‌آمیز بحران‌ها کاهش یابد و امکان و احتمال استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در کشمکش‌های محلی و منطقه‌ای افزایش پیدا کند. به عنوان مثال، دولت اسرائیل، که حاضر به قبول عضویت در NPT نشده است و مجهز به سلاح‌های هسته‌ای است، در جنگ ۱۹۷۳ با اعراب تعدادی را برای استفاده علیه مصر و سوریه، در صورت شکست حتمی خود، آماده کرده بود. به دستور لوی اشکول، نخست وزیر وقت اسرائیل، این بمب‌ها همگی «**مسلح**» یعنی آماده برای پرتاب شده بودند. این که چرا اسرائیل در **جنگ رمضان** نتوانست از این سلاح‌ها استفاده کند و مجبور به عقب‌نشینی شد، مسأله قابل بررسی جداگانه‌ای است، بخصوص برای آنها که می‌پندارند اگر ایران مجهز به سلاح هسته‌ای باشد، موجب بازدارندگی جنگ علیه ایران خواهد شد.

بنابراین با توجه به کارکرد دوگانه فعالیت‌های هسته‌ای، کافی نیست که گفته شود چون مقررات NPT فعالیت‌های هسته‌ای تغلیظ اورانیوم و استخراج پلوتونیوم را منع نمی‌کند. پس می‌توان انجام داد. قراردادهای پادمان یا Safeguards برای جلوگیری از تولید سلاح‌های هسته‌ای از فرآیند

غنی‌سازی اورانیوم تصویب شده است و اعضای پیمان متعهد و موظف به تبعیت از آن هستند. ایران، هم NPT و هم قرارداد پادمان را امضا کرده و متعهد شده است. از طرف دیگر تنوع فرآوري در تسلیحات هسته‌ای، اعمال نظارت و کنترل بر فعالیت‌های هسته‌ای و خرید و فروش تجهیزات را روزبه‌روز دشوارتر کرده است. مشاهده این واقعیت سبب شده است که پروتکل الحاقی (پادمان) تدوین و تصویب شود که به موجب آن اختیارات وسیع‌تری در اختیار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار می‌دهد. اما پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، در واقع گام اول در جهت هدف بزرگ‌تری است و آن تهی کردن جهان از سلاح‌های هسته‌ای است.

تا زمانی که زرادخانه‌های اتمی به کار تولید سلاح‌های هسته‌ای مشغول هستند، خطر جنگ اتمی تمام عیار، جهانیان را تهدید می‌کند. پیامدهای یک جنگ هسته‌ای محلی و منطقه‌ای، تنها کشورهای متخاصم را نابود نمی‌سازد، بلکه منطقه وسیعی را آلوده و بیمار می‌کند. هنگامی که فاجعه نیروگاه اتمی چرنوبیل رخ داد، غبارهای رادیواکتیو، منطقه وسیعی از اروپای شرقی را آلوده ساخت.

نفس وجود سلاح‌های هسته‌ای که تعدادشان در سال ۲۰۰۰، حدود ۳۰ هزار کلاهک هسته‌ای برآورد شده بود، جهان را در معرض خطر استفاده از این سلاح‌ها قرار داده است. علاوه بر این، با گذشت زمان و فرسودگی‌های فن‌آوری، خطر انفجارهای خودبه‌خودی این سلاح‌ها نیز وجود دارد. بنابراین، بعد از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و تصویب مقررات پادمان و پروتکل الحاقی، گام دوم در جهت ایجاد جهان بدون سلاح هسته‌ای، مقررات منع آزمایشات اتمی، در سال ۱۹۹۶ تصویب شد.

اما این پیمان‌ها، به علل و دلایل گوناگون کارایی لازم را ندارند. اولاً تمامی کشورها به این پیمان‌ها نپیوسته‌اند. هند، پاکستان و اسرائیل سه کشور دارنده سلاح‌های هسته‌ای هستند، که عضو NPT نیستند. ثانیاً نظام حاکم بر NPT به اصطلاح نامتقارن است. به این معنا که پنج کشور آمریکا، چین، روسیه، انگلیس و فرانسه حق برخورداری از سلاح‌های هسته‌ای را دارند. اما سایر اعضای پیمان از چنین حقی محروم هستند. ثالثاً برای کشورهایی که NPT را امضا نکرده‌اند، اما به هر حال سلاح‌های هسته‌ای دارند، نظیر اسرائیل، هند و پاکستان. هیچ نوع مقررات مهارکننده‌ای وجود ندارد. رابعاً نظام نامتقارن کنونی مبتنی بر جلوگیری از توسعه سلاح‌های هسته‌ای یا قدرت بازدارندگی هسته‌ای است، نه براساس امنیت جمعی. به عنوان مثال؛ هند، به پیمان NPT نپیوسته است و نظام حاکم مبتنی بر بازدارندگی هسته‌ای نتوانسته است فعالیت‌های هسته‌ای هند را مهار کند. بنابراین پاکستان که امنیت خود را در معرض خطر می‌بیند، به خود اجازه داده است متقابلاً دست به تولید سلاح‌های هسته‌ای بزند. به همین ترتیب وقتی اسرائیل دارای سلاح‌های هسته‌ای است، کشورهای عربی و ایران به خود حق تولید سلاح‌های هسته‌ای را می‌دهند.

بنابراین گسترش مهار سلاح‌های هسته‌ای در نظام نامتقارن کنونی با مشکل روبه‌رو است. برای رفع چنین مشکل کلیدی، حرکتی در سطح جهان آغاز شده است که شرایطی فراهم شود تا گام سوم یعنی از بین بردن تمامی سلاح‌های هسته‌ای، در راستای جهانی بدون سلاح‌های هسته‌ای برداشته شود.

اما تا آن زمان، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی موظف است بر اساس مقررات NPT، پادمان و

پروتکل الحاقی، تمامی تلاش‌های خود را برای جلوگیری از استفاده نظامی از فن‌آوری هسته‌ای به کار

ایران به عنوان یکی از اعضای NPT و پادمان نمی‌تواند خلاف تعهدات خود در چارچوب این پیمان‌ها عمل کند.

ایران اما با یک پارادوکس روبه‌رو است؛ از یک طرف حق فعالیت هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز و حق تغلیظ اورانیوم و استخراج پلوتونیوم را دارد، اما از طرف دیگر رفتارها و گفتارهایش موجب سلب اعتماد جامعه جهانی از مقاصد و اهدافش شده است.

دولت ایران حدود ۲ سال پیش اولین گزارش خود را ارائه داد و آژانس با آن با شک و تردید برخورد کرد. در گزارشی که دبیر کل آژانس پس از آن تهیه کرد، ابتدا از ایران تمجید و تجلیل به عمل آمد؛ اما این پرسش نیز مطرح شد که چرا مثلاً گزارش مربوط به تأسیسات **نطنز** منعکس نشده است.

اگر در خبرها خوانده باشید، واکنش ابتدایی برخی از مسئولان ایرانی این بود که ما نمی‌دانستیم این موارد هم باید در گزارش می‌آمد. سپس گزارش **نطنز** و **اراک** و **کالای الکتریک** ضمیمه شد. بعد در پاسخ به سؤال وجود اورانیوم در این تأسیسات، هر یک از مسئولان چیزی گفتند؛ آقای **آقازاده**، رییس سازمان انرژی هسته‌ای ایران گفت که نه، ما اورانیوم نداشتیم، فقط چند گرمی خریده بودیم تا بر روی آن آزمایشاتی انجام بدهیم. آقای **خرازی** وزیر امور خارجه گفت؛ نه، ما اصلاً اورانیوم نداشتیم و منشاء آلودگی از سانتریفیوژهایی است که ما خریده‌ایم و خلاصه هر کدام چیزی گفتند. توجه نیز نکردند که آنها ممکن است همه اطلاعات را داشته باشند. آیا ایران می‌خواهد از سازمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای خارج شود؟ اگر قرار است در NPT بماند، اتخاذ این روش‌ها، کارآمد نیست.

واکنش دولت آمریکا از همان ابتدا بسیار تند و شدید، اما روش اتحادیه اروپا در این مورد با آمریکا متفاوت بود. البته اختلاف در روش، نه اختلاف در دیدگاه. دیدگاه اتحادیه اروپا در این مورد با آمریکا یکی است. آن‌ها هم می‌گویند که ایران اجازه و حق فعالیت‌های هسته‌ای غیرصلح‌آمیز یا نظامی را ندارد، ولی می‌گویند که ما زبان و روشمان با آمریکا تفاوت دارد. این که باید به طور پیوسته کانال ارتباطی را با ایران حفظ کرد تا ایران را قدم به قدم به آن جا که می‌خواهیم بیاوریم. در صورتی که آمریکا مخالف است و می‌گوید؛ ایران قابل اعتماد نیست. آن روند منجر به امضای بیانیه **استکهلم** شد که آقای **حسن روحانی** از طرف ایران آن را امضا کرد. ولی باز هم ایران نتوانست جلب اعتماد کند بعد از آن، باز هم مسأله اورانیوم تغلیظ شده کم‌تر یا بیش‌تر تا ۶۰٪ و ۷۰٪ مطرح شد.

سپس آنها مسأله **لویزان** را مطرح کردند که از این طرف، در ابتدا انکار شد و بعد وقتی که اطلاعات و تصاویر ماهواره‌ای در اختیارشان قرار گرفت، مجبور شدند که بپذیرند. همچنین پذیرفتند که بازرسان برای بازرسی بیابند وقتی اعلام شد که بازرسان می‌آیند، همه تأسیسات از **لویزان** جمع‌آوری شد. آنها هم که مراقب بودند، عکس‌های ماهواره‌ای سایت را منتشر کردند و تلاش کردند تا نشان دهند که ایران کارهایی می‌کند که نمی‌خواهد آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بفهمد. یکی از موارد اختلافی بین ایران و آژانس این است که به موجب مقررات پادمان، برای بازرسی کشورهای

که این مقررات پذیرفته‌اند، آژانس می‌تواند بدون اطلاع قبلی هر نقطه‌ای را که بخواهد بازرسی کند. بدون هیچگونه اطلاع قبلی، برای این است که مبادا کشوری که مشغول این نوع فعالیت‌هاست بتواند تجهیزات را جمع‌آوری یا جابه‌جا بکند. ایران هنوز بازرسی بدون اطلاع قبلی را نپذیرفته و گفته است که باید قبلاً به ما اعلام شود تا آمادگی داشته باشیم. این نکته هم مزید بر علت شده است که اعتماد جامعه جهانی از ایران سلب شود.

نوع سانتریفیوژهایی که خریداری یا ساخته شده‌اند، نسل اول آن P1 و نسل دوم P2 که هر کدام کاربردهایی دارند که محدود به مصارف صلح‌آمیز نیست و به این دلیل ایران با سؤالات متعددی مواجه شده است.

توقف دائم غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران، بی‌تردید موجب زیان و ضرر فراوان و هدر رفتن سرمایه‌گذاری سنگین انجام شده می‌شود. در **مرحله اول**، این پرسش وجود دارد که چنین برنامه‌ای به تصویب کدام مقام و نهاد قانونی رسیده است؟ ما می‌دانیم این مسأله در هیچ یک از ادوار مجلس شورای اسلامی، مطرح و تصویب نشده است.

در **مرحله دوم**، ایران می‌تواند با توقف غنی‌سازی، به بازسازی اعتماد جامعه جهانی نسبت به مقاصد فعالیت‌های هسته‌ای خود بپردازد. لازمه این کار ادامه سیاست «تنش زدایی» در روابط خارجی با اتحادیه اروپا و سایر کشورهاست. در غیر این صورت هزینه‌هایی که بر ایران تحمیل خواهد شد به مراتب سنگین‌تر از هزینه‌های انجام شده برای غنی‌سازی اورانیوم و تولید آب سنگین خواهد بود.

توقف داوطلبانه، فاقد عنصر تعهد است. آقای رییس‌جمهور در سخنانی (خرداد ۸۳) گفتند که ما برنامه غنی‌سازی اورانیوم را داوطلبانه به حال تعلیق درآوردیم و همچنین پروتکل الحاقی را برای انجام بازرسی‌های نابهنگام و سرزده از مراکز و تجهیزات اتمی خود امضا کرده‌ایم، پس می‌توانیم هر گاه که بخواهیم به آن پایان دهیم.

معنای توافق داوطلبانه یعنی همین. تعهدی داده نمی‌شود. بنابراین به محض این که فشار سازمان‌های بین‌المللی کاسته شود یا شرایط خارجی مناسب باشد، این فعالیت‌ها از سر گرفته خواهد شد.

چنین موضعی موجب جلب اعتماد جامعه جهانی نمی‌شود و نمی‌تواند مورد قبول آژانس قرار گیرد. امضای پروتکل الحاقی هم هنگامی قابل قبول است که به موجب مقررات پروتکل، به تصویب قوه مقننه هر کشوری - در مورد ایران مجلس شورای اسلامی - برسد.

نکته دیگری که لازم است اضافه کنم تا روشن شود که آمریکایی‌ها تا چه حد اطلاع دارند؛ مسأله فعالیت‌های هسته‌ای **لیبی** است. دولت **لیبی** تصمیم گرفت که مسایلش را با جامعه جهانی حل کند؛ هم در قضیه **لاکربی** و پرونده انفجار هواپیمای **پان امریکن** و هم در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای. **لیبی** موافقت کرد که همه تجهیزات هسته‌ای را که خریده و ایجاد کرده بود، به آمریکایی‌ها تحویل دهد. آقای **سعد مجبر** که اوایل انقلاب به عنوان سفیر فوق‌العاده **قذافی** به ایران آمده بود، یک سال پیش نیز در ایران بود تا ایران میان دولت **لیبی** و **خانواده امام موسی صدر** وساطت کند و قضیه ناپدید شدن **امام موسی صدر** در **لیبی** خاتمه پیدا کند. دولت **لیبی** حاضر بود که دیه آنان را پرداخت

کند و دولت ایران وساطت کند تا خانواده امام موسی صدر بپذیرند و این قضیه هم تمام شود. البته خانواده ایشان نپذیرفتند و جواب‌هایی دادند و بحث‌های دیگری مطرح شد. اما اینها مقدمه بود برای این مطلب که در جریان دیدار **سعد مجبر**، یکی از مقامات عالی رتبه ایرانی از او می‌پرسد که شما چرا اینقدر در برابر آمریکا کوتاه آمدید؟ وی جواب بسیار جالب و پر معنایی می‌دهد و می‌گوید که ما در قضیه **لاکربی**، تا مدت‌ها مقاومت می‌کردیم. در نهایت آمریکایی‌ها نوار مذاکره جلسه خصوصی **قذافی** با چهار نفر از سران کشور در مسایل امنیتی، یعنی نخست وزیر، وزیر اطلاعات و دو مقام دیگر را روی میز گذاشتند و گفتند، در جلسهای که برای انفجار هواپیمای **پان امریکن** در فضای **لاکربی** تصمیم گیری شده، آقای **قذافی** هم بوده است. اگر **لیبی** تسلیم این پیشنهاد نشود و آن دو مظنون را به ما تحویل ندهد، کاری می‌کنیم که خود آقای **قذافی** نیز بازداشت شود. ما هم دیدیم که با وجود این نوار، دیگر کاری نمی‌توانیم انجام دهیم.

در اوایل انقلاب که من معاون نخست وزیر در امور انقلاب بودم و تأسیسات ساواک که از نظر اداری زیر نظر نخست وزیر بود، زیر نظر این معاونت قرار گرفت و سرپرستی آن به یک هیأت پنج نفره واگذار شد، هیچکدام از ما اطلاعات چندانی از تشکیلات و سازمان ساواک نداشتیم. آقای مهندس **عبدالعلی بازرگان** به کمک یکی از دوستان متخصص کامپیوتر که از آمریکا آمده بود، اطلاعات ذخیره شده و موجود در حافظه کامپیوتر ساواک را بیرون کشیدند؛ هم ساختار تشکیلاتی و هم افراد و اعضای آن. در بررسی‌های انجام شده، نوع فعالیت‌های دو اداره از اداره‌های ساواک جالب به نظر می‌رسید؛ **اداره دوم** یا **اداره جاسوسی برون مرزی** و **اداره هشتم** یا **اداره ضد جاسوسی** در داخل ایران. یکی از مدیرکل‌های سابق ساواک که هنوز در ایران بود، شناسایی شد و به او تضمین داده شد که بیاید و کار این دو اداره را توضیح بدهد. او آمد و با هم به مرکز اسناد ساواک رفتیم. او قسمت‌های مختلفی را به ما نشان داد که یکی از آن‌ها **اداره دوم** بود و برای این که نشان دهد **اداره دوم** تا چه اندازه مهم بوده است - مرتباً هم می‌گفت این امکانات را از بین نبرید. متن مذاکرات جلسه خصوصی دو نفره **جرج حبش** و **قذافی** را به ما نشان داد. همچنین نشان داد که گزارش‌های نظامی ارتش عراق که برای **حسن البکر** تهیه می‌شده است، قبل از این که به دست **حسن البکر** برسد، به ایران می‌رسیده است. منظورم این است که سازمان‌های جاسوسی این اندازه قدرت و فعالیت دارند و تا این حد از نفوذ برخوردارند. **سعد مجبر** هم گفته بود که آمریکایی‌ها نوار را جلوی ما گذاشتند که یا تسلیم شوید یا **قذافی** را بازداشت می‌کنیم و ما هم تسلیم شدیم. مقام ایرانی از **سعد مجبر** در مورد جمع‌آوری تجهیزات هسته‌ای و تحویل آنها به آمریکا پرسیده بود و **سعد مجبر** جواب داده بود که کارمندان پاکستانی و فیلیپینی که ما برای فعالیت‌های هسته‌ای استخدام کرده بودیم، همه اطلاعات جزئی و کلی ما را به آمریکایی‌ها داده بودند و ما دیدیم هیچ راهی نداریم و ادامه این فعالیت‌ها به زحمت و هزینه‌اش نمی‌ارزد.

در مورد ایران نیز به نظر می‌رسد که اطلاعات دارند، اما می‌خواهند ببینند که طرف ایرانی تا چه اندازه در مقابل آژانس درست رفتار می‌کند.

طبق مقررات NPT، ایران حق دارد که از دانش و فن‌آوری هسته‌ای برای مقاصد پزشکی استفاده کند یا نیروگاه اتمی بسازد. ولی اگر کشوری بخواهد وارد حوزه ساخت سلاح‌های هسته‌ای شود، البته آنجا دیگر خط قرمز است. مقامات برجسته ایرانی به کرات گفته‌اند که به ساخت سلاح‌های هسته‌ای اعتقاد ندارند. اما کسانی هم هستند که از ساخت سلاح‌های هسته‌ای توسط ایران

از میان افراد، ممکن است کسی بگوید که ایران در این منطقه از جهان همسایگانی دارد مثل اسرائیل، پاکستان، هند و کشورهای آسیای مرکزی که آنها هم سلاح‌های هسته‌ای دارند، پس چرا آمریکا در مورد آنها سخت‌گیری نمی‌کند یا چرا این گونه فشارها روی کره شمالی نیست یا کره جنوبی که حالا معلوم شده است این گونه فعالیت‌ها را انجام می‌دهد، چرا در مورد کره جنوبی چنین فشاری وارد نمی‌آورند؟ طبیعی است که قدرت، زبان و معیارهای خاص خود را دارد و در زمینه اجرا و اعمال مقررات بین‌المللی نیز استانداردهای دوگانه وجود دارد. همانگونه که در کشور ما این روش‌ها و معیارهای دوگانه وجود دارد و یک روزنامه هنوز منتشر نشده، تعطیل می‌شود و روزنامه‌های دیگر، هر چه دلش بخواهد می‌نویسد و کسی کاری به کار او ندارد، در سطح جهانی نیز همین گونه است. کره شمالی اگر چه به سراغ سلاح‌های هسته رفته است، اما هیچ یک از کشورها را مورد تهدید مستقیم خود قرار نداده است. کره شمالی هرگز نگفته است که می‌خواهد ژاپن را نابود یا کره جنوبی را از صفحه روزگار محو کند ... این کشور با کره جنوبی اختلاف‌هایی دارد، ولی در شبه جزیره کره، همه همسایگان آن کشور، چه چین، چه ژاپن و دیگران، همه به دنبال این هستند که کره جنوبی و کره شمالی اختلافاتشان حل شود و به اتحاد دو کره باز گردند. به همین دلیل، وقتی که بوش کره شمالی را محور شرارت خواند، کره جنوبی اعتراض کرد که این گونه صحبت‌ها، راه رسیدن به توافق مسالمت‌آمیز را بر روی ما می‌بندند. در حالی که ایران ۲۵ سال است کشوری را که عضو سازمان ملل است، یعنی همان سازمانی که ایران هم عضو آن است، تهدید می‌کند و می‌گوید که می‌خواهد اسرائیل را از صفحه روزگار بردارد. حالا یا می‌تواند یا نمی‌تواند این کار را بکند، آن بحثی جداگانه است. در این که اسرائیل با تجاوز به حقوق انسانی فلسطینیان تشکیل شده است، به طور مرتب قطعنامه‌های سازمان ملل متحد را زیر پا می‌گذارد و به کشتار جمعی فلسطینیان ادامه می‌دهد بحثی نیست؛ اما در صحنه بین‌المللی و در شرایطی که مناسبات جهانی به گونه‌ای است که اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا نقش کلیدی و اساسی دارد و حرف آخر را می‌زند، وقتی دولت ایران می‌گوید که می‌خواهد اسرائیل را نابود کند، طبیعی است که همه کسانی که ناظر بر فعالیت‌های هسته‌ای ایران هستند دچار نگرانی می‌شوند و چون جامعه جهانی نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران مظنون شده است، به دنبال این است که این فعالیت‌ها را کنترل و مهار کند.

اما اتحادیه اروپا و آمریکا با توجه به اختلاف روش‌هایی که دارند، به یک جمع بندی مشترک رسیده‌اند و آن این است که ایران نباید در فعالیت‌های هسته‌ای خود وارد چرخه تولید سوخت شود. طبق قراردادی که ایران با روسیه برای نیروگاه اتمی بوشهر بسته است؛ روس‌ها مواد رادیو اکتیو برای نیروگاه بوشهر را به ایران تحویل می‌دهند، بر روند کار نظارت می‌کنند و زباله آن را نیز پس می‌گیرند و از ایران می‌برند و ایران نمی‌تواند وارد چرخه تغلیظ اورانیوم شود. قطعنامه جدید نیز این نکته را تصریح می‌کند که ایران برای ادامه فعالیت‌های هسته‌ای مربوط به نیروگاه اتمی، باید این موضوع را رعایت بکند که مواد سوختی را از روسیه یا از هر کشور دیگری بخرد، ولی زباله‌ها را باید به فروشنده برگرداند. در این مورد، همه به توافق رسیده‌اند.

بنابراین، مسأله این است که آمریکا و اروپا در این مورد به ایران در واقع اولتیماتوم داده‌اند. حال سؤال این است که اینک ایران چه می‌خواهد بکند یا چه می‌تواند بکند؟ شما می‌دانید که در ایران دیدگاه‌ها متفاوت است. از همان اوایل انقلاب، این اجماع وجود داشت که ایران باید در فعالیت‌های

هسته‌ای صلح‌آمیز، نظیر تولید رآکتورهای اتمی برای مصارف پزشکی، کشاورزی، صنعتی و آموزشی وارد شود و از این دانش استفاده کند. همه ما در این زمینه منفی‌القول هستیم و سازمان انرژی اتمی ایران هم این گونه کارها را سال‌هاست که انجام می‌دهد.

اما در مورد استفاده از نیروگاه اتمی برای ایجاد انرژی، بعد از انقلاب اختلاف نظر وجود داشت. در دولت موقت بعضی‌ها معتقد بودند که باید نیروگاه اتمی داشته باشیم و نیروگاه اتمی بوشهر را که قرارداد آن با آلمان‌ها بسته شده بود، به بهره‌برداری برسانیم. ولی برخی خلاف این نظر را داشتند.

در رژیم سابق برای این که ایران در فعالیت‌های هسته‌ای جهانی حضور داشته باشد، سه نوع سرمایه‌گذاری انجام شده بود؛ اول سرمایه‌گذاری در یک شرکت انگلیسی که مالک معادن اورانیوم آفریقای جنوبی بود و ایران سهم خود از اورانیوم آفریقای جنوبی را به صورت سنگ معدن می‌گرفت. دوم، خرید سهام شرکت اورودیف فرانسه بود که در تغلیظ اورانیوم تخصص دارد. قبل از انقلاب، ایران ۲۴۰ میلیون دلار سهام این شرکت را خرید، منتها فرانسوی‌ها برای این که سهام را به ایران بفروشند، یک میلیارد دلار وام بدون بهره برای فعالیت‌های آکادمیک از ایران دریافت کرده بودند و یک میلیارد دلار هم با بهره بسیار کم به نرخ قبل از انقلاب تسهیلات گرفته بودند. با این دو فقره وام کلان، فرانسه قبول کرده بود تا ده درصد سهام اورودیف را به ایران بفروشد که برابر با ۲۴۰ میلیون دلار بود. بنابراین، ایران سنگ معدن را که از شرکت انگلیسی می‌گرفت، در فرانسه تغلیظ می‌کرد و سپس سهم اورانیوم خود را می‌گرفت که بخشی از آن را می‌توانست در نیروگاه بوشهر مورد استفاده قرار دهد و بخشی را در بازارهای جهانی به فروش برساند. بنابراین، در این سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌ها، هم انگلیسی‌ها سهم بودند و هم فرانسوی‌ها. آلمان‌ها هم که برای ساخت نیروگاه بوشهر به ارزش ۱۴ میلیارد مارک آلمان قرارداد بسته بودند و مقداری از کار نیز انجام شده بود که انقلاب شد و کار متوقف ماند.

بعد از انقلاب، دولت موقت با ادامه کار نیروگاه اتمی مخالفت کرد. اما در مورد معدن آفریقای جنوبی و سهام فرانسوی نظر بر این بود که باید آن‌ها را نگه داشت و این به نفع ایران است که در بازار بین‌المللی اورانیوم حضور داشته باشد. در زمان شاه به ایران این امکان داده شده بود که در این فعالیت‌ها مشارکت کند، ولی بعد از آن ممکن نیست چنین امکانی به ایران داده شود. در هر حال حفظ این امکانات برای ایران مفید است. ولی در مورد نیروگاه هسته‌ای نظرات متفاوتی ابراز شد. برخی بر این اصرار داشتند و دارند که ایران نباید وارد فعالیت‌های تولید انرژی هسته‌ای بشود، نه تنها به دلیل پیچیدگی‌های فنی بلکه پیچیدگی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی، از جمله پرهزینه بودن این صنعت. در کشوری که دومین ذخیره گاز دنیا را داراست و همه برآوردها می‌گویند که تا ۴۰۰ سال حجم این ذخایر کافی است، همین‌طور کشوری که ۳/۴ سرزمین هایش در تمام سال آفتاب درخشان دارد و دومین منشاء انرژی ارزان هم انرژی خورشیدی است، هیچ نیازی نیست که به دنبال انرژی گران و پیچیده هسته‌ای برود. ما می‌توانیم با انرژی خورشیدی و گاز طبیعی نیازهای خودمان را رفع کنیم.

اگر ژاپن امروز به عنوان کشوری مطرح است که بالاترین تعداد نیروگاه‌های اتمی را دارد، برای این است که ژاپن فاقد چنین امکاناتی است. اگر فرانسه و آلمان نیروگاه دارند نیز به همین دلیل

است. در هر حال در ابتدای انقلاب، یک دیدگاه این بود و نظر دیگری هم وجود داشت که ایران باید نیروگاه هسته‌ای داشته باشد. بعد از دولت موقت این دیدگاه پی‌گیری شد.

در مورد سلاح‌های هسته‌ای، اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های سیاسی مخالف هستند. اما در این میان، افرادی که بیش‌تر به نیروهای راست افراطی وابسته‌اند، معتقدند که ما باید سلاح‌های هسته‌ای داشته باشیم و استناد می‌کنند به این که داشتن سلاح هسته‌ای، باز دارنده است؛ یعنی از حملات دیگران به ما جلوگیری می‌کند. حتی شنیده‌ام برخی از چهره‌ها گفته‌اند که آمریکایی‌ها به عراق حمله کردند چون عراق سلاح هسته‌ای نداشت، ولی به کره شمالی حمله نمی‌کنند، چون بمب اتمی دارد. این قیاس مع الفارق است و بی‌توجهی است نسبت به تفاوت‌های کلیدی و اساسی میان عراق و کره شمالی. عراق یک کشور دارنده نفت است و استراتژی آمریکا در منطقه بر مبنای کنترل نهایی منابع عظیم نفت و گاز قرار دارد، در مقایسه، کره شمالی فاقد این ذخایر است. گروهی فکر می‌کنند که تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران می‌تواند از یک سو جلوی هر نوع شرارت آمریکا بگیرد.

با برخی از سخنانی که به خصوص در ماه‌های اخیر از جانب برخی از صاحب‌نظران ذی‌نفوذ در مراکز تصمیم‌گیری ایران پیرامون ضرورت تولید سلاح‌های هسته‌ای ابراز می‌شود. سوء‌ظن جامعه جهانی نسبت به اهداف و فعالیت‌های هسته‌ای ایران تشدید شده است. ایران با ساخت و نمایش موشک‌های شهاب ۳ با برد ۲۰۰۰ کیلومتر، که می‌تواند از سایت‌هایی در داخل ایران اسرائیل را هدف بگیرد، و تکرار این سخن که اسرائیل باید نابود شود، بردامنه سوء‌ظن نسبت به مقاصد فعالیت‌های هسته‌ای دامن زده است. به خصوص این که پلوتونیوم حاصل از سوخت هسته‌ای، قابل استفاده در ساخت سلاح‌های هسته‌ای سبک و قابل استفاده در موشک‌های دور پرواز نیز هست. اما موشک‌های ایرانی، از نوع موشک زمین به زمین است. این که تا چه اندازه برد و هدف‌گیری این موشک‌ها دقیق است خود جای بحث دارد، ولی اگر کسانی فکر می‌کنند با این موشک‌ها، حتی بدون کلاهک‌های هسته‌ای، می‌توان اسرائیل را مورد هدف قرار داد، در استراتژی نظامی خودشان اشتباه می‌کنند.

لابد داستان جنگ ستارگان آقای ریگان را به یاد دارید. آن چه در نهایت، در رقابت سیاسی و تسلیحاتی میان شوروی سابق و آمریکا، شوروی را به زانو درآورد، طرح جنگ ستارگان ریگان بود. روس‌ها در نهایت احساس کردند که نمی‌توانند از پس چنین هزینه عظیمی برای جنگ ستارگان برآیند و به تعبیری، این آخرین کاهی بود که بر پشت شتر گذاشته شد و کمر شتر را شکست. روس‌ها مجبور شدند که کوتاه بیایند. عنصر اصلی جنگ ستارگان این بود که اگر کشوری بخواهد با موشک به آمریکا یا یک کشور متحد آمریکا حمله کند، موشک‌ها را در هوا بزنند. آمریکایی‌ها از این موشک‌ها (معروف به پاتریوت) به اسرائیلی‌ها هم داده‌اند. در اخبار روزهای گذشته هم حتماً خوانده‌اید که آمریکایی‌ها موشک جدیدی را که قابل نفوذ در دیواره‌های ۲/۵ متری بتن آرمه است به اسرائیل داده‌اند؛ اما از این مهم‌تر، همان موشک‌های پاتریوت ۳ است که می‌تواند هر نوع موشک زمین به زمین و هوا به زمین را در فضا بزند.

سال گذشته وقتی موشک شهاب ۳ به نمایش گذاشته شد، در حالی که روی آن نوشته شده بود؛ "اسرائیل باید محو شود"، همه روزنامه‌های اسرائیلی عکس آن را چاپ کردند و در دنیا هیاهو به راه انداختند که ایران می‌خواهد ما را محو کند و از آن برای تأمین مقاصد خود استفاده کرده و می

کنند. بنابراین، این گونه رفتارها، موجب می شود دولت بوش و صهیونیست ها اقدامات تند خود را علیه ایران توجیه کنند.

ما در شرایطی قرار گرفته ایم که از یک طرف، ایران اعتماد جهانی نسبت به فعالیت های هسته ای خود را از دست داده است و از طرف دیگر، عده ای هم در داخل با گفتارها و رفتارهایشان دیدگاهی را که در غرب وجود دارد، مبني بر این که ایران به دنبال سلاح های اتمی است و همسایگانش را مورد تهدید قرار می دهد، تقویت می کنند.

حالا ببینیم اگر ایران تا اواخر نوامبر به قطعنامه پاسخ مثبت ندهد، چه می شود؟ دو فرض بیش تر وجود ندارد؛ آیا ایران تمکین می کند؟ اگر ایران تمکین نکند چه خواهد شد؟ اگر تمکین نکند نتیجه آن ادامه همین روند فعلی است. یعنی همه شرایط حاکی از آن است که پرونده ایران به شوراي امنیت سازمان ملل ارجاع خواهد شد و در شرایط کنونی جهان، قطعنامه علیه ایران توسط شورا تصویب می شود احتمال وتوی چنین قطعنامه ای توسط روسیه، چین یا فرانسه در شرایط کنونی بسیار ضعیف است. منافع کلان چین و روسیه، آن چنان در همکاری با آمریکا گره خورده است که آن ها حاضر نخواهند شد با وتوی خود این منافع را به خطر بیندازند. فرانسه می تواند و می خواهد مستقل از آمریکا حرکت کند، اما به شرطی که رفتار ایران برای فرانسه قابل قبول باشد، در حالی که چنین نیست. فرانسه، نه برای دنباله روی از آمریکا بلکه در چارچوب سیاست های خود قطعنامه را وتو خواهد کرد. این کشورها ممکن است رای ممتنع بدهند یا در جلسه حضور پیدا نکنند. پی آمدهای قطعنامه اما برای ایران، به مفاد آن بستگی خواهد داشت و آن هم تابع چندین متغیر است؛ از جمله نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و وضعیت و سرنوشت بحران عراق و تحولات سیاسی داخل کشور. ظاهراً با همین ملاحظات است که آژانس مهلتی که به ایران داده است تا اواخر نوامبر است، یعنی بعد از اتمام انتخابات ریاست جمهوری آمریکا. اگر بوش انتخاب شود، چون برای بار دوم انتخاب می شود و امید بار سوم وجود ندارد، بنابراین با قاطعیت بیشتری در راستای برنامه ها و تفکراتش عمل خواهد کرد. در آن صورت اگر ایران نتواند نظر آژانس را تأمین کند و قطعنامه به شوراي امنیت برود، به نظر می رسد مفاد و محتوای آن، بسیار تندتر و سخت تر خواهد بود و ایران تحریم اقتصادی خواهد شد.

این تحریم با تحریم زمان کارتر و شرایط بعد از گروگان گیری متفاوت است. تحریم اقتصادی در دوران کارتر یک جانبه بود، یعنی فقط خود آمریکا اعلام تحریم کرد. حتی در تحریم های بعدی، از جمله قانون داماتو علیه ایران، دولت آمریکا در این تحریم ها تنها بود و سایر کشورها در آن مشارکت نکردند. اما اگر پرونده ایران به شوراي امنیت سازمان ملل برود و قطعنامه علیه ایران تصویب شود، معنای آن این خواهد بود که همه کشورهای عضو شوراي امنیت و سازمان ملل از این قطعنامه تبعیت می کنند، بنابراین، شرایطی نظیر وضعیتی که در مورد عراق قبل از سقوط صدام حاکم بود به وجود می آید. در برخی تحلیل ها و اظهار نظرهای مقامات و محافل آمریکایی آمده است که در برخورد با ایران از امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی استفاده خواهند کرد. این بیان موجب شده است که در برخی رسانه های داخلی این سؤال مطرح شود که آیا آمریکا به ایران حمله نظامی می کند؟ به نظر من خیر، آمریکا به ایران حمله نظامی نمی کند. شرایط ایران با عراق فرق دارد و دلایل مختلف نظامی و جغرافیایی وجود دارد که آمریکا به ایران حمله نظامی نخواهد کرد. ولی کارهای دیگری انجام خواهند داد؛ به نظر من اولین و مهم ترین اقدامی که هم احتمال آن بسیار زیاد

است و هم کم ترین هزینه را در پی دارد، ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت و تصویب قطعنامه علیه ایران است. این یک اقدام سیاسی و دیپلماتیک علیه ایران خواهد بود که محاصره اقتصادی و تحریم فروش صادرات نفت ایران را همراه خواهد داشت. در جهت اجرای آن، اقدامات نظامی محدود با اهداف معین ممکن است صورت گیرد؛ نظیر این که آمریکایی ها با نیروی نظامی و ناوگان دریایی تنگه هرمز را از دریای عمان ببندند و اجازه ندهند که هیچ کالایی به ایران وارد یا نفت و کالا از ایران صادر شود. در این صورت کشوری که در زمینه اقتصادی ۹۰٪ بودجه اش را از درآمد نفت تأمین می کند، چه خواهد کرد؟ احتمالاً این تنها اقدام نخواهد بود. اگر قرار باشد کار به این جا برسد، ممکن است موانع جدی بر سر راه ترافیک کالا از ترکیه به ایران یا از نقاط دیگر به وجود آورند. با توجه به آن چه که در عراق می گذرد، امکان این که بتوانیم از راه های غیر رسمی برای واردات کالا از کشورهای همسایه استفاده کنیم یا وجود ندارد یا بسیار محدود خواهد بود.

حالا بررسی کنیم که پی آمد چنین اقدامی در داخل ایران چه خواهد بود؟ قطعاً فشار بر نیروهای مخالف سیاسی حاکمان زیاد خواهد شد و هم چنین اختلافات درونی بالا خواهد گرفت. هر چند در شرایط عادی این نیروها با هم متحدند، ولی وقتی فشارها زیاد شود و بحران بالا بگیرد هر کس تقصیر را به گردن دیگری خواهد انداخت و ...

اگر ایران از قطعنامه تمکین نکند، آیا نیروهای تند رو شبه نظامی خودسر، اقدام به عملیات ضد امریکایی در عراق خواهند کرد؟ باید توجه داشت که این نگرش و عملکرد شمشیر دولبه است. اگر چنین شود، این گونه نیست که آمریکا و انگلیس دست روی دست بگذارند. آن ها هم در برخی از مناطق کشور ما از جمله خوزستان، کردستان، آذربایجان و ... امکاناتی برای تحریک و ایجاد آشوب دارند. شما می بینید که رییس جمهور ما به کشور آذربایجان می رود و مسؤولان آن کشور با کمال صراحت در صحبت هایشان از آذربایجان شمالی و جنوبی سخن می گویند. ما می دانیم که در آذربایجان کردستان، خوزستان و بلوچستان مشکلات قومی و زمینه های مناسبی برای بروز برخی مسایل وجود دارد. سال گذشته، وقتی نهضت آزادی ایران این وضعیت را در نشریات تحلیلی، همراه با مطالبی در مورد وفاق ملی و ضرورت آن تشریح کرد، به این نکته نیز اشاره شد که اگر وفاق ملی حاصل نشود، نیروهای گریز از مرکز آرام آرام رشد می کنند و فروپاشی جغرافیایی به یک تهدید جدی تبدیل می شود. همان طور که فرار مغزها صورت می گیرد، در میان قومیت هایی که نمی توانند بگذارند و بروند، روند جدایی رشد پیدا می کند. در چنین زمینه ای اگر عامل بیرونی هم بخواهد به طور جدی عمل کند، فضا و شرایط مناسبی به وجود می آید.

در نهایت، مسؤولان و تصمیم گیران ایران باید به این سؤال پاسخ دهند که هزینه این نوع اقدامات برای کشور به چه میزان خواهد بود؟ در دوران ما بعد جنگ سرد، بر خلاف دوران جنگ سرد، جامعه جهانی تضمین کننده تمامیت ارضی ما نیست. اگر خدای ناکرده شرایط به گونه ای پیش رود که قسمتی از کشور جدا شود، سابقه تاریخی نشان داده است که نمی توانیم آن را دوباره بازگردانیم. شهرها و مناطق مرو، هرات، قفقاز، قندهار، نجوان و ... دیگر جزو ایران نیست. پس از فروپاشی شوروی، پارلمان نجوان در قطعنامه ای، قرارداد ترکمن چای را تقبیح کرد که بسیار معنا دار بود. متأسفانه در آن زمان شرایط به گونه ای بود که ایران نتوانست از آن استفاده کند. معنای آن مصوبه این بود که ما می خواهیم به ایران بپیوندیم. جمهوری نجوان محدوده کوچکی است که در دل ارمنستان واقع شده است و هیچ راهی هم به آذربایجان ندارد. اما شرایط جهانی به

گونه ای بود که نخجوان نتوانست به ایران بپیوندد. اگر شرایط آن گونه رقم بخورد که خدای نکرده بخشی از ایران جدا شود، معلوم نیست که شرایط جهانی به ما اجازه بدهد که بتوانیم آن را باز گردانیم. در تاریخ ثبت شده است که در جنگ های ایران و روس در ناحیه قفقاز، یک حکم جهاد نا درست و نسنجیده باعث شد که ما در جنگی نا برابر و حساب نشده وارد شویم و شهرهای بزرگی را از دست بدهیم که دیگر هیچ وقت نتوانستیم آنها را باز پس بگیریم.

اما اگر ایران قطعنامه و شرایط آن را بپذیرد، یعنی بر طبق مفاد آن، چرخه تولید سوخت هسته ای را متوقف سازد؛ با تضمین تأمین سوخت هسته ای توسط اعضای پیمان NPT، اولاً بحران کنونی را صرف نظر از نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پشت سر خواهد گذاشت، ثانیاً با توجه به مناسبات و شرایط بسیار سیال و دینامیک روابط بین المللی، ممکن است در یک وضعیت مناسب تر و در آینده نه چندان دور، ایران بتواند با اعتماد سازی و جلب حمایت اتحادیه اروپا، چرخه تولید سوخت هسته ای خود را در چارچوب مقررات NPT از سر گیرد.

دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای خاصیت بازدارندگی نخواهد داشت

در میزگرد انتخابات آمریکا و تاثیر آن بر تحولات ایران

ایلنا ۸۳/۸/۱۲

ابراهیم یزدی گفت: اگر وضعیت درونی ایران به شکل کنونی باقی بماند، سیاست های کلان آمریکا در مورد خاورمیانه محقق نخواهد شد، به همین دلیل هم آمریکا دنبال ایجاد تغییر در ایران است.

به گزارش خبرنگار "ایلنا"، ابراهیم یزدی در میزگرد انتخابات آمریکا و تاثیر آن بر تحولات ایران که از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیر کبیر برگزار شده بود، با بیان اینکه مواضع هر يك از کاندیداهای انتخابات آمریکا باید مورد بررسی قرار گیرد، گفت: هر دو کاندیداها به جهت تعریف منافع ملی آمریکا و برداشتی که از قدرت نظامی آمریکا دارند، نظرات مشترکی در مورد خاورمیانه و ایران دارند.

وی افزود: جمهوری خواهان معتقدند چون آمریکا قدرت برتر نظامی است، هر جا که خطری احساس شود، آمریکا می تواند يك طرفه اعمال زور کند و کشورهای دیگر اگر خواستند بیایند اگر خواستند نیایند، اما دموکرات ها نه سلطه جهانی که نظریه رهبری جهان را مطرح می کنند و معتقدند آمریکا که قدرت بالایی دارد می تواند رهبری جهان را به عهده گیرد اما اقتضای رهبری این است که آمریکا با کشورهای همراه خود مشورت کند.

یزدی یاد آور شد: برخی صاحب‌نظران معتقدند معضل کنونی آمریکا در عراق نشان می‌دهد که عملکرد يك جانبه آمریکا هزینه‌های سنگینی برای این کشور خواهد داشت و شاید این مساله باعث تغییر در سیاست‌های بوش در صورت رای آوردن، شود.

وی با اشاره به این که اتهام حمایت ایران از تروریسم اتهامی قابل مناقشه است، تاکید کرد: مهمترین مساله، فعالیت‌های هسته‌ای ایران و حقوق بشر است که متأسفانه جامعه بین‌المللی اعتماد خود را به ایران از دست داده است و رفتارهای کنشگران سیاسی هم به گونه‌ای است که به این بی‌اعتمادی می‌افزاید.

وی در پاسخ به سوالی مبنی بر این که آیا دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای خاصیت بازدارنده ایجاد خواهد کرد، گفت: این فعالیت‌ها هیچ خاصیت بازدارندگی برای ایران ایجاد نخواهد کرد و ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت هم با روی کار آمدن بوش یا کری تفاوتی نخواهد کرد.

یزدی در ادامه خاطر نشان کرد: مساله حقوق بشر به صورت جدی در برنامه آمریکا و اتحادیه اروپا قرار دارد و اگر کری بیاید و ایران قطعنامه را بپذیرد فشارها زیاد نخواهد بود اما به هر حال جبهه جدیدی در مقابل ایران شکل خواهد گرفت.

یزدی در پاسخ به سوالی در مورد رویکرد احزاب کشور به مسائل هسته‌ای ایران، گفت: نهضت آزادی ایران به حق ایران در استفاده از فن آوری هسته‌ای صلح آمیز معتقد است اما در مورد نیروگاه اتمی باید بگویم که با توجه به امکان استفاده از انرژی خورشیدی استفاده از انرژی اتمی قابل بحث است.

وی در پایان یاد آور شد: آن چه در خارج می‌گذرد، زمانی می‌تواند برای ایران مفید باشد که شرایط داخلی مساعدی برای آن وجود داشته باشد و گر نه دموکراسی چیزی نیست که بتوانیم در کوله پشتی سربازان آمریکایی آن را جستجو کنیم بنا بر این اگر نتوانیم جبهه فراگیر دموکراسی خواهی در ایران ایجاد کنیم، به وضعیت مشابه عراق و افغانستان دچار شویم.

۱۳ آبان ۱۳۵۸ به روایت وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت

مصاحبه ایسنا ۱۳۸۳/۸/۱۲

ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت، سال گذشته در گفت‌وگویی با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران به شرح واقعه‌ی ۱۳ آبان ۱۳۵۸ پرداخته‌است، وی تصریح کرده‌است: در روز یکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۸، من هنوز وزیر امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران بودم و روز جمعه از مراسم جشن بیست و پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر برگشته بودم.

گروه تاریخ خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) این گفت‌وگو را برای استفاده‌ی علاقمندان، مجدداً ارسال می‌کند:

وی گفت: صبح روز ۱۳ آبان از دفتر آقای دکتر علی صادقی تهرانی، معاون بین‌الملل و اقتصاد وزیر

امور خارجه، تماس گرفتند و توضیح دادند که کاردار سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آمده و مساله‌ای پیش‌آمد کرده است که باید شما را ببیند. من به او وقت دادم و آمد. خیلی مضطرب بود و به من گفت: به موجب اطلاعی که روی تلفن همراه دستیارش به او داده شده است، عده‌ای به سفارت آمریکا حمله کرده‌اند و اکنون بسیاری از قسمت‌های سفارت را گرفته‌اند و احتمالاً در حال گرفتن آخرین بخش‌ها هستند.

یزدی افزود: بنابراین آنها به من مراجعه کردند تا بدانند تکلیف چیست. طبیعی است که ما بعنوان دولت، از نظر بین‌المللی به حفظ امنیت کارکنان اتباع خارجی از جمله امنیت کارمندان سفارتخانه‌ها متعهد بودیم، بنابراین نمی‌توانستم با چنین موضوعی موافقت کنم.

وی ادامه داد: مرتباً از داخل سفارت از طریق تلفن همراه آقای سوئیفت که دستیار کاردار بود و فارسی هم خوب می‌دانست، اطلاعاتی به او داده می‌شد که نشان‌دهنده‌ی این بود که در جریان جزییات امور قرار می‌گیرد. برای من از همان موقع این سوال مطرح بود که چه کسی از داخل سفارتی که به اشغال کامل درآمده است، این اطلاعات را به او می‌دهد، آیا از دانشجویان است یا فرد دیگری خودش را جا زده است؟

یزدی اضافه کرد: کاردار خواست که به علت قطع ارتباطات تلفنی با سفارتشان، از تلفن دفتر وزیر با واشنگتن تماس بگیرد و طبیعی بود که او حق داشت با وزارت امور خارجه‌شان تماس بگیرد. البته من نیز مایل بودم اطلاعات بیشتری داشته باشم، بنابراین هنگامی که او از اتاق من صحبت می‌کرد این امکان را داشتم که به بعضی‌ها بگویم روی خطش بروند و ببینند که مطلب چیست؟ جالب اینجا بود که در واشنگتن و در اتاق فرماندهی بلافاصله راجع به اشغال سفارتشان جلسه تشکیل شده بود و بحث می‌کردند. اطلاعات آنها در آن زمان، بیش از من و کاردار خودشان در تهران بود. این نشان می‌دهد که مساله به آن سادگی‌ها که بعضی‌ها تصور می‌کردند نیست.

یزدی مدعی شد: بدون شك کسانی در آن مجموعه‌ی اشغالگران سفارت بودند که اطلاعات را نه فقط به آقای سوئیفت، بلکه مستقیماً به خود آمریکا منتقل می‌کردند.

وی گفت: این مساله از همان موقع برای من يك سوال جدی و اساسی بود که آیا کسانی که این برنامه را انجام می‌دهند، با نهادها و مقام‌های خارجی هماهنگ بوده‌اند یا خیر؟

یزدی با بیان اینکه در آن لحظه، کاری نمی‌توانست انجام دهد، تصریح کرد: لازم بود که جلسه‌ی دولت تشکیل می‌شد و این دولت یا شورای انقلاب بودند که باید تصمیم می‌گرفتند. اما نکته‌ی مهم این است که دفعه‌ی اولی که سفارت را گرفتند، ما هیچ‌آشنایی با عاملان آن و رهبران‌شان نداشتیم و بعد هم معلوم شد عناصر ضدانقلابی و وابسته به يك جریان خارجی نقش اصلی داشته‌اند، اما این بار، کسانی که این کار را رهبری می‌کردند مانند آقای موسوی خوئینی‌ها و حاج سیداحمد خمینی، شناخته شده بودند.

وی با اشاره به اینکه کاردار سفارت آمریکا از او خواست که مسوولیت برگشت او را به سفارت بپذیرد، اظهار داشت: در چنین شرایطی من نمی‌توانستم هیچ‌گونه تضمینی برای جان او بدهم، بنابراین به طور رسمی به او جواب دادم که اوضاع شهر آنچنان به هم ریخته است که اگر ساختمان وزارت خارجه را ترك کنند، من نمی‌توانم برای حفظ امنیت آنها، تضمینی بدهم. پس به آنها توصیه

کردم تا اطلاع ثانوی، داخل ساختمان وزارتخانه بمانند و آنها پس از مشورت با هم پذیرفتند. ظاهراً ماشین راننده را بچه‌ها گرفته و برده بودند. اما آنها در طول ۴۴ روز در ساختمان وزارت امور خارجه ماندند.

وی با تاکید بر اینکه بعد از هر برنامه‌ای به دیدن رهبر انقلاب می‌رفته و ایشان را در جریان مسائل قرار می‌داده است، اظهار عقیده کرد: بعد از ظهر همان روز یکشنبه سیزدهم آبان به قم رفتم و جریان را برایشان توضیح دادم، اولین واکنش ایشان این بود که از من خواستند که بروم و ببینم آنها چه کسانی هستند. وی با انتساب این نطلب به حضرت امام(ره) که "به قول امام آنها را بیرون بریزم" افزود: همانطور که بار اول، روز بعد از پیروزی انقلاب که چنین اتفاقی افتاد، عمل شد. اما آنروز بعد از ظهر، در اولین بخش اخبار از تلویزیون، جمعیت کثیری را که مقابل سفارت آمریکا جمع شده بودند و به خصوص کسانی مثل آقای موسوی خوئینی‌ها و حاج احمد آقا که در آنجا بودند را نشان داد و ظاهراً ایشان هم تغییر رای دادند و از این عمل دانشجویان حمایت کردند.

یزدی با بیان این مطلب که ما از روز اول هم با چنین اقدامی مخالف بودیم و آنرا نقض معاهدات بین‌المللی می‌دانستیم، افزود: اگرچه ممکن است دانشجویان این کار را بکنند، ولی دولت و به طریق اولی، شورای انقلاب و رهبر انقلاب نمی‌توانند از چنین کاری حمایت کنند، زیرا نشان‌دهنده‌ی این است که دولت جدید ایران به معاهدات بین‌المللی بی‌اعتناست.

وی با تاکید بر اینکه ما می‌توانستیم دلایل بسیار موجهی علیه آمریکا داشته باشیم و در آن تاریخ هم داشتیم، تصریح کرد: آمریکا به شاه اجازه داده بود که به آن کشور وارد شود و این مساله موجبات نگرانی ایران را فراهم کرده بود. یعنی از حدود يك ماه قبل، هنگامی که شاه در خارج از کشور بیمار بود، صحبت این بود که برای ادامه‌ی معالجه به آمریکا برود. مسوول "میز ایران" در وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، آقای هنری پرشت، به ایران آمد و در وزارت امور خارجه با من، در شورای انقلاب با مرحوم بهشتی و در قم با آقای منتظری صحبت کرد و مساله‌اش این بود که آمریکایی‌ها ناچار هستند به شاه اجازه‌ی ورود بدهند. اما ما در وزارت امور خارجه، به شدت با آن مخالفت کردیم. وزارت امور خارجه بعدها از طرف دولت ایران به صورت یادداشت کتبی به دولت آمریکا اخطار دادیم که اگر چنین کاری کنید، مسوول عواقبش خودتان هستید و همچنین به آنها هشدار دادیم که با آتش بازی می‌کنند و چنانچه حادثه‌ای رخ دهد، دولت ایران از خودش سلب مسولیت می‌کند.

یزدی اضافه کرد: هنری پرشت هنوز در ایران بود که دوباره نزد من آمد و گفت که شاه وارد آمریکا شده است. ما ضمن اعتراض مجدد به او، یادداشت کتبی جداگانه‌ای به آمریکا دادیم که به ایران اجازه دهد پزشکان ایرانی که در آمریکا طبابت می‌کنند، از شاه عیادت کنند و به دولت ایران، وضعیت پزشکی شاه را گزارش دهند. اما آمریکایی‌ها استتکاف کردند و حتی حاضر نشدند پرونده پزشکی شاه را در اختیار پزشک مورد اعتماد دولت ایران قرار دهند و در چنین شرایطی بود که گروگانگیری پیشامد کرد. خود مقامات سفارت آمریکا در ایران هم پیش‌بینی می‌کردند که اگر به شاه اجازه‌ی ورود به آمریکا را بدهند، دوباره سفارت به اشغال درمی‌آید، اما این اتفاق افتاد.

وی همچنین با انتساب موافقت با نامه‌ی مهندس بازرگان به امام (ره) مدعی شد: بعد از گروگان‌گیری، مرحوم مهندس بازرگان نامه‌ی نوشت و من، متن آنرا به اطلاع امام خمینی(ره) رساندم و ایشان موافقت کردند. مهندس بازرگان به خاطر يك معضل ملی که برای ایران پیشامد

کرده بود، این نامه را به محمدرضا پهلوی با عنوان شاه سابق ایران نوشته بود، زیرا ایرانیان قانع نبودند که شاه به عنوان يك بیمار به آمریکا رفته است. خصوصا با توجه به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که شاه از ایران فرار کرد و سپس به کمک آمریکایی‌ها بر تاج خودش برگشت. یزدی، با اشاره به اینکه مهندس بازرگان، در آن نامه به شاه پیشنهاد کرده بود که از مقام سلطنت خود استعفا دهد، خاطرنشان کرد: طبیعی بود که وقتی شاه از این مقام استعفا می‌داد، دیگر به عنوان شاه در آمریکا نبود، بلکه به عنوان يك شهروند ایرانی در آنجا بود. باور مهندس بازرگان این بود که اگر شاه چنین کاری می‌کرد، شاید ما می‌توانستیم مردم، مقامات ایرانی را قانع کنیم که آمریکایی‌ها نظر سوئی ندارند و آنطور که ادعا می‌کنند، صرفا يك حرکت انسان دوستانه است که به يك بیمار اجازه‌ی درمان داده اند. اما جالب است که آمریکایی‌ها حتی حاضر نشدند این نامه را به شاه بدهند. بنابراین مجموع این عوامل باعث شد که اوضاع ایران در يك شرایط بحرانی قرار گیرد.

وی با تاکید بر اینکه از صبح روز دوشنبه (۱۴/۸/۵۸)، تنش‌ها و تلاطم‌هایی در سطح شهر وجود داشت، افزود: اطلاعاتی پیدا کردیم مبنی بر اینکه گروه‌های ظاهرا مستقل و بدون وابستگی، درصدد هستند اختیار شهر و مملکت را به دست بگیرند و اولین گامشان هم این است که جلو ورود وزرای دولت را به وزارتخانه‌ها بگیرند. بنابراین بعد از ظهر روز دوشنبه، در جلسه هیات دولت تصمیم به استعفای دسته جمعی گرفته شد. این تصمیم بر این اساس بود که کسانی که معلوم نیست از کجا دستور می‌گیرند، آرام آرام می‌خواهند اداره‌ی مملکت را به خیابان‌ها بکشانند و این به شدت مورد سوءظن و تردید ما قرار داشت. اگر دولت موقت استعفا نمی‌داد، آنها این کار را می‌کردند. همانطور که گروگان‌گیری بدون اطلاع رهبر انقلاب صورت گرفته بود و کشور را با چنین بحرانی روبرو کرده بود، ما نگران بودیم گروه‌های دیگری هم می‌خواهند این کار را بکنند و در نتیجه مدیریت کشور از دست گروه‌های شناخته شده مثل رهبری و شورای انقلاب خارج می‌شد.

یزدی در شرح چگونگی پذیرش استعفای دولت، تصریح کرد: امام(ره)، استعفانامه‌ی دولت را از فرستاده‌ی آنها گرفتند، ولی در آن لحظه نپذیرفتند و آقایان بهشتی، هاشمی و موسوی اردبیلی را به قم احضار کردند و از آنها خواستند با مهندس و دولت صحبت کنند که استعفا پس گرفته شود و شرایط را طوری ندانستند که استعفا قابل قبول باشد. بنابراین آنها با این پیام از قم عازم تهران شدند. اما صبح روز سه‌شنبه ساعت ۷ صبح نامه‌ی استعفا که مرحوم مهندس بازرگان آنرا به رادیو داده بود، قرائت شد و آن سه نفر مجدداً به قم برگشتند و به اطلاع رهبری رساندند که استعفا دیگر منتشر شده و وضعیت فرق کرده است. بنابراین ایشان هم استعفای آقای مهندس و دولت را پذیرفتند و به آن سه نفر توصیه کردند حالا که اینطور است بروید و دولت را تشکیل دهید.

وی با بیان این مطلب که علت استعفای دولت موقت حادثه‌ی ۱۳ آبان ۵۸ نبود و این واقعه فقط آنرا قطعی و نهایی کرد، گفت: دولت موقت از حدود يك ماه و نیم پیش از آن مصمم بود که استعفا دهد. در جلسه‌ای با حضور دوستان شورای انقلاب که من هم حضور داشتم، مرحوم مهندس خطاب به آنها گفت که آیا می‌دانید کشور در چه بحران بزرگی است؟ اگر نمی‌دانید من توضیح دهم و اگر قبول دارید و می‌دانید که اوضاع بسیار متشنج است، من راه حل خود را ارائه دهم. مرحوم بهشتی که جلسه را اداره می‌کرد، گفت: «ما می‌دانیم. شما راه‌حل‌تان را ارائه دهید». راه‌حلی که در آنجا مطرح

شد، این بود که دولت موقت استعفا دهد و يك دولتی از خود شورای انقلاب تشکیل شود، چون این دوگانگی در مدیریت کشور بسیار خطرناک بود.

وی ادامه داد: طبق آیین‌نامه‌ای که تصویب شده بود، شورای انقلاب حق دخالت در امور اجرایی را نداشت، ولی در عمل، این کار را می‌کرد. بنابراین جمع‌بندی ما این بود که این دوگانگی در مدیریت کشور یکی از علل بحران‌های موجود است. {معتقد بودیم} اگر دوستان در شورای انقلاب مدعی حکومت و مدیریت هستند و مورد تایید و حمایت رهبری هم می‌باشند، خوب باید به آنها واگذار شود. بنابراین مهندس بازرگان مطرح کرد که دولت موقت استعفا دهد و شورای انقلاب دولت را تشکیل دهد. شورای انقلاب این نظریه را پذیرفت و بعداً که گزارشش به رهبری داده شد، ایشان هم پذیرفتند. منتها بحث ادامه یافت که چه کسانی از شورای انقلاب و دولت موقت بمانند. آیا تمام اعضای شورای انقلاب عضو دولت باشند یا خیر؟

یزدی افزود: ما بر این باور بودیم که همه‌ی اعضای شورای انقلاب در عین حال مسئولیت در دولت را هم داشته باشند ولو اینکه بعضی از وزرا عضو شورا نباشند. چون اعضای شورای انقلاب ۱۵ نفر و اعضای دولت حدود ۲۰ نفر بودند. اما این مسأله مورد اختلاف بود، بعضی از اعضای شورای انقلاب مثل مرحوم بهشتی معتقد به داشتن و پذیرفتن مسئولیت مستقیم اجرایی نبودند، ولی بقیه با این نظر موفق بودند. تداوم این بحث‌ها، استعفای دولت موقت را به تعویق انداخت، تا اینکه سفر ما به الجزایر پیش آمد و بعد از بازگشتمان، گروگان‌گیری رخ داد و این ماجرا باعث شد که صرف نظر از اینکه ترکیب دولت و شورای انقلاب چه کسانی باشند، استعفا دهیم. در واقع تصمیم قبلی را اجرا کردیم.

یزدی در مورد اینکه حضرت امام (ره) ۱۳ آبان را «انقلاب دوم» نامیدند، گفت: من با این نظر ایشان موافق نبوده و نیستم. انقلاب اسلامی ایران يك انقلاب کلاسیک و مشروع بود. در قاموس فرهنگ سیاسی، این نوع انقلاب‌ها مشروعیت دارند. ملت ما صد سال بود که برای آزادی و استقلال خود می‌جنگید، بنابراین هیچ کس در دنیا نمی‌توانست ملت ایران را ملامت کند که چرا علیه يك حکومت جبار استبدادی قیام کرد و او را سرنگون ساخت. وی افزود: اما وقتی يك دولت در راس کار هست، خود را در برابر جامعه‌ی جهانی متعهد می‌داند و می‌خواهد وارد جامعه‌ی جهانی شود. این دولت نوپا باید نشان دهد که به تعهداتش پایبند است. ما نیز در ایران انقلاب کرده بودیم، بنابراین اگر می‌خواستیم دولت جدید مستقر شود و مدیریت مملکت را به سمت و سوی برآورده کردن خواست‌های مردم و اهداف انقلاب پیش ببرد، دیگر نمی‌توانستیم برخلاف معاهدات بین‌المللی عمل کنیم. چنانچه امریکایی‌ها به شاه فراری ایران اجازه ورود داده بودند، ما حق داشتیم کلیه‌ی کارمندان سفارتشان را اخراج کنیم و روابطمان را قطع کنیم، ولی حق نداشتیم سفارت را اشغال و کارمندانشان را بازداشت کنیم.

وی در مورد روابط با امریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تصریح کرد: در این رابطه چندین مرحله، هم در حضور رهبر انقلاب و هم در شورای انقلاب بحث شده بود که آیا روابطمان را با امریکا حفظ یا قطع کنیم؟ جواب همه منفی بود. به عنوان مثال وقتی امریکایی‌ها در فروردین ۵۸ سفیر جدیدی برای ایران معرفی کردند و قبل از آنکه من به وزارت خارجه بروم، به وی موافقت‌نامه (آگریمان) داده شده بود که من آنرا مطالعه کردم. بعد از اینکه اطلاعاتی در وزارت امور خارجه

جمع‌آوری شد، دیدیم که او فرد قابل توجهی نیست و پیشنهاد دادم که دولت ایران پذیرش داده‌شده را پس بگیرد که پیشنهاد من در دولت تصویب شد، شورای انقلاب و رهبری نیز تایید کردند و آن سفیر را نپذیرفتیم.

وی ادامه داد: بعد از آن، در گزارشی که به ایشان (امام) دادم از ایشان پرسیدم که نظر شما چیست؟ آیا طوری ادامه دهیم که روابطمان را با آمریکا قطع کنیم یا خیر؟ ایشان گفتند رابطه را قطع نکنید اما با آنها کژدار و مریز رفتار کنید، بنابراین، اجماع نظر در دولت و شورای انقلاب این بود که ما روابطمان را با آمریکا داشته باشیم. بر این اساس، اقدام دانشجویان را به نفع مملکت نمی‌دیدیم و به آن اعتراض کردیم. هنوز هم معتقدم عمل دانشجویان خلاف مصالح ملی و نمونه‌ی يك توطئه بود. این که در حالی که در کشور، انقلاب شده و انقلاب رهبر دارد و شورای انقلاب و دولت از سوی او معرفی شده‌اند، چند نفر دانشجو محرمانه بنشینند و تصمیم به انجام چنین کاری بگیرند، بعد هم کسی که مورد مشورت قرار می‌دهند به آنها بگویند که لزومی ندارد به امام (ره) خبر دهید، ایشان از شما حمایت خواهند کرد، از نظر مفاهیم سیاسی، مصداق يك توطئه است.

یزدی در ادامه با انتساب جمله‌ای به حضرت امام و بیان این مطلب که اگر رهبری با اشغال سفارت مخالف نبودند، به من نمی‌گفتند: « برو اینها را بیرون بریز » اظهار عقیده کرد: وقتی ایشان جمعیت جمع شده مقابل سفارت را دیدند، با توضیحاتی که هدایت‌کنندگان دانشجویان برای ایشان ارائه دادند، تغییر نظر دادند و آن مطالب را بیان فرمودند. اما من به هیچ وجه با آن موضع موافق نبودم و اکنون هم بعد از گذشت بیست و چند سال معتقدم این حرکت در چارچوب منافع ملی ما نبوده است.

یزدی ادامه داد: کسانی که در دولت موقت بودند، آن اندازه مطالعه و دانش سیاسی داشتند که بدانند تمام سفارتخانه‌های حاضر در ایران، هر کدام به نوعی به چنین کارهایی دست می‌زنند. این بسیار غیرواقعیانه است که ما تصور کنیم هم اکنون سفارتخانه‌های موجود در ایران، دست به جمع‌آوری اطلاعات معمولی یا محرمانه از ایران نمی‌زنند. قطعاً سفارتخانه‌های ایران در کشورهای دیگر هم این کار را می‌کنند و این بخشی از وظایف يك سفارتخانه است. بنابراین بحث ما این نبود که سفارت آمریکا در تهران مرکز جاسوسی هست یا نیست، بحث ما این بود که اگر چنانچه فعالیت‌های آنها مخل امنیت ملی است، می‌توانیم آنها را اخراج کنیم و در سفارت را هم ببندیم، اما حق بازداشت آنها را نداریم.

وی ترکیب دولت موقت را به تعبیر امروز ملی - مذهبی دانست و تصریح کرد: تمام این افراد در جریان کودتای ۲۸ مرداد و ملی‌شدن صنعت نفت حضور داشتند و ترکش‌خورده‌های کودتا بودند، بنابراین هیچ کس در دولت موقت بر این باور نبود که مثلاً باید با آمریکا دوستی برقرار کرد. ما صرفاً از موضع منافع ملی می‌گفتیم که نباید با سفارت آمریکا این کار را بکنیم. اینکه امام (ره) هم گفتند کج‌دار و مریز با آنها عمل کنیم، بر این اساس بود که مسائلی که با آنها داشتیم نه از طرف دولت موجود، بلکه در دولت زمان شاه ایجاد شده بود که بیش از ۳۰ سال با آمریکا روابط بسیار نزدیکی داشت.

وی اضافه کرد: چندین میلیارد دلار سلاح‌های امریکایی از جمله سلاح‌های استراتژیک، هواپیما و زیردریایی خریداری شده بود که نیاز به وسایل یدکی داشت و ما باید تکلیف اینها را روشن می‌کردیم. پروژه‌های ناتمامی بود که ایران پول آنرا پرداخت کرده بود و باید تکلیف آنها مشخص می‌شد.

حساب تنخواه گردان ایران در وزارت دفاع آمریکا ، ۲۳ میلیارد دلار پول ریخته شده بود، لوازم یدکی و تجهیزات ارتش ما در فرودگاه‌های آمریکا آماده پرواز و تحویل به ایران بود و پول آنها پرداخت شده بود، قبل از انقلاب مازاد درآمد نفت در بانکهای امریکایی نگهداری می‌شد و ۱۴ میلیارد دلار موجودی ما در امریکا بود. بنابراین باید تکلیف همه‌ی آنها را روشن می‌کردیم و دولت موقت نمی‌توانست نسبت به مسائل ذکر شده بی‌تفاوت باشد. دولت موقت نسبت به سیاست خارجی دولت امریکا در ایران از ۲۸ مرداد و سپس در طول ۲۵ سال حکومت شاه موضع روشنی داشته است، اما اکنون که در مقام مدیریت کشور قرار گرفته بود، باید آرام آرام و با درایت این مسائل را حل و فصل کند. بنابراین معتقدم دولت موقت سیاست درستی داشته است.

یزدی در خصوص اتهاماتی که به برخی از اعضای دولت موقت زده می‌شود، تاکید کرد: کسانی که این حرفها را می‌زنند، هیچگونه سند و مدرکی که دلالت بر جاسوسی این افراد کند، ارائه ندادند. من در اینجا ناگزیرم از وضعیتی که آقای عبدی دارد، ابراز تاسف کنم. اما آقای عبدی متهم به چیزی است که خودش برای دیگران بند کرد. از قدیم گفته‌اند که «چاه مکن که خود افتی». وقتی آقای عبدی و دوستان به اصطلاح خط امام به ناحق آقای مهندس امیرانتظام، سفیر ایران را در دید خودشان از فرودگاه می‌برند و بدون اینکه حق محاکمه داشته باشند به او اتهاماتی می‌زنند و او با کمال شجاعت در دادگاه، خواستار ارائه‌ی مدارک و سند می‌شود و اینها هیچ سندی ارائه نمی‌دهند، امروز می‌بینیم که آقای عبدی در وضعی است که صرفاً به خاطر یک نظرسنجی به وضعیتی دچار شده است، که حتی اجازه نمی‌دهند محاکمه‌اش علنی شود. من امیدوارم که هر چه سریعتر آقای عبدی آزاد شود.

یزدی مجموعه‌ی اسناد منتشر شده از سفارت آمریکا را با معیارهایی که امروز برای جاسوسی وجود دارد، منطبق ندانست و تصریح کرد: سفارت آمریکا بر اساس برنامه‌های خودشان، نسبت به ایرانیانی که در صحنه سیاسی فعال بودند، اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند و بر اساس دانش خودشان، اظهارنظرهایی نسبت به این افراد کرده‌اند. حتی برخی از این اظهار نظرها بسیار نابخردانه و اطلاعاتشان بسیار ناقص بوده است. به عنوان مثال می‌گویند آقای مهندس بازرگان دندانپزشک است یا در مورد من می‌گویند فلانی زن آمریکایی دارد (در حالی که همسر من آذربایجانی است)، اینها نشان می‌دهد اطلاعات امریکایی‌ها بسیار سطحی بوده و حتی در سطح اطلاعات آکادمیک هم نبوده است. در کتب امریکایی‌هایی که متخصص علوم سیاسی و تاریخ بوده‌اند و مطالعات بسیار عمیقی در مسائل ایران کرده‌اند، اطلاعاتی به مراتب دقیقتر از آنچه که در گزارش‌های اسناد سفارت آمده، وجود دارد. بنابراین ما این گزارش‌ها را دلیل بر جاسوسی نمی‌بینیم و به نظر من، اینها ره گم کردن و آدرس عوضی دادن است.

وی با تاکید بر اینکه در میان اعضای سفارت آمریکا، افرادی عضو CIA بودند و کار می‌کردند، گفت: اما CIA آمریکا زیر مجموعه‌ی وزارت امور خارجه‌ی این کشور نیست و این افراد گزارشات خود را به سفیر نمی‌دادند. اگر دانشجویان می‌خواستند دنبال چنین افرادی باشند، باید مرکز هیات مستشاران نظامی آمریکا در ایران را جستجو می‌کردند، چون CIA زیر مجموعه‌ی شورای امنیت ملی آمریکا است.

وی ادامه داد: جالب اینست که هنوز بعد از ۲۵ سال، اسناد محرمانه‌ای که از کامپیوترهای مرکز هیات مستشاران نظامی آمریکا در «آرمیش مک»، «خلیج» و «پاسداران» به دست آمد، هرگز

منتشر نشد و بر عکس چیزهایی را منتشر کردند که در عرف، يك سری اطلاعات سطحی و ابتدایی است.

وی در ادامه با تاکید بر اینکه بعد از انقلاب، جهل سیاسی برخی از کسانی که دست به این کارها زدند حادثه آفرین بود، گفت: حتی برای آنها، برخی کلمات مانند «عالیجناب» که در عرف نامهنگاری به کار می‌رفت، نامفهوم بود و این را در دادگاه علیه امیر انتظام مطرح کردند که فلان آمریکایی به تو نوشته بود «آقای مهندس امیرانتظام عزیز» پس معلوم می‌شود روابطتان خیلی خودمانی بوده است، اما در حالیکه ادب دیپلماسی چنین چیزی را حکم می‌کند و اگر غیر از این باشد توهین آمیز است.

وی در پایان با اشاره به اینکه دولت موقت را متهم می‌کنند که ارتباط وسیعی با امریکایی‌ها داشته است تصریح کرد: خوب دولت ایران با آمریکا ارتباط داشت و قرار نبوده است که ارتباط نداشته باشد. اجماع نظر رهبری و شورای انقلاب بر داشتن رابطه بوده است و طبیعی است که وزارت امور خارجه و وزیر، مسوول این ارتباط است بنابراین جهالت سیاسی عده‌ای در آن زمان در ایجاد این بحرانها و این نوع دیدگاههای بی‌اساس موثر بوده است.

نمی‌توان انتخاباتی را که پیش‌شرطهای اساسی آزادی در آن وجود ندارد آزاد تصور کرد

سخنرانی در دانشگاه علم و صنعت، ایسنا ۱۳۸۳/۸/۱۳

به گزارش خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ابراهیم یزدی طی سخنانی در دانشگاه علم و صنعت با اشاره به شب ضربت خوردن امام علی(ع) و با بیان این که سبزاندیش یعنی علوی‌اندیش افزود: کسی که می‌گوید من سبزاندیش هستم باید در دیدگاه‌هایش نیز علوی‌اندیش باشد.

وی با بیان این که انتخابات يك مقوله‌ی سیاسی و حکومتی است، بر پیروی از حضرت علی(ع) در این مقوله تاکید کرد و یادآور شد که حضرت علی(ع) خلیفه‌ی برگزیده‌ی مردم بود، اما در عین حال برای احقاق حق خود به عنوان يك شهروند در کنار شهروند دیگر در دادگاه حاضر می‌شود و قضاوت قاضی به نفع یهودی را می‌پذیرد، این همان دلیلی است ایشان را به عنوان اسوه در جهان مطرح می‌کند.

وی با اشاره به اصولی از قانون اساسی با تاکید بر حق حاکمیت مردم و رعایت حقوق اولیه آنان، اصول دیگری از قانون اساسی در زمینه حق مردم و حق آزادی آن‌ها را یادآور شد و گفت: اصول قانون اساسی ما توسط غربزده‌ها یا شرقزده‌ها نوشته نشده است بلکه افرادی صاحب اندیشه و دارای علم کافی این اصول را نوشته‌اند.

یزدی گفت: نمی‌توان انتخاباتی را آزاد تصور کرد که پیش‌شرط‌های اساسی آزادی از جمله آزادی بیان در آن وجود نداشته باشد. چگونه مردم می‌توانند راجع به فلان کاندیدا تصمیم بگیرند که روزنامه‌ها نتوانند نسبت به آن چیزی بنویسند.

وی انتخاباتی را آزاد دانست که اصول فصل نهم قانون اساسی در آن اجرا شود و با بیان این که انتخابات باید آزاد و رقابتی باشد، گفت: این معنی ندارد که انتخابات منحصر به افراد خاص از یک گروه باشد.

یزدی همچنین با بیان این که شورای نگهبان باید بر حسن اجرای انتخابات، نظارت می‌کند، ادامه داد: با مراجعه به مشروح مذاکرات پیش‌نویس قانون اساسی متوجه می‌شویم که در آن گفته شده است شورای نگهبان در انتخابات نظارت کند تا شمارش آرا به درستی انجام شود، یعنی طبق قانون وزارت کشور مسوول اجرا و شورای نگهبان نظارت بر حسن اجراست اما نظارت استصوابی در مقابل این نظارت است.

یزدی تاکید کرد که با توجه به شرایط کشور، وفاق ملی از اهمیت بالایی برخوردار است.

وی با اشاره به طرح مسالهی فصل‌الخطاب بودن از سوی شورای نگهبان نسبت به پاسخگویی این شورا به شکایات، خود را یکی از شاکیان عنوان کرد و با بیان این که طبق قانون اساسی همه بی‌گناه‌اند مگر این که خلاف آن اثبات شود، مدعی شد که شورای نگهبان به وی گفته است التزام به دین اسلام ندارد و گفت: اگر شورای نگهبان نتواند این مساله را اثبات کند باید مجازات شود، زیرا قانون برای همه یکسان است.

یزدی با اشاره به دورانی که عضو شورای انقلاب بوده است، گفت: در قانون اساسی توجه شده که جرم سیاسی اتفاق می‌افتد، شورای انقلاب نیز در دوران خود ۳ تا ۴ مورد دارد که به جرم سیاسی پرداخته از جمله این که کسی که علیه امنیت ملی فعالیت کند جرم سیاسی مرتکب شده است.

در حاشیه خبر

امروز سه شنبه همزمان با برگزاری سمینار انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ در محل آمفی تئاتر شهید بهرامی دانشگاه علم و صنعت که با حضور دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی و مصطفی تاج زاده از حزب مشارکت برگزار گردید عده ای از چهره های شناخته شده گروه فشار پس از حمله به محل برگزاری سمینار هنگامی که با تجمعی از دانشجویان مواجه شده و نتوانستند سمینار را به هم بزنند با حرکت به سوی ساختمان ریاست دانشگاه در حالی که ابتدا هدف خود را خواندن زیارت عاشورا جلوی ساختمان ریاست عنوان می کردند با هجوم به داخل ساختمان و گروگان گیری ریاست دانشگاه درحالی که مرگ بر منافق سرمی دادند از دانشگاه خارج شده و دکتر صالحی (ریاست دانشگاه) را -درحالی که مورد ضرب و شتم قرار می دادند- به خیابان های اطراف دانشگاه بردند.

گفتنی است تمامی این اتفاقات در حضور مأمورین انتظامات دانشگاه و تنی چند از روحانیون که بعد از اقامه نماز در مقابل مسجد دانشگاه تجمع کرده بودند بوقوع پیوست.

بعد از خارج کردن دکتر صالحی از دانشگاه توسط گروه فشار دانشجویان با سردادن شعارهای مرگ بر طالبان و توپ، تانک، بسیجی دیگر اثر ندارد و... به طرف دفتر بسیج دانشجویی حمله ور شده و با شکستن شیشه های دفتر و سر دادن شعار اعتراض خود نسبت به هتک حرمت ریاست دانشگاه توسط عده ای ارادتل و اوباش که وارد دانشگاه شده اند ابراز نمودند .

پس از این حادثه دکتر ابراهیم یزدی در پایان سخنانش دانشگاه را ترك كرد و سمینار با سخنرانی تاج زاده و پرسش و پاسخ پایان یافت.

آنچه که در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ رخ داد خلاف منافع ملی بود

سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی ایلنا ۱۳/۸/۱۳۸۳

ابراهیم یزدی گفت: واقعه ۱۳ آبان، مناسبات قدرت را به نفع يك جریان سنت گرا تغییر داد و این مساله اگر چه هدف دانشجویان رقم زننده این واقعه نبود، اما پیامد حرکت آنان بود.

به گزارش خبرنگار "ایلنا" دبیر کل نهضت آزادی ایران در جلسه " بررسی سیاست خارجی ایران نسبت به امریکا" که از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی برگزار شد، گفت: پس از گذشت سالها از واقعه ۱۳ آبان، لازم است بازبینی مجددی به این واقعه داشته باشیم. تعدادی از جوانان فعال آن روز الان در اصلاحات فعال هستند و ما نیازمند تشکیل يك جبهه فراگیر دموکراسی خواهی هستیم و شاید پرداختن به بحثهای آن روز الان برای ما ایجاد مشکل کند. شاید بعضی حرفها را من بزنم که این دوستان خوششان نیاید و مشکل ایجاد شود. به همین خاطر من خلاصه و مجمل صحبت می کنم.

وی در ادامه اظهار داشت: دو روز بعد از انقلاب که سفارت برای بار اول گرفته شد، من به خاطر پیگیری هایی که به دستور امام خمینی و مهندس بازرگان انجام دادم، یقین کردم که يك نیروی غیر ملی در این جریان حضور دارد. این جریان برای این اتفاق افتاد که دولت موقت نتواند شناسه های جهانی را به دست آورد و به اقتضای آن ایران و انقلاب اسلامی نتواند شناسه های جهانی را به دست آورد.

یزدی یادآور شد: در دور اول تسخیر سفارت آمریکا يك نشریه مربوط به سازمان جاسوسی امریکا، مهره هایی را که از میان خود آمریکاییان این قضیه را هدایت کرده بودند، نام برده بود اما نام ایرانی ها را به دلایل امنیتی نیاورده بود.

وی با تاکید بر اینکه "تردیدی در خلوص نیت جوانانی که در جریان تسخیر سفارت حضور داشتند، ندارم"، افزود: باید به ذهنیت های این جوانان خالص و نیز ذهنیت های دولت آن زمان با دقت نگاه کرد. رییس جمهوری وقت پشت تریبون نماز جمعه می گفت انقلاب شده و ما تمام سرمایه های خارجی که در ایران وجود دارد را مصادره خواهیم کرد. من رفتم پیش امام خمینی و گفتم این چه حرفهایی است که از تریبون نماز جمعه می گویند که مردم برای آنها تکبیر بگویند. سرمایه گذاری خارجی در کشور ما تنها هشت میلیارد دلار است، اما ما ۵۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در کشورهای دیگر کرده ایم و مصادره کردن سرمایه ها به نفع آنها و به ضرر ماست.

یزدی با اشاره به پیامدهای گروگان گیری در ایران، ابراز عقیده کرد: این حادثه مناسبات قدرت را به نفع يك جریان سنت گرا تغییر داد. اگر چه نظر دانشجویان این نبود، اما پیامد حرکت آنها این بود. انقلاب اسلامی انقلابی مردمی و اصیل بود اما ما که در خلا حرکت نمی کردیم بلکه حوادث و شرایطی در اطراف ما در حال روی دادن بود.

یزدی در ادامه مدعی شد: عملی که در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ انجام شد، عملی خلاف منافع و مصالح ملی بود. حرکت های ضد اسلامی و ضد ایرانی آمریکا يك مسأله است و نحوه برخورد ما از طریق روش های درست با این قضیه مسأله دیگری است.

وی در پاسخ به سوالی اظهار داشت: قصد سیاست خارجی ایران در ابتدا قطع رابطه با آمریکا نبود، حتی زمانی که من در مورد قطع رابطه از امام سوال کردم، فرمودند رابطه را قطع نکنید، بلکه کجدار و مریض ادامه دهید. حتی این بحث ها در حضور مقام رهبری و دیگر آقایان مطرح شد، ولی کسی نگفت نباید مذاکره صورت گیرد، بلکه همه مذاکره را قبول داشتند. اصل راهبرد ما قطع رابطه با آمریکا نبود، بلکه قرار بود برای درخواست مطالباتمان مذاکره کنیم.

ارزیابی کارنامه مجلس ششم

مقدمه ای برای کتاب آقای کیوان مهرگان - آبان ۱۳۸۳

۱- مجلس ششم از این جهت مجلس اصلاح طلبان محسوب می شود که اکثریت نمایندگان به نوعی به این جنبش تعهد و یا تعلق خاطر داشتند.

آیا این مجلس توانست رسالت خود را حتی به طور نسبی انجام بدهد یا خیر؟

این ارزیابی باید با توجه به معنا و مفهوم «اصلاح طلبی» و اهداف آن صورت گیرد، مجلس پنجم چنین ویژگی را نداشت و مجلس هفتم هم ندارد. اما مجلس ششم داشت.

۲- در این ارزیابی، اصلاح طلبی به این معنا است که: ۱- بعد از پیروزی انقلاب اسلامی انحراف ها در رابطه با آرمان های انقلاب یعنی آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی پدید آمده است که

باید برطرف شوند. ۲ - برای رفع این انحرافات دو گزینه محتمل وجود دارد: یک گزینه براندازی کل نظام و تغییرات رادیکال در ساختارها و کنش‌گران است. این گزینه بنا به دلایل و عللی مردود است. گزینه دیگر، اصلاحات تدریجی، آرام و قانونمند در چارچوب ساختارهای کنونی ممکن و مطلوب است.

۳- در ساختارهای حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران، که با قانون اساسی آن، تعریف می‌شود کمبودها، نواقص و تناقضات بارزی وجود دارد، این تضاد که محصول نوعی سازگاری عملگرایانه میان دو دیدگاه سیاسی - عقیدتی متضاد در میان فعالان سیاسی دوران انقلاب، یعنی سنت‌گرایان و روشنفکران یا معتقدین به رکن جمهوریت نظام با تمام پیش‌نیازهای آن و کسانی که به حکومت اسلامی، از نوع تاریخی آن (خلافت) اعتقاد داشتند، می‌باشد. فضای سیاسی حاکم بر دوران انقلاب و گفتمان سیاسی غالب، اصالت و اولویت دادن به سرشت جمهوریت نظام جدید بود. مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های رهبر فقید انقلاب در آن دوران، به خصوص در دوره ۱۲۰ روز اقامت در نوفل لوشاتو، تأکید و تأیید رکن جمهوریت و مردم‌سالاری به عنوان حقوق طبیعی ملت بود. آنان که نظام سیاسی خلیفه‌گری الگویی آنان بود و اعتقادی به مردم‌سالاری، انتخابات، حقوق مردم و رای اکثریت نداشتند، در شرایطی نبودند که بتوانند صریحاً و به طور علنی ابراز مخالفت کنند. اما مناسبات اجتماعی و رابطه دیرینه روحانیان با توده‌های مردم به گونه‌ای بود که سنت‌گرایان از طریق همان فرایندهای دموکراتیک یعنی انتخابات، توانستند اکثریت مجلس بررسی قانون اساسی اول را به دست بگیرند و نظرات خود را اعمال نمایند. اما در سال ۱۳۵۸ هنوز تب آرمان‌های انقلاب جو سیاسی را آنچنان گرم و ملتهب نگهداشته بود که سنت‌گرایان قادر به حرکت خلاف جهت افکار عمومی نبودند. در نتیجه آنچه به تصویب رسید، ترکیبی است که رضایت ظاهری یک گروه و باطنی گروه دیگر را تأمین می‌نماید. قانون اساسی مشروطه نیز همین ویژگی را داشت. یعنی چون توازن قوا میان نیروهای مشروطه‌طلب و نیروهای ائتلاف مشروع‌خواهان و استبداد پیروزی قطعی یک طرف برطرف دیگر را اجازه نمی‌داد، برخی از اصول قانون اساسی به گونه‌ای نوشته شد که قابل تفسیر و بهره‌برداری هر یک از دو طرف بود. اما این تعارض درونی در نهایت به فروپاشی مشروطه سلطنتی منجر گردید. اما مشکل اساسی چه در آن دوران و چه در این دوره تنها در تناقضات درونی ساختار حقوقی قانون اساسی نیست. بلکه در رفتارها یا ساختار حقیقی است. تجارب تاریخی بعد از مشروطه و هم‌چنین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که مشکل اساسی در رفتارهای خرد و کلان صاحبان اصلی قدرت، در حاکمیتی است که از طریق ساختارهای حقوقی قدرت را به دست آورده است، اما حاضر به تمکین از محدودیت‌های قانونی و عمل در چارچوب ضوابط قانون نمی‌باشد. انقلاب مشروطه اگر چه با تصویب قانون اساسی به ثمر نشست، اما منش و روش غالب حاکمان و دست‌اندر کاران «مشروطه» نبود، بلکه روش‌ها، منش‌ها و بینش‌ها حتی در قالب نظام «مشروطه»، همان رفتارهای استبدادی بود.

بنابراین تجربه تاریخی نشان می‌دهد که اگر ساختارهای حقوقی، به طور نسبی مشروطیت و یا به طور کامل، نظیر انقلاب اسلامی عوض شود و جمهوری اسلامی، جایگزین نظام مشروطه سلطنتی گردد و ساختارهای حقوقی نیز به طور کامل دگرگون شوند، اما نگاه و باورها و رفتارها و سلوک زمامداران با ملت تغییر اساسی پیدا نکند، آرمان‌های اصلی یعنی آزادی و حاکمیت ملت تحقق پیدا نخواهد کرد و شکاف میان دولت - ملت هم چنان ادامه پیدا خواهد کرد. استمرار این وضعیت در

نهایت آرمان استقلال را نیز مخدوش یا مورد تهدید جدی قرار خواهد داد. بنابراین هدف راهبردی جنبش اصلاح‌طلبی، به خصوص بعد از انقلاب و با توجه تجارب دوران بعد از مشروطه و بعد از انقلاب، تغییر در ساختارهای حقیقی است نه حقوقی.

۴ - اصلاح‌طلبی در ایران با این مفهوم، سابقه‌ای طولانی دارد. در دوران قبل از انقلاب مشروطه، بسیاری از شخصیت‌های برجسته حکومتی، از جمله قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر و یا علمای صاحب نفوذ و اقتدار، اصل نظام پادشاهی را پذیرفته بودند. اما ادامه رفتارهای خردگیزانه و استبدادی شاه را مصلحت منافع و امنیت ملی و ادامه مطلوب سلطنت شاه ارزیابی می‌کردند و تلاش می‌کردند تا در رفتارهای شاه تغییرات یا اصلاحات مورد نظر را به وجود بیاورند. و اگر پادشاه به نظرات مشفقانه اصلاح‌طلبان تن در می‌داد، چه بسا انقلاب مشروطه، به آن شکل و محتوا به وجود نمی‌آمد و تغییرات تدریجی همان مسیری را در ایران طی می‌کرد که در برخی از سایر کشورهای جهان، با سابقه نظام پادشاهی، رخ داده است.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط استبداد رضاخان در دوره ۱۲ ساله، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ واوج‌گیری نهضت ملی ایران، اگر چه محور اصلی جنبش ملی مبارزه با سلطه بیگانگان و استعمار غربی بود، اما به علت رابطه تنگاتنگ میان استبداد داخلی و استعمار خارجی، اصلاح‌طلبان به این نتیجه رسیدند که طرد سلطه استعمار بدون اصلاح ساختارهای سیاسی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

اکثر قریب به اتفاق اصلاح‌طلبان این دوره، نفی و سرنگونی مشروطه سلطنتی را نمی‌خواستند. بلکه آنان بر این محور اساسی تکیه می‌کردند که **شاه باید سلطنت کند نه حکومت**. و معنای آن این که رفتار سیاسی و مدیریتی نهاد ثابت و مادام‌العمر شاه و دربارش یا ساختار حقیقی پس هرم قدرت باید تغییر پیدا کند.

۵ - تغییر در رفتار حاکمان قدرتمند و نشستگان بر مسند قدرت با پند و اندرز میسر نیست. نگاه عبرت آموز به تاریخ جهان و ایران حاکی از آن است که صاحبان قدرت به ندرت داوطلبانه تغییر روش و رفتار داده‌اند. امکان تغییر داوطلبانه رفتار حاکمان **اولا** نسبت معکوس با میزان قدرت آنان دارد. **ثانیا** نسبت مستقیم با فشار برای تغییر دارد. یعنی هر اندازه که قدرت بیشتر و متمرکزتر باشد، احتمال تغییر داوطلبانه در رفتارها کمتر می‌باشد و هر اندازه فشارهای محیطی برای تغییر بیشتر باشد احتمال تغییر بیشتر است.

فهم و درک صاحب قدرت از قدرت، فهمی خواص و ویژه است و جز زبان قدرت هیچ زبان دیگری، حتی نصیحت‌گران مشفق خود را نمی‌فهمد. بنابراین تغییر روش و رفتار صاحب قدرت هنگامی میسر است که با یک فشار از درون یا بیرون روبرو شود و غریزه بقا، او را وادار به اصلاح رفتارها، برای ماندن، بنماید. اما فشار درون از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ اصلاح طلبی جنبش نخبه‌گرا است و نخبه‌گران چه سیاسی و چه فرهنگی اقلیت کوچکی در جامعه هستند. نخبه‌گران برای اعمال فشار بر مراکز قدرت جهت اصلاح رفتارها به نیروی مردمی نیازمندند. بدون مراجعه به مردم، آگاهی دادن و بسیج آنان بر حول محور اهداف اصلاح طلبانه و در تقابل با تمامیت خواهی صاحبان قدرت نمی‌توان تغییری در رفتارها ایجاد کرد و اصلاحات را به ثمر رساند.

تجربه تاریخی جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق نشان می‌دهد که ساختارهای ثابت و غیر انتخابی با اعمال نظر و نفوذ توانسته بودند مهار نهاد انتخابی، یعنی مجلس شورای ملی را به دست گرفته بگیرند. استعمار بریتانیا در بسیاری از نهادها نفوذ فوق‌العاده داشت به طوری که تصمیم گیرنده و هدایت کننده اصلی پشت پرده سیاست ایران سفارت انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس بود، شاه و دربار و ارتش زیر نفوذ و مهار آنان بودند. اما جنبش ملی توانست با ایجاد یک رابطه پویا و فعال با توده‌های شهری و همچنین جذب بخش فعال و موثر روحانیت به جنبش ضد استعماری، در برابر جبهه موثله استبداد و استعمار بایستد و آنان را به عقب نشینی وادار سازد. دکتر مصدق در ایجاد ارتباط با توده‌های مردم هنرمندانه عمل می‌کرد. نیروهای سیاسی، ملی جبهه ملی و احزاب ملی نیز، از هر فرصتی به فراخوان مردم می‌پرداختند و قدرت مردمی خود را به نمایش می‌گذاشتند. حضور فعال مردم در یک نمایش سیاسی قدرت تأثیرات سیاسی - روانی بر نیروهای معارض بر جای می‌گذاشت.

اگر چه در مصاف نهایی میان جنبش ملی و ائتلاف نیروهای استبدادی و استعماری (انگلیس و آمریکا به طور فعال و شوروی به طور غیرفعال) به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و استفاده از نیروهای نظامی برای سقوط دولت ملی منجر شد، اما در هر حال جنبش ملی تسلیم نشد و سازش نکرد و اعتبار خود را حفظ نمود.

قصد من در اینجا بررسی علل پیروزی و یا شکست جنبش ملی ایران نیست بلکه توجه دادن به این واقعیت است که جنبش اصلاح‌طلبی برای تحقق اهدافش، یعنی تغییر در رفتارهای حقیقی صاحبان قدرت، هیچ راهی جز فعال کردن نیروهای مردمی و به نمایش گذاشتن آن، ندارد.

پیامبران برگزیده خدا هم که با منشاء وحی رابطه داشته‌اند و از امکانات غیرمتعارف برخوردار بوده‌اند، برای پیشبرد اهداف خود، به مردم روی می‌آوردند، و آنان را مخاطب قرار می‌دهند و با آگاهی دادن، آنها را بسیج می‌کردند و به تقابل با نیروهای بازدارنده می‌پرداختند.

۶ - با توجه به آنچه در بالا گفته شد، ضعف اساسی جنبش اصلاح طلبی اخیر ایران، که با انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ وارد فاز جدی و گسترده جدیدی شده بود در عدم اعتقاد یا توجه، یا عدم موفقیت در حفظ ارتباط منظم پویا و فعال با مردم و سازماندهی نیروهای هوادار اصلاحات، که اکثریت بزرگی از جامعه را تشکیل می‌دادند، خلاصه می‌شود. این ایراد و اشکال هم به رئیس جمهور و هم به مجلس ششم وارد است. ضعف رئیس جمهوری اما در این راستا، خود معلول این واقعیت است که آقای خاتمی نه رهبر جنبش اصلاح‌طلبی بود و نه بعد از انتخاب، رهبری آن را پذیرفت و نقش متناسب با آن را ایفا نمود. در مقایسه با نهضت ملی، دکتر مصدق رهبری جنبش ملی را، قبل از آن که نخست وزیر بشود، پذیرفته بود. رهبری یک جنبش مردمی، الزاماتی دارد که دکتر مصدق به خوبی به آنها واقف بود و بر طبق آن عمل می‌کرد. احزاب و نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب درون حاکمیت نیز، اگر چه در شکل‌گیری جنبش اصلاح‌طلبی بعد از دوم خرداد، نقش داشتند، اما هیچ کدام در نقش رهبری جنبش اصلاح طلبی و مطابق با الزامات آن عمل نکردند.

در دوره جنبش ملی، همان طور که اشاره کردم، جبهه ملی و احزاب ملی در تماس و ارتباط دائم با توده‌های شهری - به خصوص در تهران بودند و از هر فرصتی مردم را به حضور در صحنه فرا می‌خواندند. و در نیروی مردمی، در یک نمایش سیاسی - روانی در تقابل با نیروهای استبداد و

استعمار بهره می‌گرفتند و آنها را به عقب می‌رانند. اما نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم، از جمله نمایندگان تهران، حتی برای یکبار هم مردم را برای حضور در هیچ تجمعی فراخواندند. اگر چه در نطق‌های قبل از دستور و یا در روزنامه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان، نظرات خود را منعکس می‌ساختند، اما رابطه رودررو و مستقیم با مردم نداشتند. فراخوان مردم در یک گردهمایی و حضور در میان مردم و سخن گفتن با آنان یک رابطه خلاق و پویای دو جانبه میان مردم و کنشگران سیاسی به وجود می‌آورد و تأثیرات سیاسی - روانی در بر دارد. در حالی که نطق قبل از دستور یا نوشته‌ای در روزنامه، رابطه‌ای یک طرفه و بدون واکنش مقابل از جانب مخاطبین است. در یک کلام نظریه‌پرداز اصلاح‌طلبان درون حاکمیت، سیاست راهبردی موردنظر خود را چنین تعریف کرده بود: «چانه زنی از بالا فشار از پایین». این یک سیاست راهبردی کارآمد در اصلاح رفتارهای حقیقی حاکمان می‌باشد. اما کارآمدی آن مشروط به حرکت هماهنگ در هر دو سطح یا در هر دو مسیر است.

چانه زنی در بالا به این دلیل نتیجه‌ای در برداشت چرا که اقدامی برای بسیج و سازماندهی مردم به عنوان اهرم فشار از پایین صورت نگرفت.

به نظر من علت اصلی و راهبردی ناکامی جنبش اصلاح‌طلبی در این محورها خلاصه می‌شود.

۷- آیا در کارنامه مجلس ششم، دستاوردهای مثبت وجود دارد؟ بدون شک پاسخ مثبت است. مجلس ششم اگر چه در بعد قانونگذاری با سد بلند شورای نگهبان روبرو بود و توفیق چندانی نداشت، اما کارنامه سیاسی مطلوبی داشته است. نمایندگان اصلاح طلب در واکنش به رفتارهای قانون گریزانه دادگاه‌ها و توقیف فله‌ای روزنامه‌ها، بازداشت گسترده روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی، اعم از نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی - مذهبی و دانشجویان، شجاعانه عمل کرده است. **کمیسیون اصل نود** مجلس شورای اسلامی کارنامه‌ای بسیار درخشان، و بی سابقه در تاریخ مجالس ایران دارد و اعتباری جهانی از خود بر جای گذاشته است. بدون تردید رفتار آزاد منشانه و قانون محور آقای انصاری راد، رئیس این کمیسیون، به عنوان یک روحانی برجسته، نقش اساسی در عملکرد کمیسیون داشته است. هم چنین در مورد رئیس مجلس، آقای کروبی، اگر چه در مواردی، از جمله قبول حکم حکومتی و تن دادن به برخی از فشارها ایراد بر ایشان وارد است اما باید انصاف داد که در عملکرد سیاسی موفق مجلس ایشان نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

شکایت از روزنامه همشهری ۱۳۸۳/۸/۱۴

به نام خدا

دادستان تهران، مجتمع قضایی کارکنان دولت، قسمت مطبوعات

با سلام، روزنامه همشهری مورخ ۱۳۸۳/۷/۴ در صفحه سیاسی خبری از قول اینجانب به

عنوان «باید مانع طرح منوریل شویم» نقل کرده است که به کلی دروغ و ساختگی می‌باشد.

اینجانب در تاریخ ۱۳۸۳/۷/۵ طی یادداشتی به روزنامه درخواست کردم تا تکذیبیه اینجانب را چاپ نماید. روزنامه همشهری به جای چاپ کامل تکذیبیه مطلب را به طور ناقص چاپ و مدعی شد که خبرش مستند است. اینجانب ضمن اعتراض به چاپ ناقص تکذیبیه ارسالی، درخواست انتشار اسناد مورد ادعا را نمودم. اما همشهری حاضر به ارائه مدارک خود نشد و بر خیر کذب خود پافشاری کرد. بنابراین بر طبق قانون از مدیرمسئول و سردبیر روزنامه همشهری به اتهام نشر اکاذیب و تهمت و افترا، شکایت نموده و درخواست رسیدگی می نماید. با احترام - دکتر ابراهیم یزدی ۱۳۸۳/۸/۱۴

رونوشت: جناب آقای دکتر دادخواه - وکیل قانونی اینجانب

پیوست ها: کپی روزنامه همشهری ۱۳۸۳/۷/۴ ؛ کپی جوابیه به روزنامه همشهری

۱۳۸۳/۷/۵

سبز اندیشی-علوی اندیشی

سخنرانی در نشست دانشگاه علم و صنعت، سبز اندیشان شماره ششم آبان ماه ۱۳۸۳

گروه شما نام خود را سبز اندیش قرار داده است. سبز علامت پرچم علویان است و این حسن انتخاب را من به شما تیریک می گویم؛ یعنی شما علوی اندیش هستید. امشب شب ضربت خوردن حضرت امیر است. حضرت الگوست. یک اسطوره در تاریخ. نه تنها برای ما شیعیان بلکه برای کل مسلمانان و نه تنها برای مسلمانان که برای غیر مسلمانان. این شخصیت ها فراتر از وابستگی های مذهبی و دینی هستند. کسی که می گوید من سبز اندیش هستم، من علی را الگویی خود قرار می دهم می باید گرایشات و دیدگاه هایش فراتر از عشق به علی باشد. فردی ممکن است به علی عشق بورزد، ولی علی را نشناسد و در این سبز اندیشی و پیروی از علی به خطا برود.

مقدمه هر کار واجب، واجب است.

یک اصل هست در فقه که عبارت از این است که مقدمه هر کار واجبی، واجب است. مقدمه هر کار حلالی، حلال است. مقدمه هر کار حرامی، حرام است. اگر زنا حرام است، نگاه باریبه حرام است. اگر می خواهید نماز که واجب است را بجا آورید، مقدمه آن که پاکی و طهارت و وضوگرفتن است

واجب است. این اصل تنها در سطح رفتارهای فردی ناظر نیست، بلکه در کل جامعه و در سطح کلان نیز ناظر است. ما اصل جمهوریت را می پذیریم و اصل حاکمیت ملت را می پذیریم و بر این اعتقاد تکیه می کنیم که حاکمیت ملت در راستای حاکمیت الله است. چون می خواهیم قانونی سخن بگوییم، من عیناً قانون اساسی را می خوانم که به زبان ساده با مخاطبین خودم سخن گفته باشم.

حقوق ملت

اصل ۵۶: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طریق که در اصول بعد می آید اعمال می کند.

پس بنابراین اصل این است، واجب این است، حلال این است که حق حاکمیت از آن ملت است. صدسال است ملت ما از دوران استبداد ناصر الدین شاه برای تحقق این حق حاکمیت خود مبارزه کرده است. تا در انقلاب اسلامی ایران به نتایجش رسید و امروز ادامه آن آرمان ها را جستجو می کند. خوب برای این کار لازم و ضروری، این اصل اجتناب ناپذیر حاکمیت ملت یک شرایط واجب نوشته شده است که اصل آن در دولت موقت ترتیب داده شد، دولت موقت تصویب کرد، شورای انقلاب تصویب کرد، رهبر فقید انقلاب هم آن را امضا کرد و در آن چیزی به نام ولایت فقیه نبود، ترتیبش همین است اما بعدها تغییراتی پیدا کرد.

ترتیبش این است. فصل پنجم ناظر بر اعمال حق مالکیت ملت است. اما فصل سوم که مقدمه واجب فصل پنجم است، حقوق ملت را شرح داده است. آن اصل ۵۶ بود اینجا اصل ۱۹ است. من بعضی از اینها را می خوانم.

اصل ۱۹-مردم ایران از هر قوم و قبیله ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند. رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل ۲۲-حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

معلوم است که در نظام جمهوری اسلامی ایران هیچ کس را نباید مورد اهانت قرار داد. حقوق آنان را سلب کرد.

اصل ۲۳-تفتیش عقاید ممنوع است. هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

من عذر می خواهم که بعضی از این واضحات را باید برای شما بگویم. این سخنان گم شده و مغفول مانده است. این سخنان نادیده گرفته می شود. به کرات من و شما مورد بازخواست و بازجویی قرار گرفته ایم یا می گیریم که راجع به این مسئله چه فکر می کنی. حق نداری از من بپرسی راجع به این مساله چه فکری می کنی.

اصل ۲۴- نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مغل به مبانی اسلام و حقوق عمومی باشند. تفصیل آن را قانون معین می کند.

خیلی خب ما قانون مطبوعات داریم. قانون مطبوعات می گوید که رسیدگی به جرایم مطبوعاتی باید در حضور هیات منصفه باشد. شما می دانید در این ماه های اخیر روزنامه هایی را توقیف کرده اند و می کنند، حتی بدون اینکه دادگاهی تشکیل شده باشد. فقط دادستان احضار می کند و به آنها اخطار می دهد که این روزنامه را حق ندارید منتشر بکنید.

اصل ۲۷- تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها بدون حمل سلاح مگر اینکه مغل به مبانی اسلامی باشند آزادند.

یعنی اصلاً مجوز نمی خواهند. مردم حق دارند گردهمایی داشته باشند.

اصل ۳۰- دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور بطور رایگان گسترش دهد.

ببینید اینها دستاوردهای انقلابی است که مردم کردند. اینها آرمان های انقلاب است. اینها مطالبات مردم است. داشتن مسکن متناسب با نیاز حق هر فرد و خانواده ای است.

اصل ۳۲- هیچ کس را نمی توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند. در صورت بازداشت باید مورد اتهام با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ شود. حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.

اصل ۳۴- دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر فرد می تواند به منظور دادخواهی به دادگاه صالح رجوع نماید. در دادگاه ها متهمین، طرفین دعوا می توانند وکیل داشته باشند.

اصل ۳۷- اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود مگر اینکه جرم او در دادگاه ثابت گردد.

اصل ۳۸- هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت یا سوگند مجاز نیست و چنین سوگند یا شهادتی فاقد اعتبار است.

اینهایی که اینجا آمده، از اندیشه های غرب نیست. مغرب زدگان یا شرق زدگان اینها را ننوشته اند. اینها را کسانی نوشته اند که خود متخصص علوم دینی بوده اند. این منع شکنجه ریشه در آموزه های دینی ما دارد به کتاب های فقهی قدیمی ما مراجعه بفرمایید که در آنها گفته شده است، اقرار متهم در زندان قابل استناد نیست.

مقدمه انتخابات آزاد، تحقق حقوق ملت

بنابراین شما نمی‌توانید یک انتخابات آزادی را تصور بکنید که پیش شرط‌های اساسی آن که آزادی بیان، آزادی تجمعات و... هستند وجود نداشته باشد. اگر امروز می‌خواهیم راجع به یک کاندیدایی اظهار نظر بکنیم، جامعه باید این آزادی را داشته باشد که عملکرد آن فرد را آزادانه نقد کند.

بر اساس اصل مقدمه هر کار واجب، واجب است، انتخابات آزاد هنگامی می‌تواند بواقع آزاد باشد که این آزادی‌ها که در فصل سوم تحت عنوان حقوق ملت آمده است، محقق شود. من اینجا نمی‌خواهم بگویم که چون دولت ایران بیانیه جهانی حقوق بشر را امضا کرده است و برطبق قانون مدنی ایران آن معاهدات حکم قوانین ایران را دارند، بنابراین من می‌توانم به مفاد این بیانیه‌ها استناد کنم و بگویم این موارد را شما نقض کرده‌اید. من به مفاد همین قانون اساسی استناد می‌کنم.

آیا با چنین مقدمه‌ای به سمت انتخابات آزاد می‌رویم؟ نه. ما می‌گوییم روزنامه‌ها باید رفع توقیف شوند، دانشجویان باید آزاد شوند، زندانی‌های سیاسی باید آزاد شوند. گفته می‌شود ما زندانی سیاسی نداریم. من از این گفته متاسفم. ما انقلاب نکردیم که مانند زمان شاه گفته شود ما زندانی سیاسی نداریم. جرم سیاسی در قانون اساسی آمده است. اصل ۱۶۸ قانون اساسی می‌گوید: رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. پس قانون اساسی توجه داشته است که جرم سیاسی می‌تواند رخ دهد و سازوکار بررسی آن را مشخص کرده است.

در شرایطی که کشور در معرض تهدیدات خارجی است، تحکیم مبانی وحدت دولت و ملت اصلی ضروری است. وفاق ملی ضرورت اول است. برای بروز و ظهور وفاق ملی توسط جاکمان یک سری آزادی‌ها داده می‌شود تا به کشور خارجی نشان داده شود که در داخل وحدنی نسبت به فشار خارجی ایجاد شده است.

پرسش و پاسخ

سؤال - روند تفسیر و اعمال نظارت بر انتخابات در گذشته چگونه بوده و از چه زمانی نظارت استصوابی مطرح گشته است؟

- من حقوقدان نیستم. اما بنده معتقد هستم که نظارت استصوابی درست است، اما در چارچوب آنچه قانون به او اجازه می‌دهد. قانون می‌گوید این افراد مثلاً کسانی که عدم اعتقاد و التزام به دین داشته باشند. نمی‌توانند کاندید بشوند. آیه صریح قرآن است که اگر کسی آمد به شما گفت من مسلمانم شما حق ندارید بگویید نخیر تو مسلمان نیستی. مگر عکسش ثابت بشود. از نظر تاریخی و سیرحوادث، بحث حقوقی و نظارت به اینجا منتهی شد که آیا شورایی نگهبان باید احراز صلاحیت بکند یا احراز عدم صلاحیت. ما می‌گوییم طبق قانون باید احراز عدم صلاحیت بکند. نظارت، نظارت استصوابی است در احراز عدم صلاحیت. اما چگونه شورایی نگهبان می‌خواهد ۷ هزار نفر را احراز صلاحیت بکند؟ به همین دلیل در انتخابات مجلس هفتم، بیش از ۵۰ درصد از کاندیداها را که شورا رسماً گفت که من نمی‌توانم راجع به اینها احراز صلاحیت بکنم، رد کردند. درست هم هست. شورایی نگهبان که تشکیلاتی ندارد که بخواهد پرونده و سوابق افراد را بیرون بیاورد. فقط می‌تواند طبق قانون از چهار مرجع سوال بکند. اگر گفتند این آقا پرونده اختلاس دارد، رد می‌شود. احراز عدم صلاحیت بکند نه احراز صلاحیت. از اینجا اختلاف شروع شد. و گرنه بنظر من اصلاً بحث بر سر نظارت استصوابی

یا استطلاعی مطرح نیست. صحت انتخابات را آنها باید نظارت استصوابی بکنند به این معنا که باید تصویبش بکنند. بحث ما این نیست. بحث ما این است که شما از قلمرویی که قانون برای شما تعیین کرده است بیرون رفته اید.

سؤال: به اعتقاد برخی رئیس جمهور در حد یک تدارکچی برای نظام تبدیل شده است. آیا این وضعیت را قبول دارید؟ آن را ناشی از کمبود قانونی می دانید یا عوامل دیگری را دخیل می دانید؟

- این درست نیست. ما نمی توانیم قانون را بر اساس موقعیت افراد تفسیر بکنیم. بگوییم در یک دورانی رئیس جمهور دارای یک چنین مقامی است. در یک دورانی مجلس در راس امور است. قانون صراحت دارد. اینطور نیست که فقط تدارکچی باشد. اگر غیر از این بود قانون اساسی رئیس جمهور را در برابر مجلس پاسخگو نمی دانست. رئیس جمهور را مجلس می تواند استیضاح بکند و رای عدم کفایت سیاسی بدهد. قانون اساسی، به رئیس جمهور بعنوان رئیس قوه مجریه اختیارات کافی داده است و موظف است در چارچوب آن اختیارات عمل کند.

سؤال : با توجه به آماده نبودن مقدمات انتخابات آزاد پیشنهاد آقای دکتر در مورد تحریم انتخابات چیست؟ مردم تا چه زمانی باید این تحریم ها را ادامه دهند؟ همچنین با توجه به تجربه مجلس هفتم آیا ادامه دادن تحریم برای تحقق مطالبات منطقی است یا راه دیگری را باید پیمود؟

- اولاً نه من و نه نهضت آزادی ایران مفتی نیستند که فتوا صادر کنند که شرکت در این امر حلال است یا حرام است. بنابراین ما هیچوقت معتقد به تحریم انتخابات نبوده ایم. ما فقط می توانیم بگوییم در چنین شرایطی ما در انتخابات شرکت می کنیم یا نمی کنیم. انتخابات زمانی است که فضای سیاسی به مردم این امکان را می دهد که مطالبات اساسی خود را مطرح کنند. و باید مطرح بکنند. همانطور که ملاحظه فرمودید من بجای اینکه به کاندیداها و برنامه ها پردازم به این پرداختم که مطالبات ملت ما الان این است. اما من مطلق طلب نیستم .

ما دو هزار و پانصد سال سلطنت استبدادی داشته ایم. استبداد یک فرهنگ ثانوی در ما شده است و فرهنگ استبدادی یک عوارضی دارد و از جمله آن عوارض این است که ما ایرانی ها بدلیل این فرهنگ استبدادی مطلق گرا ، مطلق خواه و مطلق بین هستیم. ما همه چیز را یا سیاه سیاه می بینیم یا سفید سفید. در حالیکه در عالم واقع مطلق سیاه ، مطلق سفید وجود ندارد. ما ایرانی ها بدلیل فرهنگ استبدادی، خواهان همه یا هیچ هستیم. یا با منی یا بر منی. غیر از این هیچ چیز دیگری را نمی بینیم . این یکی از مشکلات اساسی بر سر راه تحقق حاکمیت ملت است. ما نباید تمامیت خواه باشیم. فرهنگ استبدادی تمامیت خواه است. با یکبار شرکت در انتخابات، با دوبار شرکت در انتخابات انتظار نداشته باشید به آرمان های یک صد ساله مان برسیم. یکصدسال است ملت ما این مسیر را آمده است هنوز به آن سر قله ای که باید برسد، نرسیده است . اما خیلی جلو آمده ایم. مقایسه کنید با دوران های گذشته. راه طولانی آمده ایم. راه طولانی هم در پیش داریم. بنابراین بنده به تحریم انتخابات اعتقاد ندارم. من در این مقطع بدنبال طرح مطالبات ملی هستم. اینها را مطرح می کنم .

می گویم عقلانیت سیاسی حکم می کند در شرایطی که ما تحت فشارهای خارجی هستیم قبل از آنکه ببینیم باید با آمریکا چه کنیم، کری بیاید چه می شود، بوش بیاد چه می شود، قبل از آن ببینید این

حقوق ، این میثاقی که همه شما امضا کرده اید را بپذیرید و این آزادی ها را در همین چارچوب به مردم بدهید .

بعضی می گویند شما در شورایی شهر شرکت کردید و رای نیاوردید خب حالا چه شده است؟ یک تمرین دمکراسی کرده ایم. نهضت آزادی از این نگران نیست که در یک انتخابات آزاد و عادلانه ای با این شرایط شرکت بکند و مردم هم به کاندیداهای ما رای ندهند. خب رای ندهند. اگر چنانچه شما می خواهید بگویید که در شورایی شهر مردم به ما رای ندادند، خب چرا همان الگو را پیاده نمی کنید؟ چرا همه را رد صلاحیت می کنید؟ انتخابات شورایی شهر عادلانه ترین و آزادانه ترین انتخابات بود. حالا اگر مردم بجای اینکه ۱۰ درصد شرکت می کردند ۲۰ درصد شرکت می کردند قطعاً نتیجه فرق می کرد. اما ما که متولی مردم نیستیم. مردم نیامند. حالا مردم فهمیدند که چون در انتخابات شرکت نکردند گروهی رفته است که این رفتار را دارد.

حالا دفعه بعد ممکن است مردم رفتار سیاسی شان تفاوت پیدا بکند. بنابراین ما می گوئیم این شرایط را باید در نظر گرفت اما مخالف این هستیم که از حالا بگوئیم که چون اینها قانون را اجرا نمی کنند پس ما هم اصلاً در انتخابات شرکت نمی کنیم. با همه چیز قهر هستیم. بعنوان شهروند از حقوق خودتان دفاع بکنید. حقوق خود را مطالبه بکنید. از این فرصت تاریخی و قانونی که به موجب قانون اساسی، دستاورد انقلاب ایران، در اختیار شما قرار گرفته است استفاده کنید و مطالبات خود را بیان کنید.

بنابراین من راه حل مشکلات کنونی را در اعراض و رویگردانی نمی دانم. بلکه مصراً معتقدم ما باید به طور مثبت نگاه بکنیم. نهضت آزادی در حال مطالعه است که ببیند کاندیدا بدهد یا ندهد. برنامه چه باشد. باید بر اساس برنامه رای داد. همچنین باید دید که کاندیدا توانایی عمل کردن به آن برنامه را دارد یا نه.

سؤال: با توجه به عدم پذیرش کاندیدا توری میر حسین موسوی، آیا فکر نمی کنید، احتمال پیروزی محافظه کاران در انتخابات ریاست جمهوری زیاد است؟

- بنظر من گروه های اصلاح طلب هنوز نتوانسته اند بر روی یک کاندیدی واحد با هم به توافق برسند. این یک ضرورت است در هنگام انتخابات. یکی از دلایلی که در انتخابات شورایی شهر تهران، اصلاح طلبان شکست خوردند این بود که چندین لیست دادند. در انتخابات ریاست جمهوری هم همین است. بنظر می رسد که هم اصلاح طلبان نسبت به کاندیداهای مدنظرشان اختلاف دیدگاه دارند و هم میان محافظه کاران کاندیداهای مختلفی مطرح است. هنوز زود است که بخواهیم در این باره اظهار نظر کنیم.

سؤال: نظر شما در مورد هاشمی رفسنجانی بعنوان تنها گزینه گروه های اصلاح طلب چیست؟ بعنوان گزینه ای که می تواند اصلاحات را به پیش برد؟

- در مورد کاندیدا توری آقای هاشمی رفسنجانی، ما هیچ نظر مثبت و منفی در حال حاضر نداریم. آنچه مهم است این می باشد که با نگاه ها و دیدگاه هایی که افراد مختلف در دوران های گذشته داشته اند چه در دهه اول انقلاب و چه بعد از آن در جمهوری دوم، با آن دیدگاه ها در شرایط کنونی ایران نمی توان عمل کرد. بلکه شرایط سیاسی، اجتماعی ما در داخل ، منطقه و جهان بگونه ای است که

کاندیدها فارغ از اینکه چه کسانی هستند باید برنامه ارائه دهند. ما باید بحث را ببریم روی برنامه اینها. به عنوان مثال اگر چنانچه ما معتقد هستیم که تامین کامل و همه جانبه آزادی های اساسی ملت یک شرط است یکی از کارهایی که کاندیدها باید بکنند این است که موضع خودشان را نسبت به این مهم بیان کنند.

سؤال: با توجه به فضای حاکم بر مجلس هفتم تا چه اندازه فکر می کنید یک دولت اصلاح طلب می تواند برنامه های خود را به پیش ببرد؟

- این سؤال شما منحصر به مجلس و رئیس جمهور آینده نیست. اصولاً در این شرایطی که نیروهای سیاسی به این شکلی که الان می بینیم قطبی شده اند تصمیم گیرندگان چگونه می خواهند انسجام ملی را حفظ بکنند؟

فکر نکنید چون آقای خاتمی بوده بر سر فرودگاه جدید این حوادث پیش آمده است یا بر سر قراردادهای خارجی. باید این را در یک قالب حقوقی دیگری بررسی بکنید. چگونه می خواهند مملکتی را اداره بکنند که رئیس جمهوری برود قرار دادی را ببندد و بدین گونه عمل بکنند؟ ربطی به تعارض اصلاح طلبان و محافظه کاران ندارد. یک رئیس جمهوری که منتخب مردم است و در تمام مراحل تلاش کرده است هماهنگی خود را با دیگر دستگاه ها حفظ کند، آمده است یک فرودگاهی را بعد از میلیاردها دلار هزینه، افتتاح کرده است. یک میلیارد تومان فقط هزینه افتتاح آن شده است. بعد اولین هواپیمای خارجی که می خواهد بیاید، هواپیماهای نیروی هوایی ایران با پرواز برفراز فرودگاه مانع به زمین نشستن آن هواپیما می شوند. سوال این است که در چنین مجموعه روابطی چگونه می توانیم این کشور را اداره کنیم؟ شما وقتی یک رئیس جمهوری دارید که اگر چیزی را بگوید به عنوان حکم حکومتی می پذیرد و عمل می کند خب چرا می گذارید در افتتاح فرودگاه بدین گونه بشود؟ آیا هواپیماهای نظامی ما بدون اجازه مقامات پرواز کردند؟ اینها به اعتبار ملی ما، به عزت ملی ما لطمه زده است. حتی اگر چنانچه محافظه کاران انتخابات ریاست جمهوری را ببرند که همه علائم می گوید به احتمال بسیار زیادی خواهند برد، آنها هم همین مشکلات را خواهند داشت.

جریان محافظه کار پس از پیروزی در تصاحب هر سه قوه با دو مشکل اساسی روبروست:

اول چالش های اقتصادی. در کشوری که جوانترین کشور در دنیاست و سالی یک میلیون شغل نیاز دارد و بیکاری یک پدیده بسیار گسترده ای است. در چنین شرایطی با این رفتارها که به فرار سرمایه می انجامد شما چگونه می خواهید مشکلات اقتصادی را حل بکنید؟ ۲۵ سال از انقلاب گذشته است. هنوز یک اجماعی در مورد ساختارهای اقتصادی بوجود نیامده است. بدنه اصلی محافظه کاران دو جناح دارد. جناح فقهای سنتی و جناح سرمایه داری تجاری. جناح سرمایه داری تجاری هیچ رابطه عاقلانه ای با سرمایه داری صنعتی ندارد. بنابراین شما چگونه می خواهید مشکلات را حل کنید؟!

جریان محافظه کار در شش سال گذشته در تقابل با دولت آقای خاتمی دائماً بر مطالبات اقتصادی مردم تکیه کرده است و امروز آن چیزی که در ۶، ۷ سال گذشته گفته است امروز در مقابل خانه خودشان قرار گرفته است.

دوم چالش مدیریت. تا زمانی که آقای خاتمی نیامده بود ما این مشکل را نداشتیم. یعنی یک وزارت امور خارجه داشتیم، یک وزارت اطلاعات داشتیم. همه اینها یکی بود. ما دو گانگی در عرصه مدیریت نداشتیم. اما از سال ۷۶ به بعد ما آرام آرام دو سیستم داریم. یک کشور، دو سیستم. دو تا گمرک داریم. دو تا اطلاعات داریم. دو تا وزارت امور خارجه داریم. شما وزارت امور خارجه دارید آنوقت کس دیگری می رود مسائل بین المللی را حل و فصل می کند. عقلای قوم و فرزندان باید این معضل دوگانگی را حل بکنند. این تعارضات درونی را در ساختارهای حقیقی اصلاح بکنند. من واژه ساختار حقیقی را در برابر ساختار حقوقی بکار می برم. بعضی ها می گویند مشکل ما ساختار حقوقی است- تعارضاتی که در قانون اساسی وجود دارد. من ضمن قبول تعارضات در ساختار حقوقی معتقدم قبل از اینکه ما بخواهیم ساختارهای حقوقی را دست بزنیم اول باید ساختارهای حقیقی را اصلاح بکنیم. یعنی همه دست اندرکاران بپذیرند در چارچوب مقررات موجود هماهنگی ایجاد بکنند.

سخن پایانی

یک توصیه دارم و آن این است که قبل از اینکه این جلسات را برگزار کنید با دوستان بسیجی تان به گفتگو بنشینید. آنها هستند، شما هم هستید. ما می خواهیم جامعه مدنی درست بکنیم. ما اصلاح طلبان دنبال جامعه مدنی هستیم. جامعه مدنی آن جامعه ای نیست که تک گفتار باشد. جامعه مدنی آن جامعه ای نیست که فقط من حق حرف زدن داشته باشم. این را باید در عمل نشان دهید. از قدرت و هنر مذاکره استفاده بکنید. در علوم اجتماعی می گویند وقتی شما با یک گروه مذاکره می کنید به تفاهم ممکن است نرسید، اما برخوردها (hostility) تقلیل پیدا می کند. شما از این هنر استفاده کنید. به آنها بی اعتنائی نکنید، تا وقتی جلسه تشکیل می شود آنها بیایند بگویند ما می آییم شلوغش می کنیم. خب اگر آنها بیایند شلوغ بکنند، قربانی اول حقیقت است. قربانی اول اعتبار جمهوری اسلامی است. وقتی رئیس جمهوری می گوید در دنیا بیایید گفتگوی تمدن ها داشته باشیم، آنوقت شما در اینچنین اجتماع کوچکی همدیگر را نمی توانید تحمل بکنید، پس به کجا داریم می رویم؟ بنابراین من عرض این است که با این دوستانتان به گفتگو بنشینید. نگران نباشید. خودتان را حق مطلق ندانید. همانگونه که آنها باطل مطلق نیستند. نه آنها سیاه سیاه هستند نه شما سفید سفید هستید. بادید نسبی گرایانه با آنها سخن بگویید. آنها را قانع کنید که بیایند در جلسات شما بنشینند و سوالات خود را مطرح کنند.

شورای نگهبان و ضرورت پاسخگویی

شرق ۱۳۸۳/۸/۱۷ (متن کامل بدون ویرایش سردبیر)

۱- در جریان انتخابات مجلس هفتم، شورای نگهبان صلاحیت بسیاری از داوطلبان، حتی نمایندگان مجلس ششم، را مردود اعلام کرد. این که آیا شورای نگهبان بر طبق اصل ۹۹ قانون اساسی چنین حقی را دارد یا خیر، بحث حقوقی لازمی است. اما موضوع این بررسی نمی باشد. بلکه

موضوع اصلي نظر جديد اين شورا پيرامون غيرقانوني بودن شكايه از شورا و عدم صلاحيت مراجع قضايي براي رسيدگي به شكايه ها و مختار مطلق ولي غيرپاسخگو بودن اين شورا مي باشد.

شوراي نگهبان در نامه اي كه اخيرا به رئيس قوه قضاييه ارسال و آن را منتشر کرده است احضار شوراي نگهبان براي اداي توضيحات پيرامون شكاياتي كه از اين شورا شده است را غيرقانوني دانسته و آن را : «مخالف اصل ۹۹ قانون اساسي» و نظارت استصوابي اين شورا دانسته است.

اين در حالي است كه اصل ۹۹ قانون اساسي مقرر مي دارد كه : «شوراي نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبري، رياست جمهوري، مجلس شوراي اسلامي و مراجع به آراي عمومي و همپرسى ها را برعهده دارد.» و هيچ نوع مصونيت قضايي براي شوراي نگهبان پيش بيني نشده است.

در اين نامه شوراي نگهبان همچنين به نظريه شماره ۱۲۳۴ مورخ ۱۳۷۰/۳/۱ شوراي نگهبان، مبني بر استصوابي بودن نوع نظارت شورا در تمام مراحل انتخابات استناد کرده است.

اين نظريه صرفا استصوابي بودن نظارت شوراي نگهبان در تمام مراحل انتخابات را بيان مي کند نه نفي پاسخگويي شوراي نگهبان.

شوراي نگهبان در اين نامه با استناد به ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامي مدعي شده است كه «اقدامات قانوني اشخاص جرم محسوب نمي شود». در حالي كه اين نظر خلاف ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامي است. در ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامي آمده است: «اعمالي كه براي آنها مجازات مقرر شده است در موارد زير جرم محسوب نمي شود: ۱ - در صورتي كه ارتكاب عمل به امر قانوني بوده و خلاف شرع هم نباشد، ۲ - در صورتي كه ارتكاب عمل براي اجراي قانون اهم لازم باشد». اين قانون اولاً شوراي نگهبان را از حضور در محضر دادگاه و توضيح پيرامون شكايات انجام شده معاف نمي نمايد. شوراي نگهبان با حضور در دادگاه مي تواند از عمل خلاف خود دفاع نمايد نه آن كه از حضور در دادگاه امتناع نمايد. ثانياً - تشخيص اين كه جرم ارتكابي مشمول اين قانون مي شود يا خير و آيا خلاف شرع هست يا خير با دادگاه است نه با كسي كه متهم به ارتكاب جرم است. ثالثاً - شوراي نگهبان براي اجراي وظيفات قانوني لزومي نداشت متركب گناه و خلاف و ايراد تهمت و افترا به داوطلبان بشود.

۲- اينجانب يكي از كساني هستم كه عليه شوراي نگهبان شكايه کرده ام. در آذر ماه ۸۲ به عنوان داوطلب نمايندگي مجلس هفتم از حوزه انتخابيه تهران ثبت نام كردم. در تاريخ ۸۲/۱۰/۲۱ فرمانداري تهران طي نامه اي اطلاع داد كه «هيأت مركزي نظارت بر انتخابات نظر هيأت اجرايي اين مركز حوزه انتخابيه دابر بر تايبه شما را تايبه نكرده و صلاحيت جنابعالي را مستند به ماده ۲۸ بند ۵، ۳ و ۱، ماده ۳۰ بند ۵ و ۳ قانون انتخابات رد کرده است».

توضيح اين موارد قانوني به شرح زير است:

ماده ۲۸ بند ۱ - «اعتقاد و التزام عملي به اسلام و نظام جمهوري اسلامي» .

ماده ۲۸ بند ۳ - «ابراز وفاداري به قانون اساسي و اصل مترقي ولايت فقيه».

ماده ۲۸ بند ۵ - «داشتن سوء شهرت در حوزه انتخابيه».

ماده ۳۰ بند ۳ - «وابستگان تشکيلاتي و هواداران احزاب و سازمان‌ها و گروه‌هايي که غيرقانوني بودن آنها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است».

ماده ۳۰ بند ۵ - «محروميت محکومين به ارتداد به حکم محاکمه صالحه قضاييه از داوطلبی می-باشد».

پيرو اين نامه در تاريخ ۸۲/۱۰/۲۲ ، از فرمانداري تهران، به استناد تبصره ماده ۵۰ قانون انتخابات مصوب ۱۳۷۸/۹/۷ ، ارايه مدارك و اسناد معتبر ردصلاحيت خود را درخواست نمودم.

تبصره ماده ۵۰ مقرر می‌دارد که: «رد صلاحيت داوطلبان نمايندگی مجلس شوراي اسلامي بايد مستند به قانون براساس مدارك و اسناد معتبر باشد و هيات اجرائي به موجب قانون موظف است دلايل و مدارك ردصلاحيت را به اطلاع برساند».

پس از دريافت نامه فرمانداري تهران، در ۸۲/۱۰/۲۲ در نامه‌اي به هيات نظارت استان تهران بر طبق تبصره ماده ۵۱ قانون انتخابات، مصوب ۷۸/۹/۷ مجلس شوراي اسلامي اعتراض خود را اعلام و درخواست ارايه اسناد و مدارك را نمودم.

فرمانداري تهران و هيات نظارت استان تهران، هيچ يك نه پاسخي به اين نامه‌ها دادند و نه اسناد و مدارك معتبر خود را براي اينجانب فرستادند.

در بهمن ماه ۱۳۸۲، آقاي جنتي، دبیرمحرّم شوراي نگهبان در مصاحبه اين که از شبکه اول سيما پخش شد ادعا کردند، که ردصلاحيت‌ها براساس تکليف شرعي و به استناد آيات قرآن کریم می‌باشد. اينجانب بلافاصله طی يك تلگراف شهري در تاريخ ۱۳۸۲/۱۱/۱۴ به شوراي نگهبان از آقاي جنتي درخواست کردم تا بفرمايند به استناد کدام يك از آيات قرآن کریم و يا قانون مصوب مرا به عدم اعتقاد به دين اسلام، سوء شهرت در حوزه انتخابيه تهران و ارتداد متهم ساخته‌اند. شوراي نگهبان به هيچ يك از نامه‌ها و اعتراض‌هاي اينجانب پاسخي نداد.

از آنجا که رفتار شوراي نگهبان، خلاف قانون اساسي و خلاف قانون انتخابات بود، در تاريخ ۸۲/۱۲/۲ ، شکواييه خود را از هيات نظارت شوراي نگهبان، به دادستان عمومي تهران، تسليم و درخواست نمودم با عنايت به مواد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات نسبت به تعقيب و مجازات هيات مرکزي نظارت اقدام نمايد. با پيگيري آقاي دادخواه وکيل محترم اينجانب اين شکايت در ۱۳۸۳/۲/۱۳ در شعبه ۷ بازپرسی دادسرای ناحیه ۱۲ تهران مورد بررسی قرار گرفت و بازپرس محترم بعد از استماع شکواييه اينجانب، رسيدگی به آن را موکول به حضور نماينده شوراي نگهبان و ادای توضيحات اعلام نمود.

اکنون بعد از گذشت ۹ ماه از شکايت اوليه و ۶ ماه بعد از اولين جلسه بازپرسی با انتشار نامه اخير شوراي نگهبان معلوم می‌شود، شوراي محترم خود را بالاتر از هر قانوني می‌داند و حاضر به تمکين از قانون و حضور در دادگاه و ادای توضيحات نمی‌باشد.

شورای نگهبان در نامه اخیر خود مدعی شده است که اقدامات قانونی اشخاص جرم محسوب نمی‌شود. این در حالی است که ارتکاب جرایم توسط شورای نگهبان و هیات مرکزی نظارت بر انتخابات در چارچوب وظایف قانونی آنان نبوده است. بلکه بر عکس تخلف آشکار از وظیفه اصلی شورای نگهبان، که پاسداری از قانون اساسی است، محسوب می‌شود. در اصل ۲۲ قانون اساسی می‌خوانیم که «حیثیت، جان، مال، حقوق و ... اشخاص مصون از تعرض است»؛ در اصل ۳۹ قانون اساسی آمده است که «حتی هتک حرمت و حیثیت کسانی که به حکم قانون دستگیر و بازداشت و زندانی شده‌اند نیز ممنوع و موجب مجازات است.»

به موجب اصل ۳۷ قانون اساسی: اصل بر برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

در حالی که اینجانب در هیچ دادگاهی به اتهام ارتداد محاکمه و محکوم نشده‌ام. با وجود این شورای نگهبان با خروج از وظایف قانونی خود، ادعا کرده است که به ارتداد محکوم شده‌ام.

شورای نگهبان باید در دادگاه حاضر شود و پاسخ بدهد هتک حرمت و حیثیت و اتهامات بی‌اساس یاد شده در بالا که به طور آشکار خلاف مبانی دینی است، در چارچوب کدام یک از وظایف قانونی آنان محسوب می‌شود؟

۵ - شورای نگهبان در نامه اخیر خود مدعی شده است که تصمیمات این شورا در رد صلاحیت‌ها بر طبق اصل ۹۹ قانون اساسی و تفسیر استصوابی مورد نظر شورا، قطعی و غیرقابل رسیدگی توسط قوه قضاییه است. اما شورای محترم نگهبان توجه ننموده است که اینجانب اگر چه معتقدم شورای نگهبان در رد صلاحیت‌ها خلاف قانون عمل کرده است. اما شکایتم از شورای نگهبان به خاطر رد صلاحیت، که آن را افتخاری برای خود می‌دانم نیست، بلکه به خاطر اتهامات سنگین و بی‌اساس و خلاف شرعی است که به اینجانب نسبت داده‌اند. اتهاماتی که اگر نتوانند ثابت کنند، که نمی‌توانند، بر طبق قانون باید مجازات شوند.

۶ - شورای محترم نگهبان نه تنها به اعتراض اینجانب و درخواست رایحه اسناد و مدارک معتبر ترتیب اثر نداده است بلکه در نامه اخیر از احضار اعضای خود توسط قوه قضاییه انتقاد کرده و با صراحت گفته است خود را اصولاً موظف به پاسخگویی نمی‌داند. استدلال و استنادات شورای نگهبان فاقد جاهت قانونی و یک بدعت بزرگ محسوب می‌شود. در نظام‌های قانونی و انتخابی هر کس اختیار دارد باید پاسخگو هم باشد. تنها در نظام‌های استبدادی است که پادشاه قدرت و اختیار کامل و تام را دارد اما از مسئولیت و پاسخگویی مبرا است. در شأن نظام جمهوری اسلامی نیست که اعضای یک نهاد برجسته آن خود را مختار مطلق بدانند ولی جوابگویی اعمال خود نباشند.

اگر ادعای شورای نگهبان پذیرفته شود پس ضرورت پاسخگو بودن کلیه مسئولان کشور، که اخیراً توسط مقام رهبری عنوان گردیده است چه می‌شود.

فقهایی محترم شورای نگهبان، از جمله آقای جنتی منصوب مستقیم مقام رهبری هستند، و با تکیه بر اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه خود را مطیع بلاقید و شرط رهبری می‌دانند، به طوری که اظهارات ایشان را پیرامون برخی از مسایل و نهادها نظیر شورای انقلاب فرهنگی معیاری برای رد یا قبول

مصوبات مجلس شوراي اسلامي دانسته‌اند، حال كه ضرورت پاسخگويي ايشان مطرح شده چگونه از قبول اصل پاسخگويي و تبعيت از رهنمودهاي رهبري امتناع مي‌ورزند.

اصل يكصد و هفتم قانون اساسي صراحت دارد كه : «رهبر در برابر قوانين با ساير افراد كشور مساوي است». . معنای این عبارت قانونی در عمل و در قلمرو حقوق این است كه در نظامي كه تهمت و هتك حرمت جرم محسوب مي‌شود و مرتكب آن، چه شهروند عادي باشد و چه مقام رهبري بايد پاسخگو باشند و اگر شكايتهي مطرح گرديد بايد در دادگاه حضور پيدا كنند. وقتي در قانون اساسي در مورد رهبر چنين آمده است اعضاي شوراي نگهبان نمي‌توانند حق ويژه‌اي براي خود قايل باشند و از پاسخگويي چه به اعتراض كنندگان و چه مقامات قضايي سرباز بزنند. اعضاي شوراي نگهبان قطعاً در ارتكاب به جريم مصرحه در ماده ۶۹۷ ، فصل بيست و هفتم قانون مجازات اسلامي، با سايرين مساوي هستند. در اين ماده آمده است كه اگر كسي امري را به فردي نسبت دهد، كه آن امر مطابق قانون جرم محسوب مي‌شود و نتواند صحت آن را ثابت نمايد، جز در مواردی كه موجب حد است به يك ماه يا يك سال حبس و تا ۷۶ ضربه شلاق و يا يكي از آنها حسب مورد محكوم خواهد شد. برخي از آنچه هيأت مركزي نظارت شوراي نگهبان به اينجانب نسبت داده است (عدم اعتقاد به اسلام و ارتداد) از مصاديق بارز اين ماده است و شكايتهي اينجانب هم از شوراي نگهبان صرفاً محدود به همين موارد است.

شوراي محترم نگهبان يا بايد همان طور كه درخواست كردم اسناد و مدارك معتبر درباره اتهامات وارده به اينجانب را به خودم و يا اكنون كه پرونده در دادگاه مطرح شده است به دادگاه ارايه دهد و يا جرم و گناه خود را بپذيرد، توبه نمايد و به اصلاح و جبران آن بپردازد كه اين به تقواي قرآني نزديكتر است «ان ارید الا الاصلاح ما استطعت» بلكه تنها مقصودم اصلاح امر است.

عرفات سياست واقع‌بينانه را دنبال مي‌كرد
دوست و دشمن بر تأثير عرفات بر مقاومت فلسطينيان تأكيد دارند

ايلنا ، ۱۳۸۳/۸/۲۵



وزیر خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی ایران گفت: مسأله فلسطین، فاجعه‌ای انسانی است که هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، "ابراهیم یزدی"، دبیرکل نهضت آزادی ایران که برای امضا دفتر یادبود "یاسر عرفات" رئیس فقید حکومت خودگردان فلسطین در محل سفارت دولت فلسطین در تهران حاضر شده بود، گفت: یاسر عرفات، رهبر مقاومت فلسطین بود و هیچ کس نمی‌تواند منکر تأثیر او بر مقاومت فلسطینیان شود و دوست و دشمن بر این اصل تأکید دارند.

وی افزود: آشنایی من با عرفات مربوط به سالیان پیش از انقلاب است که من با سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ارتباط بوده‌ام و اینک به‌عنوان یک ایرانی و دبیرکل نهضت آزادی ایران، مراتب تسلیت خود را به ملت فلسطین اعلام می‌کنم.

یزدی در خصوص سکوت نسبی محافل خبری داخلی در خصوص درگذشت یاسر عرفات گفت: اختلاف میان رهبران ایران و رهبران، فلسطین به‌طور دقیق مربوط به پیش از امضای قرارداد اسلو است.

وی افزود: چند روز پس از حمله به سفارت آمریکا در ایران و گروگان‌گیری، عرفات به‌عنوان رییس سازمان آزادی‌بخش فلسطین اعلام کرد که اگر آمریکا از وی بخواهد حاضر است به‌عنوان میانجی به ایران سفر کند تا به غائله گروگان‌گیری پایان دهد.

یزدی گفت: این مسأله و اعلام آمادگی عرفات، دست در زمانی بود که دولت آمریکا، هنوز سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به رسمیت نمی‌شناخت اما درست پس از اینکه عرفات چنین مسأله‌ای را بیان کرد از سوی دفتر امام (س) بیانیه‌ای صادر شد که نه چندان صمیمانه و دوستانه، عرفات را از دخالت در این مسأله بر حذر داشت. وزیر خارجه دولت موقت تصریح کرد: این بیانیه در حالی صادر شد که مقامات جمهوری اسلامی می‌توانستند دعوت عرفات را بپذیرند تا عرفات به‌عنوان رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوی دولت آمریکا رسماً به ایران سفر کند اما در تهران مقامات ایرانی وی را به‌عنوان میانجی نپذیرند که در صورت حادث شدن چنین اتفاقی هم سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوی ایالات متحده به رسمیت شناخته می‌شد و هم برگی برنده در دستان جمهوری اسلامی بود اما این اتفاق نیفتاد.

ابراهیم یزدی با اشاره به قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ گفت: پیش از قرارداد اسلو، نهاد مرکزی مقاومت فلسطین در کشورهای عربی بود و هرگاه که اسرائیل می‌خواست به فلسطینیان متعرض شود از طریق نیروهای عربی دست به این کار می‌زد مثل سپتامبر سیاه در اردن.

وی افزود: اما پس از قرارداد اسلو، "یاسر عرفات" ستاد مقاومت فلسطین را از سرزمین‌های عربی به مناطق اشغالی در فلسطین انتقال داد و مردم آواره فلسطین را بر سرزمین‌های اشغالی بسیج کرد.

یزدی ادامه داد: از آن تاریخ بود که انتفاضه معنا یافت و به این ترتیب بود که اسرائیل درصدد برآمد تا عرفات را از سرزمین‌های اشغالی تبعید کند ولی تا روزهای پایانی و حتی با محاصره عرفات، موفق به انجام این کار نشد. دبیرکل نهضت آزادی ایران تأکید کرد: به این ترتیب و پس از قرارداد اسلو و تقویت انتفاضه، اسرائیل مجبور شد که خود به جنگ با فلسطینی‌ها بپردازد و اسرائیلی‌ها در این زمینه هزینه پردازند و فلسطینی‌ها را بکشند نه دول کشورهای عربی.

یزدی، سیاست عرفات را واقع‌بینانه ارزیابی کرد و گفت: به هر روی، او نیز از خطا مصون نبوده است اما عرفات سیاستی واقع‌بینانه را دنبال می‌کرد و در وجدان عمومی دنیا به عنوان رهبر بزرگ فلسطینیان شناخته شده است.

۱۶ آذر فریادی در ظلمت

ماهنامه حافظ ، شماره نهم ، آذر ۱۳۸۳

۱- جنبش ملی شدن صنعت نفت یکی از مهمترین و پرهیجان‌ترین فرازهای تاریخ معاصر ایران می‌باشد. محور اصلی این جنبش در مرحله اول علیه سلطه و سیطره همه جانبه استعمار انگلیس و استیلاي خارجی بود. اما به زودی بر همگان روشن شد که مبارزه علیه استیلاي بیگانگان، بدون پاکسازی دربار و ارتش و اصلاح رفتار پادشاه امکان‌پذیر نیست.

استعفای دکتر مصدق و روی کار آمدن قوام و سپس قیام سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ انعکاس درک همین ضرورت بود.

حوادث تیر ماه ۱۳۳۱ دشمنان جنبش ملی ، و در راس آنها دولت انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس را به تغییر برنامه در تقابل با جنبش ملی و رهبری آن، دکتر مصدق، وادار نمود. این برنامه‌ها در نهایت به کودتای نظامی مشترک آمریکا و انگلیس در مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق و استقرار مجدد حکومت شاه - که بر اثر اعتراضات مردمی از ایران به ایتالیا فرار کرده بود - منجر گردید.

۲- در کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همچون کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضا شاه دو نوع اهداف درازمدت و کوتاه مدت مورد نظر طراحان و مجریان آن بود. اهداف کوتاه مدت عبارت بودند از برکناری زورمداران دولت ملی دکتر مصدق، برگرداندن شاه به سلطنت و حکومت، استقرار مجدد استیلاي بیگانگان بر امور کشور، به دست گرفتن مهار استخراج و صدور نفت ایران توسط شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی و بالاخره سرکوب جنبش ملی یا بازداشت، محاکمه و محکومیت سران آن ...

بی‌تردید کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در اهداف کوتاه مدت خود موفق گردید برخلاف کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ . در تحقق اهداف درازمدت که عبارت بودند از نابودی جنبش ملی، ملکوک و گمراه کردن آن، از بین بردن دستاوردهای سیاسی و اجتماعی آن، به کلی ناکام ماند. بعد از کودتای ۲۸

مرداد ۳۲ دکتر مصدق و یارانش بازداشت شدند، دکتر فاطمی دستگیر و تیرباران شد، روزنامه‌نگاران ضد درباری بازداشت، شکنجه و کشته شدند، اما مردم مرعوب نشدند. علیرغم خیانت برخی از یاران دکتر مصدق و پیوستن به دربار و جدایی برخی دیگر از جنبش ملی و حمایت از شاه در برابر دکتر مصدق، جنبش ملی و رهبر آن، جایگاه و اصالت خود را در میان مردم و افکار عمومی از دست نداد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، برخلاف کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، هیچ شخصیت ملی برجسته‌ای از کودتا حمایت نکرد. مرحوم آیت‌الله کاشانی هم، که بنا به دلایلی نگران قدرت گرفتن کمونیست‌ها با ادامه حکومت دکتر مصدق و تضعیف دربار و شاه مخالف بود، بعد از کودتا، به سرعت به خطای خود در حمایت از دولت کودتا پی برد و به مقابله با آن برخاست.

۳- در کمتر از یک ماه بعد از کودتا، نیروهای ملی و مردمی، در «**نهضت مقاومت ملی**» بسیج و مقاومت مردم در برابر کودتا سازماندهی شد. تشکیل نهضت مقاومت ملی و رهبری مبارزات و مقاومت‌ها در نافرجامی اهداف درازمدت کودتا و حفظ اصالت ارزش‌های آن نقش کلیدی و اساسی داشت.

۴- تظاهرات ۱۴-۱۶ آذر ماه ۱۳۳۲ به مناسبت برقراری مجدد روابط دیپلماتیک میان ایران و انگلیس و ورود دنیس رایت، اولین دیپلمات انگلیسی بعد از کودتا و هم چنین ورود ریچارد نیکسون، معاون رئیس جمهور وقت آمریکا (آیزنهاور)، توسط کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی ایران برنامه‌ریزی شده بود. هدف از این تظاهرات اعلام و ابراز مخالفت ملت ایران با دولت کودتایی و بازگشت انگلیس، به همراه آمریکا بود.

قبل از این برنامه نهضت مقاومت ملی تظاهرات مردمی مشابهی را در مهر ماه، آغاز سال تحصیلی جدید، و در ۲۱ آبان ماه ۱۳۳۲، به مناسبت آغاز محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی به انجام رسانیده بود. گستردگی تظاهرات ۲۱ آبان آنچنان بود که موجب ترس و وحشت کودتاچیان گردید. به همین مناسبت در روز ۲۱ آبان هزاران نفر از تظاهر کنندگان بازداشت شدند. تعداد بازداشت شدگان به آن حد رسید که نه تنها زندان‌ها، بلکه پادگان‌های شهر نیز پر شده بود و بالاجبار هزاران نفر از بازداشت شدگان با قطا سریع‌السیر به خرمشهر فرستاده شدند تا از آنجا با کشتی به جزیره خارک منتقل شوند.

در همین شرایط و با این سابقه و تجربه بود که تظاهرات ۱۴-۱۶ آذر با خشونت بی‌سابقه و در نهایت با تیراندازی به سوی دانشجویان و کشتار سه تن از آنان در دانشکده فنی روبرو گردید.

با توجه به تجربه تظاهرات گسترده ۲۱ آبان و بازداشت‌های وسیع تظاهرات اخیر، ابتدا به صورت ملایم از شنبه ۱۴ آذر ماه از داخل کلاس‌های درس آغاز شده، و به محوطه دانشکده و سپس به صحن دانشگاه گسترش پیدا کرد. برنامه پیش‌بینی شده کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی این بود، که دانشجویان به تدریج به گستره تظاهرات بپیازند و در صورت استقبال دانشجویان، آن را از دانشگاه به بیرون از آن منتقل سازند. روز اول، ۱۴ آذر، تظاهرات در اکثر دانشکده‌ها بدون حادثه‌ای انجام شد. روز دوم، یکشنبه ۱۵ آذر، درگیری‌های پراکنده میان نیروهای نظامی مستقر در داخل

دانشگاه با دانشجویان، به خصوص صبح آن روز در دانشکده حقوق و بعد از ظهر در دانشکده داروسازی به وقوع پیوست.

حضور نیروهای نظامی در دانشگاه تهران پدیده‌ای جدید بود که بعد از کودتا انجام شد. دانشگاه تهران بر طبق قانون تأسیس آن، مستقل بود. دولت و هیچ نهادی بیرون از دانشگاه در مدیریت دانشگاه نقش رسمی و قانونی نداشت. پلیس و نیروهای نظامی نیز حق ورود به دانشگاه را نداشتند. اما پس از کودتا، دولت که استقلال دانشگاه، اقدامات و واکنش‌های سیاسی جمعی استادان و دانشجویان را برنمی‌تابید به بهانه‌های مختلف این استقلال را نادیده گرفت و مانع حمله نیروهای نظامی نشد و آنها دانشگاه را اشغال و آن را به یک اردوگاه نظامی تبدیل نمودند.

حضور نیروهای نظامی در دانشگاه خود از موجبات تحریک دانشجویان و درگیری‌های بعضاً پراکنده و خودجوش استادان یا دانشجویان با نظامیان می‌گردید.

۵ - آنچه در روز دوشنبه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشکده فنی تهران اتفاق افتاد، واکنش یکپارچه دانشگاه تهران و مردم نسبت به این جنایت بزرگ در روز ورود نیکسون و رئیس مراتب به تهران به تفصیل گفته و نوشته شده است (به: خاطرات دکتر چمران، چاپ قلم، ۱۳۸۲ مراجعه شود)

حادثه ۱۶ آذر تأثیر عمیقی بر جنبش دانشجویی ایران بر جای گذاشته است. از آن پس ۱۶ آذر، نه تنها در ایران، بلکه در سرتاسر دنیا، توسط کنفدراسیون جهانی دانشجویان، روز دانشجو شناخته شد. تا آن روز در هیچ کشوری در دنیا سابقه نداشت که نیروهای نظامی وارد محوطه دانشکده‌ها شوند. دانشجویان را به گلوله ببندند. تنها حادثه مشابه آن، سال‌ها بعد، در دهه ۱۹۷۰، در دانشگاه کنت در آمریکا رخ داد. در آن سال‌ها، ارتش آمریکا به طور گسترده‌ای در جنگ ویتنام درگیر شده بود. جنبش ضد جنگ سرتاسر آمریکا را فراگرفته بود. این جنبش در میان جوانان، که بهر حال مشمول خدمت سربازی و اعزام به جبهه جنگ بودند، به مراتب قوی‌تر از سایر قشرهای اجتماعی بود.

هزاران نفر از جوانان مشمول از معرفی خود به پادگان‌ها خودداری کردند و اوراق مربوط به سربازی خود را آتش زدند. تظاهرات چند صد هزار نفری بی‌سابقه، در واشنگتن دی‌سی در اعتراض به جنگ برپا شد. در اوج این تظاهرات ضد جنگ بود که گردهمایی نه چندان وسیع دانشجویان دانشگاه کنت مورد حمله نظامیان قرار گرفت و ۶-۷ نفر دانشجو کشته شدند. تا قبل از حادثه دانشگاه کنت، کشتار دانشجویان در ۱۶ آذر در دانشکده فنی، حادثه‌ای منحصر به فرد بود.

به همین مناسبت فدراسیون جهانی دانشجویان، این روز را در تمام جهان «روز دانشجو» اعلام کرد.

دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های ایران و سرتاسر جهان، همه ساله، به یاد سه شهید دانشگاه شریعت رضوی، قندچی و بزرگنیا روز ۱۶ آذر را تعطیل و مراسم بزرگداشت یاد و خاطره آنان را گرامی می‌داشته‌اند.

۱۶ آذر فریاد دانشجویان ایران علیه استبداد، خفقان و ظلمت و تاریکی است.

این روز را گرامی می‌داریم و به روان پاک شهدای دانشجو، در آن روز و روزهای بعد، در همه ایام و سال‌ها درود می‌فرستیم. یادشان گرامی باد و راهشان پر رهرو.

هویت دینی انجمن‌های اسلامی . دفاع از حقوق تمام گرایش‌ها

بابک مهدیزاده - روز نامه کارگزاران ۱۳۸۵/۹/۱۸

ابراهیم یزدی همراه با مهندس بازرگان از موسسین انجمن اسلامی دانشجویان است. دبیرکل نهضت آزادی و همفکرانش از اولین اعضای انجمن‌های اسلامی هستند اما بعد از انقلاب افراد دیگری با گرایش‌های دیگری وارد انجمن‌ها شدند. همانگونه که در چند سال اخیر طیف فکری دیگری جایگزین اعضای انقلابی انجمن‌ها شدند. حال اعضای انجمن اسلامی سال‌های ابتدایی انقلاب، نقدهای جدی‌ای به اعضای کنونی انجمن اسلامی در خصوص هویت دینی انجمن‌ها وارد می‌کنند. در خصوص هویت دینی انجمن اسلامی و تفاوت این سه نسل از اعضای انجمن با دکتر ابراهیم یزدی گفت و گو کردیم.

- آیا انجمن‌های اسلامی باید هویت دینی داشته باشند؟

- انجمن‌های اسلامی دانشجویان البته که باید هویت دینی خود را حفظ کنند. اسم، اساسنامه و تاریخ ۶۰ ساله انجمن‌ها هویت دینی آن‌ها را بیان می‌کند. اگر این انجمن هویت اسلامی خود را از دست بدهد در واقع علت وجودی خود را منکر شده است و این از جهت استمرار فعالیت‌های مستقل انجمن‌ها نیز بسیار مضر است. در سال‌های اخیر به خصوص در اوایل دهه ۱۳۷۰ انجمن‌های اسلامی دانشجویان - دفتر تحکیم وحدت - به تدریج نه تنها از قدرت و حاکمیت فاصله گرفتند بلکه به منتقدین و معترضین به حاکمیت نیز پیوستند. این یکی از علل فشارهایی است که مرتباً به آنان وارد می‌شود. نکته دیگر اینکه انجمن‌های اسلامی دانشجویان به جنبش روشنفکری دینی تعلق دارند و از آب‌سخور این جنبش تغذیه می‌شوند. هویت فکری و دینی آن‌ها از این جریان سرچشمه می‌گیرد. فاصله گرفتن انجمن‌های اسلامی از حاکمیت تنها در مورد سیاسی نبود بلکه از جهت فکری نیز از اندیشه‌های سنت‌گرا فاصله گرفتند و اصلاحاتی در نگرش‌های دینی آن‌ها صورت گرفت. این امر یکی دیگر از عوامل و علل اصلی برخوردهای خشونت‌آمیز با انجمن‌های اسلامی دانشجویان است. در چنین شرایطی بحث عبور از هویت دینی در انجمن‌های اسلامی دانشجویان به سنت‌گرایان حاکم بر دانشگاه‌ها بهانه و مجوز خواهد داد که جلوی فعالیت انجمن‌های اسلامی را بگیرند. ممکن است دانشجویانی باشند که به هر دلیلی نسبت به دین احساس جدیدی پیدا کرده و به این باور رسیده باشند که دین در عرصه اجتماعی کارسازی لازم را ندارد و آن را باید به عرصه خصوصی و شخصی محدود ساخت و یا به کلی از دین عبور کرد. اما یک پدیده به این راحتی نیست. این نوع تغییرات در

گرایشات فکری و نظری به خصوص در میان جوانان امر غریبی نیست اما در این صورت اولین گام، صادقانه عمل کردن و جدا شدن از انجمن های اسلامی است نه تلاش برای تغییر هویت دینی انجمن ها که این امر در صورت وقوع به شدت بقای انجمن را مورد تهدید قرار خواهد داد. بنابراین انجمن ها باید همچنان هویت دینی خود را حفظ کنند و برای تعمیق آگاهانه ایمان دینی از طریق آموزش های فکری در چارچوب نگرش های روشنفکران دینی به طور جدی گام بردارند.

- یعنی سکولارها و چپ ها نمی توانند در انجمن های اسلامی عضو باشند؟

- منظور شما از سکولارها و چپ ها چیست؟ یک تعریف جامع و مانعی برای سکولاریسم وجود ندارد. در کشورهایی که خود را سکولار می دانند هر یک تعریف و ویژگی خود را که متناسب با سابقه تاریخی تحولات آن جامعه است بیان می کنند. بطوریکه سکولاریسم فرانسوی با آنچه که در آمریکا به نام سکولاریسم شناخته شده است تفاوت های بسیار جدی دارد. بنابراین نمی توان هر سکولاری را بی دین دانست. در میان دینداران کسانی هستند که به نوعی از سکولاریسم باور دارند. در عین حال انجمن های اسلامی هم حزب نیستند. بنابراین باید واجد آن مسئولیتی باشند که طیف وسیعی از دینمداران را در خود جای دهند. حتی شرایطی باشد که سنت گرایان غیروابسته به نهادهای حکومتی و امنیتی نیز بتوانند در انجمن ها عضو شوند. اما اگر منظور شما از جریانات چپ، مارکسیست ها باشند خب این روشن است که یک مارکسیست نمی تواند عضو انجمن اسلامی باشد. چنین عضوی هم با خودش و هم با انجمن در تناقض خواهد بود.

- انجمن های اسلامی توسط شما و همفکرانتان تشکیل شد اما بعد به دست کسانی افتاد که اگرچه مذهبی بودند اما همفکر شما نبودند. حال نیز به دست گرایش دیگری افتاده. آیا درست است که بگوییم این انجمن همواره باید در دست عده ای خاص با تفکری خاص باشد؟

- همانطور که گفتیم انجمن های اسلامی متعلق به جریان روشنفکری دینی هستند. این جریان روشنفکری دو ویژگی اساسی دارد. اول آنکه در تاریخ گذشته - قبل از انقلاب - انجمن های اسلامی همیشه مستقل از حاکمیت بوده اند. نه تنها این، بلکه در برابر قدرت نظام حاکم در کنار ملت و به عنوان بخشی از انقلاب ایران قرار داشتند و مبارزه می کردند. بعد از انقلاب تغییراتی در انجمن ها صورت گرفت. در حالیکه انجمن ها می توانستند به عنوان حامی حاکمیت جدید ادامه دهند و در عین حال ویژگی روشنفکری خود که نقادی قدرت می باشد را نیز حفظ کنند اما متأسفانه انجمن های اسلامی از مرحله حمایت از حکومت عبور کردند و در ابتدا به ابزار گروه های حاکم و سپس به ابزار مقابله با گروه های مخالف تبدیل شدند. این انحرافی بسیار آشکار در انجمن های اسلامی بود. اما ویژگی دوم انجمن ها رابطه شان با اصلاح گرایان سنتی به خصوص روحانیون بود. انجمن های اسلامی بر طبق نگرش روشنفکری دینی ضمن نقد سنت گرایان روابط منطقی، معقول و هم کنشی های دوجانبه سالمی با روحانیون داشتند. به روحانیان خوش فکر احترام می گذاشتند. از آنان در جلسات خود برای سخنرانی دعوت می کردند. از مبارزات ضداستبدادی آن ها حمایت می کردند و به آن ارج می نهادند اما سرسپرده آن ها نبودند، رابطه مراد و مریدی با آن ها نداشتند. بعد از انقلاب انجمن های اسلامی تحت تاثیر برخی از گروه های سیاسی با سابقه روشنفکری دینی از جریان اصلی روشنفکری دینی بریدند و متأثر از جو حاکم برجامعه رابطه تازه ای براساس مراد و مریدی با روحانیون پیدا کردند. آن ها به نوعی قیومیت روحانیان را پذیرفتند. این نگرش و رفتار به استقلال

فکری آن‌ها لطمه وارد کرد. بعد از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به خصوص در اوایل دهه ۱۳۷۰ به تدریج در نوع رابطه انجمن‌های اسلامی با روحانیون نیز تغییراتی به وجود آمد. آنچه که ما امروز شاهدش هستیم بازگشت آرام و تدریجی انجمن‌های اسلامی به جریان اصلی تاریخی خودشان می‌باشد. اما انجمن اسلامی دانشجویان نباید و نمی‌تواند همواره در دست عده‌ای خاص باشد. دانشجویان برای مدت معینی در دانشگاه‌ها حضور دارند و سپس با پایان گرفتن تحصیلات دانشگاه را ترک می‌کنند. در طول چندین دهه قبل از انقلاب نیز انجمن‌های اسلامی همین وضعیت را داشتند. بنابراین این انجمن‌ها نمی‌توانند در مهار و کنترل عده‌ای خاص باشند اما آنچه که مهم است استمرار در هویت دینی این انجمن‌ها است.

- اصلا هویت دینی چیست و چه معیاری برای شناخت و تشخیص هویت دینی انجمن‌های اسلامی وجود دارد؟

- هویت دینی برای انجمن‌های اسلامی دانشجویان برحسب نگرش روشنفکری دینی تعریف می‌شود که با گروه‌های دینی وابسته به جریان‌ات سنت‌گرا متفاوت است. اعتقاد این هویت اعتقاد خالصانه به خدا، صداقت در رفتارها، دوری از ریاکاری، مهربانی، فداکار بودن، عاشقانه به مردم خدمت کردن، افتادگی و خاکی بودن، اعتقاد به ارزش‌ها و آموزه‌های معنوی قرآن و اهمیت دادن و عمل کردن به آن‌ها از اجزای این تعریف هویت دینی می‌باشد. در تاریخ گذشته این انجمن‌ها اعضای انجمن‌ها را براساس الگوی رفتاری آنان شناسایی می‌کردند نه براساس مواضع و حرف‌ها و سخنانشان.

- برخی‌ها که از اوضاع کنونی انجمن‌ها انتقاد می‌کنند می‌گویند صرف اینکه برخی از اعضا نماز نمی‌خوانند و یا برای دیگران این رفتارشان مشخص نشده است می‌توان گفت آن انجمن از هویت دینی اش غافل شده است. آیا این تعبیر و برداشت درست است؟

- انتظار این است که هر دانشجویی که به واقع معتقد به اسلام باشد وظایف و تکالیف دینی اش را انجام بدهد اما در روابط درونی انجمن‌ها نباید جو تفتیش عقاید غالب گردد. ممکن است بعضی از اعضای انجمن‌ها نماز نخوانند اما نباید آن‌را به تمام اعضا تعمیم داد و داوری کرد که آن انجمن از هویت دینی اش غافل مانده است.

- اما تشکل‌هایی که پسوند اسلامی نداشته باشند نمی‌توانند از دانشگاه مجوز بگیرند. تکلیف این‌ها چیست؟

- اولاً مشکل این تشکل‌ها فقط نداشتن پسوند اسلامی بر نامشان نیست بلکه موانع فعالیت آن‌ها بسته بودن جو سیاسی حاکم در جامعه و در دانشگاه هاست. به طوریکه بسیاری از انجمن‌های اسلامی دانشجویان نیز با محدودیت‌های جدی برای فعالیت روبرو هستند. ثانیاً دانشجویان چه اعضای انجمن‌های اسلامی و چه غیره در یک محور مشترک می‌توانند باهمدیگر همکاری کنند و آن تامین حقوق و آزادی‌های مدنی تمامی دانشجویان با هر فکر و باوری است. انجمن‌های اسلامی دانشجویان ضمن تاکید بر هویت دینی خود براساس نگرش و باوری که نسبت به حقوق و آزادی‌های اساسی انسان دارند می‌بایست از حقوق تمامی دانشجویان برای تشکیل تشکل‌های دانشجویی دفاع و برای تامین آن فعالیت نمایند.

- یعنی دانشجویان غیر دینی که جایی غیر از انجمن های اسلامی برای فعالیت ندارند کجا فعالیت کنند؟

- این ها نباید وارد انجمن اسلامی شوند. این ها می توانند به صور مختلف و به نام های گوناگون تشکل های دانشجویی درست کنند اما به این دلیل که نمی توانند و مجوز ندارند ، اگر وارد انجمن های اسلامی شوند عملاً موجب از بین بردن انجمن های اسلامی خواهند شد.

- خب وقتی مسئولین دانشگاه اجازه فعالیت به آن ها نمی دهند چه کار بکنند؟

- اینطور هم نیست. الان فشار بر روی انجمن های اسلامی دانشجویان بیش از کسانی است که گرایشات سکولاریستی دارند.

- یعنی این دانشجویان سکولار می توانند برای خودشان تشکلی جدا داشته باشند و فعالیت بکنند؟

بله. چرا که نه.

- چطور می توانند وقتی مجوز ندارند؟

-خب، به انجمن های اسلامی هم مجوز نمی دهند. این ها می توانند مثل انجمن های اسلامی قبل از انقلاب بدون مجوز فعالیت کنند. مگر انجمن های اسلامی قبل از انقلاب از دانشگاه امکانات می گرفتند. انجمن های اسلامی و دیگر تشکل ها باید آرام آرام بروند به سمت و سوی استقلال ؛ چه استقلال سیاسی ، چه فکری و چه مادی.

- آیا این انجمن باید در شرایط کنونی بر هویت دموکراسی خواهانه اش تاکید کند یا هویت دینی اش؟

- دینی بودن انجمن ها سرشت فکری و اندیشه و هویت آن ها را معرفی می کند اما دموکراسی راهکار و شیوه سازماندهی انجمن ها را معین می کند. این دو تضادی با هم ندارند. علاوه بر این انجمن های اسلامی دانشجویان به عنوان بخشی از جنبش دانشجویی رابطه تنگاتنگی با جامعه ملی دارند. امروز مطالبات ملت ما در راستای تحقق حقوق و آزادی های اساسی است. از جمله حق حاکمیت ملی که یک خواست همگانی شده است. انجمن های اسلامی دانشجویان نیز می باید همچنان در کنار جنبش برای آزادی در کشورمان قرار داشته باشند و این منافاتی با تاکید بر هویت دینی ندارد.

فعالیت‌های هسته‌ای ایران

مصاحبه نصیر پوشهر ۱۳۸۳/۹/۲۱

● یکی از مباحث هفته اخیر در بحث پرونده هسته‌ای ایران نحو فاش شدن این فعالیت‌های هسته‌ای است. ادعایی که مطرح شده فاش شدن توسط بعضی نزدیکان دولت خاتمی و نمایندگان مجلس ششم است. با توجه به تجربه و اطلاعات جنابعالی واقعا احتمال دارد چنین امری اتفاق افتاده باشد یا این ادعا نوعی خوارک دهنی سیاسی به جناح ضداصلاحات است؟
افشای مرکز اتمی نطنز ایران توسط بعضی از نزدیکان آقای خاتمی و نمایندگان مجلس ششم ادعای بی‌اساسی می‌باشد. هیچگونه دلیل، علت یا مدرکی هم ارائه نشده است. آنچه ادعا شده این است که چند نفر از نمایندگان مجلس ششم به همراه آقای خاتمی از مرکز اتمی نطنز دیدار کرده‌اند و آنها اطلاعات به آمریکا داده‌اند.

افرادی که نامشان برده شده است با صراحت پاسخ داده‌اند که آنها هرگز از این مرکز دیدار نداشته‌اند. چنین ادعاهای بی‌اساسی، سیاسی بازی در نازل‌ترین سطح است. آمریکایی‌ها اطلاعات بسیار دقیقی از این سایت از طریق عکس‌های ماهواره‌ای دارند. با سیستم‌های پیشرفته عکس‌برداری دیجیتالی از هر نقطه‌ای در زمین، می‌توان هر نوع تغییری در بافت زمین (خاک برداری، ساختمان و ...) را دریافت و به طور دایم و دقیق آن نقطه را زیر نظر گرفت. آمریکایی‌ها از این امکانات برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران به نحو بسیار موثری سود جسته‌اند.

● بحث دیگر فاش شدن فعالیت‌های هسته‌ای توسط گروه مجاهدین خلق است. با توجه به توانایی کم و محدود این گروه آیا این مسئله می‌تواند به وقوع پیوسته باشد؟
من اطلاعات قابل اعتنایی در این مورد ندارم و نمی‌دانم. البته این احتمال وجود دارد که آمریکایی‌ها از طریق عوامل نفوذی خود اطلاعاتی به دست آورده باشند». وقتی مقامات قضایی کشور می‌گویند که عوامل یک سرویس جاسوسی خارجی تا سطح معاونت وزارت اطلاعات کشور نفوذ کرده بودند (سعید امامی) احتمال نفوذ عوامل آنها در سایر نهادها را نباید منتفی دانست.

● آیا این مسائل به معنی تسلط اطلاعاتی سازمان سیاسی آمریکا بر کشورهای منطقه است؟
سازمان‌های جاسوسی دولت‌های بزرگ جهان، نظیر آمریکا، از امکانات تکنولوژی جدید حداکثر بهره‌مندی را برای جمع‌آوری اطلاعات از کشورهای هدف خود، برده و می‌برد. از طریق ماهواره‌ها و ابزارهای پیشرفته، نقشه زمین‌شناسی تمام کشورهای جهان را به طور دقیق دارند. با هواپیماهای ایواکس، تلفن اشخاص، مؤسسات، دولت‌ها، سفارت‌خانه‌ها را ضبط و، حتی پیام‌های رمز شده را کشف رمز می‌نمایند.

با وسایل جدید و پیشرفته شنود مکالمات، را حتی از داخل اطاق‌ها را، بدون نیاز به نصب میکروفون‌های مخفی، می‌توانند هم ضبط کنند، و هم فیلم‌برداری نمایند.

سازمان‌های جاسوسی قدرتمند دنیا دو نوع برنامه عملیاتی اساسی دارند. اول جمع‌آوری اطلاعات. که آنها را در اختیار مقامات مسئول کشورشان برای استفاده قرار می‌دهند. نوع دوم عملیات استفاده از این اطلاعات برای ایجاد تلاطم و بحران در اردوی رقیب با دشمن. خطر جدی نوع دوم عملیات این سازمان‌ها است.

● با توجه به قطعنامه صادر شده از سوی شورای حکام آژانس انرژی هسته‌ای، فکر می‌کنید پرونده هسته‌ای ایران به سمت فروکش کردن و خاتمی خواهد رفت یا چالش‌های تازه در راه است؟
پرونده فعالیت‌های هسته‌ای ایران هنگامی فروکش می‌کند که ایران تمامی شرایط مصرح در قطعنامه آژانس و مقررات پادمان و پروتکل الحاقی را به صراحت بپذیرد و به گونه‌ای رفتار کند که اعتماد جامعه جهانی به فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران جلب گردد. تا آن زمان چالش‌ها همچنان ادامه خواهد داشت.

فدرالیزم و مطالبات کرد ها

مصاحبه آقای رحمان قهرمانی ۸۳/۹/۲۴

جنبش کرد : جنبش برادران کرد ایرانی دو بخش دارد: يك بخش حرکتی که هماهنگ با سایر ایرانیان برای ایجاد ایرانی آزادی و آباد فعالیت می‌کند، سرنوشت خود را از سایر ایرانیان جدا نمی‌دانند. اما يك بخش دیگر حرکتی است که به بهانه ستم‌هایی که به برادران کرد می‌شود، راه جدایی از ایران را در پیش گرفته است. طبیعی است تمامی کسانی که راه آزادی و آبادانی ایران را در حفظ تمامیت ارضی ایران و همبستگی ملی می‌دانند ضمن حمایت کامل از مطالبات تمامی ایرانیان، از جمله برادران کرد، نمی‌توانند با حرکت دوم موافق باشند. حرکت دوم - جدایی طلبی - تحت هر نام و بهانه‌ای محکوم است.

فدرالیزم: براساس تجارب سایر ملت‌ها فدرالیزم در برخی از کشورها، ابزاری برای حفظ انسجام و یکپارچگی کشور بوده است. درحالی که برخی دیگر از کشورها، سیستم فدرالیزم به فروپاشی جغرافیایی منجر شده است. به عنوان مثال، در عراق، ترکیب قومی جمعیت کرد و عرب و غیر عرب و ترکیب مذهبی، سنی و شیعه به گونه‌ای است که حفظ تمامیت ارضی کشور با روش‌های گذشته امکان‌پذیر نیست. در حالی که ۶۰ درصد جمعیت شیعه هستند، و از ۴۰ درصد بقیه، دو سوم کردهای شمال می‌باشند و تنها بخش کوچکی از جمعیت را اعراب سنی تشکیل می‌دهند، در طی سال‌های گذشته این اقلیت بر اکثریت کرد (سنی) و عرب (شیعه) تسلط همه جانبه داشته است.

با سقوط صدام، و در شرایطی که برگزاری يك انتخابات آزاد میسر باشد، شیعیان ممکن است با کسب اکثریت آرا در مجلس، موفق به تشکیل يك دولت اسلامی - شیعی بشوند. این امر بی‌تردید هم در داخل عراق و هم در میان همسایگان عرب عراق با نگرانی‌ها و مخالفت‌های جدی همراه است. قبول يك سیستم فئودالی، احتمالاً به حل مسئله عراق و حفظ وحدت و تمامیت ارضی عراق کمک اساسی خواهد

نمود. اما در کشورهای نظیر لبنان (با توجه به ترکیب قومی و سنی جمعیت)، ترکیه و ایران، سیستم فدرالی اگر حتی عملی باشد، موجب از هم پاشیدگی انسجام ملی خواهد شد.

راه حل منطقی و عملی برای ما ایرانیان، از هر قومیتی و مذهبی، اجرای تمام و کمال شوراها، در چارچوب اصول موجود در فصل هفتم قانون اساسی فعلی می‌باشد. اگر چه جای بهبود و تکمیل این اصول دیده می‌شود اما بهرحال، انجام انتخابات شوراها و تشکیل شورای استان و شورای استان‌ها به طور صحیح و آزادانه، بسیاری از مطالبات ایرانیان، از جمله برادران کرد را تامین می‌نماید.

تجدید ناآرامی‌ها در کردستان ایران، به عوامل مختلف بستگی دارد. در راس همه این عوامل، بهبود وضعیت سیاسی در ایران قرار دارد. نهضت آزادی ایران بر این موضوع اصرار می‌ورزد که تنها راه کاهش بحران‌ها و تشنجات کنونی کشورمان، تن در دادن به حقوق و آزادی‌های اساسی ملت، یعنی اصول مصرح در فصول سوم و پنجم و هفتم قانون اساسی می‌باشد. در همین راستا، ضرورت وفاق ملی و پیش‌شرط‌های آن را مطرح ساخته‌ایم. اگر این پیشنهادات پذیرفته شوند، و به اجرا درآیند، (نظیر آزادی تمام زندانیان سیاسی، لغو حکم تعطیلی روزنامه‌ها، آزادی احزاب غیرموافق با حاکمیت و ...) نه تنها شاهد تجدید درگیری‌ها در کردستان نخواهیم بود، بلکه، دوران تازه‌ای در مناسبات سیاسی کشورمان آغاز خواهد شد.

عوامل خارجی نیز در ناآرامی‌های برخی از مناطق ایران موثر می‌باشند. شدت و ضعف تاثیر عوامل خارجی به شکست یا موفقیت سیاست تنش‌زدایی ایران در روابط خارجی بستگی دارد. اگر ایران نتواند روابط خود را با جامعه جهانی عادی و بهداشتی سازد و اگر به جای حسن استفاده از امکانات جهانی برای تامین منافع و مصالح ملی، به سیاست تنش‌زایی ادامه دهد، باید منتظر واکنش عوامل بیرونی در برخی مناطق کشورمان که زمینه‌های سیاسی و اقتصادی آماده‌ای وجود دارد بود.

ناآرامی‌ها در کردستان: دیوار بی‌اعتمادی میان دولت و ملت منحصر به دولت مرکزی و کردستان نیست. رفتار حاکمان ایران در طی دو دهه، شکاف میان ملت - دولت را به طور بی‌سابقه‌ای عمیق‌تر کرده است. انتخابات دور هفتم مجلس شورای اسلامی ابعاد گسترده این بی‌اعتمادی را شدت بخشیده است. بنابراین نباید تصور کرد و یا انتظار داشت، برای از بین بردن دیوار بی‌اعتماد میان دولت مرکزی و کردستان، یک نسخه راهنمای عمل ویژه‌ای وجود دارد. با وجود این، به نظر می‌رسد اگر دولت ایران در اجرای برنامه‌های ویژه اقتصادی توسعه محور در کردستان موفق شود و اگر انتخابات شوراها محلی آزادانه و عادلانه برگزار گردد، در کاهش بی‌اعتمادی مورد نظر موثر واقع خواهد شد.

احزاب سیاسی داخل کردستان: بررسی احزاب سیاسی داخل کردستان نیاز به یک مطالعه جدی و عمیق‌تری دارد که به خواست خدا در فرصت دیگری انجام خواهد شد.

حدیث جدایی دین از سیاست حدیث باطلی است که در هیچ کجای دنیا سابقه ندارد. روشنفکر دینی هم دغدغه جامعه و هم دغدغه دین را دارد

سخنرانی در نشست ماهنامه اعضای نهضت آزادی ایران ، ایلنا ۱۳۸۳/۹/۲۶

دبیرکل نهضت آزادی ایران گفت: برای حل مشکلات تاریخی ایران، باید به پرسش‌هایی مانند نسبت دین و سیاست، دین و قدرت و نهاد دین و نهاد حکومت پاسخی اساسی داد نه واکنش.

به گزارش خبرنگار "ایلنا"، ابراهیم یزدی در نشست ماهانه اعضای نهضت آزادی، جامعه ایران را در حال گذراندن دوران انتقال تاریخی دانست و با بیان اینکه انقلاب مشروطه نسبت میان سنت و مدرنیته را در ایران به نفع مدرنیته تغییر داد، اظهار داشت: در اثر این تغییر، هنجارها و نهادهای سنتی فرو ریخت، بنابراین مدتی طول می‌کشد تا جامعه ایران درون خود به هنجارهای جدیدی برسد.



وی سکولاریسم را نشأت گرفته از تضاد تاریخی دو قدرت سیاسی و دینی در دنیا دانست و خاطر نشان کرد: در طول تاریخ، قدرت دینی و قدرت سیاسی با در کنار هم قرار داشته‌اند و یا در مقابل هم.

یزدی با تصریح بر اینکه در ایران همواره در کنار پادشاه نماینده نهاد دین هم حضور داشته است، ادامه داد: به ندرت پادشاه در ایران تنهایی حکومت کرده و هر وقت هم که نهاد دین با نهاد حکومت اختلاف پیدا کرده، این نهاد حکومت بوده که متضرر شده است نه نهاد دین.

وی با بیان اینکه دیدگاه ما جدایی نهاد دین از نهاد حکومت است و نه جدایی دین از سیاست، افراد چه دین داشته باشند و چه نداشته باشند، با دیدگاهها و عقاید خود وارد عرصه اجتماعی و سیاسی می‌شوند، بنابراین حدیث جدایی دین از سیاست حدیث باطلی است که در هیچ کجای دنیا سابقه ندارد.

دبیرکل نهضت آزادی ایران با بیان اینکه نباید دین هیچ حق ویژه‌ای در نهاد حکومت داشته باشد، تصریح کرد: مشکلات جمهوری اسلامی از آن جا ناشی می‌شود که نهاد دین برای خود حق ویژه‌ای در نهاد حکومت قائل است. این فعال ملی و مذهبی دیدگاه لائیک‌ها در نفی دین و دیدگاه عدم ورود دین به عرصه عمومی را واکنش‌هایی به تقابل تاریخی دین و حکومت دانست و تصریح کرد: در جامعه‌ای مثل ایران که ۹۷ درصد مردم مسلمان هستند، نمی‌توان دین را از عرصه سیاست حذف کرد و آن وقت از دموکراسی سخن گفت.

یزدی خاطر نشان کرد: در زمان مشروطه برای رفع تعارض میان نهاد دین و قدرت و تعیین نسبت این دو نهاد، مجلسی ایجاد شد با این شرط که نباید قانونی خلاف دین تصویب کند، این همان اقدامی است که مهندس بازرگان انجام داد و در پیش نویس قانون اساسی منظور کرد که مجلس نباید خلاف دین اقدامی انجام دهد و این اقدام پاسخی تاریخی است در ایران به تعارض میان دین و قدرت.

دبیرکل نهضت آزادی نسبت میان دین و سیاست و دین و حکومت را سئوالهای اساسی دانست که نیروهای ملی - مذهبی و روشنفکران دینی باید پاسخی اساسی و کلیدی به آن دهند.

وی با تصریح بر اینکه فرق میان روشنفکر دینی و روشنفکر غیر دینی این است که روشنفکر دینی هم دغدغه جامعه را دارد و هم دغدغه دین، ادامه داد: روشنفکر دینی در هر جامعه‌ای به تناسب فرهنگ دینی آن جامعه رسالت خود را انجام می‌دهد.

ابراهیم یزدی در چهلم عرفات سخنرانی می‌کند

تهران- خبرگزاری کار ایران- ۸۳/۹/۳۰

"ابراهیم یزدی"، دبیرکل نهضت آزادی ایران در مراسم چهلمین روز درگذشت "یاسر عرفات"، رئیس حکومت خودگردان فلسطین و در جمع اعضای "جامعه زنان انقلاب اسلامی" سخنرانی می‌کند.

به گزارش سرویس دیپلماتیک ایلنا در نماز ارسالی جامعه زنان انقلاب اسلامی آمده است: شش روز از پیروزی انقلاب ایران می‌گذشت که وارد ایران شد، در فرودگاه تهران چند فانتوم ایرانی به پرواز در آمدند تا هواپیمای او را همراهی کنند وقتی از پلیکان هواپیما پایین آمد هیجان‌زده گفت: این نخستین بار است که فانتوم‌ها بمب بر سر ما نمی‌ریزند و اردوگاه‌های ما را به آتش نمی‌کشند این نخستین بار است که فانتومی به استقبال من می‌آید. این بیانیه می‌افزاید: تا آن روز او بیش از سی سال از عمرش را برای آزادی سرزمینش فلسطین مبارزه کرده بود از آن تاریخ ۲۶ سال دیگر هم با فراز و نشیب‌های فراوان گذشت و او و ملتش همچنان در پی رسیدن به حقوق‌شان پای فشردند و هر روز داغ‌هایی تازه و سینه‌هایی شکافته با گلوله‌های اسرائیلی را تجربه کردند.

در پایان این بیانیه آمده است: یاسر عرفات که در دوران دانشجویی به فکر تشکیل سازمانی چریکی برای مبارزه با اشغالگران و وطنش افتاد بی‌گمان، گمان نمی‌کرد عمر این سازمان بیش از ۵۰ سال به درازا کشد و بزرگترین سازمان سیاسی نظامی خاورمیانه گردد سالیانی بعد سازمان الفتح آموزگار و الهام‌بخش بسیاری سازمان‌ها و گروه‌های چریکی در خاورمیانه من جمله ایران شد و سرانجام برادر ابوعمار در آستانه ۷۶ سالگی فرزند خلف خود سازمان آزادی بخش فلسطین را به جا گذاشت و پس از عمری در بدری و نامنی به آرامش ابدی پیوست.

رابطه‌ی دین با سیاست و حکومت

ابراهیم یزدی گفت: باید رابطه‌ی دین با سیاست و دولت، و نهاد دین با نهاد دولت را از هم تفکیک کرد.

وی که چهارشنبه شب در نشستی با حضور همفکرانش، پس از سخنرانی محمد بسته‌نگار که به دیدگاه‌های مختلف در مورد رابطه‌ی دین با سیاست و حکومت ختم شد، سخن می‌گفت، افزود: مجموعه‌ی دیدگاه‌های مختلف بیانگر آن است که ما با مسأله پیچیده‌ای روبه‌رو هستیم.

به اعتقاد وی، ایران در حال سپری‌کردن دوران انتقال تاریخی خود است. دورانی که انقلاب اسلامی تعارض میان سنت و مدرنیته را به نفع مدرنیته تغییر داد.

یزدی جامعه کنونی ایران را شبیه ایران در دوره‌ی ساسانیان خواند که با ورود اسلام، هنجارهای سنتی نیز فرو ریخت و جامعه‌ی ایران به تدریج به هنجارها و نهادهای جدید رسید.

وی با اشاره به نگرش‌های مختلف نسبت به مسائلی چون مذهب، دین و حکومت و بحث‌های مختلفی که در زمینه هماهنگی یا تعارض میان دین و دموکراسی روی داده است، تأکید کرد: لزوماً در همه‌ی موارد نباید نظریه‌پردازیهایی فلسفی و ایدئولوژیک کرد.

وی تأکید کرد سکولاریسم نتیجه‌ی سنتز تضاد تاریخی میان قدرت سیاسی و قدرت دینی است و علی‌الاصول یک امر پراگماتیستی است.

یزدی گفت: تا پیش از انقلاب اسلامی در ایران، اندیشه‌ی جدایی دین و سیاست وارداتی بود چون تجربه ملموسی در ایران در این زمینه وجود نداشت، ولی پس از انقلاب که حکومت دینی تجربه شد جریان‌هایی به شکل طبیعی به‌وجود آمدند که به دنبال تعریف تازه‌ای از رابطه‌ی دین و سیاست و دین با حکومت هستند.

یزدی تأکید کرد: باید رابطه‌ی دین با سیاست، دین با دولت و نهاد دین با نهاد دولت را از هم تفکیک کرد. در حالی که اکثر چالش‌ها در رابطه‌ی میان نهاد دین با نهاد دولت بوده است. برخی در اظهارنظرهایشان این موضوع را به رابطه‌ی میان دین با سیاست و دین با دولت ختم می‌کنند. حال آنکه دین و سیاست هرگز قابل تفکیک نیستند و حدیث جدایی دین از سیاست، حدیث باطلی است. نهاد دین هیچ حق ویژه‌ای نباید در نهاد دولت داشته باشد، اما رابطه دین و دولت تابع قرارداد اجتماعی یا قانون اساسی است.

وی در ادامه‌ی سخنانش با یادآوری این نکته که دموکراسی در هیچ کجای دنیا بدون قانون اساسی وجود ندارد، تصریح کرد: قانون اساسی یک قرارداد اجتماعی است که رابطه‌ی دین و دولت در آن تعریف می‌شود.

یزدی سه واکنش را در قبال آنچه که "۲۵ سال حکومت به نام دین" می‌خواند، برشمرد و افزود: نخست واکنش لائیک‌ها که بر نفی دین اصرار دارند. با بررسی گذشته‌ی صاحبان این نوع واکنش

درمی‌یابیم که آنان حتی پیش از انقلاب هم لائیک بوده‌اند و تجربه‌ی حکومت دینی سبب دلزدگی آنان از دین نشده است. بلکه آنان از تجربه ۲۵ ساله اخیر به نفع افکار خود بهره‌برداری می‌کنند.

واکنش دوم از سوی برخی دیندارانی است که معتقدند دین نباید به عرصه‌ی عمومی وارد شود و تنها مختص به عرصه‌ی خصوصی است. واکنش سوم از سوی دیگر دینداران است که قائل به حضور دین در عرصه‌ی عمومی سیاسی و اجتماعی هستند و به اعتقاد یزدی به دنبال پاسخی برای معضل تاریخی ایران مبنی بر تعارض میان قدرت دینی و قدرت سیاسی هستند.

به گفته‌ی وی وجود این قانون که مجلس قانونگذاری نباید چیزی خلاف دین تصویب کند و همچنین وجود چنین ماده‌ای در پیش‌نویس قانون اساسی از سوی دولت موقت که حتی شورایی نگهبان را منتخب مجلس عنوان کرده بود نتیجه‌ی عملکرد چنین دیندارانی و یک جواب واقعی و عملی به شرایط خاص ایران است.

یزدی یکی از بزرگترین دستاوردهای انقلاب اسلامی را همین دانست که فضا و زمینه‌ی پیدایش چنین مباحثی را برای حل معضل تاریخی ایران فراهم آورده است. در چنین فضایی، رسالت روشنفکران دینی - که یزدی خود و همفکرانش را نیز از زمره آن بر شمرد - حاکی، از آن است که به این معضل پاسخ گویند.

وی در پایان سخنان خود با بیان اینکه همفکرانش در ارائه مواضع و قطعنامه‌های خود در کنگره‌های سوم و چهارم به بعد (از اواخر دهه‌ی ۶۰) خواهان اصلاح و تجدیدنظر در بسیاری از امور بوده‌اند، گفت: اینکه جریانهای اصلاح‌طلب آغاز تاریخ اصلاح‌طلبی را از ابتدای حضور خود در عرصه، عنوان می‌کنند، بی‌انصافی است.

به گزارش خبرنگار ایسنا، محمد بسته‌نگار نیز در سخنرانی‌ای با عنوان "ما ایرانی، مسلمان و مصدقی هستیم" در میان جمعی از همفکرانش به تشریح آنچه که تفکر نهضت آزادی و ملی مذهبی می‌خواند، پرداخت.

وی در مقدمه‌ی سخنانش به این مطلب اشاره کرد که تفکر ملی - مذهبی اساساً از زمان سیدجمال آغاز شده و با تفکرات اقبال لاهوری، مصدق، مدرس و پس از آن با ورود طالقانی، بازرگان، شریعتی و مطهری بارور شده، از عوامل مهم پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۵۷ بوده است، اما بعد از پیروزی عده‌ی سعی کردند که این تفکر را از متن به حاشیه رانده و حتی در اوایل دهه‌ی ۶۰ عده‌ای معتقد بودند که جناح راست این تفکر در جناح راست حاکمیت که آقای هاشمی رفسنجانی آن را نمایندگی می‌کرد و در جناح چپ آن در جناح چپ حاکمیت که از سوی مهندس موسوی نمایندگی می‌شد، استحاله خواهند شد.

وی با اشاره به اینکه تفکر مورد نظرش مدتی دچار سکوت شد، گفت: کتب طالقانی، مصدق، بازرگان و شریعتی از کتابخانه‌های مدارس و دانشگاهها جمع‌آوری شد. اقداماتی از این دست با این هدف انجام می‌شد تا مبادا کسی جذب چنین تفکری شود. با این وجود، این تفکر زنده ماند و به حیات خود ادامه داد. گرچه عده‌ای به صورت فردی همچون حبیبی و شیبانی به حاکمیت پیوستند ولی این تفکر و صاحبان آن که خود را پیرو اندیشمندانی چون سید جمال، طالقانی، سحابی و بازرگان می‌دانستند، همچنان به راه مستقل خود ادامه دادند.

بسته‌نگار در ادامه به بررسی انتقادات وارده به این تفکر پرداخت و با بیان اینکه نخستین انتقادات از سوی روشنفکران دینی در سالهای ۷۷ به بعد مطرح شدند، اضافه کرد: این طیف معتقد بودند که از چنین تفکری، آزادی و دموکراسی، بیرون نخواهد آمد.

وی با تأکید بر اینکه کسانی چون آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و ... همواره در تمامی آثار مکتوب و سخنرانی‌های خود از آزادی و دموکراسی، سخن گفته‌اند، یادآور شد که اغلب از سوی وی و همفکرانش به انتقاداتی از این دست پاسخ داده شده است. همچنانکه وی، فرزندان مهندس بازرگان، تقی رحمانی و ابراهیم یزدی در نقد دیدگاه آنان، مقالاتی را در مطبوعات منتشر کردند.

این فعال سیاسی همچنین از ایراد اتهام به همفکرانش مبنی بر حمایت از لیبرالیسم و دموکراسی آمریکایی از سوی جناح راست، به عنوان نوع دیگری از انتقادات به تفکر آنان یاد کرد.

بسته‌نگار گفت: طی یکسال اخیر حملات جدیدی از سوی جناح‌های لائیک به تفکر نهضت وارد آمده است از جمله آنکه نویسنده‌ای به دفاع از استعمار و کم‌رنگ جلوه دادن استقلال‌طلبی و دفاع از رژیم گذشته و شخص شاه در مقابل مصدق پرداخت که این تقصیر آمریکا نیست که کودتای ۲۸ مرداد را بوجود آورد بلکه تقصیر از دکتر مصدق است که با آرمان استقلال‌طلبی خود موجب چنین حادثه‌ای شد.

همچنین یک استاد جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک نیز در انتقاد از مهندس بازرگان وی را به سیاسی‌کردن دین و به تبع آن ایجاد مشکلاتی در تحقق پروژه دموکراسی در ایران متهم کرد. مقالاتی از دیگران نیز حاوی چنین حملاتی به تفکر مذکور بوده‌اند و به قول خودشان می‌خواهند بر روی ویرانه‌های روشنفکری دینی (یعنی اندیشه‌های شریعتی و سروش) کاخ خود را بنا نمایند.

بسته‌نگار با اشاره به اینکه منتقدان به تفکر وی و همفکرانش، آنان را به بازبینی در اندیشه‌ی خود در عصر جدید - که با پدیده‌ی جهانی شدن مواجه است - فرامی‌خوانند، متذکر شد: پیش از آنکه دیگران از ما بخواهند تا در اندیشه‌ی خود بازبینی کنیم، ما خود به این کار همت گمارده بودیم. نخستین جرقه‌ی این بازنگری در سخنرانی سال ۷۱ مرحوم بازرگان زده شد که انتقاداتی را برانگیخت. تا جایی‌که خود ایشان پیشنهاد برگزاری سمیناری برای نقد آن موضوع را دادند و از این انتقادات استقبال کردند.

به گفته‌ی وی نتیجه‌ی جمع‌بندی و تبیینی که در آن سمینار و سپس در سمینار دیگری که در انجمن اسلامی مهندسين تحت عنوان "دین و حکومت" به عمل آمد، این بود که دین از عرصه‌ی حکومت جدا است و نه از عرصه‌ی سیاست. مطلبی که تا آن وقت نه روشنفکران دینی و نه غیردینی به آن نپرداخته بودند. مقاله‌ی مهندس بازرگان نیز که با پاسخ کیهان هوایی مواجه شد، بار دیگر از سوی وی پاسخ داده و این روند چند بار تکرار شد. در آخرین مقاله بازرگان گفته بود که با حکومت اسلامی مخالف نیست بلکه با حکومتی که بخواهد اسلام را تحمیل کند، مخالف است. در آن سمینار و سپس در خارج از آن در این زمینه افراد زیادی از ملی‌مذهبی‌ها چون یوسفی اشکوری، مهندس سبحانی، یزدی، غلامعباس توسلی، میثمی، بسته‌نگار، محمدجواد کاشی، پیمان، عبدالعلی بازرگان، تقی رحمانی و کتیرایی و ... اظهار نظر کردند.

وي با اشاره به مقالات و سخنراني‌هايي از سوي برخي روشنفکران ديني همچون مجتهد شبستري، سروش، کديور، خاتمي، علوي‌تبار، آقاجري، حجارين، حائري يزدي و ... خاطر نشان کرد که اين طيف نيز بعد از اين سمينارها و در سالهاي ۷۷ به بعد در نوشته‌هاي خود به اين مهم پرداختند.

بسته‌نگار همچنين از مقالاتي از روشنفکران لائیک و سکولار ايراني ياد کرد که طي آن تنها به جدائي دين از حکومت اکتفا نشده و بر جدائي دين از سياست نيز تاکيد شده است تا جايي که آنها به ورود مذهبپيون به سياست معتقد نيستند، بلکه معتقدند که بايد آنها (يعني ملي مذهبي‌ها) را از صحنه اجتماع کنار گذاشت و به بازنشستگي فرستاد. (احتمالا اگر اين آقاين لائیک قدرت بگيرند ملي مذهبي‌ها را به دريا خواهند ريخت و يا روانه‌ي شکنجه‌گاههاي مخوف که در گذشته برقرار بود، خواهند فرستاد!). اما در ميان اين روشنفکران لائیک و سکولار ديده‌گاههاي وجود دارد، مثل افراي چون هوشنگ اميراحمدي، فرخ نگهدار، بيات‌زاده و ... که معتقدند دين را نمي‌توان از عرصه سياسي، اجتماعي و زندگي مردم خارج کرد ولي دين را مي‌توان از حکومت جدا کرد.

وي در ادامه از تأييد چنين ديده‌گهي از سوي برخي متفکران خارجي همچون هابرماس در سخنراني‌اي که در سال ۸۱ در دانشگاه تهران داشته است، گفت و افزود: به گفته‌ي هابرماس، دين نيروي شکل‌دهنده به زندگي است و در عرصه اجتماع حاضر است. تأثير دين صرفا به حوزه‌ي خصوصي منحصر نمي‌شود. همچنانکه حتي در غرب نيز از سوي جمعيت‌ها و نهادهاي ديني در عرصه‌ي عمومي و اجتماعي، نفوذ دارد.

بسته‌نگار افزود: در کتاب "موج سوم" عواملی چون عدم مشروعيت حکومت، رشد و توسعه سياسي و اقتصادي، عامل مذهب و عوامل مساعد خارجي و ... در ايجاد موج سوم دموکراسي‌خواهي بر شمرده شده است. البته از ديده‌گاه وي ماداميکه مردم خواهان ايجاد دموکراسي نباشند، اين عوامل به تنهائي کافي نخواهد بود.

بسته‌نگار با تاکيد بر حضور دين در عرصه‌ي عمومي، نگاه سلطنت‌طلبان مبني بر تاريخ گذشته‌ي دين در عرصه‌ي عمومي را مطرود خواند و با قرأنت سوره‌ي "والعصر" از ترجمه‌ي آن استفاده کرد و گفت: قسم به زمان که انسانها در ضرر و زيان اند اگر در جا بزنند. تنها ايمان کافي نبوده و بايد به دنبال آن عمل صالح باشد و نسبت به زمان و دوران خود آشنائي کامل داشته و مطالعات سياسي و اجتماعي خود را دائما افزايش داده و همدیگر را به حق، صبر و شکیبائي تشويق کنیم.

خدمات عرفات به جنبش مردم فلسطين

گزارش سخنراني در جامعه زنان انقلاب اسلامي ايران - ايلنا ۳/۱۰/۸۳

چهلين روز درگذشت ياسر عرفات: نمي‌توان خدمات عرفات را به جنبش مردم فلسطين انکار کرد،

مراسم بزرگداشت چهلمین روز درگذشت ابوعمار یاسر عرفات؛ پدر ملت فلسطین عصر پنجشنبه با حضور نیروهای ملی - مذهبی و سفیر فلسطین در محل جامعه زنان انقلاب اسلامی برگزار شد. به گزارش خبرنگار "ایلنا"، در این مراسم که جمعی از نیروهای ملی_مذهبی از جمله عزت‌الله سبحانی، لطف‌الله میثمی، محمد بسته‌نگار، اعظم طالقانی، طاهره طالقانی، حسین رفیعی و نرگس محمدی حضور داشتند، همچنین در این مراسم صلاح زواره‌ای؛ سفیر تشکیلات خودگردان فلسطین در ایران طی سخنانی از حمایت مردم ایران از جنبش فلسطین قدردانی کرد.

ابراهیم یزدی؛ دبیر کل نهضت آزادی ایران که به دلیل مخالفت مدیریت موسسه حسینیه ارشاد نتوانست در مراسم بزرگداشت عرفات در این حسینیه سخنرانی کند، به تشریح ارتباط نیروهای مبارز با رژیم شاه با جنبش مردم فلسطین و عرفات پرداخت.

دبیرکل نهضت آزادی ایران، گفت: تلاش یاسر عرفات علیرغم پایبندی وی به اسلام، تشکیل حکومت دینی نبود، بلکه او آمده بود تا حکومتی دموکراتیک در سرزمین‌های اشغالی ایجاد کند.

به گزارش خبرنگار "ایلنا"، ابراهیم یزدی در مراسم بزرگداشت چهلمین روز درگذشت ابوعمار یاسر عرفات؛ پدر ملت فلسطین که با حضور سفیر تشکیلات خودگردان فلسطین و جمعی از فعالان ملی_مذهبی در محل جامعه زنان انقلاب اسلامی برگزار شد، با بیان اینکه مساله فلسطین هیچگاه در نظر ایرانیان امر مغفولی نبوده است و همواره ایرانیان وابستگی فکری خود را به جنبش مردم فلسطین نشان داده‌اند، به بررسی ارتباط مردم ایران و نیروهای مبارز ایرانی در رژیم شاه با جنبش فلسطین پرداخت و اظهار داشت: اولین ارتباط من با مساله فلسطین به سال ۱۳۲۵ باز می‌گردد، زمانی که اولین درگیری مسلحانه میان فلسطینیان با یهودیان مهاجر قبل از تأسیس دولت اسرائیل ایجاد شد.

وی افزود: در آن مقطع آیت‌الله کاشانی با انتشار بیانیه‌ای از مردم تهران دعوت کرد، در اعتراض به این مساله در مسجد تحسن کنند که اولین ارتباط من با جنبش فلسطین حضور در آن تحسن بود.

این فعال ملی_مذهبی خاطرنشان کرد: پس از مراسم جمعیت به خیابان سیروس که محل زندگی یهودیان تهران بود، راه افتادند و همه نگران بودند که مردم به این خانه‌ها تعرض کنند و دست به کارهایی بزنند که مخالفت اخلاق ایرانی است که این محقق نشد.

وی با بیان این که در زمان حکومت دکتر مصدق ایران نسبت به شناسایی رژیم اسرائیل تجدید نظر می‌کرد و رابطه خود را با این رژیم قطع نمود، تصریح کرد: طی این سالها مردم ایران چه در سطح سیاسی و چه در راستای جمع‌آوری کمک برای مردم فلسطین، ارتباط خود را با این جنبش حفظ کردند.

دبیرکل نهضت آزادی با اشاره به سفر خود در سال ۱۳۴۳ به مصر به همراه شهید چمران و جمعی از مبارزانی که برای سرنگونی رژیم استبدادی شاه به دنبال یادگیری جنگ‌های چریکی بودند، گفت: در آن تاریخ اتحادیه عرب سازمان آزادی بخش فلسطین را تشکیل داد و روسای این سازمان را منصوب کرده بود.

وی افزود: پیش از ریاست یاسر عرفات بر سازمان آزادی بخش فلسطین دولت‌های عرب همواره از این سازمان در معادلات سیاسی منطقه بهره‌بردار می‌کردند که این امر پس از حضور عرفات منتفی شد.

دبیرکل نهضت آزادی ایران با بیان این که عرفات در دوران دانشجویی‌اش همواره نسبت به جنبش فلسطین دغدغه داشت، بیان کرد: ابوعمار به همراه سه نفر دیگر سازمان الفتح را به منظور رهبری جنبش انقلابی برای پس‌گیری سرزمین‌های اشغالی ایجاد کردند که این سازمان توانست تغییراتی را در روش فعالیت جنبش مردم فلسطین ایجاد کند.

وی افزود: در ژانویه ۱۹۶۵ اولین عملیات در داخل سرزمین‌های اشغالی انجام شد و از آن تاریخ اسرائیلی‌ها فهمیدند که تغییراتی صورت گرفته است.

یزدی با تصریح بر این که گسترده‌ترین عملیات فتح معرکه کرامه است که در سال ۱۹۶۸ صورت گرفته، ادامه داد: کرامه از این نظر مهم است که برای اولین بار فلسطینی‌ها با استفاده از شیوه جنگ

چریکی توانسته، اسرائیلی‌ها را در تقابل با فلسطینی‌ها و نه ارتش کشورهای عربی متحمل شکست شد.

وزیر خارجه دولت مهندس بازرگان خاطر نشان کرد: يك سال بعد در انتخابات سازمان آزادي بخش فلسطین، ابوعمار به ریاست کمیته اجرایی انتخاب شد. این سرآغاز دوره‌ایست که من آنرا دوره استقلال سازمان آزادي بخش فلسطین از دولت‌های عربی می‌دانم.

یزدی در ادامه تأکید کرد: از مهمترین مشکلات عرفات این بود که در حالیکه کشورهای عربی می‌خواستند جنبش فلسطین آلت‌دست آنها باشد، عرفات به استقلال این جنبش فکر می‌کرد. دبیر کل نهضت آزادي ایران با اشاره به ارتباط خود بامرکز پژوهش‌های بیروت و تشکیل فایل‌هایی در مورد ایران و وضعیت گروه‌های مبارز ایرانی، گفت: بدین ترتیب با جنبش مردم فلسطین ارتباط برقرار کردم که این ارتباط ادامه یافت.

وی افزود: در سال ۱۹۷۱ به پیشنهاد امام موسی صدر، من و مهندس بازرگان اقدام به مدیریت مدرسه‌ای در کناره چادرهای آوارگان فلسطینی در مصر کردیم.

یزدی در ادامه با اشاره به نفوذ امام موسی صدر در جنبش فلسطین و تلاش‌های وی برای حل اختلافات دولت‌های منطقه و رهبران جنبش آزادي بخش فلسطین، اظهار داشت: امام موسی صدر برای رسیدگی به وضعیت آوارگان فلسطینی در لبنان حرکت المحرومیت را ایجاد کرد و پس از آن آرام آرام در کنار این سازمان، سازمانی نظامی به نام جنبش امل ایجاد شد.

وی افزود: از این تاریخ شاهد هستیم که کادرهای فتح، در کنار هم و با هماهنگی حرکت المحرومین در جنوب لبنان می‌جنگیدند.

یزدی با بیان این که همواره با حرکت المحرومین و جنبش امل ارتباط داشتیم و نیروهایی را جهت اخذ آموزش‌های چریکی نزد آنها می‌فرستادیم، مراسم خاکسپاری دکتر شریعتی را از فرازهای ارتباط مردم ایران با جنبش فلسطین دانست و در تشریح چگونگی انتقال پیکر دکتر شریعتی و خاکسپاری وی در دمشق، گفت: پس از شهادت دکتر شریعتی برخی معتقد بودند که پیکر آن بزرگوار در بغداد خاک شود و برخی می‌گفتند پیکرش را به تهران بیاوریم و ساواک هم همین را می‌خواست، اما ما مخالف بودیم چون این مساله باعث می‌شد، شایعه این که شریعتی را ساواک به اروپا فرستاده، تشدید شود.

وی افزود: پیکر دکتر شریعتی را به عراق هم به دلایلی نمی‌توانستیم ببریم، با همکاری جنبش الفتح به دمشق بردیم و با حضور نمایندگان سازمان آزادي بخش فلسطین در دمشق به خاک سپرده می‌شد. یزدی به حضور عرفات در مراسم چهلم شریعتی در بیرون اشاره کرد و گفت: عرفات در این مراسم بیان کرد؛ شما محرومین در زمین هستید و ما محروم از زمین، یعنی شما در سرزمین خود محروم هستید و ما از سرزمین خود.

وی ارسال کمک‌های مالی ایرانیان به جنبش فلسطین را از دیگر اقدامات مردم ایران در حمایت از مردم فلسطین دانست و اظهار داشت: در مراسم‌های عیدفطر به همت مرحوم طالقانی کمک‌هایی جمع‌آوری می‌شد، همین‌طور در سال ۱۳۴۰ در کنگره بزرگ انجمن‌های اسلامی، از مسایل اساسی مطرح شده، مساله جنبش مردم فلسطین بود.

یزدی با تصریح بر اینکه بعد از پیروزی انقلاب یاسر عرفات از اولین رهبرانی بود که به ایران آمد، ادامه داد: پس از پیروزی انقلاب سفارتي که قیل از آن در اختیار اسرائیلی‌ها بود را به فلسطینی‌ها تحویل دادیم. همچنین پس از پیروزی انقلاب سازمان آزادي فلسطین را به عنوان يك دولت پذیرفتم، یعنی به این معنا که کلیه حقوق دیپلماتیکی که برای سایر دولت‌ها قایل بودیم، برای این سازمان قایل شدیم.

وزیر خارجه دولت بازرگان با طرح این سوال که چه چیزی باعث شد روابط ایران با عرفات علی‌رغم گذشته پس از انقلاب خدشه‌دار شود، تصریح کرد: زمانی که در ایران مساله گروگان‌گیری ایجاد شد، ابوعمار در بیروت مصاحبه کرد و گفت: اگر کارتر از ما بخواهد برای وساطت و آزادي گروگان‌ها به ایران می‌رویم.

وي افزود: عرفات مي خواست از اين رهگذر امتياز بگيرد و منتظر بود که کارتر چه واکنشي نشان مي دهد

يزدي با تصريح بر اینکه هنوز کارتر واکنش نشان نداده بود که از سوي دفتر امام بيانيه اي بر ضد سخنان عرفات منتشر شد ، ادامه داد :

ايران مي توانست صبر کند تا عرفات به ايران بيايد و امتيازها را از آن آمريکا بگيرد که اين امر باعث مي شد که آمريکا سازمان آزادي بخش فلسطين را براي اولين بار به رسميت بشناسد. وي تصريح کرد : اگر اين اتفاق مي افتاد و سازمان آزادي بخش به رسميت شناخت مي شد ، چه کسي زبان مي ديد ؟

يزدي با بيان اين که ياسر عرفات از شخصيت هاي بزرگي است که نه تنها در سرنوشت مردم فلسطين که در معادلات سياسي منطقه بسيار موثر بوده است ، اظهار داشت : عرفات در دو مرحله يکي در زمان تأسيس سازمان الفتح و مستقل کردن سازمان آزادي بخش فلسطين از کشورهاي عربي و ديگري با پذيرش پيمان اسلو توانست گام اساسي در راستاي اهداف جنبش فلسطين بر دارد .

وي افزود : علي رغم اینکه توافق نامه اسلو را عادلانه نمي دانم و انتقاداتي را بر آن دارم ، اما به موجب اين تفاهم نامه عرفات توانست مرکزيت سازمان آزادي بخش و فرماندهي جنبش فلسطين را از نقاط مختلف به داخل سرزمين فلسطين ببرد که اين دستاورد مهمي است .

دبيرکل نهضت آزادي خاطر نشان کرد : قبل از اين امر هر کجا که بايد با فلسطيني ها برخورد مي شد ، اين عرب ها بودند که اين کار را مي کردند ، اما پس از پيمان اسلو ، اسرئيل در مقابل مردم فلسطين قرار گرفت و هزينه اش را هم داد .

وي با بيان اين که انتقاداتي به عرفات وارد است ، اما اين باعث نمي شود که خدمات اين مرد بزرگ را به مردم سرزمينش نادیده بگیريم ، تصريح کرد : کساني در ايران و يا در بين فلسطيني ها هستند که ممکن است مخالف سياست هاي عرفات باشند ، اما علي رغم همه انتقاداتي که به عرفات ممکن است وجود داشته باشد ، نمي توان خدمات وي را به جنبش مردم فلسطين انکار کرد .

دبيرکل نهضت آزادي با اظهار اميدواري نسبت به پيروزي جنبش فلسطين و برقراري صلح در منطقه ، گفت : حيات اسرئيل در گرو جنگ است و به محض برقراري صلح شمارش معکوس سقوط اين رژيم آغاز مي شود .

وي افزود: مردم فلسطين مورد ظلم و ستم تمامي جهانيان از جمله سازمان ملل قرار گرفته اند ، چرا که فلسطين تنها جايي است که سازمان ملل بدون در نظر گرفتن خواسته مردمش ، اين سرزمين را تقسيم کرد.

يزدي در پاسخ به سوالي مبني بر اينکه آيا نامگذاري آخرين جمعه ماه رمضان به نام روز قدس از سوي وي به امام پيشنهاد شده است ، ضمن صحيح دانستن اين مطلب ، بيان کرد : در وزارت خارجه مهندس بازرگان پيشنهاد کرد که به منظور حمايت از جنبش فلسطين و پر رنگ کردن بار اسلامي اين جنبش آخرين جمعه ماه رمضان که مصادف است با شب هاي قدر ، روز قدس ناميده شود که بيانيه اي را به اين منظور به امام دادم که امام هم با انتشار آن بيانيه ، آخرين جمعه ماه رمضان را به نام روز قدس معرفي کرد .

به گفته يزدي اگرچه اکثريت مردم فلسطين مسلمان هستند ، اما آنها خواهان تشکيل حکومتي دموکراتيک هستند ، نه حکومتي اسلامي .

يزدي همچنين در پاسخ به اين سوال که آيا عمليات مردم فلسطين در اسرئيل را شهادت طلبانه مي دانند يا تروريستي؟ ، گفت : کساني که عليه يك اشغالگر مي جنگند بر اساس مصوبه سازمان ملل تروريست نيست و حزب الله لبنان هم مي توانند به اين مصوبه سازمان ملل استناد کند ، بنا بر اين کساني که در سرزمين هاي اشغالي فلسطين عليه يك اشغالگر مي جنگند ، تروريست نيست .

دبيرکل نهضت آزادي در پايان تصريح کرد : اين مساله قابل بحث است که آيا اين عمليات از لحاظ سياسي به نفع جنبش فلسطين است يا نه ؟ اين را بايد رهبران جنبش ارزيابي کنند ، نه از ديده گاه اخلاقي ، بلکه از ديده ارزش سياسي .

انتخابات ریاست جمهوری

سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان، دانشگاه‌های شیراز و علوم پزشکی مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۵

۱- انتخابات ریاست جمهوری از عرصه‌های سرنوشت‌ساز سیاست ایران به شمار می‌آید. با توجه به شرایط سیاسی ایران و رفتار گروه‌ها و احزاب سیاسی ایران، بارزترین ویژگی انتخابات آینده به نظر شما چیست و میزان مشارکت مردم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پس از پیروزی انقلاب تا کنون هشت بار انتخابات ریاست جمهوری برگزار شده و هر بار متاثر از وضعیت سیاسی زمان برگزاری، تاثیرات تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. اما این بار، زمان برگزاری نهمین انتخابات و شرایط سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی با دوران‌های گذشته متفاوت است و دامنه تاثیرات آن به احتمال به مراتب گسترده‌تر از دوران‌های گذشته خواهد بود.

اگر دموکراسی را فرایندی یادگرفتنی بدانیم و پدیداری دموکراسی علاوه بر وجود زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی، نتیجه تعامل نیروهای سیاسی در طی فرایند یادگیری باشد، به نظر می‌رسد صحنه سیاسی ایران در انتظار یک تغییر و تحول کیفی است.

هر دو جریان محافظه‌کار و اصلاح‌طلب در حال دگرگونی هستند. شکست غیرمترقبه جناح قدرتمند محافظه‌کاران و جریان‌های وابسته به آن در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و کاهش چشمگیر پایگاه‌های مردمی این جناح در میان قاطبه مردم و حتی در میان نیروهای وابسته به نهادهای تحت‌مهار آنان و در مجموع تجربه عملکرد این مجموعه در طی هشت سال گذشته، کل مجموعه را تحت تاثیر خود قرار داده است. اگر تقسیم‌بندی محافظه‌کاران به جریان خردگرا و خردگرایان را بپذیریم، این تجربه توازن نیروها را در درون محافظه‌کاران را به نفع خردگرایان تغییر داده است. محافظه‌کاران خردگرا دریافته‌اند که شیوه‌های رفتاری خردگرایانه، از نوعی که منجر به قتل‌های زنجیره‌ای و یا اعمال فشارهای سیاسی و دینی می‌شود عملاً به ضرر آنها تمام شده است.

مقولات اساسی در گفتمان سیاسی مشارکت محور، به درون جناح راست و محافظه‌کار نیز رخنه کرده است. تشکیل کنگره‌ای با حضور هزار نفر از نمایندگان طیف‌های وابسته به محافظه‌کاران و به منظور توافق بر سر یک کاندیدای واحد برای نهمین انتخابات ریاست جمهوری و گفتگوها و چانه‌زنی‌های سیاسی درون جناحی، می‌تواند نشانه‌ای از واکنش محافظه‌کاران به ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر فعالیت سیاسی مشارکت محور محسوب گردد.

در گفتمان اقتصادی عناصر محافظه‌کار نیز می‌توان تغییراتی را مشاهده کرد. محافظه‌کاران خردگرا به خوبی می‌دانند که با گرایش‌ها و باورهای اقتصادی سرمایه‌داری تجاری (دلال) و رانت‌خواری‌ها و

دخالت نهادهای تحت مهار محافظه‌کاران در امور اقتصادی کشور و نظم‌ناپذیری فعالیت‌ها و عملیات اقتصادی، نمی‌توان به چالش‌های بسیار جدی بحران اقتصادی جواب داد.

عملکرد چند ماهه‌ی مجلس هفتم که به طور تقریباً کامل در مهار آبادگران (نماینده جریان خاصی از محافظه‌کاران) است و تصمیمات اقتصادی آنان (نظیر استفاده از حساب ذخیره ارزی برای مصارف غیرتولیدی - از جمله برای بسیج) حتی در میان خود محافظه‌کاران نیز ایجاد ترس و نگرانی کرده است. در چنین شرایطی محافظه‌کاران دریافته‌اند که در صورت پیروزی در انتخابات آینده حتی اگر بحران سیاسی را هم مهار کنند یا نادیده بگیرند با دو چالش اساسی و جدی در مسایل اقتصادی و مدیریت روبرو هستند.

در کشوری که جوان‌ترین جمعیت دنیا را دارد، با نگرش‌ها و روش‌های رایج محافظه‌کاران نمی‌توان سالیانه یک میلیون کار ایجاد کرد.

ایجاد کار بدون جلب و جذب سرمایه امکان ندارد. و سرمایه به جایی می‌رود که امنیت باشد. اگر محافظه‌کاران قوه مجریه را هم تصاحب کنند و اگر بخواهند موفق شوند جز قبول و تن در دادن به پیش‌نیازهای جلب سرمایه، یعنی ثبات و امنیت سیاسی هیچ راهی در پیش ندارند.

این ضرورت به این علت که در جامعه جهانی نیز تحولاتی بس عمیق صورت گرفته است فشار خود را از درون بروز می‌دهد. در عصر مابعد جنگ سرد اعتبار حاکمیت ملی به حاکمیت ملت است. در چنین دورانی، دولت‌ها نمی‌توانند به بهانه اصل نافذ حاکمیت ملی در روابط بین‌المللی، هر نوع رفتاری با شهروندان خود را توجیه کنند. در دوران ما بعد جنگ سرد، اولویت‌های اقتصادی عامل تعیین کننده در روابط جهانی شده است و در روابط اقتصادی راهبردی نیازمند ثبات سیاسی، در قالب دموکراتیزه شدن نظام‌ها می‌باشد.

تشدید و تقویت موج سوم دموکراسی در جهان بخصوص بعد از یک پدیده اجتناب‌ناپذیر، محصول عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات است.

بنابراین تدارکات و برنامه‌ریزی‌های محافظه‌کاران برای یک پارچه کردن قدرت و «پیاپی» کردن حکومت اسلامی» در مفهوم «خلافیت تاریخی، در شرایطی بسیار متفاوت و نامساعد به بار نشسته است.

اما جنبش اصلاح‌طلبی نیز در معرض تغییرات و تحولات جدی قرار گرفته است. جنبش اصلاح‌طلبی علی‌الاصول به وجود توافق و بروز انحرافات در سیاستها و عملکردهای حاکمان معترف است اما راهکارها را تغییر در ساختارهای حقوقی نمی‌داند بلکه در صدد تغییر در ساختارهای حقیقی - یعنی رفتارهای حاکمان صاحب قدرت - می‌باشد. تجربه دولت خاتمی اما نشان داد که جنبش اصلاح‌طلبی برای تغییر در ساختارهای حقیقی به نیروی مردمی نیازمند است. تبدیل نیروی بالقوه مردمی که با آرای سنگین خود، خاتمی را انتخاب کردند، نیازمند به رهبری جنبش است. آقای خاتمی در مقام رئیس جمهوری نه داعیه رهبری جنبش اصلاح‌طلبی را داشت و نه در عمل چنین نقشی را ایفا کرد. احزاب و گروه‌های اصلاح‌طلب به این واقعیت توجه پیدا کرده‌اند که باید یک ستاد منسجم با شرکت نمایندگان طیف وسیعی از اصلاح‌طلب باشد به وجود آید. محافظه‌کاران از این، حیث، از اصلاح‌طلبان جلوتر هستند و واقع‌بینانه‌تر و وسیع‌تر عمل کرده‌اند. سیاست‌های راهبردی جنبش

اصلاح‌طلبی، همگامی موثر و مفید خواهد بود که با هماهنگی و هنگامی همه نیروهای اصلاح‌طلب، از هر طیفی، شکل بگیرد و به اجرا درآید.

آیا نیروهای اصلاح‌طلب آمادگی ورود به این مرحله را دارند؟ تجربه ۸ سال گذشته، حرکت در این راستا را ناگزیر ساخته است.

نهمین انتخابات ریاست جمهوری و تاثیرات آن را باید در چنین قالب‌هایی بررسی نمود.

در مورد میزان مشارکت مردم در انتخابات آینده، آمارهایی منتشر شده است. اگر چه در بعضی از شهرهای بزرگ، نظیر تهران، درصد مشارکت واجدین شرایط برای رای دادن بسیار پایین برآورد شده است، اما میانگین مشارکت در سرتاسر کشور حدود ۵۰ درصد پیش‌بینی شده است.

۲- به نظر شما رفتار اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران در انتخابات آینده چگونه خواهد بود و آیا ممکن است شرایط به گونه‌ای پیش برود که دولتی ائتلافی از محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان تشکیل شود؟

تشکیل يك دولت ائتلافی، به نظر بسیار بعید می‌رسد. البته بستگی دارد به این که چه کسی رئیس جمهور بشود. برخی از کسانی که نامشان در جزو کاندیداهای احتمالی برده شده است ممکن است از هر دو گروه در دولت خود استفاده نماید.

۳- مواضع نهضت آزادی ایران درباره انتخابات آینده با توجه به حضور شورای نگهبان که مانع دسترسی مردم به همه کاندیداهای مورد نظر می‌گردد، چیست؟

نهضت آزادی ایران، رفتار گذشته شورای نگهبان را، در رد گسترده صلاحیت‌ها فاقد مبنای قانونی می‌داند. شورای نگهبان در صلاحیت‌ها، هم سیاسی عمل کرده است و هم مرتکب تخلفات قانونی و گناه شرعی شده است. به عنوان نمونه، شورای نگهبان در انتخابات مجلس هفتم، صلاحیت خود مرا به اتهام عدم اعتقاد و التزام به دین اسلام، سوء شهرت در حوزه انتخاباتی تهران و محکومیت به ارتداد، رد کرده است اما علیرغم قانون، شورای نگهبان حاضر نشده است اسناد ردصلاحیت را به من ارایه دهد. متأسفانه قوه قضاییه هم از رسیدگی به شکایت من ناتوان است. دادگاه‌های ایران فقط قادر به محاکمه و محکومیت کسانی می‌باشند که حامی و پشتیبانی در نهادهای قدرت ندارند.

نهضت آزادی ایران در حال حاضر، بر چند نکته اساسی در مورد انتخابات آینده تکیه دارد. اول آن که مقدمه واجب انتخابات آزاد، تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، بر طبق اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی، نظیر آزادی بیان، اجتماعات، احزاب و ... است.

مردم هنگامی می‌توانند با آگاهی و آزادی در انتخابات شرکت کنند که روزنامه‌ها آزاد باشند عملکرد حاکمان را نقد نمایند. بنابراین در حال حاضر نهضت آزادی ایران بر تامین مطالبات اساسی مردم اصرار دارد. انتخابات فرصت مناسبی برای طرح مطالبات از نوع آزادی تمام زندانیان سیاسی، رفع توقیف از روزنامه‌ها، رفع فشار از احزاب سیاسی دگراندیش و غیرموافق با حاکمان می‌باشد. نکته دوم این که هر کاندیدایی باید برنامه خود را ارایه بدهد. و به مردم بگوید، با توجه به تجربه که دارد ریاست جمهوری آقای خاتمی، چگونه می‌خواهد برنامه‌های خود را به اجرا در آورد. نکته سوم این که نهضت هنوز در مورد حمایت از کاندیدها، یا معرفی کاندیدای خاصی تصمیم نهایی نگرفته است.

۴- از دید شما عملکرد مثبت جنبش دانشجویی در انتخابات آینده چگونه می‌تواند باشد و رفراندوم مطرح شده از سوی برخی از اعضای دفتر تحکیم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جنبش دانشجویی، بخش جدایی‌ناپذیر از جنبش اصلاح‌طلبی است. حرکت جنبش دانشجویی، در این رابطه باید با آهنگ حرکت مردم هماهنگ باشد. تشدید نارضایتی‌ها، گسترش ناکامی‌ها در میان مردم يك مسئله است، استراتژی حرکت برای تغییر از وضع موجود به وضع مطلوب، موضوع دیگری است. جنبش دانشجویی می‌تواند، از فرصت انتخابات برای طرح مطالبات اساسی مردم استفاده نماید. اما نمی‌تواند به عنوان يك حزب سیاسی عمل نماید.

در مورد طرح رفراندوم مطرح شده از سوی برخی از اعضای دفتر تحکیم، نظر شخصی خود من این است که اولا آرا و نظرات شهروندان محترم است، هیچ کس حق ندارد آنان را به خاطر اظهار عقیده مورد مواخذه قرار دهد. ثانیا مردم صاحبان اصلی این سرزمین هستند و حق دارند نوع حکومتشان را خود تعیین کنند. اما این که آیا پیشنهاد مطرح شده می‌تواند موجب برون‌رفت کشورمان از وضعیت نامطلوب کنونی باشد، جای بحث و تردیدهای جدی دارد تمام گروه‌های سیاسی، از چپ و راست، يك بار در انقلاب اسلامی بر آنچه نمی‌خواستند متحد شدند و نظام استبداد سلطنتی را ساقط کردند. در حالی که بر سر آنچه می‌بایستی جایگزین شود توافق‌های اساسی وجود نداشت. آنچه بعد از انقلاب با آن روبرو شدیم، محصول همان بی‌توجهی‌ها و مطلق کردن «آنچه نمی‌خواستیم» بود. يك نسل نباید يك اشتباه را دو بار تکرار کند. نسل جوان کنونی باید قبل از آن که بگوید چه نمی‌خواهد، تعیین کند که «چه می‌خواهد» موکول کردن تصمیم درباره نظام در آینده به شرایطی نامعلوم، تکرار تجربه گذشته و دور از فرزاندگی سیاسی است.

آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و آزادی زندانیان سیاسی، پیش شرط‌های برگزاری يك انتخاب آزاد است

ایلنا، ۱۳۸۳/۱۰/۲۲

دبیرکل نهضت آزادی ایران، گفت: در شرایطی می‌توانیم از برگزاری يك انتخابات آزاد سخن بگوییم که آزادی بر فضایی سیاسی کشور حاکم باشد.

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، رفع توقیف از روزنامه‌های توقیف شده، آزادی در فضای دانشگاه‌ها و آزادی فعالیت احزاب سیاسی را از پیش شرط‌های برگزاری يك انتخابات آزاد دانست و گفت: در صورتیکه چنین شرایطی محیا شود، می‌توانیم مردم را به حضور در انتخابات تشویق کنیم.

وی با تصریح بر اینکه مساله دیگری که نسبت به انتخابات باید مورد توجه قرار گیرد، برنامه نامزدها برای اداره دولت است، تصریح کرد: نامزدها باید برنامه‌های خود را به صورت روشن بیان کنند و مشخص کنند که با توجه به شرایط موجود و با توجه مشکلاتی که مجلس برای اجرای برنامه‌های دولت فعلی ایجاد کرده است، چگونه می‌توانند برنامه‌های خود را به اجرا درآورند.

تفكيك دين از دولت و سياست در ميان ملت هاي دين باور امكان پذير نيست
دردهمين سالگرد مهندس بازرگان سخنراني در اصفهان
ايلنا ۱۳۸۳/۱۰/۲۷

مردم بايد مطالبات خود را از راههاي دموكراتيك مطرح كنند
بايد ابزار نقد قدرت هميشه در دست مردم باشد

ابراهيم يزدي گفت: در ميان ملت هاي دين باور از جمله ايران، تفكيك دين از دولت و سياست امكان پذير نيست، افزود: آنچه امروز مهم است، اين است كه ما بتوانيم نظامي را متبني بر قانون و دموكراسي تاسيس نماييم.

دبيركل نهضت آزادي در مراسم بزرگداشت شصت سال خدمت و مقاومت مهندس بازرگان با بيان اين كه تقوا را محور صحبت خويش قرار مي دهيم، تقوا را عملي دانست كه رابطه انسان با خودش و هموعانش و طبيعت و خدا را منظم و مهار مي كند.

يزدي اساس جامعه توحيدى ما را غير از اين جهان کوتاه مدت و يك جهان ديگر دانست و آن را آخرت معرفي كرد.

دبيركل نهضت آزادي يكي از ويژگي هاي مهندس بازرگان را نوگرائي و روشنفكري ديني دانست و در واكنش به اين تجربه تاريخي ۲۵ ساله سه نوع گرايش را ذكر كرد؛ ۱- نفي دين از عرصه جامعه ۲- دين از عرصه جامعه حذف نشود اما از عرصه سياست و دولت بيرون برود ۳- سازگاري بين دين و دولت.

يزدي در بخش پاسخ به سوالات با استناد به اصول قانون اساسي و اشاره به انتخابات رياست جمهوري آينده گفت: مردم بايد مطالبات خود را از راههاي دموكراتيك مطرح كنند و انتخابات هم يكي از

وي يكي از مطالبات مردم براي تحقق انتخابات آزاد را اجرائي اصول فصل هاي سوم و پنجم قانون اساسي دانست و خطاب به حاكميت گفت: اگر حاكميت خواهان مشاركت حداكثري مردم در انتخابات است، بايد هرچه زودتر به اين اقدامات دست بزند، زيرا مقدمه هر واجبي، واجب است.

يزدي در پاسخ به اين سوال كه اگر نهضت آزادي به قدرت برسد، پاسخ گوي مطالبات برحق مردم خواهد بود؟ گفت: قدرت ماهيت خود را دارد، بنابراين بايد ابزار نقد قدرت هميشه در دست مردم باشد و نبايد به هيچ حزب يا فردي اعتماد نمود.

مقدمه:

شادروان مهندس بازرگان، تنها يك نواندیش و اصلاح‌گر دینی نبود، بلکه وي يك روشنفکر دینی و مصلح اجتماعی نیز بود. نواندیش دینی، در محدوده باورهای دینی رایج مردم و نخبگان به کنکاش می‌پردازد و به بازسازی فهم دینی دست می‌زند، اما روشنفکر، علاوه بر این، علی‌الاصول، منتقد وضع موجود بوده و درصدد تغییر و تحول در منش افراد و در مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه می‌باشد.

سراسر زندگی پربار شادروان بازرگان، نشان‌دهنده تلاش‌های بی‌وقفه و مؤثر و مفید وي در نقد خصوصیات فردی ما ایرانیان و اعتراض به رفتار حاکمان و ارائه راه‌های اصولی برای تحقق اهداف و آرمان‌های ملی می‌باشد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد. جا دارد از اقدام بنیاد فرهنگی بازرگان در برگزاری این همایش تشکر گردد.

۱. **جامعه در حال گذار:** جامعه ایرانی در حال گذر تاریخی و بی‌سابقه از يك جامعه سنتی به يك جامعه جدید است و تمامی ویژگی‌های يك جامعه انتقالی را دارا می‌باشد. از نظر تاریخی شاید بتوان وضعیت جامعه کنونی ایران را با دوران پس از ورود اسلام به ایران قابل مقایسه دانست. یکی از ویژگی‌های برجسته این جامعه انتقالی، دگرذیسی اساسی در رفتارهای فردی و اجتماعی است. جامعه انسانی، معمولاً يك پدیده ایستا نیست، بلکه پویا و در تغییر و تحول دائمی است. این تغییر و تحول دائمی، لزوماً با تغییر در سرشت یا ماهیت رفتارهای فردی و اجتماعی همراه نیست. در جهان زیستی تمام موجودات زنده، از جمله انسان در معرض تغییر دائم زیست‌شناختی است. ما انسان‌ها دائم پوست می‌اندازیم، سلول‌های بدن ما دائم می‌میرند و سلول‌های جدیدی جای آنها را می‌گیرند. اما در این تغییرات و جابه‌جایی‌ها، ویژگی‌های سلول‌ها و بافت‌ها، و کل اندام‌ها و کارکرد آنها ثابت می‌ماند. همچنین است يك جامعه پویای انسانی. اما در مواردی تغییرات با دگرگونی در ویژگی‌های حیاتی موجود همراه است. چنین تغییری دیگر يك جابه‌جایی ساده کهنه به نو، محسوب نمی‌شود بلکه يك دگرذیسی است. دگرذیسی واژه‌ای است که در زیست‌شناسی به معنای تغییر در ویژگی‌های مشهود (فنوتیپ) يك موجود زنده، مثلاً يك باکتری، می‌باشد، که بر اثر تغییر در ویژگی‌های ژنتیک نامشهود (ژنوتیپ) موجود صورت گرفته است. تغییر در دستگاه ژنتیک یا وراثتی يك موجود زنده ممکن است تحت تأثیر عوامل مختلف درونی یا بیرونی صورت بگیرد. ویژگی‌های تعیین‌کننده هویت هر موجود زنده‌ای از طریق همانند سازی ساختارهای اصلی ژنتیکی، نظیر DNA، به نسل‌های بعدی منتقل و حفظ می‌شوند. اما فرایند همانندسازی ماده ژنتیک مصون از خطا نیست. خطاهایی که رخ می‌دهند، توسط نظام ویژه‌ای در درون سلول تعمیر و اصلاح می‌شوند و یا به صورت قطعه‌ای «جهش یافته» در دستگاه ژنتیکی باقی می‌مانند. اما همه تغییرات محصول فعل و انفعالات طبیعی درون سیستم نیست، بلکه عوامل بیرونی نیز، نظیر تشعشعات کیهانی یا همکنشی با موجودات دیگر است می‌تواند سبب بروز تغییرات و دگرذیسی‌ها شوند. مثلاً در يك باکتری ساده ورود DNA میکروارگانیزم دیگری، نظیر ویروس، موجب تغییرات در ویژگی‌های زیستی موجود می‌گردد که به صورت وراثتی به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. بقای زیستی يك موجود دگرذیسی شده تابع قوانین زیستی ویژه‌ای است. تغییر حاصله خواه متأثر از عوامل درونی باشد یا بیرونی، ممکن است از نوعی باشد که موجب تقویت ویژگی‌های مثبت موجود در تنازع بقا و ادامه حیات مطلوب وي شود.

در آن صورت در نظام زیستی موجود تثبیت شده و می‌ماند. ولی اگر تغییر موجب تضعیف موجود در تنازع بقا باشد و در نهایت به نابودی تدریجی یا ناگهانی آن موجود و یا آن نوع منجر گردد، بر طبق قاعده‌ای، به تدریج در جریان انتقال از نسلی به نسلی، بی‌اثر و یا «محو» می‌گردد. در جامعه انسانی نیز تغییرات و دگرذیسی‌ها ممکن است بر اثر عوامل درونی (درون اجزا جامعه، افراد، و یا کل جامعه) و یا بیرون از جامعه (جامعه جهانی و پیرامونی) صورت گیرند. این تغییرات ممکن است موجب تقویت عناصر مثبت و سازنده فرهنگ ملی و شکوفایی جامعه شوند و یا ممکن است موجبات انحطاط جامعه را فراهم سازند. در موجودات زنده، واکنش‌ها در هر سمت و سویی بر طبق قواعد برنامه‌ریزی شده‌ای، هستند. اما در جامعه انسانی علاوه بر قوانین جهان شمول و تغییرناپذیر عالم هستی، آگاهی و آزادی فردی و جمعی در برآیند نهایی دگرذیسی‌ها نقش اساسی دارند.

به هر حال جامعه کنونی ایران در حال گذر تاریخی و دگرذیسی بی‌سابقه در ساختارها و رفتارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. محور اصلی این انتقال و جابه‌جایی یا دگرذیسی عبارت از تغییرات اساسی در هنجارهای فردی و اجتماعی شکل گرفته سنتی و به ارث رسیده از گذشته می‌باشد. اما هنوز برآیند غالبی به وجود نیامده و هنجارهای جدیدی که فراگیر شده باشند، جایگزین سنت‌ها نشده‌اند. بنابراین هم تنوع و تضاد در رفتارهای فردی و اجتماعی و هم نشئت و پراکندگی در افکار و عقاید، حتی در میان نخبگان جامعه، چشم‌گیر است.

در چنین شرایطی، رسیدن جامعه به یک اجماع نظری و عملی نیازمند به یک جو سیاسی و اجتماعی آزاد و آرام می‌باشد، تا عبور از دوران متلاطم‌گذار، با حداقل تلفات و آسیب‌ها ممکن گردد. در یک جامعه در حال انتقال و دگرذیسی، هنجارهای جدید با زور و دستور شکل نمی‌گیرند. در چنین جامعه‌ای، حکومت استبدادی مطلق‌گرا، مطلق‌بین و مطلق‌خواه، به خصوص اگر حکومتی سنت‌گرا و دینی یا شبه دینی باشد، بیشترین صدمه و آسیب را به روند بهداشتی و طبیعی تغییرات و تحولات وارد می‌سازد.

۲. همکنشی میان سنت و مدرنیته: مهمترین مسئله در جامعه درحال گذار، همکنشی، اعم از تقابل و تضاد یا تعامل و همگرایی میان سنت و مدرنیته می‌باشد که از زمان **امیرکبیر** شروع شده و فرازهایی همچون انقلاب مشروطه، دوره بیست ساله حکومت پهلوی اول و جنبش ملی شدن صنعت نفت را پشت سر گذارده است. انقلاب اسلامی بهمن سال ۱۳۵۷ این فرایند را به نفع مدرنیته تغییر داده و تسریع نموده است.

مدرنیته فرآورده فرهنگ و تمدن غرب است، اگرچه ریشه‌های آن فراقاره‌ای و جهانی می‌باشد. تقابل سنت و مدرنیته در ایران از زمان برقراری روابط میان ایران و اروپا آغاز شده است. ورود فرهنگ اروپایی به ایران به عنوان یک فرهنگ بیگانه، پدیده جدید و نوظهوری در تاریخ کشورمان محسوب نمی‌شود. زیرا اولاً فرهنگ‌ها عموماً مسری هستند و از یک اندام‌واره اجتماعی به یک واحد اجتماعی دیگر به سرعت سرایت می‌کنند؛ ثانیاً ایران به علت موقعیت استراتژیک خود، در طول حیات طولانی‌اش، در معرض تهاجمات فرهنگ‌های مختلف رومی، یونانی، عربی، هندی و چینی قرار داشته است؛ ثالثاً تعامل و تهاجم فرهنگ‌ها نه تنها لزوماً منفی نمی‌باشند، بلکه از عوامل بسیار مؤثر در توسعه و رشد فرهنگ ملت‌ها هم می‌باشند. فرهنگ‌های محصور، مصون و محروم از تعامل با سایر فرهنگ‌ها، رشد نیافته و ابتدایی باقی می‌مانند و نظیر توده‌ای از سلول‌های محصور و محروم

از دریافت مواد غذایی، اتروفیه (Atrophy) شده و در نهایت از بین می‌روند. فرهنگ ایرانی به علت تعامل مستمر و گسترده با سایر فرهنگ‌ها از غنای بسیار استثنایی در میان فرهنگ‌های ملی جهان برخوردار است و واجد آن ویژگی‌هایی گردیده است که در هر تعامل فرهنگی می‌تواند عناصر مثبت فرهنگ‌های غیرایرانی را شناسایی و جذب نموده و در خود ادغام یا گوارده نماید. رابعاً براساس فرایند تعامل دائم فرهنگ‌ها و تأثیرات متقابل بر یکدیگر، برای فرهنگ دو تعریف ملی و جهانی مورد بحث است.^۱

بنابراین ورود یا تهاجم فرهنگ اروپایی به ایران، یک حادثه جدید محسوب نمی‌گردد. بلکه در واقع تکرار حوادث تاریخی است. اما تفاوت‌های بنیادینی میان ورود فرهنگ اروپایی به ایران با تهاجم اقوام و ورود فرهنگ‌های گذشته به ایران وجود دارد. اولاً فرهنگ اقوام مهاجم گذشته، در مقایسه با فرهنگ ملی ما، ضعیف و توسعه نیافته بوده است، به همین علت به سرعت تحت تأثیر فرهنگ ملی ما قرار گرفته و ایرانی شده است؛ ثانیاً فرهنگ غرب (اروپا)، ریشه یونانی دارد که نژادپرستی از اجزاء بارز آن است. یونانیان مردم جهان را به «یونانی» و «بربر» تقسیم می‌کردند. غیریونانی‌ها، از جمله ایرانیان را «بربر» یعنی «وحشی» و «غیرتمدن» می‌دانستند. به همین علت مهاجمین غربی (اروپایی) در کشورهای آسیایی و آفریقایی با مردم بومی اختلاط نمی‌کردند و در مجتمع‌ها یا کولونی‌های ویژه‌ای جدای از مردم بومی زندگی می‌کردند. بکارگیری واژه کولونیالیسم برابر استعمار از همین رفتار برتری‌جویانه مهاجمین غربی گرفته شده است. اما اقوام مهاجم قدیمی برخلاف مهاجمین غربی، عموماً چون نژادپرست نبودند، به سرعت با مردم بومی درمی‌آمیختند و وجوه متمایز خود را با ایرانیان از دست می‌دادند و ثالثاً برخلاف مهاجمین غربی، منابع ثروت ملی را برای انتقال به متروپل یا کشور مادر غارت نمی‌کردند. فرهنگ اروپایی، اما تمدنی را آفریده که جذاب، دلربا و دلنشین است. در حالی که تهاجمات نظامی و تقابل‌های فرهنگی و تمدنی گذشته، به استثنای ورود اسلام به ایران، فاقد چنین ویژگی‌هایی بوده است. موقعیت و جذابیت فرهنگ و تمدن غربی موجب شده است که عناصری از آن در عمیق‌ترین لایه‌های جامعه ایرانی، یا به تعبیری در ساختار ژنتیکی فرهنگ ما، رسوخ کرده و تغییراتی را موجب شده باشد. اگرچه تمامی این عناصر هنوز در فرهنگ ملی ما گوارده نشده و به ساختارها منتقل نشده‌اند، اما تشننت در افکار و اندیشه‌ها و اختلال‌هایی را در نظم زیستی- اجتماعی جامعه ما به وجود آورده‌اند. به طوری که ما نه می‌توانیم دست به یک پالایش فرهنگی بزنیم و آنها را از ساختارها و فرایندهای فرهنگی خود جدا کنیم و نه می‌توانیم بحران‌هایی را که پیامد اختلالات مشهود آن می‌باشد و ممکن است به نابودی ما بیانجامد، نادیده بگیریم. در این شرایط فضای باز سیاسی - فرهنگی و رعایت اصل مدارا یا تفرانس، یک مقدمه واجب بر آزادی بحث و گفتگو میان کلیه گرایش‌های فکری و نظری جهت رسیدن به یک اجماع می‌باشد.

۳. پالایش سنت و بومی کردن مدرنیته: یکی از مهم‌ترین مسایل جامعه کنونی ایران رابطه سنت و مدرنیته است. از حدود یکصد سال پیش مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سنتی جامعه ما، تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی دچار التهابات و خیزش‌های بی‌سابقه‌ای شده است. مناسبات سنتی به تدریج در طول زمان در پاسخ به نیازهای جامعه شکل می‌گیرند. اما اگر به هر دلیلی یا علتی، جامعه نتواند سنت‌ها را بازسازی نماید و در نتیجه فرایند مستمر جابه‌جایی کهنه و نو دچار وقفه گردد، جامعه به یک وضعیت رکود و نازایی می‌رسد. حال اگر این جامعه، در چنین

وضعیتی، در معرض برخورد با عامل یا عوامل بیرونی قرار گیرد، نظیر هر موجود زنده‌ای، تحریک می‌شود و از خود واکنش نشان می‌دهد. این تحریک و واکنش موجب فعال شدن واحدهایی می‌گردد که در درون سیستم هستند، اما در شرایط عادی فعال نمی‌باشند. این فعال شدن‌ها منجر به آن می‌شود که جامعه از حالت رکود بیرون آمده و فرایند نوسازی فعال گردد.

در ایران، نظیر هر جامعه دیگری واکنش به ورود یا تهاجم فرهنگ و تمدن غربی ناهمگن با هویت و فرهنگ ملی موجب ضربه یا شوک شده است. بر اثر این شوک ما دچار «پارادوکس سنت و مدرنیته» شده‌ایم. از سنت به بیرون پرتاب شده‌ایم، اما به مدرنیته هم نرسیده‌ایم. با طیف وسیعی از رفتارها و دیدگاه‌ها روبرو هستیم. علاوه بر تنوع رفتارها و دیدگاه‌ها در بسیاری از موارد، حتی در میان نخبگان در حالی که «مدرن فکر» می‌کنیم، به شکل بسیار بدی «سنتی» عمل می‌کنیم. به همین دلیل، ضرورت بازنگری و بازسازی سنت و همکنشی با تجدد، چه به شکل تخاصم و مقابله و چه مدارا و سازگاری، به یک موضوع محوری در گفتمان سیاسی - فرهنگی ایران تبدیل شده است. در یک سطح، وجود دو نوع دیدگاه در باب سنت و مدرنیته مشهود است. یکی دیدگاه عوامانه و دیگری دیدگاه عالمانه. در دیدگاه عوامانه، تغییر در نمادهای بیرونی، در ساختمان‌ها، در شیوه زندگی و کار به عنوان تجدد تلقی می‌شود. اما در دیدگاه عالمانه، آنچه نو شدن و تجدد محسوب می‌گردد، تغییر در جهان درون انسان‌ها، در افکار و اندیشه‌ها است. در سطح دیگری دو نوع واکنش قابل ملاحظه است. یک نوع واکنش سطحی، ناآگاهانه و مطلق‌گرا، چه مثبت و چه منفی، نسبت به هر آن چه به نام سنت وجود دارد و یا هر آن چه به نام مدرنیته وارد شده است می‌باشد. در نگاه مطلق‌گرا سنت‌هایی به ارث رسیده یا مطلق خوبند و پذیرفته می‌شوند یا هر چه هست زشت و نادرست است و باید طرد و تصفیه شوند. نظیر همین نگاه مطلق‌گرا درباره هر آنچه به نام مدرنیته وارد شده، نیز صادق است. اما نوع دیگر واکنش عالمانه، آگاهانه و نسبی‌گرا، نسبت به مقولات سنت و مدرنیته است. در این واکنش نه سنت‌ها و نه مدرنیته به طور کامل و تمام عیار رد یا قبول نمی‌شوند. نفي مطلق سنت‌ها و قبول بی‌قید و شرط مدرنیته موجب از هم‌گسیختگی اجتماعی می‌شود. قبول مطلق سنت‌ها و نفي تمام مقولات مدرنیته نیز ادامه رکود و عقب‌ماندگی است. تکیه اساسی بر این است که تنها راه ممکن، میسر و مفید برای ما شناسایی عناصر مثبت سنت، که برای حفظ هویت و انسجام ملی ضروری هستند، از یک طرف و فهم مقولات اصلی و بنیادین مدرنیته در قلمرو علمی، سیاسی و اقتصادی، که از پیش‌نیازهای اجتناب‌ناپذیر توسعه انسانی، و حذف عناصر نامطلوب و بازدارنده توسعه، از طرف دیگر، می‌باشد. به عبارت دیگر خروج از بحران‌های کنونی و ورود به عصر توسعه نیازمند پالایش سنت‌ها از یک طرف و بومی (ملی) کردن مقولات اساسی مدرنیته از طرف دیگر است. اگر اصل دو بعدی بودن هویت ملی ایرانیان، یعنی ملیت (ایرانیّت) و دیانت (اسلامیت) را بپذیریم، بومی کردن مقولات مدرنیته یعنی ایرانی و اسلامی کردن آنها. آنچه امروز ما در سطح مجادلات و مباحثات فرهنگی، فکری و نظری شاهد آن هستیم، در واقع واکنش جامعه متفکر ایرانی به این ضرورت سرنوشت‌ساز می‌باشد.

اکنون با توجه به این مقدمات ببینیم درباره رابطه میان دینمداری و سکولاریسم یا به مفهوم خاصتر میان دین با جامعه، دولت و سیاست چه راه‌هایی مطلوبی پیش روی ماست.

۴. **رابطه دینمداری و سکولاریسم:** یکی از مقولات بسیار مهم در بحث سنت و مدرنیته، که برای نخستین بار به طور جدی در گفتمان سیاسی و فرهنگی کشورمان مطرح شده است، رابطه دین و دولت و سیاست و حکومت یا آنچه به طور عام به نام لائیسیته و سکولاریسم عنوان می‌شود، می‌باشد.

در بسیاری از منابع علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، چه فارسی، چه خارجی، **دو واژه سکولاریزم و لائیسیته** را مترادف هم به کار برده‌اند. در مآخذ فارسی هر دو واژه به عرفی، غیرمقدس، دنیوی، این جهانی بودن، ناسوتی، بشری، زمینی، غیر دین‌گرایی، نادینی‌گرایی، جداسدن دین از دنیا و یا مطلق نادینی معنا شده است. در عربی واژه «**علمانیت**» به معنای علمی بودن به جای این دو واژه به کار رفته است.^{۱۱} با وجود این هیچ تعریف جامع و مانعی برای این دو واژه وجود ندارد؛ اما براساس تجارب تاریخی در کشورهای مختلف جهان سکولاریسم یا لائیسیته را می‌توان با سه ویژگی زیر در نظر گرفت:

اول آن که سکولاریسم صرفاً روابط دو نهاد قدرت سیاسی و حکومت یا دولت را با نهاد دین یا کلیسا (روحانیت) معین می‌کند. به عبارت دیگر سکولاریسم یک مکتب فکری یا یک ایدئولوژی نیست؛ امری است فاقد درون‌مایه فکری ویژه و تنها در قلمرو قدرت و سیاست کلان و رابطه میان دو نهاد قدرت معنا پیدا می‌کند.

دوم آن که اصل پیدایش سکولاریسم براساس نفی دخالت دین در دولت و بالعکس می‌باشد. به عبارت دیگر تعریف سلبی دارد نه ایجابی.

سوم و مهمتر از همه، این که رابطه میان دو نهاد قدرت سیاسی/ حکومت با نهاد دین رابطه‌ای است پویا و تحول‌پذیر، که برحسب شرایط و وضعیت و مناسبات سیاسی و اجتماعی و اعتبار و اقتدار نهادهای قدرت و دین در هر زمان و مکانی، اشکال متنوع و متفاوت پیدا می‌کند. بنابراین طیف وسیع و متنوعی از روابط قابل تصور، محتمل و امکان‌پذیر است. در یک جامعه براساس شرایط ویژه همان جامعه شکل گرفته است لزوماً قابل تقلید و به کارگیری در جامعه‌ای با ویژگی‌های متفاوت نمی‌باشد.

نکته دیگر این که بحث رابطه دین و دولت، نهاد دین و نهاد دولت در ایران بحث تازه‌ای نیست. در **دوران مشروطه‌طلبی** مطالبی پیرامون لائیسیته و سکولاریزم توسط برخی از روشنفکران مطرح و برخی از راهکارهای معطوف به آن عنوان گردید. اما هیچ کدام جدی و گسترده نبود. پس از انقلاب اسلامی ایران و تجربه دو دهه حکومت دینی است، که مسئله به طوری جدی مطرح شده است.

تفاوت اساسی طرح این مسئله در دوران مشروطه‌خواهی با سال‌های اخیر شاید در این باشد که نظراتی که در آن زمان مطرح می‌شد، برخاسته از تجربه جامعه خودمان نبود، بلکه الگوبرداری از تجربه کشورهای اروپا، به خصوص در **فرانسه** بود. شاید به همین دلیل هم بود که بحث‌های نظری عمیق ماند و ادامه پیدا نکرد. اما از نظر عملی در تقابل میان **مشروطه‌خواهان** و **مشروطه‌طلبان**، که جوهر آن رابطه دین و دولت بود، راه‌حلی که در نهایت مورد قبول طرفین قرار گرفت، تصویب **اصل دوم متمم قانون اساسی** بود. قبول این راه‌حل از جانب هر دو طرف معلول نوعی تعادل در نیروهای دو طرف بود، نه حاصل توافق‌های نظری. به همین دلیل هنگامی که **محمدعلی شاه**، به

جای پدر نشست و مخالفت خود را با مشروطه اعلام کرد مشروطه‌طلبان دست بالا را در قدرت پیدا کردند، در نتیجه از استبداد و برهم زدن اساس مشروطه حمایت کردند. پس از انقلاب اسلامی، توازن قدرت میان نیروهای سیاسی، به نفع روحانیان رقم خورد و آنان هم حداکثر استفاده را از موقعیت برده‌اند و ساختار سیاسی - حقوقی نظام را در نهایت در چارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه و حکومت دینی با قرائت ویژه شکل داده‌اند. در قانون اساسی تدوین و نهایی شده توسط دولت موقت (روشنفکران دینی) اگر چه ولایت فقیه در قانون نیامده بود اما کار اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه به عهده یک شورای نگهبان ۱۱ نفره منتخب نمایندگان مجلس واگذار شده بود. تغییر در آن پیش‌نویس و اضافه کردن اصل رهبری و ولایت فقیه، براساس تبادل نظر و بحث‌های نظری میان دو جریان اصلی تعیین‌کننده در انقلاب، یعنی روشنفکران دینی و روحانیت نبود، بلکه یک طرفه و از موضع برتر قدرت سیاسی روحانیون بود. اما اکنون سیاست‌ها و رفتارهای روحانیان حاکم، به نام خدا و دین دو پیامد ایجاد کرده است. یکی بحث‌های نظری درباره سکولاریسم و جدایی دین از سیاست و دولت، و دیگری کاهش چشمگیر اقتدار و اعتبار مردمی روحانیت. بحث‌های نظری زمانی عمدتاً فقط در میان روشنفکران غیر دینی مطرح بود، اما اکنون برای بسیاری از دینداران نیز شفاف کردن مرز میان دین و دولت و نهاد دینی با نهاد قدرت و حکومت به طور جدی مطرح می‌باشد.

۵ - واکنش‌های نظری به تجربه عملی تاریخ معاصرکشورمان : سه رویکرد اساسی نظری و عملی در مورد رابطه دین با جامعه و سیاست و دولت مطرح و قابل شناسایی و بررسی است.

رویکرد اول - نفی و حذف دین از عرصه‌های فردی و اجتماعی: عده‌ای با قرائت خاصی از لائیسیت، که محصول تجربه جامعه اروپایی و انقلاب فرانسه در قرن هجدهم می‌باشد، نه تنها به حذف نهاد دین از دولت/ حکومت هستند، بلکه به دنبال نفی و حذف اصل دین از جامعه می‌باشند. برخی از معتقدین به این رویکرد به دنبال حذف دین نه تنها از عرصه اجتماعی بلکه، از عرصه رفتارهای فردی نیز می‌باشند.

چنین رویکردی جدید نیست. قبل از انقلاب هم گروه‌های سیاسی با نظریه‌پردازانی بوده‌اند که با اصل حضور دین در جامعه مخالف بوده‌اند و آن را نفی می‌کرده‌اند و اعتقادی به دین چه در عرصه فردی و شخصی و چه در قلمرو اجتماعی و حکومتی نداشتند و به نوعی دین ستیز بودند. اینان اکنون از کارنامه نامطلوب دو دهه حکومت دینی و پیامدهای منفی آن، به نفع باورهای خود علیه دین بهره‌برداری می‌کنند.

اکنون این سؤال اساسی مطرح است که آیا حذف دین از جامعه بشری ممکن و میسر است؟ پاسخ به این سؤال را از دو زاویه می‌توان بررسی کرد. اول از زاویه تجربه تاریخی برای حذف دین از جامعه، دوم از زاویه علمی و اجتماعی. از نظر تاریخی آیا یک نمونه‌ای موفق از حذف دین از جامعه وجود دارد که بتوان ارائه داد و به آن استناد نمود؟ نه تنها چنین نمونه‌ای وجود ندارد، بلکه نمونه‌های متعددی از ناکامی تلاش‌های بسیار برای حذف دین از زندگی بشر، چه در سطح فردی و شخصی و چه در سطح اجتماعی، وجود دارد. هم تجارب مسالمت‌آمیز مستمر و پیگیر، نظیر فرانسه، و هم اعمال خشونت و سرکوب، نظیر شوروی سابق.

در فرانسه لائیسیت در واکنش به ادعاهای کلیسای قرون وسطی، به عنوان جانشین خدا و منبع مشروعیت قدرت سیاسی، ابتدا به معنای نفی کلیسا و کشیش مطرح می‌گردد. جدایی میان دولت و

دین و جامعه به سرعت در قانون اساسی ۱۷۸۷، و الحاقیه ۱۷۹۱ اعلام می‌شود. اصطلاح لائیسیته در مقابل امر دینی قرار می‌گیرد و جدایی میان دین و واقعیت‌های دنیایی، مطرح می‌گردد. و این که: «آن جامعه‌ای، اقتداری، اندیشه‌ای و اخلاقی لائیک خوانده می‌شود که کاملاً از هر گونه نفوذ دین رهیده باشد و فقط از اصول طبیعی و بخردانه خود پیروی کند»ⁱⁱⁱ به این ترتیب قلمرو لائیسیته گسترش پیدا کرد و جنبه ضددینی و ضد خدایی هم به خود می‌گیرد. این تعریف در فرانسه ۱۱۶ سال طول کشید تا به لائیسیته کامل برسد. اما به تدریج در طی یک قرن تغییرات فراوان در رابطه دین و جامعه و دولت در فرانسه پدید آمده است و لائیسیته کلاسیک مطرح نمی‌باشد.

شاید برجسته‌ترین و بارزترین نمونه دین‌ستیزی راهبردی همراه با خشونت در **اتحاد جماهیر شوروی** سابق صورت گرفته باشد. در شوروی سابق، به استناد نظر **مارکس** که «**دین افیون توده‌ها است**»، دین ستیزی سیاست استراتژیک دولت، برای بیش از ۷۰ سال شده بود. اگر در برخی از کشورها نظیر فرانسه برخورد با دین و جداسازی دین از دولت و جامعه، با مسالمت و ملایمت صورت گرفته است، در شوروی سابق با خشونت و سرکوب و بستن کلیساها و مساجد و تبدیل آنها به ادارات دولتی و یا موزه و با تبلیغ شدید «**الحاد**» همراه بود. اما این سیاست به کلی ناکام ماند و شکست خورد. این شکست می‌تواند معانی و تفسیرهای مختلف داشته باشد، که در اینجا به آنها پرداخته نمی‌شود. زیرا ما را از بحث اصلی باز می‌دارد. تنها یادآور می‌شویم که بررسی و علل این شکست مورد توجه نظریه‌پردازان شوروی سابق قرار گرفته بود. به عنوان نمونه، در اوایل دهه ۱۹۷۰، به مناسبت **صدمین سالروز تولد لنین**، مؤسس و پایه‌گذار اتحاد جماهیر شوروی، نشریه پر تیراژ و رسمی **پراودا** در مقاله‌ای به بررسی این مسئله پرداخت که چرا مذهب در شوروی هنوز زنده و فعال است. نویسنده برای نشان دادن اهمیت مسئله فهرستی از قوانین بازدارنده فعالیت‌های مذهبی و آزادی تبلیغات ضددینی و الحادی و اقدامات بازدارنده فعالیت‌های مذهبی از آغاز انقلاب بلشویکی را ارائه داد. سپس به مسئله گرایش جوانان به دین می‌پردازد و می‌نویسد اگر مردان یا زنان ۵۰-۶۰ سال به بالا، گرایش مذهبی از خود نشان بدهند و در کلیسا یا مسجد حضور به هم رسانند، شاید بتوان آن را به رسوبات باقیمانده از دوران قبل از انقلاب سوسیالیستی نسبت داد و توجیه نمود. اما وقتی جوانان ۱۶-۱۷ ساله از خود چنین گرایشاتی را بروز می‌دهند، چگونه، ۶۰ سال بعد از انقلاب بلشویکی، و آن همه تبلیغات الحادی و فعالیت‌های بازدارنده حیات دینی، می‌توان آن را توجیه کرد؟

نویسنده در پایان مقاله خود به نقل از یک استاد جامعه‌شناس روسی می‌نویسد: «**پیچیدگی پدیده مذهب به گونه‌ای است که با زور نمی‌توان با آن مقابله کرد. دین مثل میخی است در چوب، هر چه بر سرش بیشتر بکوبند محکم‌تر می‌شود.**»

تجربه خونبار دین و دولت در **جامعه اتحاد جماهیر شوروی** سابق و کشورهای اروپای شرقی نشان می‌دهد که لائیسیته به معنای حذف و جدایی دین از جامعه، چه در سطح رفتارهای فردی و چه اجتماعی ناممکن است. با زور سر نیزه و سرکوب ممکن است مظاهر دین باوری توده‌ها را از جامعه حذف کرد، اما در اولین فرصت با یک حرکت انفجاری حضور و نفوذ خود را در جامعه و قلمرو سیاست نشان خواهد داد. کما این که در کشورهای اروپای شرقی، به خصوص در **لهستان**، جهان شاهد بروز و ظهور آن بود.

چین نمونه دیگری از رابطه دین و جامعه را ارائه می‌دهد. رهبران حزب کمونیست چین دیدگاه‌های متفاوتی از کمونیست‌های روسی درباره دین ابراز داشته‌اند.

در دهه ۱۹۷۰، روزنامه مردم ارگان حزب کمونیست چین، که نظرات رسمی حزب را منتشر می‌ساخت، در یکی از شماره‌های خود پیرامون مسئله دین در چین از دو نوع دین سخن رانده است، یک نوع دینی که آن را «دین باوری طبیعی» می‌خواند و دیگری «دینمداری کاسبکارانه، ارتجاعی و استثمار محور». نوع اول، دین باوری طبیعی، همان تلقی مردم عادی از دین است. توصیه نظریه‌پردازان چین این بوده است که با این نوع دین باوری نباید مستقیماً مقابله و آن را سرکوب نمود، بلکه باید با باسواد کردن مردم و توسعه دانش نیاز به دین را که محصول جهل بشر است منتفی ساخت. اما با نوع دوم، که بیشتر مربوط به کلیساهای مسیحی غربی و سازمان‌های تبشیری است باید برخورد کرد و جلوی فعالیت‌های آنها را گرفت. چوئن لای، از رهبران برجسته و مرد شماره دو چین، در سفری به تبت در یکی از سخنان خود می‌گوید ما کمونیست‌ها معتقدیم باور دینی مردم عادی محصول جهل و نادانی آنها است. اگر ما مردم را با سواد کنیم و سطح دانش جامعه را بالا ببریم، دین باوری ناپدید می‌شود. بنابراین، ما نباید با زور و اعمال خشونت با باورهای دینی طبیعی مردم مقابله نمائیم. وقتی سطح باسوادی مردم را بالا می‌بریم و دانش عمومی می‌شود - اگر نظریه ما، در مورد باور دینی و جهل، درست باشد - دین باوری در میان مردم خود به خود از صحنه حذف می‌شود اما اگر علیرغم باسوادی مردم و بالا رفتن سطح دانش عمومی، دینمداری و دین‌باوری مردم باقی بماند، در آن صورت نظریه ما نادرست است و ما باید نادرستی نظریه خود را بپذیریم.

اکنون به بخش دیگری از رویکرد اول مبنی بر جدایی کامل دین از سیاست می‌پردازیم. از آنجا که معتقدین و مبلغین حذف دین از جامعه، خود را به دموکراسی، مردم‌سالاری، معتقد و متعهد می‌دانند، یا به آن تظاهر می‌کنند، در جامعه‌ای که اکثریت آن را دینداران و دینمداران تشکیل می‌دهد با یک پارادوکس روبرو هستند. اگر هدف استقرار حکومت مردم بر مردم است، در آن صورت اگر اکثریت مردم آزادانه به نوع خاصی از حکومت رای دادند، تکلیف چیست؟

در واقع نمی‌توان از دموکراسی سخن گفت اما دینداران را از دخالت در سیاست، یعنی در سرنوشت خویش، بازداشت. مگر آن که گفته شود دموکراسی خوب است به شرطی که دینداران در سیاست دخالت نکنند و این در واقع همان چیزی است که برخی از معتقدان به لائیسیتیه فرانسوی قرن هجدهم، از میان سکولارهای ضد دین و همچنین نیروهای سیاسی مخالف انقلاب و جمهوری اسلامی، به عنوان یک بدیل و جایگزین تبلیغ می‌نمایند.

به عنوان مثال، یکی از همین افراد می‌نویسد:

«مسئله دین در سیاست به دو موضوع بستگی دارد: نخست حق دموکراسی به دفاع از خود و حدود آن، و دوم اسلام‌گرایی به عنوان یک مدعی قدرت سیاسی و یک جایگزین دموکراسی به عنوان حکومت مردم، با خود حق فعالیت سیاسی برای افراد و گروه‌های جامعه را می‌آورد. بنابر این، هر گروهی حق دارد برای رسیدن به قدرت و در دست گرفتن حکومت از راه قانون فعالیت کند.»^{iv}

این نویسنده سپس اضافه می‌کند که:

«اگر کسانی با يك برنامه سياسي که شهروندان را از آزاديها و حقوق خود بي بهره مي کند به فعاليت سياسي بپردازد وظيفة جامعه چيست؟ اگر جهان بيني و پيشينه و طبيعت يك گروه سياسي نشان دهد که با همه بستگي اش به فرايند انتخاباتي، اساساً «به هر کس يك راي يك بار»، باور دارد و اگر با راي اکثريت به قدرت رسيد ديگر با هيچ رايي پايين نخواهد آمد، چه؟ آیا جامعه حق دارد براي دفاع از حقوق شهروندان جلوي فعاليت چنين گروهی را قانوناً بگيرد؟»^۷

نويسنده براي توجيه ضرورت جلوگيري از برخورداري مسلمانان از حقوق و آزادي اساسي خود به سه نمونه تاريخي اشاره مي کند. نمونه اول اقدام آمريکاييان در غيرقانوني اعلام کردن فعاليت حزب کمونيست آمريکا. نمونه دوم ممنوعيت فعاليت سياسي ناسيونال سوسياليسست ها (نازيها) و تبليغات ضد يهودي در قانون اساسي آلمان بعد از جنگ و نمونه سوم منحل کردن حزب اسلامي رفاه در ترکیه توسط نظاميان ترکیه.

اين يك نگاه ساده انگارانه و نادیده گرفتن بسياري از شرايط ويژه ملي و جهاني است.

اولاً اگر قرار باشد براساس «جهان بيني و پيشينه و طبيعت يك گروه سياسي»، گروهها را از حقوق اساسي و مشارکت در امر سياسي محروم کرد، قطعاً کارنامه و پيشينه برخي از گروههاي سياسي نظير سلطنت طلبان در ايران و يا کمونيست ها از شمول اين فتواي سياسي نويسنده محسوب مي شوند. تصادفاً با همين منطق و استدلال است که سنت گرايان بر کرسی قدرت نشسته جلوي فعاليت مخالفين خود را سد مي کنند.

ثانياً اين نگرش، تأثيرات وضعيت عيني هر جامعه اي را بر فرايند تحولات سياسي نادیده مي گيرد. ممنوعيت فعاليت حزب کمونيست آمريکا، محصول دوران مک کارتيسم، و سيطرة نظاميان آمريکا در اوج جنگ سرد بود. در بسياري از کشورهاي دموکراتيک جهان، که در دوران جنگ سرد در جبهه غرب و در برابر بلوک شرق قرار داشتند، برخلاف آمريکا، احزاب کمونيست آزادانه فعاليت مي کردند (نظير احزاب کمونيست در فرانسه و ايتاليا و کشورهاي اسکانديناوي). اين احزاب، پس از جنگ سرد نيز، با تغيير نام و ساختار حزبي، به فعاليت خود ادامه داده اند و نمايندگان آنان در نهادهاي تصميم گيري حضور مؤثر دارند.

نويسنده پس از اين مقدمه چيني ها، از دموکرات ها براي حذف اسلام گرايان اين چنين دعوت مي کند:

دموکرات هاي ما بايد کمک کنند و بلاي مذهب در سياست و حکومت هر دو را از جامعه بردارند... دفتر بي شکوه ملي - مذهبي را ببندند و بازماندگان و ورشکستگانش را به عنوان يك گرايش سياسي به بازنشستگي بفرستند.^۷

خوب، سالي که نکوست از بهارش پيدا است. کسانی که هنوز هيچ محلي از اعراب در مناسبات سياسي ايران ندارند و به قول معروف نه به بارند و نه بدار، هنوز به هيچ جا نرسیده، حذف گروههاي سياسي - فکري مخالف خود را تبليغ مي کنند. يکي از گناهان نابخشودني مهندس بازرگان، آيت الله طالقاني، دکتر سبحاني، نهضت آزادي ايران و ساير نيروهاي ملي - مذهبي، سالها مبارزه براي تحقق آرمان هاي ملي و مردمی ملت، از جمله آزادي و استقلال است، که هنوز هم ادامه دارد.

نویسنده اگر چه با نظریه ولایت فقیه مخالف است، اما به شدت به تفکر «ولایی» و بیماری «قیمومیت» بر مردم مبتلا است. این تفکر نیز مردم را صغیر و مهجور و خود را ولی و قیم آنان می‌داند.

اما جدای از این نگرش قیم مآبانه و منطق زورمدارانه، نباید از نظر دور داشت که در تعامل و ارتباط دین یا هر ایدئولوژی دیگری با سیاست، هنگامی که گروهی با جزمیت ایدئولوژیکی یا با تعصب دین‌مدارانه و یا در ضدیت با دین حمایت اکثریت جامعه را به خود جلب نمایند، احتمال تحمیل یکطرفه عقاید و آراء و بروز پیامدهای منفی همیشه وجود دارد. روحانیان و رهبران دینی ممکن است با استفاده از احساس مذهبی توسعه نیافته مردم آنها را به حمایت از خود جلب نمایند و با کسب اکثریت آرای مردم به تشکیل حکومت دینی، از نوعی که خود آن را تعریف می‌کنند، دست بزنند. **جبهه نجات الجزایر**، در یک انتخابات آزاد، اکثریت را کسب کرد. اما رهبران جبهه، حتی قبل از آن که قدرت رسماً به آنان منتقل شود به شدت علیه دموکراسی موضع گرفتند و آن را معادل کفر تلقی کردند. اما این خطری نیست که فقط از جانب دینمداران متعصب و با سوء استفاده از احساس مذهبی توسعه نیافته مردم دموکراسی را تهدید نماید. در شرایط فقدان بینش و آگاهی سیاسی، رهبران توده‌گرای غیر دینی و یا ضد دینی نیز ممکن است به استفاده از احساس سیاسی توسعه نیافته مردم کسب اکثریت آرای آنان حکومت مورد نظر خود را مستقر سازند. سوء استفاده از آرای اکثریت مردم ممکن است از جانب هم دینداران و هم بی‌دینان متعصب، هم فاشیست‌های ایتالیا و یا نژادپرستان سوسیال ناسیونالیست - نازی - آلمان هیتلری و نئوکان‌های آمریکا و یا صهیونیست‌های اسرائیلی باشد.

مسئله سوء استفاده از احساس مذهبی یا سیاسی مردم در نظام‌های پوپولیستی را نباید با مشکل رابطه دموکراتیک اکثریت و اقلیت در یک نظام مردم‌سالار اشتباه کرد.

یکی از ایرادهای اساسی دموکراسی، که برخی از صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان دموکراسی هم آن را مطرح کرده‌اند، مشکل رابطه اکثریت و اقلیت است و این‌که اکثریت تا چه حد می‌تواند و حق دارد نظرات خود را بر کل جامعه تحمیل نماید و نظرات و مطالبات اقلیت را نادیده بگیرد. این یک موضوع پیچیده سیاسی - اجتماعی در نظام‌های دموکراتیک است که تحت عنوان بی‌رحمی یا ظلم اکثریت (*The tyranny of majority*) مورد بحث قرار گرفته است و راهکارهایی هم برای آن ارائه شده است. از جمله این که با نهادینه کردن حق آزادی بیان و فعالیت سیاسی، اقلیت بتواند به اکثریت تبدیل گردد. در مواردی هم حق نافرمانی مدنی *civil disobedience* به رسمیت شناخته شده است.

اما در مورد پیشگیری سوء استفاده از احساس مذهبی یا سیاسی مردم و استقرار یک نظام استبدادی متکی به توده‌ها، با محروم کردن یک جریان فکری از مشارکت در امر سیاسی و از جمله در فرایند دموکراسی، نمی‌توان مانع بروز چنین مشکلاتی شد. اما دو راه حل اساسی قابل بحث است.

راه حل اول- رشد آگاهی و سیاسی مردم و ارتقاء احساس سیاسی (یا مذهبی) توسعه‌نیافته مردم به بینش سیاسی (یا دینی) می‌باشد. اگر امروز فعالیت نژادپرستان هوادار نازی در آلمان نمی‌تواند از حد معینی پیشرفت کند تنها به دلیل ممانعت‌های قانونی، و محروم کردن آنان از حقوق مدنی نیست بلکه افکار عمومی و آگاهی سیاسی مردم مساعد برای چنان گرایشاتی نمی‌باشد. در غیر این صورت،

هرگاه فکر و اندیشه‌ای پایگاه مردمی پیدا کند، ممانعت‌های قانونی مانع از رشد آن و در نهایت تصاحب قدرت سیاسی از هر راه ممکن نخواهد بود.

اما راه حل دوم نهادینه کردن مدارا و تولرانس (Tolerance) و تضمین برخورداری اقلیت از تمامی حقوق و آزادی سیاسی برای تبدیل شدن به اکثریت در آراء و افکار عمومی، در يك نظام دموکراتیک و جابه جایی قانونمند و مسالمت آمیز قدرت می‌باشد.

دموکراسی بدون تساهل و مدارا یا تولرانس تحقق پیدا نمی‌کند. کسانی که اندیشه خود را خوب مطلق و سایرین را شر مطلق می‌دانند، اهل مدارا نیستند. به تعبیر هابرماس: «نژادگرا نمی‌تواند اهل مدارا باشد. او اول باید از نژادپرستی بگذرد.»^{vii} اما این مطلق‌بینی منحصر و محدود به نژادگرایان نمی‌باشد. بلکه عمومیت دارد. در میان بسیاری از معتقدین به دین یا ایدئولوژی‌ها، این خودمحوری و خود را حق مطلق و سایرین را باطل مطلق دانستن وجود دارد. این نوع قضاوت و پیشداوری درباره خود، و دیگران به خصوص در جامعه استبدادزده ایران، یکی از موانع عملیاتی بر سر راه مدارا و تساهل و تسامح سیاسی - اجتماعی و نهادینه شدن دموکراسی است. به قول هابرماس «پیشداوری‌ها» محل مدارا و دموکراسی می‌باشد. او می‌پرسد: «آیا ما حق نداریم توصیفات بنیادگرای دینی، راسیسم، ملی‌گرایی افراطی و قوم‌مدار بیگانه‌هراس در مورد دیگران را پیشداوری بدانیم.»^{viii} وقتی این نوع پیشداوری و این نوع مطلق‌گرایی از بین برود، قبول این که همه شهروندان دارای حقوق مساوی هستند آسان خواهد شد و «براساس این توافق هنجارمند می‌توان تضادهای متداول در بعد معرفتی را که بین جهان‌بینی‌های رقیب وجود دارد در بعد اجتماعی با اصل مساوات شهروندی بی‌اثر و خنثی کرد»^{ix}

رویکرد دوم- جدایی نهاد دین از نهاد دولت و دین از سیاست و دولت: در این رویکرد نظر بر این است که دین از عرصه قدرت و سیاست جدا شود اما نه از قلمرو زندگی فرد و جامعه. انگیزه اصلی برخی از معتقدین به این رویکرد، نه تنها ضدیت با دین نیست، بلکه برای حفظ حرمت دین و اعتبار روحانیان است. چنین دیدگاهی در میان دینداران سابقه دارد. در میان دینداران و حتی روحانیان، کسانی بوده و هستند، که چنین مواضعی دارند. برخی از علمای دینی حتی قبل از انقلاب هم همین مواضع را داشته و تجربه حکومت و سلطنت روحانیان بعد از انقلاب، آنان را در مواضع‌شان راسخ-تر ساخته است. کسانی هم هستند، که با توجه به تأثیرات منفی حکومت به نام دین بر باورهای دینی مردم، ورود روحانیان به سیاست و قدرت و آمیختگی دین و سیاست و دولت را نقض غرض و مغایر با منافع و مصالح دین و حتی روحانیت، و نهادهای دینی می‌دانند. مرحوم آیت‌الله خویی از جمله مراجعی بودند که در سیاست دخالت نمی‌کردند و به حکومت اسلامی و ولایت فقیه اعتقادی نداشتند.

این رویکرد در مجموع از واکنش اول اصیل‌تر، طبیعی‌تر و گسترده‌تر است. و واکنشی است هم از جانب دینداران و دینمداران، و هم از طرف برخی از روشنفکران لائیک منصف و واقع‌گرا.

جالب توجه این است که به دلیل اثرات سوء حکومت روحانیون، مردم در موارد متعددی، از «روحانیان غیرسیاسی» و غیر وابسته به دستگاه‌های دولتی در مساجد و یا نهادهای دینی در شهر و منطقه سکونت خود، بیش از روحانیان حکومتی و سیاسی شده استقبال می‌کنند.

اما این نمی‌تواند یک سیاست راهبردی در یک جامعه باز سیاسی باشد. در نظام‌های بسته سیاسی و سرکوبگر، سیاست‌گریزی نوعی واکنش دفاعی موقتی است. به محض این که شرایط سیاسی آزاد و باز برای حضور فعال همه مردم، از جمله دینداران، در فرایندهای سیاسی فراهم گردد، همکنشی میان دین و سیاست اجتناب‌ناپذیر خواهد شد.

رویکرد سوم - تفکیک مقولات دین، جامعه و سیاست و رابطه دین و دولت و نهاد دین و نهاد دولت: با ویژگی‌هایی که از لائیسیت به اجمال بیان شد رابطه دین با قدرت را می‌توان در سه محور جداگانه بررسی کرد: رابطه دین و سیاست؛ رابطه نهاد دین و نهاد قدرت (دولت)؛ و رابطه دین و دولت.

در مورد اول یعنی **رابطه دین و سیاست**، سؤال اساسی این است که آیا جدایی دین از سیاست ممکن و میسر است؟ در بحث قبلی اشاره شد که دین بخش جدایی‌ناپذیر از انسان و جامعه انسانی است. نیاز انسان به دین به مفهوم گسترده آن، یک امر ذاتی یا وجودی (Existential) است و جدایی دین از جامعه و حذف آن از روابط فردی و اجتماعی امکان‌پذیر نیست. و اگر اصل بر قبول حقوق و آزادی‌های اساسی انسان، از جمله حق حاکمیت ملت باشد و این که انسان خود باید سرنوشت خویشتن را به دست گیرد، و در سیاست حضور داشته و دخالت نماید، لاجرم باورهای انسان، به هر دینی یا هر ایدئولوژی، در موضع‌گیری‌هایش و در جهت‌گیری‌های سیاسی‌اش اثرگذار خواهد بود. حضور دین و تاثیرگذاری آن در عرصه سیاست، حتی در کشورهای دموکراتیک غیرقابل چشم‌پوشی یا انکار است. در دو دهه اخیر، مسیحیان نومحافظه‌کار (نئوکان‌ها) و کلیساها در آمریکا نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست داخلی و خارجی آمریکا پیدا کرده‌اند.

در **ترکیه**، که نظامیان سکولار دین‌ستیز حاکم هستند، در هر گامی که برای تغییر و تحول سیاسی در راستای دموکراسی برداشته شده است، دینمداران اکثریت را پیدا کرده‌اند. آیا می‌توان از دموکراسی در ترکیه حمایت کرد اما به دینداران و دینمداران اجازه فعالیت در سیاست را نداد؟

در **هندوستان** سکولاریسم به معنای جدایی دین از دولت و بی‌طرفی دولت در امور دینی حاکم است. اما مذاهب نقش مهمی در سیاست هند دارند. به عنوان مثال مذهب **هندو**، در حالی که فاقد یک نهاد و سازمان منسجم و فراگیر دینی است، به دلیل نفوذی که در میان مردم و با حضوری که در تمامی ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دارد، از قدرت‌های تاثیرگذار در سیاست‌های هند محسوب می‌شود. چگونه می‌توان در هند سکولار دین را از سیاست جدا کرد؟ نمونه دیگر **اسرائیل** است که دین در تمام عرصه‌های زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم است. در حالی که صهیونیست‌های بانی اسرائیل و بسیاری از دولتمردان آن لائیک و یا ضد دین هستند.

بنابراین **جداکردن دین از سیاست امری ناممکن است**. خواه دین مورد نظر یک دین کاملاً فردی و شخصی باشد یا دینی باشد نظیر اسلام، که به گواهی بسیاری از جامعه‌شناسان حتی غیرمسلمان ویژگی‌های کاملاً متفاوتی از سایر ادیان به‌خصوص مسیحیت دارد. **فرانس پارویه**، با توجه به این سرشت ویژه اسلام می‌نویسد: «در فرانسه پدیده نو، همانا اهمیت یافتن اسلام است ... چنان‌که می‌دانیم اسلام امر دینی را از امر سیاسی جدا نمی‌سازد و در اسلام دین نفوذ بسیاری در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی دارد». x اما همکنشی میان دین و سیاست می‌تواند هم در خدمت آزادی انسان باشد و هم وسیله‌ای برای سوء استفاده صاحبان زور و زر و تزویر. اما این کارکرد دوگانه خیر و

شر منحصر و محدود به دین نیست. پدیده‌های فراوان دیگری هم هستند که کارکرد دوگانه دارند. نه تنها دین بلکه اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های غیردینی و حتی علم هم این کارکرد دوگانه را دارد. این دوگانگی خیر و شر از درون و ذات دین یا ایدئولوژی‌ها یا علم سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه امری است مربوط به ماهیت انسان و استعداد و ظرفیت انسان برای حسن استفاده یا سوء استفاده از اندیشه، صرف نظر از ماهیت فکر یا ایدئولوژی یا هر امر دیگری.^{xi}

اما دین به همان علت که یک پدیده درونی و وجودی انسان است، بسیار پیچیده است. این پیچیدگی سبب آن شده است که در طول تاریخ ادیان هم موجب خدمات اساسی و بنیادین به توسعه و تکامل انسان و پیدایش تمدن‌ها شده‌اند و هم باعث بسیاری از ظلم و ستم‌ها و جنگ‌های بی‌رحمانه تاریخ. انگیزه و احساس دینی هم در آفرینش بخش عمده‌ای از شاهکارهای جاودانه هنری بشر نقش مهمی داشته است و هم در خشن‌ترین و خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ.

آنچه تأثیرات مضر و منفی دین را از سایر پدیده‌های انسانی متمایز می‌سازد، احساس مذهبی و وجودی انسان است. اگر این احساس مذهبی خام به سطح بینش دینی ارتقا پیدا نکند، منشاء خرابی‌های بسیار خواهد شد. این احساس دینی خام و توسعه نیافته، در تمام ادوار تاریخ علیه دین واقعی و بینش توحیدی مورد سوء استفاده قرار گرفته است.^{xii} این احساس مذهبی خام به قول **بازرگان** موجب «اطاعت مردم از فرد و تسلط فرد بر مردم ناچار قدرت می‌آورد و به دنبال قدرت، ستمگری و اطاعت خلق».^{xiii} و این یعنی طاغوت و : «طاغوت یا حکومت‌های استبدادی سراسر تاریخ از آفت‌های عمده توحید است.»^{xiv}

طاغوت‌های بشری، هم برای حفظ قدرت و استیلاي خود بر خلق از این احساس مذهبی خام مردم و کیش شخصیت استفاده کرده‌اند. «عناوینی چون: پسر آفتاب، سایه خدا، خلیفه خدا، خلیفه رسول، سگ استان ولایت، شمشیر اسلام، پاسدار کلیسا، بانی مسجد و بارگاه، ناشر قرآن»^{xv} همه در راستای استفاده قدرت از این احساس مذهبی خام مردم است. سلاطین صفویه با همه ظلم و سفاکی و شرابخواری و فساد و ننگ، خود را طرفدار و مبلغان علی (ع) می‌دانستند.^{xvi} غلو در حق رهبران و شخص پرستی از آفات دین است. مسیحیان عیسی را و یهودیان عزیر را پسر خدا می‌دانند. اما کارنامه ورود دین به عرصه سیاست در تمام موارد منفی نیست.

قرآن غلو درباره شخصیت‌ها، حتی پیامبران برگزیده حق را به شدت مردود می‌داند. در قرآن کریم آمده است که: «و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم لحب الله و الذین آمنوا اشد حبا لله. بعضی از مردم خدا را همتایانی اختیار می‌کنند و آنها را چنان دوست دارند که خدا را. ولی آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند.» (بقره ۱۶۵). شخص پرستی ناشی از احساس مذهبی خام، هنگامی که به عرصه سیاسی وارد می‌شود، زمینه‌ساز بدترین نوع استبداد می‌گردد.

دین محوری در مقاطعی از تاریخ جهان در خدمت آزادی انسان نیز قرار داشته است. نه تنها در جنبش ضد استبداد سلطنتی در ایران بلکه، در بسیاری از کشورهای جهان، دین و حتی نهادهای دینی به طور جدی در مبارزات سیاسی حضور دارند: در آمریکای لاتین، قرائت جدیدی از مسیحیت، به پیدایش «**الهیات رهایی‌بخش**» منجر شده است، که با دیکتاتورهای نظامی در کشورهای آمریکای لاتین در نبرد و ستیز است. یکی از کاردینال‌های معروف کلیسا به دلیل مبارزاتش با نظامیان و حمایت از اصلاحات اجتماعی و توسعه سیاسی عدالت محور به «**کاردینال سرخ**» معروف شده است.

در جنگ آزادی بخش مردم ویتنام، علیه فرانسوی‌ها و سپس آمریکایی‌ها، رهبران مذهبی بودایی نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند. در جنبش همبستگی لهستان، کلیسای کاتولیک به طور فعال حضور داشته است.

این نوع موضع‌گیری‌های حق‌مدارانه و عدالت محور توسط نهادهای دینی و همچنین، تغییرات جدی در دیدگاه‌های دین‌مداران و نهادهای دینی یکی از علل بسیار مهم در تثبیت نقش دین در برخی از جوامع اروپایی شده است. در فرانسه که مهد لائیسیته است، دینداران، به خصوص کاتولیک‌ها، با قبول تغییرات در دیدگاه‌های سیاسی و حتی کلامی خود، موجب حفظ جایگاه دین در جامعه شده‌اند. به طوری که: «دین به امری خصوصی و شخصی فروکاسته نشده است، بلکه می‌تواند جنبه جمعی و اجتماعی داشته باشد و آزادانه در امور جامعه دخالت ورزد.»^{xvii} تا آنجا که لائیسیته ضد دینی در فرانسه آرام آرام و به تدریج مواضع افراطی اولیه را تعدیل نموده است.

جدایی کلیسا و دین از دولت در فرانسه هم برای دین و هم برای دولت نتایج خوبی به بار آورده است. اگر چه دین از دولت جدا شده است، اما دین‌گریزی جای خود را به «قبول آزادی کامل فعالیت همه ادیان»، می‌دهد و می‌پذیرد که «دولت نسبت به همه ادیان بی‌طرف است و نمی‌تواند مقرراتی بگذراند که بر سازمان درونی و کارکرد ادیان اثر گذار باشد»^{xviii} در ماده دوم قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه آمده است: «فرانسه همه باورها و اعتقادات را محترم می‌شمارد»^{xix}. در سال ۱۹۸۹ شورای دولتی فرانسه در اعلام نظری آشکار و صریح لائیسیته را به احترام به باورها و اعتقادات پیوند زد. این نظر همچنین تأکید دارد که دولت نمی‌تواند رویکردی دین ستیز یا ناخوشایند نسبت به دین در پیش گیرد. علاوه بر این، بنا به گفته پارویه: «دولت با وجود لائیک بودنش نمی‌تواند لائیسیته را به آموزه یا ایدئولوژی تبدیل کند زیرا با چنین کاری لائیسیته را با خطر نابودی روبرو می‌سازد.»^{xx} بنابراین نه تنها دین از عرصه سیاست حذف نشده است بلکه تعاملات جدید گسترده‌ای میان دین و دولت نیز در حال شکل‌گیری است.

پارویه در مورد فرانسه می‌نویسد: «مناسبات دین و جامعه دگرگون شده است... دولت مدرن که اکنون با استواری‌های پای سفت کرده است نمی‌تواند کاملاً از دین جدا ماند ... بنیاد لائیسیته دیگر نه بر آزاد شدن دولت از دین، بلکه بر تضمین آزادی‌های دینی در جامعه نهاده شده است... بنابراین می‌توان این واقعیت را دریافت که مناسبات دولت و دین در چندین زمینه واقعا دگرگونی پذیرفته است، که تحول محسوس لائیسیته را نشان می‌دهد. تحولی که در ده سال گذشته تشدید یافته است.»^{xxi}

چه عواملی موجب این تغییرات شده‌اند؟ بی‌تردید عوامل متعددی نقش داشته و دارند اما شاید بتوان به سه عامل اصلی در این تغییرات اشاره کرد. اول این‌که دموکراسی بدون حضور مردم، و حضور مردم بدون اندیشه‌های‌شان و باورهای‌شان معنا و مفهوم عملی و خارجی پیدا نمی‌کند. یعنی این که دین را نمی‌توان از سیاست جدا کرد. دوم قابلیت انسان در یادگیری و تأثیر فرایند یادگیری در بهبود روابط سیاسی و اجتماعی است. دینداران در روابط متقابل سیاسی و اجتماعی یاد گرفته‌اند که تنها راه بقای همه ادیان و اندیشه‌ها، عبور از پیشداوری‌های مطلق و قبول اصل مدارا و تساهل و تسامح با دگراندیشان و اندیشه‌های رقیب می‌باشد. این مدارا به اصل استمرار حضور همه ادیان و اندیشه‌ها در جامعه و ایفای نقش همگانی در ساختارهای سیاسی و فرهنگی و نهادینه شدن دموکراسی

منجر شده است. در ترکیه نظامیان هم یاد گرفته‌اند که اگر بخواهند بمانند باید از مطلق خواهی دست بردارند و جریان‌های سیاسی دین محور هم در فرایند عمل یادگرفته‌اند که نباید تمامیت‌خواه باشند و باید شرایط زمان و مناسبات را در نظر داشته باشند.

عامل سوم آزادی نقد عملکردها است. در يك جامعه باز سياسي هر فکر و اندیشه و هر نهادي در معرض نقد و بررسی است. در اندیشه سياسي مدرن، هیچ قدرتي و دولتي قداست ندارد. بنابراین هم قابل نقد است و قابل عزل. با قبول اصل خطاپذيري انسان، همه اندیشه‌ها و حتي قرائت‌هاي ديني قابل نقد و اصلاح هستند. دموکراسي غربي بيش از دو قرن است که به طور مرتب خود را نقد مي‌کند و براساس آزمون و خطا رفتارهاي خود را اصلاح مي‌نماید. **يکي از علل اصلي فروپاشي شوروي سابق** سرکوب هر نظر مخالف بود. تراکم و تجمع نارسايي‌ها و نتایج سياست‌هاي غلط، نظام شوروي را به نقطه انفجار نهايي رسانيد. منفکران غربي در فرآیند نقد جامعه خود، به این نکته پی برده‌اند که در کشورهای صنعتي غرب (اروپا و آمریکا) سرمایه اجتماعي يا **Social capital** در حال نابودي است و اگر این سرمایه اجتماعي از بین برود، جامعه غربي، تمدن و فرهنگ آن نیز نابود مي‌گردد.^{xxii} برای مقابله با بيماري‌ها و آسیب‌هاي اجتماعي و جلوگیری از نابودي سرمایه اجتماعي، باید راهکارهايي را جستجو کرد. یکی از راهکارها فعال شدن و فعال کردن بازوها و نهادهای دینی است. وقتی عقل خودبنیاد با زوال و نابودي تدريجي ساختارهاي اجتماعي، خانواده و ... روبرو مي‌شود، و رفتارهاي اجتماعي افسار گسیخته، موجب بروز و شیوع بيماري‌هايي چون ايدز، بالارفتن طلاق ... مي‌گردد، جامعه برای حفظ خود دست به تغييرات در رفتارها و منش‌هاي فردي و اجتماعي مي‌زند و به سوي فعاليت‌هاي مذهبي و تأکید و تبليغ مباني اخلاق و عرفان روي مي‌آورد که لزوما اطاعت از خداوند و از امري وحياني است. از این زاویه است که می‌توان رشد گرايشات مذهبي، به خصوص نئوکان‌ها در آمریکا را توجیه کرد و این که چرا در راستاي تعامل دولت با نهادهای دینی بر طبق قانون فرانسه لائیک یکی از رسانه‌هاي شنيداري و دیداري دولتي (ايستگاه راديويي **فرانس کولتور** و شبکه دوم **تلویزیونی دولتي**)، باید هر بامداد یکشنبه برنامه مذهبي پخش کند که به کاتولیسيزم، پروتستانيزم، يهوديت و اسلام اختصاص دارد؟^{xxiii} و چرا از نمایندگان این چهار مذهب و دین برای حضور در **کمیته ملي اتیک و شوراي ملي ایدز** (۱۹۸۳ و ۱۹۸۹) دعوت شده‌اند؟^{xxiv}

مروري بر رابطه دین و سياست و تنوع و گوناگوني آن در کشورهای مختلف جهان نشان مي‌دهد، که تنوع و پويايي این رابطه صرفا از وضعیت خاص نهادهای سياسي و تنوع نهادهای دینی، و وابستگی مذهبي مردم هر سرزمین سرچشمه مي‌گیرد. در کشورهایي که اکثریت مردم داراي يك مذهب بوده‌اند، روابط دین و جامعه و دولت يك نوع شکل گرفته است و برعکس در جوامعي که تنوع مذهبي وجود داشته و هیچ يك از ادیان و مذاهب اکثریت مطلق را نداشته‌اند، روابط شکل دیگری پیدا کرده است. به عنوان مثال، در **اسپانيا**، که اکثریت مردم کاتولیک بودند و کاتولیک‌ها قدرت بسياري داشتند پادشاه لاجرم خود را مجبور به هواداري از کاتولیک‌ها و سرکوب پروتستان‌ها مي‌دید. در **آمریکا**، اگر چه مهاجرین اولیه و پدران بنيانگذار، عموماً مذهبي بودند، اما به علت تنوع مذهبي که بعدها شکل گرفت، جدایی دین و دولت به طور کامل در قانون اساسي منعکس گردید.

مهاجرین اولیه به آمریکا قاره جدید را «**سرزمین موعودي**» که در کتاب مقدس آمده مي‌دانستند و اولین شهر خود را بر روي تپه‌اي ساختند و آن را **اورشلیم دوم** دانستند»^{xxv} بعدها با مهاجرت‌هاي بيشتر و تنوع فرقه‌هاي مذهبي، هیچ مذهب و دینی اکثریت مطلق پیدا نکرد. اما : «هر فرقه در

منطقه‌ای که قدرت داشت آن مذهب را در آنجا رسمی کرد.^{xxvi} در این ایالات تنها معتقدین به مذهب رسمی حق مشارکت سیاسی و تصدی مشاغل دولتی را داشتند. بنابراین وقتی در سال ۱۷۸۷ اولین قانون اساسی ایالات متحده نوشته شد، با مشکل انتخاب مذاهب رسمی روبرو شدند و از اینجا بحث جدایی دین و حکومت مطرح گردید. اما جدایی دین از دولت و حکومت در آمریکا تنها به خاطر تنوع مذاهب و رقابت و جدال سرسختانه میان آنان نبود، بلکه دیندارانی هم بودند که ورود دین و کلیسا را در دولت و سیاست از موضع دین باوری نفی می‌کردند. اینان دخالت دین در حکومت را به ضرر دین می‌دیدند. یکی از سخنگویان برجسته این تفکر راجر ویلیام معتقد بود که :

این که لازمه خوب بودن دولت مسیحی بودن آن است سخنی بی‌اساس است. زیرا تاریخ به ما نشان می‌دهد که بسیاری از حکام و رهبران سیاسی جهان افراد غیرمسیحی و حتی بی‌دین بوده‌اند. در حالی که در مقابل بسیاری از پادشاهان فاسد و ستمکار مسیحی مورد حمایت کلیسا بوده‌اند... لذا دین را نباید با امور این جهان، که لازمه‌اش آلودگی و دروغ است، آمیخت. این آمیختگی به دین مردم صدمه می‌زند، باعث فساد دین می‌شود.^{xxvii}

در لبنان ترکیب جمعیت براساس وابستگی دینی و مذهبی به ترتیب عبارت است از شیعه، سنی و مسیحی. بر طبق یک سنتی که از زمان قیومیت فرانسه بر لبنان اعمال شده است نظام حاکم، طائفی است. یعنی رئیس جمهور مسیحی مارونی، رئیس مجلس شیعه، نخست وزیر سنی، رئیس نهاد مشترک ارتش، مسیحی کتائبی انتخاب می‌شوند. این نظام طائفی یکی از موجبات جنگ‌های داخلی لبنان محسوب می‌شود. مسلمانان که اکثریت جمعیت را دارند، به رهبری امام موسی‌صدر، خواهان لغو نظام طائفی و جایگزینی آن با یک نظام دموکراتیک، یعنی انتخاب روسای قوای سه گانه، براساس آرای مردم و نه وابستگی دینی، شدند. برخی از فعالان اسلامی در ایران، به خصوص بعد از انقلاب، به رهبران دینی، به خصوص شیعیان در لبنان ایراد می‌گرفتند که چرا آنها با وجود داشتن اکثریت به دنبال تشکیل یک دولت اسلامی نیستند. اینان به ترکیب جمعیت و شرایط ویژه در لبنان توجه ندارند. نظیر همین ملاحظات را در عراق می‌توان مشاهده کرد. موضع‌گیری رهبران شیعه در عراق، از جمله آیت‌الله سیستانی، که خواهان تشکیل یک حکومت اسلامی نیستند، بسیار واقع‌بینانه و متأثر از عوامل چندی، از جمله توازن نیروها، می‌باشد.

حال ببینیم اگر نمی‌توان دین را از جامعه حذف کرد و اگر در یک نظام دموکراتیک نمی‌توان از ورود دینداران در سیاست جلوگیری نمود، آیا می‌توان طبقه روحانی را از جامعه حذف و یا آنها را از ورود در سیاست ممنوع ساخت؟ در این مورد توجه به چند نکته ضروری است. نکته اول این که در تمام ادیان جهان، چه توحیدی و چه غیرتوحیدی، طبقاتی به نام روحانی وجود دارد که وظایف مختلف دینی، نظیر آموزش دینی، انجام مراسم شعائر دینی، تبلیغ و توسعه دین، تفسیر و تویل متون دینی را بر عهده دارد. در بعضی از ادیان وجود این طبقه و وظایف آن در متون دینی بیان و معرفی شده است، یعنی از منظر درون دینی، مشروعیت و رسمیت دارد. در برخی از ادیان، نظیر اسلام، چنین طبقه‌ای رسمیت ندارد. اما واقعیت اجتماعی این است که عملاً چنین طبقه‌ای به نام روحانیت در میان مسلمانان نیز وجود دارد.

پدیداری این طبقه در جامعه، قبل از هر چیز محصول وجود حس دینداری در درون خود انسان است. حس دینداری در انسان انعکاس یا بروز بیرونی، وجود خدا در ناخودآگاه انسان است.^{xxviii}

انسان علی‌الاطلاق خداجو و دینمدار است. این احساس در انسان موجب پیدایش مراسم، شعائر و نهادهای دینی شده است. مردم براساس باورهای دینی، نهادهایی را به وجود می‌آورند و از آنان حمایت و تبعیت می‌نمایند.

این طبقه، در همه جا در طول تاریخ از نفوذ فراوانی در میان مردم برخوردار بوده است. به نظر نمی‌رسد بتوان از شکل‌گیری چنین طبقه‌ای در جامعه جلوگیری یا آن را حذف کرد. هیچ تجربه موفق‌تری در پیش روی ما نیست که نشان بدهد چنین امری امکان‌پذیر است. حتی در کشورهای با سیاست راهبردی سرکوب و حذف دین و نهادهای دینی، حذف این طبقه میسر نشده است. در اروپا هم علیرغم این که رنسانس علیه سلطه و سیطره کشیشان و ارباب کلیسا بود، این طبقه از صحنه جامعه حذف نشد. اگر چه اقتدار خود را در قلمرو قدرت سیاسی و حکومتی از دست داده، اما اعتبار و قدرت اجتماعی خود را حفظ کرد. نکته دوم این که روحانیان اگر چه خود را معرف و مفسر دین می‌دانند و در فکر و عمل دچار جمود و تعصب هستند اما در هم‌کنشی مردم و تحت تأثیر افکار، تمایلات و خواسته‌های مردم قرار گرفته‌اند و از خود انعطاف نشان داده‌اند. روحانیت مسیحی پس از رنسانس و از دست دادن جایگاه قدرت سیاسی، به بازسازی مواضع و اندیشه‌های دینی و رسالت اجتماعی خود پرداخته است. در جامعه پیچیده کنونی، مردم، جدایی از دولت به نهادها و گروه‌هایی نیازمند هستند که در نقش امنای مردم، خدمات اجتماعی و رفاهی یا آموزشی لازم را ارائه دهند. کلیسای مسیحی در غرب، از زمانی که از قیمومیت بر مردم و خرید و فروش بهشت و دوزخ دست برداشته است و به مؤسسات خدماتی تبدیل شده‌اند، مورد احترام و مراجعه مردم قرار گرفته‌اند. کاتولیک‌های آمریکا ده درصد درآمد ناخالص خود را به کلیسا می‌دهند. بهترین مدارس خصوصی، دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و خدمات پزشکی مورد نیاز مردم را سازمان‌های مذهبی ارائه می‌دهند. بنابراین رابطه این نهادها را باید در چارچوب تعاملات اجتماعی بررسی کرد، نه به عنوان یک ایدئولوژی یا یک مکتب فکری در علوم اجتماعی یا سیاسی.

به عبارت دیگر روحانیان، به عنوان یک نهاد دینی، پدیده‌ای اجتماعی هستند که در یک جامعه دموکراتیک نظیر سایر گروه‌ها و طبقات می‌توانند از حقوق و آزادی‌های اساسی برابر با سایرین برخوردار باشند. به خصوص که تجربه سایر ملت‌ها نشان می‌دهد که نهادهای دینی (روحانیان)، همان اندازه که می‌توانند نقش مخرب و بازدارنده رشد افکار عمومی را ایفا نمایند و موجب رکود جامعه گردند، به همان اندازه هم دارای ظرفیت و توانمندی به کارگیری امکانات خود در راستای تحقق حقوق و آزادی اساسی مردم و یا ارائه خدمات عمومی می‌باشند. اسقف ماکاریوس رئیس کلیسای یونانیان قبرس، جنبش ضد استعماری علیه انگلیس را تا کسب استقلال کامل رهبری کرد. در ترکیه سکولاریسم از نوع شرقی (Oriental Secularism) حاکم است و بر طبق قانون، تشکیل حزب، انجمن، گروه به نام دین ممنوع است. دانشجویان، مثلاً، نمی‌توانند انجمن اسلامی دانشجویان داشته باشند، اما می‌توانند باشگاه لختی‌ها تشکیل بدهند و در کنار دریا کنگره سالانه برگزار کنند. دولت تمام دین و تمام سازمان‌ها و نهادهای دینی را تحت کنترل مستقیم خود دارد.^{xxix} اما تجربه سکولاریسم شرقی در ترکیه عملاً با بن‌بست روبرو شده است. گروه‌های مذهبی، خصوصاً عرفانی در ترکیه خدمات اجتماعی فراوانی را ارائه می‌دهند. یکی از این گروه‌ها، توانسته است برای یکصد هزار دانشجو خوابگاه بسازد و با قیمت بسیار ارزان در اختیار آنان قرار دهد. از طرف دیگر در بسیاری از کشورهای دموکراتیک مبتنی بر سکولاریسم، حتی انجمن‌ها و نهادهای صنفی و تخصصی

به نوعی در سیاست، دخالت می‌کنند. به عنوان مثال، علاوه بر نهادهای دینی، کلیساها، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای در آمریکا در موقع انتخابات به نفع کاندیدای مورد قبول خودشان فعالیت می‌کنند، در یک نظام دموکراتیک نمی‌توان گفت که همه طبقات، اصناف و قشرها می‌توانند در سیاست دخالت کند اما جامعه روحانیان یا کشیشان حق دخالت در سیاست را ندارند. اگر چه در یک جامعه مدنی، احزاب سیاسی، انجمن‌های مدنی و مردمی در چارچوب اساسنامه، اهداف و برنامه‌های مشخص و تعریف شده فعالیت می‌کنند. دخالت سازمان‌ها و نهادهای صنفی و کارشناسی، از جمله روحانیان در سیاست تابع مقررات قانونی باید صورت گیرد.

موضوع دوم بحث ما رابطه نهاد دین با نهاد دولت است. این رابطه همان طور که قبلاً اشاره شد صرفاً در چارچوب مناسبات قدرت قابل بررسی است. منظور از نهاد دین، مجموعه سازمان‌ها و نهادهای رسمی مربوط به روحانیان است. این نهادها در هر دینی به شرحی که اشاره شد، از یک اعتبار و قدرت مالی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برخوردارند.

اهمیت مسئله اینجا است که: «در واقع مسئله تشکیلات دینی هم بحث اعتبار و اقتدار را شامل می‌شود و هم حوزه ارتباط عالمان دین با مردم را در برمی‌گیرد و هم موضوع مهم و حیاتی ارتباط این گروه را با سایر سازمان‌ها و تشکیلات جامعه مدنی و دولتی و حکومتی پوشش می‌دهند. مسائلی که تماماً از سویی ارتباط مستقیم با موضوع قدرت دارند و از سویی دیگر نقش بنیادین در تعیین حوزه مداخله این گروه در سازماندهی اجتماعی ایفا کنند.»^{xxx}

واقعیت این است که روحانیان به دلیل ارتباط با مردم از اعتبار برخوردارند و از طریق آن برای اقتدار خود بهره‌می‌گیرند. میزان ادعا و یا امکان کسب اقتدار روحانیان به میزان اعتبار آنان در میان مردم بستگی دارد. هر کجا این اعتبار، به دلیلی کاهش پیدا کرده باشد، از اقتدار آنان نیز کاسته می‌گردد و در نتیجه در برابر قدرت عقب‌نشینی و یا از قدرت تمکین می‌نمایند.

در ایران، اعتبار روحانیت، در مقایسه، با اول انقلاب به علت عملکرد روحانیان مستقر در قدرت به شدت کاهش پیدا کرده است. آن رابطه عمیق تاریخی میان روحانیان و مردم عامی و عادی، که ریشه اجتماعی آن حتی به قبل از اسلام هم می‌رسد، در حال از بین رفتن است. روحانیت صاحب مقام در ایران با ادعای ولایت مطلقه از جانب خدا و رسول(ص) و امامان معصوم (ع) و استفاده از احساس مذهبی خام و توسعه نیافته مردم قدرت را به دست آورده است. در حالی که این تجربه هزینه فراوانی برای اعتبار روحانیت در میان مردم، از جمله مردم عامی و عادی داشته است.

از طرف دیگر، نهاد روحانیت ممکن است بدون ادعای نمایندگی از خدا و پیامبر و بدون استناد به مبانی نظری مشروعیت مورد نظر، صرفاً با عملکردی، نظیر یک حزب سیاسی، و از مکانیزم‌های ویژه در یک نظام دموکراتیک استفاده کند و به کسب اعتبار مردمی خود قدرت را در دست بگیرد. اما به علت باورهای سیاسی مبتنی بر قرائت خاصی از دین، این احتمال وجود دارد که حاضر به قبول جایگزین، از طریق آرای مردم نباشد و از اصل یک رای، برای یکبار، استفاده نماید.

خطر نگران‌کننده فراروی ورود روحانیان مناسبات سیاسی و به نهاد دولت، نگرش آنان به مشروعیت قدرت می‌باشد. به این معنا که بسیاری از روحانیان، در هر دین و مذهبی، منشاء

مشروعیت قدرت را از بالا به پایین می‌بینند. در نظر آنان حاکمیت مطلق از آن خداست و خداوند این قدرت را به نمایندگان خود، در مسیحیت به عیسی مسیح، در باور برخی از روحانیون مسلمان به پیغمبر و در نزد شیعیان پس از پیامبر به امامان و سپس به فقها تفویض نموده‌است. بنابراین روحانیان مدعی هستند که با واسطه، نمایندگان خدا در روی زمین هستند و تشکیل حکومت مذهبی و رهبری و هدایت مردم حق الهی آنان است. مردم فاقد حق، ولی مکلف هستند و تکلیف آنان تشخیص و شناسایی رهبری دینی و تمکین مطلق از او است. حکومت مذهبی: «رژیمی است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی (روحانی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند. به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی استبداد است. زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می‌داند. به اعتبار این که روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رای و نظر و تصویب جمهور مردم. و بنابراین یک حاکم غیرمسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است. و چون خود را سایه و نماینده خدا می‌داند، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و از هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه رضای خدا را در آن می‌پندارد. گذشته از آن، برای مخالف، برای پیروان مذاهب دیگر، حتی حق حیات نیز قایل نیست. آنها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می‌شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می‌کند. خلاصه حکومت مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند...»^{xxxix} چنین نگاهی و رفتاری برای هر دینی فاجعه به بار می‌آورد. به قول اریک فروم، روانکاو برجسته و سرشناس «تراژدی همان ادیان بزرگ این است که همین که به صورت سازمان‌های توده‌ای درمی‌آیند و یک دموکراسی مذهبی بر آن حاکم می‌شود، خود به نقض و تحریف اصول آزادی همت می‌گمارد. سازمان مذهبی و افرادی که نماینده آن هستند تا اندازه‌ای جانشین خانواده، قبیله و دولت می‌شوند. آنها افراد را به جای آزاد کردن در وابستگی نگه می‌دارند. دیگر خدا نیست که مورد پرستش است. بلکه، گروهی که مدعی است به نام او سخن می‌گوید و این وضع در مورد همه ادیان صادق است.^{xxxii} مرحوم آیت‌الله آذری قمی در دفاع از ولایت مطلقه فقیه نوشت که ولی فقیه می‌تواند «حتی توحید» را هم تعطیل کند. چنین تفکری و رفتاری از مبنا هم با ارزش‌های محکم قرآن کریم و هم با اندیشه مردم‌سالاری در تعارض است. در جهان‌بینی توحیدی خدا انسان را آزاد و مختار آفریده است و حق انتخاب را به خود انسان واگذارده است. حاکمیت ملت در امتداد حاکمیت الله است نه در مقابل آن. مردم سالاری نیز بر پایه به رسمیت شناختن حقوق طبیعی انسان، از جمله تعیین سرنوشت و انتخاب راه و روش زندگی، بنا شده است. در این اندیشه سیاسی حق حاکمیت از آن ملت است و مشروعیت قدرت از پایین، از مردم، به بالا است.

در نظام‌های دموکراتیک، مسئولان برگزیده مردم، خود را موظف به پاسخگویی به صاحبان اصلی کشور، یعنی مردم می‌دانند. اما وقتی تفکر و ادعای سیاسی این باشد که حاکم - ولی امر - از جانب خدا تعیین می‌شود و مسئول در برابر «خداست» نه مردم و ادعا این باشد که حاکمان باید در خدمت اجرای فرامین الهی باشند نه منافع ملی، مناسبات مردم‌سالارانه بر هم می‌خورد و جامعه دچار تلاطم می‌گردد. روحانیت نیز دیر یا زود، موقعیت و نفوذ و بالاخره اعتبار خود را از دست می‌دهد و اقتدارشان مخدوش می‌گردد.

این نوع نگاه به قدرت اگر در دوران‌هایی در تاریخ کارکرد داشته‌است، در این عصر و زمان، به خصوص در دوران انقلاب الکترونیک گسترش دموکراسی در جهان، فاقد کارایی است. بنابراین در جمع‌بندی باید گفت که نه نهاد دین یا روحانیان و نه نهادهای اقتصادی، نظامی و تخصصی دیگر، هیچ کدام حق ویژه‌ای در نهاد دولت ندارند و نباید داشته باشند.

در مجموع صرف نظر از بایدها و نبایدهای نظری، با توجه به تجارب کشورهای مختلف در مسئله رابطه میان نهاد دین و نهاد سیاست یا حکومت می‌توان به این جمع‌بندی واقع‌گرایانه رسید که دخالت، نفوذ و رابطه متقابل نهاد دین یا روحانیان در نهاد دولت/حکومت به میزان قدرت هر یک از این دو و شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بستگی دارد.

موضوع سوم. رابطه دین و دولت است. رابطه دین و دولت یا حکومت را باید از منظر رابطه فرهنگ ملی، با ساختار و وظیفه دولت مورد توجه قرار داد و بررسی کرد. در عصر گسترش نظام‌های سیاسی مبتنی بر حق حاکمیت ملت در تعیین سرنوشت خود، چگونگی اعمال این حق و تعیین حدود و اختیارات دولت/حکومت، تنها بر طبق یک قرارداد اجتماعی، یا **میثاق ملی**، بنام «**قانون اساسی**» میسر است. تمام دموکراسی‌های نهادینه شده دنیا خواه لیبرال دموکراسی، یا رادیکال دموکراسی از نوع **دموکراسی مشروطه** یا **Constitutional Democracy** هستند. نظام سیاسی دموکراتیک بدون قانون اساسی معنا و مفهومی ندارد. سه عامل اساسی در شکل‌گیری ساختاری و محتوایی قانون اساسی هر کشوری اثرگذار است. که عبارتند از: **اول فرهنگ ملی**، **دوم تجارب سیاسی ملت و سوم شرایط ویژه زمان تدوین قانون اساسی**. میزان حضور ارزشها یا مقررات دینی در قانون اساسی به باورهای مردم و سطح بینش و آگاهی دینی و سیاسی مردم بستگی دارد. در یک فرایند کاملاً آزاد و دموکراتیک، ممکن است مردم عناصری از دین و باورهای خود را در قانون اساسی کشورشان جای بدهند که واقع‌بینانه نباشد و در فرایند تجربه به عدم کارایی یا زیان‌مندی آن پی ببرند. اگر حقوق و آزادی‌های اساسی ملت، از جمله حق حاکمیت مردم، نهادینه شده باشد، این امر خود موجب ارتقا سطح عقلانیت سیاسی و قبول تغییر و اصلاح قانون یا تصویب متمم برای اصلاح آن خواهد شد. قانون اساسی وحی منزل نیست و تمام قانون‌های اساسی جهان یا دارای متمم هستند و یا با گذشت زمان و تجربه، تغییر پیدا کرده‌اند. نباید فراموش کرد که «آزادی و دموکراسی فرایندی یادگرفتنی است.» باید مردم، همة مردم، از جمله دینداران، آزاد باشند، تا در فرایند یادگیری دموکراسی، میزان و حدود حضور دین در حکومت را تجربه کنند و خود به کم یا زیاد کردن آن بپردازند. تجربه انقلاب ایران نشان داد که در دوران شکل‌گیری انقلاب ضداستبدادی و ضداستیلاي خارجی و نقشی که گروه‌های مختلف اسلامی، چه روشنفکری دینی و چه روحانیت، در پیروزی انقلاب ایفا نمودند، سطح توقعات عمومی از حضور دین در قدرت، به طور بی‌سابقه‌ای بالا و حداکثری بود. تجربه و کارنامه ۲۵ سال حکومت به نام دین با سیطره کامل نهادهای رسمی روحانیت، نگرش سال‌های اول انقلاب را چه در میان نخبگان از جمله روحانیان و چه در میان مردم عادی به میزان قابل توجهی دگرگون ساخته است و اگر امروز تجدید نظر در قانون اساسی، در یک جو سیاسی آزاد میسر گردد، همین دینداران، قانون اساسی جدیدی را با ساختار متفاوتی تدوین خواهند نمود.

۶. **درسی از تاریخ:** تجربه نامطلوب ۲۵ سال گذشته، هم موجب واکنش‌های افراطی در قلمرو بحث‌های نظری شده است و هم سبب کاهش چشمگیر اقتدار و اعتبار روحانیت در نزد مردم شده

است. این کاهش اعتبار و اقتدار به تدریج توازن قدرت سیاسی را بر هم زده و آن را به سمت ایجاد تعادل و توازن سوق می‌دهد. در چنین شرایطی می‌توان خارج از تأثیرات جو سیاسی کنونی و واکنش‌ها، راحل‌های واقع بینانه و به دور از افراط و تفریط در رابطه دین و دولت در قانون اساسی پیش‌بینی و ارایه کرد.

واقعیت این است که دیانت یا اسلامیت یکی از دو رکن اساسی هویت و فرهنگ ملی ما ایرانیان است. اسلام ۱۴۰۰ سال در ایران ریشه و سابقه دارد. اکثریت قریب به اتفاق مردم ما مسلمان هستند. اسلام، چه به صورت ایمان مذهبی و چه در شکل فرهنگ آن، در جامعه ما حضور قدرتمند و انکارناپذیر دارد. باید این واقعیت را پذیرفت و بدون غلطیدن در واکنش‌های افراطی دینی و یا ضد دینی، لاجرم يك راه حل اساسی ارائه داد.

آنچه در این راستا مفید است که مورد توجه قرار گیرد عبارتند از:

۱- در قانون اساسی، اسلام دین اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، می‌تواند به عنوان دین رسمی عنوان گردد. ابتدا در زمان صفویه و بعد در قانون اساسی مشروطه و سپس در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اسلام و مذهب شیعه به عنوان دین رسمی کشور ایران قید شده است.

ذکر کردن یا نکردن دین رسمی در قانون اساسی، هیچ تغییر عملی در اعمال حق حاکمیت ملت و در رابطه دین و سیاست یا دین و دولت به وجود نمی‌آورد. مگر آن که ذکر این قید در قانون اساسی همزمان معادل یا موجب حذف حقوق دیگران و نادیده گرفتن آزادی فکر و اندیشه تلقی گردد. در آن صورت مغایر با آموزش‌های قرآنی و مغل و مضر برای توسعه سیاسی و مردم‌سالاری خواهد بود.

پدران ما در مشروطه، بعد از تمامی درگیری‌ها و هزینه‌های فراوان که متحمل شدند، اصل دوم متمم قانون اساسی را به عنوان يك راحل در تنظیم رابطه دین و دولت در قلمرو تقنین پذیرفتند. اگرچه این اصل، نظیر بسیاری از اصول قانون اساسی مشروطه به خصوص آنچه که به حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان مربوط بود، نادیده گرفته شد، اما نباید اهمیت ویژه این راحل را نادیده گرفت.

پاپ «ژان پل دوم» رهبر مذهبی کاتولیک‌ها، در سال‌های اخیر به کرات از پارلمان اروپا درخواست کرده است که در متن پیشنهادی قانون اساسی اتحادیه اروپا به نقش مسیحیت اشاره‌ای بشود. اخیراً علاوه بر این، خواسته است که در متن قانون اساسی دین مسیحیت به رسمیت شناخته شود. اما تدوین‌کنندگان متن پیشنهادی قانون اساسی اروپایی واحد در پاسخ پاپ گفته‌اند که اولاً اشاره انحصاری به مسیحیت موجب يك جانبدگرای دینی و احتمال بروز نابردباری مذهبی در اروپا می‌گردد. ثانیاً تاریخ و تمدن اروپا تحت تأثیر ادیان توحیدی مسیحیت، اسلام و یهودیت شکل گرفته است.^{xxxiii}

والری یا ژیسکار دستن، رئیس کنوانسیون اروپا و مسئول تدوین متن پیشنهادی قانون اساسی اروپایی واحد درخواست پاپ را رد کرد و گفت: «نمی‌توان در متن قانون فقط به مسیحیت اشاره کرد ولی از سایر ادیان غافل ماند. در این پیش‌نویس به میراث مذهبی توجه شده است ولی پاپ خواستار اشاره به مسیحیت است در صورتی که این مسئله بدون توجه به دیگر ادیان امکان‌پذیر نیست.»^{xxxiv}

ژان لوئیس تور ان، وزیر خارجه مرکز کاتولیک در واتیکان از ژیسکاردستن به شدت انتقاد کرد. اما اوتو شیلی وزیر کشور آلمان با درخواست رسمیت یافتن تمامی ریشه‌های ادیان توحیدی در متن پیشنهادی قانون اساسی اروپای واحد گفت: «باید تمامی ادیان از جمله اسلام در متن قانون اشاره شود»^{xxxv}

در قانون اساسی آمریکا، اگرچه به علت اختلافات شدید مذهبی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، از ذکر قید دین رسمی در آن صرف‌نظر شد،^{xxxvi} اما تکیه بر باورها و ارزش‌های دینی بسیار قوی و نافذ است. شعار: «ما به خدا توکل می‌کنیم - In God we Trust» در بسیاری از اسناد رسمی، از جمله بر روی دلارهای آمریکا چاپ شده است.

۲- در قانون اساسی می‌توان احترام و رعایت ارزش‌ها و باورهای دینی همه ادیان را ذکر نمود و تأکید کرد که هیچ قانونی در مغایرت و تعارض با ارزش‌ها و احکام هیچ یک از ادیان کشور تصویب نگردد.

۳- آن دسته از احکام و فرامین دینی، که کارکرد اجتماعی دارند، هنگامی توسط حکومت/دولت قابل اجرا خواهند بود که از طریق فرایند تقنین به قانون مدنی تبدیل شده باشند. که در آن صورت، آن قانون، یک قانون مدنی، خواهد بود نه یک حکم دینی. بسیاری از قوانین اروپا - بخصوص انگلوساکسون - ریشه و منشاء یهودی - مسیحی دارند. اما این قوانین دیگر قوانین دینی محسوب نمی‌شوند. **قانون مدنی ایران** هفتاد سال پیش در زمان داور با الگو گرفتن از احکام فقهی تدوین و نهایی شد و به تصدیق حقوق‌دانان اروپایی، از جمله قوانین مترقی مدنی دنیا محسوب می‌گردد. اما به هر حال وقتی یک حکم دینی به یک قانون مدنی تبدیل گردید، دیگر حکم دینی محسوب نمی‌شود. معنای نظری و عملی این امر این است که اگر هر زمان حذف یا تغییر در قانون ضرورت پیدا کند، حذف و تغییر در آن قانون مدنی است نه در قانون دینی. به عنوان مثال، وقتی **لایحه قصاص** در مجلس اول مطرح و به شور گذاشته شد، موافقت یا مخالفت با آن لایحه، نباید مخالفت با اصل قرآنی قصاص محسوب می‌شد کما اینکه تغییرات بعدی در قانون یا حذف موادی از آن، تغییر در اصل قصاص قرآنی محسوب نگردد.

۴- مسئولان دولت و حکومت در اجرای قانون چه در مقولات دینی و چه غیردینی، باید بی‌طرف بمانند. یعنی فقط قانون را، فارغ از دیدگاه‌های خود اجرا نمایند. این ضرورت از آنجا ناشی می‌شود که در مقولات، احکام و ارزش‌های دینی و میزان و چگونگی اجرای آنها، نظیر مباحث اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، میان صاحب‌نظران، اختلاف نظر وجود دارد. اما وقتی یک نظر به صورت قانون تصویب شد، دیگر یک مسئول و مقام حکومتی نمی‌تواند، چیزی را جز آنچه به صورت قانون تصویب شده است اجرا کند. به این معنا دولت باید بی‌طرف بماند.

بعد از پیروزی انقلاب، اولین پیش‌نویس قانون اساسی با توجه به این واقعیت‌ها توسط گروهی از حقوق‌دانان برجسته، زیر نظر **شادروان دکتر یدالله سحابی**، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب، تهیه و تدوین گردید، هیئت دولت و شورای انقلاب آن را تصویب کردند و رهبر فقید انقلاب هم آن را با ۳ یا ۴ اصلاحیه جزئی امضا نمودند.

به نظر می‌رسد، آنچه در این پیش‌نویس آمده است، یک راحل واقع بینانه برای یک سؤال و مشکل تاریخی در رابطه دین و دولت می‌باشد و می‌توان به آن استناد نمود.

مآخذ و یادداشت‌ها :

تکمیل مقاله ارایه شده در همایش دهمین سالگرد شادروان مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی بازرگان، ۱۳۸۳/۱۰/۳۰، حسینیه ارشاد

- . یزدی، ابراهیم: «گفتگوی فرهنگ‌ها»، در «سه جمهوری»، جامعه ایرانیان ۱۳۷۹
- . فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، انگلیسی-فارسی. پژوهشگاه علوم انسانی (ب.ت.) - سروش، عبدالکریم. «معنا و مبنای سکولاریزم» کیان ۲۶، ۱۳۷۴ - فرهادپور، مراد. «نکاتی پیرامون سکولاریزم». کیان ۲۶ ۱۳۷۴
- . باربیه، موریس: «لانیسیته در فرانسه»، ترجمه عبدالوهاب احمدی، جامعه نو، شماره جدید، دیماه ۱۳۸۳
- . همایون، داریوش. «جدایی دین از حکومت بس نیست». سایت‌ها-آوریل ۲۰۰۴
- . همان
- . همان
- . هابرماس، یورگن، «مدارای دینی و سکولاریسم»، مردم‌سالاری، ۶ آبان ۱۳۸۲
- . همان
- . همان
- . باربیه، موریس: «لانیسیته در فرانسه»، ترجمه عبدالوهاب احمدی، جامعه نو، شماره جدید، دیماه ۱۳۸۳
- . اریش قزوم، «دل آدمی و گرایش به خیر و شر»، ترجمه گیتی خوشدل، نشر نو، ۱۳۶۲
- . یزدی، ابراهیم. آسیب‌شناسی واقعه کربلا، اسفند ۱۳۸۱
- . بازرگان، «آفات توحید»
- . همان
- . همان
- . همان
- . باربیه، موریس: «لانیسیته در فرانسه»، ترجمه عبدالوهاب احمدی، جامعه نو، شماره جدید، دیماه ۱۳۸۳
- . همان
- . همان
- . همان
- . همان
- . فوکویاما، فرانسیس. پایان نظم. ترجمه دکتر غلامعباس توسلی، نشر جامعه ایرانیان ۱۳۷۹
- . همان
- . همان
- . برقی محمد، «سکولاریسم از نظر تا عمل»، نشر قطره، ۱۳۸۱
- . همان
- . همان
- . فرانکل، ویکتور. «خدا در ناخودآگاه» ترجمه دکتر ابراهیم یزدی- انتشارات رسا-۱۳۷۵
- . یزدی، ابراهیم. سکولاریزم شرقی: در سه جمهوری، جامعه ایرانیان-۱۳۷۹
- . تقی مراد، روشنفکری دینی یا بازاندیشی سیاسی؟، فصلنامه گفتگو شماره ۲۹

- . شریعتی، مذهب علیه مذهب، م.آ. ۲۲، ص ۱۹۷، انتشارات سبز ۱۳۶۱
 . فروم، اریک : «روانکاو و دین» ترجمه آرمن نظریان، انتشارات پویش، ۱۳۶۳
 . مولونی‌نیا، هادی (ایرنا)، «جایگاه ادیان در قانون اساسی اروپایی واحد و ریشه‌های یک مجادله نظری»، شرق ۱۳۸۳/۸/۲۰
 . همان
 . همان
 . برقی محمد، «سکولاریسم از نظر تا عمل»، نشر قطره، ۱۳۸۱

بازرگان و اخلاق معطوف به ایمان

دی ماه ۱۳۸۳

این مطلب قرار بود در روزنامه شرق به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان، چاپ شود اما بنا به دلایلی نشد.

۱- اخلاق به معنای مجموعه رفتارها و کردارهای فردی و اجتماعی می‌تواند انگیزه‌های مختلف داشته باشد. یک نوع اخلاق وجود دارد که معطوف به ایمان است. یعنی از باورهای مذهبی سرچشمه می‌گیرد و درون‌زا است. این نوع اخلاق، در هر شرایطی وجود و حضور خود را نشان می‌دهد، این نوع اخلاق، فارغ از دغدغه‌های منافع فردی و یا الزامات حفظ قدرت سیاسی یا اقتصادی می‌باشد.

نوع دیگری از اخلاق نیز وجود دارد که در آن انگیزه دینی یا مذهبی وجود ندارد بلکه متأثر از روابط و مناسبات اجتماعی است. روابطه و مناسبات اجتماعی به گونه‌ای شکل گرفته‌اند که افراد برای حفظ منافع یا اعتبارشان رفتارهای خود را مهار می‌کنند. مثلاً اگر دروغ نمی‌گویند، نه برای آن است که در ادبیات دینی گفته شده است که دروغگو دشمن خدا است. بلکه برای آن است که دروغ‌گویی موجب بی‌اعتباری آنان می‌گردد یا نیازی به دروغ گفتن نیست.

نوع سوم از رفتارها - اخلاق - وجود دارد که صرفاً متأثر از قدرت و حفظ قدرت است. در این اخلاق، هدف وسیله را توجیه می‌کند. چون هدف حفظ قدرت است، هر کاری مباح و قابل قبول است و توجیه می‌شود. سابقه اخلاق معطوف به قدرت به طول تاریخ بشر است. اما ماکیاوولی، فیلسوف و جامعه‌شناس ایتالیایی آن را مدون ساخته است. بسیاری از حاکمان قدرتمند، شاگردان و مریدان ماکیاوولی هستند. ناپلئون بناپارت همیشه یک جلد از کتاب او را در کنار تخت خواب خود داشت و هر شب، نظیر یک کتاب مقدس آن را مطالعه می‌کرد.

تغییرات اساسی در مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رفتارهای آدمیان را نیز تغییر داده است. توسعه جوامع انسانی، بیش از هر زمان ضرورت اخلاق معطوف به ایمان را نشان می‌دهد. حتی اخلاق معطوف به قدرت نیز محدودیت‌های خاص خود را پیدا کرده است. به عنوان مثال، سیاست‌ها و رفتارهای بسیاری از رهبران و حاکمان جوامع جدید هنوز هم متأثر از قدرت و معطوف به حفظ آن است. اما طبیعت نظام‌های دموکراتیک، رشد جامعه مدنی، نهادینه شدن توسعه سیاسی، تکثر و تنوع نهادهای سیاسی، همه باعث آن شده‌اند که رفتار حاکمان پیرو ماکیاوولی نیز تغییر پیدا کند و قانونمند گردد.

اخلاق و رفتار معطوف به قدرت در نظام‌های استبدادی، به خصوص در استبداد شرقی برخلاف این نوع رفتار در نظام‌های دموکراتیک، فاقد هر گونه قانونمندی می‌باشد و هیچ عامل مهار کننده‌ای وجود ندارد.

نمونه‌های اخلاق معطوف به ایمان را می‌توان پیامبران برگزیده و همچنین از میان صدیقین و صالحین نام برد. علاوه بر امامان مورد اعتقاد شیعه، پیروان راستین آنان از همین گروه محسوب می‌شوند. رفتار علی (ع) با مخالفین و معارضینش، رفتار امام حسین (ع) و یارانش در واقعه کربلا، نظیر، رفتار مسلم در منزل هانی، همه نمونه‌های برجسته اخلاق معطوف به ایمان است.

زندگی پربار ۵۰ سال فعالیت سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی شادروان مهندس بازرگان سرشار از نمونه‌های برجسته از اخلاق معطوف به ایمان آن بزرگوار است. و رمز موفقیت او، در تاثیرگذاری بر جامعه ایرانی، همین اخلاق معطوف به ایمان او می‌باشد.

۲- علل توسعه نیافتگی ایران به، یکی از نمونه‌های اساسی نخبگان جامعه ما، اعم از دینی یا غیردینی، تبدیل شده است. به خصوص این که براساس ارزیابی بسیاری از کارشناسان، ایران تمامی عناصر لازم برای توسعه را دارد، اما هنوز وارد عصر توسعه نشده است. به طوری که این مسئله به عنوان «پارادوکس ایران» در این بررسی‌ها مطرح گردیده است. بی‌تردید علل و عوامل متعددی را می‌توان برای توسعه نیافتگی کشورمان عنوان کرد. اما اگر بپذیریم که توسعه، اعم از سیاسی یا اقتصادی، با هر تعریفی و با هر دیدگاهی در نهایت به معنا و مفهوم «توسعه انسانی» است. مشکل اساسی ایران عدم توسعه نیافتگی انسانی است. بخش عمده‌ای از موانع توسعه یافتگی را باید در درون خودمان جستجو کنیم. شادروان مهندس بازرگان به عنوان یک روشنفکر دینی، که دغدغه توسعه نیافتگی ایران را داشت به عنوان یک مصلح اجتماعی، ریشه بسیاری از مشکلات و موانع را استبداد ۲۵۰۰ ساله ایران، و رسوبات فرهنگ استبدادی در خلیقات و روایات و رفتارهای ما ایرانیان می‌دید و می‌دانست.

بازرگان بر این باور بود که ۲۵۰۰ سال استبداد مطلقه سلطنتی در ایران عوارض و پیامدهای عمیقی بر ساختارهای فکری و رفتارهای فردی و اجتماعی ما بر جای گذاشته است، که مصلح، مانع و مزاحم توسعه یافتگی است.

از ویژگی‌های نظام‌های استبدادی، به عنوان مثال، مطلق‌بینی و مطلق خواهی است. در فرهنگ استبدادی مطلق‌نگری سکه رایج و غالب است. جهان یا سیاه سیاه یا سفید سفید است و مناطق بینابینی یا خاکستری وجود ندارد. افراد یا حق مطلق هستند یا باطل مطلق. در حالی که شرط لازم توسعه،

قبول امر نسبي است. در جامعه توسعه یافته تساهل، تسامح، سازگاري و مدارا شرط لازم است. و وقوع اين امر هنگامی میسر است که اصل نسبي بودن حق و باطل در نزد اشخاص پذیرفته شده باشد.

در نظام‌هاي استبدادي، پادشاه، حاکم یا شخص اول، حق مطلق تلقی می‌شود. هر آنچه او بگوید، اراده کند یا بپسندد، حق و لازم‌الاجرا است. به تعبیری: «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است».

در نظام‌هاي استبدادي مرگ و زندگي افراد، راه‌هاي پیشرفت و ترقی، همه منحصر در دست حاکم مستبد است. در این نظام تملق و چاپلوسی، گزافه‌گویی، مدیحه‌سرایی اغراق‌آمیز، الگوهاي رفتاری اجتناب‌ناپذیر برای بقا تبدیل می‌گردد.

شرط توسعه انسانی، قبول اصل حقوق طبیعی برای همه انسان‌ها و پذیرفتن برابری همه شهروندان است.

در نظام‌هاي استبدادي، مفهوم شهروندی معنا ندارد. آدمیان همه رعیت حاکم هستند. رعایا صغیر یا مهجورند و همچون رمه نیازمند به چوپان می‌باشند. در حالی که لازمه توسعه انسانی پذیرفتن مشروعیت نظام حاکم براساس رای و انتخاب مردم است. توسعه یافتگی بدون دموکراسی امکان ندارد.

توسعه انسانی محصول خلاقیت، ابتکار و خودجوشي و نوآوری انسان است. و اما فرهنگ استبدادي در تعارض با این خلاقیت و خودجوشي است. عقده خودکم‌بینی بیماری همگانی در نظام‌هاي استبدادي است. این عقده حقارت محصول آن فرهنگی است که آدمیان را به سطح صغار و گوسفندان فاقد فهم و شعور تنزل می‌دهد.

توسعه انسانی، بدون احساس تعلق اجتماعی به وجود نمی‌آید. فرهنگ استبدادي، احساس تعلق به جامعه را از انسان‌ها سلب می‌کند. در مناسبات حقوقی و اجتماعی، حق مردم در درون خانه‌هایشان براساس مفهوم چهار دیواری و اختیارداری به رسمیت شناخته شده است. در درون خانه‌هایمان احساس تعلق داریم و بدون نیاز به سرپرست و راهنما و فشار یا تشویق حکومت، رعایت بسیاری از مسایل را می‌نماییم. اما در بیرون از خانه، در کوچه و خیابان ما حقی نداریم - شهر من خانه من نیست. بنابراین احساس تعلق و در نتیجه مشارکت یا وجود ندارد یا بسیار ضعیف است.

لازمه **توسعه انسانی** نظم‌پذیری و برنامه‌ریزی است. در جامعه توسعه نیافته، نظم در بی‌نظمی است. از رسوبات فرهنگ استبدادي نظم‌ناپذیری ما در رفتارهاي فردي و هم در سطح کلان دولت و حکومت می‌باشد.

۳- محور اصلي و کلیدی اندیشه‌هاي اصلاح طلبانه و مبارزات سياسي و اجتماعي ۵۰ سال شادروان بازرگان، از خلال بیش از ۳۰۰ اثر سياسي، اجتماعي، علمي، ديني، يك سخن بیش نیست: ضرورت يك خانه تکاني جدي، اساسي و همه‌جانبه در خلیقات و رفتارها؛ تغییر در منش و بینش و سلوک فردي و اجتماعي؛ مبارزه آگاهانه و جدي با تمامی بنیان‌ها و مظاهر فرهنگ استبدادي، که از عوارض ۲۵۰۰ سال استبداد مطلقه در کشورمان می‌باشد. در درون هر يك از ما قربانیان استبداد

چند صد ساله، شاه کوچکی نشسته است. تا ما عالمانه و آگاهانه، شاه درون خود را نکشیم ره به جایی نمی‌بریم.

قانونمندی ابدی و تغییر ناپذیر این است:

خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد اگر آنان خود تغییر نکنند - آن الله لایغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

بازرگان یکی از موثرترین شخصیت سیاسی، فکری و فرهنگی در جامعه ما، بخصوص در جامعه روشنفکری ایران می‌باشد. رمز این تأثیر عمیق تنها در تنوع موضوعات و ژرفنگری او نمی‌باشد بلکه در این است که بازرگان مردمان را به چیزی دعوت نکرده است که خود عامل به آن نبوده باشد، بازرگان شخصیتی منسجم و یک پارچه داشت دوست و دشمن به انسجام شخصیت بازرگان اعتراف دارند.

بازرگان و پارادوکس ایران (۱)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا
مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ
وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

خداوند اهل شهری را مثل می‌زند که امن و آسوده به سر می‌برد و روزی آن از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید. آنگاه به نعمت‌های الهی کفران ورزید و سپس خداوند به کیفر کار و کردارشان بلائی فراگیر گرسنگی و ناامی را به آنان چشاندید. (نحل ۱۱۲)

مقدمه

مراسم دهمین سالگرد شادروان مهندس بازرگان مصادف است با روز عید قربان. این عید را به شما و همه مسلمانان جهان تبریک می‌گویم.

حج را «با قصد و آهنگ حرکت کردن» معنا کرده‌اند و حاجی کسی است که قصد و آهنگ رفتن به جایی را دارد و می‌رود (۲). اگر چه انجام فریضه حج مخصوص چند روز معینی در مکان خاص و با مناسک ویژه‌ای مقرر شده است، اما اصل حج معنا و مفهومی وسیع‌تر دارد. آن مراسم و مناسک در واقع جمع‌بندی رفتارهای هدفمند مومنانه یک موحد در طول زندگی است. بازرگان به این معنا، در

تمام روزها و سال‌های عمرش در حج بود؟ در تمام حرکاتش قصد و آهنگ ویژه‌ای با هدف جلب رضای حق بارز بود؛ و مرتب شیطان‌های بزرگ و کوچک درون و بیرون را سنگ می‌زد.
روحش شاد باد.

موضوع صحبت امروز من «بازرگان و پارادوکس ایران» است. لازم می‌دانم ابتدا توضیح دهم که منظور من از «پارادوکس ایران» چیست، سپس به تعریف توسعه و شرایط و مقدمات آن می‌پردازم و آنگاه رابطه توسعه نیافتگی ایران با فلسفه سیاسی بازرگان را مورد بررسی قرار می‌دهم.

۱ - تعریف پارادوکس ایران - این عنوانی است که پژوهشگران و کارشناسان توسعه برای وضعیت توسعه نیافتگی ایران به کار برده‌اند (۳).

معمولاً کشورهای جهان را بر اساس معیارهای شناخته شده توسعه به سه گروه توسعه یافته، (Developed)، در حال توسعه (Developing) و توسعه نیافته (Undeveloped) تقسیم می‌کنند. وقتی شاخص‌های توسعه سیاسی و اقتصادی ایران مورد بررسی کارشناسان قرار می‌گیرد، عموماً در مقایسه با سایر کشورهای جهان در سطح پایین‌تری قرار دارد و علیرغم وسعت و ؟ طبیعی خود، در این تقسیم‌بندی متعارف جهانی، در زمره کشورهای توسعه نیافته، یا کمتر توسعه یافته قرار می‌گیرد (۴).

پارادوکس یعنی ؟، طنز، تعارض و تضاد. منظور از طنز توسعه ایران این است که کشورمان تمام ابزارها و لوازم و پیش‌نیازهای شناخته شده توسعه را دارد اما با وجود این هنوز يك کشور توسعه نیافته محسوب می‌شود. کارشناسان توسعه، امکانات پنجگانه زیر را برای توسعه ضروری می‌دانند:

۱ - سرزمین وسیع با آب و هوای چهارفصل،

۲ - منابع سرشار طبیعی ؟ و رودی زمین،

۳ - جمعیت تحصیل کرده با ضریب هوشی بالا،

۴ - جمعیت جوان و نیازمند به کار و بالاخره

۵ - سابقه فرهنگی و تمدنی.

حال سؤال اساسی این است که علت یا ریشه توسعه نیافتگی ایران چیست و از کجاست؟

آیا سرنوشت محتوم ما ایرانی‌ها، همین است و نمی‌توانیم آن را تغییر بدهیم یا می‌توانیم.

و اگر می‌خواهیم بمانیم، که باید بمانیم، باید بپذیریم که می‌توانیم. در این صورت باید ابتدا ریشه شکل را یافت، تعریف کرد و سپس راه‌های چیره‌شدن بر

شکل توسعه نیافتگی را ارائه داد و آن را به يك جنبش ملی کاربردی تبدیل نمود.

۲ - تعریف توسعه - به این ترتیب در تقسیم‌بندی‌های متعارف و مرسوم، برای تعریف توسعه (Development) معمولاً از معیارهای اقتصادی استفاده می‌شود. اما توسعه اقتصادی لزوماً مترادف یا معادل با انواع دیگر توسعه، در جمله توسعه سیاسی و در نهایت توسعه انسانی نیست.

اگرچه، ارتباط متقابل یا علت و معلولی، تنگاتنگی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی با توسعه انسانی وجود دارد، اما گستره این ارتباط و معیارهای مورد توجه و تنوع آنها، به جهان‌بینی و تعریف انسان بستگی دارد، و این که توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در نهایت از پیش‌نیازهای اجتناب‌ناپذیر «توسعه انسانی» است.

اگر بپذیریم که توسعه انسانی به این معناست که تمامی استعدادها و ظرفیت‌های فطری و طبیعی انسان، از حالت بالقوه به وضعیت فعال تبدیل گردند و انسان‌ها بتوانند از تمامی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود استفاده کنند.

موضوع توسعه انسانی، نه «بودن»، بلکه با «شدن» سر و کار دارد.

توسعه انسانی، بر اساس سرشت یا طبیعت انسان، پدیده‌ای چند بعدی است و عمده‌ترین ابعاد آن، توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی است فرایند توسعه انسانی ممکن است از بعد توسعه اقتصادی آغاز گردد. اما نمی‌تواند در همین «بعد» باقی بماند و اگر همراه و هماهنگ با آن به توسعه سیاسی منجر نگردد، فرایند توسعه اقتصادی نیز متوقف خواهد شد. از طرف دیگر، فرایند توسعه انسانی، ممکن است از بعد توسعه سیاسی شروع شود، تغییرات سیاسی به توسعه سیاسی پایدار منجر خواهد شد.

انسان، به عنوان انسان، واجد حقوق طبیعی است که در ادبیات و گفتمان سیاسی به عنوان حقوق بشر شناخته شده است.

اما واژه حقوق بشر که معادل Human Rights به کار می‌رود، یک بار معنایی حقوقی - قانونی دارد، در حالی که حقوق بشر، که برخاسته از سرشت و طبیعت انسان می‌باشد، در واقع «نیازهای» بشر است. بشر بدون بهره‌مندی و تأمین این نیاز نمی‌تواند به عنوان «انسان» زندگی کند. این نیازها معمولاً بر دو گونه هستند، یک نوع نیازهایی که برای تمام موجودات زنده مطرح می‌باشند، نظیر آب و هوا، غذا، غریزه و ... اما نوع دیگری از نیازها هستند که در ارتباط با طبیعت با سرشت ویژه انسان مطرح می‌باشند. انسان دارای اختیار و آزادی است و از قدرت تفکر و توانایی ابراز و گفتاری و نوشتاری اندیشه‌های خود برخوردار است.

همانطور که انسان برای ادامه حیات خود به آب، هوا و غذا نیازمند است، برای بقای هویت انسانی خود نیز نیازمند به آزادی و تفکر است. انسان به دو نوع آزادی نیاز دارد. اول آزادی به معنای «رهایی» یا آزادی از: Freedom From - که مصادیق عمده آن، رهایی از ظلم و ستم، رهایی از استثمار، رهایی از ترس، به امنیت تا رهایی از قید و بندهای اسارت فکری، اما نیاز دوم انسان داشتن «اختیار» یا آزادی برای (Freedom For) آنچه می‌خواهد انجام بدهد می‌باشد. که برخی از مصادیق آن عبارتند از آزادی فکر و اندیشه، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی انتخاب کار و شغل، آزادی انتخاب همسر و تشکیل خانواده.

ما این حقوق را از این نظر «نیاز» می‌دانیم که اگر به هر علتی، انسان‌ها نتوانند یا آزادانه فکر کنند، بیاندیشند و آنچه را که فکر می‌کنند، آزادانه بیان کنند، دچار اختلالات ذهنی و روانی می‌شوند. به همان صورت که اگر نیازهای زیستی انسان نظیر آب و هوا، یا غذا و مسکن تأمین نگردند، اختلالات تأثیرگذار، بسته به میزان محرومیت در سیستم زیستی به وجود می‌آید.

بسیاری از جامعه‌شناسان به این نکته پرداخته‌اند، که عوامل مختلفی از جمله ظلم اقتصادی (استثمار) یا ظلم سیاسی به از خود بیگانگی انسان (الیناسیون) می‌انجامد.

اما بحث از خود بیگانگی انسان، زمانی معنا و مفهوم پیدا می‌کند که ابتدا درک یا تعریف درستی از «خویشتن خویش» انسان داشته باشیم که بر اساس آن از خود بیگانگی قابل فهم و درک باشد. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین ویژگی انسان از خود بیگانه، یا خودفراموش شده (؟) محرومیت از آزادی و اختیار و قدرت تفکر می‌باشد. حتی استثمار انسان از انسان، هم از همین بعد، موجب از خودبیگانگی انسان می‌گردد. از رسول خدا نقل شده است که من لامعاش له، لا معادله - کسی که فاقد امکانات زیستی است آخرت را هم ندارد.

فشار اقتصادی، به هر شکلی و به هر صورتی، در نهایت موجب روان‌رنجوری و تن‌دردان انسان به اسارت می‌گردد.

بنابراین از یک نظر، توسعه، تنها یک معنا دارد، و آن توسعه انسانی است. اما توسعه انسانی، بدون توسعه هماهنگ و موزون اقتصادی و سیاسی امکان‌پذیر نیست.

آغاز فرایند هر یک از این، طور عمل به شکل‌گیری آن دیگری نیز منجر می‌گردد.

اکنون ببینیم، کارشناسان برجسته اقتصادی کشورمان، که دغدغه اصلی آنها توسعه اقتصادی است، درباره پیش‌شرط‌ها یا پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی چه می‌گویند.

۳ - مرکز پژوهش‌های مجلس ششم، برای بررسی عملی و کارشناسانه مسائل و مشکلات اقتصاد ایران از اقتصاددانان کشورمان دعوتی به عمل آورد. هجده نفر از اقتصاددانان برجسته ایران با طیفی از گرایش‌های مختلف اقتصادی در این برنامه شرکت داشتند و موضوعات و مسائل اقتصاد ایران را در ۶ محور مورد بحث قرار دادند، که عبارتند از:

محور یکم - امکان‌سنجی برنامه‌ریزی برای رشد و توسعه اقتصادی در ایران

محور دوم - ضرورت نهادسازی و توسعه در نظام فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

محور سوم - ظرفیت و توان کارشناسی برای برنامه‌ریزی و امانت‌گذاری‌های اقتصادی

محور چهارم - دولت و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در توسعه

محور پنجم - بخش خصوصی و جایگاه بازار در توسعه

محور ششم - فهرستی از مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای آن (۶)

شاید این اولین باری است که در تاریخ کوشش‌های عملی برای تعریف مسائل و مشکلات توسعه‌نیافتگی ایران، یک چنین گردهمایی صورت گرفته است و محورهای متعدد و دیدگاه‌های گوناگون مطرح و مجموعه اظهارنظرهای کارشناسانه منتشر گردیده است. از این نظر باید در مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دوره ششم، تشکر کرد.

آقای دکتر مسعود درخشان، که برای تدوین این مجموعه؟ داشته؟، در مقدمه خود بر این مجموعه - نکات جالبی را یادآور شده‌اند. از جمله اینکه: «مسئله‌ای که هم اکنون برای اقتصاددانان مطرح است، طرح‌ریزی سیاست‌های مناسبی برای توسعه اقتصادی است به نحوی که علاوه بر تأمین ثبات اقتصادی، بتوان جایگاه ایران را در بین کشورهای در حال توسعه ارتقاء داد و در عین حال ما درک صحیحی از فرایند توسعه اقتصادی در عصری که به جهانی شدن معروف است، منافع ملی را به نحو شایسته‌ای تأمین کرد.»

و همچنین: «... اقتصاددانان معمولاً با تکیه بر دانش خود، به تعریف دقیق سیاست‌گذاری‌ها می‌پردازند و با بررسی ابعاد تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن سیاست‌گذاری‌ها درست اقتصاد ایران، و نیز با استفاده از تجربیات سایر کشورها می‌کوشند با نگرشی جامع و پرهیز از جزءنگری آثار سیاست‌های اقتصادی را در میان‌مدت و طولانی‌مدت، در پرتو اهداف کلان، ارزیابی کنند. اما بررسی و نقد سیاست‌های اقتصادی از دیدگاه‌هایی مختلف می‌تواند از سیاست‌گذاری‌ها را دقیق‌تر و افق‌های توسعه اقتصادی را روشن‌تر کند. تنها در چنین فضای روشنی است که قانونگذاران، سیاستمداران و دولتمردان می‌توانند وجوه مختلف اقتصادی را بهتر ببینند و افق‌های دور دست را دقیق‌تر تشخیص دهند که البته شرط لازم برای توسعه اقتصادی چیزی جز این نیست.» (۷)

در این مجموعه کارشناسان درباره ظرفیت و توان کارشناسی برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و نقش مخرب دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی به جای سیاست‌گذاری و عدم کارایی دولت به عنوان سرمایه‌گذاری تأثیر درآمد نفت و سیاست‌های اقتصادی دولت در ضعف بخش خصوصی و پیامد آن در توسعه نیافتگی غیردولتی در توسعه نیافتگی، بحث‌های فراوانی کرده‌اند که علاقمندان را به مطالعه‌ی اصل این سند گرانبها حواله می‌دهم.

علاوه بر این در این مجموعه بر این نکته نیز توجه و تأکید شده که: «توسعه نیافتگی امری چند وجهی است بسیاری از علل و زمینه‌های توسعه نیافتگی اقتصادی را باید در توسعه نیافتگی‌های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی جستجو کرد و بالعکس.» (۸)

و ریشه‌های توسعه نیافتگی‌های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی و متأثر از آن توسعه نیافتگی اقتصادی را باید: «در اوضاع و احوال فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشورمان در حداقل ۵۰۰ سال قبل، یعنی همزمان با تأسیس حکومت صفویه و نیز تحولات اروپا در آغاز دوره استعمار اروپائیان جستجو کرد» (درخشان) (۹)

کارشناسان شرکت کننده در این گردهمایی، در هر یک از محورهای شش‌گانه بالا، نظرات خود را ارائه دادند. عموماً خاطر نشان ساختند که: «ناکامی برنامه‌های توسعه اقتصادی در کشور ما علیرغم سرمایه‌گذاری‌های بسیار سنگینی که انجام شده است، اساساً ناشی از موانع غیر اقتصادی توسعه اقتصادی است» (درخشان) (۱۰)

به عنوان نمونه: «یکی از مسائل بسیار مهم و کلیدی در حوزه اقتصاد، نظم‌پذیری و پذیرش برنامه‌ریزی‌های اقتصادی است.» اما بدون تفهید همگانی به برنامه، برنامه‌ریزی کارساز نمی‌شود.» اما در این نقص یا مانع توسعه اقتصادی، عوامل سیاسی، فرهنگی تأثیرگذارند:

«در جوامع دموکراتیک، برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی در کانون‌های مدنی، مانند احزاب شکل می‌گیرند. مردم از طریق احزاب، استراتژی طولانی‌مدت جامعه را تعیین می‌کنند. دستاوردهای علمی نیز به احزاب منتقل می‌شود. چنین سیستمی دائماً در حال تصحیح خود است. حزب اکثریت برنامه‌اش را اجرا می‌کند و حزب اقلیت دائماً نقد می‌کند و این نقد مردم را هوشیار می‌کند.»

و: «نظام سیاسی ما برحسب تعاریف متداول دموکراسی است، زیرا مردم حق رأی دارند، اما این دموکراسی فاقد نهادهای متشکل مدنی است. با فقدان چنین مهارت‌هایی چگونه می‌توان به توسعه بلندمدت اقتصادی رسید و مشکلات عظیم توسعه را حل کرد؟» (درخشان) (۱۰)

این کارشناسان اقتصادی بر این نکته تأکید کرده‌اند که: «توسعه سیاسی و تأسیس نهادهای ناظر، بر عملکرد دولت‌ها از شرایط اساسی توسعه اقتصادی است» (درخشان) (۱۱)

«تأثیر حکومت‌های دموکراتیک بر رشد اقتصادی آن است که ائتلاف منابع را به حداقل می‌رساند و نیروهای انسانی و منابع مادی را بهینه می‌کند زیرا که نهادهای ملی و مستقل به راحتی می‌توانند بر عملکرد دستگاه‌های دولتی و بر سیاست‌گذاری‌ها نظارت کنند و در یک کلمه، کارایی دولت را افزایش دهند.» (۱۲)

بر همین اساس است که این کارشناسان تأکید دارند که: «نخست باید نظام‌های سیاسی بسته را باز کرد، یعنی آن را خطرپذیر کرد.» و این که: «راهم‌های اقتصادی بدون ورود به حوزه سیاست اساساً معنی ندارد» (رزافی) (۱۳) و: بسیاری از موانع توسعه اقتصادی برخاسته از نظام سیاسی است ... و اصلاحات اقتصادی بدون ایجاد دموکراسی سیاسی دشوار است» (زنوز) (۱۴)

- «متأسفانه وجه اقتصادی توسعه را منفک از وجوه سیاسی و فرهنگی آن به رسمیت شناخته‌ایم و بسیاری از امور اجرایی‌مان را بر همین شالوده ناستوار بنا کرده‌ایم.» سبحانی» (۱۵)

- «اصلاحات اساسی در نظام سیاسی از شرایط اصلی توسعه اقتصادی است.»

مسئولان اقتصادی ما کسانی هستند که از دیدگاه به شدت راست‌گرا اما از دیدگاه اقتصادی به شدت چپ‌گرا هستند» طبیبیان (۱۶).

- «مهم‌ترین نهادی که مانع توسعه اقتصادی در ایران است، نهاد دولت است.»

- «آرمان‌های آزادی و عدالت اجتماعی شرط لازم برای توسعه اقتصادی است و توسعه سیاسی زمینه‌ای مناسب برای مطرح شدن این آرمان می‌باشد (مؤمنی) ۱۸

- «برخی از کاستی‌های موجود در قانون اساسی را که البته خود، انعکاسی از برخی توسعه نیافتگی‌ها در نظام سیاسی است می‌توان از موانع غیر اقتصادی توسعه اقتصادی برشمار آورد» (نادران) (۱۹)

آنچه در بالا به اختصار از کارشناسان اقتصادی کشورمان در مورد موانع سیاسی توسعه نیافتگی نقل شده، مورد تأیید سایر اقتصاددانان نیز می باشد، بدون آن که نیاز باشد تمام آنها در اینجا نقل شوند.

- در پاسخ به علل پارادوکس توسعه نیافتگی ایران کارشناسان کشورمان نظرات جالب توجهی ارائه و جمع بندی کرده اند که: «توسعه نیافتگی امری چند وجهی است و بسیاری از علل و زمینه های توسعه نیافتگی اقتصادی را باید در توسعه نیافتگی های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی جستجو کرد».

برای ورود به عصر جدید، استراتژی توسعه باید دربرگیرنده چهار تحول اساسی باشد:

۱ - تحول در نظام فرهنگی بر محورهای:

۱/۱ - اعتقاد واقعی به برابری انسان ها.

۱/۲ - اعتقاد واقعی به لزوم رعایت حقوق دیگران

۱/۳ - اعتقاد به علم

۱/۴ - اعتقاد به ارزش و تقدس کار و نظم پذیری اجتماعی

۱/۵ - اعتقاد به توسعه اقتصادی

۱/۶ - اعتقاد راسخ به لزوم مشارکت فعال قشرهای وسیع جامعه در تصمیم گیری های سیاسی و اجتماعی

۲ - تحول در نظام آموزشی تحقیقی

۳ - تحول در نظام سرمایه گذاری

۴ - تحول در نظام اقتصادی و اجرایی کشور

۴- بررسی آثار برجای مانده از شادروان مهندس بازرگان، به عنوان یک روشنفکر دینی و یک مصلح اجتماعی، در طی ۵۰ - ۶۰ سال فعالیت های ارزنده سیاسی، فکری - فرهنگی و اجتماعی نشان می دهد که مهندس بازرگان، اگرچه کارشناسان اقتصادی نبود، اما آنچه ارائه داده است در راستای از میان برداشتن موانع بنیادی توسعه در کشورمان می باشد.

بازرگان بر این باور بود که ما ایرانی ها دچار ۲۵۰۰ سال استبداد سلطنتی بوده ایم و این استبداد بر تمام مناسبات فردی و اجتماعی ما تأثیرات عمیق برجای گذاشته است.

منظور بازرگان از استبداد تنها در مناسبات یا ساختار سیاسی قدرت استبدادی نمی شد. بلکه استبداد به عنوان یک «نظام» دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هماهنگ با یکدیگر می باشد. در سرتاسر آثار بازرگان ویژگی های جامعه استبدادزده و مردمی که قربانی زورمداری هستند منعکس است؛ نظیر روحیه سلطه گری و سلطه پذیری؛ احساس حقارت، جامعه گریزی، تمایل به

انزوا و تنهایی، نبود روحیه همکاری‌های جمعی، تنبلی و بیگاری، از زیرکار در رفتن یا فقدان وجدان کاری. بی‌نظمی و گریز در هر نوع نظم و برنامه، و اصرار بر این که: نظم ما در بی‌نظمی است،؟! و بی‌اعتقاد بودن به تأثیر فعالیت‌های فردی، نبود احساس تعلق ملی، گزافه‌گویی، تملق،؟! و چاپلوسی دورویی و دروغ‌گویی، مطلق‌بینی، مطلق‌خواهی

بازرگان بر اساس این آیه شریفه قرآن کریم که: ان الله لا یغیر بالقوم حتی یغیروا بانفسهم

شرط فلاح و رستگاری ما ایرانیان را اولاً - اشراف و آگاهی بر این نقاط ضعف و روحیات و خصلت‌های به ارث رسیده از گذشته می‌داند و ثانیاً اتخاذ یک تصمیم و اراده ملی جدی و اساسی برای تغییر در این روحیات و خلقیات، می‌داند.

اما بازرگان تنها به بیان دردها و یا تجویز برای حل مشکل اکتفا نمی‌کند، بلکه به عنوان یک مصلح اجتماعی، که به طور فعال در صحنه حضور داشته است، راهکارهای مناسب را ارائه داد و خود در اجرا و عمل به آنها پیشگام، الگو و نمونه بود.

۵ - جمع‌بندی:

در آیه‌ای که در صدر سخن آمده است، خداوند جامعه‌ای را مثال می‌زند، که از نظر اقتصادی توسعه یافته است. یا تیه‌ها رزقها رغداً من کل مکان: روزی آن از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسد. واژه رغد به معنای عیش فراخ، گوارا و پاکیزه است.

اما دو ویژگی برای این جامعه بر شمرده شده است: ۱- امنیت. اما نه هر نوع امنیتی. نه امنیتی که با زور سرنیزه به وجود آمده باشد. بلکه امنیتی همه جانبه و در تمام ابعاد نهادینه شده باشد یا از درون مناسبات جامعه سرچشمه گرفته و نهادینه شده باشد. ۲ - مردم احساس اطمینان و آرامش درونی و واقعی داشته باشند.

هر زمان و در هر مکانی که چنین جامعه‌ای شکل بگیرد، سرمایه‌های مادی و معنوی، از هر طرف به سوی آن جذب و روانه می‌شوند. جذب سرمایه‌ها موجب توسعه اقتصادی و بالا رفتن درآمد ملی می‌گردد.

اما اگر کفران نعمت شود، (فکفرت بانعم الله) یعنی ارزش و اهمیت امنیت و آرامش را ندانند، و در حفظ و نهادینه شدن آن نکوشند، آن را از دست می‌دهند - کفران نعمت در برابر «شکر نعمت» است. شکر نعمت یعنی استفاده از نعمت در جهت هدف یا علت وجودی آن. کفران نعمت یا حرکتی در جهت مقابل آن است.

نتیجه از بی‌رکنی امنیت و اطمینان، برهم خوردن معادله است و پیامد آن چشیدن «لباس الجوع و الخوف» است. لباس به معنای گستردگی و فراگیری گرسنگی و ترس است. و علت اصلی: بما کانوا یصنعون: (وضعیت جدید نامطلوب) حاصل یا کیفر:

کار و کردار خود آنان است. یک رابطه دقیق و قانونمند میان توسعه و امنیت و اطمینان عمومی وجود دارد. با رفتارهای «من‌در‌آوردی» و بی‌پایه (یصنعون) جامعه به سوی از هم پاشیدگی سوق داده می‌شود.

در عصر جدید، امنیت و ثبات و آرامش، و اعتماد و اطمینان مردم به آینده تنها از طریق سپردن امور مردم به دست خودشان، یا تحقق حاکمیت ملت است. با تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم امنیت و آرامش نهادینه شده به وجود می‌آید.

توسعه سیاسی به معنای تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و حق حاکمیت ملت نهادینه شدن دموکراسی، شرط یا پیش‌نیاز اساسی توسعه اقتصادی است.

بازرگان عمیقاً به حق حاکمیت ملت و تأمین حقوق و آزادی‌های مردمی اعتقاد داشت و برای تحقق آنها تلاش مستمر کرده است.

و اما کلمه آخر: امروز عید قربان است و پایان مراسم حج ابراهیمی.

اما در مناسک حج، سه تن حضور دارند: ابراهیم، اسماعیل (یا اسحاق) و هاجر؛ هم سعی در صفا و مروه و هم رمی جمرات، در صفا و مروه، این هاجر است که بهتر می‌رود و در رمی جمرات ابراهیم و اسماعیل نمی‌توان در سالروز بزرگداشت بازرگان، آنهم در روز عید قربان سخت گفت اما از آن زن برجسته‌ای که همسر و همراه و رفیق؟ بازرگان است یاد نکرد.

این بزرگداشت تجلیل از ایشان نیز می‌باشد.

مآخذ و یادداشت‌ها

۱ - تدوین سخنرانی در مقبره بیات قم به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس مهدی بازرگان

۲ - حجه - آهنگ او کرد یا به قصد او حرکت نمود؛ الحاج - حاجی - قصد کننده برای جایی، آهنگ جایی کننده؛ فرهنگ عربی - فارسی - منجد الطلاب - انتشارات اسلامی ۱۳۶۰ همچنین نگاه کنید به «پرتوی از قرآن - آیت الله طالقانی - شرکت انتشار

۳ - نگاه کنید به: «پارادوکس ایران» - ابراهیم یزدی» شرق

۴ - عظیمی، دکتر حسین

۵ - سریع القلم؛ دکتر محمود: "عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران". مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چ ۴ - ۱۳۸۲

۷ - همان

۸ - همان

۹ - همان

۱۰ - همان

جبهه ملی و ۱۵ خرداد

گفتگوی روزنامه اعتماد ۸۳/۱۱/۱۱

• چرا جبهه ملی و دکتر مصدق در واقعه ۱۵ خرداد سکوت کردند؟

در ۱۵ خرداد اکثر رهبران جبهه ملی در زندان بودند. براساس یادداشت های مهندس بازرگان سران جبهه ملی با برگزاری مراسم یادبود شهدای ۱۵ خرداد در زندان مخالفت کردند. جبهه ملی هر چند دربرگیرنده افرادی مؤمن و متدین بود اما مبارزه سیاسی را به صفت وظیفه با انگیزه مذهبی انجام نمی داد و نگاه مذهبی به آن نداشت و طبیعی است که در مبارزات مذهبی از نوع ۱۵ خرداد موضع نگیرد.

اما دکتر مصدق پس از محاکمه در دادگاه نظامی و محکومیت به سه سال زندان به احمدآباد تبعید شد، و تا زمان درگذشتش در آنجا بود و اجازه تماس و دیدار با احدی جز خانواده اش را نداشت. بنابراین اجازه، امکان و یا تمایل برای اظهار نظر سیاسی نداشت. در اواخر سال ۱۳۳۹ و سال ۱۳۴۰ که جو سیاسی ایرانی کمی باز شده بود، دکتر مصدق در ۳ مورد اظهار نظر کرد. یک مورد ارسال پیام برای کنگره جبهه ملی بود و یکبار هم در موردی که اختلافی بین سازمان دانشجویان دانشگاه تهران با شورای مرکزی جبهه ملی پیش آمد، و دانشجویان نامه به دکتر مصدق نوشتند. دکتر مصدق در پاسخ خود به دانشجویان به نفع سازمان دانشجویان دخالت کرد که منجر به تشکیل جبهه ملی سوم به رهبری مرحوم کاظمی شد. و یک بار هم هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۴۰، بود که ایشان به نامه مرحوم مهندس بازرگان به مناسبت تأسیس نهضت آزادی ایران پاسخ دادند. بنابراین مرحوم دکتر مصدق در هیچ یک از مسایل سیاسی آن زمان اظهار نظر نمی کرد. علت این بود که رژیم شاه از طرفی می خواست واقعاً عرصه را بر ایشان تنگ کند و در حقیقت او را زندانی نگه دارد و از طرف دیگر چنین وانمود کند که ایشان آزادند. برای مقابله با این وضعیت در سال ۱۳۴۱، چند نفر از فعالان نهضت آزادی ایران برای دیدار با دکتر مصدق به احمد آباد رفتند. اما مامورین ساواک و ژاندارمری اجازه ورود به احمد آباد را به آنها ندادند. دکتر مصدق از این رو از هر گونه اظهار نظر سیاسی استنکاف می کرد و به درخواست مصاحبه خبرنگاران خارجی پاسخ مثبت نمی داد تا بفهماند که زندانی است.

• تعامل روحانیت با روشنفکران (پس از کودتای ۲۸ مرداد) چگونه بود؟

پس از کودتا هر چند عده ای از علما و روحانیون با کودتا همراهی کردند، اما این دیدگاه غالب در میان روحانیون نبود، بلکه برخی از روحانیان، حتی پس از کودتا، به آرمان های نهضت ملی وفادار ماندند. و با نهضت مقاومت ملی همکاری جدی داشتند مرحوم آیت الله میرسیدعلی رضوی، آیت الله حاج سید رضا زنجانی، آیت الله انجلی و آیت الله غروی (تبریز)، آیت الله موسوی جلالی (دماوند)، آیت الله حاج سیدجوادی (قزوین)، را می توان نام برد. این گروه از روحانیان صبح های چهارشنبه هر هفته دور هم جمع می شدند و تشکیل جلسه می دادند، که به اصحاب چهارشنبه معروف شدند. در مقابل، روحانیون درباری که شب های جمعه هر هفته در منزل امام جمعه تهران (مرحوم دکتر سید حسن امامی) گردهم می آمدند. و این عده به اصحاب پنجشنبه معروف بودند. به این ترتیب روابط

روحانیون ملی و مبارز با فعالان سیاسی هوادار مصدقی بسیار حسنه و نزدیک بود و همه از این امر اطلاع داشتند.

• واکنش دانشجویان ایرانی مقیم خارج و واقعه ۱۵ خرداد چگونه بود؟

بایستی توجه کرد که وقایع ۱۵ خرداد دو بخش داشت: يك بخش آن اعتراض خودجوشي بود که مردم نسبت به فشار بر روحانیون خصوصاً بازداشت آقای خمینی و انتقال ایشان به تهران نشان دادند و بخش دیگر حوادثی بود که در حاشیه اتفاق افتاد (از قبیل آتش زدن کتابخانه ها و برخی اماکن دیگر) ما بایستی بین این دو بخش حتماً تفکیک قایل شویم. بخش اول یک حرکت خودجوش و اصیل بود که مورد حمایت عموم دانشجویان از جمله اعضای نهضت آزادی در داخل کشور قرار گرفت. (که مرحوم حاج مهدی عراقی در ناگفته‌ها به آن اشاره کرده‌اند.) بسیاری از گروه‌های سیاسی و دانشجویی در خارج از کشور نیز از این حرکت حمایت کردند ولی بخش دیگر از وقایع ۱۵ خرداد را در حقیقت، بنا به قولی، ساواک به راه انداخته بود تا روحانیت را بدنام کند. این کارها بهر حال در میان ایرانیان فعال و دانشجویان خارج از کشور اثرات متفاوتی داشت. در کنفدراسیون دانشجویان در آن زمان هم گروه‌های ضددینی و غیردینی حضور داشتند و هم فعالان ملی - اسلامی نظیر مرحوم چمران، قطب زاده، مهندس توسلی و دکتر مهدی بهادری نژاد و خود من نیز حضور داشتیم.

برخی از گروه‌های ضد دینی در نشریات خود، با این تز که شاه با نابود کردن روحانیت راه را برای ما باز می‌کند شروع به کوبیدن روحانیون و حتی نیروهای مسلمان کرده و از اقدام رژیم در سرکوبی روحانیون حمایت کردند. ما برای مقابله با چنین حرکتی دو راه را در پیش گرفتیم، یکی که در حقیقت دفاع از مواضع ضد استبدادی روحانیت بود، عبارت بود از تکثیر اعلامیه های آقای خمینی، آن هم در جوی که بقیه تشکل‌های دانشجویی نه ایشان را به درستی می‌شناختند و نه علاقه چندان به این کارها نشان می‌دادند.

کار بعدی ما دفاع از دین مظلوم اسلام و تبیین عدم تنافی اسلام با حقوق بشر و خصوصاً حقوق زن بود. حتی به یاد می‌آورم که من و چمران مشترکاً تحقیقی در موضوع عشق، خانواده و طلاق در برخی کشورها چون آمریکا، چین، شوروی، ایران، مصر انجام داده‌ایم و در سلسله سخنرانی‌هایی در جلسات ماهیانه انجمن ایرانیان نیویورک به دفاع از مواضع اسلام پرداختیم.

اگر چه برخی از گروه‌های چپ در ابتدا با مواضع اولیه روحانیون علیه اصلاحات ارضی و حقوق زنان مخالفت کردند، ولی بعدها آرام آرام، که روحانیان مواضع اولیه خود را به مبارزه علیه استبداد و استیلاي خارجي ارتقا دادند، ما شاهد تغییر در عملکرد سازمان‌های دانشجویی حتی چپ‌گراها بودیم. به عنوان نمونه اگر به روزنامه «مردم» ارگان حزب توده ایران، در آن زمان نگاهی بیاندازیم می‌بینیم که این روزنامه به نفع روحانیون و علیه سلطنت موضع گرفته است.

• آشنایی شخصی شما با امام و رابطه با ایشان از چه زمانی شروع شد؟

من در شهریور سال ۱۳۳۹ به آمریکا رفتم، در آن زمان هنوز آقای بروجردی مرجعیت داشت و آقای خمینی به آن صورت مطرح نبود و از این جهت با ایشان آشنایی نداشتم. البته، در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران با علمای قم همچون علامه طباطبایی دیدار می‌کردند. اما در آن سالها، علما و مراجع هنوز در تصورات انزوامحور خود بودند و توجهی به دانشگاه نداشتند. در حقیقت اقبال از سوی ما دانشگاهی‌ها بود و نه آنها. یعنی ما دانشجویان را می

بردیم که ببینند در قم چه خبر است؟ ولی اینکه آقایان حساس باشند که در دانشگاه چه خبر است؟ نه این گونه نبود.

اولین آشنایی بنده با امام به بعد از جریانات دستگیری ایشان و زمانی که تبعید شدند، بازمی‌گردد. خصوصاً زمانی که بیانیه‌های ایشان که مهم‌ترین و مؤثرترین آنها، بیانیه‌ای بود که در آن «شاه دوستی معادل غارتگری» معرفی شده بود و نقطه عطفی در حرکت روحانیان به وجود آورده بود. جالب این بود که یکی از گروه‌های مبارز خارج از کشور که روزنامه‌ای منتشر می‌کرد، بیانیه آقای خمینی را چاپ کرد، ولی تمام حملات ایشان به اسرائیل را حذف نمود. این مسأله به دو دلیل برای ما تعجب‌آور بود، یکی حذف حملات به اسرائیل و دیگری سانسور معناداری که در آن روزنامه، با تیراژ محدود، اعمال می‌شد.

اما ورود جدی ما به صحنه، مربوط به بعد از تبعید آقای خمینی به بورسای ترکیه بود. در این دوره ما دانشجویانی را که با ما هماهنگ بودند و همین‌طور انجمن‌های اسلامی را هماهنگ کردیم که نامه‌های متعدد به دولت ترکیه به نمایندگی ترکیه در سازمان ملل بنویسند و به آن دولت اعتراض کنند، که مگر ترکیه پلیس ایران است؟ چه حقی دارد که یک فرد ایرانی معترض به رژیم شاه را نگه دارد؟ این حرکت‌ها و اعتراضات باعث انتقال آقای خمینی از بورسای به عراق شد. و این مقارن بود با زمانی که ما سازمانی برای آموزش علمیات سازماندهی مخفی و مسلحانه به وجود آورده و در خاورمیانه مستقر شده بودیم؛ مرحوم چمران در قاهره، من در بیروت و مهندس توسلی در بغداد بود.

وقتی آقای خمینی وارد کاظمین شد و مهندس توسلی باخبر شد مطلب را طی تلگرافی به من در بیروت اطلاع داد و گفت که الآن وقت خوبی برای دیدن ایشان است. پس از آن تلگراف بود که من به چمران خبر دادم و چمران از قاهره به بیروت آمد و با هم به بغداد رفتیم و به همراه مهندس توسلی از آقای خمینی در نجف دیدار کردیم. در آن زمان ما چون تشکیلات داشتیم، بایستی گزارشی تهیه می‌کردیم و به اعضای شورای عمومی ارسال می‌کردیم. علاوه بر آن خود من هم خاطراتم را می‌نوشتم. وقتی من صحبت می‌کردم مرحوم چمران می‌نوشت و بالعکس. این اولین دیدار و آشنایی ما با آقای خمینی بود. در آن دیدار که مصادف با روز میلاد رسول اکرم ص بود ما کتاب **افضل الجهاد** (از یک نویسنده معروف الجزایری به نام **عمار اوزیغان**، چاپ الطلیعه، بیروت) را به ایشان هدیه کردیم. عنوان کتاب، موضوع یک حدیث نبوی است که: **افضل الجهاد کلمه حق عند امام جابر**

البته من قبلاً نیز چندین بار به نجف رفته بودم و با مراجعی چون مرحوم حکیم، **خونی** و **شهید باقر صدر** دیدار کرده بودم. سفرهای مکرر من به نجف عموماً به تنهایی صورت می‌گرفت. ولی یک نوبت به همراه مرحوم دکتر شیخ مهدی حائری یزدی بود. این سفرها موجب برقراری ارتباط مستمر با علما و مدرسین نجف و آشنایی نزدیک با آنها شده بود و به طوری که به واسطه همین ارتباط نزدیک، هر وقت به نجف می‌رفتم در منزل آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی، که مسؤول امور مالی مراجع بود یا مرحوم سیدحسین مدنی (برادر مرحوم اسدالله مدنی) وارد می‌شدم. بعد از استقرار آقای خمینی در نجف، این ارتباطها شکل منظم‌تری گرفت. مدتی بعد آقای **سید محمود دعایی** که در آن تاریخ با **سازمان مجاهدین خلق** کار می‌کردند نامه‌ای برای من فرستادند که آقای خمینی به من اجازه دادند از یک پولی که به دلار برای وجوه شرعی داده شده بود برای فعالیت‌هایی که داشتیم، خرج کنم. بعد از آن بود که آقای خمینی طی نامه‌ای به من اجازه استفاد از وجوهات را دادند که متن آن در

صحیفه نور آمده است. از سال ۱۳۵۰ به بعد، من تقریباً سالی یکی دو بار به نجف می‌رفتم و در مورد مسایل مختلف با آقای خمینی به گفتگو می‌نشستیم و این ادامه داشت تا زمان سفر امام به پاریس.

● دیدگاه امام نسبت به دکتر شریعتی چه بود؟

من اطلاع داشتم که آقای مطهری طی نامه‌ای به امام یا در سفری که بعد از حج به نجف رفته بود، مطالبی را در مورد شریعتی به ایشان منعکس کرده بود. مرحوم مطهری با برخی از اندیشه‌های شریعتی خیلی موافق نبود و من هم این مطلب را از طریق دوستانمان در ایران می‌دانستم. و در جریان بودم که آقای خمینی هم نظر خوبی نسبت به پاره‌ای از موضوعاتی که دکتر شریعتی مطرح کرده بود ندارند. اما من شخصاً با این دیدگاه‌های ایشان موافق نبودم. در بحث‌ها متوجه شده بودم که شاید ایشان همه کتاب‌های شریعتی را به درستی نخوانده است. و با اعتمادی که به برخی اشخاص، نظیر مرحوم مطهری داشتند، آن مواضع را پیدا کرده بودند. در حالی که من نوشته‌های شریعتی را به نفع اسلام و مسلمین می‌دیدم و به همین خاطر مخالفت آقای خمینی با شریعتی را حتی به نفع روحانیون و نیروهای مسلمان نمی‌دیدم. در جریان درگذشت شریعتی، ما در خارج از کشور ترتیبی دادیم که شاید حدود صد و پنجاه پیام تسلیت از طرف انجمن‌های دانشجویی و شخصیت‌های فعال ایرانی به آقای خمینی ارسال شد، ما هم به نوعی تعمد داشتیم که به طور غیرمستقیم به آقای خمینی بگوییم که شریعتی مورد احترام جوانان و روشنفکران است. این کار مؤثر بود. بعد از اتمام مراسم دفن شریعتی در زینبیه دمشق، از بیروت به نجف (عراق) رفتم. این تلگراف‌ها رسیده بود و نظر ما این بود که ایشان به همه تلگراف‌ها جواب بدهند. ایشان گفتند که نمی‌توانند به همه پیام‌ها جواب بدهند و البته چنین کاری درست هم نبود. بنابراین خود ایشان پیشنهاد کردند که من نامه‌ای خطاب به من بدهند و من آن را برای همه بفرستم. دوستان ایشان هم این مسأله را پذیرفتند.

البته متنی که در صحیفه نور چاپ شده است، متن دوم است. متن اول ایشان خیلی خوب نبود، و انتشار آن را مضر به روابط جوانان و دانشجویان تحصیل کرده با آقای خمینی تشخیص دادم و همین امر را متذکر شدم. یک جلسه بسیار طولانی با ایشان داشتم. ایشان نظریاتی را که داشتند بیان کردند و من هم گفتم که حمایت من از شریعتی به این معنا نیست که هر چه او گفته و نوشته درست و بدون ایراد بدانم. خود شریعتی نیز هیچ گاه نگفته که هر چه گفته است درست است. من خودم در جریان بودم که دکتر شریعتی به آقای حکیمی گفته بود که نوشته‌های او را بخواند و تصحیح کند. من این مسایل را به آقای خمینی گفتم و تذکر دادم که آیا به خاطر چند مطلب نادرست و اشتباه باید خدمات او را نادیده گرفت و اصل را کوبید؟ ما اگر بخواهیم با این دید به مسائل نگاه کنیم بعضی از خود آقایان حتی در مورد مسایل دینی اشتباهات خیلی بزرگی مرتکب شده‌اند.

در همان جلسه به ایشان گفتم که شما به عنوان رهبر انقلاب و یک مرجع، لزومی ندارد له یا علیه شریعتی موضع بگیرید. بلکه می‌توانید ضمن تجلیل از شریعتی تذکر بدهید که بعضی از حرف‌های ایشان ایراد دارد؛ واقع‌بینانه هم همین است و ما هم از شما همین را می‌خواهیم و نمی‌خواهیم که شما از شریعتی تجلیل به آن معنا بکنید که تمام حرف‌های او درست و مورد تأیید است و خود ما هم چنین کاری نمی‌کنیم. بعد از این بحث‌ها، آقا متن دوم را نوشتند که نیش و گزند نداشت و در عین حال تجلیلی هم از شریعتی شده است.

در آن جلسه من مذاکرات خود با مرحوم مطهری را هم که در لندن صورت گرفته بود برایشان نقل کردم. مرحوم مطهری در خرداد ۵۶ به لندن آمده بود تا در جریان معالجه چشم علامه طباطبایی کنار ایشان باشد و در منزل مهندس شهرستانی اقامت داشتند. زمانی که من وارد لندن شدم قرار بود جنازه شریعتی را تحویل ایران بدهند و همسر دکتر شریعتی هم اصرار داشت که جنازه به سفارت ایران تحویل داده شود تا به ایران منتقل شود و ما هم نگران بودیم که اگر جنازه شریعتی به ایران بیاید با تجلیل‌هایی که از او به عنوان «اسلام‌شناس بزرگ شرق» خواهند کرد او را بدنام نمایند. بنابراین با تحویل جنازه به سفارت ایران مخالفت کرده و تلاش فراوانی نمودیم و با کمک وکیلی که گرفته بودیم، تا موفق شدیم جنازه او را به پسرش احسان تحویل دهیم.

به محض اینکه من وارد لندن شدم آقای دکتر سروش و دکتر خرازی به فرودگاه آمدند و مرا به منزل بردند. آنها به من گفتند که مرحوم مطهری در مسجد امام باره سخنانی راجع به شریعتی گفته است که بچه‌ها را تحریک نموده است. از جمله مطالبی به این مضمون که شریعتی توسط دولت ایران به خارج اعزام شده است. آقایان سروش و خرازی به من گفتند که آقای مطهری شما را می‌شناسد و از شما به احترام یاد می‌کند و به من پیشنهاد کردند که با ایشان در این باره صحبت کنم. با قبول پیشنهاد آنان به دیدار آقای مطهری رفتیم و از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ۹ شب در حضور آقایان سروش و خرازی با ایشان به طور مفصل صحبت کردم. به ایشان گفتم که این حرفی را که به شما گفته‌اند که شریعتی فرستاده دولت است بی‌ربط است. شما از کجا چنین حرفی می‌زنید؟ ایشان گفتند که فردی در حسینییه ارشاد به من چنین گفته است (نام او را بردند).

من گفتم که این حرف درست نیست و شرح دادم که ما از مدت‌ها قبل در جریان فشارهای وارده بر شریعتی بودیم. شریعتی به ما پیام داد که به علت فشارها دیگر قادر به ماندن در ایران نیست و خواست که ترتیبی برای خروج او از ایران بدهیم. ما اقدامات متعددی را آغاز کردیم تا از دانشگاه الازهر یا الجزایر از او به عنوان استاد دعوت کنند و او بتواند به این بهانه از ایران خارج شود. یا اینکه به طور قاچاق برود به افغانستان و ما گذرنامه‌ای برای او درست کنیم که بتواند از طریق پاکستان به فرانسه برود. اما قبل از آن که این فعالیت‌ها به نتیجه برسد، دکتر شریعتی با گذرنامه هنرمندی که نامش مشابه شریعتی بود (به نام علی مزینانی) از ایران خارج شد. پس از این توضیحات، مرحوم مطهری حرف‌های مرا پذیرفت و من از ایشان خواستم که سوء تفاهم‌های به وجود آمده را خودشان اصلاح کند.

بعد از ایشان پرسیدم که ایرادشان به شریعتی چیست؟ ایشان گفت که مثلاً نظریه شریعتی راجع به فلسفه تاریخ منطبق با قرآن نیست. من گفتم: خوب! چه اشکالی دارد؟ ما مسلمانان ۱۴ قرن است که برداشت‌های مختلف از دین داریم. حال شما او را نقد کنید. ایشان گفتند که من او را نقد نمی‌کنم بلکه غیر مستقیم جواب می‌دهم. من گفتم که به هر حال شما بایستی این امر را باب کنید که علما همدیگر را نقد کنند و این امر مثبت و سازنده است. ایشان قبول کرد و قول داد که همین طور عمل کند. در نجف تمام این مذاکرات را به آقای خمینی منتقل کردم. انتشار متن دوم نامه ایشان خطاب به من به هر حال جوّ ملتهب میان روشنفکران دینی و روحانیان را تا حدی آرام کرد. پس از فوت حاج سید مصطفی، ایشان در پیام تشکر مفصل خود نکاتی را که در جریان مذاکراتم با ایشان مورد توافق قرار گرفت منعکس کردند. در حقیقت موضع نسبتاً متعادلی اتخاذ نمودند و این که شریعتی اگرچه اشتباه هم داشت اما به هر حال به اسلام خدمت کرده است.

البته بایستی بدانیم که آقای خمینی هر چند بسیار باهوش و زیرک بود، ولی به ایشان وحی نمی‌شد و براساس اطلاعاتی که به ایشان داده می‌شد اظهار نظر می‌کرد. یکی از نکاتی که در همان جلسه به ایشان تذکر دادم این بود که چگونه است که ارتباط فلان عالم با دربار شاهان وقت (مثلاً علامه مجلسی یا میرزای نائینی در اواخر عمر) مورد توجیه شما قرار می‌گیرد که این عمل به خاطر شرایط زمانه و در حقیقت برای خدمت به اسلام بوده است، اما همین رابطه وقتی در مورد افراد غیر روحانی مطرح می‌شود نوعی جرم به حساب می‌آید؟ خوشبختانه ایشان تا حدود بسیار زیادی این ایرادات را قبول کردند.

اما برداشت شخصی من این بود که بزرگان ما بیشترشان، همه کتاب‌های شریعتی را خوانده بودند. من خودم از **مرحوم آیت‌الله اشراقی داماد آقای خمینی** که مخالف سرسخت شریعتی بود پرسیدم که آیا کتاب‌های شریعتی را خوانده‌اید؟ ایشان گفت نه، خوانده است.

• آیا امام با سانسور و سرکوب مخالف بودند؟

به نظر من اینکه آقای خمینی به نامه آقای مطهری (مبنی بر توقف انتشار کتب شریعتی تا زمان اصلاح آن) پاسخ ندادند بدین دلیل بود که ایشان مخالف سانسور، حداقل در آن زمان، بودند. ما باید دو چیز را از هم تفکیک کنیم. یکی طرح یک اندیشه است و دیگری حقانیت یک اندیشه. به هر حال هر کس، حق دارد نظر خودش را مطرح کند. اعتقاد به آزادی عمل در مورد طرح فکر و بیان اندیشه حتی در مورد مخالفین نیز از آقای خمینی نقل شده است. به عنوان مثال آقای موسوی اردبیلی برای من نقل می‌کرد و نیز مهندس میرحسین موسوی هم، گفته است که در جلسه سران نظام از آقای خمینی خواسته می‌شود که کار **نهضت آزادی ایران** را تمام کنند. اما ایشان مخالفت می‌کند. در سال ۶۳ و زمان وزارت کشور ناطق نوری، در جلسه‌ای با حضور برخی چون مرحوم لاجوردی، ناطق نوری درخواست تعطیلی نهضت آزادی را مطرح می‌کند پس از آن که سه بار که مسأله را تکرار می‌کند، جواب می‌دهند که مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و یزدی با ما نیستند ولی مسلمانند. بروید فکری برای آنانی بکنید که می‌گویند با ما هستند ولی دین ندارند، که بعد از آن سران و فعالان حزب توده را گرفتند. بار دیگر در سال ۱۳۶۷ سران سه قوه، از آقای خمینی می‌خواهند که نهضت آزادی ایران تعطیل شود. ایشان می‌پرسند: برای چه؟ می‌گویند که چون این‌ها با روحانیون مخالفند. آقای خمینی می‌گوید خیر! اینها با روحانیون مخالف نیستند، با شما مخالفند! باز به ایشان می‌گویند که اینها با شما هم مخالفند. اینجا آقای جواب می‌دهند که مخالف باشند مگر من جزء اصول دینم؟

بالاخره این حرف در جامعه استبدادزده ما حرف خیلی بزرگی است! حرف کمی نیست! شما وضعیت فعلی را با آن زمان مقایسه کنید. اگر چه من با برخی از مواضع و سیاست‌های آقای خمینی موافق نبودم اما به نظر من مسایلی را رعایت می‌کرد، که اکنون نمی‌شود. برخوردی که با نهضت آزادی ایران در آن زمان شد بسیار بهتر از اکنون بود. حتی من الآن هم که **نامه سرگشاده** نهضت آزادی ایران به امام در مورد جنگ و یا **تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه** را می‌خوانم می‌بینم که خیلی تند است اما آقای خمینی با ما برخورد تند نکرد، نه تنها برخورد نکرد بلکه من اطلاع دقیق دارم که گفته بودند که اینها درست می‌گویند. این را من از **مرحوم آیت‌الله حاج سید صادق لوسائی** نقل می‌کنم. در آن دوران نمی‌گذاشتند که حتی من با آقای خمینی دیدار داشته باشم و لذا، برخی از مطالب خود را توسط مرحوم لوسائی به آقای خمینی منتقل می‌کردم. آخرین بار هم در نوروز سال ۶۴ به درخواست

خود آقای خمینی به دیدارشان رفتیم و ۹۰ دقیقه با ایشان در مورد عمده‌ترین مسایل آن روز یعنی انتخابات و جنگ صحبت کردم.

• ریشه اختلافات روشنفکران با امام پس از انقلاب در چه بود؟

در دوران مبارزه با استبداد سلطنتی و استیلاي خارجي ما علاوه بر آنکه اختلاف میان روشنفکران دینی و روحانیان را نادیده گرفتیم، بر سر یک برنامه ایجابي نیز توافق نکردیم. اشتباه ما این بود که با اصل کردن مبارزه با شاه و سقوط سلطنت اختلافات را نادیده گرفتیم. اشتباه ما این بود که نه تنها اختلافات را نادیده گرفتیم بلکه برای بعد از پیروزي انقلاب هم برنامه مشخصي وجود نداشت. تنها بعد از استقرار در نوفل لوشاتو بود که من متنی را با عنوان برنامه سياسي رهبري تنظیم کردم که بر همان اساس عمل شد. اما آن خیلی کلی و تنها مراحل حرکت را مشخص می‌کرد. اگر در همان زمان با توجه به اختلافات به گفتگوی جدی می‌نشستیم ممکن بود به توافقاتي می‌رسیدیم و با هم پیمان می‌بستیم چه بسا بسیاری از مسائل بعد از انقلاب پیش نمی‌آمد.

مثلاً در مورد ولایت فقیه ما هیچ بحث و توافقي نکرد بودیم و اگر ما از همان ابتدا می‌دانستیم که قرار است مسأله رهبري به این شکل مطرح شود، شاید به گونه دیگری عمل می‌کردیم.

البته در مورد ولایت فقیه بایستی این نکته را در نظر داشته باشیم که طرح این مسأله در قانون اساسي بیشتر برای بعد از آقای خمینی بود، چون رهبري برای ایشان حاصل بود. البته ایشان ابتدا مسأله ولایت فقیه را مطرح نکردند در پیش نویس قانون اساسي تهیه و نهایی شده توسط دولت موقت، مقام رهبري وجود نداشت، اعضاي شوراي نگهبان را هم مجلس انتخاب می‌کرد آقای خمینی هم آن را امضا و تأیید کرده بود. یعنی جمهوری اسلامی بدون نهاد رهبري معنا و مفهوم دارد. و این دو یکی نیستند در مجلس خبرگان قانون اساسي بود که اصل رهبري وارد شد و ایشان هم آن را تأیید کردند. ایشان چون مجلس خبرگان را مسؤول تنظیم قانون اساسي می‌دانستند خواستند در کار آنها دخالت کنند. شاید اگر موضوع دیگری بود که با نظریه سياسي ایشان هماهنگي نداشت آن را وتو می‌کردند. اما بهر حال این مسأله، به یک خصلت ویژه آقای خمینی بازمی‌گردد که به برخی از مسئولان یک مسؤول در حیطه مسؤولیت خود آزادي عمل می‌داد. تمام شواهد حاکی از این بود که امام با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر موافق نبود اما نظر مسؤولین جنگ را پذیرفت.

اما آیا آقای خمینی در کل موفق بود؟ به نظر من آقای خمینی از یک جهت موفق و از جهتي ناموفق بودند. حرکت ضد استبدادي ایشان علیه استکبار سلطنتي، موفق بوده است، اما در جهت ساختن یک جامعه آزاد نمونه و الگو، ایشان موفق نبودند.

اما اختلاف میان روشنفکران با آقای خمینی پس از انقلاب، علل و دلایل گوناگوني دارد. اول این که قرائت روشنفکران دینی از اسلام و ارزش‌هاي دینی با قرائت بسیاری از روحانیان، از جمله آقای خمینی تفاوت‌هاي اساسي دارد. دوم این که همانطور که در بالا اشاره شد، روشنفکران دینی و روحانیان درباره سرنگوني رژیم وابسته شاه، با هم توافق داشتند. اما درباره نظام جایگزینی و ویژگی‌هاي سياسي، فرهنگي، اقتصادي و اجتماعي آن با هم هماهنگي نداشتند. سوم اینکه بسیاری از روحانیان ایران عالم به شرایط زمان خود نبوده‌اند. حالا اگر بعد از ۲۵ سال حکومت شده باشند، محل بحث است - اما روشنفکران دینی، این اشراف به وضعیت جهان و پیچیدگی‌هاي جامعه کنونی را داشتند و دارند. چهارم اینکه وضعیت سياسي و ساختارهاي اجتماعي، از جمله روابط ویژه‌اي که

روحانیان با مردم عامی داشتند، بر روابط آنان با روشنفکران، از جمله روشنفکران دینی اثر گذاشت. روحانیان ایران، اگر بر وضعیت پیچیده اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جهان معاصر، اشراف لازم را ندارند، اما در عوض قدرت بسیج مردم را، به علت همان رابطه ویژه، داشته‌اند. بنابراین انقلاب وقتی پیروز شد که تمامی طبقات مردم، از عامی و روشنفکر، پیر و جوان، زن و مرد در انقلاب حضور پیدا کردند. اما وقتی تمامی مردم در صحنه حاضر شدند، روشنفکران تبدیل به يك اقلیت عددی شدند و روحانیان هم از همکاری با روشنفکران احساس بی‌نیازی نمودند. بنابراین هم عوامل فکری و هم رفتاری از ریشه‌های بسیار مهم در بروز اختلاف میان روشنفکران و روحانیان گردید. اما این تمام مسئله نیست. روشنفکران به خصوص روشنفکران چپ اعم از اسلامی یا غیراسلامی نیز سهم موثری در این جدایی داشتند.

• آیا شما الزامی به ضرورت نقد روشنفکران می‌بینید؟

بله، یکی از کارهایی که به نظر من لازم است انجام شود، نقد روشنفکران و عملکرد آنها پس از پیروزی انقلاب است. آنها در دو سال اول پس از پیروزی انقلاب توجه نکردند که در کجای تاریخ قرار دارند. روشنفکران در آن زمان شصت هفتاد روزنامه داشتند، در شرایطی که هنوز روحانیون هیچ روزنامه‌ای نداشتند، اما برخی از روشنفکران زیر شعارهای افراطی رمالی سیاسی به راه انداختند. من قبلاً هم گفته‌ام که به هر حال آقای خمینی به عنوان رهبر زیرک انقلاب، حق داشت با توجه به مشاهده برخی عملکردهای روشنفکران به آنها که اعتماد نکند که کارها را به دست روشنفکران بدهد و نگران انقلاب باشد و این به خاطر عملکرد بسیار بد برخی از گروه‌ها و شخصیت‌های فعال روشنفکری اعم از ملی یا ملی - مذهبی بود.

آقای خمینی همان طور که گفتم سیاستمدار زیرکی بود. شما اگر نگاهی به مصاحبه‌های ایشان در پاریس ببینید، با اینکه حدود ۳۰۰ مصاحبه داشتند دو کلمه متضاد نگفتند. ایشان حرف ما را به سرعت می‌فهمیدند و این زیرکی و هوشیاری را داشتند که نظرات خوب دیگران را می‌گرفتند و می‌گفتند. ما در پاریس یک سیستم قوی تنظیم کرده بودیم که ابتدا سوالات را بررسی می‌کردیم و حتی بارها اتفاق افتاد که آقا پاسخی بیان می‌داد که آن پاسخ را درست نمی‌دانستم و آن را رد می‌کردم و ایشان هم قبول می‌کرد. بعد از انقلاب هم در اوایل ایشان انتقادپذیر بود و تحمل می‌کرد و اگر در مقابل مجاهدین و اعلام جنگ مسلحانه آنها دستور برخورد دادند اولاً این يك خطای استراتژیک از جانب مجاهدین بود و نشان دهنده اشتباه فاحش در ارزیابی امکانات خودشان و طرف مقابل. اگر آن روز این را نپذیرفتند امروز بعد از ۲۵ سال پذیرفتن آن نباید مشکل باشد. باید توجه داشت که در هر رژیم با مخالف مسلح چنین برخورد می‌شود.

• وجه غالب شخصیت امام به نظر شما چه بود؟

البته به طور مطلق نمی‌توان گفت که کدام وجه شخصیتی ایشان غلبه داشته است و بایستی به زمان‌های مختلف توجه کرد. اما به نظر من وجه سیاسی ایشان قوی‌تر بوده است.

• رابطه روشنفکری و حوزه‌های علمیه را چطور ارزیابی می‌کنید؟

انقلاب اسلامی همه زیرساخت‌های سنتی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است و حوزه‌های علمیه هم جزئی از این حرکت عظیم طبیعتاً دگرگون خواهد شد. نمی‌توان حوزه را به سبک پنجاه سال قبل اداره کرد آقای خمینی می‌دانست که مشکل عظیم حوزه، تفکر سنتی حاکم بر حوزه است. ایشان سعی

کرد که با نفوذ خود حوزه را متحول کند، ولی این اتفاق نیفتاد و متأسفانه امروز می‌بینیم که روحانیان قشری بر حوزه‌ها را تسلط دارند. از این جهت حوزه‌های علمیه امروز به تجدید نظر در نگاه‌ها و دیدگاه‌های سنتی، با در نظر گرفتن تحولات زمانه نیاز دارند و نسل جدید حوزه جلوی نگرش‌های سنتی بایستد و دو عنصر زمان و مکان را در اجتهاد و برداشت‌های دینی دخالت دهد.

سئوالات

۱- در صورت امکان، جزئیاتی از مذاکرات خود با امام در جریان درگذشت دکتر شریعتی و جزئیات متن اول پاسخ امام به جناب‌عالی را ذکر فرموده و دلایل مخالفت امام با دکتر شریعتی را بیان نمایید.
- در متن آمده است.

۲- آقای حمید روحانی در جلد سوم نهضت امام خمینی مدعی است که شما علاوه بر مخالفت با متن دوم نوشته شده از طرف امام، آن را سانسور نموده و از ابلاغ آن به انجمن‌های دانشجویی خودداری کرده‌اید. این ادعا تا چه حد صحت دارد؟
- ادعای آقای روحانی بی‌اساس است. متن خطی نامه ایشان، در همان زمان عیناً تکثیر و در تمام نشریات انجمن‌های اسلامی دانشجویان منتشر گردید.

۳- امام در ماه‌های پایانی عمر خود (اسفند ۶۷) حملات بی‌سابقه‌ای به سنت‌گرایان و متحجرین حوزه کرده و آنها را بدتر از دشمنان خارجی نامید و همواره از پدیده‌ای به نام «اسلام ناب» دفاع می‌کرد. به نظر شما مشخصه‌های قرائت ایشان از اسلام چه بود و اشتراکات آن با قرائت روشنفکرانی چون مرحوم دکتر شریعتی از اسلام تحت عنوان «تشیع علوی» چیست؟
- آقای خمینی یکبار به مناسبتی، که الان جای بحث آن نیست، در همان بهمن و اسفند ۱۳۵۸ در اندرون - در مدرسه علوی به من گفتند که فلانی تو نمی‌دانی من گرفتار چه مرتجعینی هستم. من هم جواب دادم مراقب باشید این مرتجعین زحمات شما را بر باد ندهند.

یک وجه تمایز نگاه فقهی آقای خمینی با مرتجعین حوزه در فقه نو و فقه سنتی بود. آقای خمینی از فقه نو حمایت می‌کرد. اما به دلیل قدرت و نفوذ همین مرتجعین، گاهی اوقات آقای خمینی لازم می‌دید از نگرش‌های آنان و فقه سنتی حمایت نماید. امروز همین افراد اجازه تجدید چاپ کتاب تشیع علوی - تشیع صفوی، پدر و مادر ما متهمیم دکتر شریعتی را نمی‌دهند و بدترین نوع سانسور را در آثار فرهنگی اعمال می‌نمایند. شاید در هیچ دوره‌ای سانسور کتاب و نشریات به بدی وضع حال نیوده است.

۴- آفات و آسیب‌های رابطه روحانیت با روشنفکران دینی چیست؟
- نگاه روحانیت حاکم به روشنفکران دینی، از همان ابتدا نگاهی ایزاری بود. تا هنگامی که به وجود آنان نیاز داشتند، با آنان همکاری می‌کردند. اما به محض اینکه تصور کردند که دیگر نیازی به روشنفکران دینی ندارند، نه تنها آن را دفع کردند بلکه به مقابله با آنها نیز پرداختند. این امر سبب آن شده است که امکان همکاری مفید و موثر میان این گروه از بین برود. تا زمانی که یک تحول جدی در

رفتارها و نگرش‌های روحانیان صاحب قدرت نسبت به روشنفکران به طور عام و روشنفکران دینی به طور خاص بروز نکند، هر نوع همکاری غیر عملی به نظر می‌رسد. این وضعیت ناسالم حتی بر همکاری‌های فرهنگی و فکری میان روحانیان جوان، خوش فکر و متجدد با روشنفکران دینی اثر نامطلوب بر جای گذاشته است. تنها در سال‌های اخیر است که تغییرات مثبتی در میان این دو گروه اخیر مشاهده می‌شود و باید آن را به فال نیک گرفت.

۵- آیا از تحقیقات مشترک تان با دکتر چمران چیزی باقی مانده است؟
- متأسفانه خیر

نواندیشان دینی و انقلاب اسلامی، اصحاب چهارشنبه و اصحاب پنج‌شنبه

گفتگوی عبدالرضا تاجیک، روزنامه شرق ویژه‌نامه انقلاب، ۱۳۸۳/۱۱/۱۹



در مخاطره‌آمیزترین لحظات پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ مردی چهل و هفت ساله با محاسنی مشکی در کنار رهبر انقلاب اسلامی ایران ایستاده است. ابراهیم یزدی متولد ۱۳۱۰ عضو نهضت آزادی در خارج از کشور سخنان میهمانان رهبر فقید انقلاب را ترجمه می‌کند. ارتباط با جنبش‌های رهایی‌بخش در جهان از او چهره‌ای دیپلماتیک ساخته بود به گونه‌ای که این نوع برخورد در رفتار و گفتارش مشهود بود. یزدی دانش‌آموخته دانشکده داروسازی تهران فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود را از سال ۱۳۲۶ با عضویت در «نهضت خدایرستان سوسیالیست» و سپس در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران آغاز کرد. پس از آنکه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ تأسیس شد او به مشی و منش بنیانگذاران این تشکل علاقه مند شد و حرکت خود را در بستر جریان سیاسی، فکری ملی-مذهبی که با حضور در نهضت خدایرستان سوسیالیست آغاز شده

بود، ادامه داد. یزدی که خود معتقد است در برخی از مسائل سیاسی نوعی نگاه پراگماتیستی (عمل‌گرایانه) دارد در اوج مبارزات مردم ایران در دهه چهل و زمانی که فضای رادیکالی در حال شکل‌گیری بود به همراه برخی از دوستانش که وابسته به نهضت آزادی بودند با تشکیل گروه «سماح» برای کسب آموزش‌های چریکی و سازماندهی مخفی به مصر و سپس به لبنان رفت. اینگونه بود که در دوران حضور در آمریکا سه یا چهار آدرس با نام مستعار برای خود برمی‌گزیند تا از کنترل ساواک مصون باشد. البته این گونه اقدامات مربوط به کسب آموزش‌های سازماندهی مخفی نبوده است. او در دوران نهضت مقاومت ملی نیز همواره اصول امنیتی را رعایت می‌کرده است. به گونه‌ای که نام مستعار «تربیت» را برای خود برمی‌گزیند و از مبارزان الجزایری از چگونگی مبارزه می‌پرسد. یزدی پس از کسب آموزش‌های لازم چریکی به همراه مصطفی چمران در لبنان مستقر شده و در تأسیس و سازماندهی حرکت محرومین و سازمان امل همگام بنیانگذاران آن می‌شوند. او که در سال ۱۳۵۱ از سوی رهبر فقید انقلاب سمت نماینده ویژه در خارج از کشور را برای دریافت وجوه شرعی عهده‌دار شده بود در میانه دهه پنجاه به یکی از مشاوران نزدیک رهبر فقید انقلاب تبدیل می‌شود به گونه‌ای که در جریان انقلاب او به عضویت در شورای انقلاب منصوب می‌شود. ارتباط موثر و مستمر یزدی با جنبش‌های رهایی‌بخش همچنین گروه‌های دانشجویی در طول دوران فعالیت سیاسی و فرهنگی‌اش موجب می‌شود تا او با طیف وسیعی از مبارزان و فعالان سراسر جهان آشنا شود و این گونه است که پس از درگذشت مهدی بازرگان بنیانگذار و دبیرکل فقید نهضت آزادی، «محمد حامد ابوالنصر مرشد جماعت اخوان المسلمین مصر»، «نجم‌الدین اربکان رهبر حزب رفاه ترکیه»، «دکتر

حسن عبدالله الترابي دبیرکل کنفرانس مردمی عربی و اسلامی سودان»، «راشد الغنوشي رهبر جنبش اسلامی تونس» و جبهه نجات اسلامی الجزایر به او تسلیم می‌گویند. بر این اساس پس از تشکیل دولت موقت در ۱۵ بهمن ۵۷ یزدی که به معاونت نخست وزیر در امور انقلاب منصوب شده بود با استعفای «کریم سنجابی» در هفته دوم آغاز به کار کابینه بازرگان مسئولیت هدایت وزارت خارجه را برعهده می‌گیرد. او در راستای وظایف خود پس از تدوین و تنظیم مبانی و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی آن را به دولت و شورای انقلاب پیشنهاد می‌کند. همچنین لغو قرارداد استخدام مستشاران نظامی آمریکا و قرارداد یک جانبه سری بین ایران و آمریکا از جمله اقدامات در آن دوره است. اعلام پلاموضوع بودن اصول پنج و شش قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی از دیگر اقدامات انجام شده در این دوران است که در راستای قطع وابستگی ایران به بلوک شرق و غرب صورت گرفت. پس از آنکه دولت موقت در آبان ۱۳۵۸ استعفا داد یزدی ادامه عضویت در دولت را نپذیرفت اما به دلیل روابط ویژه ای که با رهبر فقید انقلاب داشت سمت «نماینده ویژه امام برای رسیدگی به بحران ها و مسائل استان ها» را پذیرفت. او پس از آنکه از سوی مردم تهران به مجلس راه یافت در مدت چهار سال در کمیسیون های تحقیق، امور خارجه، بهداشت و درمان و ویژه بازرگانی خارجی مشغول بود. با اوج گیری اختلاف نظر ها در دهه شصت موجب شد تا ارتباط نواندیشان دینی با روحانیون سیاسی حاضر در حکومت کمرنگ شود. ●●●●●

• از چه زمانی تغییر ساختار حقوقی رژیم پهلوی در ادبیات سیاسی فعالان سیاسی وارد شد؟

به جهت استراتژی و اهداف مبارزه این تغییر و تحول از اوایل دهه ۴۰ و پس از ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز شد. البته این به آن معنا نیست که افرادی قبل از آن نبوده باشند که اندیشه نبرد مسلحانه یا اندیشه تغییر رژیم را در سر نداشته باشند. پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و پس از درگیری هایی که به وجود آمد، نسل جوان که آرام آرام به مبارزه وارد شده بود به این نکته توجه کرد که با دست خالی نمی‌شود با رژیمی که تا دندان مسلح است، مقابله کند. بنابراین از آن تاریخ به بعد این مسائل به طور جدی مطرح می‌شود. در مدافعات مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه نظامی و برخی دیگر نگاه مبارزه با استبداد همراه با تغییر ساختارها دیده می‌شود. البته در آن تاریخ هنوز خیلی شفاف نبود. مثلاً یکی از کسانی که در دادگاه، به اتهام قیام علیه مشروطه سلطنتی محاکمه می‌شد، استدلال می‌کند که ما علیه نظام سلطنتی قیام نکردیم بلکه ما می‌خواهیم این شاهی را که از وظایف خودش تخطی و به قانون خیانت کرده است عوض کنیم. به هر حال این خواست تغییر نظام سلطنتی خیلی شفاف نبود و بعداً به تدریج شکل می‌گیرد و شفاف می‌شود. نکته دیگری که در اوایل دهه ۴۰ بر جنبش ضداستبدادی و رادیکال شدن آن اثر گذاشت، تحولاتی بود که در دنیا اتفاق افتاده بود. در آن تاریخ (اوایل دهه چهل) دو انقلاب در جهان پیروز شد یکی انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو و دیگری انقلاب الجزایر. هر دو انقلاب نوعی اثر رمانتیک انقلابی بر ایرانیان داشت. کوبا نمونه خوبی برای جوانانی شد که آرمانگرا بودند. مخصوصاً آنهایی که چپ می‌اندیشیدند. به همین دلیل عده ای به کوبا رفتند تا در آنجا درس بگیرند. عده ای هم به ویتنام رفتند چرا که در آنجا نیز حماسه هایی ایجاد شده بود. برای ما نواندیشان مسلمان نیز الجزایر يك الكو بود. بسیاری از منابع انقلاب الجزایر به فارسی ترجمه شده بود. لذا تحت تاثیر این دو انقلاب، تغییراتی در دیدگاه ها از اصلاحات درون سیستم به انقلاب برای تغییر سیستم به وجود آمد. اما باید تاکید شود که این تغییر نگرش تدریجی بود. مثلاً تحلیل های ما در نشریه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور در دهه پنجاه این خواست برای تغییر ساختارهای حقوقی رژیم پهلوی دیده می‌شود. موضع ما کاملاً علیه استمرار سلطنت بود.

• در چنین وضعیتی آیا برای نظام جایگزین مطالعه ای انجام شده بود و آیا به يك فلسفه سیاسی مشخصی دست پیدا کرده بودید؟

فلسفه سیاسی ما مشخص بود. ایجاد يك نظام دموکراتيك. اما شکل آن چه نوعی باشد خیلی دقیق بحث نشده بود. هنگامی که ما تحت نام گروه سماع در مصر بودیم مصری ها در مذاکراتشان از ما برنامه می خواستند. آنها از ما می خواستند تا مواضعمان را بگوییم. ما هم بر دموکراسی و جمهوریت تاکید کردیم. در بعضی از سمینارهای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا ما مسئله حکومت آینده را از نظر تئوری بررسی می کردیم. حتی در يك نوبت مجموعه برنامه ها را برای نجف فرستادیم و نظر امام خمینی را جویا شدیم. زمانی که ایشان به پاریس و نوفل لوشاتو رفتند در بحث هایی که با ایشان داشتم محور صحبت های من این بود که «دنیا می داند ما چه نمی خواهیم ولی نمی داند که ما چه می خواهیم.» ما باید شفاف بگوییم که چه می خواهیم. این بحث ها منجر به تدوین برنامه سیاسی امام شد که من آن را در دو صفحه تهیه و تدوین کردم و آقای خمینی ضمن انجام اصلاحاتی به قلم خودشان، آن را امضا کردند که الان من آن را در اختیار دارم. بخشی از این برنامه در حکم نخست وزیری مهندس بازرگان نیز منعکس شده است. یعنی ما رفراندوم می کنیم و مجلس موسسان تشکیل می دهیم و قانون اساسی تدوین و تصویب می کنیم و جمهوری اسلامی خواهیم داشت. لذا آن حرف ها و برنامه ها چیزی نبود که فی البدها به وجود آمده باشد.

• گویا در آن زمان نگاه و دیدگاه شما سوسیالیستی بوده است و خود را به آن وفادار نشان می داده اید و این در حالی بوده که اولین تجربه فعالیت های شما در «نهضت خدایرستان سوسیالیست» بوده است.

بله تحت تاثیر آن اندیشه ها بوده ام. در خدایرستان سوسیالیست ما کلاس های آموزشی داشتیم. مهندس شکیب نیا، جلال الدین آشتیانی و در يك دوره ای هم مرحوم نخشب درس هایی را ارائه می دادند از جمله يك دوره مرور و بررسی نحله های اقتصادی به خصوص اندیشه های سوسیالیست و عدالت محور بود. در مجله «اسلام مکتب مبارز» که قبل از انقلاب و توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا مشترکاً منتشر می شد یکسری مقاله در خصوص اقتصاد اسلامی نوشته ام که نگاه های عدالتخواهانه خودم را در آنجا منعکس کرده ام. اما هنگامی که به مصر رفتیم کشوری که دارای يك دولت سوسیالیستی بود. حکومت ناصر مدعی سوسیالیسم بود. تمامی وسایل تولید و توزیع در دست دولت قرار داده شده بود. ما در آنجا این مشکل بزرگ را دیدیم که در جامعه ای که هنوز توسعه سیاسی پیدا نکرده است و احساس تعلق اجتماعی وجود ندارد، سوسیالیسم به معنای دولتی کردن تمامی فعالیت های اقتصادی چه فاجعه ای را به بار می آورد. آیا در کشوری مثل عراق و یا مصر، با توجه به عدم رشد سیاسی و اجتماعی جامعه، آیا می توانیم آن نوع سوسیالیسم را پیاده کنیم. بنابراین آن نگاه اولیه را بعدها تعدیل کردم. اما به سوسیالیسم به معنای توزیع عادلانه ثروت و کاهش اختلاف طبقات معتمد یعنی دولت با گرفتن مالیات های سنگین تصاعدي مثل سوئد و ارائه خدمات عمومی، فرهنگی، بهداشتی و اجتماعی عدالتی را که مدنظر است را تا حدودی متحقق کند.

• پس در آن مقطع دغدغه شما بیشتر بر روی چه مسئله ای متمرکز شد؟

در آن مقطع دغدغه ما بیشتر سیاسی بود. دغدغه ما بیشتر بر روی این مسئله بود که يك دولت استبدادی و وابسته در ایران حاکم است که می خواستیم آن را از بین ببریم. ما در آن تاریخ به خصوص در دورانی که در خارج بودیم، به منابع عظیمی از اطلاعات دسترسی پیدا کردیم و اطلاعات زیادی را از روابط آمریکایی ها با رژیم شاه و نحوه تعامل رژیم شاه با آمریکایی ها و

انگلیسی ها به دست آوردیم. برای خود فرض می دانستیم که باید با چنین دولتی مبارزه کنیم لذا دغدغه ما بیشتر سیاسی بود و مسائل اقتصادی و دیگر مسائل در مرحله دوم قرار داشت. اما فعالیت ما فقط سیاسی نبود، بلکه براساس این حکم، خداوند که سرنوشت هیچ ملتی را عوض نمی کند مگر آنکه خودشان عوض بشوند، ما همراه و به موازات فعالیت های سیاسی در بالا بردن سطح فرهنگی و علمی دانشجویان و جوانان به شدت فعال بودیم. انجمن های اسلامی در خارج از کشور به همین دلیل تشکیل شد. برای اینکه جوانان ما با دست پر به کشور بازگردند. به عبارت دیگر درگیری ما با مسائل سیاسی موجب غفلت از مسائل فرهنگی نبود. کلاس ها و سمینارهایی که برگزار می کردیم نشریاتی که منتشر می کردیم و هم کتاب های مختلفی که از مرحومان شریعتی، بازرگان و مطهری تکثیر و میان جوانان توزیع می شد، نشان می دهد که به مسائل فرهنگی هم توجه داشته ایم.

• چه زمینه هایی باعث شده بود تا شما و دیگر همفکرانتان به مبارزه تان شکل علنی و رسمی بدهید؟

من از سال ۱۳۳۲ تا ۳۹ در نهضت مقاومت ملی فعالیت می کردم. در اوایل سال ۱۳۳۹ در کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی با تحلیلی که از اوضاع و شرایط ایران داشتیم به این نتیجه رسیدیم که می توان مبارزه سیاسی را به طور علنی انجام داد. بنابراین وقتی این جمع بندی صورت گرفت، لیستی ۱۲۰ نفره از فعالان سیاسی وابسته به نهضت ملی تهیه شد و در ادامه گروه های مختلفی از فعالان نهضت مقاومت ملی سازماندهی شدند. گروه های ۲ یا ۳ نفره که موظف بودند با آن ۱۲۰ نفر صحبت و مذاکره کنند. مرحوم اللهیار صالح، آیت الله فیروزآبادی، دیوان بیگی، معظمی و حسینی از جمله این افراد بودند که با آنان مذاکراتی انجام شد مبنی بر اینکه شرایط برای آغاز مبارزه سیاسی علنی مهیاست. در آن مقطع رئیس جمهور آمریکا کندي به شاه فشار می آورد که اصلاحات سیاسی انجام شود. اطلاعاتی هم که ما داشتیم تایید می کرد که چنانچه نیروهای ملی و ضد استبداد به صورت یکپارچه وارد صحنه شوند به دلیل فشارهای خارجی می توانیم مبارزه سیاسی علنی را تحمیل کنیم. پس از اینکه ما با ۱۲۰ نفر مذاکراتمان انجام شد، جواب های مثبتی از اکثریت آنان دریافت کردیم. آنگاه تصمیم گرفته شد که آیت الله فیروزآبادی از همه آنها دعوت کنند. در دیداری که به همراه مرحوم طالقانی و حاج سید ضیاءالدین حاج سیدجوادی در بیمارستان فیروزآبادی پس از آنکه مسئله را با ایشان مطرح کردیم او هم استقبال کرد و گفت که هر مطلبی دارید بنویسید و امضای من را هم پای آن بگذارید. سپس منزل پسرش را در خیابان هدایت در اختیار ما گذاشت. لذا ما از آنجا تشکیل جلسات علنی شروع کردیم و از افراد برای جلسات عمومی دعوت می کردیم. در واقع اولین گردهمایی علنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که توانستیم با آن سبک و سیاق تشکیل دهیم.

• برای آن جلسات عنوانی انتخاب نکردید؟

هنوز عنوانی انتخاب نشده بود. در خلال این فعالیت ها جبهه ملی (دوم) تشکیل شد. در اواخر تیرماه سال ۳۹ به دلیل انتخابات در مقابل وزارت کشور تجمعی برگزار کردیم. از طرف تجمع کنندگان ۵ نفر با وزیر کشور دیدار کردند. همزمان بیانیه ای که توسط دکتر عباس شیبانی تحت عنوان «دانشجویان وابسته به جبهه ملی» تهیه شده بود که در آن می خواستند با این اسم جبهه ملی را مطرح کنند، توزیع شد. تشکیل جلسات در منزل فیروزآبادی همزمان شد با اعلام تشکیل جبهه ملی دوم. پس از آنکه جلسات توسعه پیدا کرد اولین میتینگ در اوایل شهریور ۳۹ در میدان جلالیه

برگزار شد که با معیارهای آن زمان بسیار گسترده بود. البته من در شهریور سال ۳۹ برای يك دوره کوتاه مطالعه علمی از ایران خارج شدم.

• آیا پس از آنکه به آمریکا رفتید ارتباط خود را با داخل ایران حفظ کردید؟

هنگامی که من به آمریکا رفتم از طرف مرحوم بازرگان و باقر کاظمی پیغام هایی را برای دکتر شایگان بردم مبتنی بر اینکه در آنجا نیز جبهه ملی تشکیل شود. لذا با دعوت شایگان افرادی جهت تشکیل جبهه ملی آمریکا دعوت شدند. در آن زمان مرحوم نخشب، صادق قطب زاده و چمران هم آنجا بودند که جبهه ملی شاخه آمریکا را تاسیس کردیم. دکتر شایگان رئیس شورایی مرکزی شد و من به عنوان دبیر شورایی مرکزی انتخاب شدم. همچنین همکاری ها و تبادل نظرها با مرحوم دکتر شریعتی در پاریس و دکتر شاپور رواسانی در آلمان منجر به این شد که جبهه ملی اروپا نیز تشکیل شود از این پس بود که از ایرانی های خارج از کشور برای اعتراض علیه شاه استفاده شد.

• زمانی که در خارج از کشور خبر تشکیل نهضت آزادی ایران منتشر شد شما چه کردید؟

از آنجا که ما و برخی از دوستان دیگر به جهت فکر و اندیشه با نهضت آزادی بودیم تصمیم گرفتیم ما هم در آن چارچوب اقداماتی انجام دهیم.

• چه تفکری در نهضت آزادی وجود داشت که شما احساس کردید می توانید با آن همکاری کنید؟

نهضت آزادی يك سازمان سیاسی دو بعدی بود. جبهه ملی يك سازمان سیاسی بود که فقط در بعد سیاسی حرکت می کرد. در همان تاریخ ما در تحلیل هایمان نوشتیم که مبارزه ملی هنگامی توسعه پیدا می کند و ریشه دار می شود که دو بعدی شود یعنی از بعد سیاسی به بعد فکری ارتقا پیدا کند. ارتقا در بعد فکری یعنی اینکه با فرهنگ ملی پیوند بخورد. ما نمی توانستیم يك مبارزه ملی در ایران داشته باشیم ولی نسبت به باورهای دینی مردم بی تفاوت باشیم. به تعبیر مرحوم طالقانی که در همان سال های ۴۰ به دوستان ملی گفته بود «شما که ملی هستید وقتی می بینید در ایام عاشورا و تاسوعا تمام ایران یکپارچه برنامه هایی را دارند شما هم به تبعیت از این فرهنگ ملی برای امام حسین برنامه بگذارید ولی طبیعی است که برنامه های شما و نگاهتان به واقعه عاشورا نگاهی متفاوت است. اما این اقدام به شما کمک می کند که پیوند خود را با فرهنگ ملی تحکیم نمائید.» این نگاه برای ما خیلی مهم بود. وقتی نهضت آزادی تشکیل شد ما دیدیم که يك سازمان دو بعدی است. سازمانی که هم ملی بود و هم مذهبی. به همین دلیل ما احساس قرابت کردیم. چرا که نگاه ما به مبارزه يك نگاه دویعدی بود. يك بخش آن تکلیف ملی و يك بخش دیگر تکلیف دینی و مذهبی بود. البته اینکه يك حزب سیاسی با توجه به دو بعد سیاسی و فکری تشکیل شود، فکر جدیدی نبود. مرحوم نخشب و دوستانش با همین ویژگی حزب مردم را تاسیس کردند. در سال ۱۳۳۰ در بین دوستانی از «نهضت خدایرستان سوسیالیست» یعنی همان شاخه ای که مربوط به مهندس شکیب نیا و مهندس آشتیانی بود، تفکری مبنی بر تشکیل يك حزب سیاسی وجود داشت و عده ای هم دعوت شدند که مورد استقبال قرار نگت.

• پس ارتباط با نهضت آزادی از ابتدای تاسیس آن وجود داشت؟

بله ارتباط تشکیلاتی داشتیم. اعضای اصلی موسس نهضت آزادی از فعالان کلیدی نهضت مقاومت ملی بودند. من هم در نهضت مقاومت ملی بودم. بعد از خروج از ایران مرتب با مهندس بازرگان

مکاتبه داشتیم با مرحوم رحیم عطایی مسئول دفتر سیاسی بود با مسئول تشکیلات نهضت ارتباط داشتیم ارتباط داشتیم.

• **صرف ارتباط با این اشخاص باعث شد تا شما با نهضت آزادی ارتباط برقرار کنید یا نظر به خود تشکل داشتید؟**

به محض اینکه نهضت آزادی تشکیل شد ما نامه ای نوشتیم و در آن حمایت خود را اعلام کردیم. آقای انتظاری به عنوان رابط تشکیلات با ما در ارتباط بود. فعالیت های خودمان را گزارش می دادیم و آنها با ما هماهنگ می کردند. منظور از تماس تشکیلاتی یعنی همین.

• **با توجه به فعالیت های آن در «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» همچنین اعتقادی که به گفتن عدالتخواهانه داشتید آیا تضادی میان آن دیدگاه ها و دیدگاه های نهضت نمی دیدید؟**

محور اصلی در نهضت آزادی بحث سیاسی بود. اگر به مرامنامه نهضت رجوع شود عمدتاً مطالبات سیاسی مطرح است. البته در خلال سال های طولانی پی بردیم که تفاوت هایی در نگاه اقتصادی افراد جوان تری همچون دکتر شریعتی با مهندس بازرگان وجود داشت اما این مسئله باعث نشد که ما نتوانیم با هم همکاری کنیم چرا که مسئله جدی و اساسی مبارزه با استبداد بود.

• **در آن دوران تشکل دیگری نیز به نام «حزب مردم ایران» که برخاسته از «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» بود نیز فعال بوده است. اما شما با این تشکل همکاری و ارتباط ندارید، چه علتی وجود داشته است؟**

بخشی به سازماندهی حزب مردم ایران برمی گردد. وقتی تعدادی از دوستان ما از نهضت خدایپرستان جدا شدند و حزب مردم ایران را تشکیل دادند، من با آنها نرفتم و منطق مهندس آشتیانی را پذیرفتم و ماندم. منطق آشتیانی این بود که ما باید مدت زیادی به صورت غیر علنی کادر سازی کنیم. در حالی که برخی از دوستان دیگر همچون دکتر نخشب معتقد بودند که باید وارد عرصه سیاسی شد. لذا آنان بیشتر به گسترش کمی توجه داشتند. آنان در زمان دکتر مصدق بعد از اینکه يك دوره کوتاه به «حزب ایران» رفتند و تجربه ای که کسب کردند، «جمعیت آزادی مردم ایران» را تاسیس کردند که با کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب احزاب سیاسی به هم ریخت. پس از آنکه مرحوم نخشب برای ادامه تحصیل به خارج از ایران رفت هنگامی که تصمیم که گرفته شد که جبهه ملی آمریکا تشکیل شود، به دلیل سوابقی که با مرحوم نخشب داشتم از او نیز دعوت کردیم که او هم آمد. گرچه مرحوم نخشب در آمریکا به نام حزب مردم ایران فعالیت می کرد. شرایط مبارزه در خارج از کشور با شرایط مبارزه در داخل کشور به طور کلی متفاوت بود لذا معیار ها برای یارگیری باید کاملاً متفاوت باشد. هم زمان با گسترش فعالیت ها در همان سال ها احزاب سیاسی در ایران مجدداً فعال شدند. حزب مردم ایران هم فعال شد به طوری که کنگره شان را تشکیل دادند. مرحوم نخشب براساس اطلاعی که از رابطه طولانی من با مرحوم بازرگان داشت توصیه کرد که نامه ای به مهندس بنویسم مبنی بر اینکه اگر ممکن است تلاش شود تا نهضت آزادی و حزب مردم ایران با هم همکاری کنند و شاید هم یکی شوند. چرا که هر دو مبانی شان یکی بود. گرچه برخی موانع مانع از این شد.

• یکی از مسائلی که به خصوص بعد از پیروزی انقلاب نسبت به مهندس بازرگان و نهضت آزادی مطرح شد، لیبرال بودن آنها بود. حال شما با توجه به سابقه فعالیت هایتان که در برخی مواقع وجهه رادیکالی آن بارز است چگونه با آنان ارتباط را توجیه می کردید؟

نگاه سیاسی و ایدئولوژیک یک جریان، یک چیز است و منش و بینش سیاسی افراد امر دیگری است. من در مجموع منش، روش او و بینش دوستانی را که به نهضت آزادی مشهور شدند را بیشتر می پسندیدم.

• منش و روش آنها چگونه بود که باعث شد تا شما چنین تصمیمی را بگیرید؟

هنگامی که ما می خواهیم کار جمعی انجام دهیم، این حرکت الزاماتی دارد. ما نمی توانیم روش های غیر دموکراتیک داشته باشیم ولی خواهان دموکراسی باشیم. من در اینجا منش سیاسی که با انگیزه خالص سیاسی باشد را با انگیزه دینی تفاوت می گذارم. من منش مهندس بازرگان را در مبارزات سیاسی، دینی می دیدم نه فقط سیاسی و این در حالی است که ممکن است در یک حزب سیاسی، اندیشه، اندیشه دینی باشد ولی انگیزه ها و رفتار ها سیاسی باشد. علاوه بر منش و روش، بینش سیاسی هم حایز اهمیت است. من شخصاً به بینش سیاسی بازرگان در رابطه با مردم سالاری و نفي استبداد اعتقاد دارم. لذا کافی نبود که فقط بگوییم با یک حزب از نظر سیاسی هماهنگی داریم بلکه مسائل دیگری نیز وجود دارد که باید در نظر گرفت و به این ترتیب بود که این روش و منش باعث شد تا بسیاری از مذهبی های سیاسی، مبارزاتشان را در قالب نهضت آزادی پی بگیرند.

• این منش دینی باعث می شود که لزوم ارتباط با روحانیت نیز پررنگ تر باشد. کیفیت و گستره این ارتباط چگونه بوده است؟

ارتباط دوستان نهضت آزادی با روحانیون سابقه ای طولانی تر از خود تاریخ نهضت دارد حتی طولانی تر از تاریخ نهضت مقاومت ملی و آن جلساتی بود که روشنفکران دینی با حضور روحانیون تشکیل می دادند.

تشکیل متاع (مکتب تربیتی اسلام اجتماعی عملی) زمینه ای برای دعوت از افرادی چون مرحومان مطهری و مهدی حائری یزدی شد. در نهضت مقاومت ملی هم روحانیونی چون حاج آقا رضا زنجانی، سید ضیاء حاج سید جوادی، جلال موسوی، انگجی و سایرین بودند که بعد از کودتای ۲۸ مرداد روابط خودشان را به عنوان هوادار دکتر مصدق حفظ کرده بودند و به علت اینکه روز های چهارشنبه برای نماز صبح دور هم جمع می شدند در مقابل روحانیون درباری که روز های پنج شنبه در منزل امام جمعه تهران جمع می شدند و به اصحاب پنج شنبه معروف بودند به اصحاب چهارشنبه معروف شدند. لذا ارتباط با روحانیون مسئله تازه ای نبود. به عنوان نمونه زمانی که علامه طباطبایی بحث های قرآنی خودش را که در آن زمان تازگی داشت شروع کرده بود ما به همراه اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در سفری به قم با او دیدار کردیم.

• این اقدامات نشان می دهد که ارتباط شما با روحانیون انتخاب شده بوده است؟

بله همین طور است افکار و اندیشه های علامه طباطبایی و زندگی زاهدانه او برای ما خیلی مهم بود. ارتباط با آقایان دیگر مثل مرحوم طالقانی و مرحوم مطهری هم این گونه بودند.

• با روحانیون سنتی چطور؟

با روحانیون سنتی خیلی رابطه نداشتیم. برای اینکه نگاه آنها کاملاً سنتی بود. به عنوان مثال داستانی را نقل می‌کنم. در سال ۱۳۳۱ انجمن اسلامی دانشجویان برنامه‌ای را به مناسبت میلاد حضرت رسول ترتیب داده بود. من در مغازه پدرم بودم که یکی از روحانیونی که در محله ما بود به همراه پدرم به مغازه آمد. پدرم گفت که یکی از این دعوتنامه‌ها را به آقا بدهید. او از من پرسید که سخنرانان تان چه کسانی هستند. من گفتم سخنرانان از خود دانشجویان هستند. خیلی جویا شد پدرم گفت که منظور حاج آقا این است که اگر سخنران ندارید از حاج آقا دعوت کنید، گفتم سخنرانان تعیین شده‌اند و یکی از سخنرانان خود من هستم. او عصبانی و پرخاش کردند که شما اگر کاباره بروید بهتر است تا در خصوص دین حرف بزنید. شما حق ندارید در خصوص دین حرف بزنید.» این حرف برای من خیلی سنگین بود. در هر صورت رابطه ما با روحانیون همیشه یک رابطه نرمال و طبیعی بود مخصوصاً با روحانیونی که خوش فکر بودند و جو جبر محیط و جوانان را می‌شناختند. مثلاً در یکی از جلسات متاع مرحوم مطهری مطالبی را مطرح کرد که من به او گفتم این‌ها مسائل جوانان نیست. از من پرسید که مسائل جوانان چیست من گفتم الان بزرگ‌ترین درگیری ما در دانشگاه‌ها با مارکسیست‌ها است و شما با مارکسیست‌ها از درون دین نمی‌توانید حرف بزنید چون آنها دین را قبول ندارند. شما باید از بیرون دین با آنها سخن بگویید. و ایشان از من منابع و مأخذ خواست. من مجموعه‌ای از جمله دنیا، رزم و مردم ماهانه و سایر کتب تئوریک حزب توده را که داشتم به ایشان دادم. ایشان هم استفاده کرد. با مرحوم میلانی در مشهد، مرحوم محلاتی در شیراز، مرحوم شریعتمداری در قم و مرحوم آقای خمینی در ارتباط بودیم. همچنین ما در خارج از کشور ارتباط مان را با نجف برقرار کردیم. حتی قبل از اینکه آیت الله خمینی به نجف منتقل شوند چندین سفر به نجف رفتیم و حدود پنج نوبت با مرحوم خوئی دیدار داشتم و پیرامون مسائل ایران با ایشان مذاکراتی کردم. مرحوم میلانی نامه‌ای برای آقای خوئی فرستاد و مرا معرفی کرد. بعد از آنکه یک یا دو جلسه من به نجف رفتیم مرحوم مهدی حائری که در آن موقع از طرف مرحوم آقای بروجردی در آمریکا بودند، اطلاع دادند که قصد دارند به ایران بازگردند ایشان به خواهش من به نجف آمدند و من هم که در بیروت بودم، به نجف رفتیم و جلسات مشترکی را با آقای خوئی برگزار کردیم. لازم به توضیح است که ما مشروح مذاکراتمان را نوشته و در اختیار داریم. بنابراین ما ارتباط مان را هم با حوزه علمیه نجف برقرار کردیم. اولین باری که من آیت الله خمینی را دیدم زمانی بود که ایشان را از ترکیه به نجف منتقل کردند. در آن هنگام مهندس محمد توسلی از طرف سازمان «سماح» مسئول مقیم در بغداد بود. او به من که در بیروت بودم و مرحوم چمران که در قاهره مانده بود پیشنهاد کرد به دیدن امام برویم. اولین دیدار مستقیم ما با ایشان در همین تاریخ بود.

• آیا این توصیه دلیلی داشت؟

بله و خیلی طبیعی بود، این حرکت دو دلیل داشت. یکی اینکه در توصیه که تشکیل داده بودیم بخشی از برنامه راهبردی آن ایجاد ارتباط منظم با روحانیون بود. این برنامه نیز دلایل خاص خودش را داشت هم ملاحظات سیاسی داشت و هم ملاحظات تشکیلاتی. آقای خمینی پس از وقایع ۱۵ خرداد سال ۴۲ بازداشت و سپس تبعیدشان به ترکیه تبدیل به یکی از شخصیت‌های برجسته جنبش ضد استبدادی در ایران شده بودند. در آن زمان ما به عنوان انجمن‌های اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی خارج از کشور و سازمان‌هایی که ما می‌توانستیم با آنها تبادل فکر و همکاری داشته

باشیم اقداماتی را علیه دولت ترکیه به مناسبت تبعید آیت الله خمینی با محور احتجاج با مقامات ترك انجام دادیم. در مکاتبات خود با سازمان ملل متحد این موضوع را طرح کردیم که اگر دولت ایران با يك شهروند خودش اختلاف پیدا کرده است مگر دولت ترکیه پلیس دولت ایران است که يك شخصیت ایرانی را زندانی کند لذا دولت ترکیه نمی بایست در دعوی که میان ملت و پادشاه ایران وجود دارد وارد شود. این فشارها موجب شد تا در نهایت آقای خمینی به نجف منتقل شوند. لذا ما برای دیدار ایشان به نجف رفتیم که مشروح این دیدار در کتاب یادنامه چمران آمده است. از آنجا که ما تشکیلات داشتیم گزارش مکتوب و کامل آن دیدار را که در فایل های خودمان در بایگانی داریم در کتاب آورده ام. در اولین دیدار حضوری ما نکات بسیار مهمی بررسی شد از جمله اینکه ایشان به صراحت گفتند فشارهایی که شماها از خارج از کشور بر دولت ترکیه وارد کرده اید موثر بوده است. از طرف دیگر ما فکر می کردیم در مبارزه ضد استبدادی آن هم در شرایطی که همه رهبران جنبش در داخل کشور در زندان هستند برای دانشجویان و مبارزانی که در خارج از کشور به سر می برند ارتباط با آقای خمینی يك ضرورت اجتناب ناپذیر است. لذا ما در آن دیدار گزارشی از وضعیت جوانان ایرانی را به ایشان ارائه دادیم. تحلیل خودمان را از مسائل سیاسی ایران ارائه دادیم. همچنین کتاب «افضل الجهاد» نوشته عمار اوزیغان را برایشان بردیم. در واقع این اولین دیدار پایه گذار روابط ما با آقای خمینی برای سال های بعد شد.

• چه ضرورتی وجود داشت که شما به عنوان نواندیش دینی با روحانیت ارتباط برقرار کنید؟

ما به جهت ویژگی فکری مان نواندیش دینی بودیم و هستیم اما ما به عنوان نمایندگان انجمن های اسلامی دانشجویان به عنوان نمایندگان شورای مرکزی نهضت آزادی در خارج از کشور با آنان دیدار کردیم. آنان هیچ اطلاعی از فعالیت های ما در مصر و مبارزات مسلحانه نداشتند. ما هیچ ضرورتی ندیدیم که ایشان در جریان آن مسائل و در آن مرحله قرار بگیرند ولی در هر حال تحلیل ما این بود که روحانیون ایران ارتباط بسیار عمیق و ویژه تاریخی با توده های مردم دارند و قادر به بسیج مردم هستند. روشنفکران چه دینی و چه غیردینی يك اقلیت عددی هستند و در شرایط شدید استبداد که تمام نهادهای مدنی از بین رفته است، احزاب عملاً متلاشی شده اند مبارزه ملی بدون ایجاد ارتباط با توده ها و بدون بسیج آنان امکان پذیر نیست. لذا اگر می خواستیم با استبداد داخلی مبارزه کنیم و اگر می خواستیم با سلطه بیگانه مبارزه کنیم تنها راه این بود که توده های مردم را در صحنه داشته باشیم. اما توده های مردم از يك کانال ویژه قابل دسترسی بودند و آن روحانیون بودند. بنابراین ما با این نگاه خودمان را ملزم دیدیم که با روحانیون وارد گفت و گو و ارتباط شویم. بعضی از آنها مثل آقای خمینی خود شخصاً داعیه دار این مبارزه بودند. بنابراین ما با ایشان وارد گفت و گو شدیم تا ایشان برای مبارزه با شاه متقاعد شوند. بیشتر گفت و گوی ما با ایشان بر سر شیوه ها و مبارزه و استراتژی مبارزه بود. ولی با شخصیت هایی مثل آقای خوئی گفتمانمان بر این اساس بود که ضرورت داشت ایشان در قبال مبارزات سیاسی ایران موضع گیری کند. البته ایشان نمی پذیرفت و دلایل خاص خودش را داشت که مطرح می کرد.

• چه دلایلی؟

در پنج جلسه ای که من با آقای خوئی داشتم پس از اینکه آن معارفه های مقدماتی صورت گرفت و اعتمادهای متقابل به وجود آمد و ایشان از هویت سیاسی ما آگاه شدند که به گروه سیاسی نهضت

آزادي تعلق داريم بعد از آن خيلي راحت به اندرون مي رفتيم و در اتاق خلوت مي نشستيم و دو به دو با هم صحبت مي كرديم. ايشان مخالف بود و مي گفت كه «من مطمئن نيستم كه اگر شاه برود وضع ما بهتر خواهد شد.» حتي ايشان مثال مي زدند كه در عراق قاسم آمد عليه نوري سعيد و ملك فيصل كودتا كرد. آنها كشته شدند ولي جانشينان ملك فيصل و نوري سعيد به خصوص بعثي ها كارهايي كردند كه هرگز در زمان فيصل نشده بود. آقاي خوئي بر اين باور تكيه مي كرد كه ما مي خواهيم شاه را اصلاح كنيم و ما مطمئن نيستيم كه اگر شاه را سرنگون كنيم چيزي بهتر از اين نصيب ما بشود. نگران بود كه بعد از او چه كسي بيايد و چگونه شود. اما بحث هايي كه با ايشان كرديم از زواياي ديگري بود. ايشان را قانع كرديم و در يك قلمرويي ايشان براي كار آمادگي پيدا كرد. يكي از قلمروهايي كه ما با ايشان صحبت كرديم اين بود كه حالا كه عارف بر سر كار آمده است براي حفظ موقعيت شيعه، براي نفوذ و تاثيرگذاري بر روند فعاليت ها در عراق، بهتر است كه شما روابطتان را با عارف بهبود بخشيد. چون عارف از دوستان نزديك ناصر بود و مواضع ضدشاه ايران داشت. از آنجا كه ما با مصري ها ارتباط داشتيم آنها از ما خواستند كه در جهت بهبود روابط عارف با شيعيان عراق تلاش كنيم. من شخصاً با آقاي خوئي صحبت كردم. يكي از وزراي عارف هم كه شيعه بود به ديدن من آمد. ما قرار گذاشتيم كه آقاي خوئي به دليل كسالتي كه داشتند به بغداد بروند در بيمارستان بستري شوند. و آقاي عارف براي عيادت ايشان به بيمارستان برود. در واقع سناريو اين بود. منتها قبل از آن كه اين برنامه انجام شود هلي كوپتر آقاي عارف سقوط كرد و او كشته شد و برنامه هم به هم خورد. مي خواهم بگويم كه اينطور نبود كه حالا آقاي خوئي به هيچ كدام از خواسته ها پاسخ مثبت ندهد. نگران اين بود كه اگر ما در ايران بخواهيم شاه را از بين ببريم، وضع به مراتب بدتر بشود.

• اين ارتباط در همين حد باقي ماند يا گسترده تر شد؟

اين ارتباط گسترده تر بود. آرام آرام با روحانيون درجات پايين تر ارتباطات خيلي جدي برقرار كرديم. استقرار آقاي مهندس محمد توسلي در بغداد بيشتر براي آن بود كه بتواند در آنجا يك شبكه ارتباطي به وجود بياورد تا از طريق اين شبكه با داخل ايران ارتباط برقرار شود. به همين جهت او با گروه هاي مختلف ارتباطات دقيقي برقرار كرد. با حزب دعوه آيت الله عسگري، با آقاي محمدمهدي آصفي كه از مدرسين جوان و خوش فكر حوزه نجف بود و چنين تپ هايي ارتباط برقرار شد. خود من بعدها علاوه بر آقاي خوئي و آقاي خميني با مرحوم حكيم ديدار داشتم. منتهي خيلي كمتر بود. من يك بار بيشتر با آقاي حكيم ملاقات نداشتم. از آنجا كه ايشان علي الاصول عرب بود خيلي به مسائل ايران نمي پرداخت و بيشتر به شيعه در جهان عرب توجه داشت. در چند نوبت هم با مرحوم محمداقبر صدر ديدار داشتم. مرحوم محمداقبر صدر پسرعموي آقاي امام موسي صدر بود. يك نوبت كه من به بيروت رفتم و از آنجا مي خواستم به نجف بروم، آقاي امام موسي صدر به من گفت كه اطرافيان اين آقاين روابط آنان را بسيار تيره کرده اند لذا از من خواست تا با آقاي صدر و آقاي خميني صحبت كنم و ترتيبي بدهم كه روابط آنان بهبود يابد. من با آقاي خميني صحبت كردم و بعد از دريافت نظرات ايشان با آقاي صدر هم صحبت كردم و در هر صورت مقدمات بهبود روابط حاصل شد و به اطرافيان توصيه شد كه مسائل را كش ندهند. همين مسئله باعث شد كه در جريان انقلاب آقاي صدر از انقلاب ايران حمايت كرد و پس از انقلاب هم هنگامي كه آقاي صدر تحت فشار بود ايشان از او حمايت كرد. روحانيون جوان مثل آقاي دعايي، املايي، فردوسي پور و محتشمي پور

بودند که ما با آنها نیز در ارتباط بودیم. البته در بیروت مسئله فرق می‌کند. در بیروت با آقای موسی صدر ارتباط داشتیم. با مرحوم شیخ جواد مغنیه ارتباط داشتیم. مرحوم مغنیه از روحانیون برجسته و خوش فکر لبنانی بود که شاید بتوان او را همتای آقای طالقانی در ایران دانست.

• در آن مقطع زمانی در مذاکرات و گفت و گویان با روحانیون بخشی از تغییر ساختار حقوقی نظام پهلوی مطرح می‌شد.

نه خیلی شفاف و روشن. دو مسئله را باید توجه داشت. یکی مبارزه با شاه و دیگری مبارزه برای تغییر سلطنت. محور اصلی در آن زمان مبارزه با شاه بود.

تفکیک دولت موقت و شورای انقلاب اشتباه بود؛ نواندیشان دینی و انقلاب اسلامی

گفتگوی عبدالرضا تاجیک، روزنامه شرق ویژه‌نامه انقلاب، ۲۰/۱۱/۸۳

• بحث تغییر ساختار نظام سیاسی چه زمانی شکل گرفت؟

طیف وسیعی از گروه‌های چپ معتقد به تغییر ساختار بودند. یعنی براندازی نظام شاهنشاهی. گروه دوم عناصر ملی بودند که می‌خواستند با شاه مبارزه کنند. لذا بین آنها خیلی کم بحث تغییر نظام مطرح می‌شد. خود ما به عنوان نهضت آزادی خارج از کشور از سال ۴۱ به بعد آرام آرام در بحث‌های خودمان شفاف مطرح می‌کردیم که می‌خواهیم کل نظام سلطنتی را برداریم و می‌خواهیم نظام جمهوری به وجود بیاوریم. نظام جمهوری دموکراتیک متکی بر آرای مردم با گرایش‌های عدالت‌محوری.

• آیا این مواضع را در اعلامیه یا بیانیه‌ای در آن زمان‌ها منتشر کردید؟

بیشتر در جلسات خصوصی مطرح می‌شد. البته در سرمقاله‌های پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی خارج از کشور گرایش‌های تقریباً مشخص است. طیف دیگر از فعالان سیاسی روحانیون بودند که نماینده آنان آیت‌الله خمینی بودند که نظر خودشان را به کرات در مخالفت با نظام پادشاهی اعلام کرده بودند. اما مبارزه برای تغییر نظام پادشاهی در سال‌های آخر قبل از انقلاب عنوان شد.

• با اوج گیری انقلاب ارتباط شما و دوستانتان به عنوان نواندیشان دینی با روحانیون سیاسی گسترده شد، به گونه ای که در بهمن ۱۳۵۷ این ارتباطات و همکاری ها در دولت موقت و شورای انقلاب به اوج خود می رسد.

در اینجا باید دو نکته را توضیح دهم. اول اینکه کافی نیست که بگوییم ساختارهای سیاسی را تغییر دهیم ولی نگوییم چه چیزی می خواهیم جایگزین سازیم. لذا بحث اصلی حول این محور باید شکل می گرفت. به همین دلیل بحث ما این بود حالا که می گوییم شاه برود چه چیزی می خواهیم جایگزینش کنیم. اینجا بود که ضرورت طرح برنامه مطرح شد و من برنامه سیاسی امام را نوشتم. این برنامه در دو صفحه و در دو بخش تنظیم شد. البته من قبلاً هم در تیرماه سال ۵۶ و بعد از درگذشت دکتر شریعتی که به نجف رفتم در خصوص این موضوع با آیت الله خمینی صحبت کردم که باید این مسئله هم روشن شود. دومین بحث من با ایشان این بود که شما با مبارزه مسلحانه مخالفید اما یک روزی ما با ارتش درگیر می شویم. مسئله قدرت شاه نیست. قدرت شاه معطوف به قدرت ارتش است. حالا اگر شاه نتواند بماند، ارتش می ماند تا از فرد دیگری مثل شاه حمایت کند.

ما چه راهکاری باید برای این مسئله در نظر بگیریم؟ ایشان به این دلیل با نبرد مسلحانه مخالف بود که می گفت: «اگر چنانچه درگیر نبرد مسلحانه شویم، نیرو هایی که با ما نیستند و از ما منسجم ترند برنده می شوند. به نظر من این استدلال درست بود.» در برابر این سؤال که «پس چه باید کرد»، پیشنهاد کردم که شما یک جنگ سیاسی- روانی را با ارتش آغاز کنید. به این معنا که دائماً به ارتش توك بزنید. دائماً ارتش را مخاطب خود قرار دهید و آنان را دعوت به نافرمانی کنید. چون ارتش يك سر دارد و يك بدنه. بدنه ارتش مردم عادی هستند که دارای احساس مذهبی مثل سایر مردم هستند بنابراین ما با جنگ سیاسی- روانی ارتش را از داخل تسخیر می کنیم. آقای خمینی این استراتژی را پذیرفت و به همین دلیل از این تاریخ به بعد یعنی از تیرماه سال ۵۶ آرام آرام در بیانیه های امام این محور مطرح و شاخص شد. به دنبال این برنامه سیاسی- روانی آرام آرام فرار ارتشیان آغاز می شود. این سیاست پاسخ داد. یعنی ما به جای اینکه خود را درگیر نبرد مسلحانه با ارتش کنیم در يك جنگ سیاسی- روانی اول بر ارتش یعنی بر فرماندهی آن غالب شدیم.

• برای «چه می خواهیم» چه پاسخی داشتید؟

سفر ما به پاریس باعث شد که انقلاب ناگهان از يك انقلاب کوچک و محدود در ایران بر سر آنتن های خبری بین المللی رفت و در مرکز توجهات جهانی قرار گرفت. به همین دلیل بود که به طور دائم بیش از صد خبرنگار از تمام رسانه های دنیا در آنجا حضور داشتند.

حالا دیگر ما نمی توانستیم بعضی از مسائل را به اجمال برگزار کنیم. اینجا بود که من این مسائل را با آقای خمینی مطرح کردم.

• یعنی همان برنامه سیاسی را؟

بله. این فقط سؤال ما نبود. در برابر این پرسش ها آقای خمینی از من پرسید که به نظر تو چه باید کرد؟ من هم پیشنهاداتم را ارائه دادم. آن وقت آنها را در دو صفحه تدوین کردم و نوشتم که چه

مراحلی	را	باید	انجام	داد
--------	----	------	-------	-----

.
بحث جابه جایی و انتقال قدرت حتی قبل از رفتن شاه از ایران مطرح شد. پیام کارتر و مذاکرات

نماینده آمریکا نیز ثبت شده است. در پیام کارتر آمده بود که به زودی شاه می رود و از آقای خمینی خواسته بودند که از بختیار حمایت کند. از ایشان خواستند تا دوستانشان در ایران با ارتش به مذاکره بنشینند. آقای خمینی هم به کارتر پاسخ داد که در کتاب مرحوم نجاتی (تاریخ بیست و پنج ساله) آمده است.

در کتاب «آخرین تلاش ها در آخرین روزها» من نظرات مختلف درباره چگونگی جابه جایی قدرت را شرح داده ام وقتی شورایی نیابت سلطنت تشکیل شد نظریه ای که برای جابه جایی قدرت مطرح شد توسط شورایی نیابت سلطنت بود یکی از بزرگان قم به امام در پاریس پیغام داد که شورایی سلطنت می گوید چون ما جانشین شاه هستیم و همه اختیارات شاه را داریم بنابراین به آقای خمینی بگویید که چه کسی را می خواهد نخست وزیر کند. ما با اختیاراتی که داریم بختیار را با قید سه فوریت استیضاح می کنیم و پس از آنکه به او رای اعتماد ندادیم و او عزل کردیم هر کسی را که آقای خمینی بگوید به نخست وزیری منصوب می کنیم. بعد از رای اعتماد مجلس را منحل می کنیم و خودمان هم استعفا می دهیم و منحل می شویم. در آخر آقای خمینی می ماند و نخست وزیرش و مملکت.

ظاهراً این پیشنهاد فرمول قابل قبولی داشت. عین آن مکتوب پیش من هست. آقای خمینی پرسید نظر تو چیست؟ گفتم: من مخالفم. گفت چرا مخالفی؟ گفتم ما سال ها است که می گوئیم شاه حق انحلال مجلس را ندارد. سال ها است که می گوئیم شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. طبق قانون اساسی مشروطه شاه حق نصب و عزل نخست وزیران را ندارد، حالا اگر ما بیایم این را بپذیریم آیا شما تضمینی دارید که انقلاب شکست نخواهد خورد؟ اگر شما این پیشنهاد را بپذیرید و بعد از سه ماه یا بیشتر اوضاع بر هم خورد آیا می توانیم جوابی به تاریخ بدهیم؟

اشکال اساسی این پیشنهاد این بود که مشروعیت نظام جدید را از درون نظام گذشته می گرفت. این در حالی بود که هر انقلابی مشروعیت خودش را از خود می گیرد. ما نیازی نداریم که مشروعیت دولت جدید را از نظام سابق بگیریم. انقلاب برای خود مشروعیتی دارد. در روابط بین المللی دولت جدید برخاسته از يك انقلاب را به رسمیت می شناسند. بنابراین دولت جدید باید از درون انقلاب بیاید. ایشان پرسید که چه کار باید انجام داد. گفتم ما رفراندوم می کنیم. رفراندوم يك مسئله کاملاً قابل قبول در دنیا است. ما اعلام می کنیم با همین وزارت کشور، رفراندومی زیر نظر سازمان ملل یا دیگر سازمان بین المللی درخصوص تعیین آینده نظام صورت بگیرد. آقای خمینی از این نظر استقبال کردند. در برنامه سیاسی هم آن را آوردیم. اینجا بود که وقتی می گوئیم رفراندوم، باید روشن سازیم که به جایی سلطنت چه چیزی می خواهیم بپرسیم قبلاً در برخی از نوشته های سیاسی و شعار های مردمی حکومت اسلامی مطرح بود ولی آرام آرام این حکومت اسلامی شد جمهوری اسلامی. این تغییر هم از خود مردم شروع شد.

یعنی در شعارها، مصاحبه ها و گفته ها آرام آرام به جایی حکومت اسلامی که نامشخص بود از جمهوری اسلامی که به مراتب مقید تر و مشخص تر است به کار برده شد.

• پس در آن شرایط همه گروه ها بر روی تغییر ساختار سیاسی اتفاق نظر داشتند؟

عرض کردم همه خواهان تغییر ساختار بودند و تقریباً همه به اجماع رسیده بودند اما مشکل این بود که هیچ تعریفی از جمهوری اسلامی ارائه نشده بود. جمهوری اسلامی واژه ای بود که گفت «هر

کس از ظن خود شد یار من.» به بنابراین ما با يك معضل روبه رو بودیم. هم بین خودمان و هم بیرون از خودمان و اینکه این جمهوری اسلامی که ما می گوئیم چیست؟ در برابر این سؤال ما دو راهکار داشتیم.

یا باید کنگره ای را تشکیل می دادیم و همه صاحب نظران از روحانیون و غیرروحانیون را جمع می کردیم تا ببیندیشند و در بحث روشن کنند که منظور چیست؟ ما این را خطرناک دیدیم. به آقا گفتم ما وارد باتلاق می شویم. به محض آنکه این بحث کلامی شروع شود که جمهوری اسلامی یعنی چه، رابطه اش با دین چیست آغاز درگیری ها و پایان کار است. به جای آن پیشنهاد کردم قانون اساسی جدید بنویسیم. این قانون اساسی می شود تعریف جمهوری اسلامی. آقای خمینی از این پیشنهاد استقبال کرد. در همان جا توصیه کردم که آقای حبیبی به دلیل اینکه رشته حقوق خوانده اند و وقت بیشتری دارند این مسئولیت را بپذیرند. به این ترتیب آقای حبیبی از همان زمان مطالعه را شروع کرد، البته این طرح به پایان نرسید تا اینکه به ایران آمدم.

• در ایران چه اتفاقی در این خصوص رخ داد؟

بعد از اینکه به ایران آمدم و دولت موقت معرفی شد کمیته ای زیر نظر دکتر سبحانی، که وزیر مشاور در طرح های انقلاب بود، برای تدوین قانون اساسی جدید تشکیل شد. در این کمیته آقای صدراج سیدجوادی، ناصر کاتوزیان، مرحوم فتح الله بنی صدر، شهشهبانی و کسان دیگری حضور داشتند. پیش نویس تهیه و نهایی شد و در دولت موقت مطرح و تصویب شد. شورای انقلاب هم آن را تصویب کرد. آقای خمینی هم آن را با چند اصلاحات جزئی امضا کردند.

• آیا روحانیون فعال در عرصه سیاسی و فرهنگی در قبال این قضیه که اگر رژیم شاه کنار رفت چه نوع نظامی سرکار بیاید نظر یا بحثی را در این خصوص مطرح می کردند؟

بله. در اینکه چه می خواهیم و چگونه، نظریات متفاوتی وجود داشت. برخی از روحانیون که در آن زمان فعال هم بودند به شدت با انتخابات مخالف بودند. آنها معتقد به حکومت اسلامی بودند نه جمهوری. آنها از دست من خیلی ناراحت بودند و می گفتند که انتخابات و مجلس را فلانی در برنامه سیاسی آقای خمینی گنجانده است. آنها می گفتند ما حکومت اسلامی می خواهیم که آقای خمینی امیرالمومنین آن باشد، وزیر تعیین کند. خوب کار کرد بماند، بد کار کرد برود. هنگامی که با من این حرف ها را مطرح می کردند من گفتم که دیدگاهتان بسیار ساده اندیشانه است چرا که جامعه کنونی نسبت به گذشته بسیار پیچیده است شیوه مدیریت جامعه ساده گذشته قابل استفاده برای جامعه پیچیده کنونی نیست اما برای آنان چنین چیزی به هیچ وجه قابل قبول نیست.

• در بین غیر روحانیون نیز عده ای معتقد بودند که بهتر است دوره انتقال طولانی شود.

بله مرحوم مهندس بازرگان از جمله کسانی بود که دیدگاه مرحله به مرحله یا سنگر به سنگر را داشت. در اواخر سال ۵۶ مهندس نامه ای به آقای خمینی می نویسد و در آنجا این دیدگاه را منعکس می کند. مهندس این حرکت را در چهار مرحله بیان می کند که مشروح آن در کتاب خاطراتش که توسط نجاتی تدوین شده، آمده است. این دیدگاه برخلاف آن چیزی است که مخالفان مرحوم بازرگان و روشنفکران دینی مطرح می کنند. آنان «لاله» بازرگان را گرفته اند و «الاله» او را فراموش کرده اند. این طور نبود که مهندس

بازرگان می خواسته است سلطنت را حفظ کند. او به وضوح تغییر در ساختار را پیشنهاد می کند منتها تغییر در ساختار را مرحله به مرحله و با اطمینان توصیه می کند.

البته من هم در آن زمان خیلی با نظر مرحوم بازرگان موافق نبودم. وقتی مهندس به پاریس آمد و در مذاکره آقای خمینی همین مسائل را مطرح کرد. منتها آقای خمینی مخالفت کرد. علت مخالفت هم این بود که ایشان می گفتند، «شاید ما نتوانیم احساسات مردم را نگه بداریم. این هیجانی که امروز میان مردم به وجود آمده است را نتوانیم نگه بداریم» ولی در هر حال نظر مهندس آن بود.

• در زمانی که قانون اساسی در حال تدوین بود، دولت تازه تاسیس بر مبنای چه قانونی باید جامعه را اداره می کرد؟

طرح این موضوع که قانون اساسی و همه قوانین زمان شاه باطل است بسیار خطرناک بود. کشور را نمی شد بدن قانون اداره کرد. بنابراین پیشنهاد نافذ بودن قانون اساسی مشروطه تصویب شد و به تایید آقای خمینی هم رسید. مقام سلطنت از آن حذف شد و اختیارات شاه برحسب مورد، برخی به دولت و برخی به شورای انقلاب واگذار شد. بنابراین چیزی که به مهندس بازرگان نسبت می دهند که نمی خواست قانون اساسی عوض شود و یا شاه عوض شود، صحیح نیست. انقلابی به پیروزی رسیده بود. اگر ما قانون اساسی گذشته را نمی خواستیم اجرا کنیم پس چگونه می توانستیم مملکت را اداره کنیم. در چارچوب همان قانون اساسی شورای انقلاب جایگزین مجلس مقننه شد یعنی حکم قوه مقننه موقت را دارا شد. اساسنامه شورای انقلاب با این نگاه تدوین و تصویب شد دولت موقت نیز، قوه مجریه موقت شد و تمام روابطی که در قانون اساسی میان مجلس و دولت وجود داشت بین این دو نیز حاکم شد، پس این قضیه فقط حرف بازرگان نبود همه آن را پذیرفتند. اما اختلاف نظرهایی در محتوای جایگزینی نظام پادشاهی وجود داشت. اینکه آیا جایگزین نظام پادشاهی جمهوری اسلامی باشد یا حکومت اسلامی یا اگر می گوئیم جمهوری اسلامی به تعبیر مهندس بازرگان آن را چهار میخه کنیم، جمهوری دموکراتیک اسلامی اصطلاح جمهوری اسلامی دموکراتیک در متن اساسنامه شورای انقلاب نیز آمده بود. در آن زمان نیز همچون امروز عده ای بودند که جمهوریت را واژه منحوسی می دانستند. آنها خواهان حکومت اسلامی، از نوع خلافت، با تعریف تاریخی آن بودند منتها اول انقلاب جو سیاسی اجازه چنین بحث هایی را نمی داد و آقای خمینی هم می دانست که اگر آنها این حرف ها را مطرح کنند، انقلاب فشل خواهد شد لذا به آنها می گفت که حق ندارید این حرف ها را مطرح کنید. این حرف هایی را که الان این آقایان می گویند. اگر در دوران انقلاب مطرح می کردند شما می توانید پیش بینی کنید که چه اتفاقی در صف فعالان سیاسی رخ می داد. ولی امام به این نکته توجه داشت که اگر این افکار ارتجاعی و منحط بخواد مطرح شود انقلاب شکست خواهد خورد.

• ترکیب شورای انقلاب به گونه ای است که قدرت روحانیون سیاسی بیشتر است. آیا خود به خود چنین موازنه ای اتفاق افتاد؟

در طرح اولیه شورای انقلاب قرار بر این بود که از ۱۵ نفر از رجال سیاسی برای عضویت در شورا دعوت شود. آقای خمینی وقتی این طرح را پذیرفت و امضا کردند به سه نفر از آقایان اکبر هاشمی رفسنجانی، مرحوم بهشتی و مرحوم مطهری ماموریت دادند که شخصیت های سیاسی و مورد اعتماد را انتخاب و به ایشان معرفی کنند تا به آنها حکم عضویت در شورای انقلاب را بدهد.

پس آنان بازوی مشورتی آقای خمینی شدند. چون ایشان در پاریس بود و نمی توانست از راه دور همه چیز را حل و فصل کند. بعداً این سه نفر افراد دیگری را به جمع خود اضافه کردند. هنگامی که ما به ایران آمدیم هنوز لیست ۱۵ نفره شورایی انقلاب تکمیل نشده بود و تنها ۸ نفر معین شده بودند. از این ۸ نفر، ۶ نفر از اعضای نهضت آزادی بودند و دو نفر دیگر حزبی نبود. آقای سنجابی هم پذیرفته بودند که عضو شورایی انقلاب شوند. در آن زمان با توجه به فشار کار قرار شد تا این دو گروه برای هماهنگی تسریع تصمیمات جلسه مشترکی داشته باشند که مجموعه آنها شد شورایی انقلاب ۱۵ نفره.

• گفته می شود که آیت الله طالقانی نیز شورایی را تشکیل داده بودند.

بله، همین طور است. آقای طالقانی پس از آزادی از زندان به دلیل مراجعات فراوانی که به ایشان می شود از گروه های سیاسی ملی و ملی _ مذهبی برای هدایت جنبش دعوت می کنند. مجموعه صورت جلسات به خط مرحوم دکتر سامی است برای من فرستاده شد؛ هم اسامی افراد و گروه ها و هم مشروح مذاکرات وجود دارد.

• مگر ایشان از تشکیل چنین شورایی بی اطلاع بودند؟

بله، بی خبر بودند. من از طریق آقای دکتر فریدون سحابی مطلع شدم که چون آقای طالقانی در جریان تشکیل شورایی انقلاب نیست، خود به تشکیل شورایی انقلابی دست زده اند و به زودی ما دارای دو شورایی انقلاب خواهیم شد. مسئله را به آیت الله خمینی منتقل کردم. آقای خمینی گفتند که آقای طالقانی عضو شورایی جبهه ملی است. طرح این موضوع برای من جالب بود چرا که نشان می داد قبلاً افرادی در خصوص اعضای شورایی انقلاب با آقای خمینی صحبت کرده اند و عضویت آقای طالقانی هم مطرح شده است. نکته دیگر این بود که وقتی مهندس بازرگان به پاریس آمد و آقای خمینی برنامه را توضیح دادند و از مهندس خواستند تا يك لیست ۴۰ _ ۳۰ نفره از فعالان سیاسی را برای شورایی انقلاب و دولت موقت بنویسند تا دعوت شوند، آقای خمینی به مهندس گفتند که افرادی را که می آورید فقط صبغه نهضتی نداشته باشند، از همه گروه ها باشند. علاوه بر این تاکید کردند که دکتر سنجابی و آیت الله سیدابوالفضل زنجانی حتماً باشند و این برای من جالب بود که چگونه آقای خمینی رهبر و دبیرکل شورایی جبهه ملی را توصیه کردند.

اما در مورد طالقانی این مسئله مطرح شده است، من گفتم چنین چیزی نیست. معذالك من می پرسم. به آقای طالقانی تلفن زدم و جواب ایشان را بر روی نوار ضبط کردم و عین جواب را برای آیت الله خمینی بردم. آقای طالقانی گفتند که من در اوایل دهه چهل عضو شورایی جبهه ملی بودم و حالا نیستم. نه تنها عضو شورایی جبهه ملی نیستم بلکه به دلیل موقعیت و مراجعاتی هم که در حال حاضر مردم به من دارند، من عضو شورایی مرکزی نهضت آزادی هم نیستم. تشخیص من این است که برای اینکه بتوانم موثر باشم باید غیروابسته به احزاب باشم. آقای خمینی که این نوار را گوش کرد گفت، حالا شما به مطهری زنگ بزن که از طالقانی دعوت کند و به طالقانی هم زنگ بزن که مطهری از جانب من می آید و ایشان را به کاری دعوت می کند و بپذیرد. این کار صورت گرفت و از این مرحله به بعد بود که آقای طالقانی به شورایی انقلاب آمد.

• چه شد که تعداد روحانیون عضو شورایی انقلاب بیشتر شد؟

طبق اساسنامه شوراي انقلاب كساني كه عضو شورا بودند و مي خواستند عضويت دولت را بپذيرند عملاً از شوراي انقلاب مستعفي مي شدند چرا كه الگو همان قانون اساسي مشروطه و تفكيك قوا بود . بعدها پي بردم تفكيك شوراي انقلاب و دولت يعني تشكيل دو نهاد مستقل در آن مقطع تاريخي اشتباه بود. هر چند كه اين برنامه را خود من تنظيم کرده باشم.

• چه شد كه اعتماد و ارتباط اوليه شما و دوستانتان كه هم در عرصه فرهنگي و هم در عرصه سياسي با رژيم شاه مبارزه مي كرديد و نحلّه نوآنديشي ديني را تشكيل داده بوديد با روحانيت حاضر در حاكميت كم شد؟

سه پارامتر و عامل را دخيل مي دانم. عامل اول را قبلاً توضيح دادم همان رابطه ويژه اي بود كه روحانيت با توده هاي مردم داشت. هر موقع خواسته ايم مبارزه ملي مستقل داشته باشيم و به كمك و حمايت مردم نيازمند بوده ايم روحانيت دريچه ورود بوده است. چه در قيام تنباكو و چه در مشروطيت. اين در حالي بود كه روشنفكران اقليت عددي بودند. يكي از عوامل ساختار روابط اجتماعي بود. ساختاري كه روحانيت بر بر احساس توسعه نيافته مذهبي مردم تكيه مي كرد در حالي كه روشنفكران ديني به دنبال ايجاد بينش ديني در مردم بودند، روحانيت در ميان مردم نفوذ داشت، لذا نمي شود از اين مسئله زود رد شد. عامل دوم نگاه برخي از روحانيون سياسي شده عضو شوراي انقلاب به موضوع قدرت و مسئوليت بود. آنان مي گفتند كه انقلاب را امام رهبري کرده است لذا قدرت حق روحانيون است. بنا بر اين اين نظر، دولت موقت نمي توانست كارش را انجام دهد. اين مسئله پيامدهايي هم داشت. مثال مي زنم وقتي دولت در اجراي مصوبه اي از شوراي انقلاب در مواجهه با افكار عمومي با مشكل روبه رو مي شد شوراي انقلاب مسئوليت تصويب آن را برعهده نمي گرفت و به افكار عمومي جواب نمي داد بلكه برعكس در مخالفت با دولت با سايرين هم صدا مي شدند و اما عامل سوم بيرون از دستگاه روحانيت بود. عامل سوم خود روشنفكران ايران بودند. به نظر من هنوز هم يك آرزيايي و نقد درستي از رفتار روشنفكران در دوره اول انقلاب انجام نگرفته است. به نظر من مجموعه روشنفكران ايران در آن دوره توجه نكردند كه در كجاي تاريخ نشسته اند. نه به طبيعت انقلاب و نه به شرايط آن توجه نكردند و رفتار هایشان هماهنگ با شرايط آن روز نبود. اينها عواملی بود كه به تدريج ميان روشنفكران ديني با روحانيت فاصله ايجاد كرد و با گذشت زمان بيشتري و بيشتري شد.

تهديدات نظامی آمریکا علیه ایران

خانم مریم انصاری رادیو دیوچه وله آلمان، ۱۳۸۳/۱۱/۱

بهبود روابط ايران و آمریکا و عادی کردن روابط در چارچوب منافع و مصالح ملی ايران هست. بنا بر اين در چارچوب اين منافع دولت ايران نيز بايد بپذيرد كه مستقيماً با آمريكايی‌ها به مذاكره بنشيند، مذاكره‌ای كه علنی و در جهت عادی ساختن روابط باشد. برقراری روابط عادی به معنای صميمانه بودن روابط نيست، بلكه بهبود روابط ايران و آمریکا كمك می‌كند به اينكه روابط ايران با كشورهای ديگر مثل ژاپن، اتحاديه‌ی اروپا گسترش پيدا کرده و معنایي بيايد و به نفع ايران باشد.

تهدیدات نظامی آمریکا علیه ایران واکنش سیاستمداران اروپایی را سخت برانگیخته است. دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه ایران در دولت موقت مهندس مهدی بازرگان معتقد است که آمریکا دچار تناقض و بحران شده و ایران را همانند عراق مانعی بر سر راه پروژه‌ی کلان خاورمیانه‌ی بزرگ خود می‌بیند. از سوی دیگر مذاکرات مستقیم و علنی ایران با آمریکا و بهبود مناسبات دو کشور بسود منافع ایران خواهد بود.

دوچپه وله: آقای یزدی، آیا هدف تهدیدات آمریکا علیه ایران، در شرایطی که چند ماهی بیشتر به انتخابات ریاست جمهوری در ایران نمانده، گرفتن امتیازاتی از حکومت ایران است یا واقعا ادامه‌ی همان روشی‌ست که در قبال عراق در پیش گرفته بود؟

ابراهیم یزدی: اهدافی که دولت آمریکا از فشار بر ایران در نظر دارد، در راستای آن برنامه‌ی کلانی است که در خاورمیانه منظور می‌دارد و به صور گوناگون درباره‌ی خاورمیانه‌ی بزرگ بحث شده است. اما، لزوما این مسئله به معنای همان برنامه‌ای که در مورد عراق اعمال گردید و با حمله‌ی نظامی همراه بود، نمی‌باشد. بنابراین، متفاوت است، ولی اهدافش کاملا همسوست. برنامه‌های کلان آمریکا در خاورمیانه‌ی بزرگ بدون همکاری و همیاری کشورهای خاورمیانه امکانپذیر نیست. عراق در خاورمیانه هماهنگی نداشت، و به این سرنوشت دچار شد. ایران آمادگی برای همکاری و یا همراهی با آمریکا در خاورمیانه ندارد، بنابراین آمریکا با یک پارادوکس و با یک بحران روبروست. آمریکا چگونه می‌تواند بدون هماهنگی و همراهی ایران برنامه‌های کلان خود را در خاورمیانه‌ی بزرگ به اجرا درآورد. چون هیچ برنامه‌ای در خاورمیانه بدون حضور کشوری مثل ایران امکانپذیر نیست. این موارد اهداف کلانی‌ست که آمریکایی‌ها از جمله در رابطه با ایران در منطقه پیگیری می‌کنند. اما این امر لزوما به معنای حمله‌ی نظامی به ایران نیست.

دوچپه وله: با توجه به اینکه اروپا بیشتر بر مذاکره و برقراری مناسبات با ایران تاکید دارد و دولت آمریکا نیز قادر نیست بدون در نظر گرفتن تمایلات اروپا در قبال ایران هرگونه سیاستی را اعمال کند، شما فکر می‌کنید برقراری مناسبات دیپلماتیک با آمریکا چه تاثیری خواهد داشت؟ آیا عملا چنین امری امکانپذیر هست یا نه؟ و اگر امکانپذیر باشد، آیا به نفع ایران است یا خیر؟

ابراهیم یزدی: همانطور که بارها گفته‌ایم، به نظر می‌رسد که بهبود روابط ایران و آمریکا و عادی کردن روابط در چارچوب منافع و مصالح ملی ایران هست. بنابراین در چارچوب این منافع دولت ایران نیز باید بپذیرد که مستقیما با آمریکایی‌ها به مذاکره بنشینند، مذاکره‌ای که علنی و در جهت عادی ساختن روابط باشد. برقراری روابط عادی به معنای صمیمانه بودن روابط نیست، بلکه بهبود روابط ایران و آمریکا کمک می‌کند به اینکه روابط ایران با کشورهای دیگر مثل ژاپن، اتحادیه‌ی اروپا گسترش پیدا کرده و معنایی بیابد و به نفع ایران باشد.

دوچپه وله: طبق نظرسنجی‌هایی که تاکنون در ایران صورت گرفته، مردم با ایجاد مناسباتی برابر با آمریکا موافق هستند. آیا جمهوری اسلامی می‌تواند بدون توجه به این خواست به دشمنی با برقراری چنین مناسباتی ادامه دهد و یا حتا زمینه‌ی

برخوردهای خشونت‌آمیز ایالت متحده‌ی آمریکا با ایران را فراهم کند؟

ابراهیم یزدی: بسیاری از مردم بر این باور هستند که سیاست خارجی کشوری مثل ایران نمی‌تواند بر اساس خصومت یا دوستی دائم باشد. صحنه‌ی جهانی در حال تغییر و تحول است. دولت ایران می‌باید در چارچوب منافع ملی روابط خود را با کشورهای دیگر تنظیم کند. ادامه‌ی این خصومت زیان‌های بسیاری به ما وارد کرده است. بنابراین افکار عموم مردم ایران، با توجه به تجربه‌ی گذشته، بر این باور هستند که به نفع ایران خواهد بود که این مسایل را حل و فصل کند.

دوچپه وله: سوال آخر من از شما این است که تهدیدهای آمریکا با تکیه بر این ادعاست که ایران دارای سلاح‌های اتمی و شیمیایی است. این نگرانی تا چه اندازه بر واقعیت استوار است؟

ابراهیم یزدی: چنین ادعاهایی را آمریکا و انگلستان علیه دولت صدام در عراق نیز مطرح کرده بودند. اما پس از سقوط صدام نتوانستند هیچگونه دلایل و شواهدی دال بر صحت ادعای خود نشان دهند. اما در مورد ایران وضع متفاوت است. ایران برنامه‌ی هسته‌ای توسعه یافته‌ای دارد. ایران بر اساس تمام شواهد موجود موفق شده است که چرخه‌ی تولید سوخت هسته‌ای را برای نیروگاه‌های اتمی خود تولید کند. بنابراین نگرانی‌هایی که اروپایی‌ها و یا آمریکایی‌ها نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران دارند، با نوع نگرانی‌ها نسبت به دولت صدام متفاوت است. آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای طبق بازرسی‌هایی که کرده است و در گزارشاتی که داده است، ایران را دارای فعالیت‌های هسته‌ای پیشرفته دانسته است، اما اینکه آیا ایران دنبال تولید سلاح‌های هسته‌ای هست یا نیست، برمی‌گردد به این جو عدم اعتمادی که بین ایران و کشورهای اروپایی بخصوص با آژانس بوجود آمده است. البته می‌دانید، کشورهایایی که به فن‌آوری تولید سوخت هسته‌ای دست پیدا می‌کنند، می‌توانند از این تکنولوژی استفاده‌ی دوگانه‌ای کنند. چون این تکنولوژی کارکردی دوگانه دارد. یعنی هم می‌توان برای نیروگاه‌های اتمی از آن استفاده شود و هم می‌توان برای ساخت بمب‌های اتمی سبک بکار گرفته شود، بخصوص آنهایی که قادر به بکارگیری در موشک‌های دور پرواز با کلاهک‌های اتمی هستند و قابل نصب می‌باشند. بنابراین چنین شرایطی موجب شده است که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به ایران فشار بیاورد. و عمدتاً همانطور که گفته شده است، می‌خواهند اعتماد و اطمینان جامعه‌ی بین‌المللی را به فعالیت‌های هسته‌ای ایران تحقق ببخشند.

انتخابات و آینده عراق

یادداشت روز، شرق ۱۳۸۳/۱۱/۱۲

۱- برگزاري انتخابات سرتاسري براي تشكيل مجلس موسسان جهت بررسي و نهايي كردن پيش‌نويس قانون اساسي جديد در عراق و اعلام نتيجه نهايي آراي مردم يك حادثه بزرگ، جالب، مفيد

و موثر، هم برای مردم عراق و هم برای همسایگان عرب و غیرعرب و هم برای دنیای اسلام می-باشد.

انتخابات عراق در شرایطی برگزار شد که کشور هنوز در اشغال نیروهای نظامی خارجی است؛ عملیات شورشگری، بمبگذاری، آدمربایی، و قتل و ... در مناطق حساس و مهم و پر جمعیت همچنان ادامه دارد. با وجود این بنا به گزارش‌های منتشر شده میزان شرکت مردم در این انتخابات بیش از حد انتظار بود - حدود ۸۰ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند - شرکت کنندگان عموماً و اکثراً از میان شیعیان و کردهای عراق بودند.

۲ - **انتخابات اخیر عراق** اولین انتخابات در نوع خود در طی بیش از ۵۰ سال گذشته است. اولین انتخابات برای تشکیل **مجلس موسسان** به منظور تهیه پیش‌نویس قانون اساسی عراق در سال ۱۹۲۱ در حالی انجام شد که عراق در اشغال نیروهای نظامی انگلیس بود. در آغاز جنگ جهانی اول نیروهای نظامی انگلیس در ۱۹۱۴ به عراق حمله کردند. عراق تا اواخر سال ۱۶۴۰ بخشی از ایران محسوب می‌شد. بعد از شکست **شاه اسماعیل صفوی** از نیروهای عثمانی در **چالدران** به امپراطوری عثمانی منضم گردید. در این دوره عراق یک کشور واحد نبود، بلکه مرکب از سه منطقه مستقل شامل بصره، بغداد و موصل بود. در سال ۱۹۱۷، نیروهای انگلیسی بعد از روبرو شدن با مقاومت‌های مردمی در جنوب، عمدتاً از جانب شیعیان، وارد بغداد شدند و از سال ۱۹۱۸، در پایان **جنگ جهانی اول**، عراق رسماً تحت قیمومیت انگلیس درآمد. اما برای اداره عراق دو دیدگاه در بین مقامات انگلیسی مطرح گردید. یک دیدگاه اداره مستقیم توسط خود انگلستان، نظیر سایر مستعمرات و دیدگاه دوم اداره غیرمستقیم، یعنی واگذاری ظاهری اداره عراق به خود عراقی‌ها، اما زیر نظر و مهار انگلستان. در این دوره تب ناسیونالیسم عربی، که لبه تیز آن علیه عثمانی و تحریک شده خود انگلستان بود، سرزمین‌های عربی، از جمله عراق را فرا گرفته بود. در سال ۱۹۱۶، شریف حسین در مکه علیه عثمانی‌ها قیام کرد و با کمک لورنس انگلیسی معروف به لورنس عربی، آنها را شکست داد و فرماندار مکه گردید.

در سوریه پسرش، **ملک فیصل اول** قیام کرد و در دمشق مستقر شد. اما فرانسوی‌ها که قیمومیت لبنان و سوریه را عهده‌دار شده بودند، او را اخراج کردند و او به لندن رفت. با توجه به رشد احساسات ناسیونالیستی، دیدگاه دوم در مورد اداره عراق پیروز شد. اما دولت انگلیس و **ملک فیصل** با هم به توافق رسیدند و طی قراردادی که به تصویب مجلس موسسان رسید، اهداف مورد نظر انگلیس تعیین و تایید گردید. به این ترتیب و در چنین شرایطی اولین قانون اساسی بر محور مشروطه سلطنتی، حکومت پارلمانی با دو مجلس شورای ملی منتخب مردم و مجلس سناي منصوب پادشاه، تدوین شد.

اولین انتخابات مجلس موسسان برگزار شد و قانون اساسی تصویب و در ۱۹۲۵ توسط **ملک فیصل اول** - پسر شریف حسین - به عنوان پادشاه به امضا رسید.

در این انتخابات، شیعیان و کردها هر یک بنا به دلایل و علل خاص خود نقش چندانی ایفا نکردند. اولین پارلمان در ۱۹۲۵ تشکیل شد. و در طی سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۸۵ - سال کودتای قاسم - ده دوره انتخابات پارلمانی انجام شده است. اما با وجود قانون اساسی و نظام مشروطه سلطنتی و مجلس و انتخابات، قیمومیت انگلیس بر عراق تا سال ۱۹۳۲، براساس قراردادی که با مجلس موسسان در

سال ۱۹۲۱ امضا شده بود ادامه یافت. در سال ۱۹۲۹ انگلستان آمادگی خود را برای اعطای استقلال به عراق اعلام کرد و از سال ۱۹۳۲ رسماً به اجرا گذاشته شد.

با کودتای ارتش به رهبری قاسم در ۱۹۵۸، عراق وارد دور تازه‌ای گردید که با کودتای ۱۹۶۸- کودتای بعثی‌ها و روی کار آمدن حسن البکر - صدام حسین پایان یافت. با حمله نظامی اخیر آمریکا و انگلیس به عراق و سقوط صدام دوره جدیدی در تاریخ عراق آغاز شده است.

۳- ریشه‌های مشکلات عراق: بخشی از مشکل عراق و تلاطم‌های سیاسی آن در طی نزدیک به یک قرن گذشته از ترکیب مذهبی و قومی جمعیت و تاریخ گذشته آن سرچشمه می‌گیرد. نود درصد جمعیت عراق مسلمان، شامل ۶۰ درصد شیعه، و ۴۰ درصد سنی، و بقیه یهودی و مسیحی شامل کاتولیک‌ها، نستوری‌ها و مسیحیان شرقی می‌باشند. از نظر قومی مردم عراق عرب، کرد و ترکمن (ترک) و از نظر زبانی، اکثریت عرب زبان و اقلیت کردی زبان، هستند.

به این ترتیب شیعیان عراق، اعم از کرد یا عرب یا ترک، اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. بعد از شیعیان کردها (اعم از شیعه و سنی) هستند. عرب‌های سنی یک اقلیت حدود ۱۵ درصد می‌باشند.

سوابق تاریخی، علایق و گرایش‌های قومی، زبانی و مذهبی و وضعیت هر یک از این سه گروه با هم متفاوت و بر رفتار کنونی آنها، از جمله شرکت در انتخابات اثر گذار بوده است.

۳/۱ - اکراد: کردها، در هر کجا که هستند، علی‌الاصول خود را ایرانی می‌دانند. به قول ملامصطفی بارزانی، کردی که خود را ایرانی نداند کرد نیست. تا دوران شاه اسماعیل صفوی، مناطق کردنشین عراق، بخشی از سرزمین ایران محسوب می‌شدند. با شکست شاه اسماعیل صفوی در چالدران، دولت عثمانی کنترل کردستان را به دست گرفت. اما کردها، علیرغم اشتراک مذهبی با ترک‌ها، به طور کامل تسلیم عثمانی نشدند. تا زمان جنگ جهانی اول و شکست عثمانی، عراق به جای یک کشور واحد، از سه منطقه مستقل تشکیل شده بود: موصل در شمال شمال تمام نواحی کردنشین، بصره در جنوب شامل تمام بخش‌های شیعه نشین و بغداد شامل نواحی عرب نشین. بعد از اشغال عراق توسط انگلیس و شکل‌گیری یک کشور و دولت واحد مرکزی، کردهای عراق، که نه عرب هستند و نه ترک و در دوران سلطه عثمانی به نوعی خودمختار بودند، اگر چه از فروپاشی امپراطوری عثمانی استقبال کردند، اما تلاش کردند، موقعیت خود را حفظ و تثبیت نمایند. در سال ۱۹۲۰ انگلیس طی قراردادی با کردها، با استقلال آنها موافقت کرد. اما این موافقتنامه هرگز به اجرا درنیامد. به این ترتیب درگیری میان دولت مرکزی، به رهبری اقلیت عرب با کردها در شمال ادامه یافت. کشف نفت در کرکوک و استخراج آن و کشیدن خط لوله نفت کرکوک به مدیترانه در سال ۱۹۳۵، مزید بر علت‌های گذشته شد و تشنج و درگیری ادامه یافت.

در سال ۱۹۵۸، کردها از کودتای ارتش به رهبری قاسم استقبال کردند و امیدوار بودند، در چارچوب یک دولت جدید، بتوانند به برخی از اهداف خود دست پیدا کنند. اما قاسم حاضر به قبول درخواست کردها نشد و درگیری‌های پراکنده میان ارتش عراق و کردها ادامه یافت. اما با کودتا علیه قاسم و روی کار آمدن عبدالسلام عارف و نخست وزیر پزار، مذاکرات میان دولت مرکزی و کردها از سر گرفته شد و در ماه جون ۱۹۶۶ به نتیجه رسید و موافقتنامه‌ای امضا شد که مفاد اصلی آن عبارت بودند از:

۱- دولت عراق ملیت کردی و حقوق ملی کردها را در چارچوب یک میهن عراقی به رسمیت می‌شناسد و اعراب و کردها وظایف و حقوق برابری خواهند داشت؛

۲- ملیت و حقوق ملی کردی در قانون ایالتی، براساس اصل عدم تمرکز، منظور خواهد شد.

۳- زبان کردی به عنوان زبان رسمی در مناطق کردنشین به رسمیت شناخته می‌شود.

۴- تعداد نمایندگان کرد در مجلس ملی، به تناسب جمعیت آنان خواهد بود و در دولت نیز به تناسب جمعیت کرد وزیر کرد خواهند داشت.

۵- ایالات کردی سهم مناسبی از برنامه‌های بازسازی اقتصادی و اجتماعی را دریافت خواهد کرد.

شاه ایران که از کودتای ۱۹۵۸ قاسم علیه فیصل دوم و نوری سعید و قتل آنها وحشت زده شده بود، از سیاست‌های ناصر در کشورهای عربی خشمگین بود، کردها را در شمال و شیعیان را در جنوب علیه دولت عراق تحریک می‌کرد.

دولت **عبدالسلام عارف**، از حمایت **عبدالناصر** در مصر برخوردار بود، بعد از توافق با کردها با کوششی که برای بهبود روابط خود را با شیعیان جنوب داشت امید می‌رفت که اوضاع عراق به سمت آرامش برود. اما کشته شدن عارف و سقوط دولت وی، موافقتنامه با کردها و بهبود روابط با شیعیان منتفی گردید.

با روی کار آمدن بعثی‌ها به رهبری حسن البکر و صدام حسین، درگیری‌های نظامی با کردها از سر گرفته شد. قدرت‌های صاحب نفوذ در منطقه، براساس اهداف و مقاصد خود، به این درگیری‌ها دامن می‌زدند. اوج این درگیری‌ها یک بار زمانی بود که شاه، با همکاری آمریکا و اسرائیل به حمایت از کردها پرداخت. ولی هنگامی که شاه و صدام در **الجزایر** با هم به توافق رسیدند، و ایران و آمریکا از حمایت کردها دست کشیدند، کردها هزینه بسیار بالایی را پرداختند. هزاران کرد عراقی مجبور به مهاجرت به ایران شدند، و دولت ایران، آنها را، نه در کردستان ایران، بلکه در نواحی مختلف ایران پراکنده ساخت. دومین اوج درگیری میان دولت عراق و اکراد با استفاده از **بمب‌های شیمیایی** در **حلبچه** و قتل عام کردها فروکش کرد. بازتاب جهانی این جنایت عظیم صدام در کردستان انچنان بود که در **جنگ دوم خلیج فارس**، حمله عراق به کویت و سپس حمله نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس و متحدانش به عراق، کردستان عراق، تحت حمایت نظامی دو دولت انگلیس و آمریکا قرار گرفت. به طوری که از ۱۹۹۱ تا کنون کردستان عراق از خودمختاری برخوردار شده است. اما آینده کردستان عراق، هم چنان به عنوان یکی از مسایل اساسی خاورمیانه و عراق حل نشده باقیمانده است.

در میان کردهای منطقه خاورمیانه شامل، ایران، عراق و ترکیه، دو تمایل مشخص دیده می‌شود. یک گرایش خواهان تشکیل یک دولت مستقل کردستان است. چنین گرایشی، اگر چه از جانب برخی دولت‌های ذی‌نفوذ منطقه حمایت می‌شود، اما با مخالفت جدی دولت‌های ترکیه، ایران و عراق روبرو است. کشورهای عربی منطقه و برخی از کشورهای اروپایی نیز با چنین برنامه‌ای موافق نیستند، و آن را موجب بروز تشنج و درگیری‌های بسیار اساسی می‌دانند که با سیاست راهبردی ایجاد آرامش و ثبات و توسعه سیاسی و اقتصادی در منطقه مابینت دارد. گرایش دیگر بر تامین مطالبات کردها در

چارچوب دولتهای ملی مربوطه توجه دارد. شکل و چگونگی تامین این مطالبات با ساختارهای قدرت در هر یک از این سه کشور و سوابق و روابط و موفقیت کردها در هر یک از این کشورها بستگی دارد. با توجه به این نگرش و براساس سوابق تاریخی، کردهای عراق، خواهان تثبیت خودمختاری کنونی در چارچوب یک عراق مستقل فدراتیو می‌باشند. اولین پیش‌نویس قانون اساسی جدید عراق بعد از سقوط صدام، که هنوز نهایی نشده است، بر همین اساس تنظیم شده است. البته همه گروه‌های عراقی، و همچنین کشورهای همسایه عراق، ترکیه و ایران نیز، با تشکیل یک دولت فدراتیو در عراق موافق نیستند. اما شاید با توجه به تاریخ گذشته عراق و چگونگی شکل‌گیری آن، به عنوان یک کشور واحد، یک دولت فدراتیو، برای عراق مناسب باشد. نظام‌های فدراتیو، در برخی از کشورها، موجب متلاشی شدن وحدت ملی و انسجام سرزمینی شده‌اند، اما در برخی از کشورها، تنها راه اجتناب‌ناپذیر برای حفظ انسجام و وحدت ملی بوده است.

با چنین سوابقی است که کردهای عراق در انتخابات اخیر به طور گسترده‌ای مشارکت کردند و دومین گروه بزرگ را بعد از شیعیان، در مجلس موسسان در حال تشکیل به خود اختصاص داده‌اند.

۳/۲- شیعیان : اکثریت قریب به اتفاق شیعیان عراق در انتخابات شرکت کردند. سیاست شیعیان عراق، در حوادث بعد از سقوط صدام، واقع‌گرایانه و دوراندیشانه می‌باشد. برای شیعیان عراق، بعد از قرن‌ها محرومیت و سرکوب، برای اولین بار فرصتی پدید آمده است تا به تناسب جمعیت، امکانات و افکار و اندیشه‌ها در فرایند تصمیم‌گیری‌های کلان عراق نقش موثری را ایفا نمایند. در دوران خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و سپس عثمانی، شیعیان به عنوان رافضی، تحت فشار و سرکوب قرار داشتند. بعد از فروپاشی خلافت عثمانی و متلاشی شدن امپراطوری عثمانی در اوایل قرن بیستم، انگلستان قیمومیت عراق را پذیرفت. اما به دلیل مبارزات و مقاومت‌های مردم عراق، به خصوص شیعیان، انگلستان مجبور شد استقلال عراق را بپذیرد. شاید یکی از دلایل این که اداره عراق به یک اقلیت عرب سنی آن هم برادر شریف حسین از حجاز سپرده شد، اولاً همین سابقه باشد و ثانیاً تبعیت از سنت و روش شناخته شده‌ای باشد که حکومت یک اقلیت قومی - مذهبی، بر یک جامعه ناهمگن، روابط یک‌جانبه اقلیت حاکم با دولت قدرتمند خارجی را تحکیم می‌بخشد.

به هر تقدیر شیعیان عراق، به رغم نقش فعالی که در استقلال عراق ایفا کردند، بعد از کسب استقلال از حضور فعال در فرایندهای سیاسی، یا خود کناره گرفتند یا آنها را محروم ساختند. در طول سالیان دراز بعد از استقلال عراق، به خصوص در دوران صدام، شیعیان عراق به شدت و مرتب سرکوب می‌شدند و تحت فشار مستمر سیاسی و اقتصادی قرار داشتند. در حالی که شیعیان عراق توانسته بودند، امکانات و تسهیلات فرهنگی - آموزشی فراوانی فراهم کنند و بسیاری از سیاستمداران عراقی در مراکز فرهنگی شیعه، به خصوص آنها که با کمک ایرانیان تأسیس شده بود، درس خوانده بودند، اما از حضور مناسب و موثر در قدرت و شرکت در تصمیم‌گیری‌ها محروم ماندند.

بعد از سقوط صدام، شیعیان خطاهای تاریخی گذشته را تکرار نکردند و این بار با فرزانی در تحولات سیاسی حضور موثر پیدا کرده‌اند.

اما شیعیان عراق يك نیروی منسجم سیاسی نیستند. بی‌تردید رهبران و مراجع شیعه، احزاب و گروه‌های سیاسی - مذهبی شیعه نفوذ فراوانی در میان مردم دارند. نفوذ و موقعیت شیعیان عراق در تحولات اخیر موجب پیدایش دو نظریه در میان آنان گردیده است. يك نظر با ارزیابی مطلق‌گرایانه از قدرت شیعیان، مطالبات تمامیت‌خواهانه و انحصاری دارد. اما بسیاری از رهبران ذی‌نفوذ عراقی با این نگاه موافق نیستند، و آن را مخل و حتی خطرناک برای آینده شیعیان و عراق می‌بینند. به نظر می‌رسد این نگاه واقع‌بینانه باشد. این درست است که شیعیان اکثریت جمعیت را دارند و در مجلس موسسان در حال تأسیس اکثریت قاطع را کسب کرده‌اند، اما واقعیت این است که مواضع سیاسی و مذهبی همه شیعیان عراق یکسان نیست. در میان شیعیان عراق، گرایش‌های غیردینی، به خصوص در میان فعالان سیاسی و روشنفکران کم نیست. در عراق، نظیر لبنان، به علت فشارها و محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی، اولین استقبال کنندگان و فعالان احزاب کمونیست و افراطی از میان شیعیان بوده‌اند. بنابراین در میان فعالان شیعه عراقی روشنفکران دینی، غیردینی و حتی ضد دینی هم حضور دارند. این امر به نوبه خود بر خط مشی سیاسی جامعه شیعه عراق اثر گذار است. علاوه بر این تجربه همکاری روشنفکران دینی با روحانیت در ایران و رویدادهای نه چندان مثبت و دلچسب بعد از انقلاب، بر همکاری این نیروها در عراق اثر منفی بر جای گذاشته است.

علاوه بر این مراجع و علمای برجسته شیعه عراق با صراحت اعلام کرده‌اند که قصد تشکیل يك حکومت دینی را ندارند - آیت‌الله سیستانی عدم اعتقاد خود را به ولایت فقیه بیان کرده است. علما و رهبران شیعه عراق اصرار دارند که نشان بدهند در سیاست‌های خود مستقل از ایران عمل می‌کنند. اگر چه گروه مقتدا صدر در مراحل اولیه، سیاستی قهرآمیز و متفاوت از سیاست مراجع نجف اشرف اتخاذ کرده بود و موجب برخی از هزینه‌ها برای شیعیان شد، اما سیر تحولات نشان می‌دهد که او به هر حال به هماهنگی با مراجع بزرگ نجف متقاعد شده است و امروز نوعی از وحدت و انسجام در مواضع و هماهنگی در سیاست‌ها مشهود است. این هماهنگی و انسجام یکی از علل بسیار مهم پیروزی شیعیان در انتخابات اخیر بود. اما هنوز نگرانی‌هایی وجود دارد. آیا شیعیان عراق، به علت پیروزی قاطع دچار خطا در سیاست‌های آینده خود و تمامیت‌خواهی خواهند شد؟ داوری در این مورد هنوز زود است.

۳/۳ - سومین گروه کنشگر در شرایط کنونی عراق، اعراب سنی هستند. اکثریت این جماعت با برگزاری انتخابات مخالفت کردند و در آن شرکت نمودند. برای این اعراض و امتناع سه علت می‌توان ذکر کرد. علت اول این که اعراب سنی عراق، نزدیک به صد سال بود که قدرت کامل را در دست داشتند و امروز خود را بازنده اصلی تغییرات و تحولات کنونی می‌بینند. علت دوم این است که در يك انتخابات سراسری آزاد، شیعیان اکثریت را در مجلس به دست آورده‌اند و این قابل پیش‌بینی بود. و اگر قرار باشد دولتی براساس آرای مردم تشکیل گردد، به احتمال بسیار زیاد، اکثریت این دولت شیعه خواهند بود.

برای آن عده از سنی‌های افراطی، که شیعه رافضی، بدتر از کافر و واجب‌القتل می‌دانند، حکومتی با شرکت شیعیان، تا چه رسد به اکثریت آنان، غیرقابل قبول است. این افراطیون قطعاً مجلسی با اکثریت شیعه را بر نمی‌تابند. به همین علت بود که شرکت در انتخابات را حرام دانستند و شرکت کنندگان را مجرم معرفی کردند. البته مخالفت ایشان با انتخابات به مخالفت با شیعه محدود نیست. بلکه آنان به طور کلی اصل انتخابات و دموکراسی را کفر می‌دانند و صراحت هم آن را اعلام

کردند. این نگاه به دموکراسی و یا به شیعیان، منحصر به افراطیون اهل سنت در عراق نیست. در میان کشورهای اسلامی نیز هنوز گروه‌هایی هستند که دموکراسی را کفر می‌دانند. این تعجب‌آور نیست. در کشور خودمان، ۲۶ سال بعد از انقلاب شخصیت‌های متفکر برجسته‌ای از میان روحانیان صاحب نام و منصب در حوزه‌های علمیه، جمهوریت را معادل کفر و زندقه می‌دانند و برای حذف رکن جمهوریت از نظام فعلی تلاش و تبلیغ می‌کنند. علاوه بر مخالفت اعراب سنی عراق با حضور فعال شیعیان در نظام جدید، برخی از کشورهای عرب همسایه عراق، از این نگرانند که یک دولت شیعی دیگری در خاورمیانه بر سر کار آید.

علت سوم - نقش بقایای ارتش صدام و ادامه شورشگری است. اگر چه در ارتش صدام شیعیان هم بوده‌اند، اما اکثریت قریب به اتفاق فرماندهان آن از اهل تسنن بودند. آنها اگر چه به جهت فکر و اندیشه بعثی و سکولار هستند. اما به جهت عواطف و احساسات قومی، همان طور که در دوران قدرت، بودند، ضد شیعه هستند. بسیاری از کادرهای شورشگران، از بقای ارتش صدام، به خصوص کادرهای ریاست جمهوری می‌باشند. یکی از اشتباهات کلیدی آمریکا در عراق، منحل ساختن ارتش چهارصد هزار نفری عراق بود. این ارتش نباید منحل بلکه باید تصفیه می‌شد. ارتش تنها پایگاه مطمئن صدام بود، که در دوران صدام از امتیازات بسیار ویژه برخوردار بود. در ایران پس از انقلاب نیز، بسیاری از گروه‌های افراطی، اصرار بر انحلال ارتش داشتند. اما دولت موقت، به درستی حاضر به قبول این امر نشد. تجربه‌های بعدی هم نشان داد که سیاست دولت موقت درست بوده است. اکنون در عراق بخش قابل توجهی از نیروهای شورشگر را همین ارتشیان اخراج شده و نه تنها محروم از امتیازات و امکانات، بلکه فاقد درآمد ثابت برای تامین زندگی روزمره تشکیل می‌دهند.

۴ - تاثیر انتخابات عراق بر کشورهای خاورمیانه - برگزاری انتخاباتی که در آن، تمامی گروه‌های قومی، مذهبی و سیاسی از زن و مرد، حتی حزب کمونیست عراق، توانستند در آن شرکت کنند حایز اهمیت است. نمی‌توان تاثیر برگزاری چنین انتخاباتی را، به خصوص در کشوری عربی نادیده گرفت. اما تاثیر درازمدت آن اولاً به تصمیمات مجلس موسسان در مورد ساختار حقوقی نظام آینده و ثانیاً به سیاست‌ها و عملکردهای اکثریت این مجلس، که شیعیان هستند، بستگی دارد و از هم اکنون نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. در انتخابات اخیر، برخی از رفتارهای جمعی قابل توجه و نگران کننده است. از جمله این که آرای شیعیان به لیست ائتلاف و مورد تایید مراجع بزرگ، تا چه اندازه آگاهانه و از روی شناخت بوده است و تا چه میزان صرفاً بر اساس احساس مذهبی طبیعی و توسعه نیافته مردم عادی و عامی بوده است. و این که آیا رهبران مذهبی - سیاسی، تنها در این مرحله مقدماتی از تحولات سیاسی گرایش‌های دموکراتیک و روحیه مدارا و تسامح و تساهل از خود نشان می‌دهند و هنگامی که قدرت کامل را به دست گرفتند سخن و رفتارشان به گونه دیگری خواهد بود. آیا این رهبران می‌خواهند همچنان بر احساس مذهبی خام مردم عامی تکیه کنند یا برنامه‌ها و عواملی هم وجود دارد سطح بینش سیاسی - دینی مردم ارتقا پیدا کند و مشارکت عمومی و انتخابات مردم با رشد و آگاهی همراه بشود،

انتخابات عراق بر ذهنیت تصمیم‌گیرندگان حکومت ایران نیز، اثر گذار بوده است. این مقامات در نهایت، و با اکراه پذیرفته‌اند که سیاست کلان رهبران شیعه عراق واقع‌بینانه است و لزومی ندارد

آنها در سیاست‌های خود از الگوی ایران تبعیت کنند. میزان تاثیرپذیری احتمالی مسئولان حکومت ایران از تغییرات عراق باید در انتخابات آینده ریاست جمهوری ایران خود را نشان خواهد داد.

۵ - آینده عراق: پیش‌بینی سرنوشت آینده عراق چندان آسان نیست. يك وضعیت پیچیده‌ای در برابر هر مشاهده‌گر و تحلیل‌گری قرار دارد. سرنوشت آینده عراق از يك طرف به عملکرد نیروهای کنش‌گر عراقی، شیعیان، کردها و نیروهای شورشگر بستگی دارد. **نکته اول** این که شورشگری يك سیاست راهبردی قابل ادامه در عراق نمی‌باشد. شورشگری نه منجر به بازگشت حکومت صدام می‌گردد و نه موجب تسهیل و تسریع خروج نیروهای اشغالگر از عراق. بلکه برعکس به این نیروها بهانه می‌دهد تا ادامه اشغال نظامی عراق را توجیه کنند. علاوه بر این ادامه شورشگری، به معنای ادامه ناامنی و بی‌ثباتی است. قربانیان اصلی و عمده این عملیات عراقی‌ها هستند. دیر یا زود این نوع عملیات واکنش‌های مردمی را به همراه خواهد داشت. جنبش‌های شورشگری که از حمایت مردم برخوردار نباشند منطق خود را از دست می‌دهد و به زودی خاموش می‌شوند.

نکته دوم این که آینده عراق به رفتار سیاسی و بلوغ و آگاهی دو گروه اصلی، کردها و شیعیان بستگی دارد. آیا کردها و شیعیان عراق به اصل سازگاری و تغییرات تدریجی وفادار خواهند ماند یا هر کدام بر اصل همه یا هیچ و زود و زور پای فشاری خواهند کرد.

نکته سوم، تاثیر تغییرات کل منطقه خاورمیانه و صلح میان اسرائیل و فلسطین بر سرنوشت عراق می‌باشد. در شرایط کنونی، افکار عمومی در سطح جهان و منطقه در مورد ضرورت صلح در خاورمیانه از طریق به رسمیت شناختن و قبول عملی تأسیس يك دولت مستقل فلسطینی بر اساس قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد توسط اسرائیل، به يك اتفاق نظر و اجماع رسیده است. اگر اسرائیل صلح را بپذیرد و مقدمات تشکیل دولت مستقل فلسطینی فراهم شود، تاثیرات آن کل منطقه خاورمیانه از جمله عراق را در بر خواهد گرفت. حل بحران خاورمیانه، شرط اصلی اجرای برنامه‌های راهبردی آمریکا در مورد خاورمیانه بزرگ و تغییرات دموکراتیک در نظام‌های سنتی کشورهای عربی می‌باشد. تحقق صلح خاورمیانه مستقیماً بر روند تحولات عراق اثر گذار خواهد بود.

از طرف دیگر تغییرات سیاسی در ایران، به سود اصلاح‌طلبان و یا در جهت تشدید تمرکز قدرت در دست محافظه‌کاران و راست افراطی و همچنین سرنوشت مجادلات و درگیری‌های ایران با آمریکا و اتحادیه اروپا خواه تشدید بحران و یا کاهش آن و حرکت به سمت و سوی بهبود روابط ایران با جامعه جهانی تحولات عراق را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد.

نهضت آزادی ایران منافع، مصالح و امنیت ملی درازمدت کشورمان را در پیروزی مردم عراق در تشکیل يك دولت ملی و دموکراتیک با حضور و مشارکت آزادانه کلیه نیروهای سیاسی قومی، مذهبی و خروج هر چه سریع‌تر نیروهای خارجی از عراق، می‌داند. بر همین اساس به کلیه نیروهای سیاسی فعال و موثر در عراق به خصوص کردها و شیعیان مشفقانه و برادرانه توصیه می‌نماید با پرهیز از تمامیت‌خواهی و رعایت اصول سازگاری، تسامح و تساهل و همکاری‌های مدنی در شرایط حساس و سرنوشت‌ساز کنونی راه را برای ایجاد يك حکومت ملی و مردمی، هموار سازند.

نهضت آزادی ایران، ضمن تبریک به ملت مظلوم و ستمدیده عراق به خاطر برگزاری انتخابات اخیر، آینده خوبی، سرشار از آزادی، آبادی، امنیت و توسعه برای ملت عراق را آرزو می‌نماید.

انتخابات را تحریم نمی‌کنیم، مردم را به شرکت تشویق می‌کنیم.

روی کاندید خاصی متمرکز نیستیم.

برای تغییر نام نهضت آزادی از سوی کمیسیون ماده ۱۰ احزاب درخواست رسمی نداشته ایم

خبرگزاری مهر ۱۳۸۳/۱۱/۱۷

دبیرکل تشکل موسوم به نهضت آزادی احتمال تحریم انتخابات را از سوی تشکل متبوعش رد کرد و گفت: اگر تقسیم بندی موجود گروه‌های سیاسی به درون و بیرون از حاکمیت ادامه یابد، طبیعی است که خود در انتخابات شرکت نخواهیم کرد، اما برای مردم نیز تعیین تکلیف نمی‌کنیم.

دکتر ابراهیم یزدی درگفت وگو با خبرنگار سیاسی مهر، با تاکید بر اینکه نهضت آزادی مشوق مردم برای شرکت در انتخابات است، گفت: ما حق حاکمیت را از آن ملت می‌دانیم و معتقدیم که ملت باید از هر فرصتی برای تحقق این حق خود استفاده کند.

وی آزادی را اساسی‌ترین محور مباحث انتخاباتی خواند و گفت: آزادی در انتخابات به این معنا نیست که در چند روز ثبت نام و برگزاری انتخابات آزادی‌هایی داده شود، بلکه پیش شرط اجتناب ناپذیر برگزاری یک انتخابات آزاد، اجرای اصول مطرح در فصل سوم قانون اساسی پیرامون حق و آزادی‌های اساسی ملت است.

وی آزادی‌های فعالیتهای مطبوعاتی، حزبی، آزادی‌های برگزاری تجمعات و عدم تفتیش عقاید را از جمله این آزادی‌ها برشمرد و گفت: تنها در چنین شرایطی است که صاحب نظران و مردم می‌توانند با شنیدن و خواندن دیدگاه‌های متفاوت پیرامون عملکرد مسوولان کشور از جمله کاندیداها به قضاوت بنشینند و انتخابی آزاد داشته باشند.

یزدی ضمن خودداری از اظهارنظر درباره کاندیداها حاضر در صحنه انتخابات، تصریح کرد: ما در حال حاضر در نهضت آزادی پیش از آنکه بخواهیم راجع به کاندیداها نظر بدهیم، بر محور مطالبات کلیدی و اساسی مردم برای برگزاری انتخابات آزاد متمرکز هستیم.

وی با بیان اینکه جامعه کنونی ایران در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به شدت در حال تغییر و تحول است، تاکید کرد:

کاندیداهای معرفی شده باید بتوانند برنامه های خود را پیرامون مسایل اساسی و کلیدی جامعه ایرانی با شفافیت و صراحت بیان کنند و به مردم بگویند چگونه می خواهند این برنامه ها را اجرا کنند .

وی اظهارداشت : ما تجربه ناموفق آقای خاتمی را داشتیم، ایشان برنامه های خوبی بیان کردند، اما در عمل به علل متفاوت نتوانستند به آنها عمل کنند .

یزدی در خصوص فعالیت احتمالی نهضت آزادی برای معرفی کاندیدا گفت : یک حزب سیاسی باید در انتخابات یا کاندیدا معرفی کند یا از کاندیدای خاصی حمایت کند و بر این اساس، مردم را به مشارکت در انتخابات فرا بخواند، نهضت آزادی بر این محور حرکت می کند و امیدوار است شرایط به گونه ای باشد که بتواند چنین کند .

وی در خصوص شرایط موجود و آزادی عمل کامل همه کاندیداها و جریانها برای ارائه برنامه ها و نقد عملکرد یکدیگر، گفت : کاندیداهای مطرح همگی از گروههای اصلاح طلب یا غیر اصلاح طلب درون حاکمیت هستند، جریان راست یا محافظه کار از امکانات خوبی برای تبلیغ برخوردار است و طبیعی است که شکایتی ندارد، سایر گروه ها نیز از امکانات کم و بیش مناسبی برخوردارند اما گروههای خارج از مجموعه حاکمیت نیز باید بتوانند از این مکانات برخوردار باشند.

ابراهیم یزدی درباره اخباری مبنی بر دعوت کمیسیون ماده ۱۰ احزاب از وی برای تغییر نام نهضت آزادی و دریافت مجوز رسمی، گفت : هرچند بطور شفاهی این موضوع به ما گفته شده است، اما هیچ مقام رسمی از ما چنین درخواستی نداشته است و چنین موضوعی برای ما قابل بررسی است .

وی افزود : برای دریافت مجوز، درخواست کتبی به کمیسیون ماده ۱۰ احزاب داده بودیم و انتظار داریم کتبا بنویسند که اگر اسمتان را عوض کنید به شما مجوز می دهیم ، در این صورت در این باره بحث و بررسی می کنیم.

نواندیشان دینی و انقلاب اسلامی

اصحاب چهارشنبه و اصحاب پنجشنبه

عبدالرضا تاجیک، روزنامه شرق ویژهنامه انقلاب ،

۱۳۸۳/۱۱/۱۹



در مخاطره آمیزترین لحظات پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ مردی چهل و هفت ساله با محاسنی مشکی در کنار رهبر انقلاب اسلامی ایران ایستاده است. ابراهیم یزدی

متولد ۱۳۱۰ عضو نهضت آزادی در خارج از کشور با ته لهجه آمریکایی سخنان میهمانان رهبر فقید انقلاب را ترجمه می‌کند. ارتباط با جنبش‌های رهایی بخش در جهان از او چهره‌ای دیپلماتیک ساخته بود به گونه‌ای که این نوع برخورد در رفتار و گفتارش مشهود بود. یزدی دانش‌آموخته دانشکده داروسازی تهران فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود را از سال ۱۳۲۶ با عضویت در «نهضت خدایرستان سوسیالیست» و سپس در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران آغاز کرد. پس از آنکه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ تأسیس شد او به مشی و منش بنیانگذاران این تشکل علاقه مند شد و حرکت خود را در بستر جریان سیاسی، فکری ملی-مذهبی که با حضور در نهضت خدایرستان سوسیالیست آغاز شده بود، ادامه داد. یزدی که خود معتقد است در برخی از مسائل سیاسی نوعی نگاه پراگماتیستی (عمل‌گرایانه) دارد در اوج مبارزات مردم ایران در دهه چهل و زمانی که فضای رادیکالی در حال شکل‌گیری بود به همراه برخی از دوستانش که وابسته به نهضت آزادی بودند با تشکیل گروه «سماح» برای کسب آموزش‌های چریکی و سازماندهی مخفی به مصر و سپس به لبنان رفت. اینگونه بود که در دوران حضور در آمریکا سه یا چهار آدرس با نام مستعار برای خود برمی‌گزیند تا از کنترل ساواک مصون باشد. البته این گونه اقدامات مربوط به کسب آموزش‌های سازماندهی مخفی نبوده است. او در دوران نهضت مقاومت ملی نیز همواره اصول امنیتی را رعایت می‌کرده است. به گونه‌ای که نام مستعار «تربیت» را برای خود برمی‌گزیند و از مبارزان الجزایری از چگونگی مبارزه می‌پرسد. یزدی پس از کسب آموزش‌های لازم چریکی به همراه مصطفی چمران در لبنان مستقر شده و در تأسیس و سازماندهی حرکت محرومین و سازمان امل همگام بنیانگذاران آن می‌شوند. او که در سال ۱۳۵۱ از سوی رهبر فقید انقلاب سمت نماینده ویژه در خارج از کشور را برای دریافت وجوه شرعی عهده‌دار شده بود در میانه دهه پنجاه به یکی از مشاوران نزدیک رهبر فقید انقلاب تبدیل می‌شود به گونه‌ای که در جریان انقلاب او به عضویت در شورای انقلاب منصوب می‌شود. ارتباط موثر و مستمر یزدی با جنبش‌های رهایی‌بخش همچنین گروه‌های دانشجویی در طول دوران فعالیت سیاسی و فرهنگی‌اش موجب می‌شود تا او با طیف وسیعی از مبارزان و فعالان سراسر جهان آشنا شود و این گونه است که پس از درگذشت مهدی بازرگان بنیانگذار و دبیرکل فقید نهضت آزادی، «محمد حامد ابوالنصر مرشد جماعت اخوان المسلمین مصر»، «نجم‌الدین اربکان رهبر حزب رفاه ترکیه»، «دکتر حسن عبدالله الترابی دبیرکل کنفرانس مردمی عربی و اسلامی سودان»، «راشد الغنوشی رهبر جنبش اسلامی تونس» و جبهه نجات اسلامی الجزایر به او تسلیم می‌گویند. بر این اساس پس از تشکیل دولت موقت در ۱۵ بهمن ۵۷ یزدی که به معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب منصوب شده بود با استعفای «کریم سنجابی» در هفته دوم آغاز به کار کابینه بازرگان مسئولیت هدایت وزارت خارجه را برعهده می‌گیرد. او در راستای وظایف خود پس از تدوین و تنظیم مبانی و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی آن را به دولت و شورای انقلاب پیشنهاد می‌کند. همچنین لغو قرارداد استخدام مستشاران نظامی آمریکا و قرارداد یک‌جانبه سری بین ایران و آمریکا از جمله اقدامات در آن دوره است. اعلام بلاموضوع بودن اصول پنج و شش قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی از دیگر اقدامات انجام شده در این دوران است که در راستای قطع وابستگی ایران به بلوک شرق و غرب صورت گرفت. پس از آنکه دولت موقت در آبان ۱۳۵۸ استعفا داد یزدی ادامه عضویت در دولت را نپذیرفت اما به دلیل روابط ویژه‌ای که با رهبر فقید انقلاب داشت سمت «نماینده ویژه امام برای رسیدگی به بحران‌ها و مسائل استان‌ها» را پذیرفت. او پس از آنکه از

سوي مردم تهران به مجلس راه يافت در مدت چهار سال در كميسيون هاي تحقيق، امور خارجه، بهداشت و درمان و ويژه بازرگاني خارجي مشغول بود. با اوج گيري اختلاف نظر ها در دهه شصت موجب شد تا ارتباط نوانديشان ديني با روحانيون سياسي حاضر در حكومت كم رنگ شود.

• از چه زماني تغيير ساختار حقوقي رژيم پهلوي در ادبيات سياسي فعالان سياسي وارد شد؟

به جهت استراتژي و اهداف مبارزه اين تغيير و تحول از اوایل دهه ۴۰ و پس از ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز شد. البته اين به آن معنا نيست که افرا دي قبل از آن نبوده باشند که اندیشه نبرد مسلحانه يا اندیشه تغيير رژيم را در سر نداشته باشند. پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و پس از درگيري هايي که به وجود آمد، نسل جوان که آرام آرام به مبارزه وارد شده بود به اين نکته توجه کرد که با دست خالي نمي شود با رژيمي که تا دندان مسلح است، مقابله کند. بنا بر اين از آن تاريخ به بعد اين مسائل به طور جدي مطرح مي شود. در مدافعات مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه نظامي و برخي ديگر نگاه مبارزه با استبداد همراه با تغيير ساختارها ديده مي شود. البته در آن تاريخ هنوز خيلي شفاف نبود. مثلاً يکي از کسانی که در دادگاه، به اتهام قيام عليه مشروطه سلطنتي محاکمه مي شد، استدلال مي کند که ما عليه نظام سلطنتي قيام نکردیم بلکه ما مي خواهيم اين شاهي را که از وظائف خودش تخلفي و به قانون خيانت کرده است عوض کنیم. به هر حال اين خواست تغيير نظام سلطنتي خيلي شفاف نبود و بعداً به تدريج شکل مي گيرد و شفاف مي شود. نکته ديگري که در اوایل دهه ۴۰ بر جنبش ضد استبدادي و راديکال شدن آن اثر گذاشت، تحولاتي بود که در دنيا اتفاق افتاده بود. در آن تاريخ (اوایل دهه چهل) دو انقلاب در جهان پيروز شد يکي انقلاب کوبا به رهبري فيدل کاسترو و ديگري انقلاب الجزاير. هر دو انقلاب نوعي اثر رمانتيک انقلابي بر ايرانيان داشت. کوبا نمونه خوبي براي جواناني شد که آرمانگرا بودند. مخصوصاً آنهایی که چپ مي انديشيدند. به همين دليل عده اي به کوبا رفتند تا در آنجا درس بگيرند. عده اي هم به ويتنام رفتند چرا که در آنجا نيز حماسه هايي ايجاد شده بود. براي ما نوانديشان مسلمان نيز الجزاير يك الگو بود. بسياري از منابع انقلاب الجزاير به فارسي ترجمه شده بود. لذا تحت تاثير اين دو انقلاب، تغييراتي در ديده گاه ها از اصلاحات درون سيستم به انقلاب براي تغيير سيستم به وجود آمد. اما بايد تاکيد شود که اين تغيير نگرش تدريجي بود. مثلاً تحليل هاي ما در نشریه «پيام مجاهد» ارگان نهضت آزادي ايران در خارج از کشور در دهه پنجاه اين خواست براي تغيير ساختارهاي حقوقي رژيم پهلوي ديده مي شود. موضع ما کاملاً عليه استمرار سلطنت بود.

• در چنين وضعيتي آيا براي نظام جايزگزين مطالعه اي انجام شده بود و آيا به يك فلسفه سياسي مشخصي دست پيدا کرده بوديد؟

فلسفه سياسي ما مشخص بود. ايجاد يك نظام دموکراتيک. اما شکل آن چه نوعي باشد خيلي دقيق بحث نشده بود. هنگامي که ما تحت نام گروه سماع در مصر بوديم مصري ها در مذاکراتشان از ما برنامه مي خواستند. آنها از ما مي خواستند تا مواضعمان را بگوئيم. ما هم بر دموکراسي و جمهوريت تاکيد کرديم. در بعضي از سمينارهاي انجمن اسلامي دانشجويان در آمريکا ما مسئله حکومت آينده را از نظر تئوري بررسي مي کرديم. حتي در يك نوبت مجموعه برنامه ها را براي

نجف فرستادیم و نظر امام خمینی را جویا شدیم. زمانی که ایشان به پاریس و نوفل لوشاتو رفتند در بحث هایی که با ایشان داشتم محور صحبت های من این بود که «دنیا می داند ما چه نمی خواهیم ولی نمی داند که ما چه می خواهیم.» ما باید شفاف بگوییم که چه می خواهیم. این بحث ها منجر به تدوین برنامه سیاسی امام شد که من آن را در دو صفحه تهیه و تدوین کردم و آقای خمینی ضمن انجام اصلاحاتی به قلم خودشان، آن را امضا کردند که الان من آن را در اختیار دارم. بخشی از این برنامه در حکم نخست وزیری مهندس بازرگان نیز منعکس شده است. یعنی ما رفرا ندوم می کنیم و مجلس موسسان تشکیل می دهیم و قانون اساسی تدوین و تصویب می کنیم و جمهوری اسلامی خواهیم داشت. لذا آن حرف ها و برنامه ها چیزی نبود که فی البداهه به وجود آمده باشد.

• گویا در آن زمان نگاه و دیدگاه شما سوسیالیستی بوده است و خود را به آن وفادار نشان می داده اید و این در حالی بوده که اولین تجربه فعالیت های شما در «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» بوده است.

بله تحت تاثیر آن اندیشه ها بوده ام. در خدایپرستان سوسیالیست ما کلاس های آموزشی داشتیم. مهندس شکیب نیا، جلال الدین آشتیانی و در یک دوره ای هم مرحوم نخشب درس هایی را ارائه می دادند از جمله یک دوره مرور و بررسی نحله های اقتصادی به خصوص اندیشه های سوسیالیست و عدالت محور بود. در مجله «اسلام مکتب مبارز» که قبل از انقلاب و توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا مشترکاً منتشر می شد یکسری مقاله در خصوص اقتصاد اسلامی نوشته ام که نگاه های عدالتخواهانه خودم را در آنجا منعکس کرده ام. اما هنگامی که به مصر رفتیم کشوری که دارای یک دولت سوسیالیستی بود. حکومت ناصر مدعی سوسیالیسم بود. تمامی وسایل تولید و توزیع در دست دولت قرار داده شده بود. ما در آنجا این مشکل بزرگ را دیدیم که در جامعه ای که هنوز توسعه سیاسی پیدا نکرده است و احساس تعلق اجتماعی وجود ندارد، سوسیالیسم به معنای دولتی کردن تمامی فعالیت های اقتصادی چه فاجعه ای را به بار می آورد. آیا در کشوری مثل عراق و یا مصر، با توجه به عدم رشد سیاسی و اجتماعی جامعه، آیا می توانیم آن نوع سوسیالیسم را پیاده کنیم. بنابراین آن نگاه اولیه را بعدها تعدیل کردم. اما به سوسیالیسم به معنای توزیع عادلانه ثروت و کاهش اختلاف طبقات معتقدم یعنی دولت با گرفتن مالیات های سنگین تصاعدي مثل سوئد و ارائه خدمات عمومی، فرهنگی، بهداشتی و اجتماعی عدالتی را که مدنظر است را تا حدودی متحقق کند.

• پس در آن مقطع دغدغه شما بیشتر بر روی چه مسئله ای متمرکز شد؟

در آن مقطع دغدغه ما بیشتر سیاسی بود. دغدغه ما بیشتر بر روی این مسئله بود که یک دولت استبدادی و وابسته در ایران حاکم است که می خواستیم آن را از بین ببریم. ما در آن تاریخ به خصوص در دورانی که در خارج بودیم، به منابع عظیمی از اطلاعات دسترسی پیدا کردیم و اطلاعات زیادی را از روابط آمریکایی ها با رژیم شاه و نحوه تعامل رژیم شاه با آمریکایی ها و انگلیسی ها به دست آوردیم. برای خود فرض می دانستیم که باید با چنین دولتی مبارزه کنیم لذا دغدغه ما بیشتر سیاسی بود و مسائل اقتصادی و دیگر مسائل در مرحله دوم قرار داشت. اما فعالیت ما فقط سیاسی نبود، بلکه براساس این حکم، خداوند که سرنوشت هیچ ملتی را عوض نمی کند مگر

آنکه خودشان عوض بشوند، ما همراه و به موازات فعالیت های سیاسی در بالا بردن سطح فرهنگی و علمی دانشجویان و جوانان به شدت فعال بودیم. انجمن های اسلامی در خارج از کشور به همین دلیل تشکیل شد. برای اینکه جوانان ما با دست پر به کشور بازگردند. به عبارت دیگر درگیری ما با مسائل سیاسی موجب غفلت از مسائل فرهنگی نبود. کلاس ها و سمینارهایی که برگزار می کردیم نشریاتی که منتشر می کردیم و هم کتاب های مختلفی که از مرحومان شریعتی، بازرگان و مطهری تکثیر و میان جوانان توزیع می شد، نشان می دهد که به مسائل فرهنگی هم توجه داشته ایم.

• چه زمینه هایی باعث شده بود تا شما و دیگر همفکرانتان به مبارزه تان شکل علنی و رسمی بدهید؟

من از سال ۱۳۳۲ تا ۳۹ در نهضت مقاومت ملی فعالیت می کردم. در اوایل سال ۱۳۳۹ در کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی با تحلیلی که از اوضاع و شرایط ایران داشتیم به این نتیجه رسیدیم که می توان مبارزه سیاسی را به طور علنی انجام داد. بنابراین وقتی این جمع بندی صورت گرفت، لیستی ۱۲۰ نفره از فعالان سیاسی وابسته به نهضت ملی تهیه شد و در ادامه گروه های مختلفی از فعالان نهضت مقاومت ملی سازماندهی شدند. گروه های ۲ یا ۳ نفره که موظف بودند با آن ۱۲۰ نفر صحبت و مذاکره کنند. مرحوم اللهیار صالح، آیت الله فیروزآبادی، دیوان بیگی، معظمی و حسینی از جمله این افراد بودند که با آنان مذاکراتی انجام شد مبنی بر اینکه شرایط برای آغاز مبارزه سیاسی علنی مهیاست. در آن مقطع رئیس جمهور آمریکا کندي به شاه فشار می آورد که اصلاحات سیاسی انجام شود. اطلاعاتی هم که ما داشتیم تایید می کرد که چنانچه نیروهای ملی و ضد استبداد به صورت یکپارچه وارد صحنه شوند به دلیل فشارهای خارجی می توانیم مبارزه سیاسی علنی را تحمیل کنیم. پس از اینکه ما با ۱۲۰ نفر مذاکراتمان انجام شد، جواب های مثبتی از اکثریت آنان دریافت کردیم. آنگاه تصمیم گرفته شد که آیت الله فیروزآبادی از همه آنها دعوت کنند. در دیداری که به همراه مرحوم طالقانی و حاج سید ضیاءالدین حاج سیدجوادی در بیمارستان فیروزآبادی پس از آنکه مسئله را با ایشان مطرح کردیم او هم استقبال کرد و گفت که هر مطلبی دارید بنویسید و امضای من را هم پای آن بگذارید. سپس منزل پسرش را در خیابان هدایت در اختیار ما گذاشت. لذا ما از آنجا تشکیل جلسات علنی شروع کردیم و از افراد برای جلسات عمومی دعوت می کردیم. در واقع اولین گردهمایی علنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که توانستیم با آن سبک و سیاق تشکیل دهیم.

• برای آن جلسات عنوانی انتخاب نکردید؟

هنوز عنوانی انتخاب نشده بود. در خلال این فعالیت ها جبهه ملی (دوم) تشکیل شد. در اواخر تیرماه سال ۳۹ به دلیل انتخابات در مقابل وزارت کشور تجمعی برگزار کردیم. از طرف تجمع کنندگان ۵ نفر با وزیر کشور دیدار کردند. همزمان بیانیه ای که توسط دکتر عباس شیبانی تحت عنوان «دانشجویان وابسته به جبهه ملی» تهیه شده بود که در آن می خواستند با این اسم جبهه ملی را مطرح کنند، توزیع شد. تشکیل جلسات در منزل فیروزآبادی همزمان شد با اعلام تشکیل جبهه ملی دوم. پس از آنکه جلسات توسعه پیدا کرد اولین میتینگ در اوایل شهریور ۳۹ در میدان جلالیه

برگزار شد که با معیارهای آن زمان بسیار گسترده بود. البته من در شهریور سال ۳۹ برای یک دوره کوتاه مطالعه علمی از ایران خارج شدم.

• آیا پس از آنکه به آمریکا رفتید ارتباط خود را با داخل ایران حفظ کردید؟

هنگامی که من به آمریکا رفتم از طرف مرحوم بازرگان و باقر کاظمی پیغام هایی را برای دکتر شایگان بردم مبتنی بر اینکه در آنجا نیز جبهه ملی تشکیل شود. لذا با دعوت شایگان افرادی جهت تشکیل جبهه ملی آمریکا دعوت شدند. در آن زمان مرحوم نخشب، صادق قطب زاده و چمران هم آنجا بودند که جبهه ملی شاخه آمریکا را تاسیس کردیم. دکتر شایگان رئیس شورای مرکزی شد و من به عنوان دبیر شورای مرکزی انتخاب شدم. همچنین همکاری ها و تبادل نظرها با مرحوم دکتر شریعتی در پاریس و دکتر شاپور رواسانی در آلمان منجر به این شد که جبهه ملی اروپا نیز تشکیل شود از این پس بود که از ایرانی های خارج از کشور برای اعتراض علیه شاه استفاده شد.

• زمانی که در خارج از کشور خبر تشکیل نهضت آزادی ایران منتشر شد شما چه کردید؟

از آنجا که ما و برخی از دوستان دیگر به جهت فکر و اندیشه با نهضت آزادی بودیم تصمیم گرفتیم ما هم در آن چارچوب اقداماتی انجام دهیم.

• چه تفکری در نهضت آزادی وجود داشت که شما احساس کردید می توانید با آن همکاری کنید؟

نهضت آزادی یک سازمان سیاسی دو بعدی بود. جبهه ملی یک سازمان سیاسی بود که فقط در بعد سیاسی حرکت می کرد. در همان تاریخ ما در تحلیل هایمان نوشتیم که مبارزه ملی هنگامی توسعه پیدا می کند و ریشه دار می شود که دو بعدی شود یعنی از بعد سیاسی به بعد فکری ارتقا پیدا کند. ارتقا در بعد فکری یعنی اینکه با فرهنگ ملی پیوند بخورد. ما نمی توانستیم یک مبارزه ملی در ایران داشته باشیم ولی نسبت به باورهای دینی مردم بی تفاوت باشیم. به تعبیر مرحوم طالقانی که در همان سال های ۴۰ به دوستان ملی گفته بود «شما که ملی هستید وقتی می بینید در ایام عاشورا و تاسوعا تمام ایران یکپارچه برنامه هایی را دارند شما هم به تبعیت از این فرهنگ ملی برای امام حسین برنامه بگذارید ولی طبیعی است که برنامه های شما و نگاهتان به واقعه عاشورا نگاهی متفاوت است. اما این اقدام به شما کمک می کند که پیوند خود را با فرهنگ ملی تحکیم نمائید.» این نگاه برای ما خیلی مهم بود. وقتی نهضت آزادی تشکیل شد ما دیدیم که یک سازمان دو بعدی است. سازمانی که هم ملی بود و هم مذهبی. به همین دلیل ما احساس قرابت کردیم. چرا که نگاه ما به مبارزه یک نگاه دویعدی بود. یک بخش آن تکلیف ملی و یک بخش دیگر تکلیف دینی و مذهبی بود. البته اینکه یک حزب سیاسی با توجه به دو بعد سیاسی و فکری تشکیل شود، فکر جدیدی نبود. مرحوم نخشب و دوستانش با همین ویژگی حزب مردم را تاسیس کردند. در سال ۱۳۳۰ در بین دوستانی از «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» یعنی همان شاخه ای که مربوط به مهندس شکیب نیا و مهندس آشتیانی بود، تفکری مبنی بر تشکیل یک حزب سیاسی وجود داشت و عده ای هم دعوت شدند که مورد استقبال قرار نگرفت.

• پس ارتباط با نهضت آزادی از ابتدای تاسیس آن وجود داشت؟

بله ارتباط تشکیلاتی داشتیم. اعضای اصلی موسس نهضت آزادی از فعالان کلیدی نهضت مقاومت ملی بودند. من هم در نهضت مقاومت ملی بودم. بعد از خروج از ایران مرتب با مهندس بازرگان مکاتبه داشتیم با مرحوم رحیم عطایی مسئول دفتر سیاسی بود با مسئول تشکیلات نهضت ارتباط داشتیم ارتباط داشتیم.

• صرف ارتباط با این اشخاص باعث شد تا شما با نهضت آزادی ارتباط برقرار کنید یا نظر به خود تشکل داشتید؟

به محض اینکه نهضت آزادی تشکیل شد ما نامه ای نوشتیم و در آن حمایت خود را اعلام کردیم. آقای انتظاری به عنوان رابط تشکیلات با ما در ارتباط بود. فعالیت های خودمان را گزارش می دادیم و آنها با ما هماهنگ می کردند. منظور از تماس تشکیلاتی یعنی همین.

• با توجه به فعالیت های آن در «نهضت خدایرستان سوسیالیست» همچنین اعتقادی که به گفتن عدالتخواهانه داشتید آیا تضادی میان آن دیدگاه ها و دیدگاه های نهضت نمی دیدید؟

محور اصلی در نهضت آزادی بحث سیاسی بود. اگر به مرامنامه نهضت رجوع شود عمدتاً مطالبات سیاسی مطرح است. البته در خلال سال های طولانی پی بردیم که تفاوت هایی در نگاه اقتصادی افراد جوان تری همچون دکتر شریعتی با مهندس بازرگان وجود داشت اما این مسئله باعث نشد که ما نتوانیم با هم همکاری کنیم چرا که مسئله جدی و اساسی مبارزه با استبداد بود.

• در آن دوران تشکل دیگری نیز به نام «حزب مردم ایران» که برخاسته از «نهضت خدایرستان سوسیالیست» بود نیز فعال بوده است. اما شما با این تشکل همکاری و ارتباط ندارید، چه علتی وجود داشته است؟

بخشی به سازماندهی حزب مردم ایران برمی گردد. وقتی تعدادی از دوستان ما از نهضت خدایرستان جدا شدند و حزب مردم ایران را تشکیل دادند، من با آنها نرفتم و منطق مهندس آشتیانی را پذیرفتم و ماندم. منطق آشتیانی این بود که ما باید مدت زیادی به صورت غیر علنی کادر سازی کنیم. در حالی که برخی از دوستان دیگر همچون دکتر نخشب معتقد بودند که باید وارد عرصه سیاسی شد. لذا آنان بیشتر به گسترش کمی توجه داشتند. آنان در زمان دکتر مصدق بعد از اینکه يك دوره کوتاه به «حزب ایران» رفتند و تجربه ای که کسب کردند، «جمعیت آزادی مردم ایران» را تاسیس کردند که با کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب احزاب سیاسی به هم ریخت. پس از آنکه مرحوم نخشب برای ادامه تحصیل به خارج از ایران رفت هنگامی که تصمیم که گرفته شد که جبهه ملی آمریکا تشکیل شود، به دلیل سوابقی که با مرحوم نخشب داشتیم از او نیز دعوت کردیم که او هم آمد. گرچه مرحوم نخشب در آمریکا به نام حزب مردم ایران فعالیت می کرد. شرایط مبارزه در خارج از کشور با شرایط مبارزه در داخل کشور به طور کلی متفاوت بود لذا معیار ها برای یارگیری باید کاملاً متفاوت باشد.

هم زمان با گسترش فعالیت ها در همان سال ها احزاب سیاسی در ایران مجدداً فعال شدند. حزب مردم ایران هم فعال شد به طوری که کنگره شان را تشکیل دادند. مرحوم نخشب براساس اطلاعی که از رابطه طولانی من با مرحوم بازرگان داشت توصیه کرد که نامه ای به مهندس بنویسم مبنی بر اینکه اگر ممکن است تلاش شود تا نهضت آزادی و حزب مردم ایران با هم همکاری کنند و شاید هم یکی شوند. چرا که هر دو مبانی شان یکی بود. گرچه برخی موانع مانع از این شد.

• یکی از مسائلی که به خصوص بعد از پیروزی انقلاب نسبت به مهندس بازرگان و نهضت آزادی مطرح شد، لیبرال بودن آنها بود. حال شما با توجه به سابقه فعالیت هایتان که در برخی مواقع وجهه رادیکالی آن بارز است چگونه با آنان ارتباط را توجیه می کردید؟

نگاه سیاسی و ایدئولوژیک یک جریان، یک چیز است و منش و بینش سیاسی افراد امر دیگری است. من در مجموع منش، روش او و بینش دوستانی را که به نهضت آزادی مشهور شدند را بیشتر می پسندیدم.

• منش و روش آنها چگونه بود که باعث شد تا شما چنین تصمیمی را بگیرید؟

هنگامی که ما می خواهیم کار جمعی انجام دهیم، این حرکت الزاماتی دارد. ما نمی توانیم روش های غیر دموکراتیک داشته باشیم ولی خواهان دموکراسی باشیم. من در اینجا منش سیاسی که با انگیزه خالص سیاسی باشد را با انگیزه دینی تفاوت می گذارم. من منش مهندس بازرگان را در مبارزات سیاسی، دینی می دیدم نه فقط سیاسی و این در حالی است که ممکن است در یک حزب سیاسی، اندیشه، اندیشه دینی باشد ولی انگیزه ها و رفتار ها سیاسی باشد. علاوه بر منش و روش، بینش سیاسی هم حایز اهمیت است. من شخصاً به بینش سیاسی بازرگان در رابطه با مردم سالاری و نفی استبداد اعتقاد دارم. لذا کافی نبود که فقط بگوییم با یک حزب از نظر سیاسی هماهنگی داریم بلکه مسائل دیگری نیز وجود دارد که باید در نظر گرفت و به این ترتیب بود که این روش و منش باعث شد تا بسیاری از مذهبی های سیاسی، مبارزانشان را در قالب نهضت آزادی پی بگیرند.

• این منش دینی باعث می شود که لزوم ارتباط با روحانیت نیز پررنگ تر باشد. کیفیت و گستره این ارتباط چگونه بوده است؟

ارتباط دوستان نهضت آزادی با روحانیون سابقه ای طولانی تر از خود تاریخ نهضت دارد حتی طولانی تر از تاریخ نهضت مقاومت ملی و آن جلساتی بود که روشنفکران دینی با حضور روحانیون تشکیل می دادند.

تشکیل متاع (مکتب تربیتی اسلام اجتماعی عملی) زمینه ای برای دعوت از افرادی چون مرحومان مطهری و مهدی حائری یزدی شد. در نهضت مقاومت ملی هم روحانیونی چون حاج آقا رضا زنجانی، سید ضیاء حاج سید جوادی، جلال موسوی، انگجی و سایرین بودند که بعد از کودتای ۲۸

مرداد روابط خودشان را به عنوان هوادار دکتر مصدق حفظ کرده بودند و به علت اینکه روز های چهارشنبه برای نماز صبح دور هم جمع می شدند در مقابل روحانیون درباری که روز های پنج شنبه در منزل امام جمعه تهران جمع می شدند و به اصحاب پنج شنبه معروف بودند به اصحاب چهارشنبه معروف شدند. لذا ارتباط با روحانیون مسئله تازه ای نبود. به عنوان نمونه زمانی که علامه طباطبایی بحث های قرآنی خودش را که در آن زمان تازگی داشت شروع کرده بود ما به همراه اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در سفری به قم با او دیدار کردیم.

• این اقدامات نشان می دهد که ارتباط شما با روحانیون انتخاب شده بوده است؟

بله همین طور است افکار و اندیشه های علامه طباطبایی و زندگی زاهدانه او برای ما خیلی مهم بود. ارتباط با آقایان دیگر مثل مرحوم طالقانی و مرحوم مطهری هم این گونه بودند.

• با روحانیون سنتی چطور؟

با روحانیون سنتی خیلی رابطه نداشتیم. برای اینکه نگاه آنها کاملاً سنتی بود. به عنوان مثال داستانی را نقل می کنم. در سال ۱۳۳۱ انجمن اسلامی دانشجویان برنامه ای را به مناسبت میلاد حضرت رسول ترتیب داده بود. من در مغازه پدرم بودم که یکی از روحانیونی که در محله ما بود به همراه پدرم به مغازه آمد. پدرم گفت که یکی از این دعوتنامه ها را به آقا بدهید. او از من پرسید که سخنرانان تان چه کسانی هستند. من گفتم سخنرانان از خود دانشجویان هستند. خیلی جویا شد پدرم گفت که منظور حاج آقا این است که اگر سخنران ندارید از حاج آقا دعوت کنید، گفتم سخنرانان تعیین شده اند و یکی از سخنرانان خود من هستم. او عصبانی و پرخاش کردند که شما اگر کاباره بروید بهتر است تا در خصوص دین حرف بزنید. شما حق ندارید در خصوص دین حرف بزنید.» این حرف برای من خیلی سنگین بود. در هر صورت رابطه ما با روحانیون همیشه یک رابطه نرمال و طبیعی بود مخصوصاً با روحانیونی که خوش فکر بودند و جو جبر محیط و جوانان را می شناختند. مثلاً در یکی از جلسات متاع مرحوم مطهری مطالبی را مطرح کرد که من به او گفتم این ها مسائل جوانان نیست. از من پرسید که مسائل جوانان چیست من گفتم الان بزرگ ترین درگیری ما در دانشگاه ها با مارکسیست ها است و شما با مارکسیست ها از درون دین نمی توانید حرف بزنید چون آنها دین را قبول ندارند. شما باید از بیرون دین با آنها سخن بگویید. و ایشان از من منابع و مأخذ خواست. من مجموعه ای از جمله دنیا، رزم و مردم ماهانه و سایر کتب تئوریک حزب توده را که داشتم به ایشان دادم. ایشان هم استفاده کرد. با مرحوم میلانی در مشهد، مرحوم محلاتی در شیراز، مرحوم شریعتمداری در قم و مرحوم آقای خمینی در ارتباط بودیم. همچنین ما در خارج از کشور ارتباط مان را با نجف برقرار کردیم. حتی قبل از اینکه آیت الله خمینی به نجف منتقل شوند چندین سفر به نجف رفتیم و حدود پنج نوبت با مرحوم خوئی دیدار داشتم و پیرامون مسائل ایران با ایشان مذاکراتی کردم. مرحوم میلانی نامه ای برای آقای خوئی فرستاد و مرا معرفی کرد. بعد از آنکه یک یا دو جلسه من به نجف رفتم مرحوم مهدی حائری که در آن موقع از طرف مرحوم آقای بروجردی در آمریکا بودند، اطلاع دادند که قصد دارند به ایران باز گردند ایشان به خواهش من به نجف آمدند و من هم که در بیروت بودم، به نجف رفتیم و جلسات مشترکی را با آقای خوئی برگزار کردیم. لازم به

توضیح است که ما مشروح مذاکراتمان را نوشته و در اختیار داریم. بنابراین ما ارتباط مان را هم با حوزه علمیه نجف برقرار کردیم. اولین باری که من آیت الله خمینی را دیدم زمانی بود که ایشان را از ترکیه به نجف منتقل کردند. در آن هنگام مهندس محمد توسلی از طرف سازمان «سماع» مسئول مقیم در بغداد بود. او به من که در بیروت بودم و مرحوم چمران که در قاهره مانده بود پیشنهاد کرد به دیدن امام برویم. اولین دیدار مستقیم ما با ایشان در همین تاریخ بود.

• آیا این توصیه دلیلی داشت؟

بله و خیلی طبیعی بود، این حرکت دو دلیل داشت. یکی اینکه در توصیه که تشکیل داده بودیم بخشی از برنامه راهبردی آن ایجاد ارتباط منظم با روحانیون بود. این برنامه نیز دلایل خاص خودش را داشت هم ملاحظات سیاسی داشت و هم ملاحظات تشکیلاتی. آقای خمینی پس از وقایع ۱۵ خرداد سال ۴۲ بازداشت و سپس تبعیدشان به ترکیه تبدیل به یکی از شخصیت های برجسته جنبش ضد استبدادی در ایران شده بودند. در آن زمان ما به عنوان انجمن های اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی خارج از کشور و سازمان هایی که ما می توانستیم با آنها تبادل فکر و همکاری داشته باشیم اقداماتی را علیه دولت ترکیه به مناسبت تبعید آیت الله خمینی با محور احتجاج با مقامات ترک انجام دادیم. در مکاتبات خود با سازمان ملل متحد این موضوع را طرح کردیم که اگر دولت ایران با یک شهروند خودش اختلاف پیدا کرده است مگر دولت ترکیه پلیس دولت ایران است که یک شخصیت ایرانی را زندانی کند لذا دولت ترکیه نمی بایست در دعوایی که میان ملت و پادشاه ایران وجود دارد وارد شود. این فشار ها موجب شد تا در نهایت آقای خمینی به نجف منتقل شوند. لذا ما برای دیدار ایشان به نجف رفتیم که مشروح این دیدار در کتاب یادنامه چمران آمده است. از آنجا که ما تشکیلات داشتیم گزارش مکتوب و کامل آن دیدار را که در فایل های خودمان در بایگانی داریم در کتاب آورده ام. در اولین دیدار حضوری ما نکات بسیار مهمی بررسی شد از جمله اینکه ایشان به صراحت گفتند فشارهایی که شماها از خارج از کشور بر دولت ترکیه وارد کرده اید موثر بوده است. از طرف دیگر ما فکر می کردیم در مبارزه ضد استبدادی آن هم در شرایطی که همه رهبران جنبش در داخل کشور در زندان هستند برای دانشجویان و مبارزانی که در خارج از کشور به سر می برند ارتباط با آقای خمینی یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. لذا ما در آن دیدار گزارشی از وضعیت جوانان ایرانی را به ایشان ارائه دادیم. تحلیل خودمان را از مسائل سیاسی ایران ارائه دادیم. همچنین کتاب «افضل الجهاد» نوشته عمار اوزیغان را برایشان بردیم. در واقع این اولین دیدار پایه گذار روابط ما با آقای خمینی برای سال های بعد شد.

• چه ضرورتی وجود داشت که شما به عنوان نواندیش دینی با روحانیت ارتباط برقرار کنید؟

ما به جهت ویژگی فکری مان نواندیش دینی بودیم و هستیم اما ما به عنوان نمایندگان انجمن های اسلامی دانشجویان به عنوان نمایندگان شورای مرکزی نهضت آزادی در خارج از کشور با آنان دیدار کردیم. آنان هیچ اطلاعی از فعالیت های ما در مصر و مبارزات مسلحانه نداشتند. ما هیچ ضرورتی ندیدیم که ایشان در جریان آن مسائل و در آن مرحله قرار بگیرند ولی در هر حال تحلیل ما این بود که روحانیون ایران ارتباط بسیار عمیق و ویژه تاریخی با توده های مردم دارند و قادر به

بسیچ مردم هستند. روشنفکران چه دینی و چه غیردینی يك اقلیت عددي هستند و در شرایط شدید استبداد که تمام نهادهای مدنی از بین رفته است، احزاب عملاً متلاشی شده اند مبارزه ملی بدون ایجاد ارتباط با توده ها و بدون بسیچ آنان امکان پذیر نیست. لذا اگر می خواستیم با استبداد داخلی مبارزه کنیم و اگر می خواستیم با سلطه بیگانه مبارزه کنیم تنها راه این بود که توده های مردم را در صحنه داشته باشیم. اما توده های مردم از يك کانال ویژه قابل دسترسی بودند و آن روحانیون بودند. بنابراین ما با این نگاه خودمان را ملزم دیدیم که با روحانیون وارد گفت و گو و ارتباط شویم. بعضی از آنها مثل آقای خمینی خود شخصاً داعیه دار این مبارزه بودند. بنابراین ما با ایشان وارد گفت و گو شدیم تا ایشان برای مبارزه با شاه متقاعد شوند. بیشتر گفت و گوی ما با ایشان بر سر شیوه ها و مبارزه و استراتژی مبارزه بود. ولی با شخصیت هایی مثل آقای خوئی گفتمانمان بر این اساس بود که ضرورت داشت ایشان در قبال مبارزات سیاسی ایران موضع گیری کند. البته ایشان نمی پذیرفت و دلایل خاص خودش را داشت که مطرح می کرد.

• چه دلایلی؟

در پنج جلسه ای که من با آقای خوئی داشتم پس از اینکه آن معارفه های مقدماتی صورت گرفت و اعتمادهای متقابل به وجود آمد و ایشان از هویت سیاسی ما آگاه شدند که به گروه سیاسی نهضت آزادی تعلق داریم بعد از آن خیلی راحت به اندرون می رفتیم و در اتاق خلوت می نشستیم و دو به دو با هم صحبت می کردیم. ایشان مخالف بود و می گفت که «من مطمئن نیستم که اگر شاه برود وضع ما بهتر خواهد شد.» حتی ایشان مثال می زدند که در عراق قاسم آمد علیه نوری سعید و ملک فیصل کودتا کرد. آنها کشته شدند ولی جانشینان ملک فیصل و نوری سعید به خصوص بعثی ها کارهایی کردند که هرگز در زمان فیصل نشده بود. آقای خوئی بر این باور تکیه می کرد که ما می خواهیم شاه را اصلاح کنیم و ما مطمئن نیستیم که اگر شاه را سرنگون کنیم چیزی بهتر از این نصیب ما بشود. نگران بود که بعد از او چه کسی بیاید و چگونه شود. اما بحث هایی که با ایشان کردیم از زوایای دیگری بود. ایشان را قانع کردیم و در يك قلمرویی ایشان برای کار آمادگی پیدا کرد. یکی از قلمروهایی که ما با ایشان صحبت کردیم این بود که حالا که عارف بر سر کار آمده است برای حفظ موقعیت شیعه، برای نفوذ و تاثیرگذاری بر روند فعالیت ها در عراق، بهتر است که شما روابطتان را با عارف بهبود بخشید. چون عارف از دوستان نزدیک ناصر بود و مواضع ضدشاه ایران داشت. از آنجا که ما با مصری ها ارتباط داشتیم آنها از ما خواستند که در جهت بهبود روابط عارف با شیعیان عراق تلاش کنیم. من شخصاً با آقای خوئی صحبت کردم. یکی از وزرای عارف هم که شیعه بود به دیدن من آمد. ما قرار گذاشتیم که آقای خوئی به دلیل کسالتی که داشتند به بغداد بروند در بیمارستان بستری شوند. و آقای عارف برای عیادت ایشان به بیمارستان برود. در واقع سناریو این بود. منتها قبل از آن که این برنامه انجام شود هلی کوپتر آقای عارف سقوط کرد و او کشته شد و برنامه هم به هم خورد. می خواهم بگویم که اینطور نبود که حالا آقای خوئی به هیچ کدام از خواسته ها پاسخ مثبت ندهد. نگران این بود که اگر ما در ایران بخواهیم شاه را از بین ببریم، وضع به مراتب بدتر بشود.

• این ارتباط در همین حد باقی ماند یا گسترده تر شد؟

این ارتباط گسترده تر بود. آرام آرام با روحانیون درجات پایین تر ارتباطات خیلی جدی برقرار کردیم. استقرار آقای مهندس محمد توسلی در بغداد بیشتر برای آن بود که بتواند در آنجا یک شبکه ارتباطی به وجود بیاورد تا از طریق این شبکه با داخل ایران ارتباط برقرار شود. به همین جهت او با گروه های مختلف ارتباطات دقیقی برقرار کرد. با حزب دعوه آیت الله عسگری، با آقای محمدمهدی آصفی که از مدرسین جوان و خوش فکر حوزه نجف بود و چنین تیپ هایی ارتباط برقرار شد. خود من بعدها علاوه بر آقای خویی و آقای خمینی با مرحوم حکیم دیدار داشتم. منتهی خیلی کمتر بود. من یک بار بیشتر با آقای حکیم ملاقات نداشتم. از آنجا که ایشان علی الاصول عرب بود خیلی به مسائل ایران نمی پرداخت و بیشتر به شیعه در جهان عرب توجه داشت. در چند نوبت هم با مرحوم محمدباقر صدر دیدار داشتم. مرحوم محمدباقر صدر پسرعموی آقای امام موسی صدر بود. یک نوبت که من به بیروت رفتم و از آنجا می خواستم به نجف بروم، آقای امام موسی صدر به من گفت که اطرافیان این آقایان روابط آنان را بسیار تیره کرده اند لذا از من خواست تا با آقای صدر و آقای خمینی صحبت کنم و ترتیبی بدهم که روابط آنان بهبود یابد. من با آقای خمینی صحبت کردم و بعد از دریافت نظرات ایشان با آقای صدر هم صحبت کردم و در هر صورت مقدمات بهبود روابط حاصل شد و به اطرافیان توصیه شد که مسائل را کش ندهند. همین مسئله باعث شد که در جریان انقلاب آقای صدر از انقلاب ایران حمایت کرد و پس از انقلاب هم هنگامی که آقای صدر تحت فشار بود ایشان از او حمایت کرد. روحانیون جوان مثل آقای دعایی، املائی، فردوسی پور و محتشمی پور بودند که ما با آنها نیز در ارتباط بودیم. البته در بیروت مسئله فرق می کند. در بیروت با آقای موسی صدر ارتباط داشتیم. با مرحوم شیخ جواد مغنیه ارتباط داشتیم. مرحوم مغنیه از روحانیون برجسته و خوش فکر لبنانی بود که شاید بتوان او را همتای آقای طالقانی در ایران دانست.

• در آن مقطع زمانی در مذاکرات و گفت و گوهایتان با روحانیون بخشی از تغییر ساختار حقوقی نظام پهلوی مطرح می شد.

نه خیلی شفاف و روشن. دو مسئله را باید توجه داشت. یکی مبارزه با شاه و دیگری مبارزه برای تغییر سلطنت. محور اصلی در آن زمان مبارزه با شاه بود.

نواندیشان دینی و انقلاب اسلامی - تفکیک دولت موقت و شورای انقلاب اشتباه بود؛

عبدالرضا تاجیک، روزنامه شرق ویژهنامه انقلاب، ۸۳/۱۱/۲۰

• بحث تغییر ساختار نظام سیاسی چه زمانی شکل گرفت؟

طیف وسیعی از گروه های چپ معتقد به تغییر ساختار بودند. یعنی براندازی نظام شاهنشاهی. گروه دوم عناصر ملی بودند که می خواستند با شاه مبارزه کنند. لذا بین آنها خیلی کم بحث تغییر نظام مطرح می شد. خود ما به عنوان نهضت آزادی خارج از کشور از سال ۴۱ به بعد آرام آرام در بحث های خودمان شفاف مطرح می کردیم که می خواهیم کل نظام سلطنتی را برداریم و می خواهیم نظام

جمهوری به وجود بیاوریم. نظام جمهوری دموکراتیک متکی بر آرای مردم با گرایش‌های عدالت محوری.

• آیا این مواضع را در اعلامیه یا بیانیه ای در آن زمان ها منتشر کردید؟

بیشتر در جلسات خصوصی مطرح می شد. البته در سرمقاله های پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی خارج از کشور گرایش‌های تقریباً مشخص است. طیف دیگر از فعالان سیاسی روحانیون بودند که نماینده آنان آیت الله خمینی بودند که نظر خودشان را به کرات در مخالفت با نظام پادشاهی اعلام کرده بودند. اما مبارزه برای تغییر نظام پادشاهی در سال های آخر قبل از انقلاب عنوان شد.

• با اوج گیری انقلاب ارتباط شما و دوستانتان به عنوان نواندیشان دینی با روحانیون سیاسی گسترده شد، به گونه ای که در بهمن ۱۳۵۷ این ارتباطات و همکاری ها در دولت موقت و شورای انقلاب به اوج خود می رسد.

در اینجا باید دو نکته را توضیح دهم. اول اینکه کافی نیست که بگوییم ساختارهای سیاسی را تغییر دهیم ولی نگوییم چه چیزی می خواهیم جایگزین سازیم. لذا بحث اصلی حول این محور باید شکل می گرفت. به همین دلیل بحث ما این بود حالا که می گوییم شاه برود چه چیزی می خواهیم جایگزینش کنیم. اینجا بود که ضرورت طرح برنامه مطرح شد و من برنامه سیاسی امام را نوشتم. این برنامه در دو صفحه و در دو بخش تنظیم شد. البته من قبلاً هم در تیرماه سال ۵۶ و بعد از درگذشت دکتر شریعتی که به نجف رفتم در خصوص این موضوع با آیت الله خمینی صحبت کردم که باید این مسئله هم روشن شود. دومین بحث من با ایشان این بود که شما با مبارزه مسلحانه مخالفید اما یک روزی ما با ارتش درگیر می شویم. مسئله قدرت شاه نیست. قدرت شاه معطوف به قدرت ارتش است. حالا اگر شاه نتواند بماند، ارتش می ماند تا از فرد دیگری مثل شاه حمایت کند.

ما چه راهکاری باید برای این مسئله در نظر بگیریم؟ ایشان به این دلیل با نبرد مسلحانه مخالف بود که می گفت: «اگر چنانچه درگیر نبرد مسلحانه شویم، نیرو هایی که با ما نیستند و از ما منسجم ترند برنده می شوند. به نظر من این استدلال درست بود.» در برابر این سؤال که «پس چه باید کرد»، پیشنهاد کردم که شما یک جنگ سیاسی- روانی را با ارتش آغاز کنید. به این معنا که دائماً به ارتش توك بزنید. دائماً ارتش را مخاطب خود قرار دهید و آنان را دعوت به نافرمانی کنید. چون ارتش يك سر دارد و يك بدنه. بدنه ارتش مردم عادی هستند که دارای احساس مذهبی مثل سایر مردم هستند بنابراین ما با جنگ سیاسی- روانی ارتش را از داخل تسخیر می کنیم. آقای خمینی این استراتژی را پذیرفت و به همین دلیل از این تاریخ به بعد یعنی از تیرماه سال ۵۶ آرام آرام در بیانیه های امام این محور مطرح و شاخص شد. به دنبال این برنامه سیاسی- روانی آرام آرام فرار ارتشیان آغاز می شود. این سیاست پاسخ داد. یعنی ما به جای اینکه خود را درگیر نبرد مسلحانه با ارتش کنیم در يك جنگ سیاسی- روانی اول بر ارتش یعنی بر فرماندهی آن غالب شدیم.

• برای «چه می خواهیم» چه پاسخی داشتید؟

سفر ما به پاریس باعث شد که انقلاب ناگهان از يك انقلاب کوچک و محدود در ایران بر سر آنتن های خبری بین المللی رفت و در مرکز توجهات جهانی قرار گرفت. به همین دلیل بود که به طور دائم بیش از صد خبرنگار از تمام رسانه های دنیا در آنجا حضور داشتند.

حالا دیگر ما نمی توانستیم بعضی از مسائل را به اجمال برگزار کنیم. اینجا بود که من این مسائل را با آقای خمینی مطرح کردم.

• یعنی همان برنامه سیاسی را؟

بله. این فقط سؤال ما نبود. در برابر این پرسش ها آقای خمینی از من پرسید که به نظر تو چه باید کرد؟ من هم پیشنهاداتم را ارائه دادم. آن وقت آنها را در دو صفحه تدوین کردم و نوشتم که چه **مراحلي** را **باید** **انجام** **داد** . بحث جابه جایی و انتقال قدرت حتی قبل از رفتن شاه از ایران مطرح شد. پیام کارتر و مذاکرات نماینده آمریکا نیز ثبت شده است. در پیام کارتر آمده بود که به زودی شاه می رود و از آقای خمینی خواسته بودند که از بختیار حمایت کند. از ایشان خواستند تا دوستانشان در ایران با ارتش به مذاکره بنشینند. آقای خمینی هم به کارتر پاسخ داد که در کتاب مرحوم نجاتی (تاریخ بیست و پنج ساله) آمده است.

در کتاب «آخرین تلاش ها در آخرین روزها» من نظرات مختلف درباره چگونگی جابه جایی قدرت را شرح داده ام وقتی شورایی نیابت سلطنت تشکیل شد نظریه ای که برای جابه جایی قدرت مطرح شد توسط شورایی نیابت سلطنت بود یکی از بزرگان قم به امام در پاریس پیغام داد که شورایی سلطنت می گوید چون ما جانشین شاه هستیم و همه اختیارات شاه را داریم بنابراین به آقای خمینی بگویید که چه کسی را می خواهد نخست وزیر کند. ما با اختیاراتی که داریم بختیار را با قید سه فوریت استیضاح می کنیم و پس از آنکه به او رای اعتماد ندادیم و او عزل کردیم هر کسی را که آقای خمینی بگوید به نخست وزیری منصوب می کنیم. بعد از رای اعتماد مجلس را منحل می کنیم و خودمان هم استعفا می دهیم و منحل می شویم. در آخر آقای خمینی می ماند و نخست وزیرش و مملکت.

ظاهراً این پیشنهاد فرمول قابل قبولی داشت. عین آن مکتوب پیش من هست. آقای خمینی پرسید نظر تو چیست؟ گفتم: من مخالفم. گفت چرا مخالفی؟ گفتم ما سال ها است که می گوئیم شاه حق انحلال مجلس را ندارد. سال ها است که می گوئیم شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. طبق قانون اساسی مشروطه شاه حق نصب و عزل نخست وزیران را ندارد، حالا اگر ما بیایم این را بپذیریم آیا شما تضمینی داریم که انقلاب شکست نخواهد خورد؟ اگر شما این پیشنهاد را پذیرفتید و بعد از سه ماه یا بیشتر اوضاع بر هم خورد آیا می توانیم جوابی به تاریخ بدهیم؟

اشکال اساسی این پیشنهاد این بود که مشروعیت نظام جدید را از درون نظام گذشته می گرفت. این در حالی بود که هر انقلابی مشروعیت خودش را از خود می گیرد. ما نیازی نداریم که مشروعیت دولت جدید را از نظام سابق بگیریم. انقلاب برای خود مشروعیتی دارد. در روابط بین المللی دولت جدید برخاسته از يك انقلاب را به رسمیت می شناسند. بنابراین دولت جدید باید از درون انقلاب بیاید. ایشان پرسید که چه کار باید انجام داد. گفتم ما رفراندوم می کنیم. رفراندوم کاملاً قابل قبول در دنیا است. ما اعلام می کنیم با همین وزارت کشور، رفراندومی زیر نظر سازمان ملل یا دیگر سازمان بین المللی در خصوص تعیین آینده نظام صورت بگیرد. آقای خمینی از این نظر استقبال کردند. در برنامه سیاسی هم آن را آوردیم. اینجا بود که وقتی می گوئیم رفراندوم، باید روشن سازیم که به جای سلطنت چه چیزی می خواهیم بپرسیم قبلاً در برخی از

نوشته های سیاسی و شعار های مردمی حکومت اسلامی مطرح بود ولی آرام آرام این حکومت اسلامی شد جمهوری اسلامی. این تغییر هم از خود مردم شروع شد.

یعنی در شعارها، مصاحبه ها و گفته ها آرام آرام به جای حکومت اسلامی که نامشخص بود از جمهوری اسلامی که به مراتب مقید تر و مشخص تر است به کار برده شد.

• پس در آن شرایط همه گروه ها بر روی تغییر ساختار سیاسی اتفاق نظر داشتند؟

عرض کردم همه خواهان تغییر ساختار بودند و تقریباً همه به اجماع رسیده بودند اما مشکل این بود که هیچ تعریفی از جمهوری اسلامی ارائه نشده بود. جمهوری اسلامی واژه ای بود که گفت «هر کس از ظن خود شد یار من.» به بنابراین ما با يك معضل روبه رو بودیم. هم بین خودمان و هم بیرون از خودمان و اینکه این جمهوری اسلامی که ما می گوئیم چیست؟ در برابر این سؤال ما دو راهکار داشتیم.

یا باید کنگره ای را تشکیل می دادیم و همه صاحب نظران از روحانیون و غیرروحانیون را جمع می کردیم تا ببیندیشند و در بحث روشن کنند که منظور چیست؟ ما این را خطرناک دیدیم. به آقا گفتیم ما وارد باتلاق می شویم. به محض آنکه این بحث کلامی شروع شود که جمهوری اسلامی یعنی چه، رابطه اش با دین چیست آغاز درگیری ها و پایان کار است. به جای آن پیشنهاد کردم قانون اساسی جدید بنویسیم. این قانون اساسی می شود تعریف جمهوری اسلامی. آقای خمینی از این پیشنهاد استقبال کرد. در همان جا توصیه کردم که آقای حبیبی به دلیل اینکه رشته حقوق خوانده اند و وقت بیشتری دارند این مسئولیت را بپذیرند. به این ترتیب آقای حبیبی از همان زمان مطالعه را شروع کرد، البته این طرح به پایان نرسید تا اینکه به ایران آمدیم.

• در ایران چه اتفاقی در این خصوص رخ داد؟

بعد از اینکه به ایران آمدیم و دولت موقت معرفی شد کمیته ای زیر نظر دکتر سبحانی، که وزیر مشاور در طرح های انقلاب بود، برای تدوین قانون اساسی جدید تشکیل شد. در این کمیته آقای صدرحاج سیدجوادی، ناصر کاتوزیان، مرحوم فتح الله بنی صدر، شهشهایی و کسان دیگری حضور داشتند. پیش نویس تهیه و نهایی شد و در دولت موقت مطرح و تصویب شد. شورای انقلاب هم آن را تصویب کرد. آقای خمینی هم آن را با چند اصلاحات جزئی امضا کردند.

• آیا روحانیون فعال در عرصه سیاسی و فرهنگی در قبال این قضیه که اگر رژیم شاه کنار رفت چه نوع نظامی سرکار بیاید نظر یا بحثی را در این خصوص مطرح می کردند؟

بله. در اینکه چه می خواهیم و چگونه، نظریات متفاوتی وجود داشت. برخی از روحانیون که در آن زمان فعال هم بودند به شدت با انتخابات مخالف بودند. آنها معتقد به حکومت اسلامی بودند نه جمهوری. آنها از دست من خیلی ناراحت بودند و می گفتند که انتخابات و مجلس را فلانی در برنامه سیاسی آقای خمینی گنجانده است. آنها می گفتند ما حکومت اسلامی می خواهیم که آقای خمینی امیرالمومنین آن باشد، وزیر تعیین کند. خوب کار کرد بماند، بد کار کرد برود. هنگامی که با من این حرف ها را مطرح می کردند من گفتم که دیدگاهتان بسیار ساده اندیشانه است چرا که جامعه کنونی

نسبت به گذشته بسیار پیچیده است شیوه مدیریت جامعه ساده گذشته قابل استفاده برای جامعه پیچیده کنونی نیست اما برای آنان چنین چیزی به هیچ وجه قابل قبول نیست .

• در بین غیر روحانیون نیز عده ای معتقد بودند که بهتر است دوره انتقال طولانی شود.

بله مرحوم مهندس بازرگان از جمله کسانی بود که دیدگاه مرحله به مرحله یا سنگر به سنگر را داشت. در اواخر سال ۵۶ مهندس نامه ای به آقای خمینی می نویسد و در آنجا این دیدگاه را منعکس می کند. مهندس این حرکت را در چهار مرحله بیان می کند که مشروح آن در کتاب خاطراتش که توسط نجاتی تدوین شده، آمده است. این دیدگاه برخلاف آن چیزی است که مخالفان مرحوم بازرگان و روشنفکران دینی مطرح می کنند. آنان «لاله» بازرگان را گرفته اند و «الاله» او را فراموش کرده اند. این طور نبود که مهندس بازرگان می خواسته است سلطنت را حفظ کند. او به وضوح تغییر در ساختار را پیشنهاد می کند منتها تغییر در ساختار را مرحله به مرحله و با اطمینان توصیه می کند.

البته من هم در آن زمان خیلی با نظر مرحوم بازرگان موافق نبودم. وقتی مهندس به پاریس آمد و در مذاکره آقای خمینی همین مسائل را مطرح کرد. منتها آقای خمینی مخالفت کرد. علت مخالفت هم این بود که ایشان می گفتند، «شاید ما نتوانیم احساسات مردم را نگه بداریم. این هیجانی که امروز میان مردم به وجود آمده است را نتوانیم نگه بداریم» ولی در هر حال نظر مهندس آن بود.

• در زمانی که قانون اساسی در حال تدوین بود، دولت تازه تاسیس بر مبنای چه قانونی باید جامعه را اداره می کرد؟

طرح این موضوع که قانون اساسی و همه قوانین زمان شاه باطل است بسیار خطرناک بود. کشور را نمی شد بدن قانون اداره کرد. بنابراین پیشنهاد نافذ بودن قانون اساسی مشروطه تصویب شد و به تایید آقای خمینی هم رسید. مقام سلطنت از آن حذف شد و اختیارات شاه برحسب مورد، برخی به دولت و برخی به شورای انقلاب واگذار شد. بنابراین چیزی که به مهندس بازرگان نسبت می دهند که نمی خواست قانون اساسی عوض شود و یا شاه عوض شود، صحیح نیست. انقلابی به پیروزی رسیده بود. اگر ما قانون اساسی گذشته را نمی خواستیم اجرا کنیم پس چگونه می توانستیم مملکت را اداره کنیم. در چارچوب همان قانون اساسی شورای انقلاب جایگزین مجلس مقننه شد یعنی حکم قوه مقننه موقت را دارا شد. اساسنامه شورای انقلاب با این نگاه تدوین و تصویب شد دولت موقت نیز، قوه مجریه موقت شد و تمام روابطی که در قانون اساسی میان مجلس و دولت وجود داشت بین این دو نیز حاکم شد، پس این قضیه فقط حرف بازرگان نبود همه آن را پذیرفتند. اما اختلاف نظرهایی در محتوای جایگزینی نظام پادشاهی وجود داشت. اینکه آیا جایگزین نظام پادشاهی جمهوری اسلامی باشد یا حکومت اسلامی یا اگر می گوئیم جمهوری اسلامی به تعبیر مهندس بازرگان آن را چهار میخ کنیم، جمهوری دموکراتیک اسلامی اصطلاح جمهوری اسلامی دموکراتیک در متن اساسنامه شورای انقلاب نیز آمده بود. در آن زمان نیز همچون امروز عده ای بودند که جمهوریت را واژه منحوسی می دانستند. آنها خواهان حکومت اسلامی، از نوع خلافت، با تعریف تاریخی آن بودند منتها اول انقلاب جو سیاسی اجازه چنین بحث هایی را نمی داد و آقای خمینی هم می دانست که اگر آنها این حرف ها را مطرح کنند، انقلاب فشل خواهد شد لذا به آنها می گفت که حق ندارید این حرف ها را مطرح کنید. این حرف هایی را که الان این آقایان می گویند. اگر

در دوران انقلاب مطرح می کردند شما می توانید پیش بینی کنید که چه اتفاقی در صف فعالان سیاسی رخ می داد. ولی امام به این نکته توجه داشت که اگر این افکار ارتجاعی و منحط بخواد مطرح شود انقلاب شکست خواهد خورد.

• ترکیب شورای انقلاب به گونه ای است که قدرت روحانیون سیاسی بیشتر است. آیا خود به خود چنین موازنه ای اتفاق افتاد؟

در طرح اولیه شورای انقلاب قرار بر این بود که از ۱۵ نفر از رجال سیاسی برای عضویت در شورا دعوت شود. آقای خمینی وقتی این طرح را پذیرفت و امضا کردند به سه نفر از آقایان اکبر هاشمی رفسنجانی، مرحوم بهشتی و مرحوم مطهری ماموریت دادند که شخصیت های سیاسی و مورد اعتماد را انتخاب و به ایشان معرفی کنند تا به آنها حکم عضویت در شورای انقلاب را بدهد. پس آنان بازوی مشورتی آقای خمینی شدند. چون ایشان در پاریس بود و نمی توانست از راه دور همه چیز را حل و فصل کند. بعداً این سه نفر افراد دیگری را به جمع خود اضافه کردند. هنگامی که ما به ایران آمدیم هنوز لیست ۱۵ نفره شورای انقلاب تکمیل نشده بود و تنها ۸ نفر معین شده بودند. از این ۸ نفر، ۶ نفر از اعضای نهضت آزادی بودند و دو نفر دیگر حزبی نبود. آقای سنجابی هم نپذیرفته بودند که عضو شورای انقلاب شوند. در آن زمان با توجه به فشار کار قرار شد تا این دو گروه برای هماهنگی تسریع تصمیمات جلسه مشترکی داشته باشند که مجموعه آنها شد شورای انقلاب ۱۵ نفره.

• گفته می شود که آیت الله طالقانی نیز شورایی را تشکیل داده بودند.

بله، همین طور است. آقای طالقانی پس از آزادی از زندان به دلیل مراجعات فراوانی که به ایشان می شود از گروه های سیاسی ملی و ملی _ مذهبی برای هدایت جنبش دعوت می کنند. مجموعه صورت جلسات به خط مرحوم دکتر سامی است برای من فرستاده شد؛ هم اسامی افراد و گروه ها و هم مشروح مذاکرات وجود دارد.

• مگر ایشان از تشکیل چنین شورایی بی اطلاع بودند؟

بله، بی خبر بودند. من از طریق آقای دکتر فریدون سحابی مطلع شدم که چون آقای طالقانی در جریان تشکیل شورای انقلاب نیست، خود به تشکیل شورای انقلابی دست زده اند و به زودی ما دارای دو شورای انقلاب خواهیم شد. مسئله را به آیت الله خمینی منتقل کردم. آقای خمینی گفتند که آقای طالقانی عضو شورای جبهه ملی است. طرح این موضوع برای من جالب بود چرا که نشان می داد قبلاً افرادی در خصوص اعضای شورای انقلاب با آقای خمینی صحبت کرده اند و عضویت آقای طالقانی هم مطرح شده است. نکته دیگر این بود که وقتی مهندس بازرگان به پاریس آمد و آقای خمینی برنامه را توضیح دادند و از مهندس خواستند تا يك لیست ۴۰ _ ۳۰ نفره از فعالان سیاسی را برای شورای انقلاب و دولت موقت بنویسند تا دعوت شوند، آقای خمینی به مهندس گفتند که افرادی را که می آورید فقط صیغه نهضتی نداشته باشند، از همه گروه ها باشند. علاوه بر این تاکید کردند که دکتر سنجابی و آیت الله سیدابوالفضل زنجانی حتماً باشند و این برای من جالب بود که چگونه آقای خمینی رهبر و دبیرکل شورای جبهه ملی را توصیه کردند.

اما در مورد طالقانی این مسئله مطرح شده است، من گفتم چنین چیزی نیست. معذالک من می پرسم. به آقای طالقانی تلفن زدم و جواب ایشان را بر روی نوار ضبط کردم و عین جواب را برای آیت الله خمینی بردم. آقای طالقانی گفتند که من در اوایل دهه چهل عضو شورایی جبهه ملی بودم و حالا نیستم. نه تنها عضو شورایی جبهه ملی نیستم بلکه به دلیل موقعیت و مراجعاتی هم که در حال حاضر مردم به من دارند، من عضو شورایی مرکزی نهضت آزادی هم نیستم. تشخیص من این است که برای اینکه بتوانم موثر باشم باید غیروابسته به احزاب باشم. آقای خمینی که این نوار را گوش کرد گفت، حالا شما به مطهری زنگ بزن که از طالقانی دعوت کند و به طالقانی هم زنگ بزن که مطهری از جانب من می آید و ایشان را به کاری دعوت می کند و بپذیرد. این کار صورت گرفت و از این مرحله به بعد بود که آقای طالقانی به شورایی انقلاب آمد.

• چه شد که تعداد روحانیون عضو شورایی انقلاب بیشتر شد؟

طبق اساسنامه شورایی انقلاب کسانی که عضو شورا بودند و می خواستند عضویت دولت را بپذیرند عملاً از شورایی انقلاب مستعفی می شدند چرا که الگو همان قانون اساسی مشروطه و تفکیک قوا بود. بعدها پی بردم تفکیک شورایی انقلاب و دولت یعنی تشکیل دو نهاد مستقل در آن مقطع تاریخی اشتباه بود. هر چند که این برنامه را خود من تنظیم کرده باشم.

• چه شد که اعتماد و ارتباط اولیه شما و دوستانتان که هم در عرصه فرهنگی و هم در عرصه سیاسی با رژیم شاه مبارزه می کردید و نحله نواندیشی دینی را تشکیل داده بودید با روحانیت حاضر در حاکمیت کم شد؟

سه پارامتر و عامل را دخیل می دانم. عامل اول را قبلاً توضیح دادم همان رابطه ویژه ای بود که روحانیت با توده های مردم داشت. هر موقع خواسته ایم مبارزه ملی مستقل داشته باشیم و به کمک و حمایت مردم نیازمند بوده ایم روحانیت دریچه ورود بوده است. چه در قیام تنباکو و چه در مشروطیت. این در حالی بود که روشنفکران اقلیت عددی بودند. یکی از عوامل ساختار روابط اجتماعی بود. ساختاری که روحانیت بر بر احساس توسعه نیافته مذهبی مردم تکیه می کرد در حالی که روشنفکران دینی به دنبال ایجاد بینش دینی در مردم بودند، روحانیت در میان مردم نفوذ داشت، لذا نمی شود از این مسئله زود رد شد. عامل دوم نگاه برخی از روحانیون سیاسی شده عضو شورایی انقلاب به موضوع قدرت و مسئولیت بود. آنان می گفتند که انقلاب را امام رهبری کرده است لذا قدرت حق روحانیون است. بنابراین این نظر، دولت موقت نمی توانست کارش را انجام دهد. این مسئله پیامدهایی هم داشت. مثال می زنم وقتی دولت در اجرای مصوبه ای از شورایی انقلاب در مواجهه با افکار عمومی با مشکل روبه رو می شد شورایی انقلاب مسئولیت تصویب آن را برعهده نمی گرفت و به افکار عمومی جواب نمی داد بلکه برعکس در مخالفت با دولت با سایرین هم صدا می شدند و اما عامل سوم بیرون از دستگاه روحانیت بود. عامل سوم خود روشنفکران ایران بودند. به نظر من هنوز هم يك ارزیابی و نقد درستی از رفتار روشنفکران در دوره اول انقلاب انجام نگرفته است. به نظر من مجموعه روشنفکران ایران در آن دوره توجه نکردند که در کجای تاریخ نشسته اند. نه به طبیعت انقلاب و نه به شرایط آن توجه نکردند و رفتار هایشان هماهنگ با شرایط آن روز نبود. اینها عواملی بود که به تدریج میان روشنفکران دینی با روحانیت فاصله ایجاد کرد و با گذشت زمان بیشتر و بیشتر شد.

در صورت تحقق شروطمان در انتخابات شرکت کرده و کاندیدا معرفی خواهیم کرد

ایسنا- ۸۳/۱۱/۲۱

ابراهیم یزدی اظهار داشت که وی و هم فکرانش، حضورشان در انتخابات ریاست جمهوری و معرفی کاندیدایشان را منوط به تحقق شروطشان کرده‌اند.

وی در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه، آزادی آنان که زندانیان سیاسی نامید و رفع توقیف مطبوعات از سوی حاکمیت را شروط حضورشان در عرصه‌ی انتخابات عنوان و خاطر نشان کرد: شرط اجتناب ناپذیر انتخابات آزاد منصفانه و عادلانه، تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم در اصل سوم قانون اساسی است.

وی معتقد است: حاکمیت برای قانع کردن مردم جهت حضور گسترده در انتخابات باید تغییراتی را در سیاست‌هایش لحاظ و مقدمات برگزاری انتخابات آزاد را فراهم کند. برای این منظور باید از تکرار انتخاباتی نظیر انتخابات مجلس هفتم و حذف کاندیداها بر اساس علایق و سلیق شخصی، پرهیز شود و رسماً و علناً کاندیداهای تمامی گروه‌ها و احزاب حتی طیف‌های منتقد از حقوق مدنی و قانونی خود برخوردار شوند.

یزدی همچنین بر تأمین حقوق و آزادی‌های سیاسی ملت ایران و لزوم برگزاری انتخابات آزاد و رقابتی تأکید کرد و نتیجه‌ی آن را کم شدن فشارهای بین‌المللی و در راستای منافع ملی دانست

پاسخ به اظهارات نادرست اخیر ناطق نوری

در گفت‌وگوی اختصاصی با پیام آزادی ۱۳۸۳

دکتر ابراهیم یزدی، عصر دیروز در یک مصاحبه‌ی اختصاصی با روزنامه‌ی پیام آزادی شرکت جست. معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب در دولت موقت و وزیر امور خارجه‌ی دولت مهندس بازرگان نظریات خود را پیرامون وضعیت سیاسی اخیر ایران، شرکت در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، اظهارات اخیر علی اکبر ناطق نوری، شرکت هاشمی رفسنجانی در انتخابات و مسائل روز با ما در میان گذاشته است. ماحصل این گفت‌وگوی کوتاه را در زیر بخوانید:

- آقای ناطق نوری در اظهارات اخیر خود، ادعاهای اثبات‌نشده‌ای را درباره دولت موقت، مطرح کردند. به نظر شما پیرامون سخنان اخیر رییس مجلس شورای اسلامی چیست؟

آقای ناطق نوری در اظهارات خود فرمودند که دولت موقت می‌بایست به خاطر وقایع کردستان محاکمه شود. علاوه بر این اظهارات، روزنامه رسالت که ارگان گروه سیاسی آقای ناطق نوری به شمار می‌آید، در جایی نوشته است که آنها در دولت موقت یک جاسوس را به عنوان استاندار کردستان منصوب کرده‌اند که از آمریکا حقوق می‌گرفته است.

آقای ناطق نوری به عنوان عضو فعال جامعه روحانیت مبارز، یک روحانی سرشناس و رییس مجلس شورای اسلامی، می‌بایست در برابر خدا و خلق خدا پاسخگو باشد که آن استاندار جاسوس کیست؟ نامش را معرفی کند و اسناد حقوق گرفتن او از دولت آمریکا را افشا کند. آقای ناطق باید بداند که اینک دوران این گونه برچسب‌زدن‌ها خاتمه یافته و مفاهیم تازه‌ای مطرح شده است. ایشان در جمع ائمه جماعات نیز در سخنان خود بیان کرده است که ما عادت نداریم مطالعه کنیم و تحلیل نکرده سخن می‌گوییم. من فکر می‌کنم ایشان علاوه بر نداشتن تحلیل، از حداقل تقوای سیاسی نیز برخوردار نیست. ایشان هیچ سندی ندارند که کدام استاندار دولت موقت جاسوس بوده است. در زمینه‌ی درخواست ایشان مبنی بر محاکمه‌ی دولت موقت، من اعلام می‌کنم که با قاطعیت از چنین محاکمه‌ای استقبال می‌کنم، به شرط آن که ایشان بپذیرند که اگر دولت موقت به علت ۹ ماه حکومتش می‌بایست محاکمه شود، مسئولین بعدی نیز در برابر دادگاه قرار بگیرند و عملکرد آنان مورد پرسش قرار بگیرد.

آقای جنتی عضو شورای نگهبان فرموده‌اند که قتل‌های زنجیره‌ای مستقیماً توسط آمریکا صورت پذیرفته است. اگر آقای ناطق نمی‌تواند اسم استانداری را ببرد که جاسوس آمریکا بوده و اگر نمی‌تواند استانداری را معرفی کند که حقوق می‌گرفته است، من بنا به یکی از بیانیه‌های سازمان قضایی نیروهای مسلح که اعلام کرده است سعید امامی وابسته به اجانب بوده است، می‌پرسم چه کسی مسئول مستقیم سعید امامی بوده؟ ما از محاکمه دولت موقت دفاع می‌کنیم. البته رییس دولت موقت و بعضی از وزرا به رحمت ایزدی پیوسته‌اند. دو تن از وزرای دولت موقت، یعنی مرحوم داریوش فروهر و مرحوم دکتر سامی، به وسیله‌ی جنایتکاران به قتل رسیده‌اند. دکتر چمران نیز در جبهه به شهادت رسیده است. اما اینجانب به عنان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و وزیر خارجه دولت موقت، حاضر هستم از حیثیت و کرامت همه‌ی همکارانم در دولت موقت دفاع کنم. امیدواریم که آقای ناطق نوری از امکاناتی که در صداوسیما در اختیار دارند و اخبار ایشان را در صدر اخبار پخش می‌کنند، استفاده کرده، ترتیب چنین مناظره‌ای را بدهد.

- شما ورود آقای هاشمی رفسنجانی به انتخابات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حضور فعال آقای هاشمی رفسنجانی، علی‌الاصول بدون ایراد است. زیرا ایشان یک شهروند ایرانی هستند و مثل تمام شهروندان، می‌توانند از حقوق خود استفاده کنند. اما در حالی که ایشان رییس مجمع تشخیص مصلحت هستند و مسئولیت تصویب سیاست‌های کلان در اختیار ایشان است، پرسش این است که چه ضرورتی موجب شده تا ایشان در انتخابات شرکت کنند؟ شواهد نشان می‌دهد که بعد از حذف آقای عبدالله نوری، ایشان به ریاست مجلس می‌اندیشد. آیا واقعاً با اینکه ایشان رییس مجمع تشخیص مصلحت هستند، لزومی در تصاحب ریاست مجلس نیز می‌بینند؟

- یعنی شما معتقدید که ایشان می‌خواهند هم زمان هم رییس مجلس باشند و هم رییس مجمع

تشخیص مصلحت نظام؟

ایشان اگر می‌گفتند که در صورتی که به ریاست مجلس انتخاب شوند، وضعیت روشن می‌شد. اما چون ایشان تاکنون چنین اظهاراتی نداشته‌اند و چون مجلس یک عمل استثنایی در تاریخ قانونگذاری صورت داده فرض بر این است که ایشان می‌خواهند هم زمان در هر دو مسئولیت

حضور داشته باشند. از دید دیگر، این که ایشان می‌خواهند دوباره رییس مجلس شوند، حاکی از آن است که بعد از ۲۰ سال از گذشت انقلاب، بعضی از افراد فکر می‌کنند، هنوز به اندازه کافی شخصیت‌های کاردان که بتوانند مجلس را اداره کنند وجود ندارد. به نظر من این پیام خوبی از جانب آقای هاشمی و دوستان ایشان نیست. من فکر می‌کنم که در میان دوستان ایشان نیز حتی کسانی هستند که بتوانند مجلس را به خوبی اداره کنند. شواهد نشان می‌دهد که اینک جریان محافظه‌کار و راست افراطی اصرار دارند، که ایشان وارد انتخابات مجلس شوند. ظاهراً حضور ایشان به نفع محافظه‌کاران و به ضرر فرآیند توسعه سیاسی است. آقای هاشمی باید به این مسئله کاملاً اشاره و صریحاً اعلام کند که نظرشان نسبت به توسعه سیاسی و برنامه‌های خاتمی چیست. در آن صورت ورود ایشان به نفع تعاون سیاسی است و در غیر این صورت به سود محافظه‌کاران خواهد بود.

- آقای دکتر، با توجه به شرایط سیاسی فعلی کشور و احتمال رد صلاحیت افراد هم فکر شما

تصمیم شما برای شرکت در انتخابات مجلس و تنظیم نحوه‌ی برخورد خود با وضعیت فعلی چیست؟

فضای سیاسی کنونی حاکم بر کشور، علی‌رغم آن که آقای ناطق نوری می‌گوید، تحلیل نداریم، دلایل فراوانی دارد. حقیقت این است که آقای ناطق دل خود را به دریا زده و به شدت از شرکت نهضت آزادی در انتخابات، اظهار نگرانی کرده است. ایشان حتی با توجه به واژه‌های خود، ورود نهضت آزادی را به انتخابات توطئه می‌داند. سوال من این است که چگونه حضور یک حزب سیاسی با سابقه‌ی ۴۰ ساله در انتخابات مجلس و آن هم با توجه به قوانین، یک توطئه به حساب می‌آید؟ عقل سلیم سیاسی می‌گوید که بایستی از نهضتی‌ها تشکر کرد. زیرا حضور نهضت آزادی و گروه‌ها و احزاب سیاسی باعث تشویق مردم برای شرکت در انتخابات خواهد شد و در واقع این حضور در نهایت به نفع اعتبار نظام خواهد بود. حاکمیت می‌بایست از این حضور استقبال کند، نه اینکه جنجال ایجاد کند. ما قصد داریم که در انتخابات مجلس شرکت کنیم و حتی به این موضوع نیز واقف هستیم که به احتمال زیاد شورای نگهبان صلاحیت افراد نهضت آزادی را رد خواهند کرد.

شرکت در انتخابات حق شهروندی ماست و ما تصمیم داریم که از این حق شهروندی خود استفاده کنیم. هیچ دادگاهی، نهضت آزادی و اعضای آن را از حقوق شهروندی خود محروم نکرده است.

ما برای استفاده از این حقوق ثبت‌نام می‌کنیم و اگر برخلاف مقررات و قوانین، ما را رد صلاحیت کنند، در میان کسانی که تصویب صلاحیت می‌شوند، افرادی را که به برنامه‌های ما وفادار و نزدیک هستند انتخابات خواهیم کرد. اهداف ما هم به وضوح مشخص شده است. توسعه سیاسی، حاکمیت ملت، کرامت انسانی، حمایت از برنامه‌های سیاسی آقای خاتمی در جهت کاهش بحران اقتصادی و به خصوص کاهش تورم و رکورد اقتصادی، ایجاد اشتغال در کشور، اصلاح قوانین دست و پاگیر که موجب حذف حقوق ملت شده است که قبلاً نیز برای اطلاع عموم مردم ایران اعلام شده است به هر حال، در صورت رد صلاحیت اعضای نهضت آزادی، ما از اصلاح‌طلبان و اعضای جبهه دوم خرداد که به مصادیق بالا احترام بگذارند، حمایت خواهیم کرد

**اگر ایران با اروپا کنار بیاید آمریکا خلع سلاح می‌شود
پس از عراق باید منتظر موج جدید دموکراسی‌خواهی در سایر کشورهای عربی بود**

ایلنا- ۱۳۸۳/۱۱/۲۱

وزیر امور خارجه اسبق جمهور اسلامی ایران گفت: چنانچه دموکراسی در عراق پیروز شود قطعاً باید منتظر موج جدیدی از دموکراسی‌خواهی در کشورهای عربی باشیم .

"ابراهیم یزدی" در گفت‌وگو با خبرنگار سرویس دیپلماتیک خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، با اشاره به مرز طولانی ایران با عراق، تصریح کرد: ایران علاوه بر این مسأله، با داشتن يك سابقه طولانی از مناسبات فرهنگی و اجتماعی با این کشور، قطعاً دارای منافع و مصالحی در عراق است. وی با تأکید بر این نکته که آمریکا نیز بر اساس آنچه تا به حال گفته، خواهان آرامش در عراق است، افزود: بنابراین می‌توان چنین تصور کرد که اگر ایران در يك برنامه راهبردی، اهداف کلان و واقع‌بینانه در چارچوب شرایط جهان تنظیم کند می‌تواند هم امنیت و هم مصالح ملی خود را در برابر عراق حفظ کند و هم حداکثر بهره‌برداري را نماید.

وزیر امور خارجه دولت موقت با تأکید بر این نکته که بی‌تردید تضادها و تعارض‌هایی بین دو کشور ایران و آمریکا وجود دارد، اظهار داشت: در يك سیاست معنادار، معمولاً تصمیم‌گیرندگان و کنش‌گران فعال، هم منطقه سبز و هم منطقه قرمز را تعریف می‌کنند و با پرهیز از ورود به منطقه قرمز، بر اهداف مشترك که تأمین‌کننده منافع هر دو طرف است تأکید می‌کنند.

یزدی اضافه کرد: البته نیروهایی در منطقه وجود دارند که مایل نیستند ایران و آمریکا به یک جمع‌بندی مشترک در عراق برسند و دائم در فرایند آن اختلال ایجاد می‌کنند.

وی ادامه داد: بسیاری از ناظران بین‌المللی روابط ایران و آمریکا، بر این نکته توجه کرده‌اند که لابی‌های اسرائیل در آمریکا، در نزدیکی دو کشور ایران و آمریکا اختلال ایجاد می‌کند.

وزیر امور خارجه دولت موقت افزود: با اینکه بیش از ۶۰ درصد جمعیت عراق، شیعه هستند اما در طول تاریخ عراق، چه در بنی‌امیه و بنی‌عباس و چه در دوران خلافت عثمانی و قیومیت انگلستان، شیعیان از حقوق خود محروم بوده‌اند.

دبیرکل نهضت آزادی ایران گفت: شاید برای اولین بار است که شیعیان عراق می‌توانند به تناسب جمعیت و امکانات، در سرنوشت خود اثرگذار باشند.

وی با بی‌مورد خواندن نگرانی همسایگان عراق در مورد به‌وجود آمدن یک دولت شیعی در این کشور، گفت: این نگرانی، بی‌مورد است زیرا اولاً شیعیان عراق، گرایش‌های متفاوتی دارند و دوم اینکه بر اساس آنچه علمای عراق از جمله آیت‌الله سیستانی گفته‌اند سیاست شیعیان عراق با آنچه در ایران می‌گذرد، متفاوت است.

یزدی افزود: تجربه حکومت روحانیون در ایران پیامدهایی داشته است و علمای عراق، از تکرار این تجربه پرهیز دارند.

دبیرکل نهضت آزادی ایران ادامه داد: شاید به همین دلیل است که آیت‌الله سیستانی اعلام کرده که قصد آنها تشکیل حکومت اسلامی در عراق نیست و ایشان بارها اعلام کرده‌اند که به حکومت به آن معنا که در ایران جاری است معتقد نیستند.

وی گفت: کردهای عراق به احتمال زیاد، به دولت فدرالی رأی می‌دهند؛ اقلیت سنی عراق نیز اگر چه در انتخابات کم شرکت کرده‌اند اما آنها نیز نهایتاً به حکومت فدرالی رأی خواهند داد و در مورد شیعیان نیز کسانی هستند که از دولت فدرالی حمایت می‌کنند.

وزیر امور خارجه دولت موقت با تأکید بر این نکته که مشخص نیست از درون مجلس مؤسسان چه چیزی بیرون می‌آید، افزود: به احتمال زیاد از درون آن، یک دولت فدرالی با ساختار دموکراتیک بیرون می‌آید.

دبیرکل نهضت آزادی ایران ادامه داد: اگر دموکراسی در عراق پیروز شود قطعاً باید منتظر موج جدیدی از دموکراسی‌خواهی در کشورهای عربی باشیم.

یزدی ادامه داد: اگر شیعیان عراق، نگاهی واقع‌گرایانه داشته باشند و به دنبال تمامیت‌خواهی نباشند قطعاً پیروزی آنها به نفع روندهای دموکراتیک در ایران نیز هست.

وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: رهبران شیعه عراق، در چارچوب حفظ موقعیت استثنایی به‌وجود آمده برای مردم عراق، با فرزاندگی و واقع‌گرایی، هماهنگ با سیاست‌های حاکم بر عراق عمل می‌کنند.

یزدی در ادامه با اشاره به تهدیدات آمریکا علیه ایران گفت: چه آمریکا و اروپا بخواهند یا نخواهند نظام جهانی به سمت دموکراتیزه‌شدن پیش می‌رود.

دبیرکل نهضت آزادی ایران اضافه کرد: بعد از فروپاشی شوروی، عوامل بیرونی دموکراسی از بین رفته و مناسبات جهانی به نفع توسعه دموکراسی است.

وی با تأکید بر این نکته که امروزه اولویت اقتصادی، روابط سیاسی را معین می‌کند، اظهار داشت: پیش‌شرط روابط اقتصادی، ثبات سیاسی است و ثبات سیاسی در عصر کنونی، دموکراتیزاسیون است.

وزیر امور خارجه دولت موقت افزود: آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها در مورد ایران مواضع کم‌وبیش مشترکی دارند اما تفاوت آنها در زبان و یا شیوه‌های برخورد با ایران است.

یزدی ادامه داد: اروپایی‌ها به دنبال حل مسالمت‌آمیز تدریجی اختلافات هستند ولی آمریکایی‌ها از موضع برتر با ایران سخن می‌گویند و اگر ایران با اروپا کنار بیاید در واقع آمریکایی‌ها را خلع سلاح کرده است.

وي با تأكيد بر اين نکته كه تهديدات آمريكا شامل راهكار سياسي، اقتصادي و نظامي است، گفت: آمريكا برنامه‌هاي مانند حمله عراق در مورد ايران ندارد اما احتمال عمليات محدود نظامي منتفي نيست.

دبيركل نهضت آزادي ايران در پايان اظهار داشت: در چنين شرايطي قبل از اينكه ديگران، ايران را مجبور كنند كه تغييراتي انجام دهد مسؤولان بايد با مردم كنار بيايند و مقدمات تغييرات جدي در مناسبات سياسي را فراهم كنند.

حمله به ايران ؛ شكاف ميان بریتانیا و آمریکا

تهمينه بهرامعلیان، آفتاب ۱۳۸۳/۱۱/۲۱

آفتاب - سخنراني ديکچني معاون رئيس جمهوري ايالات متحده مبني بر اينکه ايران در رأس اولويت‌هاي اين کشور قرار دارد، با واکنش‌هاي متفاوت روبه‌رو شد

جک استراو وزير امور خارجه بریتانیا در اين ميان پرونده‌اي ۲۰۰ صفحه‌اي تحت عنوان «برنامه هسته‌اي ايران» كه تأكيد بر لزوم تداوم مذاكرات و دوري گزیدن از راحل‌هاي غيرديپلماتيك دارد را تهيه کرده و در صدد است طي مذاكرات خود با همتاي آمريكايي‌اش، كاندوليزا رايس اختلافات موجود بين اروپا و آمريكا در مورد برنامه‌هاي هسته‌اي ايران را تا حدي كم و واشنگتن را مجاب به اتخاذ رويكردي مثبت و مبتني بر اصول ديپلماتيك نسبت به ايران كند .

درباره نقش بریتانیا در مورد تصميم‌گيري در پرونده هسته‌اي ايران و اهداف سفر استراو به واشنگتن نظرات متفاوتي ابراز مي‌شود .

در حالي كه برخي از تحليلگران مذاكرات استراو را بي‌نتيجه مي‌دانند و معتقدند كه وي بايد از قابل اعتماد نبودن طرف مذاكراتش نگران باشد. دكتر ابراهيم يزدي مي‌گويد: در اين باره توجه به چند مورد ضروري است. اول اينکه سياستمداران انگليسي به جهت سوابق حضور طولاني در مشرق زمين و ايران، واقع بينانه‌تر از آمريكايي‌ها فكر و داوري مي‌كنند، دوم اينکه پديداري اختلاف در سطح بين‌المللي در ميان قدرت‌ها و کشورها امري نوظهور نيست اما در جهان كنوني اصل مهم براي ايجاد صلح، مذاكره و راحل‌هاي ديپلماسي براي حل اختلاف است .

بنابراين ايران بايد از اينگونه پيشنهاده‌ها كه در مسير ديپلماسي گام بر مي‌دارد، حمايت كند .

يزدي معتقد است: اصولاً هر اختلافي كه در سطح جهاني پيش مي‌آيد، طرفين مذاكرات به نيات و برنامه‌هاي يكدیگر اعتماد ندارند، اما با استناد به عدم آگاهي از برنامه‌هاي طرفين نمي‌توان از شرکت در مذاكره سرباز زد و يا نتيجه‌گيري منفي كرد .

بايد بدانيم كه آشكار شدن نيات و برنامه‌هاي طرفين تنها از راه گفت‌وگوهاي دوجانبه صورت مي‌گيرد .

در این شرایط ایران باید با حمایت از این مذاکرات سعی کند از طریق این کانال، باور و تعهد خود مبنی بر استفاده از فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز را به جهان ارائه دهد.

یزدی با اشاره به اینکه ایران نه تنها عضو NPT است بلکه پروتکل الحاقی را نیز امضاء کرده و خود را ملزم به رعایت قوانین کرده است. وی معتقد است: می‌بایست در جریان این مذاکرات به طرفین اعتماد داشت.

سخنرانی در دانشگاه شهید چمران اهواز ۸۳/۱۱/۲۶

در روز دوشنبه ۲۶ بهمن‌ماه دکتر ابراهیم یزدی، همراه امام در پاریس، عضو شورای انقلاب، وزیر خارجه‌ی دولت موقت و دبیر کل نهضت آزادی ایران در مراسمی در دانشگاه شهید چمران اهواز پیرامون انقلاب اسلامی به سخنرانی پرداخت.

این مراسم به دعوت شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز در مکان آمفی‌تئاتر دانشکده‌ی مهندسی این دانشگاه برگزار گردید.

پس از پایان این مراسم، دکتر ابراهیم یزدی در جلسهِ پرسش و پاسخی با حضور خبرنگاران و دانشجویان حضور یافت که گزارش آن پیش روی شماست.

ضرورت تشکیل جبهه اصلاحات و معرفی يك كانديدای واحد

دکتر یزدی در جواب به اولین پرسش این مراسم پیرامون معرفی یا عدم معرفی کاندیدای مستقل از سوی نهضت آزادی ایران گفت: در مورد انتخابات، نهضت آزادی ایران در مرحله‌ی اول همواره بر طرح مطالبات مردم تأکید می‌کند و خواستار فراهم آمدن شرایط مقدماتی جهت برگزاری انتخاباتی آزاد و پرشور است. در مرحله‌ی دوم ما می‌گوییم که هر کاندیدا باید برنامه‌های خود را معرفی کند که این برنامه باید متناسب با زمان حال و شرایط کنونی جهان باشد. در مرحله‌ی سوم کاندیدای مورد نظر باید به مردم بگوید که چگونه می‌خواهد به برنامه‌های خود عمل کند، با توجه به تجربه‌ی آقای خاتمی که در این مرحله با مشکل مواجه شد، این مرحله بسیار مهم است.

به طور کلی نهضت آزادی ایران معتقد است که جنبش اصلاحات علی‌رغم اینکه قوه‌ی مجریه را در اختیار داشت و در دوره‌ی ششم قوه‌ی مقننه را هم در اختیار داشت به این دلیل با شکست مواجه شد که رهبری معینی نداشت. آقای خاتمی رئیس‌جمهور اصلاحات بود ولی هیچ‌گاه رهبری اصلاحات را نپذیرفت. نمایندگان سابق مجلس هم هیچ‌گاه چنین نگاهی به جنبش اصلاحات نداشتند. در حقیقت رهبری يك جنبش با رئیس‌جمهور يك جنبش بودن متفاوت است. پس به نظر می‌رسد در این زمان برای پیش برد فرایند اصلاحات مبرم‌ترین نیاز ما این است که جنبش اصلاحات دارای يك رهبر شود. اما این رهبری نمی‌تواند به صورت فردی باشد زیرا در میان افرادی که هستند کسی که بتواند جامع و کامل باشد و همه آن را بپذیرند وجود ندارد، هیچ حزب و گروه واحدی هم نمی‌تواند به تنهایی رهبری جنبش را بر عهده بگیرد، نه نهضت آزادی ایران و نه هیچ حزب دیگری، بنابراین باید يك

جبهه‌ی فراگیر از همه‌ی نیروهای دموکرات، مردم سالار و اصلاح‌طلب (چه آنهایی که درون حاکمیت بوده‌اند و چه آنهایی که نبوده‌اند) تشکیل بشود.

این جبهه‌ی فراگیر با ۲ معیار باید حرکت کند: اول اینکه منشور خود را مشخص کند، یعنی توافقی مکتوب شکل بگیرد که در چه چارچوبی می‌خواهند کار کنند و دوم اینکه، روابط خودشان را در این ائتلاف شفاف کنند. به محض تشکیل این جبهه و توافق گروه‌ها، دیگر مهم نیست که چه کسی از این جبهه می‌خواهد به عنوان رئیس جمهور کاندیدا بشود و این قضیه فرعی بر مسئله است. اما در صورتی که این جبهه تشکیل نشود، هر کاندیدایی از اصلاح‌طلبان هم که بیاید و پیروز بشود باز هم این رئیس جمهور شکست خواهد خورد و شرایطی بهتر از آقای خاتمی نخواهد داشت این درست است که آقای خاتمی فضای اجتماعی و سیاسی ایران را تغییر داد و در این راستا خیلی کارها انجام داد ولی وی موفق نشد به همه‌ی وعده‌های خود جامه‌ی عمل بپوشاند. به هر حال ما به دنبال موضوع تشکیل جبهه هستیم، که در صورت تشکیل آن، این جبهه است که باید بگوید چه کسی کاندیدا بشود.

معرفی کاندیدا از سوی نهضت آزادی

یزدی در ادامه افزود: این مطلب که از سوی خودمان کاندیدایی را معرفی کنیم، هنوز تصمیم نگرفته ایم. کاندیدای نهضت طی بیانیه رسمی نهضت آزادی اعلام خواهد شد.

اما به طور حتم اگر ما کاندیدایی را معرفی کردیم، آن کاندیدا باید برنامه‌ی خود را ارائه دهد و باید اعلام کند که چگونه می‌خواهد برنامه‌های خود را محقق سازد.

نهضت آزادی ایران به رویکرد حزبی معتقد است

همراه امام در پاریس در جواب این سؤال که: آیا با توجه به تجربه‌ی ۸ ساله‌ی اصلاحات و شفاف‌تر شدن فضای سیاسی، نهضت آزادی همچنان به رویکرد جبهه‌ای به جای رویکرد حزبی معتقد است، اظهار داشت: نهضت آزادی ایران به رویکرد حزبی معتقد است و این منافاتی با تشکیل جبهه‌ی گسترده ندارد. جبهه باید مرکب از سازمان‌های شناسنامه‌دار باشد، در کشوری مثل ایران که دوران انتقال تاریخی را می‌گذراند، تنوع افکار و اندیشه‌ها یک امر طبیعی است، ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که تنها یک حزب واحد با یک ایدئولوژی و پلات فرم واحد وجود داشته باشد، تنوع و ویژگی بارز جامعه‌ی ماست. بنابراین احزاب گوناگونی وجود دارند، این احزاب در قلمرو کاری خودشان به کار تشکیلاتی و سازمانی می‌پردازند اما می‌توانند در یک امر فراگروهی و ملی به عنوان یک جبهه فراگیر دور هم جمع شوند.

علت شکست اصلاحات

یزدی در پاسخ به این پرسش که علت شکست اصلاحات را چه می‌دانید، گفت: این که ما بگوئیم جنبش اصلاح‌طلبی شکست خورد زیرا در مقابل آن ستاد ضد اصلاحات تشکیل شده بود، ضمن اینکه واقعیت دارد اما فرافکنی است. طبیعی است که جنبش اصلاحات دشمنانی دارد، اما نمی‌شود گفت که علت شکست اصلاحات فعالیت گروه‌های ضد اصلاحات بود. به نظر من اگر جنبش اصلاحات ضعف درونی نداشت هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد، در ضمن به نظر من مشکل جبهه‌ی اصلاحات عدم حمایت مردمی هم نبود. ۲۲ میلیون نفر به آقای خاتمی رای دادند، ضمناً درصد آرای خاتمی در شهرهای

بزرگ و شهرهای کوچک تقریباً یکسان بود. این قضیه نشان می‌دهد که ناخودآگاه جمعی جامعه‌ی ما، در شهر و روستا، ناگهان یک فرمان واحد را صادر کرده است. آن چیزی که جبهه‌ی اصلاحات را ناکام کرد آن بود که نتوانست این نیروی بالقوه را به نیروی بالفعل تبدیل کند. یعنی جبهه‌ی اصلاحات نتوانست از این ۲۲ میلیون رای حمایت مردمی، در رویارویی با مخالفانش از لحاظ سیاسی استفاده‌ی بهینه را انجام دهد و این به همان دلیلی بود که قبلاً هم توضیح دادم، یعنی نبود رهبری در جبهه‌ی اصلاحات. البته جبهه‌ی اصلاحات اشکالات دیگری هم داشته است. اما اشکال کلیدی، همین مسئله‌ی نبود رهبری بوده است. به همین دلیل ما معتقدیم اکنون می‌بایستی در آستانه‌ی انتخابات جدید این جبهه تشکیل شود.

نهضت آزادی ایران به تمام اصول قانون اساسی التزام دارد

یزدی در مورد اعتقاد یا عدم اعتقاد نهضت آزادی به برخی اصول قانون اساسی اظهار داشت: نهضت آزادی ایران به قانون اساسی ایران التزام دارد، التزام به معنی اعتقاد نیست، در یک نظام مدنی و در یک نظام دموکراتیک شما از مردم سؤال نمی‌کنید که آیا به قانون اعتقاد دارید یا نه، بلکه می‌خواهید که همه به قانون التزام داشته باشند و ما به همه‌ی اصول قانون اساسی التزام داریم.

جریان‌ات محافظه‌کار از عملکرد مجلس هفتم رضایت ندارند

یزدی در مورد مجلس هفتم گفت: در این یک سال که از عمر مجلس هفتم می‌گذرد، خیلی چیزها اتفاق افتاده است و ما نباید این اتفاقات را نادیده بگیریم، از جمله اینکه خیلی از جریان‌ات محافظه‌کار از کارنامه‌ی این مجلس به شدت ناراحت هستند.

جنبش دانشجویی به دنبال طرح مطالبات صنفی باشد

دبیر کل نهضت آزادی در جواب سئوالی پیرامون جنبش دانشجویی ایران، گفت: جنبش دانشجویی در مقطعی بیش از توان خودش گام برداشت. در همان ۱۸ تیر ما به دوستان دانشجوی گفتیم که از دانشگاه بیرون نیایند، در مبارزات سیاسی اصلی هست به نام اصل تحریک، عده‌ای کمر بر این بسته بودند که جنبش دانشجویی را بزنند و به همین دلیل دانشجویان را تحریک کردند که از خوابگاه‌ها بیرون بروند. البته در میان دانشجویها کسانی بودند که دانشجوی نبودند، یا اینکه دانشجوی بودند ولی شعارهایی می‌دادند که نباید گفته می‌شد. شعارهایی دادند که به نفع جریان مقابل بود. به همین دلیل خیلی مهم است که جنبش دانشجویی بداند چگونه می‌خواهد عمل کند.

جنبش دانشجویی ایران ۶۰ سال سابقه دارد و در این ۶۰ سال فراز و نشیب‌های زیادی داشته است.

اما در وضعیت کنونی توصیه‌ی من به جنبش دانشجویی این است که بخش اعظم نیروی خود را بر کار صنفی متمرکز کنند. دانشجویان ممکن است بسیار سیاسی و فعال هم باشند ولی در این مقطع باید بر روی کار صنفی متمرکز شوند.

در شان دانشجوی نبود که به رئیس جمهور توهین شود

ابراهیم یزدی در پاسخ به سئوالی در مورد ماجرای سخنرانی خاتمی در روز ۱۶ آذر در دانشکده‌ی فنی گفت: تحت هیچ شرایطی در شان دانشجوی نبود که به رئیس جمهور توهین شود. از این ماجرا

گروه‌هایی که مخالف خاتمی و اصلاحات بودند بیشترین سود بردند، آن‌ها با يك تیر دو نشان زدند، هم خاتمی را کف کردند و هم دانشجویان را بدنام کردند.

رژیم شاه از اواخر دهه‌ی ۴۰ دچار تعادل ناپایدار شده بود

یزدی در قسمت دیگری از صحبت‌هایش در مورد انقلاب ایران گفت: هنگامی که نظامی مشروعیت خود را از دست می‌دهد، در شرایطی قرار می‌گیرد که ما به آن تعادل ناپایدار می‌گوئیم، ممکن است جامعه‌ای به حالت تعادل ناپایدار برسد ولی سال‌ها در این وضعیت بماند و سقوط نکند. رژیم شاه از اواخر دهه‌ی ۴۰ وارد فاز تعادل ناپایدار شده بود اما بلافاصله سقوط نکرد، در وضعیت تعادل ناپایدار، زمانی نظام مستقر سقوط خواهد کرد که نیروی جایگزین آن نظام مشخص شود و تا زمانی که این مسئله محقق نگردد این تعادل ناپایدار ادامه خواهد داشت. در ضمن نیروی جایگزین هم ممکن است وجود داشته باشد ولی فاقد مشروعیت و یا شناخت در میان مردم باشد. اگر من بخواهم به شما بگویم که نقش سفر امام به پاریس در سیر حوادث انقلاب چه بود، باید عرض کنم که: نظامی که مشروعیت خود را از دست داده بود و دچار تعادل ناپایدار شده بود با سفر ما به پاریس، ناگهان در سطح ملی و بین‌المللی با يك آلت‌رناتیو روبه‌رو شد. بدین صورت که: آیت‌الله (امام) خمینی می‌آید، شاه می‌رود.

اگر این قضیه اتفاق نمی‌افتد شاه نمی‌رفت، به عبارت دیگر تعادل ناپایدار از بین نمی‌رفت.

ما به اقتصاد بازار اعتقاد داریم

دبیر کل نهضت آزادی ایران در جواب این سؤال که سیاست اقتصادی نهضت آزادی چیست، گفت: سوئد يك کشور سوسیال دموکرات است. ۷۰ سال است که دولت سوئد، سوسیال دموکرات است ولی در سوئد وسایل تولید و توزیع در دست دولت نیست در سوئد تنها توزیع درآمد به صورت عادلانه بر عهده‌ی دولت می‌باشد، بنابراین اگر از ما سؤال شود که آیا به اقتصاد سوسیالیستی به معنای دولتی کردن وسایل تولید و توزیع معتقدید خواهیم گفت: نه! اما اگر بگوئید به توزیع عادلانه‌ی درآمدها معتقدید، جواب ما مثبت خواهد بود. من به چنین شیوه‌هایی در اقتصاد اعتقاد دارم.

ضمناً اگر منظور از اقتصاد لیبرالی، اقتصاد بازار باشد، باید بگویم: بله! ما به اقتصاد بازار اعتقاد داریم.

ما اعتقاد داریم که نظام اقتصادی ما باید بر اساس خصوصیت‌های خودمان ایجاد شود. مانند ژاپنی‌ها که اقتصادشان را بر اساس ویژگی‌های اجتماعی خودشان پایه‌ریزی کردند. باید توجه داشت که فرد ممکن است به لحاظ آرمانی، سوسیالیست یا لیبرال باشد ولی باید در پی‌ریزی سیستم اقتصادی مناسب برای کشورش به این نکته توجه کند که آیا لوازم و شرایط آن در جامعه‌اش وجود دارد یا خیر.

سیاست خارجی ایران باید منسجم و هماهنگ شود

یزدی در مورد سیاست خارجی ایران گفت: در همه جای دنیا نهادهای مختلف در سیاست‌های کلان کشور دخالت می‌کنند و البته در ایران هم بدین صورت است. بدین ترتیب که در کشورهای مختلف نهادهایی ایجاد می‌شوند که نیروهای ذی‌نفع در آن جا جمع می‌شوند و به هم‌کنشی می‌پردازند، اما

وقتی که سیاستی اتخاذ شد، این نهاد دیپلماسی کشور است که باید آن سیاست را اجرا کند. در حالی که در ایران چنین نیست. یعنی شورای امنیت که جامع‌ترین نهادی است که از همه‌ی طیف‌ها در آنجا حضور دارند، وقتی که سیاست‌ها را اتخاذ کرد نباید خودش هم به دنبال اجرای آن باشد، بلکه باید اجرای آن را به وزارت خارجه واگذار کند، اصلاً دلیل حضور وزیر خارجه در شورای امنیت ملی همین است.

آمریکا به ایران حمله نمی‌کند

یزدی در مورد سیاست آمریکا در مقابل ایران گفت: آمریکایی‌ها به کرات گفته‌اند برای حل مسئله‌ی ایران ۳ راهکار اساسی دارند: سیاسی، اقتصادی و نظامی.

برخی وقتی می‌شنوند راهکار نظامی، فکر می‌کنند که آمریکا مثل عراق به ایران حمله خواهد کرد در حالی که این طور نیست و آمریکا به ایران حمله نخواهد کرد.

راهکار سیاسی آمریکا در مواجهه با ایران به این صورت است که: از نظر سیاسی ۴ مسئله وجود دارد که آمریکا و اروپا در مورد ایران مطرح می‌کنند ۱- فعالیت‌های هسته‌ای ۲- حقوق بشر ۳- تروریسم و ۴- صلح خاورمیانه.

صلح خاورمیانه که ارتباط زیادی با ایران ندارد. در واقع هنگامی که اسرائیل این واقعیت را بپذیرد که در چارچوب قطع‌نامه‌ی سازمان ملل حاضر شود با فلسطینی‌ها کنار بیاید، یک دولت مستقل فلسطینی تشکیل می‌شود و چه ایران بخواهد و چه نخواهد صلح ایجاد خواهد شد. آمریکا برای فرافکنی نام ایران را در این قضیه مطرح می‌کند. ایران هم بارها گفته که هرچه فلسطینی‌ها بپذیرند ما هم قبول می‌کنیم.

اما مسئله‌ی تروریسم به حمایت ایران از حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله لبنان مربوط می‌شود. این‌جا یک اختلاف در تعریف تروریسم وجود دارد. قطع‌نامه‌ی سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ در تعریف تروریسم می‌گوید: «کسانی که علیه ارتش اشغال‌گر مبارزه می‌کنند، تروریست نیستند.» همان‌طور که مجاهدین افغان که علیه اشغال‌گران روسیه می‌جنگیدند تروریست نبودند و حتی آمریکایی‌ها هم به آن‌ها کمک می‌کردند.

ایران به درستی می‌گوید: حزب‌الله لبنان تروریست نیست زیرا جنوب لبنان در اشغال اسرائیل بوده و حالا هم که جنوب لبنان آزاد شده، حزب‌الله اعلام کرده که ما قصد داریم به عنوان یک حزب سیاسی در لبنان فعالیت کنیم.

اما حقوق بشر و انرژی هسته‌ای مطالب اساسی در سیاست آمریکا و اروپا در قبال ایران هستند.

سیاست آمریکا و اروپا در رابطه با برنامه‌ی هسته‌ای ایران متفاوت است. آمریکایی‌ها می‌گویند ایران حق انجام هیچ‌گونه فعالیت هسته‌ای را ندارد و باید همه‌ی فعالیت‌هایش را تعطیل کند در حالی که اروپائیان می‌گویند: حق طبیعی ایران را برای داشتن فعالیت هسته‌ای صلح‌آمیز به رسمیت می‌شناسیم تنها ایران باید چرخه‌ی تولید سوخت برای نیروگاه‌های خود را متوقف کند و ما نیز طبق قراردادی متعهد می‌شویم سوخت مورد نیازشان را تامین کنیم.

در مورد حقوق بشر هم باید گفت که این مسئله برای جهان امروز بسیار مهم و حیاتی است و به نظر می‌رسد بعد از اینکه مسئله‌ی هسته‌ای ایران تا پایان اسفندماه به نتیجه رسید، آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به صورت جدی بر روی قضیه حقوق بشر متمرکز خواهند شد.

تصویب قطع‌نامه علیه ایران ایجاد خسارت اقتصادی می‌کند

ابراهیم یزدی در پاسخ به این سؤال که اگر ایران مطالبات آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای را تامین نکند چه اتفاقی خواهد افتاد، ابراز داشت: ایران اگر با آژانس کنار نیاید، پرونده‌ی ایران به شورای امنیت سازمان ملل می‌رود و در شرایط کنونی هم هیچ کشوری این مسئله را وتو نمی‌کند و این همان کار سیاسی است که آمریکایی‌ها در مقابل ایران در سر می‌پرورانند.

اگر پرونده‌ی ایران به شورای امنیت برود، علیه ایران قطع‌نامه صادر خواهد شد که این اتفاق باعث بروز خسارت‌های اقتصادی عظیمی به ایران خواهد شد که واضح‌ترین نمود آن تحریم صادرات نفت خام است و وقتی به این نکته توجه کنیم که ۸۰٪ بودجه‌ی کشور ما از صادرات نفت خام تامین می‌شود، ابعاد این فاجعه مشخص‌تر می‌گردد.

ضمناً با تصویب قطع‌نامه علیه ایران، آمریکا ممکن است دست به عملیات نظامی محدود بزند. بدین صورت که مثلاً به وسیله‌ی ناوگان‌های دریایی خود در اقیانوس هند، تنگه‌ی هرمز را ببندد و مانع صادرات نفت و یا ورود کالا به ایران شود.

انتخابات عراق در منطقه تاثیرگذار است

سؤال آخر جلسه در مورد انتخابات عراق بود، یزدی در این زمینه گفت: انتخابات عراق، هم در خود جامعه‌ی عراق اثرگذار است، هم در ایران و هم در کشورهای عربی منطقه.

در انتخابات اخیر، مطابق با پیش‌بینی‌ها، شیعیان پیروز شدند، شیعیان عراق اعلام داشته‌اند که قصد تشکیل حکومت دینی را ندارند و عملاً تشکیل يك حکومت سکولار را پذیرفته‌اند.

عمده‌ترین مسئله‌ی پیش روی مجلس موسسان آینده این است که ساختار حکومت آینده فدراتیو باشد یا نه.

کردها به شدت از ایجاد يك دولت فدراتیو حمایت می‌کنند در حالی که در مورد این مسئله در میان شیعیان اختلاف نظر و عقیده وجود دارد. به هر حال باید منتظر ماند و سیر تحولات را به دقت زیر نظر داشت.

پیامد های پیروزی دموکراسی در عراق
سرویس دیپلماتیک خبرگزاری ایلنا ۸۳/۱۱/۳۰

وزیر امور خارجه اسبق جمهور اسلامی ایران گفت: چنانچه دموکراسی در عراق پیروز شود قطعاً باید منتظر موج جدیدی از دموکراسی‌خواهی در کشورهای عربی باشیم .

"ابراهیم یزدی" در گفت‌وگو با خبرنگار سرویس دیپلماتیک خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، با اشاره به مرز طولانی ایران با عراق، تصریح کرد: ایران علاوه بر این مسأله، با داشتن يك سابقه طولانی از مناسبات فرهنگی و اجتماعی با این کشور، قطعاً دارای منافع و مصالحی در عراق است. وی با تأکید بر این نکته که آمریکا نیز بر اساس آنچه تا به حال گفته، خواهان آرامش در عراق است، افزود: بنابراین می‌توان چنین تصور کرد که اگر ایران در يك برنامه راهبردی، اهداف کلان و واقع‌بینانه در چارچوب شرایط جهان تنظیم کند می‌تواند هم امنیت و هم مصالح ملی خود را در برابر عراق حفظ کند و هم حداکثر بهره‌برداري را نماید.

وزیر امور خارجه دولت موقت با تأکید بر این نکته که بی‌تردید تضادها و تعارض‌هایی بین دو کشور ایران و آمریکا وجود دارد، اظهار داشت: در يك سیاست معنادار، معمولاً تصمیم‌گیرندگان و کنش‌گران فعال، هم منطقه سبز و هم منطقه قرمز را تعریف می‌کنند و با پرهیز از ورود به منطقه قرمز، بر اهداف مشترك که تأمین‌کننده منافع هر دو طرف است تأکید می‌کنند.

یزدی اضافه کرد: البته نیروهایی در منطقه وجود دارند که مایل نیستند ایران و آمریکا به يك جمع‌بندی مشترك در عراق برسند و دائم در فرایند آن اختلال ایجاد می‌کنند. وی ادامه داد: بسیاری از ناظران بین‌المللی روابط ایران و آمریکا، بر این نکته توجه کرده‌اند که لابی‌های اسرائیل در آمریکا، در نزدیکی دو کشور ایران و آمریکا اختلال ایجاد می‌کند.

وزیر امور خارجه دولت موقت افزود: با اینکه بیش از ۶۰ درصد جمعیت عراق، شیعه هستند اما در طول تاریخ عراق، چه در بنی‌امیه و بنی‌عباس و چه در دوران خلافت عثمانی و قیومیت انگلستان، شیعیان از حقوق خود محروم بوده‌اند.

دبیرکل نهضت آزادی ایران گفت: شاید برای اولین بار است که شیعیان عراق می‌توانند به تناسب جمعیت و امکانات، در سرنوشت خود اثرگذار باشند.

وی با بی‌مورد خواندن نگرانی همسایگان عراق در مورد به‌وجود آمدن يك دولت شیعی در این کشور، گفت: این نگرانی، بی‌مورد است زیرا اولاً شیعیان عراق، گرایش‌های متفاوتی دارند و دوم اینکه بر اساس آنچه علمای عراق از جمله آیت‌الله سیستانی گفته‌اند سیاست شیعیان عراق با آنچه در ایران می‌گذرد، متفاوت است.

یزدی افزود: تجربه حکومت روحانیون در ایران پیامدهایی داشته است و علمای عراق، از تکرار این تجربه پرهیز دارند.

دبیرکل نهضت آزادی ایران ادامه داد: شاید به همین دلیل است که آیت‌الله سیستانی اعلام کرده که قصد آنها تشکیل حکومت اسلامی در عراق نیست و ایشان بارها اعلام کرده‌اند که به حکومت به آن معنا که در ایران جاری است معتقد نیستند.

وی گفت: کردهای عراق به احتمال زیاد، به دولت فدرالی رأی می‌دهند؛ اقلیت سنی عراق نیز اگر چه در انتخابات کم شرکت کرده‌اند اما آنها نیز نهایتاً به حکومت فدرالی رأی خواهند داد و در مورد شیعیان نیز کسانی هستند که از دولت فدرالی حمایت می‌کنند.

وزیر امور خارجه دولت موقت با تأکید بر این نکته که مشخص نیست از درون مجلس مؤسسان چه چیزی بیرون می‌آید، افزود: به احتمال زیاد از درون آن، يك دولت فدرالی با ساختار دموکراتیک بیرون می‌آید.

دبیرکل نهضت آزادی ایران ادامه داد: اگر دموکراسی در عراق پیروز شود قطعاً باید منتظر موج جدیدی از دموکراسی‌خواهی در کشورهای عربی باشیم.

یزدی ادامه داد: اگر شیعیان عراق، نگاهی واقع‌گرایانه داشته باشند و به دنبال تمامیت‌خواهی نباشند قطعاً پیروزی آنها به نفع روندهای دموکراتیک در ایران نیز هست.

وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: رهبران شیعه عراق، در چارچوب موقعیت استثنایی به‌وجود آمده برای مردم عراق، با فرزاندگی و واقع‌گرایی، هماهنگ با سیاست‌های حاکم بر عراق عمل می‌کنند.

یزدی در ادامه با اشاره به تهدیدات آمریکا علیه ایران گفت: چه آمریکا و اروپا بخواهند یا نخواهند نظام جهانی به سمت دموکراتیزه شدن پیش می‌رود.

دبیرکل نهضت آزادی ایران اضافه کرد: بعد از فروپاشی شوروی، عوامل بیرونی دموکراسی از بین رفته و مناسبات جهانی به نفع توسعه دموکراسی است.

وی با تأکید بر این نکته که امروزه اولویت اقتصادی، روابط سیاسی را معین می‌کند، اظهار داشت: پیش‌شرط روابط اقتصادی، ثبات سیاسی است و ثبات سیاسی در عصر کنونی، دموکراتیزاسیون است.

وزیر امور خارجه دولت موقت افزود: آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها در مورد ایران مواضع کم‌وبیش مشترکی دارند اما تفاوت آنها در زبان و یا شیوه‌های برخورد با ایران است.

یزدی ادامه داد: اروپایی‌ها به دنبال حل مسالمت‌آمیز تدریجی اختلافات هستند ولی آمریکایی‌ها از موضع برتر با ایران سخن می‌گویند و اگر ایران با اروپا کنار بیاید در واقع آمریکایی‌ها را خلع سلاح کرده است.

وی با تأکید بر این نکته که تهدیدات آمریکا شامل راهکار سیاسی، اقتصادی و نظامی است، گفت: آمریکا برنامه‌ای مانند حمله عراق در مورد ایران ندارد اما احتمال عملیات محدود نظامی منتفی نیست.

دبیرکل نهضت آزادی ایران در پایان اظهار داشت: در چنین شرایطی قبل از اینکه دیگران، ایران را مجبور کنند که تغییراتی انجام دهد مسئولان باید با مردم کنار بیایند و مقدمات تغییرات جدی در مناسبات سیاسی را فراهم کنند.

اصلاح‌طلبان تا شهادت ریسا نداشتند، سیاست را یاد نخواهند گرفت.

گفتگوی داود خدابخش با ابراهیم یزدی، صدای آلمان ۸۳/۱۲/۱



ایران در سر یک پیچ سرنوشت‌ساز قرار گرفته است. اگر حاکمان ایران بخواهند با همان شیوه‌هایی که انتخابات مجلس هفتم و یا دوره‌های گذشته را انجام دادند، انتخابات نهمین دوره ریاست‌جمهوری را برگزار نکنند، قطعاً یک خطای استراتژیک را مرتکب خواهند شد در نهمین دور انتخابات ریاست‌جمهوری، اصلاح‌طلبان ایران پیش از هر نیروی سیاسی دیگر پیشقدم شده و کاندیدای خود را که دکتر مصطفی معین است و معاون اول او که دکتر محمدرضا خاتمی، دبیرکل جبهه مشارکت است را

اعلام کرده و يك وزير زن در كابينه را كه خانم دكتر الهه كولايی باشد را از هم‌اکنون تعیین کرده‌اند. ولی به نظر می‌آید كه اصلاح‌طلبان فاقد يك برنامه‌ی اصلاح‌طلبانه هستند و تنها می‌خواهند به هر بهایی در حاکمیت سهمی را از آن خود سازند. در این زمینه صدای آلمان گفتگویی داشت به دكتر ابراهیم یزدی، دبیركل «نهضت آزادی ایران».

گفتگو: داود خدابخش

دوچپه‌وله: آقای دكتر یزدی از نظر شما برنامه دكتر مصطفی معین به عنوان كاندید اصلاح‌طلبان، يك برنامه اصلاح‌طلب در انتخابات ریاست‌جمهوری است؟

ابراهیم یزدی: چه در مورد برنامه آقای دكتر معین یا هر كاندید دیگری، علاوه بر اینکه محتوای برنامه مهم است، مهم‌تر این است كه گفته شود، با توجه به تجربه‌ی آقای خاتمی در طی هشت سال گذشته، آقایان كاندیدهای جدید اگر انتخاب شوند، چگونه میخواهند این برنامه‌ها را اجرا کنند؟ در حالیکه آقای خاتمی بعد از دو دوره ریاست‌جمهوری، در نهایت مگویند، رییس‌جمهور در داخل این ساختار حكم تداركچی را دارد. بنابراین كاندیدهای ریاست‌جمهوری باید بگویند كه چگونه میخواهند این برنامه‌ها را اجرا کنند؟

دوچپه‌وله: در واقع بر اساس این نظر شما، میشود چنین استنباط كرد كه در ایران به تغییرات ساختاری نیاز است؟

ابراهیم یزدی: قطعاً سرنوشت ایران و مناسبات قدرت در داخل ایران و در روابط بین‌المللی به‌گونه‌ای است كه ایران در سر يك پیچ سرنوشت‌ساز قرار گرفته است. اگر حاکمان ایران بخواهند با همان شیوه‌هایی كه انتخابات مجلس هفتم و یا دوره‌های گذشته را انجام دادند، انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری را برگزار بکنند، قطعاً يك خطای استراتژیک را مرتكب خواهند شد. مگر آنكه آنها به تناسب پیش‌نیازهای يك انتخابات آزاد و منصفانه، آزادهای اجتماعی، سیاسی، حقوق ملت، همه آن چیزهایی را كه در فصل سوم قانون اساسی برشمرده شده است و همه آن چیزی را كه در بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و معاهدات بین‌المللی، سیاسی، اجتماعی، ایران آنها را امضا کرده است و بر طبق قانون مدنی ایران، آن مصوبات حكم قوانین ایران را دارند، ایران آن تعهدات را هم عملی بکند. بدون برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی فعالیت‌های حزبی، برگزاری يك انتخابات آزاد امکان‌پذیر نیست. بنابراین در حال حاضر «نهضت آزادی ایران» بر طرح این مطالبات تکیه میکند.

دوچپه‌وله: همچنان كه همه بدانند، یکی از عواملی كه باعث شكست آقای خاتمی در اجرای طرح‌های اصلاح‌طلبانه‌شان شد، همان مواردی بود كه ایشان در لوایح دوگانه گنجانده‌اند، یعنی

گسترش اختیارات ریاست جمهوری و لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان. آیا فکر نمیکنید که یکی از برنامه‌های يك كانديد اصلاح‌طلب باید پیگیری محتوای همین دو لایحه باشد؟

ابراهیم یزدی: قطعا این نوع مطالبات در چارچوب برنامه‌های اساسی جنبش اصلاح‌طلبان ایران مگنجد. نظیر روشن شدن جایگاه رییس جمهور در این ساختار، نظیر لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، به شیوه‌ای که از مجلس سوم به بعد انجام شده است. اما به نظر ما علت عدم موفقیت یا عدم انجام همه‌ی آنچه که به ملت وداع داده شده بود، خصوصا با توجه به این که اصلاح‌طلبان دو قوه‌ی مجریه و مقننه را داشتند، در يك جای دیگری است و آن این است که جنبش اصلاح‌طلبی در ایران فاقد رهبری بود. آقای خاتمی رییس‌جمهور اصلاح‌طلب بود، ولی هیچگاه در نقش يك رهبر جنبش اصلاح‌طلبی نگاه و عمل نکرد. فقط يك رییس‌جمهور اصلاح‌طلب باقی ماند. در مقایسه با مرحوم شادروان دکتر مصدق، ایشان رهبر جنبش ملی ایران بود، نخست‌وزیر هم که شد اما به الزامات رهبری جنبش متعهد باقی ماند. آقای خاتمی هرگز چنین دیدگاهی را نداشت. نمایندگان اصلاح‌طلب در مجلس ششم هم هیچگاه چنین نقشی را برای خود قائل نبودند یا عمل نکردند. باز هم به عنوان مثال در دورانی که من در دهه سی دانشجو بودم، نمایندگان جبهه‌ملی هر کجا که مشکلی پیش می‌آمد، موکلین خود را فراخوان میکردند. ما در میدان بهارستان جمع میشدیم. مسائل را میگفتند و به ضرب فشار افکار عمومی به اهداف ملی میرسیدند. اما ما در این دوره هرگز شاهد این نبودیم که نمایندگان اصلاح‌طلب موکلین خود را فراخوانند. جمع‌بندی من این است که تمامی نیروهای اصلاح‌طلب اگر بخواهند تجربه‌ی گذشته را بکار بندند، مبادی تشکیل يك جبهه فراگیر اصلاح‌طلبی یا دمکراسخواهی را بپذیرند. نه فقط با گروه‌ها و احزابی که مایلند در حاکمیت بمانند، بلکه با همه‌ی گروه‌ها و احزاب سیاسی درون و بیرون حاکمیت. ما بر این باوریم که اگر چنانچه به بهانه و یا در فرایند انتخابات ریاست‌جمهوری، چنین جبهه‌ی فراگیری تشکیل شود، میتواند مصدر خدمات بسیار گردد.

دوچپه‌وله: آقای دکتر یزدی فکر میکنید چرا اصلاح‌طلبان چنان که به نظر می‌آید و قرائن و شواهد نشان میدهند، دست از شعار «ایران برای ایرانیان» و یا شعار توسعه سیاسی و یا آن جبهه‌ی فراگیر دمکراسی‌خواهی که شما مگویید و یا شعار يك انتخابات آزاد کشیده‌اند و خودشان را محدود کرده‌اند به يك سری شعارهای خیلی عامی که متوانسته است همان شعارها را آقای رفسنجانی هم بدهد و مشخص نباشد که این شعار از زبان آقای رفسنجانی بیرون آمده یا از زبان اصلاح‌طلبان. فکر می‌کنید اصلاح‌طلبان چرا دست از این شعارها برداشته‌اند؟

ابراهیم یزدی: عرض کنم که، بازاری‌های قدیمی میگفتند، تاجری که ریسک نکند هرگز تاجر نمیشود. در عالم سیاست واقعی وجود دارد که يك جریان یا حزب سیاسی باید شجاعت استقبال از خطر را

داشته باشد. بتردید تشکیل يك جبهه‌ی فراگیر دمکراسی‌خواهی در ایران بدون حضور گروه‌ها و نیروهای سیاسی بیرون از حاکمیت از جمله «نهضت آزادی ایران»، هرگز مورد قبول کسی واقع نخواهد شد. اما پذیرفتن نهضت یا اینکه حاضر شوند که در کنار نهضت، يك منشور مشترکی را امضا کنند، به‌نظر بعضی از اصلاح‌طلبانی که اصرار دارند در کنار حاکمیت باقی بمانند، هزینه‌هایی دارد. اما به نظر ما هزینه‌ای که باید پردازند آن اندازه نیست که نتوانند بهره‌مند بشوند. این بهره‌مندی برای کل کشور مان است. حال اگر امروز این را نمی‌پذیرند، ملاحظات خودشان را دارند، به نظر ما زمان و گذشت زمان به آنها خواهند فهماند که محاسباتشان اشتباه است و جز پذیرفتن يك چنین واقعیتی هیچ راهی برای خودشان و مملکت وجود ندارد.

دوچپه‌وله: آیا نهضت آزادی ایران در فکر آن هست که يك کاندید مستقلى را اعلام بکند؟

ابراهیم یزدی: برای هر حزب سیاسی از جمله «نهضت آزادی ایران» مشارکت در انتخابات، یعنی این که کاندیدا بدهد و یا از کاندیدایی حمایت بکند. «نهضت آزادی ایران» این موضوع را در دست مطالعه دارد. در اولین فرصتی که مطالعاتش از وضعیت سیاسی به يك نتیجه ملموسی برسد، نتیجه خود را اعلام خواهد کرد.

دوچپه‌وله: این را از این لحاظ می‌پرسم، زیرا که برخی نیروهای اپوزیسیون دمکرات خارج از کشور که معتقد به مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز سیاسی هستند، آن طوری که از اسنادشان برمی‌آید، نیز معتقد به این جبهه‌ی وسیع دمکراسی‌خواهی هستند و قرائن نشان می‌دهند که آنها از پیشنهادهای آقای امیرانتظام حمایت کرده‌اند. فکر نمی‌کنید که این پیشنهادهای مستواند معیاری باشد برای ایجاد يك جبهه‌ی وسیع دمکراسی‌خواهی؟

ابراهیم یزدی: برای نهضت آزادی که بخواهد تصمیم بگیرد که به صورت مستقل کاندیدای خودش را بدهد، همه این عوامل از جمله پارامترهایی هستند که مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در دست مطالعه است و به محض اینکه ما بتوانیم، جمع‌بندی واقع‌بینانه‌ای داشته باشیم آن را اعلام خواهیم کرد.

دوچپه‌وله: حالا سنوال آخر. اخیراً پیشنهاداتی به «نهضت آزادی ایران» شده که نهضت آزادی مستواند با تغییر نام، به عنوان يك حزب سیاسی مجدداً ثبت‌نام کند. آیا شما اطلاعات دقیق‌تری در این باره دارید؟

ابراهیم یزدی: ما که در نهضت آزادی از چنین پیشنهاداتی بی‌خبر هستیم و تصور نمی‌کنیم که مخالفین نهضت آزادی ایران مشکل اسم را دارند. مشکل آنها با آزادی است و نه با «نهضت آزادی». اگر چنانچه نهضت آزادی رویه‌ی خود را عوض بکند، هر اسمی بگذارد یا نگذارد، ممکن است آنها بپذیرند. اما اگر قرار باشد که نهضت آزادی همچنان بر محور اصول و ارزش‌هایی که ۴۳ سال است

برای آن مبارزه نمکند بایستد، قطعاً به هر نام دیگری که ما بخواهیم عمل بکنیم آنها زیر بار نخواهند رفت.

دوچپه‌وله: آقای دکتر یزدی خیلی متشکرم از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

ابراهیم یزدی: خواهش می‌کنم.

انواع خشونت و ریشه‌های آن و خشونت در کربلا*

سخنرانی در روز عاشورای ۱۴۲۶ هـ. ق برابر با ۳ اسفند ۱۳۸۳، منزل آقای مهندس هاشم صباغیان

فهرست مطالب

مقدمه

۱- اختلاف، خشونت و جنگ در جامعه بشری

۲- سرچشمه خشونت در انسان

۳- انواع خشونت‌ها یا پرخاشگری‌ها

*. کمیل سخنرانی در روز عاشورای ۱۴۲۶ هـ. ق برابر با اسفند ۱۳۸۳، منزل آقای مهندس هاشم صباغیان

الف - خشونت‌هاي نمايشي

ب - خشونت‌هاي واكنشي

اول - خشونت يا پرخاشگري واكنشي دفاعي

سوء استفاده از احساس ناامني

دوم - خشونت واكنشي ناشي از ناکامي و محروميت

سوم - خشونت واكنشي ناشي از حسد و رشك

چهارم - خشونت انتقام جويانه

۴ - خودشيفتگي و خشونت

۵ - انواع خودشيفتگي

الف - خودشيفتگي فردي

ب - خودشيفتگي گروهي

۶ - قرآن و خودشيفتگي

۷ - درمان خودشيفتگي

۸ - جمعبندي

ماخذ و يادداشت‌ها

انواع خشونت و ريشه‌هاي آن

و

خشونت در كربلا

و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضاتِ الله
و الله روف بالعباد (بقره ۲۰۷)

بعضي ديگر از مردم براي جستن خشنودي خدا
جان خویش را فدا مي‌کنند و خداوند به بندگان
مهربان است.

سلام بر حسین، بر فرزندان حسین، بر یاران حسین، بر خواهر حسین، زینب کبری،

سلام بر همه حسینیان و لعنت و نفرین بر یزیدیان باد

مقدمه

نوع انسان اندیشه ورز - هوموساپینز- از همان زمان که قابیل ضربات کشنده خود را بر سر برادرش هابیل کوبید، موجود بسیار کشنده و مرگباری بوده است. بعد از یکصد هزار سال از زمان تحول زیستی و پیدایش اولین انسان‌های اندیشه‌ورز، ما آدمیان هنوز نتوانسته‌ایم خشونت را از بین ببریم، بلکه آن را به یک رفتار ثابت جهانی توسعه داده‌ایم. بعضی از بهترین مغزهای متفکر نوع ما، وقت خود را وقف ساختن بمب اتم و سپس بمب هیدروژنی و امروز سلاح‌های پرتو ذره‌ای نموده‌اند. البته این وسواس خشونت، از آن اولین مشقت کوبیده شده بر بینی برادر تا آخرین چرخش کلید هسته‌ای در انبار موشک‌های «آماده به آتش» همه از مغز و روان خود انسان سرچشمه می‌گیرد. هم ترکیبات شیمیایی اثر دارند و هم تجربیات روانی و ذهنی.

یکی از چهره‌های زشت و برجسته کربلا، خشونت برهنه است. همه ما داستان رفتارهای وحشیانه سپاه یزید را در رویارویی با یاران امام حسین (ع) و پس از شهادت امام و یارانش با اجساد شهیدان، با خانواده امام و سایر شهدا خوانده و شنیده‌ایم.

کربلا یک تابلوی کامل و ماندنی از یک تراژدی تمام عیار تاریخ در تقابل حق و باطل است. رمز جاودانگی کربلا در همان تراژیک بودن آن است. در این تراژدی تاریخی خشونت و وحشی‌گری عنصر اصلی را تشکیل می‌دهد. در این نوشتار خشونت، انواع، علل و موجبات آن به طور عام و خشونت در کربلا به طور خاص مورد بررسی قرار گرفته است.

۱ - **اختلاف، خشونت و جنگ در جامعه بشری:** جامعه انسانی، به علت ویژگی انسان، هیچگاه جامعه‌ای یک صدا نبوده و نخواهد بود. خداوند در قرآن کریم در آیات متعددی اختلاف میان آدمیان را امری عادی معرفی نموده است، که تا روز قیامت ادامه خواهد داشت و حل نهایی آنها را موکول به قیامت و روز داوری خود می‌نماید:

- و ما کان الناس الا امه واحده فاختلّفوا ... (یونس ۱۹)

مردم جز یک امت نبودند، پس میانشان اختلاف افتاد.

- الله یحکم بینکم یوم القیامه فیما کنتم فیہ تختلفون (حج ۶۹)

در آنچه مورد اختلاف شما است، خدا روز قیامت داوری خواهد کرد.

(همچنین نگاه کنید به بقره ۱۱۳، نحل ۱۲۴ و یونس ۹۳.)

به عبارت دیگر، اختلاف میان انسان‌ها، متاثر و ناشی از اختلاف در شخصیت انسان‌ها و تمایلات و انگیزه‌ها، پدیده‌ای طبیعی و ضروری است و تا پایان جهان با جامعه بشری همراه خواهد بود.

اما چگونه می‌توان از پیامدهای خطرناک تشدید اختلافات و منجر شدن آنها به جنگ و خشونت میان آدمیان جلوگیری کرد. آیا اگر اختلاف میان انسان‌ها امری طبیعی است، رفتار خشونت آمیز و جنگ هم امری عادی و حتمی و ضروری است؟ تاریخ به ما می‌گوید به همان اندازه که اختلاف اساسی میان گروه‌های مختلف مردم امری عادی و رایج است، خشونت، جنگ و ستیز و کشتار میان آدمیان نیز سابقه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد. جنگ در تمامی ادوار تاریخ بوده و هنوز هم هست و جنگ در تمام ادوار تاریخ با خشونت همراه بوده است. آیا می‌توان خشونت در جنگ را کاهش داد و حتی جنگ را هم مقید به مقررات و قوانینی کرد که رفتارهای خشونت بار را مهار نماید؟ آیا می‌توان امیدوار بود که در قرن بیستم و یکم، انسان‌ها به جای توسل به جنگ و کشتار برای حل مناقشات و اختلافات، راه و روش‌های مسالمت آمیز و صلح جویانه را در پیش گیرند.

در حالی که یکی از اهداف ادیان الهی، کمک به رفع یا کاهش اختلاف میان آدمیان می‌باشد، جنگ‌های مذهبی، از زمره خشن‌ترین جنگ‌های تاریخ می‌باشند. خشونت‌هایی که با انگیزه دینی و به نام دین صورت گرفته‌اند از بدترین و وحشتناک‌ترین انواع خشونت بوده است. نمونه‌های فراوانی را از قتل‌عام‌های گسترده زنان، مردان و کودکان، زنده زنده سوزاندن افراد - دست و پا بریدن، چشم در آوردن، گوش بریدن، از بالای بلندی به پایین پرتاب کردن، به صلیب کشیدن، زنده به گور کردن زندانیان در دوران‌های قدیم و نیز در عصر جدید و با وسایل مدرن نظیر قتل‌عام مردم **هیروشیما** و **ناکازاکی** با بمب اتمی، استفاده از بمب‌های شیمیایی در جنگ ایران و عراق و شهر **حلبچه** (کردستان)، کشتن زنان و دریدن شکم زنان حامله و از بین بردن جنین آنان، تجاوز جنسی گسترده در **بوسنی** و **هرزه‌گوین**، شکنجه‌های ضد بشری در زندان‌های **ابوغریب** (عراق) و **گوآنتاناما** (پایگاه نظامی آمریکا در کوبا) و

انسان تنها جانوری است که می‌تواند کشتارگر و نابود کننده نوع خود باشد، بدون هیچ حاصل منطقی، چه زیست شناختی و چه اقتصادی، دست به جنگ بزند و از کشتن دیگران لذت ببرد و خوشنود گردد. جانوران از زجر دادن یک دیگر ورنج کشیدن سایر موجودات لذت نمی‌برند و به خاطر لذت کشتار نمی‌کنند. اما انسان به حال خود رها شده چنین است. xxxvii

فیودور داستایوفسکی در داستان «برادران کارمازوف» با انگشت گذاشتن بر این ویژگی انسان می‌نویسد: «مردم برخی اوقات از بی‌رحمی ددمنشانه سخن می‌گویند، اما این یک بی‌عدالتی و توهین به حیوانات وحشی است. یک حیوان وحشی هرگز نمی‌تواند به اندازه انسان خونسرد و هنرمندانه بی‌رحم باشد» xxxviii

انسان در اعمال شیوه‌های بی‌رحمی و خشونت می‌تواند هنرمندانه از خود ابتکار و خلاقیت نشان بدهد.

اما اگر اختلاف میان انسان‌ها و جنگ بین آدمیان امری عادی و رایج است و تاریخ بشر بدون جنگ نوشته نشده است، آیا رفتارهای غیرانسانی و خشونت‌بار در نزاع‌ها هم اجتناب ناپذیر است؟

اگرچه تاریخ بشر بدون جنگ نوشته نشده است اما جنگ‌های بدون خشونت هم بوده‌اند.

از بعد آموزش دینی و از روش‌های اسلامی دستورهای متعددی در قرآن کریم آمده است که **اولا** - تنها جنگ مشروع - دفاع در برابر متجاوز است. جنگ یا **جهاد ابتدایی** در اسلام اجازه داده نشده است. **ثانیا** - رعایت تقوا و عدالت در جنگ و تقابل با دشمن برای مومنان ضروری است:

- یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله، شهداء بالقسط ولا یجر منکم شأن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی، و اتقوا الله ان الله خبیر بماتعملون . (مائده ۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای رضای خدا، حق گفتن را بر پای دارید و به عدل گواهی دهید. دشمنی با گروهی دیگر و ادارتان نکند که عدالت نوزید. عدالت ورزید که به تقوا نزدیکتر است و از خدا بترسید که او به هر کاری که می‌کنید آگاه است.

- و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین (بقره ۱۹۰)

با کسانی که با شما می‌جنگند، در راه خدا بجنگید ولی تعدی (تجاوز از حدود) نکنید. زیرا خداوند تجاوز کنندگان از حدود را دوست ندارد» در آیات متعددی این معنا آمده است.

در آیات فوق و بسیاری دیگر، **الله**، یا برای خدا حرکت کردن، دستور و تمرینی است برای «پرهیز» (تقوا پیشه‌گی) از دخالت انواع انگیزه‌های خودی و گروهی، ذهنی یا روانی در جریان جنگ و تقابل. این امر در پیشگیری از بروز خشونت در جنگ‌ها نقش موثر و مهمی دارد که در جای دیگری به آن پرداخته شده است.

علاوه بر این رفتار **پیامبر گرامی (ص)** در جنگ‌ها نمونه‌ای از رفتار مدنی در تقابل‌های اجتناب‌ناپذیر جامعه بشری است.

در سخنان علی(ع)، نهج‌البلاغه، در مواردی که بروز جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌شده است، دستورات فراوان برای رعایت موازین انسانی وجود دارد: (نظیر : دشمن فراری را تعقیب نکنید؛ زخمی‌ها را نکشید؛ رعایت زنان و کودکان و مردمان غیرنظامی را بنمائید؛ اموال، محصولات و دام‌های مردم را غارت نکنید). در **طی جنگ‌های صلیبی** دو نوع رفتار انسانی و غیرانسانی در تاریخ ثبت شده است. در حالی که جنگجویان مسیحی به هنگام تسلط بر بیت‌المقدس دست به جنایات می‌زدند و مردم را قتل عام می‌کردند، مسلمانان وقتی پیروز می‌شدند، عموماً رفتاری بسیار متفاوت داشته‌اند. دستورات **صلاح‌الدین ایوبی** درباره رعایت موازین انسانی در طی جنگ‌های صلیبی، سال‌ها بعد، در کتابی برای نخستین‌بار در سال ۱۶۲۵، تحت عنوان «**درباره قانون جنگ و صلح**» On the Law of War and Peace توسط هوگو گروتیوس Hugo Grotius نوشته شد.

قرن‌ها بعد، با الهام از آن دستورات و با مشاهده وحشی‌گری‌هایی که در جنگ جهانی دوم، طرفین جنگ در حق یکدیگر مرتکب شدند، اولین بار مسئله جنایات جنگی - **War Crimes** مطرح و **پیمان بین‌المللی درباره جنگ** شامل، شروع جنگ، عمل جنگ و پایان جنگ، تنظیم روابط دولت‌های در حال جنگ با یکدیگر و جنگ‌های داخلی (**Civil Wars**) تدوین و تصویب شد. به عنوان نمونه می-

توان از معاهده ژنو در مورد منع استفاده از گازهای شیمیایی در جنگ نحوه رفتار با اسراء، منع تخریب آثار فرهنگی و غیره نام برد.

اما جنگ و خشونت در جنگ تنها شکل رایج خشونت در رفتار آدمیان با یکدیگر نیست. اشکال مختلفی از خشونت در زندگی روزانه میان مردمان و گاه به صورتی بسیار وحشتناک، بروز می‌کند، خشونت در رفتار مردان با زنان و کودکان، با اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی، با مخالفان سیاسی و فکری در بسیاری از جوامع انسانی مشاهده می‌گردد. ریشه این خشونت‌ها از کجا است؟

۲ - **سرچشمه خشونت در انسان:** بروز پرخاش‌گری و توسل به خشونت در برخورد با سایر انسان‌ها و با محیط پیرامونی - ریشه در ساختارهای جسمی و ذهنی (روانی) انسان و جانوران دارد. در پستانداران، اندام‌های متعددی نظیر سیستم استخوان‌ها، خون، مغز و اعصاب، عضلات، گوارشی، قلب و عروق، لنفاوی، بینایی، شنوایی، لامسه، غدد هورمونی وجود دارند. هورمون‌ها ترکیبات شیمیایی ویژه‌ای هستند که توسط غدد داخلی بدن تولید و به بیرون از غده ترشح می‌شوند. هورمون‌ها اثرگذارترین ترکیبات شیمیایی بر رفتارهای انسان و جانوران می‌باشند. بزرگترین اختلاف و تفاوت زیست‌شناختی زنان و مردان در سیستم هورمون‌های جنسی است، که بیشترین تاثیر را در خفیات و عملکردهای آدمیان دارند. یک گروه از هورمون‌هایی که در بدن تولید و به درون جریان خون ترشح و بر رفتارهای موجود اثر می‌گذارد، ترشحات **غدد فوق‌کلیوی** است. در بالای هر یک از کلیه‌های ما، یک غده کوچک، به اندازه لوبیا، قرار دارد که به آن غده فوق‌کلیوی (adrenal gland) می‌گویند. ترشحات این دو غده، به گونه‌ای است که ما را در برابر محرک‌های بیرونی وادار به واکنش‌های متفاوت می‌نماید. مثلاً وقتی انسان با یک عامل ترسناک روبرو می‌شود، رنگش می‌پرد و ممکن است فرار کند، یا ممکن است خشمناک شود و صورتش از خشم سرخ شود و به عامل ترس حمله کند.

علاوه بر ترشحات هورمونی، ترکیبات شیمیایی دیگری نیز در بدن انسان و جانوران در رفتارهای خشونت آمیز، نقش دارند. در اواسط قرن بیستم، پژوهشگران و روانکاوان پی بردند که اگر میله‌های فلزی بسیار باریکی (الکتروود) را در نقاط معینی از مغز جانوران وارد کنند و سپس به جریان برق ضعیفی وصل کنند، می‌توانند جانوران وحشی و انسان‌های وحشی‌تر از آنها را آرام کنند و کارشناسان علم اعصاب در طی دهه ۱۹۹۰ بیش از ۶۰ عصاره عصبی شناسایی کردند که قادر به مهار غرایز اساسی و رفتارهای خشونت آمیز می‌باشند. آنها امیدوار بودند که بتوانند دارویی را بسازند که خشونت را از جامعه انسانی از بین ببرند، زندان‌ها به قلعه‌ها یا ساختمان‌های تاریخی خالی از سکنه و جنگ به یک واژه از گردونه گفتگوها خارج شده تبدیل شوند.

اما تمام خشونت‌ها را نمی‌توان با یک شربت صلح و دوستی از بین برد. در حالی که ممکن است یک مرد ناراحت و عصبی، همسرش را کتک بزند و مجروح سازد که روانه بیمارستان شود، مرد دیگری در اطاق فرماندهی یک مرکز نظامی، نظیر **پنتاگن**، پشت کامپیوتر خود نشسته است و نمایشنامه «**تخریب مطمئن متقابل**» را تمرین می‌کند. این مرد و همکارانش آماده‌اند تا با فشار بر دکمه‌های رمز کامپیوتری موشک‌های کروز را، که موشک‌های نگاهدارنده صلح خوانده‌اند به سوی هدف‌ها رها سازند.

مردان نظامی در مرکز تحقیقات دنیا و در آزمایشگاه‌های پیشرفته، (نظیر لورنس لیورمور در آمریکا (Lawrence Livermore) همایش‌هایی برای «ارزیابی قدرت کشندگی» با سلاح‌های جدید و با عنوان «چگونه تعداد زیادی از مردم را بکشید»، برگزار می‌کنند.

هنگامی که میله‌های فلزی به ناحیه خارجی از مغز (هیپوتالاموس) یک جانور، نظیر گربه که با یک موش هم قفس شده است، برده می‌شود و به آن جریان برق وصل می‌شود گربه به یک جانور وحشی جنگنده تبدیل می‌گردد. جیغ می‌کشد، و با چنگ و دندان به موش حمله می‌کند. اما موش را گاز نمی‌گیرد. در آزمایش دیگری، تحریک همین نقطه در مغز گربه، آرامش جانور را بر هم نمی‌زند، اما با خونسردی کامل موش را شکار می‌کند و بدون کمترین نشانه‌ای از هیجان و خشم در قیافه‌اش موش را پاره پاره می‌کند.

به عبارت دیگر ما با دو نوع متفاوت از خشونت و تجاوز روبرو هستیم. یک نوع که با نمایش هیجانات همراه است و نوع دیگری که عادی و خونسردانه است.^{xxxix}

بنابراین ریشه پرخاشگری انسان را نمی‌توان تماما به سیستم‌های هورمونی نسبت داد. سرچشمه‌های پرخاشگری انسان، اگرچه در مواردی با پرخاشجویی جانوران مشترک و متأثر از سیستم غدد درونی و غرایز است اما در انسان ویژگی‌هایی وجود دارد که برخی از انواع پرخاشگری انسانی را با جانوران متفاوت می‌سازد.

چنانچه پرخاشجویی انسان کم و بیش در همان سطح پستانداران محدود می‌ماند، به نظر روانکاوان: «جامعه انسانی نسبتا صلح‌آمیز و بدون خشونت ویران‌ساز باقی می‌ماند. لیکن چنین نیست. تاریخ انسان مملو از سابقه‌ای از شقاوت و ویران‌سازی فوق‌العاده است و به نظر می‌رسد پرخاشجویی انسان بسیار فراتر از نیاکان جانوری‌اش می‌رود و برخلاف بیشتر جانوران، انسان کشتارگری واقعی است».^{xi}

روانکاوان بر این باورند که: «پرخاشجویی زیاد انسان به سبب استعداد پرخاشجویی بیشتر نیست، بلکه به خاطر این واقعیت است که اوضاع ایجادگر پرخاشجویی نزد انسان‌ها به مراتب بیشتر از جانورانی است که در سرزمین طبیعی ویژه خود زندگی می‌کنند.»^{xli}

اما بررسی انواع پرخاشگری و خشونت‌ها نشان می‌دهد که انسان حتی در شرایطی که هرگز در جانوران به خشونت نمی‌انجامد، به گونه‌ای ویران‌ساز رفتار می‌نماید. عوامل ذهنی - روحی در واکنش‌های انسان تاثیر دارند. به طوری که خشونت و شقاوت موجب رضای خاطر می‌گردد؛ حالتی یا وضعیتی، که به آن شهوت خون گفته می‌شود، افراد و گروه‌ها را فرامی‌گیرد و آنان را به انجام اعمالی ویران‌ساز وادار می‌سازد. که در جانوران بی‌سابقه است.

در جانوران، انگیزه خشونت یا پرخاشگری ممکن است دفاعی باشد یا برای تامین نیازها. اما در انسان چنین نیست. گاه میل به نابود ساختن، انگیزه پرخاشگری است و انسان از خشونت و ویران‌سازی بدون هیچ دلیل یا مقصد دیگری، به جز ویران‌سازی احساس رضایت و شادی می‌کند. روانکاو معروف، اریک فروم بر این باور است که خشونت و پرخاشگری انسان را نمی‌توان بر حسب رفتارهای جانوری یا غریزه خشونت توضیح داد بلکه باید به عوامل دیگری توجه کرد.^{xlii}

با در نظر گرفتن کلیه عوامل موثر در پرخاشگری و خشونت در انسان، خشونت‌ها را می‌توان تقسیم‌بندی کرد. این تقسیم‌بندی از این جهت به بحث ما مربوط است که ببینیم، **خشونت در کرپلا** از چه نوعی است و چه انگیزه‌ها و چه شرایطی موجب بروز یک چنین فاجعه بزرگی در جامعه مسلمین، آن هم در کمتر از یک قرن بعد از بعثت پیامبر اکرم ص، شده است.

۳- انواع خشونت‌ها یا پرخاشگری‌ها: خشونت‌های انسانی معمولاً به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: پرخاشگری یا خشونت‌های خوش‌خیم و بدخیم.

پرخاشگری‌های خوش‌خیم اولاً فاقد ریشه‌های روان‌پریشی هستند و با فیزیولوژی بدن، ترشحات هورمونی و سایر عوامل زیستی ارتباط دارند. به همین علت، به نوعی در سیستم زیستی انسان و جانوران، برنامه‌ریزی شده است. ثانیاً این نوع پرخاشگری عموماً یک واکنش دفاعی است با هدف از میان برداشتن یا مقابله با هر آن چیزی است که حیات و بقای موجود را تهدید می‌کند. ثالثاً این نوع پرخاشگری که همراه با خشم و خروش، قهر و مبارزه است از عوامل اصلی در تغییرات سیاسی - اجتماعی است. اگرچنین واکنشی در انسان‌ها نباشد، مبارزه با ظلم و ستم و زورگویی صورت نمی‌گیرد. خشم انقلابی توده‌ها از همین نوع پرخاشگری است. و هدف آن نابود ساختن یا دور ساختن عواملی است که موجودیت و هویت انسان را، به عنوان انسان و نه حیوان، مورد تهدید قرار داده است. مبارزات علیه استبداد، استعمار و استثمار ریشه‌در این نوع پرخاشگری خوش‌خیم دارد. به این نوع پرخاشگری که در خدمت زندگی است، پرخاشگری **زیستی سازشی**^{xliii} گفته می‌شود.

۳/۱- انواع خشونت‌های خوش‌خیم عبارتند از:

الف - خشونت‌های نمایشی - نظیر مسابقات بوکس، شمشیر بازی، نیزه اندازی و نظایر آنها. انسان در تقابل با طبیعت و برای ادامه زندگی شکار حیوانات و یا دفاع از خود به برخی از این مهارت‌ها نیازمند بوده است. به عنوان مثال بوداییان ژاپنی شمشیربازی را نه تنها برای دفاع از خود بلکه آن را یک هنر می‌دانند که نیازمند مهارت بسیار در هماهنگی عملیات می‌باشد.

به این نوع خشونت، **پرخاشگری سرخوش** نیز گفته می‌شود. و هدف آن نابودی یا آسیب رساندن به کسی نیست و انگیزه نفرت در آن نقش ندارد. کارکرد اصلی خشونت‌های نمایشی، زمانی دفاعی بوده است. اما آن کارکردها دیگر مطرح نمی‌باشد و بلاموضوع شده است.

ب - خشونت‌های واکنشی - اهمیت و رواج این نوع خشونت‌ها از نوع خشونت نمایشی بیشتر و انگیزه‌ها و اشکال بروز آن نیز بسیار متنوع است.

اول - خشونت یا پرخاشگری واکنشی دفاعی - این نوع خشونت و پرخاشگری فراوان‌ترین و رایج‌ترین نوع است و عموماً واکنش به تهدیدهای بیرونی نسبت به حیات، آزادی امنیت، حیثیت، دارایی و حیات فرد محسوب می‌شود.

البته خشونت تنها مکانیزم دفاعی انسان محسوب می‌شود. روانکاوان اشکال رفتاری دفاعی انسان را مورد بحث قرار داده‌اند؛ که عمدتاً عبارتند از: سرکوب یا واپس زدن احساس جریحه‌دار شده یا Repression در این رفتار انسان خشم ناشی از تهدید یا آسیب وارده را فرو می‌خورد و آن را از ضمیر ناخودآگاه خود به ناخودآگاه می‌راند. این رفتار ممکن است بدان علت باشد که فرد خود را

تواناي واکنش مناسب با تهديد آسيب نمي بيند. اين نوع واکنش سرکوب خشم، از روي اراده و اختيار نيست، و احتمالا به شکل گيري برخي عقده هاي رواني منجر مي گردد. اما فرو خوردن خشم اگر از روي ميل و اراده و اختيار باشد نه تنها نتايج منفي ندارد، بلکه بسيار مثبت و سازنده شخصيت فرد بوده و علامت رشد و بلوغ وي محسوب مي گردد.

۲ - فرافکني يا - Projection در مواردی تهديدها و يا آسيب هاي وارده ريشه در رفتارها و يا نگرش هاي خود فرد دارد. و فرد از اين وضعيت نامطلوب خود رنج مي برد. اما به جاي درمان آنها، در مقام دفاع از خود ويژگي هاي نامطلوب خود را، نادیده مي گيرد، به ديگران نسبت مي دهد. کمبودهاي خود را در ديگران مي بيند.

۳ - واپس گرایی يا واپس روي Regression در اين نوع واکنش دفاعي، فرد در برابر وضعيت نامطلوب به رفتارهاي ابتدائي و بچگانه دست مي زند، که به آن ابتدائي سازي يا Primitivization گفته مي شود. رفتار کودکانه چنين است که در مواردی وقتی فرد دچار نااميدي (Frustration) مي شود، رفتارش را به سطح رفتار کودکانه تبديل مي گردد.

۴ - خشونت يا تجاوز Aggression افراد در برابر تهديدها يا آسيب هاي ذهني و يا واقعي، واکنش هاي خشونت محور از خود نشان مي دهند. يکي از انواع نوع واکنش، خشونت يا پرخاشگري جا به جا شده Displaced aggression مي باشد. وقتی منشاء آسيب يا ناراحتي براي شخص روشن نيست يا زورش به علت اصلي تهديد نمي رسد، خشم و خشونت خود را به ديگران منتقل مي سازد. هر کس جلوي چشمش باشد، مورد حمله قرار مي دهد. کسي که از قيافه خود ناراضي است و خود را زشت مي پندارد، به هنگام تماشاهاي چهره خود در آيينه، عصباني و خشمگين مي شود و چون نمي تواند چهره خود را تغيير دهد، آيينه را مي شکند. خود شکن آيينه شکستن خطاست. اين يکي از رايج ترين واکنش ها در جامعه استبداد زده ما مي باشد.

برخي از روانکاوان، نظير فرويد، خشونت، پرخاشگري يا تجاوز را زائیده غريزه ويرانگري و تباه سازي مي دانند. اما برخي از روانشناسان معاصر اين نظر فرويد را قبول ندارند و آن را جبران محروميتي مي دانند که فرد پرخاشگر، احساس مي کند. اگر چه اين احساس محروميت ممکن است واقعي يا غيرواقعي و صرفا محصول تصورات فرد باشد. اما به هر حال فيزيولوژي بدن نيز در بروز حالات رواني - روي و از جمله خشونت و تجاوز نقش دارد.

ترشحات هورموني و فيزيولوژي اعصاب در برخي از انواع خشونت هاي واکنشي دفاعي نقش مهمي دارند. و هدف آن از ميان برداشتن و نابود ساختن تهديد يا از بين بردن سرچشمه آن است. اين دسته از واکنش ها در بسياري از موارد ميان انسان و جانوران مشترک و مشابه است.

اما برخي از واکنش هاي دفاعي، ريشه در فرهنگ و انگيزه هاي مادي و اقتصادي افراد ندارد بلکه از سرشت يا فطرت انسان سرچشمه مي گيرد.

برخلاف يك باور گسترده که اشتياق به آزادي محصول فرهنگ و به طور مشخص تر، نوعي مشروط سازي و يادگيري است، شواهد فراواني وجود دارد که نشان دهد شوق آزادي واکنش زيستي موجود انساني است. xlv

اریک فروم تأکید دارد که:

«یکی از پدیده‌هایی که این نظر را تقویت می‌کند این است که در سراسر تاریخ ملت‌ها و طبقه‌ها، در صورتی که امکان پیروزی وجود داشته است و یا حتی هنگامی که چنین امکانی وجود نداشته است با ستمگران بر خود جنگیده‌اند. بخش بزرگی از تاریخ نوع انسان، در واقع، تاریخ مبارزه به خاطر آزادی یا تاریخ انقلاب‌ها است...»^{xlv}

خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده است. آزادی حق انتخاب و قدرت تفکر جوهر کرامت انسانی و شرط بروز آفرینندگی انسان است. آن چه به نام حقوق طبیعی برای انسان شناخته شده است، در واقع نه «حقوق» به مفهوم حقوقی آن، بلکه به معنای نیازهایی است که از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرند. همانطور که انسان برای ادامه حیات خود به هوا، آب و غذا احتیاج دارد، برای حفظ کرامت انسانی خود به آزادی، آزادی به معنای رهایی (Freedom of) (از گرسنگی، از ترس، از فقر، از ظلم، از ستم و استبداد) و آزادی برای (Freedom for)، به معنای آزادی فکر کردن و بیان فکر و عقیده بدون قید و شرط، نیاز دارد. اریک فروم در همین رابطه می‌نویسد:

«دلیل دیگری برای فرض وجود انگیزه‌ای ذاتی در انسان برای نبرد به خاطر آزادی در این واقعیت نهفته است که آزادی شرط رشد کامل هر شخص، سلامت ذهنی و جسمانی‌اش می‌باشد؛ نبود آزادی انسان را زمین گیر کرده و ناسالم می‌سازد. آزادی بر نبود فشار اشاره ندارد، زیرا هر گونه رشدی تنها در درون ساختی صورت می‌گیرد و هر ساختی مستلزم فشار است. مهم این است که آیا فشار بیش از هر چیز به خاطر شخص یا نهادهای دیگر است، یا خودانگیخته می‌باشد، یعنی از ضرورت‌های رشد ذاتی در ساخت خود شخص حاصل می‌شود...»

«آزادی به مثابه شرطی برای گسترش بدون مانع ارگانیک انسان، علاقه یا نیاز حیاتی و زیستی در انسان است و تهدید نسبت به آزادی، همانند هر تهدیدی نسبت به نیازها و علایق حیاتی، پرخاشجویی دفاعی را برمی‌انگیزاند.^{xlvi}»

از آنجا که نیاز به آزادی، از سرشت و طبیعت ویژه انسان سرچشمه می‌گیرد. انسان نسبت به آزادی خود حساس می‌باشد. رهبران عوام فریب از این احساس و حساسیت سوء استفاده می‌کنند و چنین وانمود می‌سازند که تلاش آنها برای کسب قدرت تنها برای حفظ آزادی خود مردم است. حال آن که در بسیاری از موارد، هدف احراز سلطه بر مردمان و سلب آزادی آنان است. هیچ وعده‌ای قدرتمندتر از وعده آزادی به دل مردم نمی‌نشیند. به همین علت است که سرکوبگرترین و بی‌رحم‌ترین مستبدین جهان، درحالی که آزادی را سرکوب می‌کنند، وعده دادن آن را مرتباً تکرار می‌کنند.

اما آزادی و امنیت لازم و ملزوم یکدیگرند. آزادی بدون امنیت بی‌معنا است و امنیت بدون آزادی، آرامش و امنیت گورستان است.

نیاز به امنیت، در جانوران و انسان مشترک است. جانوران در قلمرو زندگی خود، فضایی را، به عنوان حریم امن خود «معین» می‌کنند. حتی ماهی‌ها در دریا و یا جانوران جنگلی جنگل. سگ‌های ولگرد مرزهای حریم خود را با ادرار خود علامت‌گذاری می‌کنند تا سگ‌های رقیب وارد منطقه امن آنها نشوند. ورود حیوان یا انسان ناشناس به حریم امن جانور موجب واکنش دفاعی می‌گردد.

احساس ناامني در برابر تهديد‌ها، چه واقعي و چه خيالي، يعني ترس، يکي از علل و انگيزه‌هاي خشونت و اکنشي است. حتي اگر احساس ناامني واقعي نباشد، باز موجب واکنش‌هاي روانشناختي مي‌گردد.

مولوي داستان مردی را شرح مي‌دهد که براي اولين بار بر کشتي سوار مي‌شود و هنگامي که کشتي در وسط دريای خروشان و امواج آن دستخوش تلاطم مي‌گردد، احساس ناامني خود را با هيچانات و گريه و ناله بروز مي‌دهد و فضاي ذهني مسافران کشتي را نيز ناامن مي‌سازد. ناخدا او را به دريا پرتاب مي‌کند، او چندين بار در امواج دريا بالا و پايين مي‌رود و سپس به دستور ناخدا او را به کشتي برمي‌گردانند. او در کشتي اين بار احساس امنيت مي‌کند و آرامش خود را باز مي‌يابد.

سوء استفاده از احساس ناامني - گفته شد که احساس ناامني ممکن است غيرواقعي باشد. در بسياري از موارد، رفتار پرخاشگرایانه ناشي از واکنش دفاعي از احساس ناامني خيالي و غيرواقعي سرچشمه مي‌گيرد. تصور تهديد موجب واکنش مي‌گردد.

اين پديده انساني، موجب آن شده است که رهبران سياسي و يا ديني براي مقاصد سياسي قدرت محور خود با تلقينات به پردازش ذهن انسان‌ها دست بزنند و با شگردهاي تبليغاتي به مخاطبين خود به باوراندن که مورد تهديد قرار گرفته‌اند و براي دفاع از خود بايد رهبري آنان و «جنگ» را بپذيرند.

کمتري جنگ تجاور کارانه‌اي را مي‌توان يافت که به عنوان جنگ تدافعي توجيه نشده باشد. در بسياري از جنگ‌ها، آغازگر جنگ، براي توجيه عمل خود در افکار عمومي، به حادثه آفريني و صحنه‌پردازي دست زده است.

در سال ۱۹۳۹ **هیتلر** براي حمله به **لهستان**، از افراد اس.اس، که ظاهراً سربازان لهستاني بودند، براي حمله به يك ايستگاه راديويي در سيلزي استفاده کرد و سپس همان را بهانه‌اي براي تهاجم به لهستان قرار داد و حمله و آغاز جنگ را توجيه نمود.

در **جنگ ويتنام**، رئيس جمهور وقت و نظاميان آمريکا براي ورود ارتش آمريکا به جنگ عليه ويتنام به دنبال بهانه بودند. بنا بر اين يك خبر دروغيني ساختند و منتشر کردند که توپخانه‌هاي ويتنام شمالي به يك ناو جنگي آمريکا در آب‌هاي بين‌المللي در **خليج تونکين** حمله کرده‌اند. **جانسون**، رئيس جمهور وقت آمريکا با اين خبر و گزارش ساختگي در يك نمايش تبليغاتي پرهيجان و سرشار از احساسات ميهنی به کنگره رفت و اجازه دخالت ارتش آمريکا به جنگ ويتنام را از مجلس نمايندگان دريافت کرد. اين خبر ساختگي، هنگامي آشکار شد که بعد از پايان جنگ ويتنام، موسسه معروف **راند (Rand)** با يك استاد علوم سياسي آمريکا به نام **دانيل الزبرگ**، يك قرارداد پژوهشي درباره علل و دلايل ورود آمريکا به جنگ ويتنام منعقد کرد. هنگامي که اين استاد آمريکايي در جريان پژوهش‌هاي خود به اسنادي دست يافت که ساختگي بودن خبر و بي‌اساسي گزارش جانسون را نشان مي‌داد، فوق‌العاده ناراحت شد و گزارش ۹۰۰ صفحه‌اي خود را، به جاي تحويل به **موسسه راند**، براي روزنامه معروف **نيويورک تايمز** فرستاد. با شروع چاپ گزارش الزبرگ در روزنامه نيويورک تايمز، ناگهان نظاميان آمريکا که متشاء اصلي آن صحنه‌پردازي‌هاي دروغين بودند، به عنوان «تهديد امنيت ملي» کوشيدند مانع انتشار اين گزارش بشوند. اما سردبير نيويورک تايمز آن را

نپذیرفت. وزارت دفاع آمریکا به دادگاه مراجعه و درخواست توقف گزارش را نمود. بعد از رسیدگی دادگاه عالی تنها قسمت‌هایی از گزارش که به تشخیص دادگاه از موارد امنیت ملی محسوب می‌شد، حذف شدند، اما کل گزارش منتشر شد. بخشی از مشکلات نیکسون که منجر به استعفایش شد مربوط به همین پرونده بود.

در حمله اخیر انگلیس و آمریکا به عراق، این دولت‌ها به دروغ ادعا کردند که عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی (اتمی و میکروبی) است و آن را بهانه‌ای برای حمله به این کشور بکار گرفتند. اما بعد از یکسال و اندی که از اشغال عراق و سقوط صدام می‌گذرد، هیچ مدرکی در تأیید ادعاهای خود به دست نیآورده‌اند. این ذهن پردازی مردمان، برای قبول جنگ، اعم از این که موجه باشد یا نباشد، از آن رو است که اکثریت مردم را نمی‌توان به کشتن و کشته شدن واداشت مگر آن که ابتدا این ادعا جا بیفتد که جنگ برای دفاع از حیات و آزادی آنها یا حفظ و بقای نظام مورد اعتقاد آنان می‌باشد. و دوم این که مردم را متقاعد کنند که امنیت آنان در خطر است.

از منظر روان‌شناسی سیاسی، این وضعیت:

«بیش از هر چیز بر فقدان تفکر و احساس مستقل و نیز وابستگی توده وسیع مردم به پیشوایان سیاسی‌شان متکی است ... در چنین وابستگی شدیدی، هر چیزی که با زور و ترغیب عرضه شود، به عنوان واقعیت پذیرفته خواهد شد. البته حاصل روانی پذیرش اعتقاد به یک تهدید ساختگی همان است که در صورت تهدید واقعی خواهد بود. مردم تحریک می‌شوند و به منظور دفاع از خویش آماده و مشتاق کشتن و نابود کردن می‌گردند.»^{xlvii}

با توجه به این بحث می‌گوئیم ریشه جنگ و خشونت در کربلا، از همین نوع بوده است. یعنی در مرحله اول سوء استفاده از احساس مذهبی خام و توسعه نیافته مردم و با این ادعا که یک دولت دینی بر سر کار است و یک فرد یاغی و طاغی از صف متحد مسلمین جدا شده، و حاضر به بیعت با ولی امر واجب‌الاطاعه و امیرالمومنین، خلیفه مسلمین نمی‌باشد و بر او خروج کرده است. دستگاه تبلیغاتی معاویه و بعداز وی یزید، برای مردم این موضوع را جا انداخته بود و مردم هم عموماً آن را پذیرفته بودند. در باورهای و دستگاه ذهنی مردم آن زمان، حفظ وحدت جامعه مسلمین به هر قیمت واجب و ایستادن و مخالفت کردن با امام زمان، رهبر و خلیفه مسلمین حرام و جنگیدن با کسی که بر رهبر خروج کرده است واجب فرض بوده است.

کوفیانی که برای جنگ با امام حسین^ع و یارانش به کربلا آمده بودند، عموماً مردمانی مسلمان، نماز خوان، قاری و حافظ قرآن، و در میان آنان حتی نماز شب خوان، بودند. آنها بی دین، مشرک و کافر نبودند، بلکه احساس مذهبی شدیدی داشتند. اما دینداری آنها، صرفاً در حد یک احساس مذهبی خام توسعه نیافته باقیمانده بود. آنها فاقد بینش و بصیرت اسلامی بودند.^{xlviii}

با درک یک چنین وضعیتی و در واکنش به آن بود که امام حسین^ع و یارانش، از هر فرصتی برای آگاهی بخشیدن به مردمی که جاهلانه گردآمده بودند تا به نام حفظ دین و وحدت امت اسلامی و حمایت از «امیرالمومنین» با طاغی خروج کننده علیه امام زمان بکنند، سخن می‌گفتند. نمونه‌هایی از تأثیر این سخنان در تاریخ گزارش شده است. شاید مهمترین و برجسته‌ترین آنها گفتگو با حر ریاحی است که وقتی از کل ماجرا آگاه شد، تغییر مسیر داد و به صف یاران امام حسین ع پیوست.

درست به همین دلیل و برای جلوگیری از تاثیر سخنان امام حسین و یارانش بود که، فرماندهان ارتش یزید هر بار که رزمنده‌ای از اصحاب امام(ع) به میدان می‌آمد و خود را معرفی می‌کرد و به سخن گفتن می‌پرداخت، با هیاهو، جنجال و غوغاسالاری مانع رسیدن صدای آنان به مردم می‌شدند. در عصر جدید تعطیل روزنامه‌های غیر موافق، فشار بر احزاب و گروه‌های سیاسی مخالف و بازداشت فعالان سیاسی تماما برای جلوگیری از رسیدن سخنان آنان به مردم و آگاه شدن آنان می‌باشد.

دوم - خشونت‌واکنشی ناشی از ناکامی و محرومیت : هنگامی که آرزو یا نیازی در انسان یا جانور بلا جواب می‌ماند، واکنش‌ها به صورت پرخاشگری، بروز می‌کنند. این نوع خشونت نیز خوش خیم و در خدمت ادامه حیات است نه تخریب آن. همان طور که در بالا اشاره شد، در جامعه‌ای که حقوق و آزادی‌های اساسی ملت که با کرامت انسانی، سر و کار دارد، نادیده گرفته می‌شود، و یا به علت فقر و محرومیت کرامت انسانی، آزادی، اختیار و ارزش آدم‌ها مورد تمسخر و تجاوز قرار می‌گیرد، خشونت‌های اجتماعی به اشکال مختلف بروز می‌نمایند. آسیب‌های اجتماعی، قتل، جنایت، تجاوزات جنسی، دزدی، ریاکاری، تقلب، کلاهبرداری، اختلاس اموال عمومی، بی‌قانونی، عموماً از آثار و یا پیامدهای نادیده گرفتن کرامت و ارزش انسانی است. بخش عمده‌ای از آنچه امروز به صورت سرکشی‌های فردی و اجتماعی در جامعه شاهد آن هستیم واکنش به مخدوش شدن کرامت انسانی در ابعاد مختلف می‌باشد.

در آیات متعدد قرآن کریم بروز این نوع پرخاشگری و خشونت در رفتارهای فردی یا اجتماعی پیش‌بینی و به آن توجه داده شده است. به عنوان نمونه:

- **سوره همزه:** ویل لکل همزه لمزه (۱) الذي جمع مالا و عدده (۲) يحسب ان ماله اخذه (۳) كلا، لينبذن في الحطمه (۴) و ما ادريك مالحطمه (۵) نار الله الموقده (۶) التي تطلع علي الافئده (۷) انها عليهم موصده (۸) في عمد ممدده (۹)

«وای بر هر غیبت کننده و عیبجویی. آن که مالی گردآورد و حساب آن نگهداشت. می‌پندارد که ثروت‌اش وی را جاویدان گرداند. نه، چنین نیست، که او را در حطمه اندازند. تو چه دانی که حطمه چیست؟ آتش افروخته خدا است؛ که بر دل‌ها غلبه یابد. و از هر سو در میان‌شان گرفته است. در شعله‌هایی برافراشته.»

در بخش اول سوره، به رفتار کسانی که با مال‌اندوزی و به تصور این که این سرمایه آنها را جاودانه می‌سازد و هویت و کرامت انسانی مردمان را به سخره می‌گیرند توجه داده شده است و سپس نوع واکنش جامعه را، در نماد آتش ویژه‌ای، به نام **حطمه**، که از درون **افئده** یا دل انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد، شرح داده شده است. **افئده** جمع **فواد** است و فواد مرکز ادارک انسان محسوب می‌شود. xlix این آتش یا حطمه است که خانه و خانمان این نوع سرمایه‌اندوزان را بر باد می‌دهد.

سوم - خشونت واکنشی ناشی از حسد و رشک : این نوع خشونت و پرخاشگری در واقع نوعی از خشونت ناشی از ناکامی در رقابت است، که منجر به عقب ماندن از رقیب در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی، عشقی و حتی در طی مدارج معنوی، می‌گردد. نمونه‌های فراوانی از این نوع خشونت و

پرخاشگري در تاريخ به ثبت رسیده است. داستان يوسف و برادرانش و هابيل و قابيل از اين نوع خشونت‌هاي تاريخي مي‌باشند.

در سوره يوسف آیات ۸ ، تا ۱۰ حسادت نسبت به مهر پدري انگيزه برادران يوسف، در رفتار خشونت‌آمیزشان با وي، مي‌باشد:

- اذ قالوا ليوسف و اخوه احب الي ابينامنا و نحن عصبه. ان ابانا لفي ضلال مبين (يوسف ۸)

انگاه که گفتند: يوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند. حال آن که ما خود گروهی نیرومندیم. پدرمان در گمراهی آشکاري است.

- اقتلوا يوسف او اطرحوه ارضا يخل لكم وجه ابیکم و تکنونوا من بعده قوما صالحين (يوسف ۹)

يوسف را بکشید يا در سرزمینی دیگرش بياندازید تا توجه پدر خاص شما گردد و از آن پس مردمی شایسته به شمار آید.

- قال قائل منهم لاقتلوا يوسف و القوه في غيابت الجب يلتقطه بعض السياره آن کنتم فاعلين (يوسف ۱۰)

یکی از ایشان گفت، اگر می‌خواهید کاری کنید يوسف را مکشید؛ در عمق تاريک چاهش بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد

در سوره مائده آیات ۲۷ تا ۳۰ علت درونی و ذهنی واکنش خشونت بار قابيل عليه برادرش هابيل و قتل وي به تصویر کشیده شده است:

- و اتل عليهم بنا ابني ادم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الاخر. قال لاقتلناك قال انما يتقبل الله من المتقين (مائده ۲۷)

و داستان راستین دو پسر ادم را برایشان بخوان. انگاه که قربانی کردند. از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می‌کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد.

در سوره فتح آیه ۲۹ خشم ناشی از موفقیت دیگران، در سوره آل عمران آیه ۱۹۹، خشم (غیظ) ناشی از حسادت به وضعیت سیاسی - اجتماعي مومنان و در جاي دیگر خشم ناشی از اخراج اجباري از سرزمین به عنوان انگیزه‌هاي رفتار خشونت گرا آمده است.

روانکاوان می‌گویند ، ریشه این نوع خشونت در «ترس» است، خواه این ترس واقعي باشد يا خیالی و نظیر واکنش دفاعي در برابر تهدیدهاي واقعي يا خیالی به امنیت موجود در جانوران و انسان مشترك است.

این نوع تهدید، چه واقعي باشد چه ذهني و غیرواقعي، این احساس را به وجود می‌آورد که کرامت انسانی هدف قرار گرفته است، به تعبیر روانکاوان این نوع ترس و تهدید میان همه تهدیدها نسبت به علایق حیاتی انسان، از لحاظ فردي و اجتماعي، اهمیتی فوق‌العاده دارد!

چهارم - خشونت انتقام جویانه - در انواع خشونت‌های واکنشی یاد شده در بالا، انگیزه و هدف دفع خطر و تهدیدهای واقعی یا خیالی می‌باشد. که به آنها، واکنشی در خدمت **کنش زیستی بقا** - گفته می‌شود. اما خشونت انتقام‌جویانه واکنش به آسیبی است که وارد شده و بنابراین ماهیت دفاعی ندارد.

از نظر روانشناسی خشونت انتقام‌جویانه تلاش نامعقولی است برای خنثی کردن اثرات کاری که قبلاً به طور واقعی انجام شده است. **خشونت انتقام جویانه ورود به خشونت ویران‌ساز و بدخیم است.**

هنگامی که در اثر حادثه‌ای، چه برنامه‌ریزی شده و تعمدي یا به طور تصادفی، آسیبی به فرد یا گروهی وارد می‌شود، دو راهکار یا واکنش را می‌توان پیش‌بینی کرد:

راهکار اول، انتقام گرفتن یا واکنش انتقام‌جویانه است. راهکار دوم فروخوردن خشم و غضب ناشی از آسیب و درگذشتن است.

اما واکنش انتقام جویانه ممکن است دو نوع باشد. **نوع اول انتقام فراگیر**، که معمولاً با خشونت همراه است و عموماً هم با نوع و گسترده آسیب اولیه تناسبی ندارد. مثلاً در میان اعراب دوران جاهلی رسم بود، که اگر فردی از یک قبیله مرتکب قتل می‌شد، کل آن قبیله مورد حمله و هجوم انتقام جویانه خونخواهان قرار می‌گرفت. این نوع خشونت‌های انتقام جویانه فراگیر، محدود و منحصر به دوران جاهلی نیست. در عصر **پسا مدرن** در میان ملت‌ها و دولت‌های مدرن نیز این نوع انتقام جویی فراگیر دیده می‌شود. به عنوان مثال اگر بمبی در یک نقطه منفجر شود و قرائن نشان بدهد که این انفجار توسط یک فلسطینی انجام شده است، تمام یک منطقه فلسطینی به تلافی آن بمباران می‌شود. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، همه مسلمان‌ها و اعراب مورد سوء ظن قرار گرفتند و به عنوان «تروریست-های بالقوه دستگیر و به بازداشت‌گاه‌ها اعزام و با آنها رفتارهای خشونت بار صورت گرفته و می‌گیرد.

از نظر روانکاوان برجسته، نظیر **اریک فروم**، رابطه تنگاتنگی میان حوادث آسیب‌زا و خشونت‌های انتقام‌جویانه با توسعه نیافتگی انسانی وجود دارد. و بیشتر در میان افراد نابالغ و ناسالم که دچار روانپریشی شده باشند و در جوامع توسعه نیافته صورت می‌پذیرد: «آرزوی انتقام جویی کمتر انگیزه شخص بالغ سالم قرار می‌گیرد تا شخص روان‌پریش و کسی که در زندگی مستقل و کامل خود دچار دشواری‌هایی می‌باشد و اغلب آماده است تا تمام وجودش را در گرو آرزوی انتقام بگذارد.»ⁱⁱ

روانکاوان معمولاً دو انگیزه را برای خشونت‌های انتقام جویانه ذکر کرده‌اند. یک انگیزه فقر روانی و دیگری عقب‌ماندگی انسان و عدم رشد سالم فرد یا جامعه است، که انتقام را وسیله ضروری تلافی ضایعه یا خسارت می‌پندارد. خشونت انتقام جویانه با قدرت باروری و خلاقیت یک گروه یا فرد نسبت معکوس دارد. **افرادی که از زندگی پر بار و اخلاقی برخوردارند، نیاز به خشونت انتقام جویانه را یا احساس نمی‌کنند یا نیاز به آن شدید نیست.** این افراد، حتی اگر مورد تهمت و توهین هم قرار گیرند و گزندی بر آنها وارد آید، روند زندگی پر بار و بارورشان آنها را وادار می‌سازد تا آسیب وارده را به فراموشی بسپارند.ⁱⁱⁱ

از همین روست که انبیاء بزرگ، امامان بزرگوار ما، رهبران فرهیخته، به ندرت در برابر رفتار مخالفان و دشمنان خود، واکنش‌های ستیزه‌گرانه و خشونت‌های انتقام‌جویانه از خود بروز داده‌اند.

پیامبر اکرم (ص) که رحمت خدا بر عالمیان بود، رفتارش با دشمنان خود آنچنان بود که آنان را جذب می‌کرد. امام علی (ع) به شیوه پیامبر با مخالفان و دشمنان خود رفتار می‌کرد.

اما واکنش انتقام‌جویانه می‌تواند از نوع «منصفانه و عادلانه» باشد. قرآن کریم، در مواردی که افراد و جامعه از یکدیگر آسیب‌های جدی می‌بینند دو راهکار در برابر آنان قرار می‌دهد. راهکار اول توصیه به **قصاص** است: و لکم فی القصاص حیات یا اولی‌الاالباب لعلکم تتقون (بقره ۱۷۹). در قصاص برای شما وی خردمندان حیات و زندگی قرار داده شده است باشد که تقوی پیشه کنید. مفهوم قصاص قرآنی، یک **انتقام منصفانه و عادلانه** است، که باید جایگزین «انتقام فراگیر» شود. فرد و جامعه‌ای که از جهت انسانی توسعه یافته نباشد، در رفتارهای انتقام‌جویانه دچار افراط می‌شود. قصاص به معنای رعایت انصاف در انتقام است. در همین آیه ۱۷۶ سوره بقره، به دنبال قصاص، واژه تقوا (خوبیستن داری و پروا پیشگی) آمده است، یعنی مهار خشم و غضب و عدم خروج از موازین.

اما غیر از انتقام‌جویی، خواه عادلانه و منصفانه یا فراگیر، راهکار دیگری هم وجود دارد و آن فروخوردن خشم و درگذشتن است. از جمله ویژگی‌های رفتاری متقین در قرآن آمده است: «والکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس» (آل عمران ۱۳۵) خشم خویش فرو می‌خورند و از خطای مردم درمی‌گذرند. به عبارت دیگر خداوند بیشتر دوست دارد که ما به جای انتقام‌جویی خطای برادر مومن یا انسان هم‌نوع خود را ببخشیم^{۱۱۱}. کظم غیظ یا فروخوردن خشم، همان رفتاری است که در روانشناسی به آن واپس زدگی یا **Repression** گفته می‌شود. واپس زدگی مکانیزمی است که به وسیله آن فرد انگیزه‌ها یا احساس‌های رنج‌آوری که در نتیجه یک تهدید یا آسیب واقعی به وجود آمده است از روان یا ضمیر آگاه خود به ناخودآگاه منتقل می‌سازد. اما انتقال این احساس رنج آور از ضمیر آگاه به ناخودآگاه ممکن است به طور غیرارادی بر رفتارهای شخص اثر بگذارد. بنابراین فرو بردن خشم - کظم غیظ کافی نیست. باید از مردم درگذشت، یعنی عفو کرد. در گذشتن از خطاها، بیش از هر چیز به نفع سلامت نفس و روان خود آدمی است. بالاتر از عفو، صفح است. در بعضی آیات علاوه بر واژه **عفو** - که بخشیدن یا از میان بردن اثر جرم و گناه و یا چشم پوشی از اثر آسیب است، از واژه **صفح**، به معنای از دل بیرون بردن، نیز استفاده شده است:

و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم (تغابن - ۱۴)

و اگر عفو کنید، و چشم بپوشید و گناهشان پوشیده دارید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین (مائده ۱۳)

عفویشان کن و از گناهان‌شان درگذر که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

در واقع صفح یک عمل ارادی است برای آن که احساس رنج آور ناشی از عمل دیگران حتی در ناخودآگاه فرد باقی نماند و این بلندترین گام برای حفظ سلامت نفس یا روان انسان است.

در واقع، اگر نظر روانشناسان را بپذیریم که: «انسان‌های رشد یافته و برخوردار از زندگی بارور، اهل انتقام‌جویی نیستند»، «نیکوکار» مورد نظر و علاقه‌خداوند انسانی است رشید و توسعه یافته و متعادل. انسان توسعه یافته و از نظر روانی سالم، که زندگی پربار و پرمعنا دارد و دنبال انتقام‌جویی نیست، از عفو لذت می‌برد و با تمام وجودش درک می‌کند که در عفو لذتی است که در انتقام نیست. **سعدی** با الهام از همین رهنمود قرآن می‌گوید: کرم کن نه پرخاش و کین آوری - که عالم به زیر نگیں آوری.

۴- خودشیفتگی و خشونت: انگیزه و عامل دیگری که در خشونت‌های انتقام‌جویانه نقش مهمی دارد خودشیفتگی یا نارسیسیسم Narcissism است. نظریه خودشیفتگی، ابتدا توسط **فروید** مطرح و سپس توسط سایر روان‌پزشکان به آن پرداخته شد و توسعه پیدا کرد.

نارسیسیسم از واژه یونانی نارسیسوس یکی از داستان‌های اساطیری یونان قدیم گرفته شده است. **سفیسیوس Cephissus** «پسر خدای رودخانه» زیبایی خیره‌کننده‌ای داشت. مادرش به او توصیه کرده بود که اگر می‌خواهد عمری طولانی داشته باشد، هرگز به چهره و اندام خود نگاه نکند. از طرف دیگر وی عشق یک پری کوهستانی به نام **نمسیس Nemesis** را رد می‌کند و به نفرین او، عاشق انعکاس تصویر خود در آب می‌شود. او هر روز به آب نگاه می‌کرد و بدون آن که بداند، تصویری را که در آب می‌بیند خود اوست، به آن عاشق می‌شود. در یک فرصتی به تصویر خود در آب چشمه آنقدر نزدیک می‌شود که در آب می‌افتد و غرق می‌شود. می‌گویند در محل دفن او **گل نرگس** سبز شد. شاید گل نرگس را هم، چون سرش پایین است و به تصویرش در آب می‌نگرد، نرگس خوانده‌اند.^{۱۷} شاید بر اساس همین داستان اسطوره‌ای است که در ادبیات یونان قدیم، نگاه به تصویر خود در آب مکروه و یا حرام بوده است. در ادبیات عرفانی این‌گونه خویشتن دوستی بلا و فتنه تلقی می‌شود و **چشم پسند خویشتن** را از هر «چشم بدی» کشنده‌تر می‌دانند: «پرطاووست مبین و پای بین - تا که سوءالعین نگشاید کمین».

شخص خودشیفته، عاشق، سرگشته و حیران و آشفته خویش است. تنها خود را می‌بیند و نواقص عیوب خود را اصلاً نمی‌بیند یا نادیده می‌گیرد.

در روانشناسی و روانکاوایی به شخصی که شیفته خود باشد نارسیسیست گفته می‌شود. در گفتار روانشناسی ایران «نارسیسیسم» به خود شیفتگی، خودپسندی افراطی، خود دوستی جنون آمیز، ترجمه شده است.^{۱۷}

۵- انواع خودشیفتگی:

خودشیفتگی می‌تواند فردی باشد یا جمعی

الف - خودشیفتگی فردی - آنچه روانشناسان به طور معمول مطرح می‌کنند خودشیفتگی فردی، یا شخصیت خود شیفته (Narcissistic Personality) می‌باشد. خودشیفتگی فردی درجاتی دارد، ممکن است خفیف و خوش خیم باشد یا شدید و بدخیم (یا روان نژندی خودشیفته Narcissistic Neurosis). یکی از انواع خود شیفتگی خوش خیم در نوزادان دیده می‌شود به نام «**خودشیفتگی نخستین نوزاد**». خودشیفتگی یا خود مرکز یعنی خصوصیت یک شخصیت کودک است. پیاژه می‌گوید: ساختمان تفکر کودک خود مرکز بینانه است... کودک از نظر فکری خود را مرکز جهان می‌بیند و همه

چیز را با عینک خاص خویش می‌بیند و تنها به خود می‌اندیشد. ^{vi} نمونه‌ای از خودشیفتگی بدخیم در برخی از بیماران روانی به نام «خودشیفتگی شخص دیوانه» رایج می‌باشد.

خودشیفتگی مطلق یکی از مصادیق روان پریشی است، ارتباط شخص با واقعیت‌های جهان بیرون بریده می‌شود. بیمار خود را جانشین واقعیت‌ها می‌سازد؛ تماماً از خویشتن سرشار است و خودش «خدا» و «جهان» شده است. خودشیفتگی فردی ممکن است به پارانوئیا منجر گردد. پارانوئیا نوعی اختلال ذهنی است که با هذیان‌های منظم، که به صورت سیستمی درآمده‌اند و بر زندگی روزانه شخص اثر می‌گذارند، مشخص می‌شود. این هذیان‌ها شامل هر چیزی است که در اطراف شخص وجود دارد. در اشخاص پارانوئیایی، به جز این سیستم هذیانی، سایر شخصیت فرد دست نخورده باقی مانده است. به همین علت، در برخورد با اشخاص پارانوئیایی، معمولاً اطرافیان وی درباره سلامتی و بیماری‌اش دچار تردید و متزلزل می‌گردند. این افراد معمولاً بسیار باهوش و سریع‌الانتقال نیز می‌باشند.

برخی از روانکاوان از نوع دیگری از خودشیفتگی فردی نیز نام برده‌اند که مرز سلامت و جنون است و معمولاً در کسانی که به قدرت فوق‌العاده می‌رسند بروز می‌کند. از نمونه‌های تاریخی آن می‌توان برخی از فرعون مصر، استالین، هیتلر را نام برد. به این نوع خودشیفتگی «دیوانگی قدرت» نیز گفته می‌شود. آلبرت کامو در «کالیگولا Caligula» رفتارها و ویژگی‌های شخصیتی دیوانه قدرت را به تصویر کشیده است. ^{vii}

اریک فروم در توضیح این نوع خودشیفتگی مردان به قدرت رسیده، می‌نویسد:

«همگی آنها از ویژگی‌های معین و مشابهی برخوردارند. به قدرت مطلق دست یافته‌اند، کلامشان معیار غایی قضاوت، در همه چیز از جمله مرگ و زندگی است؛ ظاهراً توانایی آنها برای انجام آن چه می‌خواهند انتهایی ندارد؛ خدایانی هستند که تنها بیماری و کهولت و مرگ محدودشان می‌کند. با تلاشی مذبحخانه می‌کوشند با نفوق بر محدودیت وجود انسان، برای مسئله وجود انسان راه‌حلی بیابند. می‌کوشند چنین وانمود کنند که شهوت و قدرتشان را حدی نیست، از اینرو با زنان بی‌شمار همبستر می‌شوند، مردمان بیشمار را می‌کشند، در هر جا قصری می‌سازند، و «ماه را می‌خواهند» و «ناممکن را طالب‌اند» ^{viii}. این دیوانگی است، هر چند تلاشی باشد تا با تظاهر به بشر نبودن مسئله وجود را حل کند. دیوانگی است که در طول زندگی شخص مبتلا افزایش می‌یابد. هر اندازه برای خدا شدن بیشتر بکوشد، بیشتر از نوع بشر دور می‌شود؛ این جدایی او را وحشت‌زده‌تر می‌سازد، همه دشمن او می‌شوند، و برای مقابله با وحشت حاصل از آن ناگزیر است بر قدرت و بیرحمی و خودشیفتگی خویش بیفزاید. اگر تنها یک عامل وجود نمی‌داشت، این دیوانگی قیصری جز جنون محض نمی‌بود: قیصر با قدرت خود، واقعیت را، در برابر تخیلات خود شیفته خویش، به زانو درآورده است. همه را واداشته است تا او را خدا بدانند، یعنی: قدرتمندترین و خردمندترین. پس جنون خود بزرگ‌بینی‌اش احساسی معقول به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، مردمان بسیاری به او نفرت می‌ورزند و می‌کوشند تا او را براندازند و بکشند - پس سوء ظن‌های بیمارگونه او آنقدرها هم عاری از واقعیت نیست. در نتیجه، احساس نمی‌کند که تماس

با واقعیت را از دست نهاده است - پس ، هر چند به وضعی ناپایدار و مشکوک، می‌تواند از اندک سلامت عقلی برخوردار باشد.»

یکی دیگر از عوارض خودشیفتگی فردی که ممکن است به مرحله بدخیمی برسد، **دگرسان بینی خود** یا **Depersonalization** است. در این حالت فرد احساس واقعیت را از دست می‌دهد و نسبت به محیط اطرافش به کلی بیگانه می‌گردد. و خود و جهان پیرامونی خود را غیرواقعی می‌داند. یکی از عوارض دگرسان بینی پیدایش حالت خود خدا انگاری **Theo monism** می‌باشد، همان حالتی که در بالا بدان اشاره شد و قرآن از آیه ۲۳ سوره جاثیه آن را نفس را الله یا خدا قرار دادن ذکر می‌کند. دگرسان بینی خود، در آیه دیگری از قرآن از مفهوم «فراموشی نفس به خود آمده است:

و لاتکونوا کالذین نسوا الله خاشیهم و انفسهم (حشر ۱۹)

و مانند کسانی نباشند که خدا را فراموش کردند، پس (موجب شد) نفس‌هایشان را فراموش کنند.

دگرسان یعنی خود حالتی است که در اسکیزوفرنی نیز دیده می‌شود. از پیامدهای خودشیفتگی وخیم هراس از دیگران یا ترس ذنوفوبیایی (**Xenophobic**) و احساس تنهایی و انزوا. خود تنهایی یا (**Solipsistic**) می‌باشد.

ب - خودشیفتگی گروهی

خود شیفتگی فردی می‌تواند به خودشیفتگی گروهی تبدیل شود. در خودشیفتگی فردی، تصویر متورم و باد کرده از «خویش»، به آنچه به «من» فرد خود شیفته تعلق داشته باشد، تعمیم و تسری پیدا می‌کند. نژاد، ملت، دین، حزب، قبیله فرد خودشیفته، جایگزین «من» و «خانواده من» وی می‌شود. هنگامی که این جابجایی به یک گرایش غالب تبدیل می‌شود، قبول آن «عقلانی» می‌گردد و خودشیفتگی فردی به خودشیفتگی جمعی بدل می‌شود. اعضای چنین جامعه‌ای خود را «تحسین-برانگیزترین مردم عالم تصور می‌کنند: «فقط ما» پاک و منزه هستیم، شایسته‌ایم، دیگران همه احمق و نادان هستند». اعضای این جامعه، حتی هنگامی که از نظر فرهنگی یا اقتصادی عقب‌مانده و محروم هم باشند، چون خود را به «گروه» برتر، خواه دینی، حزبی، نژادی و ملی، چون «سفید و آریایی»، کاتولیک، مسیحی، یهودی، مسلمان، شیعه، سنی وابسته می‌دانند، مهم و جزء مهم‌ترین‌ها تصور می‌کنند. خودشیفتگی گروهی همچون خودشیفتگی فردی، به بیگانه‌هراسی و انزوای گروهی (**Group Solipsism**) منجر می‌گردد.

خودشیفتگی گروهی، نظیر خودشیفتگی فردی به قول **اریک فروم**، یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های خشونت و پرخاشجویی انسان است. بخشی از خشونت‌های جمعی، مانند سایر گونه‌های پرخاشجویی از نوع دفاعی، واکنشی در برابر یورش به ارزش‌ها و تعلقات حیاتی جامعه می‌باشند. خودشیفتگی گروهی، نیز درجات و ابعاد دارد و می‌تواند خفیف و خوش‌خیم یا شدید و بدخیم باشد.

هر گروهی، ملتی، سازمانی حزبی، مذهبی و دینی، برای بقای خود به نیروی خودشیفتگی اعضایش نیاز دارد؛ نیازمند آن است که اعضای گروه یا شهروندان یک کشور یا مومنان به یک

دین، اهمیت و بقای گروه، سازمان، ملت و دین را مهمتر از بقای خود بدانند؛ به برتری سازمان، ملت یا گروه خود نسبت به سایرین ایمان داشته باشند. این خودشیفتگی موجب تمرکز هیجان‌هایی می‌گردد که نیروی لازم برای خدمت به گروه، ملت، سازمان، دین ... و فداکاری‌های سخت را فراهم می‌سازد. بدون درجه‌ای از خودشیفتگی گروهی، نیروی فداکاری به شدت کاهش پیدا می‌کند. اما خودشیفتگی گروهی، آسیب‌شناسی خاص خود را نیز دارد. به عنوان مثال، در جامعه‌ای که اکثریت مردم آن از امکانات بسیاری محروم می‌باشند، اعتراض‌ها و نارضایتی‌ها موجب بروز مشکلات اجتماعی می‌گردد. هنگامی که زندگی برای بخش بزرگی از جامعه معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد و انگیزه برای ماندن از بین می‌رود، جامعه دچار بحران‌های شدید می‌گردد. در چنین شرایطی حاکمان و مسئولان جامعه برای جلوگیری از انفجار و بهم خوردگی، به خودشیفتگی بدخیم گروهی (ملی، مذهبی، دینی، ایدئولوژیک، حزبی و ...) دامن می‌زنند و با احساس تعلق گروهی رضایت کاذب و موقت عموم را، بدون حل مشکلات اساسی فراهم می‌سازند. خودشیفتگی گروهی خلاء احساس محرومیت‌ها را پر می‌کند و موجب پیدایش یک پدیده اجتماعی می‌گردد که در آن طبقات محروم و ستم‌دیده برای وفاداری و فداکاری نسبت به رهبران و فرمانروان خویش آمادگی پیدا می‌کنند. **فاشیسم** فرآورده چنین شرایطی است. رهبران کاریزماتیک، هنگامی که به قدرت مطلق می‌رسند، از این پدیده استفاده‌های فراوان می‌نمایند. مردم آلمان در زمان هیتلر به خودشیفتگی نژادی شدیدی مبتلا شده بودند، که در طبقات پایین و محروم جامعه به مراتب خیلی بیشتر از طبقات مرفه بود.

البته خودشیفتگی گروهی خوش خیم یا بی‌ضرر و خطر هم وجود دارد. به عنوان نمونه، در میان اقلیت‌های قومی در یک جامعه بزرگتر و یا فرقه‌های کوچک مذهبی یا طریقه‌های اهل دل و تصوف و عرفان، نوعی از خودشیفتگی گروهی و ارادت مطلق به «پیر» و «مرشد» وجود دارد. فرقه **ملت اسلام** Nation of Islam، معروف به **مسلمانان سیاه Black Muslims** در آمریکا، که توسط **علی‌جاه محمد** بنیانگذاری شده بود از یک طرف به شدت به برتری نژاد سیاه و اصالت انسانی آن (خودشیفتگی نژادی) اعتقاد داشت و از طرف دیگر بر اطلاعات مطلق از رهبر تکیه می‌کرد. این نوع خودشیفتگی گروهی معمولاً پیامدهای زیانبار اجتماعی کمی دارند. شاید دلیل آن این باشد که قدرت سیاسی، اجتماعی چندانی ندارند. تجارب تاریخی نشان می‌دهد که این گروه‌ها به هر نسبتی که قدرت سیاسی - اجتماعی پیدا می‌کنند به شیوه‌های خشونت بار متوسل می‌شوند.

خودشیفتگی گروهی در میان اقلیت‌های قومی در یک جامعه بزرگتر نامتجانس، از طرف دیگر به صورت مکانیسمی برای حفظ هویت اعضای گروه می‌باشد. در دوران سلطه استعمار انگلیس بر **آفریقای جنوبی**، گروه‌های قومی متعددی از هند به آفریقا منتقل شدند. این گروه‌های قومی ارتباط میان خود را بر اساس زبان، مذهب و ملیت (نظیر گجراتی‌ها، بنگالی‌ها، پنجابی‌ها) حفظ کردند. خودشیفتگی گروهی میان آنان به آن اندازه قوی بود که در مواردی به جای مبارزه با سلطه انگلیس، به جان هم می‌افتادند. سیاست استعماری انگلیس نیز از همین گرایش‌های قومی برای حفظ تفرقه میان آنان و ادامه سلطه خود استفاده می‌کرد.

خودشیفتگی گروهی دینی، در بسیاری از ادیان و شاید بتوان گفت در میان پیروان تمام ادیان و فرقه‌ها و مذاهب، به درجات متفاوت خفیف و شدید وجود دارد. به عنوان مثال، کلیسای کاتولیک بر این اعتقاد است که تنها راه رستگاری بشر، اعتقاد به مسیح به عنوان ناجی می‌باشد. این خودشیفتگی

دینی شدیدی را در میان پیروان کلیسا موجب شده است. مسیحیان خود داستانی ساخته‌اند به این مضمون که وقتی جمعی تازه وارد به بهشت درآمدند، پالس قدیس به آنان خوش آمد گفت و راهنمایی آنها را برای نشان دادن نقاط مختلف بهشت بر عهده گرفت. در محلی، پالس از تازه واردین خواست سکوت را رعایت کنند و آرام از آنجا عبور کنند. بعد از عبور از این محل تازه واردین از وی علت را پرسیدند. پالس گفت در اینجا کاتولیک‌ها جای دارند و فکر می‌کنند هیچ کس غیر از خودشان در بهشت نیست. بنابراین با سکوت و آرامش حرکت کردیم که آرامش ذهنی آنان بر هم نخورد!

در میان مسلمانان نیز این خودشیفتگی گروهی - مذهبی وجود دارد. هر فرقه‌ای خود را صاحب حق مطلق و دیگران را خارج از دین یا رافضی، مغضوب علیه و یا از زمره گمراهان می‌داند. در میان مذاهب نیز این خودشیفتگی گروهی به صورت تعصب و فرقه‌گرایی در اشکال گوناگون بروز می‌کند. اهل تسنن، به یک صورت، وهابیان به یک صورت است، در میان شیعیان، صورت خاص خود را دارد. در ایران و در میان معتقدین به ولایت مطلقه فقیه، خودشیفتگی مذهبی منجر به «نوب در ولایت» و با ادعای نیابت از جانب خداوند و امام زمان، به نفی دینداری سایرین و بروز خشونت‌های سیاسی - اجتماعی شده است.

۶ - قرآن و خودشیفتگی: در ادبیات دینی - قرآنی خودشیفتگی فردی و گروهی به صورت‌های مختلف و با واژه‌های گوناگون توصیف شده است.

۱- کسی که نفس و تمایلات نفسانی خود را «خدای» خود قرار می‌دهد:

افرایت من اتخذ الهه هوا و اضله الله علي علم . (جائیه ۲۳)

«آیا دیدی آن کس را که میل و هوس خود را خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد

«...»

ارانت من اتخذ الهه هواه افانت تکون علیه وکیلا . (فرقان ۴۳)

«آیا آن کس را که هوای نفس خود را به خدایی گرفته بود دیدی؟ آیا تو ضامن یا وکیل او

هستی؟»

خدا انگاری هوای نفس، یعنی فرد نفس و شخص خود و آراء و عقاید و تمایلات خود را محور اصلی انگیزه خود در تمامی اعمالش قرار بدهد. به عبارت دیگر اگر چه نیاز به خدا از درون هر انسانی سرچشمه می‌گیرد، اما فرد خودشیفته، نفس خود یا خویشتن را به جای خدا می‌گیرد و پرستش «خود» را جایگزین پرستش خدا می‌سازد این ویژگی رفتاری را می‌توان معادل ایگوتیزم (Egotism)، ایگوایزم (Egoism) یا ایگونتریسم (Egocentrism) در روانشناسی دانست. همه این ویژگی‌ها را می‌توان «خودخواه و خودپسند» تعریف کرد. در آن صورت واژه قرآنی مختال مناسبتر است. مختال کسی است که به خیال و پندار برای خود چیزی را تصور کند، که در او نیست

۲- واژه استکبار در قرآن به معنای خود را بزرگ پنداشتن است. استکبر یعنی تکبر ورزید، و خود را بزرگ پنداشت.

الکبر یعنی خود بزرگ بینی. این واژه معادل مگالومانیا (Megalomania) در روانشناسی است. قرآن کریم در حالی که خودبزرگ بینی را به شدت مردود و ضد توسعه انسانی و مخرب می‌داند، ویژگی‌های دو نمونه از خودشیفتگان تاریخ را برمی‌شمارد: ابلیس و فرعون در مورد ابلیس:

- و اذا قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابى و استکبر و كان من الکافرين (بقره ۳۴)

به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و برتری جست و او از کافران بود.

اما فرعون به معنای آدم کش و یاغی، نام پادشاهان مصر می‌باشد. نام فرعون به عنوان نماد یک قدرت متورم در تاریخ، ۷۴ بار و داستان موسی، بیش از هر پیامبری، ۱۳۶ بار، در قرآن کریم آمده است - و این همه نشانه عنایت خداوند به جلب توجه انسان به پدیده فرعون و نقش مخرب منش فرعون در جامعه بشری است.

خداوند فرعون را با ویژگی‌های رفتارهایش معرفی می‌کند. نظیر:

- و استکبر هو و جنوده في الارض بغير الحق (قصص ۳۹)

و او (فرعون) و لشگرهایش به ناحق در زمین سرکشی کردند.

- علو و برتری‌جویی در روی زمین :

ان فرعون لعال في الارض و انه لمن المرفين - یونس ۸۳ و همچنین قصص ۴.

- سرکشی و طغیان: انه طغي - طه ۲۴؛

- فسق : كانوا قوما فاسقين - نمل ۱۲؛

- خطاکار: (كانوا خاطئين - قصص ۸)؛

- خودبزرگ‌بینی (فاستکبروا في الارض - عنكبوت ۳۹) و بالاخره

- ادعای الوهیت (اناربکم الاعلی - نازعات ۲۴) این ویژگی‌ها تماماً شرح رفتارهای یک فرد خودشیفته‌ای است که به قدرت مطلق رسیده است.

علاوه بر این فرعون با صفت «مصرف» نیز توصیف شده است. اسراف یعنی زیاده روی و از حد گذشتن و افراط کردن. این واژه در رابطه با رفتار برتری‌جویانه فرعون یا عال، به معنای گردنکشی، به کار رفته است. به عبارت دیگر فرعون، در استفاده از قدرتی که به دست آورده بود به راه افراط و گردنکشی افتاد و از موازین و مقررات کاربرد طبیعی قدرت خارج شده بود. این همان

معنا یا مصداق «طاغي» است. طغیان یعنی تجاوز از حد، بیرون رفتن از مسیرها و محدوده‌های طبیعی. وقتی سطح آب در رودخانه از مسیرهای طبیعی ایجاد شده بالاتر می‌رود و آبادی‌ها و مزارع را ویران می‌کند، می‌گویند رودخانه طغیان کرده است. یعنی از تمام محدوده‌ها و مسیرهای طبیعی و جا افتاده حرکت رودخانه خارج شده است. يك حاکم و صاحب قدرت هم وقتی از بسترها و مقررات طبیعی و رفتار بهداشتی در مسند قدرت، خارج می‌شود هم اسرافکاری کرده است و هم طغیان. و هر دوی این واژه‌ها با واژه فسق به معنای بیرون رفتن از حدود حق و مسئولیت، بیراهه رفتن، گمراه شدن یا خروج از حدود و زیر پا گذاشتن مرزها، نسبت نزدیکی دارند. فاسق آن کس را گویند که پیمان‌ها و تعهدات، چه فردی و چه عمومی و ملی (نظیر قانون اساسی) را شکسته و از حدود اختیارات و مسئولیت سر باز زده باشد.

تمامی این رفتارها پیامد روحیه خود بزرگبینی یا استکبار فرعون است که ادامه و استمرار آن به ادعای خدایی می‌رسد. یکی از ویژگی‌های خودشیفتگی بدخیم، ستایش و رضایت مطلق از خود و اعمال خود می‌باشد. هر آن چه که به شخص خودشیفته متعلق باشد، زیبا، کامل و بی‌عیب و نقص است. قضاوت شخص خود شیفته نسبت به آنچه با او رابطه دارد و یا مال اوست متعصبانه مطلق‌گرا است. خداوند در قرآن کریم این وضعیت ذهنی فرعون را به آرایش اعمال زشتش توصیف نموده است: کذلک زین لفرعون سوء عمله و همین باعث شد که وی «وصد عن السبیل» و از راه راست و صواب باز داشته شد (غافر ۳۷)

در مورد خودشیفتگی گروهی نیز قرآن کریم نمونه‌هایی را ذکر کرده است. به عنوان نمونه تنها فرعون نبود که گرفتار این بیماری شده بود، «قوم» او نیز همین رفتار را داشته است:

الی فرعون و ملائنه فاستکبروا و کانوا قوما عالین (مومنون ۴۶)

به خودشیفتگی گروهی یهودیان نیز اشاره شده است و اینکه:

لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا (اسراء ۴)

یهودیان خود را «مرد برگزیده خدا» (The Chosen Man of God) می‌دانند. در داستان حضرت ابراهیم که دستور گرفت تا فرزندش را قربانی کند، مسلمانان بر این باورند که این فرزند اسماعیل بود، اما یهودیان می‌گویند این پسر «اسحق» بود. و چون خداوند با ارسال گوسفندی، که ابراهیم به جای فرزندش ذبح کرد و او را نجات داد، پس «اسحق» مرد برگزیده خدا است! برتری جویی برخی از یهودیان (صهیونیست‌ها) در طول تاریخ، در همین نگاه نادرست آنان از روایت تاریخ ریشه دارد.

۷- درمان خودشیفتگی‌های فردی و گروهی - می‌توان از دو زاویه راه‌های درمان خودشیفتگی، خواه فردی یا گروهی، بدخیم یا خوشخیم، را مورد بررسی قرار داد: از درون دین، مشخصا با مراجعه و بررسی آیات قرآنی و هم از بیرون دین بررسی آرای روانشناسان و روانکوان.

قرآن کریم در تمام موارد، قبول وجود خدای واحد و آفرینندگی و ربوبیت الله را تنها راه درمان خودخواهی‌ها و خودبزرگبینی‌ها معرفی می‌کند.

انسان معتقد به خدای قادر، عالم، حکیم، رحیم و رحمان و عزیز مطلق، در هر مقام و جایگاهی که باشد لاجرم در مقایسه با خدا خود را کوچک و ناچیز می‌بیند. حاکم خود شیفته مستبد در برابر مردم بی‌قدرت و ضعیف، با توهم قدرت خود را «گم» می‌کند و به مرحله «دگرسان بینی خود یا Depersonalization» می‌رسد. اما وقتی از روی درک و باور آگاهانه به خدا می‌اندیشد، اگر بیاندیشد، لاجرم رفتارش عوض می‌شود، و تغییر می‌نماید.

آیه شریفه: یا ایها الناس انتم الفقرا الی الله و الله هو الغنی الحمید (فاطر ۱۵)،

ای مردم همه شما به خدا نیازمندید، اوست بی‌نیاز و ستودنی

همین معنا و پیام را دارد.

اریک فروم، درمان خودشیفتگی را در اعتقاد به خدا و آموزش‌های دینی می‌داند:

«بیکار با بت‌پرستی که اساس تعالیم پیامبران است، در عین حال مبارزه با خودشیفتگی است. در بت‌پرستی یک توانایی جزئی آدمی، مطلق می‌گردد و به یک بت تبدیل می‌شود. آن گاه آدمی خودش را به صورت بیگانه شده‌ای می‌پرستد. و بتی که در آن غرقه می‌شود، موضوع خودشیفتگی‌اش می‌گردد، حال آن که اعتقاد به خداوند، نفی خودشیفتگی است زیرا تنها خداوند - و نه انسان - عالم مطلق و قادر مطلق است...» و: «اهمیت پدیدار خودشیفتگی از نظر اخلاقی - روحانی زمانی کاملاً نمایان می‌شود که در نظر بگیریم که تعلیمات اساسی تمامی ادیان بزرگ انسان‌گرا را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: هدف آدمی غلبه بر خودشیفتگی خویش است.»^{lix}

در آموزه‌های دینی مفاهیم فراوانی وجود دارد که توجه و عمل به آنها بر رفتار فرد و گروه اثر می‌گذارد مانع خود محوری، خودخواهی و خود بزرگ بینی می‌گردد.

یک راه دیگر پیشگیری یا درمان خودشیفتگی فردی یا گروهی، جهانی فکر کردن است. اگر ما جوهر تمامی ادیان را واحد بدانیم، دچار خودشیفتگی دینی نمی‌شویم. قرآن کریم لازمه «اسلامیت» را، علاوه بر قبول رسالت پیامبر خاتم اعتقاد به تمامی پیامبران و وحدت پیام آنان و عدم «فرق میان انبیاء» می‌داند. دین واحد تمام پیامبران «اسلام» است و همه پیامبران مسلمان بوده‌اند: قرآن در حالی که تنوع زبان‌ها و رنگ‌ها و نژادها و جنسیت و قبیله‌ها و ملت‌ها را امری طبیعی و ضروری می‌داند، همه انسان‌ها واجد کرامت انسانی می‌داند و هر نوع برتری‌جویی نژادی را نفی می‌نماید. **اریک فروم** بر این باور است که ارتباط با جهان، با کل بشر، در فرایند جایگزینی خودشیفتگی بسیار موثر است و این که:

«بدون کاهش نیروی خودشیفتگی در اشخاص، می‌توان موضوع و جهت آن را تغییر داد. چنانچه نوع بشر، یعنی کل خانواده بشری می‌توانست به جای ملت، نژاد یا نظام سیاسی، موضوع خودشیفتگی گروهی شود، منافع بسیار می‌داشت، اگر آدمی می‌توانست پیش از هر چیز خود را شهروند جهان بداند و از بشر و از توفیق‌های بشری احساس غرور کند، خودشیفتگی‌اش، به جای افراد متعارض آدمی نوع بشر را موضوع خویش قرار می‌داد. چنانچه نظام‌های آموزشی همه کشورها به جای کامیابی‌های یک ملت خاص بر دستاوردهای نوع بشر تأکید می‌کرد، غرور انسان بودن، متقاعد کننده‌تر و تکان دهنده‌تر می‌شد.»^{lx}

سعدي، شاعر ايراني در قرن‌ها پيش از اريك فروم سروده است كه:

بني آدم اعضاي يكدیگرند
كه در آفرينش زيک گوهرند
چو عضوي ببرد آورد روزگار
دگر عضوها را نمائد قرار
تو كز محنت ديگران بي‌غمي
نشايد كه نامت نهند آدمي

۸ - جمع بندي: خشونت در رفتار انسان‌ها با يكدیگر، در ابعاد و دامنه گوناگون در زندگي فردي و اجتماعي جامعه بشري تاثيرات فراواني گذاشته و مي‌گذارد. بعضي از آدميان استعداد فراواني براي كشتن همنوعان و لذت بردن از رنج و زحمت ديگران دارند. بعضي از ما آدميان كه خود زماني قرباني خشونت ويرانساز يا انتقام جويانه ديگران بوده‌ايم (نظير داستان بيجه و يا برخي از مسئولان كنوني زندان‌ها كه خود زماني زنداني بوده‌اند) در فرصتي مناسب به مجرمان جديدي تبديل مي‌شويم و مرتكب همان خشونت‌ها و جناياتي مي‌شويم كه خود روزي قرباني آنها بوده‌ايم. خودشيفتگي، خودمحوري، خودخواهي و خودبزرگ‌بيني است و خود را محور عام دانستن يكي از علل دست يازيدن به خشونت، است.

ويژگي اصلي در تراژدي كربلا خشونت بارز و برهنه آن است. خشونتي كه بخشي از آن معلول ناداني و جهل و سوء استفاده صاحبان قدرت (بني‌اميه و يزید) از احساس خام و توسعه نيافته مذهبي مردم و از واكنش دفاعي مردم به تهديد ذهني پرورش يافته همان مراكز قدرت مي‌باشد.

اين همان مشكلي است كه بشريت در همه ادوار تاريخ با آن روبرو بوده است.

و اين مصداقي است از مفهوم: **كل يوم عاشورا و كل ارض كربلا**. و درس‌هايي بسيار كه مي‌توان از عاشورا فرا گرفت.

خداوند به همه ما توفيق درك پيام الهي و جرات و شهامت زندگي براساس ارزش‌هاي والاي ديني را بدهد. خداوند به ملت ما و به همه ملت‌هاي جهان نعمت سلامت، امنيت، آزادي و آباداني را عنايت بفرمايد.

ماخذ و يادداشت‌ها:

. تكميل سخنراني در روز عاشوراي ۱۴۲۶ هـ. ق برابر با اسفند ۱۳۸۳، منزل آقاي مهندس هاشم صباغیان

. فروم، اريك، «آنانومي ويرانسازي انسان - پرخاشجويي و ويرانسازي»، ترجمه ا.صبوري، انتشارات پويش، ۱۳۶۱

. Dostoevsky, F. "The Brothers Karamazov" Translation by Constance Garnett. 2004 Barns and Noble Classics.

. جهان شگفت انگيز مغز، جوريت هوپر و ديگ ترسي، ترجمه ابراهيم يزدي، انتشارات قلم ۱۳۷۲
. فروم، اريك، «آنانومي ويرانسازي انسان - پرخاشجويي و ويرانسازي»، ترجمه ا.صبوري، انتشارات پويش، ۱۳۶۱

. همان

. همان

. همان

. همان

. همان

. همان

. همان

. یزدی، ابراهیم، آسیب‌شناسی حادثه کر بلا

. یزدی، ابراهیم، بیماری‌های قلب آدمی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵

. فروم، اریک، «آناتومی ویرانسازی انسان - پرخاشجویی و ویرانسازی»، ترجمه ا. صبوری، انتشارات پویش، ۱۳۶۱

. همان

. همان

. بازرگان، مهدی، «ترمز و تفضل» در «بازیابی ارزش‌ها»، جلد دوم، ۱۳۶۱

. فرهنگ دهخدا، ریشه واژه گل نرگس در زبان پهلوی را از واژه نرکیس (narkis) و نرسی سوس یونانی و لاتینی می‌داند. دهخدا نرگس را به معنای «چشم معشوق» نقل کرده است. که: «طناز و فتان و دنباله‌دار و شوخ و کرشمه طراز و عشوه ساز و جادو نشان و جادو و سرمه‌سای و پرفن و نیم خواب و بسیار خواب و پر خمار و خماری و خودکام و خونخوار و عاشق کش و مستانه و سست و بیمار و نیلوفری» همه از صفات اوست. سعدی می‌گوید: شب از نرگش قطره چندی چکید - سحر دیده بر کرد و دنیا ندید.»

حافظ می‌گوید: «نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان - نیمه شب دوش به بالین من آمد بنشست.

آیا شعرای ایران با توجه به معنای نرسی سیس معادل نرگس چنین اوصافی را برای «نرگس» ذکر کرده‌اند یا هر شخصیتی را که واجد این اوصاف بوده است مصداق نرگس دانسته‌اند.

. صاحب الزمانی، نرسیست را خودشیفته، خودپسند و عاشق خویشتن تعریف کرده است (روح بشر، به نقل از فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی)

. واژه‌نامه فلسفه و علوم اجتماعی - از دکتر جمیل صلیبا، ترجمه، کاظم برک ینسی و صادق سجادی، شرکت انتشار ۱۳۷۰

. فروم، اریک، دل آدمی و گرایشش به خیر و شر، ترجمه گیتی خوشدل، نشر نو ۱۳۶۲

. واژه کالیگولا به معنای چکمه کوچک است و نامی است که به قیصر روم به نام ژائوس (Gaius) (۱۲ تا ۴۱ میلادی) داده شده است. وی به مدت چهار سال امپراتور بود و به خاطر خشونت و کشتارهای دوران سلطنتش معروف گردید. او ادعای الوهیت نمود و به خواهرانش علاقه عجیبی پیدا کرد، بخش عمده‌ای از اروپا را تحت فرمان خود درآورد، مصر و ترکیه را اشغال نمود، در شهر بیت المقدس مجسمه خود را نصب کرد. در سال ۴۱ میلادی به دست افرادش در فلسطین کشته شد. در وانشناسی کالیگولا معرف یک شخصیت خود شیفتگی مطلق و عصبانیت‌های جنون آور است. آلبرت کامو با نوشتن نمایشنامه‌ای به این نام که در سال ۱۹۴۵ روی صحنه رفت، این واژه را معروف ساخت. در این نمایشنامه وقتی امپراتور ژائوس با مرگ خواهرش، که به او عشق می‌ورزید روبرو می‌شود دچار بحران روانی و روحی و اندوه فراوان می‌گردید و در نتیجه دست به قتل و خشونت‌های وسیع و گسترده‌ای می‌زند و ادعای خدایی می‌نماید.

. فروم، اریک، دل آدمی، ترجمه گیتی خوشدل، نشر نو، ۱۳۶۲

. همان

بازتاب این برنامه:

خشونت در کر بلا - ۸۳/۱۲/۳ برابر با عاشورای سال ۱۴۲۶ - تهران - پاسداران - منزل مهندس

صباغیان

امروز با جمعیتی حدود دو هزار نفر شاید کمتر یا بیشتر در يك منزل شخصي مراسم روز عاشورا برگزار شد. با دو سخنران. ابتدا دکتر ابراهیم یزدي و پس از او دکتر محسن کدیور . موضوع صحبت دکتر یزدي خشونت در عاشورا است. در این سخنرانی او به مساله خشونت و انواع به کار برده شده ي آن در عاشورا و کربلا اشاره کرده و خشونت ها را به چند قسمت تقسیم کرد. خشونت های خوش خیم و خشونت های بدخیم. خشونت های خوش خیم را نمایشی دانست مثل مشتزنی که انگیزه ي تخریبی و کشتن ندارد و صرفاً نشان دادن و نمایش دادن قدرت فرد است. در جامعه اي مثل ما البته خشونت به اشکال گوناگونش بروز مي دهد. این نوع خشونت البته ریشه نیز دارد. « افرادی که تادیروز خود قربانی خشونت شده اند امروز پای میز محاکمه نشسته اند. فردی مثل بیجه خود مورد خشونت و آزار و اذیت قرار گرفت که علائم پرورش آن اتفاقات بود. « به گفته ي دبیر کل نهضت آزادی در دوران اوایل انقلاب نیز برخی خشونت ها را شاهد بودیم. که امری طبیعی بود. برای مثال هنگامی که دو نفر با هم تصادف می کردند خشونت ها حداقلی بود و سریع برطرف می شد. اما امروز اکثر تصادفات به مشاجره و مجادله کشیده می شود. در آن زمان مردم سرمست از این که يك مستبد بزرگ را بیرون انداخته اند و پایه های استبداد را شکسته اند نو عي همبستگی اجتماعی بر جامعه حاکم بود. و متأسفانه ما امروز حسرت می خوریم که آن همه شکنجه و رشادت ها و شهادت ها و زندان ها چه شده است و کجا رفته است. امروز باید این سوال را مطرح کرد که طاغوتیان جدید در چه مرحله اي از استبداد هستند؟ باید بررسی کرد دید که خط فقر کجاست؟ شاید یکی از دلایل از بین رفتن آن روحیه همین فقر و اختلاف شدید طبقاتی باشد که باید توسط متخصصان علوم اجتماعی تحلیل و بررسی شود .

دکتر ابراهیم یزدي در قسمتی دیگر از سخنانش حسادت را نوعی خشونت ناشی از ناکامی دانست. سرخورده شدن از رقابت با حریف قدرتمند و ناکامی و محقق نشدن خواسته های فردی موجب بروز خشونت به طرق گوناگون می شود. حسادت و رشک و رزوی ریشه ي این نوع خشونت هاست. يك نوع دیگر از خشونت را دکتر خشونت های دفاعی و واکنشی عنوان کرد. البته این نوع خشونت را امری طبیعی و عادی مطرح کرد. احساس نیاز به امنیت در يك فرد امری زیست شناختی است. ایشان حتی ایمان را نتیجه ي حضور امنیت دانست که از يك ریشه گرفته می شوند. او ایمان را نوعی امنیت در برابر خداوند دانست. همچنین یکی از متعلقات خشونت های دفاعی و واکنشی اغلب دستاویزی برای حکومت ها می شود. وانمود کردن در خطر بودن امنیت. مردم هنگامی در يك جنگ شرکت می کنند که احساس عدم امنیت کنند. حاکمان باید مردم را به هر وسیله اي متقاعد کنند که در جنگ شرکت کنند. چه به بهانه ي دفاع از اسلام، چه به عنوان دفاع از میهن و برانگیختن حس های میهن پرستانه. برای مثال می توان جنگ عراق را نام برد که امریکا و انگلیس توجیه سلاح های هسته اي را علم کردند و به قول رایس پیشگیری قبل از ایجاد مزاحمت را پیش گرفتند .

اینجا هم حربه های دیگری را به کار می برند. عاشورا و محرم را دستاویزی برای رسیدن به اهدافشان کرده اند. با کربلا و عاشورا مانع رسیدن حقیقت به مردم می شود. - استعمار - دانستن و درس گرفتن صحیح از وقایع عاشورا در انتخاب مردم تاثیر دارد و مردم نسبت به خیلی از امور آگاهی بیشتری پیدا می کنند .

نوع دیگری از خشونت خشونت انتقام جویانه است. یا همان خوشنت بد خیم که در ابتدا ذکر شد. خشونت ویران ساز. خشونت تعصبی و افراطی . قرآن هم حتی با تعصب و جمودگرایی و غالی بودن مخالف بوده و برخورد می کند. از منظر روانشناسی هم انتقام جویی کمتر از سوي انسان بالغ

آروزي انتقام جويي مي شود. چرا که انتقام را اغلب روان پریشان انجام مي دهند. انتقام تصميم نهايي يك عقل سليم نيست. علت ديگر انتقام خودشيفتگي نيز مي تواند باشد. مثل خودشيفتگي مذهبي مثلا در بين همه اديان مسلمانان بر اين باورند که فقط مسلمانان به بهشت مي روند و لاغير. البته در ميان آن ها نيز شيعه ها مي گویند صرفا ما بهشت مي رويم، در ميان شيعه ها هستند کسانی که خود را ولايتي مي نامند و اعتقادشان اين است که بايد به ولايت فقيه اعتقاد داشت تا به بهشت رفت، در ميان آن ها هم کسانی که به اصطلاح در ولايت ذوب شده اند و فقط يك نفر به خصوص را مي بينند مي گویند که ما به بهشت مي رويم. البته در دين هاي ديگر هم اين عقايد هر چند به صورت کمرنگ اما مطرح است يا بود. مثلا ارتودوکس ها مي گویند فقط ما به بهشت مي رويم. که همين خود شيفتگي ها يا مذهب شيفتگي ها و تعصبات کهنه باعث خشونت هاي انتقام جويانه مي شود

**ابراهيم يزدي: عاشوراي حسيني، مصداق بارز نبرد حق و باطل در تاريخ است
کديور: جهان، شيعه را به نام امام حسين (ع) مي شناسد
ايسنا سرويس سياسي - تهران**

عاشوراي حسيني، مصداق بارز نبرد حق و باطل در تاريخ است. به گزارش خبرنگار سياسي خبرگزاري دانشجويان ايران (ايسنا) ابراهيم يزدي صبح يکشنبه طي سخناني به مناسبت عاشوراي حسيني که در منزل هاشمي صباغيان برگزار شد با بيان مطلب فوق، افزود: بي ترديد واقعه عاشورا صرف نظر از مفاهيم و عناصر ديني به جهت علم يا فن هنر يك تراژدي است که در آن استفاده از عنصر خشونت از سوي يزديان بسيار بارز است. يزدي ادامه داد: امروز نيز شاهد خشونت ها در عراق هستيم که سال گذشته هم در همين ايام عزاداران حسيني را به قتل رساندند. وي با بيان اين که انسان ذاتا آزاد به دنيا آمده است، گفت: البته خشونت در برخي موارد و هنگامی که کسی به آزادي انسان حمله کند، نيز بروز مي کند. به گزارش خبرنگار سياسي خبرگزاري دانشجويان ايران (ايسنا)، محسن کديور، نيز در اين برنامه درباره ي زيارت عاشورا سخناني ايراد کرد. وي در بخشي از سخنان خود گفت: حال که جهان، شيعه را به نام امام حسين (ع) مي شناسد، جاي تاسف است که برخي مجالس ما صرفا غرق تهيج احساسات مي شود.

در صورت تحقق شروطمان در انتخابات شرکت کرده و کاندیدا معرفی خواهیم کرد

ايسنا ۱۳۸۳/۱۲/۴

ابراهيم يزدي اظهار داشت که وی و همفکرانش، حضورشان در انتخابات رياست جمهوري و معرفی کاندیدایشان را منوط به تحقق شروطمشان کرده اند.

وی در گفتگو با خبرنگار خبرگزاري دانشجويان ايران (ايسنا)، برگزاري انتخابات آزاد و عادلانه، آزادي آنان که زندانيان سياسي ناميد و رفع توقيف مطبوعات از سوی حاکميت را شروط حضورشان در عرصه ي انتخابات عنوان و خاطر نشان کرد: شرط اجتناب ناپذير انتخابات آزاد منصفانه و عادلانه، تحقق حقوق و آزادي های اساسی مردم در اصل سوم قانون اساسی است.

وی معتقد است: حاکمیت برای قانع کردن مردم جهت حضور گسترده در انتخابات باید تغییراتی را در سیاست‌هایش لحاظ و مقدمات برگزاری انتخابات آزاد را فراهم کند. برای این منظور باید از تکرار انتخاباتی نظیر انتخابات مجلس هفتم و حذف کاندیداها بر اساس علایق و سلیق شخصی، پرهیز شود و رسماً و علناً کاندیداها را تمامی گروه‌ها و احزاب حتی طیف‌های منتقد از حقوق مدنی و قانونی خود برخوردار شوند.

یزدی همچنین بر تامین حقوق و آزادی‌های سیاسی ملت ایران و لزوم برگزاری انتخابات آزاد و رقابتی تاکید کرد و نتیجه‌ی آن را کم شدن فشارهای بین‌المللی و در راستای منافع ملی دانست.

گل‌های رسی و پیدایش حیات

(همایش گفتگوي علم و دين، مفهوم حیات انسان و مباحث کاربردي)

۱۳۸۳/۱۲/۵

به نام خدا

جناب آقای دکتر جلال اسدي پور

دبیر محترم اجرائي همایش کشوري گفتگوي علم و دين

مرکز ملي تحقیقات علوم پزشکی کشور

با سلام و احترام

پیرو نامه شماره ۲۷۷/ع/د، مورخ ۸۳/۱۱/۱۹، متأسفانه از برگزاری چنین همایشی دیر مطلع شدم (خبر آن را در روزنامه‌ها خواندم) و با پوزش از تاخیر در ارسال مطلب، چکیده مقاله با عنوان «گل‌های رسی و پیدایش حیات» به فارسی و انگلیسی به پیوست تقدیم می‌گردد. متن کامل مقاله نیز متعاقباً در اولین فرصت ارسال خواهد شد. با تشکر و تقدیم احترام. دکتر ابراهیم یزدي ۱۳۸۳/۱۲/۵

چکیده

۱- سابقه همکنشی میان علم و دین به قدمت تاریخ دین و علم است. این همکنشی، از اواخر قرن بیستم، با تغییر در دیدگاه‌های علمی نسبت به دین وارد مرحله تازه‌ای شده است. یکی از موضوعات کلیدی در زیست‌شناسی چگونگی پیدایش حیات است، که در متون دینی نیز به آن پرداخته شده است. نزدیکی یا دوری نظرات ابراز شده در متون دینی و قرائت‌های مختلف از این متون با نظریه‌های علمی به محتوای آنها بستگی دارد.

۲- قرآن کریم، در حالی که آفرینش و پیدایش هستی را به خداوند نسبت می‌دهد (عنکبوت ۱۹)، کشف و فهم انسان از چگونگی آغاز خلقت را از راه «گردش در زمین و مشاهده پدیدارهای هستی» مسیر می‌داند. (عنکبوت ۲۰). در واقع، علم اگرچه دنبال فاعل پیدایش هستی نیست، اما مستمرا با روش‌ها و ابزارهای علمی، از جمله مشاهده پدیده‌های طبیعی به دنبال کشف و فهم چگونگی آغاز پیدایش حیات می‌باشد.

۳- قرآن کریم علاوه بر دعوت بشر به گردش در روی زمین برای کشف و فهم چگونگی آغاز حیات، در آیات متعددی چون: یوسف ۱۰۹، فاطر ۴۴، غافر ۲۱ و ۲۸ و محمد ۱۰ از عوامل موثر در پیدایش حیات، نظیر آب، خاک (تراب)، گل (طین)، گل چسبنده (طین لازب)، صلصال (ساختاری درون تهی و مجوف) از گلی شبیه به گل رس (فخار) و از حماء مسنون (آبی غلیظ و متعفن) و... نام می‌برد. به نظر می‌رسد بتوان طین لازب و صلصال کلفخار را معادل گل‌های رسی کانی و حماء مسنون را معادل آبگوشت یا سوپ اولیه، در دوران ما قبل حیاتی دانست و نقش آنها در آغاز پیدایش حیات با نظریه آغاز حیات از گل‌های رسی یا Clay Minerals Hypothesis of the Origin of life همخوانی دارد.

۴- فرایند پیدایش حیات از زمانی آغاز شده است که به دنبال تحول اتمی (Atomic Evolution) عناصر شیمیایی متعدد و متنوع پدید آمدند و سپس در دوران تحول شیمیایی (Chemical Evolution) ترکیبات شیمیایی، از جمله آب، به وجود آمدند. در جو اولیه زمین وجود آب و ترکیبات شیمیایی ارگانیک موجب به وجود آمدن «دریا یا آبگوشت اولیه Sea Primordial Soup» گردید. در این سوپ اولیه انواع اسیدهای آمینه و پورین‌ها و پریمیدین‌ها، که عناصر سازنده مولکول‌های بزرگ حیاتی نظیر پروتئین‌ها و اسیدهای نوکلئیک می‌باشند، وجود داشتند. در چنین شرایطی و قبل از پیدایش اولین سلول‌های ماقبل حیاتی (کواسرواها)، بر طبق شواهد و قرائت علمی به نظر می‌رسد پولیمریزاسیون اسیدهای آمینه و نوکلئوتیدها و تشکیل پروتئین‌ها و اسیدهای نوکلئیک در فضاهای خالی در لایه‌های ساختمان شیمیایی گل‌هی رسی معدنی، به عنوان کانی‌های غیرآلی (Inorganic minerals) در شرایط غیرزیستی (abiologic) صورت گرفته باشد.

۵- اخیرا نظریه دیگری (ساینترفیک آمریکن، مارچ - آوریل ۲۰۰۱) مبنی بر نقش تغییرات کف دریاها، بر اثر آتشفشان‌ها در پولیمریزاسیون تک واحدهای آلی مطرح گردیده است. اما مجموعه شواهد علمی همچنان نظریه پیدایش حیات از گل‌های رسی کانی را تایید می‌نماید. (Discover, June 2004) این نظریه با آنچه در قرآن کریم درباره نقش طین لازب و صلصال کلفخار و حماء مسنون در آغاز پیدایش حیات آمده است هماهنگی دارد. اگر چه با آنچه در تورات آمده و به نظریه توراتی گل‌های رسی (Biblical clay Hypothesis) شناخته شده است، به کلی متفاوت است.

نگاه به درون و بیرون و نسبت و رابطه این دو با یکدیگر

مجله نامه شماره ۳۶ ، ۸۳/۱۲/۶

● نگاه به بیرون به چه معنا است؟ آیا بهره‌برداري از هر نوع حمایت جهانی و شرایط بین‌المللي از جانب فعالان سياسي داخل، به معنای نگاه به بیرون است؟
نگاه به بیرون، از دو بعد قابل بررسی است. يك بعد آن مربوط می‌شود به فعالان سياسي در داخل کشور و بعد دیگرش، چرخش حاکمیت از نگاه به درون به بیرون.

در بعد اول، اگر معنا و مفهوم نگاه به بیرون، این باشد که فعالان، گروه‌ها و احزاب سياسي معتقد به مردم‌سالاري به جای تکیه محوري و اساسي به بسیج نیروهاي مردمی و استفاده از اهرم این نیروها برای ایجاد تغییرات مطلوب در ساختارهاي حقوقي نظام سياسي یا حقیقي مسئولان حکومتي صرفا به حمایت جهانی و شرایط بین‌المللي امید ببندند، چنین نگاهی نه تنها منفي است، بلکه نقض غرض می‌باشد. شرایط بین‌المللي هنگامی می‌تواند به نفع تحولات سياسي تاثیرگذار باشد که حرکت اصلاحي در داخل کشور از سازماندهی و توان مردمی بالایی برخوردار باشد.

اما بعد دوم، نگاه دولت‌ها به بیرون است. نظام‌هاي استبدادي در کشورهای توسعه نیافته یا علی‌الاصول توسط قدرت‌هاي خارجي بر سر کار آمده‌اند و یا به دلیل فقدان پایگاه مردمی برای بقای خود، نگاه به بیرون پیدا کرده‌اند. حتی برخی از نظام‌هایی که از درون يك انقلاب بزرگ مردمی برخاسته‌اند، در مراحل، وقتی پایگاه‌هاي مردمی خود را از دست می‌دهند، لاجرم نگاه به بیرون پیدا می‌کنند. هنگامی که در کشوري انقلاب مردمی پیروز می‌شود، مخالفین و شکست خوردگان از انقلاب و حامیان خارجي آنها، که قادر به حفظ مواضع خود نبودند، این بار به عنوان معارض و مخالف با نظام جدید دو هدف و احتمال به ایجاد درگیری و نزاع‌هاي سياسي، دینی و قومی دست می‌زنند.

هدف مطلوب اول این است که مانع تثبیت نظام جدید بشوند و با بلوا و آشوب مانع اجرای برنامه‌هاي تثبیت مدیران جدید بشوند تا نظام جدید سقوط نماید، اگر این اقدامات به هدف نرسند، هدف دوم از ایجاد آشوب این است که مدیران جدید، با احساس تزلزل و بی‌ثباتی و به بهانه حفظ انقلاب و امنیت با روش‌هاي قهرآمیز و خشونت محور خود، به سرکوب مخالفین پردازند. هنگامی که يك نظام، حتی برخاسته از يك انقلاب تاریخی، دست به سرکوب مخالفین می‌زند و صداهاي مخالف را به بهانه‌هایی، از جمله حفظ انقلاب خاموش می‌سازد، این خشونت موجب ایجاد فاصله میان رهبران، مدیران و مسئولان با مردم عادی می‌گردد. تشدید و تعمیق فاصله میان رهبران با مردم به تزلزل هر چه بیشتر قدرت حاکمان می‌انجامد و احساس تزلزل به کارگیری خشونت را الزامی می‌سازد، به این ترتیب فرایند دوسویه‌ای که اثر تقویت‌کننده بر یکدیگر دارند به وجود می‌آید.

این فرایند دو سویه به هر حال در مرحله‌ای به يك نقطه بحرانی و سرنوشت‌ساز می‌رسد. در این حالت نظام جدید با از دست دادن پایگاه‌هاي خود سقوط می‌کند، یا برای بقای خود، به دنبال پایگاه‌هاي بیرون از مرزهاي خواهد رفت. اینچنین است که نگاه به بیرون در رهبران حتی يك نظام برخاسته از انقلاب پدید می‌آید.

همان اندازه که محور اصلي قرار دادن حمايت جهاني و يا شرايط بين‌المللي براي جنبش‌هاي اصلاحي خطرناك است، نگاه به بيرون توسط دولت‌هاي فاقد پايدگي مردمی، نيز بحران آفرين است، خصوصا در شرايط بين‌المللي كنوني، نگاه به بيرون، براي نظام‌هاي سياسي تماميت‌خواه و بريده از ملت‌هاي خود بي‌فايده و غير موثر است. شرايط بين‌المللي در حال حاضر با آنچه در دوران جنگ سرد بود به كلي متفاوت است. در دوران جنگ سرد، اولويت‌هاي اقتصادي، به خصوص از نوع راهبردي آن، تعيين كننده شده است. پيش شرط روابط اقتصادي راهبردي ميان كشورها، ثبات سياسي است و در عصر ما بعد جنگ سرد، ثبات سياسي به معنای دموكراتيزه شدن نظام‌ها است. ريشه اصلي موج سوم دموكراسي در جهان، در طي دو دهه گذشته، در همين نکته نهفته است. در چنين شرايطي براي يك نظام سياسي بسته و بريده از ملت، نگاه به بيرون براي جلب حمايت جهاني و قدرت‌هاي خارجي، بي‌فايده است و تنها نشانه عدم فهم و درك درست اين مسئولان از شرايط جهاني است.

• آیا بهره‌برداري از پشتيباني و علايق مشترك در بين نيروهاي صلح‌طلب، دموكرات و بشر دوست در عرصه بين‌المللي توسط فعالان سياسي در داخل نافي استقلال عمل و هويت آنها بوده، مالا به خدشه‌دار شدن مي‌انجامد و نگاه به بيرون تلقی می‌شود؟

خير. حمايت نيروهاي مترقي صلح‌طلب و بشر دوست جهان از يكدیگر، امري شناخته شده، رايج و مورد قبول و تاييد مي‌باشد و به جز موارد نادر (نظير رابطه احزاب كمونيست جهان با حزب كمونيست شوروي سابق) منافي استقلال عمل و مخدوش شدن هويت اين نيروها بوده است. نظام‌هاي استبدادي و سلطه‌گر در تمام كشورهاي جهان داراي ويژگي‌هاي مشتركی مي‌باشند و از هر فرصتي براي حفظ يكدیگر استفاده مي‌کنند، برنامه‌هاي مشترك، مبادله اطلاعات همكاري‌هاي امنيتي دارند. در مجامع بين‌المللي از يكدیگر حمايت مي‌کنند. نيروهاي مترقي و بشر دوست و عدالت خواه نيز، صرفنظر از تنوع و گونه‌گوني افكار و اندیشه‌هاي‌شان، مي‌توانند با حفظ مواضع و هويت و اولويت‌ها، به حمايت از يكدیگر و اعتراض به نظام‌هاي ظالمانه برخيزند.

• آیا اپوزيسيون در طراحي راهبردها و برنامه‌هاي سياسي خود بايد تناسب قوا در عرصه بين‌الملل و شرايط جهاني را نادیده بگیرد؟

نيروهاي سياسي مردمی، در خلاء حرکت نمی‌کنند و نمی‌توانند شرايط بيروني و بين‌المللي را نادیده بگیرند. نيروهاي فعال در يك قلمرو ملي، معمولا به وجود آورنده شرايط جهاني و منطقه‌اي نيستند. در اكثر قريب به اتفاق موارد، تحولات جهاني، بدون قدرت و اختيار نيروهاي ملي شكل مي‌گیرند و اين تحولات در مواردی بر وضعيت و معادلات سياسي ملي و منطقه‌اي اثرگذار است. بنابراین نيروهاي ملي و فعالان سياسي نمی‌توانند اين واقعيت‌ها را نادیده بگیرند و در برنامه‌ريزي‌هاي خود آنها را لحاظ نکنند. شايد دو مثال تاريخي از تاثير عوامل بيروني بر تحولات داخلي آموزنده باشد. مثال اول مربوط است به اوایل دهه ۱۳۴۰ و روي کار آمدن كندی در آمريكا. سياست خارجي آمريكا در آن دوره، بنابر دلايل و ملاحظات، تغيير در رفتارهاي سياسي و اقتصادي دولت‌هاي وابسته به غرب بود. گروه كندی - مك‌نامارا، بر اساس تجربه‌هاي جنگ كره، به اين جمع‌بندي رسيده بودند كه درگيري احتمالي ميان دو بلوك شرق و غرب، در ابعاد جنگ‌هاي كلاسيك منظم بين دو ارتش نيست بلكه درگيري ميان ارتش‌هاي كوچك نامنظم پارتيزاني، با ارتش‌هاي كلاسيك و منظم در حالي كه ارتش‌هاي كلاسيك غربي، آموزش و آمادگي براي تقابل با ارتش‌هاي پارتيزاني را نداشتند. بنابراین بند اول سياست جديد آمريكا آموزش شيوه‌هاي برخورد با ارتش‌هاي كوچك پارتيزاني در كشورهاي

توسعه نیافته بود. اما بند دوم اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی برای بهبود وضع دهقانان و اقشار کم درآمد بود. آنها در نگاهی به انقلاب‌های جهان به اهمیت نقش دهقانان بدون زمین در جنگ‌های شورشگری پی برده بودند. بنابراین در ایران از اواخر سال ۱۳۳۸ و اوایل سال ۱۳۳۹، آمریکا در مرحله اول و انگلیس در مرحله دوم به شاه فشار آوردند تا با تقسیم اراضی و اصلاحی برخی از ساختارهای اقتصادی از بروز تهدیدهای بالقوه جلوگیری نماید و دوم این که، با توجه به قدرت ارتش، و عدم انسجام نیروهای مخالف، اصلاحات سیاسی بسیار محدودی را بپذیرد. هیچیک از این برنامه‌ها به طور مستقیم محصول کار نیروهای ملی نبود. اما نیروهای ملی با توجه به این رویدادها و اخبار آنان برنامه‌ریزی جدید کردند. از جمله اینکه تا اوایل سال ۱۳۳۹ مبارزه ملی، عموماً به صورت غیرعلنی و مخفی (در نهضت مقاومت ملی) بود. اما از این تاریخ و با توجه به آنچه گفته شد، نیروهای ملی، با گردهمایی و بحث‌های فراوان ضرورت مبارزه علنی و گسترده را مطرح ساخته و جبهه ملی دوم و سپس نهضت آزادی ایران به طور علنی وارد صحنه سیاسی شدند. این امر به نوبه خود سطح مبارزات مردمی را به طور بی‌سابقه‌ای گسترش داد.

مثال دوم در اواخر سال ۱۳۵۵ و روی کار آمدن کارتر و برنامه «حقوق بشر» وی می‌باشد. نیروهای ملی در برنامه‌های کارتر نقشی نداشتند. اما فشار کارتر به شاه برای بهبود وضع حقوق بشر در ایران موجب پیدایش فضای مناسب برای آغاز فعالیت‌های سیاسی علنی گردید.

بنابراین نیروهای مردمی، نمی‌توانند و نباید شرایط جهانی و تحولات بیرونی را در برنامه‌ریزی‌های خود نادیده بگیرند.

• آیا اپوزیسیون برای رعایت اصل نگاه به درون، باید از حاکمیت در برابر هر فشار بیرونی و تحت هر شرایطی دفاع کند؟

خیر. رفتار حاکمیت چه در صحنه داخلی و چه بین‌المللی در مواردی غیرقابل دفاع است. بنابراین فعالان سیاسی معترض به وضع موجود که خود اکثراً قربانیان ستم و سرکوب حاکمیت می‌باشند، نباید در تمام موارد در برابر فشارهای بیرونی علیه حاکمیت از آن دفاع کند. اما مواردی هم هست که سیاست‌های خارجی، به بهانه فشار به حاکمیت یا در نتیجه این فشارها، منافع و امنیت ملی کشورمان را به مخاطره می‌اندازد. در چنین مواردی اعتراض به رفتار قدرت‌های خارجی، دفاع از حاکمیت نیست بلکه دفاع از منافع ملی کشورمان خواهد بود و باید انجام داد.

• تعامل صحیح و منطقی یک کنش‌گر سیاسی از منظر نگاه به درون، با جنبش‌های دموکراتیک جهانی و نیز نیروهای موثر در سیاست‌های جهانی که توانایی آن را دارند تا با فشار خود امکان فعالیت نسبی و ایمن‌تر نیروهای اپوزیسیون در یک کشور را فراهم کنند، چگونه تعاملی می‌تواند باشد؟

در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات، همان طور که رابطه و همکاری‌های علمی یا اقتصادی میان انجمن‌های تخصصی در هر رشته و یا نهادهای اقتصادی امری اجتناب‌ناپذیر، مفید و معقول است، در سطح سیاسی، اجتماعی نیز داشتن رابطه و همکاری میان احزاب سیاسی هم خون یا همفکر، از کشورهای مختلف ضروری و مفید است. این تعامل می‌تواند در سطح شرکت در گنکره‌ها و مبادله افکار و اندیشه، و یا شرکت در همایش‌های فکری - سیاسی باشد، یا شرکت در فعالیت‌های دفاعی (نظیر دفاع از یک زندانی سیاسی، یا از یک گروه سیاسی تحت فشار در یک کشور استبداد زده). در کشورهای توسعه یافته، احزاب همسو یا همگن. نهادهای بین‌المللی متعلق به جهان‌بینی خود

را ایجاد کرده‌اند - نظیر جامعه بین‌الملل سوسیالیست‌ها، جامعه بین‌الملل لیبرال‌ها یا فدراسیون بین‌المللی دانشجویی یا کارگران و غیره. در دوران جنگ سرد، این نهاد بین‌المللی، بعضاً به مرکزی برای رقابت میان بلوک‌های متخاصم تبدیل شده‌اند. اما بعد از پایان جنگ سرد، این نهادها به ابزاری برای توسعه سیاسی در تمام کشورها تبدیل شده است. در دهکده جهانی، رابطه مستقیمی میان اعتبار حاکمیت ملی یک کشور با حاکمیت ملت در آن کشور به وجود آمده است. دولت‌های ملی به سختی می‌توانند به بهانه حاکمیت ملی، از دخالت جامعه جهانی در فرایند توسعه سیاسی در کشورهای مختلف جلوگیری کنند. بنابراین نقش حضور احزاب سیاسی در نهاد بین‌المللی مردمی، اثرات بازدارنده و سرکوب سیاسی را داشته و در ادامه فعالیت می‌بایستی برای نیروهای سیاسی موثری باشد. برای احزاب سیاسی ملی - اسلامی ایران داشتن ارتباط با احزاب مشابه - برادر - در کشورهای اسلامی یک ضرورت است. مسایل و مشکلات مشترک متعددی، به خصوص در قلمرو فکر و اندیشه سیاسی وجود دارد که این احزاب در ارتباط و همکاری با یکدیگر می‌توانند بهره‌مند گردند.

● **تعامل اقتصادی یک اقتصاد درون‌زا با اقتصاد جهانی چگونه است و نگاه به درون در عرصه اقتصادی به چه معنا است؟**

در دهکده جهانی، اقتصاد نیز، به شدت به سمت و سوی جهانی شدن در حرکت است. در این شرایط تعامل اقتصاد ملی با اقتصاد جهانی، توجه و حفاظت از منافع ملی است. به عنوان مثال، در کشوری که صاحب جمعیت بسیار جوانی است و سالیانه به حداقل یک میلیون شغل نیاز دارد، نگاه به درون در تعامل با اقتصاد جهانی، یعنی فراهم ساختن شرایط برای جذب سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری و توسعه صنعتی محسوب می‌شود.

● **آیا استفاده از سرمایه‌های خارجی تحت هر شرایطی، رشد برون‌زا خواهد بود؟ آیا توسعه درون‌زا مستلزم تلاش برای خودکفایی در همه زمینه‌های مختلف اقتصادی است؛ حتی بخش‌هایی که یک کشور در آن دارای مزیت نسبی نیست؟**

در شرایط جدید جهانی، خودکفایی و اقتصاد ملی معنا و مفهوم تازه پیدا کرده است. توسعه درون‌زا به معنای بستن درها بر روی کالاهای عرضه شده در بازارهای جهانی نیست. بلکه به این معنا است که ما مقام و موقعیت خود را واقع‌بینانه در مجموعه جهانی تعریف کنیم و در مبادله امکانات و کالاها آنچه را که به نفع توسعه اقتصاد ملی است، اولویت بدهیم. در اقتصاد جهانی، لاجرم نوعی تقسیم منابع و بازارها در حال شکل‌گیری است. بهم پیوستگی اقتصادهای ملی در دهکده جهانی، آنچنان است که لزومی ندارد، یعنی به جهت اقتصادی با صرفه نیست، که همه کشورها، در تولید همه نوع کالاها فعال باشند. بلکه مفید و موثر آن عملی است که سهم هر کشوری در تولید نوع کالاها با توافق میان خود کشورها، معین گردد و هر کشوری با توجه به منابع و امکانات سهم معینی از احتیاجات بازار جهانی را تعهد نماید و به خود اختصاص دهد. طبیعی است که اختصاص عادلانه سهم هر کشور در تولید جهانی به اتخاذ سیاست خارجی واقع‌بینانه‌ای بر اساس تعریف درست از مصالح، منافع و امنیت ملی همان کشور بستگی دارد. تغییرات در مناسبات سیاسی و اقتصادی در جهان به گونه‌ای است که اگر کشوری نتواند در این مرحله از تحولات، سهم عادلانه‌ای را برای اقتصاد ملی خود اختصاص دهد، در آینده به سختی می‌تواند انتظار یافتن جایگاه مناسب را داشته باشد. تحولات جهانی، منتظر تحولات درونی و اتخاذ تصمیم‌های مناسب نمی‌نشینند.

● با توجه به پرسش‌های پیش‌گفته، چه تعریف روشنی می‌توان از منافع ملی به دست داد که مرزهای رابطه درون و برون نیز به درستی در آن در نظر گرفته شده باشد و از ابهامات موجود بکاهد؟

قبل از هر چیز ما می‌بایستی تعریف دقیق، و واقع‌گرایانه از سه مقوله داشته باشیم: **مصالح ملی چیست؟ منافع ملی کدامند؟ امنیت ملی یعنی چه؟** من در اینجا واژه مصالح ملی را با مفهومی استراتژیک به کار می‌برم. به این معنا که برخی از اجزاء کلیدی مصالح ملی نظیر حفظ تمامیت ارضی ایران فراتر از زمان و ماقبل نظام‌های سیاسی است.

ایران دارای نظام‌های سیاسی متنوعی همچون استبداد سلطنتی، مشروطه و جمهوری بوده است و ممکن است داشته باشد. ملت ایران حق دارد نظام سیاسی خود را، هر گونه که می‌خواهد انتخاب کند. اما اولویت ما در انتخاب نوع نظام سیاسی نمی‌تواند و نباید، موجب فروپاشی جغرافیایی کشورمان گردد. توجه به این امر بسیار ضروری است. در دوران جنگ سرد مناسبات جهانی به گونه‌ای بود که قدرت‌های غربی هرگز اجازه نمی‌دادند، تمامیت ارضی ایران مخدوش گردد. بنابراین مناسبات جهانی، نه تنها حامی و ضامن حفظ تمامیت ارضی کشورمان نیست، بلکه در مواردی، تقسیم کشور و بالکانیزه شدن خاورمیانه را ترجیح می‌دهد. در این دوران، مهم‌ترین مسئله در روابط درون و بیرون، حفظ تمامیت ارضی کشورمان می‌باشد. حفظ تمامیت ارضی به معنای حل و فصل اختلافات مرزی با کشورهای همسایه نیست. مرزهای کنونی میان کشورها، نتیجه فرایندهای طولانی تاریخی است. اما در برخی از نقاط اختلافات تاریخی همچنان باقی مانده‌اند. جستجوی راه‌حل مسالمت‌آمیز برای این نوع اختلافات، به معنای مخدوش نمودن تمامیت ارضی کشور محسوب نمی‌شود. بلکه قبول حل مناقشات تاریخی در چارچوب عقلانیت دیپلماسی است. و این تنها هنگامی مسیر است که اقتدار ملی - استقرار حاکمیت مردم - پشتوانه عقلانیت دیپلماسی باشد.

منافع ملی برخلاف مصالح ملی، طبیعت پویا و سیالی دارد که در برنامه‌های کلان توسعه ملی تعریف می‌شود. سیاست خارجی هر کشوری، علی‌القاعده در خدمت تحقق اهداف و برنامه‌های ملی کلانی است که هر کشور برای خود تعریف کرده است.

به عبارت دیگر در سیاست خارجی، دشمنی یا دوستی ذاتی و همیشگی میان دولت‌ها نمی‌تواند انگیزه و تعیین کننده روابط باشد. بلکه این منافع ملی است که می‌تواند و باید رابطه درون و بیرون را تعیین نماید. به عنوان مثال احداث خط لوله انتقال گاز و نفت آسیای مرکزی از طریق ایران به خلیج فارس و دنیای صنعتی هم برای شرکت‌های نفتی مقرون به صرفه است و هم برای ایران پرسود می‌باشد. سیاست خارجی می‌بایستی در جهت رفع موانع این امر و اجرای این پروژه در ایران حرکت کند. این امر خود مستلزم پذیرفتن قواعد بازی‌های دیپلماتیک و قواعد موثر در روابط بین‌المللی می‌باشد.

پارادوکس ایران

لیلی زمانی-شرق ۸۳/۱۲/۸



گروه های سیاسی زمانی هویت و موجودیت معنی داری پیدا می کنند که دارای اصول مخصوص خود باشند و این خط مشی با اصول ارائه شده از سوی سایر گروه ها آشکارا مشخص می شود و خط مشی گروه های سیاسی باید علاوه بر راهبرد های سیاسی مورد نیاز يك کشور شامل اصول و دیدگاه هایی برای ساختن جامعه و اقتصاد کشور نیز باشد. به همین منظور گفت و گویی با دکتر ابراهیم یزدی انجام داده ایم که می خوانید.

•••

• نظر شما در مورد نظام معروف به نظام اقتصادی مبتنی بر مکانیسم بازار، نظام اقتصاد آزاد و باز که در واقع بعد از فروپاشی شوروی به عنوان تنها نظام قابل قبول از سوی بسیاری کشورها تلقی می شود چیست؟ البته منظور بحث تنوریک نیست، نظام اقتصاد چه کشوری را به عنوان الگو می توان برگزید؟ مالزی، هند، مکزیک.

همان طور که در سؤال شما آمده است اقتصاد مبتنی بر مکانیسم بازار در حال حاضر تنها نظام اقتصادی در جهان با درجات مختلف از میزان حاکمیت و تصدی دولت بر امور اقتصادی است. در نظام های اقتصادی حاکم بر کشورهای مختلف توسعه یافته اصل حاکمیت دولت در اقتصاد به معنای تعیین سیاست های کلان هدایت و مهار قانونی فعالیت های اقتصادی پذیرفته شده است. تفاوت در میزان و محتوای این حاکمیت و گستردگی یا محدودیت آن است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد همگنی نظام های اقتصادی با ویژگی اقتصاد بازار افزایش پیدا کرده است.

نهضت آزادی ایران علی الاصول به حاکمیت (قانونمند و پاسخگوی) هر چه بیشتر و تصدی هر چه کمتر دولت در فعالیت های اقتصادی به جز در برخی از صنایع کلیدی نظیر نفت و صنایع نظامی معتقد است، اما نهادینه شدن نظام اقتصاد مبتنی بر بازار، يك طرف سکه است، طرف دیگر این سکه نهادینه شدن توسعه سیاسی است. این دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند. در مورد ایران اظهار نظر بسیار مشکل است. چه ما اساساً در زمین عوضی و نامناسب به بازی

نامناسبی مشغولیم یا به قول بعضی ها در ساحل فوتبال بازی می کنیم (فوتبال ساحلی). در ساحل و کنار دریا می توان والیبال بازی کرد اما فوتبال نه. هم نوع بازی ما و هم نوع زمین هر دو عوضی و نامناسب است. تصمیم گیرندگان در ایران نشان داده اند که قادر به فهم پیچیدگی های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه کنونی نیستند. تفکر حاکم متاثر و ملهم از نگاه سنتی است. این نگاه صرفاً متعلق به يك جامعه ساده توسعه نیافته است. آنهایی هم که بعد از سال ها حکومت به این تعارض پی برده اند و صورت مسئله را فهمیده اند، یا آمادگی قبول پیش نیازهای سیاسی و اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد را ندارند یا فاقد کفایت های لازم برای تغییر و تحول هستند.

مشکل کلیدی دیگر در ایران سلطه مستمر «اقتصاد غارتی» بر عرصه تولید، تجارت و خدمات در بخش های دولتی، خصوصی و نهادهای جدیدالتاسیس است.

اما در مورد اینکه کدام کشور می تواند الگوی ما باشد، جای بحث فراوان دارد. تا ما خود را از آنچه در بالا اجمالاً اشاره کردم رها نسازیم انتخاب الگو بی معنا و بی فایده است. اگر روزی ما توانستیم خود را از این وضعیت بیرون بکشیم و شرایط برای کار جدی و اساسی فراهم شود، شاید نیاز به الگو نداشته باشیم و بتوانیم الگوی جدی و اساسی بر اساس وضعیت ویژه کشورمان ارائه بدهیم. البته اگر روزی به جایی برسیم که بخواهیم و بتوانیم طرحی اساسی برای توسعه اقتصادی بریزیم، در آن صورت نه فقط سه کشوری که شما نام برده اید، بلکه باید تجارب و دستاوردهای سایر کشورها را نیز مورد بررسی قرار بدهیم.

اما درباره سه کشور هند، مالزی و مکزیک که نام برده اید، در سطح اطلاعات کلان و کلی الگوی هند را به مالزی و مکزیک ترجیح می دهم. رشد اقتصادی در مالزی با استبداد همراه بوده است. توسعه سیاسی پیش شرط توسعه اقتصادی است. در مالزی به موازات توسعه (یا رشد) اقتصادی، توسعه سیاسی تحقق پیدا نکرده است. بنابراین با کنار رفتن ماهاتیر محمد از قدرت، مالزی در معرض يك آزمون جدی قرار گرفته است و هنوز معلوم نیست آیا جانشین ماهاتیر محمد می تواند با همان شیوه برنامه های وی را ادامه دهد یا خیر؟ آیا می تواند با باز کردن تدریجی فضای سیاسی بدون برهم خوردن نظم حاکم برنامه های اقتصادی را ادامه دهد یا خیر؟

توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی دو روی سکه «توسعه انسانی» هستند. در يك کشور معین و در شرایط ویژه ممکن است توسعه انسانی را از بعد «توسعه اقتصادی» یا «توسعه سیاسی» آغاز کرد. اما توسعه در هر يك از این دو بعد هنگامی نهادینه می شود که در بعد دیگر نیز تغییرات و تحولات مناسب و هماهنگ صورت گیرد. اگر برنامه ریزی رشد فعالیت ها تنها در يك بعد اعم از اقتصادی یا سیاسی منحصر و محدود بماند، هیچ يك از دستاوردها پایدار نخواهد ماند.

در حکومت های فردمحور حفظ دستاوردهای اقتصادی و ادامه آنها بعد از خروج حاکم مقتدر از محور قدرت با مشکلات عظیمی روبه رو می شود، نمونه های این تجارب ناموفق فراوان هستند. در مورد مکزیک به نظر می رسد هنوز تا مرحله ثبات سیاسی و اقتصادی راهی طولانی در پیش دارد. اما هند به عنوان يك کشور جهان سومی (سابق) الگوی مناسبی از حرکت هماهنگ توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را ارائه می دهد. حتی باید بگویم هند قبل از توفیق در زمینه های اقتصادی در نهادینه شدن دموکراسی موفق بوده است. علاوه بر این اگر چه نظام اقتصادی هند مبتنی بر مکانیسم بازار است، اما توانسته است با شیوه های ابتکاری در واحدهای کوچک، تجارب مفیدی را ارائه دهد که نه فقط برای کشوری مثل ایران می تواند آموزنده باشد، بلکه جلب توجه بسیاری از کشورهای دیگر را فراهم کرده است.

- نظرتان در مورد آزادسازی تجارت چیست، سال ها است با تعرفه های سنگین از صنعتی حمایت کرده ایم که هنوز امکان رقابت در بازارهای صادراتی را فراهم نکرده است. درباره کاهش تعرفه ها چه نظری دارید. مثلاً در مورد واردات خودرو. آیا معتقدید به هر صورت باید تعرفه ها روند کاهشی داشته باشند؟ با تعیین جدول زمانی مشخص برای برخی کالاها موافقت؟ به نظر شما چه زمانی مناسب تر است، هر چند که تولید رقابتی نشده باشد؟

- در ایران قبل از آنکه آزادسازی تجارت، کاهش تعرفه ها و رقابت در بازارهای جهانی مطرح شود، باید در نظام اقتصادی کشور جایگاه و موقعیت بخش خصوصی تعریف و تثبیت گردد. ساختار اقتصادی ایران به میزان بسیار بالایی دولتی است. یکی از مهمترین شاخص ها برای نشان دادن ساختار دولتی اقتصاد ایران توجه به مصارف بودجه عمومی دولت در بخش مالکیت دارایی های سرمایه ای است. فقط ۲۷ درصد اقتصاد ایران در دست بخش خصوصی است، بقیه در دست شرکت های دولتی و یا بنیادها و نهادهای انتصابی غیردولتی و غیرخصوصی است. تعرفه های سنگین از صنعتی حمایت کرده است که عمدتاً دولتی و یا در اختیار نهادهای ویژه هستند. این صنایع اکثراً از مدیریت علمی و کارا بی بهره اند. ضعف مدیریت، انتصابات بر اساس رابطه و نه ضابطه، تورم نیروی کار، بازدهی بسیار پایین و بهره مندی از رانت های دولتی، مانع اصلی بر سر راه عملکرد بهینه این صنایع است. هزینه بالای تولید و نامطلوب بودن کیفیت محصولات این شرکت ها یکی از موانع اصلی بر سر راه ورود کالاهای این واحدها به بازارهای پررقیب جهانی است. در چنین شرایطی کاهش تعرفه و ایجاد رقابت ممکن است موجب بهبود کیفیت و کاهش هزینه تولید برخی از کالاها بشود، اما درباره اینکه آیا کاهش تعرفه در مورد خودروها به این نتایج منجر می شود، تردیدهای جدی وجود دارد. صنایع خودروسازی ایران به طور عمده در اختیار دولت و یا نهادهای غیرخصوصی هستند. دولت در خصوصی کردن این صنعت موفق نبوده است و تا زمانی که مدیریت این صنعت «واقعاً خصوصی و رقابتی» نشود، به رغم برخی مدیران شایسته و کاردانی که در این بخش وجود دارند، تغییر جدی در کیفیت و هزینه ایجاد نخواهد شد. علاوه بر این صنایع خودروسازی ایران به تحول دیگری هم نیاز دارند. اگر صنایع خودروسازی ایران به بازارهای خارجی دسترسی پیدا نکنند، به زودی با بحران سختی روبه رو خواهند شد. تولید این صنایع رو به افزایش است. ورود مستمر خودرو به بازار داخلی شهرها را با توجه به ساختارهای کنونی، با بحران روبه رو ساخته است و می سازد، همان طور که امروز در تهران شاهدیم. بنابراین شرکت های خودروسازی لاجرم باید نگاهی به بیرون داشته باشند و تمهیداتی فراهم سازند که بتوانند سهمی از بازارهای خارجی به دست گیرند. این کار میسر است. بخش اعظم خودروهای ایران با امتیاز شرکت های خارجی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، کره ای و... ساخته می شوند. صنایع خودروسازی ایران با جلب نظر موافق این شرکت ها به سرمایه گذاری در ایران و تغییر در مدیریت ها، کاهش هزینه و بهبود کیفیت می توانند سهمی از بازارهای خارجی را به خود اختصاص دهند. صنعت خودروسازی می تواند بعد از نفت منبع درآمدزای خوبی باشد. در اقتصاد جهانی به خصوص در آمریکا در جدول فروش و درآمد شرکت های بزرگ، صنعت نفت، خودروسازی و گردشگری به ترتیب ردیف های اول تا سوم را به خود اختصاص می دهند. فروش و سود شرکت های خودروسازی گاه از شرکت های نفتی هم جلو می افتد، اما در ایران با وضعیت فعلی تغییر در عملکرد صنعت خودروسازی میسر نیست. بدون ایجاد امنیت و ثبات نهادینه شده سیاسی نه تنها سرمایه های خارجی به ایران وارد نخواهند شد بلکه سرمایه های داخلی هم فرار را بر قرار

ترجیح می دهند. معنا و مفهوم ثبات سیاسی در عصر ما بعد از جنگ سرد با آنچه در دوران جنگ سرد مطرح بود به کلی فرق کرده است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، اولاً اولویت های اقتصادی حرف اول را در روابط بین المللی می زنند و تعیین کننده شده اند. ثانیاً طبیعت روابط و فعالیت های اقتصادی آنچنان است که کشورهای توسعه یافته عموماً به دنبال روابط راهبردی و درازمدت هستند، نه کوتاه مدت ولو پرمفعت.

روابط اقتصادی راهبردی هنگامی میسر است که نظام های سیاسی کشورهای متعامل از ثبات سیاسی درازمدت برخوردار باشند. ثبات سیاسی در دوره ما بعد از جنگ سرد تنها در چارچوب توسعه سیاسی و دموکراتیزه شدن نظام ها تعریف و پذیرفته می شود. «موج سوم دموکراسی» در کشورهای جهان متأثر از وضعیت ویژه در دوران ما بعد از جنگ سرد است. کشورهای توسعه یافته به خصوص در غرب تمایل بسیار در همکاری اقتصادی با ایران دارند، اما تا زمانی که دموکراسی در ایران نهادینه و پایدار نشده باشد همکاری های راهبردی صورت نخواهد گرفت.

اما روند کاهش تعرفه ها و تعیین جدول زمانی مشخص برای کالاها، فرع بر حل برخی مسائل کلیدی است که به آنها اجمالاً اشاره کردم. در شرایط کنونی هر گامی که برداشته می شود، به نفع رانت خواران و شبکه مسلط سرمایه تجاری تمام خواهد شد. ما در گذشته شاهد آن بوده ایم که چگونه تصمیمات اقتصادی (آزاد کردن ورود برخی کالاها، بالا یا پایین کردن تعرفه های گمرکی، تغییر در مقررات ضمانت ارز صادراتی و...) به طور فصلی و براساس منافع شرکت های خاص مورد نظر اتخاذ می شده است.

• در پیش نویس قانون برنامه چهارم پیوستن به WTO و ترتیبات اقتصادی چندجانبه منطقه ای و بین المللی پیشنهاد یا پیش نویس شده است. درباره پیوستن به جریان اقتصاد جهانی چه نظری دارید؟ چارچوب زمانی مورد تأیید شما چیست؟ نظرتان درباره ورود ایران به ترتیبات تجارت آزاد در منطقه و با گروه های در حال توسعه چیست؟

در مورد پیوستن یا نپیوستن به سازمان تجارت جهانی WTO نظرات متفاوت و بعضاً متضادی وجود دارد. مشکل این است که در ایران يك مركز يا نهاد واحد و هماهنگ کننده مسئول و مقتدری وجود ندارد. مراکز متعدد هر يك نظر خاص خود را دارند و در جهت اعمال نظرات خود فعالیت می کنند. به سبب همین تنوع نظرات ضد و نقیض در زمانی که راه برای پیوستن ایران باز بود، ایران تصمیمی نگرفت. اکنون که مقامات ایران در نهایت تصمیم گرفته اند به این سازمان بپیوندند (لایحه برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران آذر، ۱۳۸۲ ماده ۳۳ و ۳۴ و ماده ۳۹، مکرر، بند ب) دولت آمریکا با پیوستن ایران به این سازمان به شدت مخالفت می کند.

در لایحه برنامه چهارم پیشنهادی دولت، در چندین مورد به الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی تصریح شده است، اما در همین موارد موضوعاتی عنوان شده اند که تعریف مشخصی برای آنها ارائه نشده است. به عنوان مثال در بند «ج» از ماده ۳۳ (فصل دوم، تعامل فعال با اقتصاد جهانی) آمده است: «برقراری تعرفه های ترجیحی با کشورهای بازار هدف صادراتی و فراهم کردن بستر برای الحاق به سازمان تجارت خارجی.» در ماده ۳۴ دولت موظف شده است «برنامه ملی توسعه بخش بازرگانی» با محورهای مشخص تنظیم و اجرا کند. از جمله: «افزایش توانمندی اقتصاد کشور در راستای ایجاد شرایط بهینه برای الحاق به سازمان تجارت جهانی.» در ماده ۳۹ (مکرر) دولت موظف شده است به منظور گسترش صادرات و جذب سرمایه گذاری

خارجی و... «سیاست استراتژیک تجاری» را با چهار محور تدوین کند. در محور دوم بند ب آمده است: «آماده سازی بنگاه های اقتصادی و ایجاد بسترهای لازم برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی.» اما هیچ یک از اصطلاحات به کار رفته نظیر: «برنامه ملی توسعه بخش بازرگانی»، «شرایط جذب سرمایه های خارجی»، «شرایط بهینه» و «بسترهای لازم» برای الحاق به سازمان تجارت خارجی تعریف نشده اند و مفهوم نیست منظور چیست؟ و آنها را به تصمیم دولت محول کرده اند.

اگر چه در بخش هایی از پیش نویس برنامه چهارم، از تامین امنیت شهروندان سخن به میان آمده است اما عنوان برنامه «توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» است و توسعه سیاسی به کلی نادیده گرفته شده است. در متن لایحه نیز برنامه ای در راستای توسعه سیاسی و تحکیم مبانی مردم سالاری، به عنوان پیش شرط توسعه اقتصادی، پیش بینی نشده است. در فصل یازدهم _ توسعه امور اقتصادی _ توجهی به تحقق حقوق و آزادی های اساسی مردم موضوع اصل مصرح در فصل سوم قانون اساسی نشده است. تنها در مورد اصل ۳۵ (حق تعیین وکیل) اشاره ای به تهیه لایحه قانونی شده است. اما در مورد تعریف جرم سیاسی و اجرای اصل ۱۶۸ قانون اساسی، برنامه چهارم به کلی ساکت است. به نظر نمی رسد که نپرداختن به توسعه سیاسی در برنامه چهار ساله، از سر غفلت بوده باشد، بلکه نشانه ای است از نوع نگاه و نگرش برنامه ریزان است.

از آقای خاتمی چنین انتظاری نبود. ایشان در هنگام انتخابات، به دفعات اعلام کردند که توسعه سیاسی را مقدم بر توسعه اقتصادی و پیش نیاز آن می دانند، اما در پرونده ای که ارائه داده اند توسعه سیاسی به کلی نادیده گرفته شده است.

به هر حال اگر ایران بخواهد به سازمان تجارت جهانی بپیوندد لازم است سقف و کف شرایط و نوع کالاهایی را که باید مشمول مقررات این سازمان بشود، اعلام کند و نظر کارشناسان غیردولتی و مستقل را جویا شود.

اما در مورد قسمت دوم سؤال یعنی ترتیبات اقتصادی چند جانبه منطقه ای و بین المللی و پیوستن ایران به جریان اقتصاد جهانی. همکاری های چندجانبه منطقه ای به خصوص در بعد اقتصادی نه تنها ضروری و لازم است بلکه برای کشورهای متعامل نیز مفید است. ایران از یک موقعیت ویژه استراتژیک در این منطقه از جهان برخوردار است. از یک طرف به منطقه خلیج فارس و آب های آزاد اقیانوس هند و از طرف دیگر به منطقه قفقاز و آسیای مرکزی دسترسی گسترده دارد. ارزان ترین و نزدیک ترین راه انتقال نفت و گاز طبیعی آسیای مرکزی به اروپا و سایر کشورهای صنعتی غرب، از ایران است. بنابراین به ترتیبات اقتصادی چند جانبه منطقه ای باید به طور استراتژیک توجه کرد. اما تحقق این امر با دو مشکل اساسی روبه رو است؛ مشکل اول این است که مصالح و منافع ملی کشورهای همسایه ایران در این منطقه از جهان، با آمریکا پیوند خورده است (حداقل از دید مسئولان این کشورها) و این پیوند بر روابط آنان با ایران سایه سنگینی افکنده است، به طوری که تا زمانی که روابط ایران و آمریکا عادی نشود، این کشورها نمی توانند روابط جدی و پایداری با ایران داشته باشند.

مشکل دوم وضعیت نابسامان اقتصاد ایران، ابهام و سردرگمی فراگیر در سیاست ها و مدیریت کلان اقتصادی است. تا زمانی که این مشکل حل نشود روابط اقتصادی چند جانبه، به نفع کشورهای دیگر منطقه که از انسجام اقتصادی و مدیریت بهتر برخوردارند، تمام خواهد شد. هم اکنون بازارهای ایران از کالاهای بی کیفیت کشورهای تازه به توسعه رسیده به قیمت خوابیدن کارخانه های خودمان،

انباشته شده است.

یکی از مهمترین موضوعاتی که در بحث جهانی شدن اقتصاد مطرح است، جریان سرمایه های بین المللی است. در این عصر و زمانه سرمایه گذاری فرامرزی یعنی، افزایش سرمایه ها در بازارهای خارجی، یک منبع تجارتي مهم در زمینه توسعه فراگیر اقتصادی، بخصوص صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه محسوب می شود.

برای تسهیل سرمایه گذاری بانک و مراکز دیگر در بازارهای جهانی، طی ۳۰ سال گذشته اقدامات بسیاری صورت گرفته است. محدودیت های بر سر راه این گردش با تغییر در مقررات ملی، کاهش پیدا کرده است. در ایران با نیاز به درك ضرورت ها، تغییراتی در قانون سرمایه گذاری های خارجی مصوب سال ۸۱ داده شده است، اما نتایج آن برای ایران چه بوده است؟ سهم ایران از جذب سرمایه های خارجی در مقایسه با برخی از کشورهای همسایه تقریباً صفر است.

پیوستن به جریان اقتصاد جهانی نیز نیازمند تغییرات شدید و جدی در سیاست ها و مدیریت اقتصادی ایران است. در دهکده جهانی، اقتصاد نیز جهانی شده است. پیوستن به جریان جهانی اقتصاد یعنی عوامل اقتصادی ایران نیز، کیفیت مدیریت، کیفیت کالا، هزینه تولید، نیروی کار، دستمزدها و قیمت ها همه باید جهانی بشوند. در چنین شرایطی پیوستن به جریان اقتصاد جهانی چگونه می تواند به نفع ایران باشد؟ ایران با یک پارادوکس تاریخی روبه رو است. از یک طرف در دهکده جهانی، پیوستن به اقتصاد جهانی اجتناب ناپذیر است و از طرف دیگر ساختارهای سیاسی _ حقوقی کشور و سیاست ها و خط مشی های کلان تناسبی با پیوستن به جریان اقتصاد جهانی ندارد و جمع بندی عملکرد ۲۵ ساله مسئولان نیز امید به این که همین گروه از مسئولان بتوانند تغییراتی بدهند که بسترهای لازم برای پیوستن به جریان اقتصاد جهانی، به نفع ملت ایران فراهم شود وجود ندارد. بسیاری از صاحب نظران و مشاهده گران دقیق و کارشناس از آنچه در ایران می گذرد با تعجب و تاسف یاد می کنند. در گفتمان توسعه از وضعیت کشورمان تحت عنوان «پارادوکس ایران» یاد می شود. منظور از پارادوکس ایران این است که هنگامی که یک پژوهشگر توسعه از بیرون به مشخصه های اصلی اقتصاد کشورمان نگاه می کند همه ابزارها و لوازم جهش توسعه ای را مهیا می بیند «از سرزمین وسیع با آب و هوای چهار فصل تا منابع سرشار زیرزمینی و از انسان های هوشمند و با استعداد تا ظرفیت های فیزیکی قابل توجه ایجاد شده.» اما هنگامی که به کارنامه توسعه ملی توجه شود دستاوردها تناسبی ناچیز و بسیار محدود با انتظارات دارند. سیاست های کلان حاکم بر کشورمان موجب استمرار «پارادوکس ایران» شده است.

در مورد ورود ایران به تجارت آزاد در منطقه و با گروه های در حال توسعه اگر چه علی الاصول می تواند به نفع توسعه اقتصادی ایران باشد، اما همان طور که در بالا اشاره کردیم این همکاری ها هنگامی می تواند به توسعه اقتصادی ایران کمک باشد که اولاً: مسائل کلیدی در داخل کشور حل شده باشند و تغییرات در حد مطلوب در ساختارها، سیاست ها و عملکردها صورت گرفته باشند. ثانیاً: این نوع ترتیبات متضمن منافع مشترک طرفین باشد. به عنوان مثال کالاهایی باید مشمول این مبادلات بشوند که مکمل هم نه رقابتی باشند. در غیر این صورت این مبادلات یک طرفه به نفع گروه های در حال توسعه ای که ثبات سیاسی و اقتصادی بهتر از ایران دارند، نظیر ترکیه و هند، تمام خواهد شد.

- نظر شما در مورد دیپلماسی اقتصادی یعنی استفاده و به کارگیری دیپلماسی و سیاست خارجی برای مقاصد توسعه اقتصادی ملی چیست؟

- سیاست خارجی و دیپلماسی علی الاصول ادامه سیاست های داخلی است و در خدمت تحقق اهداف

و برنامه های کلان ملی، از جمله و بخصوص توسعه اقتصاد ملی قرار دارد. مهمترین انگیزه و شاید تنها علت و دلیلی که يك کشور در سطح دولت باید با دنیای بیرون و جامعه جهانی رابطه داشته باشد منافع ملی از جمله و بخصوص منافع اقتصادی است. منافع اقتصادی در چارچوب اهداف و برنامه های توسعه اقتصاد ملی، که تعریف و تدوین شده باشند مشخص می شود دیپلماسی در خدمت تحقق این اهداف و برنامه در روابط خارجی است.

سیاست خارجی و دیپلماتیک بخشی از روابط ملت ها و دولت ها است نه تمام و کل آن. همکنشی فرهنگی میان ملت ها پدیده ای در چارچوب همکنشی فرهنگ ها، فراتر از روابط میان دولت ها است. دولت ها و دستگاه دیپلماسی هر کشوری ممکن است همکنشی میان فرهنگ ها را تسهیل و تسریع کنند، اما حتی بدون روابط دیپلماتیک میان دولت ها همکنشی های فرهنگی ادامه پیدا می کنند. روابط خارجی میان کشورها اصولاً بر اساس «جاذبه» نه «دفاع» معنا پیدا می کند. دوستی یا دشمنی علی الاطلاق با هیچ کشوری معنا ندارد. بلکه دوستی یا دشمنی، یعنی نزدیکی و فاصله میان کشورها را همسویی، هماهنگی و هم پوششی میان منافع طرفین تعیین می کند.

بر اساس ماهیت و ویژگی فرهنگی، قدرت و امکانات سیاسی و اقتصادی و موقعیت جهانی یا منطقه ای کشورها روابط میان کشورها، در سه نوع دیدگاه قابل بررسی و توجه است؛ نوع اول آن دسته از سیاست ها، عملکردها و دیدگاه های دو کشور است که طرفین نسبت به آنها بی تفاوت هستند و تاثیری در منافع ملی آنها و روابط دو کشور ندارند (منطقه سفید) در برابر نوع دیگر از سیاست ها و عملکردها و دیدگاه ها در دو کشور متعامل وجود دارند که علی الاطلاق آنتاگونیستی و متضاد با منافع ملی یا سیاست های کلان دو کشور است و در نتیجه نه تنها مانع نزدیکی و همکاری دو کشور، بلکه موجب خصومت و دشمنی است (منطقه قرمز). نوع سومی هم وجود دارد که واجد اشتراك مواضع، اولویت ها و همکاری بین آنها متضمن منافع طرفین است (منطقه سبز). در روابط میان تمامی کشورها، هر سه منطقه وجود دارند که قابل مشاهده و بررسی هستند، آنچه متفاوت و متحول و متغیر است گستردگی یا محدودیت هر يك از این سه منطقه در روابط میان دو کشور است. نکته دیگر این که مناسبات بین المللی، تحت تاثیر عوامل مختلف و متنوع دچار دگرگونی دائم است همه دولت ها و قدرت ها به يك میزان در این تغییرات و تحولات اثرگذار نیستند، اما کشورهای توسعه یافته میزانی از سیالیت و انعطاف پذیری در سیاست خارجی را، که متأثر از «واقع گرایی سیاسی» است، می پذیرند و در چارچوب منافع ملی خود رابطه خود را با کشورهای دیگر تنظیم می کنند.

در سیاست خارجی ایران، به رغم کوشش دولت خاتمی برای کاهش تنش در روابط بین المللی و انعطاف پذیری این نوع نگرش هنوز به نقطه تعیین کننده نرسیده است.

نهمین انتخابات ریاست جمهوری و ضرورت تشکیل جبهه دموکراسی‌خواهی

سخنرانی در دانشگاه چمران اهواز ۱۳۸۳/۱۲/۸

در روز دوشنبه ۲۶ بهمن‌ماه دکتر ابراهیم یزدی، همراه امام در پاریس، عضو شورای انقلاب، وزیر خارجه‌ی دولت موقت و دبیر کل نهضت آزادی ایران در مراسمی در دانشگاه شهید چمران اهواز پیرامون انقلاب اسلامی به سخنرانی پرداخت.

این مراسم به دعوت شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز در مکان آمفی‌تئاتر دانشکده‌ی مهندسی این دانشگاه برگزار گردید.

پس از پایان این مراسم، دکتر ابراهیم یزدی در جلسهی پرسش و پاسخی با حضور خبرنگاران و دانشجویان حضور یافت که گزارش آن پیش روی شماست.

ضرورت تشکیل جبهه اصلاحات و معرفی یک کاندیدای واحد

دکتر یزدی در جواب به اولین پرسش این مراسم پیرامون معرفی یا عدم معرفی کاندیدای مستقل از سوی نهضت آزادی ایران گفت: در مورد انتخابات، نهضت آزادی ایران در مرحله‌ی اول همواره بر طرح مطالبات مردم تأکید می‌کند و خواستار فراهم آمدن شرایط مقدماتی جهت برگزاری انتخاباتی آزاد و پرشور است. در مرحله‌ی دوم ما می‌گوییم که هر کاندیدا باید برنامه‌های خود را معرفی کند که این برنامه باید متناسب با زمان حال و شرایط کنونی جهان باشد. در مرحله‌ی سوم کاندیدای مورد نظر باید به مردم بگوید که چگونه می‌خواهد به برنامه‌های خود عمل کند، با توجه به تجربه‌ی آقای خاتمی که در این مرحله با مشکل مواجه شد، این مرحله بسیار مهم است.

به طور کلی نهضت آزادی ایران معتقد است که جنبش اصلاحات علی‌رغم اینکه قوه‌ی مجریه را در اختیار داشت و در دوره‌ی ششم قوه‌ی مقننه را هم در اختیار داشت به این دلیل با شکست مواجه شد که رهبری معینی نداشت. آقای خاتمی رئیس‌جمهور اصلاحات بود ولی هیچ‌گاه رهبری اصلاحات را نپذیرفت. نمایندگان سابق مجلس هم هیچ‌گاه چنین نگاهی به جنبش اصلاحات نداشتند. در حقیقت رهبری یک جنبش با رئیس‌جمهور یک جنبش بودن متفاوت است. پس به نظر می‌رسد در این زمان برای پیش برد فرایند اصلاحات مبرم‌ترین نیاز ما این است که جنبش اصلاحات دارای یک رهبر شود. اما این رهبری نمی‌تواند به صورت فردی باشد زیرا در میان افرادی که هستند کسی که بتواند جامع و کامل باشد و همه آن را بپذیرند وجود ندارد، هیچ حزب و گروه واحدی هم نمی‌تواند به تنهایی رهبری جنبش را بر عهده بگیرد، نه نهضت آزادی ایران و نه هیچ حزب دیگری، بنابراین باید یک جبهه‌ی فراگیر از همه‌ی نیروهای دموکرات، مردم سالار و اصلاح‌طلب (چه آنهایی که درون حاکمیت بوده‌اند و چه آنهایی که نبوده‌اند) تشکیل بشود.

این جبهه‌ی فراگیر با ۲ معیار باید حرکت کند: اول اینکه منشور خود را مشخص کند، یعنی توافقی مکتوب شکل بگیرد که در چه چارچوبی می‌خواهند کار کنند و دوم اینکه، روابط خودشان را در این ائتلاف شفاف کنند. به محض تشکیل این جبهه و توافق گروه‌ها، دیگر مهم نیست که چه کسی از این جبهه می‌خواهد به عنوان رئیس‌جمهور کاندیدا بشود و این قضیه فرع بر مسئله است. اما در صورتی که این جبهه تشکیل نشود، هر کاندیدایی از اصلاح‌طلبان هم که بیاید و پیروز بشود باز هم

این رئیس جمهور شکست خواهد خورد و شرایطی بهتر از آقای خاتمی نخواهد داشت این درست است که آقای خاتمی فضای اجتماعی و سیاسی ایران را تغییر داد و در این راستا خیلی کارها انجام داد ولی وی موفق نشد به همهی وعده‌های خود جامه‌ی عمل بپوشاند. به هر حال ما به دنبال موضوع تشکیل جبهه هستیم، که در صورت تشکیل آن، این جبهه است که باید بگوید چه کسی کاندیدا بشود.

معرفی کاندیدا از سوی نهضت آزادی

یزدی در ادامه افزود: این مطلب که از سوی خودمان کاندیدایی را معرفی کنیم، هنوز تصمیم نگرفته ایم. کاندیدایی نهضت طی بیانیه رسمی نهضت آزادی اعلام خواهد شد.

اما به طور حتم اگر ما کاندیدایی را معرفی کردیم، آن کاندیدا باید برنامه‌ی خود را ارائه دهد و باید اعلام کند که چگونه می‌خواهد برنامه‌های خود را محقق سازد.

نهضت آزادی ایران به رویکرد حزبی معتقد است

همراه امام در پاریس در جواب این سؤال که: آیا با توجه به تجربه‌ی ۸ ساله‌ی اصلاحات و شفافتر شدن فضای سیاسی، نهضت آزادی همچنان به رویکرد جبهه‌ای به جای رویکرد حزبی معتقد است، اظهار داشت: نهضت آزادی ایران به رویکرد حزبی معتقد است و این منافاتی با تشکیل جبهه‌ی گسترده ندارد. جبهه باید مرکب از سازمان‌های شناسنامه‌دار باشد، در کشوری مثل ایران که دوران انتقال تاریخی را می‌گذراند، تنوع افکار و اندیشه‌ها یک امر طبیعی است، ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که تنها یک حزب واحد با یک ایدئولوژی و پلات فرم واحد وجود داشته باشد، تنوع، ویژگی بارز جامعه‌ی ماست. بنابراین احزاب گوناگونی وجود دارند، این احزاب در قلمرو کاری خودشان به کار تشکیلاتی و سازمانی می‌پردازند اما می‌توانند در یک امر فراگروهی و ملی به عنوان یک جبهه فراگیر دور هم جمع شوند.

علت شکست اصلاحات

یزدی در پاسخ به این پرسش که علت شکست اصلاحات را چه می‌دانید، گفت: این که ما بگوئیم جنبش اصلاح‌طلبی شکست خورد زیرا در مقابل آن ستاد ضد اصلاحات تشکیل شده بود، ضمن اینکه واقعیت دارد اما فراقنی است. طبیعی است که جنبش اصلاحات دشمنانی دارد، اما نمی‌شود گفت که علت شکست اصلاحات فعالیت گروه‌های ضد اصلاحات بود. به نظر من اگر جنبش اصلاحات ضعف درونی نداشت هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد، در ضمن به نظر من مشکل جبهه‌ی اصلاحات عدم حمایت مردمی هم نبود. ۲۲ میلیون نفر به آقای خاتمی رای دادند، ضمناً درصد آرای خاتمی در شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک تقریباً یکسان بود. این قضیه نشان می‌دهد که ناخودآگاه جمع‌ی جامعه‌ی ما، در شهر و روستا، ناگهان یک فرمان واحد را صادر کرده است. آن چیزی که جبهه‌ی اصلاحات را ناکام کرد آن بود که نتوانست این نیروی بالقوه را به نیروی بالفعل تبدیل کند. یعنی جبهه‌ی اصلاحات نتوانست از این ۲۲ میلیون رای حمایت مردمی، در رویارویی با مخالفانش از لحاظ سیاسی استفاده‌ی بهینه را انجام دهد و این به همان دلیلی بود که قبلاً هم توضیح دادم، یعنی نبود رهبری در جبهه‌ی اصلاحات. البته جبهه‌ی اصلاحات اشکالات دیگری هم داشته است. اما اشکال کلیدی، همین مسئله‌ی نبود رهبری بوده است. به همین دلیل ما معتقدیم اکنون می‌بایستی در آستانه‌ی انتخابات جدید این جبهه تشکیل شود.

نهضت آزادي ايران به تمام اصول قانون اساسي التزام دارد

يزدي در مورد اعتقاد يا عدم اعتقاد نهضت آزادي به برخي اصول قانون اساسي اظهار داشت: نهضت آزادي ايران به قانون اساسي ايران التزام دارد، التزام به معني اعتقاد نيست، در يك نظام مدني و در يك نظام دموكراتيک شما از مردم سؤال نمي‌کنيد که آيا به قانون اعتقاد داريد يا نه، بلکه مي‌خواهيد که همه به قانون التزام داشته باشند و ما به همهي اصول قانون اساسي التزام داريم.

جريانات محافظه‌کار از عملکرد مجلس هفتم رضايست ندارند

يزدي در مورد مجلس هفتم گفت: در اين يك سال که از عمر مجلس هفتم مي‌گذرد، خيلي چيزها اتفاق افتاده است و ما نبايد اين اتفاقات را نادیده بگیريم، از جمله اينکه خيلي از جريانات محافظه‌کار از کارنامه‌ي اين مجلس به شدت ناراحت هستند.

جنبش دانشجویي به دنبال طرح مطالبات صنفی باشد

دبير کل نهضت آزادي در جواب سئوالی پيرامون جنبش دانشجویي ايران، گفت: جنبش دانشجویي در مقطعي بيش از توان خودش گام برداشت. در همان ۱۸ تير ما به دوستان دانشجوی گفتيم که از دانشگاه بيرون نيايند، در مبارزات سياسي اصلي هست به نام اصل تحريك، عده‌اي کمر بر اين بسته بودند که جنبش دانشجویي را بزنند و به همين دليل دانشجویان را تحريك کردند که از خوابگاه‌ها بيرون بروند. البته در ميان دانشجویها کسانی بودند که دانشجوی نبودند، يا اينکه دانشجوی بودند ولي شعارهايي مي‌دادند که نبايد گفته مي‌شد. شعارهايي دادند که به نفع جريان مقابل بود. به همين دليل خيلي مهم است که جنبش دانشجویي بداند چگونه مي‌خواهد عمل کند.

جنبش دانشجویي ايران ۶۰ سال سابقه دارد و در اين ۶۰ سال فراز و نشيب‌هاي زيادي داشته است.

اما در وضعيت کنوني توصيه‌ي من به جنبش دانشجویي اين است که بخش اعظم نيروي خود را بر کار صنفی متمرکز کنند. دانشجویان ممکن است بسيار سياسي و فعال هم باشند ولي در اين مقطع بايد بر روي کار صنفی متمرکز شوند.

در شان دانشجوی نبود که به رئيس جمهور توهين شود

ابراهيم يزدي در پاسخ به سئوالی در مورد ماجرای سخنرانی خاتمي در روز ۱۶ آذر در دانشکده‌ي فني گفت: تحت هيچ شرايطی در شان دانشجوی نبود که به رئيس جمهور توهين شود. از اين ماجرا گروه‌هايي که مخالف خاتمي و اصلاحات بودند بيشتري سود بردند، آن‌ها با يك تير دو نشان زدند، هم خاتمي را کتف کردند و هم دانشجویان را بدنام کردند.

رژيم شاه از اواخر دهه‌ي ۴۰ دچار تعادل ناپايدار شده بود

يزدي در قسمت ديگري از صحبت‌هايش در مورد انقلاب ايران گفت: هنگامی که نظامی مشروعيّت خود را از دست مي‌دهد، در شرايطی قرار مي‌گيرد که ما به آن تعادل ناپايدار مي‌گوئيم، ممکن است جامعه‌اي به حالت تعادل ناپايدار برسد ولي سال‌ها در اين وضعيت بماند و سقوط نکند. رژيم شاه از اواخر دهه‌ي ۴۰ وارد فاز تعادل ناپايدار شده بود اما بلافاصله سقوط نکرد، در وضعيت تعادل

ناپایدار، زمانی نظام مستقر سقوط خواهد کرد که نیروی جایگزین آن نظام مشخص شود و تا زمانی که این مسئله محقق نگردد این تعادل ناپایدار ادامه خواهد داشت. در ضمن نیروی جایگزین هم ممکن است وجود داشته باشد ولی فاقد مشروعیت و یا شناخت در میان مردم باشد. اگر من بخواهم به شما بگویم که نقش سفر امام به پاریس در سیر حوادث انقلاب چه بود، باید عرض کنم که: نظامی که مشروعیت خود را از دست داده بود و دچار تعادل ناپایدار شده بود با سفر ما به پاریس، ناگهان در سطح ملی و بین‌المللی با يك آلترناتیو روبه‌رو شد. بدین صورت که: آیت‌الله (امام) خمینی می‌آید، شاه می‌رود.

اگر این قضیه اتفاق نمی‌افتد شاه نمی‌رفت، به عبارت دیگر تعادل ناپایدار از بین نمی‌رفت.

ما به اقتصاد بازار اعتقاد داریم

دبیر کل نهضت آزادی ایران در جواب این سؤال که سیاست اقتصادی نهضت آزادی چیست، گفت: سوئد يك کشور سوسیال دموکرات است. ۷۰ سال است که دولت سوئد، سوسیال دموکرات است ولی در سوئد وسایل تولید و توزیع در دست دولت نیست در سوئد تنها توزیع درآمد به صورت عادلانه بر عهده‌ی دولت می‌باشد، بنابراین اگر از ما سؤال شود که آیا به اقتصاد سوسیالیستی به معنای دولتی کردن وسایل تولید و توزیع معتقدید خواهیم گفت: نه! اما اگر بگوئید به توزیع عادلانه‌ی درآمدها معتقدید، جواب ما مثبت خواهد بود. من به چنین شیوه‌هایی در اقتصاد اعتقاد دارم.

ضمناً اگر منظور از اقتصاد لیبرالی، اقتصاد بازار باشد، باید بگویم: بله! ما به اقتصاد بازار اعتقاد داریم.

ما اعتقاد داریم که نظام اقتصادی ما باید بر اساس خصوصیت‌های خودمان ایجاد شود. مانند ژاپنی‌ها که اقتصادشان را بر اساس ویژگی‌های اجتماعی خودشان پایه‌ریزی کردند. باید توجه داشت که فرد ممکن است به لحاظ آرمانی، سوسیالیست یا لیبرال باشد ولی باید در پی‌ریزی سیستم اقتصادی مناسب برای کشورش به این نکته توجه کند که آیا لوازم و شرایط آن در جامعه‌اش وجود دارد یا خیر.

سیاست خارجی ایران باید منسجم و هماهنگ شود

یزدی در مورد سیاست خارجی ایران گفت: در همه جای دنیا نهادهای مختلف در سیاست‌های کلان کشور دخالت می‌کنند و البته در ایران هم بدین صورت است. بدین ترتیب که در کشورهای مختلف نهادهایی ایجاد می‌شوند که نیروهای ذی‌نفع در آن جا جمع می‌شوند و به هم‌کنشی می‌پردازند، اما وقتی که سیاستی اتخاذ شد، این نهاد دیپلماسی کشور است که باید آن سیاست را اجرا کند. در حالی که در ایران چنین نیست. یعنی شورای امنیت که جامع‌ترین نهادی است که از همه‌ی طیف‌ها در آنجا حضور دارند، وقتی که سیاست‌ها را اتخاذ کرد نباید خودش هم به دنبال اجرای آن باشد، بلکه باید اجرای آن را به وزارت خارجه واگذار کند، اصلاً دلیل حضور وزیر خارجه در شورای امنیت ملی همین است.

آمریکا به ایران حمله نمی‌کند

یزدی در مورد سیاست آمریکا در مقابل ایران گفت: آمریکایی‌ها به کرات گفته‌اند برای حل مسئله‌ی ایران ۳ راهکار اساسی دارند: سیاسی، اقتصادی و نظامی.

برخی وقتی می‌شنوند راهکار نظامی، فکر می‌کنند که آمریکا مثل عراق به ایران حمله خواهد کرد در حالی که این طور نیست و آمریکا به ایران حمله نخواهد کرد.

راهکار سیاسی آمریکا در مواجهه با ایران به این صورت است که: از نظر سیاسی ۴ مسئله وجود دارد که آمریکا و اروپا در مورد ایران مطرح می‌کنند ۱- فعالیت‌های هسته‌ای ۲- حقوق بشر ۳- تروریسم و ۴- صلح خاورمیانه.

صلح خاورمیانه که ارتباط زیادی با ایران ندارد. در واقع هنگامی که اسرائیل این واقعیت را بپذیرد که در چارچوب قطع‌نامه‌ی سازمان ملل حاضر شود با فلسطینی‌ها کنار بیاید، یک دولت مستقل فلسطینی تشکیل می‌شود و چه ایران بخواهد و چه نخواهد صلح ایجاد خواهد شد. آمریکا برای فرافکنی نام ایران را در این قضیه مطرح می‌کند. ایران هم بارها گفته که هرچه فلسطینی‌ها بپذیرند ما هم قبول می‌کنیم.

اما مسئله‌ی تروریسم به حمایت ایران از حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله لبنان مربوط می‌شود. این‌جا یک اختلاف در تعریف تروریسم وجود دارد. قطع‌نامه‌ی سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ در تعریف تروریسم می‌گوید: «کسانی که علیه ارتش اشغال‌گر مبارزه می‌کنند، تروریست نیستند.» همان‌طور که مجاهدین افغان که علیه اشغال‌گران روسیه می‌جنگیدند تروریست نبودند و حتی آمریکایی‌ها هم به آن‌ها کمک می‌کردند.

ایران به درستی می‌گوید: حزب‌الله لبنان تروریست نیست زیرا جنوب لبنان در اشغال اسرائیل بوده و حالا هم که جنوب لبنان آزاد شده، حزب‌الله اعلام کرده که ما قصد داریم به عنوان یک حزب سیاسی در لبنان فعالیت کنیم.

اما حقوق بشر و انرژی هسته‌ای مطالب اساسی در سیاست آمریکا و اروپا در قبال ایران هستند.

سیاست آمریکا و اروپا در رابطه با برنامه‌ی هسته‌ای ایران متفاوت است. آمریکایی‌ها می‌گویند ایران حق انجام هیچ‌گونه فعالیت هسته‌ای را ندارد و باید همه‌ی فعالیت‌هایش را تعطیل کند در حالی که اروپائیان می‌گویند: حق طبیعی ایران را برای داشتن فعالیت هسته‌ای صلح‌آمیز به رسمیت می‌شناسیم تنها ایران باید چرخه‌ی تولید سوخت برای نیروگاه‌های خود را متوقف کند و ما نیز طبق قراردادی متعهد می‌شویم سوخت مورد نیازشان را تامین کنیم.

در مورد حقوق بشر هم باید گفت که این مسئله برای جهان امروز بسیار مهم و حیاتی است و به نظر می‌رسد بعد از اینکه مسئله‌ی هسته‌ای ایران تا پایان اسفندماه به نتیجه رسید، آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به صورت جدی بر روی قضیه حقوق بشر متمرکز خواهند شد.

تصویب قطع‌نامه علیه ایران ایجاد خسارت اقتصادی می‌کند

ابراهیم یزدی در پاسخ به این سؤال که اگر ایران مطالبات آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای را تامین نکند چه اتفاقی خواهد افتاد، ابراز داشت: ایران اگر با آژانس کنار نیاید، پرونده‌ی ایران به شورای

امنیت سازمان ملل می‌رود و در شرایط کنونی هم هیچ کشوری این مسئله را وتو نمی‌کند و این همان کار سیاسی است که آمریکایی‌ها در مقابل ایران در سر می‌پرورانند.

اگر پرونده‌ی ایران به شورای امنیت برود، علیه ایران قطع‌نامه صادر خواهد شد که این اتفاق باعث بروز خسارت‌های اقتصادی عظیمی به ایران خواهد شد که واضح‌ترین نمود آن تحریم صادرات نفت خام است و وقتی به این نکته توجه کنیم که ۸۰٪ بودجه‌ی کشور ما از صادرات نفت خام تامین می‌شود، ابعاد این فاجعه مشخص‌تر می‌گردد.

ضمناً با تصویب قطع‌نامه علیه ایران، آمریکا ممکن است دست به عملیات نظامی محدود بزند. بدین صورت که مثلاً به وسیله‌ی ناوگان‌های دریایی خود در اقیانوس هند، تنگه‌ی هرمز را ببندد و مانع صادرات نفت و یا ورود کالا به ایران شود.

انتخابات عراق در منطقه تاثیرگذار است

سؤال آخر جلسه در مورد انتخابات عراق بود، یزدی در این زمینه گفت: انتخابات عراق، هم در خود جامعه‌ی عراق اثرگذار است، هم در ایران و هم در کشورهای عربی منطقه.

در انتخابات اخیر، مطابق با پیش‌بینی‌ها، شیعیان پیروز شدند، شیعیان عراق اعلام داشته‌اند که قصد تشکیل حکومت دینی را ندارند و عملاً تشکیل يك حکومت سکولار را پذیرفته‌اند.

عمده‌ترین مسئله‌ی پیش روی مجلس موسسان آینده این است که ساختار حکومت آینده فدراتیو باشد یا نه.

کردها به شدت از ایجاد يك دولت فدراتیو حمایت می‌کنند در حالی که در مورد این مسئله در میان شیعیان اختلاف نظر و عقیده وجود دارد. به هر حال باید منتظر ماند و سیر تحولات را به دقت زیر نظر داشت.

نامزدی مشروط برای انتخابات ریاست جمهوری

عبدالرضا تاجیک ۸۳/۱۲/۱۸

نهضت آزادی ایران با برگزاری يك کنفرانس مطبوعاتی رسماً ابراهیم یزدی دبیرکل این تشکل را به عنوان کاندیدای خود برای انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری اعلام کرد. ابراهیم یزدی که در ابتدای پیروزی انقلاب عهده دار هدایت وزارت خارجه در دولت موقت بود، در آبان ۱۳۵۸ با استعفای دولت موقت از سمت خود کناره‌گیری کرد. اختلاف نظرهای به وجود آمده در ابتدای پیروزی انقلاب باعث نشد تا یزدی برای انتخابات اولین دوره مجلس ثبت نام نکند. لذا او پس از آنکه از سوی مردم تهران به مجلس راه یافت، در مدت چهار سال در کمیسیون‌های مختلف به وظایف نمایندگی خود جامه عمل پوشاند. با اوج‌گیری اختلاف نظرها در دهه شصت ابراهیم یزدی و نهضت آزادی ایران که در آن مقطع زمانی تحت هدایت مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت و منصوب

ر هبر فقید انقلاب بود، به فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود ادامه دادند، به گونه ای که مهندس بازرگان دبیرکل فقید نهضت آزادی در سال ۱۳۶۴ برای انتخابات ریاست جمهوری ثبت نام کرد اما صلاحیت او تأیید نشد. اما این بار ابراهیم یزدی برای حضور در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اعلام آمادگی کرده است، هر چند او نیز در چند نوبت صلاحیتش تأیید نشده است. یزدی که در حال حاضر از نظر سیاسی دبیرکلی یکی از احزاب جریان «فکری سیاسی ملی _ مذهبی» را برعهده دارد همچنین در سال ۱۳۷۶ و هنگام برگزاری کنفرانس اسلامی در تهران برای چند روز بازداشت شد. بازداشتی که واکنش های مختلفی را در داخل و خارج از ایران به همراه داشت. به گونه ای که تعدادی از مهمانان اجلاس برای دیدن او به منزلش رفتند و اینگونه بود که در جلسه هیات دولت مطرح می شود که «مهمانان ما در کنفرانس با ماشین های نمره کنفرانس به خانه یزدی می روند.» هاشم صباغیان وزیر کشور دولت موقت و از اعضای شورای مرکزی این تشکل سیاسی در ابتدای این کنفرانس خبری که با حضور ابراهیم یزدی دبیرکل و محمد توسلی رئیس دفتر سیاسی این تشکل همراه بود، پس از آنکه از کاندیداتوری ابراهیم یزدی از سوی حزب متبوعش خبر داد از پیش شرط ها و دغدغه هایشان برای انتخابات نیز سخن گفت. اشاره او به بیانیه شماره ۲ نهضت آزادی در خصوص انتخابات ریاست جمهوری بود. بیانیه ای که در آن آمده است: «انتخابات ادواری در هر کشور فرصتی برای مردم فراهم می آورد که با شرکت در آن و اعلام رای شان حق حاکمیت ملت را اعمال کنند و برای احزاب و گروه های سیاسی نیز امکانی به دست می دهد تا به مطرح کردن مطالبات ملت، ایجاد ارتباط گسترده با مردم، معرفی نامزد یا نامزدهای حزبی، (یا حمایت از نامزدهای دیگر)، اعلام برنامه ها و اثرگذاری بر روندهای کلان سیاسی کشورشان بپردازند. آنان در بیان خود انتخابات آینده ریاست جمهوری را با توجه به بحران های داخلی و تهدیدهای خارجی بااهمیت دانسته و افزوده اند: «شرایط موجود اقتضا می کند که برای حل یا کاهش بحران ها و خنثی سازی تهدیدها، زمینه های مناسب و مساعد به لحاظ تامین و تضمین آزادی و سلامت انتخابات و بازگرداندن اعتماد بسیاری از مردم برای شرکت گسترده ملت در انتخابات و ایجاد وفاق، همبستگی و اقتدار ملی فراهم شود.» «تصمیم گرفته ایم تا برای تحقق حقوق ملت، طرح مطالبات آنها و پیگیری آن مشروط به شرایطی در انتخابات ریاست جمهوری حضور یابیم و به تدریج نسبت به مراحل بعدی آن اعلام نظر خواهیم کرد.» ابراهیم یزدی با بیان این جملات بود که سخنان خود را به عنوان کاندیدای نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بیان کرد.

او که در سخنانش بر این نکته تأکید می کرد که «نباید هیچ فشاری به احزاب و گروه های سیاسی وارد شود»، معیار آزادی سیاسی در هر کشوری را آزادی احزاب دگراندیش و منتقد عنوان کرد. اصل ۵۶ قانون اساسی یکی از اصولی بود که یزدی در سخنانش به آن استناد کرد؛ «اصلی که به حق حاکمیت ملت صراحت دارد.» او که صلاحیتش برای انتخابات مجالس دور پنجم، ششم، هفتم و همچنین هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۷۶ رد شده است، نسبت به عملکرد شورای نگهبان نیز بی تفاوت ننماند. یزدی که در کارنامه سیاسی اش نمایندگی دور اول مجلس را نیز ثبت کرده است، گفت که این عدم صلاحیت کاندیداها است که باید از سوی شورای نگهبان احراز شود چرا که براساس قانون و موازین دینی همگان صلاحیت دارند مگر آنکه خلافتش ثابت شود. او از اینکه به شخصیت های دارای مناصب مختلف نسبت بی دینی زده اند و مستندات خود را به اطلاع کاندیداها نرسانده اند گلایه کرد و بر این اساس یکی از شروط خود را برای حضور در انتخابات آتی اعلام کرد. شرطی که باعث می شود نه تنها آنان بلکه تمامی گروه های سیاسی حاضر به شرکت در

انتخابات شده و به دعوت مردم بپردازند. بر این اساس او خواستار استعفای آنان از عضویت در این نهاد شد. وزیر خارجه دولت موقت نسبت به شرایط و فشارهای خارجی نیز بی تفاوت نماند و تسلیم در برابر اراده ملی را راه برون رفت از این بحران عنوان کرد. یزدی در ادامه به اقدامات دو جریان افراطی در کشور نیز اشاره ای داشت؛ «کسانی که قصد به انفجار کشاندن کشور را دارند.» بر این اساس او علت حضور تشکل متبوعش را به «حکم وظیفه ملی و دینی و به واسطه اینکه خود را سازمانی واسط و شاهد می داند» عنوان کرد و گفت که «به رغم انتقاداتی که دارند و اتهاماتی که به آنها وارد شده است، برای حضور در انتخابات احساس وظیفه می کنند و اکنون وقت آن است که نشان داده شود که در قبال آنها چه روشی اتخاذ می شود و در نهایت مردم چه رای ای به آنها می دهند.» این کاندیدای احتمالی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، با اشاره به این که در نخستین بیانیه خود بر لزوم برنامه محوری از سوی تمامی کاندیداها تاکید داشته اند، گفت: نه تنها برنامه بلکه باید چگونگی اجرای آن را نیز مشخص کرد چرا که با توجه به دو دوره دولت خاتمی، دیدیم که رئیس جمهور ۲۲ میلیون رای ای به تدارکاتچی تبدیل شد. پس از آن که یزدی با اعلام این وعده که در آینده برنامه های خود را ارائه خواهد داد، نوبت به محمد توسلی اولین شهردار تهران پس از پیروزی انقلاب رسید. او در سخنان خود با طرح این پرسش که «ملت ایران و گروه های سیاسی چرا باید در انتخابات شرکت کنند؟» به سه واکنش در پاسخ به آن اشاره کرد. نخست واکنشی که براساس آن شرایط موجود پسندیده نمی شود و معتقد است که با عدم شرکت و تحریم انتخابات می توان در راستای اصلاح وضع موجود گام برداشت. دیگر کسانی که معتقد به شرکت بدون قید و شرط در انتخابات هستند. سومین واکنش از سوی گروهی است که معتقد به حق تعیین سرنوشت مردم از سوی خودشان هستند که بر همین اساس حضور در انتخابات و تلاش برای تقویت فرایند دموکراسی را الزامی می دانند ولی به شروطی برای حضور در انتخابات قائلند. عضو شورای نهضت آزادی با اعتقاد بر این که در این مقطع زمانی مردم می توانند راهکار مناسبی را برای ابراز اعتراض خود در پیش بگیرند، گفت که باید مراحل به تدریج پیگیری شود. پس از آن که سه عضو ارشد نهضت آزادی سخنان مقدماتی خود را بیان کردند نوبت به خبرنگاران داخلی و خارجی حاضر در کنفرانس رسید تا سئوالات خود را مطرح کنند اولین سؤال این نشست مطبوعاتی به چگونگی ایجاد ارتباط میان ایران و آمریکا و حل اختلافات موجود از سوی وی و دولت احتمالی اش در صورت پیروزی در انتخابات اشاره داشت. او گفت: آمریکا ادعا هایی علیه ایران و ایران نیز مطالبات جدی از آنها دارد. تنها راه حل اختلافات موجود گفت و گوی مستقیم و رسمی و بدون واسطه است چرا که تاریخ دیپلماسی حاکی از آن است که حضور يك کشور ثالث در روابط دو کشور در چارچوب مصالح آن کشور است و پیام ها را در همین راستا منتقل می کند که چه بسا در آن نقض غرض شود. وزیر خارجه دولت موقت گفت که در این زمینه باید سقف و کف مطالبات خود را معین کنیم. «اینکه تا چه حد و چه چیز هایی را می پذیریم سپس در شرایط مناسب و براساس اصول دیپلماسی می توانیم به برقراری این ارتباط بپردازیم. البته منظور از شرایط مناسب شرایطی است که ایران از موضع برتر بتواند با آمریکا گفت و گو کند، همچنان که در جریان افغانستان، ایران نقش کلیدی می توانست داشته باشد.» سؤال دیگری که در این جلسه مطرح شد در خصوص تقاضای وی از آمریکا بود. یزدی گفت: «ما از آمریکا هیچ تقاضایی نداریم و در مقامی هم نیستیم که بخواهیم با دولت آمریکا مذاکره کنیم.» در ادامه هاشم صباغیان در پاسخ به سئوالی مبنی بر اینکه «در صورت عدم حضور در انتخابات حاضر به ائتلاف با دیگر گروه ها هستید یا نه؟» گفت: «ما هیچ دلیلی برای

ردصلاحیت نامزد انتخاباتی خود نمی بینیم و پاسخ به چنین سئوالی را زود هنگام می دانیم. در عین حال ما برای اصلاح تلاش می کنیم و هدف مان ورود به قدرت نیست.» محمد توسلی نیز در پاسخ به سئوالی که از عدم اقبال مردم به این گروه سیاسی در دومین دوره انتخابات شهر و روستا پرسیده شد، گفت: استراتژی ما برای حضور در انتخابات همواره تداوم فرایند دموکراسی بوده است نه پیروزی در انتخابات. انتخابات دومین دوره شورا های اسلامی شهر و روستا را نیز که به همت مجلس ششم شرایطی فراهم آمد که صلاحیت نامزد های ما تایید شد، را انتخاباتی خوب و مثبت ارزیابی می کنیم ولی به خاطر شرایط اجتماعی و بدبینی مردم که سبب شده برای آرای خود اثری قائل نباشند، حضور آنان در آن انتخابات کم رنگ بود به گونه ای که نمایندگان شورای شهر به طور متوسط با ۲/۵ درصد آرا در شورا ها حضور یافتند. یزدی نیز در خصوص چگونگی میزان اقبال مردم به تشکل متبوعش گفت: هیچ ایرادی ندارد که در يك فرایند دموکراتیک و با برگزاری انتخاباتی آزاد، يك حزب به پیروزی نرسد. او خطاب به مخالفان و منتقدان روش و منش همفکرانش گفت: «چنانچه برگزاری انتخابات دومین دوره از شوراهای اسلامی شهر و روستا منجر به عدم اقبال مردم به این طیف شده است، همان الگو را برگزار کنند و اجازه داده شود که این طیف بار دیگر هزینه عدم اقبال مردمی را بپذیرند.» پس از این سخنان، هاشم صباغیان در پاسخ به سئوالی که تحقق شروط آنان را برای حضور در انتخابات محال می دانست، گفت: «نه تنها تحقق این شروط محال نیست بلکه با تحقق آن موارد، با تمام قدرت در جهت فرایند دموکراسی گام برداشته خواهد شد.» توسلی نیز در ادامه این کنفرانس مطبوعاتی با بیان اینکه هنوز دیگر نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آتی برنامه هایشان را ارائه نکرده اند، گفت که به همین علت ما نمی توانیم در خصوص آنها اظهار نظر کنیم. ولی در هر صورت و با هر شرایطی براساس استراتژی مان یعنی تقویت فرایند دموکراسی در راستای منافع ملی خواهیم کوشید. در ادامه یزدی در پاسخ به سئوالی مبنی بر اینکه «اگر صلاحیت شما را مبنی بر عدم تحقق شروطتان احراز کنند و به شما اجازه کاندیداتوری در انتخاباتی آتی را بدهند، حاضر به شرکت در انتخابات خواهید بود یا نه؟» گفت: من و همفکرانم به هیچ وجه حاضر به معامله نیستیم و حضورمان مبنی بر تحقق شروطمان است که اگر برتابیده نشود، ما نیز حضور نخواهیم یافت. «اعلام حضور مشروط شما و همفکرانتان در انتخابات آینده به دلیل آن است که در جامعه مطرح شوید.» این سئوالی بود که در جلسه روز گذشته مطرح شد. صباغیان در پاسخ گفت: ما به عنوان تنها گروه ملی اسلامی، ۴۳ سال است که سابقه داریم و در جامعه مطرح هستیم. در سخت ترین شرایط حضور داشته ایم و اعلام حضور مشروطمان نیز برای مطرح شدن دوباره در صحنه نیست چرا که ما يك تفکر هستیم و يك تفکر هرگز نمی میرد. یزدی کنفرانس مطبوعاتی روز گذشته نهضت آزادی را با این جمله به پایان رساند: «جنبش اصلاح طلبی ایران بیش از هر زمان دیگر نیازمند تشکیل يك جبهه فراگیر دموکراسی خواهی با شرکت تمامی نیروهای اصلاح طلب بیرون و درون حاکمیت است تا تصمیمات جدی اتخاذ کنند.»

این انتخابات فرصتی طلایی و سرنوشت ساز است

ڊڪٽر ابراهيم يزدي ڊيپٽي ڊائريڪٽر آف انٽرنيشنل ريليشن آف ايران ڊر ڪنفرانس خبري حضور خود ڊر انتخابات رياست جمهوري را مشروط به استعفائي اعضائي شوراي نگهبان ڪرد .

يزدي ڊر اين ڪنفرانس خبري با اشاره به اينڪه جمهوري اسلامي ڊاراي ڊو رڪن است ڪفت :ڊر اين نظام اسلاميت فرع بر جمهوريت است .

اگر جمهوريت تحقق پيدا ڪند چون ۹۷ درصد مردم مسلمان هستند و اسلام ريشه ۱۴۰۰ ساله ڊارڊ اسلاميت به صورت طبيعي تحقق پيدا خواهد ڪرد .

يزدي با تصديق بر اينڪه قانون اساسي بر حق اعمال حاکميت ملت تاڪيد ڊارڊ و هيچڪس مجاز به محدود ڪردن آن نيسٽ افزود: اما اعمال حق حاکميت ملت، شرايطي ڊارڊ ڪه مهمترين آن انتخابات آزاد، سالم و منصفانه است تا حقوق ملت رعايت شود .

وي با اشاره به اينڪه ايران بيانيه جهاني حقوق بشر را امضا ڪرده و منشور سازمان ملل را نيز پذيرفته است افزود: به موجب ماده ۹ قانون مدني ايران اين معاهدات حكم قوانين سرزمين ما را ڊارند بنا بر اين دولت به موجب تايد آنها و پرداخت حق السهم خود پس از انقلاب موظف به رعايت منشور سازمان ملل و بيانيه جهاني حقوق بشر است .

يزدي با اشاره به رفتار برخي از مسؤولان ڪفت: بدون تحقق برخي شرايط هيچڪس آزادي انتخابات را باور نخواهد ڪرد .

وي با اشاره به اينڪه نهضت آزادي تصميم ڪرفته است براي تحقق حقوق ملت و ڊر صورت رفع برخي موانع ڊر انتخابات حضور داشته باشد شرايط اين گروه سياسي را شامل تحقق آزادي هائي بيان شده ڊر قوانين و حذف سانسور از مطبوعات و رفع توقيف نشريات دانست .

ڊڪٽر يزدي با اشاره به اينڪه معيار آزادي سياسي ڊر هر ڪشوري ميزان آزادي احزاب منتقد و معترض است افزود: اگر نهضت و ساير احزاب ڊگر انديش تحت فشار باشند هيچڪس ادعائي حاکميت را مبني بر آزادي سياسي نمي پذيرد .

آزادي مديحه سر ايان حڪومت به معنائي آزادي سياسي نيسٽ

ڊيپٽي ڊائريڪٽر آف انٽرنيشنل ريليشن آف ايران ڊر ڪنفرانس خبري حضور خود ڊر انتخابات رياست جمهوري را مشروط به استعفائي اعضائي شوراي نگهبان ڪرد .

وي در ادامه افزود: طبق قانون اساسي همه صلاحيت دارند مگر عدم صلاحيت آنها احراز شود. اما شوراي نگهبان در انتخابات مجلس هفتم ۵۰ درصد كاندیداها را به دليل عدم امکان احراز صلاحيت آنها رد كرد .

وي هشدار داد اگر قرار باشد شوراي نگهبان و حاميانش به همين روش عمل كنند، نظري كه براي برگزاري انتخابات سالم وجود دارد محقق نخواهد شد .

دبيركل نهضت آزادي ايران در ادامه گفت: شوراي نگهبان اكنون پا را از نقض قانون اساسي فراتر گذاشته و موازين شرعي و اخلاقي را نقد مي‌كند. نسبت‌دادن بي‌ديني و ارتداد به شخصيت‌هاي شناخته شده و عدم ارائه مستندات و سرباز زدن از حضور در محاكم قضايي نشانه‌اي از اين امر است .

يزدي در ادامه افزود: اعضاي شوراي نگهبان به دليل چنين رفتاري از عدالت خارج شده و شرايط تداوم كار را ندارند. به همين دليل يكي از شروط نهضت اين است كه اعضاي شوراي نگهبان بايد استعفا دهند. در صورت تحقق چنين اصلاحاتي نه فقط تمامي گروه‌ها در انتخابات شركت خواهند كرد بلكه همه وظيفه دارند مردم را قانع كنند در صحنه حضور داشته باشند

يزدي با اشاره به تهديدات خارجي گفت: . اين انتخابات فرصتي طلايي و سرنوشت‌ساز است. اگر حاكمان فرزانه كه هنوز خردگراياني در ميانشان هستند به اراده ملي تن در ندهند بايد بدانند كه چه عواقبي در انتظارشان است. وي در مورد دو جريان افراطي كه کشور به قهقرا مي‌برند هشدار داد و تصريح كرد: از يكسو رفتار برخي گروه‌ها نه تنها موجب تحكيم نظام نمي‌شود بلكه بحران‌زايي مي‌كند و از سوي ديگر افرادي نيز با ذهني‌گرابي مسائلي را مطرح مي‌كنند كه اوضاع را ديكاليزه کرده و امکان تداوم اصلاحات را از بين مي‌برند .

يزدي با اشاره به اينكه نهضت آزادي ايران ظرف ۴۳ سال گذشته خود را واسط و شاهد مي‌داند افزود: علي‌رغم تمامي انتقادات، نهضت احساس تكليف مي‌كند كه در انتخابات شركت كند. اكنون نوبت حاكمان است.

دو روی سکه مشارکت

رضا خجسته رحیمی

۸۳/۱۲/۱۸

اگرچه اكنون چند ماهی تا آغاز تبليغات انتخاباتی كاندیداها براي رقابت بر سر كرسی يك نفره رياست جمهوری باقي است، اما شرايط سياسي و اجتماعي ايران گروه‌ها و احزاب سياسي را به

تعمیلی سیاسی برای حضور در عرصه رقابت انتخاباتی فراخوانده است. روز گذشته اما این ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی بود که آمادگی خود را برای حضور در عرصه انتخابات آینده اعلام کرد و به جمع حاضران در این عرصه پیوست. اکنون ابراهیم یزدی سیاستمداری که برای ۱۰ سال بر صندلی دبیرکلی نهضت آزادی نشست، به همراه هوادارانش می خواهد بداند که آیا ساختار حقوقی و حقیقی قدرت در ایران با تأیید صلاحیت وی بازگشت یک حزب اپوزیسیون به جایگاه پوزیسیون را ممکن خواهد ساخت یا نه (؟) با این حال اگرچه احزاب اصلاح طلب هر کدام متمایل به تأیید صلاحیت کاندیدای خود هستند و علاوه بر نهضت آزادی که می خواهد دبیرکل خود را در لباس رقابت انتخاباتی ببیند، جبهه مشارکت هم در اندیشه تأیید صلاحیت کاندیدای خود است، سکه انتخابات یک رویه دیگر نیز دارد. اصلاح طلبان چه در جایگاه پوزیسیون و چه در مقام اپوزیسیون از حاکمان می خواهند که شرایط را برای برگزاری یک انتخابات آزاد فراهم آورند و پیش شرط خود برای حضور در عرصه انتخابات را نیز تأیید صلاحیت کاندیداهایشان اعلام می کنند اما این داستان همچنان که گفته شد تنها یک روی سکه انتخابات است. بدین ترتیب اگر از یک سو احزاب به دنبال کسب رضایتی نسبت به عملکرد حاکمیت هستند از سوی دیگر این مردم هستند که باید رضایت خود را نسبت به عملکرد و هویت احزاب حاضر در عرصه انتخابات اعلام کنند تا سرانجام یک کاندیدا بتواند بر تک صندلی ریاست جمهوری بنشیند. کاندیداهای اصلاح طلب انتخاباتی آزاد را می خواهند ایرانیان تحول خواه نیز کاندیدایی آزادیخواه را. کاندیداها از شورای نگهبان می خواهند که تکلیف خود را با تأیید صلاحیت روشن کند و ایرانیان نیز از کاندیداها می خواهند که صلاحیت خود را به آنها اثبات نمایند. بدین ترتیب غیرمنطقی است اگر یک کاندیدای اصلاح طلب که می خواهد در صورت تأیید صلاحیت از سوی حاکمیت، صلاحیتش از سوی رای دهندگان تحول خواه نیز تأیید شود، تنها به گفت و گو با بالانشینان قدرت بپردازد و از پایین نشینان غافل بماند. ابراهیم یزدی اکنون کاندیدای اپوزیسیونی قانونی در داخل کشور است و مصطفی معین کاندیدای یک پوزیسیون تحول خواه در قدرت؛ همچنان که ولایتی، لاریجانی و یا احمدی نژاد نیز با همراهی اصولگرایان به میدان خواهند آمد. نه توقع می رود که معین در چارچوب های مدنظر ولایتی با مخاطبانش سخن بگوید و نه توقع می رود که ابراهیم یزدی مبتنی بر ساختار ذهنی معین و احزاب حامی اش سخن بگوید که آنها هر یک باید نمایندگی بخشی از بدنه اجتماعی در ایران را عهده دار شوند. یکی کاندیدای پوزیسیون اصولگرا است و دیگری کاندیدای پوزیسیون اصلاح طلب و سومی نیز نامزد اپوزیسیون تحول خواه است. به این ترتیب کاندیدای ریاست جمهوری در شرایطی که فضای ایران به سمت حزبی شدن حرکت می کند و حتی اصولگرایان نیز کمیته ای منتخب برای انتخاب کاندیدای نهایی خود را تشکیل داده اند باید که مخاطبان سیاسی خود را بشناسد و همگام و همراه با آنها سخن بگوید. اگر علی لاریجانی در دسته های سینه زنی حاضر می شود و تأکید دارد که می خواهد به میزان ۴۰ درصد قدرت خرید مردم را بالا ببرد، در حقیقت از میان آرای انتخاباتی موجود مخاطبان خود را در انتخابات آینده مشخص کرده است. اصلاح طلبان نیز باید به صورتی مشخص برنامه ها و تضمین های خود را به مخاطبانشان اعلام کنند، البته اگر می خواهند مخاطبانی متعهد به خود داشته باشند. این روزها چه اپوزیسیون تحول خواه و چه پوزیسیون اصلاح طلب تأکید می کنند که مردم به صحنه بیایند و دوگانگی ساختار حقیقی قدرت در ایران را تداوم بخشند اما پاسخی به این پرسش نمی دهند که برنامه شان برای عملیاتی شدن همین خواسته چیست و چگونه عمل خواهند کرد تا تدارکاتی نباشند. اصلاح طلبان چه در پوزیسیون و چه اپوزیسیون می گویند باید انتخابات، آزاد

باشد تا مشارکت حداکثری مردم تحقق یابد اما آیا این کافی است؟ نیم نگاهی که به عقب بیندازیم انتخابات شورای شهری را می بینیم که اگرچه کاملاً آزاد بود اما مشارکتی حداکثری را به دنبال نداشت. بدین ترتیب انتخابات آزاد اگرچه برای مشارکت حداکثری لازم است، اما کافی نیست. اصلاح طلبان اکنون باید بیندیشند به اقداماتی که در صورت تحقق شرایط برای انتخابات آزاد، وقوع مشارکتی حداکثری را نیز ممکن سازد، اگرچه چنین اندیشه ای آنها را با پیچ و خم هایی نیز در یخبندان سیاست روبه رو خواهد کرد

ناگفته‌های کردستان از زبان وزیر امور خارجه‌ی دولت موقت

نآش‌تی اولین روزنامه کوردی - فارسی ایران- ۲۴ اسفند ۱۳۸۳

• بعد از پیروزی انقلاب با توجه به جایگاهی که نهضت آزادی در مسئله‌ی انقلاب داشت و به نوعی اکثریت حکومت یا رئیس دولت از نهضت آزادی بود در آن دوران ۸ یا ۹ ماهه‌ای که شما حکومت را در دست داشتید چندین بار با احزاب کرد در کردستان مذاکراتی داشتید و متأسفانه این مذاکرات ناکام ماند، ارزیابی شما از ناکامی این مذاکرات در آن برهه‌ی تاریخی چیست؟

ارتباط ما با کردستان مسئله‌ای نبود که پس از انقلاب اتفاق افتاده باشد هنگامی که ما در خارج از کشور فعالیت می‌کردیم و نشریه‌ی پیام مجاهد به عنوان ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور منتشر می‌شد اخبار مبارزات برادران کرد علیه استبداد سلطنتی را منتشر می‌کردیم و اتحادیه‌ی میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان نیز با ما در تماس بودند و نشریاتشان را برای ما می‌فرستادند و نشریات ما را دریافت می‌کردند؛ مبادله‌ی فرهنگی این چنینی داشتیم؛ از مواضع هم با خبر بودیم. در دورانی که ما در نوفل‌لوشاتو پاریس بودیم نمایندگان احزاب مختلف کردستان آمدند به پاریس با امام دیدار داشتند و از جنبش ضد استبدادی به رهبری آقای خمینی حمایت کردند. بنابراین ارتباطات ما با کردستان چیزی نبود که بعد از انقلاب شروع شده باشد طبیعی است که وقتی انقلاب بزرگی علیه استبداد و استعمار در ایران شکل می‌گیرد مردم کردستان، که دچار ظلم مضاعف بودند، همراه با سایر ایرانیان در این قیام علیه استبداد مشارکت داشتند. پس از پیروزی انقلاب حوادث طور دیگری شکل گرفت. ما می‌دانستیم شاه به کرات گفته بود اگر من ایران را ترک کنم ایران تجزیه خواهد شد. ما شاهد این بودیم که پس از پیروزی انقلاب تحولاتی جدایی‌طلبانه در کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا حتی در آذربایجان و خوزستان شکل گرفت در این میان برخی از نیروهای خارجی و حتی برخی از کشورهای عربی منطقه، از این جنبش‌های جدایی‌طلبانه به ضرر انقلاب حمایت می‌کردند و از فضای به وجود آمده بهره‌برداری می‌نمودند. به طور مثال دولت لیبی

در عین حال که مدعی بود از انقلاب ایران حمایت می‌کند و این انقلاب را به رسمیت شناخته بود اما رسماً اعلام کرد هوادار جدایی کردستان از ایران، عراق و ترکیه و تشکیل یک دولت مستقل کرد است. طبیعی است این‌ها برای ما علائم خوبی نبود. دولت لیبی هم زمان در میان اعراب خوزستان تحرك داشت حتی پیش از انقلاب کنگره‌ی ملت‌ها که در لیبی تشکیل شده بود، افرادی به نام نمایندگان جبهه‌ی آزادی بخش الاحواز و یا از جبهه‌ی تحریر عربستان (خوزستان) در آن کنگره شرکت کرده بودند. بعد از پیروزی انقلاب ما به طور طبیعی نگران بودیم که مبادا کسانی که در انقلاب شکست خورده‌اند از فرصت بهم ریختگی اوضاع سیاسی و اداری کشور استفاده کنند و به آن چه که شاه گفته بود عمل نمایند. ما به برخی از اطلاعات دست یافتیم که پیش از انقلاب پیش‌بینی‌هایی شده بود که در صورت خروج شاه از ایران چگونه در مناطق مختلف ایران بلوا بر پا کنند. در همان سفری که برای حل و فصل مسائل بلوچستان به دعوت رهبران بلوچ از جمله مرحوم مولوی عبدالعزیز به زاهدان رفتم از نزدیک شاهد آن بودم که برخی از خوانین و رؤسای بلوچ با بعضی از فرماندهان گارد جاوید شاه که از بلوچ‌ها بودند و پس از انحلال گارد به شهرستان‌های خود رفته بودند، درگیری‌هایی را سازماندهی کرده بودند. برخی از چپی‌ها نیز با آنها دست به یکی کرده بودند. بنابراین پس از پیروزی انقلاب این نگرانی‌ها و مشکلات وجود داشت. اما دولت موقت به جای اینکه مانند دوران پهلوی با زبان زور با اقلیت‌های قومی روبرو شود بر این اصل اصرار داشت که با برادران کرد خودمان باید وارد گفتگو شویم. در مورد کردستان ما معتقد بودیم به آن اندازه که انقلاب اسلامی در مناطق مختلف ایران ریشه دارد در آنجا چنین نیست به خاطر اینکه در کردستان سابقه‌ی فعالیت گروه‌های چپ غیردینی یا ضددینی بیشتر از سایر گروه‌ها بوده است. بنابراین فکر کردیم باید اول فرهنگ انقلاب به کردستان منتقل گردد. به همین دلیل عده‌ای از جوان‌ها را به آنجا فرستادیم تا کار فرهنگی انجام دهند. با کمک دوستانی که از کردستان می‌شناختیم، و قبل از انقلاب با هم همکاری داشتیم، نظیر دکتر مظفر پرتوماه، بعضی از کتاب‌های اسلامی، نظیر آثار مولانا ابوالعلاء مودودی به کردی ترجمه و در کویت چاپ و در کردستان توزیع شد. در واقع ما فکر می‌کردیم جنبش فرهنگی و تحول در دیدگاه‌های مذهبی باید در میان برادران اهل تسنن نیز به وجود بیاید. باور و اصرار ما این بود که باید نشست و با صبر و حوصله به شکایات مردم کردستان گوش کرد. دوم اینکه ما می‌دانستیم احزاب چپ در کردستان فعالند ولی در اقلیت هستند. بنابراین به دنبال راهی بودیم که به بدنه‌ی اصلی جامعه و اکثریت مردم پل بزنیم. به همین دلیل وقتی مرحوم طالقانی در سنج‌دج بود طرح برگزاری انتخابات شورایی شهر مطرح شد این موضع را لحاظ کردیم که ما به جای این که تنها با نمایندگان احزاب سیاسی صحبت کنیم که معرف و نماینده بخشی از مردم کردستان بودند و نه همه آنها، می‌بایست با بدنه‌ی اصلی جامعه ارتباط برقرار سازیم. انتخابات شورایی شهر سنج‌دج، برای واگذاری امور مردم شهر به خود آنها برگزار شد. نتیجه‌ی انتخابات سنج‌دج که اولین انتخابات بعد از پیروزی انقلاب و در نهایت آزادی و با مشارکت گسترده مردم صورت گرفت، گرایش اکثریت توده‌های کرد را نشان داد. در انتخابات شورایی شهر سنج‌دج از ۱۱ عضو شورایی شهر ۸ نفر از گروه‌های اسلامی انتخاب شدند و ۳ نفر از نیروهای چپ. در هر حال نظر و برنامه‌ی دولت موقت این بود که با برادران کرد باید به گفتگو نشست و آنها را مطمئن ساخت که در چارچوب نظام جدید و ایران یکپارچه حقوق همه ایرانیان از جمله کردها تامین می‌گردد. البته دیدگاه دیگری هم وجود داشت، دیدگاه کلاسیکی که بر این باور بود که با کردها باید با زبان زور سخن گفت. من فراموش نمی‌کنم که، مرحوم قرنی، که رحمت خدا بر او باد، در شورایی امنیت کشور گفت کردها مردم ترسوئی هستند اجازه دهید ما با هواپیماهای جت دیوارهای صوتی را در مهاباد بشکنیم، آنها اسلحه را بر زمین می‌گذارند و فرار می‌کنند. من و مرحوم چمران در آن کمیسیون مخالفت کردیم و گفتیم شما اشتباه می‌کنید کردها چنین

نماید. بنابراین ما معتقدیم که اصول شوراها اگر خوب اجرا بشود می‌تواند مقدار وسیعی از مشکلات قومی را حل کند.

• آقای دکتر این مذاکرات چرا به نتیجه نرسید؟

عرض کنم به دو دلیل. یکی این که طرف‌های مذاکره کننده عموماً نگاه کلاسیک به حل مسئله‌ی کردستان داشتند. منظورم از نگاه کلاسیک آن چیزی است که در طی شصت هفتاد سال گذشته میان دولت مرکزی و کردها وجود داشته است. اقوام ایرانی، از جمله پیش از آن، گرایش‌های جدایی طلبانه نداشتند. شما در همین نشریه‌ای که دارید نوشته‌اید منطقه‌ی کردستان عراق زیر مجموعه‌ی استانی در غرب ایران بوده و اصولاً بخشی از ایران محسوب می‌شده است. در تاریخ ایران سابقه نداشته است که بلوچ‌های ایران بگویند ما می‌خواهیم مستقل شویم. برعکس هنگامی که انگلیس‌ها به بلوچستان حمله کردند این بلوچ‌ها بودند که از مرزهای شرق ایران دفاع می‌کردند. در آذربایجان هرگز تمایلات جدایی طلبانه سابقه نداشته است. در استبداد صغیر، یعنی هنگامی که محمدعلی شاه، با مجلس ملی اختلاف پیدا کرد و مجلس را به توپ بست و مشروطه‌طلبان در تهران پراکنده شدند، در تبریز، نیروهای مشروطه‌خواه به رهبری ستارخان و باقرخان قیام کردند و نیروهای استبدادی را شکست دادند و سپس به سوی تهران حرکت نمودند و با سپاه شاه جنگیدند و او را شکست و فراری دادند. آذربایجانیان خود را ایرانی‌تر از هر ایرانی دیگری دانستند. اگر کمترین تمایلی برای جدایی وجود داشت، در آن شرایط که دولت مرکزی سقوط کرده بود، آنها یک فرصت طلایی به دست آورده بودند و به جای حمله به تهران می‌توانستند، در مرز استان آذربایجان متوقف شوند. اما آنها چنین نکردند. در کردستان هم همینطور بوده است. باید به این نکته توجه کرد که در طی دوران جنگ سرد و در تخاصم بین دو بلوک شرق و غرب در دو بلوک گرایش‌های جدایی طلبانه در میان اقوام مختلف تبلیغ شد و تحت تاثیر شدید تقابل‌های جهانی رشد کرد. جمهوری اول در مهاباد به رهبری قاضی محمد هنگامی مطرح شد که در آذربایجان هم مسئله‌ی جدایی طلبی به رهبری پیشه‌وری مطرح شده بود. یعنی در تقابل بین دو بلوک شرق و غرب روس‌ها از این تمایلات بهره‌برداری می‌کردند تمامی اسناد تاریخی آن هم موجود است. به عنوان مثال به مجله گفتگو شماره ویژه کرد و کردستان - شهریور ۱۳۸۳ - رجوع شود. حتی در زمان شاه - خدا رحمت کند مرحوم ملا مصطفی بارزانی را - در وقایع عراق کردهای ایرانی عراقی و بارزانی‌ها علیه صدام می‌جنگیدند. درست است که آنها برای خودشان هدفی ملی داشتند اما می‌دانیم که در زمینه‌هایی هم آمریکا هم ایران، بخاطر این که صدام به روس‌ها نزدیک شده بود حمایت‌هایی از کردها به عمل آوردند. اما هنگامی که شاه و صدام در الجزایر به توافق رسیدند ناگهان ایران و آمریکا پشت کردها را خالی کردند. بنابراین یکی از دلایلی که مذاکرات میان نمایندگان دولت موقت و کردها به نتیجه نرسید این بود که طرف‌های مذاکره کننده در کردستان نگاه کلاسیک داشتند از این طرف هم در میان مسئولان جدید از جمهوری اسلامی کسانی بودند که نسبت به مسئله کردستان نگاه زورمدارانه داشتند به همین دلیل به شدت با مذاکرات مخالف می‌کردند. شما نگاه کنید ببینید تندترین، زشت‌ترین بدترین حملات را به هیأت ویژه‌ای که به کردستان رفته بود همین جریان‌ها به اصطلاح چپ اسلامی، انجام دادند. چرا این حملات می‌شد؟ برای اینکه نگاهشان به حل مسئله کاملاً نگاهی کلاسیک و متعلق به دوران رژیم قبلی بود. در حالی که ما به روش گفتگو با قومیت‌ها معتقد بودیم. به طور مثال هنگامی من به بلوچستان رفتم که زد و خورد میان بلوچ‌های سنی و سیستانی‌های شیعه بالا گرفته بود. تنها در یک روز ۸۰ نفر کشته شدند. من رهبران هر دو گروه را دعوت کردم. و مذاکرات مفصلی صورت گرفت. با بعضی از روحانیون اهل سنت از جمله مولوی صلح‌الدین و مرحوم مولوی عبدالعزیز صحبت کردم و گفتم شما چرا رفتید با

کمونیست‌ها و خوانین متحد شده‌اید، شما مسلمانید مطالبات شما چیست؟ هر چه می‌خواهید، شفاف بنویسید. گفتند ما می‌خواهیم در قانون اساسی حقوق شرعی اهل سنت هم به رسمیت شناخته شود. گفتیم اگر مشکل شما همین است، خوب بنویسید. نوشتند و من نوشته آنها را به قم بردم و به آقای خمینی دادم. آقای خمینی با تعجب پرسیدند آیا آنها همین را می‌خواهند؟ گفتیم بله آقا. وقتی ننشینیم و با آنها صحبت نکنیم و کار به زد و خورد بکشد، موضوع ساده اولیه فراموش می‌شود و جنگ که شد مسایل پیچیده جدیدی مطرح می‌گردد. اما وقتی صحبت شود خواسته‌شان همین است. آقای خمینی زیر نامه آنها نوشت که موافقم. در اولین فرصت که در قانون اساسی تجدیدنظر شود و حقوق این‌ها رعایت گردد.

می‌خواهم این را عرض کنم که ما در بلوچستان این تجربه‌ی موفق را داریم.

• آقای دکتر چرا شما به کردستان نیامدید؟

پس از فرونشستن زد و خوردها در زاهدان و خاش و توافق‌هایی که صورت گرفت. مولوی عبدالعزیز به من پیشنهاد کرد که بروم به کردستان و کمک کنم تا مسایل آنجا نیز به نفع طرفین حل شود. من ضمن اعلام آمادگی گفتیم آنها باید از من بخواهند چون من نمی‌توانم بروم، آنها باید اراده چنین کاری را داشته باشند و بخواهند. مولوی عبدالعزیز از زاهدان به عزالدین حسینی در مهاباد زنگ زد گفت فلانی اینجاست، و حوادث را مفصل شرح داد گفت فلانی مشکل ما را حل کرد. اما آنها مایل نبودند و نخواستند، اگر خواسته بودند من می‌رفتم. البته یکبار، رهبران کرد نسبت به سفر من و اقدامات دیپلماسی برای حل مسئله، تمایلی نشان دادند اما پیگیری نکردند. و آن زمانی بود که در ارومیه آقای دکتر مظفر پرتوماه را کردها بازداشت کردند. وقتی خبر به من رسید من تلگراف زدیم به یکی از رهبران کرد، که نام ایشان در خاطر من نیست و پرسیدم برای چه فلانی را بازداشت کرده‌اید، آزادش کنید. آنها هم فوراً آزادش کردند. می‌خواهم این را عرض کنم که رسوباتی از نگاه‌ها و تفکرات انحرافی گذشته وجود داشته است که نگذاشت راه حل مسالمت‌آمیز به نتیجه برسد و گرنه شرایط مهیا بود. بعد از اینکه دولت موقت استعفا داد در حالی که همه به دولت موقت فحش می‌دادند بخاطر ضرورت ادامه مذاکرات آقای خمینی تلگراف زد به هیأت مذاکره کننده که بمائید و کار را ادامه دهید. چون در این مورد با آقای خمینی هم صحبت کرده، همین حرف‌ها را به ایشان هم زده بودم و ایشان هم پذیرفته بود اما بعد از استعفای دولت موقت وقتی شورای انقلاب آمد چون علی-الاصول نگرش متفاوتی داشت پیگیری نشد. به نظرم اگر پیگیری می‌شد شاید به نتایج بهتری می‌رسیدیم.

• آقای دکتر ما کردها با یک مشکل تاریخی در ایران روبرو هستیم در میان حکومت و در میان روشنفکران داخل و خارج اصولاً نگرش یکسانی پیرامون مسئله‌ی کردها وجود دارد. مثلاً نگرش‌های نهضت آزادی ایران با مؤتلفه تفاوت زیادی ندارد در ذهنیت‌هایی که نسبت به کردها وجود دارد جایگاهی برای آنان در ایران دیده نمی‌شود. حتی در خارج از کشور در سال ۶۱ آقایان رجوی، قاسملو و بنی‌صدر در پاریس جبهه‌ای تشکیل داده بودند. به علت این که کردها را به رسمیت شناختند کردها و آقای قاسملو این جبهه بیرون آمد. شما به عنوان یک روشنفکر ایرانی چه توجیهی برای این موضوع دارید.

شما به چند نکته اشاره کردید. یکی اینکه نگرش‌های نهضت آزادی ایران و حزب مؤتلفه‌ی اسلامی در این مورد یکی است، در حالی که اینطور نیست.

مؤتلفه شدیداً گرایشات مذهبی را دخالت می‌دهد. نوع نگرش آنها به کردستان، نگرشی کاملاً فرقه‌ای و مذهبی است. در حالی که ما چنین نگرشی نداریم. ما معتقد هستیم همه‌ی ما مسلمانیم. برادران اهل تسنن ما همان اندازه نسبت به اسلام حق دارند که من دارم. یعنی چون من شیعه هستم حق ندارم بگویم که برادران اهل تسنن حق حیات ندارند. بنابراین برخی از گروه‌ها و احزاب سیاسی در نگرش به قومیت‌ها غیر از مسئله‌ی ملی، مسئله‌ی مذهبی هم دارند بعضاً برای آنها جنبه‌ی مذهبی مهم‌تر از جنبه‌ی ملی قضیه است. در حالی که برای ما چنین نیست ما به تمامیت و یکپارچگی کشورمان بیش از هر چیز حساسیت داریم. اما در مورد اینکه آیا ما حقوق کردها را به رسمیت می‌شناسیم یا نه، باید این حقوق به طور شفاف تعریف شود. ما علی‌الاصول با هر نوع جدایی‌طلبی مخالفیم. تجربه‌ی تاریخی به ما می‌گوید هر بخشی که از ایران جدا شده است ما موفق نشده‌ایم دوباره آن را پس بگیریم یک زمانی هرات بخشی از ایران بود، اما جدا شد و در مرزبندی‌های جدید ما نمی‌توانیم برگشت آن را ادعا کنیم مرو پایگاه سیاسی فرهنگی ایران بوده است. در مورد قرار داد ترکمن‌چای و گلستان که دوره‌اش ۱۰۰ سال بوده الان که مدت آن گذشته، دیگر نمی‌توانیم مناطق از دست داده شده را پس بگیریم. بنابراین معتقدیم اگر ایران بخواهد تجزیه شود این به ضرر همه‌ی ایرانیان، اعم از کرد، فارس و بلوچ تمام می‌شود. ما در صدر تعریف مصالح و منافع ملی تمامیت ارضی را قرار داده‌ایم. ببینید کشور ما در طول تاریخ در معرض تاخت و تازهای گسترده‌ای قرار گرفته است. در حمله مغول می‌گویند نیشابور چند کرور جمعیت داشت (هر کرور ۵۰۰ هزار نفر است) همه را مغول قتل عام کرد. تاریخ می‌گوید حتی سگ و گربه را هم کشتند سپس شهر را آب بستند و شخم زدند و گندم کاشتند که هیچ اثری از آن شهر نماند. اما امروز نیشابور بخشی از کشورمان باقی مانده است. بنابراین ایران به عنوان یک ایران یکپارچه، باید بماند والا چیزی نمی‌ماند که بتوانیم بر آن تکیه کنیم. پس در صدر مصالح و منافع ملی تمامیت ارضی قرار دارد. منتهی ایران یکپارچه‌ای که همه شهروندان آن حقوق برابر داشته باشند. بنابراین شاید بحث با رهبران احزاب کرد در این است که آیا آنها هم برای حفظ تمامیت ارضی ایران همان ارزش و بهایی را که سایر ایرانیان قائل هستند قائلند یا خیر؟ من از حقوق و آزادی‌ها و منافع برادران کرد و آذریم در چارچوب ایران یکپارچه دفاع می‌کنم. اما اگر پان ترکیست‌ها بخواهند بگویند می‌خواهند به آذربایجان شمالی، متصل شوند، این را قبول ندارم و زیر بار چنین چیزی نمی‌روم.

● آقای دکتر من معتقدم قضیه‌ی تجزیه‌طلبی تبدیل به نوعی شعار ابرازی برای نادیده انگاشتن حقوق کردها شده است. ببینید پس از انقلاب تا امروز در هیچ اطلاعیه‌ای، هیچ بیانیه‌ی حزب سیاسی نه احزابی که در بیرون هستند نه اپوزسیون داخل کشور هیچ کدام مسئله‌ی تجزیه ایران را مطرح نکرده‌اند. حتی امروز هم این مسئله در بین احزاب کردی مطرح نیست. شعار حزب دموکرات دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان است. حتی اخیراً حزب دموکرات در کنگره‌ی ۱۳ خودش آن را به یک شعار فدرالیسمی در حکومت فدرالی در ایران تبدیل کرد. می‌خواهم خدمت جنابعالی عرض کنم بحث تجزیه اصلاً مطرح نیست. و شما نمی‌توانید از کردهای ایران موردی را ببینید که از تجزیه صحبت کرده باشند. و دولت در مسئله‌ی کردستان به اعتقاد من ضعیف عمل کرده است.

به عنوان اولین گام بپذیریم که نیاز داریم با هم حرف بزنیم نیاز داریم مقاصدمان را برای هم توضیح دهیم. ببینید وقتی شما می‌گویید دموکراسی برای ایران خودمختاری برای کردستان شما باید ایران را تعریف کنید اول باید بگویید که منظور ما از ایران، یک ایران یکپارچه با حفظ تمامیت ارضی در مرزهای شناخته شده‌ی ملی است، در درون این مرزهای شناخته شده ملی همه‌ی شهروندان باید

حقوق مساوی داشته باشند من مجموعه‌ای از قطعنامه‌های نهضت آزادی ایران را به شما می‌دهم متأسفانه به دلیل محدودیت‌های سیاسی که ما داریم سخنان ما به همه هموطنان ما نمی‌رسد. شما امروز سوالاتی از من می‌کنید که ما ۱۵ سال پیش جوابش را داده‌ایم یعنی اگر شما بروید قطعنامه‌های کنگره‌ی چهارم پنجم ما را بخوانید می‌بینید که ما به این مسائل پرداخته‌ایم. درست است هم در میان سازمانهای سیاسی کرد گروه‌هایی هستند که دنبال جدایی هستند و هم در میان برخی از مسئولین کشور ما تفکری کلاسیک در مواجهه با مسایل قومی وجود دارد. آنها فکر می‌کنند دادن حقوق اساسی مردم کرد مساوی است با جدایی کردستان از ایران و می‌خواهد با سرکوب جلوی شما را بگیرند ما با هر دوی شما مخالفیم. منتهی بخشی از این معضل مربوط به خود احزاب است که مواضعشان را شفاف نمی‌کنند. من مثالی می‌زنم ببینید ما به عنوان یک گروه سیاسی بیانیه‌هایی را می‌نویسیم افراد امضا کنند آنجا نمی‌گوییم فقط فارس‌ها امضاء کنند دوستان از آذربایجان هم این نوع بیانیه‌ها را امضاء می‌کنند. چرا برادران کرد نمی‌آیند جلو و آنها را امضا نمی‌کنند؟ چرا خودشان را تافته و بافته‌ی می‌دانند؟ وقتی می‌گویند دموکراسی برای ایران، بیایند امضا کنند. اگر این چنین بود وقتی روزنامه‌ی شما توقیف می‌شد انجمن دفاع از روزنامه‌نگاران حمایت می‌کرد. البته من به آنها (انجمن صنفی روزنامه‌نگاران) هم ایراد گرفتم که چرا به توقیف روزنامه شما اعتراض نکردند ولی شما هم باید به انجمن بپیوندید. چرا فعالان سیاسی کردستان بیانیه‌هایی را که فعالان سیاسی از سرتاسر ایران امضا می‌کنند، امضا نمی‌کنند. یعنی شماها خودتان را جدا می‌کنید و این شکاف همینطور باقی می‌ماند. ببینید اینطور نیست که ما وقتی راجع به اعتراض به تعطیلی روزنامه‌ها با جبهه‌ی مشارکت بیانیه می‌دهیم در همه‌ی موارد با هم مشترکیم، نه اختلاف نظر داریم در بعضی مواقع اختلاف نظر همان هم خیلی جدی است. اما ما می‌گوییم اصلاً فلسفه‌ی بیانیه‌های مشترکی که با هم صادر می‌کنیم این است که در آن مورد به خصوص با یکدیگر اتفاق نظر داریم نه در سایر موارد. من پیشنهادم این است که فعالان سیاسی و روشنفکران کردستان برای اینکه نشان دهند که این گرایش‌ها و دیدگاه‌هایی که می‌گویند نادرست است و من هم قبول دارم، خودشان را به جنبش اصلاح‌طلبی پیوند بزنند. خودشان را به فعالان سیاسی دیگر پیوند بزنند تا این شبها برطرف شود. بنابراین طبیعی است اگر یک روزنامه‌نگار کرد را گرفتند اعتراض کنیم چه فرقی می‌کند یک فارس را گرفته‌اند یا یک کرد را، ما از همه دفاع می‌کنیم. در هر حال این قضیه دو طرفه است، یعنی شما هم می‌بایست در اینگونه مسائل تغییر روش بدهید، خودتان را منزوی نکنید خودتان را تافته و بافته‌ی جداگانه ندانید.

- خوب آقای دکتر ببخشید الان می‌خواهم مثالش را بزنم زمانی که آقای ولدبیگی دستگیر شد ما برای روزنامه‌ی شرق که فکر می‌کنیم حداقل به قول معروف اگر همه چیز در اختیار باشد قوچانی خودش پسر دموکرات‌تری است از خیلی از بچه‌ها برای خودشان خبر رسمی را با نام خودشان کار نکردند و دو خط نوشتند «گزارشی راجع به یک بازداشت به گزارش ایسنا ایشان ... سردبیر روزنامه‌ای که ۴۰ هزار تیراژ دارد...» پس ببینید نگاه روشنفکران و روزنامه‌نگاران تهرانی هم این است که روزنامه وقتی روزنامه است که مثلاً تماماً ۶ تا عکس از آقای یزیدی در آن باشد ببینید من واقعیت را دارم می‌گویم پس آن تجزیه طلب من نیستم از طرفی دیگر من را جدا کردند از خودشان بقول آقای ولدبیگی تجزیه‌طلبی خوبی است که هر وقت ما چنین حرفی را می‌زنیم می‌گویند برو بابا تو تجزیه‌طلبی

این مشکل دو طرفه است. راه حل را عرض کردم شما باید به این جریان ملی وارد شوید خودتان را در این جریان ملی قرار دهید، با سایر جریانها در ارتباط و در تعامل باشید. وقتی چیزی چاپ می‌شود بگویید ما هم برای این مملکت هستیم. حالا یک نفر را در مشهد گرفتند و ما اعتراض می‌کنیم

شما هم که اهل سنج هستند امضا کنید تا بدانند شما هم خود را ایرانی می‌دانید. اما اگر قرار باشد تنها توجه محوریتان روی مسئله‌ی کردستان باشد و به سایر مسائل ملی توجه نداشته باشید و عملاً مرزی بین خودتان و بقیه می‌کشید، آن وقت آقای قوچانی هم در شرق می‌گوید من چرا باید هزینه را بدهم. می‌دانید که روزنامه‌نگاری در حال حاضر در وضعیتی بسیار بحرانی است. واقعاً عبور از پل صراط است. می‌گویند که پل صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است. الان روزنامه‌نگاری شده است یک فعالیت آکروباتیک. ببینید در مورد نهضت آزادی ایران بعضی اوقات فقط یک خط می‌نویسند آن هم نمی‌نویسد نهضت آزادی ایران بلکه می‌نویسند یزیدی و دوستانش چنین چیزی را گفتند. شما باید خودتان را عضو انجمن دفاع از روزنامه‌نگاران بدانید، بروید عضو شوید اگر آنها گفتند نه، آن وقت بیایید بگویید ما رفتیم و آنها گفتند نه تا من بنشینم با آنها تسویه حساب کنم. وقتی شما را تعطیل می‌کنند باید مثل بقیه‌ی روزنامه‌ها از شما دفاع شود.

- در تحولات عراق کردها به عنوان بازیگران اصلی اداره کننده‌ی حکومت عراق حضور دارند در کردستان یک حکومت نیمه‌فدرالی حاکم است. من دو ماه پیش از حمله‌ی آمریکا به عراق در نامه‌ای خدمت آقای خاتمی نوشتم تأثیرات ورود آمریکا به عراق در کردستان ایران هم مشاهده خواهد شد. باید روی این تأثیرات برنامه‌ریزی شود و از آن به نفع مملکت بهره‌برداری کرد و ساعت ۲/۵ بعدازظهر ۱۸ اسفند ما که در بغداد قانون اساسی عراق تصویب شد و مسئله‌ی فدرالیسم کردستان عراق در آن گنجانده شد ساعت ۴/۵ در شهرهای مهاباد، بانه، سنندج، سردشت و میوان مردم به خیابان ریختند شیرینی پخش کردند و آن مسائل پیش آمد تأثیرات ۴ میلیون کرد آن طرف مرز را با آن جایگاهی که در مدیریت و حکومت به دست آورده‌اند بر کردستان ایران و مسئله‌ی فدرالیسم چگونه ارزیابی می‌کنید.

ببینید در مورد عراق و فدرالیسم باید به چند نکته توجه شود. در حال حاضر در عراق نیروی تأثیرگذار اصلی کردها و شیعیان هستند و علتش آن است که در طول تاریخ طولانی گذشته شیعیان به شدت تحت فشار و سرکوب بوده‌اند. در دوران عثمانی شیعیان از تمام حقوق محروم بودند، چه در لبنان چه در یمن چه در هر جای دیگر و از جمله در عراق. پس از اینکه امپراتوری عثمانی متلاشی شد انگلیس‌ها بنا به دلایل سیاسی یک اقلیت عرب سنی را بر اکثریت شیعه و غیر عرب کرد مسلط کردند. حتی پس از اینکه انگلیس‌ها به عراق استقلال دادند، این برنامه همچنان ادامه داشت. در طول هشتاد سال گذشته دائماً کشمکش میان کردها و شیعیان با دولت مرکزی وجود داشت. کردهای منطقه، کردهای عراق، ترکیه و ایران همه خودشان را ایرانی می‌دانند حتماً شما شنیده‌اید که ملامصطفی بارزانی گفته است (یا قاضی محمد) که کردی که خودش را ایرانی نداند کرد نیست. پس ببینید چنین فرهنگی در تمام مناطق کردنشین وجود دارد. میان زبان فارسی و کردی قرابت وجود دارد. کردها فارسی را به راحتی صحبت می‌کنند در حالی که نسبت به زبان عربی اینطور نیستند. فاصله‌ای میان کردها و اعراب وجود دارد، هم فاصله‌ی نژادی و هم فاصله‌ی فرهنگی. عراق اکنون وارد عصر تازه‌ای شده است و حکومت فدراتیو برایش ضرورتی اجتناب ناپذیر شده است. تاریخ به ما می‌گوید در برخی از کشورها تشکیل یک دولت فدراتیو برای حفظ انسجام ملی است در حالی که در بعضی مناطق تشکیل فدراسیون می‌تواند به متلاشی شدن انسجام ملی بیانجامد. در عراق چاره‌ای جز وضعیت فدراتیو وجود ندارد. البته بعضی از آقایان در مورد عراق نگرشی متفاوت دارند. آنها می‌گویند ۶۰٪ جمعیت عراق شیعه هستند پس نباید فدراسیون را بپذیریم. زیرا امکان تشکیل یک دولت شیعه در عراق به وجود آمده است. ما می‌گوییم این نگرش اشتباه است ۶۰٪ جمعیت عراق شیعه است ولی این ۶۰٪ از نظر گرایش‌های سیاسی منسجم نیستند. روشنفکران عراق زیر بار نظر ۶۰٪

شیعه نمی‌روند. علاوه بر این بررسی تاریخ احزاب سیاسی چپ در کشورهای عربی از جمله در عراق و در لبنان نشان می‌دهد، پایه‌گذاران و فعالان احزاب چپ لبنان و عراق شیعیان بودند. برای اینکه شیعیان همیشه دچار سرکوب بودند و هنگامی که حزبی با شعارهای عدالتخواهانه تشکیل شد، خیلی از شیعه‌ها را جذب کرد. در واقع می‌خواهم بگویم همه‌ی این ۶۰٪ که می‌گوییم با شناسنامه شیعه هستند، معلوم نیست به یک حکومت مذهبی تن در دهند. تجربه‌ی نامطلوب همکاری روشنفکران دینی با روحانیون در جریان انقلاب و سرکوب روشنفکران دینی اثر نامطلوبی در عراق گذاشته است. به طوری که حتی پیش از سقوط صدام تلاش زیادی شد که میان رهبران ملی و روحانیون هماهنگی ایجاد شود اما روشنفکران زیربار نمی‌رفتند حتی دولت سوریه پیش‌گام شد و آنها را به دمشق دعوت کرد، لیکن فایده‌ای نداشت. حتی در نظر مردم عادی هم حکومت دینی به سبک ایران با توجه به کارنامه‌اش مورد شک و تردید است. حال بعد از قرن‌ها شیعیان عراق در وضعیتی قرار گرفته‌اند که بتوانند نقش مؤثری در فعل و انفعالات عراق داشته باشند. کردها برای اولین بار در جایگاهی قرار گرفته‌اند که می‌توانند در سرنوشت کشوری که خودشان را بخشی از آن می‌دانند مؤثر باشند و این به نظر ما جز از طریق یک دولت فدراتیو امکان پذیر نیست. بله من می‌دانم که عرب‌های سنی که سالیان دراز از یک موقعیت برتر برخوردار بودند شاید این را نپذیرند، ولی چاره‌ای جز این ندارند. ضمناً اقلیت بزرگ کردها امروز یک حکومت شیعه را یا به دلیل اینکه سنی هستند یا به دلیل اینکه لائیک هستند نخواهند پذیرفت کشورهای عرب منطقه هم تاسیس یک دولت شیعه را بر نمی‌تابند. بنابراین تمام عوامل داخلی و خارجی با این مسئله که ۶۰٪ شیعه بیاید و یک دولت تشکیل دهد مخالفند. بنابراین یعنی هیچ راهی نمی‌ماند جز فدراتیو.

اما در بررسی تأثیرات این مسئله بر ایران باید به بعضی نکات توجه کنیم. خود کردها هم در معرض یک آزمون تاریخی هستند. آیا کردها به دموکراسی تن می‌دهند. می‌دانیم بخش قابل توجهی از نیروهای چپی که در کردستان قدرت را در دست دارند، لائیک هستند. اینها بعضاً غیر دینی یا ضد دینی هستند. البته من صاحب‌هی آقای مسعود پارزانی را خواندم آنجا روی اعتقادش به دین تأکید می‌کند. اما آیا در مجموع آن نظامی که در کردستان می‌خواهد شکل بگیرد به مسائل فرهنگی و دینی توجه می‌کند. من مرتباً دو برنامه‌ی ماهواره‌ای کردهای عراق را نگاه می‌کنم. می‌گویم بالاخره اکثریت مردم کردستان تمایلات دینی دارند، حتی یک دولت لائیک نمی‌تواند نسبت به فرهنگ بومی‌اش بی‌اعتنا باشد چه دوست داشته باشید چه دوست نداشته باشید. اصلاً حرف ما با فعالان سیاسی لائیک ایران این است که ۹۷٪ مردم ایران مسلمان هستند. در یک نظام دموکراتیک آراء و باورهای آنان تأثیرگذار است. مگر شما می‌توانید بگویید دموکراسی خوب است به شرط آنکه دینداران حرف نزنند. نمی‌شود، کما اینکه گفته‌اند و بعضی‌ها نوشته‌اند که ما نباید اجازه دهیم دینداران در سیاست دخالت کنند برای اینکه دین را با سیاست مخلوط می‌کنند خراب می‌شود. پس شما هم یک اقلیت سرکوب‌گر هستید در هر حال رهبران کردستان عراق از این نظر در معرض آزمون هستند. خوب باید دید که چگونه عمل می‌کنند از طرف دیگر باید دید آیا تجربه‌ی دولت فدراتیو در عراق به ثمر می‌نشیند و نتیجه‌ی نهایی‌اش چه خواهد بود. اینها مسائل اساسی است، بدون شک تغییرات و تحولات در کردستان عراق بر تصمیم‌گیری‌های دولت ایران در مورد کردستان ایران مؤثر است. این اجتناب‌ناپذیر است. بی‌تردید آنچه که در کردستان عراق در حال شکل‌گیری است نه فقط در ایران بلکه در کردستان ترکیه هم مؤثر خواهد بود. یعنی چه ترکیه چه ایران در معرض دو نوع فشار هستند از طرفی نگران تمامیت ارضی خود هستند که این طبیعی است، من هم این نگرانی را دارم. از طرف دیگر متوجه می‌شوند که با سرکوب نمی‌توانند جلو بعضی چیزها را بگیرند. بنابراین دولت‌های این دو کشور به

تدریج به بعضی از خواسته‌های کردهای خودشان رسیدگی می‌کنند. یعنی همین که الان شما به آن اشاره کردید که آیا در تقسیم درآمدهای ملی سهم کردستان عادلانه داده می‌شود یا خیر. خوب شما ممکن است جواب منفی بدهید وقتی این حوادث در کردستان عراق اتفاق می‌افتد وقتی ما می‌شنویم دانشگاه بسیار مجهزی آنجا تاسیس شده است، وقتی آنها می‌گویند به جوانان کرد ایران بورس می‌دهند بروند آنجا درس بخوانند. به طور طبیعی اگر عقلانیتی در تصمیم‌گیرندگان ما باشد می‌بایست فکر کنند در کردستان چکار باید کنند زیرا با زور و سرکوب نمی‌توانند مطالبات مردم را متوقف کنند. موفقیت شیعیان عراق نیز تأثیراتی بر ایران خواهد گذاشت. آقای سیستانی به عنوان یک مرجع بزرگ شناخته شده، در حوادثی که طی هفته‌ها و ماه‌های گذشته اتفاق افتاده است نقش کلیدی بسیار مهمی ایفا کرده است. در جریان بازگشت از سفر لندن، بعد از بیماری و بستری شدن آیت‌الله سیستانی توانست قدرت خود را نشان بدهد. به مردم گفت نروید وارد نجف نشوید، بیرون بایستید تا من به شما بگویم، به مقتدا صدر گفت می‌روی بیرون یا بیرون نمی‌روم و او مجبور شد بیرون برود. به این طرف، امریکایی‌ها، هم گفت دخالت نکنید. در برگزاری موفقیت‌آمیز انتخابات اخیر نیز نقش مؤثری داشت. خوب همه این‌ها تأثیراتی در ایران خواهد گذاشت. بنابراین من در مجموع فکر می‌کنم تأثیرات نهایی حوادث کردستان عراق بر کردهای ایران و ترکیه به میزان وسیعی بستگی پیدا کرده است به عملکرد کردهای عراق. من تصور نمی‌کنم شرایط جهانی اجازه دهد جدایی طلب‌ها موفق شوند. آن برنامه‌هایی که بعضی از کردها دارند که یک کردستان مستقل با همه کردها تشکیل شود، نه من شرایط جهانی را اینگونه نمی‌بینم. نظم جهانی به سمت و سویی است که بایستی درگیری‌ها و آشوب‌های محلی همه آرام شوند. برای اینکه آشوب‌های منطقه‌ای نظم جهانی را به هم می‌زند. بنابراین تمام تلاش جهانی بر این است حتی قضیه فلسطینی‌ها حل شود، بوسنی را حل کردند، کشمیر باید حل شود. اما عراق باید مسئله‌اش حل شود. اما نه شرایط ترکیه نه شرایط ایران اجازه نمی‌دهد کردهای ترکیه و کردهای ایران جدا شوند و با کردهای عراق یک دولت مستقل تشکیل دهند. من امیدوارم کردها این واقع‌بینی را داشته باشند. برای اینکه چنین دولتی از درون تخاصم تاریخی با کشورهای اصلی سر برمی‌آورد. یعنی کرد هم باید با ترک‌ها بجنگند و هم با ایرانی‌ها. در چنین شرایطی که جهان اصرار دارد مسائل و اختلافات را به صورت واقع‌بینانه حل کند، نمی‌تواند این راه‌حل را بپذیرد. اما می‌بایستی حقوق شهروندی تمامی قومیت‌ها به رسمیت شناخته شود. اینکه ترکیه بگوید ما کرد نداریم اینها ترک‌های کوهستانی هستند مزخرف است. با روی کار آمدن دولت آقای طیب اردوغان آرام آرام حقوق کردها پذیرفته می‌شود. در ایران کردها مشکل فرهنگی ندارند، یعنی هیچ‌وقت دولت نگفته است که چرا مجله به زبان کردی چاپ می‌شود، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به زبان کردی پخش می‌شود. حالا بعضی‌ها مخالف بودند بعضی‌ها موافق، اما بعد از انقلاب این گستردگی پیدا کرده است در ایران با تشکیل شوراهای و توسعه اختیارات آنها بسیاری از مطالبات مردم پاسخ داده می‌شود و اگر برادران کردها هم آگاهانه و هوشیارانه در انتخابات شوراها دخالت کنند به مقدار وسیعی آن ایرادات و اشکالات اصلیشان برطرف می‌شود یکی از انتقادات کردها این است که همگی اختیارات در دست دولت است، اما وقتی شوراها تشکیل می‌شوند، خوب معلوم است که شورای شهر مهاباد می‌تواند خودش تصمیم بگیرد و شهردار کرد انتخاب می‌کند نه یک شهردار از تهران برود آن جا.

- آقای دکتر فرمایشات شما درست اما یک مانع اصلی سر راه است همین اواخر آقای اردوغان به عنوان یک نخست‌وزیر مسلمان در تهران مهمان آقای خاتمی بود خوب مسائل سیاسی در کشور ما و آن‌ها تشابهاتی دارد اما خوب فرمایشات شما با نظرات آنها منافات دارد در ترکیه حدود

۲۰ میلیون کرد است و در ایران حدود ۸۰ میلیون، خود آقای خاتمی و اردوغان به عنوان رهبران مسلمان به شدت با تشکیل دولت کرد در شمال عراق مخالف بودند دوستان ما به شدت اعتراض کردند، ما هم معترض شدیم حتی مقاله نوشتیم. این نگرش‌های بدبینانه نسبت به کردها حتی خارج از مرزهای ایران همچنان پابرجاست. خوب عراق یک کشور جدا از ایران و ترکیه است آقای خاتمی و اردوغان به فرمایش شما به جای این که به کردهای خودشان برسند، چرا علیه آنها جبهه می‌گیرند و این جبهه‌گیری آن‌ها ما کردها را در ایران و ترکیه بدبین کرده، چرا اجازه نمی‌دهند در کردستان عراق کردها به حقوقشان برسند. خوب شما می‌دانید مثلاً خانواده بارزانی‌ها از مشروطه تا حالا دارند برای دموکراسی در عراق مبارزه می‌کنند یعنی ۴ نسل دارند خون می‌دهند پرونده‌هایی چون انفال با ۱۸۲۰۰۰ هزار زنده به گور و حلبچه با ۵۰۰۰ شهید دارند اینها حق ندارند در سرزمین خودشان صاحب یک حکومت شوند رهبران مسلمان در ایران و ترکیه متأسفانه برای مسائل منطقه‌ای بد برخورد می‌کنند این عکس‌العمل‌ها را شما چگونه ارزیابی می‌کنید.

ببینید اولاً من نه سخنگو و نه مدافع تمامی مواضع این آقایان هستم ثانیاً شما باید بدانید که یک رئیس جمهور در ایران یا نخست‌وزیر در ترکیه تحت فشار نیروها و گروه‌های متفاوت قرار دارد. شما می‌دانید که نظامیان ترکیه مواضع ویژه‌ای دارند و مواضع‌شان همان مواضع کلاسیک است. منتهی به دلیل این که در ترکیه یک شبکه‌ی اقتصادی عظیم شکل گرفته است و سالانه ۵۸ میلیارد دلار صادرات دارد، و ترکیه می‌خواهد به اتحادیه اروپا بپیوندد و اتحادیه اروپا هم با برخی از کارهای نظامیان موافق نیست نظامیان ترکیه بالاجبار دندان روی جگر گذاشته‌اند و حالا آقای اردوغان را تحمل می‌کنند. اما آقای اردوغان اگر بخواهد بماند و باقی را ادامه دهد می‌بایستی به بعضی از نکات توجه کند همان طور که آقای خاتمی هم در ایران، تحت فشار است. اما طرف دیگر قضیه این است، قبلاً به شما عرض کردم، که تاثیرات نهایی رویدادهای عراق بر ایران و ترکیه بستگی دارد به شکل‌گیری این حوادث و این که آن چیزی که از درون حوادث بیرون می‌آید در عراق چه خواهد بود. هنوز هیچ چیز روشن نیست هنوز چیزی شکل نگرفته، هنوز ما نمی‌دانیم در عراق چه خواهد شد، بنابراین یک رئیس جمهوری در ایران یک نخست‌وزیری در ترکیه که با یک مسئله ملی و قومی روبروست خواه‌ناخواه نگران آینده تحولات است. ما می‌دانیم که کشورهای قدرتمندی در منطقه بدنبال این هستند که عراق سروسامان نگیرد ما به شدت به آن چیزی که افراطیون عراق عمل می‌کنند، گروگان می‌گیرند و سر می‌برند، مخالفیم و اصلاً به عنوان جریان مشکوک نگاه می‌کنیم. ما معتقدیم بعضی از کشورهای قدرتمند منطقه نمی‌خواهند عراق سرو سامان بگیرد ما معتقدیم بعضی از کشورهای منطقه می‌خواهند نقشه جغرافیایی مستقل، آذربایجان مستقل، ارمنستان مستقل، دولت‌های قومی تشکیل شوند می‌خواهند نقشه جغرافیایی منطقه عوض شود. تغییر نقشه جغرافیایی در منطقه خاورمیانه آن چنان پیامدهایی خواهد داشت که مسئله فلسطین و اسرائیل در منطقه به کلی فراموش خواهد شد. پس بنابراین در چنین شرایطی شما به عنوان فعالان کرد باید به دغدغه‌های رئیس جمهور توجه کنید دغدغه‌های نخست‌وزیر ترکیه را نیز در نظر بگیرید. از آن طرف باید منتظر تحولات عراق بود. بنابراین به نظر من ما در شرایطی هستیم که نباید قضاوت‌های عجولانه بکنیم بلکه باید منتظر باشیم ببینیم از درون اوضاع فعلی عراق چه چیزی حاصل می‌شود. من شخصاً قانون اساسی جدید عراق را به دقت خواندم من معتقد هستم که در عراق فدراسیون راه حل است با توضیحاتی که دادم، من با سخنانی که آقای اردوغان و خاتمی گفتند ممکن است موافق نباشم ولی با نگرانی که آن‌ها دارند از نظر تمامیت ارضی دو کشور موافقم. من هم این نگرانی را می‌توانم داشته باشم که آیا حوادث عراق آن‌چنان گسترده خواهد شد که تمامیت ارضی کشورمان را بر هم می‌زند. وقتی

بعضی‌ها می‌گویند باید کاری کنیم که آمریکا را در عراق زمین‌گیر کنیم، من نمی‌گویم که این کار را نکنند، اما می‌گویم اگر شما این کار را بکنید مگر آمریکایی‌ها دست و پا چلفتی هستند آمریکایی‌ها هم آن وقت در بلوچستان در خوزستان در آذربایجان، شما را زمین‌گیر می‌کنند، هزینه‌ای که ما آن وقت خواهیم پرداخت متلاشی شدن ایران است. بنابراین باید پذیرفت که درگیری‌های تخصصانه و مسلحانه در عراق به نفع مردم عراق نیست، دوره انتقال باید با آرامش و هر چه کوتاه‌تر طی شود. برای پیدایش این وضعیت، باید این نزاع‌ها فروکش کند، آرامش برقرار شود و همه نیروها از نظر سیاسی فشار آورند که آمریکا و انگلیس هر چه سریع‌تر از عراق خارج شوند.

● **آقای دکتر جناب عالی آیا با مدل فدرالیسم برای اداره‌ی سیاسی ایران موافق هستید و اصولاً برای حل مسئله‌ی کرد و به طور کلی اقوام در ایران شما چه مدلی را پیشنهاد می‌کنید.**

ببینید ما هنوز خیلی از پتانسیل‌هایی را که وجود دارد نیازموده‌ایم و تا زمانی که این‌ها را امتحان نکرده‌ایم هر نوع بحثی بی‌جا است. ما باید اول قانون شوراهای را به طور کامل اجرا کنیم هنوز شورای عالی استانی تشکیل نشده است. در حالی که قانون اساسی می‌گوید باید شورای عالی استان‌ها کنار مجلس شورای اسلامی تشکیل شود به نظر من اگر چنین شود، آن مسائلی را که شما می‌گویید بلاموضوع خواهد بود. نهضت آزادی ایران طی بیانیه‌ای در ۷ یا ۸ سال پیش، از آقای خاتمی خواست قانون شوراهای را به اجرا بگذارد و به نکات ویژه‌ای پیرامون قانون شوراهای اشاره شد. با توجه به مشکلات قومی گفتیم که اجرای اصول فصل هفتم قانون اساسی ایران می‌تواند به میزان وسیعی مشکلات را حل کند. شورا اگرچه پدیده‌ی تازه‌ای نیست و اسمش و مقوله‌اش در قرآن آمده در میان مسلمانان رواج داشته است. اما شورا به عنوان یک نهاد سیاسی اجتماعی برای اداره امور مناطق، پدیده جدیدی است. در این پدیده چندین مقوله باید روشن شود، رابطه اختیارات شوراهای با دولت مرکزی چه نوع رابطه‌ای است؟ چقدر از این اختیارات را شورا باید داشته باشند؟ در بررسی‌های خود ما کامل‌ترین مجموعه را که در رابطه با شوراهای کشورهای مختلف است جمع کردیم، ونزوئلا، زلاندنو، آلمان، استرالیا، آمریکا، فرانسه و هند همه را مطالعه کردیم. در آن بیانیه مدل هند و آلمان را به عنوان دو نمونه مورد بررسی قرار دادیم. ما می‌گوییم اصول فصل هفتم قانون اساسی راجع به شوراهای ظرفیت فراوانی دارد که باید مورد بهره‌برداری قرار گیرد و تا آنجا که ممکن است امور روزمره‌ی مردم از امنیت شهر آموزش و پرورش توسعه شهر و خدمات همه به شوراهای واگذار شود.

● **آقای دکتر راجع به زبان کردی و تدریس آن و نیز به طور کلی اصل ۱۵ قانون اساسی نظرتان چیست؟**

در بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها به کرات اجرای اصول قانون اساسی از جمله اصل پانزدهم را خواستار شده‌ایم. تدریس زبان‌های قومی هیچ ایرادی ندارد. در بیانیه‌ای که به آن اشاره کردم گفته‌ایم بسیاری از کشورهای جهان، که حتی فدراتیو هم نیستند، در بعضی از ایالاتشان آموزش دو زبانه است. ما هیچ ایرادی نمی‌بینیم که مثلاً در خوزستان، هم زبان عربی تدریس شود هم زبان فارسی. در کردستان کردی و فارسی در آذربایجان ترکی و فارسی و حتی ما معتقدیم که مناطقی که شامل اصل ۱۵ قانون اساسی می‌شوند زبان‌های قومی در دانشگاه به صورت علمی تدریس شود. در حالی که زبان عربی و ارمنی تدریس می‌شود چرا زبان کردی یا زبان بلوچی نشود. بلوچ‌ها بخشی از فرهنگ ملی ما هستند و ما نمی‌توانیم فرهنگ بلوچ را نادیده بگیریم. ما باید برای حفظ فرهنگ‌های ملی‌مان، که در عصر انقلاب الکترونیکی و دهکده‌ی جهانی که در معرض تهدید هستند از تقویت فرهنگ‌های

قومي استفاده كنيم. بنابر اين در حالي كه زبان فارسي زبان رسمي است بايد زبان‌ها و فرهنگ‌هاي قومي از جمله بلوچ، كرد، ترك، و عرب را به عنوان بخشي از فرهنگ و هويت خود حفظ كنيم.

• جناب دكتور علاقمنديم تحليل شما را از تحولات اخير عراق به ويژه كردستان عراق و جايگاه جديد کردها در منطقه و همياري آنها در پروسه دموكراسي در خاورميانه و تأثيرات متقابل در معادلات دپلماتيك و همچنين تعامل كشورهايي مانند ايران و تركيه كه بخشي از جمعيت آنها را کردها تشكيل مي‌دهند بدانيم.

همانطور كه در پاسخ به پرسش‌هاي قبلي شما متذکر شدم، تحولات اخير عراق، ابعاد گوناگوني دارد و علاوه بر عراق بر كل منطقه و كشورهاي همسايه اثرگذار است و نبايد آن را تنها در نقش کردها و تأثيرات آن بر کردهاي ايران و تركيه محدود كرد. بي‌ترديد آنچه در كردستان عراق مي‌گذرد بر وضعيت کردهاي ايران و تركيه هم اثرگذار است. اما نقش کردها در عراق محدود به آنچه در شمال مي‌گذرد نمي‌باشد. کردهاي عراق، ضمن آن كه نسبت به تأمين حقوق شهروندي کردها و ترميم مناسبات گذشته و کاهش دردهاي آنان حساس مي‌باشند، اما خود را از مجموعه تحولات عراق كنار نكشيده‌اند و عملاً نشان داده‌اند كه به عراق يکپارچه متعهد هستند. کردهاي عراق به اين نکته توجه پيدا کرده‌اند كه بالکانيزه كردن خاورميانه و ايجاد كشورهاي قومي (براساس طرح برنارد لوئيس) به نفع هيچ كشوري و قوميتي در منطقه نمي‌باشد. اين همان چيزي است كه در مورد کردهاي ايران مطرح و از آنها دعوت كردم كه تنها به «كردستان» فكر نکنند، به عنوان ايراني به آزادي و آبادي كل ايران نظر داشته باشند، و در فرايند تحولات سياسي ايران حضور فعال و برجسته پيدا کنند.

«جمهوري خواهی و مشروطه‌خواهی»

مصدق، بازرگان و مشروطه خواهی

ویژه‌نامه شرق ۱۳۸۳/۱۲/۲۵

۱- دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان به طور بی‌سابقه‌اي گسترده بود. به جز روزنامه‌ها و رسانه‌هاي دولتي و يا وابسته، اكثر روزنامه‌هاي مستقل و شخصيت‌هاي علمي، سياسي و فرهنگي درباره ويژگي‌هاي بارز بازرگان و نقش او در تاريخ معاصر ايران به تحليل پرداختند و نام و خدمات او را گرامي داشتند. اين امر نشان داد كه ضمير آگاه و ناخودآگاه جمعي جامعه ايراني براي خدمتگزاران صادق به ملت و مملكت ارزش قائل است. چنين واكنشي در جامعه، در واقع به اين معنا است كه تقواي سياسي، چشم‌پوشي از نتايج زودرس و فوري فعاليت‌ها و نگاه به افق‌هاي دور است، و مصداق: العاقبه للمتقين

۲- در همایش «دهمین سالگرد شادروان مهندس بازرگان»، كه به همت «بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان» در حسینه ارشاد برگزار شد، طیف وسيعي از صاحب‌نظران و تحليل گران

سیاسی و فرهنگی، دعوت شده بودند و مقالاتی ارائه دادند. شهید زنده آقاي سعید حجاریان نیز مقاله‌ای را با عنوان «بازرگان؛ مشروطه‌خواه تمام عیار» تهیه کرده بودند که به علت کسالت نتوانستند شخصا حضور پیدا کنند و از طرف ایشان خوانده شد و بعد هم در روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۱ به چاپ رسید. این تحلیل اگر چه با احترام به شخصیت بازرگان همراه بود اما دارای ضعف‌ها و ابهاماتی نیز می‌باشد، که نیاز به نقد و بررسی دارد.

۳ - اولین ایراد به این نوشته، عدم ارائه تعریف شفاف از مفهوم «مشروطه‌خواهی» است. در این تحلیل دو مفهوم از مشروطه خواهی با هم خلط شده‌اند. یک معنای مشروطه خواهی «**هوادر مشروطه سلطنتی**» بودن و یک معنای دیگر آن «**قانون گرایی**» است. واژه **مشروطه** در عصر انقلاب مشروطیت معادل واژه کنستیتوسیون **Constitution** فرانسه وارد ادبیات سیاسی ایران گردیده است. اما این واژه در فرانسه و انگلیسی به معنای «**قانون اساسی**» است. واژه مشروطه معنای قانون اساسی را افاده نمی‌کند، بلکه نقش یا کارکرد آن را، که مقید و مشروط بودن قدرت حاکم، رئیس جمهور، پادشاه، رهبر و ... را نشان می‌دهد. اما قانون اساسی نقش کارکردی به مراتب فراتر از این دارد. در ادبیات سیاسی جدید کنستیتوسیونالیست **Constitutionalist** کسی است که به مشروط بودن قدرت چه در نظام پادشاهی و چه در نظام جمهوری، در چارچوب یک قانون اساسی مدون، به عنوان یک قرارداد یا میثاق اجتماعی، اعتقاد دارد. اصطلاح دموکراسی مشروطه (**Constitutional Democracy**) با همین معنا به کار می‌رود. دموکراسی بدون یک میثاق اجتماعی ملی، یعنی قانون اساسی، نه معنا و مفهوم دارد و نه شکل می‌گیرد. واژه «مشروطه» با این معنا، در برابر نظام‌های استبدادی که فاقد محتوا و ساختارهای قانونمند می‌باشند به کار می‌رود. در بسیاری از کشورهای جهان هم حکومت‌های پادشاهی استبدادی وجود دارند و هم جمهوری‌های استبدادی (نظیر مصر، سوریه، پاکستان و یا جمهوری‌های تازه مستقل در آسیای مرکزی).

بنابراین مفهوم «بازرگان؛ مشروطه خواه تمام عیار» یعنی، بازرگان با تمام وجود به قانون اساسی، به عنوان یک میثاق تعیین کننده روابط دولت - ملت، صرف نظر از نوع حکومت، معتقد بوده است.

اما در این مقاله، مطلب به گونه دیگری آمده است: «عنوان بازرگان مشروطه خواه تمام عیار در تقابل با جمهوری‌خواه تمام عیار است». در توضیح مطلب، به سوابق جمهوری خواهی در دوران مشروطه و بعد از آن پرداخته شده است و اینکه چرا جنبش جمهوری‌خواهی در ایران شکست خورد. اما در ادامه آن با مثال‌هایی که زده‌اند مشروطه‌خواهی معادل، اعتقاد به «مشروطه سلطنتی» تعریف شده است: مثلاً:

«حتی در دوره نهضت ملی هم چنین سخنی (جمهوریت) مطرح نبود. پس از آن هم ایده اصلی روشنفکران و مخالفان (شاه) این بود که قانون اساسی مشروطه کافی است. و شاه باید مظهر حاکمیت ملی باشد و نه حکومت؛ می‌گفتند حکومت در دست نخست‌وزیر باشد اما حاکمیت در دست شاه؛ همچنین قوای مسلح صرفاً برای حفظ تمامیت ارضی کشور و تقابل با دشمن بیگانه و به صورت غیرسیاسی در اختیار شاه بماند، حداکثر اختیاری هم که برای شاه در نظر می‌گرفتند این بود که فرضاً وزارت خارجه هم به عنوان بخشی از

سیاست خارجی به شاه سپرده شود.

این درست است که نهضت ملی ایران، تکیه اصلی‌اش بر اجرای قانون اساسی بود. در آن تاریخ هیچ گروهی، رهبری، مقامی و حزبی وجود نداشت که چیزی جز اجرای قانون اساسی را بخواهد و مطالبه کند. اما مطالب دیگری هم به نهضت ملی نسبت داده است نادرستند:

هیچ یک از شخصیت‌های ملی فعال سیاسی نگفته است که شاه باید مظهر حاکمیت ملی باشد و یا «حکومت در دست نخست وزیر باشد»، حاکمیت در دست شاه. خواست اصلی ملیون این بود که به موجب قانون اساسی شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

شاه در قانون اساسی مشروطه مقامی غیرمسئول بود و هیچ حقی نه به عنوان حکومت و نه به عنوان حاکمیت برای وی پیش‌بینی نشده بود.

همچنین در هیچ کجا نیامده است که دکتر مصدق و یا سایر رهبران ملی در آن جنبش گفته باشند که وزارت امور خارجه به شاه سپرده شود! این سخن جدید و بی‌سابقه‌ای است که به ملیون نسبت داده می‌شود.

نویسنده محترم تا اینجا، مشروطه خواهی را معادل هواداری از مشروطه سلطنتی به کار برده‌اند. و برای اثبات ادعای خود و تعمیم چنین معنایی به مهندس بازرگان به سخن ایشان در مراسم اعلام تاسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ استناد کرده‌اند که:

بازرگان بارها خود را ایرانی، مسلمان و مصدقی نامیده بود. در مصدقی بودن مشروطه خواهی نیز نهفته است، چرا که مصدق حتی در دادگاه نیز حاضر نشد اعلام کند از قانون مشروطیت دست کشیده و به شاه خیانت کرده است.

اولاً دکتر مصدق در دادگاه نظامی متهم بود که برخلاف قانون اساسی به فرمان عزل خود توسط شاه گردن نهاده است. موضوع اصلی در آن دادگاه اثبات یا نفي مشروطه سلطنتی نبود، بلکه غیرقانونی بودن عزل نخست وزیر توسط شاه بود. (مجموعه مدافعات دکتر مصدق در دادگاه نظامی)

ثانیاً آنجا که بازرگان خود و نهضت آزادی را مصدقی می‌نامد، از باب ابتلا به کیش شخصیت و یا اعتقاد به مشروطه سلطنتی نبود بلکه از باب تایید مواضع ضد استعماری دکتر مصدق بود. در آن سخنرانی مهندس بازرگان این نکته را کاملاً توضیح داده است:

«مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ولی نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدائی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصدق را بعنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد تجلیل می‌کنیم و باین سبب از

(تز) و (راه مصدق) پیروی می‌کنیم. از خدا می‌خواهیم پیمان ما با او و با شما پیوسته برقرار بوده در راه حق و خدمت به ایران همگام و مقضی المرام باشیم.»

آقای جاریان در تایید ادعای خود به مذاکرات آقای مهندس بازرگان و آقای خمینی در پاریس اشاره کرده و می‌نویسد:

«در دیداری که در پاریس با امام خمینی داشت، پیشنهادهایی مطرح کرد. اول اینکه در همان رژیم مشروطه انتخابات آزاد برگزار شود و انقلابیون و مخالفان برای آزادی انتخابات فعالیت کنند. دوم آن که نظام مشروطه و قانون اساسی آن ملغی نشود.»

اما درباره نکته اول - در آن دیدار تاریخی در **نوفل لوشاتو**، تنها فرد سوم حاضر در مذاکرات من بودم. **مطلب آقای جاریان دو بخش دارد. بخش اول آن درست است.** آقای مهندس بازرگان با تغییرات جهشی و بی‌برنامه و بی‌حساب و کتاب اعتقادی نداشتند و لازمه تحول و تغییر سازنده را در تدریجی بودن می‌دانستند. در آن جلسه هم همین را توضیح دادند. قبل از آن هم در اواخر سال ۱۳۵۶ طی نامه‌ای از تهران به نجف برنامه راهبردی برای تغییر وضع موجود و تحول نظام سیاسی را تا تشکیل جمهوری اسلامی در چهار مرحله توضیح داده بودند. در کتاب خاطرات مرحوم بازرگان که به همت شادروان **سرهنگ نجاتی** تهیه و چاپ شده مشروح مذاکرات پاریس آمده است.

اگر آن روز این سخن بازرگان را نمی‌توانستیم قبول کنیم آیا بعد از گذشته ۲۶ سال از انقلاب، حق به جانب مهندس بازرگان بود یا نه؟ اما درباره نکته دوم، این ادعا که او خواهان آن بود که نظام مشروطه و قانون اساسی آن ملغی نشود به کلی نادرست است.

چنین مسئله‌ای هرگز در پاریس مطرح نشد. آنچه بعد از پیروزی انقلاب در شورای انقلاب و در حضور آقای خمینی مطرح شد و مورد قبول واقع گردید این بود که چون مملکت را نمی‌توان بدون قانون اداره کرد و قانون اساسی جدید نهایی نشده است، تنها راه قانونمند کشور، حفظ قانون اساسی موجود با حذف مقام سلطنت و تفویض اختیارات شاه بر حسب موضوع، به نهادهای مختلف (نخست‌وزیر، شورای انقلاب و رهبر) بود. بعد از پیروزی انقلاب جز این هم راهی برای اداره کشور تا نهایی شدن قانون اساسی جدید وجود نداشت.

اما ابهام و سردرگمی در فهم معنا و مفهوم مشروطه خواهی مقاله مورد بحث وقتی بیشتر می‌شود که در پایان مقاله می‌خوانیم: **مسئله بازرگان، مسئله امروز ماست. ما هنوز هم مشروطه خواهیم. کدام مسئله بازرگان مسئله امروز هم هست؟**

مسئله اصلی بازرگان اولویت مبارزه با استبداد، اعم از استبداد سیاسی یا استبداد دینی بود. **بازرگان** در بخش دوم مدافعات خود در دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی تحت عنوان «چرا مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی و حکومت دموکراسی هستیم» می‌گوید:

«منظور ما در این بحث از استبداد، هر گونه حکومت یا طرز اداره‌ای است که بر حسب تشخیص و تصمیم یک فرد یا افراد خاصی بدون مشورت و رضایت حکومت شونده‌ها

اجرا گردد. خواه اسماً و رسماً چنین باشد یا ظاهر و عنوان دیگری داشته، (ولی) عملاً این طور باشد. همچنین اعم از اینکه این **فاعل مایشایی** از روی حسن نیت و دعوی خیر و خدمت صورت گیرد و احیاناً در جهت اصلاح و ترقی عمل شود یا از روی منافع و اغراض خصوصی و یا ظلم و فساد اعمال گردد.

در جای دیگری در همان مدافعات آمده است:

«بنابراین وقتی مقام سلطنت و مملکت داری، استبدادی و دیکتاتوری شد این حالت به همه قسمت‌ها سرایت خواهد کرد و یک دستگاه استبدادی نمی‌تواند در تمام مراحل و مراتب خود و در روابط کلیه مامورین و مشاغلین و مسئولین با مردم غیر از رویه استبدادی و **فاعل مایشایی** داشته باشد.»

بدون تردید این مسئله بازرگان مسئله امروز همه ما نیز می‌باشد.

مسئله امروز ما چیست؟ مصدقی بودن بازرگان و نهضت آزادی ایران یک معنای دیگری هم دارد که با «مسئله امروز همه ما»، ارتباط تنگاتنگ دارد. مصدق نماد برجسته اصلاح‌طلبی بود. مشروطه خواهی به معنای التزام به قانون اساسی و مقید بودن به حرکت در چارچوب قانون اساسی محور اصلی تفکر سیاسی مصدق بود. برخی که خود را هم مصدقی می‌دانند از وی به عنوان یک انسان والا و تاریخی یاد می‌کنند و تجلیل می‌نمایند. درحالی که به نظر ما مصدق و بازرگان یک شخصیت یا منش هستند. منش سیاسی مصدق - قانون‌گرایی، اصلاح‌طلبی، منش زنده‌ای است که امروز هم کارکرد دارد. با این نگاه به مصدق این سؤال مطرح می‌گردد که اگر امروز مصدق حضور داشت در برابر وضعیت بحرانی کشورمان چه راهکارهایی را به ملت پیشنهاد می‌داد؟ آیا مصدق نگاه به بیرون و چشم دوختن به قدرت‌های خارجی برای تغییرات در ساختار حقوقی نظام را مطرح می‌کرد، یا اینکه با استفاده خردورزانه از شرایط بیرونی به طرح سیاست‌های اصلاح‌طلبانه خود می‌پرداخت. به این معنا مسئله مصدق و مسئله بازرگان مسئله امروز همه می‌باشد.

اما نکته دوم - در مورد اینکه «ما هنوز هم مشروطه خواهیم»، باید روشن شود که با کدام معنا مشروطه خواه هستند؟ مشروطه خواه به معنای «طرفدار مشروطه سلطنتی» و «مشروطه خواهی در برابر جمهوری خواهی»؟ یا به معنای مقید و مشروط بودن قدرت به قانون اساسی و التزام همگان، به خصوص صاحبان قدرت و مقام، به اصول مصرحه در قانون اساسی؟ تردیدی نیست که منظور ایشان معنای اول نیست بلکه همین معنای مقید بودن قدرت به قانون اساسی مورد نظر است.

اما آقای حجاریان موفقیت مشروطه خواهی را تابع دو شرط می‌دانند. اول حضور در حاکمیت به عنوان «شیوه‌ای که در دوره گذار به آن دست زده می‌شود. تا در نهایت به مشروطه کامل و تأسیس حکومت یگانه مشروطه بیانجامد. این پروژه بدون حضور در حاکمیت ممکن نیست.»

دومین شرط مشروطه خواهی آن است که این پروژه در بدنه جامعه مدنی نیز باید پیگیری

شود و تنها با نخبه‌گرایی به نتیجه نمی‌رسد... پس در میان توده‌ها نیز باید پایگاهی داشت. بنابراین سازماندهی اجتماعی در هیچ مقطعی نباید رها شود.

آقای حجاریان با این توضیحات می‌گویند که مرحوم بازرگان این دو مسئله مهم را چندان که باید مورد توجه قرار نداد و اینکه «او بسیار نخبه‌گرا بود».

اولا بازرگان از اولین کسانی است که به ضرورت تأسیس انجمن‌های مدنی و تمرین کار دسته جمعی پرداخت و یادگاری‌های خوبی بر جای گذاشت.

ثانیا نخبه‌گرایی در برابر «توده‌گرایی» است. سازماندهی نیروی مردمی در مرحله اول با نخبگان است. تمام احزاب، گروه‌ها و سازمان‌هایی که در تحولات ملی در هر کشوری نقش ایفا کرده‌اند از میان طیف وسیعی از نخبگان بوده‌اند اما گسترش سازماندهی نیروهای مردمی توسط نخبگان، هم به استراتژی و تاکتیک‌های نخبگان بستگی دارد و هم به فضای سیاسی کشور و مناسبات سیاسی نیروها. در دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که فضای سیاسی کشور مناسب و مساعد بود، جنبش ملی به سرعت رشد کرد و با بسیج مردمی توانست به برخی از اهداف خود برسد. در طول هشت سال گذشته اصلاح‌طلبان، حتی آنها که در درون حاکمیت بودند، یعنی شرط اول یاد شده در بالا را داشتند، به سازماندهی گسترده نیروهای مردمی موفق نشدند، اگر چه تلاش‌هایی هم انجام دادند. شاید به همین علت بود که سیاست راهبردی چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین، موثر واقع نشد و به چانه‌زنی در بالا محدود گردید.

اکنون که در فصل انتخابات جدیدی قرار گرفته‌ایم مهمترین مسئله این است که آیا نیروهای اصلاح‌طلب و قانون‌گرا - می‌توانند به چالش‌های جدید و تشکیل یک جبهه فراگیر، با هدف بسیج نیروهای مردمی در جهت تغییر در ساختارهای حقیقی و پایان دادن به سوء استفاده غیرمردمی از قانون اساسی، جواب دهند یا خیر.

ردصلاحیت دکتر یزدی اقدامی خلاف مشارکت حداکثری است

مصطفی تاج زاده - تهران - ایلنا ۸۳/۱۲/۲۶

عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت درباره اظهارات سخنگوی شورای نگهبان مبنی بر ردصلاحیت دبیرکل نهضت آزادی ایران به استناد نامه امام خمینی(ره) گفت: با توجه به شعار مشارکت حداکثری در انتخابات، هر سخنی که به این مسأله لطمه بزند، اقدامی علیه امنیت و منافع ملی محسوب می‌شود و گوینده آن باید در این زمینه پاسخگو باشد.



سید مصطفی تاج‌زاده در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، با اشاره به فضای موجود در جامعه در قبال شرکت در انتخابات، افزود: قشرهای وسیعی از شهروندان، حتی در صورت برگزاری انتخابات آزاد، از تأثیر رأی خود در تعیین سرنوشت کشور ناامید هستند و تمایلی به

شرکت در انتخابات ندارند بنابراین باید از حضور همه نامزدهایی که حاضرند در چارچوب قانون اساسی فعالیت کنند، استقبال کرد تا مشارکت افزایش یافته و امنیت کشور تضمین شود. وی ادامه داد: در سال ۱۳۷۴ یعنی هشت سال پس از نامه‌ای که درباره نهضت آزادی به امام(ره) نسبت داده می‌شود، شورای نگهبان صلاحیت چند نامزد عضو شورای مرکزی این گروه و گروه‌های ملی مذهبی را تایید کرد، حضرات باید پاسخ دهند که مگر آن زمان از نامه امام(ره) اطلاع نداشتند؟ پس چرا اقدامات غیرقانونی امروز خود را به رهبر فقید انقلاب مستند می‌کنند. عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی افزود: اگر ملاک شورای نگهبان نظریات امام(ره) است، ایشان هرگز با نظارت استصوابی و بدعت ردصلاحیت فله‌ای موافق نبودند، پس چرا شورای نگهبان در این مورد به نظر و عملکرد امام(ره) استناد نمی‌کند؟ تاج زاده اظهار داشت: مشکل شورای نگهبان یکی یا دو نامزد نیست بلکه مخالفت آنها با انتخابات آزاد است، آن هم در دوره‌ای که در عراق و افغانستان که تا چند سال پیش صدام و طالبان بر آنها حاکم بودند، اکنون انتخابات آزاد برگزار می‌شود. وی در خاتمه رویکرد حذفی را که منجر به خدشه به انتخابات آزاد شود، موجب لکهدار شدن حیثیت ایران دانست.

جنبش ملی شدن صنعت نفت، هرگز در آرمانهایش شکست نخورد
ملی شدن صنعت نفت، اقدامی اساسی علیه سلطه دولتی خارجی بر سرنوشت کشورمان بود

ایلنا ۸۳/۱۲/۲۶

دبیرکل نهضت آزادی ایران گفت: ملی شدن صنعت نفت در ایران، علاوه بر کوتاه کردن دست

بیگانگان از کشور، در بازگرداندن و بازسازی شخصیت ملی و اعتماد

به نفس توده‌های مردم ایران و مردم تمامی کشورهای جهان سوم نقش

اساسی داشت.



ILNA Photo:Ali Rafiei

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، با بیان اینکه جنبش ملی کردن صنعت نفت در ایران به رهبری شادروان محمد مصدق، در شرایطی فعال شد که دولت انگلیس در تمامی امور داخلی ایران از

جمله در دربار و ارتش، در میان فعالان سیاسی، نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران نفوذ گسترده‌ای داشت، گفت: ملی شدن صنعت نفت، اقدامی اساسی علیه سلطه و استیلای استعماری یک دولت خارجی بر سر نوشت کشورمان بود.

وی با اشاره به تأثیر ملی شدن صنعت نفت ایران در کشورهای آسیایی و آفریقایی، ملی شدن کانال سوئز در مصر را متاثر از این اقدام دانست و گفت: منطق، جذابیت و مشروعیت روش مصدق در پیگری آرمان‌های ملت، سبب شد که روش او در بسیاری از کشورهای جهان سوم مورد استفاده قرار گیرد، به طوری که جمال عبدالناصر با همان روش، کانال سوئز را ملی کرد. به گفته یزدی، روش دکتر مصدق در پیشبرد اهداف ملی و منشاء او در مدیریت کشور و برخورد با مخالفین، صحنه تازه‌ای را در روابط دولت - ملت در ایران به وجود آورد.

وی در این مورد گفت: مصدق هرگز با مخالفین خود، حتی با کسانی که با وسایل نظامی به خاندانش حمله کردند، برخورد نکرد.

این فعالی ملی- مذهبی روش و منطق مصدق در استیفای حقوق ملت ایران و ملی کردن نفت را منطقی محکم و دنیاپسند دانست که سبب شد مصدق در دادگاه لاهه و شورای امنیت سازمان ملل در دفاع از حقوق ملت ایران پیروز شود.

یزدی در ادامه این گفت‌وگو به دلایل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اشاره کرد و با بیان اینکه در زمان مطرح شدن جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، مناسبات جهانی شدیداً متاثر از جنگ سرد بود، افزود: در آن شرایط، کشورهای غربی از جمله آمریکا برای جلوگیری از توسعه کمونیسم، استراتژی بازدارنده را در پیش گرفته و پیمان‌های نظامی منطقه‌ای تشکیل داده بودند. وی با تصریح بر اینکه در خاورمیانه نیز پیمان منطقه‌ای بغداد (سنتو) به وجود آمده بود که مصدق به عنوان یک رهبر حاضر نشد به آن پیمان ملحق شود، ادامه داد: مصدق بر این باور بود که برای کشوری مانند ایران ورود در مناقشات بین‌المللی مفید نیست و به همین دلیل سیاست بی‌طرفی مثبت را بنیان نهاد که این سیاست برای آمریکا غیرقابل تحمل بود و این امر از دلایل مقابله بین‌المللی با مصدق بود.

وزیر خارجه دولت موقت، تبدیل شدن تز ملی شدن صنعت نفت به الگویی برای کشورهای صادر کننده نفت را، باعث وحشت آمریکا و دومین عامل خارجی در سقوط دولت ملی مصدق دانست. وی به جنگ روانی انگلیس در القای این مطلب به آمریکایی‌ها و مذهبی‌های داخل کشور که ادامه حکومت مصدق منجر به حاکمیت کمونیسم در ایران می‌شود، اشاره کرد و گفت: شواهد نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها برای القای این مطلب از نیروهای چپ استفاده کرده‌اند.

یزدی، نهادینه نشدن دموکراسی در ایران و نبودن احزاب قدرتمند در کشور را به عنوان عوامل داخلی پیروزی کودتای ۳۲ برشمرد و گفت: عدم هماهنگی احزاب ملی سبب شد که آنها نتوانند بسیج ملی مردم ایران را ادامه دهند و مردم را به عرصه تقابل با کودتا بکشانند.

وی با بیان اینکه در تاریخ ایران، هر زمان که جنبش‌های اجتماعی جنبه ضداستعماری داشته‌اند، همه نیروها در آن شرکت می‌کردند اما هنگامی که جنبش‌ها به مبارزه با پایگاه استعمار که دربار و استبداد بود، ارتقاء می‌یافت، بسیاری از نیروها حاضر به همراهی با جنبش ملی نمی‌شدند، افزود: جنبش ملی شدن نفت نیز زمانی که خواست با دربار و شاه که پایگاه اصلی استعمار بود، مبارزه کند، با خروج بسیاری از نیروها مواجه شد.

دبیرکل نهضت آزادی ایران در پایان خاطرنشان کرد: سقوط دولت مصدق و زندانی و محاکمه

شدن او هرگز به معنای شکست جنبش ملی ایران نیست و این جنبش هرگز در آرمان‌های خود شکست نخورد.

نگاه به درون، نگاه به بیرون؛ اندر حسرت فهم درست

میزگردی با حضور: ابراهیم یزدی، سعید حجاریان، خشایار دیهیمی، مرتضی مردی‌ها

مجله نامه ۸۳/۱۲/۲۶

در مقام بحث و نظر، به آسانی می‌توان برخی مفاهیم را بی تفاوت انگاشت، می‌توان همه چیز را همنشین و جانشین دانست و میتوان مرزی متصور نبود. ولی در عالم واقع و هنگام تنظیم رابطه هاست که بر سر راه تحقق آن چه اول آسان می‌نماید، مشکل‌ها می‌افتد. از این دست راست، بحث درون و بیرون و مقوله "نگاه به درون و نگاه به بیرون". برای یک ملت و در راه پی گرفتن حداکثر منافع، رابطه درون و بیرون چگونه می‌بایست تنظیم شود؟ آیا می‌توان تنها درون را نگرست و حال را و یکسره از بیرون برید؟ اگر نه؛ در چه شرایطی، چگونه و تا کی می‌توان با بیرون رابطه داشت؟ اصلاً تعریف درون و بیرون چیست؟ و ... این پرسش‌های "نامه ویژه" این شماره است که در میزگرد با حضور چهار تن از صاحب نظران در میان گذاشتیم؛ چهره‌های نام‌آشنایی چون دکتر ابراهیم یزدی، دکتر سعید حجاریان، آقای خشایار دیهیمی و دکتر مرتضی مردی‌ها. در ابتدای میزگرد پرسش‌هایمان را طرح کردیم و دوستان، خود به بحث و بررسی برای روشن نمودن تعریف و مرزهای رابطه درون و بیرون نشستند.

توضیح این که عنوان این مطلب، برگرفته از مصرعی از شعار مولاناست که می‌فرماید: "مردم اندر حسرت فهم درست." کوشش شرکت کنندگان در میزگرد نیز به دست دادن فهم درستی از این رابطه بود.

حجاریان: سه گونه پاسخ می‌توان به این سؤال داد. دو تا از این جواب‌ها تجزیه‌ای و جواب دیگر توصیفی خواهد بود. جواب‌های تجزیه‌ای از باید‌ها و نباید‌ها می‌گویند و پاسخ توصیفی می‌گویند که چه خواهد شد و چه اتفاقی خواهد افتاد؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم.

در ناحیه نباید، کسانی که در این باره موضع افراطی دارند؛ اقتصاد دانان مکتب وابستگی؛ مانند گوندر فرانک، سمیر امین و ... می‌گویند که کم‌ترین نگاه به بیرون، باعث می‌شود تا کشور در دور باطل توسعه نیافتگی بیفتد. به ویژه کشوری که صادر کننده مواد خام باشد و جز مواد اولیه چیزی برای صادر کردن نداشته باشد، نگاه به بیرون باعث می‌شود که از چنین کشوری صنعت زدایی شود؛ مثل فیلیپین یا هند. هند وقتی به انگلیس وابسته نبود، پارچه داشت و کشمیر در هند صادر کننده پارچه بود. اما کم‌کم از نظر صنعتی، صنعت زدایی و خود تبدیل به وارد کننده پارچه شد، تا جایی که پارچه منچستر وارد آن می‌شد. این بحث به سیاست نیز کشیده می‌شود؛ یعنی کسانی که در سیاست نگاهی به بیرون دارند، تابع این منطق خواهند شد و به دنبال تئوری دموکراسی بیرون‌زا خواهند رفت. توسعه بیرون‌زا و دموکراسی بیرون‌زا ویژگی‌های مخصوص به خود دارد. نوعی دموکراسی است، که همیشه دست خارجی در آن وجود دارد؛ مثل ژاپن، اروپای پس از جنگ و آلمان و لهستان و چک بعد از جنگ. آمریکا در این کشورها همیشه جای پا و پایگاه دارد. در انتخابات دست دارند تا به پایگاهی برای آن‌ها تبدیل شود. لذا مخالفان نگاه به بیرون می‌گویند: "آشنایان ره عشق گرم خون بخورند / ناکسم گر که شکایت سوي بیگانه برم".

آن‌ها معتقدند که نباید به سمت نگاه به بیرون رفت، بنابراین دموکراسی برون‌زا بین "دمو" و "کراسی" که "دولت" و "حکومت" باشد، فاصله می‌اندازد. دیگر نمی‌توان از آن به عنوان دموکراسی نام برد و تبدیل می‌شود به "دمو-آمریکا-کراسی". در این میان آمریکا تبدیل به قدرت واقعی این رابطه می‌شود. برای همین هم هست که می‌گویند آمریکا در این رابطه قدرت واقعی است و به طور طبیعی به دنبال منافع خود است و آن را پی‌گیری می‌کند؛ در انتخابات کاندیدای خودش را دارد، در دولت کارگزار خود را و در هر جا به دنبال سهم و نفع خودش است و آن را دنبال می‌کند. گاهی هم این سهم خیلی گزاف و گران و هزینه‌بردار است. خیلی وقت‌ها دولت مفهومی ندارد و به عنوان نهادی برخاسته از ملت نیست. تبدیل به عروسک خیمه‌شب‌بازی می‌شود و از مفهوم دولت تنزل می‌کند و یک ژنرال آمریکایی مثل ژنرال برمر سرکار می‌آید. به این نوع دموکراسی می‌گویند "فانتاسیک دموکراسی" یا به اصطلاح، دموکراسی صوری. این اصطلاح جان کندي است. ملت در این حالت زیر بیرق بیگانه است و کشور شاید به تجزیه نیز کشیده شود. ممکن است کسی بگوید تعبیر من از دموکراسی برای ایران، همان کنفدراسیون است. کیسینجر چنین طرحتی دارد و در این حالت، تعریف دموکراسی را نیز او ارایه می‌دهد. در چنین حالتی باید به دنبال دموکراسی درون‌زا بود. هر کاری می‌کنیم باید به دنبال مردم خود باشیم. اگر اپوزیسیون داخلی توان دارد، باید به دنبال بسیج توده‌های مردم باشد؛ از پایین فشار بیاورد تا از خارج کمک خواسته نشود. این نوع از دموکراسی، بهداشتی و استریلیزه است و برای ما به این صورت بهتر است. خداوند در قرآن می‌گوید که هیچ تغییری برای قومی وجود ندارد، مگر این که خودشان بخواهند آن را تغییر بدهند. خدا می‌گوید که من تغییر نمی‌دهم، چه رسد به بیگانه‌ها که بخواهند تغییر دهند. مردم خود باید تغییر بدهند و بیگانگان نباید این کار را بکنند.

نگاه کردن به بیرون نهایت ندارد. البته از کم شروع می‌شود و مثل آب دریا بالا می‌رود. آب دریا را هرچه بخورید، باز هم بیش‌تر می‌خواهید. این گونه، از مردم خود بیش‌تر و بیش‌تر غافل می‌شوید؛ کاری که سازمان مجاهدین خلق کرد. آن‌ها ابتدا به اروپا رفتند، بعد با طارق عزیز مذاکره کردند و به عراق رفتند، ولی در همان گام‌های اولیه، بنی‌صدر قبول نکرد. او گفت که با کشور متخاصم، هم پیمان نمی‌شوم تا علیه ایران جنگ کنم. همه گروه‌ها، سازمان مجاهدین را سرزنش کردند. سازمان به عراق رفت و تبدیل به هنگ فارسی زبان ارتش بعث شد و حتی علیه ایران وارد جنگ شدند. همین امر نوعی گرفتاری و نکبت پدید آورد. نگاه این چنینی وجود دارد و این یک نگاه درونی است. نگاه دیگر، نگاهی است که خارجیان دارند...

(نفس آقای حجاریان به شماره افتاد و ایشان به علت خستگی مفرط ناشی از عوارض حادثه گذشته، از دیگران خواهش کرد تا بحث را ادامه دهند.)

یزدی: آقای حجاریان نقطه نظرهای اکستریم را بیان کردند. اما می‌توانیم به مطلب از زاویه دیگری نیز نگاه کنیم. به قرآن اشاره شد، اما خداوند در آیات کریمه خود در دو جا می‌فرماید: اگر خداوند شر قومی را به دست قوم دیگری از مردم دفع نکند، دنیا را فساد می‌گیرد. در آیه دیگری آمده است: نه معبد، نه مسجد و نه کلیسایی نمی‌ماند. در واقع همان گونه که ما در زیست‌شناسی قاعده تعادل محیط زیست را داریم و وقتی در محیطی سوسک‌ها زیاد می‌شوند، جیرجیرک‌ها آن را می‌خورند؛ در عالم انسانی نیز همین‌طور است. وقتی قدرتی می‌خواهد همه دنیا را ببلعد، باید قدرتی دیگر باشد که جلو او بایستد. "شغال بیشه‌مازندران را / نگیرد جز سگ‌مازندران". در تفسیر این دو آیه، من جنگ سرد را مثال می‌زنم؛ اگر آمریکا و کشورهای غربی

نبودند، کشورهای کمونیستی دنیا را می خوردند و نه مسجد و نه معبدی وجود نداشت. از آن طرف، اگر روس ها نبودند که جلو بلند پروازی های آمریکا را بگیرند، اخلاق آمریکایی دنیا را به فساد می کشید. اکولوژی بالانس، در سیاست و در اجتماع نیز وجود دارد. ملت عراق باید صدام را ساقط می کرد، ولی آن ملت، همه توانش گرفته شده بود. دست بالایی دست بسیار است؛ ظالمی می آید و ظالم دیگری را از صحنه محو می کند ... این به معنای توجیه عمل آمریکا یادیگران نیست. می خواهیم بگویم که فارغ از اختیار من و شما، در این جهان قواعدی وجود دارد. از این زوایه باید به رویدادهای جهان بیرون نگاه کرد. نکته دوم این است که ما چه ملی باشیم و چه مذهبی، در خلاء زندگی نمی کنیم و در خلاء نفس نمی کشیم. بیرون از ما حوادثی شکل می گیرد و شکل گرفته است. یک نیروی مستقل ملی نمی تواند از این تحولات غفلت کند و بنابراین، در هر برنامه ریزی باید ببیند که فضای بیرون که پیوسته در فضای درون اثر می گذارد، چگونه خواهد بود. این را من به عنوان نگاه به بیرون تلقی نمی کنم و به عنوان توجه به رویدادهای ملی، منطقه ای و جهانی تلقی می کنم. مثالی می زنم؛ در دوران جنگ سرد، قواعد ناظر بر جهان متفاوت بود و روابط بین المللی را اولویت های سیاسی تعیین می کرد. در آن شرایط، جو جهانی در تقابل با نیروهای ملی بود. بلوک غرب تا مرحله ای خاص از جنبش های ملی و تا حدی جنبش های مذهبی به عنوان نیروهای ضد کمونیست استفاده می کرد. اما از نقطه ای خاص، دیگر به آن ها اجازه داده نمی شد که پیش بروند؛ چرا که نگران بودند جنبشی ملی بر سر کار بیاید و تبدیل به جاده صاف کن کمونیست ها شود. همان داستانی که درباره مرحوم دکتر مصدق مطرح شد و به این بهانه وی را ساقط کردند. در واقع در دوران جنگ سرد، عامل بیرونی باز دارنده توسعه ملی و دموکراسی در کشورهای جهان سوم بود. اما در حال حاضر جنگ سرد تمام شده است و برای هر نوع برنامه ریزی، اگر ذهنیت ما ذهنیت دوران جنگ سرد باشد، به اشتباه خواهیم افتاد. در دوران بعد از جنگ سرد، اولویت های اقتصادی تعیین کننده شده است. کشورهای توسعه یافته می خواهند روابط خود را به صورت استراتژیک و راهبردی، نه برای تنها یک دوره پنج ساله، بلکه برای پانزده تا سی سال آینده تنظیم کنند. هنگامی که روابط جهانی بر اساس اولویت های راهبردی شکل می گیرد، ثبات سیاسی عامل تعیین کننده است و ثبات سیاسی نیز به معنای دموکراتیک شدن خواهد بود. بی دلیل نیست که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موج دموکراسی همه جا را گرفته است. زمانی بود که منافع دولت های مقتدر ایجاب می کرد که جلو پیروزی و توسعه جنبش های ملی را بگیرند، در حالی که اکنون دموکراسی یک پیش شرط برای روابط اقتصادی معنا دار است و بنابراین نمی توانند جلوی آن را بگیرند و خود آن را تشویق می کنند. به همین دلیل، برخلاف تعبیری که هند را در دوران استعمار مثال آوردند، در شرایط کنونی دولت آمریکا یک دولت ارتجاعی سرکوب گر از نوع عربستان را نمی تواند تحمل کند. این امر نه از باب علاقه به دموکراسی است، بلکه مناسبات جهانی به آن جا رسیده است که حتی آمریکا به کشوری که متحد استراتژیک آن کشور در پنجاه سال گذشته در منطقه بوده است، می گوید که این ساختار دیگر به کار نمی آید و باید آن را عوض کنید. تغییرات جهانی به این نقطه رسیده است و اگر ما به این مطلب توجه داشته باشیم، بنابراین برخوردمان با مسایل متفاوت خواهد بود. از طرف دیگر ثبات سیاسی در دوران جنگ سرد یک معنا داشت و اکنون معنای دیگری پیدا کرده است. در دوران جنگ سرد ثبات سیاسی این بود که ایران می بایستی در اردوی غرب بماند، حالا به هر قیمت و شیوه ای که باشد. حتی اگر سرکوب سیاسی هم صورت می گرفت، می گفتند

مانعی ندارد و اگر ساواک به يك سازمان جهني معروف بود، از نظر آن ها اشكالي نداشت، زیرا ایران باید متحد غرب باقي مي ماند. حالا ديگر چنين چيزي نيست، زیرا نگراني از توسعه کمونيسم وجود ندارد و نگران متلاشي شدن ايران نيستند. در دوران جنگ سرد، جهان غرب با همان نگاه اجازه نمي داد که ايران متلاشي شود. براي مثال، در مسأله کردها در آن زمان، اين خطر که کردها به سمت کمونيسم بروند زياد بود. اما اکنون آمريکايي ها خودشان در مسکو هستند و اين نگراني برايشان وجود ندارد که در صورت تقسيم و متلاشي شدن ايران، به ضرر آن ها تمام شود. نکته اين است که در يك شرايط آزاد، يك دولت دموکراتيک نهايتاً خواهد خواست توسعه انساني و اقتصادي را دنبال کند. آیا چنين دولت ملي مي تواند بيرون از نظام کلي جهان حرکت کند؟ آیا اقتصاد ملي با همان مفهوم بيست يا چهل سال پيش مطرح است؟ يا اين که نه، در دهکده جهاني روابط اقتصادي شکل جديد پيدا کرده است و بنا بر اين بايد تعريف تازه اي از اقتصاد داشته باشيم؟ مثال مي زنم؛ زماني مي گفتيم که جهت گيري توليد ملي بايد اين گونه باشد که کالاهاي مصرفي خود را خودمان توليد کنيم تا بي نياز شويم، تا آن جا که صادر کننده کالا نيز بشويم، اما الان اقتصاد دانان ما مي گویند که لزومي به چنين تفکري نيست، بلکه ما بايد ببينيم توليد چه کالايي بر ايمان به صرفه است. در اقتصاد کنوني جهان ممکن است ما وارد چرخه توليد بسياري از کالاهايي شويم که چندان صرف نکند و اگر از خارج خريداري کنيم چه بسا به صرفه تر باشد. پس ما بايد تعريف کنيم که در يك اقتصاد ملي چه نوعي کالايي توليد کنيم. پس در مجموع مي توانيم دو نوع تعبير داشته باشيم؛ يکي همان ديدگاه که آقاي حجار يان نيز به آن اشاره کردند که جرياني از خود سلب صلاحيت و مسؤوليت و قدرت کند و صرفاً به بيرون توجه داشته باشد. اين، يعني نفي شخصيت خودمان و چنين حرکتي نه براي يك جريان ملي خوب است و نه اصلاً کار ساز است و به عقیده من نقض غرض است. نگاه به بيرون بايد با آن تعبير اوليه باشد. بايد ببينيم مناسبات جهاني چگونه است و روابط خود را بر آن اساس پيش ببريم. اما يك نگاه به بيرون ديگري هم وجود دارد که در کشورهاي استبدادي شکل مي گيرد، حتي نظام هايي که از درون يك انقلاب بيرون آمده اند. در مراحل فرآيند و سرگذشت يك انقلاب نشان داده مي شود که وقتي دولت انقلابي از ميان انقلاب سر بر مي آورد، نيروهايي که از انقلاب شکست خورده اند، به صورت اپوزيسيون و مخالف در مي آيند و شروع به ايجاد بلوا و آشوب مي کنند؛ همان طور که در ايران بعد از انقلاب بود. در تحليل انقلاب مي گویند که اين آشوب هاي بعد از انقلاب دو منظور را تعقيب مي کند؛ يکي اين که با اين آشوب ها حکومت جديد ساقط شود يا اين که مديران جديد بهانه حفظ انقلاب دست به سرکوب بزنند. هر دو صورت ماجرا مورد نظر مخالفان انقلاب است. اگر سقوط صورت بگيرد که هدف برآورده شده است و اگر راه دوم يعني سرکوب در پيش گرفته شود که در خيلي از کشورها، از جمله ايران انجام شد، سرکوب نيروهاي سياسي آرام آرام موجب تعميق شکاف ميان دولت و ملت مي شود. دولت انقلابي در اين شرايط آرام آرام پايگاه مردمی خود را از دست مي دهد و در نهايت يا سقوط مي کند يا نگاه به بيرون پيدا مي کند. يعني به همان نسبت که پايگاه مردمی خود را از دست مي دهد، به بهانه حفظ انقلاب به سرکوب خودي و غير خودي مي پردازد و سر انجام به نقطه اي مي رسد که براي حفظ خود بايد به پايگاهي در خارج متوسل شود. در ميان بعضي از نيروهاي سياسي حاکم، اين نوشت را عيناً مي بينيد که به نسبت خراب شدن پايگاه مردمی شان، يا به صورت خصوصي با انگليس مذاکره مي کنند يا به آمريکا چراغ سبز نشان مي دهند. پس اين هم نوعي نگاه به بيرون که بسيار خطرناک است. اين گونه

نگاه به بیرون که در میان برخی از مدعیان وجود دارد، در شرایط کنونی جهان به همان دلایلی که عرض کردم، کار ساز نیست.

اصولاً شرایط کنونی جهان به گونه ای نیست که مدیران يك کشور جهان سومی توانایتر و تمامیت خواه و بریده از مردم، بتوانند در نشست با آمریکاییان به توافق خوبی برسند و کار خود را پیش ببرند. در بعضی از کشورها برای مدت کوتاهی این روش امکان پذیر است، اما در کشوری مثل ایران امکان ندارد. نگاه به بیرون را باید از هر دو زاویه مورد بررسی قرار داد؛ هم نگاه جنبش های ملی به بیرون و هم از زاویه نگاه قدرتی که در حال از دست دادن پایگاه های خویش است و تمایل پیدا می کند با دادن امتیاز به بیگانه بتواند خود را حفظ کند. در بررسی رفتار گروه اول، باید به این تعریف بازگشت که نگاه بیرون به چه معناست؟ سلب حق و مسؤولیت از خود در فرآیند تغییرات، نقض غرض خواهد بود. اما توجه به رویدادهای جهانی و حرکت در چنین شرایطی می تواند مثبت و مؤثر باشد. ما دو نمونه تاریخی داریم؛ در سال های دهه سی و چهل، وقتی "کندي" و "مک نامارا" بنا به دلایلی سیاسی به ایران آمدند، به شاه فشار آوردند تا آزادی های را بپذیرد. نیروهای فعال سیاسی آن زمان در داخل کشور، به این فکر افتادند که از وجود يك فشار خارجی باید استفاده کرد، نه به معنای رفتن به سمت آمریکا، بلکه بتوانند از فضای باز آزاد در داخل بهره ببرند. در این شرایط، جبهه ملی و نهضت آزادی تشکیل شد و گروه های سیاسی دیگری نیز فعال شدند. دومین تجربه نیز در زمان دولت کارتر اتفاق افتاد. تحلیل گران مسایل سیاسی ایران می گویند که سیاست حقوق بشر کارتر باعث تغییرات سیاسی در ایران بود، اما من آن را به این معنا که فعالان سیاسی در تعامل با آمریکا بودند، فرض نمی کنم. تنها از فضای باز سیاسی برای به وجود آوردن تغییرات استفاده کردند که منجر به پیروزی انقلاب شد. من این دو نوع عمل کرد و مفهوم را از یکدیگر منفک و جدا می دانم؛ يك نگاه نقض غرض است و هیچ اصلاتی ندارد و يك عنصر ملی آن را نمی پذیرد؛ نگاه دیگر این است که بیرون از اختیار ما حوادثی اتفاق می افتد و این که چگونه می توانیم از آن به نفع آرمان های ملی استفاده کنیم. **دیهیمی:** من فکر می کنم صحبت هایم تا حدودی دنباله صحبت های آقای دکتر یزدی باشد، منتها می خواهم مسأله را کلی تر بیان کنم. دو دیدگاه درباره نگاه به درون و بیرون مطرح شد. به عقیده من يك نگاه آن اصلاً منسوخ و از اعتبار افتاده است که دلیل آن را توضیح خواهم داد. آن نگاهی که مطرح است و اصلی به نظر می رسد، در يك جمله کلی می گوید که نگاه به درون و بیرون به يك معناست و سیاست در وهله اول فهمیدن است. شما باید شرایط خود را بفهمید. چه در درون و چه در بیرون. اگر نفهمید که سیاست، ورزی به کلی بی معنا خواهد بود و خارج از زمان و بی توجه به شرایط عمل خواهید کرد. سیاست مجموعه برآیند تحولات درونی خودمان و تحولات بیرونی است و هر دو این ها نیز نسبت به فرد سیاست ورز امری بیرونی خواهد بود. کسی که می خواهد عاملیت سیاسی داشته باشد، باید بتواند آرایش درونی و بیرونی نیروها را بسنجد. غیر از این، به نظر من راه به جایی نمی برد.

ما پیوسته از تعریف هایی استفاده می کنیم که دوران آن سپری شده است. زمانی بود که کشورها نسبت به یکدیگر تعامل داشتند و واکنش نشان می دادند و این اهمیت بسیار زیادی داشت که تعبیر آن همان جنگ سرد و جهان دوقطبی است. در نظم نوین جهانی، سیستم دو قطبی جهان از بین رفته است، کسانی که هنوز ذهنیت پیشین را دارند، تعبیرشان از شرایط جهانی، يك قطبی شدن جهان و افتادن آن به دست آمریکاست. اما با تعبیر درست تر و با نگاه فاصله دارتر و جدا از

تعصب در دیدگاه نسبت به آمریکا که دوران آن سپری شده است، متوجه می شویم که نظم نوین اصلاً دستوری و فرمایشی نیست، بلکه تنها تغییر شکل سرمایه داری است. زمانی که سرمایه داری مقابل قطب کمونیزم عمل می کرد، سیاست ها و امکانات دیگری داشت و حالا تحولات تکنولوژیک باعث پدید آمدن سیاست های جدید سرمایه داری شده است. نظریات وابستگی که آقای حجاریان به آن اشاره کردند؛ مثل حرف های آندره گوندر فرانک و سمیر امین، دوران همه این ها سپری شده است. نه به دلیل این که آمریکا اراده کرده است، بلکه گونه ای تغییر شرایط کلی اتفاق افتاده است که اگر آن را درک نکنیم، بسیار ضرر کرده ایم و کلاهمان پس معرکه است. امروز سرمایه داری به آن صورت به مواد خام نیاز ندارد. خیلی ها می گویند رفتن آمریکا به عراق به خاطر نفت بود. این حرف مناسب دهه هفتاد است. اگر کسی محاسبات اقتصادی را بداند، متوجه می شود که اگر کشوری حتی بخواهد نفت عراق را به رایگان هم ببرد، در برابر این همه هزینه ها ارزش ندارد. بنابراین چیز دیگری در این میان عمل می کند و آن منافع اقتصادی است؛ اما نه به آن شکل و با آن شیوه عمل که مناسب دهه هفتاد بود. این گونه تحلیل، مقایسه امپریالیسم اقتصادی با دوران استعمار انگلیسی است که فقط انسان را به اشتباه می اندازد.

سرمایه داری امروز بیشترین سود را در این می بیند که کسی قاعده بازی را نشکند. آن ها به دنبال حکومت دست نشانده گوش به فرمان نیستند. تنها اگر آرامش و امنیت وجود داشته باشد، بیشترین سود عاید سرمایه داری خواهد شد.

اگر نگاه خود را به درون و بیرون با توجه به این نکته عوض کنیم، خواهیم فهمید که تصادفاً وارد يك عصر طلايي شده ایم، البته اگر فهم درستی داشته باشیم.

آن نوع نگاه به درون و بیرون، به عقیده من باعث عقب افتادن از اتفاقاتی است که در جهان پیرامون ما روی می دهد. این حوادث بر سرنوشت ما بسیار تأثیر گذارتر از ۱۰ یا ۲۰ سال گذشته است. در حال حاضر همه حکومت ها، حتی قذافی، متوجه شده اند که باید پیش بینی پذیر باشند و به مذاکره و گفت و گو روی آورند. بن لادن با حادثه ۱۱ سپتامبر، امنیت سرمایه را از بین برد و آن را به خطر انداخت. "ریچارد رورتی" در سفر به ایران حرف جالبی زد، او گفت: الان در دورانی به سر می بریم که با همه محاسن، معایبی هم در آن وجود دارد. "کاری که بن لادن کرد، در گذشته تنها از يك دولت نسبتاً قدرت مند بر می آمد. امروز مقداری سرمایه و استفاده از اینترنت توسط چند نفر می تواند باعث اختلال بزرگی در جریان سرمایه و امنیت اقتصادی و اجتماعی شود.

بنابراین فهم، دلایل حمله به عراق بدون فهم این مسایل ممکن نیست و گرنه به راه غلط خواهیم رفت. گفتن این که آمریکا به بهانه سلاح های کشتار جمعی به عراق آمد و حالا هم به دنبال منافع خود است، جمله عجیبی است. طبیعتاً هر کشوری به دنبال منافع خود است. استقلال به آن معنا که ما درک می کردیم، دیگر حتی برای خود آمریکا هم وجود ندارد؛ یعنی برای آمریکا هم دورانی که فقط منافع خودش برایش اهمیت داشت، گذشته است.

نگاه به بیرون و درون را شاید بتوانیم به این معنا تعبیر کنیم که هر نیروی سیاسی برای درست عمل کردن باید بتواند شرایط جدید به وجود آمده را درک کند و از آن در جهت منافع خودش استفاده کند. برای مثال، شرایط جهانی را می توان مانند يك سیل تصور کرد. برای يك قوم بدوی، برنامه داشتن برای مبارزه با سیل امکان پذیر نیست. سیل را تنها زمانی می کردن مهار کرد و از آن به نفع خود بهره برد که سیل را بشناسیم. سیل بنا به خواهش کسی نیامده است. فهم درست

مسایل تنها با پیش بینی امکان پذیر است. با این کار، هم می توان جلو تلفات جانی آن را گرفت و هم از این پدیده طبیعی به نفع خود استفاده کرد. آن چه در سطح کلان در جهان رخ می دهد، درست مانند این پدیده طبیعی است. با شناخت صحیح می توانیم خود را با آن هم سو کنیم و نگذاریم این سیل ما را با خود ببرد چرا که تاب مقاومت در برابر سیل نداریم. در دنیای امروز هیچ ملتی نمی تواند ساز جداگانه ای برای خود بزند. همه باید خود را با نظم جهانی هماهنگ کنند. این هماهنگ کردن به این معنا نیست که ما منافع خود را فراموش کنیم. ما می توانیم خود را چنان با مجموعه همسان کنیم که این جریان نه تنها به ضرر ما تمام نشود که به نفع ما عمل کند. به اعتقاد من، جریانی که می خواهد این گونه با سیل مقابله کند دچار سوء فهم است. اگر شما سیل را ناشی از يك جریان سوم بدانید، نیت و قصد مقابله با آن را پیدا می کنید. من می گویم این شرایط برآیند خود نیروهاست و تصمیم شخص یا قدرت خاصی نیست. مجموعه برآیند نیروها این شرایط را به وجود می آورد و شاید تعبیر سیل هم برای آن خیلی دقیق و درست نباشد. اما مسأله مهم همان است؛ یعنی فهمیدن روابط و باز کردن این روابط به این معنا که بین اختیار گرایی و اراده گرایی سیاسی تفاوت وجود دارد. اراده گرایان در مقام عمل سیاسی می گویند که ما می خواهیم جهان این گونه باشد و از نظر ما جهان مطلوب این است، پس باید این کار را انجام دهیم. آن ها می خواهند با همه جهان در بیفتند و بجنگند، در حالی که ارزیابی کاملی هم از اوضاع ندارند و در دایره محال قدم می زنند. از آن جا که تغییرات در جهان تدریجی است، با شناخت می توان از آن استفاده کرد و باید دانست که نیروی این تغییرات فراتر از اراده های فردی است. در نقطه مقابل اراده گرایی، اختیار گرایی در مقام عاملیت سیاسی و در حد وسط اراده گرایی و انفعال قرار داد. انفعال گرایی این است که بگوییم به شکل دترمینیستیک و چه به خواهیم و چه نخواهیم، این اتفاقات می افتد. به عقیده من این گونه نیست و کسی که به عاملیت سیاسی معتقد است، پس از فهمیدن جهان در می یابد که يك دایره امکان وجود دارد و در این دایره می تواند بهترین تصمیم را بگیرد. عامل سیاسی کسی است که در دایره امکان بهترین تصمیم را با کم ترین زیان و با بیش ترین سود می گیرد. این را می توان اختیار گرایی سیاسی دانست و بنابراین می توان با همه کشور ها وارد تعامل شد، به گونه ای که منافع ما تأمین شود و کم ترین خسارت را در پی داشته باشد. ما می توانیم بدون فهم درست روابط، با شعارهای آرمان گرایانه و غیر قابل تحقق بگوییم که مشقت محکمی به دهان این و آن می زنیم، اما در عمل نخواهیم توانست. اگر این موضوع را نفهمیم، از این که بتوانیم حداقل تعامل را با آمریکا یا با هر کشور دیگر به شکل منطقی آن و با حفظ استقلال به معنای امروزی داشته باشیم، غافل می مانیم و ضرر می کنیم. نکته کلیدی که تکرار می کنم این است که شرط اول در سیاست ورزی، فهم درست همه نیروهاست.

مردیها: در مورد درون و بیرون، اولین نکته ای که می خواهم به آن اشاره کنم این است که این تعبیر را زیاده از حد جدی و عینی تلقی می کنیم و من موافق این طرز نگرش نیستم. منظور از بیرون و درون دقیقاً چیست و ملاک آن کدام است؟ ملاک واقعی برای درون و بیرون، تك تك ما هستیم. از این نکته که عبور کنیم، هر درون و بیرونی به تعبیر فلاسفه، اعتباری است؛ یعنی حقیقی نیست و قرار دادی است. يك نفر در محیط خانواده با همسر خود دچار تعارض می شود و قرار داد یگانگی بین آن ها موقتاً در پرانتز قرار می گیرد، در حالی که شرایط عادی آن ها يك واحد را تشکیل می دهند. این سلسله تا بی نهایت ادامه دارد و می توان گفت يك محله، یا يك روستا، يك واحد هستند و در شرایط متفاوت ممکن است در درون خود دچار تعارض شوند، اما

در مقابله با بیرون به وحدت برسند. در مورد یک تیم فوتبال، دو دروازه بان در یک تیم فوتبال با یکدیگر رقیب هستند، ولی وقتی در دو باشگاه رقیب قرار بگیرند، این رقابت سرسختانه به یک دوستی تبدیل می شود. وقتی به بحث دولت - ملت می رسیم، قضیه متفاوت می شود؛ یعنی این جا نوعی بیگانگی و یگانگی متفاوت وجود دارد. هنگامی که به احساسات و تربیت و آموزش خود مراجعه می کنیم، چنین احساسی در ما وجود دارد که تفاوت با دیگران بسیار است، اما نگاه عالمانه فارغ از آموخته های محدودی است که در سطح عموم بحث می شود و عامه مردم نمی توانند از آن فراتر بروند. به قولی، در تاریخ دنیا، دولت - ملت بعد از قرون وسطا تحقق پیدا کرد و همزمان با انقلاب فرانسه جدی شد. در آستانه تحولاتی که دوستان به تفصیل از آن یاد کردند، ابهت و عظمت دولت - ملت شروع به افول کرده است. فراوان شنیده ام که یک استاد دانشگاه خارجی می گوید که چرا ایرانیان نمی فهمند باید مسایل خود را خودشان حل کنند؟ من پاسخ می دهم که شما داخلی تر از روابط زناشویی رابطه ای می شناسید؟ بسیاری از پرونده های قوه قضاییه اعتراض درباره این نوع روابط است. به این معنا، روابطی را که شاید برای خودمان قابل حل نباشد، به نزد بزرگ فامیل می بریم؛ اگر نه، در همان منطقه پیش کسی که مسئول حل مشکلات است طرح می شود؛ اگر نه، قاضی شهر و اگر نه، محافل بین المللی. برای مثال، هواپیمای یک کشور با هواپیمای کشور دیگری برخورد می کند و دو کشور برای شکایت و دفاع به یک سازمان بین المللی مراجعه می کنند. بنابراین پدیده درون و بیرون صد در صد اعتباری است و اگر طرح این بحث به معنای جدی گرفتن زیاده از حد آن باشد، بنیان سؤال باید تغییر کند. برای بهتر فهمیدن این سخن می توان گفت که ایرانی ها، چینی ها، مصری ها و هندی ها، چون تمدن هایی چند هزار ساله و با همین نام دارند، برایشان سخت است که باور کنند دولت - ملت پدیده ای مدرن است، ولی عراقی ها و سوری ها و خیلی از کشورهای دیگری که در هر صد سال جزو این یا آن امپراتوری بوده اند، بهتر آن را می فهمند. واقعیت امروز دنیا نشان می دهد که انسان ها به هر دلیل، درست یا غلط، دوایری را که برای خودشان تعریف کرده اند، جدی گرفته اند. مقدمه صحبت من انکار یک واقعیت به صورت مطلق آن نیست، بلکه به این معناست که آن را بیش از اندازه جدی نگیریم و یک قرارداد بدانیم که بیش از دیگر قراردادها به رسمیت شناخته می شود.

جدای از این مقدمه، تفسیر و تعریف خود من از مسأله این است که در دنیایی که در این یک یا دو دهه با آن سرو کار داریم؛ پدیده ای به نام جهانی شدن اتفاق افتاده است و در این حوزه آن نگاه های قدیمی با همان تفاسیر دیگر کاربرد ندارد. در چنین شرایطی جهانی شدن معنای خاصی پیدا کرده است. اگر از دنیای قدیم، حتی از صد سال پیش چند عکس را ببینیم؛ مثلاً از یک مهمانی قدیمی، یا زراعت و صنعت، خواهیم توانست زمان و مکان و منطقه موضوع عکس را حدس بزنیم. اما امروز اگر عکسی از یک کمباین در حال درو به ما نشان دهند یا عکسی از مجلسی که در آن خانم ها و آقایان مشغول خوردن غذا هستند؛ چگونه می توانیم حدس بزنیم که این عکس ها کدام محل را نشان می دهد؟ پس آن اختصاصاتی که دنیای گذشته را به نمایش می گذاشت، دیگر دیده نمی شود و نشانه های قدیمی از بین رفته است. چرا از بین رفته است؟ علت آن به نظر من این است که در قدیم اگر در کویر بودید خانه تان باید از گل درست می شد، اگر در جنگل بودید از چوب استفاده می کردید و در کوهستان از سنگ. جلوتر که می آییم، آن چه دنیا را از بعدی دیگر جهانی می کند این است شما می توانید در کویر باشید و از سنگ استفاده کنید یا در

کوهستان از چوب استفاده کنید. از اختصاصات این است که از پوشاک تا مسایل مهم تر همه معیارها به هم خورده است، یعنی دیگر شما وابسته به محیط زندگی خود نیستید. حالا باید دید این قضیه در سیاست چه معنایی می دهد. در دنیای گذشته وارد کردن هر چیز دیگری در یک مجموعه بسته کار دشواری بود. الان در این زمینه نیز از این هزینه ها کاسته شده است. پس به نظر من هر انسانی بدون کم ترین توجهی به دواير بیروني، باید ببیند که وضعیت بهینه استفاده از امکانات برای او چیست؟

ممکن است کسی ایده اش این باشد که من يك ایرانی را هر چقدر هم که بد باشد به يك خارجی ترجیح می دهم. اما در چارچوب يك انتخاب عقلانی، توصیف و تجویز تا حد زیادی بر روی هم منطبق می شود. همه انسان ها این کار را می کنند و عقلا نیز همین را تجویز می کنند. در این دواير متداخل بی نهایت، باید امکانات را باهم سنجید و وضعیت بهینه را ارزیابی کرد. ممکن است بگوییم که ۸۰٪ امکانات را از داخل بر می داریم و ۲۰٪ را از خارج وارد می کنیم؛ این را باید محاسبه کنیم. اما نکته مهم این جاست که در گذشته فراخواندن این امکانات از راه دور، حالا چه امکانات مادي و چه امکانات معنوي، مانند حمایت و امثال آن. هزینه سنگینی را در بر داشت؛ الان يك کشتی حامل سنگ را از هزاران کیلومتر آن سوتر می توان حمل کرد که حتی گاه مقرون به صرفه تر است. همان گونه که اقتصاد دانان ما هم حالا با خود کفایي مخالفت می کنند و می گویند زعفران کشت کنید چون مثلاً گندم صرف نمی کند؛ ما هم باید ببینیم مجموعه عواملی که توانایی بهینه ای برای ما ایجاد کند، چگونه به دست می آید و برای ترمیم اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی چه باید بکنیم. زمانی نگاه کردن به نیروهای بیگانه هزینه های مادي و معنوي زیادی را در بر می گرفت. الان به دلایل متعدد از هر دو این هزینه ها کاسته شده است؛ هزینه های مادي که واضح است و هزینه های معنوي نیز به این دلیل که آن تصورات کلاسیک از بیگانگان دیگر کم رنگ شده است و تصویر نرم افزاری که از نیروی بیرونی داشتیم الان نداریم. **یزدی:** صرف نظر از این که لیبرالیزم به معنای دموکراسی یا هر چیز دیگری باشد، دموکراسی آموختنی است و با يك فرمول و حرکت به مردم نمی توان القا کرد. در جوامعی که هنوز تغییرات و تحولات ریشه ای صورت نگرفته است و مردم سنتی فکر می کنند و با سنت ها راحت تر هستند، به خصوص در جوامع اسلامی هنگامی که جنبش های دینی، اجتماعی و سیاسی پا می گیرد، مردم در فاز اول به سنت گرایان رأی می دهند. اما به دلایل گوناگون سنت گرایان نمی توانند توقعات مردم را تأمین کنند و در فاز دوم بازی را می بازند. کسی به این دلیل که سنت گرایان در صحنه هستند نمی تواند جلوی دموکراسی را بگیرد. بالاخره حق مردم است که تجربه کنند و یاد بگیرند. چه کسی می خواهد به مردم بگوید این کار را نکنید یا آن کار را بکنید؟ در الجزایر حادثه بسیار بدی اتفاق افتاد، اما هم برای دینداران، هم برای سنت گرایان و هم برای روشنفکران دینی تجربه با ارزشی بود. سنت گرایانی مثل مدنی و بوالحاج از طریق يك فرآیند دموکراتیک می رفتند تا قدرت را به دست بگیرند. هنوز به جایی نرسیده، گفتند که دموکراسی کفر است و برای همین خواستند معادله را برهم بزنند. این جا به یاد می آوریم که دموکراسی یاد گرفتنی است و ما باید هزینه یاد گرفتن خود را بپردازیم. جهان غرب نیز این هزینه را پرداخت کرده تا آموخته است که راه میان بری هم وجود دارد. شاید شرایط جدید و انقلاب الکترونیک فرآیند یادگیری را تسریع کند و کار پنجاه سال را در پنج سال انجام دهیم، اما این امر اجتناب ناپذیر است. من معتقد به نگاهی غیر از این نیستم. هیچ دموکراسی بدون قانونی وجود ندارد. من به

تقسیم بندی های لیبرال دموکراسی، رادیکال دموکراسی و تقسیم بندی های از این دست معتقد نیستیم، بلکه به **counstitutional democracy** معتقدیم. همه دموکراسی های دنیا مشروطه هستند. اگر بر این اساس باشد، آن چیزی که شما می گوئید امکان ناپذیر است، یعنی نیروی نمی تواند از طریق دموکراسی قانون را زیر پا بگذارد. این نقض غرض است که مشروعیت خود را از یک قانون اساسی بگیرد که ملزم به تبعیت از آن نیست، مگر این که مقررات بازی را برهم بزنیم و زور مداری را حاکم کنیم. برای همین، تجربه کردن توسط خود مردم مهم است. انقلاب اسلامی ایران خیلی چیزها را به ما آموخت که بیست و پنج سال پیش برای ما قابل تصور نبود و حالا می بینیم این تجربه تاریخی برای ما مفید و مثبت بوده است.

حجاریان: من در ابتدای حرفم گفتم که بنا دارم از دو طرف قضیه بگویم، اما نفسم برای توضیح طرف دوم آن یاری نکرد. دوستان طرف دیگر قضیه را تا حدی بیان کردند و من فقط آن را تکمیل کنم و دیدگاه خودم را پس از آن می گویم. **آقای دیهیمی** گفتند که نظریه های مربوط به توسعه درون را مربوط به مکتب وابستگی و امثال سمیر امین است. البته بعد از آن نسل (بعدهی؛ "پیتر ایونز"، کاردوسو" و ... آمدند که بحثشان جدی تر بود که چندان هم بد نیست. در عرصه اقتصادی ما ناچار هستیم از عوامل خارجی استفاده کنیم. برای کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته، راهی جز استفاده از عوامل خارجی و سهمی از بازار که اینان فراهم می کنند امکان پذیر نیست، این کاری است که چینی ها کردند و آمریکایی لاتینی ها از جمله برزیل به آن رو آوردند و خود کاردوسو رییس جمهور برزیل شد. جهانی شدن هم نظریه تازه ای نیست. بنابراین اول باید نگاه به درون را تعریف کرد، که آیا نگاه است، نیم نگاه یا گوشه چشم؟ کدام یک؟ نگاه کامل به بیرون یعنی این که من این جا بنشینم و بگویم: "بگیر و ببند و امانش مده / به دست من پهلوانش بده." و این که آمریکا بیاید و کار را آماده کند و به دست من پهلوان بدهد. به غرب هم بگویم که تو می توانی بیایی و مثل آلمان پس از جنگ، فاشیسم را سرکوب کنی، پس بسیار در سطح نظام اختلاف بیفکن و برای من یک حکومت ملی لیبرال یا سوسیال دموکرات پدید آور. اما این امکان ندارد. نگاه از گوشه چشم نیز ممکن است. امام به خوبی از نیروهای صلیب سرخ در زمان کارتر استفاده کردند که دکتريزدي اطلاع دارند. همین طور امام از رسانه های جمعی و **B.B.C** استفاده کردند. یعنی نیم نگاهی به خارج و نیم نگاهی به درون داشتند. بالاخره در عمل چنین بود. شاید در تئوری بتوان گفت که درون و بیرون نداریم، اما در سیاست واقعی درون و بیرون داریم. پس باید مشخص کنیم که بالاخره منظور از بیرون چیست؟ آمریکا است، فرانسه است، بعث عراق و صدام است یا شوروی سابق؟ چریک های اکثریت از وقتی به تاشکند رفتند و با "کاگ ب" ازدواج کردند، بدبخت شدند خود حزب توده از وقتی که به شوروی و برلین رفت بیچاره شد. آن ها از بیرون استفاده کردند و دچار یک دولت دیکتاتور شدند. برای همین، بیرون داریم تا بیرون، البته من حرف آقای دیهیمی را قبول دارم که دنیا به سمتی می رود که می خواهد پیش بینی پذیر شود و این منطق مارکت است. اما از سوی دیگر نئوکان ها دارند دنیا را به هم می زنند و اروپا، ایتالیا و اسپانیا توسط بوش به هم ریخته است. این همه آدم که در آمریکا و جهان علیه بوش بسیج شده اند بالاخره آن ها هم آدم هستند. آدم هایی که به "کری" رأی دادند؛ آدم های فرهیخته ای بودند و بیش تر روشنفکران جامعه آمریکا بودند. آن ها هم آدم هستند و باید به حرفشان گوش داد. هر شب در شبکه **Znet** این همه آدم در آمریکا حرف های جدی می زنند. امثال مرحوم ادوارد سعید هم حرف های جدی داشتند.

بحث من این بود که گفتم: آشنایان ره عشق گرم خون بخورند / ناکسم گر که شکایت سوي بیگانه برم.

اولاً من نگفتم که دولت مستبد، آشنای ره عشق است. مگر آشنای ره عشق خون خوار است؟ معمولاً دولت های مستبد خودشان بیش از دیگران به بیرون وابسته اند. این را تاریخ نشان داده است و تاریخ خودمان هم نشان می دهد. مگر محمد شاه به سفارت روس پناهنده نشد؟ آیا سمبل حاکمیت ملی باید زیر بیرق روس برود؟ محمدرضا شاه هم رفت و به پاناما پناهنده شد. در ۲۸ مرداد هم به ایتالیا رفت. رضاخان هم همین طور و مستبدها معمولاً زودتر می روند. این مردم هستند که می مانند. نگاه به بیرون را آن ها دارند و مردم نگاه به بیرون ندارند. از سوي دیگر من برخی از ارزش ها را ارزش های عموم بشری می دانم، اپوزیسیون می تواند با اپوزیسیون همتای خودش در کشور دیگر همکاری کند. مثلاً یک سوسیالیست با سوسیالیست دیگری در کشوری دیگر همکاری کند. در مسیر ارزش های مشترک NGO ها با هم همکاری می کنند. این کار الان در دنیا مرسوم است. در این جا که به آن مهر جاسوسی می زنیم، اما در دنیا این کارها را خیلی راحت انجام می دهند. در همین زرنده که زلزله شد، پزشکان بدون مرز آمدند و در صحنه حاضر بودند. یک NGO يك روز این جاست و روز دیگر، در جایی دیگر. در میان آن ها افرادی از کشورهای مختلف هستند. این کار اصلاً چه اشکالی دارد؟ چرا باید خودمان را از همکاری با دیگران در زمینه های رسانه ای، دادگستری، اشتغال، آموزش و حقوق پایه محروم کنیم؟ کاری که در همه دنیا می کنند. این کار، نگاه به بیرون اما از نوع مشروع آن است. به قول سعدي که می گوید:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به خواری که من اینجا زادم.
اما در منطق مارکت، فقط فرد است که اصالت دارد. فرد می تواند به هر جا که بخواهد برود و تابعیت هم یک مفهوم قرار دادی است. فرد می تواند تابعیت خود را عوض کند و در جای دیگری زندگی کند. مارکت این حرف ها را نمی شناسد. مگر جوان های ما نمی روند؟ هم سرمایه های ما فرار کرده است و هم مغزها رفته اند. من می گویم باید کاری کرد که این دو نوع نگاه کم کم به هم نزدیک شوند و با هم گفت و گو کنند. چگونه؟

حل مسأله برمی گردد به توان اپوزیسیون، البته من با اپوزیسیون Illegal کاری ندارم، زیرا برای آن مرزی وجود ندارد، با صدام قرار می گذارد و با ایران هم وارد جنگ می شود. حرف من با Oposition Legal است. به نظر من اپوزیسیون هر چه قوی تر باشد، نگاهش می تواند به بیرون بیش تر باشد و مشروع تر است. اپوزیسیون ضعیف اگر نگاهش به بیرون بیش تر باشد، بازی را باخته است. مثلاً آقای یوشچنکو، بیش از نیمی از مردم اوکراین با او بودند. چنین فردی می تواند نگاه به بیرون داشته باشد. او با پشتیبانی درون و بیرون، از تقلب جلوگیری کرد و حق خود را گرفت. اما اپوزیسیون ضعیف مثل حزب الدعوه در عراق صدام که هر چه نگاهش به بیرون بیش تر شد، با آن حزب شدیدتر برخورد کردند. این حزب همین حالا هم دارد تاوان پس می دهد. راه حل من این است که در نهایت موضوع بر می گردد به پایگاه درونی یک نیرو. **دیپیمی:** در عالم سیاست، بهره برداری از موقعیت بین المللی بدون این که نیروها مجبور باشند به دیگران امید ببندند، نیز امکان پذیر است. این نوع بهره برداری را هیچ یک از نیروهای اپوزیسیون ما انجام نداده اند، به طور مشخص، در طول سال گذشته مقدار زیادی از قوه قهر حکومت کم شد و نمی توانست دیگر مثل سابق بگیرد و ببندد و هر صدایی را خفه کند.

يك نيروي سياسي بايد با مردمش حرف بزند و وقتي كه شرايط بين المللي موقعيتي را فراهم مي كند و شرايطي فراهم مي شود تا اپوزيسيون كم تر در معرض سرکوب غليظ باشد، بنابراین بايد رك و راست با مردم حرف بزند. اين است منظور من وگرنه من سراغ ندارم كه يك نيروي جدي سياسي بگويد كه برويم و از آمريكا خواهش كنيم تا اين جا را هم مثل عراق فتح كند و معتقد باشيم كه نجات ما به دست آمريكا است. برعكس، من درباره نيروهاي اپوزيسيون و اصلاح طلب تعبيري دارم و مي گويم آن ها متخصص غافلگير شدن هستند؛ شرايط بين المللي به نفع ما باشد، غافلگير مي شوند و مي گویند انتظار نداشتيم يا فرصت نداشتيم، بنابراین خودمان را آماده نكرده بوديم. اگر مردم راي بدهند، باز هم مي گویند ما خودمان را آماده نكرده ايم و نتوانستيم. اگر هم مردم راي ندهند باز غافلگير مي شوند و مي گویند ما اين را محاسبه نكرده بوديم. بنابراین آن ها در هر شرايطي غافلگير مي شوند، به دليل اين كه فقط در ذهن خودشان سياست مي ورزند. نمي توان به مردم التماس كرد كه بيارميد و به ما اعتماد كنيد. همچنين به نيروهاي بيرون هم نبايد التماس كرد كه به ما كمك كنيد. اما مي توان در دايره امكان سياست ورزيد و اگر اين كار را نكنيد، گاهي در موقعيت هاي مضحك و خنده داري قرار مي گيريد.

در داخل، كساني در ذهن خود سياست مي ورزند و اصولي را اعلام مي كنند كه هيچ نسبتي با واقعيت بيرون ندارد. اين روزها بحث هايي درباره احتمال حمله آمريكا به ايران مطرح مي شود كه به عقیده من تنها نشانه عدم شناخت است. البته ممكن است اتفاق عجيب و غريبي بيافتد، اما اصلاً به صرفه آمريكا نيست كه به ايران حمله كند. حالا ممكن است شش ماه ديگر وضع عوض شود، اما الان نيست.

پاشنه آشيل همه دوستان سياست ورز در ايران، كم بهادان به شناخت و اقعيت بيروني و در نتيجه زير پا گذاشتن پر نسيب و ارزش خود است.

مردیها: من مي خواستم اشاره اي داشته باشم به گفته آقاي ديهيمي درباره سخنان آقاي حجارپان، از حيث اين كه گفتند جرياني كه بگويد آمريكا خودش بايد و كارها را درست كند در ميان در اپوزيسيون فعلي در سطح كشور وجود ندارد. اما به نظر من آن سوي قضيه وجود دارد و كساني معتقد هستند اگر ما در اين جا دچار هر فلاكتي بشويم و تحت هر شكجه و آزاري قرار بگيريم، بهتر از آن است كه مثلاً از فشارهاي بيروني بهره برداري كنيم. چندي پيش به شبكه الجزيره نگاه مي كردم. تعدادي از مردم با چه شور و حرارتي راجع به صدام صحبت مي كردند كه در واقع نوعي نژاد پرستي آشكار بود. در اين جا هم نوعي ايران پرستي وجود دارد كه من شناخت درستي از آن ندارم؛ شايد هم نتوان آن را ايران پرستي گفت. بلكه مثل قضيه ملانصرالدين است كه مي گفت در قيصريه آش مي دهند و به جايي رسيد كه خودش هم باور كرد.

شعاری را كه به طور مستمر درباره استقلال تکرار کرده ايم، مثل برجی مرتفع آن را جدي گرفته ايم. مي گويم يك ايراني هر قدر هم كه بد باشد بهتر از غير ايراني است. حتي روشنفكران بزرگي مثل آقاي سيد جواد طباطبائي هم بحث ايراني و غير ايراني را مطرح مي كنند كه به عقیده من ارتجاعي ترين حرف در ابتدای قرن بيست و يك است. اگر آقاي حجارپان مي گویند اكستريم هايي كه مطرح مي كنند وجود ندارد، به نظر من حداقل نيمي از اين اكستريم ها وجود دارد. نمونه مستقيم آن اطلاعاتيه بعضي از دوستان ملي – مذهبي بود كه اين تعبير را به كار بردند كه حمله آمريكا به عراق، لکه ننگي بردامن تاريخ خواهد ماند. به نظر من آنان كه اين تعبير را به كار برده اند؛ بايد جواب گو باشند. معنای آن اين است كه به هر حال صدام يك جهان سومي بود و هرچقدر

هم که بد بوده است، کسی از متروپل مرکز حق ندارد برای برداشتن او قدم بردارد. ما گاهی اعتقاد داریم که دایه مهربان تر از مادر وجود ندارد. اتفاقاً در واقعیت چنین چیزی را داریم؛ گاهی دایه مهربان تر از مادری که کودک خود را گوشه خیابان می گذارد پیدا می شود و کودک را از گوشه خیابان بر می دارد، هر چند شاید در اقلیت باشد و نه اکثریت. این نکته ای است که ما در داخل اکستریم ها واقعاً مشکل داریم. گاهی به برخی از نمایندگان مجلس ششم می گفتم که تنها در این صورت می توان آبروی از کف رفته را خرید. که بیایید و در مصاحبه ای عمومی با مراکز خبری دنیا و در برابر مردم خودمان وکالت نامه های مردم را به آن ها پس بدهید و چون نمی توانید به قول هایی که به آن ها داده اید عمل کنید، پس اعلام کنید که در داخل کشور نمی توانیم مشکل خودمان را حل کنیم و به دنیا هم بگویید؛ شاهد باش!

از نظر آن ها این يك حرکت نشدنی بود و نوعی برباد دادن شرف ملی. هفتاد سال دیگر هم اگر بنشینیم، اتفاقی نمی افتد؛ چون طرف مقابل حاضر به هیچ نوع مذاکره ای نیست. نه آن درون به آن معنا پاك است و نه آن بیرون آن طور که ما فکر می کنیم نا پاك، نکته بعدی که می خواستم به آن اشاره کنم این است که آقای حجاریان می گویند کدام بیرون؟ هم آقای حجاریان و هم دکتر یزدی اشاره کردند که مدعیان هم به بیرون توجه دارند. همه شما خبر دارید که در ده سال گذشته در چند مورد صدور بیانیه پایانی دیدار هیأت های ایرانی با هیأت هایی از روسیه و چین برای چند روز به تأخیر افتاد، چون طرف ایرانی اصرار داشت که ماده ای در آن بگنجانند که نوعی ارتباط استراتژیک را نشان بدهد؛ مثلاً اگر کسی به یکی از آن ها چپ نگاه کند، کشور دیگر دفاع بکند. حتی کشورهایی مثل روسیه و چین زیر بار چنین کاری نرفتند، پس نگاه به بیرون وجود دارد، مثلاً نگاه به اروپا که تلاش می شود با اروپا رابطه داشته باشند تا از گزند آمریکا در امان بمانند. پس اگر بحث بر سر بیرون است، گویا در مورد پاره ای از بیرون ها مشکلی وجود ندارد. انصافاً چین و روسیه و حتی اروپا چه خصوصیتی دارند که بیرون خوب قلمداد می شوند؟ ظاهراً تنها مشکل، آمریکا است. این یعنی ما فرزندان لنین و نظریه امپریالیزم هستیم که تمام قدرت خود را صرف مبارزه با اوج سرمایه داری یعنی آمریکای می کنیم یا این که این نگاه صرفاً يك خصومت شخصی است.

یزدی: نظم نوین جهانی حتی کشوری مثل آمریکا را نیز به رعایت بعضی نکات وادار می کند. نظم نوین جهانی جلوی هرج و مرج را می گیرد، کما این که امروز اگر آقای بوش به اروپا رفته است، به خاطر این است که نظم جهان به او نیز اجازه نمی دهد که هر کاری دلش می خواهد بکند. او نیز فهمیده است باید نظر دیگران و اروپا را جلب کند. مشکلی که برخی دارند این است که شرایط کنونی جهان را نفهمیده اند و درک نمی کنند که روابط ژاپن و آمریکا آن قدر پایه ای و مستحکم است که به خاطر یک پیمان تفاهمنامه ای آن را بر هم نمی زنند. ژاپن و هند هم حاضر به چنین کارهایی نیستند. سران کشورهایهایی مثل چین و ژاپن فهمیده اند که فارغ از اختلافات خود با آمریکا، منافعی برای آنها وجود دارد که با آمریکا رابطه داشته باشند و در مسایل اقتصادی همکاری کنند. اما برخی دیگر هنوز این را درک نکرده اند. بشار اسد هنوز نفهمیده است و فکر می کند اگر به ایران بیاید جبهه ای علیه اسرائیل و آمریکا درست می شود عیبی که این تفکر دارد، باعث پرداخت هزینه هایی سنگین می شود، بدون این که هیچ نفعی برای ما داشته باشد. ما شرایط جهانی را نفهمیده ایم و تا وقتی این شرایط را درک نکرده ایم، نمی توانیم روابطمان را تعریف کنیم و بنابراین همه برخوردها و برنامه ها دچار يك رشته احساسات و عواطف می شود؛ عواملی که

بي مایه است. در میان ۱۹۰ کشور دنیا، مناطقی به نام سبز وجود دارد که کشورها می توانند منافع مشترک داشته باشند، مناطق قرمزی وجود دارد که تعارض برانگیز است و مناطق سفیدی نیز وجود دارد که علی السویه است. یک دیپلماسی فعال و معنا دار هر کدام از این مناطق را تشخیص می دهد. در دیپلماسی جهانی، دشمنی تا روز قیامت وجود ندارد. مشکل برخی از زمامداران این است که نه جهان بیرون را فهمیده اند، نه تعریفی از منافع ملی دارند و نه علقه ای به منافع ملی دارند و شاید اولویت هایشان در سیاست خارجی هم چیز دیگری باشد.

بازتاب اعلام حضور مشروط نهضت آزادی ایران در انتخابات ریاست جمهوری- ۸۳/۱۲/۲۷



اعلام کاندیداتوری مشروط دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری همراه با اعلام پیش شرطهایی برای حضور در این عرصه با استقبال جنبش دانشجویی روبرو شد.منتقد حضور تقریباً بی قید و شرط سایر نامزدهای اصلاح طلب در این عرصه بود، در اولین واکنشها که توسط عبدا.. مومنی دبیر تشکیلات و مجید حاج بابایی از اعضای شورای مرکزی صورت گرفت این اقدام گامی به جلو و حرکتی متفاوت ارزیابی شد و همچنین در طول هفته گذشته انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی، شیراز، اصفهان و علوم پزشکی اصفهان در جلسات جداگانه ای با دبیرکل و اعضای نهضت به بررسی و ارزیابی این مواضع نهضت آزادی پرداختند. در این جلسات که غالباً موضع گیری نهضت از سوی دانشجویان حرکتی مثبت جهت احیای جنبش اصلاح طلبی برآورد شد. از جانب نهضت آزادی نیز بر

ادامه این راه و لزوم تشکیل جبهه ای فراگیر برای تحقق خواسته های مطرح شده که حداقلهای مورد نیاز برای حضور در یک انتخابات است، تاکید شد.

ایلنا ۸۳/۱۲/۱۸: به گفته دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت در صورتیکه



شروط مطرح شده از سوی دکتر یزیدی و نهضت آزادی در انتخابات محقق نشود، انتخابات فاقد اعتبار خواهد بود.

دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت:

همچنان معتقدیم که شرایط فعلی بستر لازم برای تحقق دموکراسی را فراهم نمی‌کند

موضع‌گیری صریح دکتر یزیدی حرکتی پیشرو نسبت به سایر احزاب در انتخابات است

عبدالله مومنی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، با بیان این مطلب که دفتر تحکیم وحدت همچنان معتقد است که شرایط فعلی بستر لازم برای تحقق دموکراسی را فراهم نمی‌کند، گفت: در حالی که بخشی از نخبگان از عرصه سیاسی ناامید شده و کنارگیری کرده‌اند، دکتر ابراهیم یزیدی حضور مشروط خود در انتخابات را اعلام کرده است و حضور خود را به شرط فراهم شدن مقدمات انتخابات آزاد مطرح کرده است. این اقدام حرکتی آوانگارد و پیشرو نسبت به سایر گروه‌ها و احزاب سیاسی است که سعی دارند نظر حاکمیت را نسبت به خود جلب کنند تا زمینه‌های تأیید صلاحیت آنها از سوی نهادهای حکومتی تأمین شود.

وی با مثبت ارزیابی کردن اظهارات یزیدی مبنی بر اینکه انتخابات بدون تحقق حقوق مردم، افسانه‌ای بیش نیست، تصریح کرد: اینکه دکتر یزیدی ناامیدی خود را از برگزاری انتخابات آزاد بیان کرده و پیش شرط‌هایی که برای حضور خود مطرح کرده است، مسائلی نظیر؛ آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی زندانیان سیاسی و... است که همگی جزء خواسته‌های دموکراتیک مردم مورد تأیید دانشجویان است.

دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت، ادامه داد: اقدام دکتر یزیدی نسبت به سایر کاندیداها یک گام جلوتر است و از شفافیت بیشتری برخوردار است که می‌تواند باعث شکسته شدن قطب‌بندی کاذب موجود و ایجاد فضای واقعی مناسب شود.

مومنی خاطر نشان کرد: دکتر یزیدی و نهضت آزادی ایران باید مشخص کند که با چه ساز و کارهایی می‌خواهند، زمینه تحقق پیش‌شرط‌های مطرح شده را فراهم کنند، چرا که اگر امکاناتی برای تحقق آنها نداشته باشد، این اقدام نیز نمی‌تواند راهگشا باشد.

واکنش منفی- بخشی از دفتر تحکیم وحدت نسبت به اقدام مهضت آزادی واکنش منفی و بد بینانه نشان دادند:

عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت (طیف علامه)، نفس برگزاری انتخابات را ارزشمند ندانست و گفت: باید دید با برگزاری انتخابات چه تغییری در کلیت سیستم ایجاد می‌شود، زیرا

انتخابات صرفاً ابزاری در جهت نیل به دموکراسی است. به گزارش خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) وی که در مجمع عمومی انجمن‌های اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی سخن می‌گفت، با ادعای اینکه شرایط فعلی کشور، نیل به دموکراسی از طریق انتخابات را در شرایط فعلی ناممکن کرده، گفت: تجربه هشت سال گذشته نشان می‌دهد که وزنه‌های انتصابی به مراتب سنگین‌تر از نهادهای انتخاباتی است و در انتخابات نهم، حتی اگر رد صلاحیتی صورت نگیرد، پیاده‌شدن مطالبات مردم بعید به نظر می‌رسد. افشاری با تقسیم گروه‌های داخلی کشور در قبال انتخابات ریاست‌جمهوری نهم به دو گروه موافق و مخالف شرکت، ابراز عقیده کرد که هر دو گروه موافق شرکت چه دوم خردادی‌ها (مشارکت) و چه اصولگرایان، قائل به اصلاح ساختار موجود نیستند و در این میان، مشارکتی‌ها معتقدند ادامه اصلاحات در گروه حضور فعال در صحنه قدرت است. وی گفت: دسته دیگر گروه‌هایی هستند که عدم شرکت را توصیه می‌کنند و معتقدند که حتی اگر فیلتر شورای نگهبان نباشد، باز هم اصلاحات امکان‌پذیر نیست. این فعال دانشجویی در ادامه با طرح این سؤال که «آیا تحریم می‌تواند تأثیرگذار باشد یا خیر؟» با اعتقاد به اینکه ارزش رأی‌دادن و رأی‌ندادن، هم‌سنگ است، گفت: امتناع از رأی یک حق مسلم است و به اندازه‌ی رأی‌دادن تأثیرگذار. افشاری گفت که در یک انتخابات به زعم او، غیرآزاد، حضور در پای صندوق رأی می‌تواند متوقف‌کننده‌ی دموکراسی باشد. عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت (طیف علامه) در ادامه به مطرح‌شدن کاندیداتوری ابراهیم یزدی از سوی همفکرانش اشاره کرد و گفت: این گروه در آخرین انتخابات شوراها که در نوع خود از آزادترین انتخابات‌های بعد از انقلاب به حساب می‌آمد، حضور پیدا کرد، ولی با اقبال افکار عمومی مواجه نشد. وی گفت: گزینه‌ای که با حضور دکتر یزدی مطرح می‌شود، بسیج نیروهای جامعه مدنی و ایجاد یک جنبش اجتماعی است که از شرایط موجود به عنوان یک فرصت در جهت پیاده‌کردن مطالبات مردم استفاده کند. افشاری ادامه داد: معتقدیم گزینه‌هایی مثل دکتر یزدی قادر نیستند بار چنین حرکتی را به دوش کشند و در نهایت از نظر ما چنین گزینه‌ای نیز، منتفی است.

منافع و امنیت ملی و فهم تحولات جهان بیرون

موخره‌ای بر کتاب «انتخاب - رهبری جهانی یا سلطه بر جهان»، زیگنیو برژینسکی، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه ۱۳۸۳، صص ۲۷۶-۲۵۳

فهرست مطالب

مقدمه

۱- ورود آمریکا به صحنه روابط بین‌المللی

۲- آغاز جنگ سرد

۳- ویژگی‌های دوران جنگ سرد

۴- انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات

۵- پایان نظام دو قطبی

۶- موج سوم و دموکراسی

۷- جهان اسلام و روابط بین‌المللی

۸- تحولات جهانی و خاورمیانه

۹- ایران، آمریکا و جامعه جهانی

منافع و امنیت ملی

و

فهم تحولات جهان بیرون

مقدمه:

از رسول گرامی (ص) نقل شده است که اگر می‌خواهید از شر قومی در امان باشید زبان آنان را یاد بگیرید. منظور از یاد گرفتن زبان در این سخن پیامبر، زبان گفتگو نیست بلکه ذهنیت یا **Mentality** آنان است. زبان گفتگو، ابزار مبادله افکار و ذهنیات میان آدمیان است. اگر چه ساختار - آناتومی - و کارکرد - فیزیولوژی - مغز انسان‌ها یکی است و تمام زبان‌های رایج جهان براساس ساختار ذهن و مغز انسان شکل گرفته‌اند و ویژگی‌های مشترکی دارند، اما هم زبان‌های رایج با هم متفاوت هستند و هم ذهنیت ملت‌ها با یکدیگر متفاوت است. برای برقراری رابطه میان ملت‌ها، همان اندازه که فهم زبان گفتگو لازم و ضروری است، درک و فهم ذهنیت‌ها نیز اساسی و ضروری است.

آمریکا يك قدرت بزرگ سياسي، اقتصادي و نظامي است. سياست‌ها و عملکردهاي اين دولت بر مناسبات میان ملت‌ها و بر وضعیت سياسي و اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي ساير ملت‌ها، خواه با اين سياست‌ها موافق باشيم يا نباشيم اثرگذار است.

دولت و ملت ايران نيز، ناچار به تعامل و همکنشي، اعم از تقابل و تضاد يا همسويي و همراهي، با اين قدرت، براساس منافع و امنيت ملي، مي‌باشد.

اما همکنشي‌ها در هر شکلي و نوعي هنگامي به هدف يا اهداف معين و تعريف شده مي‌رسد که کنشگران فهم و درک واقع‌بينانه‌اي از وضعیت جهاني و موقعيت دولت آمریکا و سياست‌ها و برنامه‌ها و ذهنيت دولتمردان صاحب نظر و موثر در تصميم‌گيري‌ها داشته باشند.

برژينسكي، يك شخصيت برجسته و صاحب نظر در میان دولتمردان آمریکا است. اگر چه او عضو حزب دموکرات است اما تحليل‌ها و نظرات او در مسايل جهاني مورد توجه تمامي گروه‌هاي سياسي و نهادهاي قدرت در آمریکا و در ساير کشورهاي جهان قرار مي‌گيرد. جديدترين اثر سياسي مهم برژينسكي کتاب اخير او «**گزينش: رهبري جهاني يا سلطه جهاني**» مي‌باشد که توسط آقاي **مهندس لطف‌الله ميثمي** به فارسي ترجمه و توسط نشر **صمديه** منتشر شده است. از آقاي مهندس ميثمي و همکارانشان در نشریه وزين **چشم‌انداز**، که آگاهانه به انتقال اين نوع آگاهي‌ها و ايجاد بينش سياسي در مخاطبين خود پرداخته‌اند، جاي تشکر دارد. آنچه در بخش‌هاي بعدي ملاحظه مي‌کنيد، بررسي و تحليل اجمالي از روابط بين‌المللي، قبل از جنگ جهاني، دوران جنگ سرد و پس از آن و همچنين تاثيرات اين تغييرات در روابط جهاني مي‌باشد.

* * *

۱- ورود آمریکا به صحنه روابط بين‌المللي: هنگامي که در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ هواپيماهاي جنگي ارتش امپراطوري ژاپن، پایگاه و تاسيسات نظامي آمریکا در بندر **پرل‌هاربر** در **هاوايي** را بمباران کردند، دولت آمریکا با اعلان جنگ به ژاپن وارد جنگ جهاني دوم شد. به اين ترتيب فصل جديدی در تاريخ روابط بين‌المللي گشوده شد.

سياست راهبردي آمریکا در روابط خارجي در قرن نوزدهم و اوایل قرن بيستم، تا آغاز جنگ دوم جهاني براساس دکترین «**انزواگرایی يا Isolationism**» قرار داشت. انزواگرایی به اين معنا که دولت آمریکا از حضور و دخالت در مناسبات جهاني، بيرون از قاره آمریکا (شمالی، مرکزی و جنوبي) امتناع مي‌کرد و تمامي توجهات خود را به حل مسايل داخلي کشور معطوف داشته بود. حتي هنگامي که در اواخر جنگ جهاني اول، جامعه ملت‌ها **League of Nations** شکل گرفت و رئيس جمهور وقت آمریکا، **وودرو ويلسون**، در ۱۹۱۷ تلاش کرد تا آمریکا در اين جامعه نقش عمده‌اي داشته باشد با مخالفت سناتورهاي روبرو شد و لايحه او را رد کردند.

ورود آمریکا به جنگ جهاني دوم موجب تغييرات اساسي در وضعیت داخلي آمریکا و روابط جهاني گرديد، که تا پايان جنگ سرد و فروپاشي اتحاد جماهیر شوروي سابق در سال ۱۹۹۱ ادامه پيدا کرد. اما با پايان جنگ، دولت آمریکا هرگز به سياست انزواگرایی دوره قبل از جنگ بازنگشت.

در حالی که جنگ بسیاری از کشورها و بخش اعظم اروپا را نابود کرده بود ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، اقتصاد آمریکا را از رکود و بحران شدید دهه ۱۹۳۰ معروف به **رکود بزرگ Great Depression** نجات داد، در این دوره بی‌کاري و فقر سرتاسر آمریکا را فراگرفته بود. ۲۵٪ نیروی کار بی‌کار بود. با آغاز جنگ در سال ۱۹۳۹ و ورود آمریکا به جنگ در سال ۱۹۴۱، نیاز به نیروی انسانی و تجهیزات نظامی موجب شد که صنایع نظامی به سرعت رشد کنند و در نتیجه بی‌کاري و رکود از بین رفت و اقتصاد آمریکا از بحران عظیمی که با آن دست به گریبان بود نجات پیدا کرد. بنابراین، هیچ دلیلی وجود نداشت که بعد از پایان جنگ آمریکا به سیاست انزواگرایی قبل از جنگ برگردد.

۲- آغاز جنگ سرد: جنگ جهانی دوم هنوز به طور کامل پایان نیافته بود، که رقابت میان اتحاد جماهیر شوروی از یک طرف و دولت‌های غربی از طرف دیگر آغاز شد. با بروز علایم شکست نیروهای محور (آلمان و ایتالیا)، ارتش شوروی به سرعت به سوی کشورهای اروپای شرقی و آلمان پیش رفت و این کشورها و بخش اعظم آلمان را به اشغال خود درآورد. از میان متفقین، دولت انگلیس که نسبت به این حرکت شوروی درک واقع‌بینانه‌ای داشت، برای جلوگیری از استقرار نیروهای شوروی در شرق اروپا، اصرار نمود که جبهه جدید عملیات نظامی از یونان آغاز گردد و ارتش متفقین از شبه جزیره بالکان به طرف شمال حرکت نماید تا قبل از آن که ارتش شوروی این مناطق را اشغال نماید، نیروهای متفقین وارد این کشورها شوند. اما با اصرار امریکایی‌ها جبهه جدید از سواحل غربی ایتالیا آغاز گردید. به این ترتیب ارتش شوروی به سرعت بخش قابل توجهی از اروپای شرقی و آلمان را اشغال نمود و حکومت‌های موردنظر خود را مستقر ساخت.

به این ترتیب بود که مرکب تسلیم آلمان و ژاپن و ایتالیا هنوز خشک نشده بود که جنگ سرد میان بلوک شرق، به رهبری شوروی و بلوک غرب به رهبری آمریکا آغاز شد و برای مدت نزدیک به ۵۰ سال، تمامی مناسبات و روابط بین‌المللی را تحت تاثیر قطعی خود قرار داد.

۳- ویژگی‌های دوران جنگ سرد: برخی از ویژگی‌های عمده دوران جنگ سرد و تحولات این دوره را می‌توان چنین برشمرد:

۳/۱- رشد سریع و بی‌سابقه اقتصاد آمریکا، فعال شدن آمریکا در روابط بین‌المللی و دستیابی این کشور به بسیاری از منابع نفت خاورمیانه. با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، موج استقلال‌طلبی بسیاری از کشورهای جهان سوم را فرا گرفت، ضعف نظامی و اقتصادی کشورهای اروپایی آن چنان بود که لاجرم در برابر جنبش‌های استقلال‌طلبانه مستعمرات خود نمی‌توانستند مقاومت کنند. اما به علت جنگ و به بهانه جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم در این کشورها، نفوذ سیاسی، اقتصادی آمریکا جایگزین نفوذ و قدرت کشورهای اروپایی در مستعمرات گردید.

رشد اقتصادی آمریکا و دستیابی به منابع طبیعی کشورهای توسعه نیافته موجب سرازیر شدن بخش قابل توجهی از ثروت جهان به آمریکا گردید. برخی آمار حاکی از آن است که در حالی که جمعیت آمریکا حدود ۸٪ جمعیت کل جهان را در این دوره تشکیل می‌داد، نزدیک به ۶۰ درصد ثروت جهان به آمریکا سرازیر می‌شد. به طوری که آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم موقعیت اقتصادی، سیاسی و نظامی ویژه و برتری را در صحنه بین‌المللی پیدا کرد.

۳/۲ - رقابت تسلیحاتی دو بلوک جهانی و تحمیل صلح مسلح به شوروی و اروپای شرقی.

شوروی به جای آن که بعد از جنگ به اصلاحات داخلی و ترمیم خرابی‌های گسترده جنگ بپردازد، توجهات و امکانات خود را به توسعه کمونیزم و آرمان نابودی «امپریالیسم» متمرکز ساخت. نیازهای این استراتژی ذهنی‌گرایانه و استیلای مطلق ایدئولوژی بر سیاست و اقتصاد و علوم، به «سرکوب سیاسی» نابودی تدریجی بافت اقتصاد و مدیریت شوروی و در نهایت فروپاشی آن منجر گردید.

۳/۳ - در روابط بین‌المللی، اولویت سیاسی نقش اساسی پیدا کرد. از نظر غرب اولویت سیاسی به این معنا بود که کشورهای جهان سوم، به هر قیمت باید در اردوگاه غرب بمانند. و از نظر بلوک شرق، اولویت سیاسی، تخریب سیاسی - اقتصادی کشورهای وابسته به غرب و جدایی آنان از بلوک غرب، به هر قیمت بود.

۳/۴ - استراتژی انتقام همه جانبه: در دوران جنگ سرد، استراتژی غرب، به رهبری آمریکا براساس «انتقام همه جانبه و سریع **Massive Retaliation**» علیه هر نوع تجاوزی از جانب بلوک شرق بود. اجزای برجسته این استراتژی که در زمان ایزنهاور تدوین و به اجرا گذاشته شد، ایجاد کمربند نظامی در اطراف بلوک شرق از اروپا تا آسیای دور به صورت اتحادیه‌های نظامی منطقه‌ای، شامل ناتو (پیمان آتلانتیک شمالی)، سنتو (پیمان مرکزی) و سیتو (پیمان جنوب شرقی آسیا) بود. هر حمله، به هر یک از کشورهای عضو این پیمان‌ها، به منزله حمله به تمام اعضای آنها تلقی می‌شود و دولت‌های عضو، به اتفاق آمریکا با تمام قوا، اعم از هسته‌ای و غیرهسته‌ای به مقابله با متجاوز برمی‌خیزند.

۳/۵ - خطر جنگ وحشتناک هسته‌ای و تنش‌زدایی: در سال پایانی جنگ، تلاش‌های آمریکا برای ساخت بمب هسته‌ای به نتیجه رسید و برای اولین بار در ژاپن مورد استفاده قرار گرفت. اما شوروی نیز توانست به سرعت و با کمک دانشمندان آلمانی، به سلاح‌های هسته‌ای مجهز شود. به زودی کشورهای دیگری نیز به این سلاح‌ها دست یافتند. توسعه سلاح‌های هسته‌ای و افزایش سریع آن در کشورهای دارنده این سلاح‌های مخرب، و بالا رفتن ضریب خطر بروز جنگ هسته‌ای، به خصوص بعد از تولید موشک‌های قاره پیمای مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای، جهان دچار کابوس وحشتناک جنگ اتمی گردید. یک جنگ اتمی خواه محدود و خواه فراگیر جهان را آن چنان نابود می‌ساخت که هیچ برنده‌ای را بر جای نمی‌گذاشت.

نصب موشک‌های قاره‌ای با کلاهک‌های هسته‌ای توسط شوروی در جزیره کوبا، در سال ۱۹۶۲، در دوره ریاست **خروشچف** در شوروی و **کندی** در آمریکا، جهان را به آستانه یک جنگ اتمی تمام عیار کشانید. تصور یک جنگ هسته‌ای میان دو ابرقدرت، جهان را به وحشت انداخت. پس از آن بود که تمام طرف‌های درگیر، در شرق و غرب به این نتیجه رسیدند، که برای حفظ خود، لاجرم باید **اولا** مانع گسترش سلاح‌های هسته‌ای شوند این امر به تأسیس **پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای NPT** منجر گردید. **ثانیا** برای کاهش رقابت‌های تسلیحاتی گفتگوهای چند جانبه ضروری تشخیص داده شد، که تحت عنوان **سالت (۲۰۱) Strategic Arms Limitation Talks** شکل گرفت. **ثالثا** ادامه تنش‌های سیاسی و نظامی میان دو بلوک شرق و غرب، نه تنها احتمال بروز جنگ هسته‌ای را منتفی

نمی‌سازد بلکه احتمال آن را به شدت افزایش می‌دهد. بنابراین منافع راهبردی همه طرف‌های درگیر در استراتژی تنش‌زدایی است.

سیاست تنش‌زدایی (Detente) در چارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز، از اوایل دهه ۷۰، که در زمان ریاست جمهوری نیکسون آغاز شده بود، با گفتگوهای سالت ۱ و ۲ به نتایج ملموس و مفیدی رسید. در نتیجه چین اصلی به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. روابط اقتصادی میان دو بلوک شرق و غرب به خصوص میان آمریکا با شوروی و چین، اگر چه با محدودیت‌هایی، آغاز شد. مبادلات اقتصادی میان آمریکا و شوروی و چین، سرآغاز تغییرات تازه‌ای در روابط بین‌المللی و جنگ سرد گردید.

در میان نهادها و نیروهای موثر در تدوین سیاست‌های راهبردی آمریکا در تقابل با شوروی سابق، دو دیدگاه مشخص و کلی وجود داشت. نظامیان آمریکا مقابله با تهدیدهای روز افزون شوروی و بلوک کمونیسم را در آرایش نظامی می‌دیدند اما دیدگاه دوم، که متعلق به بانکداران و سرمایه‌داران بزرگ آمریکا بود، روابط اقتصادی را برای مهار کمونیسم موثر می‌دانست. محور و برنامه اصلی این دیدگاه لغو محاصره اقتصادی چین و شوروی و ایجاد رابطه اقتصاد با کشورهای بلوک شرق - به خصوص شوروی و چین - و مهار رفتارهای سیاسی آنان از طریق وابستگی‌های اقتصادی بود. با روی کار آمدن نیکسون در اوایل دهه ۱۹۷۰ و با نفوذ فوق‌العاده‌ای که سرمایه‌داران بزرگ، بانکداران و شرکت‌های نفتی در این دوران پیدا کردند، این دیدگاه غالب شد و سیاست تنش‌زدایی در نهایت موجب لغو تحریم‌ها علیه شوروی و سپس چین و برقراری روابط اقتصادی گردید.

برای اولین بار، دولت آمریکا با فروش گندم به شوروی، بالغ بر ۳۰ میلیون تن در سال، موافقت کرد. تا آن زمان، کشاورزان آمریکایی برای حفظ تعادل قیمت‌ها در بازار، بسیاری از محصولات کشاورزی و دامی خود را آتش می‌زدند و بابت آن یارانه‌ای از دولت دریافت می‌کردند. فروش کالاها و محصولات آمریکایی به شوروی سابق، سرآغاز تغییرات در مناسبات میان دو کشور از یک طرف و روابط دولت - ملت در شوروی گردید.

۴ - انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات : انقلاب الکترونیک جهان را در ابعاد بی‌سابقه‌ای متحول ساخت. بعد از انقلاب صنعتی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم رخ داد و روابط اقتصادی و سیاسی کشورها را متحول ساخت، انقلاب الکترونیک بار دیگر مناسبات جهانی را دگرگون ساخت و تغییرات بی‌سابقه‌ای را موجب گردید. یکی از مهمترین پیامدهای انقلاب الکترونیک در عصر ماهواره‌ها، شکستن دیوارهای جامعه بسته در نظام‌های استبدادی می‌باشد.

جامعه استبدادی یک جامعه بسته است. به این معنا که اطلاعات صرفاً در محدوده خاصی و در میان دولتمردان خودی و نه در کل جامعه، گردش می‌کند. در جامعه بسته مردم از آگاهی بر آنچه در جامعه می‌گذرد محروم می‌باشند. گردش درست و همگانی اطلاعات معیاری برای باز و بسته بودن جامعه است. انقلاب الکترونیک امکان بسته ماندن جامعه را یا از بین برده است یا به میزان قابل توجهی آن را تعدیل نموده است. اگر چه همان طور که اشاره شد صلح مسلح شوروی را از پای درآورد، و اگر چه طرح تولید تجهیزات نظامی در برنامه جنگ ستارگان (در دولت ریگان)، شوروی را به نقطه دگرذیسی اساسی نزدیک ساخت، اما در واقع این انقلاب الکترونیک بود که دیوار

آهنگ پیرامون شوروی و دیوار برلین را فروریخت. در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات امکان استمرار جامعه بسته وجود ندارد.

۵ - پایان نظام دو قطبی: با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان گرفتن جنگ سرد آن فصل از تاریخ جهان، که با **جنگ دوم جهانی** آغاز شده بود به پایان رسید و در پی آن روابط بین‌المللی نیز متحول گردید.

اولا - نظم دو قطبی حاکم بر روابط بین‌المللی دوران جنگ سرد، بر هم خورده است. اما نظم جدید غالبی هنوز شکل نهایی پیدا نکرده است. شکل و محتوای روابط جهانی دوران انتقال را طی می‌کند و طیفی از روندها قابل ملاحظه و شناسایی می‌باشند.

ثانیا - در دوران تحول و دگرگونی روابط بین‌المللی جهان چند قطبی دوران جنگ جایی خود را، موقتاً به جهان تک قطبی، تحت مهار آمریکا داده است. دولت شوروی سابق نه یک قدرت نظامی و نه یک قدرت اقتصادی اثرگذار و قابل توجه محسوب می‌شود. این در حالی است که آمریکا هم چنان یک قدرت نظامی و اقتصادی برتر محسوب می‌گردد و از قدرت مانور فراوانی برخوردار است.

قطب‌های سیاسی - اقتصادی جدیدی اما در حال شکل‌گیری است. در اروپا مهمترین تغییر و تحول شکل‌گیری اتحادیه اروپا است.

بعد از تجربه وحشتناک جنگ جهانی دوم، کشورهای اروپای غربی به تدریج پذیرفتند که منافع مشترک آنان نه در جنگ و تخاصم با یکدیگر، بلکه در بهم پیوستن و اتحاد آنان می‌باشد. اما در دوران جنگ سرد، فعالیت آزادانه احزاب کمونیست، سیاست‌های راهبردی بلوک شرق در تقابل با اروپا و ضرورت همکاری نزدیک اروپا و آمریکا از جمله موانع جدی بر سر راه وحدت اروپا محسوب می‌شد.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اتحادیه اروپا به سرعت به یک واقعیت تبدیل شده است. با استقلال کشورهای بلوک شرق، اتحادیه اروپا به سرعت در حال گسترش است و به یک واقعیت جهانی اثرگذار و انکارناپذیر تبدیل شده است. کشورهای اروپای شرقی به تدریج، اما با گام‌های مطمئن به این اتحادیه می‌پیوندند. روسیه اگر چه هنوز به اتحادیه اروپا نپیوسته است و اگر چه به نظر برژینسکی موانعی بر سر الحاق روسیه به اتحادیه اروپا وجود دارد و به نقل از نخست وزیر سوئد می‌نویسد که: «روسیه در آسیاست. من می‌توانم تصور کنم که روزی همکاری‌های اقتصادی بزرگی با روسیه داشته باشیم، زیرا هر دو به آن احتیاج داریم.» اما قبول روسیه به عضویت در اتحادیه اروپا، یعنی «تغییر در خصوصیات اساسی این اتحادیه». اما دیر یا زود، حداکثر طی دو دهه آینده، روسیه به این اتحادیه خواهد پیوست. یک قطب سیاسی - اقتصادی عظیمی شکل گرفته و در حال توسعه است. این قطب عظیم اگر چه هنوز نمی‌تواند در برابر آمریکا، راه مستقل خود را برود، اما منظر آینده آن روشن است. و این نکته‌ای نیست که از دید نظریه‌پردازان و تصمیم‌گیرندگان آمریکا مخفی مانده باشد بخشی از سیاست‌های راهبردی آمریکا واکنش به این قطب‌بندی است در جنگ دوم خلیج فارس، بوش پدر با صراحت اظهار داشت که این جنگ برای تعیین مناسبات جهانی در ۵۰ سال آینده می‌باشد.

در آسیای دور، قدرت‌های اقتصادی جدید رو به رشد هستند. روندهای سیاسی اقتصادی جهت حرکت این قدرت‌ها را به سوی تشکیل یک قطب بزرگ اقتصادی - سیاسی منطقه‌ای، با شرکت چین و ژاپن، و سایر کشورهای منطقه نشان می‌دهد. اگر چه تحلیل‌گران آمریکایی بر این باورند که این کشورها، شاید به استثنای ژاپن، راه دور و درازی را در پیش دارند و رقیب جدی فوری و بالفعل آمریکا محسوب نمی‌شوند.

سیاست راهبردی آمریکا، در قبال این تحولات ویژه مابعد جنگ سرد، با توجه به نقش کلیدی نفت، به عنوان یک انرژی نسبتاً ارزان، در مقایسه با سایر منابع انرژی تثبیت مهار و سیطره خود بر منابع نفت و گاز طبیعی جهان می‌باشد. یک نگاه اجمالی به جغرافیای منابع نفتی جهان نشان می‌دهد که تقریباً، به جز چند مورد، تمامی این منابع در مهار شرکت‌های نفتی آمریکایی است.

با توجه به این تغییرات کشورهای مختلف جهان، حتی کشورهای قدرتمند و توسعه یافته، به تجدیدنظر در تعریف منافع و امنیت ملی خود و تدوین سیاست‌های راهبردی متناسب با دوران ما بعد جنگ سرد پرداختند. آن چه را که برژینسکی در کتاب اخیر خود «**گزینه‌ش Choice**»، مورد بررسی قرار داده است، در واقع توضیح و تفصیل دیدگاه‌های کلان بخش قابل توجهی از قدرت حاکم در آمریکا می‌باشد. احزاب دوگانه آمریکا، و نهادهای کنش‌گر در ساختار قدرت عموماً و اکثراً تعریف‌های کم و بیش مشابه و همگنی از «موقعیت کنونی» ابرقدرت آمریکا در صحنه جهانی دارند. آنچه سیاست‌های آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد چگونگی تامین و تحقق منافع آمریکا در این دوران است. همان طور که برژینسکی توضیح داده است، جمهوری خواهان به اعمال یک جانبه برنامه‌های آمریکا اعتقاد دادند، که برژینسکی آن را به سلطه جهانی تعبیر نموده است. در حالی که دموکرات‌ها به همکاری با متحدین آمریکا در اروپا و آسیای دور و اتخاذ تصمیمات چند جانبه اعتقاد دارند. برژینسکی از این نگرش به «رهبری جهانی» تعبیر نموده است. جمهوری خواهان چنین ادعا می‌کنند که «سیاست خارجی ریگان و بوش تغییر و تطبیق سیاست خارجی آمریکا با شرایط جدید جهان» بود. جمهوری خواهان وظیفه رئیس جمهور آمریکا را «شکل دهی جهان به طوری که منافع آمریکا را برای پنجاه سال بعد حفاظت نموده و توسعه دهد می‌دانند این دقیقاً همان موضعی است که بوش پدر، در جنگ دوم خلیج فارس رسماً اعلام نمود و اظهار داشت که این جنگ روابط بین‌المللی را برای ۱۰۰ سال آینده تعیین می‌نماید.

جمهوری خواهان کلینتون را متهم می‌کنند که نتوانست تعریف جدیدی در نقش آمریکا در روابط بین‌المللی جدید ارائه دهد و فرصت‌ها را از دست داد. جمهوری خواهان سیاست راهبردی خود را برای دوران ما بعد جنگ سرد بر پنج اصل استوار کرده‌اند:

اصل اول احترام به قدرت و استفاده از آن برای حفظ منافع آمریکا سیاست آمریکا به باید تاریخ و نگرانی‌های سایر ملت‌ها توجه کند و احترام بگذارد، اما تمایلات روشنفکرانه نباید برنامه‌های اساسی دولت را فلج سازد. در روابط بین‌المللی همه دولت‌ها نقش مهم یکسانی ندارند. مسئولیت‌های دولت آمریکا در دنیا طوری است که باید بتواند در مواقع خطرهای جدی آزادانه و یک طرفه عمل نماید.

اصل دوم سیاست خارجی جدید جمهوری خواهان عبارت از ایجاد و حفظ ائتلاف‌ها و اتحادها است. اما رهبری موثر این ائتلاف‌ها به قضاوت آگاهانه درباره اولویت‌ها نیاز دارد.

اصل سوم این که موافقتنامه‌ها و نهادهای بین‌المللی معامله و سازش میان کشورها را تسریع می‌کنند ... اما حل هر موضوعی به تصمیمات چند جانبه نیاز ندارند.

اصل چهارم این که، سیاست جدید جمهوری خواهان باید تغییرات اساسی در اطلاعات و در ارتباطات، تکنولوژی، تجارت و بخش‌های مالی را که محیط سیاسی و امنیتی جهان را شکل داده است به رسمیت بشناسد. این تغییرات موجب پیدایش نیروی جدیدی در میان مردم جهان برای آزادی و تغییر در زندگی آنان شده است. دولت آمریکا می‌تواند به این فرایندها کمک نماید و آن را تسریع نماید.

اصل پنجم این که هنوز در دنیا «شیطان» وجود دارد، این شیطان، از نظر جمهوری خواهان، کسانی هستند که از آمریکا و آنچه آمریکا برای آن ارزش قایل است نفرت دارند. به عبارت دیگر از نظر محافظه‌کاران جدید شرارت یعنی همین: هر کس که از آمریکا و آنچه مورد نظر آمریکا است نفرت داشته باشند.

جمهوری خواهان به شدت به دولت **کلینتون** حمله می‌کنند که نتوانست تعریف جدیدی از بین‌المللی شدن قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا ارایه بدهد و فرصت‌های زیادی را از دست داد. آنها ایرادات متعددی به دموکرات‌ها گرفته‌اند. * برژینسکی در کتاب خود به این ایرادات جمهوری خواهان نیز پاسخ می‌دهد.

۶ - **موج سوم و دموکراسی** : با پایان گرفتن جنگ سرد، جهان شاهد گسترش نظام‌های دموکراسی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه می‌باشد.

در کشورهای در حال توسعه، در دوران جنگ سرد، موانع بر سر راه توسعه سیاسی دو نوع بودند. یک دسته موانع درونی، متأثر از وضعیت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خود این کشورها و دسته دیگر موانع بیرونی، متأثر از شرایط جهانی و جنگ سرد. با پایان گرفتن جنگ سرد موانع بیرونی بر سر راه توسعه سیاسی از بین رفته‌اند. نه تنها عوامل خارجی بازدارنده دیگر وجود ندارند بلکه برعکس، اولویت‌های اقتصادی راهبردی و پیش نیازهای آن، از جمله ثبات سیاسی درازمدت، به عوامل تشویق و تایید کننده دموکراسی تبدیل شده‌اند. اگر در دوران جنگ سرد، حقوق بشر، ابزاری برای بلوک غرب علیه بلوک شرق بود، امروزه یک ضرورت سیاسی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود. فهم این مسئله و توجه به آن می‌تواند ما را در درک سیاست‌های کلان اتحادیه اروپا و یا حتی برنامه‌های آمریکا در خاورمیانه کمک نماید. به عنوان مثال چرا آمریکا به دنبال تغییر نظام سیاسی در کشوری مثل عربستان سعودی است؟ در دوران جنگ سرد، آمریکا امکان نداشت کمترین تغییر در نظام سیاسی عربستان را تحمل کند. در فضای جنگ سرد، امکان و احتمال وقوع یک کودتا در عربستان و روی کار آمدن یک ارتشی جویای نام و آماده برای استفاده از رقابت‌های ویژه دوران جنگ سرد، وجود داشت. اما در دوران ما بعد جنگ سرد این احتمال منتفی و بلاموضوع شده است.

بنابراین برخی از تحلیل‌گران و صاحب‌نظران آمریکایی مطرح کرده‌اند که چرا آمریکا می‌بایستی از یک حکومت ارتجاعی حمایت کند و هزینه آن را در افکار عمومی جهان بپردازد؟ در حالی که تغییرات سیاسی و دموکراتیزه شدن نظام‌ها (به عنوان مثال در عربستان) اگر هم منجر به روی کار آمدن یک دولت ملی بشود، در چارچوب روابط اقتصادی حاکم بر کشورها، و در چارچوب منافع ملی تعریف شده، چاره‌ای جز همکاری با جهان غرب و آمریکا ندارد.

بنابراین در شرایط کنونی جهان در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، عوامل داخلی هستند که مانع عمده بر سر راه دموکراسی محسوب می‌شوند. یکی از موانع عمده داخلی بر سر راه دموکراسی، فهم و درک مقولات اصلی دموکراسی و رابطه آن با باورهای دینی رایج مردم و نهادهای رسمی دینی است.

برای روشن شدن مسئله روند توسعه سیاسی در کشورهای مسیحی نشین با کشورهای اسلامی می‌توان مقایسه کرد. در کشورهایی که اکثریت جمعیت مسیحی هستند، ورود به عصر جدید و استقرار دموکراسی در دوران ما بعد جنگ سرد با سرعت بیشتری صورت می‌گیرد. زیرا کلیسای مسیحی نزدیک به دو قرن است که بهر حال مسئله خود را با مقولات اساسی درباره مشروعیت قدرت سیاسی و دموکراسی حل کرده است. بنابراین در این کشورها، نگرش‌ها و باورهای دینی رایج مانعی در برابر رشد جنبش‌های دموکراتیک ایجاد نکرده است. به همین علت، با کاهش تنش‌جات بین‌المللی و پایان جنگ سرد، اولین تغییرات اساسی در کشورهای پرتقال، اسپانیا و یونان صورت گرفت. کشورهای آمریکای لاتین نیز در معرض تغییرات سریع می‌باشند. اگر چه در برخی از این کشورها ساختارهای اقتصادی و یا نظامی نقش عوامل بازدارنده توسعه سیاسی را ایفا می‌نمایند.

اما واکنش جهان اسلام به وضعیت جدید متفاوت و درخور توجه است. در کشورهای اسلامی، بنا به دلایل و علل متعدد، تعارض میان دین و دموکراسی هنوز حل نشده است. گرایش‌ها و دیدگاه‌های بسیار متفاوت و متضاد وجود دارد، بخشی از این مشکل به عدم فهم درست بسیاری از متفکرین سنتی اسلامی از مفاهیم جدید، از جمله منشاء مشروعیت قدرت سیاسی و حاکمیت ملت مربوط می‌باشد.

واکنش طبیعی بسیاری از مسلمانان برای حفظ هویت دینی - فرهنگی خود، برگشت به گذشته است. نظام‌های سیاسی در گذشته نه چندان دور، در تمام کشورهای جهان متمرکز و استبدادی بوده است. دموکراسی نوین پدیده نسبتاً جدیدی در جهان می‌باشد. مسلمانان سنتی با نگاه به گذشته، تجدید عظمت را در احیای نظام‌های سنتی از نوع خلافت می‌دانند و آن را معادل حکومت‌های اسلامی مطلوب می‌دانند و هر آنچه را که غیر از آن باشد مردود می‌شمارند. خصوصاً که نظام سیاسی دموکراتیک پدیده‌ای غربی است. و بخش دیگری از مشکل، به این ترتیب به گذشته تاریخی و وضعیت معاصر کشورهای غربی و آمریکا با کشورهای اسلامی مربوط می‌گردد.

اگر چه موج سوم دموکراسی جهان را فرا گرفته است و اگر چه پیش نیاز اجتناب‌ناپذیر روابط اقتصادی راهبردی، ثبات سیاسی درازمدت در چارچوب دموکراتیزه شدن نظام‌های سیاسی است، و برژینسکی نیز در تحلیل خود به این نکته توجه کرده است که اتحاد آمریکا با کشورهای سرکوب گر، رایج در دوران جنگ سرد، به آبروی آمریکا بیش از پیش لطمه زده است. کاتم* نیز سال‌ها قبل از برژینسکی به این موضوع پرداخته است که بعد از جنگ سرد دولت آمریکا نباید با حمایت از نظام‌های ارتجاعی و استبدادی هزینه آن را در افکار عمومی مردم جهان بپردازد. اما آیا دموکراسی یک کالای صادراتی است که آمریکا یا هر کشور غربی دیگری آن را به کشورهای توسعه نیافته از جمله کشورهای اسلامی صادر کند؟ اگر شرایط و مناسبات جهانی ادامه حکومت‌هایی از نوع عربستان سعودی، مصر و کویت و ... را بر نمی‌تابد، آیا شرایط درونی در این کشورها آماده برای استقرار و نهادینه شدن دموکراسی می‌باشد؟ و اگر نیست آیا جهان غرب باید صبر کند تا شرایط داخلی در این کشورها مساعد گردد؟ در این فاصله تکلیف منافع غرب چه می‌شود؟ آیا می‌توان توقع

داشت که غربی‌ها و امریکایی‌ها این کشورها را به حال خود رها کنند، تا شرایط داخلی در جهت توسعه سیاسی مساعد گردد؟

یکی از پیامدهای پایان جنگ سرد و ضرورت ثبات سیاسی درازمدت به عنوان پیش شرط روابط اقتصادی راهبردی میان اعضای جامعه جهانی تغییر در برخی از مفاهیم رایج در روابط بین‌المللی، از جمله و بخصوص مفهوم حاکمیت ملی است. در روابط بین‌المللی دوران جنگ سرد، حاکمیت ملی یا **National Sovereignty** یعنی عدم دخالت نهادهای بین‌المللی در امور داخلی کشور می‌باشد. از زمان تأسیس سازمان ملل متحد، و بخصوص در دوران جنگ سرد شناسایی حق حاکمیت ملی، به ادامه همکاری دولت‌ها با سازمان ملل ضروری بود. اگر چه در این دوران بسیاری از دولت‌های عضو سازمان ملل متحد و امضاء کنندگان بیانیه جهانی حقوق بشر و سایر پیمان‌های بین‌المللی به بهانه حق حاکمیت ملی، اصول مصرح در این بیانیه و پیمان‌ها را زیر پا می‌گذاشتند. در دوران جنگ سرد، هیچ یک از دو بلوک جهانی مایل نبودند سازمان ملل متحد در امور داخلی کشورهای عضو سازمان دخالت نماید.

اما در دوران جنگ سرد، این ملاحظات دیگر مورد نظر نیست. **کوفی عنان**، دبیرکل سازمان ملل متحد، به هنگام دریافت جایزه صلح نوبل خود طی سخنانی به بیان نکته یاد شده در بالا بر ضرورت تغییر در این نوع نگاه به حق حاکمیت ملی و مشروط کردن آن به تحقق حاکمیت ملت می‌پردازد.

به عبارت دیگر، در دوران ما بعد جنگ سرد، اعتبار حق حاکمیت ملی به تحقق حاکمیت ملت است. فرایند رو به توسعه «جهانی شدن»، جهان را به یک دهکده جهانی تبدیل کرده است. اعضای دهکده جهانی آزاد نیستند، همچون گذشته، هر کاری که دلشان بخواهد انجام بدهند. جامعه جهانی نسبت به آنچه در محدودهای ملی می‌گذرد بی‌تفاوت نمی‌باشد. نظم و آرامش جهانی، احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی انسان و از جمله حق حاکمیت ملت را می‌طلبد. مشروعیت نظام‌های سیاسی بیش از هر زمان، به مشارکت مردم در شکل‌گیری آن وابسته می‌باشد.

یکی از مشکلاتی که کشورهای توسعه نیافته جهان، از جمله کشورهای اسلامی با آن روبرو هستند، عدم اعتبار حاکمیت ملی در روابط بین‌المللی بر اثر عدم مشارکت مردم در شکل‌گیری حاکمیت و فقدان مشروعیت نظام می‌باشد.

۷ - جهان اسلام و روابط بین‌المللی : مهمترین مسئله در روابط بین‌المللی در دوران ما بعد جنگ سرد، چگونگی مناسبات کشورهای توسعه یافته و صنعتی نیمکره شمالی (اروپا و آمریکا و...) با جهان اسلام است. این نکته‌ای است که در تحلیل‌ها و بررسی‌های صاحب نظران غربی و امریکایی، از جمله در کتاب اخیر برژینسکی - دیده می‌شود.

برخی از علل و دلایل این امر به شرح زیر است:

اولا اسلام به عنوان یک دین پویا، بالاترین نرخ رشد را در دنیا دارد. در آمریکا جمعیت هفت میلیونی مسلمانان بعد از مسیحیت دومین دین محسوب می‌شود. (سابقاً یهودیان رتبه دوم را داشتند).

در اروپا بیش از ۲۵ میلیون مسلمان زندگی می‌کند. بنابراین برخلاف سالیان گذشته اسلام برای غربی‌ها دیگر یک دین ناآشنای متعلق به بیابان‌های عربستان و شترسواران و چادرنشینان نمی‌باشد. در کشورهای غربی اسلام حضور فعال و چشم‌گیر دارد. علاوه بر این، مسلمانان در کشورهای اروپایی و آمریکا به تدریج یاد گرفته‌اند و می‌گیرند که چگونه با حفظ اصول و ارزش‌های خود با این جوامع همکنشی نمایند و بر فرایندهای سیاسی این کشورها اثرگذار باشند.

ثانیا مسلمانان جهان با جمعیتی نزدیک به یک میلیارد و سیصد میلیون نفر، به صورت کمربندی از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس، میان دو نیمکره شمالی و جنوبی قرار گرفته‌اند. جمعیتی که از خواب قرون برخاسته و بیدار شده است و به سرعت وارد عصر جدید می‌شود.

مسلمانان بیدار و سیاسی شده و جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام طیف وسیعی از سنت‌گرایان و سلفیان معتقد به تجدید خلافت اسلامی تا روشنفکران دینی ملت‌گرا و هوادار دموکراسی، تا سکولارهای خواهان جدایی دین و دولت را تشکیل می‌دهند. اما در تمام این گرایش‌ها یک وجه مشترک مشهود وجود دارد و آن **مواضع سیاسی ضد غربی، بخصوص ضد امریکایی می‌باشد.** جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها به این کینه و نفرت پی برده و توجه کرده‌اند اما به ریشه‌ها و علل آن پرداخته‌اند و طرحی هم برای جبران آن ندارند. این در حالی است که زخم‌های عمیق ناشی از عملکرد استعمار کهن در کشورهای اسلامی در وجدان آگاه و ناخودآگاه مسلمانان هنوز التیام پیدا نکرده است.

از طرف دیگر بسیاری از مسلمانان هنوز نتوانسته‌اند بر احساس حقارت ناشی از عملکرد استعمارگران غربی غلبه پیدا کنند. شاید یکی از دلایل آن زنده بودن فاجعه فلسطین و اشغال قدس شریف است. علاوه بر این دولت‌های اسلامی عموماً مستبد، سرکوبگر و فاسد و فاقد کارایی و بعضاً وابسته به غرب یا دست‌نشانده غرب هستند. جنبش‌های اسلامی که بخصوص بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، به شدت سیاسی شده‌اند، علیرغم طیف گسترده تعلقات فکری و سیاسی این عنصر ضد غربی را با درجات متفاوت، منعکس می‌سازند. علاوه بر این نهادها و نیروهای، از هر دو طرف، به تقابل میان اسلام و غرب دامن می‌زنند و آن را تئوریزه می‌کنند. در حالی که **هانتینگتون** نظریه برخورد تمدن‌ها را مطرح و سیاست‌های تجاوزگرایانه بوش پدر و پسر و نو محافظه‌کاران آمریکا را توجیه می‌کند، نظریه پردازان نظامی آمریکا، تلاش می‌کنند تا خطر **موهوم اسلام (Islam Fobia)** را جایگزین خطر **موهوم سرخ (Red Fobia)** بسازند.

به هنگام ریاست **گورباچف** و آغاز تغییرات اساسی در ساختارهای قدرت در اتحاد جماهیر شوروی سابق، برژینسکی در تحلیل رویدادهای شوروی متذکر شد که بزرگترین خیانت گورباچف به آمریکا، محروم کردن آمریکا از دشمن است. میلیتاریست‌های آمریکا، برای توجیه برنامه‌های عظیم نظامی در افکار عمومی مردم آمریکا خود به یک «دشمن»، خواه واقعی و خواه فرضی، نیازمندند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد مبانی واقعی «**خطر موهوم سرخ**» از بین رفت. اما به زودی اسلام فوبیا جایگزین آن شد. رویدادهای جهان اسلام و سوابق تاریخی عملکرد استعمار غربی در کشورهای اسلامی و مواضع ضد غربی جنبش‌های اسلامی و عملیات انتحاری توسط گروه‌های تندروی اسلامی، همه موجب آن شده است که طراحان **اسلام فوبیا** بتوانند آن را در اذهان و افکار عمومی توجیه نمایند.

فاجعه و جنایت «سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا» ، این ترس و نگرانی را به طور بی‌سابقه‌ای تشدید نمود، و روابط جهان غرب، به خصوص آمریکا را با جهان اسلام به طور عام وارد مرحله تازه‌ای کرد. برژینسکی در تحلیل خود با ظرافت به این مسئله پرداخته است اما نه به تحلیل ریشه‌ها و علل آن و نه به چگونگی برخورد با آن و حل این مسئله پیچیده پرداخته است.

ثالثاً از طرف دیگر، بزرگترین منابع طبیعی جهان، از جمله نفت و گاز در سرزمین‌های اسلامی است. سرنوشت جهان صنعتی و نیمکره شمالی تا سال‌های سال در آینده به نفت و گاز و سایر منابع طبیعی این منطقه از جهان وابسته می‌باشد.

به عبارت دیگر، جهان غرب، از جمله آمریکا در رابطه با منافع راهبردی خود و پیوند این منافع با کشورهای اسلامی با یک پارادوکس روبرو است. از یک طرف روابط استراتژیک با جهان اسلام به اصلاح دیدگاه‌های گذشته و اقدامات جدی برای ترمیم ذهنیت مسلمانان نسبت به غرب نیازمند است و از طرف دیگر طرح مسایلی همچون برخورد تمدن‌ها و کوبیدن بر طبل توخالی اسلام فوبیا، مانع بهبود روابط می‌باشد. این تعارض موجب شده است که هنوز هم راهکارهای اساسی و واقع‌بینانه برای بهبود یا بهینه کردن روابط میان جهان اسلام با غرب مطرح نگردد.

اگر چه علائمی از تغییر و تحول در دیدگاه‌های دو طرف، هم در میان برنامه‌ریزان غربی و هم گرایش‌ها و مواضع سیاسی - ایدئولوژیک مسلمانان دیده می‌شود اما هنوز راه زیادی برای رسیدن به یک نقطه دگرگونی چرخش تاریخی در پیش روی می‌باشد.

بخشی از تعارض یا تضاد اصلی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که هر دو طرف یعنی هم مسلمانان و هم غربی‌ها به خصوص امریکایی‌ها، اسیر گذشته‌های خود هستند. نگاه مسلمانان عموماً و اکثراً به کارنامه گذشته غرب در کشورهای اسلامی است و کمتر به امکانات کنونی و آینده و دنیای جدید و چگونگی بهره‌مندی از این امکانات برای تغییر و تحول مطلوب در زندگی مسلمانان و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و بهبود وضع اقتصادی، از بین بردن فقر و اختلافات طبقاتی، و در مجموع توسعه انسانی، اعم از سیاسی یا اقتصادی فکر می‌کنند. غربی‌ها نیز، اروپایی‌ها کمتر و آمریکایی‌ها بیشتر، هنوز نتوانسته‌اند بر احساس بیمارگونه خود علیه مسلمانان، به خصوص اعراب، غلبه پیدا کنند. به عنوان مثال، اگر در ایالت اوکلاهما، یک گروه آمریکایی ساختمان دولت فدرال را منفجر کند، و اگر ده‌ها مسجد در آمریکا و اروپا مورد حمله نژاد پرستان و گروه‌های متعصب ضد اسلامی قرار گیرد رسانه‌ها و تحلیل‌گران از تروریست‌های مسیحی سخن به میان نمی‌آورند، اما اگر بمبی در ترکیه یا آرژانتین یا ریاض منفجر گردد، پای اسلام را به میان می‌کشند و از آن برای تحریک احساسات ضد اسلامی و توجیه «خطر موهوم اسلام» بهره می‌گیرند.

از یک طرف مسلمانان در تحلیل علل نابسامانی‌های خود فرافکنی می‌کنند و از طرف دیگر غربیان نیز حاضر به قبول مسئولیت‌های گذشته و حال خود نیستند.

برژینسکی در تحلیل خود می‌پذیرد که حادثه ۱۱ سپتامبر تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر روابط بین‌المللی داشته است و جهان را تغییر داده است. اما بیش از همه در خود آمریکا اثر گذاشته است. آمریکا ناگهان از آسیب‌پذیری خود آگاهی پیدا کرد و تکان شدیدی خورده است. برژینسکی به ضرورت رسیدن به یک اتفاق نظر با اروپا و شرق آسیا پیرامون یک استراتژی درازمدت برای

مدیریت «بالکان پیچیده جهانی» می‌پردازد. اما در مورد اثرات این حادثه بر ارتباط غرب (نیمکره شمالی) با جهان اسلام و مسلمانان و راه کاهش این تشنجات و بهبود روابط سکوت کرده است.

برژینسکی در «گزینش» ، به تقابل منافع یا اشتراك منابع و به هژمونی آمریکا بر جهان یا همکاری آمریکا با جهان پرداخته است و اصرار بر این که کسب و تامین و حفظ منافع غرب از طریق سلطه و سیطره و اعمال سیاست‌های يك طرفه ممکن نیست بلکه باید از طریق همکاری و همسویی باشد. اما این نگرش عمدتاً در همکاری و همسویی با اتحادیه اروپا و هم پیمانان غربی است، نه با جهان اسلام. ضمن آن که باید پذیرفت که جهان اسلام تا رسیدن به مرحله توسعه سیاسی و تحقق حاکمیت مردم و حل مشکلات اساسی فاصله زیادی دارد. این امر همکاری با جهان اسلام را بسیار مشکل، و چه بسا غیرممکن می‌سازد.

اولویت‌های سیاسی دوران جنگ سرد، جای خود را به اولویت‌های اقتصادی داده است. روابط اقتصادی مطلوب کشورها، روابط راهبردی یا درازمدت و نه کوتاه مدت، تعریف شده است، مناسبات جهانی به گونه‌ای شکل گرفته است که هر يك از کشورهای توسعه یافته، به دنبال تنظیم برنامه‌های اقتصادی خود برای ده تا ۲۰ سال، یا بیشتر در آینده می‌باشند. پیش نیاز روابط اقتصادی راهبردی ثبات سیاسی به معنای جدید آن است. در دوران جنگ سرد ثبات سیاسی، در باقیماندن کشورها، به هر قیمت در جبهه‌بندی‌های جهانی بود. به عنوان مثال، ایران می‌بایستی در بلوک غرب بماند، حتی اگر مجبور باشد مخالفین را سرکوب نماید و با مشت آهنین حکومت کند. اما در دوران ما بعد جنگ سرد، ثبات سیاسی به معنای دموکراتیزه شدن نظام‌های سیاسی تعریف می‌شود. در این دوران ضعیف‌ترین نظام دموکراتیک از قوی‌ترین حکومت‌های استبدادی با ثبات‌تر تعریف می‌شود.

۸ - تحولات جهانی و خاورمیانه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، و پایان جنگ، خاورمیانه نیز در مسیر تغییرات و تحولات تاریخی قرار گرفته است و اهداف و برنامه‌های ویژه‌ای را تدارک دیده‌اند. در زمان پایان جنگ سرد تا کنون و بعد از پایان جنگ ایران و عراق ، دو جنگ بزرگ در این منطقه، با محوریت عراق صورت گرفت . بی تردید نفت خاورمیانه و درآمد کشورهای عربی از صادرات نفت، از موضوعات اصلی اهداف برنامه‌ها می‌باشد.

غنی‌ترین ذخائر نفتی و گاز طبیعی جهان در منطقه خاورمیانه قرار گرفته‌اند . اگرچه گاه به گاه آماري در مورد حجم ذخائر نفتی و گاز طبیعی خاورمیانه و پیش‌بینی تاریخ اتمام این منابع منتشر می‌گردد، اما خاورمیانه همچنان در برگیرنده یکی از ذخائر نفتی جهان است.

به عنوان مثال باشگاه رم، در ۱۹۷۲ ذخائر نفتی جهان را بالغ بر ۵۵۰ میلیارد بشکه برآورد کرده بود که باتوجه به حجم تولید سالانه ، پیش‌بینی کرده بود که این ذخایر تا ۱۹۹۰ به اتمام خواهد رسید. در طی این مدت جهان ۶۰۰ میلیون بشکه نفت مصرف کرده است، و ذخایر نفتی تایید شده را بیش از سه هزار تریلیون برآورد کرده‌اند. پیش‌بینی می‌شود که علیرغم مصرف روزانه ۷۳ میلیون بشکه نفت در جهان، برآورد حجم ذخایر نفتی به بیش از چهار هزار میلیارد تخمین زده شده است .

تولید و صادرات روزانه مقداری از این نفت و ازیاد قیمت آن، مستقیماً با منافع آمریکا و کشورهای صادر کننده نفت ارتباط دارد. یکی از مسایل مهمی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ با افزایش

سریع قیمت نفت به وجود آمده درآمد عظیم کشورهای صادر کننده نفت در جهان و در خاورمیانه و چگونگی مصرف و ذخیره آن بود. در طی ده سال - از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ - به موجب آمارهای اوپک درآمد کشورهای اسلامی دارنده نفت، از صادرات نفت بالغ بر ۱۷۰۰ میلیارد دلار بوده است.

یک سوم این درآمد نفتی، صرف خرید تجهیزات و تسلیحات نظامی از کشورهای غربی به خصوص آمریکا می شد. این حجم عظیم خرید سلاح های جنگی، صنایع نظامی آمریکا را، که بعد از جنگ ویتنام با بحران مواجه شده بود، نجات می داد. حدود یک سوم درآمد نفتی نیز صرف خرید کالاهای مصرفی شده است. یک سوم باقیمانده، به عنوان دلارهای نفتی یا به صورت پس انداز در بانک های اروپایی و قسمت اعظم آن در بانک های آمریکا نگهداری می شد و در خدمت قدرت پولی نظام بانکداری جهانی قرار داشت. این نظام بانکی با این امکانات مالی، به کشورهای جهان سوم وام می داد و نظام اقتصادی آنان را کنترل می نمود.

در دوران جنگ سرد، این وضعیت چندان قابل اعتماد و یا بادوام نبود. یک تغییر در بازیگران سیاسی در کشورهای صادر کننده نفت، در یک کشور عربی به عنوان مثال، و یک جابجایی در سپرده های میلیارد دلاری از یک بانک به بانک دیگر یا، از یک کشور به یک کشور دیگر موجب ایجاد بحران و یا حتی ورشکستگی سیستم های بانکی می شد.

هنگامی که جنگ سرد به پایان رسید و آمریکا ناگهان با «فقدان دشمن» روبرو گردید، بحرانی در داخل آمریکا بوجود آمد. مردم آمریکا بودجه های عظیم نظامی را به شدت زیر سؤال بردند. در ۱۹۹۰ دولت آمریکا برای تصویب ۲۷۵ میلیارد دلار بودجه ارتش با مشکل روبرو شد. نیاز آمریکا به دشمن و جنگ موجب آن شد که تبلیغات شدیدی علیه صدام، به عنوان یک خطر جدی مطرح گردید. ناگهان ارتش عراق، چهارمین ارتش بزرگ و مقتدر جهان معرفی شد. در چنین زمینه هایی حمله عراق به کویت، موجب نجات میلیتاریزم آمریکا شد. نه تنها بودجه درخواستی به تصویب مجلس نمایندگان آمریکا و سنا، بلکه میلیاردها دلار هزینه جنگ توسط کشورهای عربی، از محل دلارهای نفتی سپرده بانکی پرداخت شد. علاوه بر این میلیاردها دلار تجهیزات نظامی به بهانه «تهدید امنیت» به کشورهای عربی فروخته شد. پایان جنگ دوم خلیج فارس، نه تنها ذخیره دلارهای نفتی کشورهای عربی در بانک های خارجی تماماً «هزینه» شد، بلکه این کشورها «مقروض» هم شدند.

با پایان یافتن جنگ سرد و تغییرات در روابط بین المللی، رشد روز افزون اتحادیه اروپا و شکل گیری قطب های جدید، سیاست راهبردی دولت آمریکا، ایجاد یک خاورمیانه بزرگ و جدید با ساختارهای سیاسی و اقتصادی متناسب با این دوران می باشد. منظور از خاورمیانه بزرگ، کشورهای عربی و غیر عربی خاورمیانه، با منافع کشورهای حوزه شرقی دریای مدیترانه کشورهای افریقای شمالی، قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان می باشد. اما بر سر راه اجرای این سیاست و راهبردی موانع چندی وجود داشته و دارد. **مانع اول مسئله فلسطین و اسرائیل** است. تا زمانی که مسئله فلسطین حل نشود، تغییرات اساسی در خاورمیانه امکان پذیر نیست. جامعه جهانی در مورد مسئله فلسطین به یک اجماع و اتفاق رسیده است و آن تأسیس یک دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و کرانه غربی رودخانه اردن می باشد، اگر چه اسرائیل خواهان صلح نیست و پایان تخاصم و برقراری صلح را در درازمدت موجب فروپاشی خود می بیند، اما روابط بین المللی به نقطه ای

رسیده است که ادامه وضعیت کنونی، حتی برای دولت آمریکا نیز هزینه بالایی دارد. بنابراین اسرائیل هیچ چاره‌ای جز پذیرفتن این امر ندارد. گروه‌ها و سازمان‌های فلسطین نیز با واقع‌بینی، این فرمول را پذیرفته‌اند.

اما سیاست‌های راهبردی آمریکا در خاورمیانه، با دو مانع دیگر، یعنی عدم همکاری و هماهنگی دو کشور عراق و ایران با این سیاست‌ها نیز روبرو بوده است. هیچ برنامه کلانی در خاورمیانه بدون حضور و مشارکت عراق و از آن مهمتر ایران موفق نخواهد بود. جنگ اخیر عراق، سقوط صدام، مانع اول را از سر راه برداشته است. علیرغم درگیری‌های نظامی و کشتارهای کنونی، شواهد و قرائن همه حاکی از آن است که مسئله عراق، دیر یا زود به سرانجام آرام خود خواهد رسید.

اما هماهنگی ایران با سیاست‌های راهبردی آمریکا، در خاورمیانه بزرگ به مراتب مهمتر از عراق است. هر نوع رابطه درازمدت و استراتژیک با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، افغانستان لاجرم باید با همکاری ایران صورت گیرد. اگر چه دولت روسیه به شدت ضعیف شده است و در بسیاری از مسائل جهانی، کم و بیش هماهنگ با آمریکا عمل می‌کند و می‌تواند اعمال سیاست‌های راهبردی آمریکا در کشورهای حوزه قفقاز و آسیای مرکزی را تسهیل نماید، اما همکاری ایران به مراتب حیاتی‌تر و اقتصادی‌تر از همکاری روسیه با آمریکا است. و شاید به همین علل باشد که فشار آمریکا به ایران همچنان ادامه پیدا خواهد کرد. در شرایط کنونی جهانی، ایران براساس منافع ملی و اولویت‌های سیاسی و اقتصادی می‌تواند سیاست‌های راهبردی آمریکا در منطقه را مورد بررسی قرار دهد. بی‌تردید برخی از اجزای این سیاست‌ها برای ایران غیرقابل قبول است. اما اجزایی از این سیاست‌ها می‌تواند حاوی منافع مشترک برای هر دو کشور باشد. به عنوان مثال انتقال نفت و گاز طبیعی آسیای مرکزی به بازارهای جهانی از طریق ایران به مراتب با صرفه‌تر و مطمئن‌تر از هر راه دیگری است و این متضمن منافع سیاسی و اقتصادی برای ایران نیز می‌باشد.

اما مقاومت در برابر اهداف و برنامه‌های توسعه‌طلبانه آمریکا، که در تضاد با منافع ملی کشورمان می‌باشد و ایجاد رابطه‌ای براساس تساوی حقوق و منافع دو جانبه، تنها هنگامی میسر است که مشکل رابطه دولت و ملت در ایران حل شود و فاصله عمیق کنونی ترمیم پیدا کند.

۹- ایران، آمریکا و جامعه جهانی

با پایان گرفتن جنگ سرد و موقعیت ژئوپولیتیک ایران نیز دستخوش تغییر و تحول تاریخی شد. در طی دو قرن گذشته، ایران بین دو قدرت رقیب و متخاصم، در شمال روسیه تزاری و در جنوب دولت انگلیس، قرار گرفته بود. سیاست‌های کلان کشور به شدت تحت تأثیر این وضعیت دو قطبی و رقابت‌ها و دشمنی‌های دو قدرت همسایه قرار داشت. در مواردی هم این دو قدرت با هم کنار می‌آمدند و کشورمان را میان خود تقسیم می‌کردند.

سیاستمداران و دولتمردان ایران در رابطه با این وضعیت ژئوپولیتیک به دو گروه عمده تقسیم شده بودند. یک گروه بر این باور بودند که چون ایران توان ایستادگی و مقاومت در برابر دو قدرت همسایه را ندارد، تنها چاره این است که با دادن امتیازهای مشابه به هر یک از این دو قدرت، موازنه‌ای به طور مثبت میان نفوذ آنان در ایران ایجاد شود. در برابر این نگاه و نگرش سیاستمداران

و دولتمردان ملي و ايران دوست، از قبيل **فراهاني، اميرکبير، مدرس و مصدق** به سياست موازنه منفي اعتقاد داشتند و حفظ منافع و امنيت ملي را تنها در سايه اعمال اين سياست مي‌دانستند. موازنه منفي به اين معنا بود که ايران به هيچ يك از دول بيگانه امتياز ويژه‌اي ندهد و هر امتيازي هم که در شرايط خاصي، به يك دولت خارجي واگذار شده است پس گرفته شود.

پس از پيروزي بلشويک‌ها در روسيه و سقوط تزارها، معادله قدرت به نفع انگليس بر هم خورد و دولت انگليس با استفاده از خلاء قدرت در روسيه، با کودتاي ۱۲۹۹ هـ.ش، به تثبيت جايگاه و نفوذ يك جانبه خود در ايران پرداخت. در طي جنگ جهاني دوم، کشورهاي عضو «متفقين» روسيه، انگليس و آمريکا ايران را اشغال کردند و بر کشورمان مسلط شدند.

با پايان گرفتن جنگ جهاني دوم و آغاز جنگ سرد بار ديگر ايران صحنه رقابت‌ها و کشمکش‌ها ميان دو بلوک شرق و غرب گرديد.

در دوران جنگ سرد اصل «يا با مني يا بر مني» بر روابط بين‌المللي حاکم بود. اگر کشوري نمي‌خواست در تقابل دو بلوک شرق و غرب شرکت کند، از هر دو سو تحت فشار قرار مي‌گرفت.

در چنين شرايطي دکتر **فاطمي** وزير امور خارجه دولت دکتر مصدق، «**بيطرفي مثبت**» را ويژگي سياست خارجي ايران ترسيم نمود به اين معنا بود که ايران در جبهه‌بندي‌هاي جهاني دو بلوک شرق و غرب، بيطرف مي‌ماند. اما روابط خود را با هر دو بلوک، بر اساس منافع ملي حفظ مي‌نمايد. از اين منظر، اين سياست بيطرفي مثبت خوانده شد. دکتر فاطمي، براي اولين بار در سفري به بغداد، اين نظريه را در يك کنفرانس مطبوعاتي مطرح کرد. اما عمر دولت مصدق کوتاه بود... اين نظريه بعدها منشاء پيدايش **جنبش غيرمتعهدها** با پيشگامي **نهر، سوکائو، تيتو و ناصر** گرديد.

بر اساس نظريه بي‌طرفي مثبت، دولت دکتر مصدق عضويت ايران در پيمان نظامي بغداد (که بعدها به پيمان مرکزي معروف شد) را نپذيرفت. امتناع ايران از عضويت در پيمان مرکزي، استراتژي جهاني بلوک غرب، و در راس آن آمريکا را، ناقص و ناتمام مي‌ساخت. در شرايط آن روز جنگ سرد، اين سياست براي غرب به هيچ وجه قابل قبول نبود. يکي از انگيزه‌هاي کودتا عليه دکتر مصدق امتناع ايران از شرکت در پيمان بغداد بود. شايد اگر دکتر مصدق در مورد عضويت ايران در پيمان نظامي بغداد انعطاف از خود نشان مي‌داد، دولت آمريکا با دولت انگليس عليه دولت ايران متحد نمي‌شدند دست به کودتا نمي‌زدند.

از طرف ديگر، اما رقابت دو بلوک شرق و غرب در دوران جنگ سرد به نفع حفظ يکپارچگي و تماميت ارضي کشورمان عمل کرد. (به عنوان مثال در مورد آذربايجان و کردستان در سال‌هاي ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)

اولويت سياسي در دوران جنگ سرد و ضرورت بقاي ايران در اردوي کشورهاي غربي، استمرار يك دولت خشن و سرکوبگر و فاقد مشروعيت مردمی را امکان‌پذير ساخته بود. استبداد سلطنتي عليرغم نقض تامي اصول پيمان‌هاي بين‌المللي و از جمله بيانیه جهاني حقوق بشر، و عليرغم کارنامه سياه ساواک، مورد حمايت غرب، و آمريکا قرار داشت.

در دوران ما بعد جنگ سرد، اگر چه نظام جهانی جدید هنوز به طور کامل شکل نگرفته است، اما تغییرات و تحولات این دوران، بر وضعیت ژئوپولیتیک ایران اثر گذاشته و آن را، بعد از دو قرن تغییر داده است. به طوری که امروز دیگر نه سیاست موازنه منفی و نه موازنه مثبت و نه سیاست «بیطرفی مثبت» و یا جنبش غیرمتعهدها، هیچکدام معنا ندارد. بلکه در پرتو تحولات جهان و شرایط دوران ما بعد جنگ سرد، می‌بایستی از یک طرف منافع و مصالح ملی و از طرف دیگر برنامه‌های کلان در رابطه با این منافع و مصالح در قلمرو روابط بین‌المللی تعریف و تدوین گردد.

به عنوان مثال، حفظ تمامیت ارضی در صدر مصالح ملی کشورمان قرار دارد. اگر رقابت‌های دوران جنگ سرد، به نفع تمامیت ارضی ایران عمل کرد، در دوران ما بعد جنگ سرد، چنین حساسیتی وجود ندارد. بلکه برعکس قدرت‌های منطقه، از جمله و بخصوص دولت اسرائیل از جنبش‌های جدایی‌طلب قومیت‌های مختلف حمایت می‌کند. طرح پرنارادلونیز نیز برای تشکیل دولت‌های مستقل قومی در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی کاملاً شناخته شده است. حفظ تمامیت ارضی کشورمان در چنین شرایطی به مراتب حساس‌تر و پیچیده‌تر از دوران جنگ سرد است. هر گونه بی‌توجهی به شرایط و روابط بین‌المللی این دوران و بی‌تدبیری می‌تواند به بالکانیزه شدن نه تنها ایران، بلکه کل منطقه منجر گردد.

در دوران ما بعد جنگ سرد، نظام دو قطبی دوران جنگ سرد وجود ندارد. اما قطب‌های جدیدی در حال شکل‌گیری می‌باشد. همان طور که اشاره شد، اتحادیه اروپا به قطب جدید اقتصادی و سیاسی تعیین کننده در روابط جهانی تبدیل شده است. اتحادیه اروپا، با عضویت ۲۰ کشور و جمعیتی بیش از ۴۰۰ میلیون و اقتصادی رو به رشد و با درآمد سرانه‌ای معادل آمریکا، به اعتراف برژینسکی: «حاضر به قبول هژمونی آمریکا نیست. خطری اروپا را تهدید نمی‌کند. اما رشد اروپا هژمونی جهانی آمریکا را تهدید می‌کند». بنابراین تفاوت‌های جدی میان اولویت‌های سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا و آمریکا پیرامون مسایل کلیدی جهانی اسلام، خاورمیانه و ایران وجود دارد. برخی از سیاست‌های اتحادیه اروپا برای ایران قابل قبول‌تر است تا مواضع آمریکا. به عنوان مثال اروپایی‌ها تروریسم را، برخلاف آمریکا، تجلی شرارت نمی‌بینند بلکه آن را بیشتر سیاسی می‌دانند. بنابراین معتقدند باید مبارزه با تروریسم با شناخت و قبول اقدامات مستقیم ضد تروریستی و هم چنین اعمال سیاست‌هایی باشد که ریشه‌های سیاسی و اجتماعی آن را قطع می‌کند. به جای تنها مبارزه با معلول باید با عامل یا عوامل ریشه‌ای آن برخورد کرد. در همین راستا می‌توان به مواضع اتحادیه اروپا در مورد کشور مستقل فلسطینی و سیاست‌های سرکوبگرانه اسرائیل اشاره کرد. بنابراین ایران می‌تواند با تحلیل واقع‌گرایانه از سیاست‌های راهبردی اتحادیه اروپا، در روابط بین‌المللی به نفع خود بهره‌مند گردد.

اما موفقیت در این سیاست در گرو تن در دادن ایران به اصلاحات سیاسی در کشور است. ایران متهم به نقض حقوق بشر و بیانیه‌های جهانی و پیمان‌های بین‌المللی در این رابطه است. اتحادیه اروپا بیش از آمریکا دغدغه حقوق بشر را دارد. توسعه سیاسی در کشوری مثل ایران برای اروپا جدی‌تر از آمریکا است. ایران هنگامی می‌تواند از شرایط کنونی جهان بهره‌مند گردد که تغییرات اساسی سیاسی را بپذیرد و با شرایط جهانی هماهنگ شود. در مورد سیاست‌های راهبردی آمریکا در خاورمیانه بزرگ و چگونگی تعامل با این برنامه‌ها، در قسمت‌های گذشته اجمالاً اشاره شد. تکرار آن

در اینجا بی‌مورد است. اما تأکید می‌شود که تعامل موفقیت‌آمیز با آمریکا در این منطقه، بدون قبول سلطه و سیطره آن، تنها با توسعه سیاسی و تحقق همه جانبه حقوق و آزادی‌های ملت میسر است.*

* * *

آنچه در بالا آمده است، بررسی اجمالی از روابط بین‌المللی در جهان کنونی و تأثیرات آن بر کشورهای مختلف، از جمله در جهان اسلام، خاورمیانه و ایران می‌باشد. این بررسی‌ها را می‌توان ادامه داد و به بسط آنها پرداخت. فهم جهان خارج بیش از هر زمان برای ما حفظ منافع ملت و حفاظت از مصالح ملی کشورمان ضروری است.

·
·
